حق الیقین مجلسی

هذا من ملکی و لله ملک السموات والارض من ملکات اقل الطلاب علی العقاد ابن مرتضاه ملا محمد جواد

۵۳

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد العلیم القدیم القدیر الذی لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر والصلوة علی اشرف العارفین وفخر النبیین
محمد وعترته الکرام فانهم القدح المعلی من الفضل والعلم والیقین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین **اما بعد** خامه شکسته زبان وبیان ابکم
نشان ناب اقلام ارباب یقین وخادم اخبار ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع موالیهما
الاکرمین بر صفایح قلوب و صحایف ارواح طالبان مناهج یقین تسوید و تحریر می نماید که چون به دلایل عقلیه و نقلیه ظاهر و هویدا
گردیده که حق تعالی این جهان فانی را عبث نیافریده و انسان را که چشم و چراغ این جهان و علت غائی آفرینش این است برای معرفت
و عبادت خلق کرده است که بآن قدم روحانی عروج بمعارج بهشت جاودانی نماید و بلند از فانی این دار غرور معرفت
بوسیله این تحصیل متین خود را بسعادت ابدیه خود رساند و از آیات و اخبار بسیار معلوم است که عبادت بدون معرفت که ایمان
عبارت از آن است صحیح و مقبول نیست پس اول چیزی که بر مکلف در ابتدای تکلیف واجب است تحصیل ایمان است و اکثر خلق از
این معنی غافلند و ارکان دین را نمیدانند و تقلیدی را که از ناقص چند امثال خود فرا گرفته اند بنظر تحقیق در آن نظر نکرده اند بعضی
تقلید اکتفا کرده اند و فضلا و علما که در کتب سالفه کمال بدرجه عالیه یقین نگذاشته اند و اکثر چون این حقیر در کتب مبسوطه عربی وفارسی
این مطالب عالیه را به بیانات وافیه و دلایل کافیه ایراد نموده ام اما اکثر خلق را باعتبار عدم اعتنا و اهتمام در امور دین یا قلت بضاعت
یا وفور اشتغال باطله یا بعدم قابلیت ادراک انها از انها انتفاع بسیاری نمی یابند لهذا فقیر اراده نمود که در این رساله مختصره کافیه
عمده از مطالب ایمانیه را با نهایت وضوح قریب بفهم ایراد نمایم بتوفیق الله تعالی فی الجمله بدرقه مرام با انجام رسید و مسمی بحق الیقین گردید
چون از برکات عهد و اوان و ثمرات امن و امان ایام سعادت فرجام دولت عظمی و سلطنت کبری اعلیحضرت شاهنشاه ملایک
سپاه ظل الله سید و سرور سلاطین جهان باسط مهاد امن و امان مظهر الطاف ربانی مهبط فیوضات سبحانی وارث ملک
سلیمانی ملجأ سلاطین کامکار ملاذ خواقین جم اقتدار چراغ دودمان مصطفوی نونهال گلستان مرتضوی انجم افروز
محفل عدل و داد شعله جان سوز خرمن جور و بیداد مهد اساس عدل و تمکین مشید بنای و الوای شرع مبین سلطان
ستاره سپاه گردون بارگاه مصداق قوله السلطان العادل ظل الله فاین بد رجه علیه رفیع درجات من نشاء مصداق کریمه تحقیق
بر جمیع من نشاء اعنی السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان سمی ثالث اجداده الاکرمین الشاه سلطان حسین بهادر
خان مد الله ظلال جلاله علی مفارق العالمین وشع للمؤمنین بهائه الی ظهور خاتم الوصیین صلوات الله علیهم وعلی آبائه الطیبین
بود منظور الهام منظر اشرف رسانید امید که مقبول طبع اقدس گردد و مثوبات آن بروزگار فرخنده آثار عاید شود وجوه

ایمان عبارت است از تصدیق بوجود حق تعالی و صفات کمالیه و تنزیه او و اقرار بحقیقت انبیاء علیهم السلام که از جانب حق تعالی برای تکمیل
خلایق بر ایشان مبعوث گردیده اند خصوصاً پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و اقرار بآنچه آن حضرت از جانب خدا
آورده است از ضروریات دین را بر تفصیل و آنچه ضروری نیست بالاجمال و اقرار بحقیقت جمیع اوصیای پیغمبران خصوصاً دوازده
امام که اوصیای پیغمبر آخر الزمان اند و اقرار بعدالت حق تعالی و منزه بودن او از افعال قبیحه و اقرار بحشر و معاد و توابع آن پس تحقیق
این مطالب عالیه در چند باب مبین میشود **باب اول** در اقرار بوجود حق تعالی و صفات کمالیه او است و در آن چند فصل است **فصل اول**
در اقرار بوجود صانع عالم است و آن از همه بدیهیات است زیرا که هر که فکر میکند در خلق آسمانها و زمین و آفتاب و ماه و ستارگان
و بادها و ابرها و بارانها و کوهها و دریاها و حیوانات و خلقت بدن خود و روح و غرایب صنعت که در هر یک از اینها بکار برده و یقین
میداند که اینها خودبخود صاحب این نظم نمیشد و کسی که اینها را آفریده مثل اینها نیست و کامل بالذات است و هیچ گونه نقص در ذات
و صفات او نیست و این دلیل اجمالی است که برای اکثر خلق کافی است و از دلایل تفصیلیه چند دلیل قریب بفهم اکتفا می نمائیم **اول**
آنکه هر مفهومی که آدمی تعقل مینماید یا آنست که نظر بذات آن بدون ملاحظه امر خارجی و علتی بودن او در خارج واجبست
و آن را واجب الوجود گویند یا آنکه نظر بذات او بودن او محال است و او را ممتنع الوجود گویند یا آنکه نظر بذات او نه واجبست
بودن او و نه ممتنع است بودن او و او را ممکن الوجود گویند که بودن و نبودن او هر دو نظر بذات او مساوی است پس اگر علتی بهم
رساند موجود میشود و الا معدوم خواهد بود پس گوئیم که شک نیست که در عالم موجودات هستند اگر جمیع موجودات
باهم منحصر باشند در ممکنات و واجب الوجودی در میان اینها نباشد پس همه را که ملاحظه کنی بمنزله یک شخص اند و عدم
بر مجموع اینها روا است و مجموع اینها نیز باعتبار علت محتاج است که موجود شود زیرا که ترجیح بلا مرجح لازم می آید و آن به بدیهه عقل محال است
هم چنین موجود شدن این مجموع بدون علتی که خارج از اینها باشد محال است و آن علت باید موجود باشد زیرا که
بدیهی است که چیزی که خود موجود نباشد علت وجود دیگری نمیتواند شد و موجودی که خارج از جمیع ممکنات
باشد واجب الوجود است پس ثابت شد که واجب الوجود البته موجود است و اگر گوئیم که هر یک از اجزاء علت دیگری است
الی غیر النهایه و علت مجموع مجموع علل اجزاء است جواب گوئیم که همین بشرط وجوب علت واجب است وجودش اما علم او
باعلم جمیع عالمش ممکن است هرگاه واجب الوجودی نباشد پس ترجیح بلا مرجح لازم می آید **دلیل دوم** بعضی از محققین
گفته اند که هم چنانکه تواتر محسوسات افاده علم می کند از برای آنکه مخالف عادت است که این عدد کثیر اتفاق
کنند بر کذب یا حس همه غلط کند پس جمیع انبیاء و اولیاء و عقلا اتفاق کنند بر وجود صانع عالم و وحدت او و او کامل
من جمیع الجهات و نقص بر او روا نیست البته این کس را علم بهم می رسد که این حق است و این جماعت بسیار اتفاق
بر کذب نکرده اند یا بر حق کامل اتفاق بر غلط نکرده اند و ایضاً اتفاق ایشان دلیل بر این است که یا این مقدمه
بدیهی اند یا نظری اند دلایل اینها واضح است بحیثیتی که راه خطا در اینها نیست و این دلیل در نهایت متانت است

دلیل سیم معجزاتی است که از پیغمبران و اوصیاء ایشان صلوات الله علیهم ظاهر گردیده مانند عصا را اژدها کردن و دریا را
شکافتن و مرده را زنده کردن و کور را روشن کردن و ماه را بدو نیم کردن و آب بسیار از میان انگشتان یا سنگ جاری کردن و امثال اینها چنانچه بر هر عاقلی ظاهر است که اینها فوق طاقت بشریت است پس باید که خدائی باشد که اینها را برای اظهار حقیت ایشان بر دست ایشان جاری گرداند و عوام بلکه اکثر خواص را دلیل اجمالی که از تفکر در غرایب صنع الهی در آفاق و انفس ظاهر میگردد و حق تعالی در اکثر قرآن مجید اشاره بان فرموده کافیست بلکه علم بوجود صانع عالم بدیهی است و همه عقول بران مفطور است چنانکه حق تعالی فرموده است که اگر از کافران سؤال کنی که کی آفریده است آسمانها و زمین را هر آینه گویند خدا آفریده است و باز فرموده است أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آیا در خدا شکی هست که آفریننده آسمانها و زمین است و ایضا فرموده است که دین حق فطرت خداست که مردم را بدان مفطور و مخلوق گردانیده است و لهذا پیغمبران همه که مبعوث گردیدند مردم را امر بتوحید و یگانه پرستی و گفتن کلمهٔ لا اله الا الله امر نمودند نه باقرار بصانع و مبتنی بر این معنی آن است که همهٔ خلق در وقت التجا و اضطرار که دست ایشان از وسایل ظاهره کوتاه میگردد البته پناه بصانع خود میبرند و اقرار مینمایند که خداوند یگانه دارند چنانچه این مضمون در احادیث معتبره وارد شده است یکی از عارفان گفته است که اکثر کفار و جهال اگرچه در ظاهر حال منکر وجود مبدء اند باطنا بتحقیق حقیت و ثبوت وجود او مقر و معترفند و لهذا اختلاف در وجود مبدء از هیچ عاقل معتبر مروی نیست و توضیح کلام در این مرام آنکه باتفاق شرع و عقل و تعاضد برهان و نقل حضرت حق سبحانه و تعالی و تقدس از آن برتر و بزرگوار تر است که بکنه ذات محاط عقل غیر گردد و اما بواسطهٔ رابطهٔ اضافی که میان مالک و عبید متحقق است و بحکم علاقهٔ افاضت رحمت بغایت که ز لال نوالش از ینابیع علم و قدرت بمجاری حکمت و اراده بپیوسته جاری و روان است جبلت و طبیعت مخلوقات مجبول و مفطور است بر اذعان و قبول صانع و از این جهت در هنگام صدمت وقوع وقایع و وقت اضطراب بی سبق رویت روی استعانت و فزع بکارساز خود می آورند و بمقتضای طبیعی که تعلل و تکلفی در آن نیست و از این جهت آن حالت مظهر استجابت دعا میباشد چنانچه گویند أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ بان ناطق است و از علو حیوانات عجم در گاه عروض خوف وگزند ایشان در حال استیلای وهم و هراس بحقیقت از این قبیل است و لهذا طوایف مختلفه که در هر عهدی بوده اند و در هر دینی از ادیان بوده اند خلاف در وجود مبدء از هیچ عاقل مروی نیست بلکه بحال خلاف احوال و اوصاف اوست و فخر رازی از شخصی نقل کرده است که در بعضی از زمن خشک سالی عظیم و قحط شدید بهم رسید و مردم از برای استغاثه بصحرا رفتند و دعا کردند و دعای ایشان مستجاب نشد استسقاء

آن شخص گفت در آن وقت بسوی بعضی از کوهها رفتم آهوئی را مشاهده کردم که از شدت عطش بجانب غدیری میدوید چون بغدیر رسید آن را خشک دید حیران شد و چند مرتبه بجانب آسمان نظر کرد و سر را حرکت میداد ناگاه ابری پدید آمد و بلند شد و آن قدر بارید که غدیر مملو گردید و آب خورد و سیراب شد و برگردید و صاحب رسایل اخوان الصفا نقل کرده است که مکرر دیده اند که حیوانات در سالهای خشک سر بسوی آسمان بلند میکنند و طلب باران میکنند و از صیادی نقل کرده اند که گفت کاو کوهی را دیدم که بچه خود را شیر میداد و من چون فتنه او شدم بچه را گذاشت و گریخت من بچه او را گرفتم چون نظر کرد و بچه خود را در دست من دید مضطرب شد و رو بآسمان کرد چنانکه گویا استغاثه بحق تعالی میکند ناگاه گودالی پیش آمد و من در آن گودال افتادم و بچه از دست من رها شد و مادرش آمد و او را برد و آنچه از احادیث شریفه در این باب وارد شده ذکر اینها در این مقام مناسب نیست پس معلوم شد که وجود مبدء در وضوح و ظهور بمرتبه ایست که بر حیوانات عجم نیز مخفی نیست **دویم** آنکه حق تعالی قدیم و ازلی و ابدی است و عدم بر او محال است و همیشه بوده است و خواهد بود زیرا که اگر حادث باشد عدم و فنا بر او روا باشد هر آینه محتاج بخالق دیگر خواهد بود و واجب الوجود و صانع عالم نخواهد بود و باید دانست که وجود او واجب است و لازم ذات اوست و محال است که از او منفک شود و جمیع عقول ارباب ملل مختلفه اتفاق کرده اند بر آنکه او کامل من جمیع الجهات است و عجز و نقص بر او محال است **سیم** آنکه خدای تعالی قادر مختار است و هیچ ممکنی از تحت قدرت او بیرون نیست و چنان نیست که زیاده بر آنچه آفریده است نتواند آفرید بلکه مصلحت در خلق اینها بوده و اگر خواهد اضعاف آنچه آفریده است از آسمان و زمین و غیر اینها ایجاد میتواند کرد و اگر خواهد جمیع اشیا را معدوم میتواند کرد و فاعل مختار است و آنچه میکند باراده و اختیار میکند و مجبور نیست در کارها و چنان نیست که تاثیر او در اشیا بدون اراده باشد مانند سوختن آتش و هر ممکنی که اراده حق تعالی بایجاد او تعلق گیرد البته موجود میشود چنانچه خود فرموده است که إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ و این منافات ندارد با آنکه اراده حق تعالی تعلق بامور قبیحه نگیرد و یک دلیل بر این مضامین آنست که مذکور شد که اتفاق کرده اند ارباب عقول با اهوای مختلفه بر آنکه عجز و نقص بر صانع عالم روا نیست **چهارم** آنکه خداوند عالم عالم است بهر معلومی و تغیر در علم او نیست و علم او باشیا پیش از وجود اینها تفاوت ندارد با علم او بعد از وجود اینها و در ازل میدانست آنچه در ابد الآباد بهم رسد و جمیع اشیا مانند ذرات هوا و قطرات دریاها و عدد مثقال کوهها و برگ درختان و ریگ بیابان و نفسهای جانوران نزد علم او هویداست زیرا که خالق همه چیز اوست یا بواسطه یا بیواسطه و هر که باراده و اختیار و از روی حکمت چیزی را آفریند البته بان چیز و صفات و آثار آن علم دارد و باندک تاملی این مقدمه بنهایت ظهور دارد و دیگر آنکه مجرد است و نسبت مجرد بهمه چیز مساوی است دیگر آنکه همچنانکه هر ممکنی

اثر وجود نمیبیند علم انها و جمیع کمالات انها باو منتهی میشود و کسی که همه علمها از او باشد جاهل بچیزی نمی باشد و جناب
مقدس او اشاره بهمه این دلایل در سه کلمه قران فرموده أَلَا یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ یعنی ایا نمیداند همه اشیا را
انکسی که همه چیز را افریده است و اوست لطیف یعنی مجرد یا صاحب لطف کامل و رحمت شامل نسبت بجمیع موجودات و حافظ
و خالق و مربی همه اوست و همه را او بمنتهای مراتب کمال او میرساند و داناست بخفایای امور و کسی که نیک تامل کند
در غرایب صنع خالق عالم در افتاب و ماه و ستارگان و حرکات مختلفه انها بر قانون حکمت و در تربیت جمادات
و نباتات و رسانیدن هر یک بحد کمال ان و در تشریح بدنهای انسان و حیوانات و ترکیب اعضای انها به یکدیگر
و الات و ادوات تغذیه و تنمیه و ادراکات حواس خمس ظاهره و باطنه که چندین هزار سال حکما در انها
تفکر کرده اند و کتابها در هر باب نوشته اند و عشری از اعشار انها پی نبرده اند بعین الیقین میداند که چنین خداوندی
هیچ امر براو مخفی نیست و از هیچ امر عاجز نیست و بر همه چیز قادر است و اید که بعید است اینها با این مراتب همه دارد و باید دانست
که علم او ازلی و ابدی است و غافل نمیشود و سهو و نسیان و فراموشی در او نمی باشد و خواب و هیچکی که مقدمه خواب است
در او محالات زیرا که اینها همه عجز و نقص است و او کامل من جمیع الجهات است چنانچه دانستی و هرگاه عموم علم و قدرت
و تنزه او از ارتکاب امور قبیحه ثابت شد بمعجزه حقیت پیغمبران علیهم السلام و اوصیای ایشان ثابت میشود
چنانکه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی پس صفات کمالیه باخبار ایشان ثابت میشود احتیاج بدانستن دلیل
عقلی نیست و لهذا در این مقام کلام را طول دادیم **پنجم** انکه حق تعالی سمیع و بصیر است یعنی عالم است بانچه شنیدنیست
از اوازها و انچه دیدنیست بی انکه او را الت شنیدن و گوش بوده باشد و بدون انکه او را الت دیدن و چشم
بوده باشد زیرا که اگر محتاج باینها باشد جسم مرکب خواهد بود و محتاج و ممکن خواهد بود و در کمال خود محتاج
بغیر خواهد بود و او کامل بذات خود است و علم او باینها موقوف بر وجود اینها نیست بلکه پیش از وجود اینها
و بعد از برطرف شدن اینها میداند بهمان نحو که در وقت وجود اینها میداند و این دو صفت بعلم بر میگردند
و چون حق تعالی خود را باین دو صفت ستوده جدا ذکر کرده اند و شاید که حکمتش ان باشد که در ضمن اینها
رد بر حکما میشود که خدا را عالم بجزئیات نمیدانند یا چون اکثر اعمال عباد که مورد تکلیف الهی است از قبیل مسموعات
و مبصرات است این دو صفت را از مطلق علم تخصیص بذکر فرموده که ادخل در زجر ایشان از معاصی و ترغیب
ایشان بطاعات بوده باشد و بعضی این دو صفت را و رای صفت علم میدانند و ذکر ان ثمره ندارد **ششم** انکه
حق تعالی حی است یعنی زنده است و مراد از حیوة صفتی است که از ان توانائی و دانائی اید و چون معلوم شد
که حق تعالی عالم و قادر است پس صفت حیات نیز او را خواهد بود اما حیات در ممکنات معارض شدن صفتی
میباشد و در جناب مقدس الهی بذات خود زنده است بدون انکه صفت موجودی عارض او گردد و ...

حیتی

هفتم

حقیقت این صفت بعلم و قدرت بر میگردد **هفتم** انکه حق تعالی مرید است یعنی کارها از او باراده و اختیار صادر
میشود نه مانند افعال اضطراریه که بدون اراده و اختیار صادر میشود مثل سوختن اتش و فرود امدن سنگ
از هوا و از ما فعلی که باختیار صادر میشود اول تصور ان فعل میکنیم بعد از ان فایده از برای ان تخیل میکنیم و ان تخیل
ما میشود تا بحد عزم و جزم میرسد پس ان فعل از ما صادر میشود و در جناب مقدس الهی چون اختلاف
احوال و عوارضات نمی باشد پس همان علم که حق تعالی دارد که وجود فلان امر در فلان وقت از برای نظام
عالم اصلح است سبب وجود او میشود در ان وقت لهذا متکلمان امامیه گفته اند که اراده بعلم بر میگردد بعلم
باصلح اراده است و در احادیث وارد شده است که اراده ایجادات و از صفات فعل است و حادث
و در این باب سخن بسیار است و از برای مکلف همین بس است که بداند که افعال از حق تعالی باراده و اختیار و موافق
حکمت و مصلحت صادر میشود و در ان افعال مجبور نیست **هشتم** انکه حق تعالی متکلم است یعنی ایجاد حروف
و اصوات مینماید در جسمی بی انکه او را عضوی و دهانی و زبانی بوده باشد چنانچه بقدرت کامله
ایجاد سخن در درخت کرد و حضرت موسی شنید و ایجاد کلام در اسمان میکند و ملائکه میشنوند
و وحی میاورند یا ایجاد انها در قلوب ملائکه و انبیا و اوصیا علیهم السلام مینماید و تکلم از صفات
ذات الهی نیست که قدیم باشد بلکه از صفات فعل است و حادث است زیرا که انچه کمال حق تعالی است
علم بان معانی و حروف است و قدرت بر ایجاد حروف و اصوات در هر چه خواهد و این دو صفت
قدیمند و عین ذات اند و این صفت را جدا ذکر کرده اند برای انکه مبنای بعثت انبیا و تکالیف حق تعالی
و انزال کتب و صحیفهای الهی باینست و کلام حق تعالی مانند قران مجید و سایر کتب اسمانی است حادث اند و علم
حق تعالی بانها قدیم است و ان غیر کلام است و کلام نفسی که اشاعره قایلند باطلست **نهم** باید دانست که حق تعالی
صادق است و کذب و دروغ مطلقا بر او روا نیست زیرا که عقل حکم میکند که کذب قبیح است و از
قبایح منزه است و دروغ مصلحتی که مارا روا است باعتبار ان ارتکاب اقل قبیحین است و این عجز ما است
قادر نیستیم که مفسده کلام راست را دفع کنیم و خدا بعجز موصوف نمیشود و ایضا اجماع جمیع ملیین و ارباب
عقول منعقد است بر انکه حق تعالی صادق است در جمیع اقوال و کتب الهیه مشحون است بان و از جمله
ضروریات دین است **دهم** انکه صفات کمالیه الهی عین ذات مقدس اوست باین معنی که او را
صفت موجودی نیست که او را قایم بذات مقدس او باشد بلکه ذات او قایم مقام جمیع صفات است
چنانچه در ما ذاتی هست و صفت قدرت موجودی است عارض ان ذات شده است در حق تعالی
ذات مقدس قایم مقام ان صفت است و همچنین در سایر صفات کمالیه ذات قائم مقام همه است

یا ایجاد نقوش میکند که ملائکه میخوانند یا ایجاد

وبغیر ذات مقدس بسیط مطلق چیزی نیست زیراکه اگر صفتی زاید بر ذات باشد یا قدیم خواهد بود یا حادث
وهر دو محال است زیراکه اگر قدیم باشد تعدد قدما لازم اید وقدیمی غیر از خدا می باشد پس ان نیز خدای
دیگر خواهد بود واگر حادث باشد لازم اید که واجب الوجود محل حوادث باشد وان محال است چنانچه
انشاء الله مذکور خواهد شد وایضا لازم اید که حق تعالی در کمال خود محتاج بغیر باشد وان مستلزم عجز ونقص است
چنانکه حضرت امیر المؤمنین ع فرموده است که وَمَن وَصَفَهُ فَقَد قَرَنَهُ فَقَد ثَنّاهُ وَمَن ثَنّاهُ فَقَد جَزّاهُ وَمَن جَزّاهُ (وَمَن قَرَنَهُ)
فَقَد جَهِلَهُ یعنی هرکه وصف کرد خدارا بصفات زائده پس مقارن کرده اند اورا باصفات وهرکه اورا
مقارن ساخت بصفات زائده پس اعتقاد به وحدت اکرد یا دوئی در ذات خدا قایل شده وهرکه این
اعتقاد کرد خدارا صاحب جزوها دانست وهرکه این اعتقاد را دارد خدارا نشناخته است وایضا
فرموده است که اول دین شناختن خداست وکمال شناختن خدا ان است که اورا یگانه داند وکمال یگانه
دانستن او آنست که صفات زائده را از او نفی کند ودر صدد صفات کمالیه الهیه خلاف کرده اند بعضی
گفته اند عالم است وقدرت واختیار وحیات واراده وکراهت وسمع وبصر وکلام وصدق وازلی
بودن و بعضی از این دو صفت تعبیر بسرمد کرده اند پس باید دانست که حق تعالی عالم است وقادر (وابدی بودن)
ومختار وحی ومرید وکاره وسمیع وبصیر ومتکلم وصادق وازلی وابدی وچون بعضی از این
صفات بر بعضی دیگر برمیگردد وبعضی داخل صفات تنزیهیه است در عدد انها خلاف کرده اند
وهمه برمیگردد بانچه مذکور شد **باب دویم** دربیان صفاتی است که از حق تعالی نفی باید کرد ودر ان
چند مبحث است **اول** آن است که او یگانه است وشریکی ندارد نه در خداوندی وخلق اشیا چنانچه (جزو اول)
مجوس بیزدان واهرمن ونور وظلمت قایل شده اند ونه در استحقاق عبادت وپرستیدن چنانچه کفار مکه
بتهارا با خدا شریک کرده بودند در پرستیدن وسجده کردن واین مطلب باخبار جمیع انبیا وضروری
جمیع ادیان حقه ثابت شده است وبدیهه عقل معلوم است که نظام عالم وجود وانتظام احوال ان
بدون وحدت آله میسر نشود وهرگاه تعدد دو کدخدا در خانه ودو حاکم در شهری ودو پادشاه
در ملکی باعث اختلال اوضاع انها گردد چون تواند بود که احوال اسمانها وزمین وکارخانه ایجاد
با این وسعت بدو آله منتظم تواند شد بلکه باندک تاملی معلوم میشود که جمیع عالم باعتبار ارتباط اجزا
ان بیکدیگر بمنزله یک شخص است وهم چنانکه عقل تجویز نمیکند که دو نفس متعلق بیک بدن باشند
تجویز نمیکند که دو آله مدبر عالم باشند محقق دوانی گفته است که اگر کسی دیده تبصر واعتبار بگشاید
وکره سراپای عالم بر اید از مفتتح ان که عالم روحانیات است تا منتهی که عالم جسمانیات است همه را

یکسلسله

یکسلسله مشتبک منتظم بیند بعضی در بعضی فرو رفته وهر یکی بتالی خود مرتبط چنانکه پنداری یک خانه است
وبر اصحاب بصیرت نافذ مخفی نیست که مثل این ارتباط والتیام جز بوحدت صانع صورت انتظام
نپذیرد چنانکه از ملاحظه صنایع صناع متعدده متبصر تیز فهم وهوش را این معنی منکشف گردد
که با وجود انکه بتحقیق موجد همه یکی است چه نزد محققان اهل دانش وبینش مقرر است که مؤثر
حقیقی در همه اشیا جز واحد احد نیست بواسطه انکه متکثر صوری مختلف است بسبب [illegible]
وتفاوت در میان مصنوعات ایشان ظاهر میگردد واز ملاحظه این معنی واخوات
ان متفطن هوشمند را معلوم گردد که این چنین وحدت وانتظام که در اجزای عالم واقع است
جز بوحدت صانع ان ممتنع الوجود چنانچه مضمون کریمه لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا مبین
ان است واهل اعتبار را در این تنبیهی کافی است که اِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ
النَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ تمام شد سخن محقق دوانی واز تحقیقات سابقه معلوم گشت که هم چنانکه
وجود صانع بدیهی وفطری است وحدت او نیز بدیهی وفطری است وهمه فرق لبیک آنرا دارند و مقیم
بیک درگاهند واتفاق عقول مستقیمه بر این معنی واقع است واکثر ثنویه نیز مبدأ اصلی را یکی میدانند
ومیگویند نور و یزدان قدیمست وظلمت واهرمن از او بهم رسیده است وحادث است وقلیلی از ایشان
بظاهر اظهار قدم هر دو میکنند ودر باطن اگر اندک تاملی کنند اذعان بوحدت می نمایند وشبهات
واهیه ایشان را هر جاهلی که بشنود بطلان انها را بالبدیهه میداند وذکر انها موجب تطویل کلام
میشود وحضرت امیر المؤمنین ع فرموده است که اگر خدای دیگر میبود بایست کتابها ورسولان او نیز
بنزد ما بیاید واین برهانی است قاطع زیراکه واجب الوجود باید قادر بر کلام وفیاض مطلق باشد هرگاه
یک خدا صد وبیست وچهار هزار پیغمبر برای معرفت وعبادت خود بفرستد وخلق را هدایت کند همه
مبعوث بر توحید ونفی شریک ذاتی ونفی الهی سوای او وبر اقرار کلمه لا اله الا الله شوند اگر العیاذ بالله
خدای دیگر میبود او نیز بایست پیغمبری برای شناسانیدن خود وعبادت خود بفرستد پس اگر قادر نیست
وعاجز است ویا حکیم وبخیل وجاهل است یا انکه اگر علم داشته باشد که پیغمبران راهم فرستاده است
نفی دیگری میکند پس عاجز است واگر نمیداند جاهل است وهیچیک از این صفات بر واجب الوجود
روا نیست ودر این مطلب دلایل بسیار است واین رساله گنجایش ذکر انها ندارد واما انکه بتها که
چند بودند که نفع وضرری از ایشان متصور نیست یا مخلوقی چند که مغلوب ومقهور قادر
مطلق اند مستحق عبادت نیستند از ان واضح تر است که احتیاج به بیان داشته باشد ونفی ان ضروری

دین اسلام است دوم انکه حق تعالی مرکب نیست وجسم وجوهر وعرض نیست واورا مکان وجهتی نیست
باید دانست که موجود یا مرکب است یا بسیط و مرکب آنست که اجزا داشته باشد یا در خارج مانند آدمی
که مرکب است از اعضا واخلاط بدنی وعناصر اربعه یا در ذهن مانند جنس وفصل و بسیط ان است که
جزوی نداشته باشد وحق تعالی بسیط مطلق است واورا جزوی نیست زیرا که اگر جزو داشته باشد محتاج
بان جزو خواهد بود در وجود وممکن خواهد بود وجوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکن است
وان واجب الوجود بالذات است وعرض نیست زیرا که مانند سیاهی وسفیدی زیرا که عرض محتاج است
بمحل وهم محتاج ممکن است وجسم نیست زیرا که جسم مرکب است از اجزا ومرکب محتاجست باجزاء
ودر مکان وجهة نیست زیرا که هرچه در مکان وجهت است یا جسم است یا در جسم حلول کرده است
وخدا منزه است از هر دو وحرکت وانتقال از مکانی بمکانی یا از محلی بمحلی برا او محال است زیرا که اینها
از لوازم جسم وجسمانی است سیم انکه صانع عالم مثل ندارد چنانکه فرموده است لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ
وشبیه ونظیر ندارد که در حقیقت ذات وکنه صفات با او شریک باشد وضدی ندارد که با او
معارضه تواند کرد ودر افریدن اشیا معینی ویاوری نداشته واعتقادی که بعضی از غلاة دارند
که حق تعالی رسول خدا وائمه هدی صلوات الله علیهم را افرید وخلق عالم را بایشان گذاشت کفر است
وخالق همه چیز بغیر افعال بندگان اوست چهارم ان است که عالم دیدنی نیست وبدیده سر ادراک او
نتوان کرد نه در دنیا ونه در آخرت واین ضروری دین شیعه است وآیات واحادیث بسیار براین
معنی وارد شده است وانچه توهم می کنند که بر خلاف این وارد شده است مأول است بادراک بدیده
دل چنانکه حضرت امیر المؤمنین فرموده است نه بیند اورا دیدها بمشاهده دیدن ولیکن دیده است
اورا دلها بحقیقتهای ایمان وباید دانست که کنه ذات وصفات کمالیه خداوند عالم را بغیر او کسی نمیداند
وپیغمبر آخر الزمان ص که اشرف مکونات واشرف عارفین است اقرار بعجز نموده وفرموده که ما عرفناک
حق معرفتک یعنی نشناختیم ترا چنانچه سزاوار شناختن تست وحق تعالی فرموده است که وما
قدروا الله حق قدره یعنی اندازه نکرده اند خدارا وتعظیم او نکرده اند چنانچه سزاوار اوست و
فرموده است که لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار یعنی ادراک او نمی کنند دیدها واو
ادراک میکند دیدها را ودر احادیث وارد شده است که یعنی دیده دلها ادراک کند او را نه دیدهٔ
چشم سر وایضا بسایر حواس ظاهره ادراک او نتوان کرد یعنی شنیدن وبوسیدن وملمس کردن
وچشیدن وبحواس باطنه نیز ادراک او نتوان کرد مانند وهم وخیال پنجم ان است که جناب

مقدس

مقدس الهی محل حوادث نیست که احوال مختلفه بر او وارد شود مانند سهو ونسیان وخواب ودلتنگی وواهمه
ولذت والم ودرد وبیماری وجوانی وپیری ولذت خوردن واشامیدن وجماع کردن ومحل هیچ مقوله از
از مقالات نه گانه عرض نیست زیرا که اتصاف باین عوارض همه دلیل عجز واحتیاجست وحق تعالی از عجز ونقص
واحتیاج مبراست ومجمل سخن در این باب انست که انچه از صفات کمالیه الهی است حادث نتواند بود واز او
منفک نتواند شد مانند علم وقدرت زیرا که اگر اینها حادث باشند حق تعالی پیش از عروض این صفات
ناقص وجاهل وعاجز خواهد بود واگر از او منفک شوند بعد از ان ناقص خواهد بود ودر هیچ حال نقص
روا نیست واگر انچه حادث میشود صفت نقص باشد عروض ان محال خواهد بود وانچه از صفات ذات نیست
واز صفت فعل است حادث میتواند بود مانند خالق ورازق ومحی وممیت زیرا که حق تعالی در ازل خالق نبوده
ولابد عالم قدیم باشد وخلق الهی همیشه بوده باشد واین صفت کمال حق تعالی نیست که از عدم ان نقص
او لازم اید بلکه انچه صفت کمالست قادر بودن بر ایجادات است که در هر وقت که مصلحت داند ایجاد نماید
وان قدیم است وهرگز از حق تعالی منفک نمیشود وگاه باشد که دوام صفت فعل نقص حق تعالی باشد
مثل انکه هرگاه مصلحت در ایجاد زید در این روز باشد اگر چه پیش از این روز ایجاد کند خلاف مصلحت است
وموجب نقص است وهمچنین زید را توانگر کردن هرگاه خلاف مصلحت باشد وبعمل اورد نقص او خواهد بود
نه کمال او وچنانچه گفته اند که صفت ان است که حق تعالی بان موصوف گردد وبضد ان موصوف نتواند بود
وصفت فعل ان است که بان صفت وبضد ان صفت موصوف تواند بود واما اول مثل علم که علم الهی
بهمه چیز تعلق گرفته است وبجهل مطلقا موصوف نتواند بود وهمچنین قدرت جناب حق تعالی قادر بر همه ممکن
است وعجز را بهیچ وجه باو نسبت نتوان داد ودویم مثل خلق میتوان گفت که خدا هفت آسمان افریده
وزیاده از هفت آسمان چون مصلحت نبود خلق نکرده است وزید را خلق کرده وپسر او را خلق نکرده وبغنی
کردن موصوف گردیده وبمیرانیدن نیز موصوف گردیده یکی را غنی ودیگری را فقیر گردانیده وهیچیک
از اینها موجب تغیر در ذات مقدس او ونقص او نیست زیرا که کمال ذات مقدس او قدرت کامل وعلم
سابق وخبرت محضات واختلاف در قابلیت مواد ممکنات است وهرچیز را در خور قابلیت ماده
نظام کل عالم کل بهره از فیض شامل خود داده است واگر زیاده از ان عطا فرماید مخالف علم شامل او خواهد
بود بکل مصالح ومصالح کل بلا تشبیه از باب باران رحمت که چون میبارد بهمه جا یک نحو میبارد اما
باعتبار اختلاف مواد وقابلیات در یک زمین گل وسنبل می رویاند ودر یک زمین خار بی مقدار نظام
میگرداند ودر یک زمین اشجار وثمار ودر دیگری آبادانها بعمل می آورد ویک خانه را ابادان میکند

ودیگری را ویران و همه از یک باران است پنجم هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بربالای
کس کوتاه نیست و در این رساله زیاده از این بیان مناسب نیست ششم آن است که جناب حق تعالی را نامهای
بسیار هست چنانکه فرموده وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا یعنی خدا را نامهای بسیار نیکو هست پس بخوانید
او را بآن نامها و اسمای بسیار در ایات و اخبار و ادعیه وارد شده است و احوط آن است که خدا را بغیر نامها
در ایات و اخبار است نخوانند و حق آن است که نامهای خدا حرفی چند اند و مخلوق اند و حادث اند و بعضی از سنیان
قایل شده اند که نامهای خدا عین او است و این سخن بغایت سفیه است و در اخبار وارد شده است
که هر که باین قول قایل شود کافر است و هر که عبادت نام کند بدون معنی کافر است و هر که عبادت نام و معنی هر دو
کند با خدا شریک قرار داده و هر که عبادت کند ذاتی را که این نامها را بر او اطلاق می کند خدا را بیکانکی پرستیده
هفتم آنکه حق تعالی با چیزی متحد نمیشود زیرا که اتحاد اثنین محال است و او را زن و فرزند نمی باشد و در چیزی
حلول نمی کند چنانکه نصاری میگویند که حضرت عیسی فرزند خدا است یا او را خدا حلول کرده است یا با او
متحد شده است و اینها مستلزم عجز و نقص حق تعالی است و کفر است و آنچه بعضی از صوفیه میگویند که حق تعالی
عین اشیا است یا آنکه ممکنات امور اعتباریه اند و عارض ذات حق تعالی شده اند یا آنکه خدا در عارفان
حلول میکند و یا او متحد میشود همه این اقوال عین کفر است و زندقه و همچنین آنچه بعضی از غالیان شیعه گفته اند
که حق تعالی در رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام حلول کرده است یا با ایشان متحد شده است یا بعبودیت
ایشان ظاهر شده است همه کفر است و ائمه صلوات الله علیهم از ایشان تبری کرده اند و ایشان را لعن کرده اند
و امر بقتل بعضی از ایشان نموده اند و حضرت امیر المؤمنین جمعی از ایشان را بدود هلاک کرد هشتم آنکه
حق تعالی در قدیم بودن شریک ندارد و هر چه غیر جناب مقدس او است حادث است و جمیع ارباب ملل براین
معنی اتفاق کرده اند و اگرچه حدوث و قدم را در عرف حکما بر چند معنی اطلاق میکنند اما آنچه اتفاقی ارباب
ملل است آن است که آنچه غیر حق تعالی است وجودش ابتدائی دارد و زمان وجودش از طرف ازل متناهی
و بغیر حق تعالی وجودی ازلی نیست و این معنی اجماعی مسلمانان بلکه جمیع ادیان است و ایات و اخبار که دلالت
صریح براین معنی دارد بسیار است و فقیر در کتاب بحار الانوار بیست و دو حدیث از کتب معتبره خاصه و عامه در این
باب ایراد نموده ام با ادله عقلیه و جواب شبه فلاسفه و بعد احادیث معتبره وارد شده است که هر که قایل شود
بقدیمی غیر از حق تعالی کافر است باب سیم در بیان صفاتی است که متعلق است بافعال حق تعالی و در این
چند بحث است اول آنکه مذهب ما شیعه آن است که حسن و قبح افعال عقلی است و مراد از حسن آن است
که فاعل قادر اگر آن فعل را بکند مستحق مدح و ثواب باشد و قبح آن است که فاعل قادر اگر آن را بکند

مستحق

مستحق مذمت و عقاب باشد و عقل را فی نفسه قطع نظر از وارد شدن شرع جهت حسنی و قبحی میباشد که مستحق
مدح یا ثواب و مذمت یا عقاب میکردد و آن جهت را گاه هست بدیهه عقل همه کس می فهمد مانند نیکی راست
گفتنی که نفع رساند و قباحت دروغ گفتنی که ضرر رساند و گاه هست که بفکر معلوم میشود مانند راستی
که بکسی ضرر رساند یا دروغی که نفع رساند که علم بحسن و قبح اینها احتیاج بنظر و فکر است و گاه هست که
عقول اکثر عاجز است از فهم اینها ولیکن بعد از ورود شرع حسن و قبح اینها را میدانند مثل حسن روزه
روز آخر ماه رمضان و قبح روزه روز اول ماه شوال و اشاعره از اهل سنت میگویند که حسن و قبح افعال
بامر و نهی شارع است هرچه را شارع امر کرد حسن میشود و هرچه را نهی از آن کرد قبیح میشود پس اگر هر حرام
را امر میکرد حسن میشد و اگر نهی از نماز می کرد قبیح میشود و بطلان این مذهب قطع نظر از حکم عقل از ایات
و اخبار بسیار ظاهر است دویم آنکه صانع عالم قبیح نمی کند و محال است که از او صادر شود زیرا که فاعل قبیح
یا عالم بقبح آن فعل نیست یا هست اما قادر بر ترک آن نیست یا محتاج است بآن فعل قبیح یا قادر بر ترک آن هست
و احتیاج بآن ندارد و اما عبث آن فعل را میکند بنابر اول جهل خدا لازم می اید و بنابر دویم عجز و بنا
بر سیم احتیاج و بنابر چهارم سفاهت و هر چهار بر حق تعالی محال است پس قبیح از او صادر نتواند شد سیم
آنکه حق تعالی بندگان را بر افعالی که اختیاری ایشان نباشد تکلیف بآن نمیکند نه بر فعل آنها و نه در ترک
آنها و بندگان در فعل خود مختار اند و خود فاعل فعل خود اند خواه طاعت باشد و خواه معصیت و اکثر امامیه
و معتزله باین قول قایلند و اشاعره که اکثر اهل سنت اند میگویند که فاعل همه فعل بنده خدا است و بندگان
مطلقا اختیار در آنها ندارند بلکه خدا افعال را بر دست ایشان جاری میکند و در آن فعل مجبور اند اما
بعضی از ایشان میگویند که اراده از بنده مقارن آن فعل می باشد اما آن اراده مطلقا دخلی در وجود آن
فعل ندارد و این مذهب باطل است بچند وجه اول آنکه ما می یابیم بعقل و وجدان خود و می یابیم که فرق است
در افعال ما میان حرکت رعشه که بی اختیار ما است و حرکت کتابت که باختیار خود میکنیم و همچنین فرق میکنیم(؟)
میان آنکه کسی از بام بزیر افتد یا کسی که از بام بزیر اید و اگر هیچ فعل باختیار ما نباشد باید که اصلا فرق نباشد
میان این افعال ما دویم آنکه حق تعالی امر کرده است بطاعت و وعده ثواب بر آن کرده است و نهی کرده است
از معصیت و وعید عقاب بر آن نموده است پس اگر افعال عباد باختیار ایشان نبوده باشد تکلیف کردن
ایشان و عذاب کردن بر عصیان ظلم و قبیح باشد مثل آنکه کسی دست و پای غلام خود را ببندد و بگوید
برو و فلان چیز را بیاور و او را زند که چرا نیاوردی یا گوید که باسمان برو و زند که چرا نرفتی و دانستی
که فعل قبیح بر خدا روا نیست و کیست ظالم تر از کسی که کفر و معصیت را بر دست و دل و زبان کسی بی اختیار

جاری(؟)

او جاری میکند و او را ابد الاباد بسبب این در جهنم بسوزاند و خود در بسیار جایی از قران مجید میفرماید بلی

که خدا ظالم کننده نیست بر بندگان **سیم** انکه حق تعالی در مواضع بی شمار از قران مدح مقربان بارگاه

احدیت کرده است بر طاعت و ذم مردودان درگاه عزت نموده به کفر و معصیت اگر ایشان فاعل فعل خود نباشند

مدح و ذم ایشان سفاهت و بی خردی خواهد بود و بر خدا محال است و بدانکه در احادیث بسیار وارد شده است

که نه جبر است که ایشان را بر افعال جبر کرده باشند و نه تفویض است که ایشان را بخود گذاشته باشند بلکه امری است

میان این دو امر و اکثر گفته اند که مراد ان است که خدا جبر نکرده است بنده را و بنده را باراده خود کرده است

اما اسباب همه از خداست مانند اعضا و جوارح و قوای بدنی و روحانی و آلات و ادواتی که در فعل

در کار است از جانب خداست و امر بین امرین که در حدیث وارد شده است این است و جواب این که مداخلت

حق تعالی در اعمال عباد زیاده از این است زیرا که هدایات خاصه و توفیقات خدا برای کسی که مستحق ان باشد به نیات

و اعمال حسنه او مدخل است در فعل طاعات و خذلان خدا و واگذاشتن او را بخود مدخل است در فعل

معاصی اما هیچیک بحدی نمیرسد که سلب اختیار از او بشود و او مضطر باشد در فعل انها مانند اقایی

که دو غلام داشته باشد و هر دو را بیک فعلی مامور سازد مثل انکه بهر دو بگوید که فردا بروید و فلان جا را

از برای من بخرید هر یک و هر یک را که بکند صد دینار باو میدهم و هر یک که نکند ده تازیانه باو میزنم اگر بهمین

اکتفا کند در باب هر دو یکی بکند و یکی نکند انکه کرده است مستحق صد دینار هست و انکه نکرده است مستحق

ده تازیانه هست و اگر یک غلام فرمان بردار تر است و خدمات بیشتر کرده است و او را دوست میدارد

بعد از انکه بهر دو این تکلیف را کرد و حجت را تمام کرد او را بتنهائی می طلبد و ملاطفتها و مهربانی ها باو میکند

و تاکید میکند که البته فردا ان خدمت را بکن و شب از برای او طعامی می فرستد و الطاف زیاده نسبت باین

غلام می کند و فردا این غلام این خدمت را میکند و ان دیگری نمیکند اگر این را صد دینار بدهد و او را ده

تازیانه بزند هیچکس او را مذمت نمیکند زیرا که نزد این غلام در کردن مجبور نشده است و نزد او در نکردن و هر دو

باختیار خود کرده اند و حجت اقا بهر دو تمام است این قدر مداخلت حق تعالی در اعمال العباد از ایات و اخبار

معلوم میشود و بهمین قدر اکتفا باید کرد و خوض بسیار در این مسئله نباید کرد که در غایت اشکال و محل

لغزش اقدام است و نهی بسیار در اخبار از تفکر در این مسئله وارد شده است **چهارم** ان است که لطف

بر حق تعالی واجبست بحسب عقل و لطف امری است که مکلف را نزدیک گرداند بطاعت و دور گرداند از

معصیت مانند فرستادن پیغمبران و نصب کردن امامان و وعده و وعید و ثواب و عقاب و امثال اینها

پنجم انکه حق تعالی حکیم است و کارهای او منوط بحکمت و مصلحت است و فعل عبث و بیفایده از او

صادر

صادر نمیشود و او را در افعال اغراض صحیحه و حکمتهای عظیمه ملحوظ میباشد و لیکن غرض در افعال الهی

عاید به بندگان میگردد و غرض او تحصیل نفع از برای خود نیست و بر این قول اتفاق کرده اند امامیه

و معتزله و اشاعره و حکما گفته اند افعال خدا معلل باغراض نیست و ایات و احادیث بسیار بر بطلان

این قول دلالت میکند و اکثر امامیه را اعتقاد ان است که انچه اصلح باشد از برای خلق و نظام عالم

فعلش بر حق تعالی واجبست و بعضی از متکلمین را اعتقاد ان است که میباید فعل الهی متضمن مصلحت

باشد و اصلح بودن ضرور نیست و ظاهر انفکر در این مسئله ضرور نیست **باب چهارم** در مباحث

نبوت است و در ان چند مقصد است **اول** انکه امامیه را اعتقاد ان است که بعثت پیغمبران بر حق تعالی

واجبست عقلا زیرا که لطف بر خدا واجبست باجماع شیعه و نصوص متواتره وارد است بانکه جمیع انبیا

از اول عمر تا اخر عمر معصومند از گناه کبیره و صغیره عمدا و سهوا و در این باب ادله عقلیه و نقلیه

و سهو و نسیان بر ایشان در تبلیغ رسالت و وحی جایز نیست البته و الا بر قول ایشان اعتماد نتوان کرد و اما در

غیر ان از امور عادیه و عبادات بار مشهور در میان علمای امامیه ان است که جایز نیست و بعضی دعوی

اجماع کرده اند بر ان و ابن بابویه و بعضی از محدثین گفته اند که سهو شیطانی بر ایشان جایز نیست اما جایز است

که حق تعالی ایشان را بسهو اندازد از برای مصلحتی چنانچه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز ظهر یا عصر

سهو کرد و در تشهد اول سلام گفت و چون بخاطر ان حضرت اوردند برخواست و دو رکعت

دیگر کرد و گفته اند حق تعالی از برای شفقت بر امت چنین کرد که اگر کسی در نماز سهو کند مردم او را

سرزنش نکنند و دیگر انکه در ایشان گمان خدائی نکنند و اکثر علما این سهو را واقع نمیدانند و

احادیثی که در این باب وارد شده است حمل بر تقیه کرده اند و باید دانست که معصوم در ترک

گناه مجبور نیست و لیکن حق تعالی لطفی چند نسبت باو می کند که او باختیار خود ترک معصیت میکند

یا انکه بسبب قوت عقل و فطانت و ذکا و کمال اهتمام در طاعت حق تعالی و تصفیه باطن از اخلاق

ذمیمه و تحلیه ان باخلاق حسنه بمرتبه رسد که محبت جناب مقدس الهی در دل او مستقر گردد و از تعلقات

نفسانی و خیالات شیطانی رهایی یابد و پیوسته مشغول مطالعه جمال حق باشد و جلال و عظمت الهی

بر دل او جلوه کند پس بسبب کمال معرفت پیوسته خود را منظور نظر پروردگار خود داند و غیر انچه

رضای محبوب او در ان است بر که بخاطرش نگذرد و اگر احیانا در اخیال معصیتی بخاطر او در اید

ملاحظه جلال الهی نگذارد که بیرامون ان گردد و ایضا شرم کند از انکه در حضور چنین

خداوند جلیلی که پیوسته مراقب اوست مرتکب معصیت او گردد و از این اسباب معصیت از او

صادر نتواند شد و اگر چنان باشد که جمعی گمان کرده اند که حق تعالی او را مجبور می سازد بر ترک
معصیت هر اینه عصمت برای او کمالی نخواهد بود و بر ترک آن ثوابی نخواهد داشت و بدانکه آیات
و اخباری که موهم صدور معصیت است از انبیا علیهم السلام مأول است بارتکاب مکروه و ترک
اولی و چون نسبت بجلالت مرتبه ایشان این نیز عظیمست تعبیر از آن بمعصیت نموده اند و وجوه دیگر را
که در حیات القلوب ذکر کرده ام و آنچه در تفاسیر و تواریخ ذکر کرده اند از قصص انبیا علیهم السلام
که متضمن خطای ایشان است اکثر از موضوعات و مفتریات سنیان است که گرتیب بود برداشته اند
و برای آنکه خطاهای خلفای جور خود را هموار کنند در کتب خود ایراد نموده اند و جمعی از نافهمان
شیعه اینها را در کتب خود ذکر کرده اند و احادیث بر رد اینها از طرق اهل بیت علیهم السلام بسیار است
که در کتب عربی جمع فارسی ایراد نموده ام و این رساله گنجایش ذکر اینها ندارد پس باینها اعتماد و بر اینها
اعتقاد نباید کرد **دویم** طریق دانستن حقیقت پیغمبر آن است زیرا که هر که دعوای مرتبه بلندی دویم
کند بمحض دعوای او باور نتوان کرد چنانکه گفته اند شعر ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید معجزه
داد دست چنانچه شخصی دعوای کند که من از جانب پادشاه بر شما حاکم باید اطاعت من کنید بمحض گفته
او کسی از او قبول نمی کند تا حجتی از جانب پادشاه مانند رقمی یا نشانی که مخصوص پادشاه باشد نداشته
باشد و معجزه مثل آن است زیرا که معجزه فعلی است که بشر از آتیان بآن عاجز باشند و برخلاف مجرای عادت
باشد و مقارن دعوای پیغمبری ظاهر شود پس اگر فعلی باشد که از بشر صادر شود آن معجزه نیست مانند صنایع
غریبه و حیل ارباب شعبده و اگر فعل خدا باشد و موافق عادت باشد آن معجزه نیست مثل آنکه گوید در وقت
طلوع آفتاب معجزه من آن است که الحال آفتاب طلوع میکند و اگر مقارن دعوای پیغمبری نباشد آن را
کرامت میگویند نه معجزه مثل مائده حضرت مریم و هرگاه شخصی دعوای پیغمبری کند و گوید خدا مرا برای
ریاست دین و دنیای خلایق فرستاده و دلیل من این است که حق تعالی باشاره من ماه را بدو نیم
میکند یا این مرده را زنده میکند و در همان ساعت آن امر واقع شود البته میدانیم که او راست میگوید
زیرا که خدا بهمه چیز قادر است و علمش بهمه چیز احاطه کرده است چنانچه بیان کردیم پس اگر این مرد کاذب
باشد دعوای او قبیح خواهد بود و دعای اطاعت ما او را قبیح است پس خدا اغرای همه بر قبیح کرده خواهد بود
و این قبیح است و قبیح بر خدا محال است چنانچه معلوم شد و باید که معجزه بر طبق مدعا باشد تا دلالت
بر صدق پیغمبر کند و اگر موافق نباشد دلالت بر کذب صاحبش کند چنانچه نقل کرده اند که مسیلمه
کذاب که دعوای پیغمبری میکرد باو گفتند که محمد ص برای کوری دعا کرد روشن شد او کسی را طلبید

که یک

که یک چشمش کور بود و دعا کرد چشم صحیحش نیز کور شد و گفتند که محمد ص آب دهان مبارک در چاهی
که خشک شده بود انداخت آن چاه پر آب شد آن ملعون در چاهی که کم آبی بود آب دهن انداخت خشک شد
و این را معجزه مسیلمه میخوانند **سیم** باید که پیغمبر افضل از جمیع امت خود باشد و اعلم از همه باشد زیرا که سیم
تفضیل مفضول عقلا قبیح است و باید که عالم باشد بجمیع علومی که امت او باینها محتاج اند و باید که بصفات
کمال موصوف باشد مانند کمال عقل و زیرکی و فطانت و قوت رای و عفت و شجاعت و کرم و سخاوت
و ایثار دیگران بر خود و غیرت در دین و رأفت و رحم و مروت و تواضع و نرمی و مدارا و ترک دنیا
و رعایت صلحا و علما و اهل دین و منزه باشد از صفات ذمیمه مانند کینه و بخل و حسد و حرص و محبت دنیا
و حب مال و جاه و کج خلقی و جبن و از امراضی که موجب نفرت خلق باشد مانند خوره و پیسی و کوری
و کری و گنگی و امثال اینها و از نقص در نسب که ولد الزنا و شهیر نباشد و پدرانش دنی نباشند بلکه
صنعتهای دنی نداشته باشند مثل جولاهی و حجامی و حمامی و بیطاری و کارهایی که منافی مروت
باشد از او صادر نشود مانند چیزی خوردن در میان بازارها و در حال راه رفتن و امثال اینها و این
امور را بعضی از علما ذکر کرده اند و در بعضی سخن میرود و پدران پیغمبر آخر الزمان که از اجداد حضرت رسول
بوده اند همیشه مسلمان بوده اند چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد اما پدران سایر پیغمبران اگرچه از
کلام بعضی ظاهر میشود که باید مسلمان باشند اما نزد بنده ثابت نیست و دلیل عقلی و نقلی بر آن قایم نشده
و بعضی از اخبار که در باب احوال حضرت خضر ع و غیر او وارد شده دلالت بر خلافش دارد و
توقف در این باب اولی است **چهارم** علمای امامیه اتفاق کرده اند بر آنکه انبیا و ائمه صلوات الله چهارم
علیهم افضل اند از جمیع ملائکه و بر این مضمون احادیث بسیار است و ادله عقلیه بسیار نیز گفته اند و
مخالفان خلاف بسیار در این مسئله هست و عدد انبیا علی نبینا و آله و علیهم السلام ثابت نیست و مشهور
صد و بیست و چهار هزار است باید مجملا اعتقاد کرد که جمیع انبیا و اوصیای ایشان بر حق اند و آنچه در قرآن
مجید وارد شده و اعتقاد بنبوت ایشان ضروری دین اسلام شده مانند حضرت آدم و شیث و ادریس و
نوح و هود و صالح و شعیب و ابراهیم و لوط و موسی و عیسی و اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف و داود
و سلیمان و ایوب و یونس و الیاس اقرار بنبوت و حقیقت ایشان واجب است و هر که انکار یکی
از ایشان کند کافر است و تفاوت در مراتب فضل ایشان بسیار است و افضل از ایشان پنج نفرند
نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و علیهم السلام و ایشان را اولو العزم میگویند
و شریعت ایشان ناسخ شریعت پیش است و افضل از همه حضرت رسالت ص است و بعد از آن

حضرت ابراهیم ع از سایر انبیا افضل است و فرق میان نبی و رسول بوجوه مختلفه کرده اند بعضی گفته اند
رسول آن است که ملک در بیداری بر او نازل شود و نبی شامل آن است که در خواب بر او نازل شود
و بعضی گفته اند رسول آن است که مبعوث شود بر جماعتی و نبی شامل آن است که بر کسی مبعوث نباشد
و بعضی گفته اند رسول آن است که کتابی یا شریعتی داشته باشد و نبی شامل آن است که حافظ شریعت
دیگری باشد و در احادیث معتبره وارد شده است که پیغمبران چهار قسم اند پیغمبری بوده که بر خود
مبعوث بوده است و بر دیگری مبعوث نبوده است و پیغمبری بوده است که در خواب میدیده و صدای
ملک را میشنیده و در بیداری ملک را نمی دیده است و مبعوث بر احدی نبوده است و بر او امامی
بوده است یعنی تابع پیغمبر دیگر بوده است مثل لوط که تابع ابراهیم ع بود و پیغمبری بوده که در خواب
میدیده و صدائی می شنیده و ملک را میدیده است و بر گروهی مبعوث بوده است اما تابع شریعت
دیگری بوده است مثل یونس ع و آنکه در خواب ببیند و صدا را بشنود و ملک در بیداری ببیند و خود
صاحب شریعت باشد او امام است و در احادیث معتبره وارد شده است که نبی آن است که در
خواب می بیند و صدای ملک را می شنود اما ملک را در بیداری نمی بیند و رسول آن است
که صدا را می شنود و در خواب ملک را می بیند و در بیداری ملک را می بیند و امام صدای ملک را
می شنود و او را نمی بیند و بدانکه خلاف کرده اند در آنکه آیا از جن پیغمبری مبعوث شده یا نه
و اکثر انکار کرده اند و بعضی گفته اند پیغمبری یوسف نام بر ایشان مبعوث گردید و آن ثابت نیست
و توقف در این مقام اولی است پنجم در بیان حقیت پیغمبری محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
بن هاشم بن عبد مناف است و دلیل پیغمبری او آن است که دعوای نبوت نمود و معجزات باهره بسیار
بر طبق دعوای خود ظاهر ساخت و هر دو متواتر است اما دعوای پیغمبری پس همه ارباب ملل و نحل قائلند
که او دعوای پیغمبری کرد و اما معجزه پس معجزات آن حضرت زیاده از حد و احصاست بلکه جمیع
اقوال و افعال و اخلاق آنحضرت معجزه بود و معجزات آن حضرت دو نوع است اول قرآن مجید است
و آن متواترترین معجزات آنحضرت است که تا روز قیامت باقی است و در هر زمانی که پیغمبری مبعوث
میشد غالب معجزه او از جنس آن فنی بود که در آن زمان شایع بود و اهل آن زمان ماهرتر
بودند تا آنکه حجت بر ایشان تمام تر باشد چنانکه در زمان حضرت موسی ع چون مدار بر سحر بود
حق تعالی باو عصا و ید بیضا و امثال اینها داد که قوم او از اتیان بمثل آنها عاجز شدند با آنکه در آن
جنس ماهر بودند و در زمانی که حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام مبعوث شد چون امر آن

زمان منتهی بسیار بود و طبیبان حاذق مانند جالینوس و امثال آن بودند پس حضرت معجزه مرده زنده
کردن و کور روشن کردن و خوره و پیسی را شفا دادن و امثال اینها را باو داد که شبیه بفعل ایشان
بود اما از نوع فعل بشر نبود و در زمانی که حضرت رسالت پناه محمدی ص مبعوث شد گردیدن در
میان عرب چون مدار بر فصاحت و بلاغت بود و اشعار و سخنان فصیح بلیغ می آوردند و بر کعبه می
آویختند و بان فخر میکردند حضرت قرآن مجید را آورد و تحدی نمود و فرمود که اگر در پیغمبری من
شک دارید مثل این قرآن را بیاورید ایشان عاجز شدند و نتوانستند آوردن پس فرمود که ده سوره
از مثل این قرآن را بیاورید و نتوانستند پس فرمود که یک سوره از مثل این قرآن بیاورید و ایشان
متوجه شدند و اتفاق کردند و مثل سوره کوچکی نیاوردند با آن حرصی که در تکذیب آن حضرت داشتند
و ارتکاب جنگهای عظیم و کشته شدن و اسیر شدن کردند و آنچه از ایشان خواسته بود نیاوردند
اگر قادر می بودند البته می آوردند با وفور فصحا در میان عرب و علما و دانایان در میان اهل کتاب
و در زمانهای بعد از آن تا حال با آنکه در همه اعصار دشمنان آن حضرت اضعاف دوستان آن حضرت
بودند نیاوردند و نتوانستند آوردن پس معلوم شد که از جنس فعل بشر نیست و فعل خالق عالم است
اگر آن حضرت پیغمبر نبود حق تعالی چنین امری را بر زبان او جاری نمیکرد و الا اغرای بکذب و فریب
و اضلال خلق و انواع قبایح لازم می آید و آن قبیح است و بر حق تعالی اتیان بقبیح محال است و در وجه
اعجاز قرآن مجید خلاف است که آیا از غایت فصاحت و بلاغت است یا از آنکه هر گاه اراده معارضه
میکردند حق تعالی صرف قلوب و سد اذهان ایشان می نمود که اتیان نمی توانستند نمود و اگر چه اعجاز بهر دو
وجه حاصل میشود و لیکن حق آن است که اعجاز از چند جهت بود اول از جهت فصاحت و بلاغت بخلاف
کلام عجمی که قرآن را می شنود اسلوب آن را از سخنان دیگری می فهمد و هر فقره از آن که در میان کلام فصیحی
واقع شود مانند یاقوت رمانی و لعل بدخشانی میدرخشد و جمیع فصحای عدنان و بلغای قحطان اذعان
بفصاحت و بلاغت آن نموده اند و روایت کرده اند که هر که سخن بسیار بلیغی یا شعر فصیحی میگفت برای معارضت
بر کعبه مشرفه می آویخت چون آیه و قیل یا ارض ابلعی ماءک نازل شد همه از بیم رسوایی در شب آمدند
و نوشتهای خود را بر گرفتند و پنهان کردند دویم از جهت غرایب اسلوب که هر چند کسی تتبع کلام
فصحا و اشعار و خطب ایشان نماید قریب باین نظم عجیب و شبیه باین اسلوب غریب نمی یابد و جمیع
بلغای آن زمان از غرایب آن متعجب و حیران بودند سیم عدم اختلاف چنانکه حق تعالی فرموده است

ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا یعنی اگر قران از نزد غیر خدا بود هر اینه می یافتند در ان اختلاف
بسیار زیرا که اگر از بشر هر گاه کلامی باین طول صادر شود نمیشود که مشتمل بر تناقض و اختلاف بسیار
نباشد از دو جهت یکی از جهة اختلاف حکم و مضمون خصوصا وقتی که انشا کننده ان سخن صاحب خط
و سواد نباشد و دیگران ایه ایه و سوره سوره نویسند و اکثر نویسندگان منافقان و دشمنان او باشند
دیگر اختلاف در فصاحت زیرا که قصاید و خطب افصح فصحا اگر یک فقره اش فصیحست فقره دیگر فضیح است
و اگر یک بیت عالی است دیگری واهی است و اگر یک جزوش بر تحقیق است جزو دیگر لهو و باطل و تزویر است
و کلامی که از اول تا اخر همه در اعلای درجات بلاغت بوده باشد و همه بر حقایق و معارف مشتمل باشد
صادر نمی گردد مگر از کسی که هیچ گونه اختلاف در ذات و صفات و افعال و احوال اش نیست چهارم
از جهة اشتمال بر معارف ربانی زیرا که در ان وقت در میان عرب خصوصا اهل مکه علم بر طرف شده بود
و ان حضرت پیش از بعثت با هیچیک از علمای اهل کتاب و غیر ایشان معاشرت نمی فرموده و مسافرت
بیلاد دیگر بسیار ننموده که طلب علم کند و انچه حکما در چندین هزار سال در معارف الهی فکر کرده اند
و در هر سوره و ایه باحسن وجوه بیان فرموده و امری که مخالف عقول سلیمه و افهام مستقیمه باشد مطلقا
در ان نیست و بی برکت ان حضرت طایفه عرب که بعدم فهم علم و ادب مشهور افاق بودند از ذروه علم
و محاسن اداب و مکارم اخلاق مضبوط ساکنان سبع طباق گردیدند و علمای جهان در اکتساب علم
و ایمان محتاج بایشان شدند پنجم از جهة اشتمال بر اداب که به موشرایع قویمه زیرا که در مکارم
اخلاق انچه حکما و علما در رسالهها ذکر کرده بودند در هر سوره اضعاف ان بیان شده و در شریعت
قانونی چند برای انتظام احوال عباد و دفع نزاع و فساد در معاملات و مناکحات و معاشرات
و حدود و احکام و حلال و حرام مقرر گردانیده که در هر باب هر چند علمای زمان و عقلای جهان
تفکر نمایند خدشه در ان نمی توانند یافت و در هیچ امر قاعده بهتر از انچه در کلام معجز نظام و شریعت
سید انام علیه و علی آله السلم مقرر گردیده نمیتوانند ساخت و اگر کسی بعقل خود رجوع نماید میداند
که از این عظیمتر معجزه نمیباشد ششم از جهت اشتمال بر قصص انبیای سالفه و قرون ماضیه که در ان
زمان مخصوص اهل کتاب بوده و دیگران را خصوصا اهل مکه بانها اطلاع نبوده و بنحوی بیان
فرموده که با وجود معاندان بی حساب خصوصا اهل کتاب نتوانستند که تکذیب ان حضرت نمایند
در هیچ جزوی از اجزای ان قصها و انچه مخالف مشهور میان ایشان بود حقیقت ان را بر
ایشان ظاهر گردانید مانند کشتن و بر دار کشیدن حضرت عیسی علی نبینا و اله و علیه السلم و انچه

در کتب

در کتب ایشان بود و برای مصلحی مخفی میداشتند بر ایشان ثابت کردانید مانند قصه سنگسار و حلال بودن
گوشت شتر و غیر اینها که بتفصیل در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده ام هفتم از جهت خواص سور و ایات
کریمه و ان ان است که شفای جمیع دردهای جسمانی و روحانی و دفع تسویلات نفسانی و وساوس شیطانی
و امن از مخاوف ظاهری و باطنی و دشمنان اندرونی و بیرونی در ایات و سوره فرقانی هست بتجارب
صادقه معلوم گردیده و تاثیرات قران حمید را در جلای قلوب و شفای صدور و ربط بجناب
مقدس ربانی و نجات از صورت مشتبهات نفسانی زیاده از ان است که صاحب دل انکار ان
نماید با عاقلی را در ان مجال تاملی باشد هشتم از جهت اشتمال قران مجید است بر اخبار مغیبه که غیر
حق تعالی را بر انها اطلاع نیست و انها زیاده بر ان است که احصا توان نمود و ان بر دو قسم است اول
ان است که در بسیاری از ایات کریمه خبر داده است بانچه کافران و منافقان در خانهای خود
می گفتند با یکدیگر بخفیه و پنهان مذکور میساختند یا در خاطرهای خود میگذرانیدند و بعد از
خبر دادن تکذیب ان حضرت نمی کردند و اظهار ندامت و انابت میکردند و چون سخنی میگفتند
خایف می شدند و می گفتند در این ساعت جبرئیل بان حضرت خبر خواهد داد و از این نوع
بسیار است و اکثر را در حیات القلوب ذکر کرده ام دویم ان است که در بسیاری از ایات کریمه خبر
داده است بامور اینده که غیر خدا را بر انها اطلاعی نیست پیش از وقوع انها مگر بوحی و الهام مانند خبر
دادن از عدم ایمان ابولهب و جمع دیگر و خبر دادن از مذلت یهودان تا روز قیامت و چنان شد
و تا حال پادشاهی در میان ایشان بهم نرسیده و در هر شهر و دیار ذلیل ترین اهل بودند کار زبون بمذلت
ایشان مثل می زنند و خبر دادن از فتح بلاد برای اهل اسلام و خبر دادن دخول مکه معظمه و برگشتن
حضرت نبوی از بلده طیبه و خبر دادن از عصمت حضرت رسول از شر مردم و خبر دادن
از غلبه رومیان بر کبران عجم و خبر دادن در سوره کوثر از کثرت اتباع و اولاد ان حضرت و بی
اولاد بودن بنی امیه و نسل انها که حضرت را ابتر گفتند و خبر دادن عدم ارزوی یهودان مرگ را چنان
شد و اکثر در حیات القلوب مذکور است دویم در بیان سایر معجزات ان حضرت است بدانکه
حق تعالی هیچ پیغمبری را معجزه عطا نکرده است مگر انکه مثل ان را و زیاده از ان بان حضرت عطا کرده است
و معجزات ان حضرت را احصا نمیتوان کرد و زیاده از هزار معجزه در سایر کتب ایراد کرده ام و سایر
معجزات ان حضرت چند قسم است قسم اول معجزات بدن شریف ان حضرت است و ان بیست
چهار معجزه است اول انکه پیوسته نور از جبین نورانیش ساطع بود و چون ماه شعاع جبین

مبین ان معدن انوار بود و بدیوار می تابید وگاه دست مبارک را بلند می کرد انگشتانش مانند دو
شمع روشنی میداد دویم بوی خوش ان حضرت بود چنانچه هر وقت ان حضرت از راهی میگذشت تا دو
روز زیاده هر که از ان راه می گذشت میدانست که حضرت از ان راه رفته است از عطر او و از عرق
ان حضرت جمع میکردند و بهترین عطرها بود و داخل عطرهای دیگر میکردند و دلو ابی نزد ان حضرت
اوردند و کف ابی در دهان مبارک کرد و مضمضه کرد و در دلو ریخت ان اب از مشک خوش
بوتر شد سیم چون در افتاب می ایستاد یا راه میرفت او را سایه نبود چهارم انکه با هر که ان حضرت
راه میرفت هر چند او بلندتر بود حضرت بقدر یک سر و گردن از او بلندتر مینمود پنجم انکه پیوسته
در افتاب ابر بر سرش سایه می افکند و با او حرکت می کرد ششم انکه مرغی از بالای سر مبارکش
پرواز نمی کرد و جانوری مانند مگس و پشه و غیرهما بر ان حضرت نمی نشست هفتم انکه از عقب
میدید چنانچه از پیش رو می دید هشتم انکه خواب و بیداری او یکسان بود و خواب حواس او را
از ادراک معطل نمی کرد و سخن ملائکه را می شنید و دیگران نمی شنیدند و ملائکه را میدید و دیگران
نمی دیدند و هر چه از خاطرها می گذشت می دانست نهم انکه هرگز بوی بد بمشام مبارکش نمی رسید
دهم انکه اب دهن به چاهی می افکند در ان برکت بهم می رسید و پر اب می شد و بهر صاحب دردی
که می مالید شفا می یافت و دست مبارک بهر طعامی که میرسانید در ان برکت بهم می رسید و از
طعام جماعتی کثیر را سیر می کرد چنانچه از بزغاله و یک صاع جو جابر هفتصد نفر را سیر کرد یازدهم انکه
جمیع لغتها را می فهمید و بجمیع لغات سخن می گفت دوازدهم انکه در محاسن شریفش هفده موی سفید
بهم رسیده بود که مانند افتاب می درخشید سیزدهم مهر نبوت بر پشت مبارکش نقش گرفته بود و نور
ان بر نور افتاب زیادتی می کرد چهاردهم انکه اب از میان انگشتان مبارکش جاری شد بقدری
که جماعت کثیر سیراب شدند پانزدهم انکه باشاره انگشت ماه را بدو نیم کرد شانزدهم انکه سنگ ریزه
در دست حق پرستش تسبیح میگفت و مردم می شنیدند هفدهم انکه ختنه کرده و ناف بریده و پاک
از الایش خون و غیر ان متولد شد و در وقت ولادت از پا بیرون امد نه از سر و چون بزمین امد
بوی بهتر از بوی مشک از او لایح و فایح گردید جهان را معطر کرد پس رو بکعبه بسجده افتاد و چون
سر از سجده برداشت دست بسوی اسمان بلند کرد و اقرار بوحدانیت حق تعالی و رسالت خود نمود پس نوری
از او ساطع گردید که مشرق و مغرب عالم را روشن کرد هجدهم انکه هرگز محتلم نشد و خواب شیطانی
ندید نوزدهم انکه فضله که از ان حضرت جدا میشد بوی مشک از ان می امد و کسی او را نمی دید

بلکه

بلکه زمین مامور بود که ان را فرو برد بیستم انکه هر چهارپایی که ان حضرت بران سوار میشد سوار بود هموار
میشد و پیر نمیشد بیست و یکم انکه در وقت قوت کسی با ان حضرت مقاومت نمی توانست کرد بیست و دویم
انکه جمیع مخلوقات رعایت حرمت ان حضرت می کردند و بر هر سنگ و درخت که میگذشت خم میشدند
از برای تعظیم و بر ان حضرت سلام میکردند و در طفولیت ملائکه گهواره ان حضرت را می جنبانیدند بیست و سیم
انکه اگر بر زمین نرم راه می رفت جای پایش نمی ماند و گاه بر سنگ سخت راه می رفت و اثر پایش می ماند
بیست و چهارم انکه حق تعالی از ان حضرت مهابتی در دلها افکنده بود که با ان تواضع و شکستگی و شفقت
و مرحمت که داشت کسی بروی مبارکش نظر نمیتوانست کرد و هر کافر و منافقی که ان حضرت را
می دید از بیم بر خود می لرزید و از دو ماه راه رعب او بر دلهای کافران اثر میکرد قسم دویم معجزات
ولادت با سعادت انحضرت است خاصه و عامه بطرق متکثره روایت کرده اند که در شب میلاد کثیر
الاسعاد ان جناب شیاطین را از صعود باسمانها منع کردند و باین سبب تیر شهاب از اسمان ظاهر شد انکه
مردم ترسیدند که قیامت برپا خواهد شد و علم کاهنان و سحر ساحران ضعیف شد و هر بتی که در عالم بود
برو در افتاد و طاق کسری که پادشاه عجم با نهایت استحکام بنا کرده بود و هنوز باقی است بلرزید و چهارده
کنگره اش ریخت و از میانش شکست و تا زمین دو حصه شد و تا حال شکستگی بغیر انها ندارد و قصری
که بر بحیره بنا کرده بود خراب شد و اب در ان جاری گردید و دریاچه ساوه که ان را می پرستیدند
خشک شد و الحال بجای ان نمکی است که نزدیک کاشان است و اتشکده فارس که هزار سال بود و
می پرستیدند در ان شب خاموش شد و رودخانه ساوه که سالها خشک بود اب در ان جاری شد و نوری
در ان شب از طرف حجاز ساطع شد که در تمام عالم منتشر شد و تخت هر پادشاهی سرنگون شد و جمیع
پادشاهان در ان روز لال بودند و سخن نمیتوانستند گفت و ملائکه مقربان و ارواح اصفیای پیغمبران
در هنگام ولادت وافر السعادت از منبع سعادات حاضر شدند و رضوان خازن بهشت با حوریان
نازل شدند و ابریقها و طشتها از طلا و نقره و زمرد بهشت حاضر کردند و برای حضرت امنه شربتها از بهشت
اوردند که او اشامید و ان حضرت را بعد از ولادت باَبهای بهشت غسل دادند و از عطرهای فردوس
معطر گردانیدند و مهر نبوت را بر پشت ان حضرت زدند که نقش گرفت و در حریر سفیدی که از بهشت
اورده بودند پیچیدند و او را بر جمیع روحانیان عرض کردند و جمیع ملائکه سموات بخدمت ان حضرت
رسیدند و بر او سلام کردند و در ساعت ولادت چهار رکن کعبه معظمه از زمین جدا شده بجانب
حجره مقدسه بسجده افتاد و غرایب ولادت و معجزاتی که در ان حالت و بعد از ان در ایام نشو و نما

ظاهر شد زیاده از حد عد و احصاست و برخی در حیات القلوب مذکور است قسم سیم معجزاتی است
که متعلق بامور سماویه و آثار علویه است و آن بسیار است اول شق قمر چنانچه فرموده است اقتربت الساعة
وانشق القمر نزدیک شد قیامت و شکافته شد ماه و اکثر مفسران گفته‌اند که این آیه در وقتی نازل شد
که قریش از آن حضرت معجزه طلب کردند حضرت بانگشت مبارک اشاره بماه کرد بقدرت الهی دو
نیم شد و چون از اهل بلاد دیگر پرسیدند ایشان نیز خبر دادند که ما ماه را در آن شب چنین دیدیم که
بدو نیم شد و باز بهم پیوست و بعضی روایت کرده‌اند که نیمی بر پشت کعبه افتاد و نیم دیگر بکوه ابو قبیس
دویم برگردانیدن آفتاب است خاصه و عامه بسندهای بسیار از اسما بنت عمیس و غیر او
روایت کرده‌اند که رسول ص حضرت امیر المؤمنین ع را برای کاری فرستاده بود و بعد از آنکه حضرت
رسول ص از نماز عصر فارغ شد حضرت امیر مراجعت نمود و حضرت رسول ص سر مبارک خود در
دامن آن حضرت گذاشت و خوابید و در آن حال وحی بر آن حضرت نازل شد تا آنکه نزدیک شد
که آفتاب غروب کند و چون وحی منقطع شد حضرت فرمود که یا علی نماز کرده گفت نه یا رسول الله
نتوانستم سر مبارک ترا بر زمین گذارم پس حضرت دعا کرد که خدایا علی در طاعت تو و طاعت
رسول تو بود آفتاب را برگردان اسما گفت والله دیدم که آفتاب برگشت و بلند شد و بجائی رسید
که بر زمینها تابید و وقت فضیلت عصر برگشت و حضرت نماز کرد پس باز آفتاب یکدفعه
فرو رفت و مثل این معجزه از برای حضرت امیر المؤمنین ع بعد از وفات حضرت رسول ص واقع
شد سیم ریختن ستارگان و بسیاری شهب در هنگام ولادت باسعادت آن حضرت چنانچه
مذکور شد چهارم نازل شدن مائده برای اهل بیت ع از آسمان پنجم صواعق و عقوباتی که بر
بعضی از دشمنان آن حضرت نازل شد قسم چهارم اطاعت جمادات و نباتات آن حضرت را و سایر
آنچه در اینها ظاهر شد از معجزات مانند ناله کردن چوب خرمائی که حضرت بر آن تکیه میداد چون
منبر را ساختند از مفارقت آن حضرت و طلبیدن آنحضرت درخت را و اجابت کردن و
آمدن بسوی حضرت و بر رو افتادن بتمام باشاره آن حضرت و سبز شدن و میوه دادن
درخت خشک در یک ساعت و سلام کردن درخت و سنگ بر آن حضرت و کشتن درخت
خرما برای سلمان و در آن ساعت بلند شدن و میوه دادن و فرو بردن زمین پاهای اسب
سراقه را و این قسم از معجزه زیاده از حد احصاست قسم پنجم سخن گفتن حیوانات است با آنحضرت
مانند سخن گفتن آهو و شتر و گرگ و سوسمار و بزغاله و ضبیان و ناقه آنحضرت در شب عقبه و دلالت

کردن

کردن شتر سفید مولای آن حضرت را برسالت و گواهی دادن انواع حیوانات برسالت آن حضرت و از این
نوع بسیار است قسم ششم مستجاب شدن دعای آن حضرت است در زنده شدن مردگان و بینا شدن
کوران و شفا یافتن بیماران و این نوع زیاده از آن است که حصر توان کرد قسم هفتم استیلای آن حضرت
است بر دشمنان و دفع شر ایشان و نازل شدن ملائکه از آسمان برای یاری آن حضرت چنانکه در
جنگ بدر و احد و غیر اینها شد و آثارش بر مردم ظاهر گردید قسم هشتم استیلای آن حضرت است بر
شیاطین و جنیان و ایمان آوردن جن بآن حضرت چنانکه قرآن مجید بآن ناطق است و در احادیث
بسیار وارد است و منع شیاطین از آسمان و دفع ایشان بشهب در کلام مجید مذکور است قسم نهم
خبر دادن از امور پنهان و امور آینده است مانند خبر دادن از دولت بنی امیه و آنکه ایشان هزار
ماه پادشاهی خواهند کرد و از دولت بنی عباس و مظلوم شدن اهل بیت رسالت ع و شهید شدن
حضرت امیر المؤمنین ع و حسنین ع و کیفیت شهادت هریک و انقراض ملک پادشاهان عجم و بقای دولت
نصاری و خبر دادن از شهادت حضرت امام رضا ع و مدفون شدن آن حضرت در خراسان و
خبر دادن از شهادت عمار بعد بکران و کیفیت اینها و جنگ کردن حضرت امیر المؤمنین ع با عایشه و طلحه
و زبیر و با معاویه و خوارج و خبر دادن از مظلوم شدن ابوذر رضی الله عنه و بیرون کردن او از مدینه
بلکه آنچه بر اکثر اهل بیت و صحابه واقع شد و خبر دادن آنحضرت از وفات نجاشی پادشاه حبشه در
ساعت فوت او و از شهادت جعفر طیار رضی الله عنه و زید و عبد الله بن رواحه در ساعت شهادت
ایشان در جنگ تبوک و از شهادت حبیب بن عدی در مکه و از مالی که عباس در مکه پنهان کرده
بود و خبر دادن آنحضرت منافقان در خانه‌های خود میگفتند و آنچه صحابه در خانه‌های خود میکردند
و اکثر هر روزی که بنزد آن حضرت می آمدند پیش از آنکه سخن بگویند حاجت ایشان را خبر میداد
و کم سخنی از آن حضرت صادر میشد که از معجزه خالی باشد و کسی که تفاصیل این معجزات را خواهد
بکتاب حیوة القلوب رجوع نماید ششم در بیان معراج حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه
و آله است و بنصوص صریحه قرآن مجید بر آن دلالت کرده است و از جمله ضروریات دین اسلام است
و منکر آن کافر است و خلافی که بعضی از قاصران در خصوصیات آن کرده‌اند ناشی از عدم
تتبع است یا قلت تدبر زیرا که بعضی از عامه خلاف کرده‌اند که در خواب بود یا بیداری یا بروح تنها
بود یا بدن و روح هر دو تا مسجد اقصی بود یا تا آسمان و بعضی از متأخرین متکلمین شیعه در ذکر
بعضی این متابعت ایشان کرده‌اند یکی از دو جهت که مذکور شد و آنچه از آیات کریمه و احادیث

خلافها

متواتر خاصه و عامه ظاهر میشود آن است که حق تعالی حضرت رسول را در یک شب از مکه معظمه
بسوی مسجد اقصی که در شام است برد و از آنجا باسمانها تا سدرة المنتهی و عرش اعلی سیر فرموده و
عجایب خلق سموات را بآن حضرت نمود و رازهای نهانی و معارف نامتناهی بآن حضرت القا
فرمود و آن حضرت ص در بیت المعمور و تحت عرش الهی بعبادت حق تعالی قیام نمود و با ارواح انبیا
علیهم السلام و با اجساد ایشان ملاقات کرد و داخل بهشت شد و منازل اهل بهشت را مشاهده نمود و اخبار
متواتره خاصه و عامه دلالت میکند بر آنکه عروج آن حضرت ببدن بوده نه بروح بی بدن و در بیداری
بوده نه در خواب و در میان علمای قدمای شیعه در این معانی خلاف نبوده چنانچه ابن بابویه و شیخ
طوسی رحمة الله علیهما و غیر ایشان تصریح باین مراتب کرده اند و اتفاقی است که معراج مشهور پیش
از هجرت واقع شده و محتمل است که بعد از هجرت بمدینه طیبه نیز واقع شده باشد چنانکه جمعی قایل شده اند که مکرر
واقع شده است و ابن بابویه و صفار و دیگران بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند که حق تعالی حضرت
رسول ص را صد و بیست مرتبه باسمان برد و در هر یک مرتبه آن حضرت را در باب ولایت و امامت امیر المؤمنین
و سایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم زیاده از سایر فرایض تاکید و مبالغه نمود و از حضرت صادق ع منقولست
که از ما نیست کسی که یکی از چهار چیز را انکار کند معراج و سؤال قبر و مخلوق شدن بهشت و دوزخ
و شفاعت و از حضرت امام رضا ع منقولست که هر که ایمان نیاورد بمعراج تکذیب کرده است حضرت رسول را

هفتم در بیان قلیلی از فضایل و مناقب آن حضرت است باید دانست که آن حضرت مبعوث بود بر کافه بشر
از عرب و عجم و جمیع آدمیان و ایضا مبعوث بود بر جنیان بنص قرآن و دین او ناسخ جمیع ادیان پیغمبران است و آخر
پیغمبران است و بعد از او پیغمبری نخواهد بود و آن حضرت اشرف است از جمیع مخلوقات از ملائکه و جن و انس و از
حضرت امیر المؤمنین ع و سایر ائمه علیهم السلام افضل بود و آنچه بعضی از غلاة میگویند که حضرت امیر المؤمنین ع افضل
از آن حضرت بود کفر است و آن حضرت مستجمع جمیع صفات کمالیه بشری بود و یک معجزه عظیم از معجزات آن حضرت
این بود که در میان گروهی نشو و نما کرد که از جمیع اخلاق حسنه عاری بودند و مدار ایشان بر عصبیت و عناد
و فساد و نزاع و تغایر و تحاسد بود و در حج مانند حیوانات برهنه میشدند و بر دور کعبه دست برهم میزدند
و صفیر میکشیدند و میپنداشتند عبادات ایشان چنین بود و از این معلوم است که سایر اطوار ایشان چه خواهد
بود و الحال که زیاده از هزار سال از بعثت آن حضرت گذشته است و شریعت مقدسه ایشان را طوعا و کرها
باصلاح آورده است کسی که در صحرای مکه ایشان را مشاهده میکند میداند که بمراتب نفی از انعام بدترند در میان
چنین گروهی آنجناب بمرتبه‌ای رسید از جمیع اخلاق حسنه و اطوار حمیده از علم و حلم و حیا و کرم و عفت و سخاوت

وشجاعت

وشجاعت و مروت و سایر صفات کمال که علمای خاصه و عامه کتابها در این باب نوشته اند و عشری از اعشار
آنها را احصا نکرده اند و بعجز اعتراف نموده اند و قلیلی از آنها را در کتاب حیات القلوب ایراد نموده ام و ایضا اجماع
امامیه منعقد است بر آنکه پدران بزرگوار رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم همه مسلمان بوده اند تا آدم ع
بلکه همه انبیا یا اوصیا بوده اند و هیچیک کافر نبوده اند و آذر که کافر بود پدر حضرت ابراهیم ع نبود بلکه عموی او
بود و چون او را تربیت کرده بود او را پدر میگفت بلکه پدرش تارخ بود و مسلمان بود و احادیثی که دلالت بر
خلاف این میکند محمول بر تقیه است و عبد الله و آمنه هر دو مسلمان بودند و عبد المطلب از اوصیای حضرت ابراهیم
بود و هم چنین پدرانش تا حضرت اسماعیل همه اوصیا بودند و حضرت ابو طالب پدر حضرت امیر المؤمنین ع
بعد از عبد المطلب وصی بود و هرگز بت نپرستیده بود و کافر نبود و لیکن ایمان خود را برای مصلحت از قوم خود
مخفی میداشت که رعایت حضرت رسول ص برای او بکنند و اعانت آن حضرت بیشتر تواند کرد و وصایا و
ودایع و کتب ابراهیم و اسمعیل و سایر انبیا و اوصیا نزد او بود و بحضرت رسول ص در وقت مبعث تسلیم
کرد و در آن وقت اظهار اسلام نمود لهذا در احادیث وارد شده است که مثل او مثل اصحاب کهف بود
که ایمان را پنهان داشتند و کفر را ظاهر کردند برای تقیه پس حق تعالی ثواب ایشان را مضاعف گردانید
و در این مضامین احادیث متواتره از اهل بیت ع وارد شده است و اسلام ابو طالب و آبا و اجداد حضرت
رسالت از ضروریات دین شیعه است و در احادیث معتبره وارد شده است که شیعه ما نیست هر که باسلام
ابو طالب قایل نباشد و باید اعتقاد کرد که جده‌ها و مادران ائمه علیهم السلام همه عفایف و
نجیبات و مکرمات بوده اند و آلوده بتهمتی نبوده اند و در هنگامی که نطفه ایشان یا آبای ایشان در رحم
ایشان قرار گرفته مسلمان بوده اند اما لازم نیست که همیشه مسلمان بوده باشند مانند شهربانویه مادر حضرت
علی بن الحسین ع و مادرهای اکثر ائمه علیهم السلام که کنیزان بوده اند زیرا که در وقت کفر نطفه ایشان در رحم ایشان
نبوده بخلاف پدران و اجداد ایشان چون پیوسته نطفه‌ها که همه در صلب ایشان بوده باید که هرگز کافر نبوده
باشند و این مضامین از ادله عقلیه و نقلیه ظاهر مبرهن است اما اکثر متفطن و متعرض نشده اند والله الموفق

هشتم خلاف است که آیا آن حضرت بر ملائکه مبعوث بوده یا نه و توقف اولی است اما از احادیث بسیار ظاهر
میشود که میثاق ولایت آن حضرت و اوصیای او را از ملائکه گرفتند و جمیع ملائکه مطیع و منقاد ایشانند
از انوار مقدسه ایشان تنزیه و تقدیس و تسبیح حق تعالی را آموختند و هیچ ملکی برای امری بزمین نمی آید مگر
اول بخدمت امام ع می آید و بعد از آن بآن کار میرود و جبرئیل ع بی رخصت داخل خانه حضرت رسول ص
نمی شد و چون داخل میشد مانند بندگان باداب در خدمت آن حضرت می نشست

نهم خلاف است

کر رسول ص پیش از بعثت ایا بشرعی عمل میکرده یا نه بعضی بر انند که بشرعی متعبد نبوده و بعضی گفته اند بود
و بعضی توقف کرده اند و فرقه دویم نیز خلاف کرده اند بعضی گفته اند بشرع حضرت نوح ع عمل میکرده و بعضی گفته اند
بشریعت ابرهیم ع و بعضی بشریعت موسی ع و بشرع حضرت عیسی ع و بعضی بهمه شرایع و حق نزد فقیر ان است
که محمد بعد از بعثت ان حضرت تعبد بهیچ شرعی غیر شرع خود نمی نمود و شریعت ان حضرت ناسخ جمیع
شرایع بود و لهذا انچه از ان حضرت سوال میکردند تا وحی نازل نمی شد جواب نمی فرمود و هرگز در هیچ امری
متمسک بکتب سابقه نمی گردید و در حکم سنگسار زنا کار حبر ان توراة را در برای اتمام حجت بر یهود
و تکذیب قول ایشان و اظهار علم خود بکتب ایشان و ایاتی که اشعار بمتابعت انبیا دارد محمول بر اصول
دین است که متفق علیه جمیع ادیان است و بر موافقت ایشان در تبلیغ رسالت و صبر بر تحمل مشاق اما اعمال
پیش از بعثت مدلول اخبار و ادله عقلیه بسیار ان است که ان حضرت اهتمام در عبادات و تتبع مکارم
اخلاق و اجتناب از محرمات و مساوی اداب زیاده از همه کس میفرمود و چون نتواند بود که سایر خلق
در حداثت سن مکلف بشرایع باشند و عبادت حق تعالی کنند و اشرف مخلوقات تا چهل سال مطلقا مکلف
بعبادتی نبوده باشند و راه دین خود را ندانند با انکه منقول است که ان حضرت انواع عبادات میکرده و پیش
حج پیش از هجرت بتنهایی بجا اورده و اداب حسنه از تسمیه و تحمید و تسلیم و ترک محرمات و مکروهات و ورود
و انواع عبادات از ان حضرت صادر میشد و نمیتواند بود که بمتابعت شریعت دیگران باشد بچندین وجه
اول انکه اگر عمل بشریعت پیغمبر دیگر نماید رعیت او خواهد بود و باید که ان پیغمبر افضل از او خواهد بود
و این خلاف ضروریات دین است دویم انکه شریعت ان پیغمبر را باید که بداند تا بشرع او عمل نماید اگر
بوحی دانست پس پیغمبر خواهد بود و عمل بشرع خود کرده خواهد بود که موافق شرع پیغمبر دیگر خواهد بود
و اگر بغیر وحی دانست پس باید که از علمای ان ملت اخذ کرده باشد و از جمله معجزات ان حضرت
این بود که خط و سواد نداشت و با علمای اهل کتاب معاشرت نکرد و قصص انبیا را به نحوی که در کتب
ایشان بود بیان کرد پس چگونه از ایشان فرا گرفت ایضا اکثر علمای اهل کتاب در ان عصر فاسق و فاجر
بودند چگونه اعتماد بر گفته ایشان میتوانست کرد سیم انکه در احادیث بسیار واقع شده است که هیچ
زمانی از حجت خدا خالی نمی باشد اگر حضرت رسالت ص در ابتدای تکلیف پیغمبر نبود بایست یا وصی حضرت
عیسی یا حضرت ابرهیم ع را تبع نماید و باو ایمان بیاورد و تابع او گردد و بایست این معنی را اکثر اهل
مکه بدانند و نقل کنند و قطع نظر از انکه لازم می اید که ان حضرت مرتبه اش پیش از ان وصی باشد و
افضلیت ان حضرت بر سایر خلق ضروری دین اسلام است پس گوییم که پیغمبری ان حضرت ع همیشه

بود.

بود و پیوسته بوحی و الهام الهی و شریعت خود عمل مینمود و بعد از چهل سال رسول و مامور گردید که مردم را
بسوی خدا دعوت نماید بچندین وجه اول انکه عامه و خاصه از ان حضرت روایت کرده اند که فرمود من
پیغمبر بودم در وقتی که ادم در میان آب و گل بود و احادیث بسیار وارد شده است که روح ان حضرت را
در عالم ارواح بر ارواح انبیا مبعوث گردانیدند و همه بان حضرت ایمان اوردند و ملائکه تسبیح و تقدیس الهی
از ارواح مقدسه او و اهل بیت او اموختند دویم انکه حضرت امیر المؤمنین ع در خطبه قاصعه فرمود
که حق تعالی مقرون گردانید بپیغمبر خود ص در هنگامی که او را از شیر باز گرفتند بزرگترین ملکی از ملائکه
خود را که دلالت میکرد او را براه مکارم افعال و محاسن اخلاق اهل عالم در شب و روز و همین است معنی پیغمبری
و معلوم شد که شرایع دین خود را از ملک فرا گرفت سیم انکه در احادیث صحیحه وارد شده است که حق
حضرت ابرهیم را بنده خواص خود گردانید پیش از انکه او را پیغمبر گرداند و پیغمبر گردانید او را پیش از انکه رسول
گرداند و رسول گردانید او را پیش از انکه خلیل گرداند و خلیل گردانید او را پیش از انکه امام گرداند و در حدیث
صحیح وارد شده است که نبی ان است که در خواب می بیند مانند خواب ابرهیم و مانند انچه سید رسل
خدا ص از اسباب پیغمبری پیش از انکه جبرئیل وحی بیاورد از برای او بر رسالت پس معلوم شد که پیغمبری
قبل از رسالت بوده است چهارم در احادیث صحیحه بسیار وارد شده است که رسول خدا و ائمه هدی
صلوات الله علیهم از اول سن تا اخر مؤید بودند بروح القدس که ایشان را تعلیم و تسدید مینماید از سهو
و خطا و نسیان نگاه میدارد پنجم بنص قران و احادیث متواتره معلوم شده است که حضرت رسول ص
افضل انبیا است و هر فضیلتی و کرامتی که بهر پیغمبری داده اند بان حضرت زیاده از ان عطا کرده اند پس چون
تواند بود که حضرت عیسی ع در گهواره پیغمبر باشد و حضرت یحیی در سن صبا بشرف نبوت فایز گردید و حضرت
رسالت پناه با ان جلالت تا چهل سال خلعت نبوت نپوشید و ایضا در احادیث بسیار وارد شده است که از ائمه
ما صلوات الله علیهم در وقت طفولیت بلکه در هنگام ولادت اثار علم و کمال ظاهر میشد و حضرت قائم
در کودکی در دامان پدر از مسائل مشکله غامضه جواب می فرمود و حضرت جواد ع در سن نه سالگی
در مجلس یوم سی هزار مسئله غریبه کلامیه را بیان شافی نمود و چون تواند بود که حضرت رسالت ص از اکمل
باشد دهم خلاف است که حق تعالی ان حضرت را چرا امی نامید اکثر گفته اند برای ان بود که ان حضرت خط
و سواد نداشت و در اخبار وارد شده است که نسبت بام القری که مکه مشرفه است داده شده است و در
این خلافی نیست که ان حضرت پیش از بعثت تعلم خط و سواد از کسی ننموده بود چنانچه نص قران بران
دلالت کرده است و خلاف در این است که ایا بعد از بعثت میتوانست خواند و نوشت یا نه و حق ان است که

قادر بود بر خواندن و نوشتن چنانچه بوحی الهی همه چیز را میدانست و بقدرت الهی کار اعجازی کرده دیگران از آن عاجز بودند
میتوانست اما برای مصلحتی خود نمی نوشت و وحی را دیگران می نوشتند و غالب اوقات دیگران را امر بخواندن
نامها میفرمود و از حضرت صادق ع منقول است که حضرت رسول ص نامه را میخواند و نمی نوشت و بسند
معتبر منقول است که شخصی از امام محمد تقی ع پرسید که چرا حضرت رسول ص را امّی میگویند حضرت فرمود
که سنّیان چه میگویند گفت میگویند زیرا که نمی توانست چیزی نوشت فرمود دروغ میگویند لعنت خدا — که سواد نداشت ص
بر ایشان باد والله که آن حضرت می خواند و می نوشت بهفتاد و سه زبان بلکه خدا او را امّی نامید برای آنکه
از اهل مکه است و یک نام مکه ام القراست پانزدهم آنحضرت را خصایص بسیار بود که دیگران در آنها با آن
حضرت شریک نبوده اند اول آنکه نماز شب و نماز وتر بر آن حضرت واجب بود دوم قربانی بر آن حضرت واجب
واجب بود سیم بعضی گفته اند مسواک بر آن حضرت واجب بود چهارم هر بدی که میدید البته بایست انکار کند
پنجم مشوره کردن با صحابه بعضی گفته اند بر آن حضرت واجب بود ششم مخیّر گردانیدن زنان که در
کتاب طلاق مذکور است هفتم حرام بودن زکوة واجب بر او و اهل بیت و ذریت او و در حرمت زکوة
سنت و تصدقات سنت خلاف است هشتم واجب بودن ادای دین کسی که بمیرد و فقیر باشد نهم آنکه ۹
گفته اند آنحضرت سیر و پیاز میل نمی فرمود بعضی گفته اند حرام بود بر او دهم آنکه به پهلو تکیه کرده طعام ۱۰
میل نمیفرمود و بعضی گفته اند بر آن حضرت حرام بود یازدهم بعضی گفته اند خط نوشتن و شعر گفتن بر ۱۱
آنحضرت حرام بود و ثابت نیست دوازدهم وصال در روزه بر آن حضرت جایز بود و بر دیگران حرام است ۱۲
و وصال آن است که دو روز روزه بدارد و در میان افطار نکند یا افطار را تا سحر تاخیر نماید با قصد ۱۳
سیزدهم بر آنحضرت زیاده از چهار زن بعقد دوام جایز بود و بر دیگران حرام است چهاردهم بر آن حضرت ۱۴
حلال میشد زنی که خود را بآن حضرت ببخشد بدون عقد پانزدهم آنکه نکاح زنان آن حضرت خواه ۱۵
دخول کرده باشد و خواه نکرده باشد در حال حیات آن حضرت و بعد از وفات بر دیگران حرام بود
شانزدهم حرام بود که آن حضرت را بنام ندا کنند که یا محمد و یا احمد بگویند و حق تعالی نیز در قرآن در هیچ ۱۶
موضع آن حضرت را بنام ندا نفرموده است بلکه یا ایها النبی و یا ایها الرسول و یا ایها المزمل و یا ایها المدثر
فرموده است هفدهم حرام بود مردم را که صدا را در سخن گفتن بلند تر از صدای آن حضرت کنند هجدهم ۱۷
حرام بود که از پشت حجره آن حضرت را ندا کنند و خصایص بسیار دیگر ذکر کرده اند که اکثر آنها نزد فقیر
ثابت نیست و ذکر آنها مناسب این رساله نبود لهذا حواله بکتاب حیات القلوب نمود باب پنجم در ۱۸
امامت است و مراد از امام کسی است که مقتدا و پیشوای امت باشد در جمیع امور دنیا و دین

بنحوی

بنحوی که پیغمبر بکرده بنیابت و جانشینی پیغمبر نه بر سبیل استقلال و در آن چند مقصد است مقصد اول در وجوب نصب
امام است بدانکه امت اختلاف کرده اند در آنکه امام بمعنی که مذکور شد نصب کردن او ضرور و واجب است
یا نه و بتقدیر وجوب بر حق تعالی واجب است یا امت و ایضا خلاف است که عقل حکم میکند بوجوبش یا بشرع
معلوم شده است و ذکر خلافهای ایشان ثمره ندارد و آنچه فرقه ناجیه امامیه بر آن اتفاق کرده اند آن است
که واجب است بر پروردگار عالم عقلاً و سمعاً نصب کردن امام اما عقلا بچندین وجه اول آنکه هر دلیلی
که دلالت بر وجوب فرستادن پیغمبران میکند دلالت بر نصب امام میکند چه معلوم است که امر مردم در
انتظام امور دین و دنیا و مجادله و مغالبه ایشان که بالضروره در معاملات و معاشرات ایشان رو میدهد
بوجه حق و صواب از ایشان بکند و همه عقول بر این معنی معترفند و چنین کسی یا نبی است یا امام که جانشین
اوست خصوصا بعد از حضرت رسالت ص که خاتم پیغمبران است و بعد از او امید بعثت پیغمبر دیگر نیست دوم
آنکه نصب امام لطف است و لطف بر خدا عقلا واجب است و ایضا اصلح بر حق تعالی واجب است و شک نیست
در آنکه اصلح بحال عباد در جمیع احوال و ازمان وجود رئیس و حاکمیست علی الاطلاق که اختیار دین و دنیای
ایشان بدست ایشان او باشد و چنین رئیسی یا پیغمبر است یا امام و در زمانی که پیغمبر نباشد منحصر است در امام
سیم آنکه چون بعثت حضرت رسول ص مخصوص زمان آن حضرت نبود بلکه مبعوث است بر کافه
خلق تا روز قیامت و از برای ایشان کتابی آورد و شرعی از جانب خدا مقرر شد و آداب و سنن در
هر امری حتی خوردن و آشامیدن و جماع کردن و بیت الخلا رفتن از برای ایشان مقرر کرد
و در فرایض و مواریث و قضایا و معاملات احکام واقعه حقه بوحی الهی مقرر نمود و مدت بعثت آن حضرت
مدت قلیلی بود و در آن مدت جمع قلیلی ظاهرا اذعان کردند که اکثر آنها نیز در باطن منافق بودند پس هیچ
عاقل تجویز این میکند که خدا و رسول امر عظیم چنین را ناتمام بگذارند و حافظی برای این ملت و شریعت
و کتاب و سنت که معصوم و مأمون از کذب و سهو و تغییر و تبدیل باشد مقرر نکنند و کتاب مجمل غامض
ذو وجوه و معانی در میان ایشان بگذارند که هنوز آن کتاب جمع و ترتیب نیافته باشد و آنچه در میان باشد
در غایت اجمال باشد و هر کس بنحوی فهمد و مفسری از برای آن تعیین نماید با آنکه هزار یک احکام ضروریه
در ظاهر آن نباشد و احادیث سنت در غایت اختلاف و تشویش باشد و نومسلمانی چند را که هر یک انواع اغراض
فاسده داشته باشند صاحب اختیار امت کرده اند که هر باطلی را که خواهند برای خود تعیین نمایند و آن
باطل جاهل هر امری که رو دهد صحابه را جمع کند و خود متحیر در کل مانده باشد و آنان و آنان بر سر
تا بمقتضای اغراض باطله خود یکی را ترجیح دهد هر که بهره قلیلی از عقل داشته باشد چنین امر شنیعی را

برخدا و رسول روا نمیدارد خداوند با ان لطف و رحمت نسبت بعباد خصوصا این امت و پیغمبری
با ان مهربانی و شفقت در حق امت چگونه راضی باین حیرت و ضلالت نسبت بایشان بشوند پیغمبر بزرگوار
گران از ارها بدین شریف و نفس لطیف خود برای هدایت امت قرار داد چون شد که بالمرتبه دست
ایشان برداشت رئیسی و دهقانی که در ده هی بیمار میشود برای شفقت بر رعیت خود و مزارع خود
کسی با تعیین میکند و وصیت برای ایشان می کند و ضابطی برای متروکات خود تعیین مینماید پیغمبر
اخر الزمان از دنیا میرود و برای دین و ملت و کتاب و سنت و رعیت و امت خود کسی را تعیین
نمی کند اگر در این باب عقل حکم نکند در هیچ بدیهی حکم نخواهد کرد **چهارم** انکه مخالفان نیز معترفند
که عادت مقرره حق تعالی در جمیع انبیا علیهم السلام از ادم تا خاتم ان بود که تا خلیفه برای ایشان تعیین
نمی نمود ایشان را از دنیا رحلت نمی فرمود و سنت حضرت رسالت ص از جمیع غزوات و سفرهای
جزئی که ان حضرت از مدینه مشرفه سفر نمودان بود که تعیین رئیس و خلیفه می فرمود و در جمیع بلاد
و قرای اسلام نیز البته حاکمی نصب می نمود و امر ایشان بخود نمی گذاشت پس چون در این مفارقت کبری
و سفر بی منتها احوال ایشان را مهمل و امور ایشان را معطل میگذاشت **پنجم** انکه رتبه امامت چنانچه
دانستی نظیر منصب جلیل القدر نبوت است اگر امام را مردم اختیار توانند کرد باید که نبی را نیز مردم
اختیار توانند کرد و این باطل است باتفاق و ایضا بر مصالح عامه عباد عقول ناقصه امت کی حکم میتوانند
کرد و عقلای صاحب تدبیر بسیار است که کسی را از برای نسق قریه یا حکومتی تعیین می نمایند و دو
اندک وقتی ظاهر میشود که خطا کرده اند و تغیر میدهند پس ریاست دین و دنیای عامه خود خلق چگونه
عقول مردم وفا کند و ایضا عصمت دران شرط است چنانچه معلوم خواهد شد و کسی بغیر حق تعالی
بران مطلع نمیتواند شد و ادله عقلیه در این باب بسیار است و این رساله گنجایش ذکر انها ندارد
و اما ایاتی که دلالت میکند بر انکه امام از جانب حق تعالی منصوب است بسیار است و در این رساله
بچند ایه اکتفا می نمائیم **اول** ایه و افی هذه ایه اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي یعنی امروز
کامل کردانیدم از برای شما دین شما را و تمام کردانیدم بر شما نعمت خود را و شک نیست در انکه امامت
از معظم ارکان دین است و هیچ نعمتی برای صلاح دین و دنیای امت اعظم از امام نیست پس باید که
حق تعالی نصب امام برای امت کرده باشد با انکه احادیث مستفیضه از طرق خاصه و عامه وارد
شده است که این ایه شریفه بعد از نصب امیر المؤمنین ع در غدیر خم نازل شد **دوم** دو ایه کریمه
وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَٰذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُم

في الحيوة

فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ
مفسران خاصه و عامه گفته اند که یعنی کفار قریش میگفتند که چرا فرستاده نشد این قران بر دو مرد عظیم از اهل مکه
و طایف مانند ولید بن مغیره که در مکه بود و عروه بن مسعود که در طایف بود که ایشان اموال و اتباع
بسیار دارند حق تعالی در رد قول باطل ایشان فرمود که ایا قسمت می کنند رحمت پروردگار ترا یعنی پیغمبری را
و بهر کس که می خواهند می دهند ما قسمت کردیم میان ایشان معیشت ایشان را در زندگانی دنیا و
بعضی را بلند تر کردیم از بعضی بحسب دنیا بدرجات بسیار تا انکه بگیرد بکو محتاج باشند و بعضی از ایشان
بعضی را بکارهای خود بدارند و باین سبب کارهای عالم منتظم کردد و حال انکه رحمت پروردگار تو
بهتر است از انچه ایشان جمع می کنند از اموال فانیه دنیا یعنی هرگاه ما قسمت اموال و زخارف دنیا را که نزد
ما قدری و اعتباری ندارد بایشان نگذاریم بلکه خود قسمت کنیم پس چگونه قسمت نبوت را با این رفعت شان
باختیار ایشان گذاریم و هرگاه دانستی که مرتبه امامت نظیر درجه نبوت است و بعد از نبوت هیچ رحمت و نعمتی
بامامت نمی رسد پس باید که ان را نیز باختیار مردم نگذارد و خود نصب و تعیین نماید و این معنی نهایت
وضوح دارد از این ایات کریمه اگر دیده تعصب و عناد دیده بصیرت مخالفان را نپوشاند **سیم**
حق تعالی میفرماید وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ یعنی پروردگار
تو می افریند هرچه را میخواهد و بر میگزیند هرکرا میخواهد نبوده است ایشان را اختیاری منزه است خدا
از انچه ایشان شریک او میگردانند و دلالت این ایه نیز ظاهر است بر انکه برگزیننده برای امور دین و دنیا
خداست نه خلق و مفسران عامه روایت کرده اند که این ایه برد انها نازل شد که گفتند خدا چرا پیغمبری را
بدیگری نداد **چهارم** ایات بسیار هست که دلالت میکند بر انکه خدا همه چیز را در قران مجید بیان فرموده است
مثل مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِن شَيْءٍ یعنی تقصیر نکرده ایم در کتاب از هیچ چیز وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا
و هر چیز را تفصیل داده ایم تفصیل دادنی وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ و هیچ تر و خشکی
نیست مگر انکه در کتاب ظاهر کننده هست پس هرگاه حق تعالی همه چیز را در قران مجید بیان فرموده
باشد چون تواند بود که تعیین امام که اهم امور است بیان نفرموده باشد **پنجم** حق تعالی فرموده است
أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را
و انها را که صاحبان امرند از شما و چنانچه اطاعت خدا و رسول عام است باید که اطاعت اولو الامر نیز عام باشد
و معلوم است که حق تعالی امر نمی کند که مردم در همه امور اطاعت هر ظالمی و صاحب حکمی بکنند پس باید
که اولو الامر نیز مثل رسول باشد در انکه خطا و غلط و دروغ و گناه و سهو از او صادر نشود و لا

لازم اید که حق تعالی مردم را امر کند بچیزی چند که از انها نهی کرده است و چنین کسی امام است که حق تعالی نصب کرده است و معصوم است
از خطا و باتفاق غیر ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم صاحب این مرتبه نیستند **مقصد دوم** در بیان شرایط امام است بر قول
متکلمین و مشهور ان است که در ان سه شرط معتبر است **اول** انکه باید افضل باشد از همه امت در جمیع جهات خصوصا در
علم و الا تفضیل مفضول و ترجیح مرجوح لازم می اید و ان بحسب عقل قبیح است و ایضا حق تعالی می فرماید أَفَمَن يَهْدِي
إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّي إِلَّا أَن يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ یعنی ایا کسی هدایت می کند بسوی حق سزاوار
تر است باین که مردم پیروی او کنند یا کسی که خود هم نمیتواند هدایت یافت مگر انکه دیگری او را هدایت کند پس چه میشود
شما را که نمی فهمید و چگونه حکم میکنید به تجویز عدم افضلیت امام و باز فرموده است هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا
يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ یعنی ایا مساوی میباشند با هم انها که صاحب علم و دانائی اند و انها که صاحب علم نیستند متذکر نمیشوند
این را مگر صاحبان عقلها و ایضا فرموده است فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ یعنی سوال کنید از اهل علم یا اهل قران
اگر نمیدانید و چون حق تعالی بملائکه وحی کرد إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً من میخواهم در زمین خلیفه و جانشینی
قرار دهم ملائکه گفتند ایا قرار میدهی در زمین کسی را که افساد کند در زمین و بریزد خونهای مردم را و ما تسبیح
و تقدیس میکنیم ترا حق تعالی فرمود که من میدانم چیزی را که شما نمیدانید پس حق تعالی اسما را تعلیم ادم کرد و بان
حجت بر ملائکه تمام کرد که چون او از شما اعلم است بخلافت سزاوار تر است پس معلوم شد که اعلم بودن موجب
استحقاق خلافت است و ایضا چون بنی اسرائیل قبول پادشاهی طالوت نمیکردند حق تعالی فرمود که او را تفضیل
داده ایم بزیادتی علم و جسم پس معلوم شد که مناط ریاست و پادشاهی زیادتی علم و شجاعت است که ظاهرش ان است که زیادتی
قوت و شجاعت باشد نه بزرگی بدن **دویم** از شرایط امامت عصمت است و اجماع علمای امامیه منعقد است بر انکه امام
نیز مثل پیغمبر معصوم است از اول عمر تا اخر عمر از جمیع گناهان صغیره و کبیره و احادیث متواتره بر این مضمون وارد شده است
ایضا امام امین حق تعالی است بر دین و دنیای مردم هرگاه خود در احکام الهی خیانت کند کی قابل امامت خواهد بود
بلکه محل ملامت خواهد بود بقول حق تعالی أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَأَنتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا
تَعْقِلُونَ یعنی ایا امر می کنید مردم را به نیکی و فراموش می کنید نفسهای خود را با اینکه کتاب خدا را میخوانید ایا عقل
ندارید و قباحت این امر را نمی فهمید و باز فرموده است ای گروه مومنان چرا میگوئید چیزی را که نمی کنید عذابیست
دشمن سپارد که بگوئید چیزی را که نکنید و معلوم است که کسی که مستحق این ملامت باشد قابل پیغمبری و امامت نیست
و ایضا چون حق تعالی خطاب کرد بحضرت ابرهیم که من گردانیدم ترا امام از برای مردم حضرت خلیل از این عطای
جلیل شاد شد بسیار و از برای فرزندان خود طلب کرد و گفت از ذریت من نیز امامان قرار ده حق تعالی فرمود
لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ یعنی نمی رسد عهد امامت بظالمان و هر صاحب معصیتی ستمکار است بر نفس خود

و در هر وقت

و در هر وقت از اوقات عمر خود که معصیت کند بر او صادق خواهد بود که امامت باو نمی رسد و ایضا عمده فایده در نصب امام
ان است که حفظ ناموس شریعت بکند و محافظ شریعت باشد هرگاه معصیت و خطا بر او روا باشد هر امام دیگر باید که
او را از معصیت منع نماید و خطائی که از او صادر گردد او ظاهر سازد پس ان امام کامل خواهد بود نه اول و ایضا
بر امت واجب است که اطاعت او بکنند در قول و فعل چنانچه در ایه اولی الامر معلوم شد پس اگر اطاعت کنند
یک چیز باید هم واجب باشد و هم حرام و ایضا نهی از منکر بر ایشان واجب است اگر بکنند مخالفت با اطاعت
و رعایت امام ندارد و اگر نکنند ترک واجب کرده خواهند بود و اگر وجوب اطاعت در غیر حرام باشد
پس باید ایشان را امام دیگر باشد که حلال و حرام را از او اخذ کنند پس محتاج بدو امام خواهند بود و دوم
او هم معصوم نباشد محتاج بامام دیگر خواهد بود پس یا تسلسل لازم می اید یا منتهی شود بامام معصوم و این
دلیل چند دلیل میگردد و بعد از تامل معلوم میشود **سیم** از شرایط امامت نزد امامیه هاشمی بودن
امام است و منصوص بودن که بر خصوص هر یک از ائمه صلوات الله علیهم وارد شده است معلوم خواهد شد
انشاء الله تعالی و سنیان بهیچیک از این سه شرط قایل نیستند و این سه صفت را متکلمین ذکر کرده اند و گفته اند
باید صفاتی که در پیغمبر مذکور شد در او باشد با انکه شبهه در نسبش نباشد و پدر ایشان دنی و مادر ایشان
غیر عفیفه نباشند و از عیوبی که موجب تنفر خلق است مبرا باشد مانند خوره و پیسی و کوری و گنگی و
درشتخوئی و کج خلقی و بخل و دنائت نفس و دنائت صنعت مانند جولاهی و حجامی و افعالی که دلالت بر
ضعف عقل کند و امثال اینها و سلطان المحققین نصیر الملة و الدین رحمه الله در بعضی از رسایلش گفته است
که در امام هشت شرط معتبر است **اول** معصوم بودن او از گناهان کبیره و صغیره بمعنی که مذکور شد
دویم انکه عالم باشد بهر چه در امامت بان محتاج است از علوم دینی و دنیوی مثل احکام شرعیه و سیاسات
بدنیه و اداب حسنه و دفع دشمنان دین و رفع شبهات ایشان زیرا که غرض از امامت بدون اینها حاصل نمی شود
سیم شجاعت برای دفع فتنها و بر انداختن اهل باطل و غالب گردانیدن دین حق زیرا که اگر او که سرکرده است
بگریزد ضرر عظیم بدین میرسد بخلاف گریختن بعضی از رعایا **چهارم** انکه در جمیع صفات کمال مانند
شجاعت و سخاوت و مروت و کرم و علم و هر چه از صفات کمال باشد از همه رعیت خود کاملتر باشد
و الا تفضیل مفضول لازم اید و ان قبیح است عقلا **پنجم** انکه پاک باشد از عیوبی که باعث نفرت مردم
گردد خواه در خلقت مانند کوری و خوره و پیسی و خواه در خلق مانند بخل و حرص و کج خلقی و خواه
در اصل مانند دنائت نسب و ولد الزنا بودن و تهمت در نسب او یا پدران او و خواه در فروع مثل
صنعتهای پست و افعال رکیکه زیرا که اینها منافات با لطف دارد **ششم** انکه قرب و منزلت او نزد حق تعالی

[illegible] حضرت [illegible] باشد هفتم

از همه کس بهتر باشد در زهد و عبادت و طاعت او از همه کس بهتر باشد هفتم امامت او عام باشد و امامت مختص
در او باشد و الا موجب فساد در میان رعیت گردد و اثبات این مدعا بالجماع و احادیث متواتره اولی است
مقصد سیم در بیان صفات و خصایص امام است که از معتبره احادیث ظاهر میگردد و اینها در احادیث
ما ظاهر بسیار است و در حیات القلوب مذکور است و در این رساله بعضی را ایراد می نمایم کلینی بسند معتبر
از حضرت امام باقر ع روایت کرده است که امام را ده علامت است پاکیزه و ناف بریده و ختنه کرده متولد
میشود و چون از شکم مادر بیرون می آید دستها را بر زمین میگذارد و صدا بشهادتین بلند می کند و محتلم نمی شود
یا جنابت در او بهم نمی رسد و دیده اش بخواب می رود و دلش بخواب نمی رود یعنی آنچه واقع میشود
در آن حال میداند و خمیازه و کش نمیکند و از پشت سر می بیند چنانچه از پیش رو می بیند و فضله که
از او جدا میشود بوی مشک از آن می آید و زمین را خدا موکل کرده است که آن را بپوشاند و فرو برد و چون
زره حضرت رسول ص را می پوشد بقامتش درست می آید و هر که دیگر بپوشد خواه دراز و خواه کوتاه یک
شبر از قامتش زیاد می آید و ملک با او سخن میگوید تا آخر ایام عمرش و ابن بابویه رحمه الله از حضرت امام رضا ع
روایت کرده است که امام داناترین مردم است و در حکمت و علم بدقایق امور از همه در پیش است و پرهیزکارتر
و بردبارتر و سخی تر و شجاع تر از همه کس است و عبادتش از همه بیشتر است و سایه ندارد و شاید مراد
آن باشد که کاملترین است و از حضرت رسول ص دائمی بود و بول و غایط او را کسی نمی بیند و زمین موکل است
بآنکه آنچه از او بیرون آید فرو برد که بر مردم ظاهر نشود و بوی او از مشک خوشتر است و اولی است بمردم
از جان ایشان که باید او را مقدم دارند بر خود در هر باب و جان خود را فدای او کنند و باید آنکه مردم
بی اختیار این حالت را نسبت باو بهم می رسانند و شفقت او بمردم زیاده تر است بر ایشان از پدران و مادران
ایشان و تواضع و فروتنی او نزد حق از همه کس بیشتر است و آنچه مردم را بآن امر میکند خود زیاده از دیگران
بآن عمل مینماید و آنچه مردم را از آن نهی میکند پیش از دیگران اهتمام در ترک آن مینماید و دعای آن جناب مستجاب است
حتی آنکه اگر بر سنگی دعا کند هر آینه دو نیم شود و حربها و اسلحه حضرت رسول ص نزد اوست حتی شمشیر
ذوالفقار که از آسمان بزیر آمد و نزد او نامه هست که نامهای جمیع شیعیان اهل بیت علیهم السلام تا روز
قیامت در آن نوشته است و نامه دیگر نزد او هست که نامهای دشمنان ایشان تا روز قیامت در آن
نوشته است و نزد امام می باشد جامعه و آن نامه ایست که طول آن هفتاد ذراع است در عرض پوست
گوسفندی و چون پیچیده میشود بکلفتی ران شتر میشود و در آن نوشته است هر چیزی که فرزندان آدم
بآن محتاج شوند و نزد او می باشد جفر ابیض و جفر که چیزیست یکی از پوست بز است و دیگری از پوست

گوسفند

گوسفند و در آن احکام حدود و غیر اینها هست حتی ارش خراشی که در بدن کسی بکنند و حتی گناهی که تعزیر آن یک
تازیانه است یا ثلث تازیانه است و از حضرت رسول ص املا فرموده و حضرت امیرالمؤمنین ع بخط خود نوشته است
و مصحف حضرت فاطمه صلوات الله علیها نزد امام است و در آن نامها و احوال پادشاهان تا روز قیامت
نوشته است و از برای آن از آن سبب بآن حضرت میدهند که چون حضرت رسالت ص از دنیا مفارقت کرد
حضرت فاطمه علیها السلام را اندوهی عظیم از مفارقت آن حضرت و جفاهای منافقان امت عارض شد
حق تعالی جبرئیل را برای تسلی آن حضرت فرستاد که چیزهای آینده را برای آن حضرت ذکر میکرد و حضرت امیرالمؤمنین ع
مینوشت و در آن اخبار آینده هست تا روز قیامت و در حدیث دیگر فرمود که میان امام و حق تعالی
عمودی از نور هست که در آن عمود اعمال بندگان خدا را می بیند و آنچه بر او مشتبه شود در آن نظر می کند و
میداند و بسند معتبر از حضرت امام موسی ع منقول است که امام را بچند خصلت میتوان شناخت اول
آنکه امام پیش از او نص امامت او را کرده باشد چنانکه حضرت رسول ص نص بر خلافت امیرالمؤمنین ع کرد دویم آنکه هر چه
از او پرسند جواب شافی مینماید و اگر نپرسند خود ابتدا مینماید سیم خبر میدهد مردم را بآینده چهارم آنکه
جمیع لغتها و زبانها را میداند و هر کس بلغت او جواب می دهد پنجم آنکه کلام هیچ مرغی و حیوانی بر او مخفی نیست
و همه را میفهمد و از احادیث مستفیضه بلکه متواتره ظاهر میشود که ایشان از برای اظهار معجزه در وقتی که مصلحت بوده است
مرده زنده میکرده اند چنانکه حضرت امیرالمؤمنین ع مکرر مرده را زنده کرد و حضرت صادق و باقر علیهما السلام ابو بصیر
ابو بصیر را بینا کردند و صاحب جذام و پیسی را شفا دادند و در احادیث بسیار وارد شده است که هر معجزه که حق تعالی
به پیغمبری داده بود همه را برسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم عطا کرده است و قادر بوده اند بر طی
ارض که مسافت بعیدی را در زمان قلیلی طی نمایند بلکه در یک روز و کمتر چندین مرتبه بر دور دنیا بگردند
و کتابهای جمیع پیغمبران مانند تورات و انجیل و زبور و صحف آدم و شیث و ادریس و ابراهیم و الواح موسی همه
نزد ایشان بود و آثار جمیع پیغمبران مانند عصای موسی و پیراهن ابراهیم و یوسف و سنگ موسی که دوازده
چشمه از آن جاری میشد و انگشتر سلیمان و بساط او و سایر آثار انبیا علیهم السلام نزد ایشان بود و اکنون
همه نزد حضرت صاحب الامر علیه السلام است و حق تعالی ابر را مسخر ایشان کرده بود که بر آن سوار توانند شد
که ملکوت آسمان و زمین را سیر کنند و هفتاد و دو اسم اعظم حق تعالی را میدانستند که برای هر چه میخواندند
البته مستجاب میشد و یکی از آن اسما را آصف میدانست که بآن اسم تخت بلقیس را از دو ماه راه بیک چشم زدن نزد
حضرت سلیمان ع حاضر کرد و علوم ایشان چندین نوع بود گاهی صدای ملک را می شنیدند و گاهی روح القدس
که خلقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل مشافهه با ایشان القا میکرد و گاهی بالهام حق تعالی بدل ایشان نقش میشد

وگاه صدای ملک بگوش ایشان میرسید مانند صدای زنجیری که بر طشت فرود آید و در احادیث بسیار وارد شده است
که عمده علم ما علمی است که در هر آن و در هر ساعت از دریای نامتناهی علم الهی بر ما افاضه میشود و ملائکه و روح که اعظم از
ملائکه است در شب قدر بر امام زمان نازل میشوند و بر آنحضرت سلام میکنند و تقدیرات امور آن سال در آن شب مقرر شده است
بر او عرض میکنند و علوم گذشتگان و انبیاء همه نزد ایشان هست و هر علمی که از آسمان بزمین آمده نزد ایشان هست و
وارث علم جمیع پیغمبرانند و ایشان متوسمون الله که هر کس نظر میکنند از جبین او ایمان و کفر و نفاق او را میدانند و
در هر درختی و برگی و سنگی که امام نظر می کند از آن علمی برای او ظاهر میشود و تمام قرآن و علم ظاهر و باطن آن تا هفتاد
بطن مخصوص امام است و جامعها و جفرها و زبرها و مرکبها و انگشترها و جمیع اسباب ظاهره و باطنه حضرت رسول بحضرت
امیر المؤمنین علیه السلام رسید و بسایر ائمه علیهم السلام منتقل شده است و صندوقی از پوست نزد ایشان هست که علم پیغمبران و اوصیا
و علمای گذشته همه در او مضبوط است و آن را جفر ابیض میگویند و صندوق دیگر نزد ایشان هست که جمیع اسلحه حضرت
رسول در آن مضبوط است و آن را جفر احمر میگویند و صاحب الامر علیه السلام آن را خواهد گشود و در احادیث معتبره
بسیار منقول است که در هر شب جمعه روح مقدس حضرت رسول و ارواح مطهره امامان گذشته و روح پر
فتوح امام زمان را صلوات الله علیهم رخصت میدهند که باسمانها عروج میفرمایند تا بعرش اعظم الهی میرسند
و در آن هفت شوط طواف می کنند و نزد هر قایمه از قوایم عرش دو رکعت نماز میکنند پس بسوی بدنهای شریف
خود بر میگردند با سرور و فراوان و علوم بی پایان و اعمال هر یک از این امت را از نیکان و بدان و در هر شام و صبح
و هر هفته و ماه عرض میکنند بروح حضرت رسول و ارواح ائمه گذشته و بر امام زمان صلوات الله
علیهم و دریاها و دیوارها و کوهها و دریاها مانع علم ایشان نمیشود و آنچه در مشرق و مغرب عالم واقع میشود
بر آن مطلع میگردند از جانب حق تعالی و حضرت رسالت در هنگام وفات جمیع علوم خود را با امیر المؤمنین
تسلیم کرد و حضرت امیر فرمود که در آن وقت هزار باب از علم تعلیم من کرد که از هر بابی هزار باب مفتوح میشد
و فرمود که چون مرا غسل دهی و کفن و حنوط کنی مرا بنشان و آنچه خواهی سؤال کن من چنان کردم و در آن
وقت نیز هزار باب از علم مرا تعلیم کرد که از هر بابی هزار باب گشوده میشود و همچنین هر امامی در وقت
وفات جمیع علوم خود را با امام بعد از خود تعلیم و تسلیم می نماید و امام را بغیر از امام غسل و کفن و دفن
و نماز نمی کند و اگر امامی در مشرق از دنیا برود و امام بعد از او در مغرب باشد البته در آن وقت باعجاز امامت
و طی الارض نزد او حاضر میشود و علوم او را کسب میکند و تجهیز او می نماید بنحوی که اکثر مطلع نمیشوند چنانچه
حضرت امام رضا ع در بغداد حاضر شد و حضرت امام محمد تقی ع در خراسان حاضر شد و بتفصیل در
جلاء العیون ایراد نموده ام و در احادیث متکاثره وارد شده است که ارواح ایشان از انوار مقدس حق

خلق

خلق شده است و بدنهای ایشان از طینت عرش آفریده شده است و چون حق تعالی میخواهد که امام را خلق کند
ملکی را امر میکند که شربتی آب از زیر عرش بر میدارد و نزد پدر امام می آورد که او را می آشامد و آن از آب رقیق
تر است و از مسکه نرم تر است و از عسل شیرین تر است و از شیر سفید تر است و از برف سرد تر است پس امر میکند
او را بجماع و نطفه امام از آن آب منعقد میشود و چون چهل روز بر او میگذرد در رحم او روح دمیده میشود
و بروایت دیگر بعد از چهار ماه پس سخن مردم را میشنود و چون متولد میشود ملکی بر بازوی او می نویسد این آیه را
وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و در شکم مادر ذکر مینماید حق تعالی می کند
و تلاوت سوره انا انزلناه و سایر آیات مینماید و چون متولد میشود مربع نشسته از جانب راست بزمین می آید و چون
بزمین می آید رو بقبله می کند و دستها را بر زمین می گذارد و سر بجانب آسمان بلند می کند و صدا بکلمه شهادت
بلند می کند پس ملک در میان دو دیده اش و در کتفش همان آیه را نقش می کند پس ندائی از میان عرش
باو میرسد که ثابت باش بر حق که برای امر عظیمی ترا خلق کرده ام تو برگزیده منی از خلق و محل راز منی و صندوق
علم منی و امین منی بر وحی من و خلیفه منی در زمین من از برای تو و هر که ترا دوست دارد واجب کرده ام
رحمت خود را و بخشیده ام بهشت خود را و بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که هر که با تو دشمنی کند
او را در بدترین عذاب خود بسوزانم هر چند در دنیا او را روزی فراخ کرده باشم چون ندای منادی تمام شود
آیه شهد الله را تا آخر در جواب منادی بخواند پس حق تعالی در آن وقت علوم اولین و آخرین را باو عطا
کند و مستحق آن شود که روح القدس در شب قدر و غیر آن او را زیارت کند چون بر منبر جلیل امامت
قرار گیرد حق تعالی در هر شهری منادی و علمی از نور برای او بلند کند که اعمال بندگان خدا را در آن
ببیند و بروایت دیگر در آن شبی که متولد شود نوری در آن خانه ساطع گردد که دیده شود و مادرش
آن را مشاهده نماید و چون بزمین آید رو بقبله کند و سه مرتبه عطسه کند و انگشت بتحمید بلند کند و
بریده و ختنه کرده باید و دندانهایش همه روییده باشد و در یک شبانه روز نوری زردی
مانند طلا از دستهای او ساطع باشد و در احادیث بسیار وارد شده است که خانهای ایشان محل
نزول ملائکه است و در خانهای ایشان ملائکه نازل می شوند و حضرت صادق ع فرمود که ملائکه
با اطفال ما مهربان تر اند از ما و دست زد حضرت بالشی از بالشهای خانه خود و فرمود که بسیار تکیه کرده اند
بر اینها ملائکه و بسیار می باشد که ما پرهای ایشان را بر می چینیم و جمع میکنیم و تعویذ اطفال خود می سازیم
و ایشان حجت خدااند بر جمیع و افواج جنیان می آمدند بخدمت ایشان و حرام و حلال و احکام
دین خود را از ایشان می پرسیدند و ائمه ایشان را خدمات می فرمودند و برسالتها می فرستادند

ویکی از جن بصورت اژدهای عظیمی در مسجد کوفه بخدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم آمد در وقتی
که آن حضرت در منبر بود و بلند شد حضرت اشاره فرمود که صبر کن چون از خطبه فارغ شد پرسید که
کیستی گفت منم عمرو پسر عثمان که پدرم مرا بر جن خلیفه کرده بود و او درین وقت فوت شد حضرت فرمود که
حضرت او و بجای پدر خلیفه خود گردانید اینها مجملی است از ظاهر احوال ایشان که عقل اکثر خلق بآن میتواند
رسید و غرایب احوال و خفای اسرار ایشان را نمیدانند و تاب شنیدن آنها ندارند مگر ملک مقربی یا پیغمبر
مرسلی یا مؤمن کاملی که حق تعالی دل او را امتحان کرده باشد و بنور ایمان منور گردانیده باشد و در
اخبار وارد شده است که ما را شریک خدا مگردانید و پروردگاری از برای ما قایل شوید و غیر
اینها آنچه از فضایل و کمالات برای ما اثبات کنید کم گفته خواهید بود و حق تعالی فرموده است قل لو
كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ
مَدَدًا یعنی بگو یا محمد اگر بوده باشد دریا مداد از برای نوشتن کلمات پروردگار من هر اینه آخر
شود دریا پیش از آنکه تمام شود کلمات پروردگار من هر چند بیاوریم بمثل دریا مدادی و در احادیث
وارد شده است که مائیم کلمات پروردگار که فضایل ما را احصا نمیتوان کردن چنانچه گفته اند
کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری **مقصد چهارم** در طریق شناختن
امام است و آن بچند وجه میتواند شد **اول** که از همه ظاهرتر و آسانتر است و مناسب حکمت و لطف
الهی است چنانچه دانستی نص حضرت رسول است بر امامت احدی از امت و نص امام سابق
بر امام لاحق چنانچه معلوم خواهد شد که ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم همه منصوص اند بامامت
از جانب خدا و رسول و امام سابق **دویم** افضل بودن امام است از جمیع امت یا از جمعی که مدعی
امامت بوده اند و باجماع امت امامت از ایشان بیرون نیست **سیم** معجزه که مقارن دعوای
امامت باشد و لیکن سنیان دعوای می کنند که امامت به بیعت معدود قلیلی حاصل میشود اگر
چه یک کس باشد چنانکه ابوبکر به بیعت عمر خلیفه شد و بعضی گفته اند می باید پنج کس بیعت کنند
چنانکه عمر در شوری به بیعت پنج نفر اکتفا کرد و زیاده از پنج نگفته اند امری است که هیچ عاقل
منصف تجویز آن نمی کند که با وجود اغراض باطله و خیالات فاسده منافقان همین که پنج نفر یا یک
نفر با جاهلی بیعت کنند باید که جمیع خلق در امور دین و دنیا اطاعت او بکنند و اگر نکنند
قتل ایشان حلال بلکه واجب باشد اگر چه آن مخالفت کنندگان علی بن ابی طالب یا امام حسن یا
امام حسین صلوات الله علیهم باشند و بر مردم اطاعت یزید پلید واجب باشد و قتل

حسین بن

حسین بن علی جگر گوشه رسول خدا و سید جوانان بهشت برای مخالفت آن ظالم جابر ولد الزنای شارب الخمر بانواع
عیوب آراسته جایز بلکه واجب باشد و چنین بیعتی که خفیه در سقیفه بنی ساعده باتفاق چند منافق دشمن
امیر المؤمنین ع واقع شود بدون حضور حضرت امیر المؤمنین و حسنین صلوات الله علیهم و اهل عبا از بنی هاشم
و بدون حضور سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و زبیر و اسامه و سایر اکابر صحابه واقع شود آنرا اجماع نام کنند
و بجبر حضرت امیر المؤمنین و سایر صحابه را بکشند و به بیعت آورند این را اتفاق حل و عقد نام کنند و در
کتابهای خود بنویسند آیا عقل عاقلی تجویز میکند که حق تعالی ریاست عامه دین و دنیا که تالی رتبه
نبوت است بر چنین بازیچه باز گذارد و اگر رتبه در دهی خواهند تعیین نمایند تا اکثر اهل آن قریه
بر کسی اتفاق نکنند تعیین آن از عقلا نمی پسندند و تفصیل این امور انشاء الله تعالی بعد از این مذکور خواهد
شد پس معلوم شد که تعیین امام منوط بیکی از آن سه امر است که مذکور شد و هر یک از آن سه امر
در باب هر یک از ائمه ما صلوات الله علیهم باخبار متواتره از ثقات و معتمدین روات شیعه امامیه
که علم بصدق و صلاح و فضل و زهد و دیانت ایشان داریم بما ثابت شده است و بعین الیقین حقیقت
آنها فهمیده ایم و اما اگر خواهیم بر مخالفان حجت تمام کنیم باید احادیث کتب معتبره ایشان را بر ایشان حجت
گردانیم لهذا علمای ما رحمهم الله بیشتر از احادیث کتب معتبره ایشان حجت آورده اند بر ایشان
پس اگر ما از اخبار کتب خود را بر ایشان حجت گردانیم ایشان انکار خواهند کرد و اگر ایشان احادیث
موضوعه کتب خود را که در زمان استیلای خلفای جور منافقان صحابه برای طمع منصب و مال
از برای ایشان وضع کرده اند بر ما حجت گردانند بر ما قبول آنها لازم نخواهد بود پس باید که ما از
احادیثی که متواتره و مقبول الطرفین است یا در کتب معتبره ایشان مذکور است بر حقیقت مذهب
خود استدلال کنیم و ایشان نیز باید که از احادیثی که متواتره است یا در کتب معتبره ما مذکور است
استدلال کنند نه از احادیث موضوعه که مخصوص کتب ایشان است و بلکه جمعی از علمای ایشان
نیز حکم کرده اند که موضوع است استدلال کنند و چون از شدت تعصب ایشان درین زمانها
اکثر کتبی که در اعصار سابقه شایع بوده است و بر فضایل اهل بیت و مثالب خلفای ایشان مشتمل بوده است
در میان ایشان متروک است فقیر درین رساله از کتب معتبره متداوله میان ایشان ایراد مینمایم
که انکار نتوانند نمود مانند صحیح بخاری و مسلم که تالی قرآن مجید میدانند و جامع الاصول ابن
اثیر که از اعاظم علمای ایشان است و جمیع احادیث صحاح سته ایشان را که عبارت از صحیح بخاری
و صحیح مسلم و موطای مالک و سنن نسائی و جامع ترمذی و سنن ابی داود سجستانی است

دران کتاب جمع کرده است و مثل مشکوة که مؤلفش از مشاهیر علمای ایشان و طیبی و دیگران بران شرحها نوشته‌اند
و الحال در جمیع بلاد ایشان متداول است و میخوانند و در اول کتابش میگوید که من این احادیث را از کتابی چند
معلوم نقل کرده‌ام که هر گاه حدیث را بایشان نسبت دهم چنان است که بحضرت رسول ص نسبت داده‌ام و کتاب
استیعاب ابن عبد البر که از مشاهیر علمای ایشان است و کتابش میان ایشان متداول است و کتاب شرح ابن ابی
الحدید بر نهج البلاغه که از اعاظم علمای ایشان است و کتاب درّ منثور سیوطی که از مشاهیر فضلای ایشان است
و تفسیر ثعلبی که مدار تفاسیر ایشان بر نقل از آن و تفسیر فخر رازی که امام ایشان است و تفسیر کشاف و تفسیر بغوی
و بیضاوی و تفسیر واحدی و امثال اینها از کتبی که نزد ما موجود بود و نزد ایشان متداول و معتمد است و
و احادیث اهل بیت علیهم السلام را در کتاب حیوة القلوب ایراد کرده‌ام و بدانکه مذهب فرقه ناجیه امامیه
آنست که خلیفه بی‌واسطه بعد از حضرت رسالت ص نصب کرده الله و خلیفه اول او است و ابوبکر عمر را بعد از خود
خلیفه کرد که خلیفه دویم اوست و عمر در وقت مردن شوری میان شش کس قرار داد و امیر المؤمنین ع را داخل
آن شش نفر کرد و تدبیری کرد که یا امیر المؤمنین ع کشته شود یا بناچار با عثمان بیعت کند زیرا که حضرت امیر
المؤمنین ع را با عثمان و زبیر و طلحه و عبد الرحمن ابن عوف و سعد بن ابی وقاص جمع کرد و گفت اگر همه
بر یک کس اتفاق کنند او خلیفه باشد و اگر اختلاف کنند اگر یک طرف بیشتر باشد کمتر را بکشند و اگر
مساوی باشند دو نفر یک کس را اختیار کنند و دو نفر دیگری را آن سه نفری که عبد الرحمن در میان
ایشانست اختیار کنند و سه نفر دیگر اگر اتفاق نکنند ایشان را بکشند چون بیرون آمدند حضرت امیر فرمود
که تدبیر خود را برای محروم کردن من تمام کرد زیرا که عبد الرحمن پسر عم سعد است و عثمان داماد
عبد الرحمن است و دانست که این سه نفر از هم جدا نمیشوند نهایتش آن است که طلحه و زبیر با من باشند چون عبد
الرحمن در آن طرف باید با من کشته شوم یا باید که از ایشان بیعت کنم و آخر چنان شد و در روز شوری
بعد از آنکه حضرت امیر جمیع مناقب خود را بر ایشان شمرد و همه تصدیق کردند و با وجود آن عبد الرحمن
بحضرت امیر ع گفت با تو بیعت میکنم بشرطی که عمل کنی بکتاب و سنت و سیرت ابوبکر و عمر حضرت فرمود
که من بکتاب خدا و سنت رسول ص عمل میکنم و اما بسیرت شیخین عمل نمیکنم و برای آن این سخن را گفت
که میدانست که حضرت سیرت آن دو مبتدع فاسق را قبول نخواهد کرد پس همان سخن را با عثمان گفت
او قبول کرد پس عبد الرحمن و سعد هر دو با عثمان بیعت کردند و مردم نیز بجبر بیعت کردند پس خلیفه
سیم او را میدانند بعد از عمر ملعون و چون فسوق و ظلمها و بدعتهای عثمان از حد گذشت صحابه
اتفاق کردند و او را کشتند و با خلیفه بحق امیر المؤمنین ع بیعت کردند لهذا آنحضرت را خلیفه چهارم

میدانند

میدانند و قول دیگر بعضی از منافقان بجوش آمد خلفای عباسی اختراع کرده‌اند که بعد از حضرت رسول ص
عم حضرت رسول ص عباس دعوای خلافت کرد و او خلیفه است و بطلان این قول بسی ظاهر است و اصحاب
این بحمد الله منقرض شده‌اند و کسی نمانده است و باثبات خلافت حضرت امیر المؤمنین ع بطلان این قول نیز
ظاهر میشود **مقصد پنجم** در بیان بعضی از آیات است که دلالت بر امامت و فضیلت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام می کند **اول** آیه وافی هدایه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ
الزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ یعنی نیست صاحب اختیار و اولی باموز شما مگر خدا و رسول و آنها که ایمان
آورده‌اند آنها بر پا میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالتی که در رکوعند و عامه و خاصه اتفاق
کرده‌اند بر آنکه این آیه در شأن آن حضرت نازل شده است حتی در جامع الاصول از صحیح نسائی
روایت کرده‌اند از عبد الله سلام که آمدم بخدمت حضرت رسول ص و گفتم چون ما تصدیق خدا و رسول
کرده‌ایم قوم ما از ما کناره میکنند و با ما دشمنی میکنند و سوگند یاد کرده‌اند که با ما سخن نگویند پس حق تعالی
این آیه فرستاد پس بلال برای نماز ظهر اذان گفت و مردم برخواستند و مشغول به نماز شدند پس بعضی در
سجود و بعضی در رکوع بودند و بعضی سؤال می‌کردند ناگاه سائلی سؤال کرد پس علی ع در رکوع انگشتر خود را
باو داد و سؤال سائل پیش رسول خبر داد که علی در رکوع این انگشتر را بمن داد پس حضرت رسول ص این آیه را بالا
بعد بر ما خواند و ثعلبی در تفسیرش روایت کرده است که روزی ابن عباس بر کنار چاه زمزم نشسته بود
و حدیث نقل میکرد ناگاه ابوذر رضی الله عنه حاضر شد و گفت ایها الناس منم ابوذر غفاری شنیدم
از رسول خدا ص باین دو گوش و الا کر شوند و دیدم باین دو چشم و الا کور شوند که میگفت که علی قاید و پیشوای
نیکوکاران است و کشنده کافران است یاری کرده شده است هر که او را یاری کند مخذول است هر که
او را یاری نکند بدرستی که نماز کردم من روزی از روزها با رسول خدا نماز ظهر را پس سائلی در
سؤال کرد کسی باو چیزی نداد سائل دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا گواه باش که من سؤال
کردم در مسجد رسول خدا ص و کسی بمن چیزی نداد و در آن حال علی ع در رکوع بود پس اشاره کرد بسوی
سائل بانگشت کوچک دست راستش و پیوسته انگشتر در آن انگشت می‌کرد سائل آمد و انگشتر را از
انگشت آنحضرت گرفت و حضرت رسول ص در نماز بود و از مشاهده نمود چون از نماز فارغ شد
سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا برادرم موسی از تو سؤال کرد و گفت پروردگارا سینه
مرا گشاده گردان و آسان گردان برای من کار مرا و بگشا گره از زبان من که فهمند سخن مرا و بگردان
از برای من وزیری از اهل من که آن هارون است محکم گردان بآن بازوی مرا و شریک گردان

او را دعا کرد من پس تو دعای او را استجاب کردانیدی و با او خطاب کردی که زود محکم کردانم بازوی
ترا ببرادر تو و برای شما هر سلطنتی و استیلائی بدهم خداوندا منم محمد پیغمبر تو و برگزیده تو خداوندا پس بکشا
برای من سینه مرا و آسان کن برای من کار مرا و بکردان از برای من وزیری از اهل من که او علی است
محکم کردان بان پشت مرا ابوذر گفت هنوز سخن آن حضرت تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد از جانب
خداوند جلیل و گفت یا محمد بخوان پس این آیه را بر آن حضرت خواند و سیوطی بسندهای بسیار و فخر رازی
بدو سند و زمخشری و بیضاوی و نیشابوری و ابن البیع و واحدی و سمعانی و بیهقی و نطنزی و صاحب
مشکوة و مؤلف مصابیح و سایر مفسران عامه و خاصه از سدی و مجاهد و حسن بصری و اعمش و عتبة بن
الحکیم و غالب بن عبد الله و قیس بن الربیع و عبایة بن ربعی و ابن عباس و ابوذر و جابر و غیر ایشان روایت
روایت کرده اند و حسان شاعر و غیر او بنظم آورده اند و وجه دلالتش بر امامت آن حضرت آن است که انما
کلمه حصر است و ولی در لغت بچند معنی آمده است یاور و دوست و صاحب اختیار و اولی بتصرف و در معنی
آخر نزدیک بهم اند دیگر و دو معنی اول معلوم است که در این آیه مراد نیست زیرا که یاور و دوست مؤمنان
مخصوص خدا و رسول و بعضی از مؤمنان که موصوف باین صفات باشند نیست بلکه همه مؤمنان یاور و دوست
یک دیگرند چنانچه حق تعالی فرموده است وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ و ملائکه نیز
محب و یاور مؤمنان اند چنانکه فرموده الله نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ بلکه بعضی از
کفار محب و یاور مؤمنان بعضی از مؤمنان می باشند اگر گویند که آیه بلفظ جمع نازل شده چگونه مخصوص
آن حضرت باشد جواب گوئیم که در عرف عرب و عجم که اطلاق جمع بر واحد میکنند شایع است باعتبار
تعظیم یا نکات دیگر و در آیات کریمه نیز بسیار است با آنکه ما دعوای اختصاص نمی کنیم زیرا که در احادیث
ما وارد شده است که سایر ائمه در اینجا داخلند و هر امامی در قرب امامت البته باین فضیلت فایز گردیده
و صاحب کشاف گفته است که مراد از این آیه هر چند آن حضرت است اما بلفظ جمع آورده که دیگران نیز
متابعت آن حضرت را بکنند و مؤید آنکه آیه در شان آن حضرت است و مراد بولایت و امامت است آنکه در
صحیح مسلم و صحیح ترمذی از عمران بن حصین روایت کرده اند که حضرت رسول ص لشکری فرستاد و
و حضرت امیر المؤمنین ع را امیر آن لشکر کردانید چون حضرت فتح کرد یک کنیزی را از غنیمت برای خود
برداشت لشکر را این معنی خوش نیامد و چهار نفر از صحابه اتفاق کردند که چون بخدمت حضرت رسول ص
برسند این بحضرت عرض کنند و قاعده چنان بود که چون مسلمانان از جنگ بر می کشتند اول بخدمت
آن حضرت می آمدند و سلام می کردند و بعد از آن بخانه های خود میرفتند چون بخدمت آن حضرت

رسیدند

رسیدند و سلام کردند یکی از چهار نفر برخواست و گفت علی چنین کرد حضرت رو از او گردانید پس دویم برخواست
و همان سخن را گفت باز حضرت رو از او گردانید و سیم نیز گفت و حضرت رو از او گردانید چون چهارم
نیز گفت رو بایشان کرد و غضب از روی مبارکش ظاهر بود و سه مرتبه فرمود که چه میخواهید از علی بدرستی
که علی از من است و من از اویم و او ولی هر مومن است بعد از من و ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده
از ابن عباس که حضرت رسول ص بعلی بن ابی طالب ع گفت تو ولی هر مومنی بعد از من پس معلوم شد که ولایت
امری است که مخصوص اوست و ولی که در آیه است در شان اوست و از فقره اول حدیث اول معلوم است
که اختصاصی که حضرت را با آن جناب بوده دیگری را نبوده و ایضا تخصیص بولی بودن بعد از خود در هر دو
حدیث دلیل خلافت است زیرا که محبت و نصرت در حال حیات نیز بوده و هر عاقلی میداند که چنین کسی رعیت
ابو بکر و عمر و عثمان و محکوم حکم ایشان نمیتواند بود دویم آیه کریمه یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا ۲۴
مَعَ الصَّادِقِينَ یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید بترسید از خدا و باشید با صادقان و راست گویان
در همه چیز خصوصا در دعوای ایمان بگفتار و کردار و ظاهر است که مراد از بودن با ایشان متابعت ایشان است
در گفتار و کردار نه آنکه ببدن و جسم با ایشان باشند زیرا که این محال است و مفید نیست و معنی امامت همین است
و چون خطابهای قرآن مجید عام است و شامل جمیع امت و همه زمانها هست باتفاق امت پس باید که در
در جمیع زمانها چنین صادقی بوده باشد که امت با او باشند و معلوم است که صادق فی الجمله مراد نیست
و الا لازم آید که هر که راست بگوید متابعت او واجب باشد و این باتفاق باطل است پس باید که صادق
در جمیع افعال و اقوال مراد باشد و آن معصوم است پس ثابت شد وجود معصوم در هر زمان و وجوب
متابعت ایشان باتفاق غیر حضرت رسول ص و دوازده امام صلوات الله علیهم کسی معصوم نیستند پس حقیقت مذهب
ایشان و امامت ائمه ایشان ثابت شد با آنکه سیوطی در تفسیر در منثور و ثعلبی در تفسیر مشهور از ابن عباس
و حضرت باقر ع روایت کرده اند که مراد از صادقین علی بن ابی طالب است ع و از ابراهیم بن محمد ثقفی
و خرکوشی در کتاب شرف النبی از اصمعی بسند او از حضرت باقر ع روایت کرده اند که مراد از صادقین
محمد و علی است و از حضرت امیر المومنین ع روایت کرده اند که فرمود که صادقون مائیم که عترت آن
حضرتیم و از حضرت صادق ع منقول است که صادقون آل محمد اند علیهم السلام و در بعضی از روایات واقع
شده است که مراد بصادقین ائمه اند که خدا فرموده است در شان ایشان مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا
مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا یعنی از جمله مؤمنان
مردانی چند هستند که راست گفتند آنچه را که با خدا عهد و پیمان بر آن بسته بودند که با رسول امین بیا

قلم بوده‌اند و با دشمنان دین قتال بکنند و نگریزند تا کشته شوند و متابعت آن حضرت بدل و زبان بکنند پس
بعضی از ایشان وفا بعهد خود کردند تا شهید شدند و بعضی انتظار شهادت می‌کشند و تبدیل نکردند
عهد خود را و دین خود را بدل نکردند هیچ تبدیل کردنی و در احادیث عامه و خاصه روایت شده است
که این آیه در شان اهل البیت علیهم السلام الله نازل شده است و مراد حمزه و جعفر و امیر المؤمنین علیهم السلام
که عهد کرده بودند تا کشته نشوند دست از یاری حضرت برندارند و وفا باین عهد کردند و اما آنکه کشته شدند
حمزه و جعفر بودند و آنکه انتظار شهادت می‌کشید امیر المؤمنین ع بود و از جمله نکر تحید مانند ابو بکر و عمر
و عثمان و امثال ایشان و تغییر و تبدیل در دین خدا کردند مثل ایشان در این باب نقل از طرق
عامه روایت کرده‌اند که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود منم آنکه انتظار شهادت میکشم و تبدیل نکردم
تبدیل کردنی و غرض استدلال در این آیه نقل میکنیم برای تشیید این مدعا یکی از مشاهیر علمای عامه و یکی
از اعاظم علمای خاصه اول آن است که فخر رازی که امام سنیان است در تفسیرش گفته است که حق اول
تعالی در این آیه امر کرده است مؤمنان را که با صادقان باشند پس باید که صادقان موجود باشند زیرا که
بودن با چیزی مشروط است بوجود آن چیز پس ناچار است که در هر زمان صادقان باشند پس
باید که جمیع امت اجماع بر باطل نکنند و این دلیل است بر آنکه اجماع حجت است و این مخصوص زمان
حضرت رسول نیست زیرا که بتواتر ثابت شده است که خطابهای قرآن متوجه جمیع مکلفین است تا روز
قیامت و ایضا لفظ آیه شامل جمیع اوقات است و تخصیص ببعضی از منه که آن ایضا معلوم نیست موجب تعطیل
حکم آیه است و ایضا حق تعالی امر کرده است ایشان را بر تقوی و این امر شامل هر کسی هست که تواند بود
که متقی باشد و خطا بر او جایز باشد پس آیه که بیه دلالت میکند بر آنکه هر که جایز الخطاست واجبست
که پیروی کند کسی را که معصوم از خطا واجبست و اینها اید که حکم کرده است خدا بآنکه صادق
و ترتیب حکم در این باب دلالت کند بر آنکه از برای این واجبست بر جایز الخطا که اقتدا و پیروی کند
صادق را که مانع باشد از خطای او و این معنی در همه زمانها هست پس باید که معصوم در همه زمانها
بوده باشد و ما این را قبول داریم اما میگوئیم که معصوم جمیع امت است و شیعه میگویند یک شخص از
امت است و ما میگوئیم که آن باطل است زیرا که اگر چنین بود بایست که ما بشناسیم که آن شخص کیست
تا متابعت او کنیم و ما که نمی‌شناسیم چنین کسی را در است تا اینجا ترجمه کلام آن پیشوای اهل ضلالت است
و حق تعالی حق را بر دست و زبان آن جاری کرده است و بعد از اتمام دلیل بانهایت اتفاق چنین
جواب سستی گفته که عصبیت و عناد خود را بر عالمیان ظاهر کرده است و اگر چه بر هیچ عاقل ضعف این

جواب

جواب پوشیده نخواهد بود اما از برای توضیح بچند وجه جواب او را میگوئیم اول هرگاه تصریح کرده که در هر زمان
احتیاج بمعصوم هست از برای حفظ از خطا هیچ عاقل تجویز میکند که در این اعصار که ملت حضرت رسالت
مشرق و مغرب عالم را گرفته است احدی را ممکن باشد که علم باقوال جمیع علمای امت بهم رساند که هیچ کس
در این مسئله مخالفت نکرده است خصوصا با این تشتت آراء و اهوا که در میان امت بهم رسیده است همین فاضل
که دعوای کند که تبحر او از همه علما بیشتر است معلوم نیست که در ده مسئله مذهب امامیه را اگر چه جای سایر فرق و اگر
بغرض محال همه را بر رسید و از همه نشنود از آنجا معلوم میشود که اعتقاد واقعی خود را باو گفته‌اند گاه باشد تقیه کرده
باشند چنانچه در مذهب امامیه جایز است و ایضا از آنجا معلوم میتواند شد که تا مردن بر این مذهب باقی مانده اند
و این بنابر قول اکثر شرط است در تحقق اجماع دویم بر تقدیر تسلیم که چنین اجماعی جایز است ممکن است و علم
بر تحقق آن بهم می‌تواند رسید در قلیلی از مسایل خواهد بود پس رفع خطا بالکلیه کی میشود سیم آنکه ظاهر آیه
بلکه صریح آن است که مامورین بکون با صادقین غیر صادقین باشند و از این وجه ظاهر میشود که عین باید که
دیگری باشد چهارم آنکه آنچه در نفی مذهب شیعه گفته است که اگر معصوم میبایست ما باید که بشناسیم مثل آن است که
اهل کتاب گویند که نبوت حضرت رسول باطل است زیرا که اگر حق بود بایست که ما او را بشناسیم و حقیقت او را بدانیم
یا یهود گویند که اگر حضرت عیسی پیغمبر بود بایست که ما حقیقت او را بدانیم و حلش این است که این راجع بر تقصیر ایشان است
باید تعصب را بر کنار گذارند و رجوع بدلایل و اخبار و آثار بکنند و از انصاف تا بمقتضای وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا
لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا حق بر ایشان ظاهر شود اگر راست گویند که حق بر ایشان ظاهر نگردیده و مظنون بظن صادق آن است
که حق بر ایشان ظاهر گردیده و از برای حب دنیا و متابعت اهوای نفسانی اظهار نمی‌کنند و اگر گویند وجوهی که در علم
تحقق اجماع گفتی بر علمای ایشان شما نیز وارد می‌آید جواب میگوئیم که ایشان اجماع را باعتبار دخول معصوم
حجت میدانند اگر دو نفر اتفاق کنند که در آن دو یکی از ایشان معصوم است حجت میدانند و اگر صد هزار کس
اتفاق کنند که معصوم در میان ایشان داخل نباشد حجت نمیدانند چنانکه نیز ابو هریره خطا
و غلط جایز است بمجموع نیز جایز است و علم بدخول معصوم ع در اقوال علمای شیعه در اعصار ائمه علیهم
السلام و قریب بآن ممکن است که از برای ایشان حاصل شده باشد و این رساله محل تحقیق این سخن نیست
دویم از شیخ سدید مفید رحمه الله سؤال کردند از تفسیر این آیه که بیرو آنکه در شان کی نازل شده است
شیخ قدس الله روحه در جواب فرمود این آیه جلیل الدلاله در شان حضرت امیر المؤمنین ع نازل شده است
و حکمت در او لا د امجاد او که پیشوایان دین و ائمه صادقین اند جاری شده در این باب احادیث بسیار
وارد شده است و از سیاق آیه نیز ظاهر میشود زیرا که جناب مقدس الهی در این آیه مردم را امر کرده است

که متابعت نمایند صادقان را و از ایشان جدا نشوند و باید که اینها را کرده و امر فرموده غیر اینها باشند که
ایشان را مأمور ساخته که با اینها باشند زیرا که محال است که کسی را امر کند که با خود باشد و متابعت خود کند
پس گوییم که مراد از صادقان یا جمیع راستگویانند یا بعضی از ایشانند و اول باطل است زیرا که مؤمنین باعتبار
ایمان صادق‌اند و در آن دعوی راستگویند پس لازم آید که همه مؤمنان مأمور باشند بمتابعت خود و این
محال است و اگر بعضی ایشان مراد است یا بعضی معهود معلومی مراد است که الف و لام از برای عهد خارجی باشد
یا آنکه بعضی غیر معهودی مراد است بنا بر اول باید که آن جماعت معلوم و معروف باشند و مخاطبان ایشان را
شناسند و روایات باسم و نسب ایشان وارد شده باشد و ایشان شنیده باشند و هر که دعوی کند
احدی را بغیر از جماعتی که ما دعوی میکنیم باطل است زیرا که معلوم است که در حق دیگری این مراتب
متحقق نشده و معهود نبوده و خود معترفند که در زمان حضرت رسول صلعم تعیین ایشان بخلاف نشده
بود و بنا بر دویم که بعضی غیر معهود مراد باشد پس باید که بعد از آن البته تعیین و تخصیص آن بعض
نشود و الا تکلیف بامر مجهولی خواهد بود که ایشان بآن نتوانند نمود و آن محال است و معلوم است که
در غیر ائمه علیهم السلام کسی ادعای تخصیص و تعیین نکرده و نمیتواند کرد پس ثابت شد که مراد
ایشان‌اند و ایضاً دلیل عقلی و نقلی داریم که مراد ایشانند اما دلیل عقلی زیرا که در این آیه که تعمیم امر
شده است که امت متابعت ایشان نمایند علی الاطلاق و تخصیص بامری دون امری نشده است
پس باید که ایشان معصوم باشند و الا لازم آید که امت مأمور باشند که در خطا و معصیت متابعت
ایشان کنند و آن محال است و چون عصمت امری است باطنی که بغیر حق تعالی بر آن اطلاع ندارد پس
باید که نص بر امامت و عصمت ایشان شده باشد و باتفاق نص بر غیر ایشان نشده است پس ثابت شد
که ایشان مرادند و اما دلیل نقلی آن است که حق تعالی در قرآن صادقان را باوصافی چند ستوده که در
غیر حضرت امیر المؤمنین آن اوصاف مجتمع نگردیده زیرا که فرموده است لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ
قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ یعنی نیست نیکی آنکه بگردانید روهای خود را بجانب مشرق و مغرب وَلٰکِنَّ
الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلٰائِکَةِ وَالْکِتٰابِ وَالنَّبِیِّینَ و لیکن نیکوکار کسی است که ایمان
بیاورد بخدا و روز قیامت و بملائکه و کتابهای خدا و پیغمبران وَآتَی الْمٰالَ عَلیٰ حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبیٰ
وَالْیَتٰامیٰ وَالْمَسٰاکِینَ وَابْنَ السَّبِیلِ وَالسّٰائِلِینَ وَفِی الرِّقٰابِ و عطا کند مال را با محبت مال یعنی
احتیاج باو یا محبت عطا یا محبت خدا بخویشان خود یا خویشان حضرت رسول صلعم و یتیمان بی پدر
و مسکینان محتاج و بمسافران که بخانه خود نتوانند برگشت و بگدایان سؤال کننده

و آزاد

و بآزاد کردن بندگان وَأَقَامَ الصَّلٰوةَ وَآتَی الزَّکٰوةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عٰاهَدُوا وَالصّٰابِرِینَ
فِی الْبَأْسٰاءِ وَالضَّرّٰاءِ وَحِینَ الْبَأْسِ أُولٰئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَأُولٰئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ و برپا دارد نماز را
در اوقات فضیلت با آداب و شرایط و ادا کند زکوة را و آنها که وفا میکنند بعهد خود که با خدا و با مردم کرده‌اند
و آنها اند که صبر میکنند بر فقر و بدحالی و در مرض و درد و آزار و در وقت جهاد با دشمنان دین ایشانند آنها
که راست گفته‌اند و صادق‌اند در دعوای ایمان و وعده‌ها و عهود ایشان اند پرهیزکاران پس شیخ مفید رحمه الله
فرموده است که حق تعالی در این آیه شریفه جمع کرده است این خصلتها را پس شهادت داده است برای کسی که اینها
در او کامل باشد بصدق و تقوی علی الاطلاق بلکه حصر کرده است صدق و تقوی را در ایشان بجهات
شتی که در علم معانی بیان مقرر است پس آیه اولی را که با این آیه ضم میکنند مفادش این میشود که متابعت
کنید صادقان را که این خصلتها در ایشان مجتمع گردیده است و ما در میان صحابه حضرت رسول صلعم بغیر حضرت امیر
المؤمنین کسی نمی‌یابیم که این خصلتها در او مجتمع شده باشد پس باید که مراد از صادقین در آیه اولی او باشد و جمیع
امت مأمور باشند بمتابعت او در جمیع امور زیرا که در امر تخصیص بامری دون امری نشده است و اما بیان
اجتماع و کمال این اوصاف در آن حضرت آن است که در اول ایمان بخدا و روز قیامت و ملائکه و کتابها
و پیغمبران مذکور شده است و شکی نیست در آنکه آن حضرت پیش از همه کس ایمان باینها آورد و باخبار متواتره
میان خاصه و عامه اول کسی بود از مردان که اجابت دعوت آن حضرت کرد چنانکه حضرت رسول صلعم بفاطمه
صلوات الله علیها گفت که ترا تزویج کردم بکسی که از همه صحابه قدیم‌تر است در اسلام و انقیاد او و از همه بیشتر است
علم او و متواتر است که حضرت امیر ع فرمود که منم بنده خالص خدا و برادر پیغمبر او و نگفته است این سخن را احدی
پیش از من مگر بسیار دروغگوی و افترا کننده نماز کردم پیش از دیگران هفت سال و پیغمبر بود خداوندا
من اقرار نمیکنیم برای احدی از این امت که عبادت کرده باشد ترا پیش از من و گفت در وقتی که سخنی از
خوارج بآن حضرت رسید آیا میگویند علی دروغ میگوید من دروغ بکی می‌بندم بر خدا دروغ میگویم
و حال آنکه من اول کسی‌ام که او را عبادت کرده است یا بر رسول او افترا میکنم و حال آنکه من پیش از همه
کس باو ایمان آوردم و تصدیق او کردم و یاری او نمودم و حضرت امام حسن ع فرمود که در صبح آن شبی که
حضرت از دنیا رفت در این شب کسی از دنیا رفته است که پیشینیان بر او پیشی نگرفته‌اند و آیندگان در کمالات
باو نمی‌رسند و دلایل بر این بسیار است که ذکر آنها موجب تطویل کلام میگردد پس حق تعالی بعد از ایمان
دادن اموال و تصدقات را فرموده بنصوص قرآنی و احادیث متواتره آنحضرت در این صفت از همه در پیش است
حق تعالی در سوره هل اتی میفرماید وَیُطْعِمُونَ الطَّعٰامَ عَلیٰ حُبِّهِ مِسْکِیناً وَیَتِیماً وَأَسِیراً یعنی و میخورانند

طعام را با گرسنگی و محبت آن بار برای جهت خدا بمسکین و یتیم و اسیر و اتفاق کرده اند مفسران و راویان
عامه و خاصه بر آنکه این آیه بلکه مجموع این سوره در شان علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل
شده است و باز فرموده است الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ
عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ یعنی آنها که انفاق می کنند مالهای خود را در شب و روز
و پنهان و آشکار پس از برای ایشان است اجر ایشان نزد پروردگار ایشان و نیست خوفی بر ایشان
و نه ایشان اندوهناک میشوند یعنی در آخرت شیخ گفته است روایات مستفیضه وارد شده است که
این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین ع نازل شده و خلافی نیست در آنکه آنحضرت بکد ید خود جمعی
کثیری از غلامان را آزاد کرده که احصا نتوان کرد و وقف نمود مزارع و بساتین و باغهای بسیار را که بدست
حق پرست خود احیا کرده بود پس حق تعالی بعد از آن برپا داشتن نماز و دادن زکوة را فرموده و آن
نیز در شان آنحضرت بدلالت آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ که اتفاق کرده اند اهل نقل بر آنکه چون آنحضرت
در حال رکوع زکوة داد این آیه نازل شد مولف گوید که تواند بود که شیخ این آیه را حمل بر این معنی کرده
باشد که با آنکه واو واقع از زکوة را او و حالی که رفته باشد بقرینه این آیه و قرینه آنکه ایتای مال سابقا
در این آیه مذکور شده و تاسیس اولی است از تاکید پس شیخ گفته است که بعد از این حق تعالی فرموده
وفای بعهدها و هیچیک از صحابه نیست که نقض عهد ظاهرا کرده باشد بالنسبت این بان نداده باشند
مگر آنحضرت که کسی احتمال این نمی دهد که نقض کرده باشد عهدی را که با حضرت رسول صلعم کرده
باشد در یاری و جان فشانی و حمایت آنحضرت پس این صفت نیز مخصوص اوست پس حق تعالی صبر
بر بلاها و شداید و جنگها را فرموده و معلوم است که کسی بغیر آنحضرت در جنگها و شدتها صبر نکرد
و اوست که باتفاق دوست و دشمن در هیچ جنگی پشت نکرد و نگریخت و از هیچ خصمی نترسید پس بعد
از آنکه حق تعالی جمیع این خصلتها را ذکر کرده فرموده که ایشانند صادق و راست گویند غیر ایشان
و ایشانند که پرهیزکارانند یعنی آن صادق که ما امر بمتابعت او کرده ایم اینست که این صفات همه در
او مجتمع باشد و او امیر المؤمنین و تعبیر از او بلفظ جمع از برای تعظیم و تشریف اوست زیرا که عرب
لفظ جمع را بر واحد اطلاق میکنند در هر وقتی که خواهند اشاره برفعت و علو منزلت او کنند و گاه
هست که بلفظ جمع می آورند از برای اشاره بآنکه جمعی دیگر نیز در این امر با او شریکند و در اینجا
نیز مراد میتواند بود نیز که سایر ائمه صلوات الله علیهم در این مرتبه و در این صفات جلیله با آنحضرت
شریکند مولف گوید که ثعلبی در تفسیرش از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که حضرت

امیر المؤمنین

امیر المؤمنین چهار درهم داشت و مال دیگری بغیر آن نبود پس یک درهم را پنهان و یک درهم را علانیه و یک
درهم را در روز و یک درهم را در شب تصدق کرد پس این آیه در شان او نازل شد الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ
بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ تا آخر آیه که در کلام شیخ مفید علیه الرحمه گذشت و از یزید بن رومان روایت کرده است
که در شان هیچ کس آیات قرآن آنقدر نازل نشد که در شان حضرت علی ع نازل شد سیم در احادیث بسیار
از طریق موالف و مخالف تفسیر آیات صادقین و تصدیق بآنحضرت شده است چنانچه ابن مردویه و حافظ
ابونعیم در حلیه و سیوطی در در منثور و دیگران از ابن عباس و مجاهد روایت کرده اند در تفسیر قول
حق تعالی وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ یعنی آن کسی که راستی را آورد و تصدیق
بآن کرد ایشانند پرهیزکاران گفته اند آن کسی که صدق را آورد حضرت رسول است و آنکه تصدیق بآن
کرد علی بن ابی طالب است و بنابراین موصول صدق مقدر است و کوفیان از اهل عربیت تجویز حذف موصول کرده اند
باز حق تعالی فرموده است وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ
وَنُورُهُمْ احمد بن حنبل و جمع دیگر از ابن عباس و دیگران روایت کرده اند که این آیه در شان حضرت امیر
المؤمنین ع نازل شده است و بروایت دیگر ابن عباس گفت در شان علی و حمزه و جعفر علیهم السلم نازل شده است
ابن عباس گفت یعنی آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسولان او ایشانند بسیار راست گویان و تصدیق کنندگان
و گواهان پیغمبران بر آنکه ایشان تبلیغ رسالت کرده اند و از برای ایشان است مزد ایشان بر تصدیق رسالت
حضرت رسول صلعم و نور ایشان بر صراط باز حق تعالی فرموده است وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ
أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا یعنی آنها که اطاعت کنند
خدا و رسول را پس ایشان در قیامت با آنهایند که خدا انعام کرده است بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان
و صالحان و نیکو رفیقانند ایشان پس معلوم شد که صدیقان بعد از پیغمبران در رتبه ایشان از شهیدان
و صالحان بلندتر است و این مصداق امامت و وصایت است و عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند
علی بن ابی طالب ع صدیق این امت است و فخر رازی و ثعلبی و احمد بن حنبل در مسند و ابن شیرویه در فردوس
و ابن مغازلی و دیگران از حضرت رسول صلعم روایت کرده اند که صدیقان سه نفرند حبیب نجار که مومن
آل یس است و حزبیل که مومن آل فرعون است و علی بن ابی طالب که او افضل ایشان است و ثعلبی بسند
دیگر روایت کرده است که سبقت گیرندگان امتها سه نفرند که کافر نبودند بخدا یکچشم زدن علی بن ابی طالب
و صاحب آل یس و مومن آل فرعون پس ایشانند صدیقان و علی بن ابی طالب افضل است از ایشان و ایضا
حافظ ابونعیم روایت کرده است از عباد بن عبدالله که شنیدم که حضرت امیر المؤمنین ع می گفت منم صدیق

اكر نميكويد اين سخن را بعد از من مكر دروغ كوئي هفت سال پيش از ديكران كردم نماز و صديق در لغت و عرف مرادف
معصوم است يا نزديك بان و صاحب صحاح كفته است كه صديق دايم التصديق و كسي كه تصديق كند كفتار خود را
بكردار خود و حق تعالى پيغمبران را باين وصف كرده است در شان حضرت ادريس ع كفته است انه كان صديقا
نبيا و در حق يوسف ع كفته است يوسف ايها الصديق و كسي كه مصداق اين ايات و صاحب اين صفات باشد
البته كه امامت و خلافت حق اوست اگر كسي بعد از ايشان داشته و او را باقرار صديق كويند چنانكه مصرع بر عكس
نهند نام زنگي كافور **چهارم** حق تعالى ميفرمايد افمن كان على بينة من ربه و يتلوه شاهد منه يعني ايا پس
كسي كه حجتي و برهاني كه از جانب پروردگار خود باشد و از پي او باشد گواهي از او مثل كسي است كه چنين
نباشد انكه بر بينه است حضرت رسول است ص و در شاهد خلاف است و در احاديث معتبره وارد شده است
كه مراد از شاهد حضرت امير المومنين ع است كه گواه بر حقيقت انحضرت است و ابن ابي الحديد و ابن مغازلي
و سيوطي در در منثور و طبرسي و اكثر عامه بطرق متعدده روايت كرده اند از عباد بن عبد الله و عبد الله
بن حارث كه روزي حضرت امير المومنين ع بر منبر فرمود كه كسي از قريش نيست مگر انكه ايه يا دو ايه در
مدح او يا مذمت او نازل شده باشد پس مردي پرسيد كه در شان تو كدام آيه نازل شده است حضرت در
غضب شد و فرمود در سوره هود نخوانده اين ايه را رسول خدا بر بينه است از جانب پروردگار خود و من گواه
اويم فخر رازي چون اين روايت را ذكر كرده است كفته است كه حق تعالى از براي تشريف اين گواه فرموده است
كه از اوست يعني مخصوص اوست و بمنزله پاره تن اوست و بنا بر اين تعبير بايد كه حضرت امير تالي حضرت رسول
باشد و بعد از او بلافاصله خليفه باشد و اگر تالي در فضل مراد باشد باز دلالت بر امامت دارد زيرا كه تفضيل
مفضول قبيح است و ايضا دلالت بر عصمت انحضرت ميكند زيرا كه گواهي يك كس هر گاه معصوم نباشد علم
ثابت نميشود **پنجم** انما انت منذر و لكل قوم هاد يعني نيستي تو يا محمد مگر ترساننده اين گروه از عذاب الهي
و از براي هر قومي هدايت كننده هست و بعضي كفته اند يعني تو هدايت كننده هر گروهي هستي و كسي كه در سياق
ايه فكر كنند مي يابد كه معني اول ظاهرتر است و بر ان احاديث مستفيضه از طرق شيعه وارد شده است و عامه
بطرق متعدده ذكر كرده اند چنانكه در شواهد التنزيل از ابي برده اسلمي روايت كرده است كه روزي
حضرت رسول ص آب وضو طلبيد چون از وضو فارغ شد دست علي را گرفت و بسينه حقايق دفينه خود
چسبانيد و كفت انما انت منذر پس دست بر سينه با سكينه علي گذاشت و كفت و لكل قوم هاد پس كفت
تويي نور بخش خلايق و علامت راه هدايت و امير قاريان قران گواهي ميدهم كه تو چنيني و حافظ ابو نعيم
اصفهاني كه از مشاهير محدثان عامه است در كتاب ما نزل من القران في علي بچندين سند از ابن عباس

روايت كرده است كه چون اين ايه نازل شد دست مبارك خود را بر دوش حضرت امير ع گذاشت و كفت تويي
يا علي هادي و بتو هدايت مي يابند هدايت يافتگان بعد از من و ثعلبي در تفسير از ابن عباس روايت كرده است كه و ابو
نعيم بسند ديگر از حضرت رسول ص روايت كرده است كه منم منذر و هادي علي است يا علي بتو هدايت مي يابند
هدايت يافتگان و بروايت ديگر از حضرت امير المومنين ع روايت كرده است كه منذر حضرت رسول است و هادي
مردي است از بني هاشم و معلوم است كه خود را اراده فرموده چنانكه ثعلبي بعد از انكه اين روايت را بدو سند از
حضرت امير المومنين ع روايت كرده است يعني تفسير يعني حضرت مردي از بني هاشم خود را اراده كرده است و عبد الله
احمد بن حنبل نيز در مسند خود روايت كرده است اين حديث را و اين ايه كريمه بنا بر تفسيري كه در روايات مستفيضه
عامه و خاصه وارد شده است دلالت ميكند بر انچه فرقه ناجيه اماميه رضوان الله عليهم قايلند كه هيچ عصري خالي نمي باشد
از حجتي از جانب حق كه بندگان يا پيغمبري يا وصي پيغمبري يا امامي كه هدايت نمايد مردم را بدين خدا و طريق بندگي
و نگاه دارد مردم را از ضلالت و گمراهي چنانكه عقل بر اين شاهد عدل است **ششم** و من الناس من يشري نفسه
ابتغاء مرضات الله والله رءوف بالعباد يعني و از جمله مردم كسي است كه ميفروشد جان خود را براي طلب خوشنودي
خدا و خدا مهربان است به بندگان خود و احاديث مستفيضه بلكه متواتره از طرق خاصه و عامه وارد شده است
كه اين در شان مولاي مومنان نازل شد در شبي كه كفار قريش اتفاق كردند بر قتل حضرت رسول ص و انحضرت
از جانب خدا مامور شد كه از ايشان پنهان شود و بغار برود و كفار قريش در ان شب بر گرد خانه ان حضرت
بر آمده بودند و انتظار صبح مي كشيدند و امر حق تعالى شد كه حضرت امير المومنين ع را در جاي خواب خود بخواباند كه كفار
گمان كنند كه حضرت رسول است و حضرت بيرون رود و چون حضرت رسول اين بشارت بحضرت امير داد شاد
شاد و بشكر اين نعمت كه جان شريف خود را فداي جان عالميان ميكند سجده شكر بجاي اورد و بر فراش ان
انحضرت خوابيد و صد شمشير برهنه مشركان را بر جان مكرم خود خريد و در ان وقت اين ايه كريمه نازل شد و
نزول ايه را در شان انحضرت اكثر مخالفان در كتب تفسير و احاديث بطرق متعدده روايت كرده اند مثل
فخر رازي در تفسير كبير و نيشابوري در تفسير و ثعلبي در تفسير و حافظ ابو نعيم در نزول ايات و احمد در مسند
و سمعاني در فضايل و غزالي در احيا و ساير مورخين و محدثين و شعرا و ما در اين رساله بر چند روايت ابو نعيم
و ثعلبي اكتفا مي نمائيم و ثعلبي در تفسير مشهور خود از سدي از ابن عباس روايت كرده است كه اين ايه در شان
حضرت امير المومنين ع نازل شد در شبي كه حضرت ص بغار رفت و علي بن ابي طالب در فراش انحضرت خوابيد
و ايضا روايت كرده است كه چون انحضرت رسول ص اراده هجرت نبوي نمود حضرت امير المومنين ع را در مكه
گذاشت كه قرضهاي انحضرت را ادا كند و امانتهاي مردم را كه نزد انحضرت بود بايشان رد كند و

شبی که خواست بغار رود مشرکان بخانه آن حضرت احاطه کرده بودند امر کرد علی بن ابی طالب را که بر فراش
آن حضرت بخوابد و فرمود که برد خضرمی سبزی که من بخود می پوشم در شبها بخود بپوش و در میان رخت
خواب من بخواب اگر خواهد خدا مکر و حیله بتو نخواهد رسید پس حضرت امیر چنین کرد و حق تعالی وحی
کرد بسوی جبرئیل و میکائیل علیهما السلام که من میان شما برادری قرار کرده ام و عمر یکی از شما
دراز تر از دیگری کرده ام کدام یک از شما دیگری را بر خود اختیار می کنید بطول زندگانی پس
زندگانی هیچ یک دست از طول زندگانی خود برنداشتند و اختیار طول حیات دیگری بر خود نکردند حق تعالی وحی
نمود بایشان که چرا شما مثل علی بن ابی طالب نبودید که من او را با محمد برادر کردم و بر فراش او خوابید و جان خود را فدای
او کرد و ایثار زندگانی محمد را بر زندگانی خود اختیار کرد اکنون بروید بسوی زمین و او را از شر دشمنان
محافظت نمائید پس هر دو بزمین آمدند و جبرئیل نزدیک سر حق (؟) حضرت امیر نشست و حضرت میکائیل
نزدیک پاهای او و جبرئیل ندا میکرد که بَه بَه مثل تو کیست ای پسر ابو طالب خدا بتو مباهات میکند با ملائکه پس
حق تعالی این آیه را بر حضرت رسول فرستاد در وقتی که متوجه مدینه طیبه بود در شان علی و حافظ ابو نعیم در
نزول آیه را در شان او از ابن عباس روایت کرده است **هفتم** آیه کریمه تطهیر است انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا یعنی اراده نکرده است حق تعالی مگر آنکه برطرف کند از شما شرک و کفر
و شک و هر بدی ای اهل بیت پیغمبر و پاک کرده الله شما را پاک کردنی بدانکه احادیث متواتره از طریق خاصه
و عامه وارد شده است که این آیه در شان امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم نازل
شده است و در جمیع صحاح عامه و تفاسیر معتبره ایشان مذکور است چنانکه ثعلبی از ابو سعید خدری روایت
کرده است که رسول خدا فرمود که این آیه در شان من و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده و ایضا
ثعلبی و غیر او از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده اند که گفت حضرت رسول در خانه من بود و حضرت
فاطمه حریره از برای آن حضرت آورد و حضرت در صفه نشسته بود که خوابگاه آن حضرت بود و در زیرش عبای
خیبری گسترده بود و من در حجره نماز میکردم پس حضرت رسول بفاطمه گفت بطلب شوهر خود و پسرهای خود را
پس علی و حسن و حسین علیهم السلام آمدند و همه نشستند و مشغول خوردن حریره شدند در این وقت
حق تعالی این آیه را فرستاد پس حضرت رسول زیادتی عبا را گرفت و بر ایشان پوشانید و دست مبارک
بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا اینها اهل بیت و مخصوصان من اند پس از ایشان از ایشان
دور کن رجس را و پاک گردان ایشان را پاک کردنی ام سلمه گفت پس من سر خود را داخل خانه کردم
و گفتم من نیز با شمایم یا رسول الله دو مرتبه فرمود که عاقبت تو بخیر است و مرا داخل اینها نکرد و ایضا ثعلبی از

جمیع

جمیع روایت کرده است که گفت با مادرم رفتم نزد عایشه مادرم سبب خروج او را بجنگ جمل پرسید گفت امری بود از
قضا و قدر خدا مادرم گفت در باب علی چه میگوئی گفت سؤال میکنی از کسی که محبوب ترین مردان بود نزد حضرت
رسول و شوهر محبوب ترین زنان بود نزد آن حضرت بتحقیق که دیدم که علی و فاطمه و حسن و حسین را که حضرت
رسول ایشان را در زیر جامه جمع کرد و گفت خداوندا ایشان اهل بیت و مخصوصان و دوستان من اند پس دور کن از
ایشان رجس را و پاک گردان و پاک گردان ایشان را پاک کردنی من خواستم داخل شوم گفت دور شو و ابن بطریق و ابن
در شان ایشان از عبد الله بن جعفر طیار روایت کرده است و آنکه زینب زوجه حضرت خواست داخل شود راضی نشد
و از واثلة بن الاسقع روایت کرده است و آنکه حضرت فرمود و اهل بیت من احق اند یعنی سزاوار ترند بخلافت و هم
خبری و از ابن عباس نیز روایت کرده اند و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که ام سلمه
گفت که این آیه در خانه من نازل شد و من در پیش در نشسته بودم و گفتم من از اهل بیتم فرمود عاقبت تو بخیر است
و تو از ازواج رسول خدائی و در آن خانه در وقت نزول آیه حضرت رسول و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
بودند و عبائی بر ایشان پوشانید و گفت خداوندا اینها اهل بیت من اند و دور کردان از ایشان رجس را و پاک
گردان ایشان را پاک کردنی در جامع الاصول گفته است و بروایت دیگر حضرت فرمود که اینها اهل بیت و
مخصوصان من اند پس ام سلمه التماس کرد که داخل شود در این ایشان حضرت قبول نفرمود و گفت عاقبت
تو بخیر است و باز از صحیح ترمذی از عمر بن ابی سلمه همین مضمون را روایت کرده است و صاحب جامع الاصول
و صاحب مشکوة از صحیح مسلم روایت کرده اند از عایشه که روزی حضرت رسول بیرون آمد و عبای
منقش سیاهی پوشیده بود و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهما السلام را داخل عبا کرد و این آیه را خواند
و ثعلبی نیز این حدیث را از عایشه نیز روایت کرده است و ابن حجر که متعصب ترین علمای ایشان است
در کتاب صواعق محرقه گفته است که اکثر مفسران را اعتقاد آن است که این در شان فاطمه و علی و حسن و
حسین علیهم السلام نازل شده است باعتبار آنکه ضمیر عنکم ضمیر جمع مذکر است و در صحیح مسلم و جامع الاصول
روایت شده که حصین بن سبره از زید بن ارقم پرسید که آیا زنان آن حضرت از اهل بیت او میند نه گفت
نه بخدا سوگند که زن در مدتی با شوهر میباشد و چون طلاقش گفت بخانه پدرش می رود و بقوم خود ملحق
میشود بلکه اهل بیت او خویشان اویند که صدقه بر ایشان حرام است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت
کرده است که انس بن مالک گفت که چون آیه تطهیر در شان اهل بیت علیهم السلام نازل شد تا قریب بشش ماه
چون بنماز بیرون می آمد بر در خانه فاطمه علیها السلام می ایستاد و می گفت الصلوة اهل البیت یعنی بنماز حاضر شوید
ای اهل بیت من پس آیه تطهیر را تلاوت میفرمود تا آخر آیه و عامه و خاصه بطرق بسیار از ابو سعید خدری

وانس بن مالک و عایشه و ام سلمه و واثلة بن الاسقع و غیر ایشان روایت کرده اند که این آیه در شان آل
عبا علیهم السلام نازل شد پس باخبار متواتره عامه و خاصه ظاهر شد که این مخصوص این پنج نفر است و
زنان حضرت و سایر خویشان داخل نیستند پس آیه دلالت میکند بر انکه ایشان از کفر و نفاق و شک و شرک
و گناه معصوم اند زیرا که اراده بچند معنی اطلاق میکنند اول اراده که بعد از ان بلا فاصله مراد حاصل
شود چنانکه حق تعالی فرموده انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون یعنی نیست امر خدا مگر
انکه هرگاه اراده کند چیزی را که انکه بگوید مراد او را باش پس ان می باشد و بهم میرسد دویم اراده بمعنی عزم و ان
در حق حق تعالی محال است و ممکن نیست باشد و این سابقا بتصریح است در انکه اراده الهی تخلف از مراد نمی کند سیم
اراده بمعنی تکلیف و این معنی در این آیه احتمال ندارد بچند وجه اول انکه کلمه انما باتفاق اهل
عربیت دلالت بر حصر می کند و تکلیف ذهاب رجس خصوصیتی باهل بیت ندارد بلکه جمیع مکلفین
حتی کفار مکلفند باین امر حق تعالی فرموده است نیافریدیم جن و انس را مگر برای انکه مرا عبادت کنند
دویم انکه از سیاق اخبار متواتره معلوم است که نزول این آیه برای مدح و تشریف بود لهذا حضرت
رسول ایشان را مخصوص گردانید و عبا را بر روی ایشان پوشانید و فرمود که ایشان اهل بیت
و مخصوصان من اند پس آیه مؤکد بتاکیدات عظیمه نازل شد چنانکه فخر رازی با ان تعصب گفته است که
لیذهب عنکم الرجس یعنی جمیع گناهان را از شما زایل گرداند و یطهرکم تطهیرا یعنی خلعتهای
کرامت خود را بر شما بپوشاند و اگر مراد تکلیف بترک گناهان باشد که کفار و فساق هم در او شریکند چه
ملح و چه تشریفی و چه کرامتی در ان خواهد بود سیم انکه در اکثر روایات مذکور شده که این آیه بعد از
دعا و استدعای ان حضرت نازل شد و انچه ان حضرت استدعا نمود اذهاب رجس بود نه اراده که مستتبع
حصول نباشد اگر این معنی مراد باشد آیه متضمن رد دعای ان حضرت خواهد بود نه اجابت ان چهارم
اگر این معنی مراد بود ام سلمه چرا اینقدر مبالغه میکرد که خود را داخل کند و حضرت چرا مضایقه میفرمود در
دخول ان در معنی که همه کس در ان داخلند و انکه بعضی از مخالفان گفته اند که این آیه در میان آیاتی است
که در ان آیات خطاب بزنان ان حضرت شده است ثابت نیست پس باید که در این آیه نیز ایشان مخاطب باشند
باطلست بچند وجه اول انکه تغیر ضمیر مؤنث بضمیر مذکر دلیل است بر انکه خطاب با ایشان نیست و کسی که
تتبع آیات کریمه قرآنی می نماید میداند که در آیات از این قبیل بسیار است که در میان قصه قصه دیگر
مذکور میشود و تغیر خطاب بسیار میشود چنانچه در این سوره نیز مثل این واقع شده که در میان خطاب
بازوجات علو الخطاب مؤمنان شده است و باز بعد از ان امر بمخاطبه ایشان شده است با انکه در

ایجا

اینجا مناسب تمام هست اگر کسی تدبر کند زیرا که در این تغیر کلام تغیر نسبت بزنان هست که شما و اهل بیت
همه از ان حضرت محشور نباید بلکه معاشرت شما بهتر است چرا شما مثل ایشان نمی باشید در طهارت و نزاهت
و رعایت اداب معاشرت با انکه مبادا کسی توهم کند که زنان با این اختصاص هرگاه این قسم اعمال از ایشان
صادر شود ممکن است که از اهل بیت علیهم السلام مثل ایشان و العیاذ بالله صادر گردد از برای بیان
طهارت و بیان عصمت ایشان این آیه را داخل کرده باشند و این دو وجه بخاطر فقیر رسیده و نسبت بتوجیهی که مفسران
در ربط و نظم آیات میگویند و اظهر و اولی است دویم انکه اگر معنی صورت داشته باشد وقتی صحت
میشود که از مصحف چیزی ساقط نشده باشد و معلوم نیست زیرا که صاحب جامع الاصول از زید بن ثابت
نقل کرده است که بعد از انکه مصاحف را نوشتیم آیه رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه را بخزیمة بن ثابت یافتیم
و ملحق کردیم پس ممکن است که آیات دیگر افتاده باشد در سابق و لاحق این آیه که ملحق نکرده باشند و از حضرت
صادق منقولست که در سوره احزاب فضایح مردان و زنان بسیار از قریش بود و بیشتر از سوره بقره
بود و ایشان کم کردند و تحریف دادند سیم انکه معلوم نیست که نظم قران مجید موافق نزول باشد
زیرا که در بسیاری از سورهای مکیه تصریح کرده اند که بعضی از آیاتش مدنی است و بالعکس پس ممکن است
که در وقت دیگر نازل شده باشد و در این موضع دانسته باشند الحاق کرده باشند چهارم انکه هرگاه
باحادیث صحیحه متواتره عامه و خاصه معلوم شده باشد که این آیه مخصوص اهل بیت است اگر جهة ربط آیات بر
ما معلوم نباشد ضرری ندارد و جواب اعتراضات دیگر ایشان را در کتب مبسوطه ایراد نموده ام و این رساله
گنجایش ذکر انها ندارد و هرگاه حق تعالی حقیقت رجس را از ایشان زایل گردانیده باشد باید جمیع افرادش
منتفی گردد خصوصا هرگاه بعد از انکه مبالغه در تطهیر وارد شده باشد که قرینه واضحه بر عموم است پس
باید از جمیع گناهان مطهر باشند پس ثابت شد که معصوم اند و اگر گویند که دلالت بر عصمت ابدیه میکند
گوییم که همین که عصمت فی الجمله رسید کافی است زیرا که کسی از امت قایل نیست که در بعضی از اوقات
معصوم بوده اند و در بعضی نبوده اند و این خرق اجماع مرکب است و این جواب نمیدانند با انکه هرجا که در
قران مجید اراده باین صیغه وارد شده است مراد از ان حصول بالفعل و دوام است مثل یرید الله بکم
الیسر یرید الله ان یخفف عنکم یریدون ان یبدلوا کلام الله یرید الشیطان ان یضلهم و مثل این بسیار
است و هرگاه عصمت ثابت شد امامت نیز ثابت میشود و در رجال ایشان بدلالتی که در عصمت امام مذکور
شد زیرا که باتفاق امت غیر ایشان معصوم نیستند هشتم آیه مباهله است فمن حاجک فیه من بعد
ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم

نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين يعني پس كسی كه مجادله كند با تو در امر حضرت عيسی ع بعد از آنچه آمده است
بسوی تو از علم پس بگو بيائيد تا بخوانيم پسران ما را و پسران شما را و زنان ما را و زنان شما را و جانهای
شما را پس مباهله كنيم و تضرع كنيم نزد خدا پس بگردانيم لعنت خدا را بر دروغگويان و در احاديث متواتره از
طريق خاصه و عامه وارد شده است كه اين آيه در شان آل العبا عليهم السلام نازل شده است چنانكه صاحب
مشكوة و جامع الاصول و ديگران از صحيح مسلم روايت كرده اند كه سعد بن ابی وقاص گفت چون آيه مباهله
نازل شد رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسين صلوات الله عليهم را طلبيد و گفت اللهم هؤلاء اهل بيتی
و ايضا در مشكوة و صحيح مسلم و جامع الاصول از عايشه روايت كرده اند كه حضرت رسول ص بامدادی
آمد و با او عبای ملونی بود پس حسن آمد و او را داخل عبا كرد پس حسين آمد و او را داخل عبا كرد پس
علی عليه السلام آمد و او را داخل عبا كرد پس فاطمه صلوات الله عليها آمد و او را داخل كرد پس اين آيه را
خواند و حافظ ابونعيم و ديگران از ابن عباس روايت كرده اند كه چون اهل نجران آمدند و حق تعالی اين
آيه را فرستاد رسول خدا آمد با علی و حسن و حسين و فاطمه عليهم السلام پس با ايشان گفت هرگاه من دعا كنم شما آمين
بگوئيد پس ايشان ابا كردند از ملاعنه و صلح كردند بجزيه و صاحب كشاف روايت كرده است كه چون نصاری را
دعوت كرد بسوی مباهله گفتند مهلت ده تا بگرديم و فكری بكنيم و فردا بيائيم چون با يك ديگر خلوت كردند
گفتند بصاحب رای خود كه ای عبد المسيح چه مصلحت ميبينی گفت بخدا سوگند كه دانستيد ای گروه نصاری كه
محمد پيغمبر مرسل است و در باب عيسی ع حجت قاطعه برای شما آورد بخدا سوگند كه مباهله نكردند هيچ گروهی با پيغمبر
خود كه بزرگ ايشان زنده بماند و كودك ايشان بزرگ شود و اگر مباهله كنيد البته همه هلاک ميشويد و اگر همه الفت
بدين خود داريد و اگر ميخواهيد جدا نشويد پس با او صلح كنيد و همه بيلاد خود برگرديد پس آمدند نزد رسول خدا
و آن حضرت بامداد بيرون آمده بود و حضرت امام حسين عليه السلم را در بر داشت و دست حضرت امام حسن عليه السلم را گرفته
بود و حضرت فاطمه عليها السلم در پشت سر آن حضرت ميرفت و حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه از پشت سر او ميرفت
و حضرت رسول ص با ايشان ميفرمود كه هرگاه من دعا كنم شما آمين بگوئيد پس اسقف نجران گفت ای گروه نصاری
من می بينم رويهای چند كه اگر خدا خواهد كوه را از جای خود بكند باين روها می كند پس مباهله مكنيد كه
هلاک ميشويد و بر روی زمين نصرانی نمی ماند تا روز قيامت پس ايشان گفتند ای ابو القاسم رای ما بر آن
قرار گرفته است كه با تو مباهله نكنيم و ترا بدين خود بگذاريم و ما بر دين خود ثابت باشيم حضرت فرمود كه هرگاه
ابا ميكنيد از مباهله كردن پس مسلمان شويد كه بوده باشيد از برای شما آنچه از برای مسلمانان است و بر شما
آنچه بر مسلمانان است پس ابا كردند حضرت فرمود كه با شما جنگ می كنم گفتند ما را طاقت جنگ عرب نيست

ولیکن

ولیکن صلح ميكنيم با تو كه با ما جنگ نكنی و ما را نترسانی و ما را از دين خود برنگردانی بشرط آنكه در هر سال دو هزار
حله بدهيم برای جزيه هزار حله را در ماه صفر و هزار حله را در ماه رجب و سی زره عادی قديم پس حضرت
با ايشان باين شرط صلح كرد و فرمود بحق خداوندی كه جانم در دست قدرت اوست هلاک شدن او مخيته
شده بود بر اهل نجران و اگر مباهله ميكردند همگی مسخ ميشدند بصورت بوزينه و خوک و اين وادی بر ايشان آتش
ميشد و هر آينه خداوند عالميان مستاصل ميكرد نجران و اهل آن را حتی مرغان را بر سر درختان و پيش از آنكه سال بگردد
و تمام شود جميع نصاری هلاک ميشدند و ثعلبی در تفسير نيز همين روايت را بعينها نقل كرده است پس صاحب كشاف
روايت عايشه را ذكر كرده است و در آخر گفته است كه چون حضرت ايشان را داخل عبا كرد گفت انما يريد الله
ليذهب عنكم الرجس تا آخر آيه و مضمون قصه مباهله متواتر است ميان خاصه و عامه از مفسرين و محدثين و غير ايشان
هر چند در بعضی از خصوصيات آن اختلافی كرده اند و خلافی در اين نيست كه مباهله با آل عبا عليهم السلم شد
و غير ايشان كسی داخل نبود و علی ای حال دلالت می كند بر حقيقت حضرت رسول و امامت علی مرتضی و فضيلت
مجموع آل العبا عليهم لطائف الصلوة و التحية و الثنا بوجوه شتی اول آنكه اگر حضرت رسول ص وثوق تمام بر حقيت
خود نميداشت باين جرات اقدام بر مباهله نمی نمود و عزيزترين اهل خود را بدم شمشير دعای سريع التاثير گروهی كه دعوی
حقيت ايشان داشت با احتمال حقيت ايشان ميدان نمی آورد دوم آنكه خبر داد كه اگر با من مباهله كنند عذاب
حق تعالی بر شما نازل ميشود و مبالغه در تحقق مباهله مينمود اگر جزم بر حقيت خود نمی داشت اين مبالغه كردن
متضمن سعی در كذب خود بود و هيچ عاقلی چنين كاری نمی كند با آنكه باتفاق جميع ارباب ملل آنحضرت اعقل عقلای
هر زمان بود سيم آنكه امتناع نصاری از مباهله نمودند و اگر علم بحقيت آنحضرت نداشتند بايست پيدا از ترس
آن حضرت و معبودی را اهل بيت او نكنند و حفظ رتبه خود در ميان قوم خود بكنند چنانچه برای اين معنی اقدام
بر حروب مهلكه مينمودند و زنان و فرزندان و اموال خود را در معرض اسر و قتل و نهب بلا در می آوردند و بايست
مذلت و خواری جزيه را اختيار نمی كردند چهارم آنكه در اكثر اخبار مذكور است كه ايشان بيكديگر را منع از اقدام
از مباهله مينمودند و مذكور ميساختند كه حقيت او بر شما ظاهر گرديده و معلوم شد بر شما كه آن پيغمبر موعود است
و باين سبب از مباهله امتناع نمودند پنجم از اين قصه شريفه ظاهر ميشود كه حضرت امير المؤمنين و فاطمه و حسن
و حسين صلوات الله عليهم بعد از حضرت رسالت ص اشرف خلق خدا و عزيزترين مردم نزد آن حضرت بوده اند
چنانچه جميع مخالفان و متعصبان مانند زمخشری و بيضاوی و فخر رازی و غير ايشان باين اعتراف نموده اند
و زمخشری كه از همه متعصب تر است در كشاف گفته است اگر كويی دعوت كردن خصم بسوی مباهله
برای آن بود كه ظاهر شود كه او كاذب است با خصم او و اين امر مخصوص او و خصم او بود پس چه فايده داشت

خم کردن پسران و زنان در مباهله جواب گوییم که خم کردن ایشان در مباهله دلالتش بر وثوق و اعتماد بر حقیت او
زیاده بود از آنکه خود به تنهائی مباهله نماید زیرا که اجم ایشان جرات نمود بر آنکه اعز خود و پاره های جگر خود را
و محبوب ترین مردم از نزد خود در معرض نفرین و هلاک در آورد و اکتفا ننمود به تنهائی و دلالت کرد بر
اعتماد تمام بر دروغ گو بودن خصم خود داشت که خواست که خصم او با عزه و احبه اش هلاک شوند و مستاصل گردند
اگر مباهله واقع شود و مخصوص گردانید برای مباهله پسران و زنان را زیرا که ایشان عزیزترین اهل اند و بدل
پیش از دیگران مرحبند و بسا باشد که آدمی خود را در معرض هلاک در آورد برای آنکه آسیبی بایشان نرسد
و باین سبب در جنگها زنان و فرزندان را با خود می برده اند که نگریزند و باین جهت حق تعالی در آیه مباهله
ایشان را بر انفس مقدم می داشت تا اعلام نماید که ایشان بر جان مقدم اند پس بعد از این گفته است که این دلیلی است
که از این قوی تر دلیلی نمی باشد بر فضیلت اصحاب عبا تمام شد کلام زمخشری پس گوییم هر گاه معلوم شد که ایشان
احب و اعز خلق بوده اند نزد آن پس باید که بهترین خلق باشند در آن زمان و بعد از آن حضرت زیرا که چه
بر هر عاقل متدبری ظاهر است که محبت آن حضرت از باب دیگران از جهت روابط بشریه نبود بلکه هر که نزد
خدا محبوب تر بود آن حضرت او را دوست تر میداشت و چون چنین نباشد و حال آنکه در آیات و اخبار
بسیار مذمت محبت اولاد و آبا و عشایر بدون جهت دینی وارد شده و از سیرت آن حضرت معلوم بود که خویشان
نزدیک را از خود دور میکرد بسبب آنکه دوست دوست خدا نبودند و دوران را رعایت میکرد بجهت آنکه
خدا ایشان را دوست میداشت مانند سلمان و مقداد و اضراب ایشان چنانچه حضرت سید الساجدین
در وصف آن حضرت فرموده است وَوَالَی فِیکَ الْأَبْعَدِینَ وَعَادَی فِیکَ الْأَقْرَبِینَ و هر گاه ایشان محبوب ترین خلق
باشند نزد خدا و بهترین امت باشند تقدیم دیگران برایشان در امامت عقلا قبیح خواهد بود **ششم**
فخر رازی که از عظمای علمای اهل سنت است و متعصب مشهور است گفته است که شیعه از این آیه استدلال
استدلال میکنند بر آنکه علی بن ابی طالب از جمیع پیغمبران بغیر پیغمبر آخر الزمان افضل است و از جمیع صحابه افضل است
زیرا که حق تعالی فرموده است بخوانیم نفسهای خود و نفسهای شما را و مراد از نفس نفس مقدس محمد نیست که حق
اقتضای مغایرت میکند و آدمی خود را نمی خواند پس باید مراد دیگری باشد و باتفاق مخالف و موافق غیر
از زنان و پسران کسی که بانفسنا از آن تعبیر کرده باشند بغیر علی بن ابی طالب کسی نبود پس معلوم شد که حق
تعالی نفس علی را نفس محمد گفته است و اتحاد حقیقی میان دو نفس محال است پس باید که مجاز باشد و این مقرر است
در اصول که حمل لفظ بر اقرب مجازات بحقیقت اولی است از حمل بر ابعد و اقرب مجازات استوای در جمیع
امور و شرکت در جمیع کمالات است مگر آنچه بدلیل بدر رود و آنچه با جماع بیرون رفته است پیغمبری است

که علی

که علی با او در آن شریک نیست پس در کمالات دیگر شریک باشد و از جمله کمالات حضرت رسول آن است که او
افضل است از سایر پیغمبران و از جمیع صحابه پس حضرت امیر نیز باید که افضل از ایشان باشد و بعد از آنکه دلیل را به
تفصیل تمام نقل کرده است جواب گفته است که چنانچه اجماع منعقد شده است بر آنکه محمد افضل از علی است اجماع
منعقد است بر آنکه پیغمبران افضل اند از غیر پیغمبران و در باب افضلیت بر صحابه جوابی نگفته است زیرا که در اینجا
جوابی نداشته است و جوابی که در باب پیغمبران گفته است نیز بطلانش ظاهر است زیرا که شیعه این اجماع را قبول
ندارند و میگویند که اهل سنت اجماع کرده اند اجماع ایشان به تنهائی چه اعتبار دارد و اگر میگوید که جمیع امت
اجماع کرده اند مسلم نیست بلکه بطلانش ظاهر است زیرا که اکثر علمای شیعه را اعتقاد آن است که حضرت امیر و سایر
ائمه علیهم السلام افضل اند از سایر پیغمبران و احادیث مستفیضه بلکه متواتره از ائمه خود در این باب روایت کرده اند
و سایر مقدمات از بس که وضوح داشته است این فاضل که امام المشککین میگویند او را انکار آن نتوانسته است کرد پس
امامت حضرت امیر نیز باین دلیل ثابت شد زیرا که از جمله کمالات حضرت رسول امامت و وجوب اطاعت
است و آن غیر پیغمبری است پس باید آن حضرت امام باشد و ایضا افضل بودن از سایر انبیا لازم دارد اعلمیت او را
امامت را قطع نظر از آنکه ترجیح مرجوح قبیح است و اگر معاند متعصبی مناقشه کند و گوید ممکن است که دعوت نفس
مراد باشد مجاز او مجازی از مجاز دیگر اولی نیست بچند وجه جواب میتوان گفت **اول** آنکه مجاز در اطلاق
نفس شایع تر از آن مجاز دیگر است و در میان عرب و عجم شایع است که میگویند که تو بمنزله جان منی و در خصوص
حضرت امیر این معنی در روایات بسیار از طریق خاصه و عامه وارد شده است چنانچه در صحاح منقول است که
حضرت رسول بحضرت امیر گفت أَنْتَ مِنِّی وَأَنَا مِنْکَ یعنی یا علی تو از منی و من از توام و در فردوس الاخبار
روایت کرده است که گفت علی از من بمنزله سر من است از بدن من و بروایت دیگر بمنزله روح من است از بدن
من و بکرو و بعی از منافقان خطاب کرد که بمان کنید و الا کسی را بر شما میفرستم که بمنزله نفس
من است یعنی علی علیه السلام و از این باب احادیث بسیار است و اینها همه قرینه این مجاز است **دویم** آنکه این آیه
که میر بر هر احتمال دلالت میکند بر فضیلت و امامت آن حضرت زیرا که ندع که حق تعالی بصیغه متکلم مع الغیر فرموده
یا باعتبار دخول مخاطبان است یا از برای تعظیم است که در این مقامات شایع است یا از برای داخل بودن
امت است و بنا بر دو احتمال آخر تقدیر کلام این خواهد بود که نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَتَدْعُوا أَبْنَاءَکُمْ و شک نیست که در
آنکه احتمال اول ظاهر احتمالات است و این نیز دو احتمال دارد **اول** آنکه مراد آن باشد که بخوانیم هر یک از ما
و شما فرزندان و زنان و نفس خود را **دویم** آنکه هر یک از ما و شما ابناء و نساء و انفس جانبین را بخوانیم و اول
اظهر است چنانچه بیضاوی و اکثر مفسران تصریح بآن نموده اند و اگر چه اکثر این وجوه دخلی در مانحن فیه ندارد

اما انفس برای استیفای احتمالات مذکور شد و اما جمعیت ابنا و نسا و انفس محتمل است که از برای تعظیم باشد یا از برای
دخول امت یا از برای دخول مخاطبین که تقدیر کلام آن باشد که ندع ابناءنا و ایاکم و اعاده ابناء از برای رعایت
لفظی باشد چون عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده جار مرجوح است میان اهل عربیت یا باعتبار آن باشد که ابتدای
نظر بظاهر حال محتمل بود که اینها که صلاحیت دارند که در مباهله داخل باشند از هر صنف جماعتی باشند و چون
نیافتند کسی را که صلاحیت این امر داشته باشد بغیر ایشان این جماعت را آوردند و تعیین خصوص این جماعت قبل
از تحقق مباهله ضرور نبود و هم چنین جمعیت ضمیر ابناءنا و نساءنا و انفسنا هم احتمالات را دارد بغیر احتمال سیم
و آن در اول نیز در نهایت بعد است زیرا که معلوم است که دعوت هر یک مخصوص جماعت خود بود پس میگوییم
که اگر جمعیت برای تعظیم باشد و مراد نفس آن شخص باشد که متصدی مباهله شده است و معلوم است که متصدی
مباهله از این جانب حضرت رسول ص بود و بود باتفاق روایات و اقوال حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مباهله
داخل بود پس دخول آن حضرت بی صورت خواهد بود و نصاری میتوانستند گفت چرا او را آورده و حال آنکه
در شرط ما داخل نبود مگر آنکه گویند که آن حضرت از برای شدت اختصاص و تناسب بمنزله نفس او بود
و گویا هر دو بمنزله یک شخص بودند لهذا او را آورد و این وجه با آنکه در این مقام نهایت بعد دارد در مطلوب
ما ادخل خواهد بود و ضرر با ایشان بیشتر خواهد داشت اما وجه دویم میگوییم که امت اگر با صحابه داخل
در مباهله بودند چرا او کلاه هر که حاضر بود از ایشان در مباهله حاضر نساخت مگر آنکه گوییم حاضر کردن این
جمیع موجب غوغای عام و اختلاط اصوات میگردید و موهم آن بود که اعتماد بر حقیت خود ندارد که این گروه
انبوه را با خود آورده است که ما را بکثرت ایشان و شوکت خود بترساند یا در این باب اعتماد بدعای مردم کرده است
پس خود حاضر شد که قائم مقام همه بود و اولی و انفس بود نسبت بهمه و امیر المؤمنین ع را آورد از برای آنکه امام
و پیشوای و مقتدای ایشان بود و ایضا ابنای پیغمبر ابنای او بودند و فاطمه علیها السلام چنانچه دختر پیغمبر بود زوجه
او بود پس باین اسباب آن حضرت را از میان سایر امت و صحابه اختصاص باین امر داد و هر دو را از جانب خود
و سایر امت بمباهله حاضر شدند چنانکه آن جماعت نیز سرکرده جمیع نصاری بودند و از جانب هم حاضر شده بودند
پس این وجه نیز امرج خواهد بود در مقصود ما و اقوی خواهد بود در اثبات مطلوب ما و هم چنین وجه رابع
نیز دلالت بر نهایت فضل آن حضرت میکند بسبب آنکه هر گاه در میان جمیع امت و صحابه کسی اهلیت دخول
در مباهله داشته باشد بغیر آن حضرت و زوجه و اولاد او نبوده باشد همین دلیل خواهد بود بر آنکه غیر
ایشان صلاحیت امامت ندارند بوجوهی که مذکور شد پس منع ایشان آن معنی اول را فایده با ایشان نمیبخشد
با آنکه آن معنی مؤید با خبار معتبره جانبین است چنانچه دانستی و اگر گویند حمل بر اقرب مجازات وقتی

متعین است که معنی دیگر شایع نباشد و این معلوم است که این معنی را در مقام اظهار نهایت محبت و اختصاص بسیار استعمال
مینمایند جواب گوییم که هر چند آن احادیث که سابقا بآن اشاره کردیم اکثر دلالت میکند بر آنکه بمحض همین معنی مراد
نیست اما ما را مناقشه در این ضرور نیست و از برای اثبات امامت و احق بودن بخلافت که مطلب اصلی ما است
در این مقام حصول این معنی کافی است بتقریری که مکرر مذکور شد فهم وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ یعنی و ضبط
میکند و حفظ مینماید آیات قرآنی و حقایق ربانی را گوشی که حفظ کننده و نگاه دارنده است عامه و خاصه
بطرق مستفیضه روایت کرده اند که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین ع نازل شد چنانچه ثعلبی در تفسیر و حافظ
ابو نعیم در حلیه و واحدی در اسباب نزول و نطنزی در خصایص و راغب اصفهانی در محاضرات و ابن مغازلی
در مناقب و ابن مردویه در مناقب و اکثر محدثان و مفسران خاصه از حضرت امیر المؤمنین و ابن عباس و بریده
اسلمی و ضحاک و جماعت بسیار روایت کرده اند و بعضی باین لفظ است که حضرت امیر گفت که رسول خدا ص
مرا در بر گرفت و گفت امر کرده است مرا پروردگار من که ترا بخود نزدیک کردانم و دور نکردانم و علوم خود را
بتو تعلیم نمایم و بر من لازم است که اطاعت پروردگار خود بکنم در حق تو و ترا سزاوار است که حفظ نمایی
و فراموش نکنی پس این آیه نازل شد و بروایت دیگر فرمود که چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که از خدا سؤال کردم که این را گوش های تو گرداند و خدا استجابت کرد دعای مرا پس حضرت
امیر فرمود که بعد از آن آنچه از آن حضرت شنیدم هرگز فراموش نکردم و چون توانند بود که فراموش کنم بعد
از دعای آن حضرت و زمخشری و فخر رازی با نهایت تعصب ایشان این روایت را نقل کرده اند و زمخشری در
کشاف گفته است که مراد باذن واعیه گوشی است که از شان آن آن باشد که هر چه بشنود حفظ کند و ضایع نگرداند
بترک عمل بآن پس این روایت اخبار را روایت کرده است بعد از آن گفته است که اگر گویی که چرا اذن واعیه
مفرد و منکر ادا کرده است جواب گوییم که از برای اشعار بآن است که حفظ کننده بسیار کم است و سرزنش
است مردم را این امر و از برای دلالت بر آن است که یک گوش که حفظ کند بس است و نزد خدا بمنزله کرده
بسیار است و بروایتی نیست بجماعت دیگر هر چند تمام عالم را پر کنند تمام شد کلام زمخشری و حق تعالی بر قلم او
جاری کرده و اعتراف کرده است که فایده بعثت و نزول آیات در خصوص حضرت امیر المؤمنین ع بهم رسانده آنکه
او است و او است حافظ علوم الهی پس چون تواند بود که او محکوم حکم جاهلی چند باشد که در همه احکام
محتاج او بودند و از او استفسار مینمودند و حق تعالی فرموده است هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
با سایر آیات و ادله که سابقا مذکور شد و مؤید آنکه آن حضرت اعلم ناس بود بلفظ و معنی قرآن آنکه ابن حجر
ناصبی در صواعق محرقه از ابن سعد روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که بخدا

سوگند که هیچ آیه نازل نشده مگر آنکه میدانم در چه امر نازل شده و در کجا نازل شده است و بر کی نازل شده است
بدرستی که عطا کرده است مرا پروردگار من دلی فهمنده و زبانی گویا و ایضا گفته است که ابن سعد و دیگران
روایت کرده اند از ابی الطفیل که علی ع فرمود که سوال کنید مرا از کتاب خدا بدرستی که هیچ آیه نیست مگر آنکه
میدانم در شب نازل شده یا روز یا در صحرا نازل شده یا در کوه و گفته است ابن ابی داود از محمد سیرین روایت
کرده است که چون حضرت رسول بعالم قدس انتقال کرد علی ع بر بیعت ابوبکر حاضر نشد و فرمود که سوگند یاد
کرده ام که ردا بر دوش نبندم مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس میگویند که مجموع قرآن را بترتیبی
که نازل شده بود جمع کرد ابن سیرین میگفت چه بود اگر آن قرآن را می یافتم که علم در آن جا است و روایت کرده
از طرائف از ام سلمه رضی الله عنها که گفت شنیدم از رسول خدا ص که علی با قرآن است و قرآن با علی است از یک
دیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند و ایضا روایت کرده است که حضرت رسول ص در مرض موت
خود فرمود ایها الناس نزدیکست که روح مرا بزودی قبض نمایند و مرا از میان شما ببرند و پیشتر با شما
سخن میگویم و عذر خود را بر شما تمام میکنم بدرستی که در میان شما میگذارم کتاب پروردگار خود را و
و عترت خود را که اهل بیت منند پس دست علی ع را گرفت و بلند کرد و گفت این علی با قرآن است و قرآن
با علی است از یک دیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس از ایشان سوال کنم که چگونه خلافت
درحق ایشان کرده اند مولف گوید که هرگاه چنین متعصبی که در اکثر احادیث متواتره قدح کرده است از غایت
تعصب این احادیث را نقل کرده و رد نکرده است همین بس است از برای علم بامامت و خلافت آن حضرت
هرگاه در هنگام رحلت حضرت رسول فرماید که من میروم و بعوض خود دو چیز در میان شما میگذارم
پس دست حضرت امیر را گیرد و فرماید این با قرآن است و از یک دیگر جدا نمیشوند صریح است در اینکه لفظ
و معنی قرآن با او است و مفسر قرآن او است و قرآن شهادت بر حقیت او میدهد و متابعت قرآن بدون متابعت
او روا نیست و بعد از آن برسبیل تاکید فرماید که در قیامت از ایشان سوال خواهم کرد که شما چگونه رعایت ایشان
کرده اید هر عاقل که در این حدیث تامل نماید و تعصب نورزد میداند که این نص صریح است بر خلافت
قطع نظر از آنکه اعلمیت ثابت میشود و آن کافی است از برای اولویت بامامت دهم إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَٰنُ وُدًّا یعنی آنان که ایمان آورده اند و عملهای شایسته را کرده اند
بزودی قرار میدهد از برای ایشان خداوند مهربان دوستی را ثعلبی گفته است که یعنی ایشان را دوست
میدارد و دوستی ایشان را در دل بندگان مومن می اندازد از اهل آسمانها و زمینها پس بسند خود
روایت کرده است از براء بن عازب که رسول خدا ص خطاب کرد با علی بن ابی طالب ع که بگو خداوندا

بگردان

بگردان از برای من نزد خود عهدی و بگردان از برای من در سینهای مومنان مودتی و محبتی پس حق تعالی
این آیه را فرستاد و حافظ ابو نعیم همین روایت را در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بسندهای
خود از براء بن عازب روایت کرده است و ایضا بسند خود از ضحاک از ابن عباس روایت کرده است که این
آیه در شان حضرت امیرالمومنین ع نازل شده است یعنی محبت او را در دلهای مومنان می کند و ایضا از ابن
عباس روایت کرده است که رسول خدا با علی ع گفت سر بلند کن و از پروردگار خود سوال کن تا عطا کند
ترا آنچه سوال کنی پس علی علیه السلام دستهای خود را بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من دوستی نزد
خود پس جبرئیل علیه السلام این آیه را آورد و ایضا از ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این
آیه که یعنی محبت علی در دل هر مومنی هست و از محمد بن حنفیه روایت کرده است که یعنی هیچ مومنی نیست
مگر آنکه در دل او محبت علی هست و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که ما در مکه بودیم حضرت
رسول صلی الله علیه و آله دست علی را گرفت پس چهار رکعت نماز کرد بر سر کوه ثبیر پس سر بسوی آسمان
بلند کرد و علی را گفت که دستها را بسوی آسمان بلند کن و دعا کن و هرچه خواهی سوال کن که بتو عطا
میکند پس علی علیه السلام دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من نزد
خود مودتی پس حق تعالی این آیه را فرستاد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله این آیه را بر اصحاب خود خواند ایشان
از این واقعه تعجب بسیار کردند حضرت فرمود از چه چیز تعجب میکنید قرآن چهار ربع است ربعی در شان
ما اهل بیت بخصوص نازل شده است و ربعی در مذمت دشمنان ما و یک ربع حلال و حرام است و یک ربع فرایض
و احکام است و بدرستی که حق تعالی بهترین آیات قرآن را در شان علی و مدح او فرستاده است و نزول این
آیه را در شان آن حضرت اکثر مفسرین و محدثین عامه روایت کرده اند مانند نیشابوری در تفسیر مشهور
خود و ابن مردویه در مناقب و سجستانی در غریب القرآن و نطنزی در خصایص القرآن و ابن حجر در صواعق
و غیر ایشان در کتب خود روایت کرده اند قطع نظر از احادیث مستفیضه شیعه که در این باب وارد
شده است و ما در این رساله آنها را ایراد نمینمائیم و معلوم است که این مودتی که بعد از دعای آن
حضرت نازل شده باشد و مخصوص او باشد غیر آن مودتی است که سایر مومنان با یکدیگر دارند بلکه
محبتی است که جزو ایمان است و تبرا از آن کفر و نفاق حاصل میشود و آن از لوازم امامت است و ایضا
صالحات جمیع معرف بلام است و افاده عموم میکند پس دلالت بر عصمت آن حضرت میکند و عصمت
ملزوم امامت است و ایضا اگر والعیاذ بالله از او فسقی صادر میشد بغض او لازم بود از آن جهت و آن
منافی وجوب مودت است و موید آنکه مراد مودت عامه مومنان نیست و محبتی است که از ارکان ایمان است

بلکه مراد آن است که او و امثال او عطا کنی که بآن جهت محبت او بر هر مؤمنان واجب باشد و محبت او دلیل ایمان باشد
آنست که در مشکوة از صحیح ترمذی و مسند احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود که
دوست نمیدارد علی را منافقی و دشمن نمیدارد او را مؤمنی و ایضا از مسند روایت کرده است که حضرت
رسول صلعم فرمود که هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن عبد البر در استیعاب گفته است
که طایفه از صحابه روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم با حضرت امیر گفت دوست نمیدارد ترا مگر مؤمنی
و دشمن نمیدارد ترا مگر منافقی و حضرت امیر خود میگفت بخدا سوگند که عهد کرد پیغمبر امی بسوی من
که دوست نمیدارد مرا مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد مرا مگر منافقی و حضرت رسول فرمود که هر که علی را دوست
دارد بتحقیق مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد بتحقیق که مرا دشمن داشته است و هر که علی را
آزار کند بتحقیق مرا آزار کرده است و هر که مرا آزار کند بتحقیق خدا را آزار کرده است و از جابر روایت
روایت کرده است که ما نمی شناختیم منافقان را در زمان حضرت رسول صلعم مگر ببغض علی بن ابی طالب ع
تا اینجا احادیث ابن عبد البر بود و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین
که گفت رسول صلعم دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و فرمود که هر که مرا دوست دارد و این دو تا را دوست دارد
و پدر ایشان و مادر ایشان را دوست دارد با من خواهد بود در درجه من در روز قیامت و ایضا از صحیح ترمذی
از ابی سعید خدری روایت کرده است که گفت ما گروه انصار منافقان را میشناختیم ببغض علی بن ابی طالب
و از حدیث صحیح ترمذی حدیث ام سلمه را روایت کرده است و ایضا از صحیح مسلم و ترمذی و نسائی روایت
کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت سوگند یاد میکنم بآن خدائی که دانه را شکافته و گیاه را
رویانیده و خلایق را آفریده که عهد نبی امی بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد کرد
مگر منافقی و ابن حجر در صواعق محرقه از حضرت رسول صلعم روایت کرده است که عمرو اسلمی شکایت حضرت امیر نمود
کرد حضرت فرمود که مرا آزار کردی ای عمرو گفت پناه میبرم بخدا از آنکه ترا آزار کنم حضرت فرمود که هر که
علی را آزار کند مرا آزار کرده است و ایضا ابن حجر روایت کرده است که بریده با حضرت رسول صلعم بیمن
رفته بود چون برگشت با صحابه گفت که حضرت امیر کنیزی از خمس را تصرف کرده منافقان صحابه با او گفتند
این را بحضرت رسول بگو شاید علی از چشم او بیفتد حضرت رسول این سخنان را از پس در شنید بغضب
شد و بیرون آمد که چه باعث شده است جمعی را با علی دشمنی میکنند یا عیب او میکنند هر که علی را دشمن دارد
بتحقیق مرا دشمن داشته است و هر که از علی مفارقت کرده است از من مفارقت کرده است علی از من است
و من از اویم او از طینت من خلق شده است و من از طینت ابرهیم خلق شده ام و من بهترم از ابرهیم پس این

آیه را خواند

آیه را خواند ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم ای بریده مگر نمیدانی که حق علی در خمس زیاده از آن است
که جاریه را برداشته است و این مضمون را در جامع الاصول از صحیح ترمذی و بخاری روایت کرده است و ایضا
ابن حجر از ابن اثیر و ترمذی و صاحب مشکوة و دیگران بطرق بسیار از حضرت رسول صلعم روایت کرده اند که حضرت
فرمود که بدرستی که مرا امر کرده است خدا بمحبت چهار کس علی و سلمان و ابوذر و مقداد و معلوم است که محبت آن
سرّ فضل ایشان آن بود که در هیچ حال از حضرت امیر جدا نشدند و ایضا ابن حجر بچندین سند از حضرت رسول صلعم
روایت کرده است که هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است و ایضا از آن حضرت روایت کرده است که هر که
علی را سب کند مرا سب کرده است و ایضا از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود که هر که علی را
دوست داشته است مرا دوست داشته است و هر که مرا دوست داشته است خدا او را دوست داشته است و هر
که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هر که مرا دشمن دارد خدا او را دشمن داشته است و ایضا از انس روایت
کرده است که حضرت رسول فرمود که عنوان صحیفه اعمال مؤمن محبت علی بن ابی طالب است و ایضا از مناقب احمد بن حنبل
روایت کرده است که حضرت علی فرمود که در باغی از باغهای مدینه در خواب بودم حضرت رسول مرا بیدار کرد و گفت
تو برادر منی و پدر فرزندان منی و جهاد میکنی بر سنت من چند خواهی کرد هر که بر عهد من بمیرد او در گنج بهشت است
و هر که بر عهد تو بمیرد وفا بعهد خود کرده است و هر که بعد از مرگ تو بمحبت تو بمیرد حق تعالی ختم او را بامن و ایمان
بکند مادام که آفتاب طلوع و غروب کند و احادیث بسیار وارد شده است که اگر مردم جمع میشدند بر محبت علی بن
ابی طالب حق تعالی جهنم را خلق نمیکرد و در فردوس الاخبار دیلمی و کتب دیگر از روایات مخالفین روایت کرده اند
از ابن عمر از حضرت رسول صلعم که محبت علی بن ابی طالب حسنه است که با آن ضرر نمیرساند سیئه و بغض آن حضرت
سیئه است که نفع نمی بخشد با آن حسنه و ایضا از آن حضرت روایت کرده اند که محبت علی بن ابی طالب گناهان را
میخورد چنانچه آتش هیزم را میخورد و هروی در غریبین روایت کرده است از عباده ابن الصامت گفت ما امتحان
میکردیم اولاد خود را بمحبت علی بن ابی طالب ع پس هرگاه میدیدیم که آنحضرت را دوست نمیداشتند میدانستیم
حلال زاده نیستند و اخبار در این باب نیز از طرق مخالف و مؤالف زیاده از حد و احصاست و از سیاق این اخبار
بر هر ناقد بصیر و هر عالم خبیر معلوم است که مراد از این اخبار یا امامت است یا مرتبه که فوق امامت است و لازم دارد امامت
را که ممتاز بودن شخصی در میان جمیع امت بآنکه محبتش علامت ایمان و حلال زادگی و سعادت ابدی و دخول
بهشت جاودانی و محبت خداوند رحمان باشد و دشمنی او نشان نفاق و حرامزادگی و شقاوت ابدی و عذاب
جاودانی و دشمنی خدا و رسول باشد نمیتواند بود مگر آنکه پیشوای و خلیفه خدا و جانشین رسول خدا باشد
و ولایت او جزو ایمان و اسلام باشد بلکه مستلزم سایر ارکان اسلام و ایمان باشد و این معنی بدون مرتبه

جلیله امامت که تالی مرتبه امامت نبوت کبری است منفی نیست و سایر مومنان هرچند محبت ایشان از جهت
ایمان مورث ثواب است و از محبت ایمان بر میگردد اما چنان نیست که محبت ایشان فی نفسه واجب و مستلزم
حصول ایمان باشد و بغض ایشان نیز از جهت معصیت اگرچه بد است اما نه چنان است که اگر اظهار نکنند که بغض ایشان
اما موجب نفاق و خروج از ایمان و استحقاق عقاب ابدی نیست پس معلوم شد که ولایت آن حضرت تالی
شهادتین است و همچنانکه بانکار توحید و رسالت از ایمان و اسلام بدر میروند بانکار ولایت بلکه ترک محبت
آن حضرت از ایمان بلکه از اسلام بیرون میروند اگر کسی گوید بنابر آنچه گفتی لازم آید که مرتبه آن حضرت بالاتر
از مرتبه نبوت باشد زیرا که اگرچه انکار نبوت مستلزم دخول نار میشود اما اقرار بآن مستلزم ایمان و دخول بهشت
نیست جواب گوئیم که هرچند اقرار به نبوت افضل است و آن اصل است اما چون اقرار بامامت لازم دارد اقرار
به نبوت را و اقرار به نبوت لازم ندارد اقرار بامامت را و اقرار و ایمان بامامت از جمله اجزای ایمان است از این
جهت اقرار بامامت موجب نجات است و اقرار به نبوت به تنهائی موجب نجات نیست زیرا که تحقق خاص مستلزم
تحقق عام هست و تحقق عام مستلزم تحقق خاص نیست مثل آنکه هرجا که حیوان هست لازم نیست که انسان باشد
و هرجا که انسان هست البته حیوان هست چنانچه اقرار بکلمه توحید اشرف است از اقرار برسالت اما لازم ندارد
اقرار برسالت را و اقرار برسالت لازم دارد اعتقاد بوجود صانع و توحید او را و اقرار به هر دو به تنهائی موجب
نجات نیست تا اقرار بامامت بآنها ضم نشود و اقرار بامامت امیرالمؤمنین و ولایت او و محبت و متابعت او
لازم دارد اقرار بشهادتین را و اقرار بسایر ائمه را و اقرار بمعاد و سایر ضروریات دین را زیرا که او مکمل
ایمان عالمیان است و بهر بابیات او اجزای همه ایمان بر خلق ظاهر گردیده از این جهت ولایت آن حضرت
موجب نجات و رفع درجات و خلاص از عقوبات است یازدهم لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا
وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ یعنی نیست نیکی بآنکه بروید بخانهها
و داخل شوید از پشت آنها ولیکن نیکوکار کسی است که پرهیزکاری نماید و داخل شوید خانهها را از درهای
آنها و بپرهیزید از خداوند و عذاب او شاید رستگار گردید و محققان مفسران گفتهاند مراد آنست
که امور دنیا و عقبا را از راهش طلب باید کرد و علم و حکمت را از معدنش اخذ باید نمود و راه
علم و درگاه آن ائمه اهل بیت علیهم السلام اند چنانکه از حضرت امام محمد باقر منقولست که ائمه ع
ابواب خدایند و وسیله اویند و دعوت کنندگان و کشندگان اند بسوی بهشت و دلالت کنندگان
بر راه بهشت تا روز قیامت و مؤید این معنی است آنچه ابن اثیر در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت
کرده است که رسول خدا صلعم فرمود أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا و در مشکوة از ترمذی روایت کرده

انا دار

انا دار الحکمة و علی بابها و در استیعاب روایت کرده است انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت
من بابه و در مناقب خوارزمی مثل آن روایت کرده است و مضمون همان است که منم شهر علم و حکمت و علی
درگاه آن است پس هرکه علم خواهد بسوی درگاه بیاید و این حدیث از جمله متواترات است و شک در آن نیست
راهی بغیر تعصب و شقاوت ندارد و بمقتضای این که میباید برای طلب علم و آنچه موقوف بر علم است بسوی
آن حضرت بیایند و عمده احتیاج بامام از جهت تحصیل علم و معرفت است با امری چند است که از قضایا
و احکام که اجرای آنها موقوف است بر علم پس معلوم شد که با وجود بودن آن حضرت در میان قوم امامت
دیگران عین خطاست و بدانکه این حدیث یک دلیل است از دلایل اعلم بودن آن حضرت و اعلمیت آن سرور از
آفتاب روشنتر است ابن عبد البر که از اعاظم علمای مخالفین است در کتاب استیعاب گفته است که حضرت
رسول در حق صحابه گفت اقضاهم علی بن ابی طالب یعنی داناترین صحابه بعلم قضا و حکم در میان مردم آن
حضرت است و کسی تا در جمیع علوم ماهر نباشد مهارت در این نمی باشد او روایت نیز از ابن عباس روایت
کرده است که عمر گفت که اعلم ما بقضا علی است و گفته است که از عطا پرسیدند که آیا در اصحاب محمد کسی از علی دانا
نبود گفت نه والله گوی آن او را نمیدانم و عطا از اکابر علما و محدثین ایشان است و ایضا از ابن عباس نقل
کرده است که گفت بخدا سوگند که داده شده بود علی نه عشر علم که مخصوص او بود و بخدا سوگند که در یک
عشر باقی با سایر مردم شریک بود و از سعید بن مسیب روایت کرده است که عمر پناه میبرد بخدا از مسئله مشکلی
که او حاضر نبود و علی حاضر نباشد و مکرر میگفت که اگر علی نمیبود عمر هلاک میشد و فخر رازی که امام مخالفانست
در کتاب اربعین گفته است از جانب شیعه که علی بن ابیطالب ع اعلم صحابه است اما اجمالا پس برای آنکه هیچ کس
نزاعی نیست در آنکه او در اصل خلقت در غایت ذکا و فطنت و استعداد علم و غایت حرص در طلب علم بود و رسول الله ص
افضل فضلا و اعلم علما و در نهایت حرص در تربیت و ارشاد او بود و علی ع در طفولیت در حجر تربیت او بود و در بزرگی
داماد او بود و در همه اوقات پیش او میرفت و او را هرگز از خدمت او مانع نبود و معلوم است که چنین شاگردی
در خدمت چنین استادی با چنین خصوصیات احوال بر نهایت معارج فضل و کمال میرسد و اما ابوبکر در
بزرگی بخدمت آن حضرت رسید و در آن وقت هم شبانروزی یک مرتبه میرسید و آنهم اندک زمانی نشسته در
خدمت نمیبود و مشهور است که الْعِلْمُ فِي الصِّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ وَالْعِلْمُ فِي الْكِبَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْمَدَرِ یعنی علم در کودکی
مانند نقش بر سنگ است که بر طرف نمیشود و علم در بزرگی مانند نقش بر کلوخ است که باندک زمانی زایل میشود
پس از این مجمل ثابت شد که علی اعلم است مؤلف گوید که مؤید این مطلب که از جانب شیعه تقریر کرده است
آنست که در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین ع گفت که بودم در خدمت

حضرت رسول صلعم که هرگاه سؤال میکردم از حضرت رسول صلعم عطا میکرد یعنی جواب میفرمود و اگر ساکت میشدم ابتدا میفرمود و ایضا از صحیح نسائی روایت کرده است که علی گفت که مرا نسبت بحضرت رسول منزلتی بود که احدی از خلایق را آن منزلت نبود میرفتم در سحر طلبید یعنی نزد بدر خانه آن حضرت و میگفتم السلام علیک یا نبی الله اگر تنحنح میکرد بر میگشتم و الا داخل میشدم و در مشکوة روایت کرده است از صحیح ترمذی از ام عطیه که گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین را بجنگ فرستاد و دیدم که دستهای مبارک خود را بسوی آسمان بلند کرده بود و دعا میکرد که خداوندا مرا از دنیا مبر تا علی را بمن بنمائی و از این نوع احادیث که دلالت بر کثرت ملاقات و شدت اختصاص آن دو بزرگوار با یکدیگر و شدت اهتمام حضرت رسول در تربیت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما میکند بسیار است پس مخفی نیست اما تفصیلا بچند دلیل **اول** وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ که در شان علی نازل شده است و هرگاه او مخصوص باشد بزیادتی فهم مخصوص خواهد بود بزیادتی علم **دویم** آنکه حضرت رسول صلعم فرمود که اَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ چه قضا محتاج است بجمیع علوم پس هرگاه او در قضا ترجیح بر همه کس داشته باشد در همه علوم ترجیح خواهد بود **سیم** آنکه عمر چندین مرتبه در حکم غلط نمود و آن حضرت او را اعلام فرمود و از این باب چند قضیه ایراد نموده که ذکر آنها موجب تطویل است پس گفتن و امثال این قضایا و خطاها غیر علی را بسیار میبود و از آن حضرت هرگز مثل اینها اتفاق نیفتاد **چهارم** آنکه آن حضرت خود فرمود بخدا سوگند که اگر منصب خلافت از برای من مهیا شود و مسند حکومت برای من آماده گردد هر آینه حکم برای اهل توریة کنم بتوریة ایشان و میان اهل انجیل بانجیل ایشان و میان اهل زبور بزبور ایشان و میان اهل فرقان بفرقان ایشان والله که هیچ آیه نازل نشده در صحرا و دریا و دشت و کوه و آسمان و زمین و در شب و روز مگر آنکه همه را میدانم که در شان کی آمده و برای چه آمده **پنجم** آنکه افضل علوم علم اصول دین و معرفت خداست و خطبه و کلمات آن حضرت مشتمل است بر اسرار توحید و عدل و نبوت و قضا و قدر و احوال معاد آن قدر که در کلام هیچیک از صحابه شمه از آن یافت نمیشود و ایضا همه فرق متکلمین منسوب اند باو در این علم اما شیعه انتساب ایشان بآن حضرت ظاهر است و اما خوارج با کمال دوری که از او دارند همه پیروی اکابر خود و ایشان شاگرد او بودند پس ثابت شد که همه فرق فقهاء متکلمین که افضل فرق اسلام اند شاگرد او بودند و اما علم تفسیر ابن عباس که رئیس مفسران است شاگرد آن حضرت است و اما علم فقه در این علم بدرجه رسیده بود که حضرت پیغمبر صلعم در شان او فرمود اَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ و از آنجمله علم فصاحت است و معلوم است که هیچیک از فصحای که بعد از او بودند باندکی از درجه او نرسیدند و از آنجمله علم نحو است و معلوم است که ابو الاسود مدون این علم بارشاد او تدوین این علم نمود و از آنجمله علم تصفیه باطن است و معلوم است که نسبت این علم او

منتهی است

منتهی است پس ثابت شد که بعد از حضرت پیغمبر او استاد همه عالم است در همه صفات رضیه و مقامات شرعیه و چون ثابت شد که او اعلم است از همه عالم پس واجب است که افضل باشد از همه عالم چنانچه حق تعالی فرموده که هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و ایضا فرموده است يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ **مؤلف گوید** پس از این دو آیه با سایر آیات که گذشت معلوم شد که مناط شرف و کمال و رفع درجات ایمان و علم است و زیادتی آن حضرت در این دو صفت معلوم شد و بعد از این بوضوح بیشتر خواهد پیوست **دوازدهم** فَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ یعنی اگر عایشه و حفصه معاونت یکدیگر کنند در ایذا و آزار رسول خدا صلعم پس خدا یاور و دوست او است و جبرئیل و صالح مؤمنان یعنی شایسته ایشان و عامه و خاصه بطرق بسیار روایت کرده اند که صالح مؤمنین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و در شواهد التنزیل از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلعم دست علی را گرفت و گفت ایها الناس این است صالح مؤمنین و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی و ثعلبی در تفسیر و ابن مردویه در مناقب از اسماء بنت عمیس روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم فرمود که صالح مؤمنان علی است و فخر رازی در اربعین گفته که مفسران گفته اند که صالح مؤمنان علی بن ابی طالب است و مراد به مولی در اینجا یاور و دوست است زیرا که معنی که مشترک باشد میان خدا و جبرئیل و صالح مؤمنین بغیر این نمیتواند بود پس این آیه دلالت میکند بر فضیلت آن حضرت از دو وجه **اول** آنکه لفظ هو دلالت بر حصر میکند پس معنی آن این خواهد بود که محبت و یاوری نیست بغیر خدا و جبرئیل و علی و معلوم است که حضرت محمد صلعم اعظم مراتب محبت است **دویم** آنکه ابتدا کرده خدا بذکر خود و بعد از آن جبرئیل را ذکر کرد و بعد از آن علی را ذکر کرد و این منصبی است بسیار بلند تمام شد کلام رازی و گوییم از جهت دیگر نیز دلالت بر فضل آن حضرت میکند زیرا اگر سیاق کلام دلالت میکند بر آنکه صالح مؤمنان در آن زمان منحصر در آن حضرت بوده و این خود معلوم است که صلحای دیگر در میان صحابه بودند پس مراد از صلاح یا عصمت خواهد بود یا صلاحیت امامت یا صلاحیت هر امری از امور دین که از جمله آنها امامت است و انسب بنهایت و ترجیح دادن او از جمیع این مراتب تنزل کنیم در اثبات فضل آن حضرت بر سایر صحابه شکی نیست **سیزدهم** أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ یعنی آیا میگردانید آب دادن حاجیان را

از چاه زمزم و عمارت کردن مسجد الحرام را مثل اعمال کسی که ایمان آورده است بخدا و روز قیامت و جهاد
کرده است در راه خدا مساوی نمیشد ایشان در فضل و خدا هدایت نمی کند براه بهشت گروه ستمکاران را
آنها که ایمان آورده اند و هجرت کرده اند بدار اسلام و جهاد کرده اند در راه خدا بمالهای خود و جانهای
خود بزرگتر است و در درجه ایشان نزد خدا و ایشانند رستگاران و رسیده اند بمقصود خود بدانکه اتفاق
کرده اند مفسران و محدثان خاصه و عامه که این آیات در شان حضرت امیر المؤمنین ع نازل شد حتی
صاحب کشاف و فخر رازی و بیضاوی با نهایت تعصب انکار نکرده اند و ثعلبی روایت کرده است از
حسن بصری و شعبی و محمد بن کعب قرظی که این آیات نازل شد در باب علی بن ابیطالب ع و عباس و طلحه
و شیبه و در هنگامی که ایشان مفاخرت میکردند طلحه گفت من صاحب خانه کعبه ام و کلیدش در دست من است
و اگر خواهم شب در میان کعبه میتوانم خوابید و عباس گفت زمزم و آب دادن حاجیان با من است
و اگر خواهم در مسجد میتوانم حضرت امیر ع گفت نمیدانم شما چه میگویید من شش ماه پیش از همه کس رو بقبله
نماز کردم و در راه خدا جهاد کردم پس این آیه نازل شد و در جامع الاصول همین روایت را از سنن نسائی
روایت کرده است از محمد بن کعب قرظی و سیوطی در در منثور بسندهای بسیار روایت کرده است
از محمد بن جریر و ابن مردویه و جماعت بسیار دیگر از شعبی و ابن عباس که میان علی ع و عباس منازعه شد عباس
میگفت من عم پیغمبرم و تو پسر عم اویی و سقایت حاج و عمارت مسجد الحرام با من است پس حق تعالی این آیه را
فرستاد و ایضا روایت کرده است از حافظ ابونعیم در کتاب فضایل الصحابه و ابن عساکر از انس بن مالک که عباس
و شیبه با یک دیگر مفاخرت میکردند عباس گفت من اشرفم از تو من عم رسولم و ساقی حاجیانم شیبه گفت من
از تو اشرفم من امین خدایم بر خانه او و خزینه دار خدایم چنانچه مرا امین کرده ترا امین نکرده است پس حضرت امیر
المؤمنین ع حاضر شد و ایشان سخنان را مذکور ساختند حضرت فرمود که من اشرفم از شما هر دو من این
اول کسی ام که ایمان آورده و هجرت کرده ام و جهاد کرده پس هر سه رفتند بنزد حضرت رسول ص و این سخنان را
ذکر کردند حضرت جواب نفرمود و برگشتند پس بعد از چند روز این آیات نازل شد حضرت بر
ایشان خواند و حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچند طریق از ابن عباس و دیگران روایت
کرده است که در مفاخره علی ع و عباس نازل شد و از شعبی روایت کرده است که در مفاخره علی ع و عباس و شیبه
نازل شد تا حتی یاتی الله بامره و ابوالقاسم حسکانی از بریده روایت کرده است که روزی شیبه و عباس با یک
دیگر تفاخر میکردند پس علی ع بر ایشان گذشت و گفت بچه چیز فخر میکنید عباس گفت خدا فضیلتی بمن داده است
که بهیچ یکی نداده است و آن آب دادن حاجیان است شیبه گفت که عمارت مسجد الحرام بمن داده است امیر المؤمنین

علیه

علیه السلام گفت [illegible] بمن داد در طفولیت آنچه بشما نداده گفتند کدام است که بتو داده شده است گفت زدم شمشیر
بر بینی شما تا ایمان آوردید بخدا و رسول او پس عباس غضبناک برخاست و دامن خود را بر زمین میکشید و بشکایت
آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت نمی بینی که علی چه سخن بروی من گفت حضرت فرمود علی را بطلبید
طلبید چون حاضر شد فرمود چه باعث شد ترا که چنین سخنی بروی عم خود گفتی گفت یا رسول الله حرف
حق را بدرشتی گفتم هر که خواهد بغضب آید و هر که خواهد راضی شود پس جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد
پروردگارت ترا سلام میرساند و میگوید این آیات را بر ایشان بخوان چون بر ایشان خوانده شد عباس سه مرتبه
گفت ما راضی شدیم و مؤید آنکه این آیات در شان آن حضرت است آنست که در اینجا حق تعالی فرموده است
که ایشانند فائزون و سمعانی از علمای عامه در کتب فضایل الصحابه از حضرت امام محمد باقر ع روایت
کرده است که ام سلمه زوجه حضرت رسول ص پرسیدند از حال علی ع گفت شنیدم از حضرت رسول ص که میگفت
که علی و شیعیان او ایشانند فائزون در روز قیامت نه غیر ایشان مؤلف گوید که چون بنقل موالف و مخالف
معلوم شد که این آیات در شان حضرت امیر ع نازل شده است پس معلوم شد که او واحق است بامامت
زیرا که از این آیات بوضوح پیوست که مناط فخر و فضل و خوشنودی حق تعالی در این ایمان و هجرت و جهاد است و باتفاق
کل آن در این صفات بر همه صحابه سبقت داشت چنانکه ابن عبد البر در استیعاب روایت
کرده است از سلمان و ابوذر و مقداد و خباب و جابر و ابو سعید خدری و زید بن ارقم که علی بن ابیطالب
اول کسی بود که اسلام آورد و همه این جماعت تفضیل میدهند او را بر سایر صحابه و از محمد بن اسحق نقل کرده است
که اول کسی که ایمان بخدا و رسول آورد از مردان علی بن ابیطالب بود و ابن شهاب نیز چنین گفته است از مردان
بعد از خدیجه و ایضا گفته است که روایت شده است بسندهای بسیار از سلمان رضی الله عنه که رسول
خدا گفت اول شما در وارد شدن بر من در حوض کوثر کسی است که پیش از همه بمن ایمان آورده است و او علی
بن ابیطالب است و گفته است که این در روایات بسیار مذکور است و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که علی
بن ابیطالب را چهار خصلت بود که احدی غیر او را نبود او اول عرب و عجم بود که با رسول خدا نماز کرد و دوم
جنگی علم حضرت رسول با او بود و سیوم روز احد هر که غیر او بود گریخت و او ثابت قدم ماند و او حضرت رسول
غسل داد و دفن کرد و ابو المظفر سمعانی در فضایل صحابه و دیلمی در فردوس و دیگران از ابی داود
و ابوذر و ابو ایوب انصاری رضی الله عنهما روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که صلوات فرستادند ملائکه بر علی هفت سال زیرا که غیر او کسی با من نماز نکرد و بروایت دیگر
پیش از آنکه بشری مسلمان شود و در فردوس روایت کرده است که اول کسی که با من نماز کرد علی بن ابیطالب

علیه السلام بود و سبق ایمان آنحضرت متواتر است و عبد الله بن احمد حنبل در مسند خود بسندهای بسیار
سبق ایمان آنحضرت را ذکر کرده است و ذکر آنها موجب تطویل است و احادیث بعد از این نیز خواهد آمد
و کمال ایمان آنحضرت بمرتبه که بهره از ایمان دارد ظاهر است چنانچه حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن
فی علی از ابن عباس روایت کرده است که خدا نفرستاده است سوره از قرآن را مگر آنکه علی علیه السلام امیر
و شریف آن سوره است و بتحقیق که حق تعالی عتاب کرده است اصحاب محمد صلعم را در مواضع بسیار و
نگفته از برای علی مگر خیر و نیکی و ایضا روایت کرده است که جمعی از مردم میگفتند که یا ایها الذین امنوا
خطاب باصحاب محمد صلعم حذیفه گفت که هر جا که این خطاب در قرآن وارد شده است لب و لباب
از برای علی بن ابیطالب است و ایضا از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود که نازل نشده است یا ایها الذین امنوا در هیچ آیه مگر آنکه علی ع را سر کرده آن آیه و امیر
آن است و بروایت دیگر سید و شریف آن آیه است و باین مضامین حافظ و دیگران بسندهای بسیار
از اعمش و مجاهد و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و معلوم است که مراد آنست که کسی که ولایت
او ندارد داخل مؤمنان نیست و آنکه علی باین آیه بیش از همه کرده است و آنکه کمال ایمان و سبقت باسلام
مخصوص اوست چنانکه حافظ و دیگران از مجاهد روایت کرده اند که در هیچ موضع قرآن یا ایها الذین
امنوا نیست مگر آنکه سابقه آن از برای علی است زیرا که او سبقت گرفته بهمه بسوی اسلام و مؤید این است
آنکه اکثر مفسرین و محدثین خاصه و عامه مانند ثعلبی و واحدی و ابن مردویه و حافظ ابونعیم و غیر ایشان
بسندهای بسیار کرده اند که میان علی ع و ولید بن عقبه برادر مادری عثمان نزاعی شد و ولید بحضرت
امیر گفت ساکت شو بدرستی که تو کودکی و من والله زبانم از تو گشاده تر و نیزه ام تندتر و در جنگ
شجاعت ترم حضرت فرمود ساکت شو ای فاسق پس حق تعالی تصدیق گفتار آنحضرت را فرستاد افمن
کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون آیا کسی که مؤمن باشد مانند کسی است که فاسق باشد مساوی نیستند
پس فرمود که اما آنها که ایمان آورده اند و اعمال صالحه کرده اند پس از برای ایشان است بهشتها که ماوای
دائمی مؤمنان است بمهمانی ایشان است بسبب آنچه کردند از ایمان و اعمال صالحه و اما آنها
که فاسق بودند پس ماوای ایشان آتش جهنم است و بسندهای بسیار حافظ ابونعیم و دیگران
از ابن عباس و مجاهد و غیر ایشان روایت کرده اند که مؤمن علی بن ابیطالب است و فاسق ولید بن عقبه
است و در دلالت این آیه بر کمال ایمان آنحضرت شکی نیست بلکه دلالت بر عصمت آنحضرت
میکند چون در برابر فاسق واقع شده و جزم ببهشت رفتن او شده است و اگر در این سخنی

دود

دود دلالت بر فضل ایمان آنحضرت ما را در این مقام کافی است **چهاردهم** ان الذین امنوا و عملوا
الصالحات اولئک هم خیر البریه یعنی آنها که ایمان آورده اند و اعمال شایسته کرده اند ایشانند بهترین
خلایق پس بعد از آن فرموده است جزاؤهم عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین
فیها ابدا رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک لمن خشی ربه یعنی جزای ایشان نزد پروردگار ایشان
باغستانهای اقامت است که جاری میشود در زیر آنها نهرها که همیشه ابد الاباد در آنها خواهند بود
خدا راضی است از ایشان و ایشان راضی اند از خدا این از برای کسی است که بترسد از پروردگار خود
بدانکه در احادیث معتبر بسیار از طرق عامه و خاصه وارد شده است که این آیات در شان حضرت
امیر المؤمنین ع و شیعیان آنحضرت نازل شده است چنانکه حافظ ابونعیم بسند خود از ابن عباس و حضرت امام
محمد باقر ع روایت کرده است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلعم بحضرت امیر المؤمنین ع گفت
که مصداق این آیه توئی و شیعیان تو در روز قیامت خواهید آمد تو و شیعیان تو راضی و پسندیده
خدا از شما راضی و خواهند آمد دشمنان تو غضبناک و غل در گردن و ایضا از سند خود از حارث
اعور روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که ما اهل بیتیم که کسی را بما قیاس نمیتوان کرد
مردی نزد ابن عباس رفت و این سخن را بر سبیل استغراب باو نقل کرد ابن عباس گفت مگر علی مثل پیغمبر
نیست در آنکه او را بدیگران قیاس نمیتوان کرد پس گفت این آیه در شان علی ع نازل شد ان الذین امنوا
و عملوا الصالحات تا آخر و ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل روایت کرده است و از یزید بن شراحیل کاتب
امیر المؤمنین علیه السلام که گفت شنیدم از آنحضرت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله قبض
روح مقدس او شد در حالتی که بر سینه من تکیه کرده بود پس در آن حالت گفت یا علی آیا نشنیده قول حق تعالی
ان الذین امنوا تا خیر البریه پس فرمود ایشان شیعیان تواند و موعد من و شما در نزد حوض کوثر است
هرگاه جمع شوند امتها از برای حساب خواهند خواند شما را با روها و دست و پاهای سفید نورانی
و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان علی و اهل بیت او علیهم السلام نازل شده است
و ابن مردویه و سایر محدثان عامه بطرق متعدده این مضمون را روایت کرده اند و مؤید این است که
فخر رازی و غیر او از ابن مسعود روایت کرده اند که حضرت رسول ص فرمود که علی خیر البشر من ابی فقد
کفر یعنی علی بهترین بشر است هر که ابا کند کافر است و ایضا فخر رازی و غیر او از المخالفین روایت کرده
که حضرت رسول ص در باب ذو الثدیه گفت که میکشد او را خلق و بروایت دیگر میکشد او را بهترین این امت — بهترین
و ابن مردویه از ابی الطفیل انصاری از پدرش روایت کرده است که گفت رفتم نزد عایشه پرسیدم که کی

کشت ایشان را یعنی خوارج را کفتم علی کشت ایشان را کفت مانع نمیشود مرا ان عداوتی که در نفس من است
از علی انکه حق را بکویم شنیدم از رسول خدا ص که میکفت میکشد ایشان را بهترین امت من بعد از من و شنیدم
که میکفت علی با حق است و حق با علی است و ایضا از مسروق روایت کرده است که کفت عایشه را سوکند دادم که انچه
در این باب شنیده بکو کفت شنیدم از رسول خدا که ایشان شر خلق و خلیقه اند میکشد ایشان را بهترین خلق و خلیقه
و بهترین ایشان نزد خدا از جهت قرب و وسیله و ایضا بچندین سند دیکر از مسروق روایت کرده است
و در بعضی چنین است میکشد ایشان را بهترین خلق و کسی که در قیامت وسیلهٔ او نزد خدا از همه نزدیکتر است
و در بعضی میکشد ایشان را نیکان امت من و در مسند بن حنبل نیز مثل حدیث دویم را روایت کرده است
پس از این احادیث که متفق علیه عامه و خاصه است ظاهر شد که ان حضرت و شیعیانش بهترین خلایق اند
پس اولی و احق است بامامت و اما سبقت ان حضرت در جهاد احتیاج به بیان ندارد و برق شمشیر
اتش بار حیدر کرار تا قیامت روشنی بخش دلهای مومنان و لعب جان سوز منافقان است و بعد از این
بر تجلی بیان خواهد شد **پانزدهم** قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب یعنی بکو یا محمد
بس است خدا کواه میان ما و میان شما و انکه نزد او است علم کتاب یعنی علم قران یا علم لوح محفوظ و احادیث
مستفیضه از طرق عامه و خاصه وارد شده است که مراد بان کسی که نزد او است علم کتاب حضرت امیر
المومنین و ائمه از فرزندان او است علیهم السلام چنانچه روایت کرده اند از شعبی که کفت هیچکس اعلم
نبود بکتاب خدا بعد از رسول خدا ص از علی بن ابی طالب و عاصم از ابو عبد الرحمن سلمی روایت کرده است
که کفت ندیدم کسی را که قراءت قران را بهتر از علی ع کند و ایضا ابو عبد الرحمن روایت کرده است
از ابن مسعود که کفت اکر کسی را دانا تر بکتاب خدا از خود میدانستم البته نزد او میرفتم کفتم علی
از تو اعلم نبود کفت مکر نزد او نرفتم یعنی چون اعلم بود نزد او رفتم و ثعلبی بسند خود از عبد الله بن
عطا روایت کرده است که کفت در خدمت حضرت امام محمد باقر ع در مسجد نشسته بودم پسر عبد الله
بن سلام را دیدم در ناحیه مسجد نشسته بود پس بحضرت باقر ع کفتم ایشان کمان میکنند که انکسی
که علم کتاب نزد او بود عبد الله بن سلام است حضرت فرمود علی بن ابی طالب ع بود که علم کتاب نزد او
بود و ایضا ثعلبی و ابو نعیم بسندهای خود از محمد بن الحنفیه رضی الله عنه روایت کرده است که من
عنده علم الکتاب علی ع بود و سیوطی روایت کرده است که از ابن جبیر پرسیدند که من عنده علم الکتاب
ایا عبد الله بن سلام است کفت چکونه او باشد و حال انکه این سوره در مکه نازل شد و ابن سلام در
مدینه مسلمان شد پس معلوم شد که ان حضرت بعلم قران مجید اعلم است از دیکران و حق تعالی

بفرماید

بفرماید هیچ ... نیست مکر انکه علم ان در قران هست پس ان حضرت اعلم از جمیع امت بلکه از سایر انبیا
خواهد بود پس این ایه از جهت دلالت بر فضیلت و امامت ان حضرت میکند یکی از جهت اعلم بودن چنانچه
مکرر مذکور شد **دویم** از جهت انکه ان حضرت را در شهادت برحقیقت رسول قرین خود کردانیده و از این
مرتبه بالاتر نمیباشد **سیم** اکتفای شهادت ان حضرت بر تنهایی دلالت میکند بر عصمت ان حضرت زیرا
که بشهادت غیر معصوم یک کواه مدعا ثابت نمیشود و عصمت دلیل امامت است چنانکه کذشت **شانزدهم**
ایه نجوی است که مفسران و محدثان خاصه و عامه روایت کرده اند که چون اصحاب حضرت رسول ص سوال بسیار
مینمودند و سبب ملال ان حضرت میکردید حق تعالی این سبب و از برای امتحان صحابه که ظاهر کردد که کدام
یک در مقام اخلاص و بذل جان و مال ثابت قدم اند این ایه را فرستاد یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا
بین یدی نجویکم صدقة یعنی ای مومنان هرکاه با رسول سر سخن کویید پس پیش از ان راز کفتن تصدق بکنید پس
کسی از صحابه تا ده روز که بیضاوی و مفسران کفته اند راز نکفت و مطلبی عرض نکرد بغیر حضرت امیر المومنین
باتفاق مخالف و موالف تا انکه حکم ایه منسوخ شد و حق تعالی فرمود ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات
فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم فاقیموا الصلوة و اتوا الزکوة و اطیعوا الله و رسوله و الله خبیر بما تعملون
یعنی ایا ترسیدید از انکه پیش از حرف کفتن با رسول صدقها بدهید پس چون نکردید خدا شما را بخشید پس
نماز را برپا دارید و بدهید زکوة را و اطاعت کنید خدا و رسول او را و خدا عالم است بانچه شما میکنید
پس معلوم شد که معاتبات این ایات متوجه همه صحابه شد بغیر ان حضرت که عمل باین امر نمود باتفاق مفسران
و از مجاهد روایت کرده اند حافظ ابو نعیم و سایر مفسران که حضرت امیر المومنین ع فرمود که ایه در قران
هست که عمل بان نکرده است کسی پیش از من و عمل بان نخواهد کرد واحدی بعد از من و ان ایه نجوی است
من یک دینار داشتم و بده درهم فروختم و هرکاه خواستم رازی بکویم یک درهم تصدق کردم تا انکه ان ایه
منسوخ شد و در روایات دیکر فرمود پس کشت من خدا تخفیف داد این حکم را از این امت و سلمی روایت کرده
است از ابن عباس که مردم در خلوت با حضرت رسول ص راز میکفتند هرکاه حاجتی داشتند و این امر بر جمعی
دشوار شد پس حق تعالی واجب کردانید بر هر کس که خواهد در پنهان رازی بکوید انکه تصدق کند بصدقه
پس مردم دست از راز کفتن برداشتند و بر ایشان دشوار شد و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القران
فی علی بچندین سند از ابن عباس روایت کرده است که چون این ایه نازل شد کسی قدرت نداشت که
با حضرت راز کوید تا انکه پیشتر تصدق بکند پس اول کسی که تصدق کرد علی بن ابی طالب ع بود دیناری را
بده درهم فروخت و ده راز با حضرت رسول کفت و در هر رازی یک درهم تصدق کرد و بروایت دیکر

از ابن عباس روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد مردم ترک کردند دران گفتن با آن حضرت را و بخل
ورزیدند از تصدق کردن و حضرت امیر تصدق کرد و دران گفت و کسی دیگر از مسلمانان تصدق نکرد پس
منافقان گفتند علی این کار را نکرد مگر برای آنکه کار پسر عم خود را رواج دهد و بدانکه اختصاص آن حضرت
باین فضیلت منقبت عظمی است از مناقب آن حضرت و از اینجا معلوم میشود که آنچه مخالفان وضع کرده اند
از احادیث باطله که خلفای جور ایشان بذل اموال عظیمه در راه دین کرده اند محض افترا است و معلوم است
اگر اعتنائی بامر دین میداشتند در عرض ده روز عاجز نبودند از آنکه یک درهم بلکه یک دانه خرما تصدق
کنند تا مورد این معاتبات نگردند **هفدهم** واعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا یعنی چنگ زنید در
ریسمان خدا همگی و پراکنده مشوید حبل خدا کنایه است از چیزی که حق تعالی سبب نجات این امت کردانید
و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد اهل بیت رسول الله ص است چنانکه ثعلبی در تفسیر خود
روایت کرده است از ابن عباس و از ابان بن تغلب از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود که مائیم حبل الله
که حق تعالی در این آیه فرموده است و حافظ ابو نعیم نیز این مضمون را از ابو حفص صایغ از آن حضرت
روایت کرده است و ایضا عامه از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود ایها
الناس من در میان شما دو حبل گذاشتم که اگر متمسک شوید بانها هرگز گمراه نمی شوید بعد از من یکی بزرگ
تر است از دیگری کتاب خدا ریسمانیست کشیده از آسمان بروی زمین و عترت من اهل بیت من
بدرستی که این دو تا از یک دیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند **هیجدهم** قل هذه سبیلی ادعوا
الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی یعنی بگو یا محمد این است راه من میخوانم مردم را بسوی خدا بر بصیرت و
بینائی من و کسی که متابعت من کرده است احادیث بسیار از اهل بیت علیهم السلام منقولست که مراد ان
کسی است که پیش از همه متابعت آن حضرت کرده است که او علی بن ابیطالب است ع و ابن مردویه از محدثان
عامه از حضرت باقر ع نیز روایت کرده است و بروایت دیگر از حضرت امام محمد باقر ع منقول است
که مراد آل محمد است و ایضا حق تعالی فرموده است هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین یعنی خدا آنکسی است
که تقویت کرده است ترا بیاری خود و بمؤمنین در اخبار معتبره جانبین وارد شده است که مراد بمؤمنین
علی بن ابیطالب ع است یا مراد بنصرت خدا نصرتی است که خدا بدست امیر المؤمنین ع جاری کرده و بنابر اول
مراد آن است که عمده و سرکرده ایشان علی بن ابیطالب است یا مراد بمؤمنان انصارند که ایمان بعلی آورده اند
چنانچه سیوطی در در منثور بسند خود از ابو هریره روایت کرده است که بر عرش نوشته شده است
لا اله الا انا وحدی لا شریک لی محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی و این است آنچه حق تعالی فرموده ع

هو الذی

هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین و حافظ ابو نعیم در حلیه و غیر آن از کلبی از ابو صالح از ابو هریره همین مضمون را
روایت کرده است و ثعلبی در تفسیر از ابن جبیر از ابو الحمراء خادم رسول خدا ص روایت کرده است که از آن حضرت
شنیدم که گفت در شب معراج دیدم که بر ساق عرش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی
و نصرته به یعنی تقویت کردم محمد را بعلی و یاری کردم او را باو و حافظ ابو نعیم بدو سند از امام محمد باقر ع روایت
کرده است که این آیه در شان علی ع نازل شده است یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین یعنی ای پیغمبر
بس است ترا خدا و آنکه متابعت تو کرده است از مؤمنان و او علی بن ابیطالب است ع که پیش از همه کس
و بیش از همه او متابعت کرده است و غیر محدث حنبلی گفته است که علی بن ابیطالب ست ع که سرکرده مؤمنان است
مؤلف گوید که از این آیات و اخبار مقبوله الطرفین مبرهن گردید که حضرت امیر المؤمنین ع مخصوص است
بمتابعت حقیقی و یاری کامل واقعی حضرت رسول ص و همین بس است از برای استحقاق تقدیم آن حضرت و از اینجا
ظاهر شد که دعوت براه خدا بعد از حضرت رسول مخصوص آن حضرت است پس امامت مخصوص او است
نوزدهم و قفوهم انهم مسئولون یعنی باز دارید کافران را که ایشان سؤال کرده میشوند حافظ ابو نعیم
در حلیه و چند کتاب دیگر و ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل و ابن شیرویه در فردوس الاخبار و ابن
مردویه در مناقب و غیر ایشان بسندهای بسیار از ابن عباس و ابو سعید خدری روایت کرده اند
که سؤال کرده میشوند ایشان از محبت علی بن ابیطالب ع و حافظ ابو نعیم در کتاب منقبة المطهرین بچند سند
از بریده و غیر آن روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت رسول ص بودیم فرمود که بحق خداوندی
که جان در قبضه قدرت اوست که از جای حرکت نمی کند دو پای بنده در روز قیامت تا آنکه سؤال میکنند از
او از چهار چیز از عمر او که در چه چیز فانی کرده است و از بدن که در چه چیز کهنه کرده است و از مال که از
کجا کسب کرده است و در چه مصرف صرف کرده است و از محبت ما اهل بیت پس عمر گفت ای پیغمبر خدا چیست
علامت محبت شما بعد از تو پس دست خود را بر سر علی ع گذاشت و گفت علامت محبت ما اهل بیت آن است
هر که او را دوست دارد ما را دوست داشته است و هر که او را دشمن دارد ما را دشمن داشته است و وجه استدلال
از این احادیث گذشت **بیستم** قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها
حسنا موافق احادیث معتبره عامه و خاصه معنی این آن است که بگو یا محمد من سؤال نمیکنم از شما بر تبلیغ
رسالت مزدی مگر مودت خویشان من و هر که اکتساب حسنه کند در مودت ما زیاده میگردانیم از برای
او در آن نیکی و ثواب خود را و در جای دیگر فرموده است قل ما سألتکم من اجر فهو لکم یعنی بگو آنچه من سؤال
میکنم از مزد پس آن از برای شما است و نفعش بشما عاید میگردد و در صحیح مسلم از ابن جبیر روایت کرده است که آن

در این آیه قربی آل محمد است و ابو حمزه ثمالی در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است که چون حضرت رسول بمدینه طیبه
هجرت فرمود انصار بخدمت آن حضرت آمدند و عرض کردند که بر شما خرجها وارد میشود در اموال ما هر حکمی که میفرمایی
رواست پس این آیه نازل شد و ایضا ابو حمزه ثمالی از سدی و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده اند که اقتراف
حسنه مودت آل محمد است و بروایت عامه و خاصه از حضرت امام حسن مجتبی ع منقولست که در خطبه خود
فرمود که ما از اهل بیتیم که خدا مودت ایشان را بر هر مسلمانی واجب کرده است در این که قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی و اقتراف حسنه مودت ما اهل بیت است و ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل
از ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد صحابه گفتند یا رسول الله کیستند اینها
که مامور شده ایم بمودت ایشان فرمود که علی و فاطمه و فرزندان ایشانند و بروایت ابو نعیم و دو پسر ایشان
و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس این مضمون را روایت کرده است و ایضا در شواهد التنزیل از ابو امامه باهلی
روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که حق تعالی پیغمبران را از درختهای مختلف خلق کرده است و من
و علی ع از یک درخت خلق شده ایم من اصل آن درختم و علی فرع آن است و حسن و حسین میوهای آنند
و شیعیان ما برگهای آنند و هر که در یک شاخ از شاخهای چنگ زند نجات یابد و هر که از آن میل
بجانب دیگر کند در جهنم افتد و اگر بنده عبادت کند خدا را در میان صفا و مروه هزار سال پس هزار سال
پس هزار سال تا آنکه مانند مشک پوسیده شود و محبت ما را در نیابد خدا او را در رو در جهنم اندازد
پس این آیه را خواند و حافظ ابو نعیم بسندهای بسیار از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا ص
بسوی خانه فاطمه علیها السلام آمد و فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام در آن خانه بودند پس دو عضاده
در را گرفت و گفت من جنگم با هر که با شما جنگ کند و صلحم با هر که با شما صلح کند و ایضا ابن مطهر را از ام
سلمه و ابو سعید خدری روایت کرده است و ایضا از ابو هریره روایت کرده است که آن حضرت
نظر کرد بسوی علی و حسن و حسین علیهم السلام و این سخن را گفت و از جابر روایت کرده است که رسول خدا ص در
عرفات بود و علی ع در برابر او ایستاده بود پس گفت یا علی نزدیک من بیا پس دست او را بدست گرفت و گفت
یا علی من و تو از یک درخت خلق شده ایم من اصل آن درختم و تو فرع آن درختی و حسن و حسین شاخهای
آنند هر که بیک شاخ از آن بچسبد خدا او را داخل بهشت گرداند و ثعلبی در تفسیر و علمنا منطق الطیر روایت
کرده است که قبره در فریادی که میکند میگوید خداوندا لعنت کن بر دشمنان آل محمد و ثعلبی و صاحب
کشاف و فخر رازی از جریر بن عبد الله روایت کرده اند که رسول خدا ص فرمود که هر که بر محبت آل محمد
بمیرد شهید مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد آمرزیده مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد

توبه کرده

توبه کرده مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد با ایمان کامل مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد بشارت دهند
او را ملک الموت و منکر و نکیر به بهشت هر که بر محبت آل محمد بمیرد او را بسوی بهشت برند مانند عروسی که بخانه داماد
برند هر که بر محبت آل محمد بمیرد از قبرش بسوی بهشت دو در بگشایند هر که بر محبت آل محمد بمیرد حق تعالی
ملائکه رحمت را بزیارت قبر او بفرستد هر که بر محبت آل محمد بمیرد بر سنت و جماعت مرده است هر که بر دشمنی
آل محمد بمیرد چون در قیامت حاضر شود در میان دو دیده اش نوشته شده باشد که نا امید است از رحمت
حق تعالی هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده است هر که بر بغض آل محمد بمیرد بوی بهشت را نشنود و ابن
ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از مسند ابن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول ص خطبه خواندند و فرمود
ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت برادرم و ابن عمم علی بن ابیطالب ع دوست او نیست مگر مؤمن و دشمن
او نیست مگر منافق دوست او دوست من است و دشمن او دشمن من است و هر که دشمن من باشد جزای
او عذاب جهنم است و در تفسیر ثعلبی روایت کرده است که در شب معراج ملکی از جانب حق تعالی آمد و بحضرت
رسول ص گفت که از پیغمبران سؤال نمای که شما را برای چه امر مبعوث گشتند گفتند بولایت تو و ولایت علی بن
ابیطالب ع و احادیث این مطلب زیاده از آن است که احصا توان نمود و فخر رازی در تفسیرش گفته است که آل
محمد آنهایند که امر ایشان بآنحضرت راجع میشود و هر کرا تعلق امرش باو بیشتر باشد ایشان آل آنحضرتند
و شک نیست که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام تعلق میان ایشان و آنحضرت اشد تعلقات بود
و این مانند معلوم متواترات پس واجب است که ایشان آل باشند و ایضا خلاف کرده اند در آل بعضی
گفته اند اقارب آنحضرت و بعضی گفته اند امت او اگر حمل بر قرابت کنیم ایشان آل اند و اگر حمل کنیم بر امتی که
قبول دعوت آنحضرت کرده اند ایشان آل اند پس ثابت شد که بهر تقدیر ایشان آل اند اما دخول غیر ایشان
پس مختلف فیه است پس از صاحب کشاف روایت کرده است که چون این آیه نازل شد گفتند یا رسول الله
کیستند این قرابت تو که واجب است بر ما مودت ایشان گفت علی و فاطمه و دو پسر ایشان پس ثابت شد که این
چهار نفر اقارب پیغمبرند پس واجب است که مخصوص باشند بمزید تعظیم و دلیل بر این چند چیز است اول
نزول این آیه در شان ایشان دوم آنکه چون ثابت شده است که رسول خدا ص فاطمه را دوست میداشت
و گفت فاطمه پاره تن من است ایذا میکند مرا آنچه او را ایذا میکند و ثابت شده است بنقل متواتر از محمد ص
که دوست میداشت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را پس واجب است بر همه امت که ایشان را دوست
دارند زیرا که فرموده است حق تعالی فاتبعوه لعلکم تهتدون فلیحذر الذین یخالفون عن امره قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة و این آیات همه دلالت میکند بر وجوب تأسی

و متابعت ان حضرت **سیم** انکه دعا کردن از برای ال منصب عظمی است و از این جهت خاتم تشهد کردانیده اند
در نمازها و این تعظیم در حق ال وارد نشده است پس اینها همه دلالت کرد بر اینکه محبت ال محمد واجبست و ایضا
صاحب کشاف از سدی روایت کرده است که اقتراف حسنه مودت ال محمد است صلوات الله علیهم
و ثعلبی در تفسیر خود از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول به فاطمه کفت بیاور شوهرت را و دو
پسرت را چون ایشان را اورد عبای بر روی ایشان انداخت پس دست را بر داشت بر روی ایشان و کفت خداوندا
اینها ال محمد اند پس بکردان صلوات و برکات خود را بر ال محمد بدرستی که تو حمید مجیدی ام سلمه کفت من عبا را
برداشتم که داخل شوم با ایشان از دست من کشید و کفت عاقبت تو بخیر است **بیست یکم** ان الذین امنوا و عملوا
الصالحات طوبی لهم و حسن ماب یعنی انها که ایمان اورده اند و اعمال شایسته کرده اند طوبی از برای ایشانست
و نیکی بازکشت بسوی اخرت و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده است که طوبی درختی است که اصلش در خانه
علی است در بهشت و در خانه هر مؤمنی شاخی از ان درخت هست و ایضا از جابر روایت کرده است از
حضرت امام محمد باقر که از حضرت رسول سؤال کردند از طوبی فرمود که درختیست که اصلش در خانه منست
و فرعش بر اهل بهشت است مرتبه دیکر از ان حضرت پرسیدند فرمود درختی است در بهشت که اصلش در خانه امیر
المؤمنین است و فرعش بر اهل بهشت است پرسیدند که شما یک مرتبه فرمودید که اصلش در خانه منست و بار
دیکر فرمودید اصلش در خانه علی است فرمود خانه من و علی در بهشت یکی است و در یک مکان است بدانکه ایاتی
که امامیه و مخالفان روایت کرده اند که در شان حضرت امیر المؤمنین و سایر اهل بیت علیهم السلام نازل شده است
بسیار است و در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده ام و در این رساله به همین اکتفا می نمایم **مقصد ششم** در بیان
احادیث متواتره است از جانبین که دلالت بر امامت و خلافت و فضیلت و جلالت ان حضرت میکند و معایب
و مثالب اعدای ان حضرت و در چند فصل است **فصل اول** در حدیث غدیر است و نص صریح امامت که
در ان روز حضرت رسول بر حضرت امیر المؤمنین و امامت ان حضرت نمود بدانکه قصه غدیر از متواترات است
و کسی که انکار تواتر ان نماید انکار تواتر وجود مکه میتواند نمود زیرا که چنانکه وجود مکه و مدینه متواتر است
وجود مسجد غدیر در میان مکه و مدینه متواتر است و تا حال اثر ان مسجد باقی است و اهل ان محل و اطراف
و نواحی همه ان قصه را نقل میکنند از پدران خود و محل قیام حضرت رسول را نشان میدهند و ایضا
همچنانکه حجة الوداع و سایر غزوات حضرت رسول متواتر است نزول ان حضرت در غدیر و از برای
بیان منزلت جلیله از منازل امیر المؤمنین و اصحاب خود را جمع کردن و خطبه خواندن متواتر است و کسی
در این امور خلاف نکرده است و خلافی که کرده اند در بعضی از خصوصیات و اقوال و خطبه و دلالت

برخلاف

برخلاف است و چون احادیث این مطلب زیاده از ان است که در این مختصر احصا توان نمود مجملی از ان قصه را
با احادیثی که در صحاح مشهوره عامه مذکورات ایراد مینمایم سید بن طاوس رضی الله عنه در کتاب اقبال
کفته است که نص حضرت رسول بر حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام در روز غدیر بامامت ان و انحضرت
که احتیاج بر بیان داشته باشد و لیکن ذکر میکنیم اسما جماعتی را که در این باب مصانیف کرده اند و اعتقاد
این مطلب را ایراد نموده اند از انجمله مسعود بن ناصر سجستانی است که از ثقات علمای مخالفان است در کتاب
ولایت که هفده جزو است حدیث غدیر را از صد و بیست نفر از صحابه روایت کرده است و محمد بن جریر طبری
صاحب تاریخ در کتاب الرد علی الحرقوصیه به هفتاد و پنج طریق روایت کرده است و ابو القاسم حسکانی بطرق
بسیار روایت کرده است و ابن عقده حافظ در کتب الولایه به صد و پنج طریق روایت کرده است پس تفصیل این
قصه را از مؤلف کتاب النشر و الطی نقل کرده است و او از کتب معتبره مخالفان روایت کرده است از حذیفة بن
الیمان که کفت حق تعالی فرستاد بر پیغمبر این ایه را النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولو
الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین و المهاجرین یعنی پیغمبر اولی است بمؤمنین از جانهای ایشان
و زنهای او مادرهای ایشان است و خویشان رحمی بعضی از ایشان اولی اند ببر بعضی در کتاب خدا از مؤمنان
و مهاجران پس صحابه کفتند چیست ان ولایتی که شما بان احقید از ما بجانهای ما فرمود شنیدن و اطاعت کردن است
در انچه خواهید و نخواهید همه کفتند شنیدیم و اطاعت کردیم پس حق تعالی این ایه را فرستاد و اذکروا
نعمة الله علیکم و میثاقه الذی واثقکم به اذ قلتم سمعنا و اطعنا یعنی و یاد کنید نعمت خدا را بر شما و پیمانی
که محکم کردیم بر شما در وقتی که کفتید شنیدیم و اطاعت کردیم و اینها در مدینه بود پس بعد از ان رفتم بسوی مکه در
خدمت حضرت رسول برای حجة الوداع پس جبرئیل نازل شد و کفت پروردکارت سلام میرساند که علی را
نصب کن که هادی مردم و پیشوای ایشان باشد حضرت ان قدر کریست که ریش مبارکش تر شد و کفت
ای جبرئیل قوم من عهد ایشان بجاهلیت و کفر نزدیک است و بضرب شمشیر خواهی نخواهی ایشان را بدین در
اوردم تا اطاعت من کردند پس حال ایشان چه خواهد بود اکر دیکری را بر ایشان مسلط کردانم پس جبرئیل
بالا رفت و پیش از حجة الوداع حضرت رسول علی را بیمن فرستاده بود در مکه بان حضرت ملحق کردید
یعنی علی علیه السلام در نزدیک کعبه نماز میکرد چون بر کوع رفت سایلی سؤال کرد حضرت در رکوع انکشتر
خود را باو داد پس ایه انما ولیکم الله نازل شد چنانکه در سیاق ایات کذشت پس حضرت رسول الله
الله اکبر کفت و ایه را بر ما خواند و کفت برخیزید تا ببینیم این صفاتی که خدا فرموده در کی ظاهر شده است چون
حضرت رسول داخل شد در مسجد سایلی از مسجد بیرون میرفت پرسید از کجا می ائی کفت از نزد کسی که

نمان میکرد این انکشتر را در رکوع نماز پس حضرت الله اکبر کفت و بجانب حضرت امیر روانه شد و با او کفت
امروز چه کار خیر کردهٔ علی ع تصدق انکشتر را ذکر کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرتبه سیم الله اکبر
کفت پس منافقان با یک دیگر نقل کردند و کفتند ما تاب این نمی آوریم که او بر ما مسلط باشد میرویم و سؤال
میکنیم که او را بدیکری بدل کند چون این سخن را بحضرت اظهار کردند حق تعالی این ایه فرستاد قل ما یکون لی
ان ابدله من تلقاء نفسی و مضمون این ایه بنابر این تفسیر این است که چون بر ایشان خوانده شود ایات و احکام
ما کویند انها که اعتقاد بقیامت ندارند بیاور قرانی غیر این قران یا بدل کن ذکر علی ع از ان بکو یا محمد نمیتوانم بود از
برای من انکه بدل کنم از از پیش خود متابعت نمیکنم مکر انچه را وحی امده است بسوی من بدرستی که من
میترسم اکر معصیت کنم پروردکار خود را از عذاب روزی بزرک پس جبرئیل ع کفت یا رسول الله تمام کن
امر خلافت علی را حضرت فرمود ای حبیب من جبرئیل شنیدی تدبیرهای منافقان را در این باب پس جبرئیل
علیه السلام بالا رفت و بروایت غیر حذیفه حضرت رسول در منی بر منبر بر امد و کفت ایها الناس من بعد
از خود دو چیز در میان شما میکذارم که اکر متابعت انها کنید هرکز کمراه نمیشوید کتاب خدا و عترت من که
اهل بیت من اند بدرستی که خداوند لطیف خبیر مرا خبر داد که اینها از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر
بر من وارد شوند مانند این دو انکشت من و دو سبابه خود را بیک دیکر چسبانید هر که چنک در اینها زند نجات
می یابد و هر که مخالفت اینها کند هلاک میشود ایها الناس آیا تبلیغ رسالت خدا کردم کفتند بلی حضرت کفت خداوندا
کواه باش پس چون اخر ایام تشریق شد که سیزدهم ماه ذی الحجه باشد حق تعالی سورهٔ اذا جاء نصر الله و الفتح را
فرستاد حضرت فرمود این خبر مرک منست که بمن دادند چون دلالت میکند بر انکه کار دین را تمام
کردیم باید متوجه عالم قدس کردم پس در منی داخل مسجد خیف شد و فرمود که ندا کنند که مردم حاضر شوند
چون جمع شدند خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود ایها الناس من در میان شما دو چیز سنکین
بزرک میکذارم یکی بزرکتر است که ان کتاب خداست یک طرف ان بدست خداست و طرف دیکر بدست
شماست پس چنک زنید در ان و کوچک تر عترت من اهلبیت که اهل بیت من اند بدرستی و تحقیق که
خبر داد مرا خداوند صاحب لطف دانا که اینها از یکدیکر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من در ایند
مانند این دو انکشت من و جمع کرد میان انکشت میان و انکشت شهادت خود و نمیکویم مانند این دو تا
و جمع کرد میان انکشت میان و انکشت شهادت خود و نمیکویم مانند این دو تا که یکی بر دیکری زیاده
باشد پس کروهی از منافقان جمع شدند و کفتند اکر محمد میخواهد که امامت را در اهلبیت خود قرار دهد
پس چهارده نفر ایشان از میان مردم بیرون رفتند و داخل کعبه شدند و نامه در میان خود نوشتند و با یک

دیکر

دیکر عهد کردند که اکر محمد بمیرد یا کشته شود نکذارند که خلافت با اهل بیت او برسد پس حق تعالی این ایات را
فرستاد ام ابرموا امرا فانا مبرمون ام یحسبون انا لا نسمع سرهم و نجواهم بلی و رسلنا لدیهم یکتبون یعنی با محکم کردند امری را
پس ما نیز کار خود را محکم می کنیم بلکه کمان میکنند که ما نمیشنویم سر و راز ایشان را بلکه میشنویم و رسولان ما
از ملائکه نزد ایشان اند و می نویسند کفتها و کردهای ایشان را حذیفه در حدیث خود کفت پس حضرت داد
رسول خدا امر مردم را که بار کنند و متوجه مدینه شوند چون بغدیر خم رسیدند حق تعالی امر کرد حضرت رسول را
که امامت علی را اعلان بمردم بکوید پس در جحفه فرود امد و چون مردم جاهای خود قرار کرفتند جبرئیل نازل شد
و کفت امامت علی را ظاهر کردان حضرت کفت پروردکارا بدرستی که قوم من نو مسلمان اند اکر این امر را ظاهر
کردانم خواهند کفت روایت بسیار کرده مسعود بن ناصر سجستانی در کتاب ولایت روایت کرده است
از ابن عباس که چون در جحفه جبرئیل نازل شد حضرت بمردم کفت که ایا من اولی نیستم بمؤمنان از جانهای ایشان
کفتند بلی یا رسول الله حضرت فرمود پس هر که من مولای اویم علی مولای اوست خداوندا دوست دار
هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری کند و اعانت کن هر که
او را اعانت کند ابن عباس کفت بخدا سوکند که اطاعت او در کردن مردم واجب شد پس بروایت اول کفت
که چون بار کردند جبرئیل نازل شد و این ایه را اورد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت
رسالته و الله یعصمک من الناس یعنی ای رسول خدا برسان بمردم انچه فرستاده شده است بسوی تو از جانب
پروردکار تو و اکر نکنی پس نرسانیده رسالت او را و خدا نکاه میدارد ترا از شر مردم حذیفه کفت وقتی این
ایه نازل شد که بغدیر خم رسیده بودیم و هوا بسیار کرم بود که اکر کوشت را بر زمین می افکندند بریان میشد پس
فرمود که ندا کنند که مردم جمع شوند و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار را امر کرد که زیر درختان خار را بروبند و
سنکها بر روی یک دیکر بکذارند بشکل منبر بقدر قامت رسول خدا پس ساختند منبر را و جامه بر روی ان افکندند
و حضرت رسول بر منبر بالا رفت و خطبه طولانی در نهایت فصاحت و بلاغت ادا نمود تا انکه کفت ایها الناس
از برای خلاص نفس خود بر بندکی و کواه میدهم از برای محمد او بندکی و ادا میکنم انچه وحی کرده است بسوی من از
ترس انکه اکر نکنم بلای عظیمی بمن نازل شود وحی کرده است بسوی من یا ایها الرسول بلغ تا اخر ایه پس کفت ای کروه
مردم من تقصیر نکردم در رسانیدن انچه خدا بسوی من فرستاده است و من بیان میکنم از برای شما سبب نزول
این ایه را بدرستی که جبرئیل مکرر بر من نازل شد و امر کرد مرا از جانب خداوند جلیل که بکویم در حضور مردم و اعلام
کنم هر سفید و سیاه را که علی بن ابیطالب برادر من است و خلیفه من است و امام شماست بعد از من ایها الناس
علم من احاطه کرده است بمنافقانی که میکویند بزبانهای خود انچه نیست در دلهای ایشان و این را سهل

می انکار ند و نزد خدا عظیم است و هر آنها انکار کردند در باب علی آنها را بسیار یک مرتبه گفتند او گوش است یعنی هر چه
میگویند قبول میکند بسبب آنکه میدیدند که علی ع همیشه با من است و نزد من پیوسته متوجه او هم تا آنکه حق تعالی فرستاد
ومنهم الذین یؤذون النبی ویقولون هو اذن یعنی از جمله منافقان جمعی هستند که آزار پیغمبر میکنند و میگویند
او گوش هر حرف مردم است بگو یا محمد او گوش نیکی است از برای شما ایمان می آورد از برای خدا و ایمان می آورد
از برای مؤمنان پس حضرت فرمود که اگر خواهم که گویندگان را نام ببرم میتوانم گفت و بدانید که حق تعالی
نصب کرده است علی را از برای شما ولی و صاحب اختیار و امامی که واجب گردیده است اطاعت او بر مهاجران
و انصار و تابعان و صحرا نشینان و شهریان و بر عجمی و عربی و بر آزاده و بنده و بر بزرگ و کوچک و بر سفید و سیاه
و بر هر که اقرار بیگانگی خدا دارد پس او حکمش بر همه روانست و گفتارش نافذ است و امر او جاری است ملعون است
هر که مخالفت او کند مرحوم است هر که تصدیق او کند ای گروه مردم تدبر کنید در قرآن و بفهمید آیات محکمات
آن را و عمل کنید بآنها و تتبع مکنید متشابهات آن را پس بخدا سوگند که واضح نمیکند از برای شما تفسیر قرآن را مگر
علی بن ابیطالب ع ای گروه مردم بدرستی که علی و طیبین از فرزندان من که از صلب اویند ثقل کوچک
تر است و قرآن ثقل بزرگتر است از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من درآیند و حلال نیست امارت
مؤمنان و پادشاهی مؤمنان از برای احدی بعد از من بغیر او پس دست زد و بازوی علی ع را گرفت و بالا برد و یک
درجه پایین تر از جای خود بازداشت مایل بدست راست خود پس دست او را بلند کرد و گفت ایها الناس که
اولی بشما از جانهای شما گفتند صحابه خدا و رسول او پس گفت هر که من مولای اویم اینک علی مولای او است
خداوندا دوستی کن با هر که با او دوستی کند و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند و یاری کن هر که او را
یاری کند و واگذار هر که او را واگذارد بدرستی که کامل کرد خدا از برای شما دین شما را بولایت و امامت او
و هیچ آیه نازل نشده است که خطاب با مؤمنان کرده باشد مگر آنکه ابتدا باو یاد کرده است و شهادت داده
است در سوره هل اتی مگر از برای او و نفرستاده است سوره هل اتی را مگر برای او و ذریت هر پیغمبری
از صلب خود شان است و ذریت من از صلب علی ع است و دشمن نمیدارد علی ع را مگر شقی و بدبخت و دوست
نمیدارد علی را مگر متقی و پرهیزکاری و سوره و العصر در شان علی ع نازل شده است و تفسیرش آنست که
سوگند یاد میکنم بعصر قیامت که انسان یعنی دشمنان آل محمد در زیانکاری اند مگر آنها که ایمان آورده اند
بولایت علی ع و اعمال صالحه کردند باعانت و رعایت برادران خود و وصیت کردند یکدیگر را بحفظ دین
حق که ولایت علی و اولاد اوست و وصیت کردند یکدیگر را بصبر بر غیبتها و شدتها و غیبت قائم آل
محمد ای گروه مردم ایمان بیاورید بخدا و رسول او و بنوری که خدا فرستاده است و در قرآن یاد کرده است

وان امامت

داده بود و امامت است که در نسل علی علیه السلام است و در امامان فرزندان او تا مهدی ع که حق خدا را از مردم خواهد گرفت
و حقهای همه ما اهلبیت را ای معاشر الناس منم رسول خدا بسوی شما و پیش از من پیغمبران گذشته اند و من بر سنت و
طریقه ایشانم بدرستی که علی موصوف است بصبر و شکر و بعد از او امامان از صلب او منم ای گروه مردم ای معاشر الناس
گمراه شدند بسی از شما الکتی که شکان منم صراط مستقیم و راه راست خدا که امر کرده است شما را در سوره حمد
حمد که سوال کنید از خدا هدایت بسوی آن را پس بعد از من علی و بعد از علی فرزندان من که از صلب او امامانند
اند که هدایت می کنند مردم را بحق و راستی بدرستی که من بیان کردم از برای شما و فهمانیدم حق را بشما و علی بعد از
من بشما میفهماند و من بعد از این خطبه دعوت میکنم شما را که مصافحه کنید با من به بیعت علی ع و اقرار از برای او
بامامت و بدانید که من بیعت میکنم از برای خدا و علی بیعت میکند از برای من و من بیعت میکنم از برای او
از جانب خدا و من نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما یعنی هر که بشکند
این بیعت را پس بر خود شکسته است و ضررش باو عاید میگردد و هر که وفا کند بآنچه با خدا عهد کرده است
بر ان پس بزودی خدا باو مزد بزرگ عطا می کند ای گروه مردم شما زیاده از آن اید که بیک کف خود با من مصافحه
کنید بتحقیق که خدا امر کرده است که از زبانهای شما اقرار بگیرم که اعتقاد کرده اید بامارت علی بن ابیطالب
و امامان که بعد از من می آیند که از نسل منند و از نسل او چنانکه گفتم ذریت من از صلب اویند میرسند
پس حاضران بغایبان برسانند و بگویند که ما شنیدیم و اطاعت کردیم و راضیم بآنچه رسانیدی بما از جانب خدا
بیعت میکنیم با تو در این امر دلهای ما و زبانهای ما و دستهای ما و بر این عقیده زندگانی میکنیم و بر این عقیده
میمیریم و بر این حال در قیامت مبعوث میشویم و تغییر و تبدیل نمیکنیم و شک در چیزی نداریم بخدا و نبی و بعلی و حسن
و حسین و امامها که یاد کردی هر عهد و پیمانی که گرفتی از دلهای ما و زبانهای خود و بدل این پیمان و اعتقاد
امر دیگر طلب نمیکنیم و آنچه فرمودی خواهیم رسانیدن به هر که ببینیم پس مردم از همه طرف صدا بلند کردند
که بلی شنیدیم و اطاعت کردیم امر خدا و امر رسول او را و ایمان آوردیم بان بدلهای خود پس هجوم آوردند بر حضرت
رسول و حضرت امیر صلوات الله علیهما و دست گشودند بر بیعت کردن تا آنکه حضرت نماز ظهر و عصر را در یک
وقت بجا آورد و باقی روز مشغول بیعت بودند تا آنکه نماز شام و خفتن را نیز در یک وقت ادا فرمودند از کثرت
شغل بیعت و تنگی وقت و این خطبه مختصری است از آنچه علمای امامیه و مخالفان از حضرت امام محمد باقر ع
روایت کرده اند و در بحار الانوار ایراد نموده ام و این خطبه مشتمل است بر کثرت آیاتی که در شان آن حضرت ع
نازل شده است و در آن روایت مذکور است که چون حضرت رسول ص جمیع شرایع دین را بمردم رسانید بغیر حج
و ولایت در سال دهم هجرت جبرئیل ع آمد بنزد آن حضرت و گفت خداوند عالم ترا سلام می رساند و میگوید

که من هیچ پیغمبری و رسولی را از دنیا نبرده ام مگر بعد از آنکه دین او را اتمام کرده ام و حجت او را بر خلق لازم کرده ام
و از دین تو امر عظیم مانده است که بمردم نرسانیده یکی فریضه حج و دیگری فریضه ولایت و خلافت بعد از تو
زیرا که هرگز زمین را از حجت خود خالی نگردانیده ام و بعد از این نیز خالی نخواهم کرد امت و خدا ترا امر کرد که
جمیع مردم را امر کنی از اهل شهرها و اطراف بادیه نشینان که با تو بحج بیایند و شرایع و فرایض حج را از تو فرا گیرند
و مقصود اصلی آن بود که از برای حج حاضر شوند از هر طرف و حجت ولایت و امامت را هم بشنوند پس همه
با آن حضرت متوجه حج شدند و عدد ایشان زیاده از هفتاد هزار کس بود مثل عدد اصحاب حضرت
موسی که بیعت هرون را از ایشان گرفت و هفتاد هزار کس بودند و بیعت را شکستند و گوساله و سامری را
متابعت کردند و هم چنین حضرت رسول ص از مثل این عدد بیعت خلافت امیر المؤمنین ع را گرفت و ایشان
بیعت را بعد از آن حضرت شکستند و متابعت ابوبکر گوساله و عمر سامری کردند پس متصل شد صدای
تلبیه از مابین مکه و مدینه و چون رسیدند بعرفات جبرئیل ع نازل شد و گفت یا محمد خداوند عزیز جلیل ترا سلام
میرساند و میگوید اجل تو نزدیک شده است و عمرت بآخر رسیده است و من ترا تکلیف مینمایم بامری که چاره
از آن نیست و البته ضرور است مقدم دار وصیت خود را و آنچه نزد تو است از علم الهی و میراث علم پیغمبران
پیش از تو و سلاح و تابوت و جمیع آنچه نزد تو است از علامات و معجزات پیغمبران همه را تسلیم کن بوصی خود
و خلیفه خود تو بعد از تو که حجت کامل من است بر خلق من علی بن ابیطالب پس او را برپا دار از برای خلق که
نشان راه هدایت باشد و تازه کن عهد و پیمان و بیعت او را و یاد ایشان بیاور پیمانی را که در روز الست
از ارواح خلایق گرفته بودم که ولایت ولی من و مولای ایشان و مولای هر مرد مؤمن و زن مؤمنه است
یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام زیرا که هیچ پیغمبری را از دنیا نبرده ام مگر بعد از کامل کردن دین و تمام کردن نعمت
خود بدوستی دوستان خود و دشمنی دشمنان خود و این کمال یگانه پرستی من است و تمام نعمت من است
بر خلق من که متابعت کنند و اطاعت نمایند ولی مرا بر ایشان و من کامل میکردانم از برای شما دین شما را
و تمام میکنم بر شما نعمت خود را و پسندیدم از برای شما دین اسلام را بولی خود و مولای هر مؤمن و مؤمنه
که او علی است بنده خالص من و وصی پیغمبر من و خلیفه بعد از او و حجت بالغه من بر خلق من مقرون است
طاعت او بطاعت محمد پیغمبر من و مقرون است طاعت هر دو بطاعت من هر که اطاعت کند علی را مرا
اطاعت کرده است و هر که معصیت کند او را مرا معصیت کرده است او را نشان قرار داده ام میان من
و میان خلق من هر که او را بامامت بشناسد مؤمن است و هر که مرا ملاقات کند با ولایت او داخل بهشت
شود و هر که با عداوت او مرا ملاقات کند داخل جهنم شود پس یا محمد علی را بمردم بشناسان و عهد و پیمان

مرا با ایشان تازه کن که فساد در این زودی میبرم بسوی خود پس حضرت رسول ترسید از منافقان که کفر خود را
کنند و پراکنده شوند زیرا که کینهای ایشان را نسبت بامیر المؤمنین ع میدانست و سؤال کرد از جبرئیل که خدا او را
از شر ایشان نگاه دارد پس تاخیر کرد اظهار امامت آن حضرت تا مسجد خیف باز جبرئیل ع آمد و تاکید کرد اما خبر
نگاه داشتن از شر ایشان را نیاورد پس چون در مابین مکه و مدینه بکراع الغمیم رسید باز جبرئیل ع آمد و مبالغه کرد
حضرت فرمود که جبرئیل میترسم که تکذیب من کنند و سخن مرا در حق علی ع قبول نکنند چون بار کرده و بغدیر خم رسید
که یک فرسخ پیش از جحفه است جبرئیل ع نازل شد در هنگامی که پنج ساعت از روز گذشته بود با شدت و تندی
و خطاب مقرون بعتاب و ضامن شدن عصمت از شر منافقان اصحاب و گفت یا محمد خدا ترا سلام میرساند
و میگوید یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس
یعنی و از احادیث عامه و خاصه ظاهر میشود که فی علی در آیه بوده است و در آن وقت اول قافله نزدیک
بجحفه رسیده بود پس حضرت فرمود که پیش قافله را برگردانیدند و عقب قافله را نگاه داشتند و بجانب راست راه
میل کرده و بر سر غدیر فرود آمد و خطبه طولانی که در سایر کتب مذکور است خواند پس مردم مجموع مامور شدند
رسول خدا و علی بن ابیطالب صلوات الله علیهما از برای بیعت و اول کسی که بیعت کرد ابابکر و عمر و عثمان و طلحه
و زبیر بود و تا سه روز متوالی بیعت میکردند و اکثر مخالفان اجزای این خطبه و قصه را ذکر کرده اند و متعصبان
ایشان چون دیدند که انکار این قصه بالکلیه نهایت بی حیایی دارد بعضی از این واقعه را با چند کلمه از خطبه که اکتفا
باطل ایشان صریح در امامت نیست نقل کرده اند و هر عاقلی میداند که در چنین قصه که این قدر آیات و تاکیدات
در آن نازل شده باشد و مردم را در چنین وقتی در چنین جایی فرود آورند اکتفا باین مطلب که ایشان فهمیده اند
و باین دو سه کلمه نمی کنند و اکنون قلیلی از آنچه در صحاح ایشان و کتب مشهوره معتبره ایشان در این باب مذکور
شده ایراد می نمایم زیرا که این رساله گنجایش ذکر همه ندارد در جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از
زید بن ارقم که گفت روزی رسول خدا ص در میان ما ایستاد و خطبه خواند در بیرکه که آنرا خم می گفتند در میان
مکه و مدینه پس حمد و ثنای الهی کرد و موعظه کرد و خدا را بیاد ما آورد پس گفت ایها الناس من نیستم مگر بشری
و نزدیک است که بیاید بسوی من رسول پروردگار من یعنی ملک الموت و من او را اجابت کنم و من میروم بعالم قدس و من
دو چیز بزرگ در میان شما میگذارم اول آنها کتاب خداست که در آن هدایت و نور هست پس بگیرید کتاب خدا را
و متمسک شوید بان پس ترغیب و تحریص نمود در باب کتاب خدا پس گفت و اهل بیت من خدا را بیاد شما
می آورم در حق اهل بیت من دو مرتبه این را فرمود پس حصین بن سبره از زید پرسید که کیستند اهل بیت او آیا
زنان او از اهل بیت او نیستند گفت زنان او از اهل خانه او هستند و لیکن اهل بیت در اینجا آنها نیند که بعد از

همه که بعد از حضرت تصدق بر ایشان حرام است مانند آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس گفت ایشان
همه که تصدق حرام است گفت بلی و در جامع الاصول گفته است که در روایت دیگر زیاد کرده است این را که
کتاب خدا در آن هدایت و نور هست هر که چنگ زند در آن و عمل کند بآن بر هدایت است و هر که از آن تجاوز کند
گمراه هست و در روایت دیگر گفته است که من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا که آن ریسمان خداست
هر که متابعت آن کند بر هدایت است و هر که ترک کند آن را بر ضلالت است گفتند کیستند اهلبیت او زنان او یند
گفت نه بخدا سوگند زن چند گاه با شوهر میباشد و طلاقش میگوید و بخانه پدر خود و قوم خویش میرود و اهلبیت او خویشان
او یند که تصدق بر ایشان حرام است **مؤلف گوید** که معنی اهلبیت را سابقا بیان کردیم که مخصوص آل عباست و آنکه
زید گفته است از پیش خود گفته است و اعتباری ندارد با آنکه متضمن مطلب هست زیرا که خلفای ثلثه البته از جمله
خویشان آن حضرت کسی در آن زمان دعوای امامت نکرد و همه اتفاق بر خلاف آن حضرت داشتند
و اگر کسی دعوای کرده باشد قبیلان آن منقرض شده اند و باتفاق مذهب حق می باید در میان امت باشد تا
روز قیامت و ثعلبی در تفسیر واعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا روایت کرده است از ابو سعید خدری
که گفت شنیدم از رسول خدا صلعم که گفت ایها الناس من در میان شما دو ثقل میگذارم یعنی دو امر سنگین
بزرگ که خلیفه من اند اگر اخذ کنید بآنها گمراه نشوید بعد از من هر کدام یکی از آنها بزرگتر است از دیگری
کتاب خداست و آن ریسمانی است کشیده از آسمان بسوی زمین و عترت من که اهلبیت من اند
بدرستی که از یک دیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند و ابن مغازلی و دیگران نیز این
مضمون را بسندهای بسیار روایت کرده اند و در آخرش ذکر کرده اند که نظر کنید چگونه خلافت من در
حق ایشان میکنید و این مضمون را در صحیح ابی داود سجستانی و صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده اند
و عبد الله بن احمد بن حنبل در مسند خود روایت کرده است از براء بن عازب که گفت با رسول خدا بودیم
در سفری پس در غدیر خم فرود آمدیم و ندا کردند در میان مردم که الصلوة جامعة و میان دو درخت را از
برای مردم رفتند پس نماز ظهر را ادا کرد پس دست علی را گرفت و گفت آیا نمیدانید که من اولایم بمؤمنان از نفسهای الحضرت
ایشان گفتند بلی پس گفت آیا نمیدانید که من اولایم بهر مؤمنی از نفس او گفتند بلی پس دست علی را گرفت
و گفت هر که من مولای اویم علی مولای اوست پس گفت خداوندا دوستی کن با هر که با او دوستی کند و
دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند پس عمر گفت یا علی گوارا باد ترا ای پسر ابوطالب که گردیدی مولای من
هر مؤمن و مؤمنه و ایضا از زید بن ارقم روایت کرده است که فرود آمدیم با رسول خدا در وادی که آن را
وادی خم میگفتند پس نماز کرد و خطبه خواند از برای ما و جامه را بر روی درخت انداختند که از آفتاب

اذیت

اذیت آن حضرت نرساند پس گفت آیا گواهی نمیدهید که من اولایم بهر مؤمنی از جان او گفتند بلی گفت پس کسی که
مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و ایضا در مسند ابن حنبل و کتاب حافظ ابو نعیم روایت
کرده اند از ابو الطفیل که حضرت امیر المؤمنین ع مردم را جمع کرد در رحبه کوفه و سوگند داد ایشان را بخدا که
هر که در غدیر خم از حضرت رسول شنیده باشد که در حق من چه گفته است بگوید سی نفر از صحابه در آن مجمع
شهادت بر مضمون این حدیث تا و عاد من عاداه دادند و در مسندهای بسیار از جماعت کثیری از صحابه این
مضامین را روایت کرده اند و ثعلبی و ابن مغازلی روایت کرده اند که در روز غدیر مردم متفرق شدند بعد
از آن حضرت اختیار کردند حضرت رسول امیر المؤمنین ع را امر کرد که ایشان را جمع کند چون جمع شدند آمد
و تکیه داد بر دست علی علیه السلام و گفت ایها الناس مکروه من گردید تخلفی که از من کردید تا آنکه گمان کردم که هیچ
دشمن نمیدانید مانند خویشان من و لیکن علی را خدا اکرام داده است نسبت بمن بمنزله که من نسبت بخدا دارم و
خدا از او راضی است چنانکه من از او راضیم زیرا که او بقرب من و محبت من هیچ چیزی را اختیار نمی کند پس
دستها را بلند کرد و گفت هر که من مولای اویم علی مولای اوست اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس
مردم گریه و تضرع کردند و گفتند یا رسول الله ما از تو دور شدیم برای آنکه مباد بر خاطر تو گران باشیم و پناه میبریم
بخدا از غضب رسول خدا پس حضرت از ایشان راضی شد و ابن عبد البر در کتاب استیعاب گفته است که بریده
و ابو هریره و جابر و براء بن عازب و زید بن ارقم همه از حضرت رسول ص حدیث غدیر را روایت کرده اند و صاحب
مشکوة از صحیح ترمذی از براء بن عازب و زید بن ارقم روایت کرده است حدیث غدیر را بنحوی که سابقا مذکور شد
که گفت پس گفته است بعد از آن عمر علی را ملاقات کرد و گفت گوارا باد ترا ای پسر ابوطالب صبح کردی و شام کردی
مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی ع از اعمش و عطیه روایت
کرده است که نازل شد بر رسول خدا در شأن علی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک تا آخر آیه و واحدی در کتاب
اسباب نزول همین حدیث را از ابو سعید خدری روایت کرده است و ابو بکر شیرازی و مرزبانی از ابن عباس
روایت کرده اند و ثعلبی نیز در تفسیر روایت کرده است و در مناقب خوارزمی از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت
کرده است از پدرش که گفت رسول خدا ص علم را در روز خیبر بعلی بن ابیطالب داد و بر دست او خدا فتح
روزی کرد و در روز غدیر او را بلند داشت و اعلام کرد مردم را که او مولای هر مؤمن و مؤمنه است و با او گفت
تو از منی و من از توام و با او گفت تو با تاویل قرآن جنگ خواهی کرد چنانکه من بتنزیل قرآن جنگ کردم و گفت با او
که تو از من بمنزله هارونی از موسی و من صلح ام با هر که با تو صلح است و جنگم با هر که با تو جنگ است و گفت با او
که تو بیان میکنی از برای مردم آنچه مشتبه شود بر ایشان بعد از من و گفت تو عروة الوثقی و گفت با او تو

امام هر مؤمن و مؤمنه و علی هر مرد مؤمن و مؤمنه و ولی هر مرد مؤمن و زن مؤمنه بعد از من و گفت توئی
عروة الوثقی که در شان تو نازل شد و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر و تو این آیات را بمردم
خواندی و گفت باو که توئی که بیعت من اخذ خواهی کرد و دفع ضرر از ملت من خواهی کرد و گفت باو که من
اول کسی ام که در قیامت محشور خواهم شد و تو با من خواهی بود و گفت باو من نزد حوض کوثر حاضر خواهم
بود و تو با من خواهی بود و من اول کسی ام که داخل بهشت میشود و تو با من خواهی بود و بعد از من حسن
و حسین و فاطمه علیهم السلام داخل خواهند شد و گفت باو که خدا وحی فرستاد بسوی من که بایستم در
میان مردم و فضل ترا بیان کنم و کردم و آنچه خدا در شان تو گفته بود بیان کنم کردم و فرمود که بترس
و بپرهیز از کینها که در سینه جماعتی هست از تو و ظاهر خواهند کرد بعد از مرگ من لعنت می کند ایشان را
خدا و لعنت می کند ایشان را لعنت کنندگان پس حضرت رسول گریست گفتند چرا میگریی یا رسول الله
گفت خبر داد مرا جبرئیل ع که اصحاب من بر او ظلم خواهند کرد و مانع حق او خواهند شد و با او جنگ
خواهند کرد و فرزندان ایشان را خواهند کشت و ستم بر ایشان خواهند کرد بعد از او و خبر داد مرا
جبرئیل ع که ظلم از فرزندان ایشان وقتی زایل میشود که قایم ایشان ظاهر گردد و کلمه ایشان بلند شود و امت
بر محبت ایشان اتفاق کنند و دشمن ایشان کم باشند و کسی که ایشان را نخواهد ذلیل باشند و مدح کنندگان
ایشان بسیار باشند و این امور وقتی ظاهر میشود که بعضی از آن شهرها متغیر شده باشند و بندگان
خدا ضعیف شده باشند و از فرج ناامید گردیده باشند پس در آن وقت قایم ظاهر میشود در میان ایشان
و حضرت رسول فرمود که نام او نام منست و از فرزندان فاطمه دختر من است خدا حق را با ایشان ظاهر
خواهد گردانید و به شمشیرهای ایشان آتش باطل خاموش خواهد شد و مردم متابعت ایشان خواهند
کرد بعضی از روی رغبت و بعضی از ترس پس گریه حضرت ساکن شد و گفت بشارت باد شما را بفرج را
که وعده خدا خلف نمیشود و قضای خدا رد نمیشود و اوست حکیم دانا بدرستی که فتح خدا نزدیک است پس
گفت خداوندا ایشان اهل من اند پس زایل گردان از ایشان رجس و بدی را و پاک گردان ایشان را
پاک گردانیدنی خداوندا ایشان را محافظت کن و رعایت کن و یاری کن و عزیز گردان ایشان را و
ذلیل مکن ایشان را و خلیفه من باش در میان ایشان بدرستی که تو بر آنچه خواهی قادری و در تفسیر
ثعلبی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
یعنی در فضل علی ع و از حضرت صادق ع روایت کرده است که آیه چنین نازل شده است بلغ ما انزل
الیک من ربک فی علی و چون این آیه نازل شد دست علی ع را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه

ایضا

و ایضا ثعلبی روایت کرده است که از سفیان بن عیینه پرسیدند از تفسیر قول خداوند عزیز جلیل سال سائل بعذاب
واقع لیس له دافع من الله ذی المعارج یعنی سؤال کرد سؤال کننده عذابی را که واقع است از برای کافران و آن را
دفع کننده نیست از جانب خداوندی که صاحب معارج است این آیه در باب کی نازل شده است گفت از حضرت
امام جعفر صادق ع شنیدم که از پدران خود روایت کرده که چون حضرت رسول ص بغدیر خم وارد شدند امر کرد مردم را
و چون جمع شدند دست علی ع را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و این امر شایع شد و خبر بشهرها رسید
حارث بن نعمان فهری آمد نزد رسول خدا ص در وقتی که آنحضرت در میان صحابه بود و از ناقه فرود آمد
و ناقه را خوابانید و پای آن را بست و بخدمت حضرت آمد و گفت یا محمد امر کردی ما را از جانب خدا که شهادت دهیم
بوحدانیت خداوند و رسالت تو پس قبول کردیم آن را از تو و امر کردی ما را که پنج نماز بکنیم پس قبول کردیم و امر
کردی که روزه ماه مبارک رمضان بداریم قبول کردیم و امر کردی که حج خانه کعبه بکنیم قبول کردیم پس باینها راضی
نشدی تا دست پسر عم خود را گرفتی و بر ما زیادتی دادی او را و گفتی که هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست
بگو این از جانب تست یا از جانب خداست حضرت فرمود سوگند یاد میکنم بحق آن خدائی که بجز آن خدائی
نیست که فضیلت او از نزد ما از جانب خداست پس روانه شد حارث رو براحله خود و گفت خداوندا اگر
آنچه او میگوید حق است پس سنگی از آسمان بر ما بباران یا بیاور بسوی ما عذابی دردناک و هنوز
براحله خود نرسیده بود که سنگی از آسمان بسرش فرود آمد و از دبرش بیرون رفت و او را کشت پس
حق تعالی این آیه را فرستاد و حسکانی نیز که از مشاهیر مخالفین است این حدیث را در کتاب خود از حذیفه
بن الیمان روایت کرده است و در اکثر کتب مخالفین ابو القاسم حسکانی و غیره از ابو سعید خدری روایت
کرده اند که از انجمع روز غدیر نگذشته بود که این نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت
لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل کردم از برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم
و پسندیدم از برای شما اسلام را که دین شما باشد پس حضرت رسول ص فرمود حمد میکنم خدا را که کامل گردانید
دین و تمام کردن نعمت و راضی شدن پروردگار برسالت من و ولایت علی بن ابیطالب و بروایت دیگر
گفت الله اکبر الله اکبر بکامل گردانیدن دین تا آخر و این نازل شد الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا
تخشوهم واخشون یعنی امروز ناامید شدند کافران از باطل کردن دین شما پس مترسید از ایشان و از
من بترسید و از حضرت صادق ع روایت کرده اند که کافران ناامید شدند و ظالمان یعنی منافقان بطمع افتادند
و صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از طارق بن شهاب که جمعی از یهود بعمر گفتند
که اگر بر ما که گروه یهودیم چنین آیه نازل میشد الیوم اکملت لکم دینکم تا آخر آیه روز عید انتیم کردیم که در هر وقت نازل

نازل شده است هر اینه همان روز را عید خود قرار میدادیم و سیوطی در کتاب در منثور از ابن مردویه و ابن عساکر روایت
کرده است از ابو سعید خدری که چون حضرت رسول حضرت علی را نصب کرد در روز غدیر خم و صدا بلند کرد از برای او بولایت
جبرئیل بر آنحضرت نازل شد و این آیه را آورد الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ و ایضا روایت کرده است از ابن مردویه و خطیب و ابن
عساکر بسندهای ایشان از ابو هریره که چون روز غدیر خم شد که هجدهم ماه ذی الحجه است رسول خدا گفت من کنت مولاه
فعلی مولاه پس این آیه نازل شد و روایت کرده است از ابن جریر بسند او از ابن عباس در آیه بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی نازل
شد بر رسول خدا در روز غدیر خم در ولایت علی بن ابیطالب ع و ان لم تفعل فما بلغت رسالته یعنی اگر کتمان کنی این آیه را و ایضا
روایت کرده است از ابن مردویه باسناد او از ابن مسعود که گفت در عهد رسول خدا این آیه را چنین میخواندیم یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین و ان لم تفعل تا آخر آیه و ابن حجر در کتاب فتح الباری شرح بخاری گفته است
من کنت مولاه فعلی مولاه را روایت کرده است ترمذی و نسائی و سندهای این حدیث بسیار است و همه را ذکر کرده است ابن
عقده حافظ در کتابی جداگانه و بسیاری از سندهای او صحیح است و حسن و صاحب جمهره که از مشهور کتاب لغات است گفته است
خم اسم موضعی است که در آن موضع نص کرد رسول خدا بر علی ع و اکثر ارباب مناقب نقل کرده اند که ابن عقده در کتاب
ولایت حدیث غدیر را بصد و بیست و پنج طریق از صد و بیست و پنج نفر از صحابه روایت کرده است و محمد بن جریر طبری
از هفتاد و پنج طریق روایت کرده است و ابیات حسان بن ثابت که بامر رسول در وقت غدیر گفته متواتر است و در جمیع
کتب مذکور است و از حضرت صادق ع روایت کرده اند که فرمود در عجبم از آنچه رسید بعلی بن ابیطالب هر کس حق خود را
بدو گواه میگیرد و از برای علی ع ده هزار گواه در مدینه حاضر بودند که همه روز غدیر نص بر آن حضرت را شنیده بودند و
حق خود را نتوانست گرفت و از ابو سعید سمان روایت کرده اند که شیطان بصورت مرد پیری در روز غدیر نزد حضرت
رسول ص آمد و گفت چه بسیار کم است کسی که متابعت تو کند در آنچه گفتی در حق پسر عمت پس حق تعالی این آیه را فرستاد
و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی بتحقیق که راست کرد بر مردم شیطان گمان
خود را پس متابعت کردند او را مگر گروهی از مومنان پس جمع شدند جماعتی از منافقان که عهد آنحضرت را
شکستند و گفتند در روز محمد در مسجد خیف گفت آنچه گفت و در اینجا گفت آنچه گفت اگر بمدینه برگردد تاکید
این بیعت خواهد کرد مصلحت در آن است که او را هلاک کنیم پیش از آنکه داخل مدینه شود چون شب شد چهارده
نفر از منافقان در عقبه در کمین آنحضرت نشستند که آنحضرت را هلاک کنند و آن عقبه بود در میان جحفه
و ابواء پس هفت نفر از جانب راست عقبه و هفت نفر از جانب چپ نشستند که چون حضرت بآنجا رسد ناقه را
رم دهند و چون شام شد و حضرت نماز کرد و سوار شد و اصحاب حضرت پیش رفتند و حضرت بر ناقه
سوار بود و چون بعقبه بالا رفت جبرئیل آنحضرت را ندا کرد یا محمد این جماعت در کمین تو نشسته اند

در عقبه

در عقبه که تا آنحضرت را هلاک کنند پس حضرت بعقب نگاه کرد و گفت کیست آنکه در عقب من است حذیفه گفت منم حذیفه
یا رسول الله فرمود شنیدی آنچه من شنیدم گفتم بلی فرمود پنهان کن چون نزدیک ایشان رسید ندا کرد ایشان را بنامهای
ایشان و نامهای پدران ایشان چون ندای حضرت را شنیدند بر یکدیگر گریختند و داخل قافله شدند و شترهای خود را که
عقال کرده بودند در عقبه گذاشتند و مردم بحضرت ملحق شدند و حضرت بشتران ایشان رسید و شناخت که شتران
کدام جماعت است چون حضرت از عقبه بزیر آمد فرمود که چه حجت دارند که جماعتی در کعبه هم سوگند شده اند که اگر محمد بمیرد
یا کشته شود نگذارند که امر خلافت باهل بیت او برسد پس بعد از آن چنین قصدی نسبت بمن میکنند چون این را
شنیدند بخدمت آنحضرت آمدند و سوگند یاد کردند که این اراده نکرده اند پس حق تعالی این آیه را فرستاد یحلفون
بالله ما قالوا و لقد قالوا کلمة الکفر و کفروا بعد اسلامهم و هموا بما لم ینالوا و ما نقموا الا ان اغناهم الله و رسوله من فضله
فان یتوبوا یک خیرا لهم و ان یتولوا یعذبهم الله عذابا الیما فی الدنیا و الآخرة و ما لهم فی الارض من ولی و لا نصیر
یعنی سوگند یاد میکنند بخدا که نگفتند آنچه را بایشان نسبت داده شد و البته گفتند کلمه کفر را و کافر شدند بعد از
اظهار اسلام خود و قصد کردند امری را که بآن نرسیدند کلبی و مجاهد از مفسران عامه گفته اند که مراد آن است
که قصد کردند که حضرت را رم دهند و حضرت را هلاک کنند و عیبی نتوانستند کرد دین اسلام را مگر آنکه غنی
کرده اند ایشان را خدا و رسول او از فضل خود پس اگر توبه کنند بهتر خواهد بود از برای ایشان و اگر پشت بگردانند
بحق عذاب خواهد کرد ایشان را خدا عذابی دردناک در دنیا و آخرت و نخواهد بود ایشان را در زمین دوستی و یاری
و در حدیث طولانی حذیفه مذکور است که آن عقبه ستی بود بهم پیچیده و حضرت مرا و عمار را طلبید و مرا امر کرد که مهار ناقه را
بکشم و عمار را امر کرد که ناقه را از عقب براند چون بسر گردنگاه رسیدیم آن چهارده منافق دبهها را ملو از ریگ کرده بودند
از عقب ناقه آمدند و دبهها را زیر پاهای ناقه انداختند و نزدیک بود که رم کند حضرت صدا زد باو که ساکن باش
بر تو باکی نیست پس خدا ناقه را بسخن آورد بزبان عربی ظاهر کننده فصیح و گفت بخدا سوگند یا رسول الله که حرکت نمیکنم
دست را از جای دست و پا را از جای پا تا تو بر پشت منی چون دیدند که ناقه رم نکرد نزدیک آمدند که ناقه را
بیندازند پس من و عمار شمشیر کشیدیم و رو بایشان رفتیم و شب تاری بود پس ایشان نا امید شدند از آنچه
اراده کرده بودند پس برق ساطع شد و حذیفه همه را شناخت و حذیفه گفت نه نفر از قریش بودند ابو بکر
و عمر و عثمان و طلحه و عبد الرحمن ابن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن الجراح و معویه بن ابی سفیان
و عمرو بن العاص و پنج نفر دیگر ابو موسی اشعری بود و مغیره بن شعبه و اوس بن الحدثان و ابو هریره و ابو طلحه
انصاری **مؤلف گوید** که حدیث حذیفه اگر چه فواید بسیار دارد اما بسیار طولانی است و مناسب این رساله
نیست و سایر احادیث این باب نیز بسیار است و آنچه ایراد نمودم از برای منصف کافی است و ابن کثیر شافعی

در احقاق الطریق گفته است که من کتابی از او دیدم که احادیث غدیر را در او جمع کرده بود در دو جلد بزرگ بود و کتاب
دیگر که در ان طرق حدیث طیر را جمع کرده است و از ابو المعالی جوینی نقل کرده است که او تعجب میکرده و میگفته در
بغداد در دکان صحافی کتابی دیدم که روایات حدیث غدیر را در ان ذکر کرده بودند و بر پشتش نوشته بودند که
جلد بیست و هشتم از طرق حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه و بعد از این جلد بیست نهم است و بسیاری از
علمای غافلین اقرار بتواتر این حدیث نموده اند و سید مرتضی در کتاب شافی گفته است که ما هیچ فرقه از فرق
اسلام را ندیده ایم که انکار اصل حدیث غدیر کرده باشد بلکه اختلاف در دلالت بخلاف کرده اند پس اکنون
بعون الله تعالی اثبات دلالت بر امامت می نمائیم بچند وجه **اول** انکه مولی بمعنی اولی بامر و اولی بتصرف که مطاع باشد در
هر چه امر کند آمده است **دویم** انکه در این مقام این معنی مراد است **اما اول** انکه ما معانی الفاظ را باطلاق اکابر
اهل عربیت و بیان ایشان میدانیم و همین معنی را در نظم و نثر خود بیان کرده اند ابو عبیده که در لغت مدار
بر سخن اوست در تفسیر قول حق تعالی ماواکم النار هی مولاکم گفته است که معنی مولاکم آنست که آتش جهنم
اولی است بشما و بیضاوی و زمخشری و سایر مفسران در این آیه این معنی را گفته اند و اتفاق کرده اند مفسران
در قول حق تعالی و لکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان و الاقربون که مراد این است که ایشان اولی و احق اند
بمیراث و فرا و سایر اهل عربیت تصریح کرده اند بانکه مولی و اولی بیک معنی مستعمل میشود و اکابر بلغا و شعرا در
اشعار بسیار این معنی را استعمال کرده اند و ذکر اینها موجب تطویل کلام است و ابو القاسم انباری از برای مولی
هشت معنی گفته است و از جمله اینها اولی بشی است و ابن اثیر در نهایه گفته است که اسم مولی در حدیث مکرر
وارد شده است و ان اسمی است که بر جماعت بسیار اطلاق می کنند بر رب و مالک و منعم و آزاد کننده و یاور
و دوست و تابع و پسر عم و هم سوگند و کسی که بیمانی با او بسته باشد و بنده و آزاد شده و کسی که انعام باو
شده باشد و هر که متولی امری شده باشد و قیام بان نماید او مولی و ولی ان امر است و از جمله اینست
حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه بر اکثر این معانی محمول میشود و از جمله اینست حدیث که هر زنی
که نکاح کند بی رخصت مولای خود نکاح او باطلست و بروایت دیگر ولیها وارد شده است یعنی
کسی که متولی امر اوست و صاحب کشاف گفته است در آیه انت مولانا یعنی آقای مائی و ما بندگان
توئیم یا متولی امور مائی **و اما دویم** که مراد از این مقام از مولی صاحب اختیار کل و اولی بتصرف و تدبیر است
مراد است بچند وجه اثبات مینمائیم **اول** انکه گوئیم که آزاد شده و هم سوگند معلوم است که مراد نیست
زیرا که این دو صفت در انحضرت نبود اول ظاهر است و ثانی از برای انکه هم سوگند احدی نمیشد
که باو عزت بیاید و بعضی از معانی هست که هر کس را معلوم است که مراد نیست زیرا که در نفس اطلاق

مانند

مانند آزاد کننده و مالک و همسایه و داماد و پشت سر و پیش رو و بعضی هست که معلوم است که مراد نیست برای
انکه بیفایده است مانند پسر عم و قسم دیگر آنست که بدلیل معلوم میشود که مراد نیست مانند ولایت و محبت
دینی و یاوری در دین و ولای عتق زیرا که بر همه کس معلوم است وجوب ولایت و نصرت مومنان و قرآن
مجید ناطق است بان پس برای چنین امر واضحی گنجایش نداشت که مردم را در چنین وقتی باین اهتمام جمع کند
و همچنین اگر ولای عتق بود تعلق ان بر پسر عم امر معلومی بوده در جاهلیت و در اسلام و احتیاج باین
اهتمام نداشت و ایضا گفتن عمر اصبحت مولای و مولی کل مومن و مومنه منافی این احتمال است بلکه
مانند که مراد اولی بتدبیر امور امت و امر و نهی ایشان باشد و این معنی امامت است و این وجهی است که
سید مرتضی رضی الله عنه ذکر کرده است و فقیر را چند تقریر دیگر بخاطر فاتر میرسد **اول** انکه اکثر
مخالفان مانند قوشچی و غیر او احتمالی که داده اند از روی اضطرار ان است که مراد ناصر و محب باشد
و بر هیچ عاقلی پوشیده نیست که بیان این معانی موقوف نبود بر جمع کردن مردم در چنین وقتی و در میان
راه فرود آمدن و بیان این از احکام از این ضرورتر بود که حضرت این اهتمام در بیان اینها نفرمود و ایضا
این حکم را بمردم گفتن ضرور نبود بلکه بایست حضرت امیر را وصیت کند که هر را یاری کن هر که من او را یاری
میکردم و دوست بدار هر که من او را دوست میداشتم و در خبر دادن مردم باین امر فایده معتد بهی نبود
مگر انکه مراد بان نوعی از محبت و نصرت باشد که امر را نسبت برعایا میباشد یعنی مراد جلب محبت ایشان
باشد نسبت بانحضرت و واجب بودن متابعت ایشان او را چون یاری می کند ایشان را در جمیع مواطن
و دوست میدارد ایشان را بجهت ایمان پس این مدعای ما ثابت است **دویم** انکه بر تقدیری که محب و ناصر
مراد باشد نظر باین خصوصیات این واقعه هر عاقلی که باشد علم بهم میرساند که مقصود اصلی امامت و خلافت
است چنانکه اگر فرض کنیم یکی از پادشاهان نزدیک وفاتش جمیع لشکر خود را جمع کند و دست شخصی را بگیرد
که اقرب اقارب او و مخصوص ترین خلق باشد باو و بگوید که هر که من دوست و یاور او بودم این مرد دوست
و یاور اوست بعد از ان دعا کند یاور او را و لعن کند خاذل او را و این سخن را نسبت بدیگری نگوید و خلیفه
دیگر از برای خود تعیین ننماید گمان ندارم احدی از عقلای او شک کند در انکه مراد خلافت اوست
و نظیع مردم در نصرت و محبت او و ترغیب ایشان در اطاعت او **سیم** انکه هرگاه پادشاه نافذ الحکمی در
حق مرد ضعیف بی معاونی بگوید هر که من یاور او بودم فلان یاور اوست قطع میشاید چه ظاهر است که از
پادشاه یاری همه کس می اید و از ان مرد ضعیف اگر اعانت بیاید اعانت جماعت قلیلی خواهد بود پس این
سخن بحسب عرف و عادت دلالت می کند بانکه باید ان شخص که حضرت رسول این سخن را در حق او

کو بد مرتبه اش بحسب دین و دنیا نزدیک بمرتبه ان حضرت باشد و اقلا و لایق و نفاذ حکمی داشته باشد و که

وجه دوم

عجبت بنو مثل این سخن را میتوان کفت پس بهر تقدیر این عبارت دلالت بر امامت دارد وجه دویم از وجوهی

کمه دلالت می کند بر انکه مراد بمولی اولی بتصرف و امام است انست که در اکثر احادیث که نشته قرینه هست

بر انکه مراد امامت است زیرا که در اول کلام فرمود آیا نیستم اولی بشما از جانهای شما و بعد از ان

فرموده که پس هر که من مولای او یم علی مولای اوست و هر که عارف باسالیب کلام است میداند که ان سوال

اول قرینه واضحاست بر انکه مراد بمولی اولی است که پیش کن شده است و چون اولی در کلام سابق مقید

بجزئی و بحالی از احوال نیست پس افاده عموم می کند زیرا که اهل عربیت کفته اند که حذف متعلق افادهٔ عموم میکند

اکر قرینه بر خصوص وقتی و حالی و فردی نبوده باشد و الا الغاء در کلام لازم می اید خصوصا انکه در

ایجا من انفسکم مذکور شده و آدمی را هست که هر تصرف مشروعی در نفس خود بکند و مثل هر امر مشروع

که خواهد بشود پس هر کاه که اولی از نفس باشد پس هر احد و اکر امری که خواهد نسبت باشان بکند و هر تدبیری

که مصلحت داند در امور دین و دنیای ایشان بعمل آورد و ایشان را با او اختیاری نباشد و معنی امامت همین است

و ایضا معلوم است که انچه حضرت اول از ایشان سوال نمود و طلب اقرار ایشان فرمود ان معنی است که حق

حق تعالی در قران مجید برای ان حضرت اثبات فرموده است که النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و مفسران

اجماع کرده اند بر انکه مراد از آیه این است که بیان کردیم چنانچه زمخشری در کشاف کفته است که نبی اولی است

بمؤمنان در هر چیزی از امور دین و دنیا از نفس ایشان و لهذا اطلاق فرمود و مقید بقیدی نکرد پس واجبست

بر ایشان که انحضرت واجب باشد بسوی ایشان از جانهای ایشان و حکم او نافذتر باشد بر ایشان از حکم ایشان

و حق او لازم تر باشد از حق جانهای ایشان و شفقت ایشان بر ان حضرت مقدم باشد بر شفقت ایشان بر نفسهای

خود و انکه جان خود را بذل کنند نزد او و فدای او کردانند هر کاه امر عظیمی رو دهد و جان خود را وقایه او کردانند

در جنکها و انکه متابعت نکنند امری را که نفسهای ایشان دعوت می کند بسوی او یا منع می کند از ان و متابعت

کنند هر امری را که حضرت ایشان را بان بخواند و ترک کنند انچه ایشان را از ان منع فرماید و سایر مفسران نیز

چنین کفته اند پس از سیاق کلام معلوم است که مراد اثبات ان اولویتی است که حضرت رسول داشت از برای

حضرت امیر و بعضی از متعصبان عامه مثل ملا علی قوشچی و غیر او کفته اند که اللهم وال من والاه قرینه

اول

است که مراد از مولی محب یا ناصر است با طلاست بلکه قرینه اولویت است بچندین وجه اول انکه چون

از برای ان حضرت اثبات ریاست عامه و امامت کبری فرمود و تمشیت ان محتاج بود بعساکر و اعوان ناصح

و خیرخواه و اثبات چنین مرتبه از برای یک کس در میان جماعت بسیار موجب هیجان حسد و عداوت

۵۰

بر که مظنه ترک نصرت و اعانت است خصوصا با وجود انچه میدانست از کینهای دیرینه که در سینهای منافقان حاضر بود

تاکید ان نمود بدعا کردن از برای اعوان او و لعن کردن بر کسی که تقصیر در شان او نماید و ایضا معلوم است که

این قسم دعاها مخصوص امرا و اصحاب ولایات است و مناسب آحاد رعیت نیست دویم انکه این دعا دلالت می کند

بر عصمت که لازم امامت است زیرا که اکر معصیت از او صادر شود واجب خواهد بود بر کسی که علم بهم رساند انکه

منع کند او و ترک موالات بلکه اظهار معادات او نماید پس چنین دعائی از ان حضرت برای کسی بدون قید دلالت

میکند بر انکه ان شخص هرکز بر حالی نخواهد بود که مستحق ترک موالات و نصرت کردد سیم انکه اکر مراد

بمولی ادل باشد چنانکه ما میکوئیم مقصود از این کلام طلب موالات و متابعت و نصرت خواهد بود از قوم و اکر مراد

ناصر و محب باشد چنانچه آنها میکویند مقصود بیان ان خواهد بود که انحضرت ناصر و محب ایشان است پس دعا از

برای کسی که موالات و نصرت او کند با اول انسب خواهد بود از ثانی چنانکه بر متامل ظاهر است وجه سیم

انست که از اخبار عامه و خاصه معلوم شد که آیه الیوم اکملت لکم دینکم در روز غدیر نازل شد و سیوطی که از اکابر

متاخرین مخالفین است در کتاب اتقان از ابو سعید خدری و ابو هریره روایت کرده است که این ایه در روز

غدیر نازل شد و این دلیلست بر انکه مراد بمولی معنی است که بامامت کبری بر میکردد زیرا که امری که سبب کمال

دین و تمام شدن نعمت بر مسلمین باشد باید که از اصول دین باشد بلکه اعظم و متم انها باشد و ان امامت است که

بان تمام میشود نظام دنیا و دین و باعتقاد بان قبول میشود اعمال مسلمین وجه چهارم انست که در اخبار مستفیضه

عامه و خاصه وارد شده است که آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک تا آخر در این واقعه نازل شد

چنانچه کذشت بعضی و فخر رازی در تفسیر کبیر از جمله محتملات نزول آیه کریمه کفته است که این آیه نازل شد

در فضل علی و چون نازل شد دست علی را کرفت و کفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه

و عاد من عاداه پس عمر او را ملاقات کرد و کفت کوارا باد ترا ای پسر ابو طالب صبح کردی مولای من

و مولای هر مؤمن و مؤمنه پس کفته است این قول ابن عباس است و براء بن عازب و محمد بن علی و ثعلبی در

تفسیر و حسکانی در شواهد التنزیل و جماعت بسیار روایت کرده اند که این ایه در امر غدیر نازل شد

و این صریح است در انکه مراد بمولی امام و خلیفه است زیرا که تهدید کردن بانکه اکر تبلیغ نکنند هیچ

رسالت او را تبلیغ نکرده است و خوف حضرت از تبلیغ که مبادا موجب اثاره فتنه تا انکه حق تعالی

ضامن شد که او را از شر منافقان نکاهدارد اینها همه دلیلست بر انکه ان امری که مامور به تبلیغ او

کردید بود بایست امری باشد که ابلاغ ان موجب اصلاح امور دین و دنیای مردم کردد و بان از برای

مردم تا روز قیامت حلال و حرام ظاهر کردد و شرایع دین بان محفوظ ماند از ضیاع و تغییر و تبدیل و قول

از بر طبع مردم دشوار باشد و احتمالاتی که ایشان در لفظ مولی گفته اند هیچ یک مظنه این قسم امور نیست مگر
خلافت و امامت آن حضرت که این باقی میماند آنچه حضرت رسول ص تبلیغ آن نموده بود از احکام دین
و ایمان و بیان منتظم میکرد امور مسلمانان و از جمله کینها که از آن حضرت در سینه داشتند مظنه ثوران
فتنها بود از منافقان لهذا حق تعالی ضامن شد نگاهداشتن آن حضرت را از شر ایشان **وجه پنجم**
آن است که از اخبار خاصه و عامه که مشتمل است بر نص صریح در این واقعه نیز نزد کسی که اندک انصافی داشته (وجه پنجم)
باشد متواتر بالمعنی است و اگر از این تنزل کنیم لا اقل قرینه میتواند شد بر آنکه مراد به مولی معنی است که متضمن
امامت است خصوصا هرگاه ضم شود با آنکه جاری شده است عادت پیغمبران و پادشاهان و امرا بآنکه
نزدیک بوفات خود خلیفه تعیین میکرده اند و در اکثر اخبار مذکور است که نزدیک شده است از میان
شما بروم با آن قراین که سابقا مذکور شد **وجه ششم** آن است که از نظم و نثر اجماعی که در آن مجمع حاضر (وجه ششم)
بوده اند ظاهر میشود که همه معنی خلافت را فهمیده اند از این کلام مانند حسان بن ثابت که در جمیع کتب
سیر و غیر آن مذکور است که از حضرت رسول ص مرخص شد و در این باب قصیده گفت و حضرت او را تحسین کرد
و سایر شعرای صحابه و تابعین و مثل حارث بن النعمان فهری که این معنی را فهمیده بود و حضرت تصدیق
او کرد چنانکه گذشت و امثال این بسیار است و این اقوای دلالات است بر آنکه مراد آن حضرت این بود و عجب
دارم از شرح علمای مخالفان که در مقامات دیگر بنقل یک راوی یا دو راوی اکتفا مینمایند و باندک
ایماء و اشاره در کلام بر مطلب عظیم استدلال میکنند و چون بمسئله امامت رسیدند قناع حیا
از سر میکشند و در حصار منع میگریزند عصمنا الله و ایاهم من العصبیة و العناد و هدانا الی سبیل الرشاد
فصل دوم حدیث منزلت است و آن از طرق عامه و خاصه متواتر است و لهذا الاشتراك هم آن است (فصل دوم)
که حضرت رسول ص در مواطن بسیار با امیر المؤمنین ع فرموده انت منی بمنزلة هرون من موسی و در اکثر
روایات این تتمه را دارد الا انه لا نبی بعدی یعنی تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست
بعد از من و ما در این مقام اکتفا مینمائیم بچند حدیث که در صحاح ایشان موجود است چنانچه صاحب جامع
الاصول از صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ترمذی روایت کرده است از سعد بن ابی وقاص که حضرت
رسول ص در غزوه تبوک حضرت علی بن ابیطالب ع را در مدینه گذاشت علی ع گفت یا رسول الله مرا در میان
زنان و اطفال میگذاری حضرت رسول ص فرمود که آیا راضی نیستی که از من بمنزله هرون باشی از موسی
و در روایت ترمذی گفت مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و از صحیح مسلم باز روایت کرده است بجمیع
این عبارات و او از ابن مسیب روایت کرده است که روایت این حدیث از سعد بن [illegible] خواستم که شفاها

این حدیث را

این حدیث را بشنوم از سعد رفتم بنزد سعد و گفتم تو این حدیث را از رسول خدا ص شنیدی پس انگشتهای خود را در
گوشهای خود گذاشت و گفت بلی و اگر نشنیده باشم هر دو گوشم کر شود و ایضا در جامع الاصول از ترمذی
روایت کرده است از جابر انصاری بمضمون این حدیث را و ایضا از صحیح مسلم و صحیح ترمذی هر دو روایت
کرده است که معویة بن ابی سفیان سعد بن ابی وقاص را امیر کرد و با او گفت چه مانع است ترا از آنکه سب کنی
و دشنام دهی ابو تراب را سعد گفت تا در خاطر من هست آن سه چیز که در حق علی ع شنیده ام هرگز او را سب نخواهم
کرد و اگر یکی از آنها برای من میبود دوست تر میداشتم از آنکه شتران سرخ موی عالم از من باشد شنیدم از
رسول خدا ص که با او میگفت در وقتی که او را در بعضی از غزوات در مدینه گذاشت و علی ع گفت که مرا با
زنان گذاشتی و ذکر کرد همان را که در حدیث سابق مذکور شد اما در اینجا گفت الا انه لا نبوة بعدی
یعنی مگر آنکه نبوت و پیغمبری بعد از من نیست پس سعد گفت و شنیدم که در روز خیبر میگفت البته خواهم داد
علم را فردا بمردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و او دوست میدارد خدا و رسول را و همه ما گردن
کشیدیم که شاید بما دهد پس گفت علی ع را طلبید چون علی ع حاضر شد دیده اش رمد داشت و درد میکرد دهن
آب دهان مبارک خود را بر دیده او مالید و علم را باو داد پس خدا بر دست او فتح کرد و چون آیه مباهله نازل
شد علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را طلبید و گفت خداوندا اینها اهل من اند و ابن عبد البر در
کتاب استیعاب که معتبرترین کتب ایشان است گفته است که حضرت امیر المؤمنین ع در هیچ غزوه از غزوات
که حضرت رسول ص در آن حاضر بود تخلف ننمود تا مدینه هجرت فرمود مگر در جنگ تبوک که حضرت رسول
او را از برای مراعات مدینه و محافظت عیال خود در مدینه گذاشت و با او گفت انت منی بمنزلة هرون من موسی
الا انه لا نبی بعدی و گفته است که این حدیث را جماعت بسیار از صحابه روایت کرده اند و از ثابت ترین روایات
و صحیح ترین آنهاست روایت کرده است آن را از رسول خدا سعد بن ابی وقاص و طریقها بعد بسیار است
و روایت کرده است حدیث را ابن عباس و ابو سعید خدری و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و جابر بن
عبد الله و جماعت بسیاری که ذکر آنها بر تطویل می انجامد و فاطمه دختر علی ع روایت کرده است از اسماء بنت
عمیس که گفت شنیدم رسول خدا با علی ع میگفت انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لیس بعدی نبی
و بروایت ابن عباس بعد از آن گفت تو برادر منی یعنی و مصاحب منی و ابن عقده حافظ که جمیع طوایف او را
ثقه میدانند کتاب بزرگی تصنیف کرده است از برای خصوص سندهای این حدیث و ابن حنبل در مسند
خود که بمنزله صحاح ایشان است این حدیث را بسندهای بسیار از جمع کثیری از صحابه روایت کرده
و ابن اثیر در تاریخ کامل از محمد بن اسحق و دیلمی در فردوس الاخبار از عمر بن الخطاب روایت کرده که رسول خدا

گفت یا علی تو اول مسلمانانی در اسلام و اول مؤمنانی در ایمان و تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی و قاضی
علی بن محسن تنوخی که از علمای عامه است این حدیث را از امیر المؤمنین و عمر و سعد بن ابی وقاص و ابن مسعود
و ابن عباس و جابر انصاری و ابو هریره و ابو سعید خدری و جابر بن سمره و مالک بن الحویرث و
براء بن عازب و زید بن ارقم و ابو رافع و عبد الله بن ابی اوفی و برادر زید و ابو سریحه و حذیفة بن
اسید و انس بن مالک و ابو بریده اسلمی و ابو ایوب انصاری و عقیل بن ابیطالب و حبشی بن جناده
و معویة بن ابی سفیان و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و سعید بن المسیب و امام محمد باقر ع و حبیب بن
ابی ثابت و فاطمه بنت علی ع و شرحبیل بن سعد روایت کرده است و گفته است همه از حضرت رسول
روایت کرده اند و ابن حجر در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری گفته است در شرح این حدیث که در
روایت ابن مسیب زیادتی هست که بعد از آنکه حضرت رسول این سخن را با حضرت امیر گفت حضرت
امیر دو مرتبه گفت راضی شدم و گفته است که در اول روایت براء بن عازب و زید بن ارقم این زیادتی
هست که حضرت رسول با علی گفت میباید یا من در مدینه بمانم یا تو بمانی چون حضرت ص این را شنید
در مدینه ماند پس شنید که جمعی از منافقان میگویند که علی را از برای این در مدینه گذاشت که از او آزرده
بود پس حضرت امیر از پی آنحضرت رفت و گفت مردم چنین میگویند حضرت فرمود که آیا راضی نیستی که از
من بمنزلهٔ هرون باشی از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست پس ابن حجر گفته است که اصل حدیث را غیر سعد
از علی ع و عمر و ابو هریره و ابن عباس و جابر بن عبد الله و براء و زید بن ارقم و ابو سعید خدری و انس بن مالک
و جابر بن سمره و حبشی بن جناده و معویه و اسماء بنت عمیس و غیر ایشان روایت کرده اند و جمیع طرق
آنرا ابن عساکر در ترجمهٔ علی ع ذکر کرده است تمام شد سخن ابن حجر و سید رضی رضی الله عنه در نهج البلاغه
که مقبول الطرفین است روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین ع که حضرت رسول ص با او گفت تو
میشنوی آنچه من میشنوم و میبینی آنچه من میبینم مگر آنکه تو پیغمبر نیستی بلکه وزیر منی و امور تو بخیر و خوبی
راجع است و ابن ابی الحدید که از مشاهیر علما و محدثین عامه است در شرح این سخن بعد از آنکه اخبار
بسیار مؤید این کلام نقل کرده است گفته است دلیل بر آنکه آنحضرت وزیر حضرت رسول بوده است
از نص کتاب و سنت آن است که حق تعالی از حضرت موسی ع نقل کرده است که گفت واجعل لی وزیرا
من اهلی هرون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری و رسول خدا ص فرموده در حدیثی که اجماع بر
روایت آن کرده اند جمیع فرقهای اسلام که تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست
پس ثابت کرده اند از برای آنحضرت جمیع مراتب هارون و منازل او را از موسی پس باید وزیر حضرت

رسول باشد

رسول باشد و محکم کنندهٔ پشت او باشد و تقویت کنندهٔ امر او باشد و اگر نه آن بود که او خاتم پیغمبران بود هر آینه
شریک بود در پیغمبری او و هم ابن ابی الحدید در موضع دیگر از شرح نهج گفته است که حضرت امیر المؤمنین
در روز شوری گفت با آن جماعت که عمر با او شریک کرده بود آیا در میان شما کسی هست بغیر من که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله با او گفته باشد که تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من گفتند نه و صاحب
صواعق محرقه با آن تعصب و عنادش که با اعدای عدو امیر المؤمنین صلوات الله علیه است و از همه خوارج بد
تر است تصحیح این حدیث کرده است اما منع تواترش کرده است و کدام متواتر از این واضح تر و قطعی تر میباشد
که هر یک از محدثین ایشان از جماعت بسیار از صحابه روایت کرده است که ایشان قول هر یک از ایشان را
در هر امری از اصول و فروع دین حجت میدانند چنانچه از تتبع کتب ایشان ظاهر است و در کتب عقاید
در بسیاری از اصول دین هر حدیث که در صحاح ایشان مذکور است استدلال کرده اند قطع نظر از احادیث
متواتر که در طریق شیعه از هر یک از ائمه علیهم السلام روایت کرده اند و اما وجه استدلال باین حدیث
بر امامت آن حضرت بچند وجه تقریر میتوان کرد اول آنکه ظاهر منزلت عموم است بحسب عرف خصوصا
هر گاه بعضی از منازل را استثنا کنند که در این صورت تصریح میشود در عموم در بقیهٔ افراد مستثنی منه
مثل آنکه اگر کسی گوید فلان مرد بمنزلهٔ امیر است مگر آنکه بخیل است همه کس چنین می فهمند که در غیر جود در
صفات کمال دیگر مثل اوست پس این کلام دلالت کرد بر اینکه جمیع نسبتها که در میان موسی و هرون علیهما
السلام بود باید که در آنحضرت باشد بغیر پیغمبری و این معلوم است که از جملهٔ نسبتها خلافت
بر امت بود چنانکه گفت اخلفنی فی قومی پس هر گاه موسی غایب میشد هرون خلیفهٔ او بود پس
باید که این حالات نیز از برای حضرت امیر علیه السلام ثابت باشد و این غیر معنی پیغمبری است که استثنا شده است
اگر گویند که شاید که خلافت در حال حیات مراد باشد جواب گوئیم که استثنای پیغمبری بعد از وفات
صریح است در آنکه مراد اعم است و الا احتیاج باستثنا نبود با آنکه خلاف ظاهر لفظ است دویم
آنکه از جملهٔ منازل هرون آن بود که او افضل بود از جمیع امت موسی پس باید که حضرت امیر نیز افضل
باشد از جمیع امت آنحضرت و تفضیل مفضول قبیح است عقلا چنانچه دانستی سیم آنکه از احادیث
متواتره معلوم است که حضرت رسول این سخن را در مقامات متعدده فرمود اگر مطلب منزلت خصوصی
بود در وقایع متباینه تغییر میبود مثل آنکه در مسدود کردن درها از مسجد و مفتوح کردن در خانهٔ آنحضرت
این را فرموده و در تسمیهٔ حسن و حسین و محسن باسماء اولاد هرون شبر و شبیر و مشبر این را فرموده و در
اخلاف مدینه این را فرموده و در نصب غدیر این را فرمود پس معلوم شد که همه منازل مراد است خصوصا

منزلت خلافت **چهارم** آنکه مشهور بلکه متواترست که آنچه در بنی اسرائیل واقع شده است در این امت
مثل آن واقع میشود چنانچه صاحب نهایه و دیگران گفته اند که در احادیث بسیار واقع شده است لترکبن
سنن من کان قبلکم حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة یعنی شما مرتکب خواهید شد طریقه آنها را که
پیش از شما بوده اند مانند دو تای کفش که با هم موافق اند و مانند پرهای تیر که با هم برابرند و در بعضی
از روایات وارد شده است که اگر ایشان داخل سوراخ سوسماری شده باشند شما هم خواهید شد
و در میان بنی اسرائیل امری عظیم تر از قضیه عجل و سامری حادث نشد پس باید در این امت نیز مثال آن واقع
شود و در این امت امری که شبیه آن باشد بغیر از این نبود که دست از متابعت خلیفه او برداشتند و او را ضعیف
کردانیدند و منافقان بر او غالب شدند و مؤید این آنست که عامه و خاصه روایت کرده اند که چون حضرت
امیر را از برای بیعت ابوبکر بمسجد آوردند رو بقبر حضرت رسول کرد و ابیاتی خواند که مشتمل بود بر تظلم
هرون نزد موسی و شکایت از قوم خود و گفت یا ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی یعنی
ای فرزند مادر من بدرستی که قوم مرا ضعیف کردانیدند و نزدیک بود مرا بکشند **پنجم** آنکه جماعتی از
مخالفان نقل کرده اند که وصایت و خلافت موسی منتقل شد باولاد هرون علیه السلام پس از جمله منازل
هرون از موسی آن است که اولاد او خلیفه و اوصیای او بودند پس بمقتضای منزلت باید که حسن و حسین
علیهما السلام که باتفاق عامه و خاصه مسمی بنامهای پسر هرون شدند خلیفهای حضرت رسول باشند
پس باید ایشان نیز باید خلیفه بخصوص باشند بمقتضای اجماع مرکب و از جمله آنها که از علمای مخالفین
این را ذکر کرده اند محمد شهرستانی است که در کتاب ملل و نحل در اثنای بیان احوال الیهود گفته است
که امر پیغمبری مشترک بود میان موسی و برادرش هرون علیهما السلام چون موسی گفت اشرکه فی امری
پس هرون وصی موسی بود و چون در حیات موسی فوت شد منتقل شد وصایت به یوشع ع بامانت که
برساند بشبر و شبیر اولاد هرون بر سبیل استقرار زیرا که وصایت و امامت گاه مستقر میباشد و گاه
مستودع **ششم** آنکه در خصوص غزوه تبوک حضرت امیر را خلیفه کرد بر مدینه و عزل آن معلوم نشد
پس باید که بعد از وفات نیز خلیفه باشند و اگر از این منازل و مراتب هم تنزل کنیم از این شك نیست که دلالت
بر نهایت قرب و محبت و اختصاص میکند پس بر صاحب منزلت هارونی و اخوت روحانی و اختصاص
جسمانی و قرابت نسبی با مناقب جلیله که بر عالمیان ظاهر است کسی را که هیچ جهتی از جهات نداشته باشد غیر
اسیئت در کفر که عین نقص است و شاید کمال در آن نیست مقدم داشتن عین خطاست و نزد هیچ عقل
روا نیست والله الهادی الی سواء السبیل **فصل سیم** در بیان اختصاص آن حضرت است بمحبت خدا

ورسول

ورسول و اظهار این معنی در مواضع متعدده شده است **اول** آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی نقل
کرده است از انس بن مالك که نزد حضرت رسول مرغی آوردند حضرت فرمود اللهم ائتنی باحب خلقك
الیك یاکل معی هذا الطیر یعنی خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق خود را بسوی تو که بخورد با من از این
از این مرغ پس علی ع آمد و با آن حضرت خورد و بعد از آن گفته است که ترمذی گفته که این حدیث
قصه هست و در آخرش آن است که انس با علی ع گفت که طلب آمرزش کن از برای من و ترا نزد من بشارتی است
پس این حدیث نقل کرده و در مسند ابن حنبل از سفینه مولای رسول الله ص روایت کرده است که زنی از
انصار دو مرغ بریان که در میان دو گرده نان گذاشته بود برای حضرت رسول بهدیه آورد چون نزد آن حضرت
گذاشتند گفت خداوندا بیاور بسوی من دوست ترین خلق را بسوی تو و بسوی پیغمبر تو پس علی ع آمد و صدای
خود را بلند کرد حضرت رسول گفت کیست گفتم علی است فرمود در را بکشا چون گشودم داخل شد و آن مرغها را
با یکدیگر تناول نمودند و ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسی طریق این حدیث را روایت کرده است
و از جمله آنها آن است که از انس بن مالك روایت کرده است که از برای حضرت رسول ص مرغ بریان بهدیه
آوردند چون نزد آن حضرت گذاشتند فرمود خداوندا بفرست بسوی من احب خلق خود را بسوی
خود تا بخورد با من از این مرغ من در خاطر خود گفتم خداوندا بگردان او را مردی از انصار پس علی ع آمد
و در را آهسته کوبید گفتم کیست گفت علی گفتم حضرت رسول مشغول حاجتی است حضرت برگشت چون بجد
حضرت نغمه باز دیگر فرمود خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق را بسوی تو تا بخورد با من از این
مرغ باز در خاطرم گذرانیدم که خداوندا بگردان او را مردی از انصار پس باز علی ع آمد و در را کوبید گفتم
من نگفتم که حضرت مشغول حاجتی است برگشت چون نزد حضرت رسول برگشتم باز آن سخن را گفت پس
علی ع آمد و در را سخت کوبید حضرت رسول فرمود ای انس در را بکشا چون در را گشودم و نظر حضرت
بر او افتاد سه مرتبه فرمود بسوی من بیا پس نشست و آن مرغ را هر دو تناول نمودند و بروایت دیگر از او
از ابن حنبل و دیگران چون حضرت امیر داخل شد حضرت رسول فرمود که چرا دیر کردی من سه مرتبه از خدا
طلبیدم که محبوب ترین خلق را بسوی خود بیاورد بسوی من که از این مرغ با من بخورد و اگر دیر تر بیایی نام مردی
خدا را بنام نمی خواندم که نزد ما بیاورد حضرت امیر گفت یا رسول الله من سه مرتبه آمدم و هر مرتبه مرا انس
بر میگردانید حضرت با انس گفت چرا چنین کردی گفت میخواستم شخصی از قوم من باشد حضرت فرمود هر
قوم خود را دوست میدارد و بروایت دیگر فرمود که مگر در میان انصار بهتر از علی و فاضلتر از او هست
و عامه و خاصه بطرق مستفیضه روایت کرده اند که از جمله مناقبی که حضرت امیر با اصحاب شوری احتجاج

نمود این منقبت بود و همه اعتراف بحقیت او کردند و حضرت امیر از انس گواهی طلبید گفت در خاطرم نمانده است
حضرت فرمود که اگر دروغ گوئی مبتلا شوی بپیسی که نتوانی پنهان کردن آن را از مردم بعمامه بستن و بعد از
آنکه آن پیسی در او بهم رسید مکرر میگفت که این نفرین علی است و ابن مردویه در مناقب از ابو رافع
آزاد کرده عایشه روایت کرده است که چون آن مرغ را نزد آن حضرت گذاشتند حضرت فرمود کاشکی امیر
مؤمنان و سید و آقای مسلمانان و امام و پیشوای متقیان نزد من بود و با من از این مرغ میخورد پس حضرت
امیر آمد و با او از آن مرغ خورد و اخطب خوارزم نیز این حدیث را بطرق بسیار از ابن عباس روایت کرده است
و کسی که اندک انصافی داشته باشد و تتبع کتب مخالفان بکند میداند که خبر در حد تواتر روایت شده است
زیرا که ترمذی در صحیح خود و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء و بلاذری در تاریخ و خرکوشی در شرف
المصطفی و سمعانی در فضائل الصحابه و طبری در کتاب الولایه و ابن البیع در صحیح و ابو یعلی در مسند
و احمد بن حنبل در فضائل و نطنزی در اختصاص روایت کرده اند و روایت کرده است این را از
محدثان محمد بن اسحق و محمد بن یحیی ازدی و ... و ابن شاهین و سدی و ابو بکر بیهقی و مالک و اسحق
بن عبد الله بن ابی طلحه و عبد الملک بن عمیر و مسعر بن کدام و داود بن علی بن عبد الله بن عباس و ابو حاتم رازی
بسندهای بسیار از انس و ابن عباس و ام ایمن و ابن بطه و ابا بریده و طرقی روایت کرده است و خطیب
ابو بکر در تاریخ بغداد از هفت طریق و ابن عقده حافظ کتابی در طرق این حدیث بر تنهائی تصنیف
کرده است و سی و پنج نفر از صحابه این حدیث را از انس روایت کرده اند و ده نفر از رسول خدا روایت
کرده اند با آن عداوتی که اکثر ایشان با امیر المؤمنین داشتند و سعی در اخفای فضائل او مینمودند
و چون سند این حدیث ثابت شد دلیل است بر امامت آنحضرت زیرا که محبت خدا و رسول معنی ندارد
بغیر آنکه او را استحقاق ثواب و وجوب طاعت و اتصاف بصفات حسنه از همه در پیش است و ثابت
شده است که حق تعالی منزه است از آنکه محل حوادث باشد و تغیر و انفعال در ذات مقدس او نمی باشد
و ایضا معلوم است که ثواب دادن حق تعالی و اکرام او بدون کمال عقاید و اتصاف بصفات حسنه
و نیات صحیحه و اعمال صالحه نمی باشد زیرا که تفضیل ناقص بر کامل و عاصی بر مطیع و جاهل بر عالم قبیح است
و حق تعالی در بسیاری از آیات قرآن مجید بیان این معنی فرموده است مثل قوله تعالی قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله یعنی بگو یا محمد اگر هستید آنکه خدا را دوست دارید پس متابعت و پیروی
کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد و قوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقاکم یعنی بدرستی که گرامی
ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست و فرموده است که خدا تفضیل داده است آنها را که جهاد

میکنند

میکنند بمالهای خود و جانهای خود بر آنهائی که نشسته اند و جهاد نمی کنند درجه بزرگی و فرموده است که
مساوی نیستند آنها که انفاق کرده اند و قتال کرده اند پیش از فتح مکه با آنها که بعد از فتح مکه کرده اند و فرموده
است فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره یعنی هر که عمل کند بقدر سنگینی ذره از خیر ثواب آن را می بیند و فرموده است
و ما یستوی الاعمی و البصیر و الذین آمنوا و عملوا الصالحات و لا المسیء قلیلا ما تتذکرون یعنی
و مساوی نیستند کور و بینا و آنها که ایمان آورده اند و عملهای شایسته کرده اند با بدکرداران بسیار کم متذکر
میشوید حق را و معلوم است که کوری و بینائی دل مراد است و اکثر قرآن مجید مشحون است باین مضمون و ایضا
معلوم است که محبت حضرت رسول از قبیل قرابت و محبت بشریت نیست پس کسی که احب خلق باشد
بسوی خدا و رسول افضل از همه خواهد بود و حضرت رسول از این حکم بیرون است باجماع و بقرینه آنکه حضرت
خود قایل این قول است و با ثبوت افضلیت احق بودن بخلافت معلوم است چنانکه مکرر مذکور شد
و متعصبان مخالفان دو اعتراض بر این دلیل کرده اند **اول** آنکه گاه باشد مراد احب خلق الله باشد در
خوردن آن مرغ و هر صاحب فهمی که اندک ربطی بسخن داشته باشد میداند که این خلاف ظاهر و متبادر از لفظ است
و میان اهل عربیت مقرر است که حذف متعلقات و اطلاق از قیود دلیل عموم است و اکل در کلام جواب
امر است و قید احبیت نیست و در بسیاری از روایات قید اکل مطلقا مذکور نیست با آنکه احبیت در
اکل یا باعتبار فضیلت و کرامت است پس مطلب ما ثابت میشود یا باعتبار فقر و استحقاق است و این باطل است
زیرا که معلوم است که در میان صحابه پریشان تر از آن حضرت بسیار بود و شیخ مفید علیه الرحمه از این اعتراض
جواب متینی فرموده است که اگر این معنی مراد باشد متضمن فضیلتی نخواهد بود پس انس چرا انقدر سعی میکرد و حضرت
را میگردانید و خود را مستحق سخط حضرت رسول میکرد که این فضیلت از برای انصار حاصل شود و حضرت
رسول هم تقریر او بر این فهم کرد و فرمود که هر کس قوم خود را دوست میدارد با آنکه مکرر دیده بود میان انصار
از او بهتری هست و اگر این مراد بود بایست که حضرت بفرماید که چه فضیلتی در این سخن بود که تو سعی
از برای انصار باشد و ایضا اگر این احتمال می بود چگونه حضرت امیر این را حجت بر افضلیت و احقیت
خلافت خود میکرد در شوری و آنها چرا قبول این میکردند بایست که در جواب گویند که این دلالت بر
فضیلتی نمی کند که موجب امامت و خلافت باشد تمام شد کلام مفید قدس سره و ایضا گوئیم که اگر این
دلیل فضیلت نبود انس چرا از برای رعایت آن منافقان کتمان شهادت میکرد تا مستحق نفرین آن حضرت
آن حضرت شود **اعتراض دویم** آنکه ممکن است حضرت در آن وقت احب و افضل خلق باشد و بعد از آن بوده
بعضی از صحابه افضل شده باشند و جواب همان است که این مخالف اطلاق و عموم لفظ است زیرا که ظاهر لفظ

ان است که احب جمیع خلق است بغیر حضرت رسول در جمیع احوال و از سنه حتی بر سایر انبیا و اوصیا علیهم السلام
و دلیلی بر تخصیص نه در کلام است و نه در خارج کلام و دلیلهای سابق اکثر در اینجا جاری است خصوصاً
قصه شوری و بعضی از فضلا جواب گفته اند که این فرق اجماع مرکب است زیرا که مجموع امت مرددند میان
دو قول اول تفضیل ان حضرت بر همه در جمیع احوال و اوقات دویم تفضیل دیگری بر او در جمیع احوال و اوقات
این احتمال که تو گفتی هیچیک از امت قایل بان نیستند و بعد از انکه از بعضی از احادیث مشعر ظاهر میشود که ان
مرغ بریان را جبرئیل از بهشت اورده بود و قرینه بر ان است که حضرت با ان سخاوت و فتوت اهل و غیر او
از حاضران را شریک نکرد و حصر بایشان نداد باعتبار انکه طعام بهشت در دنیا بر غیر معصومین روا
نیست خوردن و بنا بر این فضیلت ان حضرت در این واقعه مضاعف میگردد و دلیل بر عصمت و امامت
هر دو میتواند شد **دویم** منقبتی است که در غزوه خیبر ظاهر شد چنانکه صاحب جامع الاصول از صحیح
مسلم روایت کرده است از ابو هریره که رسول خدا در روز خیبر گفت البته میدهم این علم را بدست
مردی که دوست دارد خدا را و رسول او را و او را خدا بر دست او فتح خواهد کرد عمر گفت من دوست نداشتم
امارت را مگر در ان روز و خود را بنظر انحضرت در آوردم بامید انکه مرا از برای این امر طلبد پس
حضرت رسول علی را طلبید و علم را باو داد و گفت برو و رو بعقب مکن تا حق تعالی فتح را بر دست تو
جاری کند چون انحضرت امیر اندک راهی رفت ایستاد و نظر بعقب نکرد و باواز بلند با حضرت رسول
خطاب کرد که بر چه چیز با مردم قتال کنم حضرت فرمود که با ایشان قتال کن تا گواهی بدهند بوحدانیت
خدا و رسالت من هرگاه این کار را بکنند خون و مال خود را از تو حفظ کرده اند مگر بحق و حساب
ایشان بر خداست و ایضا صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو روایت کرده است
از سلمه بن اکوع که علی ع با حضرت رسول بجنگ خیبر نرفت از برای انکه دیده مبارکش درد داشت
و درد میکرد چون حضرت رسول با سایر لشکر روانه شد انحضرت امیر با خود گفت که حضرت رسول
بجنگ برود و من با او نروم پس از مدینه بیرون امد و بحضرت ملحق شد چون ان شبی شد که در صباحش
فتح خیبر شد حضرت رسول گفت که فردا خواهم داد علم را یا خواهد گرفت علم را مردی که دوست میدارد
او را خدا و رسول او یا گفت دوست میدارد خدا و رسول او را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد
ناگاه دیدیم علی علیه السلم پیدا شد و امید نداشتیم که او بیاید پس مردم گفتند علی ع امد پس علم را بدست او
داد و خدا بر دست او فتح کرد و ایضا در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو روایت کرده است
از سهل بن سعد که رسول خدا در روز خیبر گفت البته میدهم فردا علم را بمردی که خدا فتح کند بر

دستهای

دستهای او دوست دارد خدا و رسول او را و او دوست دارد او را خدا و رسول او پس مردم در تمام شب در اندیشه بودند
که ایا بکی خواهد داد علم را چون صبح شد همه صحابه بامداد بخدمت انحضرت امدند و هر یک امیدان داشتند که باو
بدهد پس حضرت فرمود که کجا است علی بن ابیطالب ع همه صدا بلند کردند که یا رسول الله چشمهای او درد میکند
پس علی بن ابی طالب را طلبید و در دیدهای او رمدی بود پس آب دهان مبارک را بر دیدهای او انداخت
و دعا کرد در ساعت شفا یافت چنانکه گویا هرگز دردی نداشته است و علم را بدست او داد پس علی ع
گفت با ایشان قتال کنم تا مثل ما شوند حضرت رسول فرمود تانی بنما در رفتن تا نزول کنی بساحت ایشان پس
بخوان ایشان را بسوی اسلام و خبر ده ایشان را بانچه واجبست بر ایشان از حق خدا و حقوق اسلام پس
بخدا سوگند که اگر خدا هدایت کند بسبب تو مردی را بهتر است از برای تو از جمیع شتران سرخ مو که در میان
عرب بسیار معتبر است و در روایت سعد بن ابی وقاص که مشتمل بر این منقبت بود در حدیث منزلت مذکور شد
و تفسیر ثعلبی در تفسیر قول حق تعالی و یهدیک صراطا مستقیما روایت کرده است که حضرت رسول ص اهل خیبر را
محاصره نمود تا انکه بر صحابه گرسنگی شد پس متوسل شد پس علم را بعمر داد و با جمعی از صحابه او را بجنگ اهل
خیبر فرستاد چون مقابل ایشان شدند عمر و اصحابش گریختند و بسوی حضرت برگشتند و او نسبت میداد اصحاب را
بجبن و بد دلی و اصحابش او را نسبت میدادند بترس و نامردی و حضرت را دردی در شقیقه عارض شد که بیرون
نیامد و ابو بکر علم را گرفت و رفت و با اصحابش گریخت پس باز عمر علم را برداشت و رفت و شکست یافت و برگشت چون
این خبر بحضرت رسول ص رسید فرمود بخدا سوگند که فردا علم را میدهم بمردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و او دوست
میدارد خدا او و رسول او را و او بقهر خواهد گرفت قلعه را و علم در ان وقت در میان لشکر نبود چون روز دیگر
شد گردن کشیدند بسوی ان ابو بکر و عمر و مردان چند از قریش و هر یک امیدوار بودند که شاید علم باو
داده شود پس حضرت رسول ص سلمه بن اکوع را فرستاد و علی ع را طلبید و بزودی حاضر شد بر شتری سرخی
و نزدیک حضرت رسول که رسید شتر را خوابانید و دیدهای خود را از شدت وجع بقطعه از برد سرخ یمنی
بسته بود سلمه گفت من دست علی را گرفته میکشیدم تا بنزدیک حضرت رسول ص اوردم حضرت فرمود چه میشود
ترا گفت رمد رسیده دیدهای من بهمرسیده فرمود نزدیک من بیا چون نزدیک امد آب دهان مبارکش را در
دیدهای او انداخت و در ساعت شفا یافت و بعد از ان تا زنده بود درد چشم ندید پس علم را بدست
انحضرت داد و روانه کرد و ابن مغازلی از ابو هریره روایت کرده است که چون علی ع علم را بدست
معجزنما گرفت بسرعت روانه شد و من از عقب او میرفتم و در هیچ جا توقف نکرد تا علم را در پای قلعه خیبر نصب
کرد پس یکی از علمای یهود از بالای قلعه مشرف شد و گفت تو کیستی گفت منم علی بن ابیطالب پس رو باصحاب

خود کرده و کفت بحق خدائی که تورات را بر موسی فرستاده است او بر شما غالب خواهد شد و بروایت ثعلبی و دیگران حضرت خلافت پناه علم حضرت شیم را کرفت و حلۀ ارغوانی پوشیده بود و چون بپای قلعه امد مرحب بعادت
روزهای کذشته از قلعه بیرون امد و خود مطلائی بر سر کذاشته بود و سنک بزرکی جا سوراخ کرده بود و بر بالای خود بر سر کذاشته بود و رجز میخواند و حضرت امیر ع شروع برجز کرده پیش رفت و دو ضرب در میان ایشان رد شد پس حضرت ضربتی بر سر او زد و او و ددکرسنک و خود و سر او نیز دو دابه نیم کرد و شمشیر بر
دندانهای او نشست چون یهود این حالت را مشاهده کردند بقلعه کریختند و در قلعه را بستند و آن در دروازه بود از یک قطعه سنک و در میانش سوراخی بود حضرت دست معجز نما را در ان سوراخ کرد و در را بنحوی حرکت داد که تمام قلعه بلرزید و در را کند و مانند سپر او را بر سر دست کرفت و تا صد کام رفت پس آن را انداخت که چهل کام دور افتاد و چهل نفر از صحابه خواستند که ان را حرکت دهند نتوانستند حرکت دادن
ان در از عظمت و سنکینی بمرتبه بود که ان را چهل نفر می بستند و چهل نفر میکشودند و غرایب معجزات ان ولی خدا در ان غزوه بسیار است که محدثان و مورخان خاصه و عامه بطرق متعدده روایت کرده اند
و فقیر بعضی را در حیات القلوب ایراد نموده ام و انچه مشتمل است بر مقصود ما در اینمقام اثبات محبت و محبوبیت خدا و رسولست با ان حضرت و انکه جمعی که غاصب خلافت ان حضرت بودند در این جنک
کریختند و این منقبت از روی بی شرفی باز آیند و سند این منزلت عظیمه و منقبت کبری بودند و جمیع
اینها را بخاری و مسلم و ترمذی بچندین طریق و ابن مغازلی بدوازده طریق و احمد بن حنبل در مسند بطرق بسیار و ثعلبی بچندین طریق و محمد بن یحیی ازدی و محمد بن جریر طبری و واقدی و محمد بن اسحق و
بیهقی در دلایل النبوة و حافظ ابو نعیم در حلیه و اشنهی در کتاب اعتقاد و دیلمی در فردوس الاخبار
بطرق متعدده روایت کرده اند از علی ع و عمر و عبدالله بن عمر و سهل بن سعد و سلمة بن اکوع و ابو سعید خدری و جابر انصاری و غیر ایشان از صحابه و اکثر ایشان ذکر کرده اند که سابقا علم را بابوبکر و عمر داد
و ایشان کریختند و بعضی عثمان را نیز ذکر کرده اند و اشعار حسان بن ثابت که در این واقعه بر حضرت رسول ص کفته در مدح انحضرت مشهور است و همچنین انکه اصل غزوه چند متواترست این خصوصیات نیز
متواترات و اما استدلال باین قصه بر امامت و خلافت انحضرت پس بدو وجه متین میتوان نمود که
هیچ عاقل منصف انکار نتواند کرد اول انکه بر هر عاقل معلوم است که اگر مراد اصل محبت باشد که ایشان هم
مسلمانان را در ان شریک میدانند با ان حضرت هر اینه صحابه را ان حیثی که اکثر ایشان داشتند و جان خود را
عزیز میداشتند ان قدر آرزو نمی کردند که علم را بایشان داده شود و ان قدر حسد بر انحضرت در این با

بخبر دهند

خبر دهند و شعرا در مدایح خود ذکر نمیکردند و حضرت امیر در مفاخرات خود ذکر نمیکرد پس معلوم شد که مراد از محبت انحضرت خدا و رسول محبتی است که هرکز مخالفت ایشان را اختیار ننماید و جان و مال خود را بطیب خاطر در راه ایشان بذل نماید و مراد بمحبت خدا و رسول انحضرت را ان است که در همه امور و در جمیع احوال
از جمیع جهات محبوب ایشان باشد و این هر دو ملزوم مرتبه عصمت است و عصمت ملزوم امامت است چنانچه مکرر مذکور شد و بوجه دیگر تقریر کنیم و کوییم که اما مراد محبت من جمیع الجهات است یا محبت فی الجمله و محبت فی الجمله
نسبت بهر مومنی من حیث الایمان هست و اختصاص بو جراتست و محبت من جمیع الجهات لازم دارد عصمت را
بلکه بالاترا مرتبه عصمت را زیرا که هر صفت مرجوحی اتصاف بان مستلزم ان است که از این جهت او را
دوست ندارد و اکر از اینمراتب همه تنزل کنیم در ان شکی نیست که البته متضمن فضیلت و منقبت عظیمی است
برای انحضرت پس تقدیم غیر انحضرت ترجیح مرجوح است و بر حکیم علیم محالست دوم انکه بعد از اندک
تاملی بر عاقل مخفی نمی ماند که هرگاه اول علم را بابوبکر و بعد از ان بعمر داده باشد و ایشان کریخته باشند
و از کریختن ایشان آزرده باشد بعد از ان بفرماید که فردا علم را بشخصی میدهم که صاحب این صفات باشد و فتح
دست و فتح بشود البته باید ان شخص مخصوص بهمه این صفات باشد و ان صفات در انها که منهزم شدند نباشد
پس اکر ان حضرت بجای این صفات میفرمود که فردا علم را بکسی میدهم که از اهل مکه باشد و قرشی باشد
با انکه این دو صفت در انها که علم را بیشتر کرفته بودند بود خلاف قانون بلاغت بود پس از اینجا معلوم
شد که ابوبکر و عمر دوست خدا و رسول نبوده اند و خدا و رسول ایشان را دوست نمیداشته اند و شک
نیست در انکه اینها منافی رتبه خلافت و امامت است بلکه منافی ایمان است و چون توانند بود که کسی مومن
باشد و خدا و رسول را دوست ندارد و حال انکه حق تعالی فرموده است والذین امنوا اشد حبا لله یعنی
انها که ایمان اورده اند محبت ایشان نسبت بخدا بیشتر است از محبت مشرکان به بتها و ایضا فرموده است
که اکر خدا را دوست میدارید پس پیروی کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد و ایضا لازم دارد که
حق تعالی هیچیک از طاعات ایشان را قبول نکرده باشد زیرا که حق تعالی فرموده است بدرستی که دوست
میدارد انها را که قتال میکنند در راه او و فرموده است که دوست میدارد توبه کنندکان را و دوست میدارد
متطهران را پس مقبول نخواهد بود جهاد ایشان و توبه ایشان از شرک و تطهیر ایشان بهر معنی که باشد دیگر
می باید که ایشان نه از صابران باشند و نه از پرهیزکاران و نه از توکل کنندکان و نه از محسنین و نه از مقسطین
زیرا که حق تعالی در بسیاری از ایات که بیرون محبت خود را نسبت باین جماعت یاد کرده است اکر ایشان یکی از ان
جماعت میبودند بایست خدا ایشان را دوست داشته باید که از جماعتی باشند که خدا عدم محبت خود را نسبت

بایشان داده است مثل خائنین وظالمین وکافرین وفرح کنندگان بدنیا ومستکبرین ومسرفین وازحد تجاوز
کنندگان وافساد کنندگان در زمین وکفار واثیم ومختال وفخور وامثال ایشان از جماعتی که حق تعالی سلب محبت
خود از ایشان نموده گو کسی که باین مثابه باشد چگونه استحقاق خلافت رسول وامامت امت دارد و هرگاه
اینها استحقاق خلافت نداشته باشند خلافت منحصر میشود در انحضرت باجماع مرکب چنانچه مذکور شد و ممکن است
این دو دلیل را بیک دلیل تمام بگردانیم بانکه گوئیم که مراد محبت کامله است و در جمیع احوال واز جمیع جهات
پس دلالت میکند بر امامت انحضرت چنانکه دانستی و اگر مراد مطلق محبت است پس دلالت میکند برمط
مرتبه معارضان انحضرت از جهات شتی چنانچه معلوم شد و بدانکه حق تعالی فرموده است یا ایها الذین
امنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون
فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم یعنی ای گروهی
که ایمان آورده اید هر که مرتد شود از شما و برگردد از دین خود پس بعد از ان بیاورد خدا گروهی را
که دوست دارد ایشان را و دوست دارند ایشان خدا را و ذلیل و متواضع باشند از برای مؤمنان
و شدید و غالب باشند بر کافران جهاد کنند در راه و نترسند از ملامت ملامت کنندگان این فضل خدا است
میدهد بهر که خواهد و خدا واسع العطا است دانا و از این احادیث که مشتهر ظاهر میشود که این گروه که
حق تعالی اوصاف ایشان را در این آیه مذکور ساخته حضرت امیرالمؤمنین ع و اصحاب اویند که با طلحه و زبیر
و معاویه و خوارج جنگ کردند زیرا که اوصافی که حضرت رسول ص امیرالمؤمنین ع را بان اوصاف وصف
کرده موافق است با اکثر اوصاف این خصوصا یحبهم ویحبونه قطع نظر از انکه معلوم است که این اوصاف
در غیر انحضرت مجتمع نبود و هر یک از اینها بمرتبه در انحضرت کامل بود که کسی قدرت بر انکار نمیتواند نمود
و در طرق عامه از عمار و حذیفه و ابن عباس روایت کرده اند که این آیه در شان انحضرت نازل شد
و مؤید این است انکه صاحب جامع الاصول از سنن ابی داود و صحیح ترمذی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
روایت کرده است که در جنگ حدیبیه بیرون آمدند بسوی ما جماعتی از رؤسا و سرکردهای مشرکان
و گفتند بیرون امده اند بسوی شما جمعی از پسران ما و غلامان ما و از خدمت گریخته اند پس رد انها را
بسوی ما پس حضرت رسول غضبناک شد و گفت ای گروه قریش البته ترک کنید مخالفت امر خدا را یا خدا
خواهد فرستاد بسوی شما گروهی را که گردن شما بشمشیر بزنند و انها گروهی اند که خدا امتحان کرده است
دل ایشان را از برای پرهیزکاری بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله کیستند این جماعت فرمود که
از جمله ایشان است خاصف النعل یعنی پینه کننده نعلین و چون کارهائی که متعلق بجسد مبارک

انحضرت

انحضرت بود در سفرها حضرت امیر متوجه انها می شد و در ان وقت حضرت نعل خود را داده بود
که حضرت امیر پینه کند و حضرت مشغول ان کار بود و عبدالله بن احمد بن حنبل در مسند بطرق بسیار
این حدیث را روایت کرده است و در بعضی از روایات چنین است که ای گروه قریش ترک این سخنان بکنید
والا میفرستم بسوی شما مردی از شما که خدا امتحان کرده باشد دل او را از برای ایمان که بزند گردنهای شما را
از برای دین گفتند یا رسول الله ابوبکر است گفت نه گفت پس عمر است گفت نه ولیکن ان است که در حجره نعل مرا پینه
می کند و بروایت دیگر از ابو سعید خدری روایت کرده است که حضرت رسول فرمود در میان شما کسی هست
که بر تاویل قران قتال خواهد کرد بمثل انکه من بر تنزیل قران قتال کردم ابوبکر گفت منم یا رسول الله فرمود نه عمر گفت
منم فرمود نه ولیکن ان است که نعل مرا پینه می کند سیم احادیث متضافره است که در کتب معتبره عامه در این باب
وارد شده است در جامع الاصول روایت کرده است از صحیح ترمذی از براء بن عازب که حضرت رسول صلی الله
علیه وآله دو لشکر فرستاد بسوی یمن و بر یکی امیر علی را امیر کرد و بر دیگری خالد بن ولید را و فرمود که اگر کار
بکارزار منتهی شود علی بر همه امیر باشد پس حضرت یک قلعه را فتح کرد و از غنایم ان قلعه جاریه از برای خود بر
داشت خالد شکایت علی را و برداشتن جاریه را در نامه نوشت و بمن داد که از برای حضرت رسول آوردم
چون حضرت نامه را خواند رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود چه میگوئی در باب مردی که دوست میدارد
خدا و رسول او را و او را دوست میدارد خدا و رسول او من گفتم پناه میبرم بخدا از غضب خدا و از غضب
رسول و من تقصیری ندارم بغیر انکه نامه را آوردم و در صحیح بخاری نیز روایت شده و در انجا این زیادتی
هست که حصه او در خمس زیاده از ان است که برداشته است و ابن ابی الحدید این قصه را روایت کرده است
و گفته است که خالد چهار نفر از صحابه را گفت بروید مذمت علی را بکنید پس سه نفر ایشان گفتند و حضرت
رو از ایشان گردانید تا انکه بریده اسلمی که چهارم ایشان بود شکایت علی کرد و گفت جاریه از غنیمت را
برای خود برداشت پس حضرت رسول ص بحدی غضبناک شد که رنگ مبارکش سرخ شد و مکرر گفت علی را
برای من بگذارید بدرستی که علی از من است و من از علی ام و او ولی هر مؤمن است بعد از من و حصه او
از خمس زیاده از ان است که برداشته است پس ابن ابی الحدید گفته است که احمد این حدیث را در مسند بچند
سند روایت کرده است و اکثر محدثین این حدیث را روایت کرده اند و ایضا در جامع الاصول از صحیح
ترمذی روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که علی از من است و من از علی ام و تبلیغ نمیرساند از جانب
من کسی رسالت را مگر علی و این حدیث صریح است در خلافت نزد کسی که اندک بصیرتی داشته باشد و از
کتاب معرفت ابرهیم بن سعید ثقفی از جابر انصاری روایت کرده است که چون حضرت امیرالمؤمنین ع

قلعه خیبر را فتح کرد حضرت رسول فرمود که اگر نه آن بودی که خواهند گفت در شان تو آنچه نصاری در شان
حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام کفتند هر آینه امروز سخنی در باب تو میگفتم که بهیچ گروهی نگذری مگر آنکه خاک
کف پای ترا بردارند و بقیه آب دست شستن ترا بگیرند و بآنها طلب شفا کنند ولیکن بس است ترا آنکه تو از
منی و من از توام و تو وارث منی و من وارث توام تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست
بعد از من و تو بری میکنی ذمت مرا و قتال خواهی کرد بر سنت من و تو در آخرت نزدیک ترین خلق
خواهی بود بسوی من و تو بر حوض کوثر جانشین من خواهی بود و تو پیش از همه کس بر سر حوض کوثر بر من
وارد خواهی شد و اول کسی که حله بهشت میپوشد با من تو خواهی بود و اول کسی که داخل بهشت میشود
از امت من توئی و شیعیان تو بر منبرهای نور خواهند بود با روهای سفید در دور من و شفاعت خواهم
کرد از برای ایشان و در بهشت همسایگان من خواهند بود و هر که با تو جنگ است با من جنگ است و هر که با تو
صلح است با من صلح است و دوست تو دوست من است و آشکار تو آشکار من است و پنهان سینه تو پنهان سینه من است
و فرزندان تو فرزندان من اند و تو وعده‌های مرا بعمل خواهی آورد و حق با تو است و حق بر زبان تو و در دل
تو و در میان دو دیده تو است و ایمان مخلوط است با گوشت و خون تو چنانچه مخلوط است با گوشت و خون من
و در حوض کوثر وارد نمیشود بر من دشمن تو و غایب نخواهد بود از حوض کوثر دوست تو و با تو بر حوض کوثر
وارد خواهد شد پس حضرت امیر سر بسجده گذاشت و گفت حمد میکنم خدائی را که منت گذاشت بر من بایمان
و تعلیم کرد بمن قرآن را و مرا محبوب بهترین خلایق و خاتم پیغمبران و سرور مرسلان کردانید بمحض احسان
و فضل خود بر من پس حضرت رسول گفت یا علی اگر تو نمیبودی مؤمنان بعد از تو شناخته نمیشدند مقصد
چهارم در بیان اختصاص حضرت امیرالمؤمنین است صلوات الله علیه بحضرت رسول در اخوت
و همراز بودن و سایر امور و در آن چند مطلب است مطلب اول اخوت است در جامع الاصول
از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که چون حضرت رسول برادری قرار داد میان صحابه حضرت امیر
المؤمنین گریان بنزد آن حضرت آمد و گفت یا رسول الله برادری قرار دادی میان اصحاب خود و مرا
با کسی برادر نکردی حضرت رسول گفت تو برادر منی در دنیا و آخرت و ابن عبد البر در استیعاب از ابن
عباس روایت کرده است که رسول خدا با علی گفت تو از من بمنزله هرونی از موسی برادر منی و مصاحب
منی و از ابی الطفیل روایت کرده است که چون عمر محتضر شد خلافت شوری قرار داد میان علی و عثمان
و طلحه و زبیر و عبد الرحمن و سعد پس حضرت امیر بایشان گفت شما را بخدا سوگند میدهم که آیا در میان
شما بغیر من کسی هست که حضرت رسول برادری میان خود و او قرار داده باشد در وقتی که مسلمانان را

مقصد چهارم

مطلب اول

ابن

بایک دیگر برادر کرده گفتند نه پس ابن عبد البر گفته است که از وجوه بسیار روایت کرده اند که علی میگفت من بنده خدا
و برادر رسول اویم و این سخن را بغیر از من کسی نمی گوید مگر بسیار دروغگوی و قصه مواخات از متواترات است
و ابن حنبل در مسند بر شش سند روایت کرده است از جمعی از صحابه و ابن مغازلی بهشت سند روایت کرده است
و ابن صباغ مالکی در فصول مهمه از ابن عباس روایت کرده است و حاصل همه آن است که حضرت رسول
برادر کردانید هر یک از مهاجر و انصار را با کسی که در سعادت یا شقاوت نظیر و شبیه او بود چنانکه ابو بکر را با عمر
و عثمان را با عبد الرحمن بن عوف و طلحه را با زبیر و سلمان را با ابوذر و همچنین سایر صحابه را برادر کردانید
و حضرت امیر را با کسی برادر نکرد حضرت امیر گریان شد حضرت رسول فرمود من ترا از برای خود گذاشتم
پس دست او را گرفت و بلند کرد و گفت علی از منست و من از اویم و او از من بمنزله هرون است
از موسی و مضامین این اخبار صریح اند در آنکه آن حضرت ممتاز بود از میان سایر صحابه و بغیر حضرت رسول
نظیری و شبیهی نداشت که شایسته برادری او باشد پس باید در امامت و ریاست نیز شبیه آنحضرت بوده باشد
و در مسند احمد بچند سند از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت رسول گفت دیدم که بر در
بهشت نوشته بودند دو هزار سال پیش از آنکه حق تعالی آسمانها را خلق کند محمد رسول خدا است علی
برادر رسول خدا است دویم آنکه آن حضرت صاحب سر خدا و رسول بود ابن شیرویه در فردوس
روایت کرده است از ابن عباس که رسول خدا گفت صاحب سر من علی بن ابی طالب است و در
صحیح ترمذی و مسند ابو یعلی و مناقب ابن مردویه و فضایل سمعانی و سایر کتب از جابر روایت کرده اند
که در روز فتح طایف حضرت رسول با علی صلوات الله علیهما راز گفت و بسیار طول داد عمر با ابو بکر گفت چه
بسیار طول داد راز خود را با پسر عم خود و بروایت ترمذی که صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة روایت
کرده اند مردم گفتند که راز خود دور و دراز شد چون این سخن بحضرت رسول رسید گفت من با او
راز نمی گفتم خدا با او راز میگفت و ابن اثیر در نهایه نیز این حدیث را روایت کرده است و ابن ابی الحدید
در شرح نهج البلاغه روایت کرده است از مسند احمد و در مسند ابن حنبل و مناقب ابن مردویه و سایر
کتب خاصه و عامه روایت کرده اند که حضرت رسول در احتضار فرمود بخوانید از برای من حبیب مرا
و بروایت دیگر خلیل مرا ابو بکر را طلبیدند چون نظر ش بر او افتاد رو از او پوشانید و باز گفت دوست
مرا بطلبید عمر را طلبیدند رو از او گردانید و باز گفت دوست مرا بطلبید عایشه گفت علی را بخوانید
چون علی آمد او را در میان جامه داخل کرد و او را در بر گرفت و با او راز گفت تا بعالم اعلی انتقال نمود
سیم آنکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون مهاجران بمدینه آمدند در دو

بلا تنکر

خانها بنا کرده بودند و درهای آنها را بسوی مسجد گشوده بودند و بعضی در مسجد میخوابیدند رسول خدا ص معاذ بن جبل را
فرستاد و ندا کرد رسول خدا امر میکند شما را که درهای خود را مسدود کنید مگر در خانه علی ع پس در این
باب مردم سخنان گفتند چون این سخنان بحضرت رسید خطبه خواند و گفت بخدا سوگند که من این درها را
نبستم و در خانه علی را نگشودم بلکه خدا مرا امر کرد که چنین کنم اطاعت کردم و این مضمون را احمد بن حنبل
و ابو یعلی در مسند و صاحب خصایص علویه و سمعانی در فضایل و ابو نعیم در حلیه و دیگران از سی نفر
از اکابر صحابه روایت کرده اند و ابن ابی الحدید گفته است که احمد بن حنبل در مسند این مضمون را بسند
بسیار روایت کرده است و ابن حجر نیز از احمد روایت کرده است و ابن اثیر در نهایه در لغت فلاح
روایت کرده است که در حدیث روایت شده است که چون ندا کردند که بیرون روند از مسجد همه کس
بغیر از رسول و آل علی بیرون رفتیم از مسجد و رختهای خود را میکشیدیم و بیرون میبردیم و در این
زمان نیز علامت در خانه امیر المؤمنین ع که در مسجد مفتوح بود موجود است و صاحب جامع الاصول
از صحیح ترمذی و صاحب مشکوة از مسند احمد روایت کرده اند از ابن عباس که حضرت رسول امر
کرد که درها را از مسجد بستند مگر در خانه علی ع و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت
کرده است که رسول خدا ص بحضرت امیر المؤمنین ع گفت حلال نیست احدی را که جنب شود در این مسجد
بغیر من و بغیر تو و این فضیلت و اختصاص منقبتی است که فوق آن متصور نیست **چهارم** اکثر
خاصه و عامه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون حضرت رسول ص خواست که بتهای قریش را از بام
کعبه بزیر آورد و بشکند حضرت امیر را بر دوش خود برداشت تا آن بتها را بزیر آورد چنانچه احمد در
مسند و ابو یعلی موصلی و صاحب تاریخ بغداد و زعفرانی در فضایل و خطیب خوارزمی در اربعین و
نطنزی در خصایص و جماعت بسیاری از جابر روایت کرده اند که گفت با رسول خدا ص داخل مکه
شدیم کفار قریش سیصد و شصت بت بر دور کعبه گذاشته بودند حضرت رسول امر کرد که همه را
برو انداختند و بر بالای خانه بت بزرگی گذاشته بودند که آن را هبل می گفتند چون نظر حضرت
رسول بر آن افتاد فرمود که یا علی پا بر دوش من بالا رو یا من بر دوش تو بالا روم که هبل را
از بام کعبه بیندازیم علی ع گفت بلکه تو بر دوش من بالا رو حضرت امیر گفت چون حضرت رسول بر دوش
من نشست از برای ثقل رسالت و جلالت نبوت نتوانستم آنحضرت را حرکت داد پس حضرت تبسم فرمود
و بزیر آمد و مرا بر دوش خود سوار کرد چون برخاست بحق آن خدایی که دانه را شکافته و خلایق را
آفریده است که چنان بلند شدم که اگر میخواستم آسمان را میتوانستم گرفت پس هبل را بزیر انداختم و بعد از آن

خود را از بام کعبه بزیر افکندم و الحال بمن نرسید و این کرامت از همه عظیم تر است و تا کسی در جلالت همچند
پیغمبر نباشد بار دوش او نمیتواند گذاشت و در کتب مخالفان مذکور است که حضرت رسول هرگاه
اراده برخاستن میکرد دست علی را میگرفت و گاه می نشست تکیه بر آنحضرت میکرد و در خصایص
نطنزی روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله عطسه میکرد حضرت امیر ع
میگفت رَفَعَ اللهُ ذِکْرَکَ یعنی خدا ذکر ترا بلند گرداند پس حضرت رسول در جواب میگفت اَعْلَی اللهُ
کَعْبَکَ یعنی خدا پای ترا بر دشمنان بلند گرداند و چون حضرت رسول ص غضبناک میشد بغیر علی کسی
جرات نمیکرد که با آنحضرت سخن بگوید و از عایشه روایت کرده اند که گفت دیدم حضرت رسول
علی ع را در بر گرفت و بوسید و گفت پدرم فدای تو ای یگانه شهید و چون علی ع حاضر نبود
میفرمود کجا است محبوب خدا و محبوب رسول او و ابن حجر نیز اول این حدیث را از عایشه روایت کرده
است و بسندهای بسیار در صحاح علامه و سایر کتب ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود
که علی از من است و من از علی ام و ادا نمیکند از جانب من مگر علی و ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده
است که رسول خدا ص در سال دویم حضرت دختر خود فاطمه سیده زنان اهل جنت را [illegible]
عمران تزویج نمود بعلی و باو گفت ترا تزویج کردم بکسی که سید و بزرگ خلق است در دنیا و آخرت و بدرستی
اسلام او پیش از همه صحابه بود و علم او از همه بیشتر است و حلم او از همه عظیم تر است و اسمای بنت عمیس گفت
دیدم در وقتی که رسول خدا از فرج کند خدا را بسیار دیگر داد و دعای بسیار از برای هر دو کرد و کسی را
با ایشان در دعا شریک نکرد و از برای علی ع دعا میکرد بنحوی که از برای فاطمه ع دعا میکرد و جوینی
روایت کرده است از مطلب بن عبد الله که رسول خدا خطاب کرد بگروه ثقیف در وقتی که بنزد آن
حضرت آمدند و گفت یا مسلمان میشوید یا میفرستم بسوی شما مردی را که از من است یا گفت مثل جان
من است پس گردن شما را خواهد زد و فرزندان شما را اسیر خواهد کرد و مالهای شما را خواهد گرفت
عمر گفت بخدا سوگند که من آرزوی امارت نکردم مگر در آن روز و سینه خود را پیش میکردم که شاید
بگوید این است پس رو بعلی ع کرد و دستش را گرفت و دو مرتبه گفت او این است **مؤلف گوید**
که این بی ایمان چون اعتقاد بخدا نداشته است از قسم دروغ پروا نداشته است زیرا که سخن را موافق که بر عین
در جنگ خیبر و مواطن دیگر گفته و البته که از آن زیاده دروغ خواهد بود و چون شرم نداشته است پروا
از این نداشته است که مردم از فحوای حال او دانند که او دروغ میگوید و از آنهم که حرص بر عهده
خلافت و اگر گویند مرادش این بود که اهلیت این امر را در خود نمیدید این راست نیست اما باید

بدین مواطن نمی آیند نکند و در جامع الاصول از صحیح نسائی و در مشکوة از صحیح ترمذی روایت
کرده اند که ابوبکر و عمر فاطمه علیها السلام را از حضرت رسول ص خواستگاری کردند و حضرت نداد
و فرمود که او کوچک است و علی ع خواستگاری کرد و باو داد و احادیث در باب اختصاص امیر بحضرت
رسول صلی الله علیهما زیاده از آن است که در این رساله احصا توان کرد و هر عاقلی که اندک بهره
از انصاف داشته باشد میداند که هرگاه پادشاهی یا امیری یک شخص از اقارب خود را پیوسته مورد
عنایت خود کرده اند و در امور کلیه و جزویه باو مشورت نموده و پیوسته او را محرم اسرار خود کرده
و در همه احوال در مجامع خلق مبالغه در مدح او کند البته او قابل خلافت خود و مهیا کرده و این
اقل است بامامت و نیابت او و از آنکه صریح بگوید که او جانشین من است حضور ظاهر که این معنی
از کسی صادر شود که معلوم است که محبت او تابع محبت خداست و مبتنی بر امور دنیویه و عواطف
بشریه نیست پس اینها اقل دلایلند بامامت و خلافت آن حضرت **فصل پنجم** در بیان آن است
که بروایات مستفیضه و احادیث صحیحه که عامه تلقی بقبول نموده اند ثابت شده است که حق همیشه
با امیر المؤمنین علیه السلام است و او از حق جدا نمیشود در مناقب خوارزمی از ابولیلی روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت بعد از من فتنه خواهد بود چون آن فتنه ظاهر شود بر شما باد
بملازمت علی بن ابیطالب ع که او جدا کننده حق و باطل است و از ابن عمر روایت کرده است که حضرت
رسول فرمود که هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است و هر که از من مفارقت کند
از خدا مفارقت کرده است و از ابوایوب انصاری روایت کرده است که حضرت رسول بعمار گفت
که اگر ببینی که علی ع بوادی میرود و همه مردم بوادی دیگر میروند تو با علی برو و مردم را بگذار که او ترا
در ضلالت داخل نمیکند و از هدایت بیرون نمیبرد و از ابوذر روایت کرده است از ام سلمه
که حضرت رسول ص گفت علی با حق است و حق با او است از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من در آیند
و ایضا از عایشه روایت کرده است همین مضمون را و ابن ابی الحدید گفته است این حدیث نزد
من ثابت است که حضرت رسول فرمود علی با حق است و حق با او میگردد هر جا که او گردد و محمد شهرستانی
در جواب علامه حلی رحمه الله که در کشف الحق استدلال باین حدیث کرده گفته است که بودن آن
حضرت با حق و جدا نشدن او از حق امری است که کسی را در آن شکی نیست که احتیاج باستدلال
داشته باشد و ابن حجر ناصبی در صواعق روایت کرده است از طبرانی از ام سلمه که گفت شنیدم
از رسول خدا ص که می گفت علی با قرآن است و قرآن با علی است از هم جدا نمیشوند تا در حوض بر

من آیند

من آیند و ابن مردویه نیز این مضمون را بطرق متعدده از ام سلمه و عایشه روایت کرده است و مؤلف
کتاب فضایل الصحابه نیز از عایشه روایت کرده است و در فردوس الاخبار از حضرت رسول ص
روایت کرده است که گفت خدا رحمت کند علی را خداوندا حق را بگردان هر جا که بگردد و کسی از مخالفان
قدرت بر انکار این مضمون ندارد و هرگاه مضامین این احادیث ثابت شد امامت آن حضرت ثابت
میشود بچندین وجه **اول** آنکه دلالت بر عصمت آن حضرت میکند و دانستی که عصمت دلیل امامت است
دوم آنکه دلالت بر افضلیت آن حضرت میکند و تفضیل مفضول قبیح است عقلا **سیم** آنکه
از احادیث متواتره و خطب مشهوره امیر المؤمنین ع که عامه و خاصه روایت کرده اند که معلوم است
که حضرت امیر المؤمنین ع تصدیق خلافت خلفای ثلث هرگز نکرد و همیشه ایشان را نسبت بجور و ظلم میداد
و از ستم ایشان شکایت میکرد و هرگاه ایشان بر خلاف آن حضرت باشند مخالف حق خواهند بود
و ظالم و جابر و کافر خواهند بود و شکایت آن حضرت از ایشان اگرچه احتیاج باثبات ندارد اما چند خبر
از صحاح ایشان ایراد مینماییم صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و سنن
ابو داود روایت کرده است از مالک بن اوس که علی ع و عباس آمدند نزد عمر و طلب میراث رسول خدا
میکردند پس عمر گفت با ایشان چون حضرت رسول از دنیا رفت ابوبکر گفت من ولی رسول خدایم
پس آمدید و تو طلب میراث پسر برادرت میکردی و این طلب میراث زنش از پدرش میکرد پس
ابوبکر گفت که رسول خدا گفت که ما گروه پیغمبران میراث نمیگذاریم آنچه از ما میماند صدقه است پس شما
او را دروغگو و گناهکار و مکار و خیانت کننده دانستید و خدا میداند که او راستگو و نیکوکار و تابع
حق بود پس چون ابوبکر مرد گفتم من ولی رسول خدا و ولی ابوبکرم پس شما مرا دروغگو و گناهکار و مکار
و خاین دانستید و خدا میداند که من راستگو و نیکوکار و تابع حقم پس من خلافت را متصرف شدم الحال
هر دو متفق شده اید و میگویید میراث را بما بده پس از این حدیث که در نهج صحیح از صحاح ایشان وارد شده است
باعتراف امام ایشان معلوم میشود که حضرت امیر این دو منافق را کذاب و غدار و مکار و گناهکار میدانسته
پس چگونه راضی بامامت و بیعت ایشان شده باشند و اینها شبهه کرده در باب خلافت در نظر مردم
جلوه داده اند اجماع بر امامت او است و هرگاه امیر المؤمنین و عباس در آن داخل نباشند کی اجماع متحقق
شده است چنانکه صاحب جامع الاصول روایت کرده است از صحیح مسلم و بخاری که عایشه گفت
فاطمه دختر رسول خدا و عباس آمدند نزد ابوبکر و طلب میراث خود از رسول خدا ص میکردند و طلب
فدک میکردند و حصه خود را از خیبر ابوبکر گفت من از رسول خدا شنیدم که گفت از ما میراث نمیماند

انچه میگذارم صدقه است وال محمد ازین مال میخورند بقدر کفایت که پیغمبر میکرده است من تغییر آن نمیکنم پس چون
حاصل صدقه در مدینه آمد عمر آن را بعلی و عباس داد و علی متصرف شد و حاصل خیبر و فدک را عمر ضبط کرد و
بایشان نداد و گفته اند در روایت دیگر وارد شده است که فاطمه صلوات الله علیها آزرده شد و هجرت
کرد از ابوبکر و با او سخن نگفت تا از دنیا رفت و حضرت او را در شب دفن کرد و ابوبکر را برای نماز خبر
نکرد پس عایشه گفت که علی را رویی در میان مردم داشت تا فاطمه در حیات بود چون فاطمه از دنیا رحلت
نمود روی مردم از او گردید و فاطمه بعد از حضرت رسول شش ماه زنده بود پس زهری از راوی
پرسید که پس علی شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد گفت نه والله نه او و نه احدی از بنی هاشم تا شش ماه
با ابوبکر بیعت نکردند تا علی علیه السلام بیعت کرد پس چون علی دید روی مردم از او گردید بضرورت
میل کرد بصلح با ابوبکر پس پیغام کرد ابوبکر را که بیا بسوی ما و کسی با خود میاور از برای آنکه
عمر را با خود نیاورد چون شدت عمر را میدانست پس عمر گفت با ابوبکر تنها بنزد ایشان مرو ابوبکر
گفت بخدا سوگند که تنها میروم با من چه میتوانند کرد پس آنجا نزد علی علیه السلام و جمیع بنی هاشم در آنجا
مجتمع بودند پس حضرت امیر برخاست و خطبه خواند و فضایل خود را ذکر کرد و حقوق خود را بیان کرد
تا آنکه ابوبکر سنگین دل بگریه افتاد و حضرت ساکت شد و ابوبکر برخاست و خطبه خواند و عذر
ناموجه خود را در باب فدک ذکر کرد و بعد از نماز ظهر حضرت بضرورت بیعت کرد پس هر عاقلی که درین
احادیث تامل کند میداند که باعتراف خود در مدت شش ماه اجماع بر خلافت ابوبکر نه طوعا و نه جبرا هم
منعقد نشد و تصرف ایشان در این مدت در فروج و اموال و ادیان مسلمانان محض جبر و غصب و خطا
بود و اگر آخر مصالحه شده باشد بعد خراب البصره از محض خوف و قلت اعوان و کثرت اعادی بود
و اجماع و بیعتی چنینی در حق هر پادشاه جابری و ظالم قاهری متحقق میشود و تتمه این سخن انشاء الله
در مطاعن مذکور خواهد شد و احمد بن اعثم کوفی که از معتبرین مورخین و محدثین عامه است در تاریخ
خود نقل کرده است که معویه بعلی نامه نوشت که مضمونش این است اما بعد حسد ده جزو است نه
جزو آن در تو است و یک جزو در سایر مردم زیرا که امور این امت بر نگشت باحدی بعد از رسول
خدا مگر آنکه حسد بردی بر او و تعدی کردی بر او و ما دانستیم این را از تو از نظر خشم آلود
تو و سخنان ناهموار تو و آههای بلند تو و امتناع کردن از بیعت خلفا تا کشیدند ترا بسوی
بیعت مانند شتری که مهارش را کشند تا آنکه بیعت کردی از روی کراهت تا آخر نامه مشئوم
او پس حضرت امیر در جواب نامه او نوشت که آمد بنزد من نامه تو و در آنجا نوشته بودی که مرا

بخلفا

بخلفا و امتناع مرا از بیعت ایشان و انکار کردن من خلافت ایشان را من عذر نمیخواهم از این امور زیرا که بسوی
غیر تو نیز اگر چون حضرت رسول ص از دنیا رفت و امت او اختلاف کردند قریش گفتند میباید امیر از ما باشد و انصار
گفتند باید امیر از ما باشد پس قریش گفتند محمد از ماست و ما سزاوارتریم بخلافت از شما پس انصار ولایت و سلطنت را
بقریش گذاشتند بسبب قرابت محمد پس ما که اهل البیت محمدیم احقیم باین امر از غیر ما و چون مردم با ابوبکر بیعت کردند پدرت ابو
سفیان بنزد من آمد و گفت تو احقی باین امر از غیر تو و من یاری میکنم ترا بر هر که مخالفت تو کند و اگر خواهی پر میکنم مدینه را
از سواران و پیادگان بر ضرر ایشان و من قبول نکردم از ترس آنکه افتراق در میان اهل اسلام بهم رسد و ابن ابی الحدید
از کلبی روایت کرده است که چون علی خواست بجانب بصره رود خطبه خواند و بعد از حمد و ثنا و صلوات گفت بدرستی
که چون حق تعالی پیغمبر خود را بعالم بقا برد قریش امر خلافت را از ما گرفتند و متصرف شدند و ما را منع کردند از
حقی که ما سزاوارتر بودیم از آن از همه مردم پس دانستم که صبر کردن بر این ظلم بهتر است از آنکه کلمه مسلمانان را
پراکنده کنم و خونهای مسلمانان را بریزم و مردم نو مسلمان بودند و دین در حرکت و اضطراب بود و هنوز
قرار نگرفته بود و باندک ضعفی فاسد میشد و باندک تاملی متغیر میشد پس گروهی متولی امر خلافت شدند
که نهایت اهتمام در استحکام امر خود کردند و بدرجه اعلی رفتند و ایضا بطرق متعدده روایت کرده است
که حضرت امیر میگفت خداوندا تو جزا ده قریش را که حق مرا از من منع کردند و غصب کردند امر مرا و بتو
دیگر فرمود که طلب یاری میکنم از تو بر قریش بدرستی که ایشان قطع کردند رحم مرا و اجماع کردند بر
منازعه من امری که من اولی بودم بآن از ایشان هرگاه امیرالمؤمنین این شکایتها را از ایشان کند
معلوم است که ایشان را دوست نمیداشته و ایشان او را دوست نمیداشتند و از ایشان متاذی شده
بود و صاحب مشکوة از صحاح ایشان نقل کرده است که دوست نمیدارد آنحضرت را مگر مؤمنی و دشمن
نمیدارد او را مگر منافقی و در صحیح ترمذی از ابوسلمه روایت کرده است که ما منافقان را نمی شناختیم
مگر ببغض علی و در استیعاب نقل کرده است که رسول خدا ص گفت هر که علی را دوست دارد مرا
دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هر که ایذا کند علی را مرا ایذا
کرده است و حق تعالی میفرماید إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و کسی که خدا او را در دنیا و آخرت لعنت کرده باشد و عذاب عظیم خدا باشد
مستحق امامت و خلافت نیست **فصل ششم** در بیان افضلیت آنحضرت است بر سایر صحابه
بدانکه سابقا مذکور شد باقرار بعضی مخالفین ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای مخالفان است گفته است
که قول بر تفضیل امیرالمؤمنین ع قول اسلاف است و بسیاری از صحابه و تابعین قایل بآن بوده اند و جمله

صحابه عمار و مقداد و ابوذر و سلمان و جابر بن عبد الله و ابی بن کعب و حذیفه و بریده و ابو ایوب و سهل
بن حنیف و ابو الهیثم ابن التیهان و خزیمه بن ثابت و ابو الطفیل و عباس بن عبد المطلب و بنی العباس
و بنی هاشم و بنی عبد المطلب کافه و بنی امیه اول قایل بودند و بعد از آن برگشتند و از بنی امیه جمعی قایل بوده‌اند
از آن جمله خالد بن سعید بن العاص و عمر بن عبد العزیز و ثعلبی که از اعاظم مفسرین ایشان است نقل
کرده که این آیه در مصحف ابن مسعود که از صحابه کبار است چنین بود اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفیٰ آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ اِبْراهیمَ
وَ آلَ مُحَمَّدٍ عَلَی الْعالَمینَ و ابن حجر شافعی در صواعق محرقه از فخر رازی روایت کرده است که اهل بیت رسول در
پنج چیز با آن حضرت مساوی‌اند در سلام که حق تعالی فرموده است اَلسَّلامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا النَّبِیُّ و فرموده است
سَلامٌ عَلیٰ آلِ یاسین و در صلوة بر ایشان در تشهد و در طهارت که فرموده طه یعنی ای طاهر و فرموده است
وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً و در تحریم صدقه و در محبت که فرموده فَاتَّبِعُونی یُحْبِبْکُمُ اللّٰهُ و فرموده قُلْ لا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ
اَجْراً اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبیٰ و ابن ابی الحدید گفته است اما فضایل آن حضرت از کثرت و شهرت بجایی رسیده
که با وجود آن متعرض ذکر و بیان شدن سماجت است بعد از آن گفته چگویم در شان مردی که اعادی او
اقرار و اذعان بفضلش کرده و خصمانش انکار و کتمان فضایلش نتوانسته‌اند کردن معلوم است که بنی
امیه با اینکه ممالک شرق و غرب شد نهایت سعی در اطفای نور او نمودند و احادیث بسیار در
مثالب و معایب او و اقارب او وضع کردند و بر منابر سب و لعن کردند و مادحان و شیعیان او را
حبس و قتل و نهب نمودند و هر که از او روایت حدیثی کرد که دلالت بر فضل و منقبت او کند منع بلیغ کردند
تا حدی که بر مردم حرام کردند که نام او را بهرید بر زبان جاری کرده‌اند و هرچند ایشان در این امر
اهتمام و سعی بیشتر کردند نام او بلندتر و قدر او رفیع‌تر شد مانند مشک که هر چند او را پنهان کنند بوی خوش
مخفی نماند و مثل آفتاب که بکف دست پوشیده نشود و به مثال سعدی روشن که اگر یک چشم او را بپوشند
چندین چشم دیگر ببیند و چگویم در شان کسی که همه فضایل باو منسوب و سلسله جمیع کمالات باو منتهی
میگردد و سرگروه همه فضیلتها و سرچشمه تمام مکرمتها و معدن جمیع فضایل او بوده و گوی سبقت از
میدان مکارم او ربوده و بعد از او هر کسی نصیبی از فضیلت داشته از او داشته و هر که بهره از
کمال یافته از او یافته پوشیده نیست که اشرف علوم معرفت الهی و علم خداشناسی است و هر که خدا را
شناخته از او شناخته و لوای معرفت در ساحت هدایت از بیان او افراخته و راه خدا از شمع کلام
او روشن گشته و دست تعلیم او تخم علم در دلهای علما سرشته معتزله که اهل توحید و عدل و ارباب
نظر و عقل‌اند و در این فن استاد مردم‌اند شاگردان اویند و اشاعره غاشیه بردوش این تابعند و علی

دار این

دار این سر گویند زیرا که استاد ایشان ابو الحسن اشعری و او شاگرد ابو علی جبائی است که یکی از مشایخ معتزله است
واصل بن عطا است و او شاگرد ابو هاشم عبد الله بن محمد بن الحنفیه است و او شاگرد پدر خویش و او شاگرد
پدر خویش امیر المؤمنین صلوات الله علیه است و اما امامیه و زیدیه انتساب ایشان بآن حضرت ظاهر است و از جمله
علوم علم تفسیر قرآن است که بتمامی از او ماخوذ است و ابن عباس که استاد مفسرین است و اکثر این علم از او
ماخوذ است شاگرد اوست و از او پرسیدند که علم تو با علم ابن عمت چون است گفت مثل قطره باران بدریای
محیط و از جمله علوم علم طریقت و حقیقت و احوال تصوف است و معلوم است که ارباب این فن در همه بلاد
اسلام منتهی باو میشوند و شبلی و جنید و سری و ابو یزید بسطامی و معروف کرخی و غیر ایشان همه بانتساب
بوی فخر میکنند و خرقه که شعار ایشان است بسند متصل باعتقاد خود بآن حضرت میرسانند و از جمله
علوم علم نحو و صرف است و همه کس میدانند که اختراع این علم او کرده و ابو الاسود دؤلی استاد این علم بتعلیم
او تدوین این علم کرده است و اصول و قواعد آن را او بیان فرموده از آن جمله آن است که اقسام کلام اسم و فعل
و حرف است و کلمه منقسم میشود بمعرفه و نکره و اعراب منحصر است در رفع و نصب و جر و جزم و فاعل مرفوع و مفعول
منصوب است و مضاف الیه مجرور است و همین قوانین نزدیک است که معجزه باشد و اگر ملاحظه فضایل
نفسانی و خصایص انسانی نمایی میدانی که رایت جلالتش در رفعت بکیوان رسیده و مشارق همتش از کلام
مشرق دمیده اما شجاعتش شجاعت که نشان را از یاد مردم برده و نام ایندکان را از زبان فرسوده
مقامات او در حروب مشهور و حروب و غزوات معروف و مذکور است اوست شجاعی که هرگز نگریخته
و از هیچ لشکری نترسیده و هر که با خصم برابر شد بیامده که از خلاص یافته باشد و هرگز ضربتی نزد که محتاج
بضرب دیگر باشد شجاعی را که میکشت خویش افتخار میکردند باینکه کشته اوست چنانکه بعد از آن که
عمرو بن عبد ود را کشت خواهر عمرو در مرثیه او شعری چند گفت که مضمون او این است اگر کشنده
عمرو دیگری میبود تا زنده بودم بر او میگریستم اما چون قاتلش یگانه است در شجاعت ممتاز و یکتا است
سرافراز کشتن او را عاری و کشته او را ننگی نیست پدرش پادشاه سکر بود و شجاعی که لحظه در برابر او
ایستاده همیشه بآن افتخار مینمود روزی معویه بر بالای تخت خوابیده بود بیدار شد دید عبد الله
زبیر در زیر پایش ایستاده عبد الله از روی مزاح با او گفت ای امیر اگر میخواستم میتوانستم یعنی ترا کشت
معویه گفت دعوای شجاعت میکنی عبد الله گفت مگر انکار شجاعت من میتوانی کرد من در صف
قتال برابر علی بن ابی طالب ایستاده‌ام معویه گفت اگر راست میگفتی او ترا بدست چپ خود
کشته بود و دست راستش بیکار مانده طلب دیگری مینمود مجملاً اینکه هر شجاعی در مشرق و مغرب او را

مسلم میدارند و بنام او مثل میزنند و اما قوت و زورش ضرب المثل است در همه افاق و هیچ کس بقوت او نبوده است
باتفاق در خیبر را بیک دست از جا کند و چندین کس نتوانستند حرکتش دهند و سنگ عظیمی را از سر چاه بر
داشت که تمام لشکر از تحریکش عاجز بودند و اما سخاوت وجودش از ان مشهور تر است که بیان کنند روزها
روزه میگرفت و شبها بگرسنگی میگذرانید و قوت خود را بدیگران میداد و سوره هل اتی در این سبب نازل
شد و آیه کریمه الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة در شان او آمده و مردی حکایت
کرد از برای نخلستان ان یهود بدست خود اب میکشید انقدر که دست حق پرستش مجروح میشد و اجرتش را
تصدق میکرد و خود از گرسنگی سنگ بر شکم می بست و گفته اند که انحضرت اسخای ناس بود و در سخاوت
وجود بجدی بود که خدا لخواستر و پسندیده و هرگز بسایل نه نگفت حتی انکه منافقی از خدمت انحضرت
محروم گردان شد نزد معویه رفت که دشمن ترین مردم بود نسبت بانحضرت و نهایت سعی در تهمت عیب
و منقصت او مینمود و گفت از پیش بخیل ترین مردم امده ام معویه گفت وای بر تو او را بخیل میگوئی
و حال انکه اگر خانه از طلا و خانه از کاه داشته باشد طلا را پیشتر بصدقه میدهد تا هیچ از او نماند اوست
که خانهای اموال را تصدق می کند تا انکه جاروب نماند و بجای آن نماز میگذارد اوست که با الهای
دنیا خطاب میکرد و می گفت دیگری را فریب ده که من شما را طلاق گفته ام که هرگز رجوعی ندارد
و با اینکه تمام دنیا در تصرفش بود چون از دنیا رفت هیچ میراث نگذاشت و اما حلم و عفو حلیم ترین
و عفو کننده ترین مردم بود از کسی که با او بدی می نمود و صحت این قول معلوم است از انچه کرد با
اعدای عدو خود مروان بن الحکم و عبدالله زبیر و سعید بن العاص که در جنگ جمل بر ایشان مسلط
شد و بعد از ان همه اسیر او شدند همه را رها کرد و متعرض شان نشد و تلافی ننمود با انکه عبدالله بن
زبیر در میان مردم او را دشنام میداد و بلفظ لئیم واحمق نام میبرد و وقتی که او را اسیر کرده سر داد
و گفت برو تا ترا نه بینم و بیش از این نگفت و از انچه عایشه با او کرده بر او ظفر یافت نهایت مهربانی
و شفقت فرموده با او و اهل بصره شمشیر بر او و اولاد او کشیدند و ناسزا و لعن کردند چون بر ایشان
ظفر یافت شمشیر از ایشان برداشت و امان داد و اموال و اولادشان را نگذاشت که غارت و انچه
در جنگ صفین با معویه کرد که اول لشکر معویه سر آب را گرفته ملازمان انحضرت را از آب منع
کردند بعد از ان انحضرت آب را از تصرف ایشان گرفت و ایشان را بصحرای بی آبی راند اصحاب
گفتند تو هم اب را از ایشان منع کن تا از تشنگی هلاک شوند و حاجت بجنگ نباشد فرمودند
والله انچه ایشان کردند من نمیکنم و شمشیر تیز مغنی است از این و فرموده طرفی از آب را گشودند

تا انها

تا انها آب بردارند و اما جهاد در راه خدا معلوم است دوست و دشمن را که او سید مجاهدین است
بلکه جهاد مخصوص اوست و هیچ کس دیگر را سوای او جهاد نیست و در این باب اطناب بیفایده است
زیرا که جهاد انحضرت از امور ضروریه است متواترات است و اما فصاحت انحضرت امام فصحا و سید
بلغا و استاد خطبا است بلغا کلام او را گفته اند که دُونَ کَلَامُ الخَالِقِ وَفَوقَ کَلَامُ المَخلُوقِ کسی از
خدمت انحضرت پیش معویه رفت و گفت از پیش عاجزترین مردم در کلام آمده ام گفت وای
بر تو او را عاجز میگوئی والله که راه فصاحت را بر قریش کسی غیر او نگشوده و قانون سخنوری را سوای او
کسی تعلیم ننموده و اما حسن خلق و شگفته روئی او ضرب المثل است تا حدی که اعدایش او را باین
عیب کردند و عمرو بن عاص میگفت او بسیار دعابه و خوش طبعی میکند و عمر و این را از قول عمر بر
داشته که او برای عذر خلافت را بان حضرت نداد گفت با این کراهت وصعصعه بن صوحان و دیگر
شیعیان در وصف او گفتند در میان ما که بود مثل یکی از ما بود با نهایت هیبت که مهیب اندیم می آمد و هر
چه میگفتیم می شنید و هر جا میگفتیم می نشست و با این حال از او میترسیدیم مانند اسیر دست بسته
که کسی با شمشیر برهنه بر سرش ایستاده باشد و خواهد گردنش را بزند روزی معویه بقیس بن سعد
میگفت خدا رحمت کند ابوالحسن را که بسیار خندان و شگفته و خوش طبع بود قیس گفت بلی چنین بود
رسول خدا هم با صحابه خندان و خوش طبع بود ای معویه تو بظاهر چنین مینمودی که مدح او میکنی
لیکن اما قصد ذمش کردی و الله که او با آن شگفتگی و خندانی هیبتش از همه کس بیشتر بود
و آن هیبت تقوی بود که او داشت نه هیبتی که اراذل و اوباش شام از تو دارند و ان تا امروز از او
در میان دوستان و اولیای او مانده است و همچنین درشتی و ناخوشی و بدخوئی در میان
مخالفان او مانده است و اما زهد در دنیا او سید زهاد بود و همه زهاد روی اخلاص باو دارند
هرگز طعامی سیر نخورد و ماکول و ملبوس او از همه کس درشت تر بود نان جوین های خشک را
میخورد و سر انبان نان را مهر میکرد که مبادا فرزندان از روی مهربانی زیت یا روغن بان بیالایند
جامه بنه میکرد که پاره پوستی و گاه بلیف خرما و پیراهنش کرباس بسیار درشت بود و اگر
آستینش دراز بود میبرید و میدوخت و در شتر بر سر دستش میریخت که تا تمام شود و کم
بود که نان خورش با نان ضم کند و اگر گاهی میکرد سرکه یا نمک بود و اگر ترقی میکرد سبزی بود
و اگر از این هم ترقی میکرد اندکی شیر شتر بود و گوشت نمیخورد مگر گاهی و میگفت شکم خود را مقبره
حیوانات مکنید و با این حال قوت و نیروش از همه کس بیشتر بود و از همه بلاد اسلام سوای کردند

معویه بود اموال پیش او می آمد و همه را بمردم قسمت میکرد و اما عبادت اعبد ناس بود نمازش از
همه کس بیشتر و روزه اش از همه افزون تر مردم از او نماز شب و ملازمت اوراد و اوقات نوافل را آموختند همه
و شمع یقین در راه دین از مشعل او افروختند و چه توان گفت در عبادت کسی که یک شمه ازان اینست
کرد در لیلة الهریر در صفین بین الصفین نطع برایش گسترده بودند و بران نماز میکرد و تیر از راست
و چپ او میگذشت و در پیش او در زمین می آمد و هیچ پروا نمیکرد تا ورد خود فارغ شد و پیشانی
نورانیش از طول سجود مانند پای شتر پینه بسته بود و اگر مناجات و دعواتش را تامل کنی و از ان
تعظیم و اجلال الهی که در ان تمام فرموده و تواضع و تذلل و خضوع که نموده ملاحظه نمایی توانی دانست
که چه مقدار اخلاص داشته و از کدام دل بیرون آمده و بر کدام زبان جاری گردیده و از علی بن الحسین علیهما السلام
که عبادتش بنهایت رسیده بود پرسیدند که عبادت تو با عبادت جدت چون است گفت چنانکه
عبادت جدم با عبادت حضرت رسالت بود و اما قراءت قرآن او در این باب مرجع همه بود و همه متفق اند
برآنکه او در زمان حضرت رسول غیر او کسی تمام نمی دانست و در حفظ نداشت و بعد از ان حضرت اول تمام قرآن را
کسی که قرآن را جمع کرد و نوشت او بود و اگر رجوع بکتب قراءت کنی میدانی که استادان قراءت شاگردان
اویند و قراءت همه منتهی باوست و همه پناه باو میجویند و اما رای و تدبیر پس رایش از همه صواب تر
و تدبیرش از همه صحیح تر بود و در همه امور هر یک از خلفا و امرا رجوع باو مینمودند عمر را او از هلاک
نگاه داشت و عثمان را مخالفت امر او در ان بلا گذاشت و اگر اطاعت رای او میکرد جان خود را از ان
ورطه بدر میبرد و انکه دشمنانش گفتند او صاحب رای نبود سببش آن بود که موافقت شریعت
مینمود و خلاف حکم دین نمیفرمود چنانکه خود گفتند اگر نه رعایت تقوی بودی من از همه زیرک تر بودمی
و خلفای دیگر برای خود هر چه را صلاح می دانستند عمل میکردند خواه موافق شرع بود و خواه
نبود و ظاهر است که کسی که در اکثر امور رعایت حکم دین کند دنیایش بی نظام تر از کسی است که پروای
دین نداشته باشد اما سیاست و حکومت در حکم الهی سیاستش بغایت بود و رعایت حق پیش از خود
نمی نمود تا بدیگران چه رسد و این معلوم است از انچه با برادر خود عقیل و امثال او کرد و مجمله
بیان نمودیم خصایص بشری است و معلوم است و واضح شد که در همه اینها از همه مقدم و اعلم همه عالم است
و چه توان گفت از وصف کسی که کفار و دشمنان با تکذیب نبوت و عناد ملت او او را دوست میداشتند و
پادشاهان بلاد کفر صورتش را در معبد خود می نگارند و جمعی از ملوک ترک و آل بویه برای تیمن و تبرک
صورت آنحضرت را بر شمشیرهای خود از جهت ظفر و نصرت نگاشته و با خود میداشته اند و حکیم هم

شان مردی

شان مردی که هر کس بخواهد از او منسوب باو باشد حتی مردانگی و جوان مردی که مردان عالم او را استاد
میدانند و خود را منسوب باو میکردانند تا حدی که روز احد از آسمان در شان او در حضور حضرت
رسول شنیدند که ملائکه ملاء اعلی میگفتند لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی و چگونه در شان کسی که
پدرش ابو طالب است سید بطحا و شیخ قریش و رئیس مکه گفته اند که کم است فقیری که با پریشانی بزرگ باشد و ابو طالب
با کمال فقر بزرگ بود و او متکفل حفظ و تربیت حضرت رسول بود از اوان صغر تا ایام کبر و ان حضرت از مشرکان
و کفار محافظت و حمایت مینمود و تا در حیات بود آنحضرت از وطن خود محتاج بهجرت و اختیار غربت نشد
و بعد از رفتن او از دنیا حق تعالی امر فرمود که از مکه بیرون رو که دیگر ترا در انجا ناصر و یاوری نمانده و ان
حضرت با این رفعت شان پسر عم خاتم النبیین و سید الاولین و الآخرین است و برادرش جعفر طیار
با ملائکه اخیار و زوجه اش سیده نساء عالمیان و پسرانش سید شباب اهل الجنان پدرانش پدران رسول خدا اند
و مادرانش مادران خیر خلق الله گوشت و خونش بگوشت و خون او مقرون و نورش بنور وحی با انوار او متصل
و مضمون پیش از خلق آدم تا صلب عبد المطلب و بعد از عبد المطلب در صلب عبد الله و ابو طالب از هم
جدا شدند و دو سید عالم بهم رسیدند اول منذر و ثانی هادی و چگونه در شان کسی که بر همه مردم در هدایت
سبقت نموده و بخدا ایمان آورده وقتی که همه کس مشغول عبادت احجار بودند و هیچ کس بر او در توحید الهی سبقت
نداشته مگر رسول خدا که رایت سبقت در عالم افراشته اکثر اهل حدیث برانند که او از همه کس پیشتر متابعت
پیغمبر کرده و باو ایمان آورده و خلاف این نگفته مگر اندکی و شک در این ننموده مگر دو کس یا یکی و آن حضرت
خود فرموده انا الصدیق الاکبر و انا الفاروق الاول اسلمت قبل اسلام الناس و صلیت قبل صلوتهم
و هر کس تتبع احادیث نماید انچه گفته شد یقین داند و انچه ما در این مقام ذکر نمودیم اندکی است از فضایل آنجناب
و اگر شرح مناقب او بر تفصیل کنیم محتاج شویم بکتابی بزرگ و غرض این کتاب تا انجا ترجمه مجلی از کلام ابن ابی الحدید
بود و اگرچه علمای ما اضعاف اینها را ذکر کرده اند ما از کلام او در ایراد نمودیم که بر مخالفان حجت تواند شد و ثابت
ترین مناقب آنست که دشمنان بان شهادت دهند زیرا که این گروه با این اهتمامی که در ذکر مناقب ولی خدا کرده اند باز این ها
باز ان منافق جاهل چند را بر او در خلافت مقدم میدانند و علو حق را از این بالا تر نمیباشد و از همه غریب تر آنست که
با انکه خود اقرار میکنند که او احق و اولی بود بخلافت میگویند خود متعرض خلافت نشد و مردم را در جهالت و ضلالت
گذاشت و ترک دنیا کرد با اینکه خود نقل کرده اند شکایتها که حضرت امیر از ایشان میکرد و مکرر میفرمود
که غصب حق کردند و بر من ستم کردند و قطع رحم من کردند اگر خود با ایشان گذاشته بود خلافت ایشان بحق بود
چرا چنین بزرگواری عاق برادر خود میشد و این افتراها در حق ایشان میگفت و ایضا خلافت خدا و امامت

کہ چیزی کہ تالی مرتبہ نبوت است مگر منصب دنیوی است کہ باحطام دنیای فانی است کہ کسی دست از ان بردارد و بدیگری
کہ اهلیت ان نداشتہ باشد بگذارد پس بر هر عاقل مانند افتاب روشن و واضح است کہ هرگاه کسی با این جهات و مناقب
و کمالات در میان امت باشد و دیگری کہ بهره از این جهات نداشتہ باشد خلافت را متصرف شود اگر خدا و رسول
او را خلیفہ کرده اند نهایت قباحت دارد کہ خلاف را لچنین کسی تفویض نماید و مردم با ان کمالات و ارعیت او
کرداند کہ باید اطاعت او بکند و اگر مردم کرده اند معلوم است کہ بنای کار را بر حمیت جاهلیت گذاشتہ اند و از روی
تعصب و عناد دست از خلیفہ حق برداشتہ اند و اعانت امام خود در اخذ حق جهد نکرده اند تا مخالفان و منافقان برا و غالب
شدند چنانکہ قوم موسی هرون را ضعیف کردند و اطاعت عجل سامری نمودند وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ
فصل هفتم در بیان قلیلی از اخبار کہ مخالفان در کتب معتبره ایراد نموده اند و اکثر نص و صریح است در امامت فصل هفتم
و ایشان تعامی و تجاهل از انها نموده اند و چون ذکر همہ مناسب این رسالہ نیست از بسیار باندکی اکتفا
می نمائیم ثعلبی کہ از مشاهیر علما است روایت کرده است از ابی الحمرا خادم حضرت رسول کہ حضرت فرمود مفسران
در شب معراج دیدم کہ بر ساق راست عرش نوشتہ بود لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ ایدتہ بعلی و نصرتہ بہ و ایضا
از جابر روایت کرده است کہ حضرت رسول بعلی میگفت کہ مردم از درختهای مختلف اند و من و تو از یک درختیم
و صاحب مشکوة از مسند احمد بن حنبل روایت کرده است کہ حضرت رسول با علی علیهما السلام گفت در تو
مثلی و شباهتی از عیسی هست یهود او را دشمن داشتند بحدی کہ مادر ش را بهتان زدند و نصاری
او را دوست داشتند تا انکہ منزلتی از برای او اثبات کردند کہ او را نمی بان بود بانکہ او را خدا و پسر خدا
خواندند پس حضرت امیر فرمود کہ دو مرد در حق من هلاک میشوند دوستی کہ افراط میکند در دوستی من
و دشمنی کہ بر من بهتان میزند و ایضا از مسند از ام سلمہ روایت کرده است کہ حضرت رسول فرمود هر کہ علی را
دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغہ گفتہ است کہ حضرت امیر المؤمنین هرگاه در
مقام مفاخرت در اید و خواهد کہ فضایل و مناقب خود را شمارد با ان مرتبہ فصاحت کہ خدا بان عطا کرده و
او را مخصوص بان گردانیده و جمیع فصحای عرب او را مساعدت و معاونت کنند نتوانستند رسید بعشری
از انچہ رسول صادق الوعد در شان او گفتہ است و مراد من اخبار مشهوره نیست کہ امامیہ بر امامت او استدلال
میکنند مانند خبر غدیر و منزلت و قصہ براءت و خبر راز گفتن و قصہ خیبر و خبر تبلیغ رسالت در هنگامی
کہ عشیره خود را در مکہ جمع کرد و گفت هر کہ اول ایمان بمن بیاورد وصی و خلیفہ من است و اول علی ایمان
اورد و امثال اینها از اخبار مشهوره بلکہ مراد من اخبار خاصہ چندیست کہ ائمہ و پیشوایان حدیث در شان او
روایت کرده اند و اند کی بسیار قلیلی از انها در حق دیگری روایت نکرده اند و من اندکی از انها را نقل

میکنم کہ

میکنم کہ روایت کرده اند انها را علمای حدیث کہ در حق ان حضرت متهم نیستند کہ شیعہ باشند و اکثر ایشان بعضی از صحابہ را
بر او تفضیل میدادند زیرا کہ روایتی کہ ایشان کنند نفس بان مطمئن میگردد و مثل روایت دیگران نیست پس
بیست و چهار حدیث روایت کرده و ما در این رسالہ بعضی را ایراد مینمائیم **اول** آنست کہ حافظ ابو نعیم در حلیة اول
الاولیا و احمد بن حنبل در مسند روایت کرده اند کہ حضرت رسول با علی بن ابی طالب گفت یا علی بدرستی کہ خدا ترا
مزین ساختہ است بزینتی کہ زینت نکرده است بندگان را بزینتی کہ محبوب تر باشد بسوی او از آن و آن زینت
ابرار و نیکوکاران است نزد خدا و ان زهد در دنیا است کرداینده است ترا کہ چیزی از دنیا کم میکنی و دنیا چیزی
از تو کم میکند و بخشیده است بتو محبت مساکین را پس کہ داینده است پس کرداینده است ترا کہ راضی هستی کہ
اتباع تو باشند و انها راضی اند کہ تو امام ایشان باشی و ابن حنبل این را از یاد کرده است پس خوشا حال کسی
کہ ترا دوست دارد و تصدیق تو کند و وای بر کسی کہ ترا دشمن دارد و تکذیب تو کند **دویم** از مسند دوم
احمد حدیث ثقیف را کہ سابقا مذکور شد نقل کرده است کہ حضرت رسول بگروه ثقیف گفت کہ مسلمان
میشوید یا میفرستم مردی را کہ از من است یا گفت عدیل نفس من است و آن زنی عمر را نقل کرده است چنانچہ
گذشت و گفتہ است باز احمد در کتاب فضایل علی نقل کرده است کہ مردی را میفرستم کہ بمنزلہ جان من است
ابوذر گفت من در انحالت در حجره خود بودم دیدم کہ عمر امد و دست بر پشت من گذاشت کہ بر وی کرد و اول
یافتم و از من پرسید کہ کی را گمان داری کہ اراده کرده گفتم ترا نمیخواهد ان را میخواهد کہ نعل او پینہ میکند یعنی
علی بن ابیطالب **سیم** حافظ ابو نعیم در حلیہ از ابو هریره روایت کرده است کہ حضرت رسول گفت بدرستی سیم
کہ خدا عهد کرد در باب علی بسوی من عهدی من گفتم پروردگارا بیان کن از برای من گفت بشنو بدرستی
کہ علی علامت راه هدایت است و امام اولیای من است و نور کسی است کہ اطاعت من کند و او است کلمہ کہ لازم
گردانیده ام بر متقیان اشاره است باین آیہ و الزمهم کلمة التقوی هر کہ او را دوست دارد بتحقیق مرا دوست
داشتہ است و هر کہ اطاعت او کند بتحقیق مرا اطاعت کرده پس بشارت ده او را باین پس گفتم پروردگارا من
او را بشارت دادم گفت من بنده خدایم و در قبضہ قدرت اویم اگر مرا عذاب کند بگناهان من است و هیچ ستم
نکرده است بر من و اگر تمام کند انچہ مرا بان وعده داده است پس سزاوار تر است بانکہ بکند پس حضرت رسول
گفت من دعا کردم از برای او و گفتم خداوندا دلش را جلا بده و بهار او را ایمان بجو کردان خدا فرمود کردم
اما او را مخصوص گردانیده ام به بلیہ و امتحانی کہ احدی از دوستان خود را بان امتحان نکرده ام گفتم پروردگارا
او برادر من و مصاحب من است فرمود کہ در علم من گذشتہ است کہ او مبتلا و ممتحن است و مردم را بان امتحان
خواهم و ایضا حافظ بسند دیگر از انس روایت کرده است کہ حضرت رسول فرمود بدرستی کہ پروردگار عالمیان

عهد کرده است بسوی من در حق علی که او رایت و علامت هدایت است و منار ایمان است و امام دوستان من است و نور جمیع مطیعان من است علی امین من است در قیامت و علم دار من است و بدست علی خواهد بود کلیدهای خزینهای رحمت پروردگار من **چهارم** روایت کرده است احمد بن حنبل در مسند و احمد بیهقی در صحیح خود از رسول خدا که هر که خواهد نظر کند بسوی نوح در عزم او و بسوی ابرهیم در حلم او و بسوی موسی در زیرکی او و بسوی عیسی در زهد او پس نظر کند بسوی علی بن ابیطالب **مؤلف گوید** فخر رازی این حدیث را در اربعین از احمد بیهقی در فضایل الصحابه باین نحو روایت کرده است هر که خواهد نظر کند بسوی ادم در علم او و بسوی نوح در تقوی او و بسوی ابرهیم در خلت او و بسوی موسی در هیبت او و بسوی عیسی در عبادت او نظر کند بسوی علی بن ابیطالب پس از جانب شیعه گفته اند ظاهر حدیث دلالت میکند بر انکه علی مساوی ان پیغمبرانست در ان صفات و شك نیست که انها افضل از ابوبکر بوده اند از سایر صحابه و مساوی افضل افضل است پس باید علی افضل از ایشان باشد **پنجم** ابو نعیم در حلیه و ابن حنبل در مسند از حضرت رسول روایت کرده اند که هر که دوست دارد که زندگانی کند بروش زندگانی من و بمیرد بروش مردن من و چنك زند در شاخی که ان یاقوت سرخ است و خدا از ابدست قدرت خود خلق کرده است بانکه گفت باش او بهم رسید پس باید که متمسك شود بولایت علی بن ابیطالب علیه السلم **ششم** از مسند احمد روایت کرده است که حضرت رسول در پسین روز عرفه بیرون امد و فرمود بدرستی که حق تعالی مباهات کرد باملائکه بهمه شما عموما و گناهان همه را آمرزید و مباهات کرد بعلی بخصوص و گناهان او را امرزید بخصوص من سخنی میگویم و رعایت خویشی خود نمیکنم بدرستی که سعادت مند و کل سعادت مند و حق سعادت مند کسی است که علی را دوست دارد در حیات و بعد از موت او **هفتم** احمد بن حنبل در کتاب فضایل و مسند روایت کرده است که حضرت رسول گفت اول کسی که او را در قیامت میطلبند منم پس می ایستم در جانب راست عرش در سایه عرش پس حله بمن میپوشانند پس پیغمبران یکی بعد از دیگری میطلبند و از جانب راست عرش بازمیدارند و حلها با ایشان میپوشانند پس علی بن ابیطالب را میطلبند برای قرابتی که با من دارد و منزلتی که نزد من دارد میدهند علم مرا بدست او که ان لوای حمد است و ادم و هر که بعد از او هست همه در زیر ان علم اند بعد از ان با علی خطاب کرد که پس تو با علم می آیی تا می ایستی میان من و ابرهیم خلیل پس حله بتو می پوشانند و منادی از عرش ندا میکند که نیکو پدریست پدر تو ابرهیم و نیکو برادریست برادر تو علی بشارت باد ترا اگر ترا میخوانند هر گاه مرا میخوانند و ترا خلعت میپوشانند هر گاه که مرا خلعت میپوشانند و بتو عطا میکنند هر گاه بمن عطا کنند

هشتم حافظ

هشتم حافظ ابو نعیم در حلیه روایت کرده است از انس بن مالك که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی بمن گفت آبی برای وضوی من حاضر کن پس برخاست و وضو ساخت و دو رکعت نماز بجای آورد پس گفت اول کسی که بر تو داخل میشود از این در امام متقیان و سید و سرور مسلمانان و یعسوب مؤمنان یعنی پادشاه ایشان و خاتم اوصیا و کشاننده رو سفیدان و دست و پا سفیدان است بسوی بهشت انس گفت من گفتم خداوندا او را مردی از انصار گردان و دعای خود را پنهان کردم پس علی آمد حضرت رسول گفت کی امد گفتم علی امد پس برخاست بسوی او شاد و خندان و دست در گردن او کرد و عرق روی او را پاك میکرد علی گفت یا رسول الله امروز میبینم که نسبت بمن کاری میکنی که پیشتر نمیکردی حضرت فرمود چرا نکنم و حال انکه تو از جانب من رسالتهای مرا بخلق خواهی رسانید و صدای مرا با ایشان خواهی شنوانید و بیان خواهی کرد از برای ایشان انچه را در ان اختلاف کنند بعد از من **نهم** ایضا حافظ روایت کرده است در حلیه از عایشه که حضرت رسول گفت بطلبید از برای من سید عرب را که او علی است من گفتم مگر تو سید عرب نیستی گفت من سید جمیع فرزندان ادم و علی سید عرب است چون علی آمد انصار را طلبید و گفت ای گروه انصار میخواهید دلالت کنم شما را بچیزی که اگر بان متمسك شوید هرگز گمراه نگردید گفتند بلی یا رسول الله گفت او علی است پس او را دوست دارید بدوستی من و او را گرامی دارید بگرامت من بدرستی که جبرئیل مرا امر کرد از جانب خدا بانچه گفتم بشما **دهم** ایضا حافظ در حلیه روایت کرده است که روزی علی آمد رسول خدا گفت مرحبا بسید مؤمنان و امام متقیان گفتند بعلی چگونه است شکر تو بر این نعمت گفت حمد میکنم خدا را بر انچه بمن داده است و سؤال میکنم از او که توفیق دهد مرا که شکر کنم او را بر انچه بمن عطا کرده است و زیاده کند بر انچه بمن انعام کرده است **یازدهم** ایضا در حلیه روایت کرده است که حضرت رسول گفت هر که خواهد زندگی کند بروش زندگانی من و بمیرد بروش مردن من و ساکن شود در جنات عدن که پروردگار من ان را کشته است پس باید موالات کند با علی بعد از من و دوستی کند با دوست او و پیروی کند امامان بعد از مرا بدرستی که ایشان عترت من اند و از طینت من آفریده شده اند و فهم و علم مرا بایشان داده الله پس وای بر انها که تکذیب ایشان کنند بعد از من از امت من و قطع کنند در حق ایشان صله مرا خدا شفاعت مرا بایشان نرساند **دوازدهم** از احمد در مسند و کتاب فضایل و صاحب فردوس الاخبار روایت کرده است که رسول فرمود که بودم من و علی نوری نزد حق تعالی پیش از انکه ادم را خلق کند بچهارده هزار سال پس چون آدم را خلق کرد قسمت کرد ان نور را بدو جز و یك جز و من بودم و یك جز و علی بود و در فردوس زیاده کرده است که پس ما منتقل شدیم در صلبها تا بصلب عبد المطلب رسیدیم پس ان

برای من نبوت شد و از برای علی وصیت **سیزدهم** احمد در مسند روایت کرده است که حضرت رسول خطاب (سیزدهم)
کرد با علی علیهما السلم که نظر کردن بر روی تو عبادت است تو سید و سروری در دنیا و آخرت هر که
ترا دوست دارد مرا دوست داشته و دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن من است و دشمن من
دشمن خداست وای بر کسی که ترا دشمن دارد **چهاردهم** ایضا احمد در کتاب فضایل روایت کرده است (چهاردهم)
که در شب بدر رسول خدا صلعم گفت کیست که از برای ما آبی بیاورد مردم همه امتناع کردند علی علیه السلم مشکی برداشت
و شب بسیار تاریکی بود و آمد بر سر چاه بسیار عمیق و فرو رفت بقعر چاه پس حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل علیهما السلم که مهیا شوید برای نصرت و یاری محمد و برادرش علی و لشکرش پس از
آسمان بزیر آمدند با غلغله و صدایی که هر که می شنید می ترسید چون بنزد آن چاه رسید همه آن ملائکه
بر حضرت امیر سلام کردند برای اکرام و اجلال او و ایضا این حدیث را احمد بسند دیگر روایت کرده
است از انس و در آخرش زیاد کرده است که حضرت رسول گفت یا علی در روز قیامت ناقه از ناقهای بهشت
برای تو خواهند آورد و بر آن سوار خواهی شد و زانوی تو با زانوی من و ران تو با ران من خواهد بود
تا داخل بهشت شویم **پانزدهم** باز احمد در کتاب فضایل روایت کرده است که رسول خدا صلعم خطبه خواند (پانزدهم)
و در آن خطبه گفت ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت خویش من و برادر من و پسر عم من علی بن ابیطالب
دوست نمیدارد او را مگر مومنی و دشمن نمیدارد او را مگر منافقی هر که او را دوست دارد بتحقیق مرا
دوست داشته و هر که او را دشمن دارد مرا دشمن داشته و هر که مرا دشمن دارد خدا او را عذاب کند
شانزدهم باز از کتاب فضایل احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود که خدا در (شانزدهم)
حق علی پنج چیز بمن عطا کرده است که محبوب تر است بسوی من از دنیا و هر چه در دنیا است اما **اول** آنکه او (اول)
متکای من است در پیش خدا تا آنکه خدا فارغ شود از حساب خلایق **دویم** آنکه لوای حمد در دست او خواهد (دویم)
بود و آدم و جمیع فرزندانش در زیر آن علم خواهند بود **سیم** آنکه در کنار حوض من خواهد ایستاد و هر (سیم)
که را شناسد که از دوستان اوست آب خواهد داد از امت من **چهارم** آنکه او عورت مرا خواهد پوشید (چهارم)
و مرا دفن خواهد کرد **پنجم** آنکه من بر او نمی ترسم که کافر شود بعد از ایمان یا زانی شود بعد از احصان (پنجم)
هفدهم از حلیه حافظ ابو نعیم روایت کرده است که حضرت رسول صلعم گفت یا علی من بر تو زیادتی (هفدهم)
دارم به پیغمبری زیرا که پیغمبری بعد از من نیست و تو بر سایر مردم مخاصمه میکنی و بر ایشان زیادتی
داری بهفت چیز و احدی از قریش در آنها با تو منازعه نمیتوانند کرد تو پیش از همه ایمان آورده
بخدا و بیش از همه وفا کننده بعهد خدا و زیاده از همه قیام نماینده بامر خدا و قسمت کننده تری میان مردم

بسویت

بسویت و عدالت کننده تری از همه در میان رعیت و دانا تری از همه بقضای حکم در میان خلق و مزیت و
فضیلت تو نزد خدا از همه بیشتر است **هیجدهم** از مسند روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت یا رسول (هیجدهم)
خدا صلی الله علیه مرا تزویج کردی بفقیری که مال ندارد حضرت فرمود ترا تزویج کردم بکسی که اسلامش
از همه اقدم است و حلمش از همه بیشتر است و علمش از همه بیشتر است مگر نمیدانی خدا مطلع شد بر اهل زمین و از
میان همه شوهر ترا برگزید **نوزدهم** ابن ابی الحدید از تفسیر ثعلبی روایت کرده است و در تفسیر مذکور بالفعل (نوزدهم)
موجود است که چون سوره اذا جاء نصر الله و الفتح نازل شد بعد از برگشتن از جنگ حنین بسیار مداومت مینمود
حضرت رسول بر گفتن سبحان الله و استغفر الله پس گفت یا علی آمد آنچه خدا مرا وعده داده بود فتح مکه شد و مردم
در دین خدا فوج فوج داخل شدند و بدرستی که هیچکس از تو سزاوارتر نیست بمقام من از برای تقدمی که در اسلام
بر همه داری و قرابتی که با من داری و دامادی من و نزد تو است بهترین زنان عالمیان و پیش از همه این بر من ثابت است نعمتهای ابوطالب
و حقوق او در وقتی که قرآن نازل شد و من حریصم و بسیار اهتمام که رعایت حقوق او در حق فرزندش بکنم پس ابن ابی الحدید
بعد از آنکه این احادیث را نقل کرده است گفته است من این اخبار را در این موضع از برای این نقل کرده ام که بسیاری از آن
جماعت که منحرف اند از آنحضرت چون میبینند که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه از برای تحدث بنعمتهای خدا چون
در خطبها فضایل و کمالات خود را ذکر میکند آنحضرت را نسبت بتکبر و فخر میدهند و بعضی از صحابه نیز پیشتر این را میگفتند
چنانچه عمر گفت که امارت لشکر و جنگ را بعلی بگذار گفتا و تکبرش زیاده از آن است که این را قبول کند و زید بن ثابت
میگفت ما متکبرتر از علی و اسامه ندیده ایم لهذا ما این احادیث را ایراد کردیم تا بدانند که کسی که این منزلت نزد حضرت
رسالت داشته باشد و آنحضرت در شان او اینها را گفته باشد اگر بآسمان بالا رود و با ملائکه و انبیا مفاخرت کند
سزاوار است و ملامتش نباید کرد با آنکه آنحضرت هرگز در گفتار و کردار اظهار تکبر ننمود و لطف و کرم و تواضع
از همه کس بیشتر بود تا آنکه دشمنان او را بدعابه و مزاح مذمت میکردند و گاهی که این نوع سخنان از آنحضرت
میشنیدند از باب جوشی بود که سینه مبارکش از تلاطم امواج هموم میزد بضرورت اظهار مینمود آه سردی بود که از دل
پر درد میکشید و شکایتی بود که از عدم مساعدت روزگار مینمود یا شکر نعمتهای الهی بود که باو عطا فرموده بود و تنبیهی
بود غافلان را که اقرار بفضل او نداشتند و از باب امر معروف و نهی از منکر بر او واجب بود که قدری از فضایل
از فضایل خود را ظاهر کرداند که مردم اعتقاد باطل در حق او نکنند و دیگران را در فضیلت بر او تقدیم ندهند و حق تعالی
تو کرده است از این و گفته است أَفَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدَی فَمَا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ
تا اینجا ترجمه کلام ابن ابی الحدید بود **مولف گوید** که حق تعالی چشم و گوش و دل مخالفان را می بندد و حق را
بر زبان ایشان جاری می کند تا حجت شیعه باشد بر ایشان و بسیار عجیب است که امیر دوان فضیلت این احادیث

نقل میکنند و تصدیق صحت آنها میکنند و قبول می کنند که صحیح این فضایل در حق دیگران وارد شده است و اقرار
بافضلیت آنحضرت از همه جهات میکنند و اعتراف بمظلومیت آنحضرت میکنند و بران حضرت واجب میدانند که بر سبیل
تقیه انکار اظهار فضل خود و نقص آنها بکند و استشهاد می کنند باین آیه که صریح است در آنکه با وجود اعلم امامت
غیر اعلم جایز نیست و مع ذلک آنها را خلیفه میدانند و در بیعت و پنج سال آنحضرت را رعیت آنها میدانند و آنها
نسبت باو امام و واجب الاطاعه میدانند انّ هذا الشیء عجاب و بدانکه احادیثی که در این فصل و فصول سابقه ایراد
نموده‌ایم مخالفان نمیتوانند انکار صحت آنها کردن زیرا که اکثر از شش صحیح ایشان نقل کرده‌ایم متفق علیه است و انکار
صحت آنها نمیتوانند کرد و بعضی را از سایر کتب ایشان نقل شده از کتب مشهوره علمای اکابر ایشان نقل کرده‌ایم مانند
مسند احمد بن حنبل که مؤلف آن از ائمه اربعه ایشان است که یکی از چهار مذهب ایشان باو منتهی میشود و کتب
حافظ ابو نعیم است که همه توثیق او کرده‌اند و کتب او را معتبر میدانند و تفسیر ثعلبی که از مفسرین مشهور ایشان است
و در همه تفاسیر از او نقل میکنند و سایر کتب که از آنها نقل کرده‌ایم از کتب مشهوره ایشان است و اکثر فضل
و اعتبار ایشان نزد معاصرین زیاده از مؤلفین صحاح ایشان است چون از شش نفر تعصب ایشان زیاده از
دیگران است آنها را معتبر شمرده‌اند و احادیثی که ما بر ایشان حجت میکنیم همه متفق علیه است و علمای ما و ایشان
همه روایت کرده‌اند و آنچه آنها در برابر ما آورده‌اند حدیث موضوعی چند است که مطلقا در کتب ما از آن اثری نیست
و آثار وضع بر آنها ظاهر است و کسی که استشمام رایحه از انصاف کرده باشد میداند که اکثر احادیث که در این مقام نقل
شده و اکابر علمای ایشان حکم بصحت آنها کرده‌اند صریح است در امامت زیرا که امامت در عرف حدیث و قرآن
صریح است در خلافت و ریاست کبری و کسی که عدیل نفس رسول باشد رعیت غیر نمیباشد و حدیث ابلاغ صریح است
در امامت و غصب خلافت در چندین موضع و کسی که متصف بصفات مشهوره انبیا باشد و همه درجات
لوای او و در حجرش میان رسول خدا و ابرهیم باشد رعیت هر شقی لئیم که منافق چند با او بیعت کرده باشد نمیباشد
و حدیث وضوء بن مصنف عارف بلغات و مصطلحات اکثر فقرات آن دلالت بر امامت میکند خصوصا امام
المتقین و سید المسلمین و یعسوب المؤمنین و خاتم الوصیین زیرا که معلوم است که مراد از وصایت نیابت بخلافت
و ریاست امور امت و هدایت ایشان چنانکه وصایت انبیاء دیگر این معنی داشته و الا آنحضرت طفلی نداشته
که وصی برای او تعیین کند و مالی نداشته که در آن وصیت کند خصوصا بنا بر طریق عایشه که میگویند که آنحضرت
میراث نمیدارد و احادیث وصایت آنحضرت متواتر است و ابن ابی الحدید از اکثر صحابه اشعار بسیار نقل
کرده است که متضمن وصایت است و ایضا آخر حدیث صریح است در امامت زیرا که ادا کردن رسالت
آنجناب حضرت رسول و صوت آنحضرت بایشان شنوانیدن باین معنی که اجزای او شوند باعتبار عصمت

یقین

یقین دانند که فرموده آنحضرت است و گویا صدای او را شنیده‌اند و ایضا چون بمنزله نفس او و جان
اوست پس صدای او بمنزله صوت اوست و ایضا بیان حق در اختلاف امت همه کار امام و ثمره امامت
و در حدیث نهم سید و سرور جمیع عرب بودن و محبت او باعث هدایت ابدی گردیدن بالاثر از نشانه امامت
است و دهم صریح است در امامت بجهاتی که مکرر مذکور شد و یازدهم صریح است در امامت او و امامت
اولاد امجاد او و دوازدهم باعتبار وصیت و نهایت اختصاص و کرامات ظاهر است در امامت و سیزدهم هم
دلالت میکند که افضل است از سایر خلق بغیر حضرت رسول که ملزم است با امامت بر تقریری که مکرر
مذکور شد و حدیث آخر صریح است در آنکه حضرت رسول خلافت را برای او تعیین کرده بود و آنحضرت
بدون امر خدا کاری نمی کرد و حق تعالی بر او خواهش رسولش نمیکرد و تا آنحضرت این امر را مکرر از خدا
نشنیده بود بمردم اظهار نمینمود و سایر اخبار صریح است در جلالت و اصطفای آنحضرت و ترجیح غیر او
تفضیل مفضول است و عقلا قبیح است و اگر متعصبی بهر یک از اینها مناقشه کند شک نیست که اجماع همه
باهم موجب علم یقین است در استحقاق آنحضرت امامت و خلافت را و کسی که تعصب و عناد دیده
بصیرت او را کور کرده باشد و هدایت نیابد هیچ حقی در دنیا اذعان نخواهد کرد و من لم یجعل الله له نورا
فما له من نور **فصل هشتم** در بیان مطاعن آن جماعت است که غصب حق آنحضرت کرده‌اند و آنکه آنها قابل
امامت نبوده‌اند پس حق منحصر در آنحضرت بود زیرا که باجماع حق منحصر بود در ایشان و آنحضرت و هر گاه
خلافت آنها باطل شد خلافت آنحضرت ثابت میشود و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در بیان مطاعن
ابوبکر است و آن بسیار است بقلیلی در این رساله میپردازیم **طعن اول** آنکه حضرت رسول ص امور عظیم که بیک دو
عظمای صحابه تفویض مینمود و هیچ امری را با بوبکر تفویض ننموده مگر خواندن آیات سوره برائت
بر اهل مکه و چون روانه شد جبرئیل نازل شد و گفت حق تعالی میفرماید که ادا نمی کند رسالت ترا مگر تو
یا کسی که از تو باشد پس حضرت امیر رفت و آیات را از ابوبکر گرفت و ابوبکر را برگردانید و آیات را
در موسم باهل مکه خواند و معلوم است که حضرت رسول ص امری را بدون وحی الهی نمیکرد پس آنکه حق تع
او را امر کرد که ابوبکر برگرد بعد و بعدا ازو بگیرد حکمتی در آن ظاهر نیست بغیر آنکه معلوم شود که او اهلیت امامت
و خلافت ندارد و آنکه بعضی از متعصبان مخالفان نقل کرده‌اند که ابوبکر از امارت حاج معزول نشد
و همراه بود نشد در اکثر روایات معتبره ایشان نیست و خلافش در روایات ایشان هست اگرچه فایده
از برای ایشان ندارد و آنکه بعضی دیگر گفته‌اند که عادت عرب آن بود که نبذ العهد ایشان عهدی که میکرد باید
از عهد او بر نکاتی قبیله او نشکند حرفی است بی اصل و در کتابی از کتب معتبره قدمای ایشان موجود

نیست چه ابن ابی الحدید بان اعتراف کرده است که این از عادت عرب معروف نیست و این تاویلی است که متعصبان
ابوبکر اختراع کرده اند و ایضاً اگر عادت معروف مقرری بود بایست بحضرت رسول صلعم مخفی نباشد و دری
اول ابوبکر را نفرستاد و اگر بر آنحضرت مخفی بود بایست بر ابوبکر و عمر و سایر صحابه که عادت جاهلیت را
میدانستند مخفی نباشد و ایشان آنحضرت را متنبه سازند که فرستادن ابوبکر مخالف قاعده است و ایضاً
اگر سبب این بود بایست وقتی که ابوبکر خایف و محزون برگشت حضرت این عذر را بفرمایند و در هیچ روایتی مذکور
نیست که حضرت این عذر را فرموده باشد بلکه عذری در روایات مذکور است این است که فرمود جبرئیل
نازل شد و گفت ادا نمی کند از جانب تو مگر کسی که از تو باشد و از همه غریب تر آنست که تبلیغ نمازی را
که تابع نیست که بگفته رسول باشد بلکه خلاف معلوم است و باعتقاد ایشان هر بر و فاجری امامت
نماز میتواند کرد دلیل خلاف ابوبکر میکنند و عزل ابوبکر و دادن آیات را بامیر المؤمنین بامر خدا
منشاء فضیلت و منقبت نمیدانند طعن دویم آنکه حضرت رسول صلعم اسامه بن زید را سردار لشکر کرد و جمعی
از صحابه را در تحت حکم او داخل کرد و تاکید کرد که متوجه جنگ روم شوند و ابوبکر و عمر از جمله مامورین
بودند و حضرت لعنت کرد بر کسی که تخلف نماید از لشکر اسامه و ایشان تخلف کردند برای غصب خلافت
و مستحق لعن شدند و ظاهر این حال معلوم بود که غرض آنحضرت از نفوذ جیش اسامه و تاکید در سرعت
خروج ایشان آن بود که مدینه از منافقان خالی گردد و خلافت بر وصی او قرار گیرد و این مضامین
بطرق متعدده و در تواریخ و سیر و کتب معتبره ایشان مذکور است چنانچه ابن ابی الحدید از کتاب
احمد بن عبد العزیز جوهری روایت کرده است از عبد الله بن عبد الرحمن که رسول خدا صلعم در مرض موت
خود امیر کرد اسامه را بر لشکری که در آن اکثر مهاجرین و انصار داخل بودند و از جمله ایشان ابوبکر
و عمر و ابوعبیده بن جراح و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و امر کرد او را که غارت بر و بر موته بیاورد
موضعی که پدرش در آنجا شهید شده است و جنگ کند در وادی فلسطین و تثاقل مینمود اسامه
و لشکرش و حضرت را مرضش شدید میشد و گاه سبک میشد و در همه حال تاکید میفرمود
در روانه شدن لشکر تا آنکه اسامه گفت پدر و مادرم فدای تو باد رخصت میدهی که چند روزی
بمانم تا خدا شفا بدهد ترا فرمود که بیرون رو و برو با برکت خدا گفت یا رسول الله اگر بیرون روم
و ترا باین حال بگذارم دلم از برای تو مجروح خواهد بود فرمود برو با نصرت و عافیت گفت
یا رسول الله کراهت دارم از آنکه بیرون روم و احوال ترا از مردم بپرسم حضرت فرمود که بیرون
رو و اطاعت امر من بکن پس مرض بر حضرت غالب شد و اسامه برخواست که متوجه بیرون رفتن شو

حضرت

چون حضرت بهوش آمد خبر اسامه و لشکر او را پرسید گفتند تهیه رفتن میکنند باز مکرر فرمود که لشکر
اسامه را بیرون کنید خدا لعنت کند کسی را که از او تخلف کند و با او بیرون نرود و مکرر این را میفرمود پس
اسامه علم را بر سر خود بلند کرد و روانه شد و صحابه در پیش او میرفتند تا آنکه در جرف که در بیرون مدینه
است فرود آمدند و با او بودند ابوبکر و عمر و اکثر مهاجرین و رؤسا و سرکردهای انصار تا آنکه از ام ایمن
کسی فرستاد بنزد اسامه که بیاید بنزد که حضرت رسول در کار رفتن است اسامه چون این خبر را شنید
همان ساعت برخواست و علم را برداشت و داخل مدینه شد و علم را بدر خانه رسول نصب کرد و حضرت در همان
ساعت بعالم قدس ارتحال نموده بود و ابوبکر و عمر تا مردند به اسامه بعنوان امیر خطاب میکردند
و واقدی و بلاذری و محمد بن اسحق و زهری و هلال ابن عامر و سایر مورخین و محدثین عامه گفته اند که
ابوبکر و عمر داخل لشکر اسامه بودند و نقل کرده اند که چون ابوبکر خبر خلافت خود را برای اسامه فرستاد
اسامه گفت من و لشکری که با من اند تو را والی نکرده اند و حضرت رسول مرا بر شما امیر کرد و عزل
نکرد تا از دنیا رفت و تو و مصاحب عمر بی رخصت من برگشتید و امری بر حضرت رسول مخفی نبود و مرا و شما را لعنه الله
مرا بر شما امیر کرد و شما را بر من امیر نکرد و ابوبکر خواست خود را خلع کند از خلافت عمر نگذاشت پس اسامه برگشت و
بر در مسجد ایستاد و فریاد زد که عجب دارم از مردی که حضرت رسول مرا بر او امیر کرد و او مرا عزل کرده و دعوی
امارت بر من میکند و محمد شهرستانی در ملل و نحل گفته است در بیان اختلافها که در میان صحابه بر سر شد در مرض
آنحضرت دویم آن بود که حضرت رسول فرمود که روانه کنید لشکر اسامه را خدا لعنت کند کسی را که پس
ماند از لشکر اسامه پس گروهی گفتند که واجب است بر ما که امتثال امر آنحضرت بکنیم و اسامه بامر آنحضرت
از مدینه بیرون رفته است و بعضی گفتند مرض آنحضرت صعب شده دل ما تاب نمی آورد که آنحضرت در
این حال بگذاریم پس صبر میکنیم تا ببینیم که امر آنحضرت بکجا منتهی میشود و در هر باب از این ابواب احادیث
بسیار در بحار الانوار ایراد نموده ام پس این واقعه از سه جهت دلیل است بر بطلان خلافت آن سه غاصب
اول آنکه حضرت رسالت اسامه را بر ایشان امیر کرد و معزول نکرده اند و ایشان در تحت
حکومت و امارت او بودند تا آنحضرت از دنیا رحلت نمود پس هرگاه ایشان رعیت و مامور باطاعت
باشند و او باتفاق خلیفه نبود بلکه واجب بود که هر که خلیفه باشد او اطاعت او بکند پس ثابت شد ایشان نیز
خلیفه نباشند بلکه واجب بود اطاعت خلیفه دیگر بکنند دویم آنکه از جیش اسامه تخلف نمودند و هر که
و هر که از جیش اسامه تخلف نمود بقول حضرت رسول ملعون است و ملعون بودن با خلافت جمع نمیشود
سیم آنکه ایشان تولی و اعراض از امر آنحضرت کردند و هر که چنین کند مؤمن نیست بگفته حق

ويقولون آمنا بالله وبالرسول واطعنا ثم يتولى فريق منهم من بعد ذلك وما اولئك بالمؤمنين یعنی میگویند
ایمان آورده‌ایم بخدا و رسول و اطاعت ایشان کرده‌ایم و با وجود این فرقه از ایشان رو میگردانند و اطاعت
نمیکنند و این جماعت مؤمن نیستند طعن سیم در بیان جوری که او با عمر و سایر منافقان بر اهل بیت
عصمت و طهارت نموده‌اند در غصب خلافت اول مختصری از روایات شیعه را که از اهل بیت رسالت
و ثقات و متدینین صحابه منقولست نقل مینمائیم و بعد از آن بر هر جزوی از اجزای آن روایاتی که در کتب
معتبره مخالفان مذکور و مشهور است بر طبق آن ایراد مینمائیم که تا معلوم شود که اجماع و بیعتی که مخالفان
بان متمسک شده‌اند در خلافت از منافقین دلیل کفر ایشان است در خلافت ایشان شیخ طوسی رحمه الله در تلخیص الشافی
باسانید صحیحه روایت کرده است موافق روایات متواتره که در سایر کتب شیعه مذکور است که چون مرض حضرت
شدید شد انصار را طلبید و تکیه کرده بر علی و عباس و از خانه بیرون آمد و تکیه داد بر ستونی از
ستونهای مسجد و خطبه خواند و وصیت در باب اهل بیت خود کرد و فرمود که هیچ پیغمبری از دنیا
نرفته است مگر خلیفه در میان امت گذاشته است و من در میان شما دو امر بزرگ میگذارم کتاب خدا
و اهل بیت من هر که ایشان را ضایع کند خدا او را ضایع کند پس در حق انصار وصیت نمود که رعایت
ایشان بکنید و بعد از آن اسامه را طلبید و مبالغه کرد در باب بیرون بردن لشکر چنانچه سابقا مذکور
شد پس حضرت داخل خانه شد و اسامه لشکر خود را بیرون برد یک فرسخی مدینه نزول کرد و اول
کسی که مراجعت کرد بمدینه از لشکر ابوبکر بود و عمر و ابوعبیدة بن الجراح و رفتند و در میان لشکر فرود آمدند
و مرض حضرت شدید شد و سعد بن عباده نیز بیمار شد و چون چاشت روز دوشنبه شد حضرت سید
انبیا بعالم بقا رحلت نمود و دو روز از بیرون رفتن لشکر گذشته بود چون این خبر وحشت اثر بعسکر
رسید اکثر ایشان بمدینه برگشتند و مدینه بهم بر آمد پس ابوبکر بر ناقه سوار شد بدر مسجد آمد و فریاد کرد
که ایها الناس چرا چنین مضطرب شده‌اید اگر محمد مرده پروردگار محمد نمرده است پس این آیه را خواند
وما محمد الا رسول یعنی نیست محمد مگر رسولی که گذشته‌اند پیش از او رسولان پس اگر او بمیرد
یا کشته شود شما از دین بر خواهید گشت و کسی که از دین برگردد بخدا ضرری نمیرساند پس انصار
جمعیت کردند و بر سعد بن عباده در آمدند و او را بسقیفه بنی ساعده بردند که با او بیعت کنند چون این خبر
بعمر رسید ابوبکر را خبر کرد و هر دو بسرعت متوجه سقیفه شدند و ابوعبیده را که هم سوگند ایشان
بود بالجوع بر داشتند و در سقیفه جماعت بسیار از انصار جمع شده بودند و سعد بیمار در میان
ایشان خوابیده بود و منازعه بسیار میان این چند نفر و انصار شد تا آنکه ابوبکر بانصار گفت

من شماها

من شماها میخواهم بیعت یکی از دو نفر با ابوعبیده یا عمر هر دو را پسندیده‌ام برای خلافت عمر و ابوعبیده با یکدیگر
گفتند سزاوار نیست که ما بر تو تقدیم جوئیم تو پیش از ما مسلمان شده و تو صاحب غار بوده و تو احق
باین امر از ما انصار گفتند میترسیم غالب شود بر این امر کسی که نه از ما باشد و نه از شما پس ما از برای
خود امیری میگیریم و شما از برای خود امیری قرار دهید ابوبکر فضیلت مهاجران و انصار را ذکر کرده
و گفت مهاجران امرا باشند و شما وزرا باشید حباب بن منذر انصاری گفت ای گروه انصار دست
نگاه دارید که مهاجران در خانه شما و در زیر سایه شمایند و کسی جرأت بر مخالفت شما نمیکند اگر اینها
بامارت شما راضی نباشند از ما امیری و از ایشان امیری عمر گفت هیهات دو شمشیر در یک غلاف
نمیتوانند بود و عرب راضی نمیشوند که شما امیر باشند و پیغمبر از غیر شما باشد و راضی اند بآنکه خلافت
با جماعتی باشد که پیغمبر از ایشان است و کی میتوانند منازعه کنند با ما و حال آنکه ما خویشان و عشیره اویم
مگر کسی که خواهد خود را بهلکه اندازد و فتنه برپا کند باز حباب از آن قسم سخنان گفت و گفت بشمشیر
شما اینها اطاعت کرده‌اند و هر که رد قول من میکند شمشیر بر بینی او میزنم پس ابوعبیده برخواست و سخن
بسیار گفت و بشیر بن سعد که از بزرگان انصار بود چون از قبیله اوس بود و ایشان خلافت را از برای
سعد نمیخواستند و او از قبیله خزرج بود حسد او را بر این داشت که میل کرد بجانب قریش و مردم را
ترغیب کرد که راضی شوند ببیعت مهاجران و باین سبب اختلاف بهم رسید در میان انصار و متفرق
شدند پس ابوبکر گفت اینک عمر و ابوعبیده دو شیخ قریش اند با هر یک میخواهید بیعت کنید عمر و ابوعبیده
باعتبار توطئه که با یکدیگر کرده بودند گفتند ما با وجود تو اختیار خلافت نمی‌کنیم دست خود را دراز
کن که با تو بیعت کنیم بشیر گفت منهم با شما شریکم چون قبیله اوس سخن بشیر را شنیدند شروع کردند به بیعت
با ابوبکر و هجوم آوردند و سعد نزدیک شد که در زیر پای مردم هلاک شود گفت مرا کشتید عمر گفت بکشید سعد را خدا
او را بکشد قیس پسر سعد بجست و ریش عمر چسپید و گفت ای پسر صهاک حبشیه ترسان و گریزان در جنگها
شیر غران در محل ایمنی اگر یک مو از پدرم کم کنی یک دندان در دهنت نمیگذارم ابوبکر گفت آهسته باش
ای عمر که رفق و مدارا نافع تر و بهتر است سعد گفت ای پسر صهاک والله اگر قوت برخواستن میداشتم
هر آینه میشنیدید در کوچهای مدینه صدائی که شما را و اصحاب شما را از مدینه بیرون کند و ملحق
شوید بگروهی که در میان ایشان ذلیل و عبید و تابع دیگران بودید الحال بر من جرأت بهم رسانیده‌اید
ای آل خزرج مرا از محل فتنه بیرون برید او را برداشتند و بخانه بردند پس ابوبکر فرستاد که مردم بیعت
کرده‌اند تو هم بیا و بیعت کن گفت نه والله بیعت نمیکنم تا هر تیری که در ترکش دارم بسوی شما بیندازم

و سر نیزه خود را از خون شما رنگین کنم و شمشیر بکار برم تا دستم قوت گرفتن آن داشته باشد پس من با
مقاتله میکنم با هر که متابعت من کنند از اهل بیت من و عشیرهٔ من و بخدا سوگند که اگر جن و انس جمع شوند
بر من با شما دو عاصی بیعت نکنم تا برسید بدربرویدکار خود را چون این جواب را با ایشان گفتند عمر گفت
البته از او بیعت باید گرفت بشیر پسر سعد گفت او ابا کرده است از بیعت و بلجاجت افتاده است
و بیعت نمی کند تا کشته شود و او کشته نمیشود تا اوس و خزرج کشته شوند او را بگذارید و بیعت
نکردن او بشما ضرری ندارد پس قبول کردند قول او را و دست از سعد بر داشتند و او بنماز
ایشان حاضر نمیشد و بحکم ایشان قایل نبود و اگر یاوری می یافت البته با ایشان جنگ میکرد و
پیوسته بر این حالت بود تا ابو بکر مرد و عمر خلافت را متصرف شد و چون از ضرر عمر ایمن نبود رفت
بشام و در آنجا مرد و با هیچ ملک بیعت نکرد و سبب موتش آن بود که در شب تیری بر او زدند و او را
کشتند و تهمت بر جن بستند که جن او را کشتند و بعضی گفته اند که جعاله برای محمد بن سلمه انصاری
قرار دادند و او سعد را کشت و از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده اند که مغیرة بن شعبه او را کشت
و سایر انصار و جمعی که در مدینه حاضر بودند بیعت کردند و حضرت امیر المؤمنین ع در این احوال
مشغول تجهیز و تغسیل و تکفین حضرت رسول ص بود و سلیم بن قیس هلالی گفت که از سلمان رضی الله عنه
شنیدم که چون حضرت رسول بعالم اعلی رحلت نمود و مردم کردند آنچه کردند ابو بکر و عمر و ابو عبیده
آمدند و مخاصمه کردند با انصار و حجتی که علی با ایشان بگوید ایشان گفتند حجت ایشان این بود ای
گروه انصار قریش احق اند بامر خلافت از شما زیرا که حضرت رسول از قریش است و مهاجران
بهتر اند از شما زیرا که خدا در قرآن ایشان را پیش از انصار ذکر کرده است و ایشان را تفضیل
داده است و حضرت رسول فرموده که امامان از قریش اند سلمان گفت من رفتم بخدمت حضرت
امیر ع و او مشغول غسل دادن حضرت رسول بود زیرا که آن حضرت وصیت کرده بود که کسی غیر
او متکفل غسل او نشود پس گفت یا رسول الله کی اعانت میکند مرا بر غسل تو گفت جبرئیل پس هر عضوی
که حضرت میخواست بشوید جبرئیل میگردانید و آن عضو را ظاهر میکرد و چون از غسل و کفن چون
فارغ شد مرا طلبید با ابو ذر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و ما در عقب او صف
بستیم و بر او نماز کردیم و عایشه در آن حجره بود و جبرئیل چشم او را گرفت که او نماز را ندید پس
رخصت داد صحابه را که ده نفر ده نفر داخل میشدند و بر دور حضرت می ایستادند و علی ع
آیه إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ را تا آخر آیه میخواند و ایشان صلوات میفرستادند

و میرفتند

و میرفتند تا آنکه همه مهاجران و انصار داخل شدند و صلوات فرستادند و برفتند و نماز حقیقی همان نماز
بود که اول کرده شد و اگر ایشان خبر رسیدند طمع میکردند که امامت نماز را ابو بکر بکند پس سلمان گفت
که من خبر دادم امیر المؤمنین را بآنچه آن منافقان کردند در وقتی که مشغول غسل بود و گفتم الحال ابو بکر
بر منبر نشسته است و مردم راضی نمیشوند که بیک دست با او بیعت کنند و با هر دو دست با او بیعت میکنند
حضرت فرمود یا سلمان دانستی که اول کسی که با او بیعت کرد در وقتی که بر منبر حضرت رسول بالا
رفت کی بود گفتم نه و لیکن در سقیفه اول کسی که با او بیعت کرد بشیر بن سعد بود پس ابو عبیده پس عمر
پس سالم مولای حذیفه پس معاذ بن جبل حضرت گفت او را نمیگویم اول کسی را میگویم که بر منبر با او
بیعت کرد سلمان گفت نمیدانم اما دیدم مرد پیری را که تکیه کرده بود و در میان دو چشمش علامت سجده
بود و بسیار متعبد می نمود چون ابو بکر بر منبر نشست اول او بالا رفت و گریست و گفت الحمد لله که زنده
ماندم تا ترا در این مکان دیدم دست ترا بگشا و دست بگشاد دراز کرد و با او بیعت کرد پس گفت این روزی است
مثل روز آدم پس از منبر فرود آمد و از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود یا سلمان دانستی که کی بود
گفتم نه و لیکن از حرف او مرا بد آمد و چنان مینمود که شماتت میکرد بوفات حضرت رسول ص حضرت فرمود که
یا سلمان او شیطان بود لعنه الله خبر داد مرا حضرت رسول ص که ابلیس و سر کردهای حاضر شدند در روز
غدیر که حضرت رسول مرا بخلافت نصب کرد بامر خدا و خبر داد مردم را که من اولی ام با ایشان از جانهای ایشان
و امر کرد ایشان را که حاضران بغایبان برسانند پس اتباع آن لعین و متمردان اصحاب او باو گفتند که این امت مرحوم و معصوم
شد و ترا و ما را با ایشان دستی نخواهد بود ایشان پناه خود را و امام خود را بعد از پیغمبر دانستند پس شیطان غمگین و محزون
بیرون رفت حضرت امیر فرمود که پس رسول خدا فرمود که چون من از دنیا بروم مردم در ظله بنی ساعده با ابو بکر بیعت خواهند کرد
پس بمسجد خواهند آمد و اول کسی که بر منبر من با او بیعت خواهد کرد شیطان خواهد بود بصورت مرد متعبدی و چنین
خواهد گفت پس بیرون خواهد رفت و شیاطین و اتباع خود را جمع خواهد کرد پس ایشان او را سجده خواهند کرد و خواهند گفت
ای سید ما و بزرگ ما تویی که آدم را از بهشت بدر کردی پس او در جواب خواهد گفت که کدام امت اند که بعد از پیغمبر خود گمراه نشدند
شما گمان کنید که من بر ایشان راهی ندارم دیدید چگونه ایشان را بر مخالفت پیغمبر خود داشتم این است که حق تعالی فرموده است
وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی بتحقیق که راست کرد بر ایشان شیطان گمان خود را
مگر گروهی از مؤمنان سلمان گفت چون شب شد علی ع فاطمه را بر دراز گوشی سوار کرد و دست حسن و حسین علیهما السلام
گرفت و بخانه هر یک از اهل بدر از مهاجران و انصار رفت و حق امامت و خلافت خود را بیاد ایشان آورد و طلب یاری
از ایشان کرد و اجابت او نکردند مگر چهل و چهار کس و در روایت دیگر بیست و چهار نفر پس فرمود که راست میگوئید سرها

خود را نتراشید و اسلحه خود را بر دارید و با ما در بیابید بنزد من که با من بیعت کنید بر موت تا اکثر بیش بدست از یاری
من بر نیایید چون صبح شد بغیر چهار کس نیامدند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بر روایت دیگر بجای عمار زبیر است
سه شب حضرت چنین کرد در روز بغیر چهار نفر حاضر نشدند چون حضرت دانست که ایشان در مقام غدر و مکر اند
و یاری او نمی کنند رفت و در خانه نشست و مشغول جمع قران شد و از خانه بیرون نیامد تا همه را جمع کرد
و قران متفرق بود در پوستها و چوبها و رقعها و استخوانها پس ابوبکر فرستاد که بیا و بیعت کن حضرت گفت
سوگند یاد کرده ام که ردا بر دوش نگیرم مگر از برای نماز تا قران را جمع کنم پس چند روز صبر کردند
و حضرت مجموع قران را جمع کرد و در میان جامه گذاشت و سرش را مهر کرد پس آن را بمسجد آورد در
وقتی که ابوبکر با صحابه در مسجد بودند و ندا کرد باواز بلند که ایها الناس چون حضرت رسول از دنیا
رفت مشغول بغسل و تجهیز او گردیدیم بعد از آن مجموع را در این جامه جمع کردم و هیچ آیه نازل نشده است
مگر حضرت رسول بر من خوانده است و تاویلش را بمن گفته است در قیامت نگویید که ما از این غافل بودیم
و نگویید که من شما را بیاری خود نخوانده ام و حق خود را بیاد شما نیاوردم و شما را بکتاب خدا دعوت نکردم
عمر گفت آنچه از قران با ما هست ما را بس است و احتیاج بقران تو نداریم حضرت فرمود دیگر این قران را
نخواهید دید تا مهدی از فرزندان من ظاهر گردد و بخانه خود برگشت پس عمر با ابوبکر گفت علی را
بطلب تا بیعت کند و تا او بیعت نکند ما ایمن نیستیم ابوبکر فرستاد که اجابت کن خلیفه رسول الله را حضرت
گفت سبحان الله چه زود دروغ بر حضرت رسول بستید ابوبکر و جمعی که بر دور او بودند همه میدانند
که خدا و رسول غیر من کسی را خلیفه نکرده اند بار دیگر فرستاد که اجابت کن امیرالمؤمنین ابوبکر را حضرت
تعجب نمود و گفت سبحان الله اندک وقتی است که پیغمبر از میان ایشان رفته است و خود میدانند که این
نام از برای غیر من صلاحیت ندارد و هفتم از آن جماعت بود که حضرت رسول ایشان را امر کرد که بر من
سلام کنند و مرا امیرالمؤمنین بنامند پس او و رفیقش پرسیدند که خدا این امر را کرده است حضرت فرمود
بلی بحق و راستی از جانب خدا و رسول است و او امیر مؤمنان است و سید مسلمین است و صاحب علم
غر محجلین است خدا او را در قیامت بر صراط خواهد نشانید که دوستان خود را ببهشت بفرستد
و دشمنان خود را بجهنم چون این خبر را بردند در آن روز ساکت شدند چون در آن شب شد
حضرت امیر فاطمه و حسنین علیهما السلام از برای اتمام حجت بخانه جمیع صحابه برد و از ایشان یاری طلبید
و بغیر از چهار نفر اجابت نکردند پس عمر با ابوبکر گفت چرا نمی فرستی که علی و این چند نفر را برای بیعت
بیاورند همه بیعت کردند بغیر ایشان ابوبکر گفت کی را بفرستیم عمر گفت قنفذ را میفرستیم که آن مردی درشت غلیظ

بیشرمیست

بیشرمیست و از قبیله بنی عدی است پس او را با جمعی از اعوان فرستاد چون رفتند حضرت امیر رخصت نداد
که داخل شوند اصحاب قنفذ برگشتند و گفتند که رخصت نمیدهد گفت داخل شوید که بی رخصت داخل شوید چون
رفتند حضرت فاطمه سوگند داد که بی رخصت داخل خانه من مشوید قنفذ آنجا ماند و اصحابش برگشتند و آوردند که
عمر بغضب شد و گفت ما را با زنان چه کار است و امر کرد جمعی را که هیزم بیاورند که هیزم بسیار داشتند و خود
هیزم برداشت و بدر خانه اهل بیت گذاشتند و حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین با سایر
اهل بیت در آن خانه بودند و فریاد زد عمر که یا علی بیرون بیا و بیعت کن با خلیفه رسول الله و الا آتش در خانه ات
می افکنم پس حضرت فاطمه برخواست و گفت چه میخواهی ای عمر گفت در را بگشا و اگر نه خانه را با شما میسوزانم
فاطمه گفت ای عمر از خدا نمی ترسی و بخانه من میخواهی درآیی آن بیحیا برنگشت و آتش طلبید و بدر خانه انداخت
فاطمه فریاد یا ابتاه یا رسول الله بلند کرد عمر سر غلاف شمشیر را بر پهلوی آن حضرت زد و تازیانه بلند
کرده بر ذراع شریفش زد فاطمه خطاب کرد بلند که ای پدر یا رسول الله بد خلافتی کردند ابوبکر و عمر
در حق اهل بیت تو پس حضرت امیرالمؤمنین بی تاب شد و بر جست و گریبان آن ملعون را گرفت و بر
زمین زد و بینیش را شکست و گردنش را پیچید و خواست آن ملعون را بکشد بخاطرش آورد وصیت حضرت
رسول را که او را امر بصبر و نهی از مقاتله ایشان فرموده بود و دست برداشت و گفت بحق آن خداوندی
که محمد را گرامی داشت به پیغمبری ای پسر صهاک اگر نه تقدیری مسبوق از حق تعالی که پیش گذشته و عهدی که
حضرت رسول در این باب با من کرده هر آینه میدانستی که بی رخصت من داخل خانه من میتوانستی شد پس عمر
فرستاد و لشکر بمدد خود طلبید و آن منافقان هجوم آوردند و داخل خانه شدند و حضرت امیر شمشیر
خود را برداشت چون قنفذ دید که شیر خدا شمشیر برداشت ترسید که شمشیر را بکشد و بیرون آید علی را نزد
نگذارد دوید بنزد ابوبکر و قصه را نقل کرد ابوبکر گفت اگر علی اراده بیرون آمدن کند بخانه اش بریزید
و او را بگیرید و اگر مانع شود آتش در خانه بریزید پس قنفذ ملعون و اصحابش بدون رخصت هجوم آوردند
و شمشیر را از دست حضرت گرفتند و ریسمانی در گلوی حق جوی آن مطیع امر الهی انداختند و کشیدند
و از خانه بیرون آوردند و بروایت عیاشی خالد شمشیر خود را کشید و حضرت همان شمشیر را از دست حوالدان
او گرفت و خواست براو بزند و حضرت را قسم دادند و حضرت شمشیر را انداخت عمر ملعون فرستاد بنزد
قنفذ که اگر حضرت فاطمه مانع بیرون آمدن علی بشود بزن او را ممکن و او را بزن و دور کن چون حضرت را بدر
خانه رسانیدند حضرت فاطمه بنزدیک در آمد و مانع شد قنفذ ملعون در را بغضب گشود و بر پهلوی فاطمه
زد که یک دنده از دندهای پهلوی مبارکش شکست و فرزندی که حضرت رسول او را محسن نام

کرده بود سقط شد و آن منافق سیفره بود تازیانه بر بازویش زد که استخوان شکست و بهمین ضربها شهید شد
و چون اندیشه رفت بر اندیش کرو برنگی از آن مانده بود پس حضرت امیر را با اغلال بیرون کشیدند تا نزد
ابو بکر لعین آوردند و عمر با شمشیر برهنه بر بالای سر حضرت ایستاد و خالد بن ولید و ابو عبیده و سالم و معاذ
بن جبل و مغیرة بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و سایر منافقان مکمل و مسلح بر دور ابو بکر ایستاده
بودند سلیم بن قیس گفت من بسلمان گفتم آیا این جماعت بی رخصت داخل خانه فاطمه شدند گفت آری والله
مقنعه بر سر نداشت و استغاثه میکرد که یا ابتاه یا رسول الله تو دیر رفتی از میان ما و نمی و ابو بکر و عمر با اهل
بیت تو چنین میکنند و من دیدم که ابو بکر لعین و اتباع که بر دور او بودند همه میگریستند بغیر عمر و خالد و مغیره
و عمر میگفت ما را کاری نیست بزنان و رایهای ایشان در هیچ امری چون علی را نزد ابو بکر آوردند
فرمود بخدا سوگند اگر شمشیر من بر دست من میبود شما بر من دست نمی یافتید والله که من
ملامت خود نمی کنم در آنکه با شما جهاد نکردم اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند بیعت را نمی شکستند
من جماعت شما را پراکنده میکردم ولیکن خدا لعنت کند آنها را که با من بیعت کردند و بیعت را شکستند چون
نظر ابو بکر لعین بحبل بر حضرت افتاد فریاد زد که دست از او بردارید حضرت گفت ای ابو بکر چه زود در پوشیدی
بخلافت رسول خدا و اذیت اهل بیت او بکدام حق و بکدام منزلت مردم را بر بیعت خود میخوانی تو دیروز با امر
خدا و رسول او با من بیعت نکردی عمر گفت این سخنان را بگذار دست از تو بر نمیداریم تا بیعت کنی فرمود
اگر نکنم چه خواهید کرد گفت خواهیم کشت ترا بمذلت و خواری حضرت فرمود که پس کشنده خواهید بود
بنده خالص خدا و برادر رسول او را ابو بکر گفت و بروایت عباس عمر گفت که بنده خالص خدا را قبول داریم
اما برادر رسول را قبول نداریم حضرت فرمود که انکار میکنید که رسول خدا مرا برادر خود کرده است گفتند
بلی پس حضرت خطاب کرد بصحابه که ای گروه مهاجر و انصار شما را بخدا قسم میدهم که شنیدید از رسول
خدا در روز غدیر که در حق من چه گفت و در غزوه تبوک چه گفت پس آنچه حضرت رسول علانیه در حق او
گفته بود همه را ذکر کرد و ایشان همه گفتند که همه اینها را شنیدیم چون ابو بکر ترسید که مردم او را یاری
کنند خود مبادرت کرد و گفت آنچه گفتی حق است همه را ما شنیده ایم بگوشهای خود و بخاطر داریم
اما شنیدیم از رسول خدا که بعد از اینها گفت که ما اهل بیت را خدا برگزیده است و گرامی داشته است
و از برای ما اختیار کرده است آخرت را بر دنیا و خلافت و پیغمبری را در ما اهل بیت جمع نکرده است
علی گفت آیا کسی هست که با تو این گواهی را بدهد عمر گفت راست گفت خلیفه رسول الله من نیز شنیدم
پس ابو عبیده و سالم مولای حذیفه و معاذ بن جبل نیز شهادت دادند حضرت فرمود که وفا کردید شما

پنج نفر

پنج نفر بآن صحیفه ملعونه که در میان کعبه نوشتید که اگر محمد کشته شود یا بمیرد نگذارید که خلافت با اهل بیت
او برسد و این حدیث را در آن روز وضع کردید ابو بکر گفت چه میدانی که ما چنین کردیم حضرت
گفت ای زبیر و ای سلمان و ای ابوذر و ای مقداد سوال میکنم از شما بحق خدا و بحق اسلام که شما
نشنیدید از رسول خدا که این پنج نفر را نام برد و گفت چنین نامه نوشتند و چنین پیمانی با یک دیگر بستند
همه گفتند بلی شنیدیم که حضرت گفت که ایشان چنین نامه نوشته اند و عهد کرده اند که خلافت را از
اهل بیت بگردانند پس تو گفتی پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله اگر چنین کنند من چه کنم فرمود که
اگر یاوری بیابی با ایشان جهاد و قتال کن و اگر نیابی خون خود را حفظ کن و خود را بکشتن مده پس
حضرت امیر گفت اگر آن چهل نفر که با من بیعت کرده بودند وفا میکردند جهاد میکردم با ایشان از برای خدا و بخدا سوگند
که این خلافت که ابو بکر و عمر از من غصب کرده اند باحدی از فرزندان ایشان نخواهد رسید تا روز قیامت و آنچه
تکذیب قول شما میکند در افترائی که بر حضرت رسول بستید این آیه است ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله
من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما یعنی آیا حسد میبرند مردم در آنچه
خدا عطا کرده است ایشان از فضل خود پس بتحقیق که دادیم آل ابراهیم را کتاب و حکمت و عطا کردیم بایشان
ملک و پادشاهی عظیم را حضرت فرمود کتاب پیغمبری است و حکمت سنت است و ملک عظیم خلافت است و ماییم
آل ابراهیم پس مقداد برخاست و گفت یا علی چه میفرمائی بخدا سوگند که اگر مرا امر کنی بهمین شمشیر بزنم و اگر فرمائی
دست بدارم باز دارم حضرت فرمود که ای مقداد دست باز دار و عهد حضرت رسالت را و آنچه ترا بآن وصیت
کرده است بخاطر بیاور سلمان گفت پس من برخاستم و گفتم بحق آن خداوندی که جان من در دست قدرت اوست که
اگر دانم که دفع ظلمی میتوانم کرد هر آینه شمشیر خود را میکشم و میزنم تا حق غالب شود آیا برادر رسول خدا و وصی
او و خلیفه او را در امتش و پدر فرزندانش را این مذلت میکشید و میآورید پس بشارت باد شما را بر بلای خدا
و نا امید باشید از نعمت و رخا پس ابوذر برخاست و گفت ای امتی که بعد از پیغمبر خود گمراه و حیران شده اید و بعصیان
خود مخذول گردیده اید حق تعالی میفرماید ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین ذریة
بعضها من بعض والله سمیع علیم و آل محمد اخلاف نوح اند و آل ابراهیم اند و برگزیده سلاله اسمعیل اند و عترت
پیغمبر آخر الزمان اند و اهل بیت نبوت اند و موضع رسالت اند و محل آمد و شد ملائکه اند و ایشان مانند آسمان
بلند محل رحمت الهی اند و مانند کوههای زمین موجب استقرار زمین اند و مانند کعبه معظم قبله عالمیان اند و
مانند چشمه صافیه منبع علوم حقند و مانند ستارهای درخشنده هدایت کننده خلق اند و شجره مبارکه اند
که خدا نور خود را بنور ایشان مثل زده است محمد خاتم انبیا و سید ولد آدم است و علی وصی اوصیا و امام متقیان

دقایق غرة محجلین است و اوست صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد و وارث علم او و والی امر مؤمنین
از انفس ایشان چنانچه حق تعالی فرموده است النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم واولوا الارحام
بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یعنی پیغمبر اولی است بمؤمنان از جانهای ایشان و زنان او مادران ایشانند
و خویشان او بعضی اولی و احق اند ببعضی در کتاب خدا پس ابو ذر گفت مقدم دارید هر که را خدا
مقدم داشته است و مؤخر دارید هر که را مؤخر داشته است و ولایت و وراثت پیغمبر را بکسی بدهید
که خدا داده است پس در این وقت عمر برخاست و گفت چه عبث بر بالای این منبر نشسته علی با تو در
مقام محاربه است و در زیر منبر تو نشسته است و برنمی خیزد که با تو بیعت کند یا از منبر بزیر آی یا
بفرما که گردنش را بزنیم و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما بر بالای سر پدر بزرگوار خود ایستاده
بودند چون حرف کشتن را شنیدند گریستند و صدا بلند کردند که یا جداه یا رسول الله حضرت امیر
ایشان را بسینه خود چسبانید و گفت گریه مکنید بخدا سوگند که ایشان قادر بر قتل پدر شما نیستند
و از ان ذلیل تر و بی مقدارترند که این جرات توانند کرد پس ام ایمن مربیه رسول خدا آمد و گفت ای
ابو بکر چه زود ظاهر کردید حسد و نفاق خود را عمر گفت ما را با سخنان زنان چکار است و گفت او را از مسجد
بیرون کردند پس بریده اسلمی برخاست و گفت تو با برادر رسول خدا و پدر فرزندانش چنین سلوک
میکنی و ترا در میان قریش میشناسیم بان صفاتی که همه کس میدانند ایا رسول خدا نگفت بتو و ابو بکر که
بروید بسوی علی و سلام کنید بر او بامارت مؤمنان شما پرسیدید که امر خدا و رسول است گفت بلی
ابو بکر گفت چنین بود اما پیغمبر بعد از ان گفت از برای اهل بیت من پیغمبری و خلافت جمع نمیشود بریده
گفت بخدا سوگند که این را رسول خدا نگفته است و الله در شهری که تو در ان امیر باشی من نمیمانم عمر امر
کرد که او را زدند و از مدینه بیرون کردند پس عمر گفت ای پسر ابو طالب برخیز و بیعت کن حضرت
اگر نکنم عمر گفت گردنت را میزنم حضرت سه مرتبه این سخن را گفت و این جواب را شنید و تا حجت بر ایشان
تمام کرد پس عمر دست حضرت را بلند کرد و بی انکه حضرت دست بگشاید ابو بکر دست خود را دراز کرد
و بر روی دست حضرت گذاشت و بروایت عباس چون عمر گفت گردنت را میزنم حضرت سوگند ای
پسر صهاک تو قادر بر ان نیستی و تو لئیم تر و ضعیف تری از انکه این کار توانی کرد پس خالد ملعون بر
جست و شمشیر کشید و گفت والله اگر بیعت نکنی میکشم ترا حضرت برخاست و گریبان خالد را گرفت
و او را تکانی داد که بر پشت افتاد و شمشیر از دستش بر زمین و سلمان گفت چون حضرت را بمسجد آوردند
در ریسمانی در گردنش بود و میکشیدند و چون بقبر حضرت رسول گذر کرد گفت یا ابن ام ان القوم استضعفونی

وکادوا

وکادوا یقتلوننی یعنی ای برادر بدرستی که قوم مرا ضعیف کردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند و این
خطابی است که هرون بموسی گفت از برای پرستیدن قوم او گوساله را پس زبیر را گفتند بیعت کن او ابا
کرد و عمر و خالد و مغیره با جمعی دیگر شمشیر را از دست او گرفتند و شکستند و او را کشیدند تا بجبر بیعت
کرد سلمان گفت پس مرا گرفتند و گردن مرا افشردند تا سلعه در گردن من بهم رسید و بجبر بیعت
کردم پس ابو ذر و مقداد را بجبر و اکراه بیعت فرمودند و بغیر امیر المؤمنین و ما چهار نفر بجبر بیعت نکردیم
و شدتر و امتناع زبیر از ما همه بیشتر بود چون بیعت کرد گفت ای پسر صهاک بخدا سوگند که اگر این طاغیان
نبودند که ترا اعانت کردند تو نمیتوانستی که مرا جبر کنی در وقتی که شمشیر در دست من باشد من جبن و نامردی
ترا خوب میدانم و لیکن طاغی چند ترا اعانت کردند که بقوت ایشان حمله میکنی پس عمر در غضب شد و گفت
تو صهاک را نام میبری زبیر گفت صهاک کیست که من نام او را نتوانم برد صهاک کنیز حبشی بود از جدم عبد المطلب
و او زناکار بود و زنا کرد با او جدت نفیل پس خطاب پدرت از او بهم رسید و بعد از انکه ان ولد الزنا
از او بهم رسید عبد المطلب صهاک را بجد تو بخشید و پدر تو غلام جد ما است پس ابو بکر میان ایشان
اصلاح کرد و دست از یکدیگر برداشتند سلیم گفت من بسلمان گفتم تو با ابو بکر بیعت کردی و هیچ نگفتی
سلمان گفت بعد از بیعت گفتم هلاک و ملعون شدی تا قیامت آیا میدانی چه کردید با خود سنت گذارید
پیش از خود را اختیار کردید و افتراق و اختلاف در میان این امت انداختید و دست از سنت پیغمبر خود
برداشتید تا انکه خلافت را از معدنش بیرون کردید عمر گفت حالا که تو و امامت بیعت کردید هر چه
خواهید بگوئید من گفتم شنیدم از رسول خدا صلعم که میگفت بر تو و بر صاحبت ابو بکر که با او بیعت کردی
مثل گناهان جمیع امت تا روز قیامت و مثل عذاب همه ایشان خواهد بود عمر گفت هر چه خواهی بگو امام تو
بیعت کرده و دیده ات روشن نشد بانکه خلافت باو برسد من گفتم گواهی میدهم که در بعضی از کتابهای
خدا خوانده ام که بابی در از درهای جهنم بنام تو و نسب تو و صفت تو است گفت انچه خواهی بگوی خدا دور
کرد خلافت را از اهل بیتی که شما ایشان را خدایان گرفته بودید غیر از خدا من گفتم گواهی میدهم که از رسول
شنیدم در تفسیر این ایه فیومئذ لا یعذب عذابه احد ولا یوثق وثاقه احد که این ایه در شان تو است
یعنی عذاب و بند او از همه کفار شدید تر است پس عمر گفت ساکت شو خدا صدایت را بگیرد ای غلام فرزند
زن کندیده پس حضرت امیر گفت قسم میدهم ترا ای سلمان که ساکت شوی سلمان گفت بخدا سوگند که
اگر حضرت مرا امر بسکوت نمیکرد هر اینه خبر میکردم ایشان از نازل شده بود و هر حدیث که از حضرت رسول
در حق او و ابو بکر شنیده بودم میگفتم چون عمر دید که ساکت شدم گفت ان ذی تهدید که تو مطیع و منقاد او

پس چون ابوذر و مقداد بیعت کردند و سخن نگفتند عمر گفت ای سلمان چرا ساکت نمی شوی چنانکه دو دوست و مصاحب
بیعت کردند و هیچ نگفتند محبت تو نسبت با اهل بیت و تعظیم تو ایشان را زیاده از اینها نیست ابوذر گفت ای
عمر آیا سرزنش میکنی ما را بمحبت آل محمد و تعظیم ایشان خدا لعنت کند و کرده است کسی را که ایشان را دشمن
دارد و افترا کند بر ایشان و حق ایشان را بظلم از ایشان بگیرد و مردم را بر ایشان مسلط کرداند و این امت
از پس پشت از دین برکرداند عمر گفت آمین خدا لعنت کند کسی را که ستم در حق ایشان کند ایشان را در
خلافت حقی نبود و ایشان و سایر مردم در این امر مساوی بودند ابوذر گفت پس چرا شما حجت کردید
بر انصار بقرابت رسول پس حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود ای پسر صهاک پس ما را در ان
حقی نیست و حق خلافت مخصوص تو و ابوبکر دنی زاده پسر زن خورنده مگس است عمر گفت الحال که
بیعت کردی دست ازین سخنان بردار عامه مردم بمصاحب من راضی شدند و بتو راضی نشدند گناه
من چیست حضرت فرمود و لیکن خدا و رسول راضی نیستند مگر بمن پس بشارت باد ترا و مصاحبت را
و آنها که متابعت و معاونت شما کردند بغضب خدا و عذاب او و خواری او وای بر تو ای پسر خطاب نمیدانی
که چه کرده و چه عذاب از برای خود و صاحب خود مهیا کرده ابوبکر گفت ای عمر الحال که او بیعت کرد و ما
از شر و فتنه او ایمن شدیم بگذار هرچه خواهد بگوید حضرت فرمود بغیر یک سخن نمیگویم خدا را بیاد شما
می آورم ای چهار نفر یعنی سلمان و ابوذر و زبیر و مقداد آیا شنیدید از رسول خدا صلعم که گفت در جهنم
تابوتی از آتش هست که در ان دوازده نفر هست شش نفر از امم سابقه و شش نفر از این امت و آن
تابوت در چاهی است در قعر جهنم و بر سر ان چاه سنگی هست که هرگاه حق تعالی خواهد جهنم را مشتعل کرداند
بفرماید آن سنگ را از ان چاه بر میدارند جمیع جهنم از شدت حرارت ان چاه مشتعل میگردد
پس علی فرمود من در حضور شما از حضرت رسول سؤال کردم که آنها کیستند فرمود که اما پیشینیان
پس پسر آدم که برادر خود را کشت و فرعون و نمرود و دو نفر از بنی اسرائیل که یکی یهود را گمراه کرد و
دیگری نصاری را و ابلیس ششم ایشان است و اما از این امت دجال است و پنج نفر که اتفاق بر نوشتن
ان صحیفه ملعونه کنند و با یک دیگر عهد و اتفاق کنند بر عداوت تو ای برادر من و معاونت یک دیگر
کنند بر غصب حق تو تا آنکه هر پنج نفر را نام برد و یک یک ایشان را شمرد پس ما چهار نفر گواهی دادیم که ما در
این واقعه حاضر بودیم و همه را شنیدیم در این وقت عثمان گفت که آیا نزد تو و این اصحاب تو حدیثی هست
که در حق من شنیده باشید علی گفت بلی شنیدم از رسول خدا که ترا لعنت کرد و بعد از ان نشنیدم
که استغفار کرده باشد عثمان در غضب شد و گفت مرا با تو چکار است در هیچ حال دست از من بر

نمیداری نه در حیات رسول و نه بعد از ممات او زبیر گفت بلی خدا بینی ترا بخاک بمالد عثمان گفت بخدا سوگند
که از رسول خدا صلعم شنیدم که میگفت زبیر کشته خواهد شد مرتد از اسلام سلمان گفت که در این وقت
حضرت اشاره بمن کرد گفت که راست میگوید زبیر بعد از قتل عثمان با من بیعت خواهد کرد و بیعت مرا خواهد
شکست و مرتد کشته خواهد شد سلیم گفت پس مردم همه مرتد شدند بعد از رسول خدا بغیر چهار نفر مردم بعد
از رسول خدا بمنزله هارون و اتباع او شدند و بمنزله گوساله و اتباع او شدند پس علی بمنزله هارون
بود و ابوبکر بمنزله گوساله و عمر بمنزله سامری و شنیدم از رسول خدا صلعم که گفت که گروهی از اصحاب من بیایند
از آنها که در ظاهر نزد من منزلت و قرب داشته باشند که بر صراط بگذرند من چون ایشان را ببینم و ایشان
مرا ببینند و من ایشان را بشناسم و ایشان مرا بشناسند ایشان از پیش من بربایند پس من گویم پروردگارا
اینها اصحاب من الله گوید بتو که نمیدانی که اینها بعد از تو چه کردند چون تو از ایشان مفارقت کردی مرتد
شدند و از دین برگشتند پس من گویم دور باد و هلاک باد ایشان را و شنیدم از رسول خدا صلعم که امت من مرتکب خواهند شد
سنت و طریقه بنی اسرائیل را مانند موافقت دو تای نعل با یک دیگر و پرهای تیر با یک دیگر شبر بشبر و
ذراع بذراع و باع بباع زیرا که تورات و قرآن مجید بیک دست و بیک قلم و یک صحیفه نوشته شده است و مثلها
و سنتهای این امت مساوی اند و از حضرت صادق منقولست که چون حضرت امیرالمؤمنین را از خانه
بیرون آوردند از برای بیعت فاطمه صلوات الله علیها بیرون آمد و جمیع زنان بنی هاشم با ان حضرت بیرون
آمدند و چون حضرت فاطمه نزدیک قبر حضرت رسول رسید گفت دست از پسر عم بردارید بحق خداوندی
که محمد را بحق فرستاده است اگر دست از او برندارید موی سر خود را پریشان کنم و پیراهن رسول خدا را بر
سر گذارم و نالم و بدرگاه خدا بنالم که ناقه صالح نزد خدا گرامی تر از من نیست و بچه او گرامی تر از فرزندان
نیست سلمان گفت من نزدیک آنحضرت بودم بخدا سوگند که دیدم دیوارهای مسجد از بیخ کنده شد و از فلک
بلند شد که اگر کسی میخواست از زیرش میتوانست بیرون رود پس نزدیک آنحضرت رفتم و گفتم ای
ای سیده من و خاتون من خدا پدرت را رحمت عالمیان کردانیده بود تو سبب نزول عذاب بر ایشان مشو
پس حضرت از مسجد بیرون رفت و دیوارها بجای خود فرود آمدند تا آنکه غبار از زیر آنها بلند که بدیده ما داخل
بینیهای ما شد و بروایت دیگر حضرت فاطمه علیها السلام دست حسنین علیهما السلام را گرفت و متوجه
مرقد منور حضرت رسول شد که نفرین کند پس حضرت امیر ع سلمان را گفت برو و دختر محمد را دریاب
که من می بینم پهلوهای مدینه را که بحرکت آمده است و اگر او موی سر را بگشاید و گریبان چاک کند
نزد قبر پدرش برود و فریاد برآرد بدرگاه خدا اهل مدینه مهلت نمی یابند و مدینه بزمین فرو میرود با اهلش

سلمان گفت

پس سلمان خود را بحضرت فاطمه رسانید و گفت حضرت امیر میفرماید که برگرد و صبر کن و باعث عذاب
این امت مشو فاطمه فرمود هرگاه او فرموده است برمیگردم و صبر میکنم و باسانید معتبره از حضرت صادق
روایت کرده اند که در وقتی که در بیان حضرت امیر المؤمنین را می کشیدند و بنزد ابو بکر می آوردند چون
بنزدیک مرقد مطهر حضرت رسالت رسید ندا بر آورد یا ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا
یقتلوننی پس دستی از قبر بیرون آمد بجانب ابو بکر که همه شناختند که دست حضرت رسولست و صدائی
ظاهر شد که شناختند که صدای آن حضرت است که اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلا
یعنی کافر شدی بآن خدائی که ترا آفرید از خاکی پس از نطفه پس ترا درست مردی کرد و ایضا از طرق خاصه
از حضرت صادق و از طرق عامه از زید بن وهب روایت کرده اند که دوازده نفر از اکابر مهاجر و انصار انکار
کردند بر ابو بکر خلافت او را و حجتهای شافی بر او تمام کردند از مهاجران خالد بن سعید بن العاص که از بنی امیه
بود و ابوذر و مقداد و سلمان و عمار و بریده اسلمی و از انصار ابو الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و عثمان بن
حنیف و ذو الشهادتین خزیمة بن ثابت و ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری چون ابو بکر بر منبر رفت با یکدیگر
شورت کردند بعضی گفتند میرویم و او را از منبر می آوریم و بعضی دیگر گفتند اگر چنین کنید کشته خواهید شد
وحق تعالی فرموده است خود را بدست خود بهلکه میندازید بلکه بیائید رای ایشان بر این قرار گرفت که بخدمت حضرت امیر
روند و با او مصلحت کنند پس رفتند و گفتند یا امیر المؤمنین ترک کردی حقی را که تو اولی و احق بودی بآن از
ابو بکر زیرا که ما شنیدیم از حضرت رسول که میفرمود علی با حقست و حق با علی است هر سو که او میرود حق
با او میرود و ما میخواهیم برویم و او را از منبر بزیر آوریم و آمده ایم که رای ترا در این باب بدانیم حضرت فرمود
بخدا سوگند که اگر چنین کنید باید با ایشان محاربه کنید و شما نسبت با ایشان از باب نمکید در میان طعام
و از باب سرمه که در چشم کشند و خواهند آمد بسوی من با شمشیرهای برهنه مستعد قتال و ایشان بنزد من
خواهند آمد که بیعت کن والا ترا میکشیم پس من باید با ایشان قتال کنم و دفع ایشان از خود بکنم و این خلاف
فرموده رسول خداست زیرا که آن حضرت پیش از وفات خود بمن گفت که بزودی امت با تو غدر و مکر خواهند
کرد و عهد مرا در باب تو خواهند شکست و تو از من بمنزله هرونی از موسی و امت بعد از من از باب هرون
و اتباع او خواهند بود و سامری و اتباع خواهند بود من گفتم یا رسول الله هرگاه چنین شود چکنم فرمود اگر یاوران
بیابی مبادرت کن و جهاد کن و اگر یاوری نیابی دست باز دار و خون خود را حفظ کن تا مظلوم بنزد من آیی
و چون بملاء اعلی ملحق شد مشغول تغسیل و تکفین او شدم پس سوگند یاد کردم که ردا بر دوش نگیرم مگر برای
نماز تا قرآن را جمع کنم و کردم پس دست فاطمه و حسنین علیهم السلام را گرفتم و گردیدم بخانهای اهل بدر و انما

کرده راه

کرده راه دین کارها کرده بودند سوگند دادم ایشان را که بمطالبه حق من بکشند و خواندم ایشان را بیاری خود و اجابت من نکردند
از ایشان مگر چهار نفر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار پس از خدا بترسید و ساکت باشید برای آنچه میدانید از کینهای
در سینهای این جماعت هست و بغض و عداوتی که ایشان دارند نسبت بخدا و رسول و اهل بیت او اما هر یک برویم
بنزد این مرد و ظاهر کنید برای او آنچه از حضرت رسول شنیده اید در حق من و ایشان تا حجت بر او تمام شود و او در عذر
نماند و حال ایشان بنزد حضرت رسالت در وقتی که او را ملاقات می کنند بدتر باشد پس رفتند و جمعه که آن شقی
بر منبر نبی بالاشرف هم بر روی منبر او جمع شدند و اول کسی که از مهاجران سخن گفت خالد بن سعید بود چون اعتماد بر
اعانت بنی امیه داشت و گفت از خدا بترس ای ابو بکر میدانی که رسول خدا در روز بنی قریظه گفت ای گروه مهاجر
و انصار سخن مرا یاد گیرید و حفظ نمائید بدرستیکه علی بن ابیطالب امیر شماست بعد از من و خلیفه من است
در میان شما باین وصیت کرده است مرا پروردگار من و اگر حفظ نکنید در حق او وصیت مرا و معاونت و یاری
او ننمائید مختلف خواهید شد در احکام خود و مضطرب میشود بر شما امر دین شما و بدان شما والی شما خواهند
شد بدرستیکه اهل بیت من وارثان امر من اند و عمل کنند کتاب امامت من الله بعد از من خداوندا هر که اطاعت
ایشان بکند از امت من و حفظ کند در حق ایشان وصیت مرا ببرا ایشان را محشور گردان در زمره من و از برای
ایشان بهره کامل از مرافقت من قرار ده که بدان دریابند فوز و رستگاری آخرت را و خداوندا هر که بخلافت
من کند در اهل بیت من بهشت را بر او محروم گردان از اول آن بهشتی که عرض آن مانند عرض آسمانها و زمین است پس عمر
معارض شد و خالد را دشنام داد [illegible] و قبایح اعمال او سخنان بسیار گفت و در آخر گفت مثل تو در این امر مثل شیطان
کرده حق تعالی در قرآن فرموده است که مثل او مانند مثل شیطان است در وقتی که بانسان گفت که کافر شو پس چون کافر شد
گفت من بیزارم از تو پس عاقبت [illegible] خواهد بود که در جهنم خواهند بود همیشه و اینست جزای ستمکاران پس سلمان
برخاست و اول بفارسی گفت کردید و نکردید و ندانید که چه کردید پس بعربی گفت ای ابو بکر هرگاه مسئله روی دهد
که ندانی آنگاه بکه میرسی و هرگاه امر مشکلی را از تو سؤال کنند بکی خواهی پناه بری و چه عذر داری در آنکه
تقدم نمائی بر کسی که از تو داناتر است و قرابتش برسول خدا نزدیکتر است و بتاویل کتاب خدا و سنت پیغمبر داناتر است
و رسول خدا او را مقدم داشت در حیات خود و وصیت کرد باو در وقت وفات خود پس گفته طرح کردید و وصیت اورا
فراموش کرده انگاشتید و وعده او را خلاف کردید و عهد او را شکستید و عقد امامت اسامه را که رسول خدا او را
بر شما امیر کرد که شما را از مدینه بیرون برد که این فتنه را نکنید و برائت ظاهر شود که شما در هیچ امر متابعت او
نکردید بر هم زدید و در این زودی عبرت باخر خواهد رسید وبال این وزر عظیم بقبر خواهی رفت تا زود است توبه کن
و این وبال عظیم را بآخرت مبر بتحقیق که آنچه ما در حق علی شنیدیم تو هم شنیدی و آنچه ما دیدیم تو نیز دیدی و اینها

شنیدن از انکه چنین امر عظیمی را بکردن کرفتی پس ابوذر برخاست و کفت ای کروه قریش عجب قباحتی کردید و دست از
قرابت رسول برداشتید و جماعت بسیاری از عرب از این سبب مرتد خواهند شد و در این دین شک خواهند کرد و اکر
با اهلبیت پیغمبر خود میکذاشتید اختلافی در میان شما بهم نمیرسید و اکنون که چنین کردید هر که زوری بهم رساند
خلافت را متصرف خواهد شد و خونهای بسیار در طلب خلافت ریخته خواهد شد و میدانید و همکنان شما میدانید
که حضرت رسول فرمود که خلافت بعد از من از علی است پس از برای طاهران از ذریت من پس طرح کردید کفته
پیغمبر خود را و آخرت باقی را بدنیای فانی فروختید و سنت امتهای کذشته را متابعت کردید که بعد از پیغمبران
خود کافر شدند و برکشتند و بزودی وبال کار خود را خواهید چشید و جزای اعمال خود را خواهید دید و خدا ستم کننده نیست
بر بندکان خود پس مقداد برخاست و او را نصیحت بسیار کرد و کفت میدانی که بیعت علی در کردن تو است و حضرت رسول
ترا و عمر را در زیر علم اسامه که آزاد کرده رسول و امیر المؤمنین بود داخل کرد و او را بر شما هر دو امیر کرد تا این خیال
بخاطر شما نرسد و بار دیکر شما هر دو را در زیر علم معدن شقاق و نفاق عمرو بن العاص داخل کرد در غزوه ذات السلاسل
و آن منافق بود که در شان او ان شانئک هو الابتر نازل شد و چنین منافقی را بر شما هر دو امیر کرد و بر سایر منافقان
و عمر و شما را لحاف شتران لشکر کرد انجا و شبی یک بار ترقی کردی بخلافت و تعیین میدانی که خلافت بعد از رسول
حق علی بن ابیطالب است حق را باو تسلیم کن پس بریده اسلمی برخاست و کفت انا لله و انا الیه راجعون چه محنت
کشید حق از باطل ای ابوبکر ایا از خاطرت رفته است انکه رسول خدا امر کرد ما هارا که علی را امیر المؤمنین بکوییم
و سلام کنیم برو بامارت مؤمنان و در بسیاری از مواطن کفت که این امیر مؤمنان و کشنده قاسطان است از خدا
بترس و حق را بکسی که احق است باو بر کردان پس عمار برخاست و کفت ای کروه قریش و ای کروه مسلمانان بدانید
که اهلبیت پیغمبر شما اولی‌اند بخلافت و احق‌اند بمیراث او و قیام بامور دین پیش از همه میتوانند نمود و حفظ ملت
رسول بهتر میتوانند کرد و خیرخواه‌ترند نسبت بامت از همه کس پس بکویید بصاحب خود که حق را رد کند باهلش
پیش از انکه امر شما سست شود و فتنه عظیم شود و دشمنان در شما طمع کنند و میدانید که علی ولی شما است بعهد
خدا و رسول و میدانید که فرق کذاشت حضرت رسول میان شما و او در مواطن بسیار در هارا از مسجد مسدود
کرد بغیر از در او و کریمه خود فاطمه را باو داد و بسایر طلبکاران نداد و کفت من شهرستان حکمتم و علی در آن است
هر که حکمت خواهد از درکاهش بیاید و همه شما در امور دین باو محتاج هستید و او در هیچ امر محتاج بشما نیست
با آن سوابق عظیمه که او دارد و هیچیک از شما ندارید پس چرا از او میل بدیکری میکنید و حق او را بغارت
میبرید بئس للظالمین بدلا پس ابی بن کعب برخاست و کفت ای ابوبکر انکار مکن حقی را که برای دیکری
قرار داده است حق را باهلش رد کن و نصایح بسیار کرد او را پس خزیمه برخاست و کفت ایها الناس آیا نمیدانید

که رسول خدا

که رسول خدا شهادت مرا بتنهایی قبول کرد کفتند بلی کفت پس شهادت میدهم که شنیدم از رسول خدا که میکفت که اهلبیت من جدا
میکنند حق را از باطل و ایشان امامانند که پیروی ایشان باید کرد کفتم انچه میدانستم و ما علی الرسول الا البلاغ المبین پس
ابو الهیثم برخاست و کفت من شهادت میدهم بر پیغمبر که علی را بالا داشت در روز غدیر خم پس انصار کفتند او را بالا نداشت مکر
از برای خلافت و بعضی کفتند او را برای آن بالا داشت که مردم بدانند که مولای هر کس است که پیغمبر مولای اوست ما جمعی را
فرستادیم که از آن حضرت سؤال کردند حضرت فرمود که بکویید که علی ولی مؤمنان است بعد از من و خیرخواه‌ترین مردم است برای امت من پس
شهادت دادم انچه میدانستم پس هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد کافر شود روز قیامت وعده‌کاه همه است پس سهل بن
حنیف برخاست و بعد از حمد و صلوات کفت ای کروه قریش کواه باشید بر من که کواهی میدهم بر رسول خدا که دیدم
او را در این مکان یعنی در میان قبر و منبر و او دست علی بن ابیطالب را کرفته بود و میکفت ایها الناس این علی امام شما
بعد از من و وصی من است در حیات من و بعد از وفات من و قضا کننده دین من است و وفا کننده بوعده من است و اول کسی است که با من
مصافحه خواهد کرد بر حوض من پس خوشا حال کسی که متابعت او و یاری او کند و وای بر کسی که تخلف نماید از او و او را یاری
نکند پس برادرش عثمان بالا ایستاد و کفت شنیدم از حضرت رسول که اهلبیت من ستاره‌های زمین‌اند پس بر ایشان تقدم
منمایید و ایشان را مقدم دارید که ایشان والیان بعد از من‌اند پس مردی برخاست و کفت یا رسول الله کدام اهلبیت تو کفت علی
و طاهران از فرزندان او پس مباش ای ابوبکر اول کسی که کافر شود باین حق و خیانت منمایید با خدا و رسول و خیانت
منمایید امانتهای خود را و حال آنکه میدانید حق را پس ابو ایوب برخاست و کفت بترسید از خدا ای بندکان خدا در حق
اهلبیت پیغمبر خود و رد نمایید بایشان حق ایشان را که خدا برای ایشان قرار داده است بتحقیق که شما شنیدید مانند
انچه برادران ما شنیده‌اند که در مقامات متعدده میکفت که اهلبیت من امامان شمااند بعد از من و اشاره بعلی
میکرد و میکفت که این امیر بررهٔ و نیکوکاران است و کشنده کافران است هر که او را واکذارد خدا او را وامیکذارد و هر که
او را یاری کند خدا او را یاری میکند پس توبه کنید بسوی خدا از ظلم خود بدرستی که خدا تواب رحیم است حضرت
صادق فرمود که پس ابوبکر ساکت شد بر منبر و نتوانست جواب بکوید پس کفت من والی شما شدم و بهتر شما نیستم
شما اقاله کنید بیعت مرا و دست از من بردارید پس عمر کفت بزیر بیا از منبر ای احمق هر کاه تو جواب حجتهای قریش را
نمیتوانستی کفت چرا خود را باز داشتی در این مقام والله که من میخواهم ترا خلع کنم و خلافت را بسالم مولای حذیفه بدهم
پس ابوبکر از منبر بزیر آمد و دست عمر را کرفت و بخانه خود رفتند و تا سه روز داخل مسجد نشدند چون روز چهارم
شد خالد بن ولید با هزار کس آمد و کفت چه نشسته‌اید بخدا سوکند که بنی هاشم بطمع افتاده‌اند که خلافت را
متصرف شوند و سالم با هزار نفر آمد و معاذ بن جبل با هزار کس آمد و بابی لشکری آمدند تا چهار هزار نفر
جمع شدند و برهنه آمدند با شمشیرهای برهنه و عمر در پیش ایشان می‌آمد تا داخل مسجد حضرت رسول شدند

پس عمر گفت ای جماعت اصحاب علی اگر یکی از شما حرفی میگوید مثل آنچه دیروز گذشت گفتید سرش را از بدن جدا میکنم
پس خالد بن سعید برخاست و گفت ای پسر صهاک الحبشیه بشمشیرهای خود ما را میترسانی یا بجمعیت خود میخواهید
که ما را ابرا کنند بخدا سوگند که شمشیرهای ما تیزتر است از شمشیرهای شما و ما با وجود قلت عدد از شما بیشتریم
زیرا که حجت خدا در میان ما است بخدا سوگند که اگر نه این بود که امام ما ما را منع میکند از قتال و اطاعت او بر ما لازمست
هر آینه شمشیر میکشیدیم و جهاد میکردیم تا عذر خود را ظاهر کنیم پس حضرت امیر المؤمنین فرمود بنشین ای خالد که خدا
دانست سعی ترا در راه دین و ترا جزای نیکو خواهد داد پس او نشست و سلمان برخاست و گفت الله اکبر الله اکبر
شنیدم از رسول خدا و اگر نشنیده باشم کر شود هر دو گوشهای من که میگفت روزی خواهد بود که برادر و پسر عم من
در مسجد نشسته باشد با گروهی از اصحاب خود که ناگاه جمعی از سگان اهل جهنم او را در میان خواهند گرفت و اراده کشتن
او و اصحاب او خواهند نمود و من شک ندارم که شما اینها اید پس عمر برخاست که بر او حمله کند حضرت امیر المؤمنین
برجست و گریبان او را گرفت و او را بر زمین زد و گفت ای پسر صهاک الحبشیه اگر نه نامه باشد که پیش نوشته شده
و عهدی که از حضرت رسول پیشتر شده هر آینه بتو مینمودم که کی یاورش ضعیفتر و عددش کمتر است پس با اصحاب
خود خطاب نمود و فرمود برگردید خدا شما را رحمت کند پس بخدا سوگند که بعد از این داخل این مسجد نخواهم شد مگر
بروشی که دو برادرم موسی و هرون داخل شدند در وقتی که اصحاب موسی باو گفتند برو تو و خدای تو جنگ
کنید ما اینجا نشسته ایم و با شما جنگ نمی ائیم و الله که داخل نمیشوم مگر برای زیارت رسول خدا یا از برای قضیه
که بر مردم مشتبه شود و حکم حق در آن بکنم زیرا که جایز نیست از برای حجتی که رسول خدا در میان مردم نصب کرده
باشد آنکه مردم را در حیرت بگذارد بدانکه این مجملی و قلیلی است از آنکه از طرق معتبره شیعه در این قضیه
هائله وارد شده است و اکثر این مضامین در کتب سیر و احادیث معتبره مخالفین متفرق وارد شده است
و بعضی از آنها را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام از انجمله ابن ابی الحدید گفته است که روایات در قصه
سقیفه مختلف است و آنچه شیعه میگویند و جمع کثیر از محدثین روایت کرده اند آنست که حضرت امیر المؤمنین امتناع
نمود از بیعت و گفت تا آنکه او را باکراه در آوردند و زبیر امتناع نمود از بیعت و گفت بیعت نمیکنم مگر با علی و
و هم چنین ابو سفیان و خالد بن سعید و عباس عم رسول و پسرهای او و ابو سفیان بن الحارث و جمیع بنی هاشم
و گفته اند که زبیر شمشیر کشید چون عمر آمد و گروهی از انصار و غیر ایشان با او بودند گفت شمشیر زبیر را بگیرید
و بر سنگ بزنید شمشیر را گرفتند و بر سنگ زدند و شکستند و همه را بجبر آوردند نزد ابو بکر تا بیعت کردند و
کسی بغیر از علی نماند و او نیز برای رعایت حضرت فاطمه او را بیرون نیاوردند و بعضی گفته اند بیرون آوردند با
ابو بکر بیعت کرد و محمد بن جریر طبری بسیاری از اینها را روایت کرده است و گفته است که چون انصار دیدند که خلافت

بایشان

بایشان نمیرسد گفتند همه ایشان یا بعضی از ایشان که ما غیر علی بیعت نمیکنیم و مثل این ذکر کرده است علی بن عبد الکریم
معروف بابن اثیر موصلی در تاریخ و ایضا ابن ابی الحدید نقل کرده است که علی بعد از وفات حضرت رسول میگفت
که اگر چهل نفر از صاحبان عزم می یافتم جهاد میکردم و این را نصر بن مزاحم در کتاب صفین و بسیاری از ارباب سیر
نقل کرده اند و اما آنچه اکثر محدثین عامه و اعیان و معتبرین ایشان میگویند آنست که حضرت امیر امتناع نمود
از بیعت ابو بکر تا شش ماه و ملازمت خانه خود را اختیار کرد و بیعت نکرد تا حضرت فاطمه صلوات الله علیها از
دار فنا و عنا بعالم راحت و بقا رحلت نمود و چون آنحضرت رحلت کرد بیعت کرد و در صحیح بخاری و مسلم مذکور است
که تا حضرت فاطمه در حیات بود رویه مردم نسبت بآنحضرت بود و چون فاطمه وفات یافت رویه مردم از آن
گردید و از خانه او بیرون رفتند پس بیعت کرد و مدت حیات فاطمه بعد از پدرش شش ماه بود مؤلف گوید که
از جمله غرایب آن است که با آنکه این مرد فاضل از صحاح خود نقل کرده است که در اول گفته است که بعد از فاطمه طوعا
بیعت کرد و حال آنکه عبارت صحیحین صریح است در آنکه تا اعوان می یافت و ممکن بود او را امتناع قبول بیعت نکرد و چون
روی مردم از او گردید و مضطرب شد بیعت کرد و ایضا ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه احمد بن عبد العزیز جوهری
که موثق او و اتوثیق و مدح میکنند نقل کرده است که چون با ابو بکر بیعت کردند زبیر و مقداد با جمعی از صحابه نزد
علی تردد میکردند و او در خانه فاطمه علیها السلام بود و مشورت میکردند در امور خود بر یکدیگر مطلع میکردند
پس عمر آمد و داخل خانه حضرت فاطمه شد و گفت ای دختر رسول الله احدی از خلق محبوب تر نیست نزد ما از پدر
تو و احدی نزد ما محبوبتر نیست از تو بخدا قسم این مانع من نیست از آنکه اگر این جماعت در خانه تو جمعیت کنند آتش
بزنم و خانه را بر ایشان بسوزانم چون عمر بیرون رفت و ایشان آمدند فاطمه گفت عمر چنین گفت و سوگند خورد که این کار را
خواهد کرد شما این خانه دیگر میائید ایشان رفتند و با ابو بکر بیعت کردند و باز ابن ابی الحدید گفته است که آنحضرت
مشهور معاویه است که بعلی نوشت که دیروز بودی که زنت را بر دراز گوشی سوار کردی و دستهای دو پسرت
حسن و حسین را گرفتی در هر روزی که با ابو بکر بیعت کردند و نگذاشتی احدی را از اهل بدر و اهل سوابق اسلام
آنکه با زن و پسرانت بدر خانه ایشان رفتی و خواستی که ایشان را جمع کنی از برای قتال با صاحب رسول خدا
و اجابت ایشان مگر چهار نفر یا پنج نفر و اگر تو محق میبودی اجابت تو میکردند و اگر من همه چیز را فراموش کنم آن را فراموش
نمیکنم که با ابو سفیان گفتی در وقتی که میخواست که ترا از این باب بر آورد که اگر چهل نفر می یافتم که صاحب عزم بودند قتال میکردم
با ابو بکر و ایضا از کتاب جوهری روایت کرده است که زبیر و سلمان و انصار میخواستند که بعد از رسول با علی
بیعت کنند و سلمان گفت اختیار را درست کردید که با انصار ندادید اما خطا کردید که معدنش که علی باشد ندادید
و بروایت دیگر گفت که خطا کردید که با اهل بیت پیغمبر ندادید و اگر با ایشان میدادید دو کس بر شما اختلاف نمیکردند

وبر فاطمه بیت زند کافی میکردید و ایضا از جوهری روایت کرده است از ابی الاسود که غضب کردند مردانی چند
از مهاجران در بیعت ابو بکر و بغضب آمدند علی و زبیر و داخل خانه فاطمه شدند با سلاح پس عمر آمد با گروهی که
از انها اسید بن حضیر بود و سلمة بن سلامه پس حضرت فریاد زد و ایشان را بخدا سوگند داد فایده نکرد و هجوم آوردند
و شمشیرهای علی و زبیر را گرفتند و بر دیوار زدند و شکستند پس عمر ایشان را بعنف بیرون آورد و کشید تا بیعت کردند
پس ابو بکر ایستاد و خطبه خواند و عذر خواست از مردم که بیعت من امری بود دفعةً واقع شد و حق تعالی شر آن
نگاه داشت و ترسیدم که فتنه بشود و بخدا سوگند که من هیچ روز حرص بر خلافت نداشتم و امری را بگردن من انداختند
که من طاقت آن ندارم و از دست من بر نمی آید و میخواستم که قوی ترین مردم بجای من میبود و از این مقوله عذرها
خواست و مهاجران قبول کردند و در روایت دیگر گفته است که ثابت بن قیس نیز با ایشان بود که با عمر داخل خانه فاطمه
شدند و بروایت دیگر عبد الرحمن بن عوف نیز با ایشان بود و محمد بن مسلمه نیز همراه بود و او شمشیر زبیر را شکست و باز
از کتاب جوهری از سلمة بن عبد الرحمن روایت کرده است که چون ابو بکر بر منبر نشست علی و زبیر با گروهی از بنی
هاشم در خانه فاطمه علیها السلام بودند پس عمر آمد بسوی ایشان و گفت بحق خدایی که جانم در دست اوست بیرون
بیایید بسوی بیعت یا خانه را با شما هاشمیان بسوزانم پس زبیر با شمشیر برهنه بیرون آمد مردی از انصار او را در بر
گرفت با زیاد بن ولید و شمشیر از دست زبیر افتاد و ابو بکر بر منبر صدا زد که شمشیر او را بر سنگ بزنید بر سنگ
زدند و شکستند پس ابو بکر گفت بگذارید خدا ایشان را آورد و جوهری گفته است که در روایت دیگر آمده است
که سعد بن ابی وقاص با ایشان بود در خانه فاطمه و مقداد نیز بود و ایشان جمع شده بودند که با علی بیعت کنند
و عمر آمد که آتش در خانه بزند پس زبیر با شمشیر بیرون آمد و حضرت فاطمه بیرون آمد و میگریست و فریاد
میکرد و باز جوهری روایت کرده است که از عبد الله بن موسی حسنی پرسیدند از حال ابو بکر و عمر گفت
جواب میدهم شما را بجوابی که عبد الله بن الحسن گفت در وقتی که از حال این دو کس از او سوال کردند گفت فاطمه صدیقه
و معصومه بود و دختر پیغمبر مرسل بود و مرد و غضبناک بود بر جماعتی که این دو نفر از انها بودند ما نیز غضبناکیم
از برای غضب او و ایضا جوهری از امام محمد باقر ع روایت کرده است که ابن عباس گفت که من از عمر شنیدم
که گفت صاحب تو اولای بود بخلافت بعد از وفات رسول خدا ام مگر آنکه ترسیدیم بر او از دو چیز گفتم کدام است
انها گفت ترسیدم بر کمی سال او و با اولاد عبد المطلب پس ابن ابی الحدید گفته است اما امتناع علی ع از بیعت ابو بکر و محبت او
تا آنکه او را بعنف بیرون آوردند بان نحوی که مذکور شد محدثان و راویان سیر و تواریخ روایت کرده اند و شنیدی
آنچه جوهری در این باب از رجال حدیث نقل کرده است و همه ثقات اند و سوای انها غیر او نیز آنقدر ذکر کرده است
که احصا نمیتوان کرد و ایضا روایت کرده است از جوهری از ابو بکر باهلی و اسمعیل بن مجاهد از شعبی که ابو بکر

بعمر گفت کجاست خالد بن ولید گفت حاضر است ابو بکر گفت هر دو بروید و علی و زبیر را بیاورید تا بیعت کنند
پس عمر داخل خانه شد و خالد بر در خانه ایستاد و عمر بزبیر گفت این شمشیر چیست گفت این را مهیا کرده ام از برای
بیعت علی و در حجره جماعت بسیار بودند مانند مقداد و جمیع بنی هاشم پس عمر شمشیر زبیر را کشید و بر سنگی زد که در آن
خانه و شمشیر را شکست و دست زبیر را گرفت و برخیزاند و بیرون آورد و بدست خالد داد و با خالد جماعت
بسیار بودند که ابو بکر بمدد فرستاده بود پس عمر داخل شد و با حضرت امیر المؤمنین ع گفت برخیز و بیعت
کن حضرت امتناع کرد و عمر دست حضرت را گرفت و کشید و آورد و بدست خالد داد و سایر منافقان هجوم آوردند
و میکشیدند ایشان را بعنف شدید و مردم جمع شده بودند در شوارع مدینه و نظر میکردند و حضرت فاطمه از زنان
بسیار از هاشمیات و غیر ایشان بیرون آمدند و صدای ولوله و شیون بلند شد و حضرت فاطمه ندا کرد
ابو بکر را و گفت چه زود غارت آوردید بر خانه اهل بیت رسول خدا بخدا سوگند که با او سخن نخواهم زد تا
خدا را ملاقات کنم و چون علی و زبیر بیعت کردند و این فتنه فرو نشست ابو بکر آمد و شفاعت کرد از برای عمر
و فاطمه از او راضی شد و ابن ابی الحدید بعد از آنکه این روایات را نقل کرده است گفته است صحیح نزد من آنست
که فاطمه که از دنیا رفت غضبناک بود بر ابو بکر و عمر و وصیت کرد که ایشان بر او نماز نکنند و اینها نزد اصحاب
ما از جمله گناهان صغیره بود که از ایشان واقع شد و اولی آن بود که او را گرامی دارند و رعایت حرمت او بکنند
و ایضا ابن ابی الحدید گفته است که من نزد ابو جعفر نقیب استاد خود میخواندم این حدیث را که هبار بن اسود
نیزه حواله هودج طاهره زینب دختر رسول الله کرد و او ترسید و فرزندی از شکمش سقط شد و این سبب
حضرت رسول در روز فتح مکه خون او را هدر کرد چون این حدیث را خواندم نقیب گفت هرگاه رسول خدا
خون هبار را مباح کرد از برای ترسانیدن زینب و سقط او ظاهر حال آنست که اگر در حیات میبود مباح میکرد
خون کسی را که فاطمه را ترسانید و فرزند او را هلاک کرد ابن ابی الحدید گفت من به نقیب گفتم که من این را
از تو روایت بکنم که فاطمه را ترسانیدند و فرزند محسن نام از او سقط شد او تقیه کرد و گفت صحت و بطلان
هیچ یک از من روایت مکن که من در این باب توقف دارم و باز ابن ابی الحدید روایت بیعت سقیفه را بهمان
نحو که سابقا مذکور شد از محمد بن جریر طبری که معتمد ترین مورخین ایشان است روایت کرده است و واقدی
روایت کرده است که عمر آمد با اسید بن حضیر و سلمة بن اسلم و جماعتی بدر خانه علی ع و گفت بیرون آئید و الا
خانه را بر شما میسوزانم و ابن خرابه در کتاب غرر از زید بن اسلم روایت کرده است که گفت من از انها بودم
که با عمر هیزم برداشتیم و بدر خانه فاطمه بردیم در وقتی که علی و اصحابش امتناع کردند از بیعت و عمر بفاطمه
گفت که بیرون کن هر که در این خانه است و الا میسوزانم خانه را با هر که در آن خانه است و در آن وقت علی

و فاطمه و حسن و حسین و جماعتی از صحابه در آن خانه بودند فاطمه گفت آیا خانه را بر من و فرزندانم میسوزانی گفت بلی والله یا بیرون آیند و بیعت کنند و ابن عبد ربه که از مشاهیر ایشان است گفته است که علی و عباس در خانهٔ حضرت فاطمه نشستند و ابوبکر بعمر گفت که اگر ابا کنند از آمدن با ایشان قتال کن پس عمر آتشی برداشت و آمد که خانه را بسوزاند فاطمه گفت ای پسر خطاب آمده‌ای خانهٔ ما را بسوزانی گفت بلی و ابن ابی الحدید قصهٔ سقیفه را از کتاب جوهری مبسوط‌تر از آنچه سابقاً مذکور شد بهمان نحو روایت کرده است تا آنجا که گفته است بنو هاشم در خانهٔ علی جمع شدند و زبیر با ایشان بود زیرا که خود را از بنی هاشم میشمرد و حضرت امیر میفرمود که زبیر همیشه با اهل بیت ما بود تا آنکه پسرهایش بزرگ شدند و او را از ما گردانیدند پس عمر رفت با گروهی بسوی خانهٔ فاطمه علیها السلام با اسید و سلمه و گفت بیایند و بیعت کنند و ایشان امتناع کردند و زبیر شمشیر کشید و بیرون آمد عمر گفت سگ را بگیرید سلمة بن اسلم شمشیر زبیر را گرفت و بر دیوار زد و او و علی را کشیدند و بسوی ابوبکر بردند بنو هاشم همراه بودند و علی میگفت من بندهٔ خدا و برادر رسول اویم چون آنحضرت را نزد ابوبکر بردند گفتند بیعت کن حضرت فرمود من احقم باین امر از شما و با شما بیعت نمیکنم و شما اولائید که با من بیعت کنید شما این امر را از انصار گرفتید بسبب قرابت رسول خدا و من نیز بهمان حجت با شما احتجاج میکنم پس انصاف بدهید اگر از خدا میترسید و حق ما را اعتراف کنید چنانچه انصار بحق شما اعتراف کردند و الا معترف شوید که دانسته بمن ستم میکنید عمر گفت دست از تو بر نمیداریم تا بیعت کنی علی گفت نیک باید دیگر ساخته‌اید امروز از برای او میگیری که فردا او بتو برگرداند بخدا سوگند که قبول نمیکنم سخن ترا و با او بیعت نمیکنم ابوبکر گفت اگر با من بیعت نکنی من ترا اکراه نمیکنم ابوعبیده گفت ای ابوالحسن تو کم سالی و ایشان پیران قوم تواند و تجربهٔ ایشان را نداری و ابوبکر قوتش بر این امر بیش از تو است و تاب برداشتن این امر بیش از تو دارد پس باو راضی شو و اگر زنده بمانی و عمر تو دراز شود تو باین امر سزاوار و احری خواهی بود باعتبار فضیلت و قرابتی که تو داری و سوابق جهادها که تو کرده‌ای علی گفت ای گروه مهاجران از خدا بترسید و سلطنت محمد را از خانهٔ او بیرون مبرید بسوی خانهای خود و دفع مکنید اهل او را از مقام او و حق او بخدا سوگند ای گروه مهاجران ما اهل بیت احقیم باین امر از شما تا در میان شما کسی باشد که کتاب خدا را خوانده و دانا و فقیه باشد در دین خدا و عالم باشد بسنت رسول خدا و امر رعیت را برداشتن تواند بخدا سوگند که اینها همه در ماست پس متابعت خواهش نفس خود مکنید که از حق دور میشوید پس بشیر بن سعد گفت یا علی اگر انصار این سخن را پیش از بیعت ابوبکر میشنیدند دو کس بر تو اختلاف نمیکردند و لیکن ایشان با ابوبکر بیعت کرده‌اند پس علی بخانهٔ خود برگشت و ملازم خانهٔ خود تا حضرت فاطمه از دنیا رفت بعد از آن بیعت کرد و باز از کتاب سقیفه نقل کرده است

از امام محمد باقر

از امام محمد باقر که علی حضرت فاطمه را سوار دراز گوش کرد و بخانهای انصار رفت و از ایشان طلب یاری کرد و ایشان قبول نکردند و گفتند ای دختر رسول خدا ما با ابوبکر بیعت کرده‌ایم اگر پسر عم تو پیشتر این سخن را میگفت ما از او بدیگری عدول نمیکردیم علی گفت من رسول خدا را مرده در خانه میگذاشتم و بیرون میرفتم و بطلب خلافت می‌آمدم فاطمه گفت علی آنچه کرد خوب کرد و اینها کردند کاری که خدا جزای ایشان را خواهد داد و محمد بن مسلم بن قتیبه که از اعاظم علمای مخالفین عامه است قصهٔ سقیفه را در تاریخ خود بنحوی که گذشت و مبسوط‌تر از آن روایت کرده است تا آنکه گفته است چون خبر بابوبکر رسید که جمعی تخلف از بیعت او کرده‌اند و در خانهٔ علی جمع شده‌اند عمر را بسوی ایشان فرستاد و ایشان را طلبید چون ابا کردند از آمدن عمر هیزم طلبید و گفت بحق خدائی که جان عمر در دست اوست یا بیرون می‌آئید یا خانه را با هر که در آن هست میسوزانم پس همه بیرون آمدند و بیعت کردند مگر علی که گفت سوگند یاد کرده‌ام که تا قرآن را جمع نکنم از خانه بیرون نیایم پس حضرت فاطمه بر در خانه ایستاد و گفت من قومی بیحیاتر و بدکردارتر از شما ندیده‌ام جنازهٔ رسول خدا را در پیش ما گذاشتید و امر خلافت را مطلق ما را متوجه غارت خلافت شدید پس عمر نزد ابوبکر آمد و گفت علی را که تخلف از بیعت کرده است چنین در خانه میگذاری ابوبکر قنفذ را گفت برو و علی را بیاور پس قنفذ رفت و گفت خلیفهٔ رسول الله ترا می‌طلبد حضرت گفت چه زود دروغ بر رسول خدا بستید چون این خبر را آورد ابوبکر گریست و گفت برو و بگو امیر المؤمنین ترا می‌طلبد چون این را گفت حضرت گفت سبحان الله امری را دعوی میکند که از او نیست چون قنفذ این رسالت را آورد باز ابوبکر گریست پس عمر برخاست و جمعی را با خود برداشت و بدر خانهٔ فاطمه آمد و در را کوبید چون حضرت فاطمه صدای ایشان را شنید گریان شد و صدا را بلند کرد که یا رسول الله چه ما کشیده‌ایم بعد از تو از پسر خطاب و پسر ابوقحافه چون مردم صدای گریهٔ آن حضرت را شنیدند گریان برگشتند و نزدیک بود که دلهای ایشان شکافته شود و جگرهای ایشان پاره پاره شود و عمر با جمعی ماند تا علی را بدر آوردند و بنزد ابوبکر رسانیدند پس باو گفتند بیعت کن گفت اگر نکنم چه خواهید کرد گفتند بخدا سوگند که گردنت را میزنیم علی گفت پس بندهٔ خدا و برادر پیغمبر را خواهید کشت عمر گفت بندهٔ خدا بلی و برادر رسول نه و ابوبکر ساکت بود و سخن نمیگفت عمر گفت با ابوبکر که در باب او چرا امر نمیکنی ابوبکر گفت من او را اکراه نمیکنم بر امری تا فاطمه در پهلوی اوست پس علی بنزد مرقد مطهر حضرت رسول رفت و گریان شد و فریاد کرد که یابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی پس عمر با ابوبکر گفت بیا برویم بخانهٔ فاطمه که او را بغضب آورده‌ایم چون آمدند و رخصت طلبیدند فاطمه ایشان را رخصت نداد پس بنزد حضرت امیر آمدند و استدعا کردند که او رخصت طلبد حضرت امیر از فاطمه التماس کرد که ایشان را رخصت بدهد و جامه بر سر و روی کشید انداختند و چون داخل شدند حضرت روی از ایشان گردانید بجانب دیوار پس سلام کردند و فاطمه جواب نفرمود ابوبکر گفت ای حبیبهٔ رسول خدا بخدا سوگند که قرابت رسول را دوست‌تر میدارم از قرابت خود و من آرزو میکنم که کاشکی روزی که پدرت فوت شد من میمردم و بعد از او نمی‌ماندم آیا گمان داری که من ترا و حق ترا نمیدانم و میراث ترا از حضرت رسول بتو ندادم

من شنیدم از رسول خدا که ما گروه انبیا میراث نمی‌گذاریم آنچه از ما می‌ماند صدقه است فاطمه گفت اگر من حدیثی از رسول
خدا نقل کنم آیا اقرار میکنید گفتند بلی فرمود که قسم میدهم شما را که نشنیدید از آن حضرت که گفت که رضای فاطمه از
رضای من است و سخط فاطمه از سخط من است و هر که فاطمه دختر مرا دوست دارد پس بتحقیق مرا دوست داشته و هر که راضی
کند فاطمه را بتحقیق مرا راضی کرده است و هر که بخشم آورد فاطمه را بتحقیق مرا بخشم آورده است گفتند بلی شنیدیم این را از
رسول خدا فاطمه گفت پس من خدا را و ملائکه را گواه میگیرم که شما مرا بخشم آوردید و مرا خوشنود نکردید و اگر رسول خدا را
ملاقات کنم شکایت شما را خواهم کرد با او ابو بکر گفت پناه می برم بخدا از سخط او و سخط تو ای فاطمه پس ابو بکر گریست چنانکه
نزدیک بود که هلاک شود فاطمه گفت بخدا سوگند که نفرین خواهم کرد ترا در هر نمازی ابو بکر گفت من دعا خواهم
کرد از برای تو در هر نمازی پس گریان بیرون آمد ابو بکر و با مردم گفت شما هر یک میروید با حلیله خود خوشحال میخوابید
و مرا باین حال میگذارید مرا احتیاجی نیست به بیعت شما اقاله کنید بیعت مرا گفتند ای خلیفه رسول الله این امر مستقیم نمیشود بی
تو و اگر اقاله کنی دین خدا برپا نمیشود ابو بکر گفت اگر نترسیم از این بود و آنکه مبادا عروه اسلام سست شود هر آینه یک شب
با بیعت شما نمیخوابیدم بعد از آنچه دیدم و شنیدم از فاطمه پس علی بیعت نکرد تا فاطمه وفات یافت و بعد از پدر چند
هفتاد و پنج شب زنده بود و بلادری که از محدثین و مورخین مشهور مخالفین و در نهایت تعصب است روایت کرده است
که چون ابو بکر علی را برای بیعت طلبید و قبول نکرد عمر آمد و آتشی آورد که خانه را بسوزاند حضرت فاطمه در در خانه
با او ملاقات کرد و گفت ای پسر خطاب خانه مرا بر من میسوزانی گفت و این قویتر است از آنچه پدرت آورده است پس علی آمد و بیعت
کرد و ابراهیم بن سعید ثقفی که مقبول الطرفین است از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین بیعت با ابو بکر
نکرد تا آنکه دود از خانه اش بلند شد و ایضا بلادری از ابن عباس روایت کرده است که چون علی امتناع نمود از بیعت ابو بکر
عمر را فرستاد و گفت او را بیاور بنهایت عنف و شدت پس چون آورد او را گذشت میان ایشان سخنی پس علی با عمر گفت
بدوش شیری را که نصفش از تو باشد بخدا سوگند که تو حریص نکردی بر امامت او مگر آنکه فردا ترا بر دیگران اختیار
کند و ابراهیم ثقفی از زهری روایت کرده است که بیعت نکرد علی مگر بعد از شش ماه و جرات بر او بهم نرسانیدند مگر
بعد از وفات حضرت فاطمه و ایضا ابراهیم روایت کرده است که قبیله اسلم ابا کردند از بیعت ابو بکر و گفتند تا بریده بیعت
نکند ما بیعت نمی‌کنیم زیرا که حضرت رسول با بریده گفته است که علی ولی شماست بعد از من پس حضرت امیر المؤمنین فرمود
که ایشان مرا مخیر کرده اند میان آنکه ظلم کنند بر من و حق مرا بگیرند و من با ایشان بیعت کنم یا کار بجنگ منتهی شود و مردم
مرتد شوند و از دین برگردند و من اختیار این کردم که بر من ستم کنند و مردم از دین برنگردند و ایضا از عدی بن حاتم
روایت کرده است که گفت بر هیچکس آن قدر رحم نکردم که بر علی کردم در وقتی که گریبانش را کشیدند و بنزد ابو بکر آوردند
و ابو بکر گفت که بیعت کن گفت اگر نکنم گفت سرت را بر میدارم پس علی سر بسوی آسمان کرد و گفت خداوندا گواه باش

بزند

پس دست راستش را بگشودند و بلند کردند و ایشان باین بیعت راضی شدند **مؤلف گوید** که ای طالب حق و یقین بدانکه دلیل عمده
مخالفان بر خلافت ابو بکر آن است که جمیع صحابه اجماع کردند بر خلافت او و اجماع حجت است پس باید خلافت او حق باشد و خود
تعریف کرده اند اجماع را که آن است که اجماع و اتفاق کنند جمیع مجتهدان عصری بر امری از امور در یک وقت و در این اجماع
سخن بسیار است **اول** آنکه در کتب اصول خود چندین خلاف در این مسئله کرده اند **اول** آنکه تحقق چنین امری ممکن است
یا محال **دویم** بر تقدیر امکان آیا تحقق شده است در امری یا نه **سیم** آنکه بر تقدیر تحقق آیا دلیل است بر حقیت امری میشود یا نه
چهارم بر تقدیر حجت بودن شرطها است که باید تواتر بما رسیده باشد و در هر باب از اینها قیل و قال و مناقشات بسیار کرده اند بلکه
امامت ابو بکر باجماع موقوف است بر اثبات جمیع این مراتب خواهد بود و اینها که باین امور قائل نیستند از علمای ایشان چگونه
باین دلیل استدلال میتوانند کرد و باز خلاف کرده اند در آنکه آیا شرط است در حجیت اجماع آنکه آنها که اتفاق بر این رای کرده اند
بر این رای باقی باشند تا مردن یا نه و باز خلاف کرده اند در آنکه اجماع بر تنهائی حجت است یا سندی می باید داشته باشد
و این سند حجت است و سندی که ذکر کرده اند قیاسی فقهی است که قیاس کرده اند ریاست دین و دنیا را بر نماز و آن
بوجوه شتی باطل است **اول** آنکه علمای امامیه باحادیث بسیار از طرق عامه و خاصه اثبات کرده اند که نماز او بغیر فرموده
حضرت رسول بود بلکه بامر عایشه بود و چون حضرت مطلع شد با آن ضعف تکیه بر حضرت امیر و فضل بن عباس کرده بمسجد
آمد و او را از محراب دور کرد و خود نشسته با ایشان نماز کرد چنانکه در صحیح بخاری از عروه روایت کرده است که حضرت
رسول در خود خفتی یافت پس بیرون آمد بسوی محراب پس ابو بکر نماز میکرد بنماز حضرت رسول و مردم نماز میکردند بنماز
ابو بکر یعنی بر تکبیر او **دویم** آنکه حجت بودن قیاس ممنوع است و علمای اهل بیت علیهم السلام و ظاهریه اهل سنت و بعضی
معتزله قیاس را حجت نمیدانند و دلایل شافیه بر بطلان آن اقامت نموده اند **سیم** آنکه بر تقدیر حجیت در جائی حجت است
که علت در اصل بوده باشد و فرع مساوی اصل باشد در آن علت و در اینجا این مفقود است بلکه فرق ظاهر است زیرا که
ایشان امامت نماز را برای هر نیکوکار و بدکرداری جایز میدانند و در خلافت عدالت و شجاعت و قرشی بودن
و شرایط دیگر را شرط میدانند و ایضا امامت جماعت بالاتر امری است و در آن علم بسیار در کار نیست و شجاعت و تدبیر
امور رعیت در آن معتبر نیست و چون خلافت سلطنت و ریاست جمیع امور دین و دنیاست در آن علم بسیار و شرایط بی شمار
معتبر است که هیچ یک در ابو بکر و عمر و عثمان نبود و در هر امری مانند حیران در کل می ماندند و استعانت از حضرت امیر المؤمنین
و سایر صحابه می نمودند و آنکه بعضی از آن ملاعین گفتند که حضرت رسول او را برای دین ما اختیار کرد چرا ما او را از برای امور
دنیای خود اختیار نکنیم محض کذب و خطا بود و محققان ایشان مانند شارح تجرید و غیر او تعریف کرده اند امامت را
بحکومت عامه در دین و دنیا و ایضا اگر این دلیل امامت بود چرا این دلیل را در سقیفه بر انصار نگفتند و دست بهم زدند
چهارم آنکه اگر قیاس حجت باشد در مسائل فرعی حجت است نه در مسائل اصول و بر تقدیر تسلیم جمیع این امور معارض به

می کنیم خلیفه کرد امید آنحضرت رسول امیر المؤمنین را در غزوه تبوک در مدینه و او را بعد از آن عزل نکرد پس هرگاه خلیفه
بر مدینه باشد خلیفه بر جمیع بلاد خواهد بود زیرا که کسی قایل بفصل نیست و این اقوی است از دلیل ایشان زیرا که خلافت مدینه
خلافت دین و دنیا بود زیرا که کسی بخلاف خلافت نماز **بحث دویم** آنکه از اخبار سابقه معلوم شد که اجماع ایشان چگونه
اجماعی بود که سعد بن عباده و اصحابش همه خارج بودند و مطلقا با ابوبکر بیعت نکردند و اهل بیت رسالت و سایر بنی هاشم
تا شش ماه بیعت نکردند و آنها که ظاهرا بیعت کردند تا آتش در خانهٔ اهل بیت رسالت نینداختند و شمشیرها برهنه نکردند
بیعت نکردند پس هر ظالمی که تسلط یابد و جمعی از فسقه بطمع مال و جاه او موافقت کنند باید خلیفه خدا باشد و اطاعت او
بر جمیع اهل علم و فضل و صلاح لازم باشد و معلوم نیست بیعت بخت النصر و نمرود و شداد و مسیلمه کذاب این رسوائی شده باشد
و اگر گویند اجماع در اول او متحقق نشد اما بعد از شش ماه که امیر المؤمنین بیعت کرد اجماع متحقق شد جواب گوئیم که آن نیز ممنوع است
بلکه معلوم است که سعد بن عباده و اولادش در این بیعت هرگز داخل نشدند چنانکه ابن عبد البر در استیعاب گفته است در ترجمه
ابوبکر که بیعت بخلافت کردند با ابوبکر در روزی که حضرت رسول خدا صلعم از دنیا رحلت نمود در سقیفه بنی ساعده
و روز دیگر که روز سه شنبه بود بیعت عامه نمودند و تخلف کرد از بیعت او سعد بن عباده و طایفه از قبیله خزرج و فرقه
از قریش و ایضا ابن عبد البر در کتاب مذکور و ابن حجر عسقلانی در کتاب اصابه گفته اند که سعد با هیچ یک از ابوبکر و عمر
بیعت نکرد و نتوانستند او را جبر کرد بر بیعت چنانکه دیگران جبر کردند برای آنکه اقوام او از قبیله خزرج بسیار بودند و حذر
کردند از فتنه او و چون خلافت بعمر رسید روزی نظر عمر بر او افتاد گفت یا در بیعت ما داخل شو یا از این شهر بیرون رو
و سعد گفت حرام است بودن من در شهری که تو امیر آن باشی پس از مدینه بجانب شام رفت و قبیله بسیاری در حوالی
دمشق داشت هر هفته نزد جماعتی می بود روزی که از قریه بقریه دیگر میرفت از یکی از باغستانها تیری بر او انداختند
و او را کشتند و صاحب روضة الصفا گفته است که سعد بیعت نکرد با ابوبکر و بیرون رفت بسوی شام و بعد از مدتی
بتحریک یکی از عظما کشته شد و معلوم است که مراد او کیست و بلاذری در تاریخ روایت کرده است که عمر اشاره کرد
بخالد بن ولید و محمد بن سلمه انصاری بکشتن سعد هر یک بر او تیری انداختند و او کشته شد پس بوهم مردم انداختند
که جن او را کشتند و آن شعر مشهور را بزبان جن وضع کردند و تظلم حضرت امیر المؤمنین تا آخر ایام حیاتش متواتر است
و آنچه آنحضرت در جواب معاویه نوشت صریح است در آنکه باختیار خود بیعت نکرد **بحث سیم** آنکه بر تقدیر تسلیم تحقق
بیعت بعد از شش ماه پس پیش از تحقق آن چرا در این مدت مدید بدون حجتی تصرف در نفوس و فروج و دماء و اموال
مسلمانان میکردند و لشکرها بنواحی و اطراف می فرستادند و ایضا دانستی که ایشان در تعریف اجماع اخذ کرده اند
که اتفاق کنند اهل آن بر یک امر در یک وقت زیرا که اگر در یک وقت نباشد ممکن است متقدم پیش از موافقت
متاخر از آن رای برگردد پس اجماع تدریجی ابوبکر چه فایده می کند و از جمله غرایب آن است که اکثر متاخرین ایشان مثل

ملا سعد الدین

ملا سعد الدین در مقاصد و صاحب مواقف و سید شریف و دیگران چون دیده اند که متمسک بان اجماع شدن موجب فضیحت است
دست از اجماع برداشته اند و گفته اند که هرگاه ثابت شد حصول امامت باختیار و بیعت پس محتاج نیست باجماع
جمیع اهل حل و عقد زیرا که دلیلی بر آن قائم نشده است از عقل و نقل بلکه بیعت یکی و دو تا از اهل حل و عقد کافی است
در ثبوت امامت و وجوب متابعت امام بر اهل اسلام زیرا که ما میدانیم که صحابه با صلابتی که در دین داشتند اکتفا
کردند در امامت به همین مثل عقد عمر از برای ابوبکر و عقد عبد الرحمن از برای عثمان و شرط نکردند در عقد آن اجتماع
هر که در مدینه باشد چه اجماع امت از علمای شهرها و کسی بر ایشان انکاری نکرد و بر این امر اتفاق کرده اند اعصار
بعد از آن تا این زمان و ملا سعد الدین در شرح مقاصد گفته است که دلیل خلافت ابوبکر چند چیز است **اول** اجماع
اهل حل و عقد هر چند از بعضی بعد از تردد و توقفی بود چنانچه روایت کرده اند که انصار گفتند منا امیر و منکم
امیر و ابوسفیان گفت ای فرزندان عبد مناف راضی شدید که تیم والی شما باشد پر میکنم مدینه را از
سوار و پیاده و در صحیح بخاری و مثل آن از کتب اصحاب مذکور است که بیعت علی بعد از توقف بسیار بود در
فرستادن ابوبکر عمر و ابو عبیده را بسوی علی رسالت لطیفی است که ثقات بسندهای بسیار صحیح روایت
کرده اند و مشتملست بر سخن بسیاری از جانبین و ایضا از عمر روایت کرده اند که چون علی آمد که بیعت
کند چون برخاست گفت خدا برکت دهد شما را در آن امری که مرا از آن کردید و شما را شاد کرد و آنچه
روایت میکنند که با ابوبکر بیعت کردند و علی و زبیر و مقداد و سلمان و ابوذر تخلف کردند پس ابوبکر روز دیگر با اصحاب
آمدند و بیعت کردند محل نظر است پس بعد از آن در باب بیعت مثل سخن صاحب مواقف گفته است و فخر رازی در نهایة
العقول گفته است که اجماع منعقد نشد بر خلافت ابوبکر در زمان خودش بلکه بعد از فوت او در زمان خلافت
عمر که سعد بن عباده مرد اجماع منعقد شد ای عاقل منصف نظر کن که شیطان چگونه فضلای ایشان را مسخر کرده
که از فضیحت اجماع گریخته اند و خود را ببلای بدتر گرفتار کرده اند بان می ماند که کسی از باران بگریزد و خود را
بکنیف بیندازد و هر گاه اجماع متحقق نشد پس حجت بودن این بیعت که از اخبار سقیفه معلوم شد که بنای آن بر تعصب
و معاندت قبیله اوس و خزرج بوده و توطیه که میان ابوبکر و عمر شده بود که ابوبکر او را خلیفه کند و عمر بعد از خود او را
خلیفه کند از کجا معلوم شد و هرگاه باعتبار عدم بیعت الجماعة اجماع متحقق نشد و عدم انکار چون معلوم می شود و هر گاه
ایشان بیعت یک شخص را کافی میدانستند در تحقق امامت چرا معارضه با ابوبکر نمی کردند با بیعت چندین هزار کس
بلکه میتوان گفت که اجماع بر خلاف امامت ابوبکر و بر عدم اکتفا به بیعت آحاد امت متحقق بود زیرا که در صحاح
ایشان مذکور است که تا شش ماه احدی از بنی هاشم بیعت نکردند و اهل بیت همه در میان ایشان داخل بودند
و اجماع اهل بیت حجت است باعتبار حدیث متواتر انی تارک فیکم الثقلین و حدیث مشهور مثل اهل بیتی

که مثل سفینه نوح و صاحب کشاف با شدت تعصب روایت کرده است که رسول خدا فرمود که فاطمه روح دل من است
و دو پسرش میوه دل من است و شوهرش نور دیده من است و امامان از فرزندان او امینان پروردگار
من اند و ریسمانی اند کشیده میان او و میان خلق او هر که چنگ زند در ایشان نجات یابد و هر که تخلف کند از ایشان
هلاک شود و در جهنم فرو رود و عجب از آنکه جمعی از فضلا با دعوای علم و فطانت و انصاف و دیانت اکتفا
نمایند در تحقق ریاست دین و دنیا و وجوب اطاعت عامه خلق با آنکه یک شخص با کسی بیعت کند هر چند عامه اهل
علم و فضل و صلاح در طرف دیگر باشند و اگر این یک شخص شهادت دهد که درهمی زید و عمرو طلب دارد
شهادتش را قبول نمی کنند و در تحقق امامت به بیعت او اکتفا می نمایند و باین سبب یزید پلید و ولید عنید
که قرآن مجید را تیرباران کرد خلیفه خدا و واجب الاطاعه خلق میشدند اگر می خواهی در قیامت یوم ندعوا کل اناس
بامامهم با چنین امامی محشور شوی و در بهره و وبال او شریک باشی اختیار داری. **بحث چهارم** آنکه هرگاه
باحادیث سابقه و اقرار مشاهیر علمای عامه معلوم شد که در مدت متمادی که اقلش شش ماه است نزاع
بود میان حضرت امیرالمؤمنین و ابوبکر و عمر در خلافت و آنحضرت قدح در ایشان و در خلافت ایشان میکرد
و ایشان را نسبت بجور و ظلم و ستم میداد پس یا باید قایل شوند باینکه بنای خلافت ایشان بر باطل و جور و ستم
بود یا قایل شوند باینکه آنحضرت در اینجهت بر باطل بود و عاق امام خود بود و از روی تعصب انکار امامت
امام بحق میکرد پس یکی از ایشان باید اهلیت خلافت نداشته باشند و اکثر اعاظم علمای ایشان تصریح کرده اند
بصحت این حدیث که حضرت رسول فرمود که حق با علی است و علی با حق است با او میگردد هر جا که بگردد و غزالی
با آن تعصب در کتاب احیای علوم گفته است که هر که صاحب بصیرت است علی را نسبت بخطا نداده است
در هیچ امری و در جمیع صحاح و اصول خود روایت کرده اند که علی بعد از پیغمبر دیان این امت است یعنی قاضی و حاکم
این امت است چنانچه زمخشری گفته است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از یحیی بن سعید حنبلی نقل کرده است
که گفت من حاضر بودم نزد اسمعیل بن علی حنبلی که پیشوای حنابله بغداد بود مردی از حنابله قرضی از مردی از
اهل کوفه طلب داشت او نزد اسمعیل آمد اسمعیل از او پرسید که بطلب غریم خود چه کردی طلب خود را از او
گرفتی گفت نه بیزار شدم از طلب خود در روز غدیر رفتم نزد قبر امیرالمؤمنین که شاید طلب خود را از او
بگیرم حالتی مشاهده کردم از فضیحتها و اقوال شیعه و سب صحابه علانیه بی خوف و بیم که طلب خود را فراموش
کردم اسمعیل گفت که ایشان چه گناه دارند والله که این راه را نگشوده و جرات نداده ایشان را بر این فضیحتها
مگر صاحب این قبر آن مرد گفت صاحب قبر کیست گفت علی بن ابیطالب آن مرد از روی استبعاد گفت
او ایشان را جرات بر این امر داده است اسمعیل گفت بلی والله آن مرد گفت اگر علی محق بوده در این امر

پس ماجرا

پس ما چرا اعتقاد بامامت ابوبکر و عمر داشته باشیم و اگر او مبطل بود چرا او را امام دانیم راوی گفت که چون
اسمعیل این سخن را شنید برجست و کفش پوشید و گفت خدا لعنت کند اسمعیل ولد الزنا را اگر جواب این مسئله را
داند و داخل خانه خود شد. **بحث پنجم** آنست که هر گاه کردانستی که اجماع عمده دلایل ایشان است بر خلافت خلفای
خود ما هم باحادیثی که مستند اجماع ایشان است اثبات می کنیم عدم استحقاق امامت ایشان را بلکه کفر و نفاق
ایشان را زیرا که معلوم شد باخبار ما و ایشان که عمر قصد سوختن خانه اهل بیت رسالت نمود بامر ابوبکر و بر
رهنمای او و آن خانه مهبط وحی و محل نزول ملایکه مقربین بود و حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسنین صلوات
الله علیهم در آن خانه بودند و استخفاف و تهدید و ایذای ایشان نمود و ایشان را بخشم و غضب آورد بلکه از
روایات مستفیضه مخصوصه فقرا این جلیله معلوم شد که حضرت فاطمه را آزار رسانیدند بلکه تازیانه و در و شمشیر
بر او زدند تا او را مجروح کردند و فرزندش او سقط شد و از ایشان آزرده از دنیا رفت و صاحب جامع الاصول
از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که حضرت رسول فرمود بس است ترا از زنان عالمیان مریم
دختر عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و آسیه زن فرعون و باز از صحیح ترمذی از جمیع بن
عمیر روایت کرده است که گفت با عمه ام بنزد عایشه رفتیم پس عمه ام از او پرسید که از زنان کی محبوب تر بود نزد
رسول خدا گفت فاطمه گفت از مردان کی محبوب تر بود نزد آنحضرت گفت شوهرش و از بریده نیز این مضمون را
روایت کرده است و از جمیع صحاح ایشان از حذیفه بن شهاب روایت کرده است که حضرت رسول گفت که
فاطمه پاره تن من است هر که او را آزرده میکند مرا آزرده می کند و هر که او را آزار می کند مرا آزار میکند
و هر چه او را بتعب می اندازد مرا بتعب می اندازد و از ترمذی روایت کرده است که گفت فاطمه بهترین
زنان اهل بهشت است و بروایت عایشه بهترین زنان این امت است یا زنان مؤمنان و ایضا بروایت ترمذی
از عایشه روایت کرده است که گفت ندیدم کسی را که شبیه تر باشد برسول خدا از فاطمه بسیرت و رفتار
و نشستن و برخواستن و چون بنزد آنحضرت می آمد آنحضرت برمیخاست و او را میبوسید و بجای خود می نشانید
و ایضا از صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا بعلی و فاطمه و حسن و حسین صلوات
الله علیهم گفت من جنگم با هر که شما با او جنگید و صلحم با هر که شما با او صلح کنید و باز از ترمذی روایت کرده است
از حذیفه که گفت بمادرم گفتم که مرا رخصت ده که بروم بخدمت رسول خدا و نماز مغرب را با آنحضرت بکنم
و از او سوال کنم که استغفار کند از برای من و از برای تو پس بخدمت آنحضرت رفتم و نماز شام و خفتن
با آنحضرت ادا کردم و چون فارغ شد از پی آنحضرت روانه شدم چون صدای مرا شنید گفت توئی حذیفه
گفتم بلی گفت چه حاجت داری خدا ترا و مادرت را بیامرزد ملکی امشب بر من نازل شد که هیچ از این

بر همین بنا مدح بود و از بهر و دکار خود در حضرت طلبیده بود که بیاید و بر من سلام کند و مرا بشارت دهد
که فاطمه بهترین زنان اهل بهشت است و حسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشت اند و ایضا روایت کرده است
که حضرت فرمود که حدیثی که خدا بفرستد ما نقل کند تصدیق او بکنید و ثعلبی از رسول خدا صلعم روایت کرده است
که حسن و حسین دو گوشواره عرش الهی اند و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است
از براء که گفت دیدم رسول خدا حسن بن علی را بر دوش خود سوار کرده بود و میگفت خداوندا من این را دوست
میدارم پس تو او را دوست دار و از جمیع صحاح روایت کرده است از براء که حضرت رسول حسن و حسین را
دید گفت خداوندا من اینها را دوست میدارم تو اینها را دوست دار و از ترمذی روایت کرده است از
انس که پرسیدند از رسول خدا که کدام یک از اهل بیت تو نزد تو محبوبترند گفت حسن و حسین و میگفت
بفاطمه که طلب نما برای من دو پسر مرا پس ایشان را میبوئید و در بر میگرفت و ایضا از ترمذی از ابو هریره
روایت کرده است که حضرت دست در گردن امام حسن کرد و گفت خداوندا من این را دوست میدارم
پس دوست دار او را و دوست دار هر که او را دوست دارد و از صحیح بخاری و مسلم نیز این مضمون را نقل
کرده است و ایضا از ترمذی از اسامه روایت کرده است که حضرت رسول حسن و حسین را بر رانهای
خود نشانید و میگفت اینها دو پسر من و دو پسر دختر من اند خداوندا من اینها را دوست میدارم تو اینها را
و هر که ایشان را دوست دارد دوست دار و ایضا ترمذی از یعلی بن مره روایت کرده است که حضرت
رسول فرمود حسین از من است و من از حسینم خدا دوست دارد کسی را که حسین را دوست دارد حسین
سبطی است از اسباط و ایضا ترمذی از یعلی ابو سعید خدری روایت کرده است از حضرت رسول
که حسن و حسین دو سید و مهتر جوانان اهل بهشت اند و بخاری و ترمذی و مسلم از ابن عمر روایت
کرده اند که رسول خدا فرمود حسن و حسین دو ریحان من اند از دنیا و احادیث فضایل ایشان زیاده
از آن است که در این رساله جمع توان کرد و احادیث متواتره وارد شده است که ایذای حضرت امیر ایذای
حضرت رسول است و ایذای رسول ایذای خداست و خدا فرموده است که آنها که ایذا می کنند خدا
و رسول او را لعنت کرده است ایشان را خدا در دنیا و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذابی
خوار کننده پس معلوم شد که آنها که این اذیتها با ایشان رسانیدند ملعون اند در دنیا و آخرت و محارب خدا و رسول اند
از اهل کفر و شقاق و نفاق اند پس چگونه صلاحیت امامت داشته باشند **طعن چهارم** مصیبت عظمی و داهیه کبرای امت
که در غصب فدک از ابو بکر و عمر بر اهل بیت رسالت واقع شد **اول** از طریق شیعه مجمل آنرا روایت میکنیم و بعد از آن
از کتب معتبره مخالفان مؤیدات را ایراد می نمائیم تا معلوم شود که فضایح این قصه متفق علیه هر دو فرقه است و مجمل

این قصه آنست که چون ابو بکر غصب خلافت امیر المؤمنین ع نمود و از مهاجران و انصار بجبر بیعت گرفت و کار خود را
محکم کرد طمع کرد در فدک که از اهل بیت بگیرد که مبادا بعضی از مردم بطمع مال بجانب ایشان میل کنند زیرا که
هر گاه قرابت و فضیلت و نص خدا و رسول با ایشان باشد چیزی که ممکن است که باعث میل مخالفان از ایشان بجانب
آن ظالمان شود آن خواهد بود که دست ایشان از مال تهی باشد تا آنکه دنیا پرستان از احتیاج ایشان منحرف گردند و هر
گاه قلیلی از مال نیز با ایشان باشد ممکن است که بعضی از مردم بسوی ایشان مایل گردند و خلافت باطل ایشان بر هم خورد
از این سبب در این حال در وقتی که صحیفه ملعونه را می نوشتند این حدیث مفترای خبیث را وضع کردند که ما گروه انبیا میراث
نمی گذاریم الحاصل از زمانی مانند صد قرآت و فدک از جمله بلادی بود که بی جنگ بتصرف حضرت رسول ص آمده بود زیرا
که چون فتح خیبر بدست امیر المؤمنین ع جاری شد اهل فدک و سایر قرا و نواحی آن دانستند که تاب مقاومت آنحضرت
ندارند اینها را بدون جنگ تسلیم کردند و آیات که هر گاه نازل شد که چون بی جنگ گرفته اند مال حضرت رسول است بعد از آن
این آیه نازل شد وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ یعنی بده بخویشان خود حق او را حضرت رسول از جبرئیل پرسید که ذی القربی
و حق او چیست گفت ذی القربی فاطمه است و حق او فدک است پس حضرت رسول فدک را بامر خدا بفاطمه داد
که از او و ذریت او باشد و فرمود که اینها بی جنگ گرفته شده است و مخصوص من است و بامر خدا بتو دادم بگیر
اینها را از تو و فرزندان تو است تا روز قیامت پس ابو بکر چون خلافت غصبی بر او قرار گرفت فرستاد و وکلای حضرت
فاطمه را از فدک بیرون کرد و ابن بابویه و شیخ طبرسی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند
که چون ابو بکر کار خود را محکم کرد و بیعت از اکثر مهاجرین و انصار گرفت کسی را فرستاد که وکیل حضرت فاطمه علیها السلم
از فدک بیرون کرد حضرت فاطمه بسوی ابو بکر آمد و گفت بچه سبب منع میکنی میراث مرا از پدر من رسول خدا و چرا
وکیل مرا از فدک بیرون کردی و حال آنکه رسول خدا بامر حق تعالی آنرا بمن داده بود ابو بکر گفت بر آنچه میگوئی گواه بیاور
حضرت فاطمه ام ایمن را آورد ام ایمن گفت ای ابو بکر گواهی نمیدهم تا حجت را بر تو تمام کنم با آنچه رسول خدا در حق او گفته است
ترا بخدا قسم میدهم که میدانی که حضرت رسول گفت ام ایمن زنی است از اهل بهشت ابو بکر گفت بلی میدانم ام ایمن گفت
پس من گواهی میدهم که حق تعالی وحی کرد بسوی رسول خود که بده بذی القربی حق او را پس حضرت رسول فدک را بعطیه حضرت
فاطمه داد بامر خدا و حضرت امیر المؤمنین نیز آمد و همین نحو گواهی داد و بروایت دیگر امام حسن و امام حسین علیهما السلم
نیز شهادت دادند پس ابو بکر نامه در باب فدک نوشت و بحضرت فاطمه داد پس عمر حاضر شد و گفت این چه نامه است
ابو بکر گفت فاطمه دعوای فدک کرد و ام ایمن و علی برای او گواهی دادند من این نامه را نوشتم عمر نامه را از دست فاطمه
گرفت و پاره کرد پس فاطمه گریان شد و بیرون رفت روز دیگر حضرت امیر المؤمنین نزد ابو بکر آمد در وقتی که مهاجران
و انصار بدور او مجتمع بودند و گفت ای ابو بکر چرا منع کردی فاطمه را از میراثی که از رسول خدا باو رسیده بود

وحال آنکه در حیات حضرت رسول آن را متصرف و مالک شده بود ابو بکر گفت آن فی همه مسلمانان است اگر اقامت شهود
بکند بر آنکه رسول خدا آن را بآن داده و مخصوص آن کرده است باو میدهیم و الا او را در آن حقی نیست حضرت امیر گفت
ای ابو بکر آیا در حق ما حکم میکنی بخلاف حکم خدا در همه مسلمانان ابو بکر گفت نه حضرت فرمود پس بگو اگر در دست مسلمانان
چیزی باشد که مالک و متصرف باشند بعد از آن من بیایم و دعوی کنم که از من است از که گواه خواهی طلبید گفت از تو
حضرت فرمود که پس چرا در فدک از فاطمه گواه طلبیدی بر آنچه در دست او بود در حیات رسول خدا و بعد از آن مالک
و متصرف بود و از مسلمانان گواه نطلبیدی چنانچه از من طلبیدی در آن فرضی که کردم ابو بکر ساکت شد عمر گفت این
سخنان را بگذار ما قوت احتجاج با تو نداریم اگر گواهان عدل می آوری میدهیم و الا او و فاطمه را در آن حقی نیست
حضرت فرمود که ای ابو بکر قرآن خوانده گفت بلی گفت خبر ده مرا از قول حق تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا در حق ما نازل شده است یا غیر ما ابو بکر گفت بلکه در حق شما نازل شده است حضرت
گفت پس اگر گواهان نزد تو گواهی دهند والعیاذ بالله فاطمه زنا کرده است چه حکم خواهی کرد ابو بکر لعین گفت بر او
حد میکنم چنانچه بر سایر مردم میکنم حضرت فرمود اگر چنین کنی نزد خدا از جمله کافران خواهی بود گفت چرا فرمود از برای
آنکه رد کرده شهادت خدا را از برای او بطهارت و قبول کرده شهادت مردمان را هم چنانکه رد کردی حکم خدا و رسول را که بعطا
فاطمه دادند و در تصرف او بود و قبول کردی شهادت اعرابی را که بر پاشنه پای خود بول میکند که گواهی داد که از
پیغمبر میراث نمی باشد و فدک را از او گرفتی که غنیمت مسلمانان است و به تحقیق که رسول خدا فرمود که گواهی بر مدعی است
و قسم بر مدعی علیه است تو رد کرده قول رسول خدا را و بر عکس کردی چون سخن باینجا رسید مردم گریستند و صداها بلند
شد و اکثر تصدیق سخن حضرت امیر کردند و حضرت بخانه برگشت و فاطمه بمسجد آمد و طواف کرد بقبر پدر بزرگوار
خود و شعری چند خواند از شکایت روزگار و جفای منافقان غدار که در روز وفات پدر بزرگوار او آورده بودند پس ابو بکر و عمر
بخانه برگشتند و ابو بکر عمر را طلبید و گفت دیدی که علی امروز با ما چه کرد اگر در یک مجلس دیگر چنین معارضه با
ما کند کار ما را بهم میزند در این باب چه تدبیر بخاطر تو میرسد عمر گفت رای من آن است که امر کنیم بقتل او ابو بکر
گفت این کار از که می آید عمر گفت خالد بن ولید پس خالد را طلبیدند و گفتند می خواهیم ترا بامر عظیمی بداریم گفت
بر هر چه می خواهید بدارید اگر چه بر قتل علی بن ابی طالب باشد گفتند ما نیز همین را می خواهیم خالد گفت در چه وقت
او را بکشم ابو بکر گفت در وقت نماز در مسجد حاضر شو و در پهلوی او بایست و چون من سلام نماز را بگویم برخیز
و گردنش را بزن خالد گفت چنین باشد اسماء بنت عمیس که در آن وقت زن ابو بکر بود و سابقا زن جعفر طیار بود از
شیعیان حیدر کرار بود این سخن را شنید و نتوانست علانیه این خبر را بآنحضرت برساند بجاریه خود گفت برو بخانه علی
و فاطمه علیهما السلام و سلام مرا بایشان برسان و در کنار این آیه را بخوان که مومن من آل فرعون بموسی پیغام کرد ان الملأ

یاتمرون

یاتمرون بك لیقتلوك فاخرج انی لك من الناصحین یعنی اشراف قوم فرعون مشورت میکنند در باب تو که ترا بکشند پس بیرون
رو بدرستی که من از برای تو خیرخواهانم و اسماء گفت اگر متفطن نشوند مکرر بخوان پس جاریه آمد و سلام رسانید و برگشت
و این آیه را خواند حضرت امیر فرمود که خاتون را سلام برسان و بگو خدا نمی گذارد که اراده ایشان بعمل آید و بروایت دیگر فرمود
که اگر ایشان مرا بکشند کی با ناکثان و قاسطان و مارقان جنگ خواهد کرد پس حضرت امیر برخاست و مهیای نماز شد و بمسجد
آمد و پشت سر ابو بکر ایستاد از برای تقیه و نماز خود را تنها بعمل آورد و خالد لعین شمشیر بسته در پهلوی آنحضرت ایستاد و چون ابو بکر
بتشهد نشست از اراده پشیمان شد و از فتنه ترسید و شدت و سطوت و شجاعت آنحضرت را میدانست و پیوسته
فکر میکرد و تشهد را مکرر میخواند و از ترس سلام نمی گفت تا آنکه مردم گمان کردند که در نماز سهوی کرده است پس ملتفت
بجانب خالد شد و گفت ای خالد مکن آنچه ترا بآن امر کرده بودم و بروایتی سه مرتبه این سخن را گفت و بعد از آن سلام
نماز را گفت پس حضرت امیر گفت ای خالد چه بود آنچه ترا بآن امر کرده بود گفت مرا امر کرده بود که گردنت را بزنم حضرت
فرمود که خواستی کرد گفت آری بخدا سوگند اگر پیش از تسلیم مرا نهی نمی کرد هر آینه ترا می کشتم پس حضرت او را گرفت
و بلند کرد و بر زمین زد عمر گفت بخدای کعبه که او را کشت پس مردم جمع شدند و او را بصاحب قبر قسم دادند حضرت
دست از آن لعین برداشت و گریبان عمر را گرفت و کشید و گفت ای پسر صهاک اگر نه وصیت رسول خدا و تقدیر الهی
بود هر آینه میدانستی که کدام یک از ما و تو کمتر یاور و کمتر عدد داریم و داخل خانه خود شد و بروایت در نماز صبح بود و القصه تشهد را
طول داد و فکر میکرد تا نزدیک شد که آفتاب طالع شود و بروایت ابو ذر حضرت خالد را با انگشت سبابه و میانین گرفت
و فشاری داد و او نعره کرد که نزدیک بود که جان پلیدش بر آید و جامه اش را نجس کرد و دست و پا میزد و قوت بر
خاستن نداشت پس ابو بکر با عمر گفت این از مشورت شوم تو بود من میدانستم اخلاق او و حلم او را شکر کن که متوجه
ما نشد و هر که نزدیک میرفت که خالد را خلاص کند حضرت نگاهی باو میکرد که او از ترس بر میگشت پس ابو بکر عمر را
طلبید که شفاعت کند عباس نزد آنحضرت رفت و قسم داد او را بصاحب قبر و بحق حسنین و مادر ایشان صلوات
الله علیهم حضرت دست برداشت پس عباس میان هر دو چشم آنحضرت را بوسید و در کتب معتبره مذکور است
که بعد از غصب فدک حضرت امیر المؤمنین با ابو بکر نامه نوشت در نهایت شدت و حدت و تهدید و وعید بسیار
در آن درج نمود چون آن ابو بکر نامه را خواند بسیار ترسید و خواست فدک را و خلافت را بآن حضرت رد کند عمر گفت
من از برای تو آب زلال خلافت را صاف کرده ام که بیاشامی و تو میخواهی تشنه باشی چنانچه همیشه بوده
و گردنهای گردنکشان عرب را برای تو ذلیل کرده ام و قدر او را نمیدانی این علی بن ابی طالب است که بزرگان
قریش را کشته است و شمشیرها را بر این آنحضرت است و من بتدبیر او را رام میکنم تا از تهدیدات او بترسی و امکن ابو بکر
گفت ای عمر ترا بخدا سوگند میدهم که دست از این افسانه ها برداری بخدا سوگند که اگر او اراده کشتن من و تو بکند

بدست جب مرد ورا می کشد بی انکه دست را حرکت دهد و مارا از او نجات نداده است مکر سه خصلت اول انکه
تنها است و یاوری ندارد دویم انکه رعایت وصیت رسول خدا می کند که او را امر کرده است که شمشیر نکشد سیم
انکه جمیع قبایل عرب از او کینها در دل دارند اکر اینها نبود الحال خلافت با او برکشته بود آیا فراموش کردی روز احد را
که همه ما کریختیم و او به تنهائی شمشیر کشید و علم داران و شجاعان ایشان بخاک هلاک افکند تو فریب خالد را مخور
او متعرض ما نشود متعرض او مشو مؤلف کوید که اکرچه اکثر سنیان خواسته اند که امر ابوبکر و عمر را بقتل امیر المؤمنین
اخفا کنند و صریحا در کتب خود روایت نکرده اند اما حرف زدن ابوبکر را در نماز پیش از سلام و خطاب بخالد را نقل
کرده اند و آن قرینه واضح است بر صدق روایات شیعه در این باب چنانچه ابن ابی الحدید نقل کرده است که از
استاد خود ابوجعفر نقیب پرسیدم که آیا حق است قصه خالد و امر ابوبکر و عمر او را بقتل علی ابوجعفر کفت که جمعی
از سادات علوی این را روایت کرده اند و ایضا روایت کرده اند که مردی امد نزد زفر بن هذیل شاکرد ابو حنیفه
و از او سؤال کرد از انچه ابو حنیفه میکوید که جایز است بیرون امدن از نماز بغیر سلام مانند سخن کفتن و فعل کثیر
و حدث زفر کفت بلی جایز است چنانکه ابوبکر در تشهد کفت انچه کفت چه بود انچه ابوبکر کفت زفر کفت بر تو
نیست که این را سؤال کنی او مکرر پرسید زفر کفت بیرون کنید این مرد را که این از اصحاب ابو الخطاب خواهد
بود ابن ابی الحدید از نقیب پرسید که توجیه میکوئی او تقیه کرد و کفت من بعید میدانم اما امامیه روایت کرده اند
و فضل بن شاذان رحمه الله در کتاب ایضاح این قصه را بنحوی که مذکور شد از سفیان بن عیینه و حسن بن صالح
بن حی و ابوبکر بن عیاش و شریک بن عبد الله و جمع دیکر از فقهای عامه روایت کرده است و کفته است اصحاب
سفیان و ابن حی و وکیع پرسیدند که چه میکوئید در این که ابوبکر کرد همه کفتند بدی بود ناتمام نکرد و جمعی
دیکر از اهل مدینه کفته اند قصوری ندارد و اکر از برای صلاح است که متفرق نشوند مردم را بکشد چون علی مردم را
از بیعت ابوبکر منع می نمود او هم امر بقتل او نمود و بعضی هم از ترس شناعت علت این عمل را روایت نکرده اند اما اصل اینکه
ابوبکر را باخالد کفت چون دهم فلان کار را مکن و پشیمان شدن و پیش از سلام کفتن که یا خالد مکن انچه را کفتم بوجهی حکایت
نموده اند و همین عمل او را دلیل جواز حرف زدن پیش از سلام کرفته اند بعد از ان نقل کرده است که کسی از ابو یوسف قاضی
بغداد شاکرد ابو حنیفه پرسید که چه بود انچه ابوبکر بخالد کفته بود ابو یوسف جواب نکفت و کفت خوش ترا با این حکایت
و اقر که اکر علی راضی به بیعت ابوبکر و مطیع او بود و او و اصحابش همه شهادت میدهند که رسول خدا فرمود
که علی از اهل جنت است پس چه بدی در روی زمین از این بهتر می باشد که باعث امر بقتل او کند و اکر علی به بیعت
او راضی نبود این عین مذهب شیعه است که ابوبکر جبر بر علی تقدم کرده تا اینجا کلام فضل بود و از وجوه باطله
که ان اشقیا برای عذر او کفته اند و از اخفای سایر جماعت علت حرف کفتن را علم قطعی بهم میرسد که سبب ان

امر شنیع

امر شنیع بوده است که از خوف فضیحت اظهار آن نمیتوانستند کرد و کدام مسلمان تجویز این میتواند کرد که کسی که اراده قتل
چنین بزرکواری نماید قابلیت امامت و خلافت داشته باشد الا لعنة الله علی الظالمین و اما احادیثی که از طرق عامه بر غصب
فدک وارد شده است از انجمله خطبه مشهوره حضرت فاطمه صلوات الله علیها است که اصل خطبه شهادت بر حقیت ان
میدهد و انفصاحی از غیر ائمه انام که منبع وحی و الهام اند از دیکری صادر نمی تواند شد و ابن ابی الحدید که از اعاظم
علمای عامه است کفته است در شرح نهج البلاغه در شرح نامه که حضرت امیر المؤمنین بعثمان بن حنیف نوشته فصل
اول در انچه وارد شده است از اخبار و سیر که از دهانهای اهل حدیث و کتب ایشان نقل میکنیم نه از کتب شیعه
و راویان ایشان و جمیع انچه ایراد میکنیم در این فصل از کتاب سقیفه ابوبکر احمد بن عبد العزیز جوهری است و این ابوبکر جوهری
مرد عالم محدث کثیر الادب ثقه صاحب ورعی است که ثنا کرده اند بر او محدثان و روایت کرده اند از او تصانیف او و غیر
تصانیف او را پس به سند این خطبه را روایت کرده است از زینب دختر امیر المؤمنین و از امام محمد باقر و از
عبد الله حسن و صاحب کشف الغمه نیز از کتاب جوهری روایت کرده است و مسعودی در کتاب مروج الذهب که
معتبرترین تواریخ است اشاره باین خطبه کرده است و سید مرتضی رضی الله عنه ایضا در شافی بسند عامه از عائشه
روایت کرده است و سید ابن طاوس رحمه الله از طرق عامه روایت کرده است و سید احمد بن ابی طاهر در کتاب
بلاغات النساء بچندین سند روایت کرده است و ابن اثیر در نهایه اکثر الفاظش را روایت کرده است و خطبه را از
شهرت را کسی انکار نمیتواند کرد و خطبه بسیار طولانی است و قریب بدو جزو است و این رساله کنجایش ذکر همه ندارد
و قدری از ان که متعلق باحتجاج فدک است ایراد می نمائیم روایت کرده اند که چون ابوبکر عزم کرد بر انکه منع کند
فدک را از فاطمه و این خبر بحضرت فاطمه رسید مقنعه مطهر را بر سر بست و چادر عصمت در بر کرد و روانه شد با
کروهی از خدمتکاران و زنان و خویشان خود و چادرش در پاهایش می پیچید از نحیا و رفتارش را از رفتار حضرت
رسالت هیچ فرقی نمی توانست کرد تا در مسجد نزد ابوبکر لعین امد و او در میان کروهی از مهاجران و انصار نشسته
بود پس پرده سفیدی در پیش روی مبارکش کشیدند و در پس پرده نشست و ناله جانسوزی کشید که خروش از
مردم برخاست و صدای کریه و زاری بلند شد پس لحظه صبر فرمود که صداها فرو نشست و شروع بخطبه غرا
و حمد و ثنای الهی کرد بنحوی که همکی حیران شدند پس درود بحضرت رسالت پناه فرستاد و حقوق نعمتهای
آن حضرت را بر مردم شمرد تا انکه کفت پس حق تعالی روح مقدس او را قبض کرد از روی رافت و رحمت و رغبت کرد او را در
راحت و آخرت را برای او پسندید و از تعب دنیا او را راحت بخشید و او را محفوف کردانید بملائکه ابرار و خوشنودی
پروردکار غفار و مجاورت خداوند جبار صلوات فرستد خدا بر پدرم که پیغمبر او و امین اوست بر وحی او و بر
کزیده اوست از جمیع خلق و سلام و رحمت و برکات او باد پس خطاب نمود با اهل مجلس و فرمود که شما ای بندکان

الذین

خدا محل اوامر و نواهی خدائید و حاملان دین و وحی اوئید که بر شما حواله شده و شما را خدا امین کردانیده است
که خود بدین خود عمل کنید و بدیکران برسانید و خود را چنین میدانید و خدا را عهدی بر میان شما هست که قرآن
مجید است و بقیه از پیغمبر خود در میان شما کذاشته است که اهل بیت اویند پس فضایل قرآن را با بلغ وجوه
ذکر کرد و علل اوامر و نواهی حق تعالی را بیان فرمود پس کفت از خدا بترسید و اطاعت کنید خدا را در آنچه شما را
بان امر کرده است یا نهی از ان فرموده است بدرستی که نمی ترسید از خدا مکر علما پس کفت ایها الناس بدانید که
منم فاطمه و پدرم محمد است آنچه میکویم غلط نمی کویم و آنچه میکنم در ان تجاوز از حد و عدول از نمی نمایم پس
این آیه را خواند لقد جائکم رسول من انفسکم یعنی بتحقیق که رسولی مبعوث شد بر شما از قوم شما که دشوار
بود بر او غوایت شما حریص بود بر هدایت شما بمومنان مهربان و رحیم بود اکر نسب او را یاد آورید پدر
من است یا نه پدر شما و من دختر اویم نه زنان شما و برادر پسر عم من است نه مردان شما و چه نیکو بزرکواری است
که من این نسبها را با او دارم پس رسالت خدا را بشما رسانید و نبوت خود را ظاهر کردانید و با مشرکان
طریق معارضه سلوک داشت و شمشیر در میان قبایل ایشان کذاشت و بنهای ایشان را درهم شکست
و سرهای سرکردهای ایشان را بتیغ بیدریغ شکافت و راه حق را بر ایشان بسبب حکمت و موعظه نیکو
و جمعیتهای ایشان را پریشان و شجاعان ایشان را کریزان کردانید تا صبح صادق دین از ظلمت شب
کفر و ضلالت ساطع کردید و چهره زیبای حق از پرده جهالت رخ نمود و اهل پرستند هدایت نشستند
و اعوان شیاطین و راهزنان دین لال کشتند و اراذل اهل نفاق هلاک شدند و عقدهای کفر و شقاق
کشوده شد و کلمه اخلاص تمام و دین اسلام عام کردید و شما بسبب کفر و شرک بر کنار کودال جهنم بودید و خوار
و ذلیل اهل عالم بودید هر کس بر شما طمع استیلا داشت و پای ترفع بر سر تکبر شما می کذاشت و هلاک و استیصال
شما را آسان تر از آب خوردن و آتش ربودن می پنداشت آب متعفن ممزوج ببول و سرکین شتر را میخوردید
و پوست بز را با برک درخت را قوت خود میکردید و با نهایت مذلت و خواری بسر میبردید و میترسید
که دشمنان از دور شما بربایند شما را پس حق تعالی شما را از این مهالک و مذلتها برکت محمد نجات
داد بعد از آنکه آزارها کشید و بلاهای کوچک و بزرک مبتلا کردید و بعد از آنکه کرفتار شجاعان
و کرکان و دزدان اعراب و سرکشان اهل کتاب شدید و هر بار که آتش حربی افروختند حق تعالی آتش
ایشان را با آب لطف خود فرونشانید و هر مرتبه که شاخی از شیطان ظاهر شد یا فتنه عظیمی از مشرکان
دهن کشود برادرش علی را در کام ایشان انداخت و از جنک رو نکردانید تا فرقهای ایشان با مال قدم
شجاعت خود کردانید و سرهای ایشان را در زیر پای خود دید و آتش فتنه ایشان را با آب تیغ بیدریغ

خود نیز

خود نیز و نشانید خود را بر تعب می افکند پیوسته اعلای دین حق تعالی و اهتمام مینمود در امر خدا و نزدیک بود
به رسول خدا و از او جدا نمی شد در هیچ حال و سید اولیای خدا بود دامن برزده بود در طاعت خدا و خیر
خواه خلق بود و خود را بمشقت می افکند در تحصیل رضای خدا و در این احوال شما در رفاهیت عیش ایمن بودید و در
مهد ایمنی متنعم بودید و از برای ما منتظر بلاها و فتنها بودید و توقع اخبار بد و حسرت می نمودید و چون جنکی
روی میداد پهلو تهی میکردید و در هنکام قتال پشت بدشمن داده می کریختید پس چون حق تعالی از برای
پیغمبرش خانه پیغمبران خود را در آخرت اختیار کرد و او را بآن آرامکاه برکزید کانش بیر د ظاهر شد در میان
شما خار کفر و شقاق و هویدا کردید در شما آثار عصبیت و نفاق و کهنه شد جامه دین و بسخن درآمدند کمراهان
که از ترس شمشیر دهان بسته بودند و پیدا شدند کمنامی چند که از همه کس ذلیل تر بودند و شتر اهل بطلان
بجدا در آمد و بجولان آمد در عرصهای شما و شیطان سر خود را از انجا که فرو برده بود بلند کرده و شما را
صدا زد دید که همه استجابت او کردید و چشم بر عزت دنیا دوختید و کفت بر خیز بل سبک بار بر خواستید و شما
بغضب آورد بر اهل حق دید که غضب ناکید پس بر شتر دیکری داغ ملکیت کذاشتید یعنی خلافت که حق دیکری
بود بنام خود کرده بید و حق دیکری را بخانه خود بردید و هنوز از عهد پیغمبر شما زمانی نکذشته بود و جراحت مصیبت او
مندمل نشده بود و هنوز جسد مطهر او را بقبر نسپرده بودند و بهانه کردید که از فتنه ترسیدیم و در عین فتنه
افتادید و جهنم محیطات بکافران هیهات چه دور است از شما ندبیر امور امت و چکونه بشما درست
میشود امر ملت و شیطان شما را بکدام جانب میبرد و حال آنکه کتاب خدا در میان شماست و امور ان ظاهر
و احکام ان واضح است و نشانهای ان پیدا است و اوامر و نواهی ان لایح و هویداست انداختید ان را پشت
سر خود آیا رغبت بقرآن ندارید یا حاکمی بغیر ان می خواهید بد بدلیست برای ظالمان حکمی که مخالف
ان باشد و حق تعالی می فرماید که هر که طلب غیر اسلام دینی را پس از او قبول کرده نمی شود و او در آخرت
از زیان کاران است پس اندک صبر کردید که خلافت باطل خود را نیز محکم کردید انکاه شروع کردید
فتنها و پیدا کردن بدعتها و هر صدائی که از شیطان کمراه کننده در میان شما بلند شد اجابت کردید
و انوار دین جلی را فرو نشانید و سنتهای پیغمبر برکزیده را محو کردید و در پرده و بمکر و حیله
میخواهید که آثار دین را محو کنید و آهسته آهسته میخواهید در لباس دین داری انوار شریعت را
پنهان کنید و بدعتهای جاهلیت را شایع کردانید و کینهای رسول را در اهل بیت او ظاهر کنید
و ما صبر میکنیم بر ضربهای شما مانند کسی که بکارد و نیزه او را پاره کنند و چاره نداشته باشد
و از جمله آنها آنست که کمان میکنید که من از پدر خود میراث نمی برم پس آیه را خواند که مضمونش اینست

آیا حکم جاهلیت را طلب می کنید و کیست نیکوتر از خدا در حکم کردن از برای گروهی که صاحب یقین اند آیا
نمیدانید حقیقت مرا بلکه دانسته پنهان می کنید و بر شما ظاهر است حق من مانند آفتاب تابان ای گروه
مهاجران آیا بر من غلبه کنند در میراث پدر خود شما معاونت کنید ای پسر ابو قحافه آیا در کتاب خدا است
انکه تو از پدر خود میراث ببری و من از پدرم میراث نبرم لقد جئت شیئا فریا عجب افترائی بر خدا بسته
آیا عمدا ترک می کنید عمل کردن بکتاب خدا را و پس پشت خود می اندازید نیز اگر میفرماید و ورث سلیمان
داود یعنی میراث برد سلیمان از داود و در قصه یحیی بن زکریا گفته رب هب لی من لدنک ولیا یرثنی
و یرث من آل یعقوب یعنی ببخش مرا از نزد خود ولی که میراث برد از من و از آل یعقوب و فرموده است
و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یعنی خویشان رحم بعضی اولی اند به بعضی در کتاب
از بیگانها پس حضرت آیات میراث را که حق تعالی از برای جمیع مسلمانان بیان فرموده خواند پس گفت
میگوئید مرا بهره و میراثی از پدرم نیست و میان من و پدرم رحم و خویشی نیست آیا مخصوص کرده است
خدا شما را بآیات میراث و من و پدرم را از آنها بیرون کرده است یا میگوئید که من و پدرم از اهل یک ملت
نیستیم و باین سبب من از او میراث نمی برم یا شما داناترید بعام و خاص قرآن از پدرم و پسر عمم پس چون
حضرت فاطمه دید که از آن منافقان صلاحی بر نیامد خطاب کرد با ابوبکر که بگیر فدک را امروز بمهار مهیا
و منادتی تا بعد حشر ترا ملاقات کند و در مقام حساب از تو سوال کند پس نیکو حکم کننده ایست خدا و طلب
کننده حق محمد است و وعده گاه قیامت است در قیامت زیان کار خواهید شد و ندامت فایده نخواهد بخشید
و هر چیزی را قرار گاهی هست و بعد از این خواهید دانستن که کیست آنکه می آید بسوی او عذاب خوار
کننده و حلول می کند بر او عذاب ابدی پس خطاب بانصار نمود و فرمود که ای گروه شجاعان که خود را
یاوران ملت میدانید این چه سستی است که در گرفتن حق من میکنید و این چه تغافلات که در ستمی که بر
من میرود می نمائید آیا رسول خدا پدر من است نگفت که باید حرمت هر کس را در فرزندانش رعایت
کنند خوش زود راضی میدهتها شدید و دست از حمایت ملت و پیغمبر خود برداشتید و حال آنکه طاقت
آنچه من از شما طلب می کنم دارید و قوت بر یاری در شما هست و اگر میگوئید که محمد فوت شد این مصیبتی
بود که اثر آن در آسمان و زمین و کوه و دشت و صحرا ظاهر شد و ستارهها بی نور و تیره گردید و حرمتها ضایع
شد و از این مصیبت عظیمه بیناست اما این سبب آن نمیشود که شما از دین برگردید حق تعالی میفرماید
و نیست محمد مگر رسولی که گذشته است پیش از او رسولان آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما از دین برخواهید
گشت و هر که از دین برگردد بخدا هیچ ضرر نمیرساند و بزودی خدا جزا خواهد داد شکر کنندگان را

ای فرزندان

ای فرزندان قیله آیا باشم میراث پدرم را از من بگیرند و شما ببینید و بشنوید و مجتمع باشید و عدد بسیار و اسلحه کارزار
و قوت و شوکت داشته باشید و شما را بنصرت خود دعوت کنم و اجابت ننمائید و بفریاد رسی نکنید
و حال آنکه شما موصوف بودید بشجاعت و مردانگی معروف بودید بصلاح و فرزانگی با قبایل عرب مقاتلها کردید در
معرکها تعب میکشیدید هر امر که میکردیم اطاعت میکردید و قدم از قدم ما بر نمیداشتید تا آنکه حق تعالی ببرکت ما
آسیای اسلام را بگردش آورد و خیرات ایام جاری شد و آتش کفر فرو نشست و نظام دین محکم شد پس اکنون چرا
حیران شده اید بعد از بیان و مشرک شده اید بعد از ایمان پس آیه را بخواند که مضمونش اینست آیا مقاتله نمی کنید
با گروهی که شکستند عهد کردند و از دین برگشتند و خواستند که رسول را بیرون کنند و ایشان در اول حال ابتدا بقتال
با شما کردند آیا می ترسید از ایشان پس خدا سزاوارتر است بآنکه از او بترسید اگر ایمان دارید چون دید که سخنان
در آن منافقان اثری نکرد فرمود که می بینم که بجانب تنعم و راحت میل کرده اید و کسی را که احق است بخلافت شما دور
کرده اید و آن سلطنت برفاهیت مایل گردیده اید و آنچه از علم و دین در گلوی شما کرده بودند از دهان بیرون کرده اید
پس اگر کافر شوید شما و هر که در روی زمین است خدا بی نیاز است از عالمیان و میدانستم که عذر و مکر خواهید کرد
و مرا یاری نخواهید کرد و لیکن دردها و المها در سینه جمع شده بود اظهار کردم و خواستم حجت را بر شما تمام کنم
که در قیامت عذری نداشته باشید پس بگیرید و ببرید حق مرا با عار ابدی و غضب خدا و عقاب روز جزا خدا
می بیند و میداند آنچه میکنید و بزودی خواهند دانست آنها که ستم کردند که بازگشت ایشان بکجا خواهد بود و من دختر
آنکسم که انذار مینمود شما را از عذاب شدید پس بکنید آنچه خواهید ما می کنیم آنچه حق میدانیم شما منتظر باشید ما
ما انتظار میکشیم روزی را که حق و باطل ظاهر شود پس ابوبکر گفت ای دختر رسول خدا پدر تو نسبت بمومنان مشفق
و کریم و مهربان و رحیم و بر کافران عذاب الیم و عقاب عظیم بود و اگر نسبت میدهیم پدر تو است نه زنان دیگر و برادر
شوهر تو است نه دوستان دیگر او را اختیار کرد بر همه خویشان و او یاری ان نمود در هر امر عظیمی دوست نمیدارد شما را
مگر هر سعادتمندی و دشمن نمیدارد شما را مگر هر بدبختی پس شما عترت پاکیزه رسولید و نیکان و برگزیدگان راهنما
مائید بسوی خیر و سعادت و جنت و تو ای برگزیده زنان و دختر بهترین پیغمبران راست گوئی در گفتار خود و سبقت دارنده
بر همه بسبب وفور عقل خود و کسی ترا از حق بر نمی گرداند و بخدا سوگند که از رای رسول خدا تجاوز نکرده ام و آنچه کرده ام
باذن او کرده ام و خدا را گواه میگیرم که شنیده ام از رسول خدا که گفت ما گروه انبیا میراث نمی گذاریم نه طلا و نه نقره و نه
خانه و عقاری و نیست میراث ما مگر کتابها و حکمت و علم و پیغمبری و آنچه طعمه ماست ولی امر خلافت بعد از ما در
آن حکم می کند بحکم خود و من چنان کردم که آنچه تو الحال طلب میکنی صرف اسبان و اسلحه کنند که مسلمانان با کفار جهاد کنند
و این را باتفاق مسلمانان کرده ام و در این امر منفرد و تنها نبوده ام و اموال و احوال خود را از تو مضایقه نمی کنم آنچه

خواهی بگیر تو سیاه امت بد جودی و شجره طیبه از برای فرزندان خود انکار فضل تو کسی نمیتواند کرد و حکم تو
نافذ است در مال من اما در اموال مسلمانان مخالفت گفته پدر تو نمیتوانم کرد حضرت فاطمه صلوات الله علیها
فرمود سبحان الله هرگز پدر من مخالف احکام کتاب خدا نمیکرد و پیوسته پیروی آیات و سوره قرآنی مینمود
آیا با مکری که میکنید افترا بر پدر من می‌بندید و این حیله بعد از وفات او شبیه است بآن مکرها که در هلاک او کردید
در ایام حیات او اینک کتاب خدا حاکم عادل است میان ما و شما از انبیا یحیی و سلیمان در قرآن مذکور است
و قسمت میراث در میان ذکور و اناث در کتاب الهی صریح است بلکه نفسهای شما زینت داده است
برای شما امری را پس صبر میکنم صبر نیکو و از خدا یاری میطلبم بر آنچه میکنید وصف پس ابوبکر گفت خدا
راست گفته و رسول خدا راست گفته و تو که دختر اویی راست میگویی تو معدن حکمتی و موطن [illegible]
هدایت و رحمتی و رکن دینی و عین حجتی بعید نمیدانم صدق گفتار ترا و انکار نمی‌کنم خطاب ترا و این مسلمانان
در میان من و تو اند و ایشان حاضرند ایشان بگردن من انداختند خلافت را و باتفاق ایشان گرفتم آنچه را
گرفتم و از برای خود نگرفتم و ایشان گواه من اند پس حضرت فاطمه دیگر بمردم خطاب کرد و فرمود که ای گروه
مردم که بسوی قول باطل بسرعت میروید و از کردار قبیح چشم میپوشید آیا تدبر نمی‌کنید در قرآن
یا بر دلها قفلها زده شده است نه چنین نیست بلکه بدیهای اعمال شما راه حق را در دلهای شما بسته است
و گوشها و چشمهای شما را گرفته است و بد تاویلی کرده اید و بدترین امور را اختیار نموده اید و خلافت را
بعوض هدایت اختیار نموده اید و بزودی بار شر آن گران و عاقبت آنرا پر حسرت خواهید یافت در
وقتی که پرده از پیش دیدها گشوده شود و عذابها که در کمین غیب است نزد شما هویدا گردد و ظاهر شود
از برای شما از پروردگار شما آنچه گمان نداشته باشید و در آن وقت زیان کار میشوند اهل بطالت و ضلالت
پس بجانب مرقد منور حضرت رسالت ص رو گردانید و شعری چند از روی درد خواند که مضمون اینها
اینست بعد از رفتن تو فتنه و آشوب بسیار روی نمود که اگر تو حاضر بودی اینها نمی‌بود ما بی تو گلستانیم
بی باران سر و برگ همه پژمرده از سموم جفای بدکاران گواه حال ما باش و دل ما را اعتبار تغافل مخراش
و اهل هر پیغمبر را نزد امت قرب و منزلتی بود بغیر از ما ظاهر کردند مردانی چند کینهای سینهای خود را
چون رفتی و در خاک پنهان شدی و دردها ترش کردند بر ما که [illegible] و سبک شمردند حق ما را چون ترا
ندیدند و زمین را بر ما تنگ کردند و بودی ماه تابان و نور درخشان که روشنی می یافتیم و بر تو
نازل میشد از جانب پروردگار عزت کتابها و جبرئیل بآیات قرآن مونس ما بود پس تو ناپیدا شدی
و جمیع خیرات پنهان شد کاش پیش از تو مارا مرگ در می یافت چون رفتی و جمال خود را از ما پوشیدی

ما مبتلا شدیم

ما مبتلا شدیم ببلائی چند که مبتلا نبوده بآنها کسی از خلایق بمثل آن مبتلا نشده بود نه از عرب و نه از عجم پس حضرت فاطمه
صلوات الله علیها بجانب خانه برگردید و حضرت امیرالمومنین ع انتظار معاودت او میکشید چون بمنزل شریف قرار
گرفت از روی غصه خطابهای درشت باسد الاوصیا نمود که ای پسر ابوطالب مانند جنین در رحم پرده نشین شده و مثل خائنان
در خانه گریخته و بعد از آنکه شجاعان دهر را بر خاک هلاک افکندی مغلوب این نامردان گردیدی اینک پسر ابوقحافه
بظلم و جبر بخشیده پدر مرا و معیشت فرزندانم را از من میگیرد و آواز بلند با من مخاصمه و لجاج میکند و انصار
یاری نمی‌کنند و مهاجران خود را بکنار کشیده اند و سایر مردم دیدها پوشیده اند نه دافعی دارم و نه مانعی و نه
یاوری و شافعی خشمناک بیرون رفتم و غمناک برگشتم خود را ذلیل کردی در روزی که دست از سطوت خود
برداشتی گرگان میدرند و صبر نمیکنی و تو از جای خود حرکت نمیکنی کاش پیش از این مذلت و خواری مرده بودم
وای بر من در هر صبح و شامی محل اعتماد من مرد و بازوی من سست شد شکایت من بسوی پدر من است و مخاصمه
من بسوی پروردگار من است خداوندا حول و قوت تو از همه بیشتر است و عذاب و نکال تو از همه شدید تر است
پس حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود که عذاب برای تو نیست بلکه برای دشمن تو است صبر کن و از حزن خود دل
فرو نشان ای دختر برگزیده عالمیان و ای باقی مانده ذریت پیغمبری من سستی در امر دین خود نکرده ام و آنچه
از جانب خدا مامور بودم بعمل آوردم و آنچه مقدورم بود از طلب حق خود در آن تقصیر نکرده ام روزی تو
و اولاد تو نزد خدا ضامن است و آنکه کفیل امور تو است مامون است و آنچه حق تعالی از برای تو در آخرت مهیا کرده
است بهتر است از آنچه این اشقیا از تو قطع کرده اند پس اجر از خدا طلب نما و صبر کن حضرت فاطمه فرمود حسبی الله
مرا و نیکو وکیلی است از برای من و ساکت شد مولف گوید که در این مقام تحقیق بعضی از امور لازم است
دفع شبه چند که ممکن است در خاطرها خطور کند اگر کسی گوید اعتراض حضرت فاطمه صلوات الله علیها
با حضرت امیرالمومنین ع با وجود عصمت هر دو چه صورت دارد جواب گوییم که این معارضه محمول بر مصلحت
از برای آنکه مردم بدانند که حضرت امیرالمومنین ترک خلافت برضای خود نکرده و غصب فدک محض بوده و در
قرآن بسیاری از معاتبات با حضرت رسول شده و غرض تهدید و تادیب دیگران است و از این قبیل است
آنچه از حضرت موسی ع صادر شد در وقتی که بسوی قوم برگشت و ایشان عبادت گوساله کرده بودند از
انداختن الواح و سر و ریش هرون را گرفتن و پیش کشیدن با آنکه میدانست که هرون تقصیر نداشت تا آنکه
بر قوم ظاهر شود شناعت عمل ایشان و مانند عتابی که حق تعالی با حضرت عیسی خواهد کرد که تو
گفتی با مردم که مرا و مادرم را دو خدا بدانید با آنکه میداند که او نگفته است و مثل این بسیار است و اگر گویند
که این مبالغه حضرت فاطمه در دعوای فدک و در مجامع حاضر شدن و خطبه خواندن منافات دارد [illegible]

وتنزه ونهد دنیا وکمال معرفت انحضرت دارد بر دو وجه جواب میتوان کفت اول انکه این حق مخصوص انحضرت اول
نبود که ان سران بکذرد و با ایشان بکذارد بلکه ائمه اعلام و اولاد کرام انحضرت تا روز قیامت دران شریک
بودند و مساهله دراین امر موجب تضییع حقوق ائمه میشد و بر انحضرت واجب بود که حسب المقدور در عدم
تضییع حقوق ایشان سعی نماید دوم انکه غرض انحضرت محض استرداد فدک نبود بلکه غرض عمده اظهار دوم
کفر و نفاق ان اعدای دین مبین بود که مردم ایشان را بشناسند و بر تسویلات ایشان فریب نخورند و بر
حاضران حجت تمام شود و بر غایبان بر روز قیامت برای شیعیان حجت بوده باشد چنانچه حضرت در
اخر خطبه بیان فرموده که با انکه میدانستم که شما یاری نخواهید کرد کفتم انچه کفتم برای انکه حجت را تمام
کنم و همچنین منازعه حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه با ان متغلبان در باب خلافت و در باب
مدت عمر شریف خود تظلم و اظهار شکایت چنانچه کذشت نه از جهت محبت دنیا و حب جاه و ریاست
بود بلکه اظهار ظلم و ارتداد ایشان بود تا حجت بر عالمیان تمام شود دوم بیان کفر ابوبکر و عمر از دوم
اخباریکه در این واقعه وارد شده است بچند وجه اول انکه از اخبار عامه و خاصه معلوم اول
شد که حضرت فاطمه و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیهما ان دو منافق را ظالم و غاصب و عاصی میدانستند
در این واقعه و انها نیز این دو بزرکوار را کاذب و مدعی خلاف حق و عاق امام میدانسته اند و یکی از این
دو فرقه باید محق باشند با انکه مخالفان در صحاح خود روایت کرده اند بطرق بسیار که هر که از اطاعت
امام بیرون رود و مفارقت از جماعت نماید و بمیرد بمرک جاهلیت مرده است و ایضا روایت کرده اند که
هر که بقدر شبری از طاعت سلطان بیرون رود بمرک جاهلیت مرده باشد و ایضا روایت کرده اند که
پیغمبر فرمود که هر که بمیرد در کردنش بیعت امامی نباشد بمرک جاهلیت مرده است و معلوم است که حضرت
فاطمه از ابوبکر راضی نشد و او را بر بطلان و ضلالت میدانست تا از دنیا رفت پس هر که بامامت
ابوبکر قایل باشد باید که قایل شود که سیده زنان عالمیان و کسی که خدا او را از هر رجسی پاک کرده
بمرک جاهلیت و کفر و ضلالت از دنیا رفته است و هیچ ملحدی و زندیقی باین قول قایل نمیتواند شد
و در جامع الاصول از صحیح مسلم و صحیح بخاری و ابوداود روایت کرده است که حضرت فاطمه سوال کرد از ابوبکر
که قسمت کند برای او میراث او را از انچه از رسول خدا مانده است و از انچه خدا بر او برکردانیده است
از انفال پس ابوبکر کفت رسول خدا کفته ما میراث نمیدهیم انچه از ما بماند صدقه است پس فاطمه
غضب شد و از او هجرت کرد و پیوسته چنین بود تا از دنیا رفت و بعد از رسول خدا شش ماه زندکانی
کرد با انچند شب و فاطمه سوال میکرد نصیب خود را از انچه خدا بانحضرت رسول داده بود از خیبر و فدک

وانصدقه

وان صدقه رسول در مدینه ابوبکر قبول نکرد و نداد و عمر نیز چنین کرد اما عمر صدقه مدینه را بعلی و عباس داد و خیبر
و فدک را نکاه داشت و نداد بایشان و از صحیح بخاری بعضی از این را روایت کرده است و ابن ابی الحدید از کتاب
سقیفه روایت کرده است که چون ابابکر فدک را از فاطمه کرفت و او را جواب ساخت فاطمه کفت بخدا سوکند که هرکز
با تو سخن نخواهم کفت ابوبکر کفت والله که هرکز از تو دوری نخواهم کرد فاطمه کفت که والله بر تو نفرین خواهم کرد
ابوبکر کفت بخدا سوکند که از برای تو دعا خواهم کرد چون هنکام وفات حضرت فاطمه شد وصیت کرد که ابوبکر بر او نماز
نکند و در شب او را دفن کردند و عباس بر او نماز کرد و میان وفات او و وفات پدرش هفتاد و دو شب بود و در صحاح
ایشان مذکور است که حضرت امیر المومنین و احدی از بنی هاشم در حیات بی بی فاطمه با ابوبکر بیعت نکردند پس باید
خلافت ابوبکر باطل و در اخذ فدک غاصب و در روایت حدیث از حضرت رسول کاذب باشد یا امیر المومنین با
وجود عصمت و طهارت و جبل بودن از حق عاصی و ظالم و عاق امام خود باشد و ایضا عداوت امیر المومنین علامت
کفر و نفاق است و کدام عداوت از ان شدیدتر میباشد از انچه در این واقعه و غیر ان نسبت بانجناب کردند حتی انکه
ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه جوهری روایت کرده است که چون ابوبکر خطبه حضرت فاطمه را در باب فدک شنید
بر منبر رفت و کفت ایها الناس این چه کوش دادن است بهر سخنی این ارزوها چرا در عهد رسول خدا نبود این قصه
از بابت روباهی است که کواهش دم او بود و او ملازم جمیع فتنه هاست میخواهد فتنه بر پا شده را جوان کند استعانت
میجوید بضعیفان و یاری میجوید از زنان مانند ام طحال که دوست ترین اهل و بسوی او زنا کاری بود و اکر
خواهم میتوانم کفت و اکر بکویم ظاهر خواهم کرد تا مرا بحال خود بکذارند ساکتم پس کفت ای کروه انصار بمن رسیده است
سخن سفیهان شما و من دست و زبان نمی کشایم تا کسی مستحق ان نشود چون حضرت فاطمه این سخنان را شنید بخانه
برکشت ابن ابی الحدید کفته است که من بر نقیب استاد خود کفتم که ابوبکر این کنایهارا باکی داشت نقیب کفت
کنایه نیست صریح است و مرادش علی بن ابی طالب است من تعجب کردم و کفتم این قسم سخنان را با او داشت کفت
بلی پادشاه بود و هر چه میخواست میکفت و میکرد و چون دید که انصار از جانب او آمده اند ترسید که ایشان اعانت
امیر المومنین بکنند و بر تهدید ایشان را ساکت و ساکن کردند و نقیب کفت که ام طحال زن زناکاری بود در جاهلیت
و بزنای او مثل میزدند مؤلف کوید که ای طالب حق در این خبر تامل کن و انصاف بده که کسی که نسبت بسید اوصیا
و پسر عم و برادر رسول خدا و صاحب ان مناقب و فضایل که دوست و دشمن روایت کرده اند و نسبت بدختر رسول
خدا و سیده نساء عالمیان این قسم سخنان کوید اهلیت خلافت دارد یا از اسلام بهره میبرد دوم انکه تکذیب
حضرت فاطمه نمودن با ثبوت عصمت انحضرت متضمن تکذیب قول خدا و رسول است چنانچه در تحقیق آیه تطهیر دانستی
و ایضا از طرق عامه و خاصه متواتر است که رسول خدا فرموده که فاطمه پاره تن من است پس هر که او را بغضب آورد

مرا بغضب آورده است و مرا آزار داده است هر که او را آزار دهد چنانچه گذشت و این دلیل عصمت آن حضرت است
زیرا که اگر معصیت از او صادر شود باید ایذای او بلکه اقامت حد و تعزیر بر او لازم خواهد بود و رضای او در آن
معصیت موجب رضای خدا و رسول نخواهد بود و اگر گویند مراد آنست که آزار او کردن از روی ستم و ظلم ایذای
حضرت رسول است و خوشحال کردن او و رعایت مستلزم خوشحالی حضرت رسول است جواب گوییم که تخصیص خلاف
اصل است و حدیث عام است و ایضا اگر این مراد باشد فرقی میان آن حضرت و سایر مسلمانان نخواهد بود و در
این کلام مدحی و تشریفی برای آن حضرت نخواهد بود و باتفاق این کلام در مقام مدح و اختصاص وارد شده است
و ایضا تفریع آن بر پاره تن آنحضرت بودن بیفایده خواهد بود زیرا که دیگران نیز با او در این امر شریکند و ایضا
احادیثی که در صحاح ایشان وارد شده است که من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا و اهل بیت اگر
متابعت کنید انها را گمراه نمیشوید و در مشکوة و غیر آن از ابوذر روایت کرده اند که رسول خدا صلعم فرمود که مثل اهل بیت
من مثل کشتی نوح است و هر که در آن سوار شود نجات یافت و هر که تخلف نمود از آن هلاک شد و گذشت احادیث
بسیار از صحاح ایشان که علی و فاطمه و حسن و حسین از اهل بیت آنحضرت اند و هر متابعت ایشان موجب نجات
و مخالفت ایشان سبب هلاک باشد پس باید گفتار ایشان حق و کردار ایشان متبع باشد و در جمیع کارها قولا
و فعلا معصوم بوده باشند و مخالف ایشان هالک و ضال و گمراه و ملعون بوده باشد سیم انکه چون ابوبکر دعوی
کرد که پیغمبران را میراث نمی باشد محض کذب و افترا بود بچندین وجه اول انکه مخالف آیات کریمه است در میراث
بردن حضرت یحیی از ذکریا و اگر گویند مراد میراث علم و پیغمبری است جواب گوییم که این باطل است بچندین وجه اول
انکه بحسب لغت و عرف و شرع میراث مطلق که گویند منصرف میشود بمیراث مال خصوصا انکه در آیه قرآن هست
که مراد میراث مال است زیرا که شرط کرده است که او را رضی و پسندیده و صالح گرداند و معلوم است که پیغمبر چنین
میباشد پس این شرط بیفایده است و ایضا خوف از موالی و خویشان با مال مناسبت دارد نه پیغمبری و علم چرا
ذکریا بترسد و مضایقه داشته باشد از انکه خدا از اقارب او پیغمبران و علما قرار دهد و در مال ممکن است که از آن
که مفوض فسوق و فساد ایشان است از این جهت مضایقه داشته باشد و همچنین مخالف آیه میراث بردن
سلیمان است از داود علیهما السلام بوجوهی که مذکور شد و ایضا مخالف آیات میراث است و چون تواند بود که
نبوت موجب حرمان اقارب او گردد از میراث و در کتب مشهوره ایشان در کتاب فرایض این را ذکر کرده اند
دویم انکه ابوبکر شهادتی که بر روایت داده است متضمن جر نفع است و متهم است در این باب از چند جهت
یکی انکه میخواست این اموال در تصرف او باشد و بهر که خواهد بدهد و بهر که خواهد منع کند چنانچه در جامع
در جامع الاصول روایت کرده است از ابی الطفیل که فاطمه آمد بسوی ابوبکر و طلب میراث پدر خود کرد ابوبکر

کفت شنیدم

گفت شنیدم از رسول خدا صلعم که میگفت هر گاه خدا پیغمبری طعمه بدهد آن از کسی است که قیام بامر خلافت مینماید بعد
از او و دیگر انکه از قراین مظنون بلکه معلوم است بود که میخواست اهل بیت را ضعیف کند که مردم میل بجانب ایشان نکنند
و ایشان منازعه در خلافت با او نتوانند کرد و همین از برای تهمت کافی است و این اقوی است از جهتی که ابوبکر رد شهادت
امیر المؤمنین ع بسبب تهمت جر نفع نمود و چند نفر دیگر که میگوید تصدیق او کردند همه شریک در آن صدقه بودند و بعضی
اهل بیت علیهم السلام معروف بودند و تهمت در ایشان نیز ظاهر بود سیم انکه از اخبار مستفیضه معلوم است که حضرت
امیر المؤمنین ع این خبر را موضوع و باطل میدانست چنانچه مسلم در صحیح خود از مالک بن اوس روایت کرده است که عمر بعلی
و عباس گفت که ابوبکر رسول خدا صلعم گفت ما میراث نداریم انچه از ما میماند صدقه است پس شما او را دروغگو و گناهکار
و مکار و خاین دانستید و خدا میداند که او راستگو و نیکوکار و تابع حق بود پس ابوبکر مرد و من گفتم ولی رسول
خدا و ابوبکرم پس مرا دروغگو و مکار و خاین دانستید و خدا میداند که من راستگو و نیکوکار و تابع حقم و در صحیح
بخاری نیز مثل این روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز این مضمون را بچندین سند از کتاب سقیفه روایت کرده است
و احادیث صحیحه مستفیضه گذشت که حق از علی جدا نمیشود با آیه تطهیر و اخبار ثقلین و سفینه و غیر اینها که در این نوع
گذشت و همچنین انکار حضرت فاطمه علیها السلام حقیت این حدیث را حجت قاطع است بر بطلان آن چهارم
انکه اگر این حدیث حق بود بایست حضرت رسول صلعم این حکم را بحضرت فاطمه تعلیم نماید تا دعوای ناحق نکنند و بحضرت
امیر که وصی و معدن علوم بود بفهماند این حکم را بفهماند تا نگذارد که او دعوای ناحق بکند و هیچ عاقلی تجویز این نمی کند که سیدة
نساء عالمیان این حکم را نشنیده باشد و مع ذلک اینقدر مبالغه و تظلم در این باب بکند و بجمیع مهاجر و انصار
بیاید و آن عتابها با امام مسلمانان بر مجمع فاسد شما بکند و نسبت ظلم و جور باو بدهد و مردم را تحریک و تحریص بر قتال
او بکند و این باعث شود که جمع کثیر از مسلمانان ابوبکر را ظالم و غاصب دانند و تا روز قیامت او را و اعوانش را
لعن کنند و اگر امیر المؤمنین ع میدانست که فاطمه حقی ندارد و حق با ابوبکر است کی تجویز این امور میکرد و بعد از
وفات حضرت فاطمه کی منازعه با عباس در میراث میکرد و جمیع اینها متفرع بر عدم بیان این حکم خواهد بود برای
اهل بیت آیا هیچ مسلمانی نسبت بحضرت رسول تجویز چنین مساهله و مسامحه در امور دین و تبلیغ احکام الهی خصوصا
نسبت با اهل بیت خود و پاره تن خود میتواند نمود پس این برهان قاطع است بر انکه این حدیث محض کذب و افترا بود
پنجم از شواهد کذب این حدیث آنست که عادت ناس جاری شده است بر آنکه امری که خلاف معهود
و متعارف بین الناس باشد بسیار روایت کنند و این نیز معلوم است که مردم اهتمام بسیار دارند بضبط احوال
انبیا علیهم السلام و سیر ایشان و احوال اولاد ایشان خصوصا امری چند که مخصوص ایشان است پس چون شد که
که چنین امر عظیم خلاف معتاد در هیچ کتابی از کتب انبیا و تاریخی از تواریخ ایشان مذکور نشده و بغیر ابوبکر

بر تنهایی با ابا دو صد نفر منافق دیگر بر این امر غریب مطلع نشده و یک باره این امر در عصری از اعصار سابقه
نزاعی نشده که بآن تقریب در تواریخ امم سالفه نقل کنند و یک کس نقل نکرده که عصای موسی یا خاتم سلیمان را
یا اسلحهٔ فلان پیغمبر را بصدقه بفلان شخص دادند یا او فخر کند که ثیاب فلان پیغمبر بمن رسیده پس کسی که اندک شعوری
داشته باشد میداند که این حدیث را وضع کرده‌اند و بی تدبیر افترا کرده‌اند و فکر در عاقبتش نکرده‌اند و آنچه از صحاح ایشان
ظاهر میشود و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است بآن آنست که غیر ابوبکر کسی این حدیث را نقل نکرده و بعضی گفته‌اند
که مالک بن اوس نیز تصدیق او کرده و این قول را نادر میدانند و در کتب اصول استدلال کرده‌اند بر آنکه بروایت
یک صحابی عمل میتوان کرد بآنکه بروایت ابوبکر بر تنهایی باین حدیث عمل کرده‌اند اما روایت کرده‌اند که در زمان عمر
که علی و عباس مخاصمه کردند نزد او در میراث او شهادت طلبید از طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص
و ایشان از ترس باتفاق دادند **ششم** از جملهٔ اموری که ابوبکر بخلاف حکم خدا و رسول کرده در حق حضرت فاطمه
و اهل بیت علیهم السلام آن بود که منع کرد حق ذی القربی را از ایشان که بنص قرآن از ایشان بود چنانچه ابن ابی الحدید
گفته است که همه گمان میکنند که نزاع فاطمه با ابوبکر در دو امر بود در میراث و در بخشش و در حدیث وارد شده است
که در امر ثالث نیز با او نزاع کرد و ابوبکر باو نداد و آن سهم ذی القربی بود چنانچه در کتاب سقیفه از انس روایت
کرده است که فاطمه نزد ابوبکر آمد و گفت میدانی که خدا حرام کرده است بر ما اهل بیت صدقات را و از برای
ما در غنایم سهم ذی القربی را قرار داده است در آیه خمس ابوبکر گفت این آیه را خوانده‌ام اما نمیدانم که تمام این
سهم از شما است فاطمه گفت آیا مال تو و اقربای تو است گفت نه بلکه بعضی را بر شما انفاق میکنم و باقی را در
مصالح مسلمانان صرف میکنم فاطمه گفت این حکم خدا نیست ابوبکر گفت این حکم خداست اگر حضرت رسول در این
باب با تو عهدی کرده است بگو من تصدیق میکنم و تو و اهل ترا میگذارم فاطمه گفت در این باب بخصوص چیزی نگفته است
اما شنیدم از آنحضرت در وقتی که این آیه نازل شد گفت بشارت باد شما را آل محمد که توانگری آمد بسوی شما
ابوبکر گفت من از این آیه نمی فهمم که همه را بشما بدهم ولیکن آن قدر که شما را بس باشد بشما میدهم و عمر نیز در این باب متفق
او کرد و احادیث دیگر باین مضمون روایت کرده است و در جامع الاصول بچندین سند از ابن عباس و دیگران
روایت کرده است که رسول خدا سهم ذی القربی را بر خویشان خود قسمت میکرد و ابوبکر و عمر که کردند و همه را بایشان
نداد و از حضرت باقر و صادق علیهما السلام منقول است که حق تعالی نصف خمس را از برای آل محمد فرض کرد و ابا
کرد ابوبکر از آنکه نصیب ایشان را بدهد بسبب حسد و عداوت و حق تعالی فرموده است که هر که حکم نکند بآنچه فرستاده
است خدا پس ایشان فاسقانند و احادیث از طریق اهل بیت علیهم السلام در این باب بسیار است و ظاهر آیه که بهم اینست
که اصناف مساوی باشند در حصه چنانچه فقهای عامه و خاصه میگویند در باب اقاریر و وصایا و حق تعالی در

ذی القربی فقر و مسکنت را شرط نکرده پس آنچه ابوبکر کرد مخالف آیه کریمه است و هر که مخالف حکم قرآن حکم کند
بنص قرآن فاسق و کافر و ظالم است **هفتم** از جملهٔ طعنها آنکه ابوبکر کرده‌اند در اسباب غیر آنست که زوجات
رسول را متمکن ساخت از تصرف کردن در حجره‌های خود باتفاق و نگفت که آنها صدقات است و این نقیض
آن حکمی است که در باب فدک و میراث رسول در حق فاطمه علیها السلام کرده زیرا که انتقال حجره‌ها بآنها یا از جهت
میراث بود یا از جهت بخشش اول منافی حدیث موضوعی است که او روایت کرده و ثانی محتاج بر ثبوت بود و از
ایشان گواهی نطلبید چنانچه از فاطمه طلبید پس معلوم شد که او در این امور غرضی بغیر اضرار اهل بیت علیهم السلام
نداشت بخوض نظر یعنی ابن ابی الحدید در این مقام نقل کرده است از علی فارقی که مدرس مدرسه غربیه بغداد
بود که از او پرسیدم که آیا فاطمه در دعوای فدک صادق بود گفت بلی گفتم پس چرا ابوبکر فدک را باو نداد
تبسم کرد و گفت اگر امروز فدک را بمحض دعوای او باو میداد فردا می آمد و ادعای خلافت را برای شوهرش
میکرد و بعد از آن ابوبکر را ممکن نبود عذر گفتن و مدافعه کردن چون پیش از این خود تصدیق بی بینه و شهود حکم
بصدق او کرده بود بعد از آن ابن ابی الحدید گفته که اگر چه این کلام را بر سبیل شوخی و خوش طبعی گفت
اما راست گفت و سخن در این مقام بسیار است اما این رساله گنجایش زیاده از این ندارد و در کتاب بحار
الانوار بسط تمام داده‌ام **طعن هشتم** آنکه در جمیع کتب کلامی و احادیث عامه و کتب لغت ایشان
روایت کرده‌اند که عمر در ایام خلافت خود بر منبر گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین شرها
فمن عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی بیعت ابوبکر امری بود بی تدبیر و مشورت و رویت واقع شد خدا نگاه
داشت مسلمانان را از شر آن پس هر که عود کند بمثل آن او را بکشید و کسی که اندک شعوری و انصافی داشته
باشد میداند که کلامی واضح تر از این نمیتوان گفت و در مذمت ابوبکر و بطلان خلافت او زیرا که اگر راست
گفته است بیعت ابوبکر بی فکر بود و دور است از اهلیت خلافت که متضمن شر مسلمانان است تا حدی که موجب
قتل است و اگر دروغ گفته است پس او قابل خلافت نیست و اگر گویند که خلافت عمر مبتنی بر خلافت
ابوبکر بود چون روا بود که قدح کند در آن بآن حیله و مکری که با او داشت جواب گوییم که چون امر
خلافت او مستقر شده بود و هیبت و رعب او در دلها جا کرده بود میدانست که این سخنان خلافت او
بر هم نمیخورد و کسی جرأت اعتراض بر او ندارد و میترسید که بعد از او خلافت بامیرالمؤمنین برسد
سخنان را گفت که این راه را بپوشاند و تدبیر شورای شوم او جاری شود چنانچه ابن ابی الحدید
از جاحظ روایت کرده است که چون عمر شنید که عمار میگفته است که اگر عمر بمیرد با علی بیعت خواهم
کرد لهذا این سخن را گفت و بخاری و غیر او روایت کرده‌اند که عمر در خطبه‌اش گفت که شنیده‌ام

که قائلی آن شما می گفته است اگر امیر المؤمنین یعنی خودش بمیرد من بیعت خواهم کرد با فلان پس معزول
میشوید با آنکه بیعت ابوبکر فلته و بغته شد و تمام شد آن چنین بود ولیکن خدا شر او را دفع کرد پس معلوم شد
که عداوت امیر المؤمنین او را بی تاب کرده و این مرض با نفس جاری شد و مطلبش نهایت قتل آنحضرت بود
چنانچه در شوری نیز گردید **طعن ششم** آن است که چون خلافت مغصوبه بر ابوبکر مستقر شد خالد بن
ولید پلید را فرستاد بسوی قبیله بنی یربوع که زکوة اموال ایشان را بگیرد بسبب آنکه حضرت رسول مالک
بن [illegible] فرستاده بود که زکوة ایشان را جمع کند و چون خبر وفات حضرت باو رسید دست از گرفتن (نویره را)
زکوة کشید و گفت دست نگاه دارید تا معلوم شود که امر خلافت بر کی قرار خواهد گرفت و موافق روایات
شیعه سببش آن بود که مالک از حضرت رسول صلعم سؤال کرد از حقیقت ایمان حضرت در ضمن اصول دین
فرمود که این وصی من است و اشاره کرد بعلی بن ابی طالب چون حضرت از دنیا رفت مالک با قبیله
بنی تمیم آمد بسوی مدینه و ابوبکر را بر منبر رسول دید بنزد او آمد و گفت کی ترا بر این منبر بالا برده و حال
آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را وصی خود گردانید و امر کرد مرا بموالات او ابوبکر امر کرد که او را از
مسجد بیرون کنند قنفذ و خالد او را بیرون کردند پس ابوبکر خالد را فرستاد گفت دانستی چه گفت و من ایمن نیستم
از آنکه در کار ما رخنه پیدا کند که اصلاح نتوان کرد او را بکش پس رفت خالد و مالک را کشت و در همان
شب با زوجه اش جماع کرد و ارباب سیر عامه مانند ابن اثیر در کامل و غیر او روایت کرده اند که چون خالد
وارد قبیله مالک شد ایشان اذان گفتند و نماز کردند و اظهار اطاعت و انقیاد نمودند چون شب شد
آثار غدر از خالد ظاهر شد ایشان احتیاط نموده اسلحه خود بستند اصحاب خالد گفتند ما مسلمانیم
چرا اسلحه برداشتید ایشان نیز گفتند ما مسلمانیم شما چرا اسلحه برداشتید ایشان گفتند شما اسلحه را بنهید
تا ما هم بنهیم پس چون ایشان اسلحه دور کردند لشکر خالد ایشان را اسیر کردند و دستهای ایشان را
بستند و نزد خالد آوردند ابو قتاده که با آن لشکر بود بخالد گفت که این جماعت اظهار اسلام کردند و شما
ایشان را امان دادید خالد التفاتی بگفته او نکرد و باعتبار عداوتی که در جاهلیت با ایشان داشت امر کرد بقتل
مردان ایشان و زنان و اطفال ایشان را اسیر کرد و در میان لشکر خود قسمت کرد و زن مالک را بحصه
خود برداشت و در همان شب با او جماع کرد پس ابو قتاده سوگند یاد کرد که دیگر در لشکری که خالد امیر باشد
هرگز نرود و بر اسب خود سوار شد و بسوی ابوبکر برگشت و قصه را با او نقل کرد عمر چون این واقعه را شنید
انکار بلیغ کرد و سخن بسیار گفت با ابوبکر و گفت قصاص بر خالد واجب شده است چون خالد برگشت
و داخل مسجد شد با هیئت اهل حرب و تیرها بر عمامه اش بند کرده بود عمر برخاست و تیرها را از سرش کشید

وشکست

و شکست و گفت ای دشمن خدا مرد مسلمانی را کشتی و با زنش زنا کردی و الله ترا سنگسار خواهم کرد و خالد
ساکت بود و هیچ سخن نگفت و گمان داشت که ابوبکر نیز در حکم خطای او با عمر شریک است چون بنزد ابوبکر رفت و
عذرهای ناموجه گفت و ابوبکر از برای اغراض باطله قبول کرد و خوشحال بیرون آمد و کنایه چند بعمر گفت و در
و جمعی از عامه روایت کرده اند که لشکر خالد شهادت میدادند که آن قوم اذان میگفتند و نماز میکردند و برای
مالک عمر بسیار شفیع کرده نزد ابوبکر رفت و از خالد شکوه کرد عمر گفت او را قصاص باید کرد ابوبکر گفت من قصاص
خود را برای اعرابی نمی کشم و بروایت دیگر که صاحب نهایه روایت کرده است گفت خالد شمشیر خدا است
من در غلاف نمیکنم شمشیری را که خدا بر مشرکان کشیده است عمر سوگند یاد کرد که اگر من قدرت بهمرسانم
خالد را بقصاص مالک بکشم و حصه که از غنایم برای او جدا کرده بود عمر تصرف نکرد و ضبط کرد تا وقتی
که خود خلیفه شد پس حصه خود را از هر چه از زنان و دختران و پسران و اموال ایشان در پیش مردم باقی مانده
بود همه را گرفت و بمردان و صاحبان ایشان داد و ایشان را مرخص نمود و اکثر زنان و دختران حامله بودند
و چون خالد از وعده کشتن او ترسان و همیشه از آن گریزان بود پیش عمر آمد و گفت بعوض کشتن مالک [illegible]
و سعد بن عباده را بکشم و رفت و سعد را کشت چنانچه گذشت پس عمر از او راضی شد و پیش خود طلبید و
پیشانیش را بوسید و چون برادر مالک آمد و گفت بوعده وفا کن و خالد را بکش گفت من خلاف آنچه صاحب
رسول الله کرده نمیکنم و در روایت شیعه وارد شده است که چون اسیران را نزد ابوبکر آوردند مادر
محمد بن حنفیه در میان ایشان بود چون چشمش بر ضریح منور حضرت رسول افتاد صدا بگریه و فغان بلند
کرد و گفت السلام علیک یا رسول الله صلوات الله فرستد خدا بر تو و بر اهل بیت تو اینها امت تواند و ما را
اسیر کرده اند مانند کافران نوبه و دیلم و بخدا سوگند که گناهی نداشتیم بغیر آنکه تخم محبت اهل بیت ترا در سینه
خود کاشتیم و اقرار بفضل ایشان نمودیم پس نیکی را بدی انگاشتند و بدی را نیکی پنداشتند تو انتقام
ما را از ایشان بکش پس با مردم خطاب کرد و گفت ما را چرا اسیر کرده اید ما اقرار داریم بوحدانیت خدا
و رسالت رسول او و گفتند که گناه شما آن است که زکوة نداده اید گفت اگر راست گوئید مردان ما نداده اند
گناه زنان و اطفال چیست پس طلحه و خالد خواستند که او را بحصه خود بگیرند گفت نه والله مرا مالک نخواهد
شد کسی و نیست شوهر من مگر کسی که مرا خبر دهد که در هنگام ولادت من چه بر من گذشته است در
اینوقت حضرت امیر المؤمنین ع حاضر شد و فرمود من خبر میدهم که چون مادر ترا وضع حمل نزدیک شد
گفت خداوندا وضع این حمل را بر من آسان کن و بعد از آن اگر خواهی نگاه دار و اگر خواهی ببر چون
متولد شدی همان ساعت زبان گشودی و ادای شهادتین نمودی و بمادر خود گفتی که چرا بهلاک من

راضی بودی زود باشد که سید اولاد آدم مرا نکاح کند و سیدی از من بوجود آید چون مادرتا بن
سختان را شنید فرمود ایشان را بهر یک سبب نقش کرده در ان زمین دفن نمودند و در وقتی که ترا اسیر میکردند
تمام اهتمام توان بود که ان نوشته را ضبط نمایی تا آنکه او را بر داشته بر بازوی خود ببندی بعد از ان
همه بالغ عثمان و دیگران آن لوح را کشودند همان عبارت که فرموده بود منقوش دیدند پس حضرت آن را
که رفت و بخانه اسماء بنت عمیس فرستاد تا برادرش امداد او را بان حضرت تزویج نمود و از اخبار
عامه ظاهر میشود که یکی از اسباب کشتن خالد مالک را ان بود که عاشق زن او شده بود چنانچه مؤلف
روضة الاحباب نقل کرده است که چون مالک او وعده بکشتند زنش که ام تمیم دختر منهال بود و مقبول
ترین اهل زمان خود بود امد و خود را بر روی او افکند مالک گفت دور شو که کشته شدم من بکی
بسبب تو و زمخشری در اساس البلاغه و ابن اثیر در نهایه در لغه اقتل این مضمون را روایت کرده مالک
چون بعضی از اخبار مخالف را در این واقعه شنیدی بدانکه ابوبکر در این واقعه از چند جهت خطا کرده است
و در بعضی بر تهرا او شریک است **اول** انکه بی گناه و تقصیر شرعی لشکر بر سر قبیله از مسلمین فرستاد اول
و بقتل و غارت ایشان و کثیر از مسلمانان رضا داد و عذری که برای این عمل شنیع میگویند آنست
که بسبب منع زکوة مرتد شدند و جوابش آن است که همه لشکر خالد شهادت دادند که ایشان اقامت
شهادت نمودند و اذان گفتند و نماز کردند و حال آنکه حضرت رسول صلعم فرموده که هر کس شهادتین بگوید
و نماز بکند مسلمان است و منع زکوة نکردند بلکه گفتند زکوة را با بوبکر نمیدهیم بلکه بوصی پیغمبر میدهیم
یا خود بفقرا میدهیم بلکه طبری در تاریخ خود روایت کرده است که مالک منع کرده قوم خود را از اجتماع
بر منع زکوة و ایشان را متفرق کرده و نصیحت کرده ایشان را که بر اولاء اسلام منازعه نباید کرد و چون
بر انکه شدند خالد آمد و ایشان را گرفت بعد رو مکری که مذکور شد با آنکه صاحب منهاج از خطابی
نقل کرده است که مانعان زکوة هرگاه باصل دین قایل باشند کافر نیستند و بمعنی لغوی اطلاق رده
بر ایشان کرده‌اند پس حکم کفار بر ایشان و اولاد و نساء ایشان جاری نیست و ایضا شارح وجیز
در بحث باغیان گفته است که ابتدا بقتال ایشان نباید کرد تا ایشان ابتدا کنند و باید که امام امین
ناصحی را بفرستد که از ایشان سؤال کند علت بغی ایشان را اگر علت آن ظلمی باشد که بر ایشان واقع
شده باشد ان ظلم را از ایشان بکند و اگر شبهه داشته باشند رفع شبهه ایشان بکند و اگر هیچ یک
از اینها نباشد ایشان را موعظه و نصیحت بکند و اگر اصرار کنند اعلام کند ایشان را که ما با شما قتال
خواهیم کرد و در هیچ روایتی وارد نشده است که خالد یکی از اینها را بعمل آورده باشد و از انجماعت

بغیر اظهار

بغیر اظهار انقیاد و اطاعت چیزی ظاهر نشد و اگر بمحض عصبیت باشد چرا ابوبکر و دیگران که باخبار متواتره نقض
عهود خدا و مخالفت نصوص سید انبیا و غصب حق امیرالمؤمنین و سیدة نساء و رد شهادت الهی و گواهی حضرت رسالت
پناهی بر طهارت و عصمت اهل بیت نبوت و بنای ظلم و جور بر ایشان کردند و عایشه و معویه و اعوان ایشان که
حضرت امیر مقاتله و محاربه نمودند و انقدر از اهل بیت طاهرین و ذریت طیبین و سایر مسلمین را شهید کردند با آنکه
متواتر و سلمک سلمی و حربک حربی و امثال اینکه بعضی گذشت مرتد نیستند بلکه خلفای خدا و رسول و ائمه مسلمین اند
و اطاعتشان فرض و مخالفتشان کفر است و مالک بن نویره بمحض آنکه گفته ابوبکر خلیفه نیست یا چون رسول الله نگفته که
زکوة با و بدهیم نمیدهیم مستحق قتل است و خالد با آن اعمال قبیحه مستحق یک زجر و ملامت نبود بلکه او را مدح کنند و مرتد
سیف الله بگویند و بعضی از ایشان دیده‌اند که این عذر بی صورت است عذر دیگر برای او پیدا کرده‌اند و گفته‌اند که
در اثنای گفتگو خالد نام حضرت رسول صلعم برد مالک گفت صاحب شما چنین گفته خالد گفت حضرت صاحب ما است
صاحب شما نیست و باین سبب حکم بارتداد او کرد و او را کشت و بطلان این وجه از وجه اول ظاهرتر است زیرا که
در هیچ روایتی این مذکور نیست و ایضا اگر این واقع بود بایست مالک در برابر عمر این عذر را بگوید و ابوبکر نزد
وقتی که عمر مبالغه در قصاص او میکرد بایست این را بگوید با آنکه بر تقدیر وقوع این عبارت صریح در ارتداد او نیست
و برای دفع حدود شبهه کافی است و بر تقدیری که مالک مرتد شده باشد سایر قبیله چه گناه داشتند و زنان و فرزندان
و اطفال ایشان که هنوز بحد بلوغ نرسیده بودند و پدران ایشان کافر اصلی نبودند که اولادشان در حکم ایشان
باشند چه تقصیر داشتند که همه را مثل کفار اسیر کردند و برده کردند تا بدون تزویج و نکاح با زنان و دختران
مباشرت کردند و اولاد از ایشان بهم رسیدند **دویم** آنکه حال از دو شق بیرون نیست یا آنجماعت در واقع
همه ایشان مرتد و مستوجب قتل و اسیر و غارت بودند پس ابوبکر که آنجماعت کثیر از مسلمین را بیگناه کشت و اسیر کرد
و برده کرد و مبتلا کرد و باعث این زناهای بسیار شد و هتک حرمت اهل اسلام و سبب وجود اولاد چندین زنا شد
ظالم و فاسق بلکه کافر باشد که بخلاف حکم الله حکم کرده و اگر این جماعت همه مرتد و مستحق این انواع عقوبت بودند
پس عمر که این عدد کثیر از زنان و دختران و مردان و پسران را که بنده مسلمین شده بودند و اولاد مسلمانان که از
ایشان بهم رسیده بودند و اموال ایشان را پس گرفته و پس داد بر مسلمین ظلم نموده و مخالفت امام خود کرده و نسبت
خطا باو داده و فاسق و کافر خواهد بود پس این ظلم و کفر و فسق بر یکی از این دو امام البته لازم آید و خلافتش باطل
شود و چون خلافت یکی باطل شود خلافت هر سه باطل میشود باجماع مرکب **سیم** آنکه ابوبکر چند حد از حدود
الهی را تضییع نمود یکی آنکه خالد را بعوض مالک قصاص نکرده دیگر آنکه حد زنا که بر خالد بازن مالک کرده اقامت
نمود دیگر آنکه سایر مقتولین را خونشان را باطل کرد و قصاص و دیتشان را معطل نمود و در این کارها عمر نیز با او

شریک است و در تضییع قصاص خالد عمر شریک غالب است از دو جهت یکی آنکه قسم خورده بود که خالد را بکشد و خلف قسم کرده دویم آنکه بقتل سعد بن عباده بیگناه راضی شد و قتل او را بعوض دیت قتل مالک قبول کرد و از این معلوم میشود که انکاری که در این باب عمر نموده از راه دین داری نبوده بلکه برای آن بود که در جاهلیت آشنا و هم سوگند بوده و الا باید عشر این تندی را در باب ظلم حضرت فاطمه و سایر اهل بیت علیهم السلام بکار برد و از جمله غرایب آنست که ملا علی قوشچی در مقام دفع تشنیع زنای خالد گفته است که زن مالک مطلقه بوده و عده اش منقضی شده بود و این هرزه و افترا را هیچکس بغیر او نگفته و در هیچ روایتی مذکور نیست و اگر چنین بود بایست که در وقتی که عمر او را تهدید سنگسار میکرد این عذر را بگوید

طعن هفتم آن است که در اخبار مستفیضه بلکه متواتره از طرق عامه روایت شده است که ابو بکر مکرر اقاله و استعفای از خلافت میکرد چنانچه طبری در تاریخ و بلاذری در انساب و سمعانی در فضایل و ابو عبیده و غیر ایشان روایت کرده‌اند که ابو بکر بعد از آنکه با او بیعت کردند بر منبر میگفت اقیلونی اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم یعنی دست از خلافت و بیعت من بردارید من بهترین شما نیستم و حال آنکه علی در میان شما است و حضرت امیر صلوات الله علیه در خطبه شقشقیه که عامه و خاصه روایت کرده‌اند فرموده که چه بسیار عجیب بود از ابو بکر که در حال حیات اقاله از بیعت میکرد و اظهار پشیمانی مینمود و در وقت مردن برای دیگری خلافت را عقد کرد و بروایتی دیگر گفت من والی شما شدم و بهترین شما نیستم که راست بروم مرا متابعت کنید و اگر کج بروم مرا براه راست بدارید بدرستیکه مرا شیطانی است که عارض من میشود در هنگام غضب من در وقتی که مرا غضبناک بیابید از من اجتناب کنید تا اثر نکنم در موهای شما و در پوستهای شما و اینها دلالت میکند بر آنکه خود را قابل امامت نمیدانسته و حضرت امیر را افضل از خود میدانسته و امامت مفضول قبیح است ایضا اتفاقی است که عقل و عدالت هر دو در امامت شرط است اگر این شیطان که عارض او میشد او را از عقل و تکلیف بیرون میبرده و صرع میشد پس شرط اول که عقل است مفقود بوده و اگر بدر نمیبرده و ضبط خود میتوانست کرد پس فاسق بوده و شرط ثانی مفقود و ایضا اقاله امامت یا جایز است یا جایز نیست پس ابو بکر چرا کرد و اگر جایز است چرا عثمان با وجود اضطرار نکرد تا کشته شد و گفت پیراهنی را که خدا بمن پوشانیده است و حال آنکه بخلاف اظهار کلمه شرک و اکل میته و لحم خنزیر با ضرورت جایز است پس معلوم شد که برای عثمان از اینها بدتر بود پس قدح در یکی از این دو خلیفه البته لازم می‌آید و هر که اندک شعوری داشته باشد میداند از شواهد احوال آن مکار محیل و رفیقش که اینها همه محض مکر و حیله و مواضعه بایکدیگر بود تا مردم را در این باطل محکم کنند چنانچه از قصه و خطبه شقشقیه شاهد حق است بر این

طعن هشتم آن است که جاهل بود باکثر احکام دین و تفاسیر الفاظ قرآن که اکثر صحابه میدانستند در بسیاری از مواضع و بیان این طعن مشتمل بر چندین طعن و ما در این رساله چند موضع را ذکر میکنیم **اول** معنی کلاله را

کراولاد

که اولاد و اب و ام ندارد که میراث از پدری و مادری باید یا پدری تنها یا مادری تنها باشد موافق روایات اهل بیت علیهم السلام است چنانچه از آیات سوره نسا معلوم است و بعضی از مفسران گفته‌اند که ما عدای والد و ولد است و از ابو بکر پرسیدند ندانست چنانچه عامه و خاصه روایت کرده‌اند که از او پرسیدند و ندانست بعد از آن صاحب کشاف روایت کرده‌اند گفت برای خود میگویم اگر صواب باشد از خدا است و اگر خطا باشد از من و از شیطان است و خدا از آن بری است کلاله ما سوای والد و ولد است و بسیار خوب کرده که خود را قرین شیطان کرده چنانچه در جهنم قرین او خواهد بود و ممکن است که مراد او از شیطان عمر باشد و خطای دیگر آنکه بعد از اعتراف بجهل تفسیر قرآن برای خود کرد و بغوی در مصابیح و غیر او از عامه بطرق بسیار روایت کرده‌اند که هر که در قرآن برای خود سخن گوید جای خود را در آتش مهیا داند و بروایت دیگر اگر صواب گوید خطا کرده و بروایت دیگر حضرت رسول جمعی را دید که برای تفسیر قرآن میکردند فرمود که جمعی پیش از شما بودند بهمین هلاک شدند که کتاب خدا را بر هم زدند هر گاه برای خود گویند در کتاب الهی اختلاف بهم رسد چیزی که اینها مخالف است و حکم خدا اختلاف ندارد و همه با هم موافق است هر چه را دانید بگویید و هر چه را ندانید بکسی که میداند واگذارید دلالت ندانستن بر پرسیدن است این هم روایات ایشان است و فخر رازی گفته است که عمر میگفت کلاله ما سوای والد و ولد است و روایت کرده است که چون او را زخم زدند گفت من چنان میدانستم که کلاله کسی است که فرزند نداشته باشد و من شرم میدارم که مخالفت ابو بکر کنم **مؤلف گوید** که عجب است از کسی که شرم از حضرت رسول نکند و سخن او را بجهت این نسبت دهد و از ابو بکر شرم کند و از برای رعایت او از رای او خود بر گردد اگر قول اول حق بوده وای بر او که بی مستندی تفسیر کلام خدا کند و اگر مستندی داشته وای بر او که از برای رعایت ابو بکر در وقت مردن از او بر گردد و ایضا روایت کرده که در وقت مردن میگفت که سه چیز است که اگر حضرت رسول برای ما بیان کرده بود بهتر بود نزد من از دنیا و هر چه در آن است کلاله و خلافت و ربا پس معلوم شد که آنچه در باب کلاله میگفته‌اند همه برای خواهش نفس خود میگفته‌اند بی مستندی و هم چنین در باب خلافت ابو بکر مستند داشته است و ظاهر میشود که بنای جمیع امور ایشان بر اهوای باطله و مصالح دنیویه بوده و مستند بدلیلی و حجتی نبوده و دلیل جهل ابو بکر همین بس است که با وجود آنکه او را اسبق اسلاما میدانند و از جمله مخصوصان و مصاحب غار آنحضرت میدانند در مدت بعثت آنحضرت زیاده از صد و پنجاه و دو حدیث روایت نکرده است با آنکه بسیاری از اینها معلوم است که موضوع است مثل حدیث میراث انبیا و اشباه آن و ابو هریره در مدت قلیلی چندین هزار حدیث روایت کرده است **دویم** آنکه اب که بمعنی گیاه و مرعای حیوانات است و هر طفلی میداند و ندانست چنانچه صاحب کشاف روایت کرده است که اب را از او پرسیدند گفت کدام زمین مرا برمیدارد و کدام آسمان بر من سایه می‌افکند اگر ندانسته در کتاب خدا سخن گویم **سیم** آنکه دزدی را گفت بعوض دست راست او دست چپش را بریدند و فخر رازی گفته است که بریدن دست چپ

در منبر اول خلاف اجماع مسلمانان است چهارم آنکه جده را از میراث فرزند زاده خود میراث نیست گفت
در کلام خدا و رسول او برای جده نصیبی نیافتم پس مغیره و محمد بن مسلمه شهادت دادند که حضرت جده را سدس داد او نیز حکم
کرد پنجم آنکه فجاءه سلمی که اطاعت او نکرده بود بآتش سوزانید با آنکه اظهار توبه کرده و بعضی گفته‌اند در میان آتش
شهادتین باواز بلند میگفت تا سوخت و قبول توبه نکردن و بآتش عذاب کردن هر دو بدعت بود در دین خدا و صاحب
مواقف نیز نقل کرده است که چون او دعوای اسلام کرد و عذر گفت بعضی گفته‌اند که او زندیق بود و بعضی از علما گفته‌اند
که توبه زندیق مقبول نیست بموجب آنکه در روایات از او بغیر این نقل نکرده است که او غارت کرد جماعتی را از مسلمانان
و این باعث زندقه نمیشود و روایت نهی از تعذیب بنار از روایات صحیحه است نزد عامه و در صحیح بخاری از ابو هریره
و ابن عباس روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز روایت کرده است طعن دهم آنکه چون آثار موت در خود مشاهده
کرد و مالی که در ایام خلافت تحصیل کرده بود از برای عذاب خود که توقع داشت ناقص دانست حوالت وبال شنایع
اعمال عمر را نیز بآن ضم کند و ایضا حوالت وفا کند بآن عملی که با عمر کرده بود و با آنکه میدانست که بغیر عمر کسی مانع
حق با میر المؤمنین نمی تواند شد عزم کرد که بعد از خود عمر را برای خلافت تعیین کند ابن ابی الحدید روایت کرده
که در وقت جان کندن ابو بکر عثمان را طلبید و گفت بنویس وصیت‌نامه بسم الله الرحمن الرحیم این عهدی است که عبد الله بن
عثمان بسوی مسلمانان میکند اما بعد این را گفت و بیهوش شد عثمان نوشت که من تحقیق خلیفه کردم بر شما عمر بن خطاب را
چون ابو بکر بهوش باز آمد گفت بخوان چون خواند ابو بکر گفت الله اکبر ترسیدی که اگر من در این غش بمیرم مردم
اختلاف کنند در باب خلافت عثمان گفت بلی ابو بکر گفت خدا ترا جزای خیر دهد از اسلام و اهل اسلام پس عهدنامه را
تمام کرد و امر کرد او را که بر مردم بخواند پس وصیتنامه را که بعمر داد پس طلحه داخل شد و گفت از خدا نترسی و عمر را بر مردم
مسلط مکن ابو بکر گفت مرا بخدا میترسانی اگر خدا بپرسد خواهم گفت بهترین امت را بر ایشان خلیفه کردم و در
تعیین خلیفه چندین خطا کرد اول آنکه او واجب نسبت بود که امام و خلیفه از برای مردم تعیین کند بلکه مخالفت
رسول خدا کرد که باعتقاد ایشان خلیفه تعیین نکرد و تاسی بحضرت رسول بنص قران واجب است دویم آنکه گفت
عمر بهترین امت است با آنکه علی بهترین امت بود و باحادیث متواتره او بهترین امت بود چنانچه گذشت و خود گفت
لست بخیرکم و علی فیکم سیم آنکه عثمان را واجب نسبت بود که در حضور خلیفه ناحق تعیین چنین امر عظیمی را
چنین غلط غلیظ جاهلی فتا الرب باکی بکند بایست او را منع و زجر کند که چرا چنین کردی چه جای آنکه او تحسین
کند و جزای خیر از جانب اسلام و اهل اسلام باو بدهد رسول خدا در امور جزئیه چندین روز انتظار وحی الهی میکشید
و برای کامل خود سخن نمیگفت این جاهلان بی باک آیا از آنحضرت افضل و اکمل بودند که چنین امر عظیمی را برای خود
تعیین میکردند و مستحق تحسین بودند و از اینجا لازم می‌آید که شفقت این دو منافق نسبت بامت زیاده از حضرت رسول

باشد که رحمة

باشد که رحمة العالمین بود و او تعیین خلیفه نکرد و ایشان کردند و هر عاقل از این اطوار متناقضه و اقوال متباینه می‌باید
که در آخر احوال غرض ایشان اجرای صحیفه ملعونه و محروم کردن اهل بیت رسالت از خلافت بود و اقوال و احوالی
که عائشه نقل کرده‌اند که در این حال از او ظاهر شد دلالت بر ضلالت و بطلان خلافت او میکند بسیار است و این رساله
گنجایش ذکر آنها ندارد مطلب دویم در بیان قلیلی از بدع و قبایح اعمال و شنایع افعال عمر است که خلیفه دویم سنیان است
بدانکه مطاعن و مثالب آن منبع فتن و معدن این زیاده از آن است که در کتب مبسوطه احصا توان کرد فکیف این رساله
و او در جمیع مطاعن ابو بکر شریک بود بلکه خلاف ابو بکر باکثر شعب از نتایج او بود و لهذا از مطاعن مخصوصه او اندکی در
این رساله ایراد مینمایم طعن اول در بیان حدیث دوات و قلم است و اشباه آن و این طعن مشتمل است بر چندین طعن غزالی
و محمد شهرستانی و غیر ایشان از علمای عامه تصریح کرده‌اند که این فتنه و خلافی است که در اسلام بهم رسید و سبب شیوع
و شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته است که اول مخالفتی که در عالم شد مخالفت شیطان از امر الهی بسجود آدم بود و اول
خلافی که در اسلام شد منع عمر بود از کاغذ و قلم و این قضیه از جمله متواترات است که عامه و خاصه روایت کرده‌اند و کسی
انکار آن نکرده است و بخاری با آن تعصب در هفت موضع از صحیح خود بالفاظ متفاوته و مسلم و سایر محدثان بطرق
بسیار روایت کرده‌اند و مضمون مشترک میان همه آن است که ابن عباس گفت روز پنجشنبه و چه پنجشنبه و آن قدر گریست
که آب دیده‌اش سنگ ریزه‌ها را تر کرد و بروایت دیگر مانند مروارید قطرات عبرات بر گونه‌های رویش جاری بود گفتند
کدام است روز پنجشنبه گفت شدید شد وجع و آزار رسول خدا پس گفت کتفی بیاورید و بروایت دیگر گفت کتف و دوات
با لوح و دوات
بیاورید تا نامه برای شما بنویسم که هرگز بعد از آن گمراه نشوید پس عمر گفت ان الرجل لیهجر یعنی این مرد هذیان میگوید
و بروایت دیگر گفت رسول خدا هذیان میگوید و بروایت دیگر گفت چه میشود او را آیا هذیان میگوید استفهام کنید
که چه میگوید و بروایت دیگر گفت درد و بیماری بر او غالب شده است و نزد ما کتاب خدا هست بس است ما را ابن عباس گفت
پس اختلاف کردند و نزاع کردند و حال آنکه سزاوار نیست نزد پیغمبری نزاع کردن و صداها بلند شد بعضی گفتند
نزدیک کنید رسول خدا است و حاضر کنید دوات و قلم را و بعضی گفتند گفته که عمر است و دوات و قلم نباید حاضر آورد و نزاع
بسیار شد حضرت فرمود برخیزید از نزد من بیرون روید سزاوار نیست نزد من نزاع کردن پس ابن عباس گفت تمام
مصیبت و تمام مصیبت در وقتی بود که حایل و مانع شدند میان رسول خدا و نوشتن نامه که میخواست بنویسد برای
اختلاف و صداها بلند کردند و در جامع الاصول نیز این حدیث را بچندین طریق زیاده از صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل
کرده است و قاضی عیاض که از فضلای مشهور ایشان است در کتاب شفا از این مبسوطتر و شنیعتر روایت
کرده است و بر ناقد بصیر مخفی نیست که امری که حضرت خواهد در این مجال تنگ در وقت قلیلی بر کتفی بنویسد بعد از
دین نخواهد بود پس باید امر مهمی باشد که مشتمل بر مصالح جمیع امت باشد تا روز قیامت و آن نیست مگر آنکه خلیفه

وجانشین عالم عادل معصومی تعیین کند که عالم باشد بجمیع مصالح امت وعموم مسایل دین وحفظ او برد نماید وهم امت را
بر سبیل حق بطریق راستی دارد وقرآن را چنانچه نازل شده الفاظاً ومعناً برای ایشان بیان کند تا طریق ضلالت وجهالت از ایشان
بالکلیه از ایشان مسدود گردد چنانچه در حدیث ثقلین فرموده که کتاب خدا واهل بیت را در میان شما میگذارم
وهرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد ودر روز غدیر تعیین خلیفه نمود وچون حضرت میدانست که اینها را با وجود
اتمام حجت نشنیده خواهند انگاشت خواست تاکید حجت در این وقت بعمل آید ونوشته صریحی در میان ایشان بگذارد
که انکار نتوانند کرد وعمر این مضمون را یافت ومنافی آن تمهیدی بود که با منافقان دیگر در این باب کرده بود وایشان
شبهه را در میان انداخت که مرض بر آنحضرت غالب شده وهذیان میگوید وحضرت دید که از آن بیم دارد در حیات
آنحضرت انکار قول او میکنند ومنافقان با او موافقت میکنند دانست که اگر در این اهتمام بعمل آید وچیزی نوشته
شود آن ملعون خواهد گفت هذیان گفته واعتبار ندارد واکتفا بنصوص سابقه که اتمام حجت بر ایشان کرده بود نمود
وایشان را از حجره طاهره بیرون کرد وایضاً چون مشاجره منافقان را در حضور خود مشاهده نمود ترسید
از آنکه مبادا بعد از نوشتن نامه منازعه شدید شود وکار بکارزار منتهی شود ومنافقان راهی بیابند واسلام
بالکلیه از میان ایشان برود چنانچه حضرت امیرالمؤمنین را باین سبب منع از مقاتله وامر بمساهله با عدم اعوان نمود
وایضاً معلوم است که وصیت وعهدی که مناسب آن وقت وآن حالت است تعیین وصی ووصیت باحوال بازماندگان
است وجمیع امت بازماندگان آنحضرت بودند چون توانند بود که احوال ایشان را مهمل بگذارد ووصی از برای ایشان
تعیین نکند وحال آنکه همه امت را امر بوصیت نموده باشد چنانچه در صحیح ترمذی وابوداود از رسول خدا ص
روایت کرده‌اند که گاه هست زنی یا مردی شصت سال طاعت خدا میکند ودر وقت مرگ تقصیر در وصیت میکند
آتش برای او واجب میشود ودر جمیع صحاح خود روایت کرده‌اند که آدمی نباید یک شب بخوابد مگر
آنکه وصیت او در زیر سرش باشد ومؤید آنچه مذکور شد آن است که ابن ابی الحدید از ابن عباس روایت کرده است
که گفت من در راه شام با عمر بودم روزی دیدم که بر شتر خود سوار است وتنها میرود من از پی او رفتم گفت
ای پسر عباس من شکایت میکنم بتو از پسر عمت یعنی علی سؤال کردم از او که با من بیاید قبول نکرد وهمیشه او را
با خود غضبناک میبینم توچه گمان داری غضب وخشم او از چه جهت است گفتم قوم سببش را میدانی گفت گمان
میکنم که غضبش برای فوت خلافت است از او گفتم سببش همین است او چنین میداند که رسول خدا خلافت را
برای او میخواست گفت هر گاه خدا خواست که او نباشد خواست پیغمبر چه فایده کرد رسول خدا امری را خواست و خدا
غیر آن را خواست مگر هر چه پیغمبر میخواست میشد رسول خدا خواست که عم او ابوطالب مسلمان شود وچون خدا
نخواست نشد پس ابن ابی الحدید گفته است که در روایت دیگر چنین است که عمر گفت که رسول خدا خواست که

مرض موت

مرض موت خود او را برای خلافت او را ذکر کند پس من مانع شدم ابدا از ترس فتنه واز خوف آنکه امر اسلام بر او گنده شود
پس رسول خدا دانست آنچه در نفس من بود ونگفت وخدا آنچه مقدر کرده بود شد وایضاً روایت کرده است از ابن
عباس که گفت من داخل شدم بر عمر در اول خلافتش واز برای او یک صاع خرما بر روی حصیری ریخته بودند وبعضی را
تکلیف کرد یک دانه برداشتم وعمر را خورد ودر سبوی ابی در پیش او گذاشته بود برداشت وبیاشامید وتکیه داد بر بالش
وحمد خدا بجا آورد پس گفت از کجا می آیی ای عبدالله گفتم از مسجد گفت پسر عمت را بر چه حال گذاشتی گمان کردم عبدالله
بن جعفر را میگوید گفتم با همسالان خود بازی میکند گفت او را نمیگویم بزرگ شما اهل بیت را میگویم گفتم در نخلستان
مشغول کشیدن آب بود وتلاوت قرآن مینمود گفت ای عبدالله ترا سوگند میدهم که خونهای شتران بر تو لازم باشد اگر
کتمان کنی که آیا در نفس او از ادعای خلافت چیزی مانده است گفتم بلی گفت آیا گمان میکند که رسول خدا نص بر او خلافت
کرده است گفتم بلی وزیاده بر این هم بگویم از پدرم پرسیدم از آنچه او دعوی میکند پدرم گفت راست میگوید عمر گفت
از رسول خدا در امر او گاهی سخنی چند صادر میشد که اثبات حجتی نمیکرد وقطع عذری نمینمود یعنی صریح نبود
وگاهی از جهت مصلحتی که او داشت میخواست میل از حق بسوی باطل در باب او بکند ودر مرض موت خواست
که تصریح باسم او بکند ومن منع کردم او را از این از برای شفقت بر امت ومحافظت اسلام نه بحق خانه کعبه سوگند که
قریش هرگز بر او اتفاق نخواهند کرد واگر او خلافت را بگیرد قریش بر او در اطراف زمین شورش خواهند کرد پس
رسول خدا دانست که من با فهم که او چه در خاطر دارم ساکت شد وتصریح باسم او نکرد وخدا اجرای کرد آنچه مقدر
شده بود تا اینجا روایات ابن ابی الحدید بود واز این روایات معلوم شد که از اول تا آخر رسول خدا تعیین حضرت امیر
المؤمنین را میخواسته ومیسر نبوده واین منافق مانع وساعی در ابطال آن بوده ومعلوم شد که او خود را از خدا
ورسول اعلم میدانسته است بمصالح امت وآنکه گفته است که عرب بر او خواهند شورید ومردمان او واین را از که آموخت
او حساب کرده‌اند واین از شومی تدبیرات او بود که بعد از فوت حضرت رسالت نگذاشت که حق با امیرالمؤمنین برگردد
که موافق طریق رسول خدا در میان ایشان سلوک کند وعادت مردم را در عرض بیست وپنج سال بآنکه بؤسا وسرکرده‌ها
اموال بسیار بدهد وضعفا وزیردستان را ذلیل گردانند وجز مصلحت دنیا را در آن دانند بگشتند ودست از حکم خدا
برداشتند لهذا چون حق بحضرت امیر برگشت خواست موافق فرموده خدا وسنت رسول خدا عمل کند وقسمت بالسویه
بکند وبا شریف ووضیع بر یک نحو سلوک کند مردم تاب نیاوردند وطلحه وزبیر مرتد شدند وفتنه بصره برپا شد
ومعویه را دانسته در شام تعیین کرده وبا او تمهیدی کرده که اگر حق با امیرالمؤمنین برگردد او اطاعت نکند وسلطنت
که او کافر ومنافق ودشمن اهل بیت است وفتنه صفین وخوارج وشهادت آنحضرت بر این مترتب شد واز غلط
تدبیر خدا ورسول بود شمر حرون شهدا تمام در کربلا اداست چون بر کیفیت این قضیه مطلع شدی واخبار متفق

علیهم الفریقین راشیدی اکنون بیان کنیم که از این مقدمه کفر و نفاق و خطای چندین جهت لازم می آید
اول آنکه نسبت هجر و هذیان بحضرت رسول داد و حال آنکه باتفاق عامه و خاصه آنحضرت معصوم است از
آنکه در کلامش ما لحق و اضطرابی و خلاف واقع صادر شود چه در تبهو و چه در صحت و چه در مرض و چه در عنوان جد و چه در
مزاح و چه در حال رضا و چه در حال غضب چنانچه قاضی عیاض در کتاب شفا و کرمانی در شرح صحیح بخاری و نووی
در شرح صحیح مسلم تصریح باین نموده اند و حق تعالی در قرآن مجید میفرماید وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ
یعنی حضرت رسول سخن نمیگوید از روی خواهش نفس خود و نیست سخن او مگر وحی که از جانب خدا باو رسیده است
دوم آنکه سخن را باین نحو ادا کردن متضمن نهایت بی ادبی و بیحیایی است که دلیل کفر و نفاق است زیرا که این مرد
هذیان میگوید یا او را گذارید او را که هذیان میگوید یا چه شده است او را که هذیان میگوید هر کس اندک حیایی داشته
باشد نسبت بادنی کسی چنین سخنی نمیگوید چه جای بجناب خاتم الانبیا که حق تعالی در قرآن مجید هر جا بالقاب شریفه
نام مبارک آنحضرت را برده است مثل یا ایها الرسول و یا ایها النبی و ایضا فرموده لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء
بعضکم بعضا یعنی مگردانید خواندن آنحضرت را در میان خود مثل خواندن و ندا کردن بعضی از شما بعضی را و فرموده
صدای خود را بلندتر از صدای او مکنید و ایضا بر هر عاقلی ظاهر است که این نوع سخن دلالت بر نهایت بی پروائی
و عدم محبت او نسبت بآنحضرت میکند که در چنین حالتی محزون و متاثر نباشد و از برای اغراض باطله خود چنین نزاعی
و فضیحتی در میان خانه آنحضرت که محل نزول ملائکه مقربین است برپا کند بلکه دلالت بر شعف و شادی و شماتت
او میکند که در این حالت فرصت بدست او افتاده و آنچه میخواهد میکند سیم آنکه رد حکم الهی کرده که در چنین
موضع فرموده اطیعوا الله و اطیعوا الرسول یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و فرموده ما آتاکم
الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا یعنی آنچه بیاورد رسول از برای شما پس بگیرید آن را و قبول کنید و آنچه نهی کند
شما را از آن ترک کنید و باز فرموده است و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم
الخیرة من امرهم یعنی هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه را نمیرسد که هر گاه خدا و رسول حکم کنند در امری اینکه بوده باشد
ایشان را اختیاری در کار خود و هیچ جا نفرموده که فرق میان صحت و بیماری آنحضرت است با آنکه در بیماری
از رسالت معزول است و نگفته که در هنگام مرض اطاعت او مکنید و حرف او را مشنوید و در جای دیگر فرموده
و کسی که حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است پس ایشان فاسقانند و ظالمانند و کافرانند چهارم آنکه در روایت
ابن ابی الحدید گذشت که عمر خود اعتراف کرده که حضرت در آن وقت خواست که تصریح بنام علی کند من مانع شدم و این
عین مشاقه و معارضه با آنحضرت است و حق تعالی میفرماید و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی تا آخر
آیه یعنی هر که مشاقه و معارضه کند با رسول خدا بعد از آنکه حق بر او ظاهر شده باشد و متابعت کند غیر راه مؤمنان

که طاعت رسول

که طاعت رسول است او را بگذارید خود و اگذاریم و آخر بجهنم فرستیم و بد جایی است جهنم از برای ایشان پنجم
آنکه آنحضرت را آزار کرد و بغضب آورد و رنجانید که با آن وسعت خلق که حق تعالی بخلق عظیم وصف کرده او را
رحمة للعالمین گفته برو از ایشان بگردانید و اعراض فرموده ایشان را راند و از پیش خود دور کرد و
در احادیث متواتره وارد شده است که آزار آنحضرت آزار خداست و حق تعالی فرموده است والذین یؤذون
رسول الله لهم عذاب الیم یعنی آنها که آزار میکنند رسول خدا را از برای ایشان است عذابی دردناک
و باز فرموده است ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا
مهینا یعنی بدرستی که آنها که ایذا میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است خدا ایشان را در دنیا
و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذابی خوار کننده را ششم آنکه در قول او حسبنا کتاب الله
چندین خطا کرده اول آنکه اظهار جهل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اخطای او کرده زیرا که اگر حضرت
نمیدانست که کتاب خدا بس است پس اظهار جهل آنحضرت کرده و اگر میدانست و باز خواست وصیت کند
خطا و محل لغوی کرده دوم آنکه آیاتی که استنباط احکام از آن کرده اند بانضمام آیات تفسیرها و معلوم است
که اکثر احکام از قرآن مستنبط نمیشود و آنچه مستنبط میشود در غایت اجمال و اشکال و تشابه و اختلاف عظیم
در فهم احکام از آنها شده و بعضی گفته اند محکمترین آیات که همه ایه وضوءست و قریب بصد تشابه در آن
هست در قرآن مجید ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و ظاهر و ماول و عام و خاص و مطلق و مقید و مجمل
هست پس چگونه کتاب از برای رفع اختلاف کافی باشد و ایضا اگر کافی بود چرا خود در مسایل حیران
میشد و رجوع بدیگران میکرد و میگفت لولا علی لهلک عمر و مکرر اقرار بجهل خود میکرد و میگفت
همه کس از عمر اعلم است حتی زنان در حجلها و بند پس پرده ها سیم آنکه اگر کتاب خدا کافی بود حضرت رسول
کتاب را با اهل بیت مقرون نمیکرد چنانچه گذشت در حدیث ثقلین و نمیفرمود که از یکدیگر جدا نمیشوند
تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس کتاب با امامی که مفسر کتاب است کافی است نه کتاب تنها بی
و لهذا امیر المؤمنین ع فرموده منم کلام الله ناطق قطب محی شیرازی که از علمای مشهور شافعیه اهل
صوفیه است گفته است در مکاتیب خود که راه بجایی نمیتوان رفت و گفتن که چون کتاب الله و سنت
رسول الله در میان هست بمرشد چه حاجت است بآن ماند که مریض گوید که چون کتب طب هست که
اطبا نوشته اند ما را بطبیب مراجعت نباید کرد چرا این سخن خطاست برای آنکه هر کس را فهم کتب طب میسر
واستنباط از آن نمیتواند کرد مراجعت باهل استنباط باید کرد و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه
الذین یستنبطونه منهم و کتاب حقیقی صدور اهل علمست بل هو آیات بینات فی صدور الذین

اوتوا العلم تنزطون دقائق چنانکه امیر المؤمنین فرموده انا کلام الله الناطق وهذا کلام الله الصامت تا اینجا چهارم
کلام قطب بود که حق تعالی بر قلمش جاری کرده است و اقوی ردی بر امام جاهل خود کرده است **چهارم** انکه مخالفت
این سخن کرده است در چند موضع **اول** در روز سقیفه که پیش از انکه از تجهیز و تغسیل و دفن و صلوة اول
بر حضرت رسول فارغ شوند او و برادرش و چند منافق دیگر دویدند بسوی سقیفه و مشغول غصب خلافت
شدند و مریدان ایشان عذری که میگویند برای ایشان آن است که از حدوث فتنه ترسیدند اگر کتاب
از برای رفع اختلاف که فتنه باشد فتنه نخواهد شد و چون است که وقتی که حضرت رسول میخواهد که نصب
خلیفه کند او را نسبت بهذیان میدهد و چون خود تعیین خلیفه ناحق میکند صلاح امت است و غیره دیگر
وایضا وقتی که ابوبکر در سکرات مرگ عثمان را طلبید که نص بر خلافت عمر کند و پیش از انکه نام شوم او را
ببرد و غش کرد و بیشعور شد و عثمان از پیش خود نام عمر را نوشت و بعد از انکه بشعور آمد او را دعا کرد
چرا او را نسبت بهذیان نداد با انکه هذیان از جهات شتی باو اقرب بود چرا حسبنا کتاب الله یاد در اینجا نگفت
ودر وقتی که شوری قرار داد چرا این را نگفت پس عاقل خبیر از این اقوال و احوال مختلفه علم بهم میرساند
که از اول تا آخر ایشان را از این اقوال متناقضه مطلبی بغیر محروم کردن اهل بیت رسالت از خلافت نبود
واین اول قاعده بود که در اسلام شکست از شقی و بدتر در مواطن متعدده معارضات میکرد
و واضح بگفته و کرده آنحضرت بود چنانکه بخاری و مسلم و ابن ابی الحدید و سایر مورخین و محدثین ایشان
روایت کرده اند که چون در نامه صلح حدیبیه نوشتند که هر که از مسلمانان بسوی مشرکان برود پس ندهند
و هر که از مشرکان بسوی مسلمانان بیاید بایشان پس دهند عمر در غضب شد و نزد حضرت آمد و گفت
تو رسول خدا نیی گفت بلی گفت ما مسلمانانیم و ایشان کافر حضرت گفت بلی گفت پس چرا این مذلت را در دین
خود قرار دهیم حضرت فرمود انچه مرا بآن امر کرده است میکنم و خدا مرا ضایع نخواهد کرد و یاری خواهد
نمود عمر گفت تو نگفتی ما داخل مکه خواهیم شد و طواف خواهیم کرد چرا نشدیم حضرت فرمود که من نگفتم
امسال خواهد شد بعد از این خواهد شد پس غضبناک برخاست و گفت اگر یاوری می یافتم با ایشان
جنگ میکردم و بنزد ابوبکر آمد و شکایت و مذمت آنحضرت کرد ابوبکر او را منع کرد و چون روز
فتح مکه شد و رسول خدا کلید کعبه را گرفت حضرت فرمود عمر را بطلبید چون آمد حضرت فرمود اینست
انچه خدا مرا وعده داده بود و دروغ نگفتم و در بعضی از روایات نقل کرده اند که عمر گفت از روزی
که مسلمان شده ام شک در پیغمبری او نکردم مگر در روز حدیبیه و این اخبار صریح است در انکه عمر
بگفته حضرت رسول راضی نشد و دل تنگ بود از حکم آنحضرت و حق تعالی میفرماید فلا وربک لا یؤمنون

حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما یعنی نه چنین است بپروردگار تو قسم که
ایمان نمی آورند تا حکم کنند ترا در منازعه که در میان ایشان شود پس نیابند در نفسهای خود حرجی و تنگی در آنچه
تو حکم کنی و منقاد گردند انقیاد کردنی کاملی پس معلوم شد که او مؤمن نبوده با انکه شک در گفتار آنحضرت کرد
و اعتراض کرد که چرا وعده تو بعمل نیامد و ظاهر میشود که حضرت از او دل تنگ شده بود و او را شک کننده میدانست
و انقدر بخاطر خطیر انجناب از او رنجیده بود که در خاطر داشت و مترصد اثبات صدق خود بر آن منافق بود که در روز
فتح مکه او را طلبید و فرمود که انچه من میگفتم این بود و تو نسبت دروغ بمن دادی و از جمله انها آن است که در صحیح
مسلم روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج ایراد نموده است که ابوهریره گفت روزی من
پی حضرت رسول میرفتم تا آنکه در باغی از باغهای انصار او را یافتم حضرت نعلین خود را بمن داد و فرمود ببر
این دو نعل را ببر و هر که را در بیرون این باغ ببینی که شهادت دهد بر لا اله الا الله و در دل خود یقین بآن داشته
باشد پس بشارت ده او را به بهشت ابوهریره گفت اول کسی را که ملاقات کردم عمر بود گفت این نعلها
چیست ای ابوهریره گفتم نعلهای حضرت رسول است مرا با اینها فرستاده که هر که را ببینم این بشارت را باو
بدهم پس دستی بر سینه من زد که بر پشت افتادم و گفت برگرد ای ابوهریره پس برگشتم بخدمت حضرت و
میگریستم و میگریستم و عمر از پی من می آمد پس رسول خدا گفت چه میشود ترا ای ابوهریره من قصه را نقل کردم
حضرت بعمر گفت چرا چنین کردی عمر گفت پدر و مادرم فدای تو باد ایا تو نعلهای خود را بابوهریره
داده که این بشارت را بدهد گفت بلی عمر گفت مکن این کار را که مردم اعتماد بر این خواهند کرد و بکار
مردم اعمال خیر نکنند اگر چه آثار وضع از اول تا آخر این حدیث ظاهر است چنانچه بر عاقل مخفی نیست
ولیکن از احادیث صحاح ایشان است و دلالت بر بی شرمی و بی حیایی و بی ادبی عمر میکند و رد
قول حضرت رسول کرده و آن عین شرکت و ابوهریره بیگناه را زده و خفت رسانیده و اگر فرض
این حدیث راست باشد حضرت از برای مصلحتی در این وقت ترک اظهار این سخن فرموده و شاید مصلحت
ترک معارضه و بیحیایی آن ملعون باشد و ایضا بخاری و مسلم هر دو در صحیح خود روایت کرده اند
که چون عبدالله بن ابی منافق مرد پسرش آمد بنزد رسول خدا و سوال کرد که حضرت پیراهن خود را شفقت
فرماید که بپدرش دهد تا در آن کفن کند حضرت باو عطا کرد باز التماس کرد که حضرت بر پدرش نماز کند
حضرت برخاست که بر او نماز کند عمر برخاست و جامه حضرت را گرفت و پس کشید و گفت نماز میکنی
و حال آنکه نهی کرده است پروردگار تو از انکه بر او نماز کنی پس رسول خدا گفت دور شو از من ای عمر
چون بسیار مبالغه کرد حضرت فرمود خدا مرا مخیر کرده و فرموده استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم

لهم سبعين مرة واگر دانم که زیاده از هفتاد مرتبه استغفار کنم خدا او را می آمرزد زیاده خواهم کرد باز
عمر گفت که او منافق است پس حضرت بر او نماز کرد و بعد از ان آیه نهی از صلوة نازل شد پس عمر گفت من
تعجب کردم و بروایت ابن ابی الحدید مردم تعجب کردند از جرات عمر بر حضرت رسول و در روایات شیعه
از حضرت صادق منقولست که حضرت رسول از برای تالیف قلب پسر عبدالله بجنازه او حاضر شد عمر گفت
خدا امر ترا نهی نکرده است از انکه بر قبر او بایستی حضرت جواب نگفت عمر باز دیگر این سخن را اعاده کرد
حضرت فرمود وای بر تو چه میدانی که من چه گفتم من گفتم خداوندا پر کن شکمش را از اتش و پر کن قبرش را
از اتش و او را بسوزان باتش جهنم حضرت فرمود که ان مصلحت حضرت را بر هم زد و از حضرت ظاهر شد ملعون
امری که او نمی خواست ظاهر شود و دل پسر عبدالله را بشکند و بر هر تقدیر نهایت بی ادبی و قبح است در این مقدار از او ظاهر
شد و نسبت بادنی کسی چنین حرکتی رعایت که جامه اش را اگر بیاری را از عقب بگیرند و بکشند و شك نیست
که این متضمن ایذا و اهانت استخفاف انحضرت است که احترامش بر عالمیان واجبست و جزو اسلام است و ایضا
انکار قول و فعل انحضرت کرد و حضرت را نسبت بغلط و خطا داد و ایضا در صحیح بخاری در دو موضع نقل کرده است
که چون حاطب بن ابی بلتعه خبر رفتن حضرت رسول را بسوی مکه بمشرکان نوشت و جبرئیل خبر داد که او نامه
بزنی داده و در فلان باغ است و حضرت رسول حضرت امیر و زبیر و ابو مرثد را فرستاد و نامه را گرفتند و آوردند
عمر گفت یا رسول الله این خیانت بخدا و رسول و مومنان کرده است بگذار من گردنش را بزنم حضرت بحاطب خطاب
کرد که چرا چنین کردی گفت یا رسول الله من این را از جهت بی ایمانی نکرده ام چون عیال من در مکه بودند و کسی
در انجا نداشتم که حمایت ایشان کند خواستم نعمتی بر ایشان اثبات کنم که رعایت عیال من بکنند حضرت فرمود
راست میگوید مگوئید نسبت باو مگر خیر باز عمر گفت بگذار گردنش را بزنم او خیانت کرده است حضرت فرمود
که او از اهل بدر است و شاید خدا خطاب کرده باشد اهل بدر را که هر چه خواهید بکنید من بهشت را بر شما
واجب گردانیده ام و این حدیث اگر چه مخالف روایات شیعه است اما الزام بر مخالفان میتوان کرد که بعد از
انکه حضرت تصدیق حاطب کرده باشد و عذر او را قبول فرموده باشد و گفته باشد که مگوئید از برای او
مگر خیر باز دیگر نسبت خیانت باو دادن و اراده زدن او کردن رد قول حضرت رسول کردنست و مخالفت صریح
انحضرت است و ایضا ابن ابی الحدید در شرح نهج و ابن حجر در فتح الباری روایت کرده اند از مسند احمد بن حنبل
و تصحیح سندش کرده اند از ابو سعید خدری که گفت ابو بکر امد نزد رسول خدا و گفت یا رسول الله من فلان
وادی گذشتم مرد خوش هیئت با خشوعی دیدم که نماز میکرد حضرت فرمود برو و او را بکش ابو بکر رفت چون
او را در نماز دید نخواست او را بکشد و برگشت پس حضرت بعمر گفت برو و او را بکش او هم رفت و چون او را

او را در نماز

در نماز دید نکشت و برگشت پس علی را گفت تو برو او را بکش چون حضرت رفت او را ندید و رفته بود پس رسول فرمود
که این مرد و اصحابش قران میخوانند و از حنجره گردنشان تجاوز نمیکند و از دین بیرون خواهند رفت مانند
تیر که از نشانه بیرون رود و بعد از ان هرگز بدین بر نخواهند گشت و ابن حجر گفته است که شاهد حقیقت این حدیث
حدیث جابر است و رجال همه ثقات اند و در روایت ابن ابی الحدید چنین است که بعد از ان حضرت رسول فرمود که اگر
این کشته میشد اول فتنه بود و اخر فتنه یعنی دیگر فتنه نمی شد پس فرمود که از نسل این گروهی بیرون خواهند آمد
که از دین بدر روند مانند تیری که از نشانه بجهد و این مضمون را ابن حافظ ابو نعیم در حلیه و موصلی در مسند
و ابن عبد ربه در عقد و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند با اینکه صحابه مدح کردند مرد را بزهد و
عبادت حضرت شمشیر خود را بابو بکر داد و امر کرد او را بقتل او و بعضی روش روایت کرده اند و در آخر حضرت
فرمود که اگر او کشته میشد میان امت من هرگز اختلافی بهم نمی رسید پس معلوم شد که نکشتن ابو بکر او را مخالفت
صریحی بود برای امر رسول خدا و نماز کردن او عذر نبود دلیل که بعد از انکه صحابه او را وصف بکثرت عبادت
کرده بودند حضرت امر بقتل او کرد و در حدیث سابق بعد از انکه ابو بکر او را وصف بصلوة بالخشوع کرده بود
امر بکشتن او فرمود و مخالفت عمر از ان رسواتر بود زیرا که بعد از انکه ابو بکر عذر نماز را گفت و حضرت نپسندید
باز امر بقتل او کرد او مخالفت کرد و همین عذر ناموجه را گفت و معلوم شد که مخالفت در این امر باعث
فتنها شد تا روز قیامت چنانکه منع دوات و قلم باعث ضلالت امت شد تا روز قیامت و از این اخبار
مختلفه و وقایع متعدده ظاهر شد که این قسم امور بباعث نفاق باطنی مکرر از او صادر میشده و مخالفت
خدا و رسول طریقه و عادت او بوده و از برای نفاق دلیلی از این ظاهرتر نمیباشد چنانکه گفته اند بل خطا یا در
با دو خطا یا سر خطای مادر بخطا ابقدر خطا **طعن دوم** انکه انکار کرد امری را که بر هیچ عاقلی وقوع
ان مخفی نمی تواند شد بود چنانکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون وفات حضرت رسول معلوم
شد ابو بکر حاضر نبود عمر ندا کرد در میان مردم که بخدا سوگند که رسول خدا نمرده است و بر خواهد گشت و دستها
و پاهای مردانچند را خواهد برید که نسبت مرگ باو داده اند تا انکه ابو بکر حاضر شد و گفت انشنیده این ایه را
انک میت وانهم میتون و این ایه را وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم
علی اعقابکم یعنی تو خواهی مرد و ایشان خواهند مرد و نیست محمد مگر رسولی که پیش از او رسولان گذشته اند
ایا پس اگر او بمیرد یا کشته شود مرتد خواهید شد و از پی پشت بر خواهید گشت عمر چون این ایات را شنید
گفت گویا هرگز این ایات را از کتاب خدا نشنیده بودم و این واقعه را ابن اثیر در نهایه و صاحب کامل و
زمخشری در اساس اللغة روایت کرده اند و کسی انکار این واقعه نکرده است و این خالی از دو صورت نیست

یا انکه انقاه جاهل بود بآیات قرآنی و آثار نبوی که چنین امری که از ضروریات دین بود حضرت رسول مکرر
میفرمود که بعد از من چنین خواهد شد و فرمود که علی ولی هر مؤمن است بعد از من و فرمود که یا علی بعد از
من مقاتله خواهی کرد با ناکثان و قاسطان و مارقان و در حجة الوداع مکرر میگفت رفتن من نزدیک شده
و در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم و در وقتی که دوات و قلم طلبید اشعار باین فرمود و ایضا از کجا بر او
معلوم شد که دست و پای مردم را نخواهد برید و شناعت این بغمر زیاده از ان است که بیان باید کرد یا غرضش
حیله و مکر بود که مبادا تا اهل ابوبکر با حضرت امیر بیعت کنند و تمهید ایشان باطل شود این سخن را در میان
انداخت تا ابوبکر حاضر شد چنانچه ابن ابی الحدید اشاره باین کرده و جواب معارضات مخالفان را بر تفصیل
در بیان ایراد نموده ام **طعن سیم** انکه حرام کرد حج تمتع و متعه زنان را با انکه حضرت رسول هر دو را
مقرر فرموده بود و تفصیلش ان است که خلافی نیست در میان امت در انکه اصل متعه در زمان حضرت رسول
مقرر شد و خلافی که کرده اند در ان است که آیا نسخ شد یا حکمش باقیست و اهل بیت اجماع کرده اند بر انکه
حکمش باقی است و منسوخ نشده است و در حکم متعه نازل شده این آیه فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن
فریضة بنابر انکه اکثر و اوضح فخر رازی در تفسیر گفته است که اتفاق کرده امت بر انکه متعه مباح
بود در صدر اسلام و گفته است که روایت کرده اند از حضرت رسول که چون حضرت در عمره مکه آمد زینت
کردند زنان مکه پس شکایت کردند اصحاب حضرت از طول عزوبت حضرت فرمود متعه کنید از این زنان
و در صحیح بخاری و مسلم و جامع الاصول روایات بسیار از ابن مسعود و جابر و غیر ایشان روایت کرده اند که حضرت
رخصت متعه داد و در صحیح مسلم از قتاده از ابی نضره روایت کرده است که ابن عباس امر میکرد مردم را
بمتعه و عبدالله بن زبیر نهی میکرد مردم را از ان من این را بجابر نقل کردم گفت این حدیث بر دست من جاری
شد ما متعه کردیم در زمان رسول خدا چون عمر خلیفه شد گفت بدرستی که خدا حلال میکرد از برای رسول خود
انچه را میخواست و بدرستی که قرآن در منازل خود نازل شده است پس تمام کنید حج و عمره را چنانچه خدا
شما را امر کرده است و نکاح زنان را دایم قرار دهید اگر بیاورند بنزد من مردی را که زنی تا اجلی نکاح
کرده است البته او را سنگسار خواهم کرد و عامه بطرق متعدده از ابن عباس و حضرت امیرالمؤمنین
روایت کرده اند که اگر نه ان بود که عمر بن خطاب نهی کرد از متعه زنا نمیکرد مگر اندکی از مردم و فخر رازی
نیز در تفسیر این را روایت کرده است و ایضا در تفسیر از عمران بن حصین روایت کرده است که متعه در کتاب
خدا نازل شد و بعد از ان آیه نازل نشد که آنرا نسخ کند و امر کرد بان ما را رسول خدا و متعه کردیم
و مرد و ما را از ان نهی نکرد بعد از ان گفت مردی برای خود انچه خواست و حج تمتع اجماعی مسلمانان است

که مشروع

که مشروع است و حکمش باقی است و فقهای عامه خلافی که کرده اند در این است که آیا ان بهترین انواع حج است یا نه و آیه فمن
تمتع بالعمرة الی الحج دلیل بر مشروعیت آن است و در صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و غیر اینها احادیث بسیار روایت
کرده اند از جابر انصاری و ابن عباس و حضرت امام محمد باقر و دیگران روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلعم متوجه
حج وداع شد هدی با خود برد و در میان اصحاب بغیر رسول خدا و طلحه و دیگری شتر با خود نیاورده بود و حضرت امیرالمؤمنین
چون در یمن بود حضرت باو نوشت که از ان راه بحج بیاید و چون بمیقات رسید نیت کرد که احرام می بندم مانند احرام رسول خدا
و حضرت صد شتر با خود آورده بود پس حضرت امیر را شریک در هدی خود کرده اند و این یکی از مناقب مختصه آنحضرت است که در
مقامات متعدده بیان فرموده و چون حضرت مردم را تعلیم طواف و سعی نمود و از سعی فارغ شدند حضرت بر مروه ایستاد و فرمود که
بیشتر میدانستم که حق تعالی امر بعدول از حج تمتع خواهد فرمود هدی با خود نمی آوردم پس هر که هدی با خود نیاورده است باید که
عدول نیت بعمره کند و محل شود پس سراقة بن مالک پرسید یا رسول الله این حکم مخصوص این سال است یا همیشه خواهد بود حضرت
انگشتهای یک دست مبارک خود را در انگشتهای دست دیگر داخل کرد و فرمود عمره در حج داخل شد باین روش و همیشه
چنین خواهد بود و چون حضرت امیر احرام خود را تابع احرام حضرت رسول کرده بود فرمود که تو نیز بر احرام خود باقی باش و حضرت رسول
شصت و سه شتر را بدست مبارک خود نحر کرد و در بخاری و مسلم از مروان بن الحکم روایت کرده اند که در عسفان نزاع شد
میان علی و عثمان زیرا که عثمان منع میکرد مردم را از حج تمتع چون حضرت امیر این را شنید صدا بلند کرد به تلبیه حج تمتع و گفت
لبیک بعمرة و حجة عثمان گفت من مردم را نهی از حج تمتع میکنم و تو تصریح بر خلاف من میکنی حضرت فرمود من دست از
حضرت رسول بر نمیدارم از برای گفته احدی و در صحیح مسلم از مطرف روایت کرده است که عمران بن حصین بمن
گفت که امروز حدیثی بتو نقل میکنم شاید خدا ترا بان منتفع کند بعد از امروز بدانکه رسول خدا جمعی را امر بعمره کرد طایفه
از اهل خود را در عشر ذی الحجه و آیه نازل نشد که این حکم را نسخ کند و نهی از این نکرد تا از دنیا رفت بعد از ان مردی
برای خود انچه خواست گفت و بر این مضامین روایات بسیار از صحیح مسلم روایت کرده است و در جامع الاصول
همه را ایراد نموده و در بحار الانوار همه را با جواب شبهه های ایشان ذکر کرده ام و عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند
که عمر بر منبر بآواز بلند میگفت متعتان کانتا علی عهد رسول الله وانا احرمهما واعاقب علیهما متعة النساء و
متعة الحج یعنی دو متعه بود در عهد رسول الله و من حرام میکنم بر هر دو یکی متعه زنان و دیگری حج تمتع و همه کس
[illegible] اند که این عبارت صریح است در مشاقه و معانده با خدا و رسول و رد حکم ایشان نمودن پس
داخل است در تحت آن آیه و من یشاقق الرسول تا آخر آیه که ترجمه اش گذشت و ایضا حکم نکرد بانچه خدا فرستاده و حق
تعالی فرموده است که هر که حکم نکند بانچه خدا فرستاده است پس ایشان اند کافران بعضی از عامه نقل کرده اند که مردی
متعه کرده از او پرسیدند که حلال بودن متعه را از کجا گرفتی گفت از عمر گفتند عمر که نهی کرده از

ص ۴۶

ان و عقاب میکرد بر آن گفت از برای آنکه خود بر منبر گفت که دو متعه در عهد رسول خدا بود و من از آن روایت را قبول
کردم که گفت در عهد آن حضرت بوده و قبول نکردم روایتی را که دیگران پیش خود اختیار کرده **طعن چهارم** آنست
که چون مغیرة بن شعبه از جمله رؤسای منافقین و دشمنان حضرت امیر المؤمنین بود چنانچه در روایات متعدده وارد
شده است که پنج نفر بودند که اتفاق کردند بر نوشتن صحیفه ملعونه و آنکه با یکدیگر متفق و متعاهد باشند در آنکه نگذارند
که خلافت با اهل بیت برگردد و یکی از ایشان مغیره بود و سالها بر منابر سب آنحضرت کرد چنانکه ابن ابی الحدید گفته است
که اصحاب بغداد دین ما گفتند که کسی از اهل اسلام چنان باشد که در کتب مذکور است که از ترس و بر سبیل مصلحت بوده
خاتمه امرش آن بود که در اخبار متواتره وارد شده است که بر پشت بر منبرها لعن علی میکرد تا بجهنم واصل شد و بیان
عمرش عمل زنا بود و آنکه از خواهش شکم و فرج می گذشت و معاونت فاسقان میکرد و پیوسته عمرش را در غیر طاعت
خدا صرف میکرد چنین کسی را ما چگونه دوست داریم و چرا فسقش را بر مردم ظاهر نکنیم بعد از آن اخبار بسیار روایت
کرده است در آنکه آن ملعون سب حضرت امیر المؤمنین بر منابر میکرد و مردم را امر بآن می نمود و همچنین اعتراف کرده است
ابن ابی الحدید که مغیره در جاهلیت و اسلام مشهور بزنا بود پس دوست داشتن عمر چنین مردی را معلوم است که از برای
چه غرض بوده و اصل قصه طولی دارد مجملی از آن را در اینجا ذکر میکنیم و آن چنان است که چون عمر مغیره را با آن فضایل
والی بصره کرده بود زنی بود که آنرا ام جمیل میگفتند از قبیله بنی هلال و مغیره پنهان بخانه او تردد میکرد و چون اهل بصره
بر آن مطلع شدند بسیار عظیم شمردند این را و طبری روایت کرده است که خانه ابوبکره و خانه مغیره نزدیک یکدیگر
بود و همین شارع در میان فاصله بود و مسکن ایشان در دو غرفه مقابل یکدیگر بود و هر یک از غرفها روزنی داشت
که بسوی دیگری مفتوح میشد روزی ابوبکره در غرفه خود نشسته بود با جمعی و صحبت میداشت ناگاه بادی وزید
و در روزنه را گشود ابوبکره خواست که در را ببندد نظرش بر غرفه مغیره افتاد دید که باد در او را مفتوح نموده او
در میان پاهای زنی نشسته است پس بآن جماعت گفت برخیزید و نظر کنید چون نظر کردند گفت گواه باشید گفتند این
زن کیست گفت ام جمیل دختر افقم ایشان گفتند ما از این جنبه را دیدیم اما روها را ندیده ایم ایشان صبر کردند تا
حرکات می نمودند تا فارغ شد چون برخاست شناختند که ام جمیل است در اینوقت مغیره متوجه مسجد شد که با مردمان نماز پیشین
نماز جماعت بکند ابوبکره آمد و مانع نماز او شد این واقعه را بعمر نوشتند و مغیره نیز در دو ضخامت چند در این باب بعمر نوشت
چون نوشتها بعمر رسید عمر ابوموسی اشعری را که دشمن امیر المؤمنین بود والی بصره کرد و فرستاد و مغیره را با گواهان بمدینه
طلبید ابن ابی الحدید از کتاب اغانی ابوالفرج اصفهانی که معتبرترین کتابهای مخالفان است روایت کرده است از
عمر بن سعید که عمر نوشت و مغیره را با گواهان طلبید پس اول ابوبکره را طلبید و پرسید که آیا دیدی مغیره را در میان
رانهای ام جمیل گفت بلی والله گویا می بینم اثر آبله در رانهای او و بود مغیره گفت نظر لطیف دقیق کرده ابوبکره گفت

تقصیر نمیکنم

تقصیر نمیکنم در امری که خدا خوار کند ترا بسبب آن عمر گفت نه والله تا شهادت ندهی که مانند میل در سرمه دان دیدی که داخل میکرد
و بیرون میکشید قبول نمیکنم گفت بلی والله چنین شهادت میدهم در اینوقت رنگ عمر متغیر شد و حضرت امیر گفت ای مغیره ربع تو رفت
و بعضی گفته اند که عمر این را گفت پس نافع را طلبید و از او پرسید گفت گواهی میدهم بمثل گواهی ابوبکره عمر گفت نه والله تا گواهی ندهی مانند
میل در سرمه دان فایده ندارد نافع گفت چنین گواهی میدهم که دیدم که تا بن پر و سوفار رفت پس تأثر عظیمی در عمر ظاهر شد و علی گفت بعمر
که نصف مغیره رفت پس شبل بن معبد را طلبید که گواه سیم بود و او هم چنین شهادت داد پس علی با عمر گفت که سه ربع مغیره رفت
در اینوقت عمر چنان متغیر شد که گویا خاکستر بر رویش ریخته اند و زیاد که گواه چهارم بود هنوز داخل مدینه نشده بود و مغیره میگریست
و بنزد مهاجران میرفت و استغاثه میکرد که ایشان در باب او شفاعت کنند و نزد زوجات حضرت رسول میرفت و میگریست پس
عمر حکم کرد که شهود را منع کنند که با احدی از اهل مدینه سخن بگویند تا زیاد حاضر شود و چون زیاد حاضر شد عمر نشست و ایشان را
طلبید و رؤسای مهاجران و انصار حاضر شدند چون زیاد پیدا شد گفت من مردی را می بینم که امید که خدا خوار نخواهد کرد بر زبان
او مردی از مهاجران را و این عبارت تعلیم او کرد که شاید شهادت را تمام نگوید چون نزدیک رسید دید جوان مغروری است
حرکت میدهد و معلوم بود بخاطر بخشش رسید که او را تهدید بیهم باید کرد و مهابت عمر با وجود نامردی میان عرب و عجم مشهور است
بعلاوه ابلهانه بر سر حق گفت چه گواهی میدهی ای کلاغ عقاب و گواه ملاح و ذم هر دو بود در این عبارت و عبد الکریم
راوی حدیث گفت که چون ابو عثمان نقل روایت عمر میکرد خواست صدای خود را شبیه بصدای عمر کند چنان نعره
زد که نزدیک شد من از ترس بیهوش بیفتم و از این اخبار معلوم شد که اعتبار جنینی که میان عموان فاسق منافق بود سعی که کرد که بسیار
بر مغیره زنا ثابت نشود و آن سه نفر بی گناه را حد افترا بزنند و تعطیل حدود الهی و سعی در آن کردن مطلقا بدعت است که
منتفی حد زدن چنین بیگناه باشد قبیح تر و شنیع تر است و از سیاق اکثر روایات ظاهر است که ایشان پیشتر شهادت خود را
بیان نموده بودند و این اختلاف بجلد و بعد از آن که بعمر رسید و ابوالفرج گفته است که بسیاری از راویان روایت کرده اند
که زیاد گفت دیدم مغیره را که پاهای ام جمیل را برداشته بود و خصیه های او را دیدم که تردد میکرد در میان رانهای او و صدای
بلندی و نفس تندی میشنیدم و ابوالفرج گفته است عمر را گفتند زیاد و تغیر شهادت دادن و رفع حد از مغیره بسیار خوش
آمد و گفته است که بعد از آن که ابوبکره را حد زدند گفت گواهی میدهم که مغیره زنا کرد عمر اراده کرد که او را بار دیگر حد
بزند حضرت امیر المؤمنین او را منع کرد و از این روشن بود که اگر او را حد میزنی من مغیره را سنگسار میکنم و از اینجا معلوم میشود
که نزد حضرت ثابت شده بود زنای مغیره و او از روی تقیه او را حد نزد و بعضی از سنیان توجیه دیگر کرده اند این سخن را
و ابوالفرج گفته است که عمر ابوبکره را امر بتوبه کرد ابوبکره گفت مرا توبه میدهی که گواهی مرا قبول کنی من عهد کرده ام که گواه نشوم
میان دو کس تا زنده در دنیا باشم تا من در دنیا باشم و گفته است چون آن گواهان را حد زدند مغیره گفت الحمد لله شکر خدا شما را
خوار کرد مغیره گفت الحمد لله که خدا عمر گفت ساکت شو خدا جات را بکبره و در روایت دیگر نقل کرده شو خدا خوار کند آن مکانی را

که انبیا ترا در آن مکان دیده اند ابو الفرج گفته است که عمر بعد از آن حج رفت و ام جمیل و مغیره هر دو پیش آمده بود در عهد
مغیره گفت وای بر تو ای ابا الحسن میگویی بر من بخدا سوگند که من گمان نمیکنم که ابو بکره بر تو دروغ گفته باشد و هیچ وقت نیامد
مگر آنکه ترسیدم که از آسمان بر من سنگ باران کنند بسبب تو و حضرت امیر المؤمنین میفرمود که اگر من مغیره را ظفر یابم او را سنگ
باران خواهم کرد و هر که تامل کند در این اخبار او را شکی نمی ماند در آنکه زنای مغیره نزد امیر المؤمنین و نزد عمر ثابت بود و عمر
دانسته او را برای رعایت مغیره تعطیل حد الله نموده حق او و اقامت حد بر او نموده ظلم بر بیگناهان کرده **طعن پنجم** آن است
که فخر رازی و ابن ابی الحدید و سایر محدثان عامه و خاصه روایت کرده اند که روزی عمر در خطبه خود گفت که اگر بشنوم که
زنی در صداق و مهر زیاده از مهر زنان پیغمبر گرفته است پس خواهم گرفت و در روایت دیگر در بیت المال مسلمانان
خواهم گذاشت پس زنی برخاست و گفت خدا ترا رخصت نداده است که این کار بکنی میفرماید که اگر قنطاری بیکی از زنان خود
داده باشید از ایشان هیچ چیز مگیرید پس عمر گفت همه مردم داناتر و فقیه تر اند از عمر حتی زنان پرده نشین در خانهها و بروایت
ابن ابی الحدید عمر گفت تعجب میکنید از امامی که خطا کرد و زنی که حق را یافت و امام شما را معارضه کرد و بر او غالب آمد
و بروایت فخر رازی آن زن گفت ای پسر خطاب خدا چیزی را بما عطا کرده و تو از ما منع میکنی پس عمر با خود خطاب کرد
که همه مردم داناتر اند از تو ای عمر و از گفته خود برگشت و از این روایات نهایت جهل او بکتاب و سنت ظاهر میشود
و چنین کسی که باعتراف خود از زنان مخدره داناتر باشد قابلیت ریاست عامه مسلمانان ندارد خصوصا وقتی
که عالم بجمیع علوم در میان امت باشد **طعن ششم** که از اعظم طعنهاست و صریح است در معاندهٔ خدا و رسول
و اکثر علمای اهل سنت بر آن متفطن شده اند و از جملهٔ مطاعن او ذکر نکرده اند و آن انکار حکم تیمم است چنانکه در صحیح بخاری
و مسلم و ابو داود و نسائی روایت کرده اند و صاحب جامع الاصول نیز روایت کرده است همه از شقیق روایت کرده اند
که گفت من نشسته بودم با عبد الله بن مسعود و ابو موسی اشعری پس ابو موسی گفت اگر مردی جنب شود و یک ماه آب
نیابد تیمم نخواهد کرد که نماز کند بچه میکنید با آیه سوره مائده فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا پس ابن مسعود گفت اگر
رخصت دهند ایشان را هر وقت که آب بر ایشان سرد باشد البته تیمم بجا خواهند کرد گفتم از برای همین کراهت
دارید از تیمم گفت بلی پس ابو موسی گفت آیا نشنیدی سخن عمار را که بعمر گفت که رسول خدا مرا برای حاجتی فرستاد پس من
جنب شدم و آب نیافتم در میان خاک غلطیدم چنانکه دابه میغلطد چون بخدمت حضرت آمدم این را ذکر کردم حضرت
فرمود که برای تو کافی بود که چنین کنی پس دستها خود را بر زمین زد و بر هم مالید و دستها و رو را مسح کرد عبد الله گفت مگر
ندیدی که عمر قانع نشد بقول عمار و بخاری بروایت دیگر این مضمون را روایت کرده است و ایضا بسند دیگر روایت
کرده است از شقیق بن سلمه که گفت من نزد ابو مسعود بودم و ابو موسی و ابو موسی گفت اگر کسی جنب شود و آب
نیابد چه کند ابن مسعود گفت نماز نکند تا آب بیابد ابو موسی گفت چه میکنی قول عمار را ابن مسعود گفت ندیدی که

عمر ابن

عمر بان قانع نشد ابو موسی گفت قول عمار را بگذار این آیه را چه میگویی عبد الله نتوانست جواب گفت آن عذر را موجب سازی را
گفت و ایضا بخاری از سعید بن عبد الرحمن از پدرش روایت کرده است که مردی نزد عمر آمد و گفت من جنب شدم و آب
نیافتم عمر گفت نماز مکن عمار بن یاسر بعمر گفت بخاطر نداری که من و تو هر دو در سفری بودیم و جنب شدیم و تو نماز نکردی
و من در خاک غلطیدم و نماز کردم پس نزد حضرت رسول آمدیم و واقعه را ذکر کردیم حضرت فرمود که ترا کافی بود که چنین
کنی و دستها را بر زمین زد و نفخ کرد و رو و دستها را مسح کرد و بروایت مسلم چون عمر این را شنید عمار را گفت
عمر گفت از خدا بترس ای عمار پس عمار گفت اگر میخواهی من این حدیث را نقل نکنم و بروایت دیگر عمار گفت اگر میخواهی من
بسبب حقی که بر من داری من این حدیث را باحدی نقل نکنم و صاحب جامع الاصول بعد از ذکر روایات بخاری و مسلم ا
روایت کرده است که نسائی نیز در روایت ابو داود و چنین است که عبد الرحمن گفت من نزد عمر بودم مردی آمد و گفت ما
در مکانی یک ماه و دو ماه میباشیم و آب نمی یابیم گفت عمر اگر من باشم نماز نمیکنم تا آب بیابم عمار گفت آیا بخاطر نداری
که من و تو در میان شتران بودیم و جنب شدیم و من در خاک غلطیدم پس آمدیم بخدمت حضرت رسول و عرض کردیم حضرت
تیمم را تعلیم نمود پس عمر گفت ای عمار از خدا بترس عمار گفت اگر خواهی و الله که این حدیث را ذکر نکنم عمر گفت ما ترا
بگفته خود وا میگذاریم **مؤلف گوید** که این حدیث از صحاح سنیان نقل شده و ایشان انکار صحت اینها نمیتوانند نمود
پس میگوییم خالی از دو صورت نیست یا آنکه عمر در وقتی که امر کرد سائل را که در هنگام نیافتن آب ترک نماز بکند و از
قول عمار انکار کرد و گفت اگر من باشم نماز نمیکنم تا آب بهم رسد عالم بود بآنکه خدا تیمم را بر فاقد آب واجب کرده است و سنت آن آیه
بود که حق تعالی بر پیغمبر خود فرستاده بر تصریح بآن نموده و در خاطر داشت امر حضرت رسول را بر تیمم و بیان کیفیت آن کردن یا جاهل
بود و نمیدانست فرموده خدا و رسول را اگر شق اول باشد چنانکه ظاهر اکثر احادیث است انکار حکم تیمم را در صریح خواهد
بود بر خدا و رسول بکتمان انکار این حکم مستلزم مفسده است و نسبت جهل و امر بقبیح بخدا و رسول خواهد بود و کفر بودن آن
قبیح تر است و ظاهر تر میباشد و اگر چه از او عجیب نبود مدار او بر این بود چنانکه حی علی خیر العمل را از اذان انداخت
و منع دوات و قلم نمود و سایر امور که از او متواتر است بعضی گذشت و بعضی خواهد آمد و اگر شق دویم باشد که جاهل
باین حکم باشد و بر این حدیث مطلع نشده باشد پس دلیل خواهد بود بر نهایت جهالت و حماقت و بی دینی او که
در مدت زیاده از بیست سال که در خدمت آنحضرت بوده چنین امر عام البلوی را که متعلق است باعظم اعمال دینیه که
نماز باشد و اکثر مردم را شاید و احتیاج بآن بسیار واقع شود او ندانسته چنین کسی چگونه صلاحیت ریاست عامه دین
و دنیا جمیع مسلمانان داشته باشد و از غرایب آن است که در وقت مرگش گفتند که چرا عبد الله پسر خود را خلیفه نمیکنی
چون میدانست که او معارضه با حضرت امیر المؤمنین نمیتواند کرد و امامت نزد بحضرت امیر خواهد گشت قبول نکرد و
عذری که گفت آن بود که کسی را که نداند چگونه طلاق زن خود بگوید قابل امامت نیست و اتباعش چرا چنین حکمی را کرمیان

این و طلاق از جهات شتی فرق هست مانع امامت او نگردانیده اند با آنکه پیش بعد از تغییر متنبه گی شد و برگشت و عمر هم
بر انکار ماند و نگو که بعد از قول عثمان رجوع بسایر صحابه بکنند و اگر جاهل باشند این حکم را معلوم کنند و از اینجا معلوم میشود که آنچه
عاشقند در اکثر مواضع بان متمسک میشوند که چون کسی انکار نکرد بعمل خلفای جور بر آنها باید که حق باشد زیرا که چنین امر واضح
بینی را که خلاف کتاب و سنت و اجماع امت بود حکم کرد و نقل نکرده اند که احدی از صحابه با او معارضه کرده باشند مگر عثمان که بعد
بعد از انتهای حق باز ترسید و گفت اگر میگوئی من این حدیث را دیگر روایت نکنم هر گاه در این امور جور تغییر که چندان از خوف
دنیوی بان متعلق نیست ایشان انکار نداشته باشند در امور خلافت و سلطنت که میتوانستند انکار کردن **طعن** قد نبه بر
هفتم آن است که در وقایع بسیار حکمها بخطا میکرد و سایر صحابه او را تنبیه میکردند و بر میگشت چنانکه حکم کرد
زن حامله را سنگسار کنند معاذ گفت اگر بر زن حکم هست بر فرزندی که در شکم اوست حکمی نیست او از حکم خود
برگشت و نیز صاحب مناقب خوارزمی روایت کرده است که در ایام خلافت عمر زن حامله را آوردند عمر از او سوال کرد و اعتراف
کرد بزنا پس عمر امر کرد که او را سنگسار کنند در راه حضرت امیر المؤمنین ایشان را ملاقات کرد و از واقعه سوال نمود
چون مطلع شد فرمود برگردانید او را و آمد نزد عمر و فرمود که امر کرده که این را سنگسار کنند گفت بلی اعتراف
کرده نزد من بزنا حضرت فرمود تو بر او سلطنت داری بر آنچه در شکم اوست سلطنت نداری پس حضرت فرمود که
شاید او را تهدید کرده باشی یا او را ترسانیده باشی گفت اقرار کرد بلی چنین بود حضرت فرمود که مگر نشنیدی که رسول خدا
فرمود که حد نمی باشد بر کسی که اعتراف کند بعد از حبس کردن یا قید کردن یا تهدید کردن پس عمر آن زن را رها کرد و گفت عاجزند
زنان از آنکه مثل علی بن ابی طالب را زایند اگر علی نبود عمر هلاک میشد و ایضا از مناقب خوارزمی و مسند احمد
حنبل روایت کرده اند که زن دیوانه را آوردند بسوی عمر که زنا کرده بود عمر حکم کرد که او را سنگسار کنند حضرت امیر المؤمنین
فرمود مگر نشنیدی که رسول خدا فرمود که قلم تکلیف برداشته شده است از سه کس از دیوانه تا عاقل شود و از طفل تا بالغ
و از کسی که در خواب تا بیدار شود پس عمر دست از او برداشت و این قضیه را قاضی القضاة و ابن ابی الحدید تلقی بقبول
کرده اند و از این باب اخبار و وقایع بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد **طعن هشتم** بدعتهای است
که در دین خدا کرد بمجرد خواهش خود بی مستند بسیار و قلیلی را در اینجا اکتفا مینمائیم **اول** نماز تراویح که در شبهای ماه مبارک رمضان
نوافل بسیار بجماعت بجا آورند و دلیل بر بدعت بودن آن آن است که خود اعتراف بان کرده چنانکه صاحب نهایه و اکثر محدثین
ایشان روایت کرده اند که چون بمسجد آمد در شب ماه رمضان و دید که چراغهای شیطان مسجد پر شده است گفت نعمت
البدعة خوب بدعتی بود که ما کردیم و در صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع الاصول روایت کرده اند که ابو سلمه از عایشه سوال
کرد که نماز رسول خدا در ماه رمضان چگونه بود عایشه گفت در ماه رمضان و غیر آن زیاده از یازده رکعت نمیکرد اول
چهار رکعت میکرد مپرس که چه مقدار نیکو و طولانی میکرد پس چهار رکعت دیگر میکرد مپرس از نیکوئی و طول پس سه

رکعت دیگر

رکعت دیگر میکرد من گفتم یا رسول الله پیش از وتر بخواب میروی حضرت فرمود ای عایشه دیدهای من بخواب میروند و دلم بخواب نمیرود و ایضا
دیگر مسلم روایت کرده است که عایشه گفت نماز آنحضرت در ماه رمضان و غیر آن سیزده رکعت بود که با فجر داخل بود و در جامع
الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابو داود روایت کرده است که رسول خدا حجره در مسجد از حصیر در ماه رمضان ساخت و بیرون آمد که
در آن حجره نماز کند پس بعضی از مردم آمدند که با آنحضرت اقتدا کنند حضرت برگشت و بحجره رفت و شب دیگر بیرون نیامد ایشان گمان کردند
که حضرت بخواب رفته است پس بعضی تنحنح میکردند و بعضی سنگ ریزه بر در میزدند حضرت غضبناک بیرون آمد و فرمود پیوسته در این امر …
میکنید تا آنکه ترسیدم بر شما واجب شود و از عهده بر نیایید ایها الناس در خانهای خود نماز کنید بدرستی که بهترین نمازها آن است که مرد در
خانه خود بکند مگر نماز واجب که بجماعت کردن بهتر است و ایضا از انس روایت کرده است که حضرت رسول نماز میکرد در ماه رمضان من آمدم
در پهلوی حضرت ایستادم و دیگری هم آمد تا آنکه جماعتی شدیم چون حضرت یافت که ما در عقب او ایستاده ایم نماز را سبک کرد و داخل
خانه شد و مشغول نماز شد و بعد از آن فرمود که چون شما اقتدا کردید من ترک نماز در مسجد کردم و از این باب احادیث بسیار در صحاح
خود روایت کرده اند و از این اخبار بسیار ظاهر میشود که حضرت رسول در ماه رمضان مطلقا نافله اضافه نمیکرده اند یا اگر میکرده اند
نبوده اند که بجماعت واقع شود پس … مقرر کردن و بجماعت مستحب گردانیدن و سنت مؤکد قرار دادن معلوم است که
بدعت است و در احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی راهش بسوی جهنم است و در
صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که حضرت رسول در خطبه خود میفرمود که بهترین سخنها کتاب خداست و بهترین هدایتها هدایت محمد است
و بدترین امور امور تازه است که نو پیدا شده و هر بدعتی ضلالت است و بخاری و مسلم روایت کرده اند که حضرت فرمود که هر که سنت مرا
نخواهد از من نیست و فرمود که چه سبب دارد که جماعتی کراهت دارند از کاری که من میکنم بخدا سوگند که من داناترم از همه بخدا و ترسنده تر
و خشیت من از خدا از همه بیشتر است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی و ابو داود روایت کرده است که فرمود احتراز کنید از امور
که تازه بهم رسد زیرا که هر تازه بدعت است و هر بدعتی ضلالت است و آنچه جواب نواصب از برای اصلاح کار عمر گفته اند که بدعت بر پنج
قسم منقسم میشود مخالف احادیث عامه و خاصه است و از سخن هر کس مستفاد میشود که هر امری را که در دین احداث کنند و در
شریعت خصوصا یا عموما وارد نشده باشد بدعت است و حرام است و هر فعلی را که بر وجه عبادت واقع سازند و از دلیل شرعی
عامی یا خاصی مستفاد نشده باشد بدعت و تشریع است خواه فعل مستقلی باشد یا صفت عبادتی باشد که اصلش از شارع منقول
شده باشد مثل آنکه واجب را بقصد سنت کنند یا سنت را بنیت واجب بجا آورند یا وصف خاصی را در عبادتی اختراع
کنند مثل آنکه طواف را بجماعت بکنند یا عدد خاصی از عبادت را در وقت مخصوصی سنت قرار دهند مثل نماز چاشت که بدعت
دیگر است از بدعتهای عمر حرام است **دوم** آنکه تجسس را بدعت کرد که تجسس میکرد و تجسس احوال مردم کند با آنکه حق تعالی
نهی از آن فرموده و گفته است ولا تجسسوا و ابن ابی الحدید و دیگران روایت کرده اند که عمر شبی از برای عسس میگشت
از خانه صدایی شنید از دیوار بالا رفت مردی را با زنی دید که مشغول شراب بر نزد خود گذاشته اند گفت ای دشمن خدا گمان

میکنی که خدا بر تو خواهد پوشید و تو مشغول معصیت او بی ان مرد کفت تعجیل مکن اکر من یک خطا کردم تو سه خطا کرده خدا فرموده است
تجسس مکنید و تو تجسس کردی و فرموده است وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا یعنی داخل خانها از درها بشوید و تو از دیوار امدی
و فرموده است اِذا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا یعنی هر کاه داخل خانها شوید پس سلام کنید و تو سلام نکردی عمر کفت اکر از تو عفو کنم
اختیار امر خیر خواهی کرد کفت بلی والله دیکر این کار را نخواهم کرد عمر کفت برو عفو کردم از تو سیم انکه سه طلاق متواتر
بدون رجوع یکی حساب میکردند در زمان حضرت رسول و ابو بکر و بعد از انکه سه سال از خلافت او کذشت سه طلاق
حساب کرد چنانچه در جامع الاصول از صحیح ابو داود و نسائی روایت کرده است از ابن عباس بچندین طریق و علما کفته‌اند
ان است که مردم حیات بر طلاق نکنند اکر این علت اجرای سه طلاق میشد بایست خدا که علمش بهمه چیز احاطه کرده است یا
رسول خدا در جمیع امور منتظر وحی الهی میشد و بعقل کامل خود حکم نمیکرد عمر را چه نسبت است که احکام الهی را بعقل شوم
خود تغییر بدهد چهارم ان است که از ائمه اهل بیت علیهم السلام بطرق معتبره منقول است که مقام ابرهیم در زمان ابرهیم
و بعد از ان متصل بدیوار خانه کعبه بود تا انکه کفار قریش در جاهلیت از انجا برداشتند و در موضعی که الحال در انجاست کذاشتند
چون حضرت رسول مکه را فتح کرد مقام را بر کردانید بجایی که در زمان حضرت ابرهیم در انجا بود و پیوسته در انجا بود تا عمر
غصب خلافت کرد در روز خود پرسید که کی هست که بداند که مقام در زمان جاهلیت در کجا بوده است منافق دیکر کفت من اندازه
ان را بر تسمه برداشته‌ام و نکاه داشته‌ام عمر ان را طلبید و مقام جاهلیت را معلوم کرد و مقام را برداشت و در همان موضع
کرد جاهلیت بود کذاشت و تا الحال در ان موضع است و حضرت صاحب الامر هر کاه ظهور نماید اول بجای اول که داشت بر کرداند و این قصه
از جمله مشهورات است بلکه متواترات والحال جای مقام را که در زمان حضرت رسول در انجا بوده کوتوکن انشا الله و مقام
جبرئیل میکویند و صاحب کشاف نیز اشاره بتحویل مقام نموده است و کفته است عمر از مطلب بن ابی وداعه پرسید که میدانی
موضع مقام در جاهلیت کجا بود کفت بلی و نشان او داد همین موضع را و ابن ابی الحدید کفته است که عمر اول
کسی بود که قرار کرد که تراویح رمضان را بجماعت بکنند و نیز نوشت که چنین کنند و خانه رو بشد سقف را ستون [illegible]
و اول کسی بود که عسس و شب کردی را اختراع کرد و اول کسی بود که تازیانه برای تادیب مردم مقرر کرد و میکفتند که تازیانه عمر مهابتش
بیشتر از شمشیر حجاج بود و اول کسی بود که عمال خود را جریمه کرد و نصف اموال ایشان را کرفت و او مسجد حضرت رسول را خراب کرده و زیاد کرد و
جمله را داخل کرد خانه عباس بود و او مقام را نقل کرد بموضعی که الحال در انجاست و پیشتر متصل بخانه کعبه بود و معاند با حضرت رسول را از این
واضح تر و صریح تر نمیباشد که سنت ان حضرت را دانسته تغییر کنند و بدعت کفر و جاهلیت را احیا کنند پنجم انکه چون ان حضرت
و حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام شنیده بود که موالی و انصار ما از عجم خواهند بود با عجم عداوت میکرد و احکام مسلمانان را
بر ایشان جاری نمیکرد و مقرر کرد که قریش دختر از عرب و عجم بخواهند و عرب از عجم دختر بکیرند و قریش دختر با عرب بدهند و عرب
دختر بعجم ندهند پس عرب را نسبت بقریش و عجم را نسبت بعرب بمنزله موالی و بندکان قرار داد و حال انکه رسول خدا فرموده مسلمان

کفته‌اند دیکر

کفته‌اند دیکر در جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است که عمر منع کرده از انکه میراث عرب را بعجم بدهند مکر عجمی که میان عرب متولد
شده باشد و این مصادمه صریحی است با احکام میراث که حق تعالی در قران مجید نازل ساخته ششم انکه میراث عول و تعصیب را قرار داد
و ان مخالف کتاب و سنت است و بیانش طولی دارد و ذکرش مناسب این رساله نیست هفتم انکه الصلاة خیر من النوم را در اذان نماز صبح
زیاد کرد چنانکه در جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است طعن نهم ان است که بیت المال و غنایم و فی را که در زمان حضرت
رسول و ابو بکر بالسویه قسمت میکردند و عمر ان را بر هم زد و زوجات حضرت رسول را زیاده داد و عایشه را سالی دوازده هزار درهم
میداد و سایر زوجات را ده هزار درهم میداد و صفیه و جویریه را شش هزار و قسمت اهل بدر از مهاجران پنج هزار درهم و از انصار چهار هزار درهم
قرار داد و هم چنین سایر مردم را بتفاوت میداد و بخاری و مسلم و دیکران روایت کرده‌اند که حضرت رسول با انصار کفت در مقام [illegible]
که بعد از من دیکران را بر شما زیادتی خواهند داد پس صبر کنید تا در حوض کوثر بنزد من ایند و ابن ابی الحدید و دیکران اعتراف کرده‌اند که
اول کسی که این بدعت را جاری کرد و قسمت بالسویه را تغییر داد عمر بود و این معلوم است که منشا چه بسیار مفاسد است که اصحاب ایشان را
کم کنند و اکثر فتنهای زمان خلافت حضرت امیر متفرع بر این بدعت شد زیرا که حضرت امیر خواست که سنت حضرت رسول را در میان
ایشان جاری کند ابا کردند اصحاب انحضرت بان راضی نشدند مانند طلحه و زبیر و فتنه بصره بر پا شد و فتنهای دیکر بران متفرع کردید
و اکر جایز بود تفضیل در قسمت البته حضرت امیر المؤمنین با این همه فقاهت و علم [illegible] بان منطقی [illegible] ساخت که ان قدم و هجرت در ارکان
در خلافتش بهم نرسد و باعث قوت معاویه و دیکران نشد و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه کفته است که اکر کوید که ابو بکر نیز قسمت
بالسویه کرد چنانکه امیر المؤمنین کرد و کسی انکار بر او نکرد چنانکه انکار بر امیر المؤمنین کردند جواب کوییم که زمان ابو بکر متصل بود بزمان حضرت
رسول و بسیرت او عمل کرد و کسی را اعتراض بر او نبود تا ان کرد و چون عمر خلیفه شد بنای کار را بر تفضیل کذاشت و مردم بر ان
الفت کردند و قسمت اول را فراموش کردند و ایام عمر طول انجامید و در دل ایشان محبت مال و کثرت عطا قرار کرفت و انها که مظلوم
شدند عادت بان کردند و قناعت نمودند و چون عثمان خلیفه شد او هم بطریق عمر سلوک کرد و عادت مردم باین طریقه محکم شد
و چون خلافت بحضرت امیر المؤمنین رسید خواست بر کرداند مردم را بعادت زمان حضرت رسول بعد از انکه بیست و دو سال بر غیر ان
عادت کرده بودند و این سنت را فراموش کرده بودند لهذا قبول ان بر ایشان کران بود و بجهت این که بیعت [illegible] شکستند و بر ان
حضرت خروج کردند و جمیع دیکر که عمل ایشان را تفضیل میداد کراه کردند و باعث شد [illegible] که سیرت ان حضرت را [illegible] میکردند
و بدعت عمر را صلاح میکردند تا انکه اکثر دلهای انان از حضرت منحرف کردانیدند مؤلف کوید که اکر تامل کنی میدانی
که فتنهای که در اسلام بهم رسید و ظلمها که بر اهل بیت رسالت واقع شد همه از بدعتها و تدبیرهای این منافق بود که اصل شجره فتنه را
در روز سقیفه غرس نمود و به تفضیل [illegible] سلطان را تربیت کرد و بعد [illegible] ان را بیار آورد تا ظهور قائم آل محمد
علیهم الصلاة و السلام هر ظلم و جوری که بر اهل بیت و شیعیان ایشان واقع میشود از ثمرات ان شجره ملعونه است فلعنة الله علی من غرسها
و سقاها و اثمرها و رباها طعن دهم [illegible] ضمیر [illegible] است که از اعاظم قبایح و اشنع [illegible] جهل ان

فضر المطالب ما ملیح چنانکه ابن ابی الحدید و ابن اثیر و اکثر مخالفان ایراد نموده اند آن است که چون ابولؤلؤ عمر را زخم زد و جزم کرد
که بجهنم واصل خواهد شد فارغ نشد تا انچه در باب حرمان اهل بیت علیهم السلام از خلافت و تفویض تدبیر ایشان در حال حیات
خود کرده بود شروع کرده بتدبیر امری چند که مقرر باشند که بعد از او نیز هرگز امر خلافت برایشان مستقر نکردد و فنون علوم
محمود بوده باشد و کسی که ان حیله او نبردها و بغرض شناسد اول شوری که با اصحاب در این باب کرد این سخن اعدا او
کفت عبد الله پسر خود را خلیفه کن از برای انکه او را صاحب غرض ندانند و ایضا امید است که اگر او بشود براه نمیرود در حق
صاحبش بر میکرد قبول نکرد و کفت نزد الله آن او لاد خطاب دو کس مرتکب این امر نشود بس است عمر را انچه کرد خلافت
برای اولاد خود ذخیره نمی کنم و در حیات و ممات هر دو متحمل این امر نشوم بعد از ان کفت بتحقیق که رسول خدا چون از دنیا
رفت از شش نفر راضی بوده علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف بخاطر میرسد که خلافت
در میان ایشان بشوری قرار دهم تا برای خود هر یک را که خواهند اختیار کنند بعد از ان ایشان را طلبید چون حاضر شدند
نگاه کرد بسوی ایشان و کفت هر یک از ایشان بامید خلافت آمده اند و بروایت ابن ابی الحدید کفت آیا همه شما طمع در
خلافت دارید بعد از ان چون دو مرتبه اعاده این سخن کرد زبیر کفت چه مانع است ما را از طمع خلافت تو خلافت کردی ما
در میان قریش کمتر از تو نیستیم نه در فضل و نه در قرابت حضرت رسالت بعد از ان کفت میخواهید بکویم شما چه کونه مردید
کفتند بکو اگر بکویم مکوییم از ما بخواهی داشت کفت اما تو ای زبیر بدخوی و مفسد هستی اگر راضی باشی مؤمنی و اگر راضی
نباشی کافری کاهی انسانی و کاهی شیطان کمان هست که اگر خلافت بتو رسد تمام روز برای یک پیمانه جو خود را بر
دریا زنی نمیدانم اگر خلیفه شوی روزی که شیطان باشی امام مردم کی خواهد بود و با انکه تو با این صفت باشی بکار این امت
نمی آیی و اما تو ای طلحه بتحقیق که رسول خدا آزرده از تو از دنیا رفت بسبب کلمه که در روز نزول آیه حجاب کفتی ابن
ابی الحدید کفته که شیخ ما ابو عثمان حافظ کفته است که ان کلمه آن بود که چون آیه حجاب نازل شد طلحه در حضور جماعتی کفت
چه فایده دارد که بغمبر امروز زنها در پس پرده زنان حرمی کند بزودی خواهد مرد و ما زنان او را نکاح خواهیم کرد بعد از ان
برای تو نازل شد وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا یعنی شما را نمیرسد و جایز
نیست که رسول خدا را برنجانید و نه انکه زنان او را بعد از او هرگز نکاح کنید و اما تو ای سعد صاحب تعصب و منکری و بکار
خلافت نمی آیی و اکر ریاست دهی یا تو باشد از عهده آن بر نمی آیی و چه نسبت است میان بنی زهره و خلافت و اما تو ای
عبد الرحمن ضعیف و عاجزی و قوم خود را دوست میداری و بنی زهره را این کار نسبتی نیست و اما تو ای عثمان والله که
سرکینی بهتر است از تو و اگر تو خلیفه شوی خویشان خود را بر مردم مسلط کردانی و همه اموال بیت المال را با ایشان دهی و هم
که قریش ترا امام کنند تو قوم خود را بر مردم سوار کنی و ایشان را بغنیمت مسلمانان اختصاص دهی بعد از ان که کار تو
بر تو بشورند و ترا بکشند بعد از ان رو بعلی کرد و کفت اگر تو مزاح و شوخی نمیداشتی برای این کار خوب بودی والله

اکر ایمان

اکر ایمان ترا با ایمان اهل زمین بسنجند بر همه زیادتی کند بعد از ان آنحضرت برخاست و بیرون رفت عمر کفت والله قسم که انچه مانع
است شما را از ان حق و انحضرت را نمی شناسم اگر کار خود را با او و اگذارید شما را بحق واضح و طریق روشن بدارد و برساند که کیست ان کفت آنکه از
میان شما برخاست و بیرون رفت اگر او را صاحب اختیار کنید شما را براه خدا میبرد کفتند پس چه مانع است که او را متعهد می کنی کفت نمی خواهم
با این کار در زندگی و مردگی بدوش من باشد و بروایت دیگر در روز ضربت شوری کفت نبوت و خلافت را برای بنی هاشم جمع
نمیکنم و بروایت دیگر کفت که بسی است بعد از ان عمر کفت آه اگر ابو عبیده جراح یا سالم مولای ابی حذیفه زنده میبود ان
را هیچ تشویش و شبهه در نبود و ایشان برای این کار مناسب و بی عیب بودند بعد از ان عمر ابو طلحه انصاری را طلبید و کفت
پنجاه کس از انصار بردار و این شش نفر را در خانه جمع کن و شما هم با شمشیرها بر در خانه بایستید و تعجیل کن و بیش از سه روز
مهلت مده تا ایشان با هم مشورت کنند و یکی از جمله خود را برای این کار اختیار کنند و اگر پنج کس متفق شوند و یکی مخالفت
نماید کردن او را بزن و اگر چهار کس متفق اتفاق نمایند و دو کس مخالفت کنند کردن هر دو را بزن و اگر سه کس اتفاق
کنند که عبد الرحمن میان ایشان باشد بقول او عمل کنید و اگر آن سه کس دیگر بر مخالفت مصر باشند کردن ایشان را بزن و اگر ان
سه روز بگذرد و اتفاق برامری نکنند کردن همه را بزن و مسلمانان را بگذار تا هر که را خواهند برای خود اختیار کنند چون
عمر را دفن کردند ابو طلحه با پنجاه کس همه با شمشیرها بر در خانه ایستادند و حضرت امیر المؤمنین به روایت مستفیض مخالفت و موالف
قریب بعد مناقب و مثالب خود را بر ایشان شمرد و همه تصدیق کردند و بابلیغ دیگر مشورت کرده ندند و کفتند اگر خلافت
انداخته شود هیچ کس را بر دیگری زیادتی نخواهد داد و همه مسلمانان را مساوی خواهد کرد و باین سبب خلافت و اضطراب شد
و چون طلحه از خلافت خود مایوس شد و دانست که خلافت از علی و عثمان بیرون نمی رود با بنی هاشم عداوت داشت کفت
من حصه خود را بعثمان بخشیدم زیرا که عثمان داماد امیر المؤمنین بود برای حمیت قرابت کفت من حصه خود را بعلی بخشیدم
بعد از ان سعد بن ابی وقاص نیز چون دانست خلافت باو نمی رسد کفت من حصه خود را بابن عم خود عبد الرحمن دادم چون
هر دو از بنی زهره بودند بعد از ان عبد الرحمن کفت من هم از حصه خود کذشتم و میان علی و عثمان که اختیار کنم و بعلی کفت با تو بیعت
میکنم بر کتاب خدا و سنت رسول خدا و طریقه شیخین ابو بکر و عمر حضرت فرمود که من قبول میکنم بر کتاب خدا و سنت رسول
و انچه خود دانم و رای من باشد تعلق کیرد بعد از ان بهمان نحو بعثمان کفت عثمان کفت باین شرط قبول کردم باز دیکر بعلی رو
بعثمان بهمان شرط کفت تا سه مرتبه و هر مرتبه عثمان قبول میکرد و علی قبول نمیکرد چون دید که علی شرط طریقه شیخین را قبول
نمی کند دست به بیعت عثمان داد و کفت السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ پس علی فرمود که والله که تو با او بیعت نکردی مکر
بامید آنکه او بعد از خود ترا بکیرد خدا میان شما جدایی اندازد و چنانکه اکثر نقل کرده اند الله دعای حضرت مستجاب شد
و میان ایشان فساد و عناد بمرتبه رسید که هیچ یک با دیگری سخن نمی کفتند تا انکه او در میان ایشان جدایی افکند این
بود کیفیت این قضیه بنحوی که اکابر محدثین و مورخین عامه روایت کرده اند و در مقام احتجاج مسلم داشته اند

و برهانی محقق نتواند بود اشتمال این قضیه از جهات شتی بر طعن و کفر و ضلالت و خطای ابوبکر و عمر و عثمان و رضا و اعوان
ایشان **اول** انکه گفت برست عمر انچه کرد در حیات و ممات متحمل این کار نمیشوم اگر این کار حق و موافق امر الهی و حضرت رسالت
پناهی و رضا و طاعت ایشان بود چرا از ان استنکاف میکرد و از تحمل ان میگریخت و بارش را از دوش خود میریخت و اگر
خطا و باطل و خلاف رضا و طاعت ایشان بود چرا در حیات خود متقلد میشد و بکدام حجت خدا و رسول و متمسک شد و حق
از صاحب حق گرفت اول برای ابوبکر و بعد از ان برای خود **دویم** انکه او گفت که رسول خدا از همه این شش نفر راضی بود
و از این جهت همه لایق خلافت اند بعد از ان برای هر یک عیبی گفت که با اعتقاد او منافی ان است و اکثر انها اگر کفر نباشد
بی شک معصیت هستند پس با این عیوب چون تجویز خلافت ایشان کرد و چگونه انحضرت از ایشان راضی بود و ابن ابی
الحدید از جاحظ نقل کرده است که اگر کسی بعمر میگفت که تو اول میگفتی که رسول خدا از این شش نفر راضی بود پس چون
حال الطلحه میگویی که از تو آزرده اند [illegible] و اینها نقیض یکدیگر اند اما کی جرات میکرد که کمتر از این سخن را باو بگوید چه
جای این **سیم** انکه عیب کرد امیر المؤمنین را بمزاح که از جمله صفات حمیده و اخلاق حسنه انبیا و اولیاست و حق تعالی
رسولش را بان مدح کرده و خلاف ان را مذمت کرده و فرموده فبما رحمة من الله لنت لهم و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا
من حولك و اگر مراد او بدعابه و مزاح امری باشد که منافی تمکین و وقار و نفاذ حکم و متضمن لهو و لعب باشد بر همه عالم ظاهر است
که ان حضرت بخلاف این اوصاف موصوف بود و رعبش در دلهای کافران و منافقان بمقتضای اذلة علی المؤمنین اعزة علی
الکافرین بمرتبه متمکن بود که نامش را اگر میشنیدند بدنشان میلرزید و باین سبب اکثر قبول خلافت او نمیکردند و عمر خود او را
نسبت بفخر و تکبر میداد و از ابن عباس روایت کرده اند که چون انحضرت ساکت بود ما جرات نمیکردیم که ابتدا بسخن بکنیم و ابن ابی الحدید
از زبیر بن بکار روایت کرده است که عمر با ابن عباس گفت که اگر صاحب شما علی متولی امر خلافت شود میترسم که عجبی که او را هست او را
از راه ببرد و باز از ابن الانباری روایت کرده است که علی آمد بمسجد و نزد عمر نشست و نزد او جماعتی بودند چون بیرون رفت
یکی از حاضران او را نسبت بتکبر و عجب داد عمر گفت سزاوار است مثل او را که تکبر کند اگر شمشیر او نبود ستون اسلام راست نمیشد
و او در قضا از همه اعلم است و از اوست سوابق و شرف این امت پس کسی گفت هر گاه چنین است چرا او را خلیفه نمی کنید گفت
ما از خلافت او کراهت داریم از جهت انکه کم سن است و فرزندان عبد المطلب را دوست میدارد و ایضا روایت کرده است که عمر با ابن عباس
گفت نمیدانم هرگز بغیر یکی چیزی از برای ایشان در خاطر نداشتیم عمر گفت نخواستند قوم شما که از برای شما پیغمبری و خلافت جمع
شود پس شما آسمان بالا روید از نخوت و تکبر و شاید شما گویید که ابوبکر کسی که شما را از خلافت دور کرد ابوبکر بود او مطلبش این
نبود و لیکن امری دید که علاجی غیر از این نداشت و اگر نه رای ابوبکر بود در حق من همه را از برای من شما از خلافت نصیبی قرار
میداد و اگر میکرد برای شما گوارا نمی شد زیرا که شما قوم نظر میکنید بسوی شما مانند نظری که گاو کند بقصابی که او را
میکشد و باز ابن ابی الحدید از عبد الله بن عمر روایت کرده است که روزی پدرش با عبد الله بن عباس گفت که میدانم چه

اسم مانع

اسم مانع شد مردم را از انکه خلافت را بشما بدهند گفت ولیکن من نمیدانم گفت از جهت انکه عمر گفت کراهت داشتند قریش
از انکه جمع شود از برای شما پیغمبری و خلافت مبادا امر مردم را باهمال کنید پس قریش از برای خود تدبیری کردند و اختیار کردند [illegible]
و توفیق یافتند و برای درستی اختیار کردند ابن عباس گفت آیا خلیفه غضب خود را از من دور میکند که جواب این سخن را بشنود عمر گفت
بگو انچه میخواهی ابن عباس گفت اما انچه گفتی که قریش از برای خود اختیار کردند حق تعالی میفرماید وربك یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم
الخیرة یعنی پروردگار تو خلق میکند انچه میخواهد و اختیار میکند از برای ایشان انچه خیر ایشان در ان است و تو میدانی که خدا اختیار کرده از خلقش ان کس
از برای خلافت ان را که اختیار کرده اگر قریش از برای خود اختیار کرده اند ان را که خدا اختیار کرده بود حق است و الا باطل است و انچه گفتی که
نخواستند که برای ما جمع شود پیغمبری و خلافت پس حق تعالی حال ان جماعت را ذکر کرده است و گفته است ذلك بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط
اعمالهم یعنی این بسبب انست که ایشان نخواستند انچه را خدا فرستاده است پس خدا حبط کرده است عملهای ایشان را و ثواب انها را بر طرف
کرد و اما انچه گفتی که اگر چنین میشد ما مردم را باهمال میکردیم اگر ما خلافت را میبردیم تعدی میکردیم بقرابت خویشی نمیتوانستیم کرد و لیکن
خلقهای ما مشتق است از خلق رسول خدا که خدا در حق او گفته است که بدرستی که تو بر خلق عظیمی و ایضا او را خطاب کرده است که بگشا و
پست کن بال رحمت خود را برای انها که متابعت تو کرده اند از مؤمنان عمر گفت مهلا باش ای پسر عباس دلهای شما ابا نمیکند از غش و مکر با امر
در امر قریش غشی که هرگز زایل نمیگردد و کینه که هرگز متغیر نمیشود ابن عباس گفت [illegible] راه ردای پادشاه
مؤمنان دلهای بنی هاشم را نسبت بغش و فریب [illegible] به درستی که دلهای ایشان از دل رسول خداست که خدا پاک و پاکیزه کرده است
ان را از همه عیبها و بدیها و ایشان خانواده اند که حق تعالی ایشان را تطهیر نموده است و اما انکه گفتی که عداوت و کینه شما
در دلهای ما هست چگونه کینه نداشته باشد کسی که حقش را غصب کرده باشند و در دست دیگران ببیند پس عمر گفت اما تو ای عبد الله [illegible]
بمن رسیده است که نمیخواهم بتو بگویم و منزلت تو نزد من زایل شود ابن عباس گفت کدام است ان سخن اگر حق است و اگر باطل باشد خلافش را ظاهر کرد
حق باشد نباید از نزد تو زایل شود عمر گفت شنیدم که میگویی که این خلافت را از روی حسد و ظلم از ما گرفتند ابن عباس گفت اما ظلم
پس شیطان حسد برد بر آدم و او را از بهشت بیرون کرد و ما فرزندان ادمیم و محسود [illegible] ای صاحب این سخن [illegible]
گفت ای خلیفه ایا نمیدانی که عرب بر عجم [illegible] که رسول خدا از ماست و ما [illegible] از شما و قریش دعوای فضیلت میکنند بر سایر عرب که رسول
خدا از ماست پس ما بر سایر قریش این حجت داریم عمر گفت الحال برخیز و بخانه خود برو چون برخاست و دور شد عمر از عقب او
صدا زد که ای [illegible] بدرستی که من با همه چیزها تو حافظ میشوم دست از رعایت حق تو بر نمیدارم ابن عباس رو بعقب کرد ایستاد و گفت
مرا بر تو حق عظیمی هست بسبب رسول خدا هر که ان حق را رعایت کند بهره خود را حفظ کرده است و هر که ضایع کند بهره حق خود
را باطل کرده است این را گفت و رفت پس عمر با حاضران گفت مرحبا ابن عباس هرگز ندیدم او را که با کسی مباحثه و معارضه کند مگر انکه
بر او غالب می آید **مؤلف گوید** که از این اخبار مستفیضه هر عاقلی خبیری بخوبی میداند که این منافق میدانسته است که خلافت حق امیر المؤمنین است
و این وسایل و حیل سعی در ابطال حق او میکرده است و هر یک از این کلمات دلیل واضحی است بر کفر و نفاق او و مثل انکه گفت نمیخواهم در حیات

ومهات مختل این امر شود هرگاه مبادی کرامیر المومنین صاحب این حق است واگر خلیفه شود هر آینه راه خدا میسپرد و همیشه میگفت لولا علی لهلک
عمر پس چرا بعد از فوت باو نمیدهی شاید که تدارک بعضی از گناهان تو بشود واگر میخواستی در اصل مختل شود چرا او را بهیچ وجه متحمل نشد
وتدبیر آن کردی که از کسی که باعتراف تو احق و اولی است منصرف کردد و بکسی منتقل شود که باعتراف تو عیب واقع است کی بینی از او بهترات
و از غایت فضیحت کشته خواهد شد و انکه گفت نبوت و خلافت را برای بنی هاشم جمع نمیکنم ابن عباس جواب شافی در این باب گفت حق تعالی
میفرماید ان الامر کله لله یعنی بدرستی که امر همه از خداست و فرموده است لا تقدموا بین یدی الله و رسوله و آیات و اخبار بسیار
از این باب گذشت و بنی هاشم چه تقصیر داشتند که قابل امامت و خلافت نیستند سوای انکه حضرت نبوت و ابواب علم و حکمت و
اعلام هدی و منار تقوی و راهنمایان راه خدا بیند و چرا در سایر انبیا مانند نوح و ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و داود
و غیر ایشان پیغمبری ایشان مانع خلافت اهل بیت ایشان نشد و در پیغمبر آخر الزمان که اشرف پیغمبران است مانع شد و انکه گفت نبوت
و خلافت هر دو بعد با شما باشد برای ما هیچ نماند محض حسد و عداوت و حب جاه و ریاست است هرگاه خدا ایشان را برای خلافت پسندیده
و شما را قابل آن ندانسته باشد کسی را تقصیری نخواهد بود و انکه گفت که سالی هرگاه کم سن بودن مانع پیغمبری نباشد در حضرت یوسف
و عیسی و یحیی و سلیمان و امثال ایشان مانع خلافت چرا باشد و در حق آن حضرت هم برای نبوت و رسالت و خاتم الانبیا بودن هرگاه
چهل سال کافی باشد زیاده از چهل سال در خلافت آنحضرت چرا کافی نباشد و چرا پیش آنحضرت برای حمل سوره برائت و در عزوه تبوک برای
منزلت هرون و خلافت که چند سال پیشتر از این بود کم نبود و بعد از وفات حضرت رسول که چند سال بعد از آن بود کم بود و بعضی دیگر
که بعضی ایشان صحبت داشتند هرگاه صحبت بعضی ایشان از برای خدا باشد و من در رسالت رسول خدا شک ندارم چرا بد باشد پس معلوم شد که این خطا
مشتمل است بر خطاهای بسیار **چهارم** انکه خود روایت کرده اند که در روز سقیفه که ائمه میباید که از قریش باشند و انصار از این
روایت مطیع و منقاد شدند و در روز شوری گفت که اگر سالم مولای ابی حذیفه میبود من در خلافت او شک نمیکردم و حال انکه
بی شک او از قریش نبود و این منافی صریح است با مخالفت نص و اتفاق اما مقدمه اولی پس سابقا مذکور شد و این اثر
در کامل از عمر ابن میمون روایت کرده است که چون عمر را زخم زدند باو گفتند اگر کسی را خلیفه میکردی رفع نزاع میشد گفت اگر ابو عبیده
زنده میبود او را خلیفه میکردم و اگر خدا از من سوال میکرد میگفتم از پیغمبرت شنیدم که میگفت او امین این امت است و اگر سالم
زنده بود او را خلیفه میکردم و اگر خدا از من سوال میکرد میگفتم از پیغمبرت شنیدم که میگفت سالم محبتش بخدا شدید است و شیخ
مرتضی رحمه الله از بلاذری روایت کرده است که عمر گفت اگر کسی را تعیین کنم کفت از اصحاب خود میخواهم برای خلافت بعد از من
این شش نفر میکنم که رسول خدا از ایشان راضی بود بعد از آن گفت که اگر یکی از دو نفر را می یافتم سالم یا ابو عبیده
خلافت را باو میگذاشتم و اعتماد براو میکردم و قاضی القضاة نیز این روایت را نقل کرده است و طعنی در آن نکرده است و اما مقدمه
دوم در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم روایت کرده است از ابو هریره که رسول خدا گفت که مردم تابع قریش اند در این امر مسلمان
ایشان تابع مسلمان ایشانند و کافر ایشان تابع کافر ایشانند و ایضا از ابن عمر روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که

بوستن

بوستن این امر در قریش است مادام که دو نفر از ایشان باقی باشند و بخاری از معویه روایت کرده است که رسول خدا فرمود که این امر در
قریش است و دشمنی نمیکند با ایشان احدی مگر آنکه خدا او را برو بیندازد مادام که دین را برپا دارند و ترمذی از عمرو بن العاص
روایت کرده است که حضرت رسول گفت که قریش والیان مردم اند در خیر و در شر تا روز قیامت و قاضی القضاة در مغنی این روایت را نقل
کرده است و گفته است که در روز سقیفه این روایت را کسی دیگر رد نکرد و همه شهادت بر حقیت آن دادند و بحد استفاضه رسید پس
معلوم شد که در این تمنی و حکم باستحقاق سالم از برای خلافت هم نقیض گفته خود کرده و هم مخالفت نصوص قاطعه نموده و ایضا
که او برای خلافت سالم پیدا کرده بود با انکه مجهول است معلول هم هست زیرا که سند تحریر عیب نیست که مستلزم استجماع جمیع شرایط
امامت و قدرت بر تحمل بار گران خلافت باشد و اگر با حدیث در باب سالم موجب قطع عذر باشد چرا وصف امیر المومنین در حدیث طیر
بانکه او احب خلق است بسوی خدا موجب نامزد امامت او نباشد با انکه محبوب خدا بودن بالاتر است از محب خدا بودن و شدت محبت مستلزم
فضیلت بر جمیع خلق نیست و محبوب تر بودن هست پس چرا تعیین آن حضرت نکرد و قطع نظر از آیات متکاثره و نصوص متواتره دیگر
و بعضی از اکابر گفته اند که این قرینه واضحات بر آنکه شیعه روایت کرده اند که عهد کرده بودند ابو بکر و عمر و ابو عبیده و سالم بر آنکه امامت
نگذارند که بنی هاشم برسد و اگر این نبود چه معنی داشت آرزوی وجود این دو نفر که ایشان که هیچ فضلی معروف و موصوف نبودند با وجود
اکابر صحابه که با انواع فضایل و سوابق ممتاز و معروف بودند **پنجم** انکه اول تمنی خود که من بعد از فوت متحمل نمیشوم و بعد از آن
متحمل شد و در جمع شوری که نموده هم دلیل بود بر عجب شوری که مبنای خلافت که بر آن قرار شد تمادی آن امت که مبتنی بر شوری بحث
اجتهاد باشد بر تقدیر تسلیم ترجیح اجتهاد بعضی بر بعضی از چه راه بود و ایضا چرا خود را خلیفه میدانست اجتهاد نکرد که کسی را تعیین
کند و رجوع با اجتهاد دیگران کرد که محتاج با مر طویل و آن هم تقسیم و تقلید و توعید شود و اگر با اجتهاد دوام خود اکتفا نمود
چنانکه ابو بکر در خلافت کرد و البته از فتنه و آشوب اسلام بود و فی الحقیقه منشا مقاتله جمل و صفین و نهروان هیچ امری بغیر شوری
نبود چنانکه ابن ابی الحدید از معویه نقل کرده است که امر مسلمانان را هیچ چیز پراکنده نکرد و خواهشهای ایشان را متفرق نکرد مانند
مکر شوری که عمر در میان شش نفر قرار داد زیرا که آن باعث این شد که هر یک از ایشان داعیه خلافت بهم رسانیدند و توقع داشتند
نیز این خواهش بهم رسانیدند و اگر هر یک کسی را خلیفه میکرد چنانکه ابو بکر کرد این اختلاف بهم نمیرسید و شام که هر سر انگیختن
این فتنه را بانکه بطمع انداخت معویه و عمرو بن العاص را در خلافت زیرا که او معویه را عامل شام و عمرو بن العاص را حاکم مصر کرده
بود و برای انکه عداوت ایشان را نسبت با امیر المومنین میدانست پس با ایشان داد برای انکه کی بعد از وی خلافت بان حضرت برگردد شاید
ایشان اطاعت نکنند و چون مجروح شد و از حیات مایوس گردید گفت ای اصحاب محمد خیرخواه یکدیگر باشید اگر نکنید در خلافت
غالب میشوند بر شما عمرو و معویه و چون این سخن با ایشان رسید داعیه خلافت بهم رسانیدند و در زمان حضرت [illegible] آورده
و ایضا ابن ابی الحدید از جعفر بن مکی حاجب روایت کرده است که محمد بن سلیمان حاجب الحجاب مردی عاقل ظریف ادیبی بود
و تتبع علوم فلسفه نیز کرده بود و تعصب مذهب مخصوصی نمیکشید من از او سوال کردم از احوال علی و عثمان گفت این عداوت

قدیم بوده میان بنی هاشم و بنی عبد شمس و بعد از سخن بسیار در این باب گفته است سبب دویم در اختلاف در امامت آن بود
که امامت خلافت را بشوری قرار داده و نص بر یک شخص نکرد پس در نفس هر یک از ایشان قرار گرفت که اهلیت خلافت و یارا
دارند پس ستیزه این امر در خاطرهای ایشان مرکوز بود و چشم براه بوده و انتظار این امر میکشیدند تا آنکه نزاع میان علی
و عثمان قوی شد و کار منتهی شد بقتل او و اعظم اسباب قتل او طلحه بود و شک نداشت که خلافت بعد از عثمان باو خواهد رسید
باعتبار سابقه او و آنکه پسر عم ابوبکر بود و ابوبکر در اهل نفوس آن عصر منزلت عظیمی داشت و سماحت و جود هم داشت و با عمر در
حیات ابوبکر نیز در خلافت منازعه کرده و پیوسته باین سبب سعی میکرد در تضییع عثمان و شورانیدن مردم بر او و عطیه‌ها میداد اهل یمن
و اعراب و اهل شهرها را از او منحرف کرد و زبیر نیز درین باب معاونت او میکرد و خلافت را از برای خود میخواست و امید این دو نفر
بخلافت کمتر از امید علی نبود بلکه طمع ایشان قوی‌تر بود زیرا که علی را ضایع کرده بودند ابوبکر و عمر و او را در نظر مردم بی‌قدر کرده
بودند بلکه او را فراموش کرده بودند از خاطرها و آن جماعتی که خصایص و فضایل او را که پیش از آن در زمان حضرت رسول دیده و شنیده
بودند اکثر ایشان مرده بودند و جماعت دیگر بهمرسیده آمده بودند که او را نمی‌شناختند و او را مانند سایر مسلمانان میدانستند و از
فضایل او چیزی در میان مردم ظاهر نبود مگر آنکه پسرعم رسول و زوج بتول و پدر سبطین است و سایر مناقب و فضایل او را فراموش کرده
بودند و از برای آن حضرت اتفاق افتاده بود از بغض قریش و انحراف ایشان از آنحضرت آنقدر که از برای هیچ یک از دیگران اتفاق
نیفتاده بود و قریش طلحه و زبیر را دوست میداشتند زیرا که اسباب بغض علی در ایشان نبود و در اواخر ایام عثمان تالیف قلب قریش
میکردند و ایشان را وعده عطا و افضال میدادند و هر دو خود را در میان مردم خلیفه بالقوه بلکه بالفعل میدانستند زیرا که عمر نص
بر ایشان کرده بود و از برای خلافت پسندیده بود و عمر در حال حیات و بعد از وفات نافذ الحکم بود در مردم اقوال و افعال او را می‌پسندیدند
و چون عثمان کشته شد طلحه اراده اخذ خلافت کرد و بسیار حریص بود بر آن و اگر اشتر و شجاعان عرب که را او بودند خلافت را در علی
قرار نمیدادند با آنحضرت بیعت نمی‌شد و چون خلافت از دست طلحه و زبیر بدر رفت آن دو فتنه عظیم در خلافت آن حضرت کردند و عایشه را
بعراق آوردند و فتنه جنگ جمل برپا شد و جنگ جمل مقدمه و تمهیدی بود از برای جنگ صفین زیرا که اگر جنگ بصره نبود معویه جرات بر
مخالفت نمیکرد و بوهم اهل شام انداخت که علی فاسق شده بمحاربه عایشه و مسلمانان و آنکه طلحه و زبیر را کشت و ایشان از اهل بهشت
بودند و هرکه مؤمنی از اهل بهشت را بکشد او از اهل جهنم است پس معلوم شد که فساد صفین از فساد جمل متولد شد و فرع آن بود و از
فساد صفین و کلاء شدن معویه ناشی شد هر فسادی و فتنه که جاری شد در ایام بنی امیه و فتنه عبدالله بن الزبیر نیز فرعی از فروع قتل
عثمان بود زیرا که عبدالله دعوی کرد که چون عثمان یقین بقتل خود بهم رسانید نص خلافت از برای من کرد و مروان بن الحکم و جمع دیگر
بر این گواهی دادند پس تحقیق شد که سلسله این امور چگونه بیک دیگر پیوسته و هر فرعی متفرع بر اصلی است و هر شاخی به درختی پیوسته است
و هر شعله از آتشی افروخته است و همه منتهی میشود بشجره خبیثه شوری که عمر در بین عین فتنه و ضلالت غرس نموده و گفته عجب است از
ابوبکر و عمر که گفتند که سعید بن عاص و معویه را که از منافقین که داخل مؤلفة قلوبهم بودند و اسیر شدهای جنگ و فرزندان آنها

کرجبر ایمان را

که جبر ایمان را اظهار میکردند حاکم و والی کرد و علی و عباس و زبیر و طلحه را مطلقا ولایتی و حکومتی نداد در جواب گفت که اما علی ابا کرد
زیاده از آن است که از جانب من قبول حکومت بکند و اما این جماعت دیگر از قریش میترسم که منتشر شوند در شهرها و فساد بسیار بکنند پس
کسی که از حکومت ایشان خایف باشد که فساد کنند و هر یک دعوای خلافت از برای خود بکنند چگونه نزد تو سزید در تقوی که شش نفر را در شوری
خلافت مساوی قرار بدهد از آنکه فساد کنند پس معلوم شد که جمیع فتنهای اسلام متفرع بر شوری و سقیفه و سایر بدعتهای ابوبکر و عمر شد
ششم علیهما و علی اعوانهما لعنة الله و لعنة اللاعنین الی یوم الدین **ششم** آنکه مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار را که باتفاق و اخبار ثابت صحیح
متفق علیها از جمله اهل بیت و دوست‌ترین اهل زمین و ملازم حق و بامر الهی محبوب حضرت رسالت و شیعیان حضرت امیرالمؤمنین بودند
و عباس عم حضرت رسالت را در شوری داخل نکرد و جمعی را که باقرار خود معیوب به همه آن معیوب بودند و معدن نفاق و شقاق بودند
صاحب اختیار و مرجع این کار کرد **هفتم** آنکه در قضیه فدک که امر جلی بود منطق بدعوی و شهادت چهار معصوم را که از ما
احدیت و حضرت رسالت شهادت عصمت و طهارت و صدق و حقیت ایشان داده اند بتهمت جر نفع رد کرد و در باب اثبات
کمربایات تمام امت در جمیع امور احکام دین و دنیا و آخرت است رجوع بحیی بود که همه را شراب در آن امر که بود و تهمت جر نفع اصلا
هشتم مانع نشد **هشتم** آنکه اگر چه بسبب ظاهر حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را داخل شوری کرد اما تقسیم آن بوجهی بود و حیله
کرد که البته خلافت از جانب آنحضرت بگیرند و بعض ظاهر شود که دلیل واضح است بر کفر او چه در نهایت ظهور بود که طلحه با وجود آن بغض
نسبت بحضرت رسالت باعتراف عمر و عداوت با حضرت امیرالمؤمنین باعتبار ربط او با ابوبکر و معارضه حضرت با او در خلافت پسر عم خود
عبدالرحمن را خواهد بود و عثمان و سایر نسبهای ایشان جانب عثمان را میگذاشت و هم چنین سعد که از جمله بنی زهره و بنی اعمام عبدالرحمن بن
عبدالرحمن و عثمان را نمی‌گذاشت و ایشان با وجود او بخلافت آن حضرت راضی نمی‌شدند و زبیر که باقرار عمر کافر انسان و کافر شیطان
بود اگر با ایشان میبود آنحضرت تنها میماند و اگر در خدمت آنحضرت اقامت میبود دو کس میبود در برابر تقدیری که سعد هم با ایشان
موافقت میکرد سه نفر میشدند عبدالرحمن و طلحه البته موافقت میکردند پس بهیچ یک از این سه صورت خلافت بآنحضرت نمیرسید و ابن
ابی الحدید گفته است که شعبی در کتاب شوری و جوهری در کتاب سقیفه روایت کرده اند از سهل بن سعد انصاری که گفت چون
حضرت امیرالمؤمنین و عباس از مجلس عمر برخاستند در روزی که بنای شوری را گذاشت من از عقب ایشان میرفتم شنیدم که آنحضرت
بعباس گفت که باین تدبیر خلافت از دست ما بدر رفت عباس گفت چه گمان داری حضرت فرمود نشنیدی که میگفت که در جانبی باشید
که عبدالرحمن در آن جانب است و سعد مخالفت عبدالرحمن نمیکند زیرا که پسر عم اوست و عبدالرحمن نظیر عثمان و داماد اوست
و هرگاه ایشان در یک طرف جمع شوند اگر آن دو نفر دیگر با من باشند فایده نخواهد کرد چه جای آنکه من امید بهر یک ندارم و بکی را نامها و نیز
نامهم و با این مراتب مطلب عمر این بود که بفهماند بمردم که عبدالرحمن افضل است از ما و بخدا سوگند که اول ایشان که ابوبکر بود فضیلت
نداشت چه جای عبدالرحمن و بخدا سوگند که اگر عمر در این مرض نمیرد من خاطر نشان او خواهم کرد بدی عاقبت کار او را از اول تا آخر اما
کرد و اگر بمیرد البته خواهند دید ایشان اتفاق خواهند کرد که خلافت را از ما بگردانند و اگر بکنند جزای خود را از من خواهند یافت

والله که من رغبت بپادشاهی ندارم و دنیا را نمی‌خواهم ولیکن می‌خواهم عدالت را در میان مردم ظاهر کنم و دانم و قیام نمایم باحکام کتاب خدا و سنت رسول خدا اگر کسی گوید که هر گاه حضرت میدانست که خلافت باو نمی‌رسد چرا داخل شوری میشد جوابش آنست که چون ابوبکر و عمر در روز اول انحضرت را منع کردند که نبوت و خلافت در یک سلسله جمع نمی‌شود و عمر نیز مکرر این را میگفت و در خاطرهای مردم مرکوز شده بود اگر حضرت داخل شوری نمیشد هر کز احتمال خلافت در بنی هاشم نمیدادند حق بجانب هر میگشت چون حضرت با سرار و داخل شوری شد دانستند که ان روایت موضوع و ان حرف بی‌اصل بوده است چنانچه ابن بابویه رحمه الله از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون عمر اهل شوری را نوشت در اول صحیفه نام عثمان را نوشت و علی را در اخر نوشت عباس بحضرت گفت که ترا بعد از همه نوشته است و ترا بیرون خواهند کرد ان من شنو داخل شوری مشو حضرت جواب او نگفت چون با عثمان بیعت کردند عباس گفت نگفتم چنین خواهند کرد حضرت فرمود که ای عم داخل شدن من سببی داشت که بر تو مخفی بود نشنیدی که عمر بر منبر میگفت که خدا برای اهل بیت نبوت و خلافت را جمع نخواهد کرد من خواستم که از زبان خود تکذیب خود بکند و مردم بدانند که انچه پیشتر میگفت باطل و دروغ بود و ما صلاحیت خلافت داریم پس عباس ساکت شد و ایضا در امور و افعال ایشان مصالح بسیار است که عقول ناقصه ما بانها نمی‌رسد و این نیز معلوم بود که اگر انحضرت داخل در شوری نمی‌شد جبر میکردند او را بر بیعت یکی از انها و ممکن بود که مردم توهم کنند که حضرت برضا و رغبت ترک خلافت کرده و با انها بیعت کرده است بخلاف انکه داخل شود در شوری و طلب حق خود بکند و حجتها بر ایشان تمام کند که توهم رضا و اختیار برطرف میشود چنانکه طبری در این قصه روایت کرده است که عبد الرحمن بانحضرت گفت یا علی بر جان راهی مکش اگر کشته شوی من نظر کردم و با مردم مشوره کردم ایشان کسی را معادل عثمان نمیدانستند پس علی بیرون امد و فرمود انچه مقدر شده است خواهد شد و در روایت طبری چنین است که چون مردم با عثمان بیعت کردند علی مضایقه کرد در بیعت عثمان این آیه را خواند که بر ایشان خود و امثال ان که بیعت رسول را شکستند نازل شده و من نکث فانما ینکث علی نفسه تا آخر آیه چون حضرت این تهدید را شنید برگشت و بیعت کرد و میفرمود مکر کردند و سید مرتضی رضی الله عنه از بلادری که از معتبرین مورخین عامه است روایت کرده است که چون عبد الرحمن با عثمان بیعت کرد حضرت امیر المؤمنین ایستاده نشست عبد الرحمن گفت بیعت کن و اگر نکنی گردنت را میزنم و در ان روز بغیر او کسی شمشیری نداشت پس حضرت غضبناک بیرون رفت اصحاب شوری از عقب او رفتند و گفتند بیعت کن و الا با تو جهاد میکنیم پس برگردانیدند حضرت را تا بیعت کرد پس از این احوال و خصوصیات بر همه ظاهر میشد که بیعت از روی رضا نبود و اجماع متحقق نشد و چگونه شاید اجماعی باشد با تهدید بقتل و جهاد و سید رحمه الله گفته است که ممکن است که عبد الرحمن که رییس بود که او را خوف از ان بود که مردم او را معزول بدانند و هر چه بگوید قبول کنند و ممکن دیگر انکه بر حضرت امیر المؤمنین عرض کرد خلافت را اما بشرطی که علم داشت که حضرت بان شرط قبول نخواهد کرد یا انکه گفت بشرط انکه بسیرت ابوبکر و عمر عمل کنی و میدانست که حضرت سیرت ایشان را بدعت و باطل میداند و قبول این شرط نخواهد کرد و نمیتوانست حضرت اظهار این کرد که سیرت ایشان باطل بود دلیل که همین را سبب قدح در او میکردند و ایضا محال بود عمل بسیرت هر دو که در ان دلیل که سیرت انها نیز با هم موافق نبود و در این مکر واضح چنین امر باطلی را از عیب پوشید نهم انکه در چهار صورت امر بقتل این جماعت نمود

مخالفت

مخالفت هر با عبد الرحمن یا سایر اولیای عثمان یا بر عمری قرار بگیرد رای ایشان و ایشان را جهة معصیتی بود که با نها مستحق قتل شوند و امراء و رای عبد الرحمن و دیگران بچه دلیل حجت بود و کدام امر خدا و رسول دلالت بر وجوب اطاعت ایشان مود که مخالفت ایشان موجب قتل جمعی از مسلمین که بنص قرآن قتل ایشان حرام و از کبایر است میشود **دهم** انکه در میان ایشان امر بقتل حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نمود بلکه امر بقتل بود مکرر برای انحضرت و اتباع ان چنانچه از حیله گفتیم ظاهر شد با انکه باسانید صحیحه از طرق مخالف و موالف ظاهر شد که حب او ایمان و بغض او کفر است و حرب او حرب رسول خدا و سلم او سلم انحضرت است **یازدهم** انکه بر تقدیر وجوب اطاعت رای ایشان و ایجاب مخالفت ایشان قتل مسلمین را خصوصا ان معصوم بزرگوار را کدام دلیل دلالت بر خصوص تعیین این مدت کرده که اگر سه روز بگذرد واجب القتل شوند **دوازدهم** انکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را با ان مناقب و مفاخر که بروایات صحاح ایشان ثابت شد و اکثر گذشت که از حق و از قرآن جدا نمیشود و باب مدینه علم و حکمت است و امام حق و حجت بر جمیع خلق است با سایر مناقب که مذکور شد امر کرد بکرا اطاعت عبد الرحمن بکند که از همه مناقب عاری بود و میدانست که جانب عثمان را اختیار خواهد کرد بود منکه اراده و باعتراف خودش ضعیف الرأی و محب قوم خود بود و این علت قابل خلافت نیست و رای او را بر رای انحضرت ترجیح داده و قتل او را واجب نمود احدی که اگر خلاف رای او کند او را بکشند از این عناد و نفاق و کفر و ضلالت بالاتر نمیباشد **سیزدهم** انکه کتاب الله باتفاق مخالف و موالف حضرت امیر المؤمنین قرین کتاب الله است و هر که از حق جدا نیست و سفینه نجات و اعلم امت است و بطریق تخمین راضی نشد و بهمین سبب از خلافت که مخصوص او بود گذشت از این واضح تر دلیلی نمی‌باشد بر ضلالت ایشان و بطلان طریقه ایشان زیرا که اگر طریقه ایشان موافق کتاب خدا و سنت رسول بود چرا حضرت ان را قبول کرد و این را قبول نکرد و چرا انکه را قبول کرده بود عبد الرحمن بسبب قبول نکردن این خلاف انحضرت راضی نشد و اگر مخالف ان بود مخالف خدا و رسول و عین کفر است **چهاردهم** انکه چون عثمان باین شرط راضی شد بطلان خلافت و ضلالت او هم مثل ایشان ظاهر شد و ایضا بر تقدیر صحت اجتهاد علی و عثمان اگر مجتهد بودند پس مذهب سنیان قابل خلافت بودند دیگر اگر شرط اعظم خلافت بمذهب ایشان اجتهاد است پس چرا عمر ایشان را داخل شوری خلافت کرد و عبد الرحمن تکلیف بیعت کرد و اگر مجتهد بودند چرا عبد الرحمن شرط میکرد که با اجتهاد خود عمل نکنند و از اجتهاد ابوبکر و عمر تجاوز ننمایند و چرا عثمان قبول این شرط کرد و اگر این شرط جایز است پس فایده شرط اجتهاد در خلافت چیست و ایضا هر گاه با اجتهاد مخالفت حضرت رسول کردن واجب است متابعت و بنصوص قرآن جایز باشد چنانکه سنیان تجویز میکنند و خطاهای ابوبکر و عمر را بان توجیه می‌کنند چرا مخالفت ان دو باطل جاهل جایز نباشد و وجوه دیگر از خطا در این قصه هست که استیفای انها موجب تطویل کلام است و انچه مذکور شد برای عاقل منصف کافی است **طعن یازدهم** انکه ابوبکر را در خانه حضرت رسول دفن کرد و وصیت کرد که او را نیز در ان خانه معظم دفن کردند و ان جایز نبود بچندین وجه **اول** انکه تصرف در ملک غیر بغیر جهت شرعی جایز نیست **دویم** انکه هیچکس حق نداشت که داخل شدن در خانه انحضرت بغیر اذن **سیم** انکه کلنگ ها در نزدیک قبر شریف انحضرت بر زمین زدند و حق تعالی نهی کرده از انکه صدا نزد ان حضرت بلند کنند و حرمت مومن خصوصا ان حضرت در حیات و موت یکی است و در هر دو حال رعایت ان

واجبست و تفصیل این سخن در این باب آن است که موضع قبر رسول خالی از آن نیست که تا وقت وفات آنحضرت ملکیت آنحضرت باقی بود یا
در حال حیات آنحضرت بعایشه منتقل شده بود چنانچه بعضی از سنیان ادعا کرده اند و بنا بر اول خالی از آن نیست که میراث بدیگران رسیده
یا صدقه بود اگر میراث بود پس جایز نبود ابوبکر و عمر را که امر کنند بدفن ایشان در آنجا مگر بعد از آنکه طلب رضا از ورثه و در هیچ روایتی
و خبری نقل نشده است که از ورثه حضرت طلب رضا کرده باشند یا نخواهیان و امثال آن از ایشان کرفته باشند و اگر صدقه بود بایست که از مسلمانان
هر یک باشند رضای تحصیل کرده باشند و اگر انتقال در حال الحیات بود بایست در این باب حجتی یا شاهدی از عایشه طلبند چنانچه از
حضرت فاطمه علیها السلام طلبیده بودند و از برای آنکه در نظر عوام چنین قولی کنند فرستادند نزد عایشه و از او رخصت طلبیدند و بر عاقل خبیر ظاهر است
که رخصت عایشه فایده نداشت و اگر میراث بود تصرف در آن بیش از حصه بدون رخصت سایر ورثه حرام بود و اذن عایشه بر تمامی
نفوذ نداشت روایت کرده اند که فضال بن حسن روزی گذشت بمجلسی که ابوحنیفه با جماعت بسیار از اصحاب که ایشان نشسته بود و مشغول
افاده بود با رفیق خود گفت والله تا ابوحنیفه را خجل و ملزم نکنم از این موضع نروم پس نزدیک رفت و بر ایشان سلام کرد و گفت ای
ابوحنیفه من برادری دارم میگوید بهترین مردم بعد از حضرت رسول علی بن ابی طالب است و من میگویم که بهترین مردم بعد از آن
حضرت ابوبکر است و بعد از او عمر پس از تو میخواهم دلیلی بگو که با او حجت کنم ابوحنیفه ساعتی سر پیش انداخت پس سر برداشت و گفت بس است از برای کرامت
و فخر ایشان همخوابی ایشان با حضرت در قبر او و کدام حجت از این واضح تر میباشد فضال گفت من گفتم این را به برادرم او گفت
اگر آن موضع از حضرت رسول بود پس ایشان ظلم کردند بدفن کردن ایشان در موضعی که حقی در آن نداشتند و اگر از ایشان بود و بخشیدند
رسول را بخشیده بودند بد کردند که رجوع در بخشیده خود کردند و عهد را شکستند ساعتی سر بزیر افکند پس گفت ایشان را از برای حق زنهای
خود در اینجا مدفون شدند فضال گفت من گفتم برادرم گفت آنحضرت نه زن داشت و امثال ذلک چنانچه حق تعالی فرموده است
انا احللنا لک ازواجک اللاتی آتیت اجورهن ابوحنیفه گفت بگو میراث دخترهای خود در آنجا مدفون شدند فضال گفت
من گفتم برادرم گفت که حضرت رسول که از دنیا رفت نه زن داشت و بجمیع زنها هشت یک از آن خانه میرسید پس بهر زنی یک حصه
از نه حصه از هشت یک میرسید و آن بقدر یک شبری نمی شود چگونه بآن بزرگی که داخل کرده اند و ایضا ایشان فاطمه را میراث
ندادند و گفتند آنحضرت را میراث نمی باشد چون شد که عایشه و حفصه میراث بردند چون سخن باینجا رسید ابوحنیفه گفت دور کنید این را
که خود رافضی است و برادری ندارد و امثال این در کتب مبسوطه مذکور است و بسبب عمر علم الزنا بودن او مذکور است این رساله
گنجایش ذکر آنها ندارد **مطلب سیوم** در بیان قلیلی از مطاعن عثمان است که قبایح احوال او مشهورتر است از آنکه احتیاج بذکر
داشته باشد و لیکن از آنها را در این رساله بیان می نماید **طعن اول** آن است که اقارب کافر منافق فاسق چند او که اهلیت
هیچ امری نداشتند حاکم و والی مسلمانان کرده بر نفوس و فروج و اموال ایشان مسلط کرد از آنجمله ولید برادر مادری خود را
والی کوفه کرده بود و انواع فسوق و معاصی از او صادر شد چنانچه ... ابن عبدالبر در کتاب استیعاب و اکثر محدثان
و مورخان روایت کرده اند که روزی مست بمسجد آمد و نماز صبح را با مردم چهار رکعت کرد پس روی باشان کرد ... ایشان گفت که

اکر هیچ اهمیه

اگر هیچ اهمیه ندیاده از چهار رکعت نیز میکنم و صاحب استیعاب بعد از آن گفته است که این قضیه از مشهورات است و ثقات روایت کرده اند
از اهل حدیث و اهل اخبار و نیز گفته است که خلافی نیست میان اهل علم بتاویل قرآن که آیه که در او این جا که جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا در شان ولید
نازل شده است و حق تعالی ولید را فاسق نامیده است و صاحب مروج الذهب و دیگران روایت کرده اند که فسق او بحدی شایع شد که
بر منبر او اسناد بر آن کردند و او را بمدینه آوردند و حضرت امیرالمؤمنین او را حد شرب خمر زد و از آنجمله عثمان راضی بود و مروان
منافق را در خلافت خود دخیل کرد که هر چه مروان میخواست میکرد و عبدالله بن ابی سرح را امیر مصر کرد و چون مصریان از او شکوه کردند
و بفریاد آمدند محمد بن ابی بکر را امیر کرده فرستاد و پنهان بعبدالله نوشت که چون این جماعت بیایند سر و ریش بعضی از ایشان را
بتراش و بعضی بکش و بعضی را بدار بکش اهل مصر نامه را در راه گرفتند و بمدینه برگشتند و این اسباب کشته شد **طعن دویم** آنکه
حکم بن العاص را که حضرت رسول او را از مدینه بیرون کرده باعتبار کفر و نفاق او و ایذای بسیاری که از او بآنحضرت میرسید و آنحضرت
در حیات بود او را رخصت دخول مدینه نداد و چون حضرت از دنیا رحلت کرد باعتبار قرابتی که با عثمان داشت و اتفاقی که در نفاق با یک
دیگر داشتند عثمان نزد ابوبکر آمد و شفاعت کرد که او را رخصت دخول مدینه بدهد ابوبکر راضی نشد و چون عمر خلیفه شد باز استدعا
کرد عمر راضی نشد و چون خود خلیفه شد او را و اطفال او را با عزاز و اکرام بمدینه آورد و هر چند حضرت امیرالمؤمنین و زبیر و طلحه
و سعد و عبدالرحمن و عمار و سایر صحابه در این باب با او سخن گفتند و این عمل او را بر او انکار کردند فایده نکرد و این عمل هم مخالفت
مخالفت حضرت رسول بود و هم مخالفت سنت شیخین که شرط کرده بود که بطریقه ایشان عمل کند و این امور او اقوی از این عمل است
و دیگران بطرق بسیار روایت کرده اند **طعن سیوم** آنکه ابن مسعود رضی الله عنه که از اعاظم صحابه و در فضیلت و سبق
اسلام چون دکواری او شان ندارد و در صحاح خود احادیث بسیار در فضیلت او روایت کرده اند چون منکر عثمان را بسبب
ظلمها و بدعتها که میکرد مذمت و طعن میکرد و در کوچهای مدینه میگشت و میگفت بشر الکافرین بعذاب الیم عثمان او را از مدینه
بیرون کرده بشام فرستاد و در آنجا نیز چون از معاویه بدعتها و ستمها دید بر او انکار میکرد و فضایل و مناقب امیرالمؤمنین را ذکر
میکرد و معاویه هر چند میخواست او را بمال راضی کند قبول نمیکرد و نزدیک شد که اهل شام را بر او بشوراند معاویه بعثمان نوشت که
اگر ترا احتیاجی بشام هست ابوذر را از اینجا بیرون کن عثمان او نوشت که او را بر شتر برهنه که در نهایت درشتی و ناهموار باشد
پس معاویه او را بر شتری برهنه سوار کرده و شخصی غلیظ عنیف بر او موکل نمود و مقرر کرد که شب و روز
براند و نگذارد که بخواب کند و چون او مرد ضعیف بود ران او عرق آورده تا رسیدن بمدینه ران او مجروح شد و گوشتهای ران او بجنبش
و چون او را نزد عثمان آوردند دست از نهی منکر برنداشت و احادیثی که در لعن و مذمت او و خویشان او از حضرت رسول
شنیده بود نقل کرد عثمان تکذیب او کرد حضرت امیر فرمود که ابوذر دروغ نمیگوید زیرا که من از رسول خدا شنیدم که گفت
آسمان سبز سایه نینداخته و زمین کره آبی بر نداشته بر شخصی که راستگوتر از ابوذر باشد پس صحابه که حاضر بودند
همه شهادت دادند که ما این حدیث را از رسول خدا در شان ابوذر شنیده ایم گفت باصحابه که بگویید من حکیم با این شیخ عثمان

دروغ نکویم بزنم او را یا حبس کنم یا بکشم یا او را از بلاد بیرون کنم میخواهد جماعت مسلمانان را جمع کند حضرت امیر المؤمنین ع گفت
من میکویم در حق او آنچه مؤمن آل فرعون در حق موسی ع گفته چنان آیه را خواند که مضمونش این است اگر دروغ میکوید گناه دروغش بر او است
و اگر راست میکوید خواهد رسید باینها بعضی از آنچه که شما را وعده میدهد بدرستی که خدا هدایت نمی کند کسی را که عاصی و دروغ
کو باشد پس عثمان لعین گفت خاک در دهانت باد حضرت فرمود بلکه در دهان تو خواهد بود خاک و نقل کرده اند که باعجاز آنحضرت
چون آن ملعون کشته شد دهانش را پر از خاک یافتند پس عثمان تاکید کرد که کسی با ابوذر ننشیند و سخن نکوید بعد از چند
روز باز او را طلبید و گفت از بلاد ما بیرون رو گفت مرا بشام فرست که با کافران جهاد کنم گفت ترا از شام طلبیدم که آن
ناحیه را فاسد کردی گفت پس بعراق بفرست گفت میخواهی بنزد جماعتی بروی که اهل شبهه اند و طعن بر امامان می کنند گفت
مرا بمصر بفرست آن هم راضی نشد پس او را بربذه فرستاد که شنیع ترین جاها بود تنها و دیگران را نهی کرده از مصاحبت او و در آن
غربت با محنت و مشقت بعبادت حق تعالی مشغول بود تا برحمت الهی واصل شد و همه این ظلمها که بر ابوذر واقع شد حضرت رسول
او را خبر داده بود و فرموده بود که تنها زندگانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها محشور خواهی شد و تنها داخل بهشت خواهی شد و کروهی
از اهل عراق متولی غسل و نماز تو خواهند شد چون هنگام وفات او شد کسی بغیر دختر او بنزد او نبود دختر گفت من چکونه تنها با امر تو قیام
نمایم ابوذر گفت رسول خدا مرا خبر داده است که جمعی از حاج عراق تجهیز من خواهند نمود چون من فوت شوم جامه بر روی من بپوش
و برو بسر راه حاج و چون ایشان بیایند خبر فوت مرا با ایشان بگو پس چون دختر بر سر راه آمد قافله عراق رسیدند و عبد الله بن
مسعود و مالک اشتر و جمعی همراه بودند چون دختر خبر فوت ابوذر را با ایشان گفت همه محزون و گریان شدند و متوجه تغسیل و تجهیز و نماز
و دفن او شدند و بعد از دفن همه گریستند و لعنت کردند بر کسی که بر او ظلم کرده بود و او را از مدینه بیرون کرده و این باعث ضرب
و اهانت ابن مسعود بود چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و در وقت بیرون کردن ابوذر اهانت بسیار از عثمان و اصحاب
او نسبت بحضرت امیر المؤمنین ع واقع شد که بمشایعت او رفت و کسی که با مثل ابوذر کسی از کبار صحابه و اهل سوابق که ترمذی
در شان او روایت کرده است که در زیر آسمان و بر روی زمین از او راستگوتری نیست و او شبیه عیسی بن مریم است با
فضایل بسیار دیگر که در صحاح خود روایت کرده اند چنین ستمها روا دارد و نسبت بزنهای اهل بیت رسالت این اهانتها و بی ادبیها
عمل آورد او از اهل اسلام نمیتوان شمرد او را چه جای آنکه مستحق خلافت باشد **طعن چهارم** آنکه عبد الله بن مسعود را که
کر از اکابر اجلای صحابه است بسیار و زیاده از عثمان احادیث در فضایل او نقل کرده اند وظیفه اش را قطع کرد و دو مرتبه او را
زد یکی برای آنکه بر ابوذر نماز کرد و چهل تازیانه بر او زد و دیگری برای آنکه مصحفش را طلبید که با مصحف خود که تحریفات کم
کرده بود موافق کرداند و او نداد و او را آنقدر زد که دو ضلع از اضلاع پهلویش را شکست و در بستر بیماری افتاد تا رحلت
کرد و ابن ابی الحدید روایت کرده است که در وقت رحلت او عثمان بعیادتش رفت و از او پرسید که از چه شکوه داری گفت از
کناهان خود گفت چه میخواهی گفت رحمت خدا گفت طبیب برایت بیاورم گفت طبیب بیمارم کرده است گفت وظیفه ات را

کر قطع

که قطع کرده بودم باز برایت مقرر کنم گفت تا محتاج بودم قطع کردی اکنون که مستغنی شدم میدهی گفت برای فرزندانت باشد گفت
خدا ایشان را روزی میدهد گفت برای من از خدا طلب مغفرت کن گفت از خدا میخواهم که حق مرا از تو بگیرد و وصیت کرد که عثمان بر او
نماز نکند و اصل زدن عثمان ابن مسعود را شهرستانی در کتاب ملل و نحل و صاحب روضة الاحباب و صاحب کتاب لطایف المعارف
روایت کرده اند و شارح مقاصد و دیگران نیز تصدیق و تسلیم نموده اند **طعن پنجم** زدن عمار است که از صحابه کبار است و کتب
حدیث خاصه و عامه مشحون است بذکر فضایل و مناقب او چنانچه ابن عبد البر در کتاب استیعاب روایت کرده است که عایشه گفت احدی
از اصحاب حضرت رسول نیست مگر آنکه اگر خواهم در حق او سخنی میتوانم گفت مگر عمار بن یاسر که از رسول خدا شنیدم که گفت مملو است
عمار از ایمان حتی کف پاهای او و بروایت دیگر مملو است از کف پاهای او تا سر که گوشتها مخلوط است از ایمان و از خالد بن ولید روایت کرده
که حضرت رسول فرمود که هر که با عمار دشمنی دارد با خدا دشمنی دارد خالد گفت که از روزی که این را از آن حضرت شنیدم پیوسته
او را دوست داشتم و از انس روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که مشتاق است بهشت بسوی علی و عمار و سلمان و بلال و در صحیح
ترمذی از انس روایت کرده است که آن حضرت فرمود که بهشت مشتاق است بسوی سه نفر علی و عمار و سلمان و از عایشه روایت
کرده اند که حضرت رسول فرمود که هر گز مخیر نشد عمار میان دو امر مگر آنکه اختیار کرد آنچه دشوارتر بود بر بدنش و در مشکوة
از مسند احمد بن حنبل از خالد بن ولید روایت کرده است که گفت میان من و عمار نزاعی بود من سخنی درشت بر او گفتم عمار بشکایت
حضرت رسول رفت و از من شکایت کرد و من نیز بخدمت آنحضرت رفتم و شکایت کردم و با او غلظت و درشتی کردم حضرت ساکت
بود و عمار گریان شد حضرت سر برداشت و فرمود که هر که با عمار عداوت کند خدا با او دشمنی کند خالد گفت پس بیرون آمدم و هیچ چیز
نبود در خوشنودی عمار و او را از خود راضی کردم و در جامع الاصول از صحیح بخاری روایت کرده است از ابی سعید خدری
که چون مسجد حضرت رسول را بنا میکردند ما یک خشت یک خشت بر میداشتیم و عمار دو خشت دو خشت بر میداشت حضرت رسول او را
با آن حال مشاهده کرد بدست مبارک خود خاک را از او میریخت و میفرمود بیچاره عمار خواهد خواند او ایشان را بسوی بهشت و خواهند خواند
او را بسوی جهنم و عمار میگفت پناه میبرم بخدا از فتنها و اما کیفیت قصه عمار چنانچه اعثم کوفی در تاریخ خود و کتاب
و صاحب روضة الاحباب و غیر ایشان روایت کرده اند آن است که جمعی از صحابه بحضرت رسالت هم اتفاق نموده نسبت ظلمها
عثمان را نوشتند و تهدید کردند که اگر ترک این افعال نکند بر او شورش نمایند و بعمار دادند که باو برساند چون باو داد و یک
سطر خواند انداخت عمار گفت ای امیر نامه اصحاب رسول خدا است میانداز بخوان و تامل کن و یقین بدان که من خیر ترا میکویم پس غلامان
خود را فرمود که دستها و پاهای او را بر زمین کشیدند و آن قدر زدند و از خرکت [illegible] بنفس خود و لکد چند با کفش
بر شکم و اسافل اعضایش زد آن قدر که علت فتق بهم رسانید و بیهوش شد و تا نصف شب بیهوش بود و نماز ظهر و عصر و شام
و خفتن از او فوت شد چون بعد از نصف شب بهوش آمد وضو ساخته نمازها را قضا کرد و ایضا اعثم کوفی در تاریخ روایت
کرده است که چون خبر فوت ابوذر بعثمان رسید گفت خدا رحمت کند ابوذر را عمار حاضر بود گفت خدا رحمت کند ابوذر را

وما از دل میگوییم عثمان گفت تراگمان این است که من از اخراج ابوذر پشیمان شده ام نه والله این گمان ندارم عثمان از این
سخن آزرده شد و گفت بر کو دهنش بزنید و از مدینه او را بیرون کنید بهمانجا که ابوذر بود و تا من زنده ام بمدینه نیاید عمار گفت بخدا
سوگند همسایگی سگان و سگان مرا خوشتر است از همسایگی تو و بیرون رفت و عثمان عزم اخراج او کرد بنی
مخزوم که اقارب عمار بود اتفاق نموده بخدمت حضرت امیرالمؤمنین رفتند و گفتند عثمان عمار را آزار داده و ما تحمل کردیم
اکنون امر باخراج او نموده و اگر این کار بکند میترسیم که از ما کاری سر زند که او و ما هر دو پشیمان شویم حضرت ایشان را تسلی داد و فرمود
شما صبر کنید تا من بروم و اصلاح کنم پس بنزد عثمان رفت و گفت در بعضی از کارها جانب تانی میکنی و سخن خیرخواهان را نمی شنوی
پیش از این ابوذر را که از صلحای مسلمانان و اخیار مهاجران بود از مدینه اخراج بربذه نمودی تا در غربت مرد مسلمانان
این را از تو نپسندیدند و حال میخواهی که اراده اخراج عمار داری از خدا بترس و دست از عمار و دیگران بدار عثمان از این سخن در غضب
آمد و گفت اول تو را باید بیرون کرد که همه را تو ضایع میکنی حضرت فرمود تو را حق آن نیست که با من این سخن بگویی و این کار را تو اگر
خواهی والله که نتوانی و اگر شک داری امتحان کن تا بدانی و بخدا سوگند که فساد عمار و غیر او همه از تو است و ایشان گناهی ندارند
کارهای بد میکنی که تاب نمی آورند و تو را حق تلخ می آید و بزبان می آرند و تو را خوش نمی آید پس برخواست و بیرون رفت و کسی که در
این روایات تامل کند ظاهر میشود که کسی که اذیت و اهانت و ستم و ضرب واقع سازد و نسبت بکسی که حضرت رسالت در حق او
اظهار کرده باشد و دوستی او را دوستی خدا شمرده باشد و نسبت بجناب مرتضوی صلوات الله علیه که حب او ایمان و بغض
او کفر و نفاق است که ران سخنان که بیان ایمان و اسلام او بهره ندارد و بجز از اخبار معتبره خاصه و عامه ظاهر میشود از آن
که عمده اسباب عداوت عثمان با عمار دوستی حضرت امیرالمؤمنین بود چنانچه ابن ابی الحدید روایت کرده از ابن عباس که عثمان
بمن گفت پسر عم تو و بسبب حال من بمن چه کار دارد و از من چه میخواهد گفتم کی را میگویی گفت زاده من و خالو زاده تو گفت علی
میگویم گفتم والله من از او بغیر خوبی چیزی نمیدانم گفت والله که از تو پنهان میدارد آنچه را بدیگران میگوید در این اثنا عمار رسید
پرسید که چه میگفتید گفتم بعضی را شنیدم گفتم همان است که شنیدی گفت بسا مظلومی که خبر ندارد و ظالمی که خود را جا داری میکند
عثمان گفت تو از دشمنان ما و اتباع ایشانی بعظمت خدا که اگر رعایت بعضی امور نباشد ترا ادبی کنم که تلافی کن شنوه غیر
آینده باشد عمار گفت اما دوستی محمد و علی پس از آن عذری نمیخواهم و اما ادب کردن بر من حجتی ندارد من بر تو حجت دارم کمی
تابع سنتم عثمان گفت والله که تو از اعوان و انصار شری و ما غافل خیری عمار گفت من خلاف این را از حضرت رسول شنیدم
روزی که از نماز جمعه مراجعت کرده بود و تو آمدی و دیگری که با تو بود من سبقت کردم و روی مبارک او را بوسیدم فرمود که
بتحقیق که ما را دوست میداری و ما ترا دوست میداریم و بتحقیق که تو از اعوان خیر و ما غافل شری عثمان گفت چنین بود
اما بعد از آن تغییر دادی عمار دست بدعا برداشت و گفت ابن عباس آمین بگو سر بلند کن و گفت خدایا تغییر دهنده که را تغییر داد
و این حکایت از چند جهت دلالت بر فسق و ظلم عثمان ایذای عمار چند بار و ضرب عمار بر او سر بار و نسبت شر بافعال

حضرت امیر

حضرت امیرالمؤمنین بود از او و اهل شر گفتن آنحضرت را و بغض و عداوت آنحضرت که خود دعوی کرد اگر دروغ گفت فسق بلکه کفر و اگر راست
گفت بیقین کافر شد زیرا که معلوم است که آنحضرت با مؤمن و مسلم البته بغض و عداوت نمیدارد و بغض او با آنحضرت که از کلام خود مستفاد است
عین نفاق و کفر است **طعن ششم** آنکه خمس که مخصوص اهل بیت صلوات الله علیهم و اموال بیت المال و سایر اموال مسلمانان را
باولاد و اقارب خود نا روا نحل و انعام داد از جمله چهار کس که چهار دختر خود را بایشان داد چهارصد هزار دینار داد که مطابق حساب
این زمان شصت هزار تومان است و از مال افریقیه بمروان صد هزار دینار داد و بروایت کلینی و شهرستانی دویست هزار دینار
که سی هزار تومان باشد باو داد و بروایت واقدی همه آن مال را باو داد و گفته اند که عثمان میگفت ابوبکر و عمر از این مال بخویشان
خود میدادند من هم بخویشان خود میدهم و ایضا او روایت نموده که مالی عظیم از بصره آوردند همه را بکاسه میان اهل و اولاد خود قسمت
کرد و همو روایت کرده است که شتر بسیار از زکوة آوردند همه را بحارث بن حکم داد و حکم بن العاص را والی زکوات قضاعه کرد
و سیصد هزار درهم را باو داد و صد هزار دینار بسعید بن العاص داد و مردم طعن و ملامت نمودند و روایت کرده اند که سعد
ابی وقاص کلیدهای بیت المال را در مسجد انداخت و گفت من دیگر خازن بیت المال نمیتوانم بود با این سلوکی که بطریده رسول الله
سیصد هزار دینار میدهد و ابو مخنف روایت کرده است که عثمان نوشت بعبدالله بن ارقم خازن بیت المال که بعبدالله بن خالد
که خویش عثمان بود سیصد هزار درهم بدهد و بدیگری که رفیق او بود صد هزار درهم بدهد او نوشته را رد کرد و آن مبلغها را نداد عثمان
گفت تو خازن مایی هر چه میگوییم بکن عبدالله گفت خود را خازن مسلمانان میدانستم خازن تو غلام تو است کلیدهای اموال را آورد و بر منبر
او انداخت و بروایت دیگر خود را انداخت و قسم یاد کرد که هرگز متوجه این کار نشود و عثمان کلیدها را بنایل غلام خود داد و واقدی روایت کرده
که بعد از این واقعه زید بن ثابت را فرمود که سیصد هزار دینار از بیت المال برای عبدالله بن ارقم برد و گفت امیر فرستاده که شما مشغول
عیال او فرا بیخود کنی عبدالله گفت مرا باین مال احتیاجی نیست و من برای آنکه عثمان مزد بمن بدهد خدمت بیت المال نکردم و بخدا سوگند
که اگر این از مال مسلمانان است کار من ابتغاء نیست که مزد من سیصد هزار درهم باشد و اگر از مال عثمان است نمیخواهم که نقصان
بمال او رسانم که او بیت المال را بهر که خواهد بغیر حق بدهد و ابن ابی الحدید روایت کرده است از زهری که جوهری از غنیمت پادشاه
عجم نزد عمر آوردند که چون آفتاب بر آن می تابید مثل مشعل آتش شعاع میداد بخازن بیت المال گفت این را میان مسلمانان قسمت
کن گفت که گمان دارم که در سر این بلا و فتنه عظیمی میان مسلمانان حادث شود خازن گفت این یک جوهر را میان همه مسلمانان نمیتوان
قسمت کرد و کسی نیست که قوت آنرا بعهده قیمتش برآید که این را بخرد شاید سال دیگر حق تعالی فتحی مسلمانان را روزی کند که کسی آنرا انتقال
تواند بهم حاله که تو نگذاری اگر بخرد گفت پس در بیت المال ضبط کن و آن گوهر بود تا عمر کشته شد و عثمان آنرا بدختران خود داد و ایضا
ابن ابی الحدید روایت کرده که مکرر دیده بخدمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه آمد که از عثمان برای او چیزی بگیرد فرمود که او حمال
خطایاست نزد او نروید هر کس بشفاعت نزد او رود و صاحب سیعاب و دیگران گفته اند که بعد از کشتن عثمان سر این از اموال او بعضی
چهار زن گفته اند که از ثمن ترکه او هر یک هشتاد و سه هزار دینار رسید که مجموع ترکه دویست و چهل و نه هزار دینار یا سیصد و ...

دو هزار دینار باشد که مبلغ اخیر تقریباً نزدیک به پنجاه هزار تومان باشد و در این باب اخبار و روایات بسیار است که این رساله گنجایش
ذکر آنها ندارد و کسی که در اموال مسلمانان خصوصاً خمس ذوی القربی با تفصیلها از برای خود و اقارب خود تقلب نماید که صرف فسق و فجور
و اسراف و تبذیر و زینت و دوستی کند و فقرا و مساکین در مشقت و عسرت بوده باشند کی اهلیت خلافت عامه مسلمانان دارد و با
آنکه خلافت ان شرطیت کرده را اول برای او اقرار کرده بودند که بر سیرت ابوبکر و عمر عمل کند و عمر اگرچه تفضیل به عطای او بدعت کرده اما بخوبی میکرد
که بر اهل عوام مشتبه شد و جهات و اقصید ... [illegible] عنایت میکرد و حضرت کبیر تصرف سیفو و عثمان رسوائی [illegible] رسانند که چنانچه
و شقاوت او بر عالمیان ظاهر شد تا آنکه بقتل او منتهی شد **طعن هفتم** آنکه جمع کرد مردم را بر قراءت زید بن ثابت و بس برای
آنکه عثمانی بود و دشمن امیرالمؤمنین و چون خواست مناقب اهل بیت و مثالب اعادی ایشان را از قرآن بیندازد او را به جمع قرآن
اختیار کرد و این سبب قرآنی که حضرت امیرالمؤمنین بعد از وفات حضرت رسول جمع کرده بود که اعلم خلق بود بکتاب و سنت قبول نکرد
و چون عمر خلیفه شد از آنحضرت آن قرآن را طلبید که در آن چه بود از فضایح اهل آن بخواهد باطل کند حضرت نداد و فرمود که
مس نمی کند آن مصحف را مگر مطهرون از فرزندان من و ظاهر نمی شود تا آنکه قائم اهل بیت من ظاهر شود و مردم را بر خواندن آن حمل
نمودن بان بار و عثمان چون خواست قرآن را جمع کند زید بن ثابت را امر کرد بجمع قرآن و مصحفهای دیگر را که عبدالله بن مسعود و دیگران
داشتند بجبر گرفت و سوزانید و بعضی گفته اند که چون شاید در بعضی از آنها سخن ناگفتنی ... [illegible] اطلاع بهم رسد و این سبب شد
ابن مسعود و اهانت او این بود که او منع می شد که مصحف خود را بایشان بدهد بان لحن و اهانت از او کردند و سوزانیدند مصحف
که اکنون در میان است و مشهور به مصحف عثمان است نسخه است که از آن برداشتند و چون ابی حذیفه یمانی رسید گفت ادرک
حرق المصاحف بکشید بسیار سوزانیدند مصحفها را و این عمل از چند جهت متضمن طعن و استحقاق لعن است **اول**
آنکه رد کلام حق تعالی کرده و آن کفر است چنانکه فرموده است أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ
ذَٰلِكَ مِنكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ یعنی آیا بعضی از کتاب ایمان می آورید
و بعضی کافر میشوید پس نیست جزای کسی از شما که این کار کند مگر خواری عظیم در دنیا و در روز قیامت برمیگردانند بسوی
بدترین عذاب و این مصداق حال ایشان است که در دنیا بخواری کشته شد و بعذاب الیم عقبا رسید و ایضاً کراهت داشت
از نزول بعضی آیات که محو کرد و این موجب حبط اعمال است چنانچه حق تعالی فرموده است ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ
فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ یعنی این بسبب آن است که نخواستند آنچه را خدا فرستاده است پس حبط کرد خدا اعمال ایشان را **دویم**
آنکه نهایت استخفاف بکلام الهی و مصاحف بسیار نموده و استخفاف به بعضی عین کفر است و استخفاف عظیم از محو شان نیز
و سوزانیدن نمی باشد **سیم** آنکه ترجیح قراءت زید بن ثابت از جمله قراءات قرآن ترجیح بی مرجح و متضمن رد قول حضرت
رسول است اما آنکه متضمن رد قول حضرت رسول است زیرا که احادیث بسیار در صحاح خود روایت کرده اند که قرآن بر
هفت حرف نازل شده و حضرت رسول منع نمی کرد مردم را از قراءات مختلفه چنانچه بخاری از ابن عباس روایت کرده است

که رسول خدا صلعم فرموده که جبرئیل قرآن را بر من بر یک حرف خواند من پیوسته از او طلب زیادتی میکردم و او زیاده میکرد تا به هفت حرف رسید
و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و مالک و ابو داود و نسائی به سندهای ایشان از عمر بن الخطاب روایت کرده است که گفت
شنیدم از هشام بن الحکیم در حیات رسول خدا که او سوره فرقان را میخواند پس گوش دادم قراءت او را بر حروف بسیار میخواند که مرا آنحضرت
رسول نشنیده بودم نزدیک شد که در اثنای نماز با او معارضه کنم پس صبر کردم تا سلام گفت پس ردای او را در گردن او پیچیدم و گفتم
این قراءت که خواندی از کی شنیدی گفت از رسول خدا گفتم دروغ میگویی من از رسول خدا بغیر این میگو شنیدم پس او را کشیدم و
بخدمت آنحضرت بردم و گفتم من سوره فرقان را از این شنیدم که میخواند بغیر آنچه که از تو شنیده بودم حضرت فرمود رها کن او را پس
با هشام گفت بخوان هشام خواند بنحوی که من از او شنیده بودم حضرت فرمود چنین نازل شده است پس گفت بخوان ای عمر من
خواندم بنحوی که میدانستم فرمود که چنین نازل شده است بدرستی که این قرآن بهفت حرف نازل شده است پس بخوانید آنچه میسر باشد
پس از آن و ترمذی گفته است که این حدیث صحیح است و ایضاً در جامع الاصول از صحیح صحاح خمسه مذکور از ابی بن کعب مثل این حدیث را
روایت کرده است و احادیث بسیار دیگر موافق این مضامین روایت کرده اند و ذکر آنها موجب تطویل کلام است پس جمع کردن همه
مردم بر قراءت یک قراءت و منع از قراءت دیگر مخالف حکم رسول است باعتقاد ایشان و بدعت در دین است و اگر گویند مراد قراءت سبعه مشهوره است
ابن بطلان است زیرا که باتفاق قراء این اختلافات در خواندن مصحف عثمان بود که هفت مصحف نوشت و یکی را در مدینه گذاشت و شش
مصحف دیگر را باطراف بلاد فرستاد و چون در رسم الخط نوشته بودند کلماتی که مشتمل بر الف بود الف را انداخته بودند این جهات اختلاف
قراءت در مصحف عثمان بهم رسید و اختلافی که در روایات ایشان وارد شده تنزیل بر این نمیتوان نمود و صاحب کتاب نشر که از اکابر
قراء و فقهای ایشان است تصریح نموده است بآنکه این سبعه ان سبعه احرف که در روایات وارد شده است و از اشتراک لفظ سبعه بعضی
از جهال این توهم کرده اند و با آنکه ما بر ایشان الزام می نمائیم باعتبار احادیثی که در صحاح ایشان وارد شده بحسب دین ما نیست که از
احادیث ائمه ما علیهم السلام ظاهر میشود که قرآن بر یک حرف و احد است و از نزد خداوند واحد نازل شده است و این مصحف است که حضرت امیرالمؤمنین
آورده و ایشان قبول نکردند و احادیث ایشان یا موضوع است و انها را وضع کرده اند از برای آنکه تا بالکل قرآن آنحضرت را قبول کنند و اختیار
زیاده و نقصان داشته باشند یا آنکه مراد از انها آن است که چون قرآن جمع نشده بود و متفرق بود تجویز فرموده باشند که آنچه میدانند
از آیات و سوره در نماز و غیر آن بخوانند و اما ترجیح بی مرجح زیرا که احادیث صحاح ایشان دلالت می کند بر آنکه ابن مسعود در متابعت قراءت
اولی ترجیح است از زید بلکه دلالت می کند بر آنکه متابعت قراءت او واجب است و در قراءت او جایز نیست چنانچه صاحب استیعاب نقل
کرده است که حضرت رسول فرموده که قرآن را از چهار کس بیاموزید ابتدا بابن مسعود کرد و بعد از آن معاذ بن جبل ابی بن کعب و سالم
مولای ابی حذیفه و ایضاً فرموده هر که خواهد قرآن را تازه چنانچه بخواند بر وجهی که نازل شده است بقراءت ابن ام عبد بخواند یعنی
ابن مسعود و از ابو وائل روایت کرده است که گفت شنیدم از ابن مسعود که میگفت من دانا ترین امتم بکتاب خدا و بهتر ایشان نیستم
و در کتاب خدا هیچ آیه و سوره نیست مگر آنکه میدانم در چه چیز نازل شده است و کی نازل شده است و ابو وائل گفت نشنیدم کسی ابن مسعود

برای انکار کنند و ابو ظبیان روایت کرده است که گفت ابن عباس از من پرسید که کدام یک از دو قراءت قرآن را می خوانی گفتم بقراءت اول
که قراءت ابن مسعود است گفت بلکه آن قراءت آخر است جبرئیل هر سال قرآن را یک مرتبه بر رسول خدا عرض میکرد در سالی که آن حضرت از دنیا مفارقت
کرد دو مرتبه بر او عرض کرد و در آن وقت ابن مسعود حاضر بود پس دانست آنچه تغییر یافت و آنچه نسخ شد از قرآن و ایضا روایت
کرده است که از علی سؤال کردند از حال ابن مسعود فرمود قرآن را خواند و سنت را دانست و همین بس است او را و از شقیق
روایت کرده است از ابو وائل که چون امر کرد عثمان در مصاحف بآنچه امر کرد عبد الله بن مسعود برخاست و خطبه خواند و گفت
امر می کنید مرا که قراءت را بر قراءت زید بن ثابت بخوانم بحق خدایی که جانم بدست اوست من از دهان حضرت رسول هفتاد و سوره
یاد گرفتم و زید در آن وقت کاکلی بر سر داشت و با کودکان بازی میکرد بخدا سوگند که از قرآن نازل نشد چیزی مگر آنکه میدانم در
چه چیز نازل شده است و هیچ کس داناتر نیست از من بکتاب خدا و اگر میدانستم کسی را که از من داناتر باشد بکتاب خدا و شتر مرا باو
میتواند رسانید البته بنزد او میرفتم پس شرم کرد از گفته خود و گفت من بهترین شما نیستم شقیق گفت من در حلقه‌ها که اصحاب
رسول در میان ایشان بودند داخل بودم و نشنیدم که کسی رد قول او بکند و در جامع الاصول اکثر این احادیث را از صحاح ایشان
روایت کرده است پس مصحف ابن مسعود را که این روایات صحیحه ایشان در فضل او و امر باخذ قرآن از او وارد شده است ترک کردن
و سوزانیدن و جمع کردن مردم بر قراءت زید که عشر این فضایل را در حق او روایت نکرده اند و مذمت او را روایت نکرده اند تفضیل
مفضول و مخالفت قول رسول است و در استیعاب گفته است که مذهب عثمانی بود در هیچ یک از جنگهای حضرت امیر با انصار
حاضر نشد و معلوم میشود که باعث بر ترجیح مصحف او عداوت آن حضرت بوده است تا مناقب اهل بیت علیهم السلام و مثالب اعادی
ایشان را از آن بیرون کند و آن جمله مصحفها که اعتبار نکردند و سوزانیدند مصحف ابی بن کعب و معاذ بن جبل بود با آنکه در صحاح
ایشان امر باخذ قرآن از ایشان وارد شده است بطرق متعدده و چنانچه بعضی گذشت **طعن هشتم** که اعظم طعنها است
آنکه اکثر صحابه بلکه باجماع و اتفاق جمیع علمای مخالفان علاوه بر دلایل و اقوال و افعال ایشان را حجت میدانند تفسیق و تکفیر عثمان
کردند و شهادت بظلم و کفر او دادند مثل عمار که بطرق بسیار روایت کرده اند که او مکرر میگفت که سه آیه در قرآن گواهی بر
کفر عثمان میدهند و من چهارم ایشانم و آیات اینهایند و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون یعنی هر که حکم نکند بآنچه
خدا فرستاده است پس ایشان کافران اند و در آیه دیگر فرموده است که ایشان فاسقانند و در جای دیگر فرموده است
که ایشان ظالمان اند و من گواهی میدهم که او حکم کرد بغیر آنچه خدا فرستاده است و ابو وایل روایت کرده است که عمار میگفت عثمان
نامی در میان مردم نداشت سوای کافر تا آنکه معویه والی شد و اعثم در فتوح روایت کرده است که عمرو بن العاص از عمار پرسید
که عثمان را کی کشت گفت خدا کشت و ابن ابی الحدید روایت کرده است که شخصی از عمار پرسید که عثمان را کی کشت گفت خدا
علی کشت و علی با او بود گفت تو با آن جماعت بودی گفت بودم و امروز هم با ایشان قتال میکنم گفت چرا کشتید گفت چون دین ما
تغییر میداد او را کشتیم و مثل ابو ذر و ابن مسعود چنانچه بعضی مذکور شد و حذیفه (?) گفت بحمد الله در عثمان شکی ندارم اما شکی که دارم این است که آیا

قتل او

قتل او کافر بود یا کافری بود که کافری را کشت یا مؤمنی بود که مؤمنی او را کشت افضل از همه مؤمنان که بریشت خالص مرتکب قتل او گشت و ایضا حذیفه میگفت هر که اعتقاد
دارد که عثمان مظلوم کشته شده روز قیامت گناهش بیشتر است از کسی که گوساله پرستید و ابن ابی الحدید از زید بن ارقم روایت کرده که پرسیدند که شما چرا عثمان را
کافر میدانید گفت بسه وجه مال خدا را اسباب زینت و دولت اغنیا کرد و مهاجران اصحاب رسول خدا را بمنزله محاربان خدا و رسول کرد و بغیر کتاب
خدا حکم کرد و عایشه پیراهن حضرت رسالت را بدست گرفت و گفت هنوز این پیراهن کهنه نشده و تو دین این حضرت را کهنه کردی و ایضا جمیع صحابه
که در مدینه بودند از مهاجران و انصار بر حسب ... اجماع کردند بر قتل او که بعضی مرتکب آن شدند و بعضی اعانت
کردند و بعضی راضی بودند و انکار نمودند و یاری او ننمودند مگر چند نفر قلیلی که ... بوده اند پس سنیان که
خلافت ابو بکر را باجماع اثبات می کنند باید قایل شوند بوجوب قتل عثمان که کاشف است از کفر او یا فسق و کبیره که موجب قتل باشد و معلوم است
که هر دو منافی استحقاق خلافت اند و خلیفه واجب القتل نمی تواند بود یا اعتراف نمایند به بطلان اجماع خلافت ابو بکر زیرا که اکثر الجماعات در این
اجماع داخل بودند و کثرت ایشان علی اختلاف الاقوال ده هزار یا پانزده هزار یا پنجاه هزار کس بوده که در هر قول اضعاف آنها بودند بلکه تمام اهل
اسلام در ... اکثر ایشان از دو حال خالی نبودند یا اتفاق بر قتل نمودند یا ترک اعانت و نصرت کردند حتی عایشه و معویه زیرا که چنانچه در
تاریخ اعثم و سایر کتب ایشان مسطور است که معویه بسبب بغض و عداوت با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه چون عثمان استعانت کرد
عالم را ... و وقتی که اهل اسلام عزم قتل عثمان کردند عایشه اراده حج کرد و مروان التماس کرد که حج را تاخیر کن و مردم را از
این کار باز دار قبول نکرد و گفت دوست میدارم که عثمان در همیان جوالی باشد و بدریا افکنند تا هلاک شود و او را نعثل میگفت
بر سبیل اهانت یعنی ریش دراز احمق یا بمعنی کفتار یا تشبیه کرد او را بمرد یهودی و صاحب نهایه و سایر مورخان و لغویان روایت کرده اند
که عایشه مکرر میگفت اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا یعنی بکشید این احمق را یا این یهودی مانند را خدا او را بکشد و ابن ابی الحدید از استاد
خود ابو یعقوب معتزلی نقل کرده است که گفت حریص ترین مردم بر قتل عثمان که ایشان ... و ... غیبت ... عایشه بود [illegible]
معویه را بعد طلبید گفت تا او اطاعت خدا می نمود خدا هم رعایت او میفرمود و بعد از آنکه او تغییر داد و حرمت دین خدا را نگاه نداشت
خدا هم او را واگذاشت و کسی که حق تعالی رعایت نکند من رعایت نکنم و بآن استشهاد کرد الم تر الی الذین بدلوا نعمت الله کفرا ...
و عمار و سایر صحابه کبار در این اجماع بودند که اینجا مخالفت نمودند حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه چنانچه سابقا دانستی
آنجا بیعت نکرد مگر بعد از شش ماه و آن هم بجبر و اکراه و اینجا بقول بسیاری از سنیان فتوی بقتل او داد و بقول دیگران کراهت از آن
نداشت بلکه راضی بآن بود و گفت قتله الله و انا معه یعنی خدا او را کشت و من با او بودم یعنی با خدا و ایضا همه که اتفاق بر قتل عثمان کردند و باعث
قتل او بودند همان جماعت بعینه بعد از فراغ از این اجماع بر خلافت امیر المؤمنین گرد آمدند و با او بیعت کردند و سنیان آن حضرت را بآن اجماع
خلیفه میدانند ... اجماع ایشان در اینجا معتبر است و در آنجا معتبر نیست و این طعن مشتمل بر چندین طعن است و برای اختصار
باین دیگر ضم کردیم **طعن نهم** شهادت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که ملازم حق و قرین قرآن و باب مدینه علم است و متفق علیه
بین الفریقین است بظلم و فسق او چنانچه خطبه شقشقیه و سایر خطب و کلمات آن حضرت که اکثر متواتر و مسلم است دلالت بر آن دارد

و دیگر اینها موجب تطویل است و ایضاً شهادت او بر آن حضرت باباحت قتلش و مضایقه نداشتن از کشتنش برای کفر و شقاوتش
کافیست و احتیاج بادعای اجماع نیست چنانکه ابن ابی الحدید روایت کرده که بعد از کشتن عثمان حضرت فرمود خوشم نیامد
و بدم نیامد و اینها نیز رسیده که راضی بقتل او بودی فرمود نه گفتند آزرده شدی گفت نه و ابن ابی الحدید بعد از نقل بسیاری
از این اخبار گفته که از اینها ظاهر میشود که آنحضرت امر بقتل او و نهی از آن هیچ یک ننمود و بودن خونش در پیش او مباح بوده و مباح
بودن خون او نزد آن حضرت دلیل است بر کفر او یا ظلم و فسق عظیمی که موجب قتل او باشد و راضی نبودن بر قتلش دلالت بر اسلام و خوف
او ندارد بلکه از آن جهت بود که حضرت میدانست که قتل او سبب حدوث فتنهای بسیار و سبب ارتداد و کفر و ضلالت و کشته شدن
چندین هزار کس خواهد شد در جمل و صفین و نهروان و ظاهر است که هرگاه قتل او مستلزم این همه فتنه و کفر و قتل چندین هزار مسلمان
باشد راضی بان نتوان بود پس با وجود این مضایقه نداشتن آن حضرت از قتل او برهان قاطع است بر اینکه کفر و ظلم و عدوان او بمرتبه
از کثرت و شدت و طغیان رسیده بود که با این همه فتنه و آشوب برابری می‌نمود بلکه زیاده از مضایقه نداشتن از قتلش اظهار سرور از
قتل او میفرمود و انتظار آن داشت چنانکه علامه و خاصه روایت کرده اند که آنحضرت بعد از قتل عثمان و استقرار آنحضرت بر سریر خلافت
موروثی خود خطبه خواند که مشتمل بر این فقرات بود قد طلع طالع ولمع لامع ولاح لائح واعتدل مائل واستبدل الله بقوم
قوما وبيوم يوما وانتظرنا الغير انتظار المجدب المطر وانما الائمة قوام الله على خلقه وعرفاؤه على عباده لا يدخل الجنة
الا من عرفهم وعرفوه ولا يدخل النار الا من انكرهم وانكروه یعنی آفتاب خلافت از افق ولایت طالع گردید و قمر امامت از برج
حق ساطع شد و کوکب امارت در فلک امامت و وصایت درخشید و امور که از منهاج حق میل بباطل کرده بود معتدل و راست گردید و
حق تعالی قومی را بقومی تبدیل نمود و روز حق را بدل روزگار باطل آورد و ما منتظر تغییر دولتهای باطل بودیم چنانچه مردم
در سالهای قحط منتظر باران رحمت میباشند و ائمه و پیشوایان دین از اهل بیت رسالت قیام نمایند کامل از جانب حق بامور
خلق او و شناسندگان ... و داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشان را شناسد بامامت و ایشان او را
شناسند بایمان و داخل جهنم نمیشود مگر کسی که منکر ایشان و ایشان منکر او باشند و ابن ابی الحدید در شرح این خطبه گفته است
که مراد از فقره اول انتقال خلافت است بان حضرت و از فقره دویم اعوجاج امور که در اواخر زمان عثمان بود و فقره پنجم اشارتست
بر تبدیل جناب سبحانی عثمان و شیعه او را بعلی و شیعه او و بعد از آن گفته است اگر گویند با وجود آنکه آنحضرت دنیا را طلاق گفته
بود این قدر سرور و خوشحالی از خلافت چه بود جواب گوییم که طلاق از جهت جاه و اعتبارات دنیوی بود و سرور از جهت
امامت دین و خلافت حق و احیای شریعت و ملت بود و بعد از آن گفته است ایا جایز است بمذهب معتزله که علی منتظر قتل عثمان
باشد مانند انتظار باران در سال قحط و این تخطئه مذهب شیعه است جواب گوییم که انتظار تغییر گفت نه انتظار قتل پس قول
بود که منتظر عزل و خلعش باشد بسبب اعتراضات که کرده بود و این موافق مذهب اصحاب ماست پس از این کلمات شریفه حضرت
امیر المؤمنین و موافق اعتراف ابن ابی الحدید نیز اعتراف نموده ظاهر شد که آن حضرت شاد و خوشحال بوده از قتل او و همین است

از برای شقاوت

از برای شقاوت او نقل کرده اند که در زمان امیر تیمور گورکان علمای ماوراء النهر اتفاق نموده محضری نوشتند که بر هر کس واجب است
لعن علی بن ابی طالب اگرچه جرمی باشد بسبب آنکه فتوی بقتل عثمان داده و امیر را بر این داشتند که این حکم کند که ... در ممالک
خود رواج دهد امیر فرمود محضر را نزد شیخ زین الدین ابوبکر بردند تا رای او در این باب معلوم شود شیخ زین الدین بر آن محضر نوشت که روای
بر عثمانی که علی مرتضی فتوی بکفر او دهد امیر را خوش آمد و محضر را باطل و نابود کرد

طعن دهم

آنکه طغیان و عصیان عثمان
بحدی رسیده بود که اهل مدینه بعد از قتل عثمان نگذاشتند که غسل و دفن و نماز بر او کنند چنانچه مدائنی در مقتل عثمان و واقدی و اعثم کوفی
و طبری و ابن عبد البر و سایر علمای ایشان در تواریخ و کتب خود ذکر کرده اند که بعد از کشتن سه روز اهل مدینه و اکابر صحابه او را
در مزبله انداخته بودند و مردم را از نماز بر او و غسل و دفن منع می‌نمودند حتی آنکه مروان و سه کس دیگر از ملازمانش او را می‌بردند که
دفن کنند مردم مطلع شدند و نعشش را سنگباران کردند و بعد از سه روز حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مردم را از ممانعت دفن
او منع کرده پس در شب برداشتند در مقبره یهودیان دفن کردند و اکثر گفته اند او را بی غسل و کفن دفن کردند و حضرت امیر و احدی از صحابه
کبار و مسلمانان در نماز او حاضر نشدند مگر چند نفر از بنی امیه و بعد از آنکه معویه والی شد فرمود که دیوار که در میان آن مقبره
و مقبره مسلمانان بود برداشتند و امر او مسلمانان اموات خود را در حوالی قبر او دفن کردند تا متصل شد بمقابر مسلمانان و در تاریخ اعثم
که در این زمان معتمد است مذکور است که امیر المؤمنین فرمود که عثمان را دفن کنند و حال آنکه سه روز بود تا او را در مزبله انداخته بودند و سگان
یک پای او بریده بودند پس او را برداشتند که ... یهودی ... که ایشان ... سگان خورده بودند در ... چند ...
دیگر بر آن مختصر ... که حکیم بن حزام و جبیر بن مطعم بر او نماز گذارده و معلوم است که اگر حضرت امیر المؤمنین و سایر صحابه
او را داخل مسلمانان میدانستند از نماز او تخلف نمی‌کردند و سه روز جسد او را مانند کلاب در مزبله نمی‌گذاشتند که سگان گوشت بدن
او را بخورند و ... که جمع نموده اند میان اعتقاد بخلافت امیر المؤمنین و بخلافت عثمان و این واقعه
البته ... قدح ... ایشانست ... بخلافت امیر المؤمنین متفق علیه است پس اعتقاد بخلافت عثمان ... اختلاف عثمان
بر خلاف ائمه است ... روایات ... امیر المؤمنین در ... عمار و اخراج ابوذر ... معارضه ... در قائل
... که باعتقاد ایشان آن حضرت ... صاحب کتاب صراط المستقیم نقل کرده است که جماعه
که از اکابر علمای ... روزی بتقلید حضرت امیر المؤمنین گفت سلونی قبل ان تفقدونی ...
آنکه مرا باید ... و سوال کرد که ... سلمان ... فوت شد و علی در مدینه ... آمد ...
... چنین روایت کرده اند که عثمان در مدینه کشته شد و سه روز در مزبله افتاده بود و علی در مدینه حاضر بود
بر او نماز نکرد ... ابن جوزی گفت ... از خانه بیرون آمد ...
... بیرون آمد ... از حضرت رسول ... علی ... [illegible]
... که در آن ... ذکر ... باشد و در

و در کتب معتبره مذکوره اند و اکثر اینها را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام و اخبار ایراد شده اند برای منصف کافی است و ابن ابی الحدید
بعد از انکه مطاعن عثمان را ذکر کرده است جواب اجمالی ازینها گفته است که ما انکار نمیکنیم که عثمان بدعتهای بسیار کرد و کارهای بسیار از او سر زد
بر او انکار کردند ولیکن ما اعتقاد میکنیم که اینها ... نسبت ... ثواب او ... همه گناهان صغیره مکفره بود زیرا که ما میدانیم
که او آمرزیده است و از اهل بهشت است به چند وجه **اول** انکه او از اهل بدر است و رسول خدا فرموده که خدا مطلع شد بر اهل بدر پس گفت هرچه
بکنید گناهان شما را آمرزیدم و عثمان اگرچه در بدر حاضر نبود اما از برای بیماری رقیه دختر رسول خدا در مدینه ماند و حضرت رسول
نصیب او را از غنیمت داد و اجر او ثابت شد **دوم** انکه او از اهل بیعت رضوان بود که خدا از ایشان راضی شد زیرا که فرموده لقد رضی الله
عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة و او اگرچه در آن بیعت حاضر نبود ولیکن حضرت رسول او را به رسالت بسوی کفار مکه فرستاده
و این بیعت از برای آن بود که خبر آوردند که او کشته شد و از اینجهت حضرت در زیر درخت نشست و از مردم بیعت گرفت پس حضرت
فرمود که اگر عثمان زنده است من از جانب او بیعت میکنم پس دست چپ خود را بر دست راست خود گذاشت و فرمود که دست چپ من بهتر از دست
راست عثمان است **سیم** انکه او از جمله آن ده نفر است که در اخبار وارد شده است که ایشان از اهل بهشت اند پس این وجوه دلالت میکند
بر انکه او آمرزیده است و خدا از او راضی است و او از اهل بهشت است پس نمیتواند بود که کافر و فاسق و صاحب کبیره باشد اینها سخنان عبد الحمید
ابن ابی الحدید است و ما جواب میگوئیم ازین سخنان از همه این وجوه اجمالا و تفصیلا اما اجمالا پس این وجوه همه بر اخباری چند است
که وضع کرده اند و خود متفرد اند بروایت آنها و ممکن نیست ... که احتجاج بر روایتی چند باید کرد که از هر دو جانب مسلم باشد
و هر چه روایت کرده باشند چنانکه ما کردیم نه بروایتی که مخصوص ایشان باشد و ما قبول نداشته باشیم و صدق روایات ایشان که بجای
کرده است نامسموع چنانکه عبد الله بن عمر روایت کرده اند و ابن عمر آن است که با امیر المؤمنین ع بیعت نکرد و بارها با او ... و دشمن
حضرت بود و با حجاج کافر فاسق بیعت کرد و حدیث عشره مبشره را امیر المؤمنین ع در روز جمل رد و تکذیب نمود چنانکه شیخ
طبرسی در کتاب احتجاج روایت کرده است که چون حضرت امیر المؤمنین ع با اهل بصره ملاقات کرد در روز جنگ جمل زبیر را طلبید و او
با طلحه در برابر حضرت امیر آمدند حضرت فرمود که بخدا سوگند که شما هر دو و با جمیع اهل علم از اصحاب محمد و عایشه میدانید که اصحاب
جمل ملعونند بر زبان رسول خدا و خائب است کسی که افترا کند بر آنحضرت زبیر گفت چگونه ما ملعونیم و حال انکه ما از اهل بهشتیم حضرت
فرمود که اگر شما را از اهل بهشت میدانستم قتال شما را حلال نمیدانستم زبیر گفت مگر نشنیده حدیث سعید بن عمرو بن نفیل را که روایت کرده از رسول
خدا که ده نفر از قریش در بهشت اند حضرت فرمود که از او شنیدم که این حدیث را بعثمان نقل کرد در ایام خلافت او زبیر گفت که آن
کاذب بود که این حدیث را دروغ بحضرت رسول بست حضرت فرمود من جواب ترا نمیگویم تا بگوئی که این ده نفر کیستند زبیر گفت ابوبکر
و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده جراح و سعید بن عمرو بن نفیل حضرت فرمود نه نفر را شمردی
دهم کیست گفت تویی حضرت فرمود اقرار کردی که از برای من بهشت و انچه از برای من است ... و خود را دعوی میکنی من
منکرم و قبول ندارم زبیر گفت آیا گمان داری که دروغ بر حضرت رسول بسته است حضرت فرمود که گمان ندارم والله که یقین میدانم که افترا

دلالت میکند بر انکه

کرده است

کرده است بر آنحضرت و بخدا سوگند که بعضی از اینها که نام بردی در تابوتی اند در دره در چاهی در اسفل درک جهنم و بر سر آن چاه سنگی است
که هر گاه خدا خواهد که جهنم را برافروزد و مشتعل گرداند آن سنگ را از سر چاه برمیدارد و من این را از رسول خدا شنیده ام و اگر نشنیده باشم خدا
ترا بر من ظفر بدهد و خون مرا بر دست تو بریزد و اگر شنیده باشم خدا مرا ظفر دهد بر تو و بر اصحاب تو و ارواح شما را زودتر بسوی جهنم
ببرد پس زبیر برگشت بسوی اصحاب خود و میگریست و ایضا ایشان در صحاح خود از سعید بن زید و عبد الرحمن بن عوف روایت کرده اند
و هر دو داخل عشره اند و در این روایت متهم اند با انکه اکثر مسلمین امامیه براهین عقلیه اثبات نموده اند که جایز نیست عقلا که حق تعالی بغیر معصوم
خبر دهد که عاقبت او البته بهشت است زیرا که موجب اغرای او است بر قبیح و خلافی نیست در انکه آن ده نفر معصوم نبوده اند و باتفاق از بعضی
ایشان کبایر صادر شده و ایضا اگر این خبر واقع بود چرا ابوبکر در روز سقیفه و غیر آن در مناقب خود این را ذکر نکرد و همچنین عمر در هیچ مقامی
ذکر نکرد و عثمان در روزی که محصور کرده بودند و اراده قتل او داشتند و مناقب خود را بر مردم میشمرد چرا تمسک باین خبر نکرد و اگر اصل
از برای او نفع نبود از چیزهای دیگر که مذکور ساخت و ایضا اگر این خبر واقع بود بوجه احتمال داشت که اکابر صحابه این حضرات قتل او کنند و بعضی
ایشان خصوصا حضرت سید اوصیا راضی میشد که مردم که گرچه یقین داشتند که او از اهل بهشت است با آن ... از دو جهت
تا او را کشتند و جمع اعوان و انصار او را ... حجت نمی کردند و ایضا اگر چنین باشد لازم می آید که ... طلحه که باتفاق حلال میدانست
قتل او را و ایضا لازم می آید که اگر عسکر طرفین در روز جمل باشند زیرا که بعضی از عشره در این طرف بودند و بعضی در آن طرف و هر یک
قتل دیگری را حلال میدانستند و ایضا اگر این خبر ثابت بود ... عمر بایست بداند که منافق نیست پس چرا از حذیفه پرسید که آیا رسول خدا
مرا از منافقان شمرده یا نه و ایضا میگوئیم که روایات اهل بدر یا محمول است بر ظاهر چنانکه ابن ابی الحدید فهمیده است که رخصت عام
با ایشان داده اند و مغفرت شامل گناهان گذشته و آینده هر دو ... باطل است زیرا که بنا بر اول لازم می آید که تکلیف از
اهل بدر ساقط باشد و رخصت داده باشد ایشان را در ارتکاب جمیع محرمات از صغیره و کبیره و هر چند از اهل ... باشد
استخفاف بمصحف مجید و این مخالف اجماع و ضرورت دین است و کسی دعوی عصمت در اهل بدر نکرده است مگر در امیر المؤمنین علیه السلام
و شکی نیست که غیر آنحضرت مرتکب گناهان میشدند پس اعلام ایشان نمودن چنین مغفرت عاقبت را اغرا بر قبیحات است و صدور قبیح از خدا
محال است و بنا بر ثانی که ... تخصیص ... یا تخصیص میکند رخصت را بصغایر و تعمیم میکند مغفرت را در گناهان گذشته
و آینده و این با انکه مخالف اجماع است فایده با ایشان نمی بخشد و دلالت نمی کند بر انکه آنچه از ایشان صادر شده است از صغایر مکفره
بوده است یا تخصیص میدهند مغفرت را بگناهان گذشته و مراد بر اعملوا ما شئتم ما ... و حسن عمل ایشان است در بدر و ...
از ایشان سبب آن عمل شایسته پس فایده از برای ایشان نمی کند و اینها بر تقدیری است که تسلیم کنیم که عثمان در این امر با اهل
بدر شریک است و این مبتنی بر روایت ضعیف ابن عمر است که حالش سابقا مذکور شد و اما تمسک به بیعت رضوان بر تقدیر تسلیم صحت
روایت بیعت حضرت رسول از جانب او است ... از چند وجه **اول** انکه حق تعالی معلق کرده است رضا را در آیه بر
ایمان و بیعت هر دو نه بر بیعت تنها و ایمان عثمان در اضطراب و ممنوع است و احادیث بسیار از اهل بیت علیهم السلام دلالت بر نفاق

خلفای ثلثه میکند دویم آنکه قبول نداریم که الف و لام المؤمنین برای استغراق است خصوصاً آنکه در این آیه بعد از این وصف چند
مذکور شده است که دلالت بر اختصاص بجماعت خاصی میکند زیرا که فرموده است بعد از این که پس خدا دانست آنچه در دلهای ایشان است
پس سکینه و اطمینان بر ایشان نازل کرد و جزا داد ایشان را فتحی نزدیک و فتحی که بعد از بیعت رضوان بود بلا فاصله فتح خیبر
بود و رسول خدا ابوبکر و عمر را بدان جنگ فرستاد و گریختند و بغضب آمد رسول خدا و حضرت امیر المؤمنین را فرستاد و فتح نمود چنانکه گذشت
پس آن حضرت مخصوص است بحکم آیه و اما آنکه را او بوده باشد و بودن عثمان با آنحضرت معلوم نیست پس دخول او در حکم آیه معلوم نیست
جواب را بعضی از محققان متکلمین شیعه گفته اند سیم آنکه بر تقدیر تسلیم عموم آیه و شمول آن عثمان و آن اعراب را معارضی سیم
آن است که بر تحقیق که راضی شد خدا از مؤمنان در وقتی که بیعت میکردند با تو در زیر درخت یا بسبب آنکه بیعت کردند با تو در زیر
درخت و این کی دلالت میکند بر آنکه رضای او از ایشان مستمر خواهد بود تا وقت موت ایشان و از ایشان فعلی که موجب عدم رضا باشد
صادر نخواهد شد و هر که که بیخبر خواهد شد اعمال ایشان موافق مشهور ... معلوم است که بسیاری
از ایشان مرتکب محرمات و کبایر شدند ... بکنند و آن که ... از نور اخوت شده
در وقتی که فلان کار کرد در روزی دیگر امر بایشان عظیمی بکند و از او در غضب شود و او را تأدیب و تعذیب کند هیچ کس او را ملامت
نمیکند و او دانست بر تناقض میان او و ... آنکه آیه کریمه در همین سوره قبل از این آیه بلا فاصله واقع شده است صریح است در آنکه
قبول این بیعت مشروط بموافقات است و حکم است که این بیعت را بر هم نزنند زیرا که فرموده است إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ
يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا یعنی بدرستی که آنها
که بیعت میکنند با تو بیعت نمیکنند مگر با خدا دست خدا بالای دستهای ایشان است پس هر که بشکند این بیعت را پس نشکسته است مگر بر
نفس خود یعنی ضرر آن بخود میرسد و هر که وفا کند بآنچه عهد کرده است با خدا بر آن پس زود باشد که عطا خواهد کرد او را مزدی بزرگ
پس معلوم شد که فایده این بیعت وقتی بایشان میرسد و رضای خدا شامل حال ایشان میشود که از مخالفان باشند از ایشان ...
نکردند و اول در جنگ خیبر گریختند و بعد از آن معادات با اهل بیت او کردند و دین او را باطل کردند و شرایع او را بر هم زدند و وصی
و خلیفه او را معزول کردند و پاره تن او را شهید کردند با این اعمال قبیحه حکم آن بیعت و خوشنودی خدا کی با ایشان ملحق و این مطلب
اندک بسطی دادیم برای آنکه بعضی از مخالفان این آیه و اخبار را بر بطلان امر شیعه شهید میکنند و گاه هست که ایشان از جواب عاجز میشوند
و اما مطاعن عثمان پس آنها زیاده از آن است که در این رساله توان نمود لهذا در این رساله بهمین قلیل اکتفا نمودیم و هر که خواهد
بر جمیع آنها مطلع گردد رجوع نماید بکتاب بحار الانوار و همچنین مطاعن معویه و طلحه و زبیر و عایشه و حفصه و خلفای بنی امیه و بنی
عباس و سایر اشقیا را باب ... البرهان کتاب ... نمودیم مقصد هفتم در بیان امامت سایر ائمه
صلوات الله علیهم بدانکه لفظ شیعه بر کسی اطلاق میکنند که حضرت امیر المؤمنین را بعد از حضرت رسالت خلیفه بلا فصل دانند و امامیه
اثنی عشریه را بر کسی اطلاق میکنند که هر دوازده امام را صلوات الله علیهم امام و خلیفه خدا و رسول دانند و ایشان را معصوم

در امام

در امامت شرط میدانند و بعد از رسول خدا علی بن ابیطالب را و بعد از او امام حسن را و بعد از او امام حسین را و بعد از او علی بن الحسین
زین العابدین را و بعد از او محمد بن علی باقر را و بعد از او جعفر بن محمد صادق را و بعد از او موسی بن جعفر کاظم را و بعد از او علی بن موسی
الرضا را و بعد از او محمد بن علی التقی را و بعد از او علی بن محمد النقی را و بعد از او حسن بن علی عسکری را و بعد از او محمد بن الحسن مهدی
صلوات الله علیهم اجمعین امام میدانند و حضرت مهدی را زنده و غایب از اکثر خلق میدانند و البته ظاهر خواهد شد و زمین را
خواهد کرد و عالم را پر از عدالت خواهد نمود و مذهب حق در میان مذاهب فرق شیعه این است پس اکثر زیدیه و اسمعیلیه و فطحیه
و واقفیه و کیسانیه داخل شیعه هستند اما داخل امامیه اثنی عشریه نیستند و شیعه باین معنی فرقهای بسیار دارند چنانچه فخر رازی
و محمد شهرستانی و صاحب مواقف و دیگران نقل کرده اند و از هفتاد بلکه هشتاد متجاوزند کیسانیه گفته اند که بعد از حضرت امام حسین
محمد بن حنفیه پسر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را خلیفه میدانند و بعضی گفته اند او نمرده است و مهدی او است و غایب شده
و ظاهر خواهد شد و بعد از او امامی نیست و بعضی گفته اند او مرد و امامت باولاد رسید و مذاهب باطله میان ایشان بسیار
و الحمد لله همه منقرض شده اند و مثل زیدیه که بعد از حضرت امام حسین یا حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیهما قایل بامامت
زید پسر امام زین العابدین شده اند و بعضی از ایشان حضرت امیر را بلا فاصله خلیفه میدانند و بعضی ابو بکر را خلیفه باطل ...
و مانند اسمعیلیه که اسمعیل پسر حضرت امام جعفر صادق را امام میدانند و اسمعیل در زمان حضرت صادق فوت شده
علانیه جنازه او را برداشتند و بر او نماز کردند و ایشان چند فرقه اند بعضی گفته اند که اسمعیل فوت نشد و حضرت صادق از برای
تقیه از منصور دوانیقی او را پنهان کرد و اظهار موت او کرد و بعضی بعد از حضرت امام قایل شده بود و امامت باولاد او رسید
و بعضی گفته اند که او در حیات حضرت فوت شد و نص امامت بر طرف شد و بعد از حضرت باولاد اسمعیل منتقل شد و اکثر این فرقها
بعد از ... و جمیع معاصی را مباح کردند و از این فرقه قلیلی ... هستند و مثل
ناووسیه که گفته اند حضرت صادق نمرده است و پنهان شده است و او ظاهر خواهد شد و او مهدی است و مثل فطحیه که بعد از حضرت صادق
عبدالله افطح پسر آن حضرت را که در ظاهر و باطن هر دو معیوب بود و باین سبب امامت باو منتقل نشد امام میدانستند و بعد از او
امام موسی را امام میدانستند و عبدالله ... بعد از حضرت صادق زنده بود و فوت شد و مثل واقفیه که میگفتند که حضرت
امام موسی زنده است و پنهان شده است و او مهدی است و با امامان بعد از او قایل نشده اند و چند فرقه دیگر نیز نقل کرده اند و از جمله
این فرقها الحال که سال هزار و صد و نود از هجرت است پیش از سه فرقه باقی نمانده اند امامیه و اسمعیلیه و زیدیه و سایر فرق همه منقرض شده
و مسائل کثیر ... ایشان ... مانند قایلان بامامت محمد پسر حضرت صادق و قایلان بامامت موسی مبرقع و بعض
کل اینها و امثال ایشان را باطل بودن مذهب اینها که منقرض شده اند احتیاج به بیان ندارد زیرا که ... از ایشان ظاهر نیست
و باجماع امت معلوم است که تکلیف ساقط نشده است و تکلیف بدون آنکه کسی باشد که بیان تکلیف آنرا از برای ایشان بکند و تکلیف
به معلوم ایشان نبوده باشد تکلیف مالا یطاق است و آن بخلاف قبیح است و ایضاً جمیع امت اتفاق دارند بر آنکه مذهب حق در میان

امت می باید باشد تا روز قیامت و ایضاً بالاجماع مرکب جمیع امت متفق اند بر نفی ما عدای مذاهب موجوده و اما امامت اثبات ائمه
اثنی عشر علیهم السلام و ابطال سایر مذاهب خواه موجود باشند و خواه منقرض شده باشند به پنج طریق میتوان کرد **طریق اول**
طریق نص است و آن دو نوع است یکی مجمل و دیگری مفصل اما مجمل به چند قسم است **اول** آنکه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری
و مسلم از جابر بن سمره روایت کرده است که گفت شنیدم از رسول خدا صلعم که گفت بعد از من دوازده امیر خواهند بود پس کلمه گفت
که نشنیدم آن را از پدرم پرسیدم که چه گفت گفت فرمود که همه از قریش اند و بر روایت دیگر فرمود که پیوسته امر مردم ماضی و جاری است
مادام که دوازده مرد والی ایشان باشند و مسلم بسند دیگر روایت کرده است از جابر که گفت با پدرم رفتم بخدمت رسول خدا صلعم
پس شنیدم که میگفت که پیوسته این دین عزیز و غالب و منیع و بلند مرتبه است تا دوازده خلیفه و پدرم گفت که فرمود همه از قریش اند
و ابن عبد ربه بکر همین مضمون را روایت کرده است و بجای دین اسلام گفته است و باز در جامع الاصول همین مضامین را از صحیح
ترمذی و سنن ابی داود روایت کرده است و در بعضی از روایات آن است که آن حضرت پرسیدند که پس بعد از آن چه خواهد بود
و فرمود هرج و در بعضی از روایات چنین است که پیوسته این دین قایم و برپا است تا والی ایشان باشند دوازده امیر و ایضاً در صحیح مسلم
از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت کرده است که نوشتم بسوی جابر بن سمره که خبر ده مرا بچیزی که شنیده از رسول خدا پس
نوشت که شنیدم از رسول خدا در روز جمعه در شبی که اسلمی را سنگسار کرده و گفت پیوسته دین برپا است تا قیامت برپا شود
و بر ایشان دوازده خلیفه خواهد بود از قریش و در روایت دیگر تتمه این حدیث این است که پس بیرون می آید دروغ گوی چند
نزدیک قیامت و در کتب معتبره ایشان بچندین سند از شعبی از مسروق روایت کرده است که ما نزد ابن مسعود بودیم و قرآن
بر ما میخواند پس مردی به جوانی پرسید که آیا از رسول خدا پرسیدید که چند خلیفه بعد از او خواهند بود عبد الله گفت تا
بعراق آمده ام کسی این را از من نپرسیده بلی سؤال کردیم حضرت فرمود دوازده نفر خواهند بود عدد نقبای بنی اسرائیل همه
از قریش خواهند بود و از ابو جحیفه روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که پیوسته امر امت من شایسته است تا آنکه بگذرند دوازده
خلیفه که از قریش اند و از انس روایت کرده که حضرت رسول فرمود که پیوسته این دین برپا است تا دوازده خلیفه از قریش
پس هرگاه ایشان بروند زمین به موج خواهد آمد با اهلش و ایضاً از عبد الله بن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود بعد از من دوازده
خلیفه خواهند بود و ایضاً روایت کرده اند که ابن عمر گفت با ابی الطفیل که بشمار دوازده خلیفه بشمار بعد از آن هرج و مرج و قتل و قتال
خواهد بود و ایضاً مروی است که از عایشه پرسیدند که چند خلیفه از برای حضرت رسول خواهد بود گفت حضرت مرا خبر داد که دوازده
خلیفه خواهند بود گفتند که کیستند گفت نامهای ایشان نزد من نوشته هست باملای رسول خدا گفتند بگو انکار کرد و نگفت و بر این مضمون
بالفاظ بسیار دیگر روایت کرده اند و در صحیح بخاری و مسلم از عبد الله بن عمر روایت شده است که رسول خدا صلعم فرمود که پیوسته این
امر در قریش خواهد بود مادام که از مردم دو کس باقی باشند و از اسحق بن سلیمان عباسی روایت کرده اند که گفت هرون الرشید
مرا خبر داد از پدرانش از عباس که حضرت رسول فرمود ای عم از فرزندان من دوازده خلیفه خواهند بود پس امور مکروه و شدید

عظیم روی خواهد

عظیم رو خواهد داد پس مهدی از فرزندان من بیرون خواهد آمد و خدا امر او را در یک شب باصلاح خواهد آورد و پس زمین را پر از عدالت
خواهد کرد بعد از آنکه پر از جور شده باشد و در زمین خواهد ماند آنقدر که خدا خواهد پس دجال بیرون خواهد آمد و جهت دلالت این
احادیث بر خلافت همه ائمه اثنی عشر علیهم السلام آن است که از جمیع فرق اسلام هیچ فرقه قایل بوجوب این عدد از خلفا و دوازده امام
و خصوصاً که همه از قریش باشند و بوجوب استمرار خلافت تا خلق باقی باشند نیستند مگر فرقه اثنی عشریه از فرق شیعه پس حقیت
که در جمیع صحاح ایشان مکرر وارد شده است مذهب ما ثابت شد و همه مذاهب دیگر باطل شد و از غرایب تعصبات مخالفان آن است
که بعضی از ایشان خواسته اند توجیهات کنند این احادیث را موافق مذهب خود کرده اند گفته اند که خلفای اثنی عشر ابو بکر خلیفه اول و الی الحسین
و امام حسن و امام حسین و هفت دیگر از بنی امیه اند و دیگری گفته است که مراد بعضی از خلفا اند و ایشان بعد از امام حسن عبد الله
بن الزبیر و عمر بن عبد العزیز و پنج نفر دیگر از بنی عباس اند و این دو توجیه در غایت سخافت است زیرا که همه خلفای بنی امیه و بنی عباس
در شقاوت و ضلالت و جهالت شریک یکدیگر بودند مگر عمر بن عبد العزیز که بعضی از اطوار حسنه داشت پس در میان ایشان بعضی
انتخاب کردن و بعضی را رد کردن بی وجه است و ایضاً ظاهر همه احادیث اتصال ایشان است بخلاف ایشان است و بعضی صریح است که تا روز
قیامت مستمر خواهند بود و در بعضی مذکور است فاذا مضوا ماجت الارض باهلها یعنی چون این امامان بروند زمین با اهلش موج
می آید و نظام عالم بطرف میشود و بعضی صریح است که خلافت در قریش تا روز قیامت باقی است پس معلوم شد که این تاویلها فایده برای
ایشان نمی کند و این احادیث در اثبات مدعای ما وافی و کافی اند **دویم** احادیث ثقلین و مثل آنها است که دلالت میکند بر آنکه حضرت
رسول امر به متابعت قرآن و اهل بیت نموده و فرموده که این دو از یکدیگر جدا نمیشوند تا روز قیامت و مخالفان و خلفای ایشان منقرض
شده اند و بخلافت احدی از اهل بیت قایل نیستند و ائمه اسمعیلیه اگر باشند فاسق و ملحد و جبابره که در ظاهر تابع سلاطین شیعه
و بفسق و فجور و انواع معاصی معروف اند و هیچ عاقل تجویز امامت ایشان نمی کند و از تبرزه دو اصول دین خود متمسک بحجتی
نیستند و باعتقاد ایشان هر فاطمی نسبی که خروج به سیف کند امام است و ائمه که از اطفال ایشان دعوای امامت نمایند اکثر
ایشان ثابت باشند باید که عارف باحکام الهی و معانی قرآن مجید بوده باشند تا آنکه صادق باشد مفارقت ایشان با کتاب و حال
آنکه اکثر ایشان جاهل بکتاب و سنت و در فروع دین خود در اکثر مسایل مقلد ابو حنیفه اند و بر خصوص امامت خود حجتی بر معانی
ندارند و مرتضی بر امامت خود ندارند و بر اجماعی منعقد شده است بر آن بلکه مانند سایر سلاطین جور بتغلب و استیلا پادشاه
میشوند و این را امامت نام کرده اند و افاضل اهل بیت را مانند حضرت باقر و صادق صلوات الله علیهما سب میکنند و ناسزا میگویند با آنکه
جمیع امت بغیر ایشان و خوارج اقرار بفضل و جلالت و عدالت ایشان دارند و از این جهت ایشان مانند خوارج اند که عناد با احادیث
اهل بیت علیهم السلام دارند و ظاهر است که زیدیه بتر اند زیرا که مخالفان با شیعیان ما عداوت دارند و با امامان عداوت نمی کنند
و زیدیه با امامان عداوت میکنند **سیم** ابن ابی الحدید از صاحب حلیة الاولیاء روایت کرده است و در فضایل احمد بن حنبل و خصایص
نطنزی نیز مذکور است که حضرت رسول فرمود که هر که خواهد زندگانی او مثل زندگانی من باشد و در جنت عدن که خدا بدست قدرت

خود آن را غرض نموده و منزلی است ساکن شود باید بعد از من ولایت علی بن ابی طالب را اختیار کند و پیروی کند امامان و اوصیای از
فرزندان او را بعد از من که ایشان عترت من اند و از طینت من خلق شده اند و فهم من و علم مرا حق تعالی بایشان کرامت کرده است پس
وای بر جمعی از امت من که تکذیب ایشان کنند و میان من و ایشان قطع کنند و رعایت من در حق ایشان بکنند هرگز شفاعت
مرا بایشان نرساند **چهارم** زمخشری روایت کرده است که حضرت رسالت فرمود که فاطمه بهجت دل من است و دو
پسرش میوه دل من اند و شوهرش نور دیده من است و امامان از اولاد من امینان پروردگار من اند و ریسمانی اند کشیده میان
او و میان خلق او هر که چنگ زند در متابعت ایشان نجات یابد و هر که از ایشان تخلف نماید و جدا شود بدرک اسفل واصل گردد
و از این باب احادیث در کتب معتبره ایشان بسیار است و چون در صحاح ایشان بنوعی ایراد شود و اکثر نقل مفصل چون خلافت
حضرت امیر المؤمنین ثابت شد بنقل آنحضرت بر حضرت امام حسن و بنقل امام حسن بر امام حسین و همچنین بنقل هر یک بر دیگری تا حضرت
مهدی صلوات الله علیهم در میان فرق علما و محدثان امامیه که در هر عصری چندین هزار نفر از ایشان در هر بلادی و ناحیه بوده اند
متواتر است و در تصانیف و کتب خود ثبت کرده اند و معلوم است که ایشان را داعی بر این بغیر دیانت و حقانیت نبوده زیرا که
همیشه سلاطین و پادشاهی با مخالفان بوده و ایشان قاهر و غالب بوده اند و بنهایت خوف از ایشان ضبط این اخبار و آثار
می نموده اند اگر غرض ایشان دنیا بوده بایست بخلفای جور و مخالفان متوسل شوند و از بیم و خوف نجات یابند و عزیز و مکرم
باشند با آنکه میدانیم که اکثر ایشان از اهل صلاح و سداد بوده اند و بنهایت احتراز از کذب می نموده اند و هر که با این قرائن و جهات
ملاحظه این روایات نماید البته او را علم حاصل میشود بحقیقت آنها و در طرق معتبره شیعه احادیث دوازده امام و نامهای مقدس
ایشان از حضرت رسول و از هر یک از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم متواتر است و همه مقرون بالمعجزات است زیرا که اسما
و صفات و آباء و امهات هر یک را قبل از وجود ایشان خبر داده اند تا غیبت امام دوازدهم و احوال و خفای میلاد او و کتبی
که مشتمل است بر این احادیث از زمان حضرت امام زین العابدین تا زمان قائم علیهم السلام میان شیعه و سنی معروف و متداول
و مضبوط بوده پس در این احادیث راه شک و شبهه نیست **طریق دویم** افضلیت است و شک نیست در آنکه هر یک از
ائمه ما علیهم السلام افضل بوده اند از جمیع اهل عصر خود خصوصاً از خلفایی که غصب حق ایشان کرده بودند در علم و صلاح و ورع
و زهد و فضایل و مناقب و مخالف و موالف همه اتفاق دارند بر این و در مشکلات مسایل و دقایق وقایع همه علما و فقها بایشان
رجوع می نموده و سخن ایشان را حجت و متبع دانسته اند و مرجع کافه امرا و رعایا بوده اند و همه خلفای بنی امیه و بنی عباس ایشان را
مستحق مقام خلافت میدانسته اند و از ایشان در حساب بوده اند و کتب تواریخ و احادیث عامه و خاصه مشحون است باین
و فضایل و مناقب خصوص حسنین صلوات الله علیهما زیاده از آن است که احصا توان نمود و در جامع الاصول از صحیح بخاری
و مسلم و ترمذی از براء بن عازب روایت کرده است که گفت دیدم رسول خدا و حضرت امام حسن را بر دوش خود سوار کرده بود
و میگفت خداوندا من این را دوست میدارم پس تو او را دوست دار و ایضاً هم از براء روایت کرده اند که حضرت روزی حسن و حسین را

دید پس گفت

دید پس گفت خداوندا من ایشان را دوست میدارم پس تو ایشان را دوست دار و ایضاً در جامع الاصول از صحیح ترمذی از ابن عباس روایت کرده است
حسن — که رسول خدا امام حسن علیه السلام را بر دوش خود سوار کرده بود پس مردی با امام گفت بهنیکو مرکبی سوار شده ای کودک حضرت فرمود
او نیز نیکو سواره ایست و ایضاً از صحیح ترمذی از انس بن مالک روایت کرده است که از حضرت رسول پرسیدند که کدام یک از اهل
بیت تو نزد تو محبوب تراند فرمود که حسن و حسین و میگفت بفاطمه که طلب نما برای من دو پسر مرا و چون می آمدند ایشان را میبوئید
و در بر میگرفت و بخود می چسبانید و ایضاً از صحیح بخاری و مسلم از ابوهریره روایت کرده است که با رسول خدا بودم در بازاری از بازارهای
… سخن نگفت و من با آن حضرت سخن نگفتم تا رفت ببازار بنی قینقاع پس برگشت تا آمد بمنزل فاطمه علیها السلام و گفت آیا کودک من اینجاست
حضرت — یعنی امام حسن پس بیرون آمد و بسوی او دوید و دست در گردن یکدیگر آوردند پس حضرت رسول فرمود که خداوندا من این را دوست
میدارم پس دوست دار او را و دوست دار هر که او را دوست دارد و ایضاً از صحیح بخاری و مسلم بر این مضمون از ابوهریره روایت کرده است
که حضرت رسول آمد بخانه فاطمه و پسر خود حسن را طلبید پس آمد و در گردن مبارکش قلاده ای بسته بود چون حضرت او را دید دستها را
گشود و او دستها را گشود پس در بر گرفت و گفت خداوندا من او را دوست میدارم پس او را دوست دار و هر که او را دوست دارد دوست دار پس ابوهریره
گفت بعد از آنکه من این سخن را از آنحضرت شنیدم هیچکس نزد من دوستتر نبود از حسن بن علی و ایضاً از صحیح ترمذی از اسامه روایت
کرده است که شبی برای حاجتی بخدمت حضرت رسول رفتم دیدم که حضرت چیزی بر دوش مبارک خود پیچیده و چادری بر روی آن پوشانیده
چون از حاجت خود فارغ شدم پرسیدم که چیست این که پیچیده ای پس چادر را برداشت دیدم حسن و حسین علیهما السلام بر دو پهلوی
او جای گرفته اند پس گفت اینها دو پسر من اند و دو پسر دختر من اند خداوندا من اینها را دوست میدارم پس دوست دار اینها را و هر که دوست دارد
اینها را دوست دار و ایضاً از صحیح ترمذی از یعلی بن مره روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که حسین از من است و من از حسینم
خدا دوست دارد هر که حسین را دوست دارد حسین سبطی است از اسباط ابن اثیر در جامع الاصول در شرح این حدیث گفته است که سبط فرزند زاده را گویند
یعنی از جمله اسباط است که فرزندان یعقوب بوده اند یعنی که او یکی از پیغمبران است و در نهایت لغت … در حدیث دیگر آمده است که
در تفسیر … گفته است یعنی … امتی است از امتها در خیر و خوبی و گفته است که در حدیث دیگر وارد شده است که حسن و حسین دو
سبط رسول الله اند گفته است یعنی دو طایفه و دو قطعه اند از آنحضرت و ایضاً از صحیح ترمذی روایت کرده است از ابوسعید
خدری که رسول خدا گفت حسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشت اند و ایضاً از صحاح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است
که مردی از عبدالله بن عمر پرسید گفت نظر کنید باین که سوال میکند از من از خون پشه و ایشان فرزند پیغمبر را کشتند و شنیدم از رسول
خدا که گفت در حق او که ایشان دو گل بوستان من اند در دنیا و گفت ایشان سید و بهترین جوانان اهل بهشت اند
و ایضاً از صحیح بخاری و نسایی روایت کرده است از عبدالله بن شداد از پدرش که گفت رسول خدا بیرون آمد برای نماز شام یا
خفتن و حسن یا حسین علیهما السلام را بر دوش داشت پس پیش ایستاد و او را بر زمین گذاشت و تکبیر نماز گفت و در اثنای نماز
یک سجده را بسیار طول داد من سر برداشتم دیدم که آن کودک بر پشت آنحضرت سوار شده است و حضرت در سجود است پس

پس با تو بیعت بر گشتم چون مردم حضرت ایشان را از بغل شد مردم گفتند یا رسول الله بیک سجده را بسیار طول دادی تا آنکه ما گمان بردیم که امری حادث
شد یا وحی بر تو نازل شد فرمود که اینها نبود ولکن پسرم بر پشت من سوار شده بود نخواستم تعجیل کنم او را تا بحاجت خود برسد و لذت
خود را یابد و از بخاری و سنن ابوداود و ترمذی و نسایی [illegible] بصری روایت کرده اند که ابوبکره گفت من دیدم حضرت رسول را
بر منبر و حضرت امام حسن بر پهلوی ایشان بود و گاهی نگاه باو میکرد و میگفت این فرزند سید و بزرگوار است و شاید خدا بسبب او اصلاح
کند میان دو گروه عظیم از امت من و از صحیح بخاری و ترمذی از انس روایت کرده است که احدی شبیه تر نبود برسول خدا از
حسن و حسین صلوات الله علیهم و احادیث در فضایل ایشان زیاده از حد و احصاست و بعد از آن که نزول آیه تطهیر و مباهله و غیر
اینها در فضیلت ایشان کافی است و اکثر اینها صریح است در امامت ایشان خصوصا احادیث محبوب خدا و رسول بودن چه معلوم است
که محبت رسول با محبت خدا است و محبت آن حضرت از راه قرابت و بشریت نبوده چنانچه مکرر بیان شد و هر که ایشان محبوب خدا و احب اهل
بسوی آنحضرت بوده باشند پس باید که مقرب تر بحق تعالی در کمالات از همه امت زیاده باشند مگر امیر المؤمنین که بدلایل اخر
افضلیت او معلوم شده و در افضلیت تمام این احادیث در بسیاری از روایات مذکور است که و ابوهما خیر منهما یعنی و پدر
ایشان بهتر است از ایشان پس اینها احق خواهند بود بخلافت امت از جمیع خلق خصوصا از آن منافقان که در زمان ایشان بجبر متصدی
خلافت شدند و حضرت رسول ایشان را و دوستان ایشان را لعنت کرده بود و ایضا کسی که دوستی او مستلزم محبت خدا باشد باید که
محبت و معرفت او از ارکان دین باشد و هرگز آلوده بگناهی نگردیده باشد و الا عداوت او از جهت ارتکاب آن معصیت واجب خواهد
بود و ایضا کسی که آن اختصاص بحضرت رسول داشته باشد که فرماید که او از من است و من از اویم و تشبیه کرده باشد او را باسباط
بنی اسرائیل که انبیا و اوصیای انبیا بوده اند احق است بامامت از دیگران و هم چنین بهتر جوانان اهل بهشت بودن دلیل است بر
فضل ایشان بر همه عالمیان [illegible] الا من خرج بالدلیل زیرا که باتفاق اهل بهشت همه جوانان اند و پیر در بهشت نمی باشند و اگر مراد جمعی باشند
که جوان از دنیا رفته باشند آن خطاست زیرا که ایشان در سن کهولت و شیخوخت شهید شدند یا آنکه از منتهای [illegible] زیرا که
بسیاری از پیغمبران مانند حضرت یحیی جوان از دنیا رفته اند هرگاه افضل باشند از ایشان البته معصوم و مقتدا و پیشوای خلق
خواهند بود و اگر گویند چون ایشان در سن جوانی بوده اند مراد آن بود که ایشان بهتراند از جمعی از اهل بهشت که در سن جوانی باشند
این نیز بی جاست زیرا که ایشان در آن وقت در سن طفولیت بوده اند نه در سن شباب و بر تقدیر تسلیم باز مطلب ما ثابت است زیرا
که هرگاه ایشان در سن شباب بهتر باشند از همه اهل بهشت در وقت شباب باز افضلیت ایشان بر وجه اتم ثابت میشود و از
غرایب آن است که علمای مخالف در برابر این حدیث فضیلتی از برای ابوبکر و عمر اثبات کنند حدیثی وضع کرده اند که ابوبکر و عمر
سید پیران اهل بهشت اند غافل از اینکه در بهشت پیر نمی باشد و آن احتمالات دیگر باطل است چنانکه دانستی با آنکه این حدیث ضعیف که
منفردند بنقل آن و از جمله جعلیات نقل کرده اند که بهتر است در این باب بجز نقض عداوت امیر المؤمنین معروف است منافات دارد
با حدیث سیدا اهل الجنة که عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند و ایضا منافات دارد با روایتی که در کتب معتبر موجود	شباب

روایت کرده

روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که فرزندان عبد المطلب سادات و بهتران و بزرگواران اهل بهشت اند من و علی و جعفر پسر ابوطالب و حمزه
و حسن و حسین و مهدی علیهم السلام اگر گویند مراد آن است که ایشان بهتراند از جماعتی از اهل بهشت که در آن وقت در سن کهولت بوده اند
با آنکه بسیار بعید است نفعی باینها نمی بخشد زیرا که دلالت میکند بر تفضیل ایشان بر جمعی که در آن وقت در سن شباب یا طفولیت بوده اند
مانند حضرت امیر و حسنین علیهم السلام و مثل این است این حدیث که کرده اند ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء [illegible] علی ابیها وضع کرده اند و الحاق کرده اند که
و هر [illegible] حدیث طول دادن سجده برای آن بزرگوار دلالت بر نهایت قرب و منزلت او میکند نزد
پروردگار که آن حضرت ترک آداب و سنن جماعت کرده از تخفیف مطلوب است نماید از برای آنکه خواهش او بعمل آید و مبادا خاطر مبارکش
برنجد و اگر هر یک از اینها برای اثبات امامت کافی نبوده باشد شک نیست که از مجموع اینها معلوم میشود مرتبه از فضیلت که مخصوص ایشان
بوده و احدی از صحابه با ایشان در آن شریک نبوده پس احق و اولی خواهند بود بامامت زیرا که ترجیح مرجوح و تفضیل مفضول عقلا
قبیح است **طریق سیم** عصمت است و پیش از این ثابت کردیم که ببراهین عقلیه و نقلیه وجوب عصمت امام را ثابت کردیم و هیچ فرقه سوای اثنی عشریه
قایل بوجوب عصمت امام و عصمت ائمه خود دعوی آن نکنند پس همه مذاهب باطل و مذهب اثنی عشریه حق است **طریق
چهارم** معجزه است و از هر یک از ائمه صلوات الله علیهم معجزات بسیار و احصا [illegible] و در میان شیعه ایشان متواتر گردیده
بلکه میان عامه نیز متواتر است چنانکه ابن طلحه شافعی در مطالب السئول و ابن صباغ مکی مالکی در فصول مهمه و ملا جامی
در شواهد النبوة و دیگران از علمای عامه در کتب خود ایراد نموده اند و انکار کرامات تام کرده اند حتی بر دست نواب و سفرای
حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه معجزات عظیم جاری گردیده که بر آن سفارت و نیابت ایشان را ثابت شد **طریق پنجم**
اجماع است و بیانش آن است که همه امت متفق اند بر آنکه مذهب حق بیرون نیست از مذاهبی که در میان است و [illegible] مذاهب دیگر
باطل کردیم بدلیل عدم نص و عدم عصمت و عدم معجزه و عدم افضلیت باتفاق زیرا که اکثر این طوایف قایل باین امور نمی گویند
در [illegible] خود ادعای امامت ایشان [illegible] نیستند و طوایفی که قایل باین امور هستند مثل ناووسیه و واقفیه در اصل امامت
با اثنی عشریه شریک اند پس اصل امامت ایشان باجماع همه ثابت است و دعوای وقف و غیبت و سیادت که مخصوص ایشان است نص
متواتره امامیه در وجوب اثنی عشر در خصوص ایشان و بر ثبوت موت ایشان باطل است و طرق دیگر از برای اثبات امامت
ایشان هست که کسی که اندک انصافی داشته باشد و خود را از تعصب خالی کند و طالب حق باشد و در اینها تامل کند البته حقیت
مطلب را [illegible] **اول** علومی که از ایشان در میان جمیع فرق عالم منتشر گردیده و علومی که هر یک از مشاهیر علما بیک علم از اینها امتیاز
جمیع اینها در ائمه علیهم السلام جمع شده است چنانچه سابقا دانستی مذکور شد که جمیع علما در هر علمی بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه و هر از آن حضرت اخذ کرده اند و خود را منسوب باو میگردانند در جمیع علوم از اصول دین و احکام شریعت و تفسیر قرآن
و علم عربیت و طب و حکمت و وصایا و آداب و علم اخلاق و معاشرت و سیاست و نجوم و غیر اینها و هر آنچه از آن حضرت نقل کرده اند
و کلام او منبع دانش [illegible] بوده و اعتراف [illegible] بر اینها نکنند و [illegible] عداوتی که اکثر فرق از برای اغراض باطله با او داشتند و

و همچنین جمیع علوم را از ائمه در رتبت او اخذ کرده‌اند و کسی از اهل علم در فضل و جلالت و علو درجه ایشان شک نکرده است
و در زمان حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه چون ملاعین بنی امیه مستولی شده بودند و کفر و ظلم اکثر خلق را فرو گرفته بود و تقیه شدید
بود و مردم را بخود راه نمیدادند اگرچه سایر علوم کمتر از آنحضرت منقول گردید اما ادعیه که از آن حضرت منقول شده مانند صحیفه کامله
که بکتب سماوی شبیه‌تر است و معلوم است که از الهام الهی است که بر زبان معجز بیان او جاری گردیده و باین سبب آن را انجیل اهل بیت و زبور
آل محمد ملقب ساخته‌اند و صحابه او غیر که از این جمله ... صحیفه از ادعیه آنحضرت جمع کرده‌اند و حقا که اکثر آنها محتوی بر طرق مناجات
با قاضی الحاجات و آداب حسنات و کلمات جلیله و احوال را بسیار است از آن حضرت که کتب عامه و خاصه را بانها زینت یافته
برای ارباب حال و اصحاب زهد و ریاضت و کمال مرتقی است که بر آن اکتفا میتوان نمود و چون نوبت در زمان حضرت امام
محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام که اواخر زمان بنی امیه و اوایل دولت بنی عباس بود از ان دو بزرگوار آن قدر از علم
حلال و حرام و علم تفسیر و کلام و قصص انبیا و سیر و تواریخ ملوک عرب و عجم و غیر آنها از غرایب علوم منتشر گردید که عالم را
فرو گرفت و محدثان شیعه در اطراف عالم منتشر گردیدند و پیوسته در مناظرات و مباحثات بر جمیع علمای فرق غالب بودند
و چهار هزار کس از علمای مشهور از حضرت صادق ... روایت کرده‌اند و اکثر ایشان صاحب تصانیف بودند و چهار صد اصل
در میان شیعه مشهور است که اصحاب باقر و صادق و کاظم صلوات الله علیهم روایت کرده بودند و ایشان را در هیچ حکم احتیاج برجوع
بعلمای مخالفان نبود بلکه همه محتاج بایشان بودند و ابوحنیفه و سایر علما و قضات ایشان هر گاه در مسئله عاجز و حیران میشدند
رجوع بمحمد بن مسلم و امثال او از اصحاب آنحضرت می‌نمودند و محمد بن نعمان که یکی از اصحاب آنحضرت بود در حذاقت ... (?)
داشت آن قدر علمای ... در مناظرات و مباحثات عاجز میکرد که علمای ملاعین او را شیطان الطاق میگفتند و شیعیان
او را مؤمن الطاق مینامیدند و هشام بن الحکم و هشام بن سالم و محمد بن مسلم و زراره و امثال ایشان در علوم و خصوص
هشامین در علم کلام چندان ماهر گردیده بودند که در مجالس خلفا و امرا با علمای مشهور مخالفان مباحثات میکردند و بر
همه غالب بودند و حضرت امام موسی نیز در نشر علوم در این مرتبه بود تا آنکه هرون ملعون او را حبس کرد و حضرت امام رضا
در مدت قلیلی که در خراسان بود انقدر علوم و آثار از آن حضرت منتشر که کتابهای حجیم در این باب جمع کرده‌اند و مأمون
علمای جمیع ملل را جمع کرد که با آن حضرت مناظره کنند شاید عجز آن حضرت ظاهر شود و بر همه غالب آمد و همه اقرار بامامت آن
حضرت کردند و بدین حق در آمدند و حضرت امام محمد تقی در هفت سالگی امام شد و در سال اول امامت بحج رفت و اکثر
شیعیان از اطراف بحج آمدند که بخدمت آنحضرت برسند و اکثر ایشان فضلای مشهور بودند و در سه روز از ایام منی سی هزار
مسئله کلامی و غیر آن را بغیر حق جواب فرمود که همه حیران شدند و در مجلس مأمون با یحیی بن اکثم و سایر علمای مشهور
ایشان مناظره کرد و همه ملزم شدند و اقرار بفضل و امامت آنحضرت نمودند و حضرت امام علی نقی و حضرت امام حسن عسکری
صلوات الله علیهما بسبب محبوس بودن ایشان در سر من رای اگرچه مردم کم بخدمت ایشان میرسیدند و احادیث

مرحوم

از ایشان

از ایشان کمتر روایت شده است اما هر سال عرایض بسیار از شیعیان بایشان میرسید و جواب آنها را
می‌نوشتند و مسایلی که بر خلفا مشتبه میشد بر ایشان عرض میکردند و اقوال ایشان را بر اقوال سایر فقهای خود ترجیح
میدادند و کسی دعوی نمی‌تواند کرد که ایشان این علوم را از علمای مخالفین یا راویان ایشان اخذ کرده‌اند زیرا که
هر که کمی اطلاعی از ایشان داشته باشد میداند که نزد احدی از علما تلمذ نکرده باشند و ایضا علوم ایشان مباین علوم دیگران و مخصوص
ایشان است و همه عالم محتاج بایشان بودند در علم و ایشان محتاج باحدی نبودند پس معلوم میشود که این علم لدنی است
که از جانب خدا و رسول بایشان رسیده و حق تعالی ایشان را بخصوص بان گردانیده که مفزع و پناه امت باشند
و این را معجزه ایشان گردانیده چنانچه معجزه جد ایشان حضرت رسالت این بود که علوم اولین و آخرین و قصص انبیای مرسلین
بدون آنکه درس کتابی خوانده باشد یا از احدی بشنود آورد دویم آنکه جمیع امت اجماع کرده‌اند بر طهارت و عدالت ایشان و هیچکس
قدرت نکرده که قدحی در احدی از ایشان بکند یا فسقی و عیبی بایشان نسبت دهد با آن سعی که دشمنان ایشان از خلفا
و امرا و حاسدان ایشان در حط مرتبه ایشان می‌نمودند و هر که اظهار عداوت ایشان میکرد مقرب میگردانیدند و کسی را که
گمان ولایت و محبت ایشان باو میبردند دور میکردند و محروم میگردانیدند بلکه در مقام قتل و استیصال او در می‌آمدند
زیرا که میدیدند که اکثر خلق اعتقاد امامت ایشان دارند و شیعیان ایشان در اطراف بلاد منتشر گردیده
و دعوای صدور معجزات و عصمت از معاصی و دلالات از برای ایشان میکنند حتی آنکه غالیان باعتبار غرایب احوال و محاسن
صفات و اخبار از مغیبات و سایر معجزات که از ایشان میدیدند بعضی اعتقاد نبوت و بعضی اعتقاد خدایی در حق ایشان
کردند و با این مراتب با وفور اعدا و حساد نتوانستند که افترایی در حق ایشان بکنند یا نسبت معصیتی و خطائی بایشان بدهند
با آنکه میدانیم که عادت چنین جاری گشته است که هر کسی که اندک منزلتی در میان مردم بهم رساند در علم یا صلاح از زبان دشمنان
سالم نمی‌ماند و الشهر عیبی چند از برای او اثبات میکنند و امری چند در حق او افترا میکنند که قدر او را پست کنند ... او را از
بلی این از جمله معجزات ایشان است که حق تعالی دست و زبان دشمنان را بسته است و قدر ایشان را در میان دوست و دشمن
بر همه ظاهر گردانیده است که کسی یارای تهمتی و افترایی در حق ایشان ندارد سیم آنکه جمیع فرق اسلام خواه آنها که ایشان را
امام میدانند و خواه آنها که امام نمیدانند همه اتفاق نموده‌اند بر فضیلت و عدالت و علم و کمال و علو قدر ایشان مگر قلیلی از خوارج
و امثال ایشان که از فرق اسلام خارج‌اند و همه قول ایشان را حجت میدانند و روایات از ایشان نقل میکنند و در کتب خود
ایشان را بامامت تعظیم و تکریم نقل میکنند و در این باب شکی نیست که جمعی کثیر از فقهای اصحاب حضرت باقر و صادق علیهما السلام
بوده‌اند از اهل عراق و حجاز و خراسان و فارس و غیر ذلک مانند زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر و برید و هشامان و حمران
و بکیر و مؤمن الطاق و ابان بن تغلب و معاویه بن عمار و جماعت بسیار که احصای ایشان نمی‌توان نمود و در کتب رجال اسامی
علمای شیعه مسطور اند و ایشان رئیسهای شیعه بوده‌اند در فقه و حدیث و کلام و کتابها تصنیف کرده و مسایل ...

نموده اند و همه ایشان شاگردان و اتباع بسیار داشته اند و بصحبت ائمه علیهم السلام می آمدند میشده اند و بعراق و شام
بلاد بر میگشته اند و در کتب خود ثبت میکرده اند و از ایشان روایت میکرده اند و معجزات از ایشان منتشر میکرده اند
و اختصاص ایشان بائمه علیهم السلام معلوم است چنانچه اختصاص ابو یوسف و سایر شاگردان ابو حنیفه با او و اختصاص
شاگردان شافعی با او بر همه کس معلوم است و شک نیست که ائمه علیهم السلام بر احوال و اموال ایشان مطلع بوده اند چنانچه
ابن ابی شق؟ نیست بالضرورة در اینجا نسبت بآن حضرت میدهند از مذاهب شنیعات میگویند و حق الله بانه دروغ میگویند
و مطلقا اگر صادق اند در اینچه نسبت بائمه خود میدهند از دعوای امامت و نص بر ایشان و صدور معجزات از ایشان و حق
و کفر مخالفان ایشان پس همه این مراتب حق و ثابت است و اگر دروغ میگویند چرا ائمه ایشان با علم باحوال و اقوال ایشان تبری
از ایشان نمیجویند و کذب و بطلان ایشان را ظاهر نکردند همچنانکه تبری از مذاهب باطله ابو الخطاب و مغیرة بن شعبه
و سایر غلات و اهل ضلال نموده اند و اکثر ایشان را اعلام کرده اند و تصویب اعمال و اقوال و مذاهب باطله ایشان نموده پس
والعیاذ بالله خود نیز از اهل ضلال خواهند بود که راضی بآنها بوده اند و زکوة و اخماس ایشان را قبول میفرموده اند و همه مسلمانان
این امر را با ایشان نسبت میدهند و ایشان را چنین میدانند چهارم آنکه حق تعالی دوست و دشمن را محب ... و مجبول بر
تعظیم و تبجیل ایشان ساخته حتی خلفای جور و امرا را ایشان که نهایت عداوت با ایشان داشتند و تحقیر و توقیر ایشان
می نمودند و انکار جلالت و فضل ایشان نمینمودند چنانچه خلفای ثلثه که غصب حق امیر المؤمنین نموده بودند در ایام امارت
خود ظاهرا در اعزاز و اکرام آن حضرت و حسنین علیهم السلام نهایت مبالغه میفرمودند و همچنین اما اگر نکث بیعت آن حضرت
کردند با آنکه در مقام معاندة و مجادله در آمدند با انکار فضیلت آن حضرت نمیکردند و همچنین معویه با آنکه جهاد همه کارش
بر فساد و عناد بود با انکار فضایل و مناقب آن حضرت نمینمود و بعیز برکت در قتل عثمان فسق آن حضرت نسبت میداد و همچنین قاتع
بعد که حضرت امامت را در با او واقع ... و اقرار بکمال جلالت آن حضرت و بیعت کرد و مکرر مناقب و فضایل آن حضرت را
در حضور او مذکور میساختند و انکار نمیکرد و یزید پلید با آن قبایح اعمال انکار فضل حضرت سید الشهدا انمیکرد
و حضرت امام زین العابدین را تعظیم مینمود و در واقعه حره مسلم بن عقبه لعین را سفارش کرد که حرمت آن حضرت و اهل
بیت او را مرعی دارد و بنی مروان نیز آن حضرت را نهایت اکرام و اعظام می نمودند و همچنین سایر خلفای بنی امیه
و بنی العباس هر یک از ائمه را که در زمان ایشان بودند زیاده از هر کس بظاهر رعایت میکردند حتی متوکل با آن عداوت
و عناد و عصبیت حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه را نهایت تعظیم می نمود با آنکه ائمه محبوس ایشان و زیر دست
ایشان بودند و نهایت عداوت داشتند و حق تعالی چنین تسخیر ایشان کرده بود که در هنگام ملاقات نهایت تعظیم
مینمودند با آنکه ائمه محبوس ایشان و تبجیل مینمود و قدرت بر تحقیر و اهانت نداشتند و مؤید این آنچه حق تعالی تسخیر کرده است
دلهای طوائف مخالف حق را به زیارت قبور مقدسه و تعظیم مشاهد منوره ایشان حتی آنکه از بلاد بعیده با وجود اخطار

شدیده

شدیده متوجه زیارت ایشان میشوند و ضرایح عظیمه بر ضرایح مطهره ایشان طلا و نقره ... بجهت ایشان ... برآورده
میشود و در شداید خطیره پناه بروضات مقدسه ایشان میبرند و امان می یابند و مخالفان این اعمال را بر قبور خلفا و ائمه
که اعتقاد دارند بعمل نمی آورند و پناه باین ضرایح نمی آورند و اسلافشان هیچ امیری و بنی عباس با آنکه اکثر عالم از ایشان بود
و اکثر پادشاهان مشرق و مغرب مطیع ایشان بودند و اتباع ایشان اضعاف شیعیان ائمه بودند قبور ایشان مندرس و منهدم
شد و اکثر ایشان معلوم نیست که در کجا مدفون اند و نادری که معلوم است کسی رغبت بزیارت ایشان نمیکند و بعضی از سادات
که نسب ایشان بحضرت رسول میرسد ... ایشان ... ظاهرا نیز علم و زهد و ورع و عبادت بسیار داشتند
حیات و موت ایشان عشری از اعشار تعظیم ایشان و قبور ایشان انواعی نمایانی کرده اند و اگر قبور بعضی از ایشان را در جمله
تعظیمی و دعایی کنند باعتبار انتساب بایشان است مثل حضرت معصومه و عبد العظیم ... از جمله معجزات ایشان است که
حق تعالی تسخیر قلوب اصناف عباد بر تعظیم ایشان در حال حیات و بعد از وفات نموده که با آنکه در نواحی و جهات دنیو ترا ایشان
نجده و مرهم از خلفای جور ... اکرام ایشان منظور میداشته باز ترک تعظیم و اکرام ایشان نمینمودند و خلفای جور که
سعیهای بسیار کرده اند که مردم ترک زیارت ایشان بکنند خصوصا حضرت امام حسین صلوات الله علیه را که متوکل خواست که جمیع آثار
قبور آن حضرت و سایر شهدا را تخریب و زراعت کند که موضع قبر مقدس منطمس شود نتوانست و گاوها که تخم بسته بود که جویها
بحایر میرسیدند داخل نمی شدند و گاو بسیاری را کشتند و داخل نشدند و جمعی را فرستاد که بر سبیل و کلان آثار قبر را خراب کنند
جمعی از نزدیک قبر ظاهر شدند که نمی شناختند ایشان را و مانع شدند سرکرده ایشان گفت که ایشان را تیر باران کنید همه
که تیرها بآن جانب انداختند برگشت و صاحبش را کشت پس فرمود که آب بر آن صحرا رها کنند چون آب بحایر رسید از چهار طرف بلند
شد و داخل حایر نشد و بعضی گفته اند سبب تسمیه حایر آنست پس جمعی مقرر کرد که سر راهها را نگاه دارند و هر که بزیارت ... رود
او را بکشند و خانه اش را غارت کنند باز مردم ترک زیارت نکردند و از مخاوف بزیارت میرفتند و این بعیدتر از آن نیست که حق تعالی خاک
کوچه ایشان را تعظیم کرده اند و رفعت آن ایشان را ظاهر ساخته قطع نظر از معجزاتی که در مشاهد مطهره ایشان ظاهر میکرده دارد که تربت
سوانح خصوصا تربت ضریح سید شهدا اثر کوری و روشن شدن و از بلاهای مزمن شفا یافتن که مخالف و موافق همه اقرار به آنها
دارند و فقیر در بحار الانوار و حیات القلوب و جلاء العیون بعضی از اخبار را ذکر کرده ام و بطرق معتبره بسیار منقول است که قتاده
بصری که از مفسرین مشهور ... بخدمت حضرت امام محمد باقر آمد حضرت فرمود که توئی فقیه اهل بصره گفت بلی حضرت فرمود
وای بر تو ای قتاده حق تعالی خلقی آفریده است که ایشان را حجتهای خود گردانیده است بر خلق خود پس ایشان میخهای زمین اند
و خازنان علم الهی اند ... ایشان را پیش از آنکه خلایق را بیافریند نوری ... از جانب راست عرش او پس
قتاده مدتی ساکت ماند که ادای سخن کردن نداشت پس گفت بخدا سوگند که در پیش فقها و خلفا و پادشاهان و ابن
عباس نشسته ام و دل من نزد ایشان مضطرب نشد چنانکه نزد تو مضطرب شد حضرت فرمود میدانی که

کجا بی در بیش خانه آباده نشسته که در شان ایشان فرموده است حق تعالی فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه تا آخر آیه
یعنی مشکوة نور الهی که خدا نور خود را بان مثل زده در خانهایست که امر و حکم شده که حق تعالی رخصت داده و مقرر فرموده که
رفیع و بلند آوازه باشند و یاد کرده شود در آنها نام خدا و تسبیح و تنزیه کنند خدا را در آن خانها در بامداد و پسین مردانی چند که غافل
نمیگرداند ایشان را تجارتی و نه فروختنی از یاد خدا و از بپا داشتن نماز و دادن زکوة پس حضرت فرمود که اکنون تو نزد آن
خانها نشسته و ما ایم آن خانه آباده قتاده گفت راست گفتی والله خدا مرا فدای تو گرداند بخدا قسم که آن خانها خانه سنگ و گل
نیست بلکه خانه آباده نبوت و امامت و علم و حکمت است و اعتقاد بروایت معتبر دیگر و امر مشهور است که در سالی که هشام بن عبدالملک
بحج رفته بود در مسجد الحرام دیگر مردم نزد امام محمد باقر جمع آمده بودند و از امور دین خود سوال میکردند عکرمه شاگرد ابن عباس
از هشام پرسید که کیست که دیگر نور علم از جبین او ساطع است [illegible] نزد آن حضرت آمد و ایستاد و لرزه بر
اندام او افتاد و مضطرب شد و گفت یا بن رسول الله من در مجالس بسیار نزد ابن عباس و دیگران نشسته ام و این حالت مرا عارض
نشده بود حضرت همان جواب را داد پس معلوم شد که از معجزات امام و شواهد امامت ایشان است که حق تعالی محبت ایشان را در دل
این امت دوستان و محبان ایشان در دلهای دشمنان نیز افکنده که [illegible] در حیات و ممات تعظیم ایشان می نمایند و در
حوایج دین و دنیا پناه با ایشان می برند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم **مقصد هشتم** در بیان اثبات وجود
امام دوازدهم و غیبت آن حضرت است صلوات الله علیه بدانکه احادیث خروج مهدی علیه السلام را عامه بطرق متواتره روایت
کرده اند چنانکه در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی از ابو هریره روایت کرده است که رسول خدا فرمود
بحق خداوندی که جانم در دست قدرت اوست که نزدیک است که نازل شود فرزند مریم که حاکم عادل باشد پس چلیپای نصاری را
بشکند و خوکها را بکشد و جزیه را برطرف کند یعنی از ایشان بغیر اسلام چیزی قبول نکند و چندان مال را فراوان کند که مال را احدی
قبول نکند پس گفت که رسول خدا فرمود که چگونه خواهید بود وقتی که نازل شود در میان شما فرزند مریم و امام شما از شما باشد
یعنی مهدی علیه السلام و از صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که رسول خدا فرمود که پیوسته طایفه از امت من مقاتله بر حق خواهند
کرد و غالب خواهند بود تا روز قیامت پس فرمود خواهد آمد عیسی بن مریم پس امیر ایشان خواهد گفت که بیا با ما نماز کن و خواهد گفت
نه شما بر یکدیگر امیرید برای کرامتی که حق تعالی این امت را گرامی داشته است و از مسند ابو داود و ترمذی از ابن عباس روایت کرده است
که حضرت رسول فرمود که اگر نماند از دنیا مگر یک روز البته آن روز را حق تعالی طولانی میکند تا آنکه برانگیزد در آن روز
مردی از اهل بیت من یا از اهل بیت من که نام او موافق نام من باشد و پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر از ظلم و جور شده باشد و بروایت
دیگر فرمود منقضی نشود تا پادشاه عرب شود مردی از اهل بیت من که نامش موافق نام من باشد و از ابو هریره روایت کرده که اگر
باقی نماند از دنیا مگر یک روز خدا طول دهد آن روز را تا پادشاه شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد نام او با نام
من و از سنن ابو داود روایت کرده است از علی که حضرت رسول گفت که اگر نماند از دهر مگر یک روز باقی نماند مگر یک روز البته

برانگیزد مردی

در بیان اثبات حجت امام دوازدهم

برانگیزد مردی را از اهل بیت من که پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده باشد از جور و ایضا از سنن ابو داود و از ام سلمه روایت کرده
که حضرت فرمود که مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه است و از ابو داود و ترمذی روایت کرده است از ابو سعید خدری
که حضرت رسول فرمود که مهدی از فرزندان من گشاده پیشانی و کشیده بینی باشد و زمین را مملو کند از قسط و عدالت چنانچه مملو
شده باشد از جور و ظلم و هفت سال پادشاهی کند و باز روایت کرده اند که ابو سعید گفت ما ترسیدیم که بعد از پیغمبر حادثه بهم
رسد پس سوال کردیم از آن حضرت فرمود در امت من مهدی خواهد بود بیرون خواهد آمد و پنج سال یا هفت سال یا نه سال پادشاهی
خواهد کرد پس مردی نزد او خواهد آمد خواهد گفت ای مهدی عطا کن بمن حضرت آن قدر زر در دامنش بریزد که دامنش برنتواند داشت
و از سنن ترمذی از ابو اسحق روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین روزی نظر کرد بر پسر خود حسین پس گفت این پسر من سید
و مهتر قوم است چنانچه حضرت رسول او را سید نام کرده و از صلب او مردی بیرون خواهد آمد که نام پیغمبر شما را دارد و شبیه است باو
در خلقت و شبیه نیست باو در خلق و زمین را پر از عدالت خواهد کرد و حافظ ابو نعیم که از محدثان مشهور عامه است چهل حدیث از
صحیح ایشان روایت کرده است که مشتمل است بر صفات و احوال و اسم و نسب آن حضرت و از جمله آنها از علی بن هلال از پدرش روایت
کرده است که گفت رفتم بخدمت رسول خدا در حالتی که آن حضرت بیمار بود در حالتی که حضرت رسول بیمار بود که از دنیا مفارقت
میکرد و حضرت فاطمه علیها السلام نزد سر آن حضرت نشسته بود و میگریست پس صدای گریه آن حضرت بلند شد حضرت رسول سر جانب
او برداشت و گفت ای حبیبه من فاطمه چه چیز باعث گریه تو شده است فاطمه گفت میترسم که بعد از تو مرا ضایع کنند
و رعایت حرمت من نکنند حضرت فرمود ای حبیبه من مگر نمیدانی که خدا مطلع شد بر زمین مطلع شدنی پس اختیار کرد از آن
پدر ترا پس او را مبعوث گردانید برسالت خود پس بار دیگر مطلع گردید پس برگزید شوهر ترا و وحی کرد بسوی من که ترا باو تزویج کنم
ای فاطمه خدا بما عطا کرده است هفت خصلت که باحدی پیش از ما نداده است و باحدی بعد از ما نخواهد داد منم خاتم پیغمبران
و گرامی ترین ایشان بر خدا و محبوب ترین خلق بسوی حق تعالی و منم پدر تو و وصی من بهترین اوصیاست و محبوب ترین
ایشان است بسوی خدا و او شوهر تست و شهید ما بهترین شهیدان است و محبوب ترین ایشان است بسوی خدا و آن حمزه عم پدر
و شوهر تست و از ماست آنکه دو بال خدا باو داده است که پرواز میکند در بهشت با ملائکه هر جا که خواهد او پسر عم پدر تو و برادر شوهر
تست و از ماست دو سبط این امت و آنها دو پسران تو اند حسن و حسین و ایشان بهترین جوانان بهشت اند و پدر ایشان بحق خدا
که مرا بحق فرستاده است بهتر از ایشان است ای فاطمه بحق خداوندی که مرا بحق و راستی به پیغمبری فرستاده است که از حسن و حسین
است مهدی این امت و ظاهر خواهد شد در وقتی که دنیا پر از هرج و مرج شود و فتنها ظاهر گردد و راهها بسته شود و غارت
آورند مردم بعضی بر بعضی نه بزرگی رحم کند بر کوچک و نه کوچکی تعظیم کند بزرگ را پس خدا برانگیزد در آن وقت از فرزندان
ایشان کسی را که فتح کند قلعهای ضلالت را و دلهای را که غافل از حق باشد و قیام نماید بدین خدا در آخر الزمان چنانچه
من قیام نمودم و پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر از جور شده باشد ای فاطمه اندوهناک مباش و گریه مکن که خدای عزوجل

رحیم تر و مهربان تر است بر ایشان من بسبب منزلتی که نزد من دارند و هیچکس که از تو در دل من است و خدا از تو تزویج کرده است یکی که
حسبش از همه بلندتر است و منصبش از همه گرامی تر است و حلیم ترین مردم است بر رعیت و عادل ترین مردم است در قسمت بالسویه
و بیناترین مردم است باحکام الهی و من از خدا سوال کردم که تو اول کسی باشی از اهل بیت من که به من ملحق شوند و علی فرمود
که فاطمه بعد از حضرت رسول مکر هفتاد و پنج روز که به پدر خود ملحق گردید مؤلف گوید که رسول خدا حضرت مهدی را
بحسن و حسین علیهما السلام هر دو نسبت داده برای آنکه از جهت مادر از نسل حضرت امام حسن علیه السلام است زیرا که
مادر حضرت امام محمد باقر دختر امام حسن بود علیهما السلام و چنانچه حدیث دیگر روایت کرده است که از نسل امام حسین ع است
و دارقطنی که از محدثان مشهور عامه است همین حدیث طولانی را از ابو سعید خدری روایت کرده است و در آخرش
گفته است که حضرت فرمود که از ماست مهدی این امت که عیسی در عقب او نماز خواهد کرد پس دست زد بر دوش علی و فرمود
که از این هم خواهد بود مهدی این امت و ایضا حافظ ابو نعیم اصفهانی و ابو امامه باهلی روایت کرده است که مهدی
رویش مانند ستاره درخشان است و بر جانب راست روی مبارکش خال سیاهی هست و بروایت عبد الرحمن بن عوف
دندانهایش گشاده است و بروایت عبد الله بن عمر بر سرش ابری سایه خواهد کرد و بر بالای سرش ملکی ندا خواهد کرد
که این مهدی است و خلیفه خداست پیرو او را متابعت کنید و بروایت جابر بن عبد الله و ابو سعید عیسی عقب سر مهدی
نماز خواهد کرد و صاحب کفایة الطالب محمد بن یوسف شافعی که از علمای عامه است کتابی نوشته است در باب ظهور مهدی
علیه السلام و صفات و علامات او مشتمل بر بیست و پنج باب و گفته است که همه را از غیر طرق شیعه روایت کرده است
و کتاب شرح السنه حسین بن مسعود بغوی که از کتب مشهوره معتبره عامه است نسخه قدیمی از آن نزد فقیر هست
که اجازات علمای ایشان بر آن نوشته است در آن پنج حدیث از اوصاف مهدی از صحاح ایشان روایت کرده است
و حسین بن مسعود قرار داده مصابیح که الحال در میان علمای ایشان متداول است پنج حدیث در خروج مهدی روایت کرده است
و بعضی از علمای شیعه از کتب معتبره عامه قریب به صد و پنجاه و شش حدیث از این باب نقل کرده است و در کتب معتبره شیعه زیاده
از هزار حدیث روایت شده است در ولادت حضرت مهدی و غیبت او و آنکه امام دوازدهم است و از نسل امام حسن عسکری ع است
و اکثر آن احادیث مقرون به اعجازات است زیرا که خبر داده اند به ترتیب ائمه علیهم السلام تا امام دوازدهم و خفای ولادت آنحضرت
و آنکه آنحضرت را دو غیبت خواهد بود ثانی درازتر از اول و آنکه آنحضرت مخفی مشغول خواهد شد با سایر خصوصیات و جمیع
این اخبار بعینه واقع شد و کتبی که مشتمل اند بر این اخبار معلوم است که سالها پیش از ظهور و انتهای آن مصنف شده است پس این
اخبار قطع نظر از تواتر از چندین جهت دیگر افاده علم می نماید و ایضا ولادت آنحضرت و اطلاع جمع کثیری بر آن ولادت
با سعادت و دیدن جماعت بسیار آنحضرت را از ثقات اصحاب از وقت ولادت شریف تا غیبت کبری و بعد از آن
نیز معلوم است و در کتب معتبره خاصه و عامه مذکور است چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله و صاحب فصول

مهمه

مهمه و مطالب السؤول و شواهد النبوه و ابن خلکان و بسیاری از مخالفان در کتب خود ولادت آنحضرت را با اکثر خصوصیات
که شیعه روایت کرده اند نقل کرده اند پس چنانکه ولادت آبای اطهار آنحضرت معلوم است ولادت آنحضرت نیز
معلوم است و استبعادی که مخالفان میکنند از طول غیبت و خفای ولادت و طول عمر شریف آنحضرت فایده نمی کند امری
که به براهین قاطعه ثابت شده باشد بمحض استبعاد نفی آن نمی توان نمود چنانچه گفته اند فقیر پیش از این در بعضی رسایل
که استبعاد انتهای پوسیده و بنیاد شده چگونه برطرف شده میتواند شد با آنکه امثال آن در امم سابقه بسیار واقع شده و در احادیث خاصه و عامه
وارد شده است که آنچه در امم سابقه بسیار واقع شده در این امت واقع خواهد شد مثل آن در این امت واقع
میشود از جمله حضرت ابراهیم چون منجمان نمرود را خبر داده بودند که شخصی در این زمان بهم خواهد رسید که دین و ملک شما را بر
هم زند نمرود امر کرده بود که مردان و زنان را از یکدیگر جدا کنند و ولادت حضرت ابراهیم در پنهان با مادرش و مقاربت که حضرت
مخفی در غاری مشغول شده و سالها پنهان بود و حضرت موسی نیز چون منجمان خبر داده بودند که از بنی اسرائیل کسی بهم خواهد رسید
که سبب هلاک فرعون باشد فرعون حکم کرد به کشتن پسران بنی اسرائیل و حمل و ولادت حضرت موسی مخفی واقع شد چنانچه
مشهور است و بعد از آنکه از فرعون گریخت سالها در حوالی مصر بود و فرعون با آن سلطنت و استیلا بر مکان او مطلع نشد و غیبت
حضرت یعقوب و یوسف علیهما السلام نزدیک به هم واقع بود و یوسف پادشاه بود و یعقوب پیغمبر و چون حق تعالی به تجارت توابعش
عظیم کند سالها بر وجود فرزند خود و احوال او مطلع نشد پس چه استبعاد دارد که چون خلفای جور شنیده بودند که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و ائمه صلوات الله علیهم خبر داده اند که امام دوازدهم ظاهر خواهد شد و عالم را پر از عدالت خواهد کرد و خلفای جور و سلاطین ظلم
برطرف خواهد کرد و شیعه پیوسته انتظار وجود و ظهور او میکشند و ایشان سعی در اطفای این نور میکردند علیهذا امام علی نقی
و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما را در سر من رای محبوس کرده بودند و پیوسته از حمل و ولادت آن سرور خبر می
گرفتند و در مقام تضییع آن گوهر بودند حق تعالی اظهار قدرت کامله خود نموده حمل مادر آنحضرت را مستور گردانید و ولادت
من دل
با سعادت او را از ظلم و خلفای جور مخفی گردانید او را بحفظ و حمایت خود از شر ظالمان دور کرده باشد چنانچه ولادت آن بزرگوار
مستور ساخته بود بر شیعیان و موالیان و مخالفان با آثار و اخبار کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و هویدا کرده باشد تا حجت
بر عالمیان تمام شود و جمعی کثیر که اسمای ایشان معروف است بر ولادت با سعادت مطلع شدند مانند حکیمه خاتون و قابله که
در سر من رای همسایه ایشان بود و بعد از ولادت تا وفات حضرت امام حسن عسکری ع جماعت بسیار بخدمت آنحضرت
رسیدند و معجزات که در وقت ولادت آن حضرت و در نرجس خاتون مادر آنحضرت ظاهر شد زیاده از حد و احصاست و در
کتاب بحار الانوار و جلاء العیون و رسایل دیگر ایراد نموده ام و اشهر در تاریخ ولادت شریف آنحضرت آن است که در سال
دویست و پنجاه و پنج هجرت واقع شد و جمعی دویست و پنجاه و شش گفته اند و بعضی دویست و پنجاه و هشت گفته اند و بنا بر مشهور
میان عامه و خاصه وفات حضرت امام حسن عسکری ع در سال دویست و شصت بوده پس سن شریف آن حضرت در وقت

تاریخ ولادت آنحضرت و اول السعاده

امامت بر قول اول هفت یا پنج سال بود و بنابر قول دوم چهل سال و بنابر قول سیم دو سال و مع ذلک از معجزات و غرایب حالات
از آن حضرت بظهور می‌آمد و آن حضرت را دو غیبت بود یکی صغری و دیگری کبری و در غیبت صغری آنحضرت سفیری چند
سفرا و نواب داشت که مردم عرایض را بایشان میدادند و مسایل میپرسیدند و جواب بخط شریف آنحضرت بیرون می‌آمد و
خمس و نذرها که میبردند بایشان میگرفتند و بخدمت حضرت میبردند و حضرت میفرمود که بسادات و فقرای شیعیان
برسانند چنانچه هر سال در موقف بودند و بسیار بود که از سفرا معجزات ظاهر میشد که مردم بیقین میدانستند که ایشان از
جانب آن حضرت منصوبند چنانچه مقدار هر مالی را میگفتند و نام کسی که مال را فرستاده بود و بعضی میرسیدند و اخبار ایشان از
راه کن نشسته خبر میدادند و موت و حیات و سایر احوال آینده ایشان را خبر میدادند و بهمان نحو واقع میشد و انواع
معجزات از ایشان بظهور می‌آمد و در این غیبت صغری جماعت بسیار از غیر سفرا بخدمت آنحضرت رسیدند و مدت
این غیبت هفتاد و چهار سال بود و سفرا بسیار بودند اما سفرای معروف که همه شیعه ایشان را میشناختند و باتفاق
رجوع میکردند چهار نفر بودند اول ایشان عثمان بن سعید اسدی بود که حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله
علیهما نص بر امانت و عدالت او فرموده بودند و بشیعیان گفته بودند که آنچه میگوید حق است و از جانب ما میگوید و بعد از
آنکه او برحمت خدا رفت ابوجعفر محمد بن عثمان قایم مقام او گردید بنص حضرت امام حسن عسکری و بنص پدرش از جانب
حضرت صاحب علیه السلام و حضرت صاحب بعد از وفات عثمان بمحمد نامه نوشت که انا لله و انا الیه راجعون تسلیما لامره
امر خدا را و راضی شدیم بقضای او زیست پدر تو با سعادت زندگانی کرد و مرد حمید و پسندیده پس خدا رحمت کند او را [illegible]
گرداند او را باولیا و موالی او و هر گز پیوسته اهتمام کننده بود در آنچه موجب قرب او بود بسوی خدا و بسوی ائمه حق تعالی
روی او را منور گرداند و لغزشهای او را بیامرزد و حق تعالی ثواب ترا عظیم گرداند و صبر نیکو ترا کرامت فرماید مصیبت او
بتو و بما هر دو رسیده است و مفارقت او ترا و ما را بوحشت انداخته است پس خدا او را شاد گرداند در بازگشت او با آخرت
و از جمله کمال سعادت او آن است که حق تعالی او را فرزندی مثل تو روزی کرده است که جانشین او باشد بعد از او و قایم مقام
او باشد بامر او و رحمت کند بر او و میگوییم الحمد لله که نفوس راضی اند بمکان تو و بآنچه خدا در تو و نزد تو مقرر گردانیده است
خدا ترا یاری کند و قوت دهد و اعانت نماید و توفیق دهد و حافظ و ناصر و معین تو باشد و چندین توقیع و فرمان از ناحیه مقدسه
مشتمل بر سفارت او برای شیعیان بیرون آمد و اجماع شیعه بر عدالت و نیابت او منعقد شده و پیوسته مردم باو رجوع میکردند
و معجزات از او ظاهر میشد و کتابها در فقه تصنیف کرده مشتمل بر آنچه از حضرت امام حسن عسکری و حضرت صاحب علیه السلام
و از پدر خود شنیده بود و ابن بابویه از او روایت کرده است که گفت بخدا سوگند که صاحب الامر علیه السلام در هر سال در موسم حج
در مکه معظمه حاضر میشود و مردم را می‌بیند و میشناسد و مردم او را می‌بینند و نمی‌شناسند و از او پرسیدند که تو
صاحب الامر را دیده گفت بلی آخر این زیارتی که دیدم که پرده‌های کعبه را چسبیده بود در مستجار و میگفت خداوندا بمن انتقام بکش

از دشمنان

از دشمنان خود و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران رحمة الله علیهم روایت کرده‌اند از علی بن احمد دلال قمی که گفت روزی بخدمت محمد
بن عثمان رفتم که بر او سلام کنم دیدم تخته در پیش خود گذاشته و نقاشی حاضر ساخته که آیات قرآنی بر آن نقش میکند و اسمای ائمه
علیهم السلام را بر حواشی آن نقش مینماید گفتم ای سید من این تخته چیست گفت این را برای قبر خود ساخته‌ام که بر روی آن مرا دفن کنند و از برای
من در قبر مکانی ساخته‌اند که مرا آن نگاه میدارند و هر روز داخل قبر خود میشوم و یک جزو قرآن در آنجا میخوانم و بیرون می‌آیم چون
فلان روز از فلان ماه از فلان سال میشود من از دنیا رحلت خواهم کرد و با این تخته مرا در قبر دفن خواهند کرد و چون بیرون آمدم آن
روز مخصوص را نوشتم و پیوسته منتظر آن بودم تا در همان روز از ماه و سالی که گفته بود برحمت خدا واصل شد و در همان قبر مدفون
شد و این خبر را ام کلثوم دختر او و دیگران نیز بهمین نحو روایت کرده‌اند و روایت کرده‌اند که در سال سیصد و پنج او بجوار ایزدی
واصل شد و چون نزدیک وفات او شد حضرت صاحب او را امر کرد که ابو القاسم حسین بن روح را قایم مقام خود کند و ابو جعفر
احمد بن متیل نهایت اختصاص بمحمد بن عثمان داشت و اکثر کارهای آن حضرت را با او میفرمود و اکثر مردم را گمان آن بود که او را
نایب خود خواهد کرد جعفر گفت که در وقت احتضار محمد بن عثمان بر بالین او نشسته بودم با او سخن میگفتم و سؤال میکردم و حسین
بن روح نزد پاهای او نشسته بود پس محمد متوجه من شد و گفت حضرت بمن فرموده است که حسین را وصی خود کنم و او را نایب
گردانم پس من برخاستم و دست حسین بن روح را گرفتم و او را بجای خود نشاندم و خود رفتم نزد دیگر پاهای او نشستم و بعد
از او حسین منصوب بخدمات او قیام مینمود و جماعت بسیار از محققین شیعه روایت کرده‌اند که چون نزدیک وفات
محمد بن عثمان شد اکابر شیعه را طلبید و بایشان گفت که اگر مرا امر رسد امر نیابت و سفارت با ابو القاسم حسین بن روح نوبختی است
و از جانب حضرت صاحب مامور شده‌ام که او را نایب کنم بعد از خود پس در امور خود باو رجوع کنید پس جمیع شیعه باو رجوع میکردند
و زیاده از بیست و یک سال او مشغول سفارت بود و مرجع جمیع شیعیان بود و بنوعی تقیه میکرد که سنیان اکثر او را از خود میدانستند
و نهایت محبت با او داشتند تا آنکه در ماه شعبان سال سیصد و بیست و شش بریاض جنت ارتحال نمود و بامر حضرت صاحب
علیه السلام شیخ جلیل علی بن محمد سمری را وصی و قایم مقام خود گردانید و سفارت و نیابت باو متعلق شد و سه سال امر نیابت
با او بود و در نیمه ماه شعبان سال سیصد و بیست و نه برحمت حق واصل شد و این سال تناثر نجوم بود که اکثر علما و محدثین
شیعه در این سال بعالم بقا ارتحال نمودند و ابتدای غیبت کبری شد و آثار امامت ظاهر منقطع گردید و ثقة الاسلام محمد بن
یعقوب کلینی و رئیس محدثین علی بن بابویه رضی الله عنهما در این سال بعالم بقا ارتحال نمودند و احمد بن ابراهیم گفت که ما با
مشایخ شیعه رفتیم بخدمت علی بن محمد سمری چون حاضر شدیم او ابتدا گفت خدا رحمت کند علی بن الحسین ابن بابویه قمی را که
در این ساعت برحمت الهی واصل شد پس مشایخ آن روز را نوشتند بعد از آن هفده روز یا هجده روز خبر رسید که علی
رحمه الله در همان روز و همان ساعت برحمت خدا رفته بود و حسین پسر علی بن بابویه این خبر را بهمین نحو روایت کرده است و ابن
بابویه و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده‌اند از ابو الحسن بن مکتب که گفت ما در بغداد بودیم در سالی که سمری برحمت الهی واصل

شد جبلتی روز قبل از فوتش بخدمت او رفتیم پس فرمانی از حضرت صاحب بیرون آورد که مضمونش این بود بسم الله الرحمن الرحیم ای علی
بن محمد سمری حق تعالی عظیم گرداند اجر برادران ترا در مصیبت تو تا شش روز دیگر تو از دنیا مفارقت خواهی کرد پس جمع کن کارهای
خود را و کسی را قائم مقام خود مکن بعد از وفات خود که غیبت تامه واقع شد و بعد از این ظاهر نخواهم شد مگر بعد از اذن
حق تعالی و این ظاهر شدن بعد از آن خواهد بود که مدت غیبت بسیار بطول انجامد و دلها سنگین شود و زمین مملو شود از ستم
و جور و بعد از این جمعی از شیعیان دعوای مشاهده خواهند کرد هر که دعوی کند که مرا دیده است پیش از خروج سفیانی و صدای
آسمانی او دروغ و افترا کننده است لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حسن گفت که ما همه نسخه این فرمان را نوشتیم و از نزد
او بیرون آمدیم چون روز ششم شد بخدمت او رفتیم او در حال احتضار بود گفتیم کیست و گفت که وصی تو بعد از تو کی خواهد بود
گفت خدا را امری و حکمی هست که آن بعمل خواهد آمد یعنی غیبت کبری این را گفت و بعالم بقا ارتحال نمود مؤلف گوید
که جماعت بسیار از ثقات روایت کرده‌اند که در غیبت کبری آن حضرت را دیده‌اند و در آن وقت نشناخته‌اند و بعد از مفارقت
شناخته‌اند پس ممکن است که در این حدیث مراد آن باشد که اگر کسی دعوی کند که در آن وقت دیده‌اند و شناخته‌اند دروغ میگویند یا
اگر دعوای نیابت و سفارت کنند دروغ میگویند و اما معجزاتی که بر دست و زبان سفرا جاری شده زیاده از آن است که این
رساله گنجایش ذکر آنها داشته باشد و شیخ ابن بابویه گفته است که خبر داد مرا ابو علی بغدادی که من در بخارا بودم ابن جاوشیر ده شمش
طلا بمن داد که در بغداد بحسین بن روح رحمه الله بدهم در راه یک شمش گم شد من یک شمش بان وزن خریدم و [illegible]
حسین بن روح بردم چون انظار کردم از میان آنها اشاره کرد بان شمشی که خریده بودم و گفت بردار این شمشی که عوض کرده
زیرا که گمشده بما رسیده است و دست دراز کرد و شمشی که گم شده بود بمن داد و شناختم و ابو علی گفت من زنی را در بغداد دیدم
که می‌پرسید که وکیل حضرت صاحب کیست یکی از شیعیان او را بحسین بن روح نشان داد آن زن آمد بنزد حسین و گفت
بگو من چه چیز آورده‌ام تا تسلیم کنم حسین گفت آنچه آورده بینداز بمیان دجله تا بگویم چه چیز آورده‌ای پیرزن رفت
و آنچه آورده بود در دجله انداخت و برگشت بنزد حسین چون داخل شد حسین بخادم خود گفت حقه را بیاور چون خادم
حقه را آورد حسین گفت این حقه است که آورده بودی و در دجله انداختی و در این حقه یک جفت دست رنج طلا هست و حلقه
بزرگی که در آن دانه مرصع است و دو حلقه کوچک که دانه دارد و دو انگشتر که یکی نگینش عقیق است و دیگری فیروزه
پس حقه را گشود و آنچه گفته بود در آن حقه بود و چون زن آن حالت را مشاهده کرد بیهوش شد و جمع دیگر از سفرا بودند
غیر این چهار نفر که بعضی از شیعیان رجوع میکردند مانند حکیمه خاتون عمه حضرت که سابقا مذکور شد و محمد بن حفص اسدی
و حاجز و شا و محمد بن ابراهیم بن مهزیار و قاسم بن العلا که مدتی نابینا شده بود و هفت روز پیش از وفاتش بالعجاز حضرت
صاحب بینا شد و حضرت خبر وفات او را باو نوشت و کفن از برای او فرستاد در آذربایجان و جمعی دیگر بودند که بعضی
خود نادرا بخدمت آن حضرت می رسیدند و بعضی بتوسط سفرای اربعه نایب بودند و کلینی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی

رحمه الله علیهم روایت کرده‌اند از زهری که گفت حضرت صاحب علیه السلام را طلب بسیار کردم و مال عظیمی صرف کردم و این
سعادت نیافتم تا آنکه بعمری التماس کردم که مرا بخدمت آن حضرت برساند ابا کرد چون تضرع بسیار کردم گفت فردا اول روز بیا چون
بنزد او رفتم دیدم که رو بما آمد جوانی خوش رو و خوشبوی با او همراه است بهیأت تجار و متاعی در آستین خود دارد
پس عمری اشاره کرد بسوی آن جوان که اوست آنکه میخواهی من بخدمت او رفتم و آنچه خواستم سؤال کردم جواب فرمود پس بدر خانه
رسید که معروف نبود و اعتنایی بان نداشتم خواست داخل آن خانه شود عمری گفت اگر سؤالی داری بکن که دیگر او را نخواهی
دید چون رفتم سؤال کنم گوش نداد و داخل خانه شد و فرمود ملعون است ملعون است کسی که نماز شام را تأخیر کند تا ستاره‌ها
بر طرف شود یعنی از برای طلب فضیلت تأخیر کند و قطب راوندی و کلینی و دیگران روایت کرده‌اند از مردی از اهل مداین که
گفت با رفیقی بحج رفتم و در موقف عرفات نشسته بودیم جوانی نزدیک ما نشسته بود و ازاری و ردایی پوشیده بود که قیمت
کردیم آن را صد و پنجاه دینار می ارزید و نعلین زردی بر پا داشت و اثر سفر بر او ظاهر نبود پس سائلی از ما سؤال کرد او را
رد کردیم نزدیک آن جوان رفت و از او سؤال کرد جوان از زمین چیزی برداشت و باو داد سائل او را دعای بسیار کرد و
جوان برخاست و از ما غایب شد نزد سائل رفتیم و از او پرسیدیم که آن جوان چه چیز بتو داد گفت بقدر او را دعا کردم
بما نمود سنگ ریزه طلایی که مانند دندانه‌ها داشت چون وزن کردیم بیست مثقال بود برفیق خود گفتم امام و مولای
ما نزد ما بود و ما نشناختیم زیرا که باعجاز او سنگ ریزه طلا شد پس رفتیم و در جمیع عرفات گردیدیم و او را نیافتیم پس پرسیدیم
از جماعتی که در دور او بودند از اهل مکه و مدینه که این مرد کی بود گفتند جوانی است علوی هر سال پیاده بحج می آید و قطب
راوندی در خرائج از حسن مسترق روایت کرده است که گفت روزی در مجلس حسن بن عبدالله حمدانی ناصر الدوله بودیم
در آنجا سخن ناحیه حضرت صاحب علیه السلام و غیبت آن حضرت مذکور شد و من استهزا میکردم این سخنان را در این حال
عمویم حسین داخل مجلس شد و من از همان سخنان را میگفتم گفت ای فرزند من نیز اعتقاد ترا داشتم در این باب تا آنکه
حکومت قم را بمن دادند در وقتی که اهل قم بر خلیفه عاصی شده بودند و هر حاکمی که میرفت او را میکشتند و اطاعت نمیکردند پس
لشکری بمن دادند و بسوی قم فرستادند چون بناحیه طرز رسیدم بشکار رفتم شکاری از پیش من بدر رفت از پی او
رفتم و بسیار دور رفتم تا بنهری رسیدم در میان نهر روان شدم و هر چند پیش می‌رفتم وسعت نهر بیشتر میشد در این حال سواری
پیدا شد بر اسب اشهبی سوار و عمامه خز سبزی بر سر داشت و بغیر چشمهایش همه را پوشیده بود و موزه سرخ در پا داشت
بمن گفت ای حسین و مرا امیر نگفت و بکنیت نیز یاد نکرد بلکه از روی تحقیر نام مرا برد گفتم چه میخواهی گفت چرا عیب میکنی
و سبک میشماری ناحیه ما را و چرا خمس مال را باصحاب و نواب ما نمیدهی و من مرد صاحب وقار و شجاعی بودم که
از چیزی نمیترسیدم از سخن او بلرزیدم و ترسیدم و گفتم میکنم ای سید من آنچه فرمودی گفت هرگاه برسی بآن
موضعی که متوجه آن گردیده بی آسانی بدون مشقت قتال و جدال داخل شهر شوی و کسب کنی آنچه کسب کنی.

حق آن را مستحق بر سان گفتم شنیدم و اطاعت میکنم گفت برو با رشد و صلاح و عنان اسب خود را که رها کرده اید و روانه شد و ما از
نظر من غایب گردید و ندانستم بکجا رفت و از جانب راست و چپ او را بسیار طلب کردم و نیافتم ترس و رعب من زیاده شد و بر
گشتم بسوی عسکر خود و این حکایت را نقل نکردم و فراموش کردم از خاطر خود و چون بشهر قم رسیدم و گمان داشتم که با ایشان
محاربه خواهم کرد اهل قم بسوی من بیرون آمدند و گفتند هر که مخالف ما بود در مذهب و بسوی ما می آمد ما با او محاربه
میکردیم و چون تو از مائی و بسوی ما آمدی میان ما و تو مخالفتی نیست داخل شهر شو و تدبیر شهر را بکن که میخواهی بکن مدتی
در قم ماندم و اموال بسیار زیاده از آنچه توقع داشتم جمع کردم پس امرای خلیفه بر من و کثرت اموال من حسد بردند و مذمت
من نزد خلیفه کردند تا آنکه مرا عزل کرد و برگشتم بسوی بغداد و اول بخانه خلیفه رفتم و بر او سلام کردم و بخانه خود برگشتم
و مردم بدیدن من می آمدند در اینحال محمد بن عثمان عمروی آمد و از همه مردم گذشت و بر روی مسند من نشست و بر
پشتی من تکیه داد من از این حرکت بسیار بخشم آمدم و پیوسته مردم می آمدند و میرفتند و او نشسته بود و حرکت نمی کرد و ساعت
بساعت خشم من بر او زیاده میشد چون مجلس منقضی شد بنزدیک من آمد و گفت میان من و تو سری هست بشنو
گفتم بگو گفت صاحب اسب شهبا و ابلق میگوید که ما وفا بوعده خود کردیم پس آن قصه بیادم آمد و لرزیدم و گفتم میشنوم و اطاعت
میکنم و بجان منت میدارم پس برخواستم و دستش را گرفتم و باندرون رفتیم و در خزینهای خود را گشودم و خمس همه را تسلیم
کردم و بعضی از اموال را که من فراموش کرده بودم او بیاد من آورد و خمس آنرا گرفت و بعد از آن من در امر حضرت شک
نکردم پس حسن ناصر الدوله گفت من نیز این قصه را از جد خود شنیدم و شک از دل من زایل شد و یقین کردم امر آن حضرت را
و شیخ طوسی رحمه الله و دیگران روایت کرده اند که علی بن بابویه عریضه بخدمت صاحب الامر نوشت و بحسین بن روح داد
و سوال کرده بود در آن عریضه که حضرت دعا کند از برای او که خدا فرزندی با او عطا کند حضرت در جواب نوشت که دعا
کردیم از برای تو و حق تعالی بتو در این زودی دو فرزند ذکر نیکوکار روزی خواهد کرد پس در آن زودی از کنیزی خدا
او را دو فرزند داد یکی محمد و دیگری حسین و از محمد تصانیف بسیار ماند که از جمله آنهاست من لا یحضره الفقیه و از حسین
نسل بسیار از محدثین و فضلا بهم رسیدند و محمد فخر میکرد که من بدعای حضرت قایم علیه السلام بهم رسیده ام و
استادان او او را تحسین و مدح میکردند و میگفتند که سزاوار است که کسی که بدعای حضرت صاحب بهم رسیده باشد
چنین باشد و شیخ صدوق محمد بن بابویه بسند صحیح از احمد بن اسحق روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت حضرت امام
حسن عسکری ع و میخواستم از آن حضرت سوال کنم که امام بعد از او کی خواهد بود حضرت پیش از آنکه سوال کنم فرمود
که ای احمد خدای عز و جل از روزی که آدم ع را خلق کرده است تا حال زمین را خالی از حجت نکرده است و تا روز قیامت
خالی نخواهد گذاشت از کسی که حجت خدا باشد بر خلق و ببرکت او دفع کند بلاها را از اهل زمین و بسبب او باران
از آسمان بفرستد و برکتهای زمین را بیرون آورد گفتم یا ابن رسول الله پس کی خواهد بود امام و خلیفه بعد از تو حضرت

برخواست

برخواست و داخل خانه شد و بیرون آمد و کودکی بر دوش خود داشت مانند ماه شب چهارده و سه ساله میبود گفت ای احمد این است امام بعد
از من و اگر نه این بود که گرامی هستی نزد خدا و حجتهای او این را بتو نمی نمودم این فرزند نام و کنیت او موافق نام و کنیت حضرت
رسول است و زمین را پر از عدالت خواهد کرد بعد از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد مثل او در این امت مثل خضر و ذو القرنین است
بخدا سوگند که غایب خواهد شد غایب شدنی که نجات نیابد در غیبت او از هلاک شدن و گمراه گردیدن مگر کسی که خدا
او را ثابت بدارد بر قول بامامت او و توفیق دهد خدا او را که دعا کند برای تعجیل خروج او گفتم آیا معجزه و علامتی ظاهر
میتواند شد که خاطر من مطمئن گردد پس آن کودک بسخن آمد و بلغت عربی فصیح گفت منم بقیة الله در زمین و انتقام کشنده از دشمنان
او بعد از دیدن طلب خبر مکن ای احمد گفت شاد و خوشحال از خدمت آن حضرت بیرون آمدم روز دیگر بخدمت حضرت رفتم و گفتم
یا ابن رسول الله عظیم شد سرور من از آنچه انعام کردی بر من بیان کن که سنت خضر و ذو القرنین که در آن حضرت خواهد بود چیست حضرت
فرمود که آن طول غیبت است ای احمد گفتم یا ابن رسول الله غیبت او بطول خواهد انجامید فرمود بلی بحق پروردگار من آن قدر
طول خواهد انجامید که برگردند از دین اکثر آنها که قائل بامامت او باشند و باقی نماند بر دین حق مگر کسی که حق تعالی عهد ولایت
ما را در روز میثاق از او گرفته باشد و در دل او بقلم صنع ایمان را نوشته باشد و او را تایید کرده باشد بروح ایمان که از جانب اوست
ای احمد این امری است از امر خدا و سریست از اسرار خدا و غیبی است از غیبهای او پس بگیر آنچه بتو عطا کردم و
پنهان دار و از جمله شکر کنندگان باش تا در قیامت در علیین رفیق ما باشی و ایضا از یعقوب بن منقوش روایت کرده است
که گفت روزی بخدمت حضرت عسکری ع رفتم و بر روی سکوی نشسته بود و از جانب راست او حجره بود که پرده بر
درگاه آن آویخته بود گفتم ای سید من کیست صاحب امر امامت بعد از تو فرمود پرده را بردار چون برداشتم کودکی بیرون
آمد که قامتش پنج شبر بود و بنظرم آمد که هشت ساله باشد یا ده ساله پیشانی گشاده و روی سفید و دیدهای درخشان
و دستهای قوی و زانوهای پیچیده و بر خد راست او خالی بود و کاکلی بر سر داشت آمد و بر ران پدر بزرگوار خود نشست
حضرت فرمود این است امام شما بعد از من پس آن کودک برخواست حضرت فرمود ای فرزند داخل خانه شو تا وقت معلوم که بر اعدا ظاهر
شوی که مقرر شده است پس او در نظر ما بود تا داخل حجره شد پس حضرت فرمود ای یعقوب نظر کن که کی در این حجره است داخل شدم
و کسی را ندیدم هیچ کس را در حجره ندیدم و ایضا بسند صحیح از محمد بن معاویه و محمد بن ایوب و محمد بن عثمان عمروی روایت کرده است
که همه گفتند که حضرت امام حسن پسر خود حضرت صاحب علیه السلام را بما نمود و ما در منزل آن حضرت بودیم و چهل نفر
بودیم و گفت این است امام شما بعد از من و خلیفه من بر شما اطاعت او کنید و متفرق مشوید بعد از من که هلاک خواهید شد در
دین خود و بعد از این روز او را نخواهید دید پس از خدمت آن حضرت بیرون آمدیم و بعد از اندک روزی حضرت عسکری علیه السلام
از دنیا مفارقت نمود و ایضا روایت کرده است از محمد بن صالح قنبری که چون جعفر کذاب منازعه کرد در باب میراث برادر
خود امام حسن حضرت صاحب علیه السلام از کنار خانه ظاهر شد و گفت ای جعفر چرا متعرض حقوق من میشوی جعفر متحیر

و ساکت شد پس حضرت غایب شد بعد از آن جعفر تفحص بسیار کرد و اثری از حضرت نیافت تا آنکه جده مادری حضرت
امام حسن بجهت خدا واصل شد و وصیت کرده بود که او را در آن خانه دفن کنند چون خواستند دفن کنند جعفر آمد
و مانع شد و گفت خانهٔ من است در اینجا دفن مکنید حضرت ظاهر شد و فرمود ای جعفر این خانهٔ تست و غایب شد و دیگر
او را ندید و شیخ طوسی علیه الرحمه از اسمعیل بن علی نوبختی روایت کرده است که ولادت حضرت صاحب علیه السلام در
سامره شد در سال دویست و پنجاه و شش و کنیت او ابوالقاسم بود و وصیت کرد حضرت رسول که اسم او اسم من است
و کنیت او کنیت من است و لقب او مهدی است و اوست حجت و منتظر و صاحب الزمان اسمعیل گفت من رفتم بخدمت
حضرت امام حسن عسکری در مرضی که از آن مرض بعالم قدس ارتحال نمودند و نزد او نشستم در آن حال عقید خادم
خود را گفت که آب مصطکی از برای من بجوشان پس مادر حضرت صاحب علیه السلام قدح را آورد
و بدست آنحضرت داد چون خواست بیاشامد دست مبارکش لرزید و قدح بدندانهای خود زد پس قدح را از دست گذاشت و بعقید
گفت داخل این خانه شو و کودکی که در سجده است برای من بیاور عقید گفت چون داخل خانه شدم دیدم کودکی در سجده است
و انگشت سبابه را بسوی آسمان بلند کرده است چون سلام کردم نماز را سبک کرد و سلام گفت و از نماز فارغ شد
گفتم سید من شما را امر میکند که بنزد او بیائید پس مادر حضرت آمد و دست او را گرفت و بسوی حضرت آورد چون
چون داخل شد بر پدر خود سلام کرد و آن طفل رنگ او درخشان بود و موهای سرش پیچیده بود و دندانهایش گشاده
بود چون نظر حضرت بر او افتاد گریست و گفت ای سید اهل بیت خود آب را بمن ده که من بسوی پروردگار خود میروم
آن طفل قدح آب مصطکی را برداشت و لبهای خود را بدعائی حرکت داد و آب را بر لب پدر بزرگوار خود داد چون آب را آشامید
فرمود که مرا برای نماز مهیا کنید پس دستمالی بر دامان حضرت انداختند و حضرت آنحضرت را وضو داد پس مسح بر سر
سر و پاهای آنحضرت را مسح داد پس حضرت صاحب گفت ای فرزند گرامی بشارت باد ترا که توئی صاحب الزمان و توئی مهدی
و توئی حجت خدا در زمین و توئی فرزند من و وصی من و از من متولد شده و توئی م ح م د بن حسن و توئی فرزند حضرت
رسول و توئی خاتم امامان طاهر و پاکیزه و رسول خدا بشارت داد بتو و نام و کنیت ترا بیان کرد و این عهدیست
از پدرم و پدران من که بمن رسیده است و در ساعت آنحضرت بریاض جنت انتقال نمود و محمد بن عثمان عمروی روایت
کرده است که چون آقای ما حضرت صاحب علیه السلام متولد شد حضرت امام حسن عسکری پدرم را طلبید و گفت ده هزار
رطل که قریب بهزار من باشد نان و ده هزار رطل گوشت تصدق کند بر بنی هاشم و غیر ایشان و گوسفند بسیاری برای
عقیقه بکشند و نسیم و ماریه کنیزان حضرت عسکری روایت کرده اند که چون حضرت قایم علیه السلام متولد شد بدو زانو
نشست و انگشتان شهادت را بسوی آسمان کرد و عطسه کرد و گفت الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله گمان
گمان کردند ظالمان که حجت خدا بر طرف خواهد شد اگر ما را رخصت گفتن بدهد خدا شکی نخواهد ماند و ایضا نسیم روایت

کرده است که

کرده است که بعد از یک شب بعد از ولادت آنحضرت بخدمت او رفتم و عطسه کردم فرمود یرحمک الله من بسیار خوشحال شدم پس فرمود
میخواهی بشارت دهم ترا در عطسه گفتم بلی فرمود امان است از مرگ تا سه روز و ابو علی خیزرانی از جاریه امام عسکری روایت
کرده است که چون حضرت قایم علیه السلام متولد شد نوری دیدم که از آن حضرت ساطع گردید و اطراف آسمان را روشن کرد
و مرغان سفید دیدم که از آسمان بزیر آمدند و بالهای خود را بسر و رو و سایر بدن مبارک آنحضرت میمالیدند و پرواز
میکردند بسوی آسمان چون این واقعه را بحضرت عسکری نقل کردم حضرت خندید و فرمود اینها ملائکه آسمان اند فرود
آمده اند که تبرک جویند باین حضرت و اینها یاوران او خواهند بود در وقتی که خروج کند و شیخ بزرگوار محمد بن بابویه قمی
و شیخ طوسی رحمة الله علیهما در کتابهای غیبت بسند معتبر روایت کرده اند از بشر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان
ابو ایوب انصاری بود و از شیعیان خاص امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما و همسایه ایشان بود در شهر
سر من رای گفت روزی کافور خادم حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه بنزد من آمد و مرا طلب نمود چون بخدمت
آنحضرت رفتم و نشستم فرمود که تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده است از زمان
حضرت رسول تا حال و پیوسته محل اعتماد ما بوده اید و من ترا اختیار میکنم و مشرف میگردانم بفضیلتی که بسبب آن بر شیعیان
سبقت گیری در ولایت ما و ترا بر رازی پنهان مطلع میگردانم و بخریدن کنیزی میفرستم پس نامه پاکیزه نوشتند بخط فرنگی
و لغت فرنگی و مهر شریف خود را بر آن زدند و کیسه زردی بیرون آوردند که دویست و بیست اشرفی در آن بود و فرمود که بگیر این نامه
و زر را و متوجه بغداد شو و در چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر شو پس چون کشتیهای اسیران بساحل رسد جمعی از کنیزان را
در آن کشتیها خواهی دید و جمعی از مشتریان از وکیلان امرای بنی عباس و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند
شد پس از دور نظر کن به برده فروشی که عمر بن یزید نام دارد در تمام آن روز تا هنگامی که از برای مشتریان ظاهر سازد
کنیزی را که فلان و فلان صفت دارد و تمام اوصاف او را بیان فرمود و دو جامه حریر کنده پوشیده است و ابا و امتناع
خواهد نمود آن کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن ایشان بر او و خواهی شنید که از پس پرده صدای رومی از او ظاهر
میشود و بدان که بزبان رومی میگوید که وای که پرده عفتم دریده شد پس یکی از مشتریان خواهد گفت که من سیصد اشرفی میدهم
بقیمت این کنیز و صفت او مرا راغب تر در خریدن گردانید پس آن کنیز بلغت عربی بآن شخص خواهد گفت که اگر بزی حضرت
سلیمان بن داود ظاهر شوی و پادشاهی او را بیابی من رغبت بتو نخواهم کرد مال خود را ضایع مکن و قیمت من ملاحظه پس آن
برده فروش گوید من برای تو چه چاره کنم که هیچ مشتری را خوش نمیشوی و آخر از فروختن تو چاره نیست پس آن کنیزک
گوید که چه تعجیل میکنی والبته باید مشتری بهم رسد که دل من باو میل کند و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم پس در این وقت
تو برو بنزد صاحب کنیز و بگو که نامه ای با من هست که یکی از اشراف و بزرگان از روی ملاطفت نوشته است بلغت فرنگی
و خط فرنگی و در آن نامه کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی خود را وصف کرده است این نامه را بآن کنیز بده که بخواند

خرید نرجس خاتون

اگر مصاحب این نامه راضی شود من وکیلم از جانب آن بزرگ که این کنیز را از برای او خریداری نمایم بشر بن سلیمان گفت
که آنچه حضرت خبر داده بود همه را و آنچه فرموده بود همه را بعمل آوردم پس چون کنیز در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت بعمر بن
یزید که مرا بصاحب این نامه بفروش و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا باو نفروشی خود را هلاک میکنم پس با او در باب قیمت
او گفتگوی بسیار کردم تا آنکه بهمان قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی بمن داده بود پس زر را دادم و کنیز را گرفتم
و کنیز خندان و شاد شد و با من آمد بحجره که در بغداد گرفته بودم و تا بحجره رسید نامه امام را بیرون آورد و میبوسید
و بر دیده های خود میچسبانید و بر روی میگذاشت و بر بدن میمالید پس من از روی تعجب گفتم که میبوسی نامه را که صاحبش را نمی‌شناسی
کنیز گفت ای عاجز کم معرفت بمنزلت فرزندان و اوصیای پیغمبران گوش خود بمن سپار و دل برای شنیدن سخن من فارغ
بدار تا احوال خود را برای تو شرح کنم من ملیکه دختر یشوعا فرزند قیصر پادشاه رومم و مادرم از فرزندان شمعون
بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی علیهما السلام است ترا خبر دهم بامر عجیب بدانکه جدم قیصر خواست که مرا عقد فرزند برادر
خود در آورد در هنگامی که من سیزده ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان عیسی از علمای نصاری
و عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس و از امرای لشکر و سرداران عسکر و بزرگان
سپاه و سرکردهای قبایل چهار هزار کس و تختی فرمود که حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود بانواع جواهر مرصع کرده
بود و آن تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کردند و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیها قرار دادند و پسر برادر خود را
بر بالای تخت فرستاد پس چون کشیشان انجیلها بر دست گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها همگی سرنگون بر زمین افتادند و
پایهای تخت خراب شد و تخت بر زمین افتاد و پسر ملک از تخت در افتاد و بیهوش شد پس در آن حال رنگهای کشیشان متغیر
شد و اعضای ایشان بلرزید پس بزرگ ایشان بجدم گفت که ای پادشاه ما را معاف دار از چنین امری که بسبب آن نحوستها
روی نمود که دلالت میکند بر اینکه دین مسیحی بزودی زایل گردد پس جدم این امر را بفال بد دانست و گفت بعلما و کشیشان
که این تخت را بر پا کنید و چلیپاها را بجاهای خود قرار دهید و حاضر گردانید برادر این برگشته روزگار
بدبخت را که این دختر را باو تزویج نمایم تا سعادت این برادر دفع نحوست آن برادر بکند پس چون چنین کردند و آن برادر
دیگر را بر بالای تخت بردند و شروع بخواندن انجیل کردند همان حالت اولی روی نمود و نحوست این برادر و نحوست
آن برادر بود و سر این کار را ندانستند که این از سعادت سروری است نه از نحوست دو برادر پس مردم متفرق شدند و جدم
غمناک بحرمسرا بازگشت و پرده‌های خجالت در آویخت پس چون شب شد بخواب رفتم در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون
و جمعی از حواریان در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور نصب کردند که از رفعت سر بآسمان سر بلندی میکرد و در همان
موضع تعبیه کردند که جدم تخت را گذاشته بود پس حضرت رسالت پناه محمد ص با وصی و دامادش علی بن ابیطالب
صلوات الله علیه و جمعی از امامان فرزندان بزرگوار ایشان قصر را بنور قدم خویش منور ساختند پس حضرت مسیح

قدم ادب از روی تعظیم و اجلال باستقبال حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله شتافت و دست در گردن مبارک آنحضرت
در آورد پس حضرت رسالت پناه فرمود که یا روح الله آمده‌ام که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را برای این فرزند سعادتمند
خود خواستگاری نمایم و اشاره فرمود بماه برج امامت و خلافت امام حسن عسکری ع فرزند آنکسی که تو نامه‌اش را بمن دادی
پس حضرت عیسی نظر افکند بسوی حضرت شمعون و گفت شرف دو جهانی بتو روی آورده پیوند کن رحم خود را برحم آل محمد
صلوات الله علیهم اجمعین شمعون گفت که کردم پس همگی بر آن منبر بر آمدند و حضرت رسول ص خطبه انشا فرمود و با حضرت
مسیح مرا با امام حسن عسکری ع عقد بستند و فرزندان حضرت رسالت با حواریان گواه شدند پس چون از آن خواب سعادت
مآب بیدار شدم از بیم کشتن آن خواب را برای پدر و جد خود نقل نکردم و این گنج رایگان را در سینه پنهان داشتم و آتش محبت
آن خورشید فلک امامت روز بروز در کانون سینه‌ام مشتعل میشد و سرمایه صبر و قرار مرا بباد فنا میداد تا بحدی
که خوردن و آشامیدن بر من حرام شد و هر روز چهره کاهی میشد و بدن میکاهید و آثار عشق پنهانی در بیرون ظاهر
میگردید پس در شهرهای روم طبیبی نماند مگر آنکه جدم برای معالجه من حاضر کرد و از دوای درد من از او سوال
نمود و هیچ سود نبخشید پس چون از علاج درد من مأیوس گردید روزی بمن گفت ای نور چشم من آیا در خاطرت هیچ آرزوئی
در دنیا هست که برای تو بعمل آورم گفتم ای جد من درهای فرج را بر روی خود بسته میبینم اگر شکنجه و آزار از اسیران مسلمان
که در زندان تواند دفع نمائی و بندها و زنجیرها را از ایشان بگشائی و ایشان را آزاد کنی امید دارم که حضرت
مسیح و مادرش بمن عافیتی ببخشند پس چون چنین کرد اندک صحتی از خود ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول نمودم پس
خوشحال و شاد شد و دیگر اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی داشت پس بعد از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان
عالمیان فاطمه زهرا علیها السلام بدیدن من آمد و حضرت مریم علیها السلام با هزار کنیز از حوریان بهشت در
خدمت آنحضرت آمد پس مریم بمن گفت که این خاتون بهترین زنان و مادر شوهر تست امام حسن عسکری ع پس بدامن
مبارکش در آویختم و گریستم و شکایت کردم که حضرت امام حسن ع بمن جفا میکند و از دیدن من ابا میکند پس آنحضرت فرمود
که فرزند من چگونه بدیدن تو آید و حال آنکه بخدا شرک می‌آوری و بر مذهب ترسایانی و اینک خواهرم مریم دختر عمران
بیزاری میجوید بسوی خدا از دین تو اگر میل داری که حق تعالی و حضرت مسیح و مریم علیهما السلام از تو خوشنود گردند و حضرت
امام حسن عسکری ع بدیدن تو آید بگو اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس چون باین دو کلمه طیبه تلفظ نمودم
حضرت سیدة النساء مرا بسینه خود چسبانید و دلداری فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را بسوی تو میفرستم
پس بیدار شدم و آن دو کلمه طیبه را بر زبان میراندم و انتظار ملاقات گرامی آنحضرت میبردم چون شب آینده در آمد
و بخواب رفتم خورشید جمال آنحضرت طالع گردید گفتم ای دوست من بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود کردی چرا از
مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی فرمود که دیر آمدن من بنزد تو نبود مگر آنکه مشرک بودی اکنون که مسلمان

مسلمان شدی هر شب بخواب تو خواهم بود تا آن زمان که حق تعالی ما و ترا ظاهر سازد دیگر بی‌سابق و این هجران را بوصال مبدل
گرداند پس از آن شب تا حال یک شب نگذشت که شرفیاب نکرده باشد و هجران مرا بشربت وصال دوا فرماید بشر بن سلیمان گفت که چگونه
در میان اسیران افتادی گفت مرا خبر داد حضرت امام حسن عسکری در شبی از شبها که فلان روز جدت لشکری بجنگ
مسلمانان خواهد فرستاد پس خود از عقب ایشان خواهد رفت تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بینداز بهیأتی
که ترا نشناسند و از پی جد خود روانه شو و از فلان راه برو چنان کردم طلیعه لشکر مسلمانان بما برخوردند و ما را اسیر
کردند و آخر کار من آن بود که دیدی و تا حال کسی بغیر از تو ندانسته است که من دختر پادشاه رومم و مرد پیری که من در غنیمت
بحصه او افتاده بودم از نام من سوال کرد گفتم نرجس نام دارم گفت این نام کنیزان است بشر گفت که این عجب است که تو از اهل
فرنگی و زبان عربی را نیک میدانی گفت بلی از بسیاری محبتی که جدم نسبت بمن داشت و میخواست که مرا بیاد گرفتن آداب
حسنه بدارد زنی مترجم را که زبان فرنگی و عربی را هر دو میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام میآمد و لغت
عربی بمن میآموخت تا آنکه زبانم باین لغت جاری شد بشر گوید که چون او را بسامره رسانیدم بخدمت امام علی نقی
رسانیدم حضرت بکنیز خطاب فرمود که چگونه دید حق سبحانه و تعالی عزت دین اسلام و مذلت دین نصاری را و شرف
و بزرگواری محمد و آل بیت او علیهم السلام را او گفت که چگونه وصف کنم از برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که
تو بهتر میدانی از من پس حضرت فرمود که میخواهم ترا گرامی دارم کدام یک بهتر است نزد تو اینکه ده هزار اشرفی بتو بدهم
یا ترا بشارت دهم بشرف ابدی گفت بلکه بشارت بشرف را میخواهم و مال نمیخواهم حضرت فرمود که بشارت باد ترا بفرزندی
که پادشاه شرق و غرب عالم شود و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد گفت که این
فرزند از کی بهم خواهد رسید فرمود که از آن کسی که حضرت رسالت پناه ترا برای او خواستگاری کرد پس از او پرسید
که حضرت مسیح و وصی او ترا بعقد کی درآوردند گفت بعقد فرزند تو امام حسن پس حضرت فرمود که آیا او را میشناسی
گفت که مگر از آن شبی که بدست بهترین زنان مسلمان شده ام شبی گذشته است که او بدیدن من نیاید پس حضرت کافور خادم
را طلبید و فرمود که برو و حکیمه خاتون را طلب کن چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که این آن کنیز است که میگفتم خادم
حکیمه خاتون او را در بر گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد پس حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا ببر او را بخانه
خود و واجبات و سنتها را باو بیاموز که او زن امام حسن عسکری و مادر حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیهما است
و مشایخ عظام ذوی الاحترام محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی و غیر
ایشان از محدثین عالیشان بسندهای معتبر روایت کرده اند از حکیمه خاتون که روزی حضرت امام حسن عسکری
بخانه من تشریف آورده بود و نگاه تندی بنرجس خاتون کرد پس عرض کردم که اگر شما را بخاطر او هست بخدمت
شما بفرستم فرمود که ای عمه این نگاه از روی تعجب بود زیرا که در این زودی حق سبحانه و تعالی از او فرزندی بزرگوار

بیرون آورد

بیرون آورد که عالم را پر از عدالت کند بعد از آنکه پر از جور و ستم شده باشد گفتم که پس بفرستم او را بخدمت شما فرمود که
که از پدر بزرگوارم رخصت بطلب در این باب حکیمه گوید که جامه‌های خود را پوشیده بخانه برادرم امام علی نقی
رفتم و چون سلام کردم و نشستم پیش از آنکه من سخنی بگویم حضرت از این باب ابتدا فرمود و گفت ای حکیمه نرجس را
بفرست برای فرزندم گفتم ای سید من از برای همین مطلب بخدمت تو آمده بودم که در این امر رخصت بگیرم فرمود
که ای بزرگوار صاحب برکت خدا میخواهد که ترا در چنین ثوابی شریک گرداند و بهره عظیم از خیر و سعادت بتو کرامت
فرماید که ترا واسطه چنین امری گرداند حکیمه گفت که بزودی بخانه خود برگشتم و زفاف ایشان را مقرون بفرخندگی و زفاف را در
خانه خود واقع ساختم و بعد از چند روز ایشان را بسعد اکبر یا آن زهره منتظر بخانه خورشید انور یعنی والد مطهر او بردم و بعد
از چند روز آن آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم فنا غروب نمود و ماه برج خلافت امام حسن عسکری در امامت جانشین
او گردید و پیوسته بعادت مقرر زمان پدر بخدمت آن امام العصر میرسیدم پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت ای
خاتون من پا دراز کن که کفش از پایت بیرون کنم گفتم تویی خاتون و صاحب من و هرگز نگذارم که تو کفش از پای من بکشی
و مرا خدمت کنی بلکه من ترا خدمت میکنم و منت بر دیده خود میگذارم چون حضرت امام این سخن از من شنید گفت خدا
ترا جزای نیکو دهد ای عمه پس در خدمت آنحضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب پس صدا زدم کنیز خود را که بیاور جامه‌ها
مرا تا برگردم حضرت فرمود که ای عمه امشب اینجا باش که در این شب متولد میشود فرزند گرامی که حق تعالی بآن زنده میکند
زمین را بعلم و ایمان و هدایت بعد از آنکه مرده باشد بشیوع کفر و ضلالت گفتم از کی بهم میرسد ای سید من از نرجس
و من در نرجس هیچ اثر حمل نمی‌یافتم فرمود که از نرجس بهم میرسد نه از دیگری پس برجستم و شکم و پشت نرجس را ملاحظه کردم
هیچ اثری نیافتم پس برگشتم و عرض کردم حضرت تبسم فرمود و گفت چون صبح میشود اثر حمل بر او ظاهر خواهد شد و مثل
مثل مادر موسی است که تا هنگام ولادت هیچ تغییری بر او ظاهر نشد و احدی بر حال او مطلع نشد زیرا که فرعون شکم زنان
حامله را میشکافت برای طلب حضرت موسی و حال این فرزند نیز در این امر شبیه است بحال موسی و در روایت دیگر آن است که
حضرت فرمود که حمل ما اوصیای پیغمبران در شکم نمیباشد در پهلو میباشد و از رحم بیرون نمی‌آییم بلکه از ران مادران
بیرون می‌آییم زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم و چرک و کثافت و نجاست را از ما دور گردانیده است حکیمه گفت که بنزد
نرجس رفتم و این احوال را باو گفتم گفت ای خاتون هیچ اثری در خود مشاهده نمی‌نمایم پس شب در آنجا ماندم و افطار کردم و نزدیک نرجس
خوابیدم و در هر ساعت از او خبر میگرفتم و او بحال خود خوابیده بود و هر ساعت حیرتم زیاده میشد و در این شب بیشتر
از شبهای دیگر بنماز شب برخاستم و نماز شب ادا کردم و چون بنماز وتر رسیدم نرجس از خواب جست و وضو ساخت
و نماز شب بجا آورد و چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود پس نزدیک شد که در دل من شکی بهم رسد از وعده‌ای که
حضرت فرموده بود ناگاه حضرت امام حسن علیه السلام از حجره خود صدا زد که شک مکن که وقتش رسیده است در این حال

دربدن حضرت ضعفی مشاهده کردم پس او را در بر گرفتم و نام الهی بر او خواندم حضرت آواز دادند که سوره انا انزلناه فی لیلة
القدر بر او بخوان پس از او پرسیدم که چه حال داری گفت ظاهر شد اثر آنچه مولایم فرموده بود پس چون من شروع کردم
بسوره انا انزلناه فی لیلة القدر شنیدم که آن طفل در شکم او با من همراهی میکرد در خواندن و بر من سلام کرد من ترسیدم
پس حضرت صدا زدند که تعجب مکن از قدرت الهی که حق تعالی خردان ما را بحکمت گویا میگرداند و ما را در بزرگی حجت خود
ساخته است در زمین پس چون کلام حضرت امام تمام شد نرجس از دیده من غایب شد گویا پرده میان من و او حایل
گردید پس دویدم بسوی حضرت امام حسن ع و فریاد کردم حضرت فرمود که برگرد ای عمه که او را در جای خود خواهی دید چون
برگشتم پرده گشوده شد و در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده ام خیره کرد و صاحب الامر ع را دیدم که رو بقبله بسجده
افتاده بر زانوها و انگشتان سبابه را بسوی آسمان بلند کرده و میگوید اشهد ان لا اله الا الله وان جدی رسول الله
وان ابی امیر المؤمنین پس یک یک امامان را شمرد تا بخود رسید پس فرمود که اللهم انجز لی وعدی واتمم لی امری وثبت
وطأتی واملأ الارض بی عدلا وقسطا یعنی خداوندا وعده نصرت که بمن فرموده وفا کن و امر خلافت و امامت را
تمام کن و استیلا و انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان و پر کن زمین را بسبب من از عدل و داد پس حضرت امام حسن ع مرا آواز
داد که ای عمه فرزندم را بگیر و بسوی من بیاور چون برگرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه یافتم و بر
ذراع راستش نوشته بود که جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی حق آمد و باطل مضمحل شد
و محو گردید بدرستی که باطل مضمحل شدنی است و ثبات و بقا نمیدارد پس حکیمه گفت که چون آن فرزند سعادتمند را
نزد پدر بزرگوارش بردم نظرش بر پدر افتاد سلام کرد پس حضرت او را گرفت و زبان مبارک بر هر دو دیده او مالید
و در دهان و هر دو گوش زبان گردانید و بر کف چپ او را نشانید و دست مطهر بر سر او مالید و گفت ای
ای فرزند سخن بگو بقدرت الهی پس حضرت صاحب علیه السلام استعاذه فرمود و گفت بسم الله الرحمن الرحیم ونرید ان نمن
علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی الارض ونری فرعون وهامان
وجنودهما منهم ما کانوا یحذرون و این آیه کریمه موافق احادیث معتبره در شان آنحضرت و آبای بزرگوار او نازل شده است
و ترجمه ظاهر لفظش این است که میخواهیم منت گذاریم بجماعتی که ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف کرده اند و بگردانیم
ایشان را پیشوایان دین و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و تمکین و استیلا بخشیم ایشان را در زمین و بنمائیم بفرعون
و هامان یعنی ابوبکر و عمر علیهما اللعنة و لشکرهای ایشان از امامان آنچه را حذر میکردند و میترسیدند پس ترجمه حدیث پس حضرت
صاحب الامر صلوات بر حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و جمیع امامان علیهم السلام فرستاد تا بپدر بزرگوار
خود پس در این حال مرغان بسیار نزدیک سر ما بال گشودند حضرت یکی از آن مرغان را صدا زد که این طفل را
بردار و نیکو محافظت نما و هر چهل روز یک مرتبه بنزد ما بیاور پس مرغ آنحضرت را گرفت و بسوی آسمان پرواز کرد و سایر

مرغان

مرغان نیز از عقب او پرواز کردند حضرت امام حسن ع فرمود که سپردم ترا بآنکه مادر موسی با او سپرد موسی را پس نرجس خاتون
گریان شد حضرت فرمود که ساکت شو که شیر از غیر پستان تو بر او حرام است و بزودی او را بسوی تو برمیگردانند مانند حضرت
موسی که بمادرش برگردانیدند چنانچه حق تعالی فرموده است که پس برگردانیدیم موسی را بسوی مادرش تا دیده مادرش بآن
روشن گردد پس حضرت حکیمه پرسید که این چه مرغ بود که صاحب را با او سپردید فرمود که این روح القدس است که موکل است با ائمه
علیهم السلام ایشان را موفق میگرداند از جانب خدا و از خطا نگاه میدارد و ایشان را بعلم زینت میدهد حکیمه گفت که
چون چهل روز گذشت بخدمت آن حضرت رفتم چون داخل شدم دیدم که طفلی در میان خانه راه میرود گفتم ای سید من
این طفل دو ساله است حضرت تبسم نمود و فرمود که اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام باشند بر خلاف اطفال
دیگر نشو و نما میکنند و یک ماهه ایشان مانند یک ساله دیگران است و ایشان در شکم مادر سخن میگویند و قرآن میخوانند
و عبادت پروردگار میکنند و در هنگام شیر خوردن ملائکه فرمان ایشان را میبرند و هر صبح و شام بر ایشان نازل میشوند
پس حکیمه فرمود که هر چهل روز یک مرتبه بخدمت او میرسیدم در زمان امام حسن ع تا آنکه چند روزی قبل از وفات آن
حضرت او را ملازمت کردم بصورت مردی کامل و او را نشناختم بفرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست که مرا میفرمایی
که نزد او بنشینم فرمود که این فرزند نرجس است و خلیفه من است بعد از من و عنقریب من از میان شما میروم باید که سخن
او را قبول کنی و امر او را اطاعت نمایی پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری ع بعالم قدس ارتحال نمود و اکنون من حضرت
صاحب الامر را هر صبح و شام ملازمت مینمایم و از هر چه سوال مینمایم مرا خبر میدهد و گاه هست که میخواهم سوالی بکنم هنوز
سوال نکرده جواب میفرماید و محمد بن عبد الله مطهری روایت کرده است که بعد از وفات حضرت عسکری ع رفتم بخدمت حکیمه
خاتون و سوال کردم از حجت خدا و امام زمان و خبر دادم او را از حیرتی که مردم را عارض شده است گفت بنشین چون نشستم
گفت ای محمد خدا زمین را خالی نمیگذارد از حجتی که یا ظاهر است و علانیه دعوای امامت میکند و یا مخفی است و تقیه میکند
و بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام امامت در دو برادر جمع نباشد و این فضیلتی است که حق تعالی حسنین
علیهما السلام را بر سایر ائمه داده است و خدا فرزندان حسین را زیادتی داد بر فرزندان حسن و مخصوص گردانید
ایشان را بپیغمبری و وصایت هر چند موسی بهتر بود از هارون و حجت بود بر او و فرزندان هارون همیشه فضیلت دارند
بر فرزندان موسی تا روز قیامت و ناچار است این امت را از حیرتی که در آن شک افتند اهل بطلان و خالص گردند شیعیان
کامل تا آنکه مردم را بر خدا حجتی نماند بعد از فرستادن پیغمبران و این حیرت بعد از وفات حضرت عسکری ع است البته خواهد بود
گفتم ای خاتون من آیا از حسن عسکری ع فرزندی ماند تبسم کرد و گفت هرگاه فرزندی نمانده باشد پس کی حجت خدا خواهد
بود بعد از او و گفتم بتو که بعد از حسنین علیهما السلام امامت در دو برادر نخواهد بود گفتم ای سیده من مرا خبر ده که ولادت
آن حضرت و غیبت او چگونه بود پس حکیمه خاتون قصه ولادت را بنحوی که در حدیث گذشت مذکور شد بیان نمود

و در روایت دیگر چنین روایت شده است که حکیمه گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب علیه السلام مشتاق لقای آن
حضرت شدم و رفتم بخدمت حضرت امام حسن و پرسیدم که مولای من کجا است فرمود که سپردیم او را بآنکس که از تو
و تو با او اولی و احق بودی چون روز هفتم شود بیا نزد ما چون روز هفتم رفتم گهواره دیدم بر سر گهواره دویدم مولای
خود را دیدم چون ماه شب چهارده و بر روی من می خندید و تبسم میفرمود پس حضرت آواز دادند که فرزند مرا بیاور
چون بخدمت آنحضرت بردم زبان در دهانش کرد و فرمود که سخن بگو ای فرزند حضرت صاحب علیه السلام شهادتین
فرمود و صلوات بر حضرت رسالت پناه و سایر ائمه علیهم السلام فرستاد و بسم الله گفت و آیه که گذشت تلاوت نمود پس
حضرت امام حسن فرمود که بخوان ای فرزند آنچه حق سبحانه و تعالی بر پیغمبران فرستاده است پس ابتدا کرد و صحف
آدم را بزبان سریانی خواند و کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابرهیم و توریة موسی و زبور
داود و انجیل عیسی و قران جدم محمد مصطفی صلوات الله علیه و علیهم اجمعین همه را خواند پس قصهای پیغمبران را یاد
کرد پس حضرت امام حسن عسکری فرمود که چون حق تعالی مهدی این امت را بمن عطا کرد دو ملک فرستاد که او را
بسراپردهای عرش رحمانی بردند پس حق تعالی باو خطاب نمود که مرحبا بتو ای بنده من که ترا خلق کرده ام برای یاری دین
خود و اظهار امر شریعت خود و توئی هدایت یافته بندگان من قسم بذات مقدس خود میخورم که باطاعت تو ثواب میدهم
و بمخالفت تو عقاب میکنم مردم را و بسبب شفاعت و هدایت تو بندگان را می آمرزم و بمخالفت تو ایشان را عذاب میکنم
ای ملکان برگردانید او را بسوی پدرش و از جانب من او را سلام برسانید و بگوئید که او در پناه حفظ و حمایت
من است و او را از شر دشمنان حفظ و حراست و محافظت مینمایم تا هنگامی که او را ظاهر گردانم و حق را باو برپا دارم
و باطل را باو سرنگون سازم و دین حق برای من خالص باشد بسیاری از شیعیان در حال حیات حضرت عسکری و بعد
از وفات آنحضرت او را دیده اند و معجزات از آن حضرت مشاهده نموده اند از انجمله شیخ جلیل محمد بن
بابویه قمی رحمة الله علیه روایت کرده از ابو الادیان که گفت من در خدمت حضرت امام عسکری میکردم و نامهای
آنحضرت را بشهرها میبردم پس روزی در بیماری که در آن مرض بعالم بقا ارتحال فرمودند مرا طلبیدند و نامه چند
نوشتند بمداین و فرمودند که بعد از پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد و صدای شیون از خانه من خواهی
شنید و مرا در آن وقت غسل میدهند ابو الادیان گفت که ای سید هر گاه این واقعه حادث شود امام که خواهد بود فرمود
هر که جواب نامهای مرا از تو طلب کند او امام است بعد از من گفتم دیگر علامتی بفرما فرمود که هر که بر من نماز کند او جا
نشین من است گفتم دیگر بفرما فرمود که هر که بگوید که در همیان چه چیز هست او امام شما است مهابت حضرت مانع شد
که بپرسم که در همیان چیست پس بیرون آمدم و نامها را باهل مداین رسانیدم و جوابها گرفته برگشتم و چنانچه فرموده بود در
روز پانزدهم داخل سامره شدم و صدای نوحه و شیون از منزل سعادت امام مطهر بلند شده بود و چون بدر

خانه

خانه آمدم جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه نشسته است و شیعیان بر گرد او بر آمده اند و او را تعزیت بوفات برادر و تهنیت
بامامت خود میگویند پس من در خاطر خود گفتم که اگر این امام است امامت نوع دیگر شده است این فاسق کی اهلیت امامت
دارد زیرا که پیشتر او را میشناختم که شراب میخورد و قمار میباخت و طنبور مینواخت پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و
هیچ سؤال از من نکرد در اینحال عقید خادم بیرون آمد و بجعفر خطاب کرد که ای سید برادرت را کفن کرده اند بیا و بر او نماز کن جعفر
برخواست و شیعیان با او همراه شدند چون بصحن خانه رسیدند دیدم که حضرت امام حسن عسکری علیه الصلوة والسلام را
کفن کرده اند بر روی نعش گذاشته اند پس جعفر ایستاد پیش که بر برادر خود نماز کند چون خواست که تکبیر بگوید طفلی گندم
گون پیچیده موی گشاده دندان مانند پاره ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت ای عمو پس بایست که من سزاوارترم
که بر پدر خود نماز کنم پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و آن
حضرت را در پهلوی حضرت امام علی نقی دفن کرده و متوجه من شده فرمود که ای بصری بیا جواب نامها را که با تست پس تسلیم
تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم که دو نشان از انها که حضرت امام حسن فرموده بود ظاهر شد و یک علامت مانده است پس بیرون
آمدم پس حاجز وشاء بجعفر گفت برای اتمام حجت برادر تمام کن که او امام است که بود آن طفل جعفر گفت که والله من هرگز او را
ندیده بودم و نمی شناختم پس در اینحال جماعتی از اهل قم آمدند و سؤال کردند از احوال حضرت امام حسن چون دانستند که وفات
یافته است پرسیدند که امام کیست مردم اشاره کردند بسوی جعفر پس نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند
با ما نامه و مالی چند هست بگو که نامها از چه جماعت است و مالها چه مقدار است تا تسلیم نمائیم جعفر برخاست و گفت مردم
از ما علم غیب میخواهند در اینحال خادم بیرون آمد از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلام و گفت با شما نامه فلان شخص
و فلان و فلان هست و همیانی هست که در آن ده هزار اشرفی هست و در آن میان دو هزار اشرفی هست که طلا را روکش کرده اند
آنجماعت نامها و مالها را تسلیم خادم کردند و گفتند هر که ترا فرستاده است که اینها را بگیرد او امام زمان است
و مراد حضرت امام حسن همین همیان بود پس جعفر کذاب رفت بنزد معتمد که خلیفه ناحق آن زمان بود و این وقایع را نقل
کرد معتمد خدمتکاران خود را فرستاد که صیقل کنیز حضرت امام حسن را گرفتند که آن طفل را بایشان ده او انکار کرد
و از برای دفع مظنه ایشان گفت حملی دارم پس از آنحضرت باین سبب او را بابن ابی الشوارب قاضی سپردند که
چون فرزند متولد شود بکشند باکاه عبدالله بن یحیی که وزیر خلیفه بود مرد و صاحب الزنج در بصره خروج کرد و ایشان بحال
در ماندند و کنیز از خانه قاضی بخانه خود باز گشت و شیخ طوسی علیه الرحمه روایت دیگر از رشیق بعبارت کرده است
که معتضد خلیفه فرستاد مرا با دو نفر دیگر طلب نمود و امر کرد که هر یک دو اسب با خود بر داریم و بیکی سوار شویم
و دیگری را جنیبه کشیم و سبکبار بتعجیل برویم بسامره و خانه حضرت امام حسن عسکری را بما نشان داد و گفت چون
بدر خانه میرسید غلام سیاهی بر آن در نشسته است پس داخل خانه شوید و هر که را در آن خانه یابید سرش را از برای من

پس او رفت پس چون بخانه رسیدیم در دهلیز خانه غلامی سیاه نشسته بود و بند زیر جامه در دست داشت و می بافت پرسیدیم
که کی در این خانه هست گفت صاحبش و هیچ گونه ملتفت نشد بجانب ما و انکار ما نکرد پس چون داخل شدیم بخانه پاکیزه
دیدیم و در مقابل پرده مشاهده کردیم که هرگز از آن بهتر ندیده بودیم که گویا الحال از دست کارگر بیرون آمده است و در خانه هیچ
کس نبود چون پرده را برداشتیم حجره بزرگی بنظر آمد که گویا دریای آبی در میان حجره ایستاده است و در منتهای حجره حصیری
بر روی آب گسترده است و بر بالای آن حصیر مردی ایستاده است نیکوترین مردم بحسب صورت و هیئت و مشغول نماز است و هیچ
گونه بجانب ما التفات ننمود احمد بن عبد الله پا در حجره گذاشت که داخل شود در میان آب که غرق شد و اضطراب بسیار
کرد تا دست کردم من و او را بیرون آوردیم و بیهوش شد و بعد از ساعتی بهوش باز آمد پس رفیق دیگر اراده کرد که داخل
شود و حال او نیز بر این منوال گذشت پس من متحیر ماندم و بآن مرد بعذرخواهی گشودم و گفتم معذرت میطلبم از خدا و از
تو ای مقرب درگاه خدا و الله که ندانستم که نزد کی می آییم و از حقیقت حال مطلع نبوده ام و اکنون توبه میکنم بسوی خدا از این
کردار پس بهیچ وجه متوجه گفتار من نشد و مشغول نماز بود و ما را هیبتی عظیم در دل بهم رسید و برگشتیم و معتضد انتظار
ما میکشید و بدربانان سفارش کرده بود که در هر وقت که بیاییم ما را بنزد او ببرند پس در میان شب رسیدیم و داخل شدیم
و تمام قصه را حکایت کردیم پرسید که پیش از من آیا کسی ملاقات کردید یا با کسی حرفی گفتید گفتیم نه پس سوگندهای عظیم
یاد کرد که اگر بشنوم که یک کلمه از این واقعه را بدیگری نقل کرده اید هر آینه همه را گردن بزنم و ما این حکایت را نقل نتوانستیم
کرد مگر بعد از مردن او و محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله روایت کرده است از یکی از لشکریان خلیفه عباسی که گفت من
همراه بودم که سیما غلام خلیفه بسر من رای آمد و در خانه حضرت امام حسن عسکری ع را شکست بعد از فوت آن حضرت پس حضرت صاحب
الامر صلوات الله علیه از خانه بیرون آمد و طبرزینی در دست مبارک داشت و بسیما گفت که در خانه من چه میکنی صاحب
سیما بر خود بلرزید و گفت جعفر کذاب میگفت که از پدر تو فرزندی نمانده است اگر خانه از تست ما بر میگردیم پس
از خانه بیرون رفتیم علی بن قیس راوی حدیث گوید که یکی از خادمان خانه حضرت بیرون آمد من از او پرسیدم از حکایتی
که آن شخص نقل کرده بود آیا راست است گفت کی ترا خبر داد گفتم یکی از لشکریان خلیفه گفت هیچ چیز در عالم مخفی نمی ماند و شیخ
ابن بابویه و دیگران روایت کرده اند که احمد بن اسحق که یکی از وکلای حضرت امام حسن عسکری ع بود سعد بن عبد الله را
که از ثقات اصحاب است با خود برد بخدمت آن حضرت که مسئله چند مشکل را سؤال کند سعد بن عبد الله گفت که چون بدر
دولت سرای آن حضرت رسیدیم احمد رخصت دخول از برای خود و من طلبید و داخل شدیم احمد با خود همیانی داشت
که در میان عبا پنهان کرده بود و در آن میان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یک را یکی از شیعیان مهر زده
بخدمت حضرت فرستاده بود و چون بسعادت ملازمت رسیدیم در دامن آن حضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال
حسن و جمال و فرق سرش ... بود و نزد آن حضرت گوی از طلا بود بشکل انار که بنگینهای زیبا و جواهر گرانبها مرصع

کرده بودند

کرده بودند و یکی از اکابر بصره بجهت هدیه آن حضرت فرستاده بود و بر دست حضرت نامه بود و کتابت میفرمود و چون آن
طفل مانع میشد آن گوی را می انداخت که طفل از پی آن میرفت و خود کتابت میفرمود چون احمد همیان را گشود و نزد
آن حضرت گذاشت حضرت بآن طفل فرمود که اینها هدایا و تحفهای شیعیان تست بگشا و متصرف شو آن طفل یعنی حضرت صاحب
الامر علیه السلام گفت ای مولای من آیا جایز است که من دست طاهر خود را دراز کنم بسوی مالهای حرام پس حضرت امام حسن
عسکری ع فرمود ای پسر اسحق بیرون آور آنچه در همیان است تا حضرت صاحب حلال و حرام را از یکدیگر جدا کند
پس احمد یک کیسه را بیرون آورد حضرت فرمود که این از فلان است که در فلان محله قم میباشد و شصت و دو اشرفی
در این کیسه است چهل و پنج اشرفی از قیمت ملکی است که از پدر باو میراث رسیده است بوده و فروخته است و چهارده اشرفی
قیمت هفت جامه است که فروخته است و از کرایه دکان سه دینار است حضرت امام حسن ع فرمود که راست گفتی ای فرزند بگو
که چه چیز در میان اینها حرام است تا بیرون کند فرمود که در این میان یک اشرفی هست بسکه ری که تاریخ فلان زده است
و نصف نقشش بر آن نقش است و نصف نقشش محو شده است و یک دینار مقراض شده ناقصی هست که یک دانگ و نیم است
و حرام در این کیسه همین دو دینار است و وجه حرمتش آن است که صاحب این کیسه در فلان سال در فلان ماه او را
نزد جولاهی که همسایه اش بود مقدار یک من و نیم ریسمان بود و مدتی بر این گذشت دزدان آن را دزدیدند و آن مرد چون
گفت که این را دزد برده [illegible] تصدیق نکرد و تاوان از آن گرفت ریسمانی باریکتر از آنکه دزد برده بود بهمان وزن
و داد که او را بافتند و فروخت و این دو دینار از قیمت آن جامه است و حرام است چون کیسه را احمد گشود دو دینار بهمان
علامتها که حضرت صاحب الامر ع فرموده بود پیدا شد و باقی را تسلیم نمود پس کیسه دیگری بیرون آورد حضرت صاحب
فرمود که این مال فلان است که در فلان محله قم میباشد و پنجاه اشرفی در این کیسه هست و ما دست باین طلا نمیکنیم
پرسید که چرا فرمود که این اشرفیها قیمت گندمی است که میان او و برزگرش مشترک بود و حصه خود را زیاده کیل
کرد و کم برزگر را داد [illegible] و مال او را بیان است حضرت امام حسن ع فرمود که راست گفتی ای فرزند پس با احمد گفت که این کیسه ها را
بردار و وصیت کن که بصاحبانش برسانند که ما نمیخواهیم و اینها حرام است تا آنکه همه را باین نحو تمیز فرمود و چون سعد
عبد الله خواست مسایل خود را بپرسد حضرت عسکری ع فرمود از نور چشم من بپرس آنچه میخواهی و اشاره کرد بحضرت
صاحب علیه السلام پس جمیع مسایل مشکله را پرسید و جوابهای شافی شنید و بعضی از سؤالها که از خاطرش
محو شده بود حضرت از باب اعجاز بیادش آورد و جواب فرمود و حدیث طولانی است و در سایر کتب ایراد نموده ام
و کلینی در این باب و شیخ و دیگران روایت کرده اند باسندهای معتبر از غانم هندی که گفت من با جمعی
از اصحاب خود در شهر کشمیر بودیم از بلاد هند و چهل نفر بودیم و در دست راست پادشاه آن ملک بر کرسیها می نشستیم
و همه تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم را خوانده بودیم و حکم میکردیم میان مردم و ایشان را دانا میکردیم در دین

خود و فتوی میدادیم ایشان را در حلال و حرام ایشان و همه مردم رجوع بما میکردند پادشاه و غیر او و روزی نام حضرت
رسول را مذکور ساختیم و گفتیم این پیغمبری که در کتابها نام او مذکور است امر او بر ما مخفی است و واجب است
بر ما که تفحص کنیم احوال او را و از پی آثار او برویم پس رای همه بر این قرار گرفت که من بیرون آیم و از برای
ایشان احوال آن حضرت را تجسس نمایم پس بیرون آمدم و مال بسیار با خود داشتم پس دوازده ماه گردیدم
تا نزدیک بکابل رسیدم جماعتی از ترکان برخوردند بمن و زخم بسیار بر من زدند و اموال مرا گرفتند حاکم کابل چون
بحال من مطلع شد مرا بشهر بلخ فرستاد و در آن وقت داود بن عباس والی بلخ بود چون خبر من باو رسید که از
برای طلب دین حق از هند بیرون آمده ام و لغت فارسی آموخته ام و مناظره و مباحثه با فضلا و متکلمین کرده ام
مرا بمجلس خود طلبید و فقها و علما را جمع کرد که با من گفتگو کنند من گفتم از شهر خود بیرون آمده ام که طلب کنم و تفحص
کنم پیغمبری را که نام او و صفات او را در کتب خود خوانده ام گفتند نام او چیست گفتم محمد گفتند آن پیغمبر ماست
که تو او را طلب مینمایی من شرایع دین آن حضرت را از ایشان پرسیدم بیان کردند با ایشان گفتم میدانم که
محمد پیغمبر است اما نمیدانم که آنکه شما میگویید آن است که من او را طلب میکنم یا نه بگویید او در کجا میباشد تا بروم
بنزد او و سوال کنم از او از علامتها و دلالتها که نزد من است و در کتب خوانده ام اگر آن است که من طلب میکنم
ایمان بیاورم باو گفتند او از دنیا رفته است گفتم وصی و خلیفه او کیست گفتند ابو بکر گفتم لقبش است بگویید نام او کیست
گفتند نامش عبد الله پسر عثمان است و نسب او را بقریش ذکر کردند گفتم نسب پیغمبر خود را بیان کنید گفتند
گفتم که این پیغمبر نیست که من او را طلب میکنم آنکه من او را طلب میکنم خلیفه او برادر اوست در دین و پسر عم اوست
در نسب و شوهر دختر او و پدر فرزندان اوست و آن پیغمبر را فرزندی نیست بر روی زمین بغیر فرزندان این
مردی که خلیفه اوست چون فقهای ایشان این سخنان را از من شنیدند بر جستند و گفتند ای امیر این مرد از شرک
بیرون آمده است و داخل کفر شده است و خونش حلال است من گفتم ای قوم من دینی دارم و بدین خود متمسکم
دست از دین خود مفارقت نمیکنم تا دینی قوی تر از آن که دارم ببینم من صفات این پیغمبر را خوانده ام در کتابهایی
که خدا بر پیغمبران فرستاده است و من از بلاد هند بیرون آمده ام و دست برداشتم از عزتی که در آنجا داشتم
از برای طلب او و چون تفحص کردم امر پیغمبر شما را آنچه شما بیان کردید موافق نبود با آنچه من در کتاب الهی
خوانده ام دست از من بردارید پس والی بلخ فرستاد و حسین بن اشکیب را که از اصحاب حضرت عسکری بود
طلبید و گفت با این مرد هندی مباحثه کن حسین گفت اصلحک الله نزد تو فقها و علما هستند و ایشان ابصر
و اعلم اند بمناظره او والی گفت چنانچه من میگویم با او مناظره کن و او را بخلوت ببر و با او ملاطفه کن و خوب
خاطر نشان او کن پس چون حسین مرا بخلوت برد بعد از آنکه احوال خود را باو گفتم و بر مطلب من مطلع گردید گفت

ان پیغ

آن پیغمبری که طلب میکنی همان است که ایشان گفتند اما خلیفه او را غلط گفتند آن پیغمبر محمد پسر عبد الله پسر عبد المطلب است
و وصی او علی پسر ابو طالب پسر عبد المطلب است و او شوهر فاطمه دختر محمد است و پدر حسن و حسین است که دو دختر زاده
محمد اند غانم گفت من گفتم همین است آنکه میخواستم و طلب میکردم پس رفتم بخانه داود والی بلخ و گفتم ای امیر یافتم آنچه
طلب میکردم و میخواستم و انا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله والی بلخ نیکی و احسان بسیار بمن کرد و بحسین
گفت تفقد احوال او بکن و از او خبر بگیر پس رفتم بخانه او و با او انس گرفتم و مسائلی که از آن محتاج بودم موافق مذهب شیعه
از نماز و روزه و سایر فرایض از او اخذ کردم من بحسین گفتم ما در کتب خود خوانده ایم که محمد خاتم پیغمبران است و پیغمبری
بعد از او نیست و امامت بعد از او در وصی و وارث و خلیفه اوست و بعد از او با وصی و خلیفه اوست و پیوسته امر خدا
خلافت جاری است در اعقاب و اولاد ایشان تا منقضی شود دنیا پس کیست وصی وصی محمد گفت امام حسن و بعد از آن
امام حسین دو پسر محمد و همه را شمرد تا صاحب الزمان صلوات الله علیهم و بیان کرد آنچه حادث شد از غایب شدن آن
حضرت پس همت من مقصور شد بر آنکه طلب ناحیه مقدسه آن حضرت بکنم شاید بخدمت او توانم رسید راوی است گفت پس
غانم آمد بقم و با اصحاب ما صحبت داشت در سال دویست و شصت و چهار و با اصحاب ما رفت بسوی بغداد و با او
رفیقی بود از اهل سند که با او رفیق شده بود در تحقیق مذهب حق غانم گفت خوشم نیامد از اخلاق آن رفیق از او جدا
شدم و از بغداد بیرون رفتم تا داخل سامره شدم و رفتم بمسجد بنی عباس و از ده فرسخ عباسیه شدم و نماز کردم و متفکر
بودم در آن امری که در طلب آن سعی میکنم ناگاه مردی بنزد من آمد و گفت تو فلانی و مرا بنامی خواند که در هند داشتم
و کسی بآن اطلاع نداشت گفتم بلی گفت اجابت کن که مولای تو ترا میطلبد من با او روانه شدم و مرا از راههای
غیر معهود برد تا داخل خانه و بستانی شدم دیدم مولای من نشسته است و بلغت هندی گفت خوش آمدی ای فلان چه حال داری
و چگونه گذاشتی فلان و فلان را تا آنکه مجموع آن چهل نفر که رفیقان من بودند نام برد و احوال هر یک را پرسید و آنچه بمن گذشته بود
همه را خبر داد و جمیع این سخنان را بلغت هندی میفرمود گفت میخواهی حج کنی با اهل قم گفتم آری ای سید من فرمود با ایشان حج مرو
بالفعل در این سال برگرد و در سال آینده برو پس صره بسوی من انداخت گفت نفقه کن و آنرا با خود داشته بود و فرمود داخل بغداد
مشو و در بغداد بخانه فلان شخص مرو و او را از آنچه مطلع ساختم مطلع مکن راوی گفت بعد از آن غانم برگشت و حج
نرفت بعد از آن قاصدها آمدند و خبر آوردند که حاجیان در آن سال از عقبه برگشتند و معلوم شد که حضرت او را برای
این منع فرموده بود از رفتن بسوی حج در این سال پس بجانب خراسان رفت و سال دیگر بحج رفت و بخراسان رفت و بر گشت
و هدیه برای ما از خراسان فرستاد و مدتی در خراسان ماند تا برحمت خدا واصل شد و قطب راوندی از جعفر بن محمد بن
قولویه استاد شیخ مفید روایت کرده است که چون قرامطه یعنی اسماعیلیه ملاحده کعبه را خراب کردند و حجر الاسود را کنده آورده بودند
بکوفه نصب کرده بودند در سال سیصد و سی و هفت که اراده ایشان بهم رسید که حجر را بکعبه برگردانند و در جای خود نصب

کت بن امید ملاقات حضرت صاحب ه در ان سال اراده حج کرده بود زیرا که در احادیث صحیح وارد شده است که حجر را کسی بغیر معصوم
و امام زمان نصب نمیکند چنانکه قبل از بعثت حضرت رسالت پناه هم که سیلاب کعبه را خراب کرد حضرت رسول ان را نصب
کرد و در زمان حجاج که کعبه را بسر عبد الله بن زبیر خراب کرد چون خواستند بنا نمایند که حجر را گذاشت لرزید و قرار نگرفت
تا آنکه حضرت امام زین العابدین ان را بجای خود گذاشت و قرار گرفت لهذا در ان سال متوجه حج شدم چون به بغداد رسیدم
علتی عظیم مرا عارض شد که بر جان خود ترسیدم و نتوانستم بحج رفت پس نایب خود گردانیدم مردی را از شیعه که او را ابن هشام
میگفتند و عریضه بخدمت حضرت نوشتم و سر بمهر کردم و در ان عریضه سوال کرده بودم که مدت عمر من چند سال خواهد
بود و از این مرض عافیت خواهم یافت یا نه و بابن هشام گفتم مقصود من ان است که این رقعه را بدهی بدست کسی که حجر را بجای
خود بگذارد و جوابش بگیری و ترا از برای همین کار میفرستم ابن هشام گفت که چون داخل مکه شدم و مقرر شد که بجا گذارند کعبه خادم
کعبه را وقت گذاشتن حجر مرا حمایت کند که دربیت توانم دید که کی حجر را بجای خود میگذارد و از دحام مردم مانع دیدن من نشود
چون خواستند که حجر را بجای خود بگذارند هر چند میکردند و حمایت من میشدند و نظر میکردیم که حجر را میگذاشتند و حرکت
میکرد و میلرزید و قرار نمیگرفت تا آنکه جوانی خوش روی گندم گون پیدا شد و حجر را از دست ایشان گرفت و بجای خود گذاشت
درست ایستاد و حرکت نکرد پس خروش از مردم برآمد و صدا بلند کردند و روانه شد و از در مسجد بیرون رفت من از عقب
او بسرعت روانه شدم و مردم را میشکافتم و از جانب راست و چپ دور میکردم و میدویدم و مردم گمان کردند که من دیوانه
شده ام و چشم از او بر نمیداشتم که مبادا از نظر غایب شود تا آنکه مردم بیرون رفت و او در نهایت آهستگی و اطمینان (ارسیان)
میرفت و من هر چند میدویدم باو نمیرسیدم چون بجایی رسید که غیر من و او کسی نبود ایستاد و بسوی من ملتفت شد
و فرمود بده آنچه با خود داری رقعه را بدستش دادم نگشوده فرمود باو بگو که ترا خوفی نیست درین علت و عافیت می یابی
و اجل حتمی تو بعد از سی سال دیگر خواهد بود چون این حالت را مشاهده کردم و کلام معجز نظامش را شنیدم خوفی بر من مستولی شد
بحدی که حرکت نتوانستم کرد چون این خبر به ابن قولویه رسید یقین او زیاده شد و در حیات بود تا سال سیصد و شصت
هفت از هجرت در ان سال اندک آزاری بهم رسانید و وصیت کرد و تهیه کفن و حنوط و ضروریات سفر آخرت را گرفت
و اهتمام تمام در این امور میکرد مردم باو گفتند آزار بسیاری نداری این قدر تعجیل و اضطراب چرا میکنی گفت این همان
سالیست که مولای من مرا وعده داده است پس در همان علت بمنازل رفیعه جنت انتقال نمود الحقه الله بموالیه الاطهار
فی دار القرار و سید علی بن طاوس رضی الله عنه نقل کرده است که من در سامره بودم در سحر شب سیزدهم ماه
ذی القعده سال ششصد و شصت و هشت صدای حضرت صاحب علیه السلام را شنیدم که از برای شیعیان دعا
دعا میکرد و از انجمله فرموده بود که بار خدایا ایشان را در عزت ما و پادشاهی ما و سلطنت ما و دولت ما و شیخ بن بابویه
روایت کرده است از احمد بن فارس که گفت من وارد شهر همدان شدم و همه را سنی یافتم بغیر از یک محله که ایشان را بنی

راشد

راشد میگفتند و همه شیعه امامی بودند از سبب تشیع ایشان سوال کردم مرد پیری که از ایشان که آثار صلاح و دیانت از او ظاهر
بود گفت سبب تشیع ما ان است که جد اعلای ما که ما همه باو منسوبیم بحج رفته بود و گفت در وقت مراجعت بیابانی چند
منزل که آمدیم در بادیه روزی در اول قافله خواستم که چون آخر قافله برسد پیاده شوم چون بخواب رفتم بیدار نشدم تا آنکه
گرمای آفتاب مرا بیدار کرد و قافله گذشته بود و جاده پیدا نبود بتوکل راه میرفتم اندک راهی که رفتم رسیدم به صحرای سبز
خرم بحق الله که هرگز چنین مکانی ندیده بودم چون داخل ان بوستان شدم قصر عالی بنظر آمد بجانب قصر روانه شدم
چون به قصر رسیدم دو خادم سفید دیدم نشسته اند سلام کردم جواب نیکو گفتند و گفتند بنشین که خدا خیر عظیمی نسبت بتو
خواسته است که ترا باین موضع آورده است پس یکی از ان خادمها داخل قصر شد و بعد از اندک زمانی بیرون آمد و گفت برخیز و داخل
شو چون داخل شدم قصری مشاهده کردم که هرگز بان خوبی ندیده بودم خادم پیش رفت و پرده بر در خانه آویخته بود پرده را برداشت
و گفت داخل شو چون داخل شدم جوانی را دیدم که در میان خانه نشسته است و شمشیری در بالای سرش آویخته است
که نزدیک است که سر شمشیر به سر او برسد و ان جوان مانند ماهی بود که در تاریکی درخشان باشد پس سلام کردم و در نهایت ملاطفت
و خوش زبانی جواب فرمود و گفت میدانی من کیستم گفتم نه والله گفت منم قایم آل محمد و منم آنکه در آخر الزمان با این شمشیر خروج خواهم
کرد و اشاره بان شمشیر کرد و زمین را پر از راستی و عدالت خواهم کرد بعد از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد پس بر رو افتادم و رو را
بر زمین مالیدم گفت چنین مکن سر بردار تو فلان مردی که از شهری از بلاد جبل که او را همدان میگویند گفتم راست گفتی ای آقای
من و مولای من پس گفت میخواهی برگردی بسوی اهل خود گفتم بلی ای سید من میخواهم بسوی اهل خود بروم و بشارت دهم
ایشان را باین سعادت که مرا روزی شد پس اشاره فرمود بسوی خادم و او دست مرا گرفت و کیسه زری بمن داد و مرا از بستان
بیرون آورد و با من روانه شد اندک راهی که آمدیم عمارتها و درختها و مناره مسجدی پیدا شد گفت میشناسی این شهر را گفتم نزدیک
بشهر ما شهری هست که ان را اسد آباد میگویند گفت همان است برو با رشد و صلاح این را گفت و ناپیدا شد من داخل اسد آباد شدم
و در کیسه چهل یا پنجاه اشرفی بود پس وارد همدان شدم و اهل و خویشان خود را جمع کردم و بشارت دادم ایشان را باین سعادت عظمی
که حق تعالی برای من میسر کرده و ما همیشه در خیر و نعمتیم تا ان اشرفیها در میان ما هست و شیخ طوسی و طبرسی و دیگران بسندهای
صحیح از محمد بن ابراهیم مهزیار و بعضی از علی بن ابراهیم بن مهزیار روایت کرده اند که گفت بیست حج کردم بقصد آنکه شاید بخدمت
حضرت صاحب الامر علیه السلام برسم و میسر نشد شبی در میان رختخواب خود خوابیده بودم صدایی شنیدم که کسی گفت ای
فرزند مهزیار امسال بحج بیا که بخدمت امام زمان خود خواهی رسید پس بیدار شدم و خوشحال و بعبادت مشغول
عبادت بودم تا صبح طالع شد نماز صبح کردم و از برای طلب رفیق بیرون آمدم و رفیقی چند بهم رسانیدم و متوجه شدم چون
داخل مسجد کوفه شدم تفحص بسیار کردم و اثری و خبری از ان حضرت نیافتم پس با ایشان روانه شدم و چون داخل مدینه طیبه
شدم تفحص بسیار نمودم و خبری بمن نرسید تا از مدینه بمکه معظمه شدم و جستجوی بسیار ... میان اهیل وارد فانا فکی

متردد و متفکر بودم تا آنکه در شبی از شبها در مسجد الحرام انتظار میکشیدم که دور کعبه معظمه خلوت شود و مشغول
طواف شوم و بتضرع و ابتهال از خداوند بی‌زوال سوال کنم که مرا بکعبه مقصود خود راهنمایی کند چون خلوت شد مشغول
طواف شدم ناگاه جوانی با ملاحت خوش روی خوش بوی را در طواف دیدم که دو برد یمنی پوشیده بود یکی بر کمر بسته و دیگری بر دوش
افکنده و طرفی را بر دوش دیگر برگردانیده چون نزدیک او رسیدم بجانب من التفات نمود و فرمود از کدام شهری گفتم از
اهواز گفت ابن الخصیب را میشناسی گفتم او برحمت الهی واصل شد گفت خدا او را رحمت کند در روزها روزه میداشت
و شبها بعبادت می ایستاد و تلاوت قرآن بسیار مینمود و از شیعیان و موالیان ما بود گفت علی بن مهزیار را میشناسی گفتم من آنم
گفت خوش آمدی یا ابا الحسن چه کردی آن علامتی را که در میان تو و حضرت امام حسن بود گفتم با منست گفت بیرون آور بیرون
آوردم انگشتری نیکو دیدم که بر آن محمد و علی نقش کرده بودند و بروایت دیگر یا الله یا محمد یا علی بر آن نقش بود چون
نظرش بر آن افتاد [illegible] گریست که جامه‌اش تر شد و گفت خدا رحمت کند ترا ای ابو محمد بتحقیق که تو امام عادل بودی و فرزند
امامان بودی و پدر امامی بودی حق تعالی ترا در فردوس اعلی با پدران خود ساکن گرداند پس گفت بعد از حج گفت چه مطلب داری
گفتم فرزند امام حسن میگویم و او را طلب میکنم گفت مطلب خود رسیده و او مرا فرستاده است بسوی منزل خود و مهیا سفر شو
[illegible] چون ثلث شب بگذرد بیا بسوی شعب بنی عامر که مطلب خود را خواهی یافت گفت علی بن مهزیار گفت از خود برگشتم و در این اندیشه بودم
تا ثلث شب گذشت پس سوار شدم و بسوی شعب روان شدم چون بشعب رسیدم آن جوان را دیدم ایستاده چون مرا دید گفت خوش
آمدی خوشا حال تو که ترا رخصت ملاقات دادند پس همراه او روان شدم تا از منی و عرفات گذشت و چون بپایین عقبه
طایف رسیدیم گفت ای ابو الحسن پیاده شو و تهیه نماز بگیر پیاده شدیم و نماز شب بجا آوردیم و صبح طالع شد پس نماز صبح را مختصر
ادا کردیم و سلام گفت و بعد از نماز تسبیح رفت و در بخاک مالید و سوار شد و من سوار شدم تا بالای عقبه رفتیم گفت نظر
کن چه میبینی نظر کردم خیمه‌ای دیدم که بر کناره بیابان داشت گفت نظر کن بالای تل ببین چه میبینی چون
نظر کردم خیمه از مو دیدم که نور از تمام آن ساطع بود روشن کرده بود گفت منتهای آرزوها در آنجاست دیده‌ات روشن باد چون
از عقبه بزیر رفتیم گفت از مرکب بزیر آی که در اینجا هر صعبی ذلیل میشود چون از مرکب بزیر آمدیم گفت دست از مهار ناقه
بردار او را رها کن گفتم با که بگذارم گفت این حرمی است که داخل آن نمیشوند مگر ولی خدا پس در خدمت او رفتیم
تا نزدیک خیمه رسیدیم گفت اینجا باش تا رخصت بگیرم پس داخل خیمه شد و بعد از اندک زمانی بیرون آمد گفت خوشا حال تو که رخصت
دادند چون داخل خیمه شدم دیدم حضرت بر روی نمدی نشسته است و نطع سرخی بر روی نمد افکنده‌اند و بر بالش
پوست تکیه فرموده است سلام کردم بهتر از سلام من جواب فرمودند مشاهده کردم مانند پاره ماهی از طلعتش ساطع هست
و نه بسیار بلند و نه بسیار کوتاه اندکی بطول مایل گشاده پیشانی با ابروهای باریک کشیده و بینی دیگر برجسته و چشمهای
سیاه گشاده و بینی کشیده و گونه‌های هموار و بر جانب دیگر رخسار حسن و جمال بگونه راستش خالی بود مانند قطعه

مشکی که بر صفحه نقره افتاده باشد و موی سیاهی بر سر مبارکش بود و زیادت بر سر گوش آن حضرت افتاده بود از پیشانی نورانیش نور ساطع بود و مانند
ستاره درخشان بالخاصیت سکینه و وقار و حیا و حسن لقا جویای احوال شیعیان را یکایک از من پرسید عرض کردم که ایشان در دولت
بنی العباس در نهایت مذلت و خواری زندگانی میکنند فرمود روزی خواهد بود که شما مالک ایشان باشید و ایشان در دست
شما ذلیل باشند پس فرمود پدرم صلوات الله علیه از من عهد گرفت که ساکن نشوم از زمین مگر در جایی که پنهان تر و دورتر جاها باشد
تا آنکه بر کنار باشم از زمین مگر جایی که پنهان از مکاید اهل ضلال و متمردان جهال تا هنگامی که حق تعالی رخصت فرماید که ظاهر شوم
و بمن گفت ای فرزند حق تعالی اهل بلاد و جمیع عباد را خالی نمیگذارد از حجتی و امامی که مردم بوی اقتدا نمایند و حجت خدا باشد بر خلق
تمام باشد ای فرزند که تو آنی که خدا مهیا کرده است ترا برای نشر حق و برای اعطای باطل و اعلای دین و اطفای نایره مضلین پس لازم
جا گاه پنهان باش از زمین و دور باش از بلاد ظالمین و وحشت مکن از تنهایی و بدان که دلهای اهل طاعت و اخلاص مایل خواهند بود
بسوی تو مانند مرغان که بسوی آشیان خود پرواز کنند و ایشان گروهی چند اند که بظاهر در دست مخالفان ذلیلند و نزد حق تعالی گرامی
و عزیزند و اهل قناعت الله و حجاب در امان متابعت اهل بیت و داند و استنباط دین از آثار ایشان مینمایند و مجاهده میکنند
با اعدای دین میکنند و حق تعالی ایشان را مخصوص کرده است بانکه بر ضرر تنها کران مخالفان دین میکشند تا آنکه در دار
قرار بهشت ابدی فایز گردند ای فرزند تو صبر کن بر مصادر و موارد امور خود تا آنکه حق تعالی اسباب دولت ترا میسر گرداند
ندرو رایات سفید بر سر هایت حطیم و زمزم بر سرت در آید و فوج فوج از اهل اخلاص بصفا قات نزد تو آیند
الاسود بسوی تو بیایند و با تو متابعت کنند در جوار الحجر الاسود و ایشان جمعی باشند که طینت ایشان پاک باشد از آلودگی
و نفاق و دلهای ایشان پاکیزه باشد از نجاست شقاق و طبایع ایشان نرم باشد برای قبول دین و منتظر باشند و دفع فتنهای
مضلین در آن وقت حدایق ملت و دین بیار آید و صبح حق درخشان گردد و حق تعالی بتو ظلم و طغیان را از زمین بر اندازد
و بسبب تو امان و صلح در اطراف جهان ظاهر شود و مرغان در میانه شرایع دین مبین بآشیانها خود برگردند و امطار فتح و
ظفر بر ساحت ملت و دین سبز و شاداب گردد اما پس حضرت فرمود که ابو الحسن این مجلس را پنهان دار مگر از اهل رازداری
مگر بجمعی که از اهل صدق و وفا و امانت باشند ابن مهزیار گفت چند روز در خدمت آن حضرت ماندم و مسایل مشکله خود را
از آن جناب سوال نمودم تا هنگام مرخصی فرمود که باهل خود معاودت نمایم و در وقت وداع زیاده از پنجاه هزار درهم با خود داشتم
همه را بخدمت آن حضرت بردم و التماس کردم که قبول فرمایند تبسم نمود و فرمود استعانت بجو باین مال در برگشتن بسوی
وطن خود که راه دراز در پیش داری و دعای بسیار در حق من فرمود و برگشتم و حکایات و اخبار در این باب بسیار
و این رساله مختصر گنجایش ذکر همه ندارد و ابن بابویه از محمد بن عبد الله کوفی روایت کرده است که او لعنت نموده است جماعه
الجماعه را که بخدمت آن حضرت رسیده اند با معجزات آن حضرت بر ایشان ظاهر گردیده اند از وکلا و غیر وکلا و ایشان اند
جماعت از عثمان بن سعید عمروی و پسرش محمد و حاجز بن بلال و عطار و از کوفه عاصمی و از اهواز محمد بن ابراهیم بن مهزیار

در ذکر اشخاصی که بخدمت آنحضرت رسیده اند

واز اهل قم احمد بن اسحق واز اهل همدان محمد بن صالح واز اهل ری بسامی و محمد بن ابی عبدالله اسدی واز اهل آذربایجان
قاسم بن علا واز اهل نیشابور محمد بن شاذان اینها همه وکلا بودند واز غیر وکلا ابوالقاسم بن ابی حابس وابو عبدالله کندی
وابو عبدالله جنیدی و هرون قزاز و نیلی وابوالقاسم بن دبیس وابو عبدالله بن فروخ و مسرور طباخ آزاد کرده امام
کرده امام علی نقی و احمد و محمد پسران حسن و بعد از حسن محمد و اسحق کاتب از بنی نوبخت و صاحب نوا و صاحب صره مختومه
واز همدان محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان و محمد بن هرون بن عمران واز دینور حسن بن هرون و احمد برادرزاده
او وابوالحسن واز اصفهان ابن بادشاله واز صیمره زیدان واز قم حسن بن نضر و محمد بن محمد و علی بن محمد بن اسحق و پدرش
و حسن بن یعقوب واز اهل ری قاسم بن موسی و پسرش وابو محمد بن هرون و صاحب سنگ ریزه و علی بن محمد و محمد بن
محمد کلینی وابو جعفر رفا واز قزوین مرداس و علی بن احمد واز فاقتر دو مرد واز شهرزور پسر خال واز فارس مجروح
واز مرو صاحب هزار دینار و صاحب مال و رقعه سفید وابو ثابت واز نیشابور محمد بن شعیب بن صالح واز یمن
فضل بن یزید و حسن پسرش و جعفری وابن الاعجمی و شمشاطی واز مصر صاحب مولودین و صاحب مال بمکه وابو رجا واز
نصیبین محمد بن وجنا واز اهواز حصینی و اینها در کتب معجزات مذکورند زیاده از هفتاد نفر هستند و چیزی را که این جماعه
از جماعت مختلف نقل کنند البته متواتر بالمعنی میشود و شیخ ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که قایم را دو
غیبت خواهد بود که غیبت او بطول خواهد انجامید گفتم چرا یا ابن رسول الله فرمود که حق تعالی البته سنتهای پیغمبران را در
غیبتهای ایشان در این امت جاری خواهد کرد و ناچار است که حضرت استیفا کند جمیع مقتضای غیبتهای همه را حق تعالی میفرماید
لترکبن طبقا عن طبق یعنی هر آینه مرتکب خواهید شد سنتهای پیشینیان را مطابق آنچه واقع شده است و ایضا از عبدالله بن الفضل
روایت کرده است که حضرت صادق ع فرمود که البته صاحب این امر را غیبتی خواهد بود که هر صاحب باطلی شک کند گفتم چرا
حضرت فرمود که ما را رخصت نداده اند که علتش را بیان کنیم گفتم چه حکمت در غیبت آن حضرت خواهد بود فرمود همان
حکمت که در غیبت پیغمبران سابق و اوصیای ایشان بوده است و آن حکمت معلوم نمیشود مگر بعد از ظهور آنحضرت چنانچه
حضرت خضر بیان نکرد حکمت سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر و بر پا داشتن دیوار را مگر در وقت جدا شدن از یکدیگر
ای پسر فضل این امری است از امور خدا و سری است از اسرار خدا و غیبی است از غیب خدا چون دانستیم که خداوند
عالم حکیم است باید تصدیق کنیم که افعال او همه منوط بحکمتهاست هر چند وجهش بر ما مخفی باشد و کلینی رحمه الله روایت
کرده است که اسحق بن یعقوب عریضه نوشت بخدمت حضرت صاحب علیه السلام و بمحمد بن عثمان داد و بخدمت آنحضرت
فرستاد و سؤال کرده از علت غیبت و از آنکه مردم چه نفع میبرند از آنحضرت در حال غیبت حضرت در جواب نوشتند
اما علت غیبت پس حق تعالی میفرماید یا ایها الذین امنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم یعنی ای گروهی که
ایمان آورده اید سؤال مکنید از چیزی چند که اگر ظاهر شود بر شما آزرده شوید بدرستی که نبود احدی از پدران

من مگر

من مگر آنکه در گردن او بیعتی واقع شد از برای خلیفه ظالمی که در زمان او بود و من در وقتی بیرون خواهم آمد که بیعت احدی
از ظالمان و غاصبان خلافت در گردن من نباشد و اما آنچه سؤال کرده بودی از وجه انتفاع مردم از من در غیبت من
مانند انتفاع از آفتاب است در وقتی که غایب کرده باشد آن را از دیدها ابر و بدرستی که من امان اهل زمینم از عذاب الهی
چنانچه ستاره ها امان اهل آسمان اند پس ببندید درهای سؤال را از چیزی که نفعی بشما ندارد و تکلیف مکنید دانستن
امری را که از شما تکلیف دانستن آن نکرده اند و دعا کنید که حق تعالی زود تعجیل نماید در فرج که آن فرج شما است
و سلام خدا بر تو باد و بر هر کسی که متابعت هدایت کند و ابن بابویه بسند خود از جابر انصاری روایت کرده است که او سؤال کرد از
رسول خدا که آیا شیعه منتفع خواهند شد بحضرت قایم علیه السلام در ایام غیبت او فرمود بلی بحق آن خداوندی که مرا به پیغمبری
فرستاده است که منتفع میشوند باو و روشنی می یابند بنور ولایت او در غیبت او مانند انتفاع مردم بآفتاب هر چند ابر او را پوشیده
باشد مولف گوید که تشبیه آنحضرت بآفتاب زیر ابر ایما است بچند چیز اول آنکه مبادی انوار معنویه و علم و هدایت و سایر فیوض
و کمالات و خیرات ببرکت ایشان بخلق میرسد و ببرکت ایشان و شفاعت ایشان و توسل با ایشان حقایق و معارف بر شیعیان
ظاهر میگردد و بلاها و فتنه ها از ایشان دفع میشود چنانچه حق تعالی فرموده است و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و عامه و خاصه
روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که اهل بیت من امان اهل زمین اند چنانچه ستاره ها امان اهل آسمان اند و هر که دیده
دلش اندکی بنور ایمان منور شده باشد میداند که هرگاه ابواب فرج بر کسی مسدود گردد و چاره کار خود را نداند یا مطلب تحقیقی
یا مسئله مشکل بر او مشتبه گردد همین که متوسل بارواح مقدسه ایشان شود عقده او گشوده شود البته ابواب رحمت و هدایت بر او مفتوح
میگردد دوم آنکه همچنانکه آفتاب که در زیر ابر محجوب باشد با وجود انتفاع خلق بضوء آن آنا فانا منتظر رفع سحاب و کشف حجاب
هستند همچنین شیعیان مخلص همیشه در ایام غیبت منتظر فرج هستند و مایوس نمیگردند و ثوابهای عظیم میبرند
سیم آنکه منکر وجود آنحضرت با وجود سطوع انوار او و ظهور آثار او مانند منکر وجود آفتاب است هرگاه محجوب بسحاب باشد
چهارم آنکه چنانچه مستور بودن آفتاب بسحاب گاه هست که از برای بندگان اصلح است همچنین گاه باشد که غیبت آنحضرت از برای
شیعیان با وجود انتفاع بایشان بآثار ایشان اصلح باشد از ظهور آنحضرت و پیش مخفی کرد که ایضا موجب تطویل است پنجم
آنکه نظر بسوی آفتاب اکثر دیدها را ممکن نیست و بسا باشد که موجب باعث کوری چشم نظر کننده شود همچنین دیدن شمس
جمال آنحضرت بسا باشد که باعث کوری بصیرت گردد چنانچه بسیاری از مردم پیش از بعثت انبیا علیهم السلام ایمان بایشان
می آوردند و بعد از بعثت بسبب اغراض فاسده انکار میکردند مانند یهود مدینه و چه بسیار که اکثر شیعیان در این زمان غیبت
چنین باشند ششم آنکه گاه هست که بعضی از مردم آفتاب را از روزنها می بینند و بعضی نمی بینند همچنین در ایام غیبت ممکن است
که بعضی از شیعیان بخدمت آنحضرت برسند و بعضی نرسند چنانچه حضرت صادق ع فرمود که حضرت قایم علیه السلام را دو غیبت
خواهد بود یکی کوتاه و یکی دراز و در غیبت اول نخواهد دانست جای او را مگر خواص شیعیان او و در غیبت دوم نخواهد دانست

مکان او را امکان ندارد که جمیع مصالح او در روایت دیگر وارد شده است که چون فرزند بخصوص مانند آنحضرت هشتم در حضرت آنحضرت غایب
بود بعضی میگویند که بمیرد و بعضی بگویند بجای دیگر رفته خواهد بود **هفتم** آنکه آنحضرت و آبای طاهرین او علیهم السلام ما را خبر داده‌اند که در عمر
و کسی خبر کرد بعد از آن فتح او شان ثابت چنانچه حق تعالی در حق ایشان که یاد کرده فرموده است که من کان فی هذه اعمی
فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا و وجوه بسیار است که در این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و بعد از آنکه دلایل قاطعه و احادیث
متواتره بر وجود حضرت قایم علیه السلام قایم شده باشد انکار آن کردن محض استبعاد از طول حیات آنحضرت بصورت و ثبات
بالکه مثل آن را اهد عامه در وجود حضرت خضر علیه السلام قایل شده اند و در عمر حضرت نوح ع زیاده از هزار سال قایل اند
و موافق روایات معتبره دو هزار و پانصد سال و بعضی حضرت لقمان بن عاد را سه هزار سال قایل شده اند و عمر دجال ابن الصیاد
از زمان حضرت رسول صلعم تا زمان حضرت عیسی ع از آسمان قایل شده اند و عمر حضرت عیسی تا زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام
قایلند پس چه استبعاد دارد که حق تعالی حضرت مهدی را در مدت مدید باقی بدارد تا وقتی که مصلحت در خروج او داند و امر بخروج
فرماید آنچه ایشان گفته اند وجود امام غایب چه فایده هست این سوال بی‌جهت است زیرا که هر گاه غیبتهای طولانی از پیغمبران سابق بروایات
مسلم بین الفریقین واقع شده باشد و رسول خدا مدتها در شعب ابی طالب و در طایف و در غار پنهان ظاهر شد
خلق پنهان شده باشد هر فایده که در وجود و غیبت انبیا بوده در وجود و غیبت آنحضرت متصور بود و اکثر فایده بعثت آن بنا شد که
شیعیان را بدلا اعتقاد امامت و وجود آنحضرت و انتظار ظهور آنحضرت بر دو ثوابهای عظیم حاصل میشود کافی است چنانکه
منقولست که حضرت امیر المؤمنین ع پرسید که کدام عمل بهتر است فرمود انتظار فرج و از حضرت امام زین العابدین ع
منقولست که فرمود که غیبت امام دوازدهم ممتد خواهد شد و اهل زمان غیبت او که قایل باشند بامامت او و انتظار ظهور آنحضرت
کشند بهترین اهل هر زمان خواهند بود زیرا که حق تعالی از عقل و فهم و معرفت آنقدر بایشان عطا فرموده است که غیبت را نزد
ایشان بمنزله مشاهده گردانیده است و ایشان را در آن زمان بمنزله مجاهدی گردانیده که جهاد کنند در پیش روی
رسول خدا ص بشمشیر ایشانند مخلصان بحق و شیعیان ما بدرستی و دعوت کنندگان خلق بسوی دین خدا در پنهان و آشکارا
و فرمود که انتظار فرج کشیدن از بزرگترین فرجهاست و ایضا از آنحضرت منقولست که هر که ثابت بماند بر ولایت ما در غیبت قایم
ما عطا کند حق تعالی باو ثواب هزار شهید از شهیدان جنگ بدر و احد و بسندهای بسیار از حضرت صادق ع منقولست که هر که انتظار
ظهور حضرت قایم علیه السلام کشد و بمیرد بمنزله کسی است که در زیر خیمه حضرت قایم علیه السلام با آنحضرت باشد بلکه بمنزله کسی است
که در پیش روی آنحضرت شمشیر زند و جهاد کند بلکه بمنزله کسی است که در خدمت حضرت رسول صلعم شهید شده باشد
و از حضرت صادق ع منقولست که بر مردم زمانی خواهد آمد که غایب شود از ایشان امام ایشان پس خوشا حال آنکه
ثابت بماند بر امر ما در آن زمان کمترین ثوابی که برای ایشان خواهد بود آنست که ندا کند باری تعالی ایشان را که ای بندگان
من ایمان آوردید بسر من و تصدیق نمودید بغیب من پس بشارت باد شما را بثواب نیکو از جانب من بدرستی که شما اید

بندگان

بندگان و کنیزان من از شما قبول میکنم عبادات را و از شما عفو میکنم گناهان را و بسبب شما باران میدهم و بسبب شما
شما بلاها را میگردانم از بلای بندگان خود و بسبب شما دفع میکنم بلاها را از ایشان اگر شما نمی‌بودید عذاب خود را بر ایشان میفرستادم
راوی گفت یابن رسول الله چه چیز بهتر است کاری که مردم در آن زمان کنند فرمود زبان را نگاه داشتن و ملازم خانه بودن و
احادیث در این باب زیاده از حد و احصاست بالجمله از کجا معلوم است که آنحضرت ظاهر است بهم نمی‌رسد بر وجهی که او را نشناسند
چنانکه وارد شده است که آنحضرت هر سال بحج می‌آید و مردم را می‌شناسد و مردم او را نمی‌شناسند و چون
آنحضرت ظاهر شود گویند که ما او را دیده بودیم و نمی‌شناختیم و از حضرت صادق ع منقولست که صاحب شباهت بحضرت یوسف
این سخنان اشباه خوکان چرا انکار میکنند این را برادران یوسف علیهم السلام عقلا و دانایان و اسباط پیغمبران بودند و رفتند بنزد
او با او سخن گفتند و سودا کردند و برادران او بودند و او را نشناختند تا آنکه خود را بایشان شناسانید پس چرا انکار میکنند
این امت حیران که حق تعالی در وقتی از اوقات خواهد که حجت خود را پنهان کند از ایشان و در میان ایشان تردد کند و در بازارهای
ایشان راه رود و پا برود بر فرشهای ایشان و ایشان او را نشناسند تا آنکه خدا او را رخصت بدهد که خود را بایشان بشناساند
چنانچه یوسف را رخصت داد که خود را به برادران شناسانید و متکلمین میگویند که بر حق تعالی لطف است که حجت را نصب
کند زیرا که لطف بر او واجب است و اگر مردم او را اخافه کردند و او غایب گردد تقصیر از مردم خواهد بود و حجت خدا بر ایشان
خواهد بود و حجت خدا بر ایشان خواهد بود و جمعی که در این باب تقصیر نکرده باشند بثوابهای عظیم فایز خواهند گردید
خصوص در وقتی که از برکت ائمه صلوات الله علیهم آثار ایشان منتشر گردیده باشد و مسایل دین را بنحوی شیعیان بیان فرموده
باشند و فقها و راویان اخبار خود را هادی مردم گردانیده باشند و مردم را امر برجوع بایشان در مسایل دین فرموده باشند
پیوسته در غیبت ایشان و بعد از ایشان چه چیز بجای شیعیان ایشان نخواهد بود چنانچه حضرت صادق ع فرموده که حق تعالی در هر عصری
عالمی چند از راویان احادیث اهل بیت علیهم السلام مقرر گردانیده است که نفی میکنند از این دین تحریف کردن غالیان را
و پیوند بستن مذاهب باطله را بدین و تاویل کردن جاهلان را و فرمانها و توقیعات از حضرت صاحب بر شیعیان
رسید که در ایام غیبت ما رجوع کنید براویان احادیث ما که ایشان حجت من اند بر شما و من حجت خدایم بر ایشان با بعضی
و از دلایل و نصوص که بر امامت آنحضرت اقامت نموده‌ایم احتیاج باین سخنان ندارد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
مقصد نهم در اثبات رجعت است بدانکه از جمله اجماعیات شیعه بلکه ضروریات مذهب حق فرقه محقه
حقیقت رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قایم علیه السلام جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بدنیا بر میگردند
نیکان برای آنکه دیده‌شان بدولت ائمه خود روشن گردد و بعضی از جزای نیکیهای ایشان در دنیا بایشان
برسد و بدان از برای عقوبت و عذاب دنیا و مشاهده اقتدار دولتی که نمی‌خواستند که باهل بیت رسالت علیهم السلام
برسد و انتقام کشیدن شیعیان از ایشان و سایر مردم در قبرها میمانند تا در قیامت محشور شوند چنانچه در احادیث

بسیار وارد شده است که رجوع نمی‌کند در رجعت مگر کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر اما سایر مردم پس ایشان را
بحال خود می‌گذارند و اکثر علمای امامیه دعوی اجماع بر حقیت رجعت کرده‌اند مانند محمد بن بابویه رحمه الله در رسالهٔ اعتقادات
و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و سید ابن طاوس و غیر ایشان از اکابر علمای امامیه رضوان الله علیهم و پیوسته
در اعصار ماضیه میان علمای شیعه و مخالفین در این مسئله نزاع بوده است و بسیاری از علما و محدثین شیعه رسایل مفرده
در این مسئله تألیف نموده‌اند چنانچه علمای رجال ذکر نموده‌اند و شیخ ابن بابویه رحمه الله در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت
کرده است از حضرت صادق که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما نداشته باشد و متعه را حلال نداند و این حقیر در کتاب
بحار الانوار زیاده از دویست حدیث از زیاده از چهل نفر از مصنفین علمای امامیه که در پنجاه اصل معتبر ایراد نموده‌اند جمع
نوشته‌ام هر که را شکی باشد بآن کتاب رجوع کند و آیاتی که در تفسیر آنها برجعت شده است بسیار است اول حق تعالی فرموده است
ویوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا یعنی روزی که مبعوث کنیم از هر امتی فوجی از آنها که تکذیب می‌کنند آیات
ما را و احادیث بسیار از حضرت صادق منقول است که این آیه در رجعت است که حق تعالی از هر امتی فوجی را زنده می‌کند و آیهٔ حشر
این است که فرموده است وحشرناهم فلم نغادر منهم احدا یعنی محشور کردیم ایشان را پس نگذاشتیم احدی از ایشان را که زنده نکنیم
که مراد بآیات امیرالمؤمنین است و ائمه علیهم السلام اند دوم حق تعالی فرموده است واذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من
الارض تکلمهم ان الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون یعنی چون واجب شود عذاب حق بر ایشان یا نزدیک شود که نازل شود
عذاب بر ایشان نزدیک قیامت بیرون می‌آوریم از برای ایشان دابه از زمین که سخن گوید با ایشان که بدرستی که مردم بودند
که بآیات ما یقین نداشتند و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد از این دابه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است
که نزدیک قیامت ظاهر خواهد شد و عصای موسی و انگشتر سلیمان علیهما السلام با او خواهد بود و عصا را بر میان دو دیده مؤمن
خواهد زد و نقش خواهد کرد که این مؤمن است حقا و انگشتر را بر میان دو چشم کافر خواهد زد و نقش خواهد کرد که او
کافر است حقا و عامه نیز مثل این اخبار را در کتب خود از حذیفه و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده‌اند و صاحب کشاف
روایت کرده است که دابه از صفا بیرون خواهد آمد و عصای موسی و انگشتر سلیمان با او خواهد بود پس عصا را بر محل
سجود مؤمن خواهد زد یا در میان دو دیده او پس نکته سفیدی بهم خواهد رسید که تمام روی او را روشن خواهد کرد مانند
ستاره درخشان یا در میان دو چشمش نوشته می‌شود مؤمن و انگشتر را بر بینی کافر می‌زند و سیاه می‌شود جمیع روی او را
تیره می‌کند یا در میان دو دیده‌اش نوشته می‌شود کافر و گفته است بعضی تکلمهم بتخفیف خوانده‌اند یعنی جراحت
میکند ایشان را و در احادیث عامه و خاصه متواتر است که حضرت امیرالمؤمنین مکرر در خطبه‌ها می‌فرمود که منم صاحب عصا
و میسم یعنی چیزی که بآن داغ کنند و عامه از ابوهریره و ابن عباس و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده‌اند که دابة الارض
حضرت امیرالمؤمنین است و ابن ماهیار در کتاب ما نزل من القرآن فی الائمه روایت کرده است از اصبغ بن نباته که

گفت مؤمن

گفت معویه مرا خطاب کرد و گفت شما گروه شیعه گمان می‌کنید که دابة الارض علی علیه السلام است من گفتم ما نمی‌گوییم تنها یهود
نیز چنین می‌گویند معویه فرستاد اعلم علمای یهود را طلبید و پرسید که شما در کتاب خود دابة الارض را می‌یابید گفت بلی
معویه گفت چه چیز است گفت مردی است معویه گفت میدانی چه نام دارد گفت الیا معویه گفت الیا چه است گفت علی است
سیم قوله تعالی ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد یعنی بدرستی که آنکه واجب گردانید بر تو قرآن را البته برگرداننده است ترا
بسوی محل عود و احادیث بسیار وارد شده است که مراد رجعت حضرت رسول است بسوی دنیا در رجعت چهارم قول
حق تعالی ولئن قتلتم فی سبیل الله او متم لالی الله تحشرون یعنی البته اگر کشته شوید در سبیل خدا یا بمیرید هر آینه بسوی خدا
محشور می‌شوید منقول است بطرق بسیار که این آیه در رجعت است و سبیل الله راه ولایت علی و ذریت اوست هر که ایمان باین آیه
داشته باشد او را کشته شدن و مردن هر دو است و اگر در حیات دنیا کشته شود در راه ایشان در رجعت برمی‌گردد تا بمیرد و اگر بمیرد
در رجعت برمی‌گردد تا در راه ایشان کشته شود و ایضا فرموده در تفسیر قول حق تعالی کل نفس ذائقة الموت هر که کشته شود
مرگ را نچشیده است و البته در رجعت بدنیا برمی‌گردد تا مرگ را بچشد پنجم قول خدای عز و جل واذ اخذ الله میثاق
النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه قال أأقررتم وأخذتم علی ذلکم
اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا وانا معکم من الشاهدین یعنی یاد آور وقتی را که گرفت خدا پیمان پیغمبران را که هر آینه
آنچه دادم شما را از کتاب و حکمت پس بیاید بسوی شما پیغمبری که تصدیق کننده باشد آنچه با شما است البته ایمان باو بیاورید و یاری
کنید او را گفت آیا اقرار کردید و قبول کردید بر این عهد و پیمان مرا گفتند اقرار کردیم گفت پس گواه باشید بر یکدیگر و من بر شما از
گواهانم و در احادیث معتبره بسیار وارد شده است که این نصرت در رجعت خواهد بود چنانچه
سعد بن عبدالله در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود که همه ایمان برسول خدا خواهند آورد
و حضرت امیرالمؤمنین را یاری خواهند کرد در رجعت پس فرمود بخدا سوگند که هر پیغمبری که خدا مبعوث گردانیده است از آدم
و هر که بعد از اوست جمیع ایشان را برمی‌گرداند بدنیا تا قتال و جهاد کنند در پیش روی حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و شیخ
حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر از کتاب واحده از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه فرموده که بدرستی که خداوند عالمیان واحد و یکتاست بی مثل و نظیر است و منفرد در یکتایی است پس تکلم نمود بکلمه پس
آن کلمه را نوری گردانید و از آن نور محمد را آفرید و مرا و ذریت مرا نیز از آن نور خلق کرد پس تکلم بکلمه دیگر نمود و از
آن روحی بهم رسانید آن روح را در آن نور ساکن گردانید و آن نور را در بدنهای ما ساکن گردانید پس مائیم روح خدا و کلمه
خدا و کلمات خدا که در قرآن ذکر کرده است و بما حجت خود را بر خلق تمام کرده و ما پیش از خلق اشیا در زیر سقفی بودیم از
نور سبز در وقتی که نه آفتاب بود و نه ماه و نه شب و نه روز و نه دیده که نظر کند عبادت می‌کردیم خدا را و تنزیه و تقدیس و تسبیح او
می‌کردیم و اینها پیش از آن بود که خدا خلق را بیافریند و پیمان ارواح پیغمبران را بر خلق گرفت و عهد و پیمان از ایشان گرفت که ایمان

یاوری و یاری او بکنند پس حضرت این آیه را خواند و گفت یعنی ایمان بیاورید بمحمد و یاری کنید وصی او را و همه پیغمبران یاری او
خواهند کرد و بدرستی که حق تعالی گرفت پیمان مرا و پیمان محمد را که یاری یکدیگر بکنیم و بتحقیق که من یاری کردم محمد را و
جهاد کردم در پیش روی او و کشتم دشمنان او را و وفا کردم از برای خدا بانچه گرفته است بر من از پیمان و پیمان نصرت و یاری
محمد و هنوز یاری من نکرده اند احدی از پیغمبران و رسولان خدا و بعد از این در رجعت یاری من خواهند کرد و مابین مشرق و مغرب
زمین همه از من خواهد بود و البته خدا همه را مبعوث خواهد کرد از آدم تا خاتم هر پیغمبر و رسولی که بوده است و در پیش روی
من شمشیر خواهند زد بر سرهای مرده ها و مرده ها که زنده شده باشند از جن و انس و چه بسیار عجیب است و چگونه تعجب نکنم از
مردهائی که خدا ایشان را زنده کند و ایشان گروه گروه از قبرها لبیک گویان بیرون آیند و صدا بلند کنند که لبیک لبیک یا داعی الله
در میان بازارهای کوفه و شمشیرهای برهنه بر دوشهای خود گذاشته باشند و بر سرهای کافران و جباران و اتباع ایشان از
ظالمان اولین و آخرین تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده که ایشان را داده است در قرآن که وعد الله الذین آمنوا منکم تا آخر آیه
یعنی خدا وعده داده است آنها را که ایمان آورده اند از شما و عملهای شایسته کرده اند که البته ایشان را خلیفه گرداند چنانچه خلیفه کرد آنها را
که پیش از ایشان بوده اند و البته تمکین کرامت کند از برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است از برای ایشان و بدل کند از برای ایشان
و بدل کند از برای ایشان بعد از خوف ایشان ایمنی که عبادت کنند مرا و هیچ چیز را شریک من نگردانند حضرت فرمود که یعنی
عبادت کنند مرا در حالتی که ایمن باشند و نترسند از احدی از بندگان من و محتاج نباشند بتقیه کردن از کسی و بدرستی که مرا
برگشتنی بعد از برگشتنی و رجعتی بعد از رجعتی خواهد بود و منم صاحب رجعتها و برگشتنها و صاحب حمله ها و انتقام کشیدنها و دولتهای
عجیب و منم مانند شاخی از آهن و منم بنده خدا و برادر رسول خدا و منم امین خدا و خازن علم الله و صندوق سر خدا و حجاب خدا و وجه
خدا که از جهت من متوجه بجهت خدا باید شد و صراط خدا و میزان خدا و منم جمع کننده مردم بسوی خدا و منم اسمای حسنای
خدا و اسمای علیای او و آیات کبرای او و منم قسمت کننده بهشت و دوزخ ساکن میگردانم اهل بهشت را در بهشت
و اهل جهنم را در جهنم و با منست تزویج اهل بهشت و با منست عذاب اهل جهنم و بازگشت خلق بسوی منست
و حساب خلق با منست و منم [illegible] که در اعرافم و منم که بیرون آید از برای من آفتاب ظاهر خواهم شد و منم دابة الارض و منم صاحب
اعراف که مؤمن و کافر را از یکدیگر جدا میکنم و منم امیر مؤمنان و پادشاه متقیان و آیت سابقان و زبان سخن گویان
و آخر اوصیای پیغمبران و وارث انبیا و خلیفه خدا و صراط مستقیم پروردگار و ترازوی عدالت روز جزا و حجت
خدا بر اهل آسمانها و زمینها و هر که در مابین آنها است و منم آنکه خدا باو حجت تمام کرده است بر شما در ابتدای خلق شما و منم
گواه خلایق در روز جزا و منم آنکه نزد منست علم مرگها و بلاها و حکم در میان خلق خدا و جدا کننده حق از باطل و میدانم
نسبهای مردم را و بمن سپرده اند آیات و معجزات و کتابهای پیغمبران را و منم صاحب عصا و میسم و منم که خدا مسخر
من گردانیده است ابرها را و رعد و برق و تاریکی و روشنائی و بادها و کوهها و دریاها و ستاره ها و آفتاب و ماه را و منم

فاروق

فاروق این امت و منم هادی این امت و منم آنکه عدد همه چیز را میدانم بان علمی که خدا بمن سپرده است و بان رازها که مخفی بر پیغمبران
وحی کرده است و آن رازها را پیغمبر پنهان بمن گفته است و منم آنکه خدا نام خود را بمن بخشیده است و کلمه خود را و حکمت خود را و
علم خود را بمن عطا کرده است ای گروه مردم از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید خداوندا من ترا گواه میگیرم و طلب یاری میکنم
که مرا یاری دهی بر ایشان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ششم وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ ششم
الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ یعنی البته میچشانیم ایشان را از عذاب نزدیک تر یا پستتر پیش از عذاب بزرگتر شاید
ایشان برگردند حضرت صادق فرمود که عذاب نزدیک تر عذاب رجعت است که بشمشیر ایشان را عذاب خواهند کرد و عذاب
بزرگتر عذاب قیامت است و مراد از برگشتن زنده شدن در رجعت است هفتم رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ یعنی هفتم
ای پروردگار ما میرانیدی ما را دو بار و زنده گردانیدی ما را دو بار و در احادیث بسیار وارد شده است که یکی از زنده کردنها
در رجعت است و دیگری در قیامت و یکی از میرانیدن در دنیاست و دیگری در رجعت هشتم إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا هشتم
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ یعنی بدرستی که ما البته یاری میکنیم رسولان خود را و آنها را که ایمان آورده اند
در زندگانی دنیا و در روزی که بپا ایستند گواهان برای گواهی دادن بر مردمان یعنی در دنیا و آخرت هر دو یاری
میکنیم ایشان را علی بن ابراهیم و سعد بن عبدالله روایت کرده اند که حضرت صادق فرمود که یاری در دنیا در رجعت است
مگر نمیدانی که بسیاری از پیغمبران را یاری نکرده در دنیا تا کشته شدند بلکه این یاری در رجعت خواهد بود و آیاتی
که تاویل برجعت فرموده اند بسیار است و در این رساله بهمین اکتفا نمودیم و بعضی در ضمن اخبار مذکور خواهد شد انشاء الله
تعالی سعد بن عبدالله و عیاشی از حضرت صادق روایت کرده اند که شیطان از خدا سؤال کرد که او را مهلت دهد تا روزی
که مردم زنده میشوند در قیامت حق تعالی ابا کرد و فرمود که مهلت دادم تا وقت معلوم چون آن روز شود ظاهر شود شیطان
لعنه الله با جمیع اتباعش از روزی که خدا آدم را خلق کرده است تا آن روز و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه برگردد و این
آخر برگشتنهای آن حضرت است راوی گفت مگر رجعتهای بسیار خواهد بود فرمود بلی و هر امامی که در قرنی بوده است نیکو
کاران و بدکاران زمان او با او برمیگردند تا حق مؤمنان را بر کافران غالب گرداند و مؤمنان از ایشان انتقام بکشند پس
چون آن روز شود حضرت امیرالمؤمنین برگردد با اصحابش و شیطان بیاید با اصحابش و ملاقات ایشان در کنار فرات در موضعی
نزدیک بکوفه پس قتالی واقع شود که هرگز مثل آن واقع نشده باشد گویا می بینم اصحاب حضرت امیرالمؤمنین را که صد قدم از پس
پشت برگردیده اند و پای بعضی در میان آب فرات داخل شده باشد پس نازل شود ابری از آسمان که پر باشد از ملائکه و رسول خدا حربه از نور
در دست داشته باشد و در پیش آن ابر آید چون نظر شیطان بر آن حضرت افتد از عقب برگردد اصحابش باو گویند اکنون که
ظفر یافتی بکجا میروی او گوید من میبینم آنچه شما نمی بینید من میترسم از پروردگار عالمیان پس حضرت رسول باو برسد
و حربه را در میان دو کتفش بزند که او و اصحابش همه هلاک شوند پس بعد از آن همه مردم خدا را بیگانگی میپرستند

و هرچیز را ابتدا اسرارش نکرده اند حضرت امیرالمؤمنین ع چهل و چهار هزار سال پادشاهی کند تا آنکه از یک مرد از شیعیان آنحضرت هزار
فرزند از صلب او متولد شود هر سال یک فرزند پس در آن وقت دو باغ سبز که حق تعالی در سوره رحمن فرموده است در دور
طرف مسجد کوفه بهم رسد و ایضا از حضرت صادق ع روایت کرده است که حساب خلایق بولایت کرده است با حضرت امام حسین
ع خواهد بود در رجعت پیش از قیامت و بچندین سند از حضرت باقر ع روایت کرده است که اول کسی که در رجعت بر خواهد
گشت حضرت امام حسین صلوات الله علیه خواهد بود و آن مقدار پادشاهی خواهد کرد که از پیری ابروهای او بر روی
دیدهای او آویخته شود و از حضرت موسی ع روایت کرده است که بر گردد ارواح مومنان در رجعت با ارواح دشمنان
ایشان بسوی بدنها تا مومنان از ایشان استیفا کنند هر که ایشان را عذاب و شکنجه کرده باشد انتقام از او بکشند و گر
ایشان را بخشم آورده باشند او را بخشم آورند و اگر کشته باشند عوض بکشند و سی ماه بعد از مردن دشمنان خود
زندگانی کنند و بعد از آن همه در یک شب بمیرند و ایشان بر نعیم بهشت برگردند و دشمنان به بدترین عذابهای جهنم بر
گردند و ایضا روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدند از تفسیر قول حق تعالی وجعلکم انبیاء وجعلکم ملوکا
یعنی و گردانید شما را پیغمبران و گردانید شما را پادشاهان فرمود که پیغمبران حضرت رسول و ابرهیم و اسمعیل و ذریت اویند
و پادشاهان ائمه اند علیهم السلام راوی گفت چه پادشاهی بشما داده اند فرمود پادشاهی بهشت و پادشاهی رجعت و علی
بن ابرهیم در تفسیر روایت کرده است از شهر بن حوشب که گفت حجاج با من گفت در قرآن آیه هست که تفسیر آن مرا عاجز کرده
است و نمی فهمم آن آیه این است وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته یعنی نیست احدی از اهل کتاب مگر آنکه البته
ایمان می آورند بحضرت عیسی پیش از مردن او و بخدا سوگند که من امر میکنم که گردن یهودی و نصرانی را میزنند و نظر
میکنم که لب او حرکت نمی کند تا بمیرد من گفتم ای امیر این معنی مراد نیست که تو فهمیده گفت پس چه معنی دارد گفتم حضرت
عیسی پیش از قیامت از آسمان بزمین خواهد آمد پس نمی ماند هیچ یهودی و نه غیر یهودی مگر آنکه ایمان بحضرت عیسی می آورند پیش از مردن
حضرت عیسی و نماز خواهد کرد در عقب حضرت مهدی ع حجاج گفت وای بر تو این را از کجا آوردی و از که شنیده گفتم از حضرت
امام محمد باقر ع شنیدم گفت بخدا سوگند که از چشمه صافی برداشته و ایضا روایت کرده است او و دیگران در تأویل قول حق تعالی
بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه ولما یأتهم تأویله یعنی بلکه تکذیب میکنند با چیزی که احاطه نکرده اند بعلم آن و هنوز تأویل آن
بایشان نرسیده است حضرت فرمود که این آیه در باب رجعت و امثال آن است که هنوز وقت آنها نیامده و ایشان تکذیب آنها می نمایند
و میگویند نخواهد بود و بسند معتبر [illegible] روایت کرده اند که دشمنان اهلبیت در رجعت [illegible] ایشان [illegible]
بود چنانچه حق تعالی فرموده است ان له معیشة ضنکا و ایضا علی بن ابرهیم از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت
کرده است که هر قریه را که حق تعالی بعذاب هلاک کرده است در رجعت بر نخواهند گشت چنانچه حق تعالی فرموده است
وحرام علی قریة اهلکناها انهم لا یرجعون و در اخبار معتبره وارد شده است در تأویل این آیه و نرید ان نمن

علی الذین

علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی الارض ونری فرعون وهامان
وجنودهما منهم ما کانوا یحذرون که این مثلی است که حق تعالی زده است برای اهلبیت رسول خدا که موجب تسلی
آنحضرت گردد زیرا که فرعون و هامان و قارون ستم کردند بر بنی اسرائیل و ایشان و اولاد ایشان را کشتند نظیر ایشان
در این امت ابوبکر و عمر و عثمان و اتباع ایشان بودند که سعی می کردند در قتل و قمع اهلبیت رسول خدا صلی الله علیه وآله و وعده
داده است پیغمبرش را که هم چنانکه ولادت موسی را مخفی کردم و او را از فرعون غایب گردانیدم و بعد از آن او را ظاهر
ساختم و بر فرعون و اتباعش غالب گردانیدم و همه را بدست او هلاک کردم هم چنین حضرت قایم را ولادتش را پنهان خواهم
کرد و از فرعون زمان خود او را مستور خواهم گردانید و در رجعت ایشان را بر دشمنان ایشان غالب خواهم کرد که انتقام
خود را از ایشان بکشند پس تأویل آیات چنین است و میخواهم که منت گذارم بر آنها که ایشان را ضعیف گردانیده اند در زمین
که اهلبیت رسالت اند و بگردانیم ایشان را ولات امامان و بگردانیم ایشان را وارثان زمین که پادشاهی روی زمین با
ایشان مسلم گردد و تمکین و اقتدار بدهیم ایشان را در زمین که احکام را برپا دارند و حق را ظاهر گردانند و بنمائیم فرعون
یعنی ابوبکر و هامان یعنی عمر و لشکرهای ایشان را آنها که غصب حق آل محمد کردند منهم یعنی از آل محمد آنچه حذر
میکردند از کشتن و عذاب و هم چنین حضرت امام حسین و اصحاب او را زنده کنند و کشندگان ایشان را نیز زنده کنند
تا انتقام از ایشان بکشند چنانکه قطب راوندی و دیگران از جابر از امام محمد باقر ع روایت کرده است که حضرت
امام حسین صلوات الله علیه در صحرای کربلا پیش از شهادت خود فرمود که جدم رسول خدا بمن گفت ای فرزند ترا بسوی عراق
خواهند برد و در زمینی که پیغمبران و اوصیای ایشان در آنجا ملاقات یکدیگر کرده اند با شما خواهند کرد و آن زمین را عمورا
میگویند و در آنجا شهید خواهی شد و با تو جماعتی از اصحاب تو شهید خواهند شد که درد الم آهن را بایشان نخواهد رسید
و چنانچه آتش را حق تعالی بر حضرت ابرهیم برد و سلام گردانید همچنین آتش جنگ بر تو و بر اصحاب تو برد و سلام خواهد بود پس
بشارت باد شما را و شاد باشید که ما بنزد پیغمبر خود میرویم پس مدتی می مانیم در عالم قبر بعد از آن اول کسی که زمین شکافته
میشود و از زمین بیرون می آید من خواهم بود و بیرون آمدن من موافق می افتد با بیرون آمدن امیرالمؤمنین و قیام قایم ما علیهم السلام
پس نازل میشود بر من گروهی از آسمان از جانب حق تعالی که هرگز بزمین نیامده باشند با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرها
از ملائکه و فرود می آید محمد و علی و حسن و برادرم و جمیع آنها که خدا بر ایشان منت گذاشته است از انبیا و اوصیا سوار شده
بر اسبان خدا ابلق از نور که هیچ مخلوقی پیشتر بر آن سوار نشده است پس حضرت رسول ع علم خود را بلند میکند و حرکت
میدهد و با شمشیر خود بدست قایم ما میدهد پس بعد از این آنچه خدا خواهد میمانیم پس حق تعالی بیرون می آورد از مسجد کوفه
چشمه از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر پس امیرالمؤمنین صلوات الله علیه شمشیر حضرت رسول را بمن دهد
و مرا بجانب مشرق و مغرب بفرستد پس هر که دشمن خدا باشد خونش را بریزم و هر بتی را که بیابم بسوزانم تا آنکه زمین هند

بسم و جمیع بلاد هند را فتح کنم و حضرت دانیال و یوشع زنده شوند و بیایند بسوی حضرت امیرالمؤمنین گویند راست گفتند خدا و رسول
او و در وعده که داده‌اند پس هفتاد نفر با ایشان بفرستد بسوی بصره که هر که در مقام مقابله و مقاتله در آید او را بکشند و لشکری
بسوی بلاد هند و روم بفرستد که آنها را فتح کنند پس هر حیوان حرام گوشت که است بکشم تا آنکه بغیر طیب و نیکو بر روی زمین نباشد
و جزیه را بر طرف کنم و یهود و نصاری و سایر ملل را مخیر کنم میان اسلام و شمشیر پس هر که مسلمان شود بر او منت گذارم
و هر که اسلام را نخواهد خدا خونش را بریزد و هیچ مردی از شیعیان ما نماند مگر آنکه خدا ملکی بسوی او بفرستد که خاک را از روی
او دور کند و زنان و منزل او را در بهشت بنماید و هر کور و زمین گیر و مبتلایی که باشد خدا ببرکت ما اهل بیت آن بلا را از
او دفع کند و حق تعالی برکت را از آسمان بزمین بفرستد بمرتبه که شاخهای درختان میوه از بسیاری میوه بشکند و میوه
تابستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان بعمل آید و اینست معنی قول حق تعالی که اگر اهل شهرها ایمان بیاورند
و پرهیزکاری کنند هر آینه بگشائیم بر ایشان برکتها از آسمان و زمین و لیکن تکذیب کردند پیغمبران ما را پس گرفتیم ایشان را
بآنچه کسب کردند و ببخشد خدا بر شیعیان ما کرامتی که مخفی نماند بر ایشان هیچ چیز از زمین و از آنچه در زمین است
حتی آنکه کسی خواهد احوال اهل خانه خود را بداند خدا او را الهام کند باخبار ایشان میکنند و ابن بابویه بسند معتبر از حسن بن
جهم روایت کرده است که مأمون از حضرت امام رضا ع پرسید که چه میگوئی در رجعت حضرت فرمود که رجعت حق است و در
امم سابقه بوده است و قرآن مجید بآن ناطق است و رسول خدا ص فرموده که میباشد در این امت آنچه در امم سابقه بوده است
مانند [illegible] تا آنکه [illegible] و حضرت فرمود که چون مهدی [illegible] بیرون
آید عیسی از آسمان بزیر آید و در عقب او نماز کند و عیاشی از حضرت صادق ع روایت کرده است که فرمود خلفای جور نامی
بر خود گذاشتند و خود را امیرالمؤمنین میگویند و این نام مخصوص علی بن ابیطالب است و هنوز تاویل این نام و معنی آن بر ایشان
ظاهر نشده است راوی گفت تاویل آن کی خواهد آمد فرمود که آن وقتی خواهد بود که حق تعالی جمع کند در پیش روی او پیغمبران
و مؤمنان را تا یاری کنند او را چنانچه حق تعالی فرموده است واذ اخذ الله میثاق النبیین تا آخر آیه که گذشت پس در آن روز پیغمبر
رسول خدا علم خود را بعلی بن ابیطالب بدهد و امیر جمیع خلایق خواهد بود و خلایق همه در زیر علم آنحضرت خواهند بود و او امیر و پادشاه
همه خواهد بود اینست تاویل امیرالمؤمنین و معنی آن و در کتاب سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است ابان بن ابی عیاش که
گفت رفتم بخانه ابی الطفیل و او حدیث رجعت را روایت کرد از جماعتی از اهل بدر و از سلمان و مقداد
و ابی بن کعب و ابو الطفیل گفت من عرض کردم آنچه را از ایشان شنیده بودم بر علی بن ابیطالب ع در کوفه پس گفت که این علم
خاصی است که [illegible] و علم خصوصیات [illegible] آنچه از ایشان شنیده بودم بآنحضرت عرض کردم و همه را
تصدیق نمود و آیات بسیار از قرآن را تفسیر کرد برجعت تفسیر شافی و واضح تا آنکه چنان شدم که یقین من بقیامت
زیاده نیست از یقین من برجعت پس پرسیدم که حوض رسول خدا در دنیا خواهد بود یا در آخرت فرمود بلکه در دنیا

خواهد بود

خواهد بود پرسیدم که [illegible] فرمود من بدست خود [illegible] دوستان خود را بر سر حوض خواهم آورد
و دشمنان خود را تشنه خواهم کرد [illegible] از آنحضرت از دابة الارض پرسیدم حضرت مضایقه فرمود چون الحاح و مبالغه
کردم فرمود [illegible] که طعام میخورد و در بازارها راه میرود [illegible] گفتم یا امیرالمؤمنین او کیست فرمود که
صاحب زمین است که زمین باو ساکن میگردد گفتم یا امیرالمؤمنین بگو کیست او فرمود که صدیق و فاروق این امت است و عالم ربانی
ذو القرنین این امت است باز گفتم بیان فرما که کیست فرمود آنست که خدا در شان او گفته است و یتلوه شاهد منه و گفته است الذی
عنده علم من الکتاب و گفته است والذی جاء بالصدق وصدق به و او تصدیق کرد پیغمبر را در وقتی که همه کافر بودند گفتم یا امیرالمؤمنین
نامش را بگو فرمود گفتم ای ابو الطفیل بخدا سوگند که اگر [illegible] شیعیان [illegible] بنزد من بیاورند که [illegible] بطاعت من میکنند و مرا امیرالمؤمنین
مینامند و جهاد [illegible] حدیث [illegible] بعضی [illegible] از تاویل آیاتی که خدا در قرآن فرستاده است
هر آینه همه متفرق میشوند [illegible] مگر طایفه قلیلی از اهل حق [illegible] واذعان باحادیث ما [illegible]
[illegible] و اقرار باغماض کنند [illegible] ایمان ای ابو الطفیل
چون رسول خدا از دنیا رفت مردم همه مرتد شدند مگر [illegible] اهل بیت [illegible] و در منتخب البصائر
از سعد بن عبدالله روایت کرده است از جابر جعفی از حضرت صادق ع که علی ع را در زمین رجعتی خواهد بود با فرزندش حسین
باعلام خود خواهد آمد تا انتقام بکشد از بنی امیه و معویه و آل معویه و هر که با آنحضرت جنگ کرده باشد پس حق تعالی یاوران او را
اهل کوفه زنده کند و هفتاد هزار کس از سایر مردم پس ایشان ملاقات کنند در صفین مثل نوبت اول تا همه را بکشند و کسی از ایشان
نماند که خبر [illegible] بدهد [illegible] ایشان را [illegible] بسوی [illegible] با فرعون و آل فرعون پس باز دیگر امیرالمؤمنین رجوع کند با رسول
خدا صلوات الله علیهما [illegible] و سایر ائمه علیهم السلام عاملان او [illegible] در اطراف زمین تا عبادت حق تعالی
آشکارا کرده شود چنانکه پنهان کرده [illegible] اضعاف [illegible] بر پیغمبر [illegible] خواهد داد [illegible]
جمیع اهل دنیا از روزی که خدا خلق کرده است دنیا را تا روزی که [illegible] بر طرف شود تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده که
او را داده که غالب گرداند او را بر همه دینها هرچند نخواهند مشرکان و عیاشی از حضرت ع روایت کرده است که اول کسیکه بدنیا
برمیگردد حضرت امام حسین ع و اصحاب او و یزید پلید و اصحاب او خواهند بود پس همه ایشان را بکشد مثل آنکه ایشان را کشتند چنانچه
که حق تعالی فرموده است ثم رددنا لکم الکرة علیهم وامددناکم باموال وبنین وجعلناکم اکثر نفیرا یعنی پس برگردانیم
از برای شما غلبه بر ایشان را و اعانت کردیم شما را بمالها و پسران و گردانیدیم لشکرهای شما را زیاده از لشکرهای
ایشان و شیخ کشی و شیخ مفید رحمة الله علیهما در ارشاد و بصائر بسندهای بسیار از عبایه اسدی و اصبغ بن نباته
و غیر ایشان روایت کرده‌اند از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که گفت منم [illegible]
ایوب [illegible] و بخدا سوگند که حق تعالی از برای من اهل [illegible] جمع خواهد کرد چنانکه برای ایوب اولاد او را زنده کرد و جمع

کرده‌اند و بروایت دیگر چنانچه از برای یعقوب اولاد او را جمع کرد و ایضاً کلینی از حضرت صادق ع روایت کرده است که فرمود من
سؤال کردم از خدا که اسمعیل فرزند مرا بعد از من باقی بگذارد ابا کرد ولیکن در باب او منزلت دیگر حق تعالی بمن عطا کرد که او اول کسی باشد
که در رجعت بیرون آید با ده نفر از اصحاب او که یکی از ایشان عبدالله بن شریک عامری باشد و او علمدار خواهد بود و از حضرت
باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که گویا می‌بینم عبدالله بن شریک را که عمامه سیاهی بر سر دارد و دو طرف آن در میان دو کتفش
آویخته و از دامن کوه بالا می‌رود و در پیش روی قایم ما با چهار هزار کس که در رجعت زنده شده‌اند و صدا بر تکبیر بلند کرده‌اند
و ایضاً روایت کرده است از داود رقی که گفت بحضرت صادق ع عرض کردم که من پیر شده‌ام و استخوانهایم [illegible]
شده است و میخواهم ختم عمل من بآن باشد که در راه شما کشته شوم حضرت فرمود چاره از این نیست اگر در این وقت نشد
در رجعت خواهد شد و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب خطب امیرالمؤمنین ع خطبه طولانی از آن حضرت روایت کرده است
و در آخر آن خطبه فرموده ضبط نمیکنند احادیث ما را مگر قلعه‌های حصین یا سینه‌های امین یا عقلهای متین زرین عجب
فرمود ای عجب و کل العجب از آنچه واقع خواهد شد میان جمادی و رجب پس مردی از شرطة الخمیس پرسید که این
چه تعجب است که مکرر میفرمایید حضرت فرمود چون تعجب نکنم از آنکه مرده چند زنده خواهند شد و شمشیر بر سرهای اهل
زد و بحق خداوندی که حبه را شکافته و گیاه بیرون آورده و خلقی را خلق کرده است گویا می‌بینم ایشان را که در میان بازارهای
کوفه راه روند و شمشیرهای برهنه بر دوش گذاشته باشند و زنند بر سر دشمنان خدا و رسول و مؤمنان و این است معنی قول خدا
فرموده است یا ایها الذین آمنوا لا تتولوا قوما غضب الله علیهم قد یئسوا من الآخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور
یعنی ای گروه مؤمنان دوستی مکنید با قومی که غضب کرده است خدا بر ایشان بتحقیق که ناامید گردیده‌اند از آخرت چنانچه
ناامید گردیده‌اند کافران از اصحاب قبرها و ابن بابویه در علل الشرایع روایت کرده است از حضرت باقر ع که چون قایم ما
ظاهر شود عایشه را زنده کند تا او را حد بزند و انتقام فاطمه را از او بکشد و شیخ مفید در ارشاد از حضرت صادق ع روایت
کرده است که چون وقت قیام قایم ع شود در ماه جمادی الاول و ده روز از ماه رجب بارانی بارد که خلایق مثل آن ندیده
باشند پس برویاند حق تعالی بآن باران گوشتهای مؤمنان و بدنهای ایشان را در قبرهای ایشان و گویا نظر میکنم بسوی ایشان
که آیند از جانب جهینه و خاک قبر را از سرهای خود افشانند و ایضاً از آن حضرت روایت کرده است که بیرون
می‌آید با قایم از پشت کوفه یعنی نجف اشرف بیست و هفت مرد پانزده نفر از قوم موسی آنها که بحق هدایت میکنند و بحق
حکم عدالت میکنند و هفت نفر اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و ابودجانه انصاری و مقداد و
مالک اشتر پس در پیش روی آن حضرت خواهند بود و عیاشی نیز این حدیث را روایت کرده است و نعمانی روایت کرده است
از حضرت باقر که چون قایم آل محمد بیرون آید خدا او را یاری کند بملائکه و اول کسی که با او بیعت کند محمد باشد بعد از او
علی و شیخ طوسی و نعمانی از حضرت امام رضا روایت کرده‌اند که از علامات ظهور حضرت قایم ع آن است که بدن

بدهر

برهنه در پیش قرص آفتاب ظاهر خواهد شد و منادی ندا خواهد کرد که این امیرالمؤمنین است برگشته است که ظالمان را هلاک کند
و ایضاً شیخ روایت کرده است از حضرت ابی عبدالله ع که چون حضرت قایم ع خروج کند نزد قبر هر مؤمنی ملکی بیاید و او را ندا
کند که ای فلان صاحب تو امام تو ظاهر شده است اگر میخواهی باو ملحق شوی ملحق شو و اگر میخواهی در کرامت پروردگار
باشی همانجا باش پس بعضی بیرون آیند و بعضی در نعیم الهی باشند و در روایت جامعه مشهوره و اکثر زیارات منقوله از حضرت
زیارات حضرت امام حسین ع ذکر رجعت و اعتقاد بآن مذکور است و در متهجد و مصباح الزائر و سایر کتب که از حضرت صادق
منقول است که هر که دعای عهد را چهل روز بخواند از انصار حضرت قایم باشد و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد حق تعالی او را
از قبر در وقت خروج آن حضرت بیرون آورد و در عهد مزبور مذکور است که خداوندا اگر حایل شود میان من و آن حضرت مرگی
که بر بندگان حتم و لازم کرده‌ای پس بیرون آور مرا از قبر من در حالتی که کفن خود را بر کمر بسته باشم و شمشیر و نیزه خود را برهنه
کرده باشم و لبیک گویم دعوت کننده را که جمیع خلق را بسوی او دعوت می‌نماید و شیخ در مصباح از حضرت صادق ع
زیارت بعیده حضرت رسول و ائمه علیهم السلام را روایت کرده است و در آن زیارت مذکور است که من قایلم بفضل شما و اقرار
دارم برجعت شما انکار نمیکنم قدرت خدا را بر هیچ چیز و قایل نمیشوم مگر آنچه خدا خواسته است و صاحب کامل الزیاره
از حضرت صادق ع زیارتی از برای حضرت امام حسین ع روایت کرده است و در آن زیارت مذکور است که [illegible]
از برای شما مهیا است تا حکم کند خدا و مبعوث گرداند شما را پس با شما خواهم بود نه با دشمنان شما من از آنهایم که ایمان دارم
برجعت شما انکار نمیکنم هیچ قدرت خدا را و تکذیب نمیکنم هیچ مشیت او را و نمیگویم چیزی را که خدا نخواسته باشد و بسند
صحیح در زیارت دیگر همین مضمون را روایت کرده است و ابن قولویه بسند معتبر زیارت دیگر از برای حضرت امام حسین و جمیع ائمه
علیهم السلام روایت کرده است و در آن روایت مذکور است که خداوند او را مبعوث گرداند در مقام پسندیده که انتقام بکشد
او از برای دین خود و بکشد با او دشمن خود را [illegible]
کلینی در صفت قبض روح مؤمن از حضرت صادق ع روایت کرده است در حدیث طولانی که فرمود پس روح مؤمن
زیارت میکند آل محمد را در جنتهای رضوی و میخورد با ایشان از طعام ایشان و می‌آشامد با ایشان از شراب ایشان
و با ایشان سخن میگوید تا خروج کند قایم ما اهل بیت پس چون خدا او را مبعوث گرداند روی آورند بسوی او فوج فوج
پس در آن وقت بشک می‌افتند اهل بطلان و مضمحل میشوند [illegible] و از این جهت بود که رسول خدا بحضرت امیرالمؤمنین ع گفت
[illegible] و ادعای اسلام است یعنی نجف اشرف در وقتی که در سر راه بغیبت حضرت صاحب علیه السلام را بخوانند [illegible]
که [illegible] توفیق [illegible] اطاعت قایم ع و قیام قایم ع و در خدمت او باشم و از معصیت او اجتناب نمایم و اگر مرا
از دنیا ببری پس [illegible]
[illegible] در ایام او [illegible] سعادت [illegible] و محشور میشوند [illegible] ایشان

که بعد از او در کتاب اقبال و مصباح روایت کرده است که توقیعی از حضرت صاحب علیه السلام بیرون آمد بسوی ابی القاسم
بن العلا که روز سیم ماه شعبان که روز ولادت حضرت امام حسین ع است این دعا را باید بخوانند و دعا را فرمود تا آنجا
که ترجمه اش این است که در مدح حضرت امام حسین ع میفرماید که شهید قتیل الکربه و اعانت کرده شده است بنصرت در روز رجعت
و بعوض شهادت او داده اند که امامان از نسل او باشند و شفا در تربت او باشد و رستگاری مردم با او در برگشتن
او و برگشتن اوصیا از عترت او بعد از قائم و غیبت او تا طلب خون خود و اصحاب خود بکند و خداوند جبار را راضی کند تا آنکه
در آخر دعا فرموده که ما پناه بقبر او برده ایم و انتظار برگشتن او میکشیم و کلینی و عیاشی و شیخ مفید و سید بن طاوس رحمة الله
علیهم بسندهای خود روایت کرده اند از ابو بصیر که گفت سوال کردم از حضرت صادق ع از تفسیر قول حق تعالی واقسموا بالله
جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت یعنی و قسم میخورند بخدا بسیار تمام که خدا زنده نمیکند آنکه مرده است بلکه زنده
میکند و وعده لازم است بر خدا و لیکن اکثر مردم نمیدانند حضرت پرسید که سنیان چه میگویند در این خبر میگویند در
این آیه گفتم مشرکان میگویند و سوگند یاد میکنند که خدا مرده ها را زنده نمیکند حضرت فرمود هلاک شوند بیان کار
باد کسی که این سخن را میگوید بپرس از ایشان که مشرکان سوگند بخدا میخوردند یا بلات و عزی ابو بصیر گفت فدای
تو شوم معنی آیه را بفرما حضرت فرمود که چون قائم ظاهر شود حق تعالی جماعتی از شیعیان ما را برانگیزاند که شمشیرها
بر دوش گذاشته مهیای جنگ بیایند بخدمت آن حضرت چون این خبر بجمعی از شیعیان ما برسد که هنوز نمرده باشند گویند فلان
و فلان و فلان از قبر مبعوث شده اند و در خدمت حضرت قائم اند چون این سخن بشنوند ایشان گویند کدام گروه شیعه چه بسیار
دروغ میگوئید شما این زمان دولت شماست و هر دروغی که میخواهید میگوئید نه والله زنده نشده اند و تا قیامت زنده
نخواهند شد پس حق تعالی در این آیه حکایت قول ایشان را فرموده است و ایضا کلینی از حضرت صادق ع روایت کرده است در تاویل
قول حق تعالی وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین یعنی وحی کردیم بسوی بنی اسرائیل در کتاب که البته
فساد خواهید کرد در زمین دو مرتبه حضرت فرمود اشاره است بقتل امیر المؤمنین و خنجر زدن بر ران حضرت امام حسن ع
ولتعلن علوا کبیرا و طغیان خواهید کرد طغیان بزرگی حضرت فرمود اشاره است بقتل حضرت امام حسین صلوات الله علیه
فاذا جاء وعد اولیهما پس هر گاه بیاید وعده انتقام اول ایشان فرمود که هر گاه بیاید انتقام خون امام حسین علیه السلام
بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید فجاسوا خلال الدیار یعنی فرستادیم بر شما بندگان ما را که صاحب باس
و قوت عظیم بودند در جنگ پس گردیدند در میان خانها برای کشتن و اسیر کردن شما حضرت فرمود که اشاره است بجماعتی
که خدا ایشان را مبعوث خواهد کرد پیش از بیرون آمدن حضرت قائم ع پس نخواهند گذاشت کسی را که آل محمد ع را
کشته باشد مگر آنکه او را خواهند کشت وکان وعدا مفعولا و بود وعده کرده شده فرمود بقیام قائم علیه السلام ثم رددنا
لکم الکرة علیهم اشاره است بخروج امام حسین ع با هفتاد نفر از اصحابش که خودهای مطلا بر سر داشته باشند که هر خودی

دو رو داشته باشد و بمردم گوید که این حسین است که بیرون آمده است تا مؤمنان شک در او نکنند و بدانند که دجال و شیطان
نیست و حضرت قائم در آن وقت در میان ایشان باشد پس چون معرفت حضرت امام حسین در دلهای مؤمنان قرار گیرد مرگ حضرت
قائم آید پس حضرت امام حسین او را غسل دهد و کفن کند و حنوط کند و بر او نماز کند و او را در لحد بگذارد زیرا که
امور وصی را بغیر وصی متکفل نمیشود مؤلف گوید اگر کسی گوید حضرت امام حسین ع را که غسل خواهد داد جواب گوئیم که چون
آنحضرت در این نشاه شهید شده محتاج بغسل نیست و یا ائمه بعد از آنحضرت که بدنیا برگردند آنحضرت را غسل دهند و نماز
کنند بر او تا آخر سوره منتهی شود و این آیات که بحسب ظاهر در شان بنی اسرائیل نازل شده است اما چون آنچه در امم سابق
واقع شده است شبیه و نظیر آن در این امت واقع میشود حق تعالی این قصص را برای تنبیه این امت ذکر کرده است چنانچه
باین طور معلوم کرده این است واقع خواهد شد و شیخ مفید و شیخ طوسی بسندهای معتبر از جابر از حضرت باقر ع روایت کرده اند
که بخدا سوگند که مردی از اهل بیت ما بعد از مردن پادشاهی خواهد کرد بعد از وفاتش سیصد و نه سال گفتم این چه وقت خواهد بود فرمود
که بعد از آنکه حضرت قائم از دنیا برود گفتم قائم چند سال پادشاهی خواهد کرد فرمود نوزده سال و بعد از وفات آنحضرت هرج
و مرج بسیار خواهد بود تا پنجاه سال پس منتصر یعنی انتقام کشنده بدنیا خواهد آمد که حضرت امام حسین ع است و طلب خون
خود و اصحاب خود خواهد کرد و آن قدر بکشد و اسیر بکند که مردم بگویند اگر این از ذریت پیغمبران بود این قدر آدمی نمیکشت
بعد از آن حضرت سفاح بیرون آید یعنی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و کلینی و صفار بسیار از حضرت باقر
روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود خدا بمن شش چیز داده دانستن مرگها و بلاها و حکم بحق میان خلایق و منم
صاحب رجعتها و دولت صاحب دولتها و منم صاحب عصا و میسم و منم دابه که با مردم سخن خواهد گفت و در تهذیب
و کافی روایت کرده اند از حضرت صادق ع که روزها و شبها نخواهد رفت تا خدا مرده ها را زنده کند و زنده ها را بمیراند و حق
با اهلش بر گرداند و بر پا دارد دینی را که از برای خود پسندیده است و کلینی و علی بن ابرهیم روایت کرده اند از حضرت صادق
علیه السلام که روزها و شبها نخواهد رفت تا خدا مرده ها را زنده کند و زنده ها را بمیراند و حق را با اهلش بر گرداند و بر پا
دارد دینی را که از برای خود پسندیده است و کلینی و علی بن ابراهیم روایت کرده اند از حضرت صادق ع که چون حق تعالی خبر داد
رسول خدا را و بشارت داد او را بامام حسین پیش از آنکه فاطمه بآن حامله شود و آنکه امامت در فرزندان او خواهد بود تا
روز قیامت پس خبر داد آنحضرت را بآنچه بامام حسین خواهد رسید از کشته شدن و مصیبتها و در فرزندان او
پس عوض داد او را از شهادت آنکه امامت در عقب او باشد و اعلام کرد آنحضرت را که او کشته خواهد شد پس خدا او را زنده
برخواهد گردانید و بدنیا خواهد گردانید تا دشمنان خود را بکشد و او پادشاه روی زمین گردد چنانچه در قرآن مجید فرموده
که میخواهیم منت گذاریم بر آنها که ایشان را ضعیف گردانیده اند در زمین و بگردانیم ایشان را امامان و بگردانیم ایشان را
وارثان زمین و فرموده است که بتحقیق که نوشته ایم در زبور بعد از ذکر که حضرت رسول که زمین را میراث خواهند برد بندگان

شایسته رجا بس خدا بشارت خواهد داد حضرت را که اهل بیت تو مالک زمین خواهند شد و دشمنان خود را هلاک خواهند
کشت و سید علی بن عبد الحمید در کتاب انوار مضیئه روایت کرده است که از حضرت صادق ع سوال کردند از رجعت آیا حق است
فرمود بلی پرسیدند که اول کسی که رجعت خواهد کرد کی خواهد بود فرمود که حضرت امام حسین خواهد بود که بعد از قیام قائم
بیرون خواهد آمد با اصحاب خود که با او شهید شدند و هفتاد پیغمبر با او خواهند بود چنانچه با حضرت موسی ع مبعوث شدند
پس حضرت قائم انگشتر خود را باو خواهد داد و از دنیا خواهد رفت و حضرت امام حسین ع غسل و کفن و حنوط خواهد کرد
او را و در قبر پنهان خواهد کرد و ایضا از کتاب فضل بن شاذان روایت کرده است از حضرت باقر ع که چون حضرت قائم ع
ظاهر شود و داخل کوفه شود حق تعالی از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق را مبعوث گرداند که در میان اصحاب او و یاوران
او باشند و ابن قولویه در کامل الزیاره بسند معتبر از برید عجلی روایت کرده است که گفت از حضرت صادق ع پرسیدم از
اسمعیل که حق تعالی در قرآن او را صادق الوعد گفته است آیا اسماعیل پسر ابراهیم است حضرت فرمود که نه بلکه اسمعیل پسر
حزقیل است که پیغمبر بود و حق تعالی او را مبعوث کرد بسوی قومش پس تکذیب او کردند و پوست سر و صورتش را کندند
و حق تعالی غضب کرد بر ایشان و سطاطائیل ملک عذاب را بنزد او فرستاد و گفت پروردگارت عزوجل مرا بسوی تو فرستاده
که قومت را عذاب کنم بهر نوع عذابی که خواهی اسمعیل گفت مرا احتیاجی باین نیست حق تعالی باو وحی کرد که پس حاجت
تو چیست ای اسمعیل گفت پروردگارا تو عهد و پیمان گرفتی از برای خود بر پروردگاری و از برای محمد بپیغمبری و از
برای اوصیای او بولایت و امامت و خبر دادی خلق خود را بآنچه امت او نسبت بحسین خواهند کرد بعد از پیغمبر ایشان و وعده
داده حسین را که او را بدنیا برگردانی تا انتقام بکشد از آنها که آن ستم را نسبت باو کرده اند پس حاجت من بسوی تو ای پروردگار
من آن است که مرا برگردانی بسوی دنیا تا انتقام بکشم از آنها که نسبت بمن این کار کردند چنانچه حسین را برمیگردانی پس
پس حق تعالی اسمعیل بن حزقیل را وعده داد که چنین کند او با حضرت امام حسین علیهما السلام بدنیا برخواهد گشت و ایضا
از حمید بن رواب روایت کرده است که گفت بحضرت صادق ع عرض کردم که فدای تو شوم خبر بسیار که روایت بقای شما اهلبیت
در دنیا و خبر بسیار نیز بطلت اصلهای شما بر ایشان دیگر احتیاج عظیمی که خلق بشما دارند حضرت فرمود هر یک از ما صحیفه
داریم که آن نوشته است آنچه باید عمل کنیم در مدت حیات خود چون آن منقضی شود میدانیم که وقت اجل ما رسیده است
و در آن وقت حضرت رسول ص می آید و خبر وفات ما را بما میگوید و تحفه های عظیم حق تعالی را بما بشارت میدهد و حضرت
امام حسین ع صحیفه خود را خواند و در آن صحیفه نوشته بود آنچه در حال حیات خود کند و آنچه باقی ماند که بعد از آن خواهد
کرد پس رفت بقتال امر حق اینده و بحال حال شهید شد و از جمله اموری که باقی مانده بود این بود که گروهی از ملائکه از
حق تعالی نصرت طلبیدند که یاری او بکنند چون بزمین رسیدند حضرت شهید شده بود حق تعالی وحی کرد بسوی ایشان
که ملازم قبر او باشید تا از قبر بیرون آید در رجعت و یاری او کنید پس گریه کنید بر او و بر آنچه از شما فوت شده است از یاری

وشما مخصوص

وشما مخصوص کرده اید بیاری او و گریستن بر او پس آن ملائکه بر او میگریند و چون بیرون آید یاوران او خواهند بود و در تفسیر
محمد بن العباس بن ماهیار و فرات بن ابراهیم و مناقب شاذان بن جبرئیل از حضرت صادق ع روایت کرده اند در تأویل قول حق تعالی
یوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة یعنی روزی که حرکت دهند حرکت کننده ها و متحرک گردانند آنها که ساکن بوده اند و از پی آن آید
آنچه از پی می آید فرمود که راجفه حسین بن علی است و رادفه علی بن ابیطالب است و علی بن ابیطالب اول کسی که در زیر
از قبر بیرون می آید حسین بن علی است با هفتاد و پنج هزار کس و آنست تأویل قول حق تعالی انا لننصر رسلنا تا آخر و شیخ حسن بن
سلیمان از کتاب تنزیل روایت کرده است از حضرت صادق ع که کلا سوف تعلمون یعنی در رجعت ثم کلا سوف تعلمون یعنی
در قیامت و محمد بن العباس بسند معتبر از حضرت باقر ع روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی ان نشأ ننزل علیهم من السماء
آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین یعنی اگر خواهیم میفرستیم بر ایشان از آسمان آیتی پس میگردد گردنهای ایشان برای
آن آیت ذلیل حضرت فرمود که گردنهای بنی امیه برای آن آیت خاضع و ذلیل میگردد و آن آیت آنست که علی بن ابیطالب صلوات الله
علیه در هنگام زوال شمس ظاهر میگردد در قرص آفتاب از برای مردم تا بشناسند او را بحسب و نسب پس بنی امیه را بکشد حتی
آنکه مردی از بنی امیه خود را در عقب درختی پنهان کند درخت بسخن آید و فریاد کند که این مردی است از بنی امیه اینجا پنهان
شده است او را بکشید و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب ابن ماهیار که از اکابر محدثین شیعه است روایت کرده است از ابو مریم
که گفت از حضرت صادق ع سوال کردم از تفسیر قول حق تعالی ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد فرمود دنیا
آخر نمیشود تا جمع شوند رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما در ثویه که موضعی است از کوفه و در آنجا مسجدی بنا کنند
که دوازده هزار در داشته باشد و ایضا از کتاب بشارت سید علی بن طاوس روایت کرده است از حمران که جمیع عمر دنیا صد
هزار سال است بیست هزار سال سلطنت سایر مردم است و هشتاد هزار سال ایام دولت آل محمد صلوات الله علیهم خواهد بود
و سید بن طاوس گفته است که در کتاب محمد بن عبد الله بن روایت دیدم از ابن مسعود و در کامل الزیاره از مفضل از
از حضرت صادق ع روایت کرده است که فرمود که گویا میبینم کرسی از نور که آورده اند بر آن نصب کنند قبه از یاقوت سرخ
مکلل بانواع جواهر و حضرت امام حسین صلوات الله علیه بر آن کرسی بنشیند و بر دور آن نود هزار قبه سبز باشد و مؤمنان
آیند و آن حضرت را زیارت کنند و بر او سلام کنند پس حق تعالی خطاب کند با ایشان که ای دوستان من آنچه خواهید
از من سوال کنید بسیار آزار کشیدید و ذلیل و مظلوم شدید امروز هر حاجت از حاجتهای دنیا و آخرت که از من سوال
کنید برمی آورم از برای شما پس خوردن و آشامیدن ایشان از بهشت باشد این است والله کرامتی که برتر از آن نیست و نعمت عظیم

مؤلف گوید که حاجتهای دنیا که در این حدیث مذکور است دلالت میکند بلکه صریح است در رجعت خواهد بود و در کتاب
احتجاج روایت کرده است که از ناحیه مقدسه بیرون آمد توقیعی بسوی محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری و در آن مذکور است
که شهادت میدهم که رجعت شما حق است اول و آخر و انکر رجعت شما حق است و در آن شکی نیست در روزی

که فقط شنیده‌ها فضلی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد بیشتر پاک کنند در این حق چیزی را و ابن بابویه رحمه الله در کتاب صفات
الشیعه روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که هر که اقرار به هفت چیز کند او مؤمن است و از جمله آنها ایمان برجعت است
ذکر کرده‌اند و ایضاً از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که هر که اقرار کند بیگانگی خدا و اقرار کند برجعت و بمتعه
زنان و حج تمتع و ایمان بیاورد بمعراج و سؤال در قبر و حوض کوثر و شفاعت و خلق بهشت و دوزخ و صراط و میزان
و بعث و نشور و جزا و حساب پس او مؤمن است بحق و از شیعه ما اهل بیت است و احادیث دیگر در این باب
بسیار است که اکثر را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده‌ام و مثل این امر را انکار اصل رجعت فی الجمله متواتر بالمعنی و کسی که
در آن شک کند ظاهر چنان است که حشر قیامت را نیز منکر باشد و امری که بخصوص متواتر ثابت شده باشد بمحض
استبعادات و همراه انکار کردن محض بی‌دینی است و بعضی از خصوصیات که در بعضی روایات شاذه وارد شده است
جزم نمیتوان کرد اما انکار نیز نباید کرد و اختلاف در خصوصیات باعث آن نمیشود که اصلش را انکار کنند چنانکه
در بسیاری از خصوصیات باعث آن نمیشود که اصلش که حشر و بعث و جهنم و صراط و میزان و غیر اینها اختلاف
اخبار واقع شده است و این باعث آن نمیشود که اصلش که ضروری دین است کسی انکار کند و مثلا اصل آن است
که رجعت بعضی از مؤمنان و بعضی از کافران و نواصب و مخالفان متواتر است و انکار این موجب خروج از دین تشیع است
بلکه خروج از دین اسلام و رجعت حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام حسین نیز متواتر است بلکه از رسول خدا نیز متواتر
با قرب بتواتر و در سایر ائمه علیهم السلام نیز احادیث صحیحه و معتبره بسیار وارد شده است که اگر متواتر نباشد
بمرتبه رسیده است که اذعان باید کرد و انکار نباید کرد اما خصوصیات این رجعتها معلوم نیست که با ظهور حضرت
در یک زمان خواهد بود یا از بعضی احادیث ظاهر میشود که بترتیب زمان امامت رجعت خواهند کرد و شیخ حسن بن سلیمان
رحمه الله قائل شده است با آنکه هر امامی زمان امامتی دارد و زمان مهدی نوبتی دارد و حضرت صاحب الامر علیه
السلام اول که ظاهر میشود زمان امامت اوست و بعد از رجعت آبای کرام خود باز آنحضرت رجعت خواهد کرد
و این تاویل کرده است احادیث را که ائمه دوازده امام و دوازده مهدی هست و این قول که جزم بعید است
بینه اما مجمل اقرار کردن و تفاصیلش را بعلم ایشان رد کردن احوط است و ابن بابویه رحمه الله در رساله عقاید
گفته است که اعتقاد ما در رجعت آن است که آن حق است و حق تعالی فرموده است الم تر الى الذين خرجوا من ديارهم
وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احياهم ایشان هفتاد هزار خانه بودند و در میان ایشان هر سال
طاعون واقع میشد و اغنیا چون قوت داشتند بیرون میرفتند و فقرا چون ضعیف بودند در محل خود می‌ماندند و طاعون
در اغنیا کمتر از فقرا واقع میشد پس یک سال همه اتفاق کردند که از خانه‌ها بیرون روند چون وقت طاعون شد همه
بیرون رفتند و در کنار دریا فرود آمدند چون بارهای خود را بر زمین گذاشتند ندا از جانب حق تعالی با ایشان

رسید که

رسید که بمیرید پس همه مردند و مردم استخوانهای ایشان را در موضعی جمع کردند و سالها بر این حال ماندند پس پیغمبری
از پیغمبران بنی اسرائیل بر ایشان گذشت که او را ارمیا میگفتند و دعا کرد که پروردگارا اگر خواهی ایشان را زنده
میتوانی کرد که شهرهای ترا آبادان کنند و بندگان ترا از ایشان بهم رسند و ترا عبادت کنند در میان سایر عبادت
کنندگان تو پس حق تعالی باو وحی کرد که میخواهی من ایشان را زنده کنم از برای تو گفت بلی پس خدا همه ایشان را زنده
کرد و با او فرستاد پس این جماعت مردند و بدنیا برگشتند پس باجلهای خود مردند و ایضاً در قرآن مجید قصه
حضرت عزیر وارد شده است که حق تعالی او را میرانید و بعد از صد سال زنده گردانید و بعد از آنکه سالها زنده ماند باجل
مقدر خود مرد و حق تعالی ذکر کرده است قصه هفتاد نفر را که حضرت موسی از قوم خود اختیار کرد و با خود بطور برد
چون کلام خدا را شنیدند گفتند تصدیق نمیکنیم تا خدا را علانیه ببینیم پس بسبب ظلم ایشان صاعقه
بایشان رسید و همه مردند پس موسی گفت پروردگارا چه گویم با بنی اسرائیل چون برگردم و ایشان را با خود نبرم
پس خدا ایشان را زنده کرد و بدنیا برگشتند و خوردند و آشامیدند و با زنان مقاربت کردند و فرزندان بهم رسانیدند پس
باجلهای خود مردند و حق تعالی بحضرت عیسی خطاب کرد که یاد آور وقتی را که زنده میکردی مردگان را باذن من و
جمیع مرده‌ها که او زنده کرد باذن خدا برگشتند بدنیا و مدتها ماندند و بعد از آن باجلهای مردند و اصحاب کهف سیصد و
نه سال مرده بودند خدا ایشان را زنده کرد و بدنیا برگشتند و مثل اینها بسیار است که دلالت میکند بر آنکه رجعت در امم سابقه واقع شده است
و رسول خدا فرموده که میباشد در این امت مثل آنچه در امم سابقه واقع شده است مانند موافقت دو تای نعل و پرهای تیر با
یکدیگر پس باید که در این امت نیز رجعت واقع شود و مخالفان ما نقل کرده‌اند که چون حضرت مهدی بیرون آید عیسی از آسمان
فرود آید و در عقب او نماز کند و نزول آنحضرت زنده شدن بعد از مرگ است زیرا که حق تعالی فرموده است انی متوفيك ورافعك
الی و بعد از آن بعضی از آیات سابقه را که دلالت بر رجعت میکند ایراد نموده و آنچه در باب موت حضرت عیسی و اصحاب
کهف فرموده نزد فقیر محل تأمل است و در حیات القلوب و بحار الانوار تحقیق نامه مذکور است و ختم مینمائیم این بحث
را بحدیث مشهور مفضل که شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر روایت کرده است بسند معتبر از مفضل بن عمر
که گفت سؤال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام که آیا امامی که مردم انتظار ظهور او میکشند و امید دارند فرج او هستند
یعنی مهدی صاحب الزمان علیه السلام وقت معلوم معینی برای خروج آنحضرت هست فرمود که حق تعالی ابا نموده از
اینکه از برای ظهور آنحضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود که آیاتی که حق تعالی در قیام ساعت
در قرآن مجید فرموده است همگی در باب قیام آنحضرت نازل شده است و هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی معین
قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک گردانیده است و دعوای اطلاع بر اسرار الهی کرده است مفضل گفت که ای
مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آن حضرت فرمود پیغمبر ظاهر کرده و امرش بلند شود و امرش هویدا کرده

ابتدای ظهور حضرت

[illegible]

وان آسمان منادی باسم و کنیت و نسبش ندا کند تا آنکه حجت شناخت او بر خلق لازم ساخته باشیم و قصه‌ها و احوال اولیای
کرده ایم و نام و نسب و کنیتش را برای تمام مردم ظاهر کرده ایم که نام و کنیتش مثل نام و کنیت جد اوست تا آنکه مردم نگویند که ما نام و
او را نمیدانستیم پس خدا او را بر همه دینها غالب گرداند چنانچه حق تعالی پیغمبرش را وعده داده است که لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون
یعنی حق تعالی فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین حق تا او را غالب گرداند بر همه دینها و هر چند کراهت داشته باشند اینها که بخدا شرک آورند
و در آیه دیگر فرموده است که و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله یعنی قتال کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر
نباشد و بوده باشد دینها همه از برای خدا پس فرمود که والله ای مفضل برطرف نماید از جمیع ملتها و دینها اختلاف را و همه دین
یک دین حق بگردد و از هیچ کس بغیر دین حق قبول نکند چنانکه حق تعالی فرموده است که و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل
منه و هو فی الآخرة من الخاسرین یعنی هر که طلب نماید بغیر دین اسلام دینی را پس هرگز از او قبول نکنند و او در آخرت از زیان
کاران باشد مفضل پرسید که در ایام غیبت آنحضرت با کی مخاطبه خواهد فرمود و کی با او سخن خواهد گفت فرمود که ملائکه و مؤمنان
از جن و امر و نهیش بیرون خواهد آمد بسوی معتمدان و نایبان آنحضرت که بشیعیان برسانند و القای مفضل گویا می بینم آن
حضرت را که داخل شود و بر تن جامهٔ حضرت رسالت پناه باشد و عمامهٔ زردی بر سر داشته باشد و در پاهایش دو نعل حضرت
رسول و در دستش عصای آنحضرت بوده باشد و بزی چند در پیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد و با این هیات
بیاید نزد خانه کعبه تنها و بی رفیق پس چون شب در آید و دیدها بخواب رود جبرئیل و میکائیل و صف صف از ملائکه
بر او نازل شوند پس جبرئیل گوید که ای آقای من قول تو مقبول است و امر تو جاریست پس حضرت صاحب الامر علیه السلام دست
بر روی مبارک کشد و گوید حمد و سپاس خداوندی را سزاست که وعده ما را راست گردانید و زمین بهشت را بما میراث
داد که هر جا که خواهیم قرار بگیریم پس نیکو مزدی است مزد کارکنان برای خدا پس بایستد میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم
و بصدای بلند ندا کند که ای گروه برگزیدگان و مخصوصان من و اینها که حق تعالی جمع ایشان را برای یاری من ذخیره کرده است
پیش از ظاهر شدن من بر روی زمین بیایید بسوی من پس حق تعالی صدای آنحضرت را برساند بایشان در هر جای عالم
که باشند از مشرق و مغرب عالم و بهر حالی که بوده باشند بشنوند همه یک آواز و همگی متوجه خدمت آنحضرت شوند در یک
چشم زدن همه حاضر شوند نزد آنحضرت در مابین رکن و مقام پس حق تعالی نوری را بلند گرداند از زمین بسوی آسمان که همه مؤمنان
که بر روی زمین باشند از آن روشنی یابند و آن نور در میان خانه‌های مؤمنان در آید و جانهای ایشان بآن فرح یابند اما
ندانند که قایم آل محمد ظاهر گردیده است پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که بطی الارض از اطراف عالم بخدمت آنحضرت
حاضر شده اند همه در خدمتش ایستاده باشند پس پشت بکعبه دهد و دست خود را بگشاید و مانند دست موسی از نور عالم
روشن کند پس گوید که هر که با این دست بیعت کند چنان است که با خدا بیعت کرده است پس اول کسی که دستش را ببوسد و بیعت
کند جبرئیل باشد پس سایر ملائکه بیعت نمایند پس نجیبان جن بیعت نمایند پس سیصد و سیزده تن نقبا همه بیعت

[illegible]

سر ابراز کرده باشد آنگاه مردم مکه فریاد بر آورند که کیست این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است و جماعت اینها که با او میباشند
پس بعضی گویند که همان صاحب بزهاست که داخل مکه شد و گوید که هیچ یک از اصحاب او را میشناسید و گویند که نمیشناسیم هیچ یک
مگر چهار کس از اهل مکه و چهار کس از اهل مدینه که ایشان فلان و فلان پسران فلان اند و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد پس
چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی با آواز بلند ندا کند که اهل آسمانها و زمینها بشنوند که ای گروه خلایق این مهدی
آل محمد است و بنام و کنیت جدش او را ندا کند و نسبت دهد او را بامام حسن پدرش امام یازدهم و همه پدرانش را تا حسین بن علی
بشمارد تا حسین بن علی علیهم السلام او را بیعت نمایید تا هدایت یابید و مخالفت امر او منمایید که گمراه میشوید پس اول کسی که آن ندا را
میگویند و اجابت میکنند ملائکه اند پس مؤمنان جن پس سیصد و سیزده نفر که نقبای آنحضرت اند میگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و هیچ
صاحب گوشی از خلایق نمیماند مگر آنکه آن صدا را میشنود و متوجه میشوند خلایق از شهرها و صحراها و دریاها بسوی آنحضرت
نزدیک غروب آفتاب شود شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی یابس ظاهر شده است و او عثمان بن عنبسه است از
فرزندان یزید بن معاویه علیهم اللعنة او را بیعت نمایید تا هدایت یابید و مخالفت او منمایید که گمراه میشوید پس ملائکه و جن و نقبا
همه او را تکذیب نمایند و گویند که او شیطان است و گویند شنیدیم اما باور نکردیم پس هر صاحب شکی و منافقی و کافری که باشد
بندای آخر از راه بدر روند تمام آن روز حضرت صاحب علیه السلام پشت بکعبه داده میگوید که هر که خواهد نظر کند بآدم و شیث و نوح
و سام و ابراهیم و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون پس نظر کند بمن که علم و کمال همه با من است و هر که خواهد نظر کند
بمحمد و علی و حسن و حسین و امامان از ذریت حسین علیهم السلام پس نظر کند بمن و هر که خواهد از من سوال کند که علم همه نزد من است
و آنچه از انبیاء پیشین بایشان رسیده بمن رسیده و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران را بخواهد بیاید بسوی من تا بشنود پس ابتدا
کند و صحف آدم و شیث را بخواند آنچه امت آدم و شیث گفتند این است والله صحف آدم و شیث که در آن هیچ تغییر نیافته است
و بخواند بعد از آن صحف نوح و صحف ابراهیم و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیهم السلام
پس علمای آن ملتها همه شهادت دهند که این است آن کتابها چنانچه از آسمان نازل شده و تغییر نیافته است و آنچه از آنها فوت شده
بود و بعد از نسخ شده بود پس بخواند قرآن را بر نحوی که حق تعالی بر حضرت رسول نازل ساخته بی آنکه تغییر و تبدیل شده
باشد چنانچه در قرآنهای دیگر شده پس مفضل گفت یا بن رسول الله [illegible]
خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبرها را شکستیم و [illegible]
در میان مسجد مدینه [illegible] پس بیرون آمدیم و مجموع لشکر ما سیصد هزار کس بودند و متوجه شدیم که کعبه را خراب
کنیم و اهلش را بقتل رسانیم پس چون بصحرای بیدا رسیدیم که در حوالی مدینه طیبه است آخر شب فرود آمدیم پس صدایی از
آسمان آمد که ای بیدا هلاک کن این گروه ستمکاران را پس زمین شکافته شد و تمام لشکر را با چهارپایان و اموال و اسباب
فرو برد و کسی خبر نماند بر روی زمین غیر از من و برادرم تا آنکه ملکی بر ما آمد و روهای ما را برپشت گردانید چنانچه

می جنبی پس باز ادم گفت که ای مفضل پس بسوی سفیانی ملعون در دمشق رود و او را بگیرد بظاهر شدن مهدی آل محمد علیهم السلام
و بجز ده او و آن لشکرش را حق تعالی در بیدا هلاک کرده باشد و باز گفت که ای بشیر ملحق شو بحضرت مهدی در مکه و او را بشارت ده
بهلاک شدن ظالمان و توبه کن بر دست آنحضرت که توبه ترا قبول می‌فرماید پس حضرت دست مبارک بر روی بشیر مالد و بحالت اول
برگردد و با حضرت بیعت کند و در لشکر آنحضرت باشد مفضل پرسید که ای سید من ملائکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند
شد فرمود که بلی والله ای مفضل و با ایشان گفتگو خواهند کرد چنانچه مرد با اهل و یاران خود صحبت دارد مفضل پرسید که ملائکه
و جن با او خواهند بود در زمین هجرت ما بین نجف و کوفه و عدد اصحابش در آن وقت چهل و شش هزار از ملائکه خواهد
و شش هزار از جن و بروایت دیگر چهل و شش هزار از جن و خدا او را بر لشکر اعدا بر عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسید که با اهل مکه
چه خواهد کرد فرمود که خوانند پیش کند و از بلدی که حضرت ابراهیم و اسمعیل علیهم السلام کاشته بودند بنا می‌کند و آن قوم را باز می‌دارد
ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب می‌کند هر مسجد که فراخ خراب میکند و از اساس آن خراب میکند و قصر کوفه را
خراب میکند که هر کس آن را بنا کرده ملعون است مفضل پرسید که در مکه معظمه اقامت خواهد نمود فرمود که نه ای مفضل بلکه شخصی از
اهل بیت خود را در آنجا جانشین خواهد کرد و چون از مکه بیرون رود اهل مکه خلیفه آنحضرت را بقتل رسانند پس حضرت باز
بسوی ایشان معاودت نماید پس بیایند بخدمت آنحضرت سر در زیر افکنده و گریان و تضرع کنند و گویند ای مهدی آل
محمد توبه میکنیم توبه ما را قبول نما پس ایشان را پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت بترساند و از اهل مکه شخصی را بر ایشان والی
کند و بیرون آید باز آن والی را بکشند آنگاه باز او را خدا از جن و نقبا بسوی ایشان بفرستد و امر کند که ایشان را بکشند مگر کسی که حق
پس هر که ایمان بیاورد او را ببخشد و هر که ایمان نیاورد او را بقتل رسانند پس چون عسکر فرو رفته اثر بسوی مکه برگردند در
از صد کس یک کس ایمان نیاورد بلکه از هزار کس یک کس ایمان نیاورد مفضل پرسید که ای مولای من خانه حضرت مهدی کجا
محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود فرمود که دار ملک آن حضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه خواهد بود
و محل جمع بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوت آن حضرت نجف اشرف خواهد بود مفضل پرسید که جمیع
مؤمنان در کوفه خواهند بود فرمود که بلی والله هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه در کوفه باشد یا در حوالی کوفه باشد یا دلش مایل بکوفه باشد
و در آن زمان قیمت جای خوابیدن یک گوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد و در آن زمان شهر کوفه وسعت بقدر پنجاه و
چهار میل بعنی پنجاه و چهار فرسخ باشد و قصرهای کوفه بکربلای معلی متصل گردد و حق سبحانه و تعالی کربلا را پناهی و جایگاهی
گرداند که پیوسته محل آمد و شد ملائکه و مؤمنان باشد و حق تعالی آن زمین را مقدس و اسباب آن را برتر گرداند و چندان از برکات
و رحمتها در آن قرار دهد که اگر مؤمنی در آنجا بایستد و بخواهد حق تعالی او را آنچه بطلبد صد مثل هزار مرتبه ملک دنیا باو عطا
کند پس حضرت صادق علیه السلام آهی کشید و فرمود که ای مفضل بدرستی که بقعه‌های زمین با یکدیگر مفاخرت کردند پس کعبه معظمه
بر کربلای معلی فخر کرد حق تعالی وحی فرمود بکعبه که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا بدرستی که آن بقعه مبارکه است که در آنجا ک

الی انا الله انتهی مبارکه بموسی رسید و آن همان مکان بلندی است که مریم و عیسی را در آنجا جای دادیم و در موضعی که سر مبارک حضرت
امام حسین علیه السلام را بعد از شهادت شستند در همان موضع حضرت مریم عیسی روح الله را در وقت ولادت غسل داد و خود
در آنجا غسل کرد و آن بهترین بقعه‌ایست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آنجا عروج نمود و پیوسته در رحمت بی پایان برای شیعیان ما در آنجا
مهیاست تا ظاهر شدن حضرت قائم علیه السلام مفضل گفت که ای سید من پس مهدی دیگر بکجا متوجه خواهد شد فرمود که بسوی
مدینه جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و چون وارد مدینه شود امری عجیب از او بظهور آید که موجب شادی مؤمنان و خواری کافران باشد
مفضل پرسید که آن چه امر است فرمود که چون بنزد قبر جدش بنشیند گوید که ای گروه خلایق این قبر جد من رسول
خداست گویند بلی ای مهدی آل محمد گوید که کیستند اینها که با او دفن کرده‌اند گویند که دو مصاحب جد و همخوابه او ابوبکر
و عمر پس حضرت صاحب در حضور خلق از روی مصلحت بپرسد که کیست ابوبکر و کیست عمر و به چه سبب ایشان را از میان
جمیع خلق با جدم دفن کرده‌اند و گاه باشد که دیگری باشد که در این جا مدفون باشد پس مردم گویند ای مهدی آل محمد غیر ایشان
در اینجا کسی مدفون نیست ایشان را برای همین در اینجا دفن کرده‌اند که خلیفه رسول بوده‌اند و پدر زنان آنحضرت بوده‌اند پس
فرماید که آیا کسی هست که اگر ببیند ایشان را بشناسد گویند بلی ما بصفت میشناسیم پس فرماید که آیا کسی شک دارد
در اینکه ایشان اینجا مدفونند گویند نه پس بعد از سه روز امر فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو را از قبر بیرون آورند پس
هر دو را با بدن تازه بیرون آورند بهمان صورت که داشتند پس امر فرماید که کفنها را از ایشان بگشایند و ایشان را بر درخت خشکی بیاویزند
بر درخت خشکی پس برای امتحان خلق در ساعت آن درخت سبز شود و برگ برآورد و شاخهایش بلند شود پس جمعی که ولایت
ایشان داشتند گویند که این است والله شرف و بزرگواری و ما رستگار شدیم بمحبت ایشان و چون این خبر منتشر گردد
هر که در دل بقدر حبه از محبت ایشان داشته باشد حاضر شود پس منادی از جانب حضرت صاحب علیه السلام ندا کند که هر
این دو مصاحب جد و همخوابه حضرت رسول را دوست میدارد از میان مردم جدا شود و یک جانب بایستد پس خلق دو طایفه
شوند یکی دوستداران ایشان و یکی لعنت کنندگان بر ایشان پس حضرت عرض فرماید بر دوستان ایشان که بیزاری جوئید از
ایشان و اگر نه بعذاب الهی گرفتار میشوید ایشان جواب گویند که ای مهدی آل رسول ما بیزاری از ایشان نجستیم که ایشان را نزد
خدا قرب و منزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم حالا چگونه بیزار شویم از ایشان و حال آنکه کرامات بسیار از ایشان
بر ما ظاهر شد و دانستیم که مقرب درگاه حق تعالی‌اند بلکه از تو بیزاریم و از هر که بتو ایمان آورده است و از هر که ایمان بتو
نیاورده و از هر که ایشان را از این خواری بدر آورده و بردار کشیده پس حضرت مهدی صلوات الله علیه امر نماید باد
سیاهی را که بر ایشان وزد و همگی را هلاک گرداند پس امر نماید که آن دو ملعون را از درخت بزیر آورند و ایشان را بقدرت
الهی زنده کند و امر فرماید خلایق را که همگی جمع شوند پس هر ظلمی و کفری که از اول عالم تا آخر شده گناه همه را بر ایشان
لازم آورد و زدن سلمان فارسی و آتش افروختن بر در خانه امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بگ

سوختن ایشان و بر باد دادن امام حسن و کشتن امام حسین و اطفال و پسر عمان و یاران او علیهم السلام و اسیر کردن ذریت حضرت
حضرت رسول صلعم و ریختن خون آل محمد در هر زمان و هر خونی که بناحق ریخته شده و هر فرجی که بحرام جماع شده و هر سودی
حرامی که خورده شده و هر گناهی و ظلم و جوری که واقع شده تا قیام قایم آل محمد علیه السلام بر ایشان بشمارد که از شما است و ایشان
اعتراف نمایند زیرا که اگر روز اول غصب حق خلیفه بحق نکرده بودند اساس این مظالم نمیشد پس امر فرماید که از برای مظالم هر که
حاضر باشد از ایشان قصاص نمایند پس ایشان را امر فرماید بر درخت بکشند و آتشی را امر فرماید که از زمین بیرون آید و ایشان را
بسوزاند با درخت و بادی را امر فرماید که خاکستر ایشان را بدریاها پاشد مفضل گفت که ای سید این آخر عذاب ایشان
خواهد بود فرمود که هیهات ای مفضل والله که سید اکبر محمد رسول الله و صدیق اکبر امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی
و حسین شهید کربلا و جمیع ائمه هدی همگی زنده خواهند شد و هر که ایمان محض خالص داشته و هر که کافر محض بوده همگی زنده
خواهند شد و از برای جمیع ائمه و مؤمنان ایشان را عذاب خواهند کرد حتی آنکه در شبانروزی هزار مرتبه ایشان را بکشند
و زنده شوند پس خدا ایشان را بهر جایی که خواهد ببرد و معذب گرداند پس از آن حضرت مهدی علیه السلام متوجه کوفه شود و از آنجا
کوفه و نجف فرمود که آید با چهل و شش هزار ملک و چهل و شش هزار از جن و سیصد و سیزده تن از نقبا مفضل پرسید
که زوراء که بغداد باشد در آن وقت چگونه خواهد بود فرمود که محل لعنت و غضب الهی خواهد بود و وای بر کسی که در آنجا ساکن
باشد از علمهای زرد و علمهای مغرب و از علمهایی که از نزدیک و دور بسوی آن شهر میآیند والله که بر آن شهر نازل شود
اصناف عذابها که بر امتهای گذشته نازل شده است و عذابی چند بر آن نازل شود که چشمها ندیده باشد و گوشها نشنیده باشد
و طوفانی که بر اهلش نازل خواهد شد طوفان شمشیر خواهد بود والله که آن وقتی چنان آبادان شود بغداد که گویند دنیاست
و گویند که خانها و قصرهایش بهشت است و دخترانش حور العین اند و پسرانش ولدان بهشت اند و گمان کنند که خدا روزی
بندگان را قسمت نکرده است مگر در آن شهر ظاهر شود در آن شهر افترا بر خدا و رسول و حکم بناحق و گواهی ناحق و شراب
خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون ناحق ریختن آنقدر که در تمام دنیا آنقدر نباشد پس خدا خراب کند آن را با آن
فتنها و لشکرها بمرتبه که اگر کسی از آنجا بگذرد گوید که اینجا زمین آن شهر است پس خروج کند جوانی خوشروی حسنی از جانب
دیلم و قزوین و به آواز فصیح ندا کند که برسید ای آل محمد مضطر بیچاره را که از شما یاری میطلبد پس اجابت نمایند او را
گنجهای خدا در طالقان چه گنجها نه از طلا و نه از نقره بلکه مردی چند مانند پارهای آهن در شجاعت و عزم و
صلابت بر اسبهای اشهب سوار همه مکمل و مسلح و پیوسته بکشند ظالمان را تا که به کوفه رسد در وقتی که اکثر زمین را از کافران
پاک کرده باشد پس در کوفه ساکن شود و با خبر میرسد که مهدی و اصحابش بکوفه رسیده اند پس با اصحاب خود
میگوید بیایید برویم و ببینیم که این کیست و چه میخواهد والله که خود میداند که مهدی آل محمد است اما طلبش آن است
که به اصحاب خود ظاهر کند حقیت آن حضرت را پس چون در برابر حضرت مهدی حاضر شود میگوید که اگر راست میگوئی

که توئی

که توئی مهدی آل محمد کجاست عصای حضرت رسول خدا و انگشتری او و برد و زره او و کجاست اسب او فاضل نام و عمامه او سحاب
و کفش او و اسپش که یربوع نام داشت و ناقه اش که عضبا میگفتند و استرش که دلدل میگفتند و حمارش که یعفور میگفتند و اسب او براق
و کو مصحف امیرالمؤمنین که بی تغییر و تبدیل جمع کرده پس همه را حضرت مهدی علیه السلام حاضر گرداند حتی عصای آدم و نوح
و ترکه هود و صالح و مجموعه ابراهیم و صاع یوسف و کیل و ترازوی شعیب و عصای و تابوت موسی و زره داود و انگشتر
سلیمان و تاج او و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی علیه السلام عصای حضرت رسول را
بر سنگ صلبی نصب کند و در ساعت درخت بزرگی شود که جمیع لشکر در زیر سایه آن باشند پس حسنی گوید الله اکبر دست خود را
دراز کن که با تو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا پس حضرت دست خود را دراز کند که سید حسنی و جمیع لشکرش بیعت نمایند بغیر از چهل
هزار نفر زیدیه که اشکال اولیا داشته باشند و مصحفها در گردن حمایل کرده باشند اینها گویند که اینها سحر بزرگ بود پس حضرت علیه السلام
هر چند ایشان را پند دهد و معجزات نماید سودی نبخشد تا سه روز پس فرماید که همه را بقتل رسانند مفضل پرسید که
پس دیگر چه کار خواهد کرد فرمود که لشکرها بسوی سفیانی خواهد فرستاد تا او را بگیرند در دمشق و بر روی صخره بیت
المقدس ذبح نمایند پس حضرت امام حسین ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آنحضرت شهید شدند در
کربلا و چه رجعتی از این رجعت خوشتر پس بیرون آید صدیق اکبر امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه و برای او
قبه در نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش در نجف باشد و یکی در هجر و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینه طیبه و گویا
میبینم قندیلهای آن را که آسمان و زمین را روشنی میدهد زیاده از آفتاب و ماه پس بیرون می آید سید اکبر محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله با هر که ایمان آورده بود بآنحضرت از مهاجران و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای آنحضرت شهید
شده باشد پس زنده میکنند جمعی را که تکذیب آنحضرت کرده بودند و شک میکردند در حقیت او یا رد کرده او را و میگفتند که
ساحر است و کاهن است و دیوانه است و بخواهش خود سخن میگوید و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد و همه را بجزای
خود میرساند و همچنین بر میگردند یک یک از ائمه تا صاحب الامر علیه السلام و هر که با ایشان جنگ کرده تا انتقال شود به آن کاری که
کرده اند تا آنکه مستحق آن شدند بعذاب و خواری دنیا مبتلا گردند پس در آن وقت ظاهر میشود تاویل آیه کریمه که ترجمه اش گذشت و نرید
ان نمن علی الذین استضعفوا تا آخر آیه مفضل پرسید که مراد از فرعون و هامان در این آیه چیست حضرت فرمود که مراد
ابوبکر و عمر است مفضل پرسید که حضرت رسول خدا و امیرالمؤمنین با صاحب الامر خواهند بود فرمود که البته تا جای است که
ایشان جمیع زمین را بگیرند حتی پشت کوه قاف را و آنچه در ظلمات است و جمیع دریاها را تا آنکه هیچ موضعی از زمین
نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را در آنجا بپا دارند پس فرمود که گویا میبینم ای مفضل آن روز را که ما گروه امامان
نزد جد خود رسول خدا ایستاده باشیم و با آنحضرت شکایت کنیم از آنچه بما واقع شد از این امت جفاکار بعد از وفات آن
حضرت و آنچه بما رسانیدند از تکذیب و رد گفتهای ما و دشنام دادن و لعن کردن و ترسانیدن ما با کشتن و بیرون کردن

خلفای جور ما را از حق ما و خدا و رسول بشهرهای ما و حق خود و شهید کردن ما و زهر و محبوس کردن ایشان ما پس حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله گریان شود و بفرماید که ای فرزندان من نازل نشده است بشما مگر آنچه بجد شما پیش از شما واقع شده بود پس ابتدا کند
حضرت فاطمه علیها السلام و شکایت کند از ابوبکر و عمر علیهما اللعنه که فدک را از من گرفتند و چندانکه حجتها بر ایشان اقامت
کردم سود نبخشید و نامه که برای من نوشته بودی عمر گرفت در حضور مهاجر و انصار و آب دهان بر آن انداخت
پاره کرد و من بسوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت ایشان را بتو کردم و ابوبکر و عمر بسقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان
دیگر اتفاق کردند و خلافت را از شوهرم امیر المؤمنین غصب کردند پس چون آمدند که او را ببیعت برند او ابا کرد هیزم
بر در خانه من جمع کردند که اهل بیت رسالت را بسوزانند پس من صدا زدم که ای عمر این چه جرات است که بر خدا و رسول
مینمایی میخواهی که نسل پیغمبر را از زمین بر اندازی عمر گفت که بس کن ای فاطمه که محمد حاضر نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی از
آسمان بیاورند علی را بگو که بیاید و بیعت کند و الا آتش در خانه او زنم پس من گفتم خداوندا بتو شکایت میکنیم از اینکه
پیغمبر تو از میان رفته و امت همه کافر شده اند و حق ما را غصب میکنند پس عمر صدا زد که ترک کن ای فاطمه حماقت زنان را که لکن این
خدا پیغمبری و امامت را بشما نداده است پس عمر تازیانه زد و دست مرا شکست و در را بر شکم من زد و فرزند محسن نام شش ماهه
از من سقط شد و من فریاد میکردم که وا ابتاه وا رسول الله دختر تو فاطمه را دروغگو میدانند و تازیانه بر بازوی او زنند و فرزندش را
شهید میکنند خواستم که گیسوی بکشایم امیر المؤمنین دوید و مرا بسینه چسبانید و گفت ای دختر رسول خدا پدرت رحمة للعالمین بود
بخدا سوگند ترا که مقنعه از سر بکشایی و سر بآسمان بلند نکنی و الا هر گاه اگر بکنی خدا اهل زمین را هلاک کند پناه در حوا زن زد
نکنند پس برگشتم و از آن درد آزار شهید شدم پس حضرت امیر المؤمنین هم شکایت کند که شبی حسنین بخانه
مهاجران و انصار رفتیم و ایشان را یاری طلبیدم و ایشان کوفتند و خلاف مرا از ایشان طلب یاری کردم همه وعده
یاری کردند و چون صبح شد هیچ یک بنصرت من نیامدند و بسی محنتها از ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه هرون بود
در میان بنی اسرائیل که بموسی گفت که ای فرزند مادر بدرستی که قوم مرا ضعیف کردند و نزدیک بود مرا بکشند پس صبر
کردم از برای خدا و آزارها چند کشیدم که هیچ یک از پیغمبران مثل آن نکشیده بود تا آنکه مرا شهید کرد عبد الرحمن
عبد الرحمن بن ملجم پس حضرت امام حسن صلوات الله علیه برخیزد و گوید ای جد من چون خبر شهادت پدرم بمعویه علیه اللعنه
رسید زیاد ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس بجانب کوفه فرستاد که من و برادرم حسین و سایر برادران و اهالی را بگیرند تا بیعت کنیم
با معویه و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را برای معویه بفرستند پس من بمسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت کردم
و ایشان را بجهاد معویه علیه اللعنه خواندم بغیر بیست کس کسی جواب من نگفت پس رو بآسمان کردم و گفتم خداوندا تو گواه
باش که ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمان برداری من
مقصر شدند خداوندا تو عقوبت بر ایشان بلا و عذاب خود را پس از منبر فرود آمدم و ایشان را گذاشتم و بجانب مدینه روانه

شدم

شدم پس آمدند بنزد من و گفتند اینک معویه لشکرها بانبار و کوفه فرستاده است و مسلمانان را غارت کرده و زنان و اطفال بیگناه را
کشتند بیا تا با ایشان جهاد کنیم پس گفتم ایشان را که شما را وفایی نیست و جمعی را با ایشان فرستادم و گفتم بزودی بمعویه خواهید رفت و بیعت
مرا خواهید شکست و مرا مضطر خواهید کرد که با معویه صلح کنم آنچه گفته بودم از ایشان بظهور رسید پس برخیزد امام مظلوم
معصوم شهید حسین بن علی صلوات الله علیه با خون خود خضاب کرده با جمیع شهدایی که با او شهید شدند پس چون حضرت رسول الله
نظرش با او افتد بگرید و جمیع اهل آسمانها و زمین بگریه آن حضرت گریان شوند و حضرت فاطمه نعره زند که زمین بلرزد و حضرت امیرالمؤمنین
و امام حسن از جانب راست حضرت رسول بایستند و حضرت فاطمه از جانب چپ آن حضرت پس حضرت امام شهید بنزدیک آید و حضرت
رسول او را بسینه خود بچسباند و بگوید فدای تو شوم ای حسین دیده تو روشن باد و دیده من در باره تو روشن باد و از جانب راست
امام حسین حمزه سید الشهدا باشد و از جانب چپ جعفر طیار و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین بر دست گرفته
بیاورند فریاد کنان و حضرت فاطمه صلوات الله علیها این آیه را تلاوت نماید که ترجمه ظاهر لفظش این است این روز شما است که شما را
وعده میدادند امروز هر نفسی مییابد هر چیزی از خیر که کرده است حاضر کرده یابد و آنچه کرده از کار بد آرزو میکند که کاشکی میان
او و آن کار زمان فاصله دوری باشد پس حضرت صادق بسیار گریست و فرمود که روشن مباد دیده که نزد ذکر این قصه
گریان نگردد پس مفضل گریست و گفت ای مولای من چه ثواب دارد گریستن بر ایشان فرمود که ثواب غیر متناهی اگر شیعه باشد
مفضل پرسید که دیگر چه خواهد شد فرمود که حضرت فاطمه علیها السلام برخیزد و بگوید خداوندا وفا کن بوعده که با من کرده در باب آنها
که بر من ظلم کردند و حق مرا غصب کردند و مرا زدند و بجزع آوردند و بستمهایی که بر جمیع فرزندان من کردند پس بگریند بر او
ملائکه آسمانهای هفتگانه و حاملان عرش الهی و هر که در دنیا است و هر که در تحت الثری است فریاد و خروش بر آورند پس نماند احدی
از کشندگان و ستمکاران و آنها که راضی بودند بستمهای ما مگر آنکه هزار مرتبه در آن روز کشته شوند مفضل گوید که عرض کردم
که ای مولای من بعضی از شیعیان شما هستند که قایل نیستند که شما و دوستان شما و دشمنان شما در زمین رجعت خواهند کرد
فرمود که مگر نشنیده اند سخن جد ما رسول الله و ما اهل بیت را که مکرر خبر داده ایم از رجعت مگر نشنیده اند این آیه را
ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر فرمود که عذاب پست تر عذاب رجعت است و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است
پس حضرت فرمود که جمعی از شیعیان که ما را نشناخته اند ما تقصیر که میدانند میگویند که معنی رجعت آن است که پادشاهی بما برگردد و مهدی
ما پادشاه شود وای بر ایشان که کی پادشاهی دنیا را از ما گرفته اند تا بما برگردد و پادشاهی نبوت و امامت و وصایت
همیشه با ماست ای مفضل اگر تدبر نمایند شیعیان در قرآن هر آینه در فضیلت ما شک نکنند مگر نشنیده اند این آیه را که ونرید
ان نمن علی الذین تا آخر آیه که بحسب ظاهر تنزیل این آیه در بنی اسرائیل است و تأویلش در رجعت ما اهل بیت است
و فرعون و هامان ابوبکر و عمرند پس فرمود که بعد از آن برخیزد جدم علی بن الحسین و پدرم امام محمد باقر علیهما السلام پس
شکایت کنند بجد خود رسول الله از آنچه از ستمکاران بر ایشان واقع شده است پس برخیزم من و شکایت کنم آنچه از منصور

دو انیقی بن رسید است پس برخیزد فرزندم امام موسی ع و شکایت کند بجدّش از هرون الرشید پس برخیزد علی بن موسی الرضا
و شکایت کند از مامون ملعون پس برخیزد امام محمد تقی و شکایت کند از مامون و غیر او پس برخیزد امام علی نقی ع و شکایت
کند از متوکل پس برخیزد امام حسن عسکری ع و شکایت کند از معتز پس برخیزد مهدی آخر الزمان همنام جدّش حضرت رسول
صلی الله علیه و آله را جامه خون آلود حضرت رسالت پناه ص در بر وقتی که پیشانی نورانیش را در جنگ احد مجروح ساختند
و دندان مبارکش را شکستند چون آلوده شده و ملائکه بر دور او ایستاده باشند تا بایستد نزد جدّ بزرگوارش و بگوید مرا وصف
کردی برای مردم و دلالت فرمودی و نام و نسب و کنیت مرا از برای ایشان بیان کردی پس امت تو انکار حق من کردند و
اطاعت من نکردند و گفتند متولد نشده است و نیست و نخواهد بود یا گفتند که مرده است و اگر می‌بود این قدر غایب نمی‌ماند پس صبر کردم
از برای خدا تا الحال که حق تعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم پس حضرت رسول ص میفرماید الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا
الارض نتبوء من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین و میگوید که آمد یاری و فتح الهی و ظاهر شد گفته حق تعالی و هو الذی
ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون پس میخواند انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله
ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و یتم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقیما و ینصرک الله نصرا عزیزا مفضل پرسید که چه گناه
داشت حضرت رسول که حق تعالی میفرماید که تا بیامرزد از برای تو الله تعالی آنچه گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است
و بعد از این خواهد شد حضرت صادق ع فرمود که ای مفضل رسول خدا ص دعا کرد که خداوندا گناهان شیعیان برادرم
علی بن ابی طالب و شیعیان فرزندان من که اوصیای منند گناهان گذشته و آینده ایشان را تا روز قیامت بر من بارکن و مرا
در میان پیغمبران بسبب گناهان شیعیان رسوا مکن پس حق تعالی گناهان جمیع شیعیان را بر آنحضرت بار کرد و همه را از برای
آنحضرت آمرزید پس مفضل بسیار گریست و گفت ای سید من اینها از فضل خداست بر ما برکت شما امامان حضرت فرمود
که ای مفضل این مخصوص تو و امثال تست از شیعیان خالص و این حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت
می‌طلبند و بهانه می‌جویند پس اعتماد بر این فضیلت میکنند و ترک عبادت میکنند پس ما هیچ فایده بحال ایشان نمیتوانیم رسانید
زیرا که حق تعالی میفرماید که شفاعت نمیکنند ملائکه از برای کسی که پسندیده باشد و شفیعان از خشیت الهی ترسانند مفضل
پرسید که این آیه که حضرت رسول ص خواهد خواند که لیظهره علی الدین کله مگر آنحضرت بر همه دینها ظاهر و غالب نشده اند
فرمود که ای مفضل اگر بر همه غالب شده بود مذهب یهود و نصاری و مجوس و صابیان و غیر ایشان از دینهای باطل
در زمین نمیماند بلکه این در زمان مهدی ع و رجعت حضرت رسول ص خواهد بود و آن آیه این در آن زمان عمل خواهد آمد
وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله پس حضرت صادق ع فرمود پس برگردد حضرت مهدی علیه السلام
بسوی کوفه و حق تعالی از آسمان ملخ طلا بر ایشان بباراند چنانچه بر حضرت ایوب علیه السلام بارید و قسمت نماید بر
اصحابش گنجهای زمین را از طلا و نقره و جواهر مفضل پرسید که اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی از برادران مؤمن بر

ننتر

بیستم فصل

دمن او باشد چگونه خواهد شد حضرت فرمود که اول مرتبه حضرت مهدی علیه السلام ندا میکند در تمام عالم که هر که قرضی بر یکی
از شیعیان ما داشته باشد بیاید و بگوید پس همه را ادا فرماید حتی یک دانه سیر و یک دانه خردل و این حدیث از این طولانی تر است
و ما باین قدر که مناسب این مقام است اکتفا کردیم **باب ششم** در اثبات معاد است و بیان مقدمات آن و وقایعی که از
آن وقت مرگ تا وقت انقضای امر عالم رو میدهد و در آن چند فصل است **فصل اول** در اثبات معاد جسمانی است و در آن تمهید مقدمه
ضروریست بدانکه آنچه در قرآن مجید و احادیث معتبره وارد شده است در وصف قیامت و مقدمات آن و خصوصیات
و اوصاف آن و آنچه بعد از آن احوال بآن منتهی میشود باید همه را اذعان کرد و راه تاویل در آنها نباید گشود زیرا که اعظم
اسباب الحاد و تضلیل فتح باب ایراد و تاویلات است و عمده اسباب ایمان و یقین انقیاد و تسلیم است چنانچه در احادیث بسیار
از ائمه اطهار علیهم السلام منقول است که هر چه از ما بشما برسد اذعان و تسلیم نمایید و اگر عقل شما بآن نرسد بظاهر آن اقرار
نمایید و رد و انکار مکنید شاید ما گفته باشیم و تکذیب به رد قول ما کرده باشید و چون این مقدمه معلوم شد شروع میکنیم باثبات
معاد مینماییم بدانکه از اصل وعده است و بسیاری از احوال موت و قبر موقوف بر آن است بدانکه معاد در لغت بمعنی
آمدن است اول آنکه عود و رجوع بجایی بجالی که از آن منتقل شده باشد دویم مکان عود سیم زمان عود و مراد در اینجا عود
روح است بحیات بدن با بدن جزای اعمال که در حیات دنیا کرده است خیر و شر با مکان یا زمان عود و هر سه باینجا
بر معنی که در آن روحانی و جسمانی میباشد و روحانی آن است که روح باقی ماند بعد از مفارقت بدن اگر از سعدا باشد
و بعلوم و کمالاتی که در دنیا اکتساب نموده و مسرور باشد و اگر از اشقیا باشد بجهل مرکب و بسیط و صفات ذمیمه که
در این نشاه کسب کرده است معذب و مهموم باشد و فلاسفه همین معاد قایلند و بجنت و دوزخ و ثواب و عقاب بتاویل
باین دو حالت میکنند و معاد جسمانی آن است که این بدن فاسد در قیامت عود کند و باز دیگر ارواح بایشان متعلق گردد و اگر
از اهل ایمان و سعادت اند داخل بهشت جسمانی شوند و اگر از اهل کفر و شقاوت اند داخل جهنم شوند و بآتش جسمانی معذب
گردند و این از ضروریات دین اسلام است بلکه اتفاقی جمیع اهل ملل است و یهود و نصاری نیز باین قایلند و اکثر کتابهای
الهی باین معنی ناطق است خصوصا قرآن مجید که اکثر آیات در این معنی صریح است و قابل تاویل نیست چنانچه خاصه و عامه
نقل کرده اند که ابی بن خلف استخوان پوسیده را آورد نزد حضرت رسول ص و در دست مالید و ریزه کرد و گفت تو میگویی که خدا
این استخوان پوسیده را در قیامت زنده میکند حضرت فرمود بلی و ترا زنده میکند و داخل جهنم میکند پس این آیه کریمه نازل
شد و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه ... چنانچه بعد از این انشاء الله تفسیرش مذکور خواهد شد و شک نیست که انکار معاد
جسمانی کفر است و مستلزم انکار قرآن مجید و انکار حضرت رسول و ائمه هدی علیهم السلام همه است چنانچه فخر رازی
گفته است که انصاف آن است که ممکن نیست جمع کردن میان تصدیق بما جاء به النبی ص و میان انکار حشر جسمانی و فلاسفه
حکما انکار این معاد نموده اند باعتبار آنکه اعاده معدوم را محال میدانند و متمسک بشبهه چند شده اند که هر که اندک شعوری

داشته باشد و در انجا تامل کند میباید که محض شبهه و تلبیس ابلیس است و لهذا بعضی از ایشان که از اثبات این مطلب عاجز شده‌اند
در چنین مسئله غامضی که عقل از ادراک آن عاجز است دعوای برهان کرده‌اند و کسی که باعتبار چنین شبهه دست از
دلایل قاطعه کتاب و سنت و کلمات خدا و جمیع انبیا و ائمه هدی صلوات الله علیهم بردارد معلوم است که چه مقدار بهره از اسلام
و ایمان و یقین دارد با آنکه قول بجسمانی توقف بر تجویز اعاده معدوم ندارد چنانچه بعد از این بیان خواهیم نمود انشاء الله
و جمع کثیر از متکلمین خاصه و عامه بر آنند که روح بعد از مفارقت بدن باقی است و لذات و آلام روحانی
و جسمانی هر دو را دارد در قیامت که ارواح با بدنها بر میگردد و به بهشت و جهنم میروند سعدا در بهشت لذات روحانی
و جسمانی هر دو را دارند و اشقیا در جهنم آلام روحانی و جسمانی هر دو را دارند و محقق دوانی در شرح عقاید گفته است
که بدانکه معاد جسمانی از جمله امور یست که واجب است اعتقاد بآن و منکر آن کافر است اما معاد روحانی یعنی التذاذ
نفس بعد از مفارقت بدن و تألم او بلذات و آلام عقلی تکلیف تعلق نگرفته است باعتقاد بان و منکر آن کافر نیست
اما منعی نیست شرعا و عقلا از اثبات آن فخر رازی در بعضی از تصانیف گفته است اما قایلون بمعاد جسمانی و روحانی
هر دو خواسته‌اند جمع کنند میان حکمت و شریعت و گفته‌اند عقل دلالت کرده است بر آنکه سعادت ارواح بمعرفت
خدا و محبت اوست و سعادت اجساد در ادراک محسوسات است و جمع میان این دو سعادت در این دنیا ممکن
نیست زیرا که آدمی با مستغرق بودن در تجلی انوار عالم قدس ممکن نیست او را که ملتفت شود بسوی چیزی از لذات
جسمانی و با استغراق او در استیفای این لذات جسمانیه ممکن نیست او را که ملتفت شود بسوی لذات روحانی
زیرا که ارواح بشریه در این عالم ضعیفند و در وقتی که مفارقت کردند از بدنها بسبب استمداد از عالم قدس
و طهارت کردند قوی میشوند [illegible] میان این دو امر میتوانند کرد و شبهه نیست که این حالت اعلی
درجات کمالات است و اقصای منازل سعادات است و دوانی گفته است که قول بتجرد و محض جمع بین الرأیین است
بلکه بر هر دو برهان قایم شده است چنانچه شیخ ابو علی در شفا و نجات گفته است هر چند در کتاب معاد نفی حشر
جسمانی کرده است مؤلف گوید که این مذهب اقوی مذاهب است و منافاتی میان لذات جسمانی و روحانی
نیست و احادیث نیز دلالت بر این دارد چنانچه عیاشی و غیر او از امام زین العابدین ع روایت کرده‌اند که چون اهل بهشت
در بهشت در آیند و دوستان خدا در مساکن و منازل خود در آیند هر مؤمنی از ایشان بر تخت خود تکیه کند و درختها
بر او فرود آیند و میوه‌ها آویخته باشند بسوی او و چشمه‌ها بر دور او جوشیده آید و از زیر قصر او نهرها جاری شود
و مسندها برای او بگسترانند و متکاهای متعدد برای او بگذارند و هر چه خواهش کند خدمتکاران برای او
حاضر کرده باشند پیش از آنکه از ایشان بطلبد و حوریان سیاه چشم از باغها بسوی او بیرون آیند و در این نعمتها
بمانند آنچه خدا خواهد پس خدا ندا کند ایشان را که ای دوستان من و اهل طاعت من و ساکنان بهشت من

در جوار من

در جوار من میخواهید خبر دهم شما را بچیزی که بهتر است از آنچه در آن هستید گویند ای پروردگار ما چه چیز بهتر باشد
از این نعمتها که تو داده‌ای ما را آنچه نفس ما خواهش میکند [illegible] از نعمتها داده‌ایم [illegible] خود هستیم
پس حق تعالی بایشان [illegible] گویند بلی ای پروردگار ما بیاور آنچه بهتر است از آنچه ما در او هستیم حق تعالی فرماید که رضای من
از شما و محبت من نسبت بشما بهتر و عظیم‌تر است از آنچه در او هستید پس گویند بلی ای پروردگار ما رضای تو از ما و دوست
داشتن ما را بهتر است از برای ما و خاطرهای ما شادتر است پس حضرت این آیه را تلاوت کرد که مضمونش این است که وعده داده است
خدا مردان مؤمن و زنان مؤمنه را باغها و بهشتها که جاری میشود در زیر آنها نهرها و همیشه در آنها خواهند بود
و مسکنها و منزلهای خوشبو و نیکو در جنات عدن و رضا و خوشنودی از جانب خدا بزرگتر است از اینها این است فوز
عظیم و سعادت بزرگ و کلینی از حضرت صادق ع روایت کرده است که حق تعالی میفرماید که ای بندگان صدیق من تنعم کنید
بعبادت من در دنیا بدرستی که بآن تنعم خواهید کرد در آخرت و ظاهر این است که ایشان بعبادت تنعم خواهند کرد نه بر وجه تکلیف
بلکه بسبب آنکه اعظم لذات ایشان در عبادت حق تعالی و مناجات او و تحصیل قرب اوست و ابن بابویه در امالی از حضرت امیر المؤمنین
روایت کرده است که هر که شبی را بعبادت خدا احیا کند حق تعالی او را در جنة الفردوس [illegible] عطا کند که در هر شهری برای
او باشد آنچه نفس خواهش کند و دیده از آن لذت برد و آنچه بخاطر خطور نکرده باشد سوای آنچه مهیا کرده است از برای
او از کرامت و مزید و قرب و در تفسیر البیان احادیث بسیار از حضرت رسول ص روایت کرده است که بهترین نعمتهای اهل بهشت
آن است که [illegible] برای ایشان خدا تجلی میکند [illegible] و نشنیده باشند [illegible]
بلکه تسبیح و تحمید و تقدیس حق تعالی و بروایت دیگر فرموده که در بهشت درختی هست که حق تعالی [illegible] میکند
که بشنوند آن بندگان من که در دنیا مشغول بعبادت من بودند [illegible] شنیدن صدای بربط و نای [illegible]
صدایی بلند شود از آن درخت به تسبیح و تقدیس [illegible] که خلایق هرگز مثل آن صدا را نشنیده باشند و ابن بابویه رحمه الله
علیه در رساله عقاید گفته است اهل بهشت چند نوع اند بعضی از ایشان تنعم میکنند بتقدیس و تسبیح و تهلیل و تکبیر حق تعالی
با ملائکه خدا و بعضی تنعم میکنند بانواع خوردنیها و آشامیدنیها و میوه‌ها و تختها و حوریان و خدمت فرمودن پسران و نشستن
بر بسترها و پوشیدن سندس و حریر [illegible] در بهشت [illegible]
آنچه خدا را برای آن عبادت کرده است حضرت صادق فرموده که [illegible] خدا را عبادت میکنند بسه صنف
از ایشان عبادت میکنند خدا را بامید ثواب [illegible] این عبادت خدمتکاران است و صنفی از ایشان عبادت میکنند او را از
ترس آتش او پس این عبادت غلامان است و صنفی عبادت میکنند او را از برای محبت او پس این عبادت بزرگواران و کریمان است
و شیخ مفید رحمه الله در شرح این کلام گفته است که ثواب اهل بهشت [illegible] بماکول و مشروب و مناظر [illegible]
حواس ایشان از چیزهایی که مطبوع [illegible] در بهشت [illegible]

کرامت یا بد بجزا نها او قبول کسی کرد بهشت جسمی هست که لذات جسمانی بر تسبیح و تقدیس بدون خوردن و آشامیدن قول است
کرشاذ است از دین اسلام و صاحب از اسلاف بن مضاری کرمیکویند که انکار کرده دنیا اطاعت حق تعالی کرده اند در بهشت ملائکه مشغول
بغیر نبودند می آشامند و جماع میکنند و حق تعالی تکذیب قول ایشان کرده است با آنکه ترغیب نموده است عاملان را بعمل بوعده اکل
و شرب و جماع پس چگونه تجویز این قول میکنند و حال آنکه کتاب خدا شهادت بضد آن میدهد و اجماع بر خلاف آن منعقد است مکر آنکه در این
تقلید کسی کرده باشد که تقلید او جایز نیست یا عمل بحدیثی موضوعی کرده باشد مؤلف گوید که کلام مصنف علیه الرحمه متین است
و در احادیث معتبره از مفضل بن عمر منقول است که بعضی از اهل بهشت باشند که مطلقا از لذات جسمانیه ملتذ نشوند و مانند ملائکه
باشند و حدیث کریمه هل آتی در سوره است دلالت بر معنای او میکند بلکه از آنکه بعضی را در وقت عبادت بهشت و وعده نعم منظور
باشد لازم نمی آید که از نعیم بهشت ملتذ نشوند همچنانکه در عبادت نعمتهای دنیا منظور ایشان نمی باشد و مع هذا از نعمتهای
آن لذت جسمانی و روحانی هر دو از برایشان حاصل باشد چنانکه تحقیق کردیم آنکه ممکن است که ایشان را در بهشت لذت
لذات جسمانی لذات روحانی حاصل شود و نیز آنکه لذات جسمانیه مراتب و درجات میباشد و بحسب اختلاف احوال اهل
بهشت بعضی مانند بهایم در باغهای بهشت بچرند و مشغول لذات نعمتهای آن باشند و بعضی مانند آنکه در دنیا اللّه تعالی
با ایشان از قرب و وصال و محبت و کمال بهره داشته باشند و بعضی هستند که بهشت را از این جهت میخواهند که دار کرامت خدا و محل
دوستان اوست و لذات نعمتهای بهشت از این جهت میبرند که علامت کرامت حق تعالی است و محبوب ایشان برای ایشان
مهیا کرده است پس از هر کل و ریحانی بوی لطف خداوند را استشمام مینمایند و از هر طعام و لحم رحمت بی غایت او را می یابند
و همچنین سایر نعمتها بلکه در دنیا نیز کام و مشام ایشان همین لذات را می یابد پس بهشت دو بهشت است روحانی و جسمانی
و بهشت جسمانی قالب بهشت روحانی است همچنانکه صورت عبادات در دنیا قالب محبت و معرفت و اخلاص و سایر کمالات
عبادت است پس کسی که در دنیا بجسد بی روحی از عبادات قناعت کرده باشد در بهشت جسمانی بغیر لذات جسمانی بهره نمی
و کسی که در دنیا روح عبادت را تحصیل نماید و لذت عبادت را چشیده است و عاشق عبادت گردیده است و اسرار آن را بکمال
با مثیر و با اخلاص و خضوع و خشوع و سایر آداب ظاهر و باطن بعمل آورده است در بهشت جسمانی بجمیع لذات روحانی
نیز باید و این مقام محتاج بسط و توضیح است بیش از این و من در کتاب عین الحیوة و کتاب بحار نموده ام و ذلک تمام اهل اللّه علی ما لطفی
و هو ولی التوفیق و در باب اثبات معاد جسمانی اکتفا بتفسیر آیه که باعتقاد منکرین صریح در این باب است مثل
تنانز و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه تفسیر این آیه سابقا مذکور شد و فخر رازی گفته است در این آیات غرابت است
هست نقد امکان ذکر میکنیم پس میکوئیم انکار منکر حشر بعضی مطلقا متمسک بمثلی بلکه بشبهه ای شده اند و اکتفا
بمجرد استبعاد و ادعای ضرورت نموده اند و بسیاری از آیات بر این دلالت دارد مثل این آیه
قال من یحیی العظام و هی رمیم یعنی گفت کی زنده میکند این استخوانها را در حالتی که رمیم و پوسیده شده باشند پس حق

انکار بمجرد استبعاد بود حق تعالی نقل انکار کرده با ابطال استبعاد ایشان که فرموده و نسی خلقه یعنی آیا فراموش کرده است که ما خلق کردیم
او را از خاک و از نطفه متشابهة الاجزاء از سر تا قدم اعضای مختلفه از جهت صورت و قوام از برای ایشان مقرر کردیم و
اکتفا باین نکردیم بلکه در این اعضا حالتی چند قرار دادیم که از قبیل این اجسام غریب است از نطق و عقل یعنی ادراک امور کلیه که سبب
اینها مستوجب آن امر شده و از سایر حیوانات ممتاز گردیده اگر مجرد استبعاد اکتفا میکنند چرا استبعاد از بکشتن نطق و عقل نمیکنند
می کنند که غریب تر است و تخصیص ایشان استخوان را بذکر از برای آن بود که از جمادات دورتر است و وصف کردن آن به پوسیده
شدن در این مشکلات با اعتبار آنکه گاهی متفرق کرده ببدل اجزا موجب زیادتی استبعادات و حق تعالی دفع استبعاد ایشان
کرد بکمال علم و قدرت اخلا و نهی که ابتدا اول بر میکرد پس فرموده که از برای ما مثل مبرزنی یا استخوان را بتوسیده یعنی قدرت ما را بمثل
قدرت خود کمان کرده و فراموش کرده است خلقت عجیب و آفرینش غریب خود را اول خلق او پس گفت بکو زنده میکند آنها را
آنکه اول خلق آنها اوست که در کتم عدم بوجود آورده است و در اول بار او بهر خلقی علیم و دانا است و هیچ امری بر او مخفی نیست و بعضی
از منکران معاد شبهه ذکر کرده اند اگر چه آخر بقرار باستبعاد بر میگردد و آن بدو جهت است اول آنکه بعد از نقل به چیزی
باقی نمیماند پس چگونه صحیح است اعاده نه علم حکم بوجود بر آن کردن و حق تعالی اشاره بجواب این شبهه کرده است بآنکه در اول
خلق نیز هیچ نبود و معدوم مطلق بود و او را آفریده همچنین او را میگرداند هر چند معدوم شده باشد و شبهه دوم
آن است که میگویند که کسی که اجزای او در مشرق و مغرب عالم پراکنده شده باشد و بعضی اجزاء بدن درندگان داخل شده
باشد و بعضی جزء آجر و کوزه ها و مثل آنها شده باشد چگونه جمع میشود و این بعید است آنکه آدمی آدم دیگر را بخورد
و اجزای ماکول جزو بدن آکل شود اگر در حشر بر کردن آن اجزاء در بدن آکل داخل شود بدن ماکول ناقص خلق خواهد
شد پس حق تعالی برای ابطال این شبهه فرموده است و هو بکل خلق علیم و وجهش آن است که در آکل اجزاء اصلیه
هست که از اول عمر تا آخر بوده و اجزای فضلیه است که از غذا بهم رسیده و در ماکول نیز هر دو قسم هست پس اگر انسانی انسانی را بخورد
اجزای اصلی ماکول اجزای فضلی آکل میشود و اجزای اصلی آکل آنها است که پیش از خوردن انسانی جزو بدن او بوده است و
حق تعالی بجمیع عالم است میداند که اجزای اصلی و فضلی هر یک کدام است پس جمع میکند اجزای اصلی آکل را و روح را در آن
میدمد و جمع میکند اجزای اصلی ماکول را و نفخ روح در آن میکند و همچنین اجزائی که در بقاع و اصقاع متفرق شده است
بحکمت شامله و قدرت کامله خود جمع میکند پس حق تعالی رفع استبعاد ایشان بوجه دیگر فرموده الذی جعل لکم من الشجر الاخضر
نارا یعنی آن خداوندی که از درخت تر که میان آتش و میرانندهٔ آن است آتش سوزنده بیرون می آورد اشاره است بآنکه
دو درخت در بادیه میباشد که یکی را مرخ و دیگری را عفار میگویند چون میخواهند که آتش بگیرند شاخی یکی از این دو
بدیگری میسایند از آنها آتش ظاهر میشود و از درختان دیگر نیز بعمل می آید مگر درخت عناب اما از این دو درخت
بهتر بعمل می آید فاذا انتم منه توقدون پس ناگاه شما از آن آتش می افروزید او لیس الذی خلق السموات و الارض

بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی و هو الخلاق العلیم یعنی آیا نیست کسی که آفریده است آسمانها و زمین را قادر بر آنکه خلق
کند مثل ایشان را بلی قادر هست و اوست بسیار خلق کننده و بسیار دانا و از بعضی گفته‌اند است که وجه ذکر درخت سبز آن است
که آدمی مرکب است از بدنی که در وی میشود و حیاتی که در اعضای او ساری شده و آن لازم حرارت غریزی است که در
جمیع بدن جاری است اگر استبعاد میکنید بهم رسیدن حرارت و حیات را در او پس استبعاد مکنید زیرا که بودن آتش در
درخت سبزی که آب از آن میچکد عجیب تر و غریب تر است و اگر استبعاد میکنید خلق جسمش را پس خلق آسمانها و زمین
بزرگ تر است از خلق بدنهای شما و هو الخلاق اشاره است بآنکه قدرت او کامل است و العلیم اشاره است بآنکه علم او
شامل است **مولف گوید** که از جمله آیاتی که مشتمل است ببرهان عقلی بر اثبات معاد اعم از جسمانی و روحانی این آیه
شریفه است افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون یعنی آیا گمان میکنید که ما شما را عبث خلق کرده ایم و شما
بسوی ما بازگشت نخواهید کرد و این آیه قطع نظر از آنکه کلام الهی است و راه شک در آن نیست برهان قاطع است بر اثبات
معاد زیرا که ببراهین قاطعه و اجماع جمیع ارباب عقول ثابت شده است که جناب مقدس ایزدی حکیم است و فعل عبث از او
صادر نمیشود و کارهای او همه منوط بحکمت و مصلحت است پس خلق کردن آسمان و زمین و حیوانات و سایر مکلفین
باید برای حکمتی باشد تا عبث نباشد و حکمت معلوم است که نفعی نیست که بجناب مقدس او عاید گردد زیرا که او غنی
بالذات و کامل من جمیع الجهات است و احتیاج بغیر از لوازم امکان است پس باید غرض منفعتی باشد که بایشان عاید
گردد اگر نشأه دیگر نباشد و منحصر باشد بهمین نشأه فایده منافع این نشأه که مخلوط است باصناف کدورات
جسمانی و روحانی و مصایب و محن و امراض و فقر و تلف و غصب اموال و بیماری و موت اولاد و احبا و سایر کدورات
قابل این نیست که مردم را لا ابالی از خلق بکنند و این شبیه است بآنکه کریمی مخصوصی را بضیافت ببرد در خانه که مملو باشد از
انواع درندگان و موذیات از شیر و ببر و پلنگ و مار و عقرب و زنبور و غیر اینها و چون وارد شود طعامی برند
او حاضر سازند و هر لقمه که بردارد چندین زنبور بر دستش و دهانش بزنند و شمشیرداران در برابرش ایستاده باشند
و در هر ساعت بر او حمله آورند و پیش از آنکه آنچه متوقع است بعمل آید او را کشند بنحوی هیچ عاقلی ضیافت چنین را نمی‌پسندد
و مدح نمیکند بخلاف آنکه چند ساعت شاه فقرا او نیز بیاید و او را وعده کند که چون این آزارها بکشی ترا بمناصب عظیم سرافراز
میکنم و انعامات جلیله بتو میدهم و ترا چند روزی آزار میکشی و بعد از آن منتهای بسیار در حکومت و رفاهیت
خواهی بود همه عقلا او را ستایش میکنند چه جای آنکه مدت مشقت متناهی و قلیل باشد و مدت راحت و نعمت غیر متناهی

فصل دوم در دفع شبههای معاد جسمانی است و آن موقوفست بر دانستن حقیقت روح و بدن انسان
بدانکه در حقیقت روح انسان خلاف بسیار هست و شیخ در کتاب بحار الانوار زیاده از بیست قول نقل کرده‌اند و بعضی
گفته‌اند چهل قول در این باب هست و آنچه اکثر محققین قایل شده‌اند آن است که انسان مرکب است از روح و بدن و این دو

جوهر در حقیقت اند که میان ایشان باغایت آشنایی نهایت یگانگی است که خلقت یکی از طینت ملائکه و عالم علوی است
و خلق دیگری از خاکی که محض ظلمت و مرکز عالم سفلی است و هر کدام دانش و عملی است که از دیگری نیست آگاه و افعال بدن دیدن
و شنیدن و بوییدن و گفتن و خوابیدن و راه رفتن و امثال اینهاست از این اعضا و قوای ظاهره و لذت و الم در حصول و عدم
اینهاست و صفات و ملکات و علوم و عقاید و اعتقادات کار روح است بدن را نمیتوان گفت که جواد و شجاع و عالم و مؤمن است
بلکه این افعال جزئی حتی که از بدن و اعضای او صادر میشود مثل دیدن و شنیدن همه کار روح است و بدن و اعضا بمنزله آلات
چنانچه آنکه میگویی من دیدم بچشم و من شنیدم بگوش و گفتم بزبان پس من عبارت است از روح و ذات تو همان است و این افعال
فعل روح است و این اعضا و قوی همه آلات اویند مثل کتابت که فعل قلم میشود و در حقیقت نویسنده دیگری است و بعضی گفته‌اند که آن
جمله آلات و احکام روح که گفتن و شنیدن و خوردن و آشامیدن است بجمیع اعضای ظاهر چنانکه از احوال خواب ظاهر است
که بدن و قوای آن همه بیکارند و بدن در جای خود در خواب است و روح برای خود میآید و سیر میکند و شهر بشهر میگردد و
میگوید و میشنود و همه کار میکند استاد دانا این کلام مخفی هست پس معلوم شد که انسان در حقیقت روح است و بدن بمنزله آلت
اوست و بعضی گفته‌اند روح در بدن مانند چراغ است در فانوس و نور و روشنی همه از چراغ است و فانوس پرده ظلمت است اگر
پرده مشاهده نمایی صفای جمالش را نتوانی دانست و اگر روح را بی بدن ملاحظه نمایی قله کمالش را نتوانی شناخت و آن
وقت میدانی که فانوس نقص و عیب چراغ است نه زینت جمالش چراغ تا که در فانوس است ضعف و ناتوانی از هبوب ریاح محتاج
بفانوس و نگهبان است و بسیار تا خفیف و در تجورات لحاف و پوشش او را ضرور است و آفتاب را فانوس و نگاهبان چه
محتاج بپرهیز از نسیم بهار نیست و در کتاب بصایر الدرجات از حضرت صادق روایت کرده است که روح مؤمن و
مثل جوهر است در صندوق جوهر را که بردارند صندوق را می‌اندازند و اعتنا بشان نمیکنند و در کتاب معارج الیقین
بجواب روایت کرده است که کسی از آنحضرت پرسید که سبب این چیست که گاه کسی در شهری بخوابد و خود را در شهر دیگر بیند فرمود که روح
مثل آفتاب است که مرکزش در آسمان است و شعاعش در همه جهان بهمین است و ایضا در بصایر از حضرت صادق روایت
کرده است که روح ممزوج ببدن و داخل بدن نمیشود بلکه مثل ... است ببدن که محیط است بآن و حاصل خلاف در روح
این است که آیا روح جسم است یا جسمانی یا نه جسم است و نه جسمانی بلکه مجرد است و جمعی از آنها که جسم میدانند
از متکلمین بر این قولند و بعضی گویند که عبارت است از این هیکل محسوس و بعضی گفته‌اند که در میان اجزای اصلیه هست که
باقی است از اول عمر تا آخر عمر و اجزای فضلیه میباشد که زیاد و کم و متغیر و متبدل میشود و انسان که مشار الیه است آن
اجزای اصلیه است و معاد و حشر و ثواب و عقاب بر آن است و بعضی از متکلمین امامیه بر این قایل شده‌اند و بر این قول
بعضی از اخبار دلالت میکند بر این معنی که روح آن است بلکه آنچه از بدن انسان در حال حیات و در قبر باقی میماند و در
قیامت محشور میشود آن اجزاست چنانکه بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد و جمعی که جسم میدانند نه جسم جسمانی

میدانند اقوال حکیمه دادی که قابل نقل نیست و اما آنچه میدانند اکثر فلاسفه حکما اند و بعضی از فرقهای معتزله و غزالی و راغب
اصفهانی و شیخ مفید از علمای امامیه اگرچه بعضی گفته اند که در آخر عمر از این مذهب برگشت و توبه کرد و شیخ بهاء الدین علیه الرحمه
و بعضی از متاخرین گفته اند که از بسیاری از اخبار این معنی مستفاد میشود و در حدیث صحیحی در این باب ندیده ام و اگر بعضی
از اخبار نادره با اشعاری یا ایمائی باین معنی داشته باشد بمحض اینها جزم باین قول نمیتوان کرد و دلایلی که بر نفی تجرد گفته اند
اگرچه تمام نیست اما اخبار بسیار که در باب تنزیه حق تعالی وارد شده است ظاهر از دلالت میکند بر آنکه تجرد از صفات
مخصوص حق تعالی است و اکثر احادیث قبض روح و همراه بودن روح با میت و آمدن به اهل خود و منتقل شدن به وادی السلام
و امثال اینها دلالت بر تجسم میکند ممکن است که تاویل کنند اینها را بجسد مثالی و همچنین احادیث خلق ارواح پیش از اجساد دو هزار
سال و امثال اینها دلالت بر جسمیت میکند ممکن است که تاویل کنند اینها را بتاویلات بعیده و بدون ضرورت از ظواهر آیات
و روایات بعید است پس نفی و اثبات هر دو مشکل است و بعضی حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه را باین معنی حمل کرده
اند که همچنانکه خدا را نمیتوان شناخت و حضرت رسول فرموده ساکت شوید از آنچه خدا از آن ساکت شده است و حضرت امیر المؤمنین
فرموده که تکلف مکنید دانستن چیزی را که تکلیف علم آن نشده اید که مبادا بخلاف حق قائل شوید و معذور نباشید
نزد خدا و آنچه اکثر گفته اند که قول به بقای روح بعد از مفارقت بدن و معاد روحانی موقوف به قول به تجرد است بی‌جهت است
و ممکن است بر وجهی باشد که صاحب حکایات التجرید و جماعت دیگر از محققین گفته اند که نفس عبارت است از جسم نورانی
از عالم سماوات و از خطای قدس و مصاحب انسی و در این بدن از آن باب چراغی است در خانه فرا گرفته ضوء نور او همه جای جمیع
اجزای بدن و مرتبه آمدن از آن است از بدن و مفارقت او از آن و جسم ملائکه و سایر اجسام سماویه را با غایت
لطافت و شفافی است بقدرت الهی محفوظ میماند چنانکه شیخ ابو طالب طبرسی روایت کرده است که زندیقی از حضرت
صادق سوالات کرد و بعد از نجابت شدن مسلمان شد از جمله آنها پرسید که مرا خبر ده از چراغی که خاموش میشود روشنی
آن چه میشود حضرت فرمود که میرود و بر نمیگردد گفت پس چه میشود که آدمی نیز چنین باشد در وقت مردن که روح مفارقت
کند و برنگردد حضرت فرمود قیاس را درست نکردی زیرا که آتش در اجسام پنهان است و اجسام باعیانها قائم میباشند مانند
سنگ و آهن پس هرگاه یکی از اینها را بر دیگری زنند آتش در میان اینها ساطع میشود و از آن آتش میگیرند و چراغ
می افروزند پس آتش در آن اجسام ثابت است و ضوء معدوم میشود و میرود و روح جسم رقیقی است که بر او لباسی
کثیفی پوشانیده اند و از باب چراغ نیست که تو گفتی بدرستی که آن خداوندی که خلق کرده است جنین را در رحم از آب
صافی و مرکب کرده است در آن انواع مختلفه از عروق و اعصاب و دندان و مو و استخوانها و غیر اینها او بعد از
موت زنده میکند و بعد از فنا اعاده میکند گفت پس روح در کجاست فرمود در زیر زمین در جایی که بدن در آنجا
است تا وقتی که مبعوث شود گفت کسی را که بدار کشند روح او در کجاست فرمود که در دست ملکی است که او را قبض کرده است

تا او را

تا او را بزمین سپارد گفت آیا روح بعد از آنکه از قالب بدر آمد پراکنده میشود یا باقی میماند فرمود که بلکه باقی است تا وقتی که در
صور دمیده شود پس در آن وقت همه اشیا باطل و فانی میشود پس نه حسی میماند و نه محسوسی پس برمیگرداند الله اشیا را مانند
ابتدا چنانچه اول خلق کرده بود و آن در مقدار چهارصد سال است که خلق در آن معدوم میباشند و آن در میان نفخه اولی
تا نفخه دوم و تجسم اکثر ملائکه بلکه جمیع ایشان ضروری دین اسلام است و آیات متکاثره و احادیث متواتره دلالت بر تجسم
ایشان میکند پس ممکن است که روح نیز از این قبیل باشد و اگر در آسمان باشد چنانچه در بعضی روایات مستفاد میشود
ممکن است که تعلق گیرد بروح حیوانی که در بدن ساری است و از قلب منبعث میشود و بخروج روح حیوانی تعلق او از بدن بر طرف
شود و بعود بدن باز بامر الهی تعلق بهم رساند و چون احادیث بسیار دلالت بر جسد مثالی میکند ممکن است که چون روح محتاج
بآلتی هست در اعمال بعد از مفارقت این بدن تعلق باین جسد گیرد و ثواب و عقاب عالم برزخ و آمدن و رفتن در آن بدن
باشد بلکه بعضی را اعتقاد آن است که جسد مثالی در حال حیات نیز هست و آن باندازه این بدن و در میان آن یا خارج از آن است
و چون نفوس ضعیف قوت تصرف تام در هر دو ندارند در حال حیات و در بیداری تعلقش باین بدن بیشتر است و در حال خواب
تعلقش به بدن مثالی بیشتر میشود و در آن حال است که روح بسماوات سیر میکند و الواح سماوی مطالعه میکند و در مشرق و مغرب
عالم سیر میکند و نفوس مقدسه با ملائکه علویه محشور میشوند و الهامات ایشان باو میرسد و اگر از نفوس شریره است با شیاطین
محشور میشوند بمقتضای و ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم و وسوسه‌های شیطانی بایشان میرسد و بعد از مرگ تعلقش
به بدن مثالی زیاده میشود و اکثر ثواب و عقاب با آن است بلکه محتمل است که نفوس قدسیه مثل نفوس انبیا و اوصیا علیهم السلام
تصرف در اجساد مثالیه بسیار کنند و اگر چندین هزار کس در یک وقت بمیرند نزد همه حاضر توانند شد و باین جمع
میان اخبار آسانی میتوان شد و با قول بتجرد روح قول بجسد مثالی ضرورتر است و بدون آن تصحیح آیات
و اخبار و جمع میان اخبار نهایت اشکال است و آنکه بعضی توهم کرده اند که قول باین مستلزم قول بتناسخ است بی جهت است
زیرا که تناسخیه که باین اعتبار کافر شده اند آن است که انکار حشر و ثواب و عقاب میکنند و میگویند که روح در این اجساد عنصریه میگردد
و از بدنی به بدن دیگر منتقل میشود یا ببدن حیوانی تعلق میگیرد در این نشاه و نشاه دیگری نیست و ثواب و عقاب
ایشان همین است و ارواح را قدیم میدانند و بصانع عالم قائل نیستند یا میان پیغمبران فرقی ندارند و تکالیف را ساقط
میدانند و بسبب این عقاید باطله کافر شده اند نه بسبب تناسخ بحت و بسند معتبر از حبه عرنی منقول است که شبی در خدمت
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بصحرای نجف رفتم که آن را وادی السلام میگویند حضرت در آنجا ایستادند
چنانکه گویا با جماعتی صحبت میدارند و من نیز ایستادم تا آنقدر که مانده شدم پس نشستم آنقدر که دلگیر شدم پس برخاستم
و مکرر چنین کردم پس ردای خود را جمع کردم و گفتم یا امیر المؤمنین میترسم که از بسیاری ایستادن آزار بکشی اندکی
استراحتی بفرما فرمود که با مومنان صحبت میدارم و انس میگیرم با ایشان گفتم یا امیر المؤمنین ایشان بعد از مرگ چنین اند

هست که ارواح ایشان صحبت میدارند فرمود بلی و اگر برای تو ظاهر شوند خواهی دید ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با
یکدیگر سخن میگویند گفتم بدنهای ایشان در اینجا حاضر است یا روح ایشان فرمود که روحهای ایشان و هیچ مومن نیست
که بمیرد در بقعه از بقعه های زمین مگر آنکه روحش را میگویند ملحق شو بوادی السلام و این وادی بقعه ایست از جنت
عدن و بسند معتبر از ابو ولاد منقولست که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم که چنین روایت میکنند که ارواح
مومنان در حوصله مرغان سبز میباشند در دور عرش میباشند فرمود نه مومن از آن عزیزتر و گرامی تر است نزد خدا که روحش را
در حوصله مرغ کند ولیکن روح ایشان در بدنها است مثل این بدنها که داشتند و ایضا ابو بصیر از آنحضرت روایت
کرده است که ارواح مثل اجساد در درختی از درختهای بهشت نشسته اند یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر احوال
میپرسند و ابو ولاد از آنحضرت روایت کرده است که از ارواح مومنان سوال نمودند فرمود در بهشت میباشند بصورت
ابدان خود اگر ببینی خواهی شناخت و میگویی فلان است که در خواب دیده ام و در بعضی از اخبار وارد شده است که
روح بعد از موت در قالبی مثل قالب دنیا و در بعضی بدنی مثل بدن دنیا میباشد اینها احوال روح بود که مذکور شد
اما احوال بدن بدانکه مردم را در تفرق و اتصال اجسام مذاهب مختلفه هست بعضی جسم را مرکب میدانند و صورت جسمیه
و صورت نوعیه و این قول اکثر فلاسفه است و چون جسم متفرق شود میگویند که صورت جسمیه و صورت نوعیه هر دو
معدوم میشود و هیولی باقی میماند و صورت جسمیه و نوعیه دیگر بر هیولی فایض میشود و محقق طوسی خواجه
نصیر رحمه الله و بعضی از حکما بهیولی قایل نیستند و میگویند جسم بغیر صورت جسمیه نیست و آن در حال اتصال
و انفصال هر دو باقیست چیزی از جسم بتفرق و اتصال معدوم نمیشود بلکه عرضی است که آن اتصال باشد بر طرف
میشود و انفصال عارض آن میشود و بعکس و این قول بسیار متین است اما دفع شبهه استحاله اعاده معدوم
بعض این مشکل است و اکثر متکلمین خواسته اند و معاصران برای دفع این شبهه و غیر آن بجزء لا یتجزی قایل شده اند
جمیع اجسام را متفق الحقیقه میدانند و بتفرق اجزا جزء از جسم باعتقاد ایشان معدوم نمیشود و هر گاه بر این
اقوال مطلع شدی دانستی که شبهات منکران حشر جسمانی اکثر محض استبعاد است و جواب اکثر معلوم شد
و عمده شبهه ایشان که حکما متشبث بآن شده اند امتناع اعاده معدوم است و بنا بر قول اول در حقیقت جسم
اشکال قوی تر است زیرا که بنا بر مذهب ایشان صورت جسمیه و صورت نوعیه البته باید معدوم شود و اعاده بعینه
که جمیع اجزا عود کند بدون اعاده معدوم نمیشود و اصحاب قول دوم و سیم گمان کرده اند که باختیار این دو قول
تفصی از این اشکال نموده اند و این محل نظر است زیرا که ظاهر است که هر گاه جسد شخصی پوسیده شد و خاکستر شد و بباد
دهند تشخص بدنی باقی نمیماند و هر چند صورت و اجزا باقی بماند و عود شخص بعینه با جزا است اعود تشخص او بعد
از نابود آن تشخص ممکن نیست بنا بر قول بعضی از متکلمین که میگویند تشخص هر شخص قایم است باجزای اصلیه او که مخلوق است

از منی و الا اجزا باقی است در مدت حیات شخص و بعد از مرگ او و تفرق اجزای او پس تشخص معدوم نمیشود و بنا بر این
اگر بعضی از عوارض غیر مشخصه معدوم شود و بعضی از آنها بجای اینها بگردد قدحی نمیکند در آنکه آن شخص بعینه باقی است چنانچه
عامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که هر چیز فرزند آدم میپوسد و کهنه میشود مگر استخوان صلب که متصل بقعده است
و کلینی بسند موثق از حضرت صادق روایت کرده است که پرسیدند از آنحضرت که میت جسدش میپوسد فرمود بلی
و باقی نمیماند گوشتی و نه استخوانی مگر طینتی که از آن مخلوق شده است که آن نمی پوسد باقی میماند در قبر مستدیرا در گل تا خلق
شود از آن چنانچه اول مرتبه مخلوق شده است بعد از تمهید این مقدمات بدانکه بر تقدیر عدم قول بامتناع اعاده
معدوم بنا بر آنکه دانستی که دلیلی بر آن قایم نشده است و دعوی بداهت ممنوع است در اثبات معاد جسمانی اشکالی
نیست خصوصا بنا بر قول بانعدام جمیع اشیا که از قول بعدم امتناع چاره نیست چنانچه مذکور شد و غیر آنکه انشاء الله ذکر
کنیم قایل بامتناع باشد نیز ممکن است قول بحشر جسمانی بآنکه گوئیم که در اعاده اشخاص که در شرع وارد شده است همین
بس است که از آن ماده بعینها یا از آن اجزا بعینها مخلوق شود خصوصا و فی که شبیه باشد بآن شخص در صفات و عوارض
بحیثیتی که اگر او را ببینی بگویی که او فلان است زیرا که مدار لذات و آلام روح است اگر چه بتوسط آلات باشد و اجزا
میگویند آدمی را از وقتی که روح در او دمیده میشود تا هنگام مرگ که همان شخص است هر چند متبدل شود صورت و هیئت
او و اجزای او بتحلیل رود و بدل آنها بیاید بلکه اگر بسیاری از اعضای او را قطع کنند باز میگویند شرعا و عرفا که
همان شخص است و اگر جنایتی با قصاص و حدی در جوانی از او صادر شود در پیری از او استیفا میکنند و اگر غلامی در جوانی
گناهی کرده باشد و آقا در پیری دست بآن بیاید و او را تادیب کند همه میگویند که بر او ستم کرده است و اینها باعتبار بقای اجزای
اصلیه است یا باعتبار این است که کار با ارواح است و همین که تشخص بحسب عرف همان شخص است عقلا تجویز تعذیب او
میکنند و ظلم نمیشمارند و همچنین بعد از موت زیرا که روح بنا بر مشهور بعینه باقی است و نصوص دلالت نمیکند بر عکس
بآنکه این شخص بعینه باید بود بحوی که حکم کنند بحسب عرف بآنکه آن شخص است همچنانکه حکم میکنند بر یک آب بسیار
که در دو ظرف بریزند که این همان آبست که در یک ظرف بود بحسب شرع و عرف هر چند قایل بهیولی باشند
و اطلاقات شرعی و عرفی و لغوی مبتنی بر امثال این دقایق حکمی و فلسفی نیست و لا بابت بقول بهیولی حکم
کنند بطهارت آب نجسی که یک قطره از آن برداشته اند و در بعضی از آیات و اخبار اشعار باین هست چنانکه حق تعالی
فرموده است اَوَلَیسَ الَّذی خَلَقَ السَّمٰواتِ وَ الاَرضَ بِقادِرٍ عَلیٰ اَن یَخلُقَ مِثلَهُم یعنی آیا نیست آنکسی که
آسمانها و زمین را خلق کرده است قادر بر آنکه خلق کند مثل ایشان را و ایضا فرموده است در وصف عذاب اهل
جهنم کُلَّما نَضِجَت جُلُودُهُم بَدَّلناهُم جُلُوداً غَیرَها لِیَذُوقُوا العَذابَ یعنی هر چند بریان میشود پوستهای
ایشان بدل میکنیم از برای ایشان پوستهای غیر آن از برای آنکه بچشند عذاب را و در احادیث عامه و خاصه

وارد شده است که محشور میشوند متکبران مانند مورچگان و معاندین نقل کرده‌اند که دندان کافر مانند کوه احد خواهد بود و اهل
جهنم بیرون و ساده و سر کشیده خواهند بود و از احادیث خاصه در احتجاج شیخ ابو طالب طبرسی و در مجالس شیخ
طوسی علیهما الرحمه روایت کرده‌اند که ابن ابی العوجای ملحد از حضرت صادق ع سؤال کرد از آیهٔ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً
غَيْرَهَا و گفت گناه این پوست دیگر چیست که آن را عذاب میکنند فرمود وای بر تو این همان پوست است و هم غیر آن است
ابن ابی العوجا گفت مثلی از امور دنیا بیان فرما فرمود مثل آن آن است که خشتی را بشکنند و گل کنند و باز در یکی
در همان قالب بزنند میتوان گفت همان است و میتوان گفت که غیر آن است گفت بلی خدا منتفع گرداند مردم را بوجود
تو و با این حال احوط و اولی آن است که تصدیق نمایند آنچه وارد در خصوص متکاثره متواتره وارد شده است و بغیر از
ادیان و ملل ثابت شده است از ثبوت حشر جسمانی و آنچه وارد شده است از خصوصیات آن و خوض نکنند و تفکر
ننمایند در امثال این امور که مکلف نشده‌اند به تفکر و نظر در آنها که مبادا اذعان کنند امری را که مطابق واقع
نباشد و در آن معذور نباشند چنانچه سابقاً مذکور شد **فصل سیم** در اقرار بحقیت مرگ و توابع آن
و در آن دو مطلب است **اول** آنکه اقرار باید کرد که هر زنده بغیر حق تعالی البته او را مرگی میباشد چنانچه حق تعالی
فرموده است كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ و هیچ ممکن را حیات ابدی نمی‌باشد و کلینی بسند صحیح روایت کرده است از یعقوب
احمر که گفت رفتیم بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع که آنحضرت را تعزیت بگوییم باسمعیل فرزندش پس ترحم کرد بر او
بعد از آن فرمود که حق تعالی خبر فوت پیغمبرش را باو داد و فرمود إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ یعنی تو خواهی مرد و ایشان خواهند
مرد و فرمود كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ پس حضرت فرمود که اهل زمین خواهند مرد تا آنکه احدی باقی نخواهد ماند پس اهل
آسمان میمیرند تا آنکه احدی نخواهد ماند مگر ملک موت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک موت می آید نزد
حق تعالی می ایستد پس خدا از او میپرسد و حال آنکه خدا بهتر میداند که کی مانده است میگوید پروردگارا باقی نمانده است
مگر ملک موت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس میگوید باو که بگو جبرئیل و میکائیل را که بمیرند پس ملائکه میگویند پروردگارا
ایشان دو رسول و دو امین تواند فرماید که من مقدر و مقرر کرده‌ام بر هر نفسی که در او روح بوده باشد مرگ را پس
ملک بیاید نزد حق تعالی بایستد و از او سؤال کند که کی مانده است گوید پروردگارا نمانده است مگر ملک موت و حمله
عرش پس فرماید که بگو حاملان عرش را که بمیرند پس بیاید غمگین و محزون و از ترس نگاه بجانب بالا نکند پس از او
پرسد که کی مانده است گوید پروردگارا بغیر ملک موت کسی نمانده است پس گوید بمیر ای ملک موت پس او نیز بمیرد
آنگاه زمین و آسمانها را بدست قدرت خود بگیرد و ندا کند که کجایند آنها که با من شریک قرار میدادند کجایند آنها که با من
خدای دیگر قرار میدادند و بملک موت اقرار باید کرد که حق تعالی عز و جل او را موکل بقبض ارواح کرده است
و او را اعوان هست از ملائکه که بامر او قبض ارواح میکنند و با او میباشند و در این باب ظواهر آیات از روی منافی

دارند

دارند زیرا که در بعضی از آیات قبض ارواح را بخود نسبت داده و در بعضی نسبت بملک موت داده و در بعضی نسبت بملائکه
داده است و توجیه میان اینها باین نحو کرده‌اند که بعضی را ملک موت قبض میکند و بعضی را اعوان او و ایشان باو میدهند و او
همه را بخدا عرض مینماید و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که جناب اقدس الهی از آن عظیم‌تر است که این امور را
خود متوجه شود و آنچه رسولان و ملائکه او بامر او میکنند فعل اوست زیرا که بامر او میکنند پس برگزیده است از ملائکه رسولان
و سفیران میان خود و میان خلق خود چنانچه فرموده است خدا برمیگزیند از ملائکه رسولان و از مردمان پس هر که از اهل طاعت
است قبض روح او را ملائکه رحمت میکنند و هر که از اهل معصیت است ملائکه عذاب قبض روح او میکنند و ملک موت را اعوان
چند از ملائکه رحمت و غضب هست که بامر او عمل میکنند و فعل ایشان فعل اوست و هر چه ایشان بعمل می‌آورند منسوب باوست
پس صادق است که خدا قبض میکند و ملک موت قبض میکند و ملائکه اعوان او قبض میکنند و در روایت دیگر فرموده که حق تعالی
تدبیر امور میکند بهر نحو که میخواهد و از خلق خود موکل میکند هر که را میخواهد بهر امر که میخواهد و ملک موت را موکل گردانیده
بخصوصی از خلق خود و سایر ملائکه را بهر که میخواهد و همچنین نیست که صاحب علم هر علمی را برای همه مردم تفسیر تواند کرد که
در میان مردم قوی و ضعیف هستند و بعضی از علم را مردم طاقت فهمیدن دارند و بعضی را ندارند مگر کسی که خدا سهل
و آسان کند از برای او فهم علم آن را و اعانت کند او را بر فهم آن از خاصان اولیای او و تو را همین بس است که بدانی که خدا
عالم زنده کننده و میراننده است و قبض ارواح میکند بر دستهای هر که میخواهد از ملائکه خود و غیر ایشان **مؤلف گوید**
که در این حدیث شریف اشعاری هست بآنکه آن حضرت و سایر ائمه علیهم السلام نیز قبض بعضی از ارواح مینمایند بامر خالق
در همه چیز که بامر الهی میکنند و از برای تقیه از منافقان و ضعفاء العقول تصریح بآن ننموده و چنانچه در بعضی از خطب حضرت امیر ع
فرموده است که منم محیی و منم ممیت باذن خدا و اخبار دلالت دارد بر آنکه در این قسم امور ایمان اجمالی کافی است و تفحص
از تفاصیل آنها ضرور نیست و از حضرت صادق ع منقول است در جمع میان این آیات که ملک موت را اعوان هست از ملائکه که ما
حالی که بسا ولایت داشته باشند و بهر جا بفرستد هر کاری که خواهد فرستد پس ملائکه اعوان او قبض ارواح میکنند و او از ایشان قبض
میکند و حق تعالی ارواح را از آنچه ملک موت خود قبض نموده از او قبض مینماید و در احادیث معراج بطرق بسیار وارد شده است
که حضرت رسول ص ملک موت را در آسمان اول دیدند از او پرسید که چگونه قبض میکنی همه ارواح را در یک ساعت و حال آنکه بعضی
در مشرق‌اند و بعضی در مغرب گفت بعضی از ایشان را و احادیث من میکنند و بروایت دیگر فرمود جمیع دنیا نزد من از آنجا است که
کف دست یکی از شما که اشیاء را در آن نهند و از هر طرف که خواهد دست دراز کند و اقرب و در دنیا نزد من از آنجا درهمی است که در
دست یکی از شما باشد و بهر طرف که خواهد بگرداند و چون معلوم شد که ایمان اجمالی کافی است تفحص این تفاصیل ضرور نیست
اما نفی ملک موت نمودن و تأویل کردن آن بقوای بدنی یا نفوس فلکی و عقل فعال چنانچه حکما میکنند کفر است و بلا شک
خلاف است که آیا ارواح حیوانات را ملک موت قبض میکند یا ملک دیگر و چون نص صریحی در این باب بنظر نرسیده تفکر

دران هنگام ... با ید دانست که حیات و موت هر دو بحکم حق تعالی است و او محیی و ممیت همه است و میتواند بود که ملک
موت قبض کند با ملائکه دیگر و جنود او که بسیار اند و ظاهر آیات و اخبار در شرح حال آن است که ارواح انسانی محفوظ
بماند تا روز حشر چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی دهم آنکه اقرار باید کرد باینچه از اخبار صحیحه و معتبره
شده است از سکرات مرگ و شدائد آن و کیفیات آن و حاضر شدن رسول خدا صلعم و ائمه هدی صلوات الله علیهم در وقت قبض روح
هر شخص مؤمنان را از برای بشارت دادن و آسان کردن مرگ بر ایشان و کافران و منافقان و مخالفان را از برای زیادتی
شدت و صعوبت مرگ بر ایشان و انذار ایشان بعذاب و نکال ابدی و تفکر در کیفیت آن نباید کرد که حضور ایشان نزد هر میت
چگونه است و دیدن میت ایشان را بچه نحو است حضور ایشان در جسد اصلی است یا در جسد مثالی است چنانچه سابقا
اشاره بآن شد و از اکثر تفکر در آنها موجب استیلای شیطان و وساوس او میگردد و احادیث در این باب متواتر است و شعر
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که بحارث همدانی خطاب کرده مشهور بلکه متواتر است یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن
او منافق قبلا یعنی ای حارث همدانی هر که بمیرد مرا معاینه میبیند خواه مؤمن باشد و خواه منافق و در احادیث معتبره
بسیار از حضرت صادق منقول است که چون هنگام وفات مؤمن میشود حق تعالی دو ملک برای او میفرستد که یکی مسخی و دیگری
مسخی پس مسخی اهل و مال را از خاطر او فراموش میگرداند و مسخی او را راضی میکند که بجان دادن و چون ملک
موت می آید که قبض روح او بکند او میگرید ای دوست خدا جزع مکن بحق آن خداوندی که محمد را بحق فرستاده است من مهربانتر و مشفق
ترم نسبت بتو از پدر مهربان بگشا دیدهای خود را و نظر کن پس متمثل میشود از برای او رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن
و حسین و امامان از ذریت ایشان صلوات الله علیهم پس باو میگویند اینهایند رسول خدا و امامان که رفیقان تواند پس چون
بر ایشان چشم میگشاید ایشان را میبیند و منادی ندا میکند از جانب رب العزت که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی
الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی حضرت فرمود یعنی ای نفسی که مطمئن گردیده بسوی محمد
و اهل بیت او برگرد بسوی پروردگار خود در حالتی که راضی باشی بولایت ائمه خود مرضی و پسندیده باشی بثواب خدا
پس داخل شو در میان بندگان من یعنی محمد و اهل بیت او و داخل شو در بهشت من پس در آن وقت هیچ چیز محبوبتر
نیست بسوی او از آنکه روحش کشیده شود و ملحق شود بمنادی و در حدیث معتبر دیگر فرمود هیچ نفسی نمیمیرد مگر آنکه رسول
خدا و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما را میبیند راوی پرسید که چون ایشان را دید بدنیا برمیگردد فرمود نه چون ایشان را
دید میرود بسوی آخرت و هر که میآید رسول خدا نزدیک سر او می نشیند و علی نزدیک پاها و می نشیند پس حضرت
رسول سر را نزدیک گوش او میبرد و میگوید بشارت باد ترا منم رسول خدا و من بهترم از برای تو از آنچه گذاشتی در
دنیا پس حضرت امیر برمیخیزد و سر را نزد او میبرد و میگوید ای دوست خدا شاد باش منم علی بن ابی طالب که او را دوست میداشتی
و در این وقت نفع من بتو میرسد پس فرمود که این در کتاب خداست الذین آمنوا وکانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة

الدنیا

الدنیا و الآخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلک هو الفوز العظیم یعنی آنها که ایمان آورده اند و پرهیزکار بوده اند از برای ایشان است
بشارت در زندگانی دنیا و در آخرت و آنست فوز عظیم و در روایت معتبر دیگر فرمود که چون زبان محتضر بند میشود
رسول خدا و امیر المؤمنین حاضر میشوند و رسول خدا در دست راست او می نشیند و حضرت امیر در دست چپ او و حضرت
رسول باو میفرماید اما آنچه امید داشتی در پیش روی تست و اما آنچه میترسیدی از آن ایمن گردیدی پس در بهشت را
برای او میگشاید و میگوید این منزل تو است در بهشت اگر خواهی ترا برمیگردانیم بدنیا و آنچه خواهی از طلا و نقره بتو میدهیم
گوید مرا احتیاجی نیست بدنیا پس در آن وقت رنگش سفید میشود و جبینش عرق میکند و لبهایش بهم کشیده میشود و بینی اش
در آن میشود و آب از دیده اش روان میگردد و چون جان از بدنش بیرون رفت باز دنیا را بر او عرض میکنند و او اختیار
آخرت میکند پس روح او را و او را غسل میدهد با آنها که غسل میدهند و میگرداند بدن او را با آنها که میگردانند پس چون
او را کفن کردند و در جنازه گذاشتند و بر دوش برداشتند روح در پیش جنازه میرود و ارواح مؤمنان استقبال
او می آیند و بر او سلام میکنند و بشارت میدهند او را بآنچه حق تعالی از برای او مهیا کرده است از نعیم بهشت و چون او را
در قبر گذاشتند روح را باو برمیگردانند تا سر از او سؤال میکنند از آنچه میدانند از اعتقادات حق چون جواب
گفت در بهشت را برویش میگشایند پس داخل میشود بر او در قبرش از نور بهشت و خنکی و بوی خوش آن و ایضا بسند
معتبر از آنحضرت منقول است که خطاب بشیعیان نمود و فرمود بخدا قسم که خدا اعمال را از شما قبول میکند و بس و شما را
می آمرزد و بس و چون جان مؤمن بحلق او میرسد شاد و خوشحال میشود و میبیند آنچه موجب روشنی چشم اوست و چون
محتضر میشود حاضر میگردند نزد او رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک موت علیهم السلام پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
نزدیک او می آید و میگوید یا رسول الله این شخص دوست ما اهل بیت بود او را دوست بدار و رسول خدا بجبرئیل میگوید که این دوست خدا
و رسول و اهل بیت او است او را دوست بدار و جبرئیل بملک موت میگوید که این دوست میداشت خدا و رسول و اهل بیت او را پس او را
دوست دار و با او رفق و مدارا کن پس ملک موت نزدیک آید و گوید ای بنده خدا آیا گرفتی چیزی که آزاد کنی گردن خود را
از عذاب خدا آزاد کنی و امان یافتی و چنگ زدی در عصمت کبری در زندگانی دنیا گوید بلی
پرسد که آن کدام است مؤمن گوید ولایت علی بن ابی طالب ملک موت گوید راست گفتی آنچه میترسیدی خدا ترا از آن
امان داد و آنچه امید داشتی یافتی پس بشارت باد ترا برفاقت سلف صالح رسول خدا و علی و فاطمه و امامان از ذریت
ایشان پس جان او را قبض میکند برفق و مدارا و آسانی پس کفن و حنوط او را از بهشت می آورند و حنوط او از مشک
خوشبوتر خواهد بود و حلّه زرد از حلّهای بهشت باو میپوشانند و چون او را در قبر گذارند دری از درهای بهشت
برای او بگشایند که از شمیم و گلهای بهشت باو داخل شود و از پیش رویش و دست راست و چپش بقدر یکسال
راه بگشایند و باو بگویند بخواب مانند خوابیدن داماد در حجله خود پس او را گویند بشارت باد ترا بروح و ریحان و جنت

نعیم و بهره کاری که در نزد غضب نیست پس زیارت میکنند آل محمد را و دعا میکنند از برای شیعیان و سخن میگویند با ایشان و میخورند از طعام ایشان و آشامیدنی
از شراب ایشان و با ایشان سخن میگویند در مجالس ایشان تا وقتی که قائم ما اهل بیت ظاهر شود و چون آن حضرت ظاهر شود حق تعالی ایشان را مبعوث
گرداند با او و لبیک گویان و چون کافر بمیرد [illegible] رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک الموت حاضر شوند نزد او پس علی نزدیک
آید و گوید یا رسول الله این دشمن ما اهل بیت بود او را دشمن دار پس رسول الله ص از جبرئیل گوید که این دشمن خدا و رسول خدا و اهل بیت
رسول بود او را دشمن دار پس جبرئیل با ملک الموت گوید که این دشمن خدا و رسول خدا و اهل بیت بود او را دشمن دار و جانش را بعنف
و دشواری بگیر پس ملک الموت نزدیک او رود و گوید ای بنده خدا آیا در [illegible] دنیا که فکی جستی که خود را از گرو عذاب
خدا بیرون آوری و گوید [illegible] خود را از آتش جهنم [illegible] پس ملک الموت گوید بشارت باد ترا
ای دشمن خدا بغضب خدا و عذاب او و آتش جهنم اما آنچه از آن میترسیدی باو رسید پس جان او را بیرون آورد [illegible]
از بدن او [illegible] روح او [illegible] شیطان [illegible]
[illegible] در قبر [illegible] جهنم [illegible] داخل میشود [illegible]
و احادیث در این باب بسیار است [illegible] در مقام تحقیق تفاصیل آنها باشند **فصل چهارم**
در احوال عالم برزخ است باید تصدیق کرد بعالم برزخ و ثواب و عقاب آن و باقی بودن روح بعد از مفارقت
بدن چنانچه سابقا مذکور شد و بسؤال قبر و منکر و نکیر بدانکه برزخ مابین موت را میگویند تا قیامت و چون
میت را در قبر گذارند دو ملک می آیند از برای سؤال و روح را باو برمیگردانند از سر تا کمر و او را بر می نشانند
و او را سؤال میکنند و جمعی را که از ایشان سؤال میکنند بعضی از ایشان بعد از سؤال در راحت و نعمت
و بعضی در عذاب و شدت و سؤال و ضغطه و فشار قبر در این بدن است و سایر امور برزخ با روح
و تفصیل این مطالب در ضمن چند فایده بیان میشود **فایده اول** در بیان بقای روح است در برزخ
بدانکه شکی نیست در باقی بودن روح بعد از مفارقت از بدن و در آیات متکاثره و اخبار متواتره مذکور
که حق تعالی میفرماید گمان مبرید آنها را که کشته شده اند در راه خدا مردگانند بلکه زنده اند نزد پروردگار خود
در حالتی که روزی داده میشوند و شادند با آنچه خدا بایشان عطا کرده است از فضل خود و شاد میباشند
از برای مؤمنانی که ملحق نشده اند بایشان و در عقب ایشان اند با آنکه خوفی بر ایشان نیست و ایشان اندوهناک
نخواهند بود و در باب کفار میفرماید [illegible] تا وقتی که بیاید احدی از ایشان را مرگ
گوید پروردگارا برگردان مرا شاید عمل شایسته بکنم در آنچه گذاشته ام در عقب خود از مال دنیا
پس فرمود کلا نمیتواند شد این بدرستی که این کلمه ایست که او میگوید و قایل آنست و در عقب ایشان برزخی
است تا روزی که در قیامت مبعوث شوند و در احادیث بسیار از طریق خاصه و عامه منقول است که

بعد از مفارقت روح از بدن دنیا تعلق میگیرد ببدنی لطیف مثل بدن دنیا که در لطافت مثل اجسام ملائکه و جن است
و بآن بدن حرکت میکند و پرواز میکند چنانچه مذکور شد و شیخ مفید بسند معتبر از یونس بن ظبیان روایت
کرده است که گفت در خدمت حضرت صادق ع بودم فرمود که مردم چه میگویند در ارواح مؤمنان بعد از مرگ
ایشان گفتم میگویند در حوصله مرغان سبز میباشند گفت سبحان الله مؤمن گرامی تر است بر خدا از این چون وقت
مرگ او میشود می آیند بنزد او رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و با ایشان ملائکه مقربان خدا
هستند اگر گویا کند خدا زبان او را بشهادت از برای خدا بتوحید و از برای پیغمبر به نبوت و از برای اهل بیت بولایت
گواهی میدهند بر این رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و ملائکه مقربان با ایشان و اگر زبانش
بند شد حق تعالی مخصوص میگرداند پیغمبر خود را بعلم آنچه در دل اوست از این عقاید پس [illegible]
باین و شهادت میدهند بشهادت رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات [illegible]
است از ملائکه و چون حق تعالی قبض روح او نمود میبرد این روح را بسوی بهشت در صورتی مثل آن
صورت که در دنیا داشته است و میخورند و می آشامند پس هرگاه که تازه بر ایشان میرسد میشناسند
ایشان را بآن صورتی که در دنیا داشته اند و ابن بابویه در امالی از رسول خدا ص روایت کرده است که آن
حضرت در شب معراج گذشت بدرختی که در زیر آن درخت نشسته بودند کودکان بسیاری بر دور او
بودند حضرت از جبرئیل پرسید که این درخت کیست گفت که این درخت پدرت ابراهیم است فرمود این اطفال که
اویند گفت اینها اطفال مؤمنان اند که ایشان را غذا میدهد و علی بن ابراهیم از حضرت صادق ع روایت
کرده است که اطفال شیعیان ما را از مؤمنان تربیت میکند فاطمه صلوات الله علیها **مؤلف گوید** که این
حدیث احتمال تجسم روح و جسد مثالی هر دو دارد و احادیث بسیار که در باب ظهور انبیا و اوصیا بعد
از وفات ایشان وارد شده است مانند احادیث ظاهر شدن حضرت امیر المؤمنین و رسول خدا را بابوبکر در
مسجد قبا و نمودن حضرت امام حسن حضرت امیر علیه السلام را باصحاب خود و دیدن حضرت امیر ع حضرت
یوشع را و سخن گفتن با او و ملاقات کردن حضرت صادق و حضرت باقر علیهما السلام را و امثال اینها که در کتاب
بصائر الدرجات و غیر آن بطرق متعدده روایت شده است با این دو احتمال احتمال جسد اصلی نیز جاری
چنانچه شیخ مفید و جمعی از متکلمین و محدثین امامیه قایلند که بعد از سه روز یا بیشتر ارواح و [illegible] انبیا
و اوصیا [illegible] ایشان را بآسمان میبرند و دیدن حضرت رسول ص انبیا علیهم السلام
در شب معراج بر این حمل کرده اند و احادیث مسخ شدن بنی امیه بصورت وزغ هر سه احتمال دارد
اما در بعضی از آنها جسد اصلی ظاهرتر است و از صحایف الابرار فضل بن شاذان روایت کرده است که

حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در صحرای نجف بر روی سنگ سبزه خوابید قنبر گفت من جامه خود را
زیر تو بیندازم حضرت فرمود نه نیست مگر تربت مؤمنی یا مزاحمت نمودن در مجلس او و صحبت با او همچنین کرده
اصبغ بن نباته گفت تربت مؤمن را دانستم که چیست و خواهم بود مزاحمت در مجلس او چه معنی دارد حضرت فرمود
ای پسر نباته در این صحرا ارواح هر مؤمن و مؤمنه هست در قالبها از نور بر منبرها از نور و حسن بن سلیمان بن ... در کتاب مختصر
از کتاب قائم فضل بن شاذان این حدیث را روایت کرده است و در آخرش زیاد کرده است که ای پسر نباته اگر پرده
برداشته شود هر آینه خواهی دید ارواح مؤمنان را که حلقه حلقه نشسته اند و بدیدن یکدیگر میروند و با یکدیگر
صحبت میدارند و روح هر مؤمن در این وادی است و روح هر کافر در وادی برهوت یمن است و ایضا
از کتاب ... روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین که فرمود که روح مؤمن را در وقت قبض
که آیا خواهی که برگردانیم بسوی جسدی که در آن بودی گوید چه کنم بلا و بیماری و غم را کلینی از
حضرت امام علی نقی روایت کرده است که خواب دیدن در اول خلق بنی آدم نبود و بعد از آن حادث شد
سبب حدوث آن چه بود حضرت فرمود خداوند عز و جل رسولی فرستاد بسوی اهل زمان او و ایشان را
خواند بسوی عبادت الهی و طاعت و گفتند اگر این را بکنیم برای ما چه خواهد بود والله تو مال بیشتر نیست
و عشیره ات از ما عزیزتر نیست گفت اگر اطاعت من میکنید خدا شما را داخل بهشت میکند و اگر معصیت
کنید خدا شما را داخل جهنم میکند گفتند ... پس پیغمبر از برای ایشان وصف کرد گفتند ما کی به آنجا
میرویم گفت بعد از مردن گفتند ما می بینیم مرده های خود را که استخوان شده اند و پوسیده اند پس تکذیب ایشان
زیاد شد و استخفاف ایشان بآنحضرت بیشتر شد پس حق تعالی برایشان خواب دیدن را احداث کرد آمدند
بنزد آن پیغمبر و خبر دادند بآنچه دیده بودند و تعجب کردند در این باب داشتند پیغمبر گفت خدا خواست حجت بر شما
تمام کند باینها که بر شما وارد کرد بعد از مردن ارواح شما چنین خواهد بود هر چند بدنهای شما پوسیده
گردد و در حسن بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که گفت با ابو بصیر که هر که از شما با اعتقاد
ولایت ما بمیرد شهیدست هر چند در میان رختخواب خود بمیرد و زنده نزد خدا روزی میخورد و در
احادیث بسیار وارد شده است که چون بزیارت قبور خویشان و برادران مؤمن میروید مطلع میشوند
و انس میگیرند بشما و چون برمیگردید وحشت بهم میرسانند و کلینی بسند کالصحیح از حضرت صادق
روایت کرده است که مؤمن بزیارت اهل خود می آید می بیند چیزی را که دوست میدارد و از او میپوشانند
آنچه را کراهت دارد و کافر بزیارت اهل خود می آید می بیند آنچه را نمیخواهد و میپوشانند از او
آنچه را میخواهد بعضی در هر جمعه می آیند و بعضی کمتر و بعضی بیشتر بقدر عمل ایشان و در

معتبر دیگر منقولست که هیچ مؤمن و کافری نیست مگر در وقت زوال شمس بزیارت اهل خود می آید اگر مؤمن می بیند که اهل او
اعمال صالحه میکنند خدا را حمد میکند براین و اگر کافر می بیند که ایشان اعمال صالحه میکنند بر حسرت او میافزاید
و بسند کالموثق از اسحق بن عمار منقولست که گفت بحضرت کاظم عرض کردم که آیا میت بزیارت اهل خود می آید
فرمود بلی گفتم در چند مدت فرمود در هفته یا ماهی یا سالی بقدر منزلت خود گفتم بچه صورت می آید فرمود
بصورت مرغ لطیفی بر دیوار ایشان مینشیند و بر ایشان مشرف میشود اگر ایشان را بخیر و خوبی بیند شاد میشود
و اگر بشر و پریشانی بیند محزون و غمگین میشود و در روایت دیگر فرمود که می آیند بقدر فضایل خود بعضی هر روز
و بعضی هر دو روز و بعضی هر سه روز و کمتر ایشان در هر هفته در وقت زوال شمس یا امثال آن بصورت گنجشک
یا کوچکتر و با او ملکی می آید و باو می نماید آنچه باعث سرور اوست و از او میپوشاند آنچه باعث اندوه اوست
و برمیگردد با شادی و خوشحالی و ایضا از حضرت صادق روایت کرده است که از پروردگار رخصت طلب میکند
و حق تعالی دو ملک را با او میفرستد بصورت بعضی از مرغان می آید در خانه خود می نشیند و نظر میکند بسوی
اهل خود و سخن ایشان را میشنود و جمع میان این احادیث در کتاب مرآت العقول ذکر کرده ام و سایر اخبار
در بحار مذکور است و در حدیث معتبر منقولست که ابو بصیر از حضرت صادق سؤال کرد از ارواح
مؤمنان فرمود در حجره چند در بهشت میخورند از طعام آن و می آشامند از شراب آن و میگویند پروردگارا
قیامت را برای ما برپا کن و آنچه ما را وعده کرده عطا کن و ملحق کن اول ما را بآخر ما و ارواح مشرکان در آتش
معذب اند و میگویند پروردگارا برپا مکن برای ما قیامت را و آنچه وعده داده ما را بعمل میاور و ملحق
مکن آخر ما را باول ما پس از این احادیث متواتره معلوم شد که روح بعد از بدن باقی است و ثواب و عقاب
مییابد فی الجمله **فایده ثالثه** در بیان سؤال و ضغطه و ثواب و عقاب قبر است بدانکه اجماعی مسلمانانست که قبر حق
میباشد و روح را در آن برای سؤال بر بدن برمیگردانند بلکه از ضروریات دین اسلام است و منکر آن کافر است و ابن بابویه
از حضرت صادق روایت کرده است که کسی که سه چیز را انکار کند شیعه ما نیست معراج و سؤال قبر و شفاعت و همچنین
اعتقاد علمای ما آنست که سؤال مذکور ضروری است و در اکثر اخبار وارد است که یکی منکر است و دیگری نکیر و در بعضی
از روایات وارد شده است که نسبت بمؤمنان مبشر و بشیر است و نسبت بمخالفان منکر و نکیر است زیرا که از برای
مؤمنان بصورتهای خوب می آیند و بشارت میدهند ایشان را بثوابها و نعیم و از برای کافران و مخالفان بصورتهای
مهیب می آیند و ایشان را وعید بعذاب میکنند و مشهور میان متکلمین امامیه آنست که سؤال قبر عام نیست
بلکه مخصوص مؤمن محض کامل و کافر محض است و مستضعفان و اطفال و مجانین را سؤال نیست و همچنین کسی را
که بعد از آنکه داخل شد در قبر تلقین کنند از او سؤال نمیکنند چنانچه در روایت وارد شده است که چون او را در قبر تلقین

کنند دو ملک بیایند یکی میگوید بیا برویم تلقین حجت او کرده اند و شیخ شهید علیه الرحمه گفته است سؤال قبر حق است
اجماعاً مگر کسی را که تلقین کرده باشند و بعضی از علما در کتب خود روایت کرده اند از ابو امامه باهلی که
رسول خدا صلی فرمود که چون یکی بمیرد از اهل شما و خاک بر او بریزند پس یکی از شما نزد قبر او بایستد و بگوید ای فلان پسر
فلانه و نام او و مادرش را بگوید او میشنود و جواب نمیگوید پس باید دیگر بگوید او درست مینشیند و میگوید ارشاد کن رحمک
خدا تا رحمت کند پس بگوید بیاد آور آن اعتقادی را که بر آن از دنیا بیرون رفتی شهادت بوحدانیت خدا و برسالت محمد
و آنکه پسندیدی خدا را از برای پروردگاری و اسلام را از برای دین خود و محمد را از برای پیغمبری خود و قرآن را امام
خود پس منکر و نکیر پس میروند و میگویند ما چه اینجا نشسته ایم تلقین حجت او کردند و فرمود که اگر نام مادرش را نداند
او را بحوا نسبت دهند و خلاف کرده اند در آنکه آیا انبیا و اوصیا علیهم السلام سؤال قبر میباشد یا نه و تفکر در این مسئله
ضرور نیست اگر چه عدم سؤال ظاهر است و در سؤال اطفال علما خلاف کرده اند و اظهر عدم سؤال است و شیخ مفید
رحمه الله علیه در شرح عقاید صدوق گفته است که ارواح بعد از موت اجساد بر دو نوع اند بعضی منتقل بثواب یا عقاب
میشوند و بعضی باطل میشوند و ثواب و عقاب نمی یابند از حضرت صادق ع پرسیدند از کسی که میمیرد روح او در کجا میباشد
حضرت فرمود هر که بمیرد و او محض ایمان باشد محضاً یا محض کفر باشد محضاً منتقل میشود روح
او از هیکل که داشت بمثال آن در صورت و جزا داده میشود باعمال خود تا روز قیامت چون حق تعالی او را مبعوث
گرداند ایشان را محشور گرداند در قیامت انشا میکند جسم و بدن او را و بر میگرداند روح را ببدن اصلی او و محشور
میگرداند او را که جزای اعمال او را وافی و کامل بدهد پس مؤمن بعد از موت منتقل میشود از جسد خود بجسدی
که مثل آن باشد در صورت پس او را جای میدهند در جنتهای عدن دنیا و متنعم میباشد در آنجا تا روز قیامت
و کافر منتقل میشود روح او از جسد خود باجسادی مثل آن بعینه و میبرند او را بسوی آتشی که معذب باشد
بآن تا روز قیامت و شاهد این دعوی آن است که حق تعالی فرموده است در باب مؤمن آل یس یا او گفته شد که داخل شو
در بهشت گفت ای کاشکی قوم من علم بهم میرسانیدند بآمرزیدن پروردگار من او را و آنکه او کرده اینم از اکرام کرده شدگان
گواهی داده است و دلیل بر حال کافر آنکه در باب فرعون و اتباع او فرموده است که آتش را بر ایشان عرض میکنند در بامداد
و پسین و در روز قیامت میگویند داخل کنید آل فرعون را در شدیدترین عذابها و نوع دیگر آن است که سؤال و عقاب
و ثواب ایشان نمی باشد و در احادیث از حضرت صادق ع وارد شده است که سؤال قبر و رجعت مخصوص کسی است که محض
ایمان داشته باشد یا محض کفر و باقی خلق را سؤال و رجعت نمی باشد و در احادیث وارد شده است که انبیا و ائمه
صلوات الله علیهم ارواح ایشان ببدنهای ایشان از زمین بآسمان میروند و متنعم ایشان [illegible] اصلیت کرده
دنیا داشتند و این مخصوص ایشان است و غیر ایشان این نمی باشد و از حضرت رسول ص منقول است که هر که

صلوات فرستد بر من نزد قبر من میشنوم آن را و هر که صلوات فرستد بر من از دور بمن میرسد و فرمود که هر که صلوات
فرستد بر من یک مرتبه صلوات فرستم با او ده مرتبه و هر که صلوات فرستد بر من ده مرتبه صلوات فرستم با او صد مرتبه
پس هر که خواهد صلوات را بسیار فرستد و هر که خواهد کم فرستد پس بیان کرد آن حضرت که بعد از بیرون رفتن از دنیا
صلوات بر او را میشنود و این نمی شنود مگر آنکه نزد حق تعالی زنده باشد و هم چنین ائمه هدی صلوات الله علیهم سلام کننده
بر ایشان از نزدیک میشنوند و از دور بایشان میرسد و آثار صحیحه از ایشان بر این مضمون وارد شده است و
حق تعالی فرموده است که شهیدان زنده اند نزد خدا و روزی بایشان میرسد و روایت کرده اند که حضرت رسول ص ایستاد
بر سر چاه بدر و خطاب کرد مشرکانی را که در آن روز کشته شده بودند و در چاه افکنده بودند و فرمود که بتحقیق شما ها
بدی بودید از برای رسول خدا او را از خانه او بیرون کردید و آزار دادید پس اجتماع کردید بعداوت او و با او
جنگ کردید من وعده پروردگار خود را حق یافتم پس عمر بآنحضرت گفت یا رسول الله خطاب میکنی با مرده هائی که جان
ایشان رفته است حضرت فرمود بس کن ای پسر خطاب بخدا که تو شنواتر نیستی از ایشان و نیست میان ایشان و میان آنکه
بگیرند ملائکه ایشان را بگرزهای آهن مگر آنکه من روی از ایشان بگردانم و منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه سوار شد بعد از انقضای حرب در بصره و در میان صفهای کشتگان میگشت تا رسید بکعب بن سور قاضی
بصره که عمر او را نصب کرده بود و در فتنه مصحف بگردن او انداخته بود با اهل بصره از برای جنگ آنحضرت آمده بود
کشته شد چون حضرت او را در میان کشتگان دید فرمود که او را بنشانید چون نشانیدند فرمود ای کعب
من وعده خدای خود را یافتم که حق بود آیا تو وعده خدای خود را یافتی که حق بود پس فرمود بخوابانید او را چون
بطلحه رسید با او نیز چنین کرد پس مردی از اصحاب آنحضرت گفت چه فایده دارد سخن تو با دو کشته شده که سخن ترا
نمی شنوند فرمود ای مرد بخدا سوگند که هر دو سخن مرا شنیدند چنانکه اهل قلیب بدر سخن حضرت رسول را شنیدند
و اینها از جمله اخبار است که دلالت میکند بآنکه بعضی از بدنها بر میگردد بسوی او روح او از برای تنعم ایشان
یا عذاب ایشان و این عام نیست در همه کس بلکه بر تفصیلی است که گفتیم تمام شد کلام مفید و کلینی قدس سره
در قبر
از احادیث بسیار از حضرت صادق ع روایت کرده است که سؤال کرده نمیشود مگر کسی که خالص کرده باشد
ایمان را خالص کرده یا کفر را خالص کرده باشد گفتم پس باقی خلق فرمود و اما جماعت دیگر از ایشان غافل اند یعنی متعرض
ایشان نمیشوند و بسند صحیح دیگر از آن حضرت روایت کرده است که سؤال از کسی میشود که متمحض بود و واقع
میشود و ایضاً بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که دو ملک می آیند که ایشان منکر و نکیر بسوی
میت در وقتی که در قبر گذاشته شده صداهای ایشان مانند رعد قاصف است و دیده های ایشان مانند برق خاطف
و زمین را به دندانهای خود میشکافند و موهای ایشان را آویخته کرده میان آنها راه میروند و سؤال میکنند

از بهشت که کیست پروردگار تو و چیست دین تو اگر مؤمن است میگوید خدا پروردگار من است و دین من اسلام
پس از او میپرسند که چه میگویی در حق این مردی که در میان شما بیرون آمد میگوید که از محمد رسول خدا از من میپرسید
گواهی میدهم که او رسول خداست گویند گواهی میدهیم که او رسول خداست پس باو میگویند بخواب خوابی که در آن
خواب پریشانی نباشد و قبر او را نود ذرع گشاده میگردانند و از برای او دری بسوی بهشت میگشایند و جای خود را
در بهشت می‌بیند و اگر میت کافر باشد آن دو ملک بآن هیئت بر او داخل میشوند و شیطان را در پیش روی او بازمیدارند
که دیدهای او مانند مس سرخ است چون آن سؤالها را از او میکنند میگوید نمیدانم پس شیطان را با او میگذارند و مسلط
میگردانند بر او در قبرش نود و نه اژدها که اگر یکی از آنها بر زمین بدمد هرگز گیاه از زمین نروید و دری
از برای او بسوی جهنم میگشایند و جای خود را بآنجا می‌بیند و ایضا از ابوبکر حضرمی روایت کرده است که گفتم
بحضرت صادق که کیستند آنها که در قبر از ایشان سؤال میکنند فرمود کسی که ایمان را خالص کرده باشد و کسی که کفر خالص
داشته باشد گفتم پس باقی این خلق چه میشوند گفت بخدا سوگند که ایشان را وا میگذارند و اعتنا بایشان نمیکنند گفتم
از چه چیز سؤال میکنند گفت از حجت و امامی که در میان شماست پس از مؤمن میپرسند که چه میگویی در حق فلان پسر
فلان میگوید او امام من است پس میگویند بخواب خدا خوابت را خوب گرداند خواب استراحت بگذارد و دری از بهشت
برای او میگشایند و پیوسته نسیم بهشت بر تخت او میرسد تا روز قیامت و از کافر سؤال میکنند که چه میگویی در حق
فلان پسر فلان میگوید امام زمان که شنیدم او را و نمیدانم که کیست او پس میگویند هرگز ندانی و دری از جهنم برای او میگشایند
و پیوسته حرارت جهنم باو میرسد تا روز قیامت و بسند معتبر از حضرت کاظم روایت کرده است که سؤال میکنند در
قبر از مؤمن که کیست پروردگار تو میگوید خدا میگویند چیست دین تو میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید
محمد میگویند کیست امام تو میگوید فلان میگویند چگونه دانستی این را میگوید امری بود که خدا مرا هدایت کرد بآن و مرا
ثابت داشت برآن میگویند باو بخواب خوابی که در آن الم نباشد مانند خواب نو عروس پس دری از
بهشت برای او میگشایند که از نسیم بهشت و گلهای آن باو میرسد پس میگوید پروردگارا قیامت را قائم گردان تا
باهل و مال خود برگردم و از کافر میپرسند پروردگار تو کیست میگوید خدا میگویند پیغمبر تو کیست میگوید محمد میگویند
دین تو چیست میگوید اسلام میگویند از کجا دانستی میگوید از مردم شنیدم میگفتند من گفتم پس گرزی بر او میزنند
که اگر جن و انس همه جمع شوند تاب آن را نداشته باشند پس میگدازد چنانکه طلا میگدازد پس روح را باو برمیگردانند
و دل او را در میان دو لوح از آتش میگذارند پس میگوید پروردگارا قیامت را دیر کن **مؤلف گوید**
که این حدیث دلالت میکند بر آنکه ایمان شیعیان بخدا و رسول باعتبار عدم ایمان بائمه حق و توسل بایشان ظنی و تقلیدی
و بی ثبات است چنانکه در کتاب حسین بن سعید بسند صحیح از سلیمان بن خالد منقول است که گفت از حضرت صادق

پرسیدم از آنچه ملاقات میکند از صاحب قبر فرمود دو ملک هستند که ایشان را منکر و نکیر میگویند می‌آیند بنزد صاحب قبر و از او
سؤال میکنند از رسول خدا که آیا حق بود اگر از اهل شک است میگوید نمیدانم میشنیدم که مردم میگفتند رسول خداست
نمیدانم که حق بود یا دروغ بود پس بر او میزنند ضربتی که اهل آسمانها و اهل زمین میشنوند مگر جن و انس و اگر صاحب یقین است
نمیترسد و میگوید شهادت میدهم که او رسول خدا بود آمد با هدایت و دین حق پس خود را در بهشت می‌بیند و قبر او را فراخ
میگردانند و میگویند بخواب بنهایت استراحت و ابن بابویه از حضرت امام موسی روایت کرده است که چون
مؤمن بمیرد مشایعت میکنند جنازه او را هفتاد هزار ملک تا قبر او و چون او را داخل قبر کنند منکر و نکیر می‌آیند و او را
مینشانند و میگویند که کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو میگوید پروردگار من خداست و محمد پیغمبر من است
و اسلام دین منست پس میگشایند قبر او را تا آنجا که دیده او کار کند و طعام از بهشت از برای او می‌آورند و داخل
میگردانند بر او فرح و روح و بهشت را این است معنی قول حق تعالی فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان یعنی در
قبر و جنة نعیم یعنی در آخرت و چون کافر بمیرد مشایعت میکنند او را هفتاد هزار ملک از زبانیه جهنم تا قبر او و او سوگند
میدهد حاملان جنازه خود را که او را برگردانند که هرچه میشنوند بغیر جن و انس که ملائکه اند و میگوید کاش مرا بازگشتی
میبود تا از مؤمنان میشدم و میگوید مرا برگردانید بسوی دنیا شاید عمل شایسته بکنم در آنچه گذاشته‌ام پس زبانیه جواب
او میگویند کلا این سخنی است که تو میگویی و ملائکه ایشان را ندا میکنند که دروغ میگوید اگر برگردد باز بهمان اعمال برمیگردد
و او را چون در قبر داخل کنند و مردم از او مفارقت کنند منکر و نکیر می‌آیند بسوی او در بدترین صورتها
و او را مینشانند و سؤال میکنند از او از پروردگار او و دین او و کتاب او پس زبانش مضطرب میشود و نمیتواند جواب بگوید پس میزنند
عذاب الهی بر او [illegible] که همه چیزها از آن میترسند پس باز از او سؤال میکنند میگوید نمیدانم میگویند هرگز ندانی و هدایت نیابی و دری
نشوی پس دری از برای او بسوی جهنم میگشایند و بعضی از آنها که از برای مهمان مهیا میکنند حمیم جهنم از برای او
می‌آورند و این است مراد از قول حق تعالی و اما ان کان من المکذبین الضالین فنزل من حمیم یعنی در قبر و تصلیة جحیم یعنی در
آخرت و اما آنچه در قبر از او سؤال میکنند معلوم است که سؤال از عقاید ایمانی میکنند خصوصا امامت ائمه صلوات الله
علیهم و احادیث از طرق خاصه و عامه متواتر است که در قبر از ولایت علی بن ابیطالب سؤال میکنند چنانکه شیخ کشی
بسند معتبر از یونس بن عبدالرحمن روایت کرده است که در خدمت حضرت امام رضا رفتم فرمود که علی بن حمزه مرد
گفتم بلی فرمود که داخل آتش شد پس پرسیدند از او از امام بعد از پدرم گفت بعد از او امامی نمیدانم پس ضربتی بر او زدند
که قبرش پر از آتش شد و بروایت دیگر فرمود که او را نشانیدند در قبرش پس سؤال کردند از ائمه علیهم السلام نام
همه را گفت تا آنکه بنام من رسیدند توقف کرد پس بر سرش ضربتی زدند که قبرش مملو از آتش شد و در بصائر
الدرجات از زرارة بن حبیش روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود که چون بنده را داخل قبر میکنند دو ملک بنزد

می آیند که اسم ایشان منکر و نکیر است پس اول چیزی که سؤال میکنند از پروردگار اوست پس از پیغمبر او پس از ولی او اما
او اگر جواب گفت نجات یافت و اگر عاجز شد عذاب میکنند او را پس مردی گفت اگر کسی پروردگار و پیغمبر خود را
شناخت و ولی خود را نشناخت چون است حال او فرمود مذبذب است نه از اینهاست و نه از آنهاست و هر که را
خدا گمراه کرده نخواهی یافت هرگز از برای او راهی بسوی نجات و گفتند به رسول خدا که ولی ما کیست ولی خود و ولی شما
در این زمان علامات و نشانهای او وصیان او و از برای هر زمان عالمی میباشد که خدا او را حجت تمام میکند بر خلق آنکه
نگویند چنانکه گمراهان پیش از ایشان گفتند در وقتی که انبیای ایشان رفتند پروردگارا چرا نفرستادی بسوی ما
ما رسولی پس متابعت کنیم آیات ترا پیش از آنکه ذلیل و خوار شویم بما رسید و ضلالت ایشان آن بود که آیات را که
اوصیای باشند ندانستند پس حق تعالی در جواب ایشان فرمود بگو همه انتظار میکشیم پس شما نیز منتظر باشید پس
بزودی خواهید دانست که کیستند اصحاب صراط سوی یعنی راه راست و کیستند که هدایت یافته اند و تعبیر و لغتها
ایشان آن بود که گفتند ما که ربیت علمای ایشان تحقیق اوصیای تا آنکه امامی را بشناسیم پس حق تعالی خبر ... کرد ایشان را
باین و اصحاب صراط اوصیا علیهم السلام اند که بر صراط می ایستند و داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشان را بشناسد و
داخل جهنم نمیشود مگر کسی که ایشان او را نشناسند و او ایشان را بامامت نشناسد زیرا که ایشان عرفای
الهی اند که مردم را با ایشان شناسایند و گواه گرفت بر ایشان در وقتی که پیمان از ارواح گرفت در صحف و میثاق و وصف
کرده است ایشان را در کتاب خود در آنجا که فرموده است و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم یعنی بر اعراف
ما بین بهشت و جهنم مردانی چند هستند که میشناسند همه را بسیمای ایشان و ایشانند گواهان بر دوستان
خود و رسول خدا گواه است بر ایشان و از برای ایشان از بندگان عهد و پیمان گرفته است که اطاعت ایشان
بکنند و رسول خدا نیز پیمان گرفت از مردم که اطاعت ایشان بکنند چنانچه حق تعالی فرموده است فکیف اذا جئنا
من کل امة بشهید تا آخر دو آیه یعنی پس چگونه خواهد بود حال مردم در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی و بیاوریم
ترا گواه باین گواهان در آن روز خواهند و آرزو خواهند کرد آنها که کافر شده اند و نافرمانی رسول کرده اند
اطاعت اوصیا و سایر امور که کاش با زمین یکسان و هموار میشدند و کتمان نکنند در آن روز سخنی را از خدا
یا کتمان نمیکردند سخنی را از خلفای دنیا و شاذان بن جبرئیل در فضایل و غیر او روایت کرده اند که چون فاطمه
بنت اسد مادر حضرت امیرالمؤمنین علیهما السلام بعالم اعلی ارتحال نمود حضرت امیر علیه السلام گریان بخدمت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله آمد حضرت فرمود چرا میگریی خدا هرگز دیدهای ترا نگریاند گفت والده ام فوت شد حضرت فرمود که
والده من فوت شده است او والده من بود که فرزندان خود را گرسنه میداشت و مرا سیر میکرد و اولاد خود را ژولیده مو میگذاشت و مرا
روغن میمالید والله که در خانه ابوطالب درخت خرمایی بود سبقت میگرفت در بامداد و از برای من میچید و از

پسر عمان من پنهان میکرد و از برای من پس حضرت فرمود تو در خود بخواند تا کفن او را تحصیل نماید و پیراهن مبارک خود را داد که او را
در آن کفن کردند و در حالت تشییع جنازه او قدم را آهسته میگذاشت و بنا ملایمت میرفت و پا برهنه میرفت و در نماز
بر او هفتاد تکبیر گفت و در قبر او خوابید و بعد از آن بدست کریم خود او را در لحد خوابانید و شهادت تلقین او کرد و چون
پر کردند مردم خواستند که بر گردند حضرت گفت پسر فاطمه پسر جعفر و پسر عقیل پسر علی ابن ابیطالب چون برگشتند مردم گفتند یا رسول الله
در این جنازه کاری چند کردی که در جنازه دیگر نمی کردی فرمود امروز تا ... رفتن من از برای کرامت از صحابه ملائکه بود
و هفتاد تکبیر گفتن از برای آن بود که هفتاد صف از ملائکه بر او نازل گردیدند و اما آنکه در لحد او خوابیدم از برای آن بود که در
حال حیات او ضغطه قبر را از برای او ذکر کرده بودم گفت واضعفاه پس در لحد او خوابیدم تا از میت او رفع شده بود و اما آنکه کفن کردم
او را به پیراهن خود از برای آن بود که روزی در حال حیات او قیامت را ذکر کردم و گفتم مردم برهنه محشور خواهند شد گفت
واسوأتاه او را به پیراهن خود کفن کردم که پوشیده محشور گردد و اما آنکه گفتم ابنک ابنک برای آن بود که در وقت
آمدند او را سؤال کردند از پروردگار او گفت خدا پروردگار من است و گفتند کیست پیغمبر تو گفت محمد پیغمبر من است
گفتند کیست ولی و امام تو شرم کرد از آنکه بگوید فرزند من پس او را گفتم بگو فرزندت علی بن ابی طالب پس خدا دیده او را
روشن کرد مؤلف گوید که این حدیث دلالت میکند بر آنکه از امامت امام پیش از زمان امامت نیز سؤال
میکنند و این مخصوص کسی باشد که علم بامامت او بهم رسانیده باشد و محتمل است که مخصوص مقربان باشد یا مخصوص
حضرت فاطمه باشد از برای اظهار جلالت و جنابش و از احادیث اشعار باین دارد و کلینی بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که چون مؤمن را چون از خانه اش بیرون می آورند مشایعت میکنند او را ملائکه تا قبر او را
ازدحام میکنند بر او تا او را بقبرش میرسانند چون بقبر رسید زمین با او میگوید مرحبا خوش آمدی و بسوی اهل خود آمدی بدرستی
که بخدا سوگند که دوست میداشتم که مثل تو کسی بر روی من راه رود خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس قبر او را گشاده میکند
بقدر آنکه چشم او کار میکند و داخل میشوند بر او دو ملک قبر منکر و نکیر و سؤال میکنند از او که کیست پروردگار تو
میگوید خدا میگویند چیست دین تو میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید کیست امام تو میگوید فلان پس منادی
از آسمان ندا میکند که راست گفت بنده من از فرشهای بهشت در قبرش بگسترانید و دری از بهشت بسوی قبرش بگشائید
و از جامهای بهشت بر او بپوشانید تا بیاید بنزد ما آنچه نزد ما است از برای او بهتر است پس او را گویند بخواب مانند خواب
داماد در حجله خوابیدن کردن خواب پریشان نباشد و اگر کافر باشد ملائکه مشایعت او کنند تا قبر او را و زمین با او
گوید لا مرحبا بجای بدی آمدی والله که من دشمن میداشتم که مثل تو کسی بر روی من راه رود البته خواهی دید که با تو چه خواهم
کرد پس بر او تنگ میگیرد و میفشارد او را تا استخوانهای پهلوهایش بیکدیگر میچسبند پس منکر و نکیر بر او داخل میشوند
بغیر از آن صورت که بر مؤمن داخل شدند و او ابن شیاطین است و ... او را ... میگویند پروردگار تو کیست پس

او مضطرب میشود و میگوید میشنیدم مردم میگفتند میگفتم هر کس نداند و همچنین از پیغمبر و امام میپرسند و همین جواب را میگوید
پس از آسمان ندا میرسد که دروغ گفت بنده من فرش کنید قبر او را از آتش و بپوشانید او را جامهای آتش و بگشائید از برای
او دری بسوی آتش تا بیاید بسوی ما او تا روز قیامت پس ملک گرز آتشی بر او میزند که ده
مرتبه آتش از قبرش پیدا میشود و اگر آن ضربت را بر کوههای تهامه بزنند هر ریزه میشود و مسلط میکند بر او در قبرش
مارها که او را بگزند و میبیند شیطان او را و اندوه می آورد و صدای عذاب او را میشنود هر که خدا خلق کرده است
مگر جن و انس و بسبب آنکه میشنود صدای کفشهای مشایعت کنندگان خود را و صدای بهم زدن دستهای ایشان را
و این است معنی قول حق تعالی و یثبت الله الذین آمنوا تا آخر آیه که تفسیر ظاهرش این است که ثابت میدارد حق تعالی آنها را
که ایمان آورده اند بقول و اعتقاد ثابت در زندگانی دنیا و در آخرت و گمراه میکند و مخذول میگرداند ظالمان را و میکند
خدا آنچه میخواهد و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که هیچ موضعی قبری نیست مگر آنکه هر روز سه مرتبه
میگوید منم خانه خاک منم خانه بلا منم خانه کرم و بروایت دیگر میگوید منم خانه غربت منم خانه وحشت منم خانه کرم منم
باغی از باغهای بهشت یا گودالی از گودالهای جهنم پس در حدیث اول فرمود که چون داخل آن میشود بنده مؤمن میگوید
خوش آمدی و اهل خود آمدی تا آخر آنچه در حدیث سابق گذشت تا آنکه فرمود که از برای او دری میگشایند که جای خود را
در بهشت می بیند پس از آن در می آید مردی که دیده های او از نیکوتر چیزی ندیده باشد پس مؤمن گوید ای بنده خدا کیستی
از تو نیکوتر چیزی ندیده ام گوید من اعتقاد نیکم که تو داشتی و عمل صالحم که تو میکردی پس بگیرند روحش را که در اینجا بگذارند در
بهشت با خود ... میگویند بخواب با دیده روشن پس پیوسته نسیمی از بهشت بجسد او میرسد که لذت خوشی و بوی خوش
آن را می یابد تا مبعوث گردد در قیامت و چون کافر داخل قبر شود گوید لا مرحبا بر او و ... بدرستیکه استحقاق نمای او را
کنند و آنچه الاقول بگوید و دری از برای او بسوی آتش بگشایند و از آن در می آید پس ... که هرگز بآن بد صورتی
و قباحت منظری ندیده باشد پس گوید من از عمل بدم که میکردی و آن اعتقاد خبیثم که داشتی پس روح او را بهوا نیافکرا و
نمونه بودند آتش بگذارند و پیوسته نفخه از آتش بجسد او میرسد و الم و حرارت آن را در جسد خود بیابد تا روزی
که مبعوث شود و مسلط کرده الله بروح او شصت و نه مار عظیم که او را بگزند و گوشتش را در بدن کرا که یکی از آن مارها
بدمد در زمین بلند هرگز گیاه از آن نروید و بعضی از علما از ابوهریره روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی یثبت الله
الذین آمنوا بالقول الثابت که قول ثابت شهادتین است و فی الآخرة در قبر است که دو ملک داخل میشوند و سؤال میکنند
از رب و از نبی و از قبله و از امام و امام علی است و یضل الله الظالمین یعنی در قبر گمراه میکند خدا ظالمان را از گفتن
علی که جواب نمیگویند در وقتی که از امام سؤال میکنند و ایضا از حضرت رسول صلعم روایت کرده اند که خدا را دو
ملک هست که ایشان را ناکر و نکیر میگویند نازل میشوند بر میت در قبر و سؤال میکنند از او و از پروردگار او

و پیغمبر او و دین او و امام او اگر بحق جواب گفت او را بملائکه نعیم تسلیم میکنند و اگر عاجز شد از جواب او را بملائکه عذاب تسلیم میکنند
تا از بعضی روایات ظاهر میشود که از بعضی از اعمال نیز سؤال میکنند چنانچه کلینی از حضرت صادق ع روایت کرده است که
سؤال کرده میشود میت در قبر از پنج چیز از نمازش و زکاتش و حجش و روزه اش و از ولایت ما اهل بیت پس میگوید ولایت
از کنار قبر با آن چهار که هر نقصی که در شما ها باشد من تمام کنم و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که چون میت
مؤمن داخل قبر میشود نماز از جانب راست می آید و زکوة از جانب چپ و بر او میتابد و نیکوئی بر او مشرف میشود و صبر بکناری
میرود چون دو ملک داخل میشوند که سؤال کنند صبر میگوید با نماز و زکوة که دریابید صاحب خود را و اگر شما عاجز شوید
من او را در می یابم و در تفسیر امام حسن عسکری ع مذکور است که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که هر که تقویت کند شیعه ضعیف
که حجت بر ناصبی تمام کند حق تعالی در روزی که او را داخل قبر میکنند تلقین میکند که بگوید
خدا پروردگار منست و محمد پیغمبر منست و علی ولی و امام منست و کعبه قبله منست و قرآن سرور و شادی من و ذخیره آخرت
من است و زنان و مردان مؤمن و مؤمنه برادران و خواهران من اند پس حق تعالی فرماید که حجت خود را القا کردی وفا
شد از برای تو اعلی درجات بهشت پس در آن وقت قبرش بهترین باغستانهای بهشت میگردد و در محاسن بسند صحیح از آنحضرت
روایت کرده است که چون مؤمن میمیرد داخل میشود در قبرش شش صورت که یکی از آنها خوشروتر و خوشبوتر و پاکیزه
بوتر است و پاکیزه تر است از باقی صورتها پس یکی در جانب راست می ایستد و یکی در جانب چپ و یکی در پیش رو و یکی در پایین
پا و آنکه خوشروتر است در بالای سر پس سؤال یا عذاب از جهتی که می آید آنکه در آن جهت ایستاده است مانع میشود پس آنکه
از همه خوشروتر است با آن صورتها میگوید شما کیستید خدا شما را جزای خیر دهد آنکه در جانب راست است
گوید من نمازم صاحب جانب چپ گوید من زکوتم آنکه در پیش روست گوید من روزه ام آنکه در عقب است گوید من حج و عمره ام
و آنکه در پایین پاست گوید من نیکوئی و احسان ببرادران مؤمنم پس آنها گویند او را تو کیستی که از ما همه بهتر و خوشروتر و خوشبوتری
گوید من ولایت آل محمدم صلوات الله علیهم و ابن بابویه رحمه الله علیه بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیهما السلم
روایت کرده است که آنحضرت در هر جمعه در مسجد رسول مردم را موعظه میکرد و از جمله مواعظش این بود ای فرزند آدم
اجل تو سریعترین چیزهاست بسوی تو و نزدیک است که ترا دریابد و ملک قبض کند روح ترا و بروی بسوی حق تعالی تنها
پس برگردانیده شود بسوی تو روح تو و در آیند بسوی تو منکر و نکیر از برای سؤال تو و امتحان شدید تو بدرستیکه اول چیزی
که از تو سؤال کنند از دین تو است که بآن اعتقاد داشته و از کتاب تو است که تلاوت میکرده و از امامی است که ولایت
او را اختیار کرده بودی پس عمرت را در چه چیز فانی کرده و از مال تو که از کجا کسب کرده و در چه چیز تلف
کرده پس حذر خود را بگیر و مهیا شو جواب را پیش از امتحان و سؤال اگر مؤمن و پرهیزکاری و عارف بدین خود
و متابعت ائمه صادقین کرده و موالات با اولیا و دوستان خدا کرده خدا حجت ترا تلقین تو میکند و زبانت را گویا

میگرداند صواب بی جواب را نیکو میگوید و بشارت میدهند ترا بهشت و خوشنودی خدا و ملائکه نیکو روی خوشبوی
و استقبال میکنند ترا ملائکه بروح و ریحان و اگر چنین نباشد زبانش مضطرب میشود و حجتش باطل میشود و نیکو نمیگوید
از جواب و بشارت میدهند ترا باتش و استقبال میکنند ترا ملائکه بنزل الجحیم و سوختن جهنم و اما ضغطه قبر و ثواب
و عقاب آن فی الجمله اجماعی جمیع مسلمانان است چنانچه مذکور شد و از احادیث معتبره ظاهر میشود که ضغطه قبر و بدن
اصلی است و عام نیست و تابع سؤال قبر است و کسی را که سؤال نکنند او را ضغطه نخواهد بود و علی بن ابراهیم گفته است در تفسیر
این آیه وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ برزخ امر بین امرین است و آن ثواب و عقاب در مابین دنیا و آخرت است
و این رد میکند قول کسی را که انکار عذاب قبر و ثواب و عقاب پیش از قیامت میکنند و حضرت صادق علیه السلام فرمود بخدا
سوگند که نمیترسم بر شما مگر برزخ را اما در وقتی که در قیامت کار بما باشد ما اولی ایم بشفاعت شما و ابن بابویه
و دیگران از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که چون سعد بن معاذ انصاری برحمت الهی واصل شد حضرت رسول ص امر
فرمود که او را غسل دادند و کفن و حنوط کردند و چون جنازه اش برداشتند حضرت بی کفش و ردا با جنازه او روان
شد و گاه جانب راست جنازه را میگرفت و گاه جانب چپ را و چون بقبر رسید حضرت خود داخل قبر او شد و بدست مبارک
خود او را لحد گذاشت و خشت بر او برچید و فرجها را بگل و سنگ محکم میکرد و چون فارغ شد فرمود که میدانم که در قبر
میپوسد و لیکن خدا دوست میدارد که کسی که کاری کند محکم بکند پس مادر سعد گفت ای سعد گوارا باد ترا بهشت حضرت
فرمود ای مادر سعد جزم مکن بر پروردگار خود بدرستیکه سعد را فشاری در قبر رسید پس اصحاب گفتند یا رسول الله
از برای سعد کاری چند کردی که از برای دیگری نکردی گفت چون ملائکه بی کفش و ردا در جنازه او میرفتند من تاسی
بایشان کردم و دست من در دست جبرئیل بود هر جا که او میگرفت من میگرفتم و گفتند یا حضرت با این نسبتها و جلال آوردی فرمودی که
که ضغطه باو رسید فرمود که بلی با اهلش کج خلقی میکرد و بروایت دیگر بد زبانش بود غلظتی با اهلش و در کتاب
حسین بن سعید از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون سعد را در قبر دفن کردند حضرت رسول خطاب باو
کرد و دست بر قبرش مالید و پشت مبارکش لرزید و گفت یا سعد چنین میکند چون از این حالت سؤال کردند فرمود
که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه فشاری او را در قبر میباشد و کلینی بسند موثق از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است
که چون رقیه دختر حضرت رسول صلی الله علیه و آله زوجه عثمان بعالم بقا رحلت نمود حضرت بر سر قبر او حاضر شد و حضرت فاطمه
صلوات الله علیها در کنار قبر او ایستاده بود و آب دیده مبارکش در قبر میریخت و حضرت آب دیده او را بجامه خود
میگرفت و دعا میکرد پس فرمود که من ضعف او را دانستم و دعا کردم و از خدا سؤال کردم که او را از ضغطه قبر امان
دهد و ایضاً بسند صحیح روایت کرده است که یونس از حضرت امام رضا سؤال کرد از کسی که او را بر دار کشیده باشند
آیا عذاب باو میرسد حضرت فرمود بلی خدا هوا را امر میکند که او را فشار دهد و در روایت دیگر از حضرت صادق علیه السلام

روایت

روایت کرده است که حضرت فرمود پروردگار زمین و هوا یکی است وحی میکند خدا بهوا پس فشار میدهد او را بدتر از
از ضغطه قبر و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که عیسی گذشت بقبری که صاحبش را
عذاب میکردند پس سال دیگر بهمان قبر گذشت و او را عذاب نمیکردند از حق تعالی سؤال کرد از سبب این وحی کرد که ای
روح الله فرزند صالحی از او بالغ شد و راهی را اصلاح کرد و یتیمی را جا داد و رعایت کرد من او را آمرزیدم بکرده فرزندش و ایضاً
از آنحضرت روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ضغطه قبر از برای مؤمن کفاره است از برای آنچه از او صادر شده است
از ضایع کردن نعمتهای خدا و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است که هر که بمیرد میان زوال روز پنجشنبه تا زوال روز
جمعه از مؤمنان خدا او را پناه دهد از فشار قبر و بروایت دیگر هر که در شب و روز جمعه بمیرد فشار قبر و عذاب قبر از او دور
کرده و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که چون از کافر سؤال کنند در قبر و گوید نمیدانم ضربتی
بر او میزنند که هر چه خدا خلق کرده است بشنود غیر انسان و مسلط گردانند بر او شیطان را و دیدهای او مانند مس
سرخ باشد و گویا کوکب دری و مسلط گرداند بر او مارها و عقربها را و قبرش بر او تاریک شود و او را فشاری بدهد
که دندهای هر طرف در دندهای طرف دیگر داخل شود و در روایت دیگر فرمود که اگر دشمن خدا باشد و جواب صواب نگوید
بر او ضربتی بزنند که هر چه خدا خلق کرده است از آن بترسد بغیر جن و انس پس دری از برای او بسوی جهنم بگشایند
و باو بگویند بخواب بر بدترین احوال پس جا بر او چنان تنگ شود مانند تنگی سر نیزه در میان آهن حتی آنکه مغز سرش از ناخنهایش بیرون آید
بدر رود و خدا مسلط گرداند بر او مارها و عقربهای زمین را که او را بگزند تا وقتی که خدا او را مبعوث گرداند از قبر و بر این حالش
آن روز قیامت کند و کلینی رحمه الله از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا فرمود که هیچ پیغمبری نبوده است مگر
آنکه پیش از پیغمبری گوسفند چرانیده و من نیز گوسفند چرانیده ام قبل از نبوت و نظر میکردم بسوی شتران و گوسفندان که
در چراگاه خود در غایت امنیت میچریدند و در اطراف ایشان چیزی نبود که ایشان را از جا بلرزه آورد تا گاه هم میترسیدند و از
جا بر میجستند و من تعجب میکردم از حال ایشان تا آنکه جبرئیل مرا خبر داد که در قبر کافر را ضربتی میزنند که جمیع مخلوقات
صدای او را میشنوند بغیر جن و انس پس دانستم که سبب فزع و خوف ایشان آن بوده است پس پناه میبریم بخدا از عذاب
قبر و ابن بابویه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که هر که رکوع خود را تمام بجا آورد وحشت قبر بر او داخل نشود و از ابن
عباس روایت کرده است که عذاب قبر سه حصه است ثلثی از برای غیبت است و ثلثی از برای نمیمه و سخن چینی است و ثلثی
از برای عدم پرهیز از بول است و در محاسن بسند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که عمده عذاب قبر در بول است و در (استبرا نکردن)
علل الشرایع بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که مردی از نیکان را یا از علمای بنی اسرائیل را در قبرش نشاندند و گفتند
ما صد تازیانه از عذاب الهی بر تو میزنیم گفت طاقت آن ندارم و پیوسته کم میکردند و او میگفت طاقت ندارم تا یک تازیانه رسید
باز گفت طاقت ندارم گفتند چاره از این نیست گفت بچه سبب این را بر من میزنید گفتند از برای آنکه یک روز نماز بی وضو کردی

و بسند ضعیف مظلومی که گذشتی و او را یاری نکردی پس یک تازیانه بر او زدند که قبرش مملو از آتش شد و کلینی بسند معتبر از
ابو بصیر روایت کرده است که گفت از حضرت صادق ع سؤال کردم که آیا از ضغطه کسی نجات می‌یابد فرمود که پناه میبریم بخدا
از آن چه بسیار کم است کسی که از آن رهایی یابد بدرستی که رقیه رضی الله عنها را چون عثمان ملعون شهید کرد رسول خدا
بر قبر او ایستاد و سر بسوی آسمان بلند کرد و آب از دیدهای حق بینش ریخت و بمردم گفت بیاد آمد مرا آنچه از آن ملعون بر
او واقع شد و رقت کردم از برای او و از خداوند رحیم سؤال کردم که او را ببخشد و فشار قبر را از او بردارد پس گفت خداوندا
رقیه را بمن ببخش از ضغطه قبر پس حق تعالی آن مظلومه شهیده را باو بخشید و فرمود که رسول خدا در جنازه سعد بیرون
آمد و هفتاد هزار ملک تشییع جنازه او کرده بودند پس حضرت سر بسوی آسمان برداشت و فرمود که مثل سعد کسی را
ضغطه واقع میشود ابو بصیر گفت فدای تو شوم شنیده‌ایم که ضغطه او برای آن بود که استخفاف ببول میکرد و احتراز از
آن کم میکرد حضرت فرمود معاذ الله چنین نبود بلکه برای آن بود که با اهلش بخلق بدی سلوک میکرد پس حضرت فرمود
که مادر سعد گفت که گوارا باد ترا ای سعد حضرت رسول فرمود ای مادر سعد حتم مکن بر خدا که البته او از عذاب نجات یافته
و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است که عمر بن یزید بخدمت آنحضرت عرض کرد که من از شما شنیدم که میفرمودید
که همه شیعیان ما در بهشت‌اند هر چند گناه کرده باشند حضرت فرمود راست گفتم بخدا قسم که همه در بهشت‌اند گفتم فدای تو شوم
بسیاری از گناهان کبیره است حضرت فرمود اما در قیامت پس همه داخل بهشت خواهید شد بشفاعت پیغمبر مطاع و وصی
واجب الاتباع او و لیکن والله میترسم بر شما در برزخ گفت برزخ چیست فرمود قبر از روزی که میمیرد تا روز قیامت
مؤلف گوید که از بسیاری از اخبار معتبره ظاهر میشود که مؤمن را ضغطه نمیباشد چنانکه کلینی از ابو بصیر روایت کرده است
که چون مؤمن را در قبر میکنند روح را با عالی بدن او بر میگردانند و سؤال میکنند از او از آنچه میدانند از عقاید حقه چون
جواب گفت دری از بهشت بسوی قبر او میگشایند که داخل میشود بر او نور و خنکی و بوی خوش بهشت گفتم فدای تو شوم
پس کجاست ضغطه قبر فرمود هیهات بر مؤمنان از ضغطه چیزی نیست بخدا سوگند که زمین که مؤمن بر روی آن را
میرود فخر میکند بر زمین دیگر که بر پشت من مؤمن راه رفت و بر پشت تو راه نرفت و چون داخل قبر میشود زمین او را
خطاب میکند که من ترا دوست میداشتم در وقتی که بر پشت من راه میرفتی اکنون که والی امر تو شده‌ام میدانی که با تو چکنم پس گشاده
میشود از برای او بقدر آنکه دیده کار میکند و جمع میان این اخبار در غایت اشکال است و مؤمن را حمل بر مؤمن کامل اگر
کنیم کاملتر از فاطمه بنت اسد و رقیه و سعد بن معاذ کی بهم میرسد مگر آنکه فاطمه و رقیه را حمل کنیم بر آنکه از باب احتیاط
و اطمینان خاطر ایشان دعا بعمل آمده باشد و گوییم که مراد از مؤمن معصوم است و کسی که تالی مرتبه عصمت باشد مانند
سلمان و ابوذر و امثال ایشان و ممکن است که احادیث عدم ضغطه مؤمن محمول باشد بر عدم ضغطه شدیده
و منافات با ضغطه خفیفه سعد بن معاذ نداشته باشد و در اخبار ضغطه سعد اشعاری بخفت آن هست با آنکه حمل کنیم

بر عدم

بعدم ضغطه که بر وجه غضب باشد و ضغطه مؤمن بر وجه لطف است از برای آنکه قابل دخول بهشت گردد چنانکه ابتلاهای
و بلاهای دنیا از این جهت است یا آنکه گوییم در صدر اسلام چنین بود که از برای غیر معصومین علیهم السلم بود و بعد
و بعد از آن بشفاعت رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم از مؤمنان رفع شد و این وجه غریب است اگر چه در بعضی
از اخبار اشعاری باین دارد و در حسن کالصحیح از زراره منقولست که گفت از حضرت باقر ع پرسیدم که چرا با جریده رطبه میت همراه
میگذارند فرمود برای آنکه عذاب و حساب از میت دور میشود مادام که تر است و همه عذاب در یک روز و یک ساعت
میباشد بقدر آنکه میت را داخل قبر میکنند و قوم بر میگردند و دو جریده را از برای آن قرار داده‌اند که در آن ساعت عذاب
نکند و هرگاه در آن ساعت نشد بعد از خشک شدن هم نمیشود مؤلف گوید که در توجیه این حدیث دو احتمال
هست اول آنکه عذاب حبس اصلی در ساعت اول میباشد دویم آنکه ابتدای عذاب در ساعت اول میباشد هرگاه حق تعالی
در آن وقت تفضل کرد و عذاب نکرد بعد از خشک شدن ان شاء الله عذاب نمیکند و این ظاهرتر است فائده ثالثه
در بیان محل روح است و جسد مثالی در عالم برزخ کلینی رحمه الله از حبه عرنی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرمود که هر مؤمنی که میمیرد در هر بقعه از بقعه‌ها میگویند روح او را که ملحق شو بوادی السلام که وادی ای است از
بدرستی که آن بقعه‌ایست از جنت عدن و ایضا روایت کرده است که شخصی بحضرت صادق ع عرض کرد که برادر
من در بغداد است و میترسم در آنجا بمیرد حضرت فرمود چه پروا داری هر کجا خواهد بمیرد هیچ مؤمنی در مشرق و مغرب
زمین نمیماند مگر آنکه خدا محشور میکند روح او را بوادی السلام فرمود که پشت کوفه است گویا می‌بینم ایشان را که حلقه حلقه
نشسته‌اند و با یکدیگر سخن میگویند و در اخبار بسیار وارد شده است که ارواح مؤمنان در درختی میباشند در بهشت
بر صفت بدنهای خود یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر سؤال میکنند و از طعام و شراب بهشت میخورند و می‌آشامند و
میگویند ای پروردگار قیامت را از برای ما برپا دار و آنچه ما را وعده داده عطا کن و آخر ما را باول ما ملحق گردان
و هرگاه روحی از ارواح با ایشان وارد میشود جمع میشوند نزد او که سؤال کنند پس بعضی میگویند که بگذارید احوال
او را که از هول عظیمی رها شده است و چون اطمینان بهم میرساند از یاران و اصحاب خود سؤال میکنند که
میگویند بنده‌ها است امیدوار میشوند که شاید از اهل سعادت باشد و بعد از مرده‌اند با ایشان ملحق شود و اگر گفته مرده است
میگویند رفت بجای پست و بسوی جهنم و احوال کفار در آتش معذب اند و بروایت دیگر عرض میکنند ایشان را بر آتش
جهنم و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما برپا مدار و وعده ما را بعمل میاور و آخر ما را باول ما ملحق مگردان
و در این باب احادیث گذشت و کلینی بسند صحیح از ضریس کناسی روایت کرده است که گفت از حضرت امام محمد باقر ع
سؤال کردم که مردم میگویند که فرات از بهشت بیرون می‌آید و این چگونه است و حال آنکه آب فرات از جانب مغرب
می‌آید و چشمه‌ها و رودخانه‌ها در آن میریزد حضرت فرمود که خدا را بهشتی است که آن را خلق کرده است در جانب مغرب

فرات شما از آنجا بیرون می آید و بسوی آن بهشت بیرون می روند ارواح مؤمنان از قبرهای خود هر روز وقت شام و از
میوه های آن میخورند و تنعم میکنند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون صبح طالع شد از
بهشت بیرون می آیند و در هوا مابین آسمان و زمین پرواز میکنند و می آیند و میروند و چون آفتاب طالع شد بقبرهای
بقبرهای خود میکنند و خبر از آن میگیرند و در هوا با یکدیگر ملاقات میکنند و با هم آشنایی میکنند و یکدیگر را
میشناسند و فرمود که خدا را آتشی هست در مشرق خلق کرده است از برای آنکه ارواح کافران در آن ساکن
شوند و میخورند از زقوم آن و می آشامند از حمیم آن در شب و چون صبح طالع میشود از آنجا میروند بوادی که در
یمن است و آن را برهوت می نامند و از جمیع آتشهای دنیا گرمتر است و در آنجا میباشند و با یکدیگر ملاقات میکنند
و یکدیگر را میشناسند و چون شام میشود باز بآتش بر میگردانند ایشان را و حال ایشان چنین است تا روز قیامت راوی
پرسید که چه میگوئی در حال جمعی که موحدند و بخدا و رسالت حضرت رسول صلعم قائلند از مسلمانان گناهکاری چند که میمیرند
و اعتقادی بامامی ندارند و ولایت و امامت شما را نمیدانند حضرت فرمود که ایشان در قبرهای خود هستند و بیرون نمی آیند
و هر که از ایشان عمل شایسته داشته باشد و از او عداوتی ظاهر نشود از قبرها راهی میگشایند بسوی بهشتی که خدا در مغرب
خلق کرده است و نسیم بآو داخل میشود تا روز قیامت پس خدا حسنات و سیئات او را حساب میکند یا به بهشت میبرد
ایشان را یا بجهنم پس ایشان موقوف می مانند بامر خدا و همچنین معامله میکند با مستضعفین و ابلهان و اطفال و اولاد
مسلمانان که بحد بلوغ نرسیده اند و اما ناصبیان از اهل قبله که در مذهب باطل خود تعصب دارند پس بعضی میگشایند
قبرهای ایشان بسوی آتشی که خدا در مشرق خلق کرده است و از آن بایشان شعله و دود و فوران حمیم آن آتش بایشان
داخل میشود تا روز قیامت پس بازگشت ایشان بسوی حمیم جهنم است و در آتش میسوزند پس بایشان میگویند کجاست
آنکه میخواندید بغیر از خدا یعنی کجاست امام شما که او را امام اقرار داده بودید بغیر از امامی که خدا نصب کرده است خدا او را
امام ابرار مردم و ایضا روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدند از جنت آدم حضرت فرمود که باغی بود
از باغستانهای دنیا که در آن آفتاب و ماه طلوع و غروب میکرد و اگر از جنات آخرت میبود هرگز از آن بیرون نمی آمد
و علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا یعنی از برای ایشان هست
روزی ایشان در آن بامداد و پسین فرمود که این در بهشتهای دنیاست پیش از قیامت که ارواح مؤمنان را بآنجا میبرند
زیرا که در جنات خلد آفتاب و ماه و بامداد و پسین نمیباشد و ایضا روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی فَأَمَّا الَّذِينَ
شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ یعنی پس اما آنها که شقی و بدعاقبت اند
پس در آتش اند و ایشان را در آن ناله و فغان و فریاد هست و همیشه در آن خواهند بود مادام که بوده باشد
آسمانها و زمین فرمود که این در آتش دنیاست پیش از قیامت و باز فرموده است و اما آنها که سعادتمند بودند در بهشت اند

و همیشه

و همیشه در آن خواهند بود تا دایم باشد آسمانها و زمین فرمود که در بهشتهای دنیاست که ارواح مؤمنان را بآنجا میبرند عَطَاءً
غَيْرَ مَجْذُوذٍ یعنی این عطایی است که مقطوع نیست از نعیم آخرت که با آن متصل خواهد بود و دلیل برین آنست که در آخرت
آسمانها و زمین متبدل بغیر اینها میشود پس باید که در بهشت و آتش دنیا باشد و باز روایت کرده است که مردی از حضرت
صادق ع پرسید از تفسیر این آیه که در وصف فرعون و اصحاب او میفرماید که آتش عرض کرده میشوند بر او بامداد و پسین حضرت
فرمود که ستمکاران در این باب چه میگویند راوی گفت میگویند که این در آتش خلد است و بعد از مردن تا قیامت ایشان را عذابی
نمیباشد حضرت فرمود که پس ایشان از سعادتمندان خواهند بود گفتم فدای تو شوم چگونه است این فرمود که این در دنیاست که
بامداد و پسین و در آن روز نمیباشد و قرینه دیگر بر این آنکه حق تعالی میفرماید که روزی که قیامت قایم میشود میگویند داخل کنید
آل فرعون را در سخت ترین عذابها و ایضا از حضرت امام حسن مجتبی ع روایت کرده است که ارواح مؤمنان در
شبهای جمعه مجتمع میشوند نزد صخره بیت المقدس و در قیامت حق تعالی نزد آنجا خواهد بود و ارواح کفار بعد از
مردن جمع میشوند در حضرموت یمن و کلینی بچند سند روایت کرده است از حضرت صادق ع که حضرت امیرالمؤمنین
و حضرت رسول صلوات الله علیهما فرمودند که بدترین آبها بر روی زمین آب برهوت است و آن وادی است در حضرموت
که ارواح کفار را در آنجا عذاب میکنند و ایضا از حضرت صادق ع روایت کرده است که از عقب یمن وادی هست
که آن را وادی برهوت میگویند و در آن وادی نمی باشد مگر مارهای سیاه و از جمله مرغها [illegible] بوم و در آن چاهی هست
که آن را بلهوت میگویند و در هر بامداد و پسین ارواح مشرکان را بآنجا میبرند و از آب صدید حلق ایشان میکنند
و ایضا بسند موثق روایت کرده است که اعرابی بخدمت حضرت امام محمد باقر ع آمد حضرت فرمود از کجا آمده ای
اعرابی گفت از احقاف قوم عاد و در آنجا وادی دیدم تاریک که قعر آنرا نمیتوان دید و بوم و هام و جغد بسیار هست
حضرت فرمود میدانی آن وادی چیست گفت نه والله نمیدانم فرمود برهوت است که روح هر کافری در آنجاست
و علی بن ابراهیم بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که مردی آمد بخدمت رسول خدا صلعم و گفت یا رسول الله
امر عظیمی دیدم فرمود چه دیدی گفت بیماری داشتم و از برای او وصف کردند آبی را از چاه احقاف که مردم از برای
شفا بعمل می آورند برهوت پس مهیا شدم و با خود مشکی و قدحی برداشتم که از آن قدح آب در مشک بریزم ناگاه
دیدم که از میان هوا چیزی مانند زنجیر بزیر آمد و گفت ای مرد مرا آب بده که در همین ساعت میمیرم چون سر بلند کردم
که قدح آب باو بدهم دیدم که مردی است و زنجیری در گردن اوست چون خواستم قدح را باو بدهم او را کشیدند تا نزدیک
قرص آفتاب پس چون رفتم آب بردارم بار دیگر آمد و میگفت العطش العطش مرا آب بده که در این ساعت میمیرم
چون قدح را بلند کردم باز کشیده شد بقرص آفتاب مرتبه سوم چنین شد پس من سر مشک را بستم و باو آب ندادم
حضرت رسول صلعم گفت که آن قابیل پسر حضرت آدم است که برادر خود را کشت و این عذاب اوست تا روز قیامت

و در بصائر الدرجات از عبد الله بن سنان روایت کرده است که گفت از حضرت صادق سؤال کردم از حوض کوثر فرمود
که وسعت آن از ما بین بصری شام است تا صنعای یمن میخواهی آن را ببینی گفتم بلی فدای تو شوم پس حضرت دست مرا
گرفت و از مدینه بیرون برد پس پا بر زمین زد نهری جاری شد که دو طرف آن را نمیتوان است دید مگر موضعی که من
و آنحضرت در آنجا ایستاده بودیم که مانند جزیره بود و نهری در نظر من آمد که از یک طرف آن آبی میرفت از برف سفید
تر و از طرف دیگر شیری میرفت از برف سفیدتر و از میان اینها شرابی میرفت مانند یاقوت در سرخی و لطافت
و هرگز ندیده بودم چیزی نیکوتر و خوش‌نماتر از آن شراب در میان شیر و آب گفتم فدای تو شوم این نهر از کجا بیرون می‌آید و مجرای
آن کجاست حضرت فرمود که اینها آن چشمه‌هاست که حق تعالی در قرآن فرموده است که در بهشت میباشد چشمه‌ها از شیر و چشمه
از آب و چشمه از شراب و در این نهر جاری میشود و در دو کنار آن نهر دیدم درختان و در میان هر درختی حوری
و از میوه‌ها بر سر آنها آویخته بود که هرگز باین خوبی ندیده بودم و در دست هر یک آوندی بود که هرگز باین خوبی ظرفی ندیده بودم و از ظرفهای
دنیا نبود پس حضرت نزدیک یکی از آن حوریان رفت و اشاره نمود که آب بدهد دیدم که آن حوری خم شد که از نهر آب بردارد
درخت با او خم شد و ظرف را از آن نهر پر کرد و بدست حضرت داد و بیاشامید و باز آن ظرف را باو داد و اشاره فرمود که
باز پر کند او با درخت باز خم شد و بار دیگر پر کرد و بحضرت داد حضرت بمن شفقت فرمود و بیاشامیدم و هرگز شرابی از آن
و لطافت و لذت نچشیده بودم و در آن ظرف بوی مشک بود و چون در کاسه نظر کردم هر سه لون از شراب در آن بود گفتم
فدای تو شوم مثل امروز ندیدم هرگز ندیده بودم و هرگز گمان نمیکردم که چنین چیزی میشود حضرت فرمود این کمتر چیزی است
که حق تعالی برای شیعیان ما مهیا کرده است مؤمن چون از دنیا میرود روحش را بسوی این نهر می‌آورند در باغستانهای
آن میچرد و از شرابهای آن می‌آشامد و دشمن ما چون وفات میکند روحش را میبرند بوادی برهوت و در عذاب آن همیشه است
و از زقوم آن باو میخورانند و از حمیم آن در حلقش میریزند پس پناه برید بخدا از آن وادی و ابن قولویه در کامل الزیاره از علی بن
بکیر روایت کرده است که با حضرت صادق رفیق بودم از مدینه تا مکه پس بمنزلی فرود آمدیم که آن را عسفان میگویند پس گذشتیم
بکوه سیاه وحشتی از جانب چپ راه گفتم یابن رسول الله چه بسیار وحشتناک است این کوه در این راه کوهی وحشتناکتر از این ندیدم حضرت
فرمود ای بکیر میدانی این چه کوهی است گفتم نه فرمود این کوهی است که آن را کمد میگویند و آن بر وادی از وادیهای جهنم واقع است
و در این کوه میباشند قاتلان پدرم حسین صلوات الله علیه خدا ایشان را در اینجا سپرده است و از زیر ایشان جاری میشود
جمیع نهرهای جهنم از غسلین و صدید و حمیم و آنچه بیرون می‌آید از جب حزن و از فلق و از آثام و از طینة خبال و از جهنم
و از لظی و از حطمه و از سقر و از جحیم و از هاویه و از سعیر و هیچ وقت از این کوه نگذشتم مگر اینکه آن دو کس را دیدم
استغاثه میکنند بسوی من و نظر میکنم بسوی قاتلان پدرم پس با بکر و عمر میگویم که ایشان آنچه کردند بسبب اساسی بود که شما
گذاشتید چون حاکم شدید و بر ما رحم نکردید و ما را کشتید و از حق خود محروم کردید و حق ما را غصب کردید و جمیع امور ما را متفرق

شدید

شدید خدا رحم نکند کسی را که بر شما رحم کند بچشید وبال آنچه پیش فرستاده اید و خدا ظلم کننده نیست بر بندگان گفتم فدای تو شوم این
کوه بکجا منتهی میشود فرمود بزمین ششم و جهنم در آنجاست و حافظان هستند بر جهنم زیاده از ستاره‌های آسمان و قطره‌های باران
و قطرات دریاها و ذره‌های خاک و هر ملکی موکل است بامری که از آن مفارقت نمی‌کند و نیز شیخ در کتاب خود روایت کرده است
که حضرت صادق فرمود که چون روز جمعه و روزهای عید میشود حق تعالی امر میکند رضوان خازن بهشت را که ندا کند در میان
ارواح مؤمنان و ایشان در درجه‌های بهشت ساکنند که خداوند عالم رخصت داده است که بزیارت اهل و یاران خود بروید — در ابدان
از اهل دنیا پس خداوند عالمیان امر میکند رضوان را که از برای هر روحی ناقه از ناقه‌های بهشت بیاورد که بر آن قبه از زبرجد
سبز بسته باشند که سر و دهان آن از یاقوت زرد باشد و بر آن ناقه‌ها جلها و برقعها از سندس و استبرق بهشت پوشانیده باشند پس سوار
میشوند بر آن ناقه‌ها با زینت تمام حله‌های بهشت در بر و تاجها از مروارید بر سر که از تابش آنها چنان نور میبخشد که گویا
ستاره‌ها که در آسمان اند نزدیک بهم رسیده اند پس ارواح مؤمنان در عرصه بهشت جمع شوند پس خدا امر کند جبرئیل را
که ملائکه آسمانها را باستقبال ایشان فرستد پس ملائکه هر آسمانی ایشان را استقبال کنند تا آسمان دنیا پس ایشان را مشایعت
کنند تا فرود آیند بوادی السلام و آن وادی است در پشت کوفه بعضی صحرای نجف پس متفرق شوند در شهرها و قریه‌ها تا زیارت
کنند اهل خود را که در دار دنیا با ایشان بوده اند و با ایشان ملکی چند باشند که بگردانند روحهای ایشان را از بعضی جاها
پس آنچه موجب اندوه ایشان میشود از ایشان پنهان میکرده باشند و اموری که موجب سرور
سرور ایشان است با ایشان بنمایند و بزیارت قبرها که بدنهای اصلی ایشان در آنهاست میروند و چون مردم از نماز جمعه و عید
فارغ میشوند ندا میکند جبرئیل در میان ایشان که برگردید بسوی غرفه‌های بهشت پس برمیگردند چون حضرت این را فرمود مردی
از اهل مجلس گریست و گفت فدای تو شوم این از برای مؤمنان است حال کافر چون است فرمود بدنهای ملعون ایشان در
و روحهای خبیث چندانکه ساکن کرده اند اهل ایشان را در وادی برهوت در چاه کبریت در آنجا معذبند در جهنم و روحهای ایشان
میرسد به بدنهای خبیث ملعون ایشان که در زیر خاک در بزرگ کسی که در خواب باشد و خوابهای هولناک ببیند و بوستان بدنهای
میرسانند و روحهای معذب با انواع عذابها پیوسته در زندان سخط الهی معذب بوسند و روحی و صبحی نمی‌یابند تا آنکه قائم ما
علیه السلام ظاهر شود پس آن روحهای خبیث را بسوی بدنهای پلید ایشان برمیگرداند حضرت قائم که ایشان را میزند
و میبرد بسوی آتش و در قیامت بجهنم میروند ابد الآباد در آنجا معذب خواهند بود **مؤلف گوید** که از این حدیث ظاهر میشود
که ارواح مؤمنان در عالم برزخ در بهشت که خلق کرده در آسمان است و از احادیث سابقه ظاهر میشد که در بهشت نعیم میباشند
و آن احادیث بیشتر و معتبرتر است ممکن است که آن بهشتی بعضی از مقربان بوده باشد و مجمل قول در این ابواب آنچه
المقدور اعتقاد باید کرد آن است که از اخبار مستفیضه بلکه قطعیه معلوم میشود آن است که نفس بعد از موت باقیست و بعضی
متعلق بابدان دارد متنعم است و اگر دشمن کفر باشد معذب است و اگر مستضعف است که مرتبت بر تمیز حق از باطل نداشته باشند

کما ینبغی یا او تمام نشده است مانند جمعی که در اقصای بلاد هند و کفر یا بلاد فرنگ میباشند و اطلاعی بر اختلاف مذاهب ندارند
یا اگر اطلاع دارند نمیتوانند به بلادی آمد که تفحص دین حق بکنند بلکه بعضی از مخالفین که محبت اهل بیت علیهم السلام داشته باشند
و با شیعه عداوتی نداشته باشند و حیران باشند و امام را نشناسند و اطفال و مجانین و امثال ایشان ایشان ملهی اند در
برزخ سؤالی و عذابی و ثوابی نخواهد بود و امر ایشان موقوف است تا قیامت که حق تعالی بعدل خود یا بفضل خود با ایشان
سلوک کند و سایر مردم را روح با ایشان بر میگردد در قبر یا بجمیع بدن یا ببعضی از بدن که قدرت بر فهم خطاب و سؤال
و جواب داشته باشند و از ایشان سؤال میکنند از بعضی از عقاید و بعضی از اعمال و بمقتضای آن ثواب و عقاب میدهند
و ضغطه و فشار قبر در اکثر حق است و سؤال از بعضی ساقط میشود مانند کسی که تلقین او کرده باشند و ضغطه نیز از بعضی
از مؤمنان ساقط میشود چنانچه گذشت و اینها همه در بدن اصلی واقع میشود و بعد از آن روح تعلق میگیرد به بدن مثالی
لطیفی مانند اجسام جن و ملائکه شبیه باجساد اصلیه بصورت متنعم و معذب در آن بدن میباشد و ممکن است که
روح را الم حاصل شود بسبب بعضی از امور که نسبت به بدن اصلی واقع شود باعتبار تعلقی که سابقا بآن داشته است
و میل بآن میخواهد که چنانکه از بعضی اخبار ظاهر میشود و این وجه اکثر اخبار که در باب ثواب و عقاب قبر و گشادگی
و تنگی آن و حرکت روح و طیران آن در هوا و آمدن آن بزیارت اهل خود و دیدن ائمه علیهم السلام بشکلهای ایشان و
مشاهده اعدای ایشان با عذاب و سایر انچه در این باب وارد شده است بجمیع مذاهب بدون تکلف ساخته میشود و بنابر
بغیر هر یک از اخبار آن ممکن است که روح [illegible] در عالم برزخ اگر چه ممکن است تصحیح بعضی از اخبار با تعلق
روح به بدن اجساد مثالیه البته احادیث معتبره بسیار وارد شده است و مانعی شرعا و عقلا از قول به آن نیست البته قایل باید شد
و توهمی که کرده اند که تناسخ لازم می آید باطل است چنانچه دانستی و علما در نفی تناسخ ضرورت دین و اجماع مسلمین است
به بطلان آن و معلوم است که این داخل نیست در انچه اجماع و ضرورت بر نفی آن قائم شده است و چگونه داخل در آن باشد و حال
آنکه قایل شده اند بآن بسیاری از مسلمانان مانند شیخ مفید و غیر او از متکلمین و محقق بن شیخ مفید علیه الرحمه در جواب مسایل
سرویه گفته است که از ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده است که معذب نمیشود در قبر هر میتی بلکه معذب میشود کسی که
محض کفر داشته باشد و متنعم نمیشود هر میتی بلکه متنعم میشود کسی که محض ایمان داشته باشد و بغیر این دو صنف را مهمل میگذارند
و هم چنین روایت شده که سؤال قبر نیز مخصوص این دو صنف است چنانکه در اخبار وارد شده است و اما عذاب کافر در
قبر و نعیم مؤمن در آن پس خبر وارد شده است که حق تعالی میگرداند روح مؤمن را در قالبی مثل قالب او در دنیا در بهشتی
از بهشتهای او و متنعم میگرداند او را تا روز قیامت پس چون صور دمیده شود انشا میکند جسد او را که پوسیده است
در خاک و متفرق گردیده است پس بر میگرداند روح را بهمان بدن و حشر میکند او را بسوی موقف و امر میکند که او را
به بهشت داخل سیرند و ابد الآباد در آن متنعم میباشد ان جسدی که روح بر میگردد در ترکیب جسد دنیا نیست بلکه تعدیل طبایع

آن می نماید و صورت دنیا نیکو میکند الله که هر که نمیمیرد در آن تعدیل طبایع [illegible] و اما آنکه [illegible] و مستی او [illegible] در بهشت
نمیباشد و روح کافر را در قالبی قرار میدهد مثل قالب او در دنیا در محل عذابی که معاقب میشود بآن و آتشی که معذب
میگرداند او را تا قیامت پس خدا انشا میکند جسدی را که مفارقت کرده است از آن در قبر و بر میگرداند روح را با بدن او
معذب میگرداند همیشه در آخرت و جسد را نیز چیزی ترکیب میکند که فانی نشود **فصل پنجم** در بیان بعضی از شرایط و علامات
قیامت است که پیش از نفخ صور واقع میشود و عمده آنها چند چیزاست **اول** خروج یاجوج و ماجوج است که قرآن مجید
بآن ناطق است و در قصه ذو القرنین فرموده است که چون سد را ساخت که مانع بیرون آمدن یاجوج و ماجوج باشد
گفت پس هرگاه بیاید وعده پروردگار من سد را با زمین هموار میگرداند و وعده پروردگار من حق است و در جای
دیگر فرموده است که تا وقتی که گشوده شود یاجوج و ماجوج یعنی سد ایشان و ایشان از هر بلندی بسرعت بزیر آیند
و نزدیک شود وعده حق قیامت و مفسران از حضرت رسول روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که یاجوج امتی است
امتی است و ماجوج امتی است و هر یک چهارصد امتند و مردی از ایشان نمیمیرد تا هزار فرزند از صلب خود می بیند و ایشان سه صنف اند صنفی از
ایشان مانند درختهای بلند اند و صنفی از ایشان طول و عرض ایشان مساوی است و از صنف آنکه هیچ کوه و آهنی
پیش ایشان نمی ایستد و صنف دیگر یک گوش خود را فرش خود میکنند و دیگری را لحاف خود میکنند و بر نمیگذارند فیلی و شتری
و خوکی و سایر حیوانات مگر آنکه میخورند و هر که از ایشان میمیرد او را میخورند مقدمه ایشان در شام و مؤخر ایشان در
خراسان [illegible] نهرهای مشرق [illegible] آخر [illegible] خصوصیات ایشان در احادیث
معتبره وارد شده است باین اکتفا کردیم و مجملا ایمان بوجود ایشان و خروج ایشان نزدیک قیامت و سد ذو القرنین
چنانچه در نص قرآن مجید وارد شده است باید آورد و گوش بعضی ملاحده و شبهه های ایشان نباید داد و تفحص خصوصیات
الحاصل [illegible] **دوم** دابة الارض است که سابقا در رجعت مذکور شد **سیم** بیرون آمدن آفتاب است از جانب مغرب
چنانچه حق تعالی [illegible] روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع نمی بخشد نفسی را ایمان او که پیشتر ایمان نیاورده
باشد یا کسب نکرده باشد در ایمان او چیزی از طاعت و عامه از رسول خدا روایت کرده اند که آیات طلوع آفتاب است از مغرب
و دابة الارض و دجال و دخان [illegible] قیامت و عیاشی از حضرت صادق روایت کرده است که آیات [illegible] طلوع
شمس است از مغرب و خروج دابة الارض و دخان و کلینی و شیخ طوسی بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده اند که چون
آفتاب از مغرب طالع شود هر که ایمان می آورد ایمان ایشان نفعی نمی بخشد و علی بن ابراهیم بسند صحیح روایت کرده است
که چون آفتاب از مغرب طلوع کند هر که ایمان آورد ایمان او نفعی نمی دهد **چهارم** دخان است که در احادیث سابقه
مذکور شد و در آن اشاره است چنانکه حق تعالی فرموده است یَوْمَ تَأْتِی السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِینٍ یَغْشَی النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ
أَلِیمٌ یعنی روزی که بیاید آسمان دود ظاهری که فرو گیرد مردم را گویند این عذابی است دردناک پس بعد [illegible]

بدرستی که ما ایمان آورده‌ایم بعد از آن فرموده است ما اندکی عذاب از شما دور میکنیم بدرستی که شما باز عود خواهید
کرد بکفر و تکذیب و اکثر مفسران گفته‌اند که دخان یکی است از اشراط قیامت که هنوز ظاهر نگردیده و داخل میشود در گوشهای کفار
و منافقان پیش از قیامت و سرهای ایشان مانند کله بریان شود و بهم میرسد از آن مثل زکامی و بعد از زمین مانند خانه شود
که در آن آتش افروخته باشند و حجت بیان بعد از آن برطرف شود و این از ابن عباس و حسن بصری و دیگران روایت
کرده‌اند و در احادیث اهل بیت علیهم السلام مجمل وارد شده است و این تفاصیل به اسانید معتبر نرسیده است همین قدر ایمان باید
آورد و آنچه بعضی گفته‌اند که دخان اشاره است به قحطی که در زمان حضرت رسول صلعم شد مخالف احادیث معتبره عامه و خاصه
است و بعضی از روایات وارد شده است که این دخان در رجعت ظاهر خواهد شد **فصل ششم** در بیان نفخ صور است و فنای
اشیا بعد از آن آیات بسیار دلالت بر نفخ صور میکند و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه وارد شده است که حق
تعالی اسرافیل را خلق کرده با صور عظیمی که دو سر دارد یعنی بوقی که یک طرفش در مشرق است و طرف دیگر در مغرب و از زمانی
که او خلق شده است آن بوق را در دهان دارد و منتظر امر الهی است که هرگاه فرمان حق تعالی برسد در صور بدمد چنانکه
سید الساجدین در صحیفه کامله فرموده است و اسرافیل صاحب صور که دیده گشوده انتظار میکشد از جانب تو رخصت
دمیدن صور را و حلول امر قیامت را تا آنکه بیدار کند در صور مرده‌های گرو قبرها را که در قبرها گرو
اعمال خودند و حق تعالی در سوره کهف فرموده است و نفخ کرده شود در صور پس جمع کنیم ایشان را جمع کردنی و در طه
فرموده است در روزی که دمیده شود در صور و محشور کنیم مجرمان را با دیده‌های کبود و در سوره مؤمنون فرموده است پس هرگاه
دمیده شود در صور پس نسبها در میان ایشان نخواهد بود در آن روز و در سوره نمل فرموده است در روزی که دمیده شود در
صور پس بفزع آیند هرکه در آسمانها و در زمین است و گفته‌اند از شدت خوف میمیرند مگر کسی که خدا نخواهد بمیرد گفته‌اند که
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل‌اند که در نفخ صور نمیمیرند و در سوره یس فرموده است که انتظار نمیکشند مگر
یک صیحه عظیم که فرو گیرد ایشان را و ایشان در حالی که مخاصمه و منازعه و معامله باشند و مراد نفخه اول است که باعث
میمیرند مفسران روایت کرده‌اند که قیامت برپا شود وقتی که دو مرد جامه را گشوده باشند که خرید و فروش کنند هنوز نپیچیده
باشند که قیامت برپا شود و مردی لقمه را برداشته باشد هنوز به دهان نرسیده باشد که بمیرد پس فرموده است
استطاعت ندارند که وصیتی بکنند و نه بسوی اهل خود و خانه‌های خود برگردند و علی بن ابراهیم روایت کرده است که این
در آخر الزمان است صیحه در میان ایشان بلند شود در وقتی که در بازارهای خود در مخاصمه باشند پس همه میمیرند
در جای خود واحدی از ایشان به منزل خود برنمیگردد و وصیتی نمیکند پس حق تعالی فرموده است و نفخ کرده
شود در صور پس ایشان از قبرها بسوی پروردگار خود میشتابند میگویند ای وای
بر ما کی ما را برانگیخت از خوابگاه ما این است آنچه وعده داده بود خداوند رحمان و راست گفتند پیغمبران بود

مگر یک صدایی پس ناگاه همه در یک موضع نزد ما حاضر شوند و در سوره ص فرموده است انتظار نمیکشند مگر یک صیحه را
و دیگر برنمیگردند و در زمر فرموده است و نفخ کرده میشود در صور پس بیهوش میشود هرکه در آسمانها و زمین
یعنی میمیرند پس بار دیگر در صور دمیده میشود پس ناگاه ایشان ایستاده‌اند و نظر میکنند یا انتظار میکشند که با ایشان چه
خواهند کرد و در سوره ق فرموده است که و دمیده میشود در صور آن روزی است که وعیدهای خدا به عمل می‌آید
و فرموده است که گوش بده روزی که ندا میکند ندا کننده از مکانی نزدیک روزی که میشنوند صیحه را بحق و
آن روزی است که بیرون می‌آیند مردم از قبرها بدرستی که مائیم که زنده میکنیم و میمیرانیم و بسوی ماست بازگشت همه
روزی که شکافته میشود زمین و بیرون می‌آیند بسرعت این حشری است که بر ما آسان است و در سوره مدثر فرموده است که
پس هرگاه دمیده شود در ناقور یعنی صور پس آن روزی است که دشوار است بر کافران و آسان نیست پس از آیات کریمه
معلوم شد که دو نفخ در صور البته میباشد یکی در میراندن که جمیع اهل زمین و اکثر اهل آسمانها میمیرند بیک نفخه
و دیگری در وقت مبعوث شدن که زنده میشوند همه خلایق بیک نفخه و بعضی از مفسران گفته‌اند که سه مرتبه میدمد نفخه
اول نفخه فزع است که میترسند و نفخه دوم نفخه صعق است که میمیرند و نفخه سیم نفخه قیام است که زنده میشوند و از قبرها بیرون می‌آیند
و این قول نادر است و در احادیث معتبره بغیر از دو نفخه نیست و تاویلی که بعضی کرده‌اند که صور جمع صورت است و مراد دمیدن
ارواح است در بدنها در قیامت بی جرات است و منافی ظاهر آیات بلکه صریح آنها است و مخالف اخبار معتبره چنانکه
علی بن ابراهیم بسند معتبر از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده است که از حضرت امام زین العابدین سؤال کردند که فاصله میان
نفخه اول و دویم چند است فرمود آنچه خدا خواهد پس پرسیدند که یابن رسول الله چگونه میدمد در صور فرمود
اما نفخه اولی پس بدرستی که خدا امر میکند اسرافیل را که فرود آید بدنیا پس فرود می‌آید با صور و صور یک سر دارد و دو
طرف و میان طرفین هر یک بقدر ما بین آسمان و زمین است چون ملائکه اسرافیل را می‌بینند که با صور بزمین می‌آید میگویند
خدا رخصت داده است در مردن اهل زمین و اهل آسمان پس اسرافیل فرود می‌آید بنزد بیت المقدس و رو بکعبه میکند
چون اهل زمین اسرافیل را می‌بینند میگویند خدا رخصت داده است در مردن اهل زمین پس در آن صور میدمد و صدا
بیرون می‌آید از طرفی که بجانب زمین است پس در زمین صاحب روحی نمی‌ماند مگر آنکه میمیرد و بیرون می‌آید از طرفی
که بجانب آسمانهاست پس در آسمانها صاحب روحی نمی‌ماند مگر میمیرد مگر اسرافیل پس حق تعالی میگوید ای اسرافیل
بمیر پس او نیز میمیرد و بر این حالت میمانند آنقدر که خدا خواهد پس امر میکند خدا آسمانها را که بحرکت درآیند و موج زنند
و امر میکند کوهها را که روان شوند و به هر طرف میروند حضرت فرمود یعنی هموار میشوند و بعضی
میشوند و بدل میشود زمین بغیر زمین یعنی بزمینی که بر روی آن گناه نکرده باشند هموار باشد و بنایی و گیاهی
و درختی و گیاهی بر روی زمین نباشد چنانکه اول بار زمین را پهن کرد و عرش خود را بر روی آب خواهد گذاشت چنانچه

اعلام تهیه کرده شده بود و استقلال او بعظمت و قدرت ظاهر خواهد شد پس ندا خواهد کرد خداوند جبار جل جلاله بصدای
بسیار بلندی که از اطراف آسمانها و زمین برسد و گوید از برای کیست پادشاهی امروز و چون کسی نیست که جواب
بگوید خود جواب میفرماید از برای خداوند یگانه قهار است و منم که همه خلایق را هلاک کردم و میرانیدم ایشان را منم خداوندی
نیست و شریکی ندارم و وزیری ندارم و منم آفریدم خلق را بدست قدرت خود و منم میرانیدم ایشان را بمشیت خود و منم زنده میکنم
ایشان را بقدرت خود پس خداوند جبار بقدرت خود بدمد در صور دمیدنی و بیرون رود صدا از طرفی که بجانب آسمانها است پس
در آسمانها احدی نماند مگر زنده شود و برخیزد چنانچه بود و حاملان عرش برگردند و بهشت و دوزخ حاضر شوند و محشور
شوند خلایق از برای حساب پس حضرت بسیار گریست در این وقت و در تفسیر علی بن ابراهیم و کتاب زید نرسی از عبید بن
زراره روایت کرده اند که از حضرت صادق شنیدیم میگفت که چون بمیراند حق تعالی اهل زمین را تأخیر میکند بمثل آنکه خلق
کرده است خلایق را و بمثل آنکه میرانیده است ایشان را و اضعاف این زمانها پس بمیراند اهل آسمان اول را و بمثل آنچه
میکند و مثل آنچه خلق کرده است خلق را و مثل آنچه میرانیده است اهل زمین را و اهل آسمان اول را و اضعاف آن
پس بمیراند اهل آسمان دوم را و هم چنین اضعاف این مدتها تأخیر میفرماید پس بمیراند اهل آسمان سیم را و هم چنین
میمیراند اهل هر آسمانی را بقدر جمیع زمانهای گذشته تأخیر مینماید تا آنکه آسمان هفتم را فرمود پس فرمود که تأخیر
مینماید بقدر زمانهای گذشته و اضعاف آنها پس بمیراند میکائیل را و بقدر اضعاف جمیع زمانهای گذشته تأخیر
مینماید پس بمیراند جبرئیل را پس بقدر اضعاف زمانهای گذشته مکث میفرماید پس بمیراند اسرافیل را بعد از مثل
اضعاف جمیع زمانها تأخیر میفرماید پس بمیراند ملک الموت را پس بمثل اضعاف زمانهای گذشته مکث میفرماید پس
میفرماید از کیست پادشاهی امروز پس خود در جواب میفرماید از خداوند یگانه قهار است کجایند جباران کجایند آنها که با من
خدایی ادعا میکردند کجایند متکبران پس خلایق را بر میگرداند و خلق میکند عبید گفت عرض کردم که چنین چیزی بسیار
بسیار طولانی شمردید این زمانها را حضرت فرمود که زمانهای پیش از آفریدن خلایق دراز تر است یا بر آنها مطلع
شدی بر اینها نیز مطلع خواهی شد **مؤلف گوید** که این حدیث غریب ظاهرا منافی ظواهر آیات و اخبار سابقه است
که دلالت میکند بر آنکه اکثر اهل آسمانها بیک نفخه صور هلاک میشوند و این خبر چون راوی آن مجهول الحال است
معارض آن آیات و اخبار نمیتواند بود و ظاهر بیشتر آنست که ارواح و اجساد خلایق معدوم مطلق گردند چنانکه بعد از این
ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و استبعادی که بعضی میکنند که هر گاه همه خلایق معدوم باشند خطاب لمن الملک بکه خواهد بود
صورتی ندارد زیرا که اخبار از حکیم علیم صادر میگردد البته متضمن حکمتی هست هر چند بر ما مخفی باشد و ممکن است در آن
لطفی باشد نسبت بمکلفین که چون مخبر صادق این خبر را قبل از وقوع با ایشان بگوید موجب آن گردد که دنیا در نظر
ایشان بی اعتبار شود و صغیر و حقیر شود و علتهای آن نکنند و علم ایشان بقدرت حق تعالی و تفرد او در تدبیر عالم

پیش نمیشود و اما فنای اشیا قبل از قیامت دران شکی نیست که جمیع زندهها بغیر حق تعالی میمیرند و بعد از مردن در قیامت زنده
میشوند اما خلاف است در آنکه آیا اجسام و ارواح و اجساد و هر چه غیر حق است بعد از آن معدوم مطلق میشوند یا ارواح باقی
و جمیع اجسام غیر آنها از آسمانها و زمین و جمیع اجساد معدوم میشوند و باز حق تعالی ایشان را بر میگرداند یا همه باقی اند
اما معدوم مطلق نمیشوند و اجزای آنها متفرق و پراکنده میشوند و حق تعالی بقدرت خود اجزای اصلیه را با هم جمع میکند
و بدن را اعاده میکند و متکلمان را در این باب اقوال بسیار است که در ذکر آنها چندان فایده نیست و هر یک بر مذهب
خود از آیات و اخبار استدلالات کرده اند و قائلان بفنا استدلال کرده اند بقول حق تعالی هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ و كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ
إِلَّا وَجْهَهُ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ و قائلون بعدم فنا استدلال کرده اند بظواهر
آیاتی که دلالت میکند بر آنکه حشر جمیع اجزای متفرقه است مانند قصه ابراهیم و عزیر علیهما السلام و حق آنست که آیات
از هیچ طرف صریح نیست و دلایل عقلی از جانبین مدخول است و جزم باحد الطرفین مشکل است و اعتقاد اکثر متکلمین
عامه در این باب آن است که معدوم نمیشوند و اکثر متکلمین امامیه را اعتقاد آن است که ارواح و اجساد مکلفین
معدوم میشوند چنانچه خواجه نصیر علیه الرحمه در تجرید بآن قائل شده است و دلیل سمعی دلالت بر فنای اجسام کرده است و تاویل میکنند
در مکلفین بغیر آنها چنانچه در قصه ابراهیم وارد شده است اما بعضی از احادیث معتبره صریح است در فنای اعدام
بالکلیه چنانچه گذشت که حضرت صادق در جواب زندیق فرمود که روح باقی است تا وقتی که در صور دمیده شود پس در آن
باطل میشود اشیا و فانی میشود پس نه حسی میماند و نه محسوسی پس برمیگرداند اشیا را چنانکه ابتدا کرده است مدبر آن
و آن چهار صد سال است که خلق تعطیل میشوند در آن و آن در میان دو نفخه صور است و در بعضی از خطبهای نهج البلاغه
که اکثر آنها را سابقا ایراد کردیم مذکور است که او است فانی کننده اشیا بعد از وجود آنها تا آنکه میگردند مثل مفقود آنها و نیست فانی کردن
اشیا بعد از آفریدن آنها عجیب تر از بوجود آوردن آنها از عدم و چگونه چنین نباشد و حال آنکه اگر جمع شوند جمیع حیوانات
دنیا از مرغان و چهارپایان و جمیع اصناف آنها و احمقان و زیرکان جمیع امتها بر آنکه احداث کنند پشه را قادر
بر آن نباشند و راهی بسوی ایجاد آن نیابند و هر آینه حیران گردد عقلهای ایشان در علم آن و حیران و عاجز گردد
قوتهای ایشان و برگردند مانده و اعتراف کنند بآنکه مغلوبند و اقرار کنند بعجز از انشای پشه و اذعان کنند
بضعف از فانی کردن آن و بدرستی که حق تعالی برمیگردد بعد از فنای دنیا تنها که هیچ چیز با او نیست چنانکه پیش از آفریدن
آنها چنین بود و بعد از فنای دنیا نه وقتی خواهد بود و نه مکانی و نه حینی و نه زمانی معدوم میگردد در آن وقت اجلها
و وقتها و زایل میگردد سالها و ساعتها پس هیچ نخواهد بود مگر خداوند یگانه قهار که بسوی اوست بازگشت جمیع امور بی قدرتی
که آنها را بر ایجاد خود بوده باشد و بی امتناعی که ایشان را از فانی کردن بوده باشد و اگر قدرت بر امتناع
داشتند هر آینه دایم میبود بقای آنها و هیچ نفعی که ایجاد آنها کرده از برای تقویت پادشاهی خود نکرده و نه از برای خوف

ان نزول نقصان یا از برای یاری بد سمنان یا از برای وحشت تنهائی که با ایشان انس بگیرد در دنیا و بعد از آن که تربیت کرد آنها را
فانی میکرد اند از ملالی نیست که از تصرف و قدرت آنها بیرون رفته باشد یا برای سکین وحشت … شد بقای آنها و باز
میکرد اند آنها را بعد از فانی کردن بدون آنکه احتیاجی به آنها داشته باشد یا استعانت و یاری با آنها بجوید و این خطبه صریح است
در فنای جمیع چیزها و بنابر این چاره نیست از قول بجواز اعادهٔ معدوم و وجوهی که از برای تصحیح معاد با قول با انعدام
اعادهٔ معدوم گفته اند فایده نمی بخشد والحمد جواز اعادهٔ معدوم است عقلاً و شرعاً و هر کا چیزی را از کتم عدم بوجود
آورده چرا بعد از اعدامش ایجاد نتواند کرد و حال آنکه از جمله امکان بلکه بعید نیست و اگر کسی بر جوازش دعوای بداهت کند بعید نیست
و اما اخبار از فنای مطلق بحدی نرسیده است که افادهٔ قطع کند پس رد اخبار نباید کرد و در مرتبهٔ احتمال بلکه ظن باید گذاشت

فصل هفتم در بیان سایر احوالات که حق تعالی خبر داده است که پیش از قیامت واقع خواهد شد بدانکه بعد از آنکه حق تعالی در آیات
کریمه خبر داده است از مقدمات حشر ایمان آوردن و بسبب استبعادات ملاحده و شبهات فلاسفه راه تاویل در آنها
نباید داد چنانکه فرموده است روزی که بپیچیم آسمانها را مانند پیچیدن نامه و فرموده است هرگاه شق شود آسمان
و برنگهای مختلف نماید و باز فرموده است که منشق شود آسمان پس در آن روز سست باشد و فرموده است که روزی که
آسمان از جای خود بلرزد و باز فرموده است که آسمان شکافته شود و کوکبها پراکنده شود و فرموده است
که کوهها روان شوند و آسمان … بر طرف شوند و آفتاب و ماه بر طرف شود و آفتاب و ماه با یکدیگر جمع شوند و کوهها
مانند پشم حلاجی کرده بحرکت آیند و آنکه یکی … ماند و زمین هموار شوند و زلزلهٔ عظیم
زمین بهم رسد که جمیع بناها و بلندیها از زمین بر طرف شود و هموار شود که هیچ بلندی در آن نماند و مسطح شود و فرموده است
سوال میکنند از تو یا محمد از کوهها پس بگو که میکند پروردگار من آنها را کندنی پس میگذارد زمین را بیابان مستوی که
نه بینی در آن نه پستی و نه بلندی و علی بن ابراهیم در تفسیر بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که چون
خداوند عالمیان خواهد که مردم را محشور و جمع کند امر میکند که منادی ندا کند پس همه انس و جن را در یک جا جمع نماید در
یک مکان جمع کند پس آسمان اول را بفرماید فرود آید عقب مردم بایستد پس آسمان دویم را بفرماید فرود آید که دو برابر آسمان اول
و باین ترتیب جمیع آسمانها را بفرماید فرود آید و عقب مردم بایستد و محیط گرداند بمردم پس … ملائکه ندا کند
… یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا
لا تنفذون الا بسلطان یعنی ای گروه جن و انس اگر توانید که نفوذ کنید و بگذرید از اقطار آسمانها و زمین پس
نفوذ کنید و نتوانید نفوذ کرد مگر بقدرت خدا و حکم او پس حضرت گریست راوی پرسید که در این وقت رسول خدا و امیرالمؤمنین
و شیعیان ایشان در کجا باشند فرمود ایشان بر تلی چند از مشک خوشبو بر منبرها از نور مردم محزون میباشند و ایشان
محزون نیستند مردم میترسند و ایشان نمیترسند پس این آیه را خواند که مضمونش این است هر که بیاورد حسنه را پس از برای او

بهتر از آن و ایشان از فزع آن روز ایمن اند و چون فرمود … سوگند که هر دو این آیه دلالت امیرالمؤمنین است و علی بن ابراهیم
از آنحضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود جمع کند حق تعالی همه را در یک مکان را در یک نقیع زمین و وحی فرماید بسوی آسمان
اول که فرود بیا با هر که در تو هست پس فرود آیند … آسمان اول با دو برابر که در زمین است و آسمان دویم فرود آید با دو برابر
جمیع آنچه در زمین است و اهل آسمان اول و هکذا هر آسمانی به دو برابر … پس جن و انس در هفت
سراپرده از ملائکه پس منادی ایشان را ندا میکند با این آیه که گذشت پس نظر میکنند که صفهای ملائکه
با ایشان احاطه کرده است و از هیچ طرف بیرون نمیتوانند رفت

فصل هشتم در بیان حشر وحوش است حق تعالی فرموده است
و اذا الوحوش حشرت یعنی هرگاه وحشیان محشور شوند و فرموده است و ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه
الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون یعنی نیست هیچ حیوانی که راه رود بر روی
زمین و نه مرغی که پرواز کند ببال خود بر هوا مگر امتی چند مانند شما که حق تعالی ایشان را خلق کرده است و حفظ
میکند … و روزی میدهد و تقصیر نکرده ایم و ترک ننموده ایم در قرآن مجید یا در لوح محفوظ هیچ چیز را که ذکر نکرده باشیم پس
بسوی پروردگار خود محشور میشوند و مشهور در میان مفسرین آن است که مراد از حشر در این دو آیه محشور شدن در قیامت است
و بعضی گفته اند که مراد مردن ایشان است در دنیا و مشهور در میان متکلمین خاصه و عامه آن است که ایشان محشور میشوند
و بعضی از عامه گفته اند که هر چیز محشور میشود حتی مگس تا آنکه بدل آید قصاص مظالم ایشان بکشند و معتزله گفته اند که
حق تعالی حشر میکند جمیع حیوانات را تا ایشان را عوض المهائی که بایشان رسیده است در دنیا بدهد و گفته شده …
بایشان بدهد چون عوض المها بایشان رسید اگر خواهد بعضی را در بهشت باقی میگذارد و اگر خواهد فانی میکند ایشان را
و در حدیث وارد شده است و اشاعره گفته اند که بر خدا واجب نیست … میکند وحوش را پس قصاص میکند حیوان
شاخ دار را برای بی شاخ که بر حیوان بی شاخ … کرده است در دنیا آنگاه بایشان میگوید بمیرید پس همه میمیرند و جمع …
در تفسیر … گفته است که حق تعالی حشر میکند وحوش را که ایشان بستانند آنچه مستحق اند از ایشان … و عوضها
بالمهائی که بایشان رسیده است در دنیا انتقام بکشد از برای بعضی از بعضی پس چون رسید بایشان آنچه مستحق آن بودند
از عوضها پس آنها که میگویند که عوض دایم است میگویند که ایشان متنعم خواهند بود همیشه و آنها که میگویند که عوض
منقطع است بعضی میگویند که چون عوض آنها را بایشان رساند … ایشان تفضلاً و عامه روایت کرده اند از ابوهریره
که رسول خدا فرمود که حشر میکند حق تعالی جمیع خلایق را در قیامت از چهارپایان و دواب و مرغان و هر چیز باشد پس عدالت
خدا بمرتبه ای برسد در آن روز که حق بی شاخ را از شاخ دار بگیرد پس میگوید خاک شوید پس همه خاک میشوند و آنوقت
چنان است که کافر میگوید یا لیتنی کنت ترابا یعنی کاش من خاک میبودم و معذب نمیگردیدم و از ابوذر رضی
الله عنه روایت کرده اند که گفت روزی نشسته بودم در خدمت حضرت رسول که دو بز را دیدم که یکی شاخ زد دیگری را

فرمود میدانید چه سبب ایشان بیکدیگر شاخ زدند صحابه گفتند نمیدانیم حضرت فرمود ولیکن خدا میداند و در میان ایشان
در قیامت حکم خواهد کرد و کلینی به سند معتبر روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در خطبه فرمود
ایها الناس گناهان سه گناه است گناهی که آمرزیده میشود و گناهی که آمرزیده نمیشود و گناهی که امید آمرزش برای
صاحبش داریم و میترسیم بر او اول گناه بنده است که حق تعالی او را در دنیا بآن گناه عقاب کرده باشد پس خدا از آن کریمتر
و حکیمتر است که بنده خود را دو بار عقاب کند دویم ظلم بندگان است بعضی بر بعضی چون حق تعالی متوجه حساب خلایق شود
قسم یاد کند و فرماید بعزت و جلال خودم سوگند که از من نمیگذرد ستم ستم کننده اگر چه دستی بر دستی بزند یا مسحی بکفی بکند و
اگر چه شاخ زدن حیوان شاخ دار حیوان بی شاخ را باشد پس قصاص میکند و حقوق بعضی را از بعضی میگیرد تا آنکه
برای احدی نزد احدی مظلمه نماند پس ایشان را میبرد بسوی حساب سیم گناهی است که خدا آن را پوشانیده باشد
بر بنده خود و روزی او کرده باشد توبه را پس او خاشع و گریان است برای گناه خود و امیدوار است رحمت پروردگار
خود را پس ما برای او چنانیم که او برای خود امیدواریم از برای او رحمت را و میترسیم بر او عقاب را **مؤلف گوید**
که گویا این سه قسم در گناه مؤمنان است زیرا که کافران را در دنیا و آخرت هر دو عقاب میفرماید و خوف سیم و خوف اول
باعتبار احتمال الاخلال بشرایط توبه است و الا بحسب قبول توبه واجب است بسبب وعده که فرموده است و در احادیث
معتبره بسیار از طرق عامه و خاصه منقول است که رسول خدا فرمود در قیامت چهار کس سواره خواهند بود من بر براق
و برادرم صالح بر ناقه خدا که قوم او پی کردند و دخترم فاطمه بر ناقه عضباء من و علی بن ابیطالب بر ناقه از ناقه‌های
بهشت و در بعضی از روایات بجای فاطمه عمم حمزه سید الشهدا بر ناقه عضباء و در اخبار مانع الزکوة وارد شده است
که هر که زکوة انعام را ندهد و بمیرد حق تعالی او را در صحرای محشر بدارد که هر صاحب ناخنی بر ناخن خود او را بکوبد
و هر صاحب شاخی بر شاخ او را بزند و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که حضرت رسول ص ناقه دید که پایش را
بسته‌اند و بار بر پشت آن است حضرت فرمود کجاست صاحب این ناقه بگوئید مهیا باشد که فردای قیامت این
ناقه او را خصومت خواهد کرد و از حضرت صادق ع روایت کرده است که هر شتری که سه حج و بروایتی هفت
حج بر آن بکنند آن را از چهارپایان بهشت میگرداند و از حضرت رسول ص منقول است که نیکو کنید قربانیهای خود را
که مرکب شما خواهند بود بر صراط و ایضا مروی است که اسبان غازیان در دنیا اسبان ایشان است در بهشت
و از حضرت صادق ع منقول است که از بهایم در بهشت نمی‌باشند مگر حمار بلعم بن باعور و ناقه صالح و گرگ یوسف و سگ
اصحاب کهف و در این باب اخبار بسیار است پس از ظواهر آیات و اخبار مستفاد میشود که جمیع حیوانات محشور میشوند و تلافی
ظلمها که بر ایشان واقع شده است میکنند و بعضی از حیوانات که برای انتفاع آدمی خلق شده‌اند مبعوث میشوند و بعضی [illegible]
و آنها که مذکور شد داخل بهشت میشوند و اما ثواب و عقاب [illegible] بر مکلفانست [illegible] محشور شدن جمیع حیوانات [illegible]

انها

انها که محشور میشوند از اخبار معتبره ظاهر میشود و این اکثر متکلمین است که گفته‌اند و متعرض تفاصیل آن نگردیده‌اند اما سایر مکلفین
از ملائکه و جن و شیاطین خلافی نیست که محشور میشوند از برای جزا و ملائکه داخل بهشت میشوند و شیاطین داخل جهنم میشوند و حکم
نادری از ایشان که ایمان آورده باشند چنانچه از بعضی روایات شاذه ظاهر میشود و عاصیان جن داخل جهنم میشوند و مؤمنان
ایشان مثاب میشوند بایمان و اعمال صالحه اما خلاف است که ایشان داخل بهشت میشوند یا در اعراف میباشند اکثر را اعتقاد آنست
که داخل بهشت میشوند و درجات ایشان پست‌تر است از درجات بنی آدم و بعضی گفته‌اند که ثواب ایشان در اعراف خواهد بود و علی بن
ابراهیم گفته است که از حضرت امام رضا پرسیدند که مؤمنان جن داخل بهشت میشوند فرمود نه ولیکن خدا را حظیرها هست در میان بهشت
و جهنم که مؤمنان جن و فاسقان شیعه در آنجا میباشند و این روایت معارض نمیشود و حمل باید داشت که
بمقتضای وعده خود ثواب عاملان را البته عطا میفرماید و ظاهر آیات آن است که ثواب ایشان نیز در بهشت باشد خصوصا آیات
سوره رحمان که امتنان نعیم بهشت بر انس و جن هر دو کرده است و این روایات دلالت میکند بر خلاف آن و بعضی از مفسرین
گفته‌اند در تفسیر فلا جنة لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان یعنی جماع نکرده است حوریان ایشان را پیش از ایشان
انسانی و نه جنی که دلالت میکند بر آنکه ایشان را ثواب هست و زنان از حوریان دارند و بعضی گفته‌اند معنی آیه آنست که
حوریان انس را انسی و حوریان جن را جنی جماع نکرده است و این دلالت نکرده است و این استدلال ضعیف است
و توقف در این باب اولی است **فصل نهم** در بیان احوال اطفال و مجانین و اشباه ایشان است بدانکه خلافی نیست
اصحاب را در آنکه اطفال مؤمنان با پدران خود به بهشت میروند چنانکه حق تعالی فرموده است والذین آمنوا و اتبعتهم ذریتهم بایمان
الحقنا بهم ذریتهم و ما التناهم من عملهم من شیء یعنی آنها که ایمان آورده‌اند و متابعت کرده‌اند ذریت ایشان بسبب
ایمان ایشان ملحق میسازیم ذریت ایشان را و کم نمیکنیم از ثواب اعمال ایشان و این سبب حیرت و لطافت بسیار روایت شده
که این آیه در باب اطفال مؤمنان نازل شده است که ایشان را با پدران ایشان در بهشت جمع کنند و بعضی گفته‌اند مراد بالغانند
که اعمال ایشان قاصرتر است از آنکه بدرجه پدران برسند حق تعالی ایشان را بدرجه پدران ملحق میگرداند بسبب ایمان ایشان و کلینی
و ابن بابویه از ابن عباس روایت کرده‌اند و بعضی گفته‌اند که هر دو معنی مراد باشد و علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت
کرده است از حضرت امیرالمؤمنین که حضرت رسول فرموده که مؤمنان و اولاد ایشان در بهشت اند پس این آیه را خواند و علی بن
ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که اطفال شیعیان را حضرت فاطمه صلوات الله علیها تربیت میکند و بجهت پدران
ایشان در قیامت و کلینی رحمه الله از حضرت صادق روایت کرده است که ابراهیم خلیل تربیت اطفال ایشان را
متکفل است و ایشان را بایشان میسپارد که حضرت امام موسی روایت کرده است [illegible]
که تربیت میکنند [illegible] بدرختی که در بهشت [illegible] ایشان را با استماع [illegible]
[illegible] که پدران ایشان را از ایشان بدار ایشان میسپارند [illegible] استغفار میکنند [illegible] محافظت میکنند

ایشان را ابراهیم و ساره تربیت میکنند ایشان را ساره و در کوهی از مشک و عنبر و زعفران و ابن بابویه در فقیه بسند صحیح از حضرت
صادق روایت کرده است که چون طفلی از اطفال مؤمنان بمیرد منادی ندا میکند در ملکوت سموات که فلان پسر فلان مرد
اگر یکی از پدر و مادر او یا یکی از خویشان مؤمن ایشان مرده است او را بدهند که او را غذا بدهند و الا بحضرت فاطمه صلوات الله علیها میدهند
که او را غذا بدهد تا یکی از پدر و مادر یا اهل بیت مؤمن او بیایند پس حضرت فاطمه او را بایشان میدهد و ایضا بسند صحیح از آنحضرت
روایت کرده است که حق تعالی اطفال مؤمنان را بحضرت ابراهیم و ساره علیهما السلام میدهد که غذا میدهند ایشان را از درختی
در بهشت که پستانها دارد مانند پستانهای گاو در قصری از مروارید و چون روز قیامت شود ایشان را لباسها و طیب
بپوشانند و خوشبو کنند و هدیه بسوی پدران ایشان ببرند پس ایشان پادشاهان باشند با پدران خود در بهشت و اینست
معنی قول حق تعالی و الذین آمنوا و اتبعتهم ذریتهم و ایضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که چون حضرت رسول در شب
معراج باسمان هفتم رسید و پیغمبران را در آنجا ملاقات کرد گفت کجاست پدرم ابراهیم گفتند او با اطفال شیعیان علی است
چون داخل بهشت شد دید که حضرت ابراهیم در زیر درختی است که پستانها دارد مانند پستانهای گاو و اطفال از آن پستانها
میمکند و چون پستانی از دهان طفلی بیرون می‌آید حضرت ابراهیم برمیخیزد و پستان را بدهان او میگذارد پس سلام کرد
بحضرت رسول و احوال حضرت علی بن ابی طالب سؤال کرد گفت او را در میان امت خود گذاشتم گفت نیکو خلیفه گذاشته
حق تعالی اطاعت او را بر ملائکه واجب کرده است و اینها اطفال شیعیان اویند از خدا سؤال کردم که ایشان را بمن بسپارد
که تربیت ایشان بکنم و هر جرعه که یکی از ایشان میمکد طعم جمیع میوه‌های بهشت را در آن می‌یابد مؤلف گوید که ظاهر
که بعضی را حضرت فاطمه میدهند و از حضرت ایشان بعد از اطفال کفار خلافست بعضی گفته‌اند تابع پدران اند در جهنم
با ایشان بجهنم میروند و بعضی گفته‌اند ایشان به بهشت میروند و بعضی گفته‌اند حق تعالی در قیامت بعلم با ایشان عمل میکند
اگر میداند که ایشان اگر میماندند از اهل سعادت بودند ایشان را به بهشت میبرد و اگر میداند که اگر میبودند از اهل
شقاوت میبودند ایشان را بجهنم میبرد و بعضی گفته‌اند داخل بهشت میشوند و خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود و خلافی نیست
میان متکلمین شیعه در آنکه ایشان داخل جهنم نمیشوند و بعضی گفته‌اند داخل بهشت میشوند و خدمتکاران اهل بهشت
خواهند بود و بعضی مطلق گفته‌اند لیکن گفته‌اند که از اهل اعراف خواهند بود و کلینی و ابن بابویه رحمهما الله علیهما و اکثر محدثین
شیعه را اعتقاد آن است که حق تعالی در قیامت ایشان را تکلیف میکند و اکثر احادیث این تکلیف ایشان را
معارض است و احادیث بسیار که در این باب وارد شده است چنانچه ابن بابویه رحمه الله بسند صحیح
از زراره روایت کرده است که از حضرت امام محمد باقر پرسیدم که در روز قیامت حق تعالی حجت تمام میکند بر که
بر طفل و بر کسی که در میان دو پیغمبر باشد یعنی از زمان پیغمبری تا پیغمبری که گذشته باشند و اهل ضلالت غالب
شده باشند و حق مخفی شده باشد و پیغمبری بر او مبعوث نشده باشد مانند زمان جاهلیت و بر دیوانه و بر مرد

کرده

که و هرم چون پیر شود تمام شده باشد عقل و حواس او و کسی که در ابتدای عقل خرد و هنوز برو حجت تمام نشده باشد
و ابله که تمیز میان حق و باطل نتواند کرد و کسی که مستضعف باشد و دیوانه که هیچ نفهمد و مکلف نباشد و کر و گنگ مادر زادی
بر هر یک از ایشان خدا حجت تمام میکند و پیغمبری بر ایشان مبعوث میکند و آتشی از برای ایشان بر می‌افروزد و پیغمبر
میگوید بایشان که پروردگار شما امر کرده است شما را که داخل این آتش شوید هر که داخل شود بر او برد و سلام خواهد
بود و هر که نافرمانی کند داخل آتش جهنم خواهد شد و ایضا در کافی و معانی الاخبار بسند صحیح و بسند دیگر از زراره روایت کرده‌اند که
در قیامت میآورند اطفال را و پیر مرد پیری را که عقلش رفته باشد و کسی را که در زمان فترت مرده باشد و کر و گنگ
باشد و دیوانه و ابله که تمیز میان حق و باطل نکند ایشان بر خدا حجت میگویند که بر ما حجت تمام نشده بود و حق تعالی بر
ایشان حجت تمام میکند بآنکه ملکی را بسوی ایشان میفرستد تا آتشی افروزد بحسب سابق گذشت و کلینی بسند حسن کالصحیح
از هشام روایت کرده است که از حضرت صادق سؤال کردم از حال کسی که در فترت مرده باشد و کسی که بحد بلوغ نرسیده باشد
و دیوانه فرمود که خدا حجت بر ایشان تمام میکند و آتشی می‌افروزد و میگوید داخل شوید پس هر که داخل شود بر او برد و سلام
خواهد بود و هر که داخل نشود میگوید من شما را تکلیف کردم و نافرمانی کردید و ایضا ابن بابویه بسند مثل این روایت
کرده است در باب کر و گنگ و طفل و کسی که در فترت بمیرد و ایضا کلینی بسند معتبر روایت کرده است در باب اطفال
که در روز قیامت خدا ایشان را جمع میکند و آتشی می‌افروزد و امر میکند ایشان را که خود را در آن آتش بیندازند پس
هر که در علم خدا آنست که از اهل سعادت است خود را در آن آتش می‌اندازد و بر او برد و سلام است و هر که از اهل شقاوت است
در علم خدا که او شقی و بد بخت است امتناع میکند و داخل نمیشود پس خدا امر میکند که ایشان را بآتش برند ایشان میگویند
پروردگارا امر میکنی که بآتش بروند و هنوز قلم بر ما جاری نشده است خدا میفرماید که من شما را امر کردم
امر کردم باطاعت من نکردید پس چگونه اطاعت من میکردید اگر پیغمبران بسوی شما میفرستادم که غایبانه شما را امر میکردند
و در این باب حدیثی روایت کرده است از طریق عامه از عبد الله بن سلام که گفت سؤال کردم از رسول خدا که
کدام عذاب میکند خدا خلقی را بی تقصیری حضرت فرمود معاذ الله حق تعالی عبد الله گفت بلی اولاد مشرکین در صلب ایشان در جهنم
که خدا امر کرده ایشان چون روز قیامت شود خدا امر میکند که آتشی بیاورند و گفت بر ایشان که آتش جهنم است
در عذاب پس بیرون می‌آید از جای سیاه و تاریک و میگوید ... و ملائکه را امر میکند که ایشان را بآتش برند
و میگوید پس امر میکند که در آن آسمان پاره پاره میشود و ستاره‌ها بر طرف میشود و دریاها خشک میشوند
و کوهها بر طرف میشوند ... و زنان حامله فرزندان بیفکنند و اطفال پیر میشوند از هول آن روز
قیامت پس حق تعالی امر میکند اطفال مشرکین را که خود را در آن آتش بیندازند پس هر که در علم خدا گذشته است
که او سعادتمند است خود را در آن میاندازد و برد و سلام میشود چنانکه بر ابراهیم شد و هر که

در علم الهی کافر شدنست که او شقی خواهد بود یا مسکین و چون رد آتش بر اطفال کنند پس حق تعالی امر میکند آتش را که او را ابا نماید
برای کفر [illegible] و کره و امتناع نموده از دخول آتش پس تابع پدران خود خواهند بود در جهنم و احادیث دیگر در این باب
بسیار است و از عقل بعید نیست و ابن بابویه و صدوق علیه الرحمه گفته است که جماعتی از اصحاب کلام انکار این کرده اند و میگویند
که در دار جزا تکلیف نمیباشد و جواب گفته است که در دار جزای مؤمنان بهشت است و در دار جزای کافران جهنم است و این
تکلیف در غیر بهشت و نار است پس تکلیف در غیر دار جزا خواهد بود **مؤلف گوید** که استبعاد ندارد که آیات از برای بعضی دار
جزا باشد و از برای بعضی دار تکلیف و جزا هر دو باشد و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب غیبت روایت کرده است از زراره که
حضرت صادق علیه السلام فرمود که [illegible] بعضی از اطفال اهل خلاف را داخل بهشت کند زراره گفت [illegible]
این چیز [illegible] که امام [illegible] و ظاهر [illegible] است
ایشان [illegible] داخل بهشت [illegible] صاحب تأویل آیات باهره از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است در تأویل [illegible]
در وصف اهل بهشت [illegible] یعنی میگردند بر دور ایشان پسران که [illegible]
[illegible] پسران اهل دنیا [illegible] ایشان را ثواب [illegible] و گناهان [illegible]
عقاب کنند ایشان را خدمتکاران اهل بهشت گردانیده اند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند از اطفال المشرکین حضرت فرمود
خدمتکاران اهل بهشتند بر صورت پسران [illegible] از برای خدمت اهل بهشت و شیخ طبرسی [illegible]
تأویل آیه روایت کرده است و کلینی بسند صحیح از زراره روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم [illegible]
در اطفال که پیش از بلوغ میمیرند فرمود سؤال کردند از رسول صلی الله علیه و آله از اطفال ایشان [illegible]
خواهند کرد حضرت فرمود [illegible] ایشان [illegible]
مؤلف گوید اصل در این باب [illegible] احادیث و اخبار [illegible]
عادل است [illegible] اطفال [illegible] ایشان تمام [illegible]
ایشان ناقص [illegible] ایشان تمام [illegible]
که پس از تکلیف دیگر ایشان را [illegible] و عقاب ایشان [illegible] اخبار معتبره
بسیار وارد شده است [illegible] قایل شده است چنانکه
[illegible] در کتاب [illegible]
خواهند [illegible] اهل بهشت خواهند بود [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
با ایشان [illegible] تمام [illegible] ایشان را عذاب [illegible]

اهل بهشت

اهل بهشت کنند چون بچه خواهند بود که در ثواب باشند با پدران ملحق [illegible] خواهند بود انشاء الله چنانکه ملائکه علیهم السلام
[illegible] و الله یعلم **فصل دهم** در بیان میزان است و حساب و سؤال [illegible]
بدانکه خلافی نیست میان اهل اسلام در حقیقت میزان و در قرآن مجید در مواضع متعدده وارد شده است در سورهٔ اعراف
میفرماید والوزن یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون ومن خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم
بما کانوا بآیاتنا یظلمون یعنی وزن و سنجیدن اعمال در روز قیامت حق است پس هر کس سنگین باشد ترازوهای اعمال
پس ایشانند رستگاران و هر کس سبک باشد ترازوهای او پس ایشانند آنها که زیان کرده اند جانهای خود را بسبب آنچه بودند
که بآیات ما ستم میکردند و در سورهٔ مؤمنان نیز قریب باین مضمون وارد شده است و در باب کافران فرموده است در سورهٔ
کهف پس برپا نمیداریم از برای ایشان روز قیامت وزنی و در سورهٔ انبیاء فرموده است و میگذاریم ترازوهای عدالت را از برای
روز قیامت پس ظلم کرده نمیشود نفسی هیچ ظلمی و اگر باشد اعمال او بقدر سنگینی حبه از خردل آن را می آوریم و بس است ما
حساب کنندگان و در سورهٔ قارعه [illegible] فرموده است نیز [illegible]
میزان [illegible] ان بالکلیه [illegible] و [illegible]
[illegible] میکرد [illegible] قیامت ترازوی [illegible] و اعمال [illegible]
[illegible] و حسنات را [illegible] و این جماعت [illegible] کرده اند [illegible]
[illegible] اعمال [illegible]
از ابن عمر روایت کرده اند که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال کردند [illegible]
[illegible] اعمال [illegible] اعمال حسنه [illegible]
[illegible] و اعمال سیئه [illegible]
و بعضی [illegible] اعمال [illegible] باعتبار اختلاف نشأت [illegible] حقایق [illegible]
[illegible] که اهل اسلام قایلند [illegible]
[illegible] قایلند و باختلاف نشأه قایل نیستند [illegible] انقلاب حقایق [illegible]
[illegible] افعال و اقوال و اخلاق [illegible]
[illegible] کرده [illegible] قایل باشد
[illegible] بحقیقت [illegible] ترازوهای [illegible]
[illegible] باعتبار عقاید و اعمال و اخلاق و انواع ترازوهای متعدد [illegible]
[illegible] ایمان اجمالی در این باب کافی است [illegible] قایل شد [illegible] میزان [illegible]

از عدالت و موازنه میان عقاید و ثواب و عقاب اعمال بر وجه عدالت و میکوید اگر این سخن اقرار بعدالت حق تعالی است پس چرا از وجه
احتیاج بکشیدن ترازو داده است و اگر اعتقاد ندارد باین کشیدن که باور میکند و میزان انکار کرد جمعی چنین آورده
و صحیح بی داین نیجان را ظاهر کردی من چه دانم که این بر وجه عدالت است پس ناچاریم در این کشیدن نیت و توجیه
اینست انکه در احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است که زندیقی سؤال کرد از حضرت صادق ع از میزان که اعمال
اجسام نیست که سنگینی و سبکی داشته باشد و کسی محتاج است بوزن کردن چیزی که عدد اشیا را نداند و ثقل و خفت
آنها را نداند و خدا هیچ چیز بر او مخفی نیست پس بسنید که پس چه معنی دارد میزان فرمود که مراد عدالت است پرسید چه معنی
دارد انکه سفر ثقلت موازینه فرمود هر که راجح شود عمل خیر او و کلینی و ابن بابویه بسند معتبر از
هشام بن سالم روایت کرده اند که از حضرت صادق ع پرسید از معنی قول حق تعالی و نضع الموازین القسط لیوم القیمة فرمود
که موازین انبیا و اوصیا علیهم السلام اند و شیخ مفید علیه الرحمه گفته است که میزان تعدیل میان اعمال است و جزای آنها
و نهادن هر جزائی را در موضع خود و قرار دادن هر حقی را بصاحبش رسانیدن و این معنی نزد ما که حشو خصیصه اند که در
قیامت ترازوها هست مانند ترازوهای دنیا که هر ترازوی دو کفه داشته باشد و اعمال را در آنجا بکذارند زیرا که
اعمال عرضند و اعراض را وزن نمیتوان کرد و موصوف بخفت و ثقل نمیشوند بسبیل مجاز و مراد آن است که هر چه
ثقیل باشد از اعمال یعنی بسیار باشد و استحقاق ثواب عظیم داشته باشد و آنچه خفیف و سبک باشد یعنی قدر و
کم باشد و صاحبش استحقاق ثواب جزیل نداشته باشد و حدیثی که وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین و ائمه از
ذریت او علیهم السلام موازین اند مراد آن است که ایشان تعدیل میان اعمال میکنند و حکم میکنند در آن باب بعدل
و صواب و در محاورات میکویند فلان نزد من بمنزله میزان فلان است مراد آن است که نظیر او است و آنچه حق تعالی در حساب
و خوف از آن فرموده است مراد آن است که او را باعمالش باز دارند و هر که را چنین کنند از نجات اندا خلاصی
نمیشود و هر که را خلاصی کنند از او و فایز نمیشود بنجات و کسی که سنگین باشد موازین او که استحقاق ثواب بزرگ
باشد ایشان رستکاران اند و هر که سبک باشد موازین او یا بکذارد طاعاتش کم باشد و مستحق ثواب نباشد
بر ایشان زبان کارها های حق بدن و رحمت مختلف خواهند بود و قرآن بلغت عرب نازل شده است و حقیقت
و مجاز که شایع است در لغت ایشان مؤلف گوید که این وجوه عقلیه و استبعادات وهمیه سبب از ظواهر آیات
برداشتن مشکل است اما چون روایات در این باب متعارض است باید باصل میزان اعتقاد کرد و معنی
آن را بعلم ایشان کذاشت و جزم باحد طرفین مشکل است و اما حساب و سؤال و حکم در مظالم عباد و آیات
و اخبار در آنها بسیار است و ایمان بآنها اجمالا واجب است و روایات بسیار وارد شده است که خدا اسرع
الحاسبین است و اسرع المحاسبین است و بعضی را فرموده است که از برای ایشان است سوء حساب شود

حساب

حساب دفرموده است بسوء ما است باز کنت ایشان و نرمات حساب ایشان دفرموده است سؤال میکنم از ایشان که رسولان
بسوی ایشان فرستاده شده است از مرسلین سؤال میکنیم و در روایات وارد شده است که حق تعالی حساب میکند خلایق را بعد از حشر
زدن و در روایات دیگر بعد از معدودات یک ساعت و از حضرت امیر المؤمنین منقول است که خدا را مشغول نمیکرداند حساب یکی از حساب
دیگری چنانکه مشغول نمیکرداند او را روزی دادن احدی از روزی دادن دیگری و ابن بابویه در رساله عقاید گفته است که اعتقاد ما در
حساب و میزان آن است که بعضی حق تعالی بعضی را خود متوجه میشود و بعضی را حجتها خود میکند از حجج حساب انبیا و ائمه علیهم
السلام را خود میکند و هر پیغمبری حساب اوصیای خود را میکنند و اوصیا متوجه حساب میشوند و حق تعالی کواه است بر انبیا و رسولان ایشان
کواهند بر اوصیا و ائمه کواهند بر مردم چنانچه حق تعالی فرموده است تا بوده باشد رسول کواه بر شما و بوده باشید شما کواهان بر مردم
باز فرموده است پس چه کونه خواهد بود حال ایشان در وقتی که بیاوریم از هر امتی کواهی و بیاوریم ترا که کواه بر اینها و فرموده است
و یتلوه شاهد منه و شاهد امیر المؤمنین علیه السلام است و حضرت صادق ع فرموده که موازین انبیا و اوصیا علیهم السلام اند و بعضی
از خلق بی حساب به بهشت میروند و سؤال بر همه خلق وارد میشود زیرا که فرموده است فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ
الْمُرْسَلِينَ یعنی از دین سؤال میکنند و اما غیر دین پس سؤال نمیکنند مکر از کسی که او را حساب کنند زیرا که حق تعالی میفرماید
فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان یعنی پس در آن روز سؤال کرده نمیشود از کناه او انسی و نه جنی از شیعه
ائمه علیهم السلام از غیر ایشان هم چنانکه در تفسیر اهل بیت وارد شده است و هر که را حساب میکنند او معذب است اگر چه بطول
ایستادن در موقف قیامت باشد و نجات نمی یابد از آتش و داخل بهشت نمیشود مکر برحمت خدا و حق تعالی خطاب میکند بندکان
از اولین و آخرین بمجمل حساب اعمالشان بیک خطاب ... هر یک خطاب خود را میشنود و از دیکری را نمی شنود و کمان میکند که
او مخاطب است و بس و نمیکیرد و مشغول نمیکرداند او را خطابی از خطابی و فارغ میشود از حساب اولین و آخرین در مقدار
یک ساعت از ساعات دنیا و بیرون می آید از برای هر کسی نامه که از او ملاقات میکند کشوده شده که جمیع اعمالش در آن
نوشته شده است و هیچ صغیره و کبیره نیست مکر آنکه در آن نامه داخل است پس او را حساب کننده نفس خود میکرداند و حاکم
بر خود میکرداند و باو میکوید بخوان نامه خود را نفس تو امروز بس است از برای حساب تو و مهر میکذارد حق تعالی بر دهان ایشان
میکند اند و کواهی میدهند دستها و پاها و جمیع جوارح ایشان بر کرده ها ایشان و خواهند کفت بپوستهای خود که چرا کواهی
دادید بر ما کویند بسخن آورد ما را خداوندی که همه چیز را بسخن آورده است و خلق کرده است شما را اول مرتبه و بسوی
او بر میکردید تمام شد کلام صدوق جمع میان اخبار باین نحو کرده است و کلینی از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام
روایت کرده است که از برای اهل شرک نصب ترازوها نمیشود و دیوانها کشوده نمیشود و ایشان را فوج فوج بجانب
جهنم میبرند و نصب موازین و نشر دواوین از برای اهل اسلام میباشد و علی بن ابرهیم و ابن بابویه و شیخ طوسی رحمهم الله
بسندهای معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که روز قیامت بنده از بندهای خدا حرکت نمیکند تا سؤال

کنند او از چهار خصلت از عمر او که در چه چیز فانی کرده است و از جسد او که در چه چیز کهنه کرده است و از مال او که از
کجا کسب کرده و در چه چیز صرف کرده است و از محبت ما اهل بیت و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است
که چون روز قیامت شود دو بنده مؤمن را از برای حساب باز دارند که هر دو از اهل بهشت باشند یکی فقیر و یکی غنی در
دنیا پس فقیر گوید پروردگارا از برای چه باز میداری مرا بعزت تو قسم که میدانی که مرا ولایتی و حکومتی نداده بودی
که عدالت کنم در آن یا جور کنم و مال زیادی بمن نداده بودی که حق تو بر آن واجب شده باشد و داده باشم یا نداده باشم
و روزی مرا بقدر کفاف میدادی بقدر احتیاج میدانستی که مرا کافی است و مقدر کرده بودی پس حق تعالی میفرماید که
راست میگوید بنده من بگذارید داخل بهشت شود و آن غنی میماند تا از شدت عرق از او جاری شود که اگر چهل شتر بیاشامند
کافی باشد ایشان را پس داخل بهشت شود و آن فقیر باو گوید که چه چیز ترا حبس کرد گوید طول حساب پیوسته چیزی
بعد از چیزی از تقصیرات ظاهر میشد حق تعالی میبخشید تا آنکه مرا برحمت خود فرو گرفت و ملحق گردانید بتوبه کاران پس
تو کیستی گوید من آن فقیرم که با تو بودم در محشر گوید نعیم بهشت ترا تغییر داده است که من ترا نشناختم و در کتاب زهد حسین
بن سعید روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت باقر آمد و گفت یا بن رسول الله من گناهی کرده ام که میان
خود و خدا است بان احدی از خلق مطلع نشده است عظیم گران است و اجلال تو مانع است که آنرا بتو عرض
کنم حضرت فرمود که چون روز قیامت شود خدا محاسبه بنده مؤمن خود بکند او را برایستاند بر گناهان او و مطلع گرداند
و بیامرزد و بر آنها مطلع نگرداند بر آن ملک مقربی را و نه پیغمبر مرسلی را و بعضی از گناهان او را بر او مستور دارد که
که حجت زیاده بر او نکنند و پس گوید بسیئات که حسنات شوید این است معنی قول حق تعالی فاولئک یبدل الله
سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما یعنی ایشان بدل میکند خدا گناهان ایشان را بحسنات و خدا آمرزنده
و رحیم است و بروایت شیخ طوسی فرمود که مؤمن گناه کار را میآورند در روز قیامت در مقام حساب و متولی حساب او
خود میشود و حساب او میکند و مطلع نمیگرداند بر حساب او احدی از مردم را و گناهانش را بر او میشمارد و چون اقرار میکند
بگناهان خود که حق تعالی بکاتبان اعمال او امر میکند که بدل کنید گناهان او را بحسنات و ظاهر گردانید آنها را از برای مردم
چون مردم ببینند میگویند که این بنده یک گناه نداشته است پس امر میکند که او را به بهشت برند این است تأویل این
آیه و این در گناه کاران از شیعیان ما است و شیخ طوسی و در عیون اخبار الرضا روایت کرده است که رسول خدا فرمود که حق
تعالی حساب میکند همه خلق را مگر کسی که با خدا شریک قرار داده باشد که او را بی حساب بجهنم میفرستند و ایضا بسندهای
بسیار روایت کرده اند که اول چیزی که از بنده سؤال میکنند محبت ما اهل بیت است و شیخ طوسی در امالی بسند معتبر
روایت کرده است که اول چیزی که از بنده سؤال میکنند در نامه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه به محمد بن ابی بکر باهل
مصر نوشته فرمود که هر که عمل کند خالص از برای خدا اجر او را حق تعالی در دنیا و آخرت با او عطا میفرماید و مهمات او را

در هر دو

در هر دو و کفایت میکند حق تعالی میفرماید که ای بندگان من که ایمان آورده اید بپرهیزید از عذاب پروردگار خود از برای آنها که اعمال
نیکو کرده اند در این دنیا همه حسنات است یعنی خدا داخل بهشت میکند و بهره کثیر که آن نزد ایشان بحساب نمی آید
داده است در دنیا حسنات نیکو که ایشان را از آن در آخرت حق تعالی میفرماید للذین احسنوا الحسنی و زیادة یعنی برای آنها که نیکی کرده اند جزای
نیکو بهشت و زیاده یعنی جزای حسنی بهشت است و زیاده در دنیا است و از حضرت صادق منقول است که هیچ بنده نیست مگر آنکه خدا
بر او حجتی دارد مگر گناهی که کسب کرده است از روی ادب نخوت که تقصیر کرده است در شکر آن و از حضرت امیر المؤمنین منقول است
که از نعمت سؤال میکنند در روز قیامت نزد حق تعالی پس میفرماید که مقابله کنید میان نعمتهای من و عمل او پس نعمتها فرو میگیرد
اعمال او را حق تعالی میفرماید که نعمتهای او را باو بخشیدم و مقابله کنید میان خیر و شر او اگر مساوی باشند حق تعالی شر او را بخیر او
طرح میکند و داخل بهشت میگرداند و اگر خیرش زیاده باشد حق تعالی باو زیاده عطا میکند و اگر اعمال شرش زیاده
باشد و بر هر چیز که تعالی شریک نکرده است یعنی شرک نیاورده و عقایدش درست است حق تعالی او را برحمت خود عفو میکند و تفضل
میکند بر او بعفو خود و شیخ طوسی از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود خدا ما را موکل گرداند بحساب
شیعیان ما پس آنچه از جانب خدا است سؤال میکنیم که از برای ما ببخشد برای ما از ایشان است و آنچه از ما است بایشان میبخشیم
پس حضرت این آیه را خواند ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم و ابو بصیر از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا
فرمود که من اول کسی ام که نزد خدا حاضر میشوم در روز قیامت پس در پی من کتاب خدا و اهل بیت من پس امت من پس خدا سؤال میکند
از آنچه ایشان عمل کرده اند با من و کتاب خدا و اهل بیت من و در تفسیر عیاشی روایت کرده است که حضرت صادق فرمود در
تفسیر این آیه ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسؤولا فرمود یعنی گوش سؤال میکنند از آنچه شنیده است و چشم را
از آنچه دیده است و دل را از آنچه اعتقاد کرده و کلینی و دیگران بسندهای صحیح از آن حضرت روایت کرده اند که سه چیز است که
بنده مؤمن را بآنها حساب نمیکنند طعامی که بخورد و جامه که بپوشد و زن صالحه که او را معاونت نماید و فرج خود را
باو حفظ کند از حرام و در عیون اخبار الرضا روایت کرده است که آن حضرت فرمود که در دنیا نعیمی حقیقی نیست بعضی
از فقهای عامه که حاضر بود گفت که حق تعالی میفرماید ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم یعنی پس سؤال کرده میشوید
در روز قیامت از نعیم و آب سرد است و آن از نعمت دنیا است حضرت بصدای بلند فرمود که شما چنین تفسیر
کرده اید و مختلف شده اید در آن بعضی گفته اند آب سرد است و بعضی گفته اند طعام خوشبوی نیکو است و بعضی گفته اند خواب لذیذ است
و خبر داد مرا پدرم که این اقوال شما نزد حضرت صادق مذکور شد حضرت در غضب شد و فرمود که خدا سؤال نمیکند بندگان را
از چیزی که بر ایشان تفضل کرده باشد و منت نمیگذارد بر ایشان بآن و منت گذاشتن بر انعام از مخلوق قبیح است چگونه
بخالق عز و جل نسبت داده چیزی را که از برای مخلوق نپسندیده است ولیکن نعیم محبت ما
اهل بیت است و موالات و اعتقاد با امامت ما است که خدا بعد از توحید و نبوت از آن سؤال میکند و آن نعیم گفته است

زیرا اگر بنده هرگاه وفا بان بکند ان را میرساند به نعیم ابدی بعث کرند و الغدار و بتحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدران بزرگوار
خود از حضرت امیر المؤمنین که کفت رسول خدا کفت یا علی بدرستی که اول چیزی که سوال کرده میشود بنده از ان بعد از کواهی
شهادت بوحدانیت خداست و انکه محمد رسول اوست و انکه تو ولی و صاحب اختیار مؤمنانی بسبب انچه خدا برای تو قرار داده است
از امامت و من برای تو قرار داده ام از وصایت پس هر که اقرار کند و اعتقاد نماید انچه را امیر برد بسوی نعیمی که زوال ندارد
و کلینی بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین میفرمود که چون روز قیامت
شود حق تعالی مردم را محشور کرداند از قبرها عریان و پا برهنه و بی ختنه و بی عیب چنانچه در روز اول خلق شده بودند
پس جمع نماید ایشان را تا بایستند در عقبه محشر و ازدحام بیاورند بیکدیگر سوار شوند و منع کنند از رفتن که از این
عقبه بکذرند پس نفسهای ایشان تنک شود و عرق ایشان بسیار شود و کارها برایشان بلند شود و این اول هولی است
از اهوال روز قیامت پس ندا کند ایشان را منادی جبار ... که همه بشنوند پس صداهای ایشان پست شود و
ایشان خاشع کرده و بندهای بدن ایشان بلرزد و دلهای ایشان ترسان شود و سرها بلند کنند بسوی او
پس خداوند حاکم عادل ندا کند ایشان را که منم خدایی که نیست خدایی بغیر از من حاکمی عادل که ظلم نمیکنم و امروز میان شما
بعدالت حکم کنم حق ضعیف را از قوی میکیرم و مظلمها را از هم و از حسنات و سیئات تقاص میکنم و بر بخششها
ثواب میدهم و نمیکذرد امروز از این عقبه ظالمی نزد من مکر مظلمه که صاحبش ببخشد و من او را
پس چسبید بر یکدیکر مظلمها خود را و طلب کنید از هر که بر شما ستمی کرده باشد در دنیا و منم کواه برای شما بر ایشان
کواهی ... پس مظلومان میکیرند ظالمان را و طلب مظلمها خود از ایشان میکنند و مدتها بر این حال می باشند
پس حال ایشان شدیدتر میشود و عرق ایشان بیشتر میشود و بروایت دیکر عرق و ... ایشان ...
دهان ... میشود و اکثر ایشان ارزو میکنند که از سر مظالم خود بکذرند و از این عقبه نجات یابند پس منادی
ندا کند ایشان را که خاموش شوید ... خاموش شوند ندا ... که حق تعالی میفرماید که اکر
میخواهید مظلمها را بیکدیکر ببخشید ... عقبه خلاص شوید و اکر نبخشید مظلمهای شما را میکیرم پس اکثر ایشان
شاد میکردند و مظلمها را میبخشند ... انکه از این شدت نجات یابند و بعضی از ایشان میکویند ... کار از مظلمها
... پس منادی ... از قصرهای بهشت
... بانواع نعمتها ... در نظر ایشان جلوه دهد پس منادی ندا کند که
جناب حق ... خلایق سر بلند کنید و این قصرها را مشاهده کنید چون نظر کنند ... کنند که این قصرها از
باشد پس منادی ندا کند که این قصرها از کسی است که عفو کند مظلمه مؤمنی را پس اکثر انها عفو کنند و خلاص شوند مکر قلیلی
باشد که عفو نکنند پس حق تعالی فرماید که داخل بهشت نمیشود کسی که مظلمه احدی از مسلمانان نزد او باشد تا انکه ان

مظلمه

مظلمه را در وقت حساب از او بکیرند ای کروه خلایق مستعد حساب شوید پس راه ایشان را میکشایند که بسوی حساب
ابیند نزد عرش الهی ... شوند و میزانها بر پا شود و پیغمبران و ائمه که شهیدان و کواهان بر خلق اند و هر امامی
کواهی میدهد بر اهل عالم خود که در میان ایشان قیام بامر الهی نموده است و ایشان را بسوی خدا خوانده است پس مردی
از قریش کفت یابن رسول الله هر کاه از برای مرد مؤمن نزد کافر مظلمه بوده باشد چه چیز از کافر خواهد کرفت و حال
انکه او از اهل جهنم است حضرت فرمود که کم میکنند از کناه ان مسلمان بقدر انچه از او بر کافر است پس کافر را عذاب میکنند
بسبب ان مظلمه با عذابی که بسبب کفر ... بقدر انچه از مظلمه مسلمان نزد او هست پس ان مرد پرسید که اکر مظلمه از
مسلمانی نزد مسلمانی باشد چکونه مظلمه از ان مسلمان میکیرند فرمود که از حسنات ظالم بقدر حق مظلوم میکیرند و میافزایند بر
حسنات مظلوم پرسید که اکر ظالم حسنات نداشته باشد چه میکنند فرمود از کناهان مظلوم بقدر ان میکیرند و بر کناهان
ظالم میافزایند و در علل الشرایع روایت کرده است که در بعضی مقامات صاحب قرض بمؤمن شکایت میکند اکر انکه قرض
کرفته است حسنات داشته باشد برای صاحب قرض میکیرند و اکر حسنه نداشته باشد کناهان صاحب قرض را بر او میکذارند
مؤلف کوید که از ایات و اخبار معلوم میشود که حقیقت اصل حساب و سوال در قیامت معلوم است و خصوصیات
انها که از کی حساب و سوال میکنند و کی را بی حساب به بهشت یا جهنم میبرند معلوم نیست و ایضا معلوم نیست که از چه چیز
سوال میکنند و حساب میکشند بهمین اعتقاد است که از جمیع اصول عقاید و نعمتهای دنیا سوال میکنند چنانچه در اخبار
عامه و خاصه وارد شده است که از برای حلال دنیا حساب است و برای حرام عقاب و در احادیث ما بغیر کذشت که
بنعمتهای دنیا حساب نیست و در بعضی کذشت که در ماکول و ملبوس و منکوح حسابی نباشد و در ثواب بسیاری از اعمال وارد
که حاملان انجناب بی حساب به بهشت میروند ... وارد شده است مختص مومنان ... خواهد بود
حساب نسبت بغیر ایشان بعمل خواهد امد و جمع میان احادیث میتوان کرد ... اول انکه حساب نکردن ... دنیا
نسبت بمؤمنان باشد و حساب کردن نسبت بغیر ایشان دویم انکه حساب نکردن در امور ضروریه باشد مانند انچه
مذکور شد و حساب کردن در غیر امور ضروریه باشد مانند اسراف و تبذیر و صرف در محرمات و کسب کردن در وجوه
غیر شرعیه و زیاده از ضرورت جمع کردن و عمر را در تحصیل ان ضایع کردن و بدانکه احادیث مختلف است در باب عریان محشور
شدن و پوشیده محشور شدن و در بعضی وارد شده است که عریان محشور میشوند چنانکه کذشت فاطمه بنت اسد
ان دلالت دارد و در احادیث معتبره وارد شده است که نیکو کنید کفنهای مردکان خود را که ایشان محشور خواهند شد با کفنها
که اول در باب غیر مؤمنان مطلقا یا غیر مؤمنان کامل باشد و ثانی در باب مؤمنان یا کاملان ایشان باشد و در باب فاطمه
بنت اسد خواسته حضرت برای مزید اطمینان باشد **فصل یازدهم** در بیان سوال از رسل و شهادت ایشان
و دادن نامها بدست راست و چپ و بعضی از احوال اهوال قیامت است حق تعالی میفرماید ... کسی که ... سوال

و فرمایند که چه بود اجابت شما کردند امتهای شما که بعضی بعضی نیست ما را توفیق بسیار و دانای غیبها و فرموده است که پس ما البشر
سؤال خواهیم کرد از آنها که پیغمبران بسوی ایشان فرستاده است و البته سؤال خواهیم کرد از فرستاده شدگان و خبر خواهیم داد ایشان را
بعلم و ما غایب نبودیم از کردهای ایشان و فرموده است چگونه خواهد بود حال امتها در روزی که بیاوریم از هر امتی گواهی و ترا بیاوریم
بر ایشان گواه و فرموده است که روزی که بر انگیزیم در هر امتی گواهی بر ایشان از نفس ایشان و بیاوریم ترا گواه بر ایشان
و فرموده است که بر انگیخته شد رسولی که بر شما مبعوث باشید گواهان بر مردم و فرموده است از برای ایشان است عذاب عظیم
روزی که گواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان و دستهای ایشان و پاهای ایشان بآنچه میکردند و دادن نامه بدست ایشان
است و اتفاق بسیار است چه بسیار آیات بسیار وارد شده است و با سانید صحیحه منقولست که در تفسیر قول حق تعالی ماذا اجبتم
یعنی از رسولان میپرسند که چگونه اجابت شما کردند امتهای شما در حیات شما ایشان در جواب میگویند لا علم لنا یعنی
نمیدانیم که بعد از ما چه کردند با ما ؛ کلینی و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است در تفسیر
قول حق تعالی هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم یعنی این روزیست که نفع میدهد راستگویان را راستی ایشان حضرت
فرمود که چون روز قیامت شود و محشور شوند مردم از برای حساب میگذرند براهوال روز قیامت و بهم نمیرسند حساب مگر
بعد از آنکه مشقت بسیار میکشند پس ایشان را نگاه میدارند در عرصات قیامت پس حق تعالی با ایشان خطاب کند پس اول کسی
که طلب میکند که جمیع خلایق بشنوند محمد بن عبد الله پیغمبر قرشی عربی را طلب میکند و او را از جانب راست عرش الهی باز
میدارند پس صاحب و امام شما علی بن ابی طالب را طلب میکند پس بیاید و از جانب چپ رسول خدا صلی الله علیه و آله بایستد پس امت آن حضرت
را بیاورند و از جانب چپ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باز دارند پس هر پیغمبری را با امت او از اول
پیغمبران تا آخر ایشان با امتهای ایشان طلب میکند و از جانب چپ عرش باز دارند پس اول کسی را که از برای سؤال طلب
میکنند قلم است و بیاید در برابر حضرت الهی بایستد در صورت آدمیان پس حق تعالی از او سؤال کند که نوشتی در لوح آنچه را الهام کرده
بودم ترا و امر نموده بودم از وحی قلم گوید بلی ای پروردگار میدانی که من نوشتم آنچه را الهام و امر نموده بودی از کرده بودی از
وحی خود حق تعالی فرماید کیست گواه تو قلم گوید ای پروردگار آیا مطلع کردی احدی را از خلق خود بغیر خود بر اسرار
خود حق تعالی فرماید حجت خود را تمام کردی پس لوح را طلب کنند و بیاید بصورت آدمیان تا با قلم بایستد پس حق تعالی بلوح گوید
که آیا قلم نوشت در تو آنچه الهام کرده بودم و امر کرده بودم او را لوح گوید بلی ای پروردگار و آن را رسانیدم
باسرافیل پس اسرافیل را طلب کنند و بیاید بصورت آدمیان با قلم و لوح بایستد پس حق تعالی فرماید که آیا رسانید بتو لوح
آنچه قلم در آن نوشته بود از وحی گوید بلی ای پروردگار رسانیدم آن را بجبرئیل پس جبرئیل را طلب کنند و بیاید در پهلوی
اسرافیل بایستد پس حق تعالی از جبرئیل پرسد که آیا اسرافیل بتو رسانید آنچه را باو رسیده بود گوید بلی ای پروردگار و من
رسانیدم آن را بجمیع پیغمبران تو و انفاذ کردم بسوی ایشان جمیع آنچه بمن رسیده بود از امر تو و ادای رسالات تو

هر پیغمبری و رسولی کردم و جمیع وحیها و حکمتها و کتابهای ترا با ایشان رسانیدم و آخر کسی که رسالت و وحی و حکمت و علم و کتاب
و کلام ترا باو رسانیدم محمد بن عبد الله عربی قرشی حبیب تو بود که چون قرائت حضرت باقر فرمود که پس اول کسی را که طلب کنند از فرزندان
آدم از برای سؤال کردن محمد بن عبد الله است صلی الله علیه و آله پس او را نزدیک عرش خدا میطلبند و هیچ کسی در آن روز نزدیک تر بعرش از او نخواهد
بود پس حق تعالی آن حضرت را خطاب کند که آیا جبرئیل بتو رسانید آنچه وحی کرده بودیم بسوی او و فرستاده بودیم او را با آن از کتاب
و حکمت و علم من آیا آنها را وحی کرد بسوی تو پس رسول خدا گوید بلی ای پروردگار رسانید بمن
جمیع آنچه وحی کرده بودی بسوی او و فرستاده بودی او را با آن از کتاب تو و حکمت تو و علم تو و بسوی من وحی کرد پس حق تعالی
فرماید بمحمد که آیا رسانیدی بامت خود آنچه را رسانید بتو جبرئیل از کتاب و حکمت و علم من حضرت رسول گوید بلی ای پروردگار
رسانیدم بامت خود آنچه را وحی کرده بودی بسوی من از کتاب تو و حکمت تو و علم تو و جهاد کردم در راه تو پس حق تعالی گوید بمحمد که کی
شهادت میدهد برای تو باین حضرت گوید ای پروردگار تو شاهدی از برای من بر تبلیغ رسالت و ملائکه تو و نیکان
امت من که شهادت میدهند و تو کافیست برای من پس ملائکه را طلب کنند و ایشان گواهی میدهند از برای آنحضرت که تبلیغ رسالت
نمود پس امت محمد را طلب کنند و سؤال کنند از ایشان که آیا رسانید محمد بشما رسالت و کتاب و حکمت و علم مرا و تعلیم نمود
اینها را بشما پس شهادت دهند از برای آن حضرت که تبلیغ رسالت و حکمت و علم نمود پس حق تعالی از ایشان سؤال فرماید که آیا بعد از خود
در میان امت خود کسی را خلیفه و جانشین خود گردانید که در میان ایشان بحکمت و علم من قیام نماید و تفسیر کند از برای
ایشان کتاب مرا و بیان کند از برای ایشان امور را که در آنها اختلاف کنند بعد از او و حجت من و خلیفه من باشد در زمین پس
محمد گوید بلی ای پروردگار من خلیفه کردم در میان ایشان علی بن ابی طالب را که برادر من و وزیر من و وصی من بود و بهترین
امت من بود و نصب کردم او را از برای ایشان در حیات خود که رهنمای هدایت باشد و ایشان را دعوت کردم باطاعت
او و او را خلیفه خود گردانیدم و امام و پیشوای ایشان باشد پس حق تعالی امر کند که ای ... علی بن ابی طالب
را طلب کنند و از او پرسند که آیا محمد ترا وصی کرده و خلیفه خود در امت خود گردانید و ترا نصب نمود در حیات خود
که رهنمای هدایت ایشان باشی و آیا بعد از او قیام بمقام او کردی پس حضرت گوید بلی ای پروردگار محمد صلی الله علیه و آله
مرا وصی خود و خلیفه خود گردانید در امت خود و چون محمد را بسوی خود بردی انکار کردند امت او و مکر کردند با من و مرا
ضعیف کردند و نزدیک شد که مرا بکشند و مقدم داشتند کسی را که تو مؤخر گردانیده بودی و مؤخر گردانیدند کسی را که
مقدم گردانیده بودی و سخن مرا نشنیدند و اطاعت امر مرا نکردند پس قتال کردم با ایشان باطاعت تو تا آنکه مرا کشتند پس علی
گوید که آیا بعد از خود در امت محمد حجتی و خلیفه در زمین گذاشتی که دعوت کند بندگان ترا بسوی دین تو و راه رضای
تو علی گوید بلی ای پروردگار گذاشتم در میان ایشان حسن پسر خود را که پسر دختر پیغمبر تو است پس حضرت امام حسن را طلب کنند
و همان سؤال که از علی بن ابی طالب کرده بود از او بکنند و همچنین هر امام بعد از امامی را طلب کنند و حجت او را بر اهل زمانش

تمام کنند پس حق تعالی عذر ایشان را قبول نفرماید و اجازه حجت ایشان بکند و در این وقت حق تعالی فرماید که این روزیست که نفع
می‌بخشد راست گویان را راستی ایشان و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود
خداوند عالم هر خلایق را جمع کند اول کسی را طلبند حضرت نوح باشد پس از او پرسند که آیا تبلیغ رسالت کردی گوید
بلی پرسند که کار گواه هست گوید محمد بن عبد الله پس نوح بیرون آید و پا بسر مردم گذارد تا بیاید بنزد
محمد و او بر روی تلی از مشک باشد و علی با او باشد و این است قول حق تعالی فلما راوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا
یعنی چون او را ببینند صاحب قرب و منزلت نزد حق تعالی بد و متغیر گردد روهای کافران پس نوح گوید یا محمد حق تعالی
از من گواه طلبید بر تبلیغ رسالت حضرت رسول گوید ای جعفر و ای حمزه بروید و گواهی بدهید از برای نوح که او تبلیغ
رسالت کرد حضرت صادق فرمود پس جعفر طیار و حمزه و رسول گواه پیغمبران خواهند بود بر تبلیغ رسالت ایشان راوی
گفت فدای تو شوم علی در آن وقت در کجاست حضرت فرمود شأن و منزلت علی از آن بلندتر است که او را برای گواهی طلبند
مؤلف گوید که شاید که اول بودن نوح نسبت به پیغمبران باشد بعد از طلبیدن حضرت رسول و اوصیای او صلوات الله علیهم
و عیاشی روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین که حضرت امیر المؤمنین فرمود که چون روز قیامت شود نصب کنند
ترازوها را و حاضر گردانند پیغمبران و شهدا را که شهدا ائمه اند علیهم السلام شهادت میدهند هر امامی بر اهل عالم خود
که قیام نموده است در میان ایشان بامر خدا و دعوت نموده است ایشان را بسوی راه خدا و کلینی روایت کرده است از حضرت
صادق در تفسیر قول خدای عز و جل فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید حضرت فرمود که این آیه در امت محمد نازل شده
و در هر قرنی از این امت امامی از ما هست که گواه است بر ایشان و محمد گواه است بر ما و بر این مضمون احادیث
بسیار است که امام هر زمانی در روز قیامت با اهل آن زمان محشور میشود و هر که امام شهادت بر ایمان او بدهد نجات می‌یابد
و منکران و مخالفان او را با شهادت او بجهنم میبرند و شیخ طبرسی در مجالس بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت
صادق سؤال کردند از تفسیر قول الهی قل فلله الحجة البالغة یعنی بگو پس خدا راست حجت کامله رسا بر خلق حضرت فرمود
که حق تعالی به بندهٔ خود میگوید در روز قیامت که آیا عالم بودی اگر گوید بلی گوید پس چرا عمل نکردی و اگر گوید جاهل بودم
گوید چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی پس حجت بر او تمام میشود و این است حجت بالغه بر خلق و کلینی بسند معتبر روایت
کرده است که حضرت صادق فرمود که مردی از شما یعنی شیعیان صالح با اعمال شایسته در محله خود میباشد خدا احتجاج میکند با
همسایگان او بسبب او با ایشان میگوید که آیا فلان مرد در میان شما نبود آیا سخن او را نمی‌شنیدید آیا صدای گریهٔ
او را در شب نمی‌شنیدید پس او حجت خدا است بر ایشان و حق تعالی میفرماید در اوصاف قیامت و اذا الصحف نشرت
یعنی وقتی که صحیفه‌ها منتشر شود و علی بن ابراهیم گفته است که مراد صحیفه‌های اعمال مردم است و عیاشی
از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود هر که نامهٔ او را بدهند و گویند

بخوان پس

بخوان پس حق تعالی بخاطر او می‌آورد هر چه کرده است از نگاه کردن و سخن گفتن و قدم برداشتن و غیر اینها را بر وجهی که گویا
الحال کرده است پس میگویند ای وای بر ما چه میشود این نامه را که ترک نکرده است هیچ صغیره و کبیره را مگر آنکه احصا کرده است
آن را و علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی حتی اذا ما جاؤها شهد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم
بما کانوا یعملون یعنی تا آنکه چون بیایند آنرا یعنی در قیامت گواهی دهند بر ایشان گوشهای ایشان و دیده‌های ایشان و
پوستهای ایشان بآنچه میکردند آنکه علی بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق که مراد از پوستها فرجهای
ایشان است و این آیه نازل شده است در حق جماعتی که عرض میکنند بر ایشان اعمال ایشان را پس ایشان انکار
میکنند و میگویند ما هیچ از این کارها نکرده‌ایم پس گواهی میدهند بر ایشان ملائکه که نوشته‌اند بر ایشان اعمال
ایشان را حضرت فرمود پس کافران میگویند پروردگارا اینها فرشتگان تواند شهادت میدهند از برای تو
و بخدا سوگند یاد میکنند از جهت آنکه ما اینها را نکرده‌ایم چنانچه حق تعالی فرموده است روزی که خدا مبعوث گرداند
همه ایشان را پس سوگند یاد میکنند از برای او چنانکه امروز سوگند یاد میکنند از برای شما و اینها جماعتی اند که غصب
حق حضرت امیر المؤمنین کرده‌اند پس در این وقت حق تعالی مهر میزند بر زبانهای ایشان و اعضا و جوارح ایشان بسخن
می‌آیند پس گواهی میدهد گوش بآنچه شنیده است از چیزهایی که خدا حرام کرده است و دیده شهادت میدهد بآنچه
نظر کرده است او بسوی چیزهایی که خدا حرام کرده است و دستها گواهی میدهند بآنچه گرفته‌اند و پاها شهادت میدهند
بآنچه سعی کرده‌اند بسوی حرام و فرج گواهی میدهد بآنچه مرتکب شده است از حرام پس حق تعالی زبان ایشان را گویا میکند
میگویند بفرجها و پوستهای خود که چرا گواهی دادید بر ما ایشان در جواب میگویند که گویا کرده ما را آن خدایی که همه چیز را گویا
کرده است و او خلق کرده است شما را اول مرتبه و بسوی او برمیگردید و نمی‌توانستید که پنهان شوید از خدا اینکه
گواهی دهند بر شما گوشها و دیده‌های شما و فرجهای شما ولیکن گمان کردید که خدا نمیداند بسیاری
از آن چیزها را که میکنید و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر روایت کرده است که جوارح بر مؤمن گواهی
نمیدهند بلکه شهادت میدهند بر کسی که وعیدهٔ عذاب بر او لازم شده باشد و عیاشی روایت کرده
که مردی بخدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمد و دعوی تناقض در آیات قرآن مجید میکرد
از آن جمله گفت در یک موضع فرموده است که سخن نمیگویند مگر کسی که رخصت دهد او را خداوند رحمن و حرف حق
بگوید و در جای دیگر میفرماید که مشرکان میگویند که بخدا سوگند که ما مشرک نبوده‌ایم و ایضا میفرماید که کفر
بعضی از ایشان ببعضی و لعن میکنند بعضی از ایشان بعضی را و در جای دیگر مخاصمه و مجادله اهل جهنم را
میفرماید و در جای دیگر میفرماید که مهر میزنیم بر دهنهای ایشان و سخن میگویند دستهای ایشان و پاهای ایشان گواهی میدهند
اینها همه نقیض یکدیگرند حضرت فرمود که اینها در یک موطن نیست که نقیض یکدیگر باشند بلکه در مواطن

معتقدند روز قیامت است که مقدارش پنجاه هزار سال است پس حق تعالی جمع میکند ایشان را در یک موطن که در آن یکدیگر را میشناسند
و استغفار میکنند بعضی از ایشان از برای بعضی و اینها گروهی اند که ظاهر شده است از ایشان طاعت حق تعالی از رسولان
و اتباع ایشان و معاونت کرده اند بر نیکی و تقوی در دار دنیا و لعنت میکنند اهل معاصی یکدیگر را و اینها جماعتی اند
که ظاهر شده است از ایشان معصیتها در دار دنیا و معاونت کرده اند بر ظلم و عدوان و متکبران و ظالمان لعنت میکنند
بعضی از ایشان بعضی را و تکفیر میکنند و در موطن دیگر بعضی از بعضی میگریزند چنانچه فرموده است که روزی
آدمی از برادر خود و مادر و پدر و زن و فرزندان خود میگریزد اگر معاونت بر ظلم و عدوان در دنیا کرده
باشند پس جمع میشوند در موطن دیگر و در آنجا میگریند اگر آن صداها ظاهر گردد از برای اهل دنیا هر آینه غافل گرداند
جمیع خلایق را از معاش خود و دلهای ایشان کنده شود مگر آنچه خدا خواهد پس پیوسته گریه میکنند تا آنکه خون بگریند پس جمع
میشوند در موطن دیگر و ایشان را بسخن در می آورند پس میگویند بخدا سوگند ای پروردگار ما مشرک نبودیم و اقرار
نمیکنند بکرده های خود پس مهر میکند بر دهانهای ایشان و بسخن در می آورند دستها و پاها و پوستهای
ایشان را و شهادت میدهند بهر معصیتی که از ایشان ظاهر شده است پس مهر را بر میدارد از دهانهای ایشان پس میگویند
به پوستها و دستها و پاهای خود که چرا گواهی دادید بر ما میگویند که گویا گردانید ما را آن کسی که همه چیز را گویا کرده
است پس جمع میشوند در موطن که سخن در می آورند در آن جمیع خلایق را پس سخن نمیگوید در آنجا احدی مگر کسی
که او را رخصت دهد خداوند رحمن و سخن حق گوید پس رسولان را باز میدارند و از ایشان سوال میکنند چنانکه
فرموده است فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا حضرت رسول ص گواه خواهد بود
بر شهدا و شهدا پیغمبرانند پس جمع میشوند در موطن دیگر و در آنجا مهربانی میکنند و حق تعالی حق مظلوم را
از ظالم میگیرد و این دیوان عدل حق تعالی است و اینها همه پیش از حساب است پس چون شروع کند در حساب
مشغول شود هر کس بحال خود و بیکدیگر نپردازند سوال میکنیم از خدا برکت آن روز را و در علل الشرایع
روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدند که آدمی نوافل خود را در یک موضع بکند بهتر است یا در
مواضع متفرقه حضرت فرمود در مواضع متفرقه زیرا که این مکانها شهادت میدهند برای او در قیامت
و کلینی بسند صحیح از آن حضرت روایت کرده است که چون بنده توبه نصوح بکند حق تعالی او را دوست دارد پس
مستور گرداند گناهان او را در دنیا و آخرت راوی عرض کرد که چگونه مستور میگرداند فرمود که فراموش
میگرداند از دو ملک که بر او موکلند آنچه را نوشته اند از گناهان و وحی میکند بسوی
جوارح او که بپوشانید بر او گناهان او را و وحی میکند بسوی بقعه های زمین که کتمان کنید بر او آنچه کرده است
بر شما از گناهان پس چون بمقام حساب در آید هیچ چیز نباشد که بر او گواهی دهد بگناهی و احادی

بسیار است

بسیار هست که قرآن مجید در روز قیامت شهادت میدهد و شفاعت میکند از برای کسی که او را تلاوت نموده و عمل
بآن کرده تا آنکه او را باعلی درجات جنت میرساند و ابن بابویه از آنحضرت روایت کرده است که ماییم گواهان بر شیعیان ما و شیعیان
ما گواهانند بر مردم و بشهادت شیعیان ما ایشان را جزا میدهند و عقاب میکنند و در حدیث بسیار وارد شده است که هر روزی که
می آید ندا میکند آدمی را که ای فرزند آدم منم روزی تازه و بر تو گواهم پس در من سخن نیکو بگو و کار خیر بکن تا گواهی
دهم از برای تو در قیامت که بعد از این مرا نخواهی دید هرگز و ایضا از آن حضرت منقول است که مؤمن را
در روز قیامت نامه گشوده میدهند که در آن نوشته است که این کتاب خداوند عزیز حکیم است فلان بن فلان را داخل بهشت
کنید و در تفسیر امام حسن عسکری ع مذکور است که حضرت رسول ص فرمود که چنانکه خدای عز و جل امر کرده
شما را که استشهاد کنید از برای حقهای خود در دنیا و معاملات خود که گواهان عدول برای خود بگیرید و همچنین امر
کرده است بندگان را و از برای ایشان گواهان از برای ایشان که نهارات و لیالی و ملائکه چند بهر یک از ایشان موکل
گردانیده است که حفظ و ضبط میکنند اعمال او را و صادر شده از اعمال او و اقوال او و معاینه که بر افعال او و همچنین
بعضی از مکانها گواهی میدهند که در آنها طاعت و معصیت میکنند گواهان از برای او بعد از شبها و روزها و ماهها که گواهانند
بر او و از برای او و سایر بندگان مؤمن خدا گواهانند بر او و از برای او و کاتبان اعمال گواهانند بر او و از برای او
و چه بسیار کسی در قیامت سعادتمند شود بگواهی اینها از برای او و چه بسیار کسی در قیامت شقی و معذب
گردد بگواهی اینها بر او بدرستی که حق تعالی در روز قیامت مبعوث میگرداند همه بندگان خود را و کنیزان خود را بیک
صعید و در یک صعید جمع میکند و صدای داعی را همه میشنوند و حشر میکند شبها و روزها و ماهها و سالها و بقعه ها از زمین را
پس کسی که عمل صالح کرده باشد شهادت میدهند از برای او اعضا و جوارح او و بقعه ها از زمین و ماهها و سالها
و ساعتها و شبها و روزها و شبهای جمعه و ساعتهای او پس خوشبخت میگردد بسعادت ابدی و کسی که عمل بد کرده
اینها همه بر او گواهی میدهند و شقی میشود بشقاوت ابدی پس عمل کنید از برای روز قیامت و مهیا کنید توشه را
برای آن روز بعد از آن حضرت فضیلت ماههای رجب و شعبان و رمضان را و فضیلت بقعه ها و اعمال
صالحه کردن در اینها و گواهی دادن اینها را از برای او بیان فرمود و حسین بن سعید در کتاب زهد از حضرت
صادق ع روایت کرده است که چون حق تعالی خواهد مؤمن را حساب کند نامه او را بدست راست او دهد و میان
خود و او او را حساب کند که دیگری مطلع نشود و گوید ای بنده من فلان کار و فلان کار را کردی گوید بلی ای
پروردگار کرده ام پس خداوند کریم فرماید که آمرزیدم و بعوض آنها از برای تو بدل کردم آنها را بحسنات پس مردم
گویند سبحان الله این بنده یک گناه نداشته است و این است معنی قول حق تعالی پس هر که نامه او بدست راستش داده
شود پس بعد از این حساب خواهد کرد او را حساب آسانی و برمیگردد بسوی اهل خود مسرور و خوشحال

بپرسید که ام اهل ورزه اهل که در ره بنا راسندات اهل اویند در بهشت اگر مومن باشد پس فرمود که اگر نسبت به بینه اراده ملایی کند آنچه
باشد حساب بکند او را علانیه در حضور خلایق و بعضی را بار و تمام میکند و نامه اش را بدست چپ او میدهد چنانچه حق تعالی
فرموده است و اما الکه نامه او را از پشت سر او بدهند پس او بخواهد که ای واویلا و داخل جهنم خواهد گردید بدرستیکه
در اهل خود شاد بود یعنی در دنیا و گمان میکرد که با آخرت بر نخواهد گشت و این اشارات بآنکه دستهای کافران و منافقان را
در گردن غل میکنند و نامه ایشان را از پشت سر ایشان بدست چپ ایشان میدهند و این در حالت اشاره شده است
در دعاهای وضو در هنگام شستن دستها که خداوندا بده نامه مرا بدست راست من و نامه مخلد بودن مرا در بهشت بدست
چپ من و حساب کن مرا حساب آسان و صلوه خداوندا نامه مرا بدست چپ من و نه از پشت سر من و در بهشت بدست
مشکن و مکردان دستهای مرا غل کرده در گردن من و بدانکه خلاف کرده اند در کواهی دادن اعضای آدمی که چه معنی دارد
بعضی گفته اند که حق تعالی احداث حروف و صدا در اعضا میکند و بعضی گفته اند که ایشان را حالت شعور و آلات نطق میدهد و بعضی
گفته اند که حق تعالی در اعضا احداث میناید که دلالت بر صدور گناه از اعضا میکند و سخن گفتن مجازات و همچنین گواهی
دادن زمانها و بقعهای زمین و دورهای آسمان که اعمال مومنان از اعضا بالا میبرند خلاف کرده اند بعضی گفته اند که مراد
گواهی دادن ملائکه است که با آنها موکلند و در اعضا ساکنند و بعضی گفته اند که این جمادات را شعور و نطق هست و بعضی
گفته اند که حق تعالی در قیامت ایشان را عقل و شعور و آلات نطق میدهد و بعضی گفته اند که حق تعالی از برای ایشان نطق میکند و آنچه
واحوط آن است که بآنها همه اجمالا ایمان بیاوریم و تفکر در حقیقت و کیفیت اینها نکنیم چنانکه در بسیاری از چیزها چنین
بعضی امور حمل کاشفند والله یهدی الحق و بما السبیل **فصل یازدهم** در بیان وسیله و لوا و حوض و شفاعت و مقام
منازل حضرت رسالت و اهل بیت او صلوات الله علیهم است در قیامت بدانکه احادیث عامه و خاصه در هر یک از اینها
متواتر است بلکه از ضروریات دین اند و ایمان بآنها واجب است خصوصا حوض کوثر و شفاعت کبری و قلیلی از اخبار
در این رساله ایراد مینمایم و اکثر آنها در کتاب حیوة القلوب ایراد شده است و کلینی و ابن بابویه و علی بن ابراهیم و شیخ
محدثین بسندهای صحیح و معتبر از حضرت صادق روایت کرده اند که حضرت رسالت فرمودند که هرگاه که از خدا سؤال
کنید از برای من وسیله را سؤال کنید پرسیدند که وسیله چیست فرمود آن درجه من است در بهشت و هزار پایه دارد
از پایه تا پایه یک ماه راه است بدویدن اسب نجیب عربی و پایها بعضی از زبرجد است و بعضی از مروارید است
و بعضی از سایر جواهر و بعضی از طلا و بعضی از نقره و بعضی از عود و بعضی از مشک و بعضی از عنبر و بعضی از نور پس
بیاورند آن را در روز قیامت و نصب کنند با درجه سایر پیغمبران و آن در میان آنها چنان باشد مانند ماه در
میان سایر ستارگان پس نماند در آن روز پیغمبری و نه شهیدی و نه صدیقی مگر آنکه گوید خوشا حال کسی که این درجه اوست
پس منادی ندا کند که جمیع پیغمبران و شهیدان و صدیقان و مومنان بشنوند که این درجه محمد است پس حضرت

رسول خدا فرمود که من در آن روز بیایم و جامه از نور پوشیده باشم و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشم و علی بن
ابی طالب در پیش روی من باشد و علم من در دست او باشد و آن لوای حمد است و بر آن لوا نوشته باشد لا اله الا الله
محمد رسول الله المفلحون هم الفائزون بالله پس چون بگذریم بر پیغمبران گویند که اینها دو ملک مقرب اند که ما ایشان را نمی شناسیم
و چون بملائکه بگذریم گویند اینها دو پیغمبر مرسل اند تا آنکه بر منبر برآیم و علی از پی من آید و چون باعلای درجات منبر برآیم
علی یک پایه از من پست‌تر بایستد و علم من در دست او باشد پس جمیع پیغمبران و مؤمنان سرها بلند کنند و بسوی ما نظر
کنند و گویند خوشا حال این دو بنده چه بسیار گرامی اند نزد خدا پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند
که پیغمبران و جمیع خلایق بشنوند که این حبیب من است محمد و این ولی من است علی بن ابی طالب خوشا حال کسی که او را
دوست دارد و وای بر کسی که او را دشمن دارد و دروغ بر او بندد پس حضرت رسول فرمود که یا علی نماند در آن روز در صحرای
قیامت کسی که ترا دوست دارد مگر آنکه راحت یابد از این ندا و رویش سفید شود و دلش شاد گردد و نماند احدی از
آنها که با تو دشمنی داشته اند یا در مقام محاربه تو بر آمده باشند یا انکار حق امامت تو کرده باشند مگر آنکه رویش سیاه شود و
پاهایش بلرزد پس در این حالت دو ملک بیایند از جانب رب اعلی بسوی من یکی رضوان خازن بهشت و دیگری
مالک خازن جهنم پس رضوان نزدیک من آید و سلام کند و بگوید السلام علیک یا رسول الله من جواب سلام او
بگویم و گویم ای ملک خوشبو خوشرو که این قدر بزرگواری نزد پروردگار خود داری کیستی گوید منم رضوان خازن بهشت امر کرده است
مرا پروردگار من که کلیدهای بهشت را از برای تو بیاورم پس بگیر یا محمد من گویم قبول کردم من از پروردگار خود
و حمد میکنم او را بآنچه انعام کرده است بمن بده اینها را ببرادرم علی بن ابی طالب پس رضوان کلیدها را بعلی میدهد
و برمیگردد پس بعد از آن نزدیک من آید مالک خازن جهنم و بگوید السلام علیک یا حبیب الله من گویم علیک السلام ای ملک
چه بسیار منکر است دیدن تو و قبیح است روی تو کیستی گوید منم مالک خازن جهنم امر کرده است مرا پروردگار من که کلیدهای
جهنم را برای تو بیاورم پس من گویم قبول کردم از پروردگار خود که سزاوار است حمد و ستایش برای آنچه انعام کرده است بمن
و تفضل داده است مرا بآن بده بدیگران بده اینها را ببرادرم علی بن ابی طالب پس مالک کلیدها را بعلی میدهد و برمیگردد
پس علی بیاید با کلیدهای بهشت و دوزخ تا بنشیند بر کنار جهنم و مهارش را بدست بگیرد در وقتی که صدای او بلند شده باشد
و حرارتش بنهایت رسیده باشد و شرارهایش بسیار گردیده باشد پس ندا کند جهنم که یا علی از من بگذر که نور تو آتش
مرا فرو نشاند علی گوید که قرار بگیر ای جهنم که امر من نیز اطاعت من میباید کرد پس فوج فوج مردم را بیاید و آن حضرت گوید
این را بگذار که دوست من است این را بگیر که دشمن من است پس بدرستیکه جهنم در آن روز اطاعت او بیشتر از اطاعت
از اطاعت غلام یکی از شما نسبت بصاحبش اگر خواهد او را بجانب راست بر برد و اگر خواهد او را بجانب چپ بر گیرد
او قسمت کننده بهشت و دوزخ است در آن روز و ایضا علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت

روز قیامت شود محمد را بطلبند و حله سفید گلگونی بر او بپوشانند و او را از جانب راست عرش الهی باز دارند پس حضرت
ابرهیم را بطلبند و حله سفیدی بر او بپوشانند و از جانب چپ عرش الهی باز دارند پس حضرت امیر المؤمنین را بطلبند
و حله گلگونی بر او بپوشانند و از جانب راست حضرت رسول باز دارند پس حضرت اسمعیل را بطلبند و حله سفیدی
بر او بپوشانند و در جانب چپ حضرت ابراهیم باز دارند پس حضرت امام حسن را بطلبند و حله گلرنگی بپوشانند
و از جانب راست حضرت امیر المؤمنین باز دارند پس حضرت امام حسین را بطلبند و حله گلرنگی بر او بپوشانند و در جانب
راست حضرت امام حسن باز دارند و همچنین سایر ائمه را بطلبند و حلهای گلرنگ بر ایشان بپوشانند و هر یک را از جانب راست
دیگری باز دارند پس شیعیان ایشان را بطلبند و در برابر ایشان باز دارند پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها و او زنان
او را از ذریت او و شیعیان او بی حساب داخل بهشت شوند پس منادی ندا کند از میان عرش از جانب رب العزة
و افق اعلی که خوب پدر است پدر تو ابراهیم علیه السلام و خوب برادری است برادر تو علی ابن ابی طالب
و نیکو دو سبط اند سبطهای تو حسن و حسین و نیکو جنینی است جنین تو که در شکم فاطمه شهید شده است و او محسن است و نیکو امامان
هدایت کننده اند ذریت تو که فلان و فلان و فلان اند و جمیع ائمه را علیهم السلام تا حضرت قائم نام برد و خوب
شیعه اند شیعیان تو و امامان بعد از تو پس رستگار که محمد و وصی او و دو سبط او و امامان از ذریت او و شیعیان ایشان
فایزان و رستگاران اند پس امر کنند که همه را به بهشت ببرند چنانکه حق تعالی فرموده است که هر که دور کرده شود از آتش جهنم
و داخل کرده شود در بهشت پس فایز گردیده است به سعادت ابدی و در بصایر الدرجات از حضرت صادق روایت کرده
که چون روز قیامت شود منبری بگذارند که جمیع خلایق آن را ببینند و حضرت امیر المؤمنین بر آن منبر بالا رود و از جانب
راست او ملکی بایستد و ندا کند که ای گروه خلایق این علی بن ابی طالب است داخل بهشت میکند هر که را خواهد و از جانب
چپ او ملکی بایستد و ندا کند که ای گروه خلایق این علی ابن ابی طالب است داخل جهنم میکند هر که را میخواهد و عیاشی
روایت کرده است که چون روز قیامت شود از جانب راست عرش منبری نصب کنند که بیست و چهار پایه داشته باشد
و علی ابن ابی طالب بیاید ولوای حمد در دست او باشد و بر آن منبر بالا رود و خلایق را بر او عرض کنند هر که را شناسد
که شیعه اوست داخل بهشت کند و هر که را انکار کند او را داخل جهنم کند و فقیر این در کتاب چند احادیث میسر یاد کرده که نقل کنیم
بیش از صد باشد که بسند معتبر حضرت رسول در بعض مکان فرموده علی ابن ابی طالب است و ذریت او و احادیث بسیار
از طرق عامه و خاصه روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید که خطاب با محمد و علی است
صلوات الله علیهما یعنی بیندازید در جهنم هر جباری که از آن کننده معاند را و اعمش و حسن بن صالح و دیگران روایت
کرده اند که این چنین نازل شده است یا محمد یا علی القیا فی جهنم کل کفار عنید و در تفسیر فرات بن ابرهیم
از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود که حق تعالی مرا مقام محمود وعده کرده است و فرموده

عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا یعنی شاید که مبعوث کند ترا پروردگار تو در مقامی که همه کس آن را ستایش کنند
و وفا خواهد کرد از برای من به آن وعده چون روز قیامت بیاید از برای من منبری نصب کنند که هزار درجه داشته
باشد من بر آن منبر بالا روم پس جبرئیل لواء حمد را بیاورد و بدست من بدهد و گوید این مقام محمودی است که خدا ترا وعده
کرده است پس علی را بیاورم که منبر بطلبم و یک درجه پایین تر نشانم ولواء حمد را بدست او بدهم پس رضوان کلید های بهشت
بیاورد و بدست من دهد و گوید این مقام محمودی است که خدا ترا وعده داده است پس کلید ها را بدامن علی بگذارم پس مالک
خازن جهنم بیاید و گوید که این مقام محمودی است که خدا ترا وعده داده بود داخل کن دشمنان خود و دشمنان
ذریت خود و امت را که دشمنان اند خود را در جهنم پس کلید ها را بدامن علی بن ابی طالب پس اطاعت بهشت و جهنم نسبت به علی
زیاده از اطاعت زن باشد شوهر خود را این است معنی قول حق تعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید یعنی بیندازید یا محمد
و ای علی دشمنان خود را در جهنم پس من بر خیزم و ثنا کنم پروردگار خود را ثنایی که پیش از من نکرده باشد پس ثنا کنم بر ملائکه
مقربین پس ثنا کنم بر انبیای مرسلین پس ثنا کنم بر امتهای صالحین پس بنشینم و حق تعالی ثنا کند بر من و ثنا کنند بر من ملائکه او و ثنا کنند بر من پیغمبران
او و رسولان او و ثنا کنند بر من امتهای شایسته پس ندا کند منادی از میان عرش که ای گروه خلایق بپوشانید دیدهای
خود را تا فاطمه دختر حبیب خدا بگذرد بسوی قصر خود پس فاطمه دختر من بگذرد و حله سبزی پوشیده باشد و هفتاد هزار
حور بر دور او باشند چون به قصر خود برسد حضرت امام حسن ایستاده باشد و حضرت امام حسین بی سر ایستاده
باشد پس بحضرت امام حسن گوید این کیست گوید این برادر من است که امت پدرت او را کشتند و سر او را جدا کردند پس
ندا از جانب حق تعالی رسد که ای دختر حبیب خدا از برای این ترا نمودم آنچه امت پدرت نسبت به او کردند که
ذخیره کرده ام نزد خود از برای مصیبت تو که نظر کنم در محاسبه مردمان تا داخل بهشت نمایم ذریت و فرزندان تو و شیعیان
تو و هر که احسان نسبت بشما کرده باشد از غیر شیعیان تو پس حق تعالی همه ایشان را داخل بهشت کند پیش از آنکه مشغول
محاسبه مردم شود و این است معنی قول حق تعالی که در شأن ایشان فرموده است لا یحزنهم الفزع الاکبر و هم
فیما اشتهت انفسهم خالدون یعنی ایشان را اندوهناک نمی گرداند ترس عظیم روز قیامت و ایشان در آنچه خواهش دارد
نفسهای ایشان همیشه خواهند بود و ابن بابویه در عیون اخبار الرضا از آن حضرت از پدران طاهرین او علیهم السلام
روایت کرده است که رسول خدا فرمود یا علی تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شود و علم من در دست تو خواهد بود
و در علل روایت کرده است از امام زین العابدین از پدران طاهرین او علیهم السلام که رسول خدا به علی صلوات الله
علیه فرمود که تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شود حضرت امیر گفت یا رسول الله من پیش از تو داخل بهشت شوم گفت
بلی از برای آنکه تو علمدار منی در دنیا و علمدار منی در آخرت و علمدار را میباید که پیش باشد پس گفت یا علی گویا می بینم که داخل بهشت شوی و علم
من در دست تو است و آن لوای حمد است و آدم و هر که بعد از اوست از پیغمبران و اوصیا در زیر آن علم باشند و در

امالی و عیون به سند از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که جبرئیل بر من نازل شد و گفت
و گفت یا محمد خداوند علی اعلی ترا سلام میرساند و میگوید محمد پیغمبر رحمت من است و علی بپا دارنده حجت من است
عذاب نمیکنم کسی را که با علی دوستی کند هر چند معصیت من کرده باشد و رحم نمیکنم کسی را که با او دشمنی
کرده باشد هر چند اطاعت من کند پس حضرت رسول فرمود که جبرئیل در روز قیامت بر من نازل میشود با لوای
حمد و آن هفتاد شقه دارد که هر شقه وسیعتر از آفتاب و ماه است و من بر کرسی از کرسیهای رضوان خواهم بود و بر هر شقه نوشته
است که لا اله الا الله محمد رسول الله پس بگیرم آن علم را و بدهم بعلی بن ابی طالب پس عمر برجست و گفت یا رسول الله
علی چگونه طاقت برداشتن آن علم دارد که هفتاد شقه است و هر شقه بزرگتر از آفتاب و ماه است حضرت در غضب شد
و فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی علی را از قوت عطا کند مثل قوت جبرئیل و از نور مثل نور آدم و از حلم مثل
حلم رضوان و از جمال مثل جمال یوسف و از صدا نزدیک بصدای داود و اگر نه آن بود که داود خطیب اهل بهشت است هر آینه
علی را مثل صوت داود عطا میکرد و علی اول کسی است که از چشمه سلسبیل و زنجبیل بیاشامد و علی و شیعیان او را
منزلی هست که [illegible] و برقی و عیاشی و کلینی و دیگران بسندهای بسیار
روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی یوم ندعوا کل اناس بامامهم یعنی روزی که بخوانیم هر جماعتی را با امام ایشان با امام
امام ایشان یعنی رسول خدا را با اصحابش و امیر المؤمنین را با اصحابش و امام حسن را با اصحابش و هر امامی را
با اهل زمانش مطالبه کنند پس هر که امام خود را شناسد و متابعت امام خود کرده باشد نامه او را بدست
راستش دهند و بسوی بهشت برند و هر که امام خود را نشناسد و او را متابعت نکند چون از اتباع ائمه
ضلالت بوده اند از پیشوایان خود بیزاری جویند و پیشوایان از ایشان بیزاری جویند و یکدیگر را لعنت کنند
و سید ابن طاوس رحمه الله و دیگران به سندها از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده اند که رسول خدا فرمود
که امت من در روز قیامت بر من وارد میشوند بر پنج رایت اول ایشان رایت عجل است یعنی ابوبکر پس برخیزم و دست
او را بگیرم چون دستم بدست او رسد رنگش سیاه شود و پاهایش بلرزد و احشایش مضطرب شود و هر کس که با او
شریک باشد حال ایشان چنین شود پس گویم چگونه خلافت من کردید در دو چیز بزرگ که در میان شما گذاشتم
گویند اکبر را تکذیب کردیم یعنی قرآن مجید را ترک کردیم و پاره کردیم و با کوچک تر که اهل بیت تو بودند
ظلم کردیم و حقش را غصب کردیم گویم با ایشان که بروید از جانب چپ پس ایشان را برند تشنه لب بجانب
جانب شمال که محل عذاب و نکال است با روهای سیاه و یک قطره از کوثر نچشند پس وارد شود بر من
رایت فرعون امت من یعنی عمر و اکثر امت من با این رایت باشند چون ابوذر گفت ایشان کیستند فرمود
ملکی که دین را فاسد کرده اند و حق را و دین را باطل کرده اند و ایشان گروهی اند که غضب میکنند از برای دنیا و راضی میشوند

از برای دنیا

از برای دنیا و بغض و عداوت ایشان از برای محض دنیاست چون دست صاحب آن رایت را بگیرم باز رنگش سیاه شود
و قدمهایش بلرزد و دلش بطپد و احوال او و اصحابش نیز مثل اول شود پس از ایشان بپرسم چه کردید با ثقلین گویند ثقل اکبر را
نسبت بدروغ دادیم و پاره کردیم و با کوچک جنگ کردیم و ایشان را کشتیم پس گویم شما نیز از جانب شمال بروید پس ایشان خود بجانب
ایشان تشنه و آب نچشیده با روهای سیاه برگردند که یک قطره آب نچشند پس رایت فلان بیاید یعنی عثمان و او امام
بچهار هزار کس از امت من باشد و احوال ایشان و سوال و جواب همان خواهد بود که گذشت پس رایت مخرج بیاید یعنی سر کرده
خوارج و آن پیشوای هفتاد هزار کس باشد از امت و حال او همچنان باشد که گذشت پس وارد شود بر من امیر المؤمنین و قائد
روسفیدان و دست و پا سفیدان و چون برخیزم و دست او را بگیرم روی او و اصحابش سفید و نورانی شود پس از ایشان
بپرسم که با ثقلین بعد از من چه کردید گویند ثقل اکبر را تصدیق کردیم و متابعت نمودیم و کوچک تر را معاونت و یاری
کردیم و با دشمنان او قتال کردیم پس گویم بیایید سیراب شوید پس بیاشامند از آن آب یک شربت که هرگز تشنه نشوند و روهای
ایشان مانند آفتاب تابان باشد و روهای بعضی از ایشان مانند ماه شب چهارده باشد و بعضی مانند ستاره
درخشان چون ابوذر این حدیث را نقل کرد حضرت امیر المؤمنین و مقداد گواهی دادند که رسول خدا چنین فرمود و حق تعالی
فرموده است انا اعطیناک الکوثر یعنی بدرستی که ما بتو عطا کردیم کوثر را و مفسران خلاف کرده اند بعضی گفته اند یعنی
گفته اند پیغمبری و کتاب است و بعضی گفته اند نیکوی است و بعضی گفته اند کثرت اصحاب است و اتباع و امت است
و بعضی گفته اند بسیاری فرزندان است از نسل فاطمه علیها السلام و بعضی گفته اند شفاعت است و مشهور میان
مفسران آنست که مراد حوض کوثر است و احادیث متواتره بطرق خاصه و عامه بر این معنی وارد شده است و عامه از انس
و ابن عمر روایت کرده اند که کوثر نهری است در بهشت و از ابن عباس روایت کرده اند که چون این سوره نازل شد رسول خدا
بر منبر بر آمد و بر مردم خواند چون از منبر بزیر آمد گفتند یا رسول الله کوثر چیست که خدا بتو عطا کرده است فرمود که
نهری است در بهشت از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر کنارهایش قبه‌ها است از مروارید و یاقوت و وارد میشوند بر آن
نهر مرغان سبزی چند که گردنهای ایشان مانند گردنهای شتران باشد گفتند یا رسول الله چه بسیار نیکو مرغان اند
فرمود میخواهید خبر دهم شما را به نیکوتر از آنها گفتند بلی یا رسول الله فرمود که هر که از آن مرغ بخورد و از آن آب
بیاشامد فایز گردد بخوشنودی حق تعالی و از حضرت صادق روایت کرده اند که آن نهری است در بهشت که حق تعالی
به پیغمبر خود داد عوض پسرش ابراهیم و از انس روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که کوثر نهری است که وعده کرده پروردگار
من مرا بآن و بر آن خیر بسیار است و آن حوضی است که وارد میشوند بر آن امت من در روز قیامت ظرفهای آن
بعدد ستاره‌های آسمان است پس جماعتی از ایشان را از نزد من برانند من گویم پروردگارا ایشان از امت
منند گویند تو نمیدانی که ایشان بعد از تو چه بدعتها کردند این حدیث را مسلم در صحیح خود روایت کرده است و در مجالس

شیخ سعید و تفسیر علی بن ابراهیم و بشارة المصطفی از حضرت امام رضا روایت کرده اند که چون روز قیامت شود حق تعالی جمع کند
مردم را از اولین و آخرین در یک زمین عریان و پای برهنه پس بایستند ایشان در سر راه محشر تا عرق شدید بکنند و نفسهای
ایشان تنگ شود و مدتها بر این حال باشند چنانچه حق تعالی فرموده است و خاشع شود صداها از برای خداوند رحمان پس
نشنوی مگر صدای بسیار آهسته پس منادی از پیش عرش ندا کند که کجاست پیغمبر امی پس مردم گویند نام ببر تا بشناسیم پس ندا
کند که کجاست پیغمبر رحمت محمد بن عبد الله پس رسول خدا برخیزد و در پیش روی همه مردم روان شود تا منتهی شود بر
حوضی که طولش بقدر ما بین ایله و صنعا است پس بایستد بر آن پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را طلبند و در پهلوی
بایستد پس مردم را رخصت دهند که بیایند بعضی وارد گردند که آب بیاشامند و بعضی را منع کنند چون حضرت رسول ببیند
که بعضی از دوستان ما اهل بیت را بسبب گناهان ایشان دور میکنند گریه کند و گوید پروردگارا اینها از شیعیان
علی اند پس حق تعالی ملکی را بفرستد که سؤال کند یا محمد سبب گریه تو چیست حضرت گوید گریه میکنم برای جمعی از شیعیان برادرم
علی که بینم ایشان را بجانب اهل جهنم میبرند و منع میکنند ایشان را از حوض من پس حق تعالی فرماید که ایشان را
بتو بخشیدم و از گناهان ایشان درگذشتم و ملحق کردم ایشان را بتو و بآنها که ولایت ایشان را داشتند و در زمره تو قرار دادم و بر
حوض تو ایشان را وارد گردانیدم و قبول کردم شفاعت ترا در باب ایشان و گرامی داشتم ترا باین پس حضرت امام محمد باقر
فرمود که چه بسیار مردی و زنی که در آن روز گریان شوند و ندا کنند یا محمداه بلند کنند پس در آن روز هر که اعتقاد بامامت
ما داشته باشد و از دوستان ما باشد در حزب ما داخل شود و با ما بر حوض ما وارد شود و جمیع این مشایخ
بسندهای معتبر از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال کرد از کوثر
فرمود که نهری است که جاری میشود از زیر عرش الهی آبش سفیدتر است از شیر و شیرین تر است از عسل و نرمتر است از مسکه
سنگ ریزه اش زبرجد است و یاقوت و مرجان و گیاهش زعفران است و خاکش مشک خوشبوی است و پایه هایش در
زیر عرش الهی است پس حضرت دست بر پهلوی حضرت امیر المؤمنین زد و گفت یا علی این نهر از من است و از تو
و از دوستان تو بعد از من و از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که حق تعالی بمن عطا کرده است
نهری در آسمان که مجرای آن در زیر عرش است و بر آن هزار هزار قصر هست خشتی از طلا و خشتی از نقره گیاهش
زعفران است و سنگ ریزه اش مروارید و یاقوت است و زمین او مشک سفید است و این بهتر است از برای من و امت
من از همه چیز و اشاره باین است حق تعالی انا اعطیناک الکوثر و ابن بابویه در امالی و عیون از حضرت امام رضا
روایت کرده است که رسول خدا فرمود که هر که ایمان بحوض من نیاورد حق تعالی او را بحوض من وارد نگرداند و هر که ایمان
بشفاعت من ندارد حق تعالی شفاعت مرا باو نرساند پس فرمود یا علی تو برادر منی و وزیر منی و علمدار منی در دنیا
و آخرت و صاحب حوض منی هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است و ایضاً از حضرت

صادق منقول است که رسول خدا فرمود که هر که خواهد خلاص شود از اهوال روز قیامت پس موالات کند
با ولی من و متابعت وصی و خلیفه مرا بعد از من علی بن ابی طالب بدرستی که او ساقی حوض من است و منع میکند
از آن دشمنان خود را و آب میدهد دوستان خود را هر که از آب آن نخورد همیشه تشنه خواهد بود و هرگز سیراب نخواهد
شد و هر که از آن یک شربت از آن بخورد هرگز تشنه نخواهد شد و تعب نخواهد کشید و بسند معتبر از حضرت صادق منقول است
که حضرت امیر المؤمنین فرموده که در قیامت من با حضرت رسول خواهم بود و با من خواهند بود عترت من بر حوض پس کسی که
پس کسی که اراده داشته باشد که با ما باشد باید که اخذ کند بقول ما و عمل کند بعمل ما بدرستی که ما را در قیامت شفاعتی
خواهد بود و بدرستی که از برای اهل محبت ما شفاعت خواهد بود پس سعی کنید و سبقت نمایید برای ملاقات کردن
ما نزد حوض بدرستی که ما دور میکنیم از آن دشمنان خود را و آب میدهیم از آن دوستان و شیعیان خود را
که یک شربت از آن آب بیاشامد هرگز بعد از آن تشنه نخواهد شد و حوض ما مملو است و در آن دو نهر می ریزند
از بهشت یکی از چشمه تسنیم و یکی از چشمه معین و بر کنارهایش زعفران روییده باشد و سنگ ریزه اش مروارید
و یاقوت است و آن حوض کوثر است و در مجالس شیخ مفید از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است
که فرمود بحق دوست که تا ما خنده و دور میکنیم از حوض رسول خدا دشمنان ما را و وارد خواهند شد بر آن
دوستان و بسند دیگر از طرق عامه از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که وارد نمیشود بر حوض من احدی از آن
مگر آنها که ... باشند دلهای ایشان از عقاید باطله و صفات ذمیمه و صحیح باشد نیتهای ایشان و انقیاد
کنند کار باشند وصی مرا بعد از من که علی بن ابی طالب است اما کافر را ... ایشان را داد و بانسان میدهند
و اینچه ایشان که ... میکنند و علی وعده میکند از حوض کسی را که از شیعیان او نیست چنانکه
شتربان جرب دار از میان شترهای خود دور میکند و ابن بابویه رحمة الله علیه از ابن عباس روایت کرده است
که حضرت رسول فرموده که من بهترین و سید انبیا و مرسلینم و بهترم از ملائکه مقربین و اوصیای من بهترین اوصیای
پیغمبران و مرسلان اند و اصحاب من که بر طریقه من رفته باشند بهترین اصحاب پیغمبران و مرسلین اند و دختر من
فاطمه سیده زنان عالمیان است و طاهرات از زنان من مادرهای مؤمنان اند و امت من بهترین امتها اند
و من از همه پیغمبران اتباعم بیشتر اند در روز قیامت و مرا حوضی هست که عرض آن ما بین بصرای شام و صنعای
یمن است و در آن ابریقهاست بعدد ستارههای آسمان و خلیفه من بر حوض در آن روز خلیفه من است در دنیا
گفتند او کیست یا رسول الله گفت امام مسلمین و امیر المؤمنین و مولای مؤمنان بعد از من علی بن ابی طالب
دوستان خود را از آن حوض آب میدهد و دشمنان خود را از آن منع میکند چنانکه شما شتر غریبه را از آب
سیراب ... پس فرمود که هر که علی را دوست دارد و او را اطاعت کند در دار دنیا بر حوض من وارد میشود فردا

خواهد بود و هر که دشمن دارد علی را در دنیا و آخرت و انکار او کند در قیامت من او را
نرسم و او مرا نرسد و او در آن حوض بر نیاید و از جانب چپ حوض حجاب برنند و حافظ ابو نعیم که از مشاهیر محدثین
مخالفین است از انس بن مالک روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که خدا کوثر را به من عطا کرده است و آن
نهری است در بهشت که عرضش و طولش از مابین مشرق و مغرب است هر که از آن بیاشامد هرگز تشنه نمیشود و هر که
از آن وضو بگیرد هرگز ژولیده و مژولیده نمیشود و نمی‌آشامد از آن کسی که پیمان ما را بشکند و نه کسی که اهل بیت مرا بکشد
و از حضرت رسول روایت کرده است که هر که علی را از شیعیان او نیست از آن دور کنند و احمد بن حنبل در فضایل
نیز مثل این مضمون را روایت کرده است و ابن حدیث در کامل الزیاره به سند معتبر از مسمع کردین روایت
کرده است که حضرت صادق فرمود که کسی که دل او بدرد آید از برای مصیبت ما فرحناک میشود در وقت بیرون رفتن
روح خود فرحی که همیشه در دل او باشد تا در حوض کوثر بر ما وارد شود و کوثر شاد میشود بدوستی ما چون بر او
وارد شود حتی آنکه او را بچشاند از انواع طعامها که نخواهد که از آن بجای دیگر رود ای مسمع هر که
از آن یک شربت بیاشامد هرگز تشنه نشود و بعد از آن تعب نکشد هرگز و آن سرد است به کافور و بوی مشک
و طعم زنجبیل و از عسل شیرین‌تر است و از مسکه نرم‌تر است و از آب دیده صاف‌تر است و از عنبر خوشبوتر است
و از چشمه تسنیم بیرون می‌آید و بر نهرهای بهشت میگذرد و بر ریگی از مروارید و یاقوت جاری
میشود و در آن قدحها زیاده از ستاره‌های آسمان است و بوی خوشش از هزار ساله راه احساس کرده میشود
و قدحهای آن از طلا و نقره و انواع جواهر است و کسی که از آن بیاشامد بوی آن بر روی او میوزد تا آنکه میگوید
چه بودی اگر مرا در همین موضع میگذاشتند من بدل این چیزی نمی‌خواهم ای کردین تو از آنها خواهی بود
که از آن حوض سیراب میشوند و هر دیده که بگرید بر مصیبت ما اهل بیت بنعمت رسد در نظر کردن به کوثر و لب
سید شهدا از همه دوستان ما را اما لذت محبت و متابعت ما از آن لذت میبرد و هر که محبتش بیشتر است لذتش
بیشتر خواهد بود و بدانکه حضرت امیرالمؤمنین ساقی حوض کوثر است و در روایت عصایی خواهد بود از چوب
عوسج و بروایت دیگر از درخت طوبی و دشمنان ما را از آن عصا بزند یکی از ایشان گوید من
اقرار بشهادتین داشتم حضرت فرماید برو بسوی امامت ابوبکر یا عمر یا عثمان را و از او سؤال کن که از برای تو
شفاعت کند او گوید امامی که میگویی از من بیزاری میجوید حضرت فرماید برگرد و بسوی آنکسی که او را امام میدانستی
و او را بر همه خلق ترجیح میدادی از او سؤال کن که ترا شفاعت نماید چون بهترین خلق بود و بهترین خلق
شفاعتش رد نمیشود گوید هلاک شدم از تشنگی حضرت فرماید که خدا تشنگی ترا زیاد کند مسمع گفت خدای تو
ترا شوم ... نزدیک ... گوید ... کرا برای انکار او

ودرع می

ورع می‌نموده است از بسیاری از اعمال قبیحه و چون ما اهل بیت نزد او مذکور میشدیم تا سر اپا میگفت در آن روز چیزی
چند که گمان ... بر اهل حرمات میشوند از کثیرالتعجب ... این اعمال از برای محبت ما بوده و بنزد او خواهش که نسبت
بما داشته باشد بلکه از برای نسب ... عبادت باطل میشود و ... خود و از برای ... کرده است نفس
خود را بآن و بیاد کرده مردم اما دلش منافق است و منافق مستلزم بغض و عداوت اهل بیت است و متابعت دشمنان
ایشان و مقدم داشتن ابوبکر و عمر ... پس این اسباب نزدیک حوض ... محروم میگردد و در این باب
احادیث بسیار است و باین قدر اکتفا نمودیم و اما شفاعت پس بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان در ضروری
دین اسلام است که رسول خدا را در قیامت شفاعت از برای امت است بلکه جمیع امتها ... خلافی که هست
در آن است که آیا شفاعت از برای طلب زیادتی منافع است از برای مؤمنانی که مستحق ثواب باشند و یا از برای
اسقاط عقاب از گناهکاران امت نیز خواهد بود و اکثر علماء امامیه اعتقاد دارند که شفاعت در هر دو میباشد
و خوارج و وعیدیه و معتزله را اعتقاد آن است که شفاعت مخصوص قسم اول است یعنی زیادتی ثواب
اسقاط عقاب نمیباشد و میگویند هم چنانکه بر خدا واجب است که وفا کند بوعده ثواب بر او واجب است که عمل کند
بوعید عقاب و شفاعت از برای اسقاط آن فایده نمی‌کند و خلافی نیست میان علما اما شیعه که شفاعت از برای
دفع عقاب فساق شیعه میباشد هر چند از اصحاب کبایر باشند و شفاعت مخصوص حضرت رسالت نیست بلکه
فاطمه زهرا و ائمه هدی صلوات الله علیهم نیز شفاعت شیعیان خواهند کرد و از احادیث بسیار
ظاهر میشود که علما و صلحای شیعه نیز شفاعت خواهند کرد و بعضی از رسول خدا روایت کرده اند که حضرت
فرمود که ذخیره کردم شفاعت خود را از اهل کبایر امت خود ... از انس روایت کرده که
رسول خدا فرمود که هر پیغمبری دعایی کرد که مستجاب شد من پنهان کردم دعای خود را که شفاعت کنم امت خود را
در قیامت و ایضا از حضرت روایت کرده است که رسول خدا فرمود که سه کس اند که شفاعت میکنند نزد خدا و
شفاعت ایشان قبول میشود پیغمبران پس علما پس شهدا و از حضرت امام رضا منقول است که رسول خدا فرمود که هر که
ایمان بشفاعت من نیاورد خدا شفاعت مرا باو نرساند پس فرمود که نیست شفاعت من مگر از برای اهل کبایر امت
من و اما نیکوکاران پس بر ایشان راهی نیست که محتاج بشفاعت باشند راوی گفت بحضرت امام رضا گفتم
پس چه معنی دارد قول خدای تعالی که ولا یشفعون الا لمن ارتضی فرمود که یعنی شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی
که خدا دین او را پسندیده باشد و در مجمع البیان گفته است که شفاعت ثابت است از برای رسول خدا و اصحاب
برگزیده او و کسی که بطریق او باشد و از برای ائمه از اهل بیت طاهرین او و از برای صالحان مؤمنان و نجات میدهد
خدا بشفاعت ایشان بسیاری از گناهکاران را و مؤید این است آنچه در روایات اصحاب ما از حضرت رسول

روایت کرده اند که حضرت فرمود من شفاعت خواهم کرد در روز قیامت و قبول شفاعت من خواهند کرد و علی شفاعت
خواهد کرد و قبول خواهد شد و اهل بیت من شفاعت خواهند کرد و مقبول خواهد شد و کمتر از مؤمنان که کمتر شفاعت
کند از برای چهل نفر از برادران خود شفاعت خواهد کرد که همه مستوجب آتش شده باشند و آیات که دلالت بر عدم شفاعت
میکند مخصوص کفار است و بتهای ایشان و مخالفان و خلفای ایشان و در سوره مریم حق تعالی فرموده است که مالک
شفاعت نیستند مگر کسی که نزد خدا عهدی گرفته باشد و اکثر مفسرین گفته اند مراد از عهد ایمان است و بعضی گفته اند
یعنی شفاعت نمی کند مگر کسی که خدا او را رخصت شفاعت داده باشد و ایشان انبیاء اند و اوصیا و شهدا
و علما و مؤمنان چنانچه در اخبار وارد شده و در حدیث صحیح وارد شده است که مراد وصیت است که در وقت مردن
بعقاید حقه خود بکند چنانچه در حلیة المتقین ذکر کرده ام و در آیات متعدده وارد شده است که کسی شفاعت
نمی کند مگر برخصت خدا و رد قول بت پرستان کرده که گفته اند که ما عبادت بتها میکنیم برای آنکه شفیعان ما باشند
نزد خدا و ابن بابویه از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت برسول خدا صلوات الله علیهما
که ای پدر من فردا کجا ملاقات کنم شما را در روز موقف اعظم و در روز فزع اکبر گفت ای فاطمه نزد در بهشت
و فق کن لوای حمد با من باشد و شفاعت کنم از برای امت خود نزد پروردگار خود گفت ای پدر اگر ترا در آنجا نیابم
در کجا بجویم فرمود نزد حوض کوثر در وقتی که امت خود را آب دهم گفت ای پدر اگر ترا در آنجا نیابم فرمود نزد صراط
که من ایستاده باشم و گویم پروردگارا سلامت بگذران امت مرا گفت اگر در آنجا ملاقات نکنم فرمود نزد میزان
که دعا کنم از برای امت خود گفت اگر در آنجا نیابم فرمود نزد کنار جهنم مرا طلب کن در وقتی که شراره اش را منع کنم و زبانه اش
از امت خود پس فاطمه علیها السلام شاد شد و علی بن ابراهیم بسند موثق روایت کرده است از سماعه که گفت سؤال
کردم از حضرت صادق ع از شفاعت حضرت رسول ص در روز قیامت حضرت فرمود که در روز قیامت لجام کند
مردم را عرق یعنی عرق به دهان ایشان برسد و عارض شود ایشان را اضطراب و قلق پس گویند بیایید برویم
بنزد حضرت آدم ع که او را شفاعت کند پس بیایند بنزد آدم و گویند شفاعت کن از برای ما نزد پروردگار
خود او گوید مرا گناهی و خطیئه هست و در پی شفاعت نیامدم بیایید بنزد حضرت نوح ع و چون بنزد نوح آیند
ایشان را بنزد پیغمبر بعد از خود فرستد و هم چنین هر پیغمبری حواله به پیغمبر دیگر نماید تا بنزد حضرت عیسی ع روند
او گوید بروید بنزد محمد صلی الله علیه و آله و علی جمیع الانبیا چون بنزد آن حضرت روند گویند با من بیایید چون برد
ایشان را بسوی در بهشت رود و بدرگاه رحمت بسجده در آید و بسیار در سجده بماند تا آنکه ندا از جانب
حق باو رسد که سر بردار و شفاعت کن تا شفاعت ترا قبول کنم و آنچه خواهی طلب کن تا عطا کنم و این است
معنی آنچه خدا فرموده است عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و در امالی و بشارت المصطفی از حضرت

صادق

صادق ع روایت کرده است که چون روز قیامت بیاید حق تعالی جمع کند اولین و آخرین را در یک زمین پس تاریکی
و ظلمت شدیدی ایشان را فرا گیرد و بضجه و فریاد آیند و گویند پروردگارا این ظلمت را از ما بگشا پس بعضی
رو کنند گروهی که نور از پیش ایشان آید و زمین قیامت را روشن کند پس اهل محشر گویند که اینها پیغمبران خدا اند پس ندا از جانب
حق تعالی رسد که پیغمبران نیستند پس پرسند که اینها ملائکه اند پس ندا رسد که ملائکه نیستند پس پرسند که اینها
شهیدان اند ندا رسد که ایشان شهیدان نیستند گویند پس کیستند ندا بایشان رسد که ای اهل محشر از ایشان
بپرسید که کیستند اهل محشر گویند کیستید شما میگویند مائیم علویین ذریه محمد رسول الله مائیم اولاد علی ولی خدا مائیم
مخصوصان بکرامت خدا مائیم ایمنان و مطمئنان پس ندا از جانب حق عز و علا بایشان رسد که شفاعت کنید در
محبان خود و اهل بیت و مودت و شیعیان خود پس ایشان شفاعت کنند ایشان و شفاعت ایشان رد نکرده
و در علل الشرایع از حضرت صادق ع روایت کرده است که شیعیان ما از نور خدا خلق شده اند و بسوی او بر میگردند
بخدا سوگند که شما با ما ملحق میگردید در روز قیامت و ما شفاعت میکنیم و قبول میشود و بخدا سوگند که شما شفاعت
خواهید کرد و مقبول خواهد شد و هیچیک از شما نیست مگر آنکه از برای او ظاهر خواهد شد و آتش از جانب چپ
او و بهشتی از جانب راست او پس دوستان خود را داخل بهشت میکند و دشمنان خود را داخل جهنم
و در خصال از حضرت صادق ع روایت کرده است که هر که انکار کند سه چیز را از شیعیان ما نیست معراج را
و سؤال قبر را و شفاعت را و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از آن حضرت روایت کرده است که بخدا
سوگند که ما شفاعت خواهیم کرد و قبول خواهد شد تا آنکه چون دشمنان ما این حالت را مشاهده کنند
گویند آنچه حق تعالی فرموده است که مضمونش اینست پس نیست ما را شفاعت کنندگان و نه دوست مهربان پس کاشکی
ما را بازگشتی بود بدنیا پس میبودیم از مؤمنان و ابن شهر آشوب بسند معتبر روایت کرده است که ابو ایمن بخدمت حضرت
امام محمد باقر ع آمد و گفت ای ابو جعفر مردم را فریب میدهید و مغرور میکنید و میگوئید شفاعت
محمد شفاعت محمد حضرت بمرتبه ای غضبناک شد که رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود وای بر تو ای ابو ایمن آیا ترا مغرور
کرده است آنکه شکم و فرج خود را از حرام نگاه داشته اگر ببینی فزعهای قیامت را محتاج خواهی شد بشفاعت
محمد ع وای بر تو آیا شفاعت میباشد مگر از برای کسی که مستوجب جهنم شده باشد بعد از آن فرمود که هیچکس
از اولین و آخرین نخواهد بود مگر آنکه محتاج خواهد بود بشفاعت محمد ص در روز قیامت پس فرمود که حضرت رسول ص
را شفاعتی خواهد بود در امت خود و ما را شفاعتی خواهد بود در شیعیان خود و شیعیان ما را شفاعتی
خواهد بود در اهالی خود و شیعیان باشد که شفاعت کند در مثل ربیعه و مضر که اعظم قبایل عرب اند و مؤمن شفاعت
میکند حتی از برای خادم خود و میگوید پروردگارا او حق خدمت بمن دارد و مرا از گرما و سرما نگاه میداشت

و ابن بابویه از حضرت صادق روایت کرده است که بهشت هشت در دارد یکی از آن پیغمبران و صدیقان داخل میشوند و از
یک در شهیدان و صالحان داخل میشوند و از پنج در شیعیان و محبان ما داخل میشوند و من بر کنار صراط ایستاده باشم
دعا کنم و گویم پروردگارا سالم بدار شیعیان و دوستان و یاوران مرا و هر که در دنیا ولایت
و محبت مرا داشته است پس ناگاه ندا از میان عرش رسد که دعای ترا مستجاب کردم و شفاعت ترا در شیعیانت قبول
کردم و شفاعت هر مرد از شیعیان من و کسی که محبت مرا داشته باشد و یاری من کرده باشد و با دشمنان من
جنگ کرده باشد بکردار یا بگفتار در هفتاد هزار کس از همسایگان و خویشان خود و یک در دیگر سایر مسلمانان
از آن داخل میشوند از آنها که شهادت بوحدانیت و رسالت دهند و در دل ایشان بقدر ذره از بغض ما اهل بیت
نباشد و در ثواب الاعمال روایت کرده است که مومنی از شما بیرون میرود و اگر با او آشنائی داشته است در دنیا و او
کرده‌اند که او را بجهنم میبرند چون برابر او میگذرند گوید ای فلان من نیکی در دنیا بتو میکردم و حاجت ترا بر می‌آوردم
آیا امروز مکافات آن برای من نمیکنی پس مومن گوید بملکی که موکل باو کرده‌اند که دست از او بردار پس خدا امر کند
ملک را که اطاعت آن مومن را بجا آورد و او را رها کند و ایضا بسند دیگر از آن حضرت روایت کرده است که مومن شفاعت
میکند از برای دوست و خویش خود مگر آنکه ناصبی باشد و اگر جمیع ملائکه مقربین و پیغمبران مرسل شفاعت کنند
از برای ایشان شفاعت ایشان مقبول نگردد و در علل الشرایع از آن حضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود
عالم و عابد هر دو را بیاورند چون ایشان را بر کنند حق تعالی بفرماید عابد را که برو بسوی بهشت و عالم را گویند بایست
و شفاعت کن مردم را بسبب نیکی که ایشان را کرده و در روایت دیگر عابد را میگویند که تو نیکو مردی بودی اما
همت تو مقصور بود بر حال خود برو بسوی بهشت و عالم را گویند که تو همت بر هدایت بندگان خدا گماشتی بایست و هر که
از علم تو منتفع شده است او را شفاعت کن و ببر بسوی بهشت و فرات بن ابراهیم از حضرت صادق روایت
کرده است که جابر بپدرم حضرت باقر گفت فدای تو شوم حدیثی از برای من روایت کن در فضیلت جده‌ات فاطمه
زهرا صلوات الله علیها که هرگاه بشیعیان نقل کنم شاد شوند حضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم از جدم که حضرت
رسول فرمود که چون روز قیامت شود پس حق تعالی فرماید که خطبه بخوان پس خطبه بخوانم که احدی از انبیا و رسل
مثل آن نشنیده باشند پس از برای اوصیا منبرها نصب کنند از نور و از برای وصی من علی بن ابی طالب منبری
از نور بگذارند و منبر آن حضرت بلندتر از منبرهای ایشان باشد پس حق تعالی آن حضرت را امر کند که خطبه بخوان پس
خطبه بخواند که هیچ یک از اوصیا مثل آن نشنیده باشند پس نصب کنند از برای اولاد انبیا و مرسلین منبرها از
از نور پس نصب کنند از برای دو پسرم و دو فرزند زاده‌ام و دو گل بوستان ایام حیات من منبری از نور و من دو
بایشان بگویند خطبه بخوانید پس دو خطبه بخوانند که احدی از اولاد انبیا و مرسلین مثل آنها نشنیده باشند

پس حق

پس حق تعالی ندا کند که کجاست فاطمه دختر محمد کجاست خدیجه دختر خویلد کجاست مریم دختر عمران کجاست آسیه دختر
مزاحم کجاست ام کلثوم مادر یحیی همه برخیزند پس حق تعالی فرماید که ای اهل محشر امروز بزرگواری از کیست پس
محمد و علی و حسن و حسین گویند که امروز بزرگواری از خداوند یگانه قهار است پس حق تعالی فرماید که ای اهل محشر
من بزرگواری را از برای محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام قرار دادم ای اهل محشر سرها بزیر افکنید و دیده‌ها
بپوشانید که فاطمه بسوی بهشت میرود پس جبرئیل ناقه‌ای از ناقه‌های بهشت که پهلوهای او پوشانیده باشند از دیبا
از مروارید تر باشد و مهارش از مرجان باشد پس آن را بخوابانند در پیش روی آن حضرت و بر آن سوار شود و حق تعالی
صد هزار ملک بفرستد که از جانب راست او بروند و صد هزار ملک از جانب چپ او بروند و صد هزار ملک
او را بالهای خود بردارند تا او را بدر بهشت رسانند چون بدر بهشت رسد التفات نماید حق تعالی فرماید ای دختر
حبیب من چرا التفات میکنی و حال آنکه امر کردم ترا به بهشت گوید پروردگارا خواستم قدر من در مثل این روز
دانسته شود پس حق تعالی فرماید که ای دختر حبیب من برگرد و نظر کن بسوی هر کسی که در دل او محبت تو یا محبت ذریت
تو بوده باشد دست او را بگیر و داخل بهشت کن پس حضرت باقر فرمود بخدا سوگند ای جابر که حضرت فاطمه در آن
روز برمیچیند از محشر شیعیان و دوستان خود را چنانکه مرغ دانه خوب را از دانه بد جدا میکند پس چون شیعیان
آن حضرت بدر بهشت رسند حق تعالی بدل ایشان افکند که رو بعقب کنند چون نگاه کنند حق جل و علا فرماید که ای دوستان من
سبب التفات شما چیست و حال آنکه فاطمه دختر حبیب خود را شفیع شما گردانیدم در باب شما گویند پروردگارا ما خواستیم
قدر ما نیز در مثل این روز ظاهر شود پس ندا رسد که ای دوستان من برگردید و نظر کنید هر کس را که شما را دوست داشته
از برای محبت حضرت فاطمه یا طعام داده باشد شما را از برای محبت حضرت فاطمه یا آب داده باشد شما را از برای
محبت حضرت فاطمه یا غیبت کسی را از شما دور کرده باشد از برای محبت آن حضرت دست او را بگیرید و داخل بهشت
کنید پس حضرت فرمود والله که باقی نماند در محشر مگر شک کننده یا کافری یا منافقی پس چون بمیان طبقات
جهنم در آیند ندا کنند چنانکه حق تعالی فرموده است فما لنا من شافعین و لا صدیق حمیم پس میگویند کاش برمی
گشتیم پس میبودیم از مومنین حضرت فرمود هیهات هیهات آنچه طلب کردند هرگز نخواهد شد و ایشان دروغ
میگویند اگر بدنیا برگردند عمل خواهند کرد بآن اعمالی که ایشان را از آن نهی کرده‌اند و کلینی بسند معتبر از
عبدالحمید واسطی روایت کرده است که گفت عرض کردم بخدمت حضرت امام محمد باقر که من همسایه دارم که همه
محرمات را بعمل می‌آورد حتی نماز را ترک میکند زیاده از کارهای دیگر حضرت فرمود سبحان الله و بسیار عظیم
شمرد این را پس فرمود که میخواهی که خبر دهم ترا بکسی که از این بدتر است گفتم بلی فرمود ناصب عداوت
از برای ما که از این بدتر است و هر بنده که نزد او ذکر کرده شوند اهل بیت رسول و او رقت کند از برای ذکر ایشان

ملائکه رحمت بر ایشان بنالند و همه کس هالکش امر نماید شود مگر آنکه کسی از اوصیاء بشود که او از ایمان بهره
شفاعت او مقبول است و از برای ناصبی مقبول نیست و مؤمن شفاعت میکند از برای همسایه اش که هیچ حسنه ندارد
میگوید پروردگارا همسایه من از من دفع آزار میکرد پس شفاعت میکند از برای او پس حق تعالی میفرماید که
من پروردگار تو ام و سزاوارترم که مکافات دهم از جانب تو پس او را داخل بهشت میکند و حال آنکه
هیچ حسنه نداشته و کمتر مؤمنان از جهت شفاعت سی نفر را شفاعت میکنند و نمی‌باید آن است که این رساله گنجایش
شرح این اخبار را داشته باشد **فصل سیزدهم** در بیان صراط است بدانکه از جمله ضروریات دین که ایمان
به آن باید آورد صراط است و آن جسری است که بر روی جهنم میکشند و تا کسی از آن نگذرد داخل بهشت نمیشود
و در روایات معتبره عامه و خاصه وارد شده است که از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر و از آتش گرمتر است
و مؤمنان خالص در نهایت آسانی از آن میگذرند مانند برق جهنده و بعضی به دشواری میگذرند اما نجات
می یابند و بعضی از عقبات آن به جهنم می‌افتند و آن در آخرت نمونه صراط مستقیم دنیاست که دین حق و راه
ولایت و متابعت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و حضرات ائمه معصومین از ذریت او صلوات الله
علیهم و هر که از این صراط عدول و میل به باطل کرده است در گفتار یا کردار او همان عقبه از صراط آخرت می لغزد و در جهنم
می افتد و صراط مستقیم ... و ابن بابویه رحمة الله علیه در اعتقادات گفته است که اعتقاد
ما در صراط آن است که آن حق است و آن جسر جهنم است و بر آن ممر جمیع خلایق واقع میشود حق تعالی فرموده است
وان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا یعنی احدی از شما نیست مگر آنکه وارد جهنم است و این بر پروردگار تو
حتم و لازم است و قضا شده است و صراط بوجهی دیگر نام حجتهای خداست پس هر که ایشان را در دنیا شناخت و اطاعت
ایشان کرد خدا او را از صراطی که جسر جهنم است میگذراند در روز قیامت و حضرت رسول به علی علیه السلام گفت یا علی
چون قیامت شود من و تو و جبرئیل بر صراط می‌نشینیم پس بر صراط نمیگذرد مگر کسی که برات ولایت تو با او باشد و شیخ
مفید علیه الرحمه گفته است که صراط بمعنی طریق است و این سبب ولایت امیرالمؤمنین است و ائمه از ذریت
او را صراط میگویند که راه نجات است و در خبر وارد شده است که طریقی بسوی بهشت در روز قیامت
همانا جسری است که مردم از آن میگذرند و آن است صراطی که رسول خدا از جانب راست آن می ایستد
و امیرالمؤمنین از جانب چپ او و ندا از جانب خدای جلیل میرسد که بیندازید در جهنم هر کفار و معاندی را
در امالی به سند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که میگذرند مردم بر صراط چند طبقه یعنی چند
قسم و صراط باریکتر است از مو و از دم شمشیر تیزتر پس بعضی میگذرند مثل برق و بعضی مثل دویدن اسب و بعضی
راه میروند و بعضی بدست و پا راه میروند و بعضی آویخته اند بر صراط و بعضی از بدن ایشان را آتش میگیرد

و بعضی را

و بعضی را میگیرد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه به سندهای معتبر از حضرت باقر روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد
وجیء یومئذ بجهنم یعنی در آن روز جهنم را بیاورند از حضرت رسول پرسیدند معنی این آیه را فرمود که روح الامین
مرا خبر داده که چون حق تعالی اولین و آخرین را جمع کند در قیامت بیاورند جهنم را با هزار مهار که گرفته اند او را صد هزار
ملک در نهایت غلظت و شدت و جهنم را صدایی در هم شکستن و خروش و غضب عظیم بوده باشد پس نفسی
بکشد و صدایی از آن ظاهر شود که اگر آن نباشد که حق تعالی مردم را تأخیر کرده است از برای حساب هر آینه همه را هلاک
کند پس گردن و زبانه ای از آن بیرون آید که احاطه کند به همگی کافر و بدکار پس نماند هیچ بنده از بندگان خدا
نه ملکی و نه پیغمبری مگر آنکه فریاد کنند که رب نفسی نفسی یعنی ای پروردگار جانم را نجات ده و تو ای
پیغمبر خدا ندا کنی که امتی امتی و از برای امت خود دعا کنی پس صراط را بر روی آن بگذارند از مو باریکتر و از شمشیر
تیزتر و آن سه قنطره داشته باشد و بر یک قنطره امانت باشد و صله رحم و بر دوم نماز باشد و بر سوم عدالت پروردگار
عالمیان یعنی حکم او در مظالم بندگان پس مردم را تکلیف میکنند که بر صراط بگذرند پس بر عقبه اول صله رحم و امانت
ایشان را نگاه میدارد اگر قطع رحم و خیانت در اموال مردم کرده باشند از این عقبه نمی‌گذرند تا از صدمه آن بر او اینند یا در جهنم
افتند و اگر از این عقبه نجات یابند نماز ایشان را نگاه میدارد و اگر از این نجات یابند عدالت الهی بر
مظالم عباد ایشان را نگاه میدارد اشاره به این است آنچه حق تعالی فرموده است ان ربک لبالمرصاد یعنی به
درستی که پروردگار تو بر سر راه است یعنی کمین گاه است و مردم بر صراط میروند بعضی بدست چسبیده اند و بعضی یک پایش
لغزیده بپای دیگر چسبیده اند و ملائکه بر دور ایشان ایستاده اند و ندا میکنند که ای خداوند حلیم
ببخش و بیامرز و عفو کن به فضل خود و سالم بگذران و مردم میریزند در جهنم
مانند شب پره پس کسی که به رحمت خدا نجات یافت نگاه میکند میگوید الحمد لله که به نعمت خدا تمام میشود اعمال صالحه
و نمو میکند حسنات و حمد میکنیم خداوندی که نجات داد مرا از تو بعد از آنکه ناامید شده بودم به منت و فضل
خداوند به درستی که پروردگار ما آمرزنده و شکر کننده است عمل را **مؤلف گوید** که سابقا مذکور شد که
امانت در اموال باشد و صله الهی ... دیگر یا اهل ... باشد و ثانی در حق الناس ... که
مراد از صله رحم رعایت رحم آل محمد ... امانت عدم خیانت در عهد و بیعت ایشان باشد که در غدیر
واقع شده است و عقبه ولایت که اعظم عقبات است در اینجا مذکور نشده است مگر آنکه گوییم اینها نسبت به مؤمنان است
و کفار و مشرکان و مخالفان در اول صراط و پیش از رسیدن به صراط به جهنم میروند و در معانی الاخبار منقول است
که از حضرت صادق پرسیدند از صراط حضرت فرمود که آن راه بسوی معرفت خداست و دو صراط میباشد صراط
دنیا و صراط آخرت صراط دنیا امامی است که اطاعت او فرض و واجب است هر که او را شناخت در دنیا

همچنین او را که میکند بر صراط آخرت که جسر جهنم است و هر که او را نشناخت در دنیا قدمش از صراط آخرت میلغزد
و بجهنم می‌افتد و در تفسیر امام حسن عسکری (ع) در تفسیر صراط مستقیم وارد شده است که صراط مستقیم در دنیا آن است
که غلو نکنند در حق ائمه علیهم السلام و تقصیر نکنند در حق امامت ایشان و مستقیم باشد در دین حق و میل بباطل
نکند و در آخرت راه مؤمنان است در بهشت که عدول نمیکنند بسوی جهنم و بغیر آن و ابن بابویه در معانی الاخبار از آن
حضرت در تفسیر صراط روایت کرده است که آن دو صراط است در صراط که احدی از آن با عظمت احوالی نمیگذرد
و در مناقب ابن شهرآشوب از طرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا فرمود در تفسیر قول حق تعالی فلا اقتحم العقبة که بالای
صراط عقبه هست بسیار صعب که طولش سه هزار سال است که هزار سال هموار و هزار سال سرپایین و هزار سال خار و عقربها و مارها
راه میرود و هزار سال بالا میرود و هزار سال فرو میآید و اول کسی که آن عقبه را قطع کند و دوم علی بن ابی طالب خواهد بود و سیم
کس آن عقبه را بی مشقت قطع نمیکند مگر محمد و اهل بیت او و ابن بابویه در تفسیر مقاتل از ابن عباس روایت کرده است در
این آیه یوم لا یخزی الله النبی که فرموده است یعنی عذاب نمیکند محمد را و الذین آمنوا معه یعنی و عذاب نمیکند آنها را
که با او ایمان آوردند یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر صلوات الله علیهم نورهم یسعی بین ایدیهم
و بایمانهم یعنی روشنی میدهد بر صراط از برای علی و فاطمه مثل دنیا اضعاف پس نور ایشان روان پیش رو
ایشان و از جانب راست ایشان و ایشان از عقبه‌ها میگذرند پس اهل بیت محمد و آل او بعضی مستتر و گروهی بر صراط
که برق‌ها مانند برق جهنده و گروهی دیگر مانند باد تند و گروهی دیگر مانند دویدن اسب و گروهی دیگر مثل
پیاده و گروهی بچهار دست و پا و گروهی دیگر مانند اطفال خود را بر زمین کشند و حق صراط از برای مؤمنان
عریض میگرداند و از برای گناهکاران باریک میگرداند یقولون ربنا اتمم لنا نورنا یعنی میگویند ای پروردگار
ما تمام گردان از برای ما نور ما را تا بگذریم از صراط پس حضرت امیرالمؤمنین میگذرد در میان هودجی از زمرد
سبز و فاطمه علیها السلام با او باشد بر شتری از یاقوت سرخ سوار و در دور او هفتاد هزار حور بر سوار
و مانند برق تند و شیخ در مجالس از طرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که چون
روز قیامت شود صراط را بر جهنم نصب کنند نگذرد بر آن مگر کسی که با او نوشته باشد که در آن ولایت
علی بن ابی طالب بوده باشد و اشاره باین است قول حق تعالی وقفوهم انهم مسئولون یعنی بازدارید ایشان را بدرستی که از ایشان سؤال
کرده شود از ولایت علی بن ابی طالب و در تفسیر امام از رسول خدا روایت کرده است که چون حق تعالی جمیع خلایق را بمحشر
کرد منادی ندا کند از زیر عرش که ای گروه خلایق دیده‌های خود را بپوشانید تا فاطمه دختر محمد که سیده زنان عالمیان است
از صراط بگذرد پس همه خلایق دیده‌های خود را بپوشانند مگر محمد و علی و حسن و حسین و طاهرین از اولاد ایشان که محرم آن حضرتند
و چون داخل بهشت شود جامه آن حضرت کشیده باشد بر روی صراط و یک طرف بر دست آن حضرت باشد در بهشت و یک طرف در محشر باشد

قیامت

قیامت باشد پس منادی از جانب پروردگار عالم ندا کند که ای دوستان فاطمه هر یک چنگ زنید در ریشه‌های جامه
سیده زنان عالمیان پس نماند کسی از دوستان فاطمه مگر آنکه چنگ زند بتاری از تارهای آن تا آنکه زیاده از صد هزار فئام
چنانچه بوده‌اند در آن فئام که هر فئامی هزار هزار نفر باشند همه نجات یابند ببرکت آن حضرت از آتش و کلینی بسند معتبر روایت
کرده است که حضرت صادق فرمود حساب کنید نفسهای خود را پیش از آنکه شما را حساب کنند بدرستی که در قیامت پنجاه
موقف است هر موقفی مثل هزار سال از سالهای دنیا است چنانچه حق تعالی فرموده است که در روزی که مقدار آن
پنجاه هزار سال است و ابن بابویه رضوان الله علیه در کتاب عقاید گفته است که اعتقاد ما در عقباتی که بر راه محشر است
آن است که هر عقبه اسمی دارد علیحده بنام فرضی است از اوامر و نواهی پس هر عقبه که رسید که مسمی باسم واجبی است اگر تقصیر با اسم واجب
کرده است او را در آن عقبه هزار سال بازمیدارند و طلب حق خدا در آن واجب از او میکنند اگر بیرون آمد از عمل صالحی
که پیش فرستاده باشد یا رحمتی از خدا که او را دریابد نجات می‌یابد از آن و میرسد بعقبه دیگر پس پیوسته او را از عقبه بعقبه
میبرند و نزد هر عقبه سؤال میکنند از آنچه او در صاحب اسم آن عقبه تقصیر کرده است پس اگر از همه سالم بیرون رفت منتهی
میشود بدار بقا پس حیاتی می‌یابد که هرگز مرگ در آن نباشد و سعادتی می‌یابد که هرگز شقاوت داخل آن نمیشود و ساکن
میشود در جوار خدا با پیغمبران و اوصیا و صدیقان و شهدا و صالحان از بندگان خدا و اگر او را بر عقبه حبس کنند و طلب
کنند از او حقی که در آن تقصیر کرده است پس نجات ندهد او را عمل صالحی که پیش فرستاده باشد و دریابد او را رحمتی
از جانب حق تعالی میلغزد قدمش از آن عقبه و فرو میرود در جهنم و پناه میبریم بخدا از آن و این عقبات همه بر صراط است
و اسم یک عقبه از آنها ولایت است همه خلایق را نزد آن عقبه بازمیدارند و سؤال میکنند از ولایت حضرت امیرالمؤمنین
و ائمه بعد از او علیهم السلام اگر ایمان بان آورده است نجات می‌یابد و میگذرد و اگر انکار کرده است فرو میرود بسوی جهنم
چنانکه فرموده است وقفوهم انهم مسئولون و اهم عقبات مرصاد است و آن در کتاب المرصاد حق تعالی فرموده ان ربک لبالمرصاد
و جلال خود سوگند یاد میکنم که از من نمیگذرد ظلم ظالمی و اسم یک عقبه رحم است و اسم دیگری امانت است و اسم دیگری
نماز است و باسم هر فرضی یا امری یا نهیی عقبه هست که بنده را نزد آن عقبه نگه میدارند و از آن فرض سؤال میکنند

فصل چهاردهم در حقیقت بهشت و دوزخ است بدانکه وجوب ایمان به بهشت و دوزخ جسمانی بنحوی که
در صریح آیات و اخبار متواتره وارد شده است از ضروریات دین اسلام است و کسی که مطلقا بهشت و دوزخ را انکار کند
یا تاویل کند آنها را مانند فلاسفه شان کافر است و فلاسفه در این باب دو طایفه‌اند اول اشراقیانند
که قایلند بعالم مثال و ایشان ظاهرا قایلند بعالم مثال بر بهشت و دوزخ و آنچه در شرع وارد شده است از تفاصیل آنها
اما انکار این بدن جسمانی و بنا انکار بهشت و دوزخ جسمانی نموده‌اند از قبیل اجسام این دنیا بلکه عالمی است متوسط میان
عالم جسمانیات و عالم مجردات مانند عالم خواب و عکس که در آب و آینه دیده میشود پس ثواب و عقاب میدانند

خوابهای خوب و خوابهای پریشان نخواهد بود و این مخالف صریح آیات و اخبار بی شمار است و بلا عیب یقین مبین است
و اگر گویند که بسیاری از مسلمانان در عالم برزخ مثال قایل شده اند جواب گوئیم که ده فرق هست اول آنکه اخبار این
قایل شده اند مستلزم انکار معاد بدن عنصری نیست در حشر و مستلزم روایات و اخبار صریح حشر جسمانی نیست دوم
آنکه عالم مثالی که ایشان قایلند غیر این مثال است و میگویند بدن مثالی جسم لطیفی است مانند اجسام ملائکه
و جن و روح در عالم برزخ بآن جسم تعلق میگیرد و تاویل بعالم خواب و خیال نمی کنند و در سیم آنکه ایشان انکار نکرده اند
ایشان جمیع آنچه در شرع وارد شده است از نعیم بهشت و حور و قصور تاویل میکنند ملتزم آن که روح را میباشد
بعد از مفارقت بدن و کمالات و علوم و اخلاق که در این نشاه تحصیل کرده اند و سعادت و ثواب و بهشت او همین است
و اما که جاهلند و این علوم و کمالات را تحصیل نکرده اند در عالم حسرت فوات این علوم و شقاوت و عقاب جهنم
ایشان همین است و در این عالم همین است چون مستغرق در تدبیر بدن بوده و در کدورات عالم طبیعت غرق
بوده ادراک آن لذات و این الم که باید نمی کرد بعد از مفارقت بدن اینها بر او ظاهر میگردد و چون اکثر عوام اهل دنیا
و جمعی از لذات و الام روحانی غافل شده بودند و کتب الهیه و حکم نبویه این لذات جسمانیه و الام بدنیه را
ذکر کرده اند از برای ترغیب ایشان بطاعات و حسنات و ترهیب ایشان از شرور و معاصی و سیئات و بر سبیل
استعاره و مجاز ذکر کرده اند تعبیر از آن لذات روحانیه بحور و قصور و غیر آنها و از امثال آنها و از آن الام حسیه
بزقوم و ضریع و حمیم و نار و اشباه آنها نموده اند چنانچه شیخ ابو علی در رساله مبدء و معاد تصریح باین مراتب نموده
و در شفا گفته که علمای اسلام معاد جسمانی را بحواله صاحب شریعت نموده و کسی که الحال اندک شعوری و تدینی داشته
باشد چون رجوع بعقاید باطل و کلمات واهیه ایشان میکند میداند که الحال اینها با ایمان بشرایع انبیا علیهم السلام
جمع نمیشود و جمعی که اعتقاد باصول ایشان نموده اند و بحسب صورت بمعاشرت مسلمانان که خرفات شده اند از ترس قتل
و تکفیر لفظی چند از ضروریات دین بر زبان جاری میکنند و در خلا خلاف آنها را قایلند یقولون بالسنتهم ما لیس
فی قلوبهم و گاهی بر سبیل استهزاء اظهار بعضی از اصول دین میکنند و چون با شیاطین و خواص خود خلوت میکنند
میگویند انا معکم انما نحن مستهزؤن و ما بیان ظاهر است که حق تعالی در شان ایشان فرموده یرضونکم بافواههم و تابی قلوبهم و اکثرهم
فاسقون و ایشان بآن عقاید باطله که بتقلید فلاسفه و شبهات شیطانیه قایل شده اند در این باب معذور نیستند
زیرا که کسی که قایل باشد که واحد صادر نمیشود از او مگر واحد و گوید هر حادثی مسبوق است بماده و گوید آنچه
قدمش ثابت شد عدمش محال است و عقول و افلاک و هیولای عناصر را قدیم دانند و انواع متوالده را قدیم
دانند و اعاده معدوم را در فلکیات محال دانند و افلاک را متصل بیکدیگر دانند و فاصله در میان آنها قایل نباشند
و خرق و التیام را در فلکیات محال دانند و تغیرات را در افلاک محال دانند و امثال این عقاید باطله را قایل باشد چگونه از

ستیزه کرده باشد که خدا فاعل مختار است و آنچه خدا وعده کرده که عالم و آدم حادث است و حشر جسمانی و انکار بهشت
در آسمان است و مشتمل است بر حور و قصور و انهار و مساکن و اشجار و انکار آسمانها و شق شدن
و پیچیده شدن و اینکه کواکب فرو ریخته میشوند و میریزند بلکه هر فانی میشوند و انکار ملائکه و اجسام آنها و باجساد انسان و جانی
ماوای آن از ایشان و بیشترین میتواند بود و بالا میرفتند و انکار حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمعراج رفت و عیسی و ادریس علیهما السلام باسمان
رفتند و همچنین بسیاری از معجزات انبیا و اوصیا صلوات الله علیهم از شق قمر و احیای اموات و رد شمس و غیر آن
و غروب و خسوف و کسوف در غیر وقت مقرر و جاری شدن نهرهای عظیم از سنگ کوچک و جنبیدن عصا و غیرها
چوب و تسبیح سنگ ریزه و امثال این معلوم شد که اعتقاد بحقیقت باسرار حکما با اعتقاد باکثر ضروریات دین جمع نمیشود
پس باید که منکر نبوت انبیا باید بشوند یا ایشان را والعیاذ بالله از ارباب حیل و شعبده دانند که در تمام عمر
مدار ایشان بر این بوده که مردم را بضلالت و جهل مرکب انداخته اند و باطل را در لباس حق بمردم نموده و هدایت ایشان
باین فرموده است الرضا الذکر کرده باشد و از همه عجیبتر آن است که جمعی خود را از اهل شرع میشمارند و اهتمام عظیم در باب
ایشان باداب و مستحبات می نمایند این کتب ضلال را از روی اعتقاد درس میگویند و کسی از ایشان تشنیع میکند در
مقام رد و انکار دفع شبهات ایشان در آیند و کسی که رد و انکار این عقاید نماید از جهات حکمت شبهات بر عوام
القا میکنند که شاید ترویج عقاید باطله خود نتوانند نمود و طعن می کنند بر کسی که رد این عقاید لعن کند و فخر میکنند
که ما از اهل علم الاعیان نیستیم یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون پس در اصل بهشت
و دوزخ جسمانی شکی نیست و کسی که انکار کند کافر است اما متکلمان عامه خلاف کرده اند در آنکه بهشت و دوزخ
الحال بالفعل موجودند یا در قیامت موجود خواهند شد اکثر متکلمان را اعتقاد آن است که موجودند بالفعل و در ابتدای
خلق عالم آنها را خلق کرده اند و قلیلی از معتزله قایل شده اند که حالا این مخلوق نیست در قیامت و معلوم نیست
که احدی از امامیه این مذهب سخیف قایل شده باشد و این قول را نسبت بسید رضی رضی الله عنه داده اند و از او
بسیار بعید است و آیات بسیار دلالت میکنند بر وجود آنها در حال نزول قران مجید میکنند مثل اعدت
للمتقین اعدت للذین امنوا اعدت للذین احسنوا للکافرین عندها جنة المأوی و اکثر احادیث معراج مشتمل
بر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل بهشت شد و جهنم را مشاهده نمود و اکثر مفسرین میگویند بهشت حضرت آدم را بهشت
خلد میدانند و ابن بابویه بسند معتبر از ابو الصلت هروی روایت است که گفت از حضرت امام رضا پرسیدم
که یابن رسول الله خبر ده مرا از بهشت و دوزخ که آیا امروز مخلوق شده اند حضرت فرمود بلی و رسول خدا داخل
بهشت شد و جهنم را دید در شبی که آن حضرت را بردند باسمان عرض کردم که جماعتی میگویند امروز مقدر شده
اما هنوز مخلوق نشده اند حضرت فرمود ایشان از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم هر که انکار کند خلق بهشت

و دوزخ را انکه تکذیب حضرت رسول کرده است و تکذیب ما کرده است و از ولایت ما بهره ندارد و مخلّد در جهنم خواهد بود
حق تعالی میفرماید هذه جهنم التی یکذب بها المجرمون یطوفون بینها و بین حمیم آن یعنی این است آن جهنمی که تکذیب
می نمایند آن مجرمان میگردند میان آتش و میان حمیم که در حرارت بنهایت رسیده است که گاه با آتش میسوزند و گاه
حمیم در حلق ایشان میکنند و رسول خدا فرموده که چون مرا بآسمان بردند جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت
کرد و از رطب بهشت بمن داد خوردم پس آن نطفه شد در صلب من چون بزمین آمدم با خدیجه مواقعه کردم و حامله
شد بفاطمه پس فاطمه در حسن و نیکی صفات و اخلاق حوریه است و بظاهر انسیه است هرگاه مشتاق بوی بهشت میشوم
دختر م فاطمه را میبویم و علی بن ابراهیم روایت کرده است که دلیل بر انکه بهشت و جهنم خلق شده اند آن است که میفرماید
عندها جنة المأوی یعنی نزد سدرة المنتهی است جنتی که ماوای مومنان است و سدرة المنتهی در آسمان هفتم است
پس بهشت نیز در آنجا است و دلیل بر انکه بهشتها در آسمان است آن است که حق تعالی فرموده است که گشوده
نمیشود از برای ایشان درهای آسمان و داخل نمیشوند و دلیل بر انکه آتش جهنم در زمین است آن است که فرموده است بهشت
پس بحق پروردگار تو البته حشر میکنیم ایشان را و شیاطین را پس حاضر میکنیم ایشان را بر دور جهنم بزانو
در آمده و بعضی جهنم را دریائی است که محیطات بدنیا همه آتش خواهد شد چنانچه فرموده است و اذا البحار
سجرت پس فرموده است و نذر الظالمین فیها جثیا یعنی در زمین میگذاریم ایشان را در وقتی که آتش شود
و در خصال از ابن عباس روایت کرده است که یهودی آمد و از حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه سوالی
چند کرد و از جمله آنها پرسید که بهشت در کجاست و جهنم در کجاست فرمود بهشت در آسمان است و دوزخ
در زمین است پس پرسید که … فرمود که هفت جهنم است که طبق بالای یکدیگر اند پرسید که نام آنها
کدام است فرمود که … و در رجال کشی بسند معتبر از محمد بن عیسی قمی روایت کرده است که بحضرت
امام رضا عرض کردم که مردم میگویند هنوز بهشت مخلوق نشده است فرمود دروغ میگویند پس کجا بود بهشت
آدم و بانها … روایت کرده است که از شیعه ما نیست کسی که چهار چیز را
انکار کند معراج رسول و سوال قبر و خلق بهشت و جهنم و شفاعت و از حضرت امام رضا روایت کرده است
که کسی که اقرار بکند بوحدت و … متعه حج تمتع و ایمان بیاورد بمعراج و سوال قبر و حوض و شفاعت و خلق بهشت
و دوزخ و صراط و میزان و بعثت و نشور و جزا و حساب او مومن است حقا و از شیعه ما اهل بیت است
و ابن بابویه رحمه الله علیه گفته است که اعتقاد ما در بهشت و آتش آن است که مخلوق شده اند و رسول خدا داخل
بهشت شد و جهنم را دید در شب معراج و اعتقاد ما آن است که بیرون نمیرود احدی از دنیا تا مکان خود را
در بهشت یا جهنم ببیند و مومن از دنیا بیرون نمیرود تا آنکه دنیا را در نظر او جلوه دهند بهتر از آنچه دیده

[illegible]

بوده است و مکان او و لعب آخرت با وی نمایند … متحیر کنند و او اختیار آخرت میکند پس بدان وقت قبض روح
او میکنند و اما جنت آدم پس باغی است از باغهای دنیا که آفتاب بر آن طلوع و غروب میکند و جنت خلد نبوده و اگر
جنت خلد بود هرگز بیرون نمی آمد و مکان بهشت باید دانست که در جهت آسمان است و مشهور آن است که در بالای آسمان
هفتم است و در زیر عرش میباشد … است که عرض بهشت آسمانها و زمین است … اند و بعضی گفته اند
که اگر آسمانها و زمینها را پهلوی یک دیگر بگذارند بوسعت بهشت مثل هم اند و بعضی گفته اند که اگر آسمانها و زمینها
طبقه طبقه بکنند که هر یک از آن طبقه ها سطحی باشد مولف از اجزای لا یتجزی و بعضی را به بعضی وصل کنند که یک سطح
شود همه اینها مثل عرض بهشت خواهد بود و بعضی گفته اند … و بر این تقدیر اعتراض کرده اند
که هرگاه عرضش مثل عرض آسمان و زمین باشد چگونه در آسمان میگنجد جواب گفته اند که ما نمیگوییم بالای آسمانهای
هفتگانه است پس … که از آسمانها بالا باشد چنانکه در حدیث وارد شده است در وصف بهشت که
سقف آن عرش رحمان است و روایت کرده است که رسول هرقل پادشاه روم از حضرت رسول پرسید که تو دعوت
میکنی بسوی بهشتی که عرضش آسمانها و زمین است پس جهنم در کجاست حضرت فرمود سبحان الله روز که …
در کجاست و در معنی این حدیث گفته اند … چون روز در جهت اعلی باشد
شب در جهت سافل است همچنین بهشت در فوق سموات است و جهنم در تحت ارضین و عامه روایت کرده اند که از انس بن
مالک پرسیدند که بهشت در زمین یا در آسمان گفت کدام آسمان و زمین گنجایش دارد بهشت را گفتند پس در
کجاست گفت بالای آسمانهای هفتگانه است در زیر عرش و اگر گویند که هرگاه بهشت در بالای آسمانها باشد
و جهنم در زیر طبقه هفتم زمین پس چگونه صراط را بر روی جهنم میگذارند و از آن عبور میکنند بسوی بهشت
جواب گوییم که تفکر در اینها ضرور نیست بلکه بحث نیست و ایمان اجمالی باخبار انبیا علیهم السلام خبر داده اند باید
آورد و تفکر در تفاصیل اینها که موجب تطرق شبهات شیطانیه است نباید نمود و کسی که دست از اصول فاسده
حکما بردارد و بآیات و اخبار اذعان نماید همه را یک یک منطبق میتواند شد زیرا که هرگاه کواکب … میشوند
و آسمانها در هم پیچیده شود و عرش … بهشت … عرش سقف آن خواهد بود و میتواند
که از لفظ الجنة للمتقین اشاره باین باشد و جهنم را باین … میکرده اند و ظاهر … چنانکه فرموده است
و برزت الجحیم للغاوین و چنانکه علی بن ابراهیم روایت کرده است دریاها و زمین همه آتش میشوند و اضافه
جهنم میشوند و صراط را بر روی آن نصب میکنند و راهی میشود مستقیم بسوی بهشت و چون از اینها گذشتند
منتهی میشود به بهشت و عرش الهی که سقف آن است و چون … متصل بجهنم خواهد بود که محل حضور انبیا
و اوصیا و مومنان خواهد بود و منابر انبیا و اوصیا را در آنجا خواهند گذاشت و عرش را … که حکما

کفته‌اند فلکی قرار نیابد و اما بلکه جسمیست اعظم از همه اجسام و مربعست قوایم دارد و اینکه طول صراط چندین هزار سال
با اینها موافق است و مکان امریست موهوم و تابع متمکن است و چنانکه پیش از خلق عالم مکانی نبود و بعد از خلق
اجسام مکان بهم رسید همچنین بعد از حرکت عرش و جنت مکان اینها بهم میرسد و آن مکانها بر طرف میشود و حکم کی
اجسام بهم میرساند و استحاله تداخل از عدم خلا معلوم نیست و بتقدیری که محال باشد ممکن است حق تعالی جسم دیگر
در اینجا خلق کند و بالجمله کسی دست از نقل بعقل اصول فاسده حکما که مبتنی بر شبهات واهیست بردارد همه اینها
با آیات موافق میشود با آنکه تفکر در اینها چنانکه گفتیم ضرور نیست و اذعان اجمالی کافی است والله الموفق للخیر والصواب
والیه المرجع والمآب **فصل پانزدهم** در بیان صفت جنت است که در آیات و اخبار انبیا بهشت وارد شده
واعتقاد باینها لازم است باید دانست که بهشت دار بقا و سلامت است و مرک در آنجا نمیباشد باجماع امت و الا
موتتنا الاولی اگر نقل کلام اهل جهنم نباشد استثنای منقطع خواهد بود و در آنجا مرض و پیری نخواهد بود
چنانچه بعضی توهم کرده بودند در عصر سابق و جمعی که کفر ایشان باین سبب میکردند و همچنین در آنجا بیکار نمیمانند
که نمی چشند در آن مرتبه را مکر مرک اول را که مرک دنیا است و ایضا در بهشت پیری نمی باشد و کودکی
و درد و بیماری و آفت و مرض و هم و غم و الم نمیباشد و ایضا در آن فقر و احتیاج و درماندگی نیست و هر چه نفس
خواهش کند و دیده از آن لذت برد از برای آدمی حاصل است و در آن خلود است و هر کس از آن مرتبه که بعمل ...
باکان نعیم کان است و در آن بعضی حسد و عداوت و نزاع و جدال نمیباشد و هر کس بآنچه حق تعالی باو عطا کرده است
راضی است و آرزوی مرتبه دیگری نمیکند و بعضی گفته‌اند اهل مرتبه اعلا بسوی اهل مرتبه ادنی می آیند و ایشان
بمرتبه اعلا نمیروند که مبادا مرتبه ایشان در نظر ایشان پست شود و عیش ایشان منغص شود و این ضرور نیست
زیرا که ممکن است که حق تعالی ایشان را بمرتبه خود راضی کرده باشد که آرزو و خواهش مرتبه دیگری نکنند و ایضا
چنانکه در دنیا بعضی از مردم مطعومات حقیر را بر ماکولات لذیذه ترجیح میدهند و درجات خسیسه را اشتغال بالملاذ
بر مراتب عالیه اختیار میکنند ممکن است در آن نشاه نیز هر یک مرتبه خود را بعضی از مراتب دیگران داند و بان
خوشحال باشند و لهذا فرموده است ولهم فیها ما تشتهیه الانفس یعنی آنچه نفس هر کس خواهش کند باو میدهند
و خواهشهای انفس مختلف میباشد اما در روایتی معتبر وارد شده است که اهل بهشت بسافلین بجهالت عالیه
نمی بینند و بکمال آنکه ایشان را بول و غایط و کثافات نمی باشد و بعضی از عرق خوشبو از ایشان دفع میشود
و زنان ایشان را این از حیض و نفاس و استحاضه و بول و غایط ...
و عداوت و بدی اخلاق که عادت زنان است نمیباشد و ازواج مطهره را باین تفسیر کرده‌اند و روشنی بهشت
از آفتاب و ماه و ستارکان نیست و مثل روشنی هوای مابین طلوع صبح تا طلوع آفتاب است و ظل ممدود

بزم

باین تفسیر کرده‌اند شراب دنیا مستی و صداع و زوال عقل و تلخی و قی و سیلان میاورد و لغو و فحش و دشنام از آن میباشد
و شراب بهشت هیچ از اینها ندارد و لذت شراب را باضعاف غیر متناهی دارد و چون در وقت شراب میوه و کباب
و ملاقات احباب لذیذتر میباشد و از دست غلامان خوش لقا و مصاحبت محبوبان و لعبتان زیبا خوشتر میباشد
در وصف بهشت همه اینها برای ایشان فرموده است که بر کرسیها با افتخار از مفتول طلا و مزین بمروارید و جواهر نشسته
باشند تکیه بر یکدیگر داده رو برو یکدیگر و میگردند بر ایشان غلامان و امردان با گوشواره در گوش با قدحها و
ابریقها از طلا و نقره و انواع جواهر و کاسه‌ها از شراب معین که از نوشیدن آن صداع بهم نرسانند و
عقلشان زایل نگردد و میوه‌ها از برای مزه هر میوه که اختیار کنند و گوشت کباب از هر مرغ که خواهش کنند
و مصاحبت حوریان سیم اندامان سیاه چشمان مانند مروارید تا سفید نازه از صدف بیرون آمده و نشنوند
در آن شراب خوردن سخن لغوی و نه چیزی که متضمن فحش و گناهی باشد مگر سلام و تحیتی که بیکدیگر بآن
نوازش کنند پس نظر کن بلطف و کرم خداوند کریم که باین ذره‌های حقیر و بنده‌های سراپا تقصیر چه مهربانی
سلوک کرده و از برای رغبت ایشان بطاعت و بندگی و تعلیق عیش ایشان را بچه شایانی و بایانی بیان فرموده
و بعوض عمل ناقصی که بلطف و توفیق و اسباب و آلات و ادوات او میسر او در ایام قلیله فانیه دنیا از بندگان
ضعیف بعمل آمده و چه نعمتهای جسمانی و روحانی در بهشت باو وعدها از برای این عمل کامل که مرکب جان فانی
مترتب داشته فلله الملک ولله الحمد و هو الحمید الودود الخفی و ایضا باید دانست که منازل بهشت اکثر غرفهاست
زیرا که الله تعالی تفسیر غرفها کرده ... و عیب غرف دنیا احتیاج بر نقل آب و دشواری آن
و اهل بهشت را احتیاج بر نقل نیست و اگر خواهند بآسانی فرود میتوانند آمد و مرویست که غرفهای بهشت
از خشت ... بلند میشوند بعضی بالای بعضی ... در میان منازل و در زیر غرفها و درختهای آن نهرها
جاری میشود و ابن بابویه رحمة الله علیه در تفسیر و امالی از عبدالله بن علی روایت کرده است که گفت در
مصر بخدمت بلال موذن حضرت رسول خدا رسیدم و از وصف بنای بهشت از او پرسیدم گفت شنیدم از حضرت رسول
خدا که میفرمود بهشت یک خشت از طلاست و یک خشت از نقره و یک خشت از یاقوت و گچش از مشک
و ... و کنگره‌های آن از یاقوت سرخ و سبز و زرد است پرسیدم درهای آن از چه چیز است
گفت درهای آن مختلفست باب الرحمه از یاقوت سرخ است گفتم حلقه‌اش از چه چیز است گفت باب الصبر در کوچکی است
و یک لنگه است و از یاقوت سرخ است و حلقه ندارد و باب الشکر از یاقوت سفید است و دو مصراع دارد میان
این دو مصراع پانصد سال راه است و آن را خروشی و ناله هست و میگوید خداوندا اهل مرا بسوی من بیاور
گفتم آیا در سخن میگوید گفت بلی خداوند صاحب جلال و اکرام او را بسخن می آورد و اما باب البلاء

از یاقوت زرد است و یک مصراع است و عرضش بسیار کم است که کسی که از این در داخل شود اما در بزرگ آن ترسی دارد لحظه بعد
از آن بندگان شایسته خدا که اهل زهد و ورع اند و رغبت کنند که انس به خدا و انس گیرند که ایشان با و چون داخل
بهشت شوند در کشتیها می نشینند و سیر میکنند و در رود از آب صاف و کشتیها از یاقوت است و اجمری
بان مروارید است و در کشتیها ملائکه از نور هستند که جامه های سبز بسیار سبز پوشیده اند گفتم آیا از نور
میباشد گفت جامه های سبز بر ایشان از نور به هم رسد و کاره عالمیان و ایشان در هر طرف آن نهر سیر میکنند
گفتم اسم آن نهر چیست گفت جنة المأوی گفتم آیا در وسط این بهشت بهشت دیگر هست گفت بلی جنت عدن است که آن
وسط بهشتهاست و حصارش از یاقوت سرخ است و سنگ ریزه اش از مروارید است گفتم در میان آن بهشت دیگر
هست فرمود بلی جنت الفردوس و حصارش از نور است و غرفه هایش از نور پروردگار عالمیان است و جو چند
در بهشت خیرات حسان هستند یعنی خوش خلقها و خوب رویها و بعضی گفته اند ایشان زنان دنیا اند و بعضی
از حوریان و روایت کرده اند که زنان اهل بهشت دست یک دیگر را میگیرند و غنا و خوانندگی میکنند بصداهای
چند که خلایق مثل آن نشنیده باشند گویند ماییم راضیات که خشم نیاییم ماییم اقامت کنندگان که هرگز
حرکت نکنیم ماییم خیرات حسان دوستان شوهران کرام چون حوریان این سخنان را بگویند زنان دنیا
در جواب ایشان گویند ماییم نماز کنندگان و شما نماز نکرده اید و ماییم روزه داران و شما روزه نداشته اید
ماییم که وضو ساخته ایم و شما وضو نساخته اید و ماییم که تصدق کرده ایم و شما نکرده اید پس بر ایشان غالب
میشوند و عیاشی روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدند که هرگاه مرد مؤمن زن مؤمنه داشته باشد
و هر دو بمیرند و داخل بهشت شوند آیا در بهشت زن و شوهر یکدیگر خواهند بود حضرت فرمود حق تعالی
حاکم عادل است اگر مرد افضل است از زن مرد را مخیر میکنند اگر اختیار او کرد از زنان او خواهد بود
و اگر نخواست زن او نخواهد بود و اگر زن بهتر از مرد باشد زن را مخیر میکنند اگر آن شوهر را اختیار
کرد شوهر او خواهد بود و اگر نخواست شوهر او نخواهد بود حضرت فرمود که مگو که بهشت یک بهشت است
حق تعالی میفرماید و من دونهما جنتان از آن دو بهشت دو بهشت دیگر هست و مگو که بهشت یک درجه است
بلکه درجات بعضی بالای بعضی و زیادتی مردم در درجات باعمال میباشد راوی گفت مؤمنین داخل
بهشت میشوند و یکی مکانش بلندتر است از دیگری پس میخواهد ملاقات کند دیگری را آیا میتواند فرمود
که آنکه بالاترست پائین میتواند آمد که دیدن تواند و آنکه پست ترست بمنزله بالاتر نمیتواند رفت زیرا
که آن بالاترست از مرتبه او لیکن اگر خواهند یکدیگر را ملاقات کنند بر کرسیها که نشسته اند در
مرتبهای خود یکدیگر را ملاقات میکنند و ایضا روایت کرده است که علاء بن سیابه با حضرت صادق

کرده

کرده که مردم تعجب میکنند از آنکه گاه میگوییم که بعضی از خصمهای ما بیرون می آیند و داخل بهشت میشوند و میگویند چون
میشود که ایشان با دوستان خدا در بهشت باشند حضرت فرمود که خدا میفرماید و من دونهما جنتان نه والله
ایشان با دوستان خدا در یک مکان و در یک بهشت نخواهند بود راوی گفت ایشان کافر بوده اند نه والله اگر کافر
میبودند داخل بهشت نمیشدند گفت مؤمن بوده اند فرمود نه والله اگر مؤمن میبودند داخل جهنم نمی شدند و لیکن واسطه اند
میان کافر و مؤمن و ابن بابویه بسند مخالفین از ابن عباس روایت کرده است که حلقه در بهشت از یاقوت سرخ است
بر صفحه های طلا و نقره است چون آن حلقه بر صفحه میخورد صدا میکند که یا علی و علی بن ابراهیم روایت کرده است که
نصرانی شام از حضرت امام محمد باقر سؤال کرد از اهل بهشت که طعام میخورند و فضله بیرون نمی آید نظیر ایشان در دنیا
چیست فرمود که نظیر ایشان جنین است در شکم مادر که میخورد از آنچه مادر میخورد و غائط بیرون نمی آید و ایضا ابن بابویه
از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود در شب معراج داخل بهشت شدم دیدم ملکی چند عمارت
میسازند که یک خشت از طلاست و یک خشت از نقره و گاهی دست باز میدارند پرسیدم که چرا دست باز میدارید
که گاهی میسازید و گاهی دست بر میدارید گفتند انتظار خرجی میکشیم پرسیدم خرجی شما چیست گفتند گفتن مؤمن است
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر هرگاه میگوید ما میسازیم و هرگاه دست بر میدارد ما دست بر میداریم
و ابن بابویه و عیاشی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده اند که طوبی درختی است در بهشت که اصلش
در خانه حضرت رسول است و هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در خانه او شاخی از آن درخت هست و هر چه خواهد در خاطر او خطور
نمیکند مگر آنکه آن شاخ آن را از برای او حاضر میکند و اگر سوار تند رو در زیر سایه آن صد سال بتازد از آن بیرون
نمیرود و اگر کلاغی از پایین آن پرواز کند تا از پیری تمام پرهایش سفید شود به بالای آن نرسد و ایضا ابن بابویه از آن حضرت
روایت کرده است که در بهشت درختی هست که از بالای آن حله ها بیرون می آید و از زیر آن اسبان با زین و لجام
و بال از درختهای بیرون می آید که سرگین و بول نمیکنند دوستان خدا بر آنها سوار میشوند و پرواز میکنند در بهشت بهر جا که
میخواهند پس جمعی که از ایشان پست ترند میگویند ای پروردگار ما چه عمل باعث این شده است که این بندگان تو
باین مرتبه رسیده اند حق تعالی میفرماید که ایشان در شبها عبادت میکردند و خواب نمیکردند و روزها روزه
میداشتند و چیزی نمیخوردند و با دشمنان من جهاد میکردند و نمی ترسیدند و تصدق میکردند و بخل نمیورزیدند
و ایضا از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که در بهشت غرفه چند هست که بیرون آنها
از درون آنها و درون آنها از بیرون آنها دیده میشود و از امت من کسی در آنها ساکن میشود که سخن
او نیک باشد و طعام بمردم بخوراند و بهر که برسد سلام کند و نماز کند در شب در هنگامی که مردم در خواب باشند
و ایضا از حضرت امام موسی روایت کرده است که ام سلمه از حضرت رسول پرسید که زنی دو شوهر کرده است

وهمه داخل بهشت میشوند آن زن از کدام یک از آن دو شوهر خواهد بود آن حضرت فرمود ای ام سلمه او را مخیر میکنند
که خوشخوتر و خوش خلق تر باشد و سلوکش با اهلش بهتر باشد ای ام سلمه حسن خلق خیر دنیا و آخرت را برده است و علی بن ابراهیم
از حضرت صادق بسند کالصحیح روایت کرده است که طوبی درختی است در بهشت و اصلش در خانه حضرت امیرالمؤمنین ع
و در خانه هر شیعه شاخی از شاخهای آن هست و هر برگی از آن امتی را سایه میکند و فرمود که حضرت رسول ص حضرت
فاطمه را بسیار میبوسید عایشه را بد آمد گفت زنی که شوهر دارد چرا اینقدر میبوسی حضرت فرمود ای عایشه در شب معراج
داخل بهشت شدم و جبرئیل مرا نزدیک درخت طوبی برد و از میوه آن بمن داد که تناول نمودم پس خدا آن را آبی کرد در پشت
من چون بزمین آمدم با خدیجه نزدیکی کردم و حامله شد بفاطمه پس هرگاه او را میبوسم بوی درخت طوبی از او استشمام
میکنم و ایضا بسند کالصحیح از ابوبصیر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم که فدای تو شوم ای فرزند
رسول خدا مرا مشتاق گردان بسوی بهشت حضرت فرمود که بوی خوش آن از هزار ساله راه از مسافت میرسد و پست‌ترین
اهل بهشت بحسب منزلت چنان است که اگر جمیع جن و انس مهمان او شوند همه ایشان را از طعام و شراب آن مقدار بدهد که
همه را کافی باشد و از نعمتهای خدا که نزد او است چیزی کم نشود و کمترین اهل بهشت بحسب مرتبه و منزلت چون داخل بهشت
شود سه حدیقه در نظر او در آید چون داخل حدیقه پستتر شود از مقدار آن از زنان و خدمتکاران و میوه‌ها و نهرها
در نظر او جلوه نماید که دیده‌اش روشن و دلش شاد گردد و حمد و شکر منعم حقیقی بجا آورد پس گویند سر بلند کن
بجانب بالا نظر کن چون حدیقه دویم را مشاهده نماید در آن نعمتی چند ببیند که در حدیقه اولی ندیده باشد گوید
پروردگارا این را بمن عطا کن ندا برسد که شاید این را که بتو دهیم باز دیگری را خواهش نمایی گوید همین بس است
مرا و دیگر نخواهم چون داخل آن حدیقه شود فرحت و شادی او در آن مضاعف شود و شکر حق تعالی ادا کند پس در این
حال دری از جنة الخلد بر روی او بگشایند و اضعاف آنچه بیشتر دیده بود در آنجا مشاهده نماید گوید
حمد ای پروردگار من که مرا نجات دادی از عذاب نیران و منت گذاشتی بر من بنعمتهای بهشت با آن پس ابوبصیر
گریست و گفت فدای تو شوم شوق مرا زیاده کن آن حضرت فرمود در بهشت نهری هست که در کنار آن
دختران روئیده است هرگاه مؤمن بر یکی از آنها بگذرد و او را خوش آید او را بگیرد و حق تعالی بجای آن دیگری
برویاند گفت فدای تو شوم باز زیاده کن فرمود بر مؤمن هشتصد دختر باکره و چهار هزار زن ثیبه میدهند و دو
زن از حور العین گفت فدای تو شوم هشتصد باکره فرمود بلی هر وقت که بنزد ایشان برود باکره باشند
گفت فدای تو شوم از چه چیز خلق شده‌اند حور العین فرمود از تربت نورانی بهشت که شعاع بدن او از پس هفتاد
حله درخشان باشد و بروایت دیگر فرمود مغز استخوان ساقهای او از پس هفتاد حله نمایان است جگر او آیینه مؤمن
باشد که روی خود را در آن ببیند و جگر مؤمن آیینه او باشد گفت فدای تو شوم آیا حوریان را سخنی هست

که بدان تکلم نمایند فرمود بلی سخنی که با نغمات حلاوت دلنشین و دلال میخوانند که خلایق مثل آن را نشنیده
باشند گویند ماییم خالدات که هرگز نمیریم ماییم ناعمات که هرگز پریشان نشویم و ماییم اقامت کنندگان که هرگز از آن
بهشت بیرون نرویم ماییم خوشنودان که هرگز بخشم نیاییم خوشا حال کسی که از برای ما خلق شده باشد و خوشا حال کسی که
ما از برای او خلق شده‌ایم ماییم آنها که اگر گیسوی یکی از ما در میان آسمان بیاویزند نور آن دیده را خیره کند و بروایت
دیگر گیسوی یکی از ما در میان آسمان باندازند همه را بنور مستغنی گرداند از نور آفتاب و ماه و در ثواب الاعمال
روایت کرده است از حضرت صادق که حق تعالی هیچ خلقی نیافریده است مگر آنکه از برای او در بهشت خانه و در جهنم
خانه مقرر کرده است که چون اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم ساکن شوند منادی ندا کند که ای اهل بهشت
مشرف شوید پس مشرف شوند بر اهل جهنم و منازلی که در جهنم از برای ایشان مقرر کرده بودند بلند کنند و بایشان
بنمایند و بگویند اینها منازل شماست که اگر معصیت خدا میکردید داخل این منازل میشدید پس اگر کسی از فرح و شادی
میمرد بایست اهل بهشت در آن روز از شادی هلاک شوند که عذاب از ایشان دفع شده است پس ندا کنند که ای گروه
اهل جهنم سر بالا کنید و نظر کنید بسوی منازل خود در بهشت پس چون نظر کنند بنمایند بایشان منازل ایشان و نعمتها
که در آنجا از برای ایشان مقرر کرده بودند و گویند اینها منازل شماست که اگر اطاعت خدا میکردید داخل این منازل
میشدید پس اگر کسی از حزن و اندوه میمرد بایست در آن روز اهل جهنم از حزن بمیرند پس اهل جهنم را با اهل
بهشت میراث میدهند و منازل اهل بهشت را در جهنم با اهل جهنم میراث میدهند و این معنی قول حق تعالی است اولئک هم
الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون یعنی ایشانند وارثان که میراث میبرند فردوس را و ایشان همیشه
در آنجا خواهند بود و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق روایت کرده است که هیچ حسنه نیست مگر آنکه
خدا از برای او ثوابی بیان کرده است بغیر از نماز شب که از بس که ثوابش عظیم است بیان نفرموده است و
گفته است که پس نمیداند هیچ نفسی آنچه پنهان کرده‌ایم از برای ایشان از چیزهایی که موجب روشنی چشم ایشان است
از برای جزای آنچه میکردند پس حضرت فرمود بدرستی که خدا را کرامتی هست در بندگان مؤمن خود در هر روز
جمعه چون روز جمعه میشود حق تعالی بفرستد بسوی مؤمن ملکی را با خلعتی چون بدر خانه بهشت مؤمن رسد
بگوید از برای من رخصت بطلبید که داخل شوم بر فلان مؤمن پس دربانان بنزد مؤمن بروند و گویند رسول پروردگار تو
بر در ایستاده و رخصت میطلبد که داخل شود مؤمن با زنان خود مصلحت کند ایشان گویند
ای آقای ما بحق آن خداوندی که بهشت را از برای تو مباح کرده است چیزی از برای تو نیکوتر از این نمیدانیم
که پروردگار از برای تو خلعت فرستاده است پس یکی از حله‌ها را بر کمر ببندد و دیگری را بر دوش افکند
و بهر چه گذرد از نور آن حله‌ها روشن شود تا بوعده گاه لقای الهی برسد چون در آنجا جمع شوند نوری از انوار

حق بر ایشان حلوه کند و تسبیح میگفتند چون شبها حضرت باید که ای بندگان من سر بردارید این روز سجود و عبادت نیست جمیع مشقتها را از شما برداشتم ایشان گویند چه نعمتی بهتر از این عطا کرده پس از جانب حق با ایشان ندا رسد که مضاعف کردم آنچه را بشما عطا کرده بودم هفتاد برابر پس در هر روز جمعه نعمتهای ایشان هفتاد برابر سابق مضاعف میکردد و این است معنی آنکه حق تعالی فرموده است ولدینا مزید و بسند دیگر منقولست که شب جمعه شبی است نورانی و روزش روز نورانی است روشن چون در آن شب و روز سبحان الله بسیار بگوئید تسبیح و تکبیر و تهلیل و ثنای بر خدا و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستید پس چون مؤمن بگردد در جنت و پر خوش گردد نورانی و روشن شود تا به مرتبه که زنان حور بسوی خود دانندش که صباح کردانیده است برای ما بهشت را هر کس ما را این بنگرید این ساعت بخود گویند این بسبب آن است که نظر کردم بسوی شوهر خود پس از نور روی او روشن شد بر من کرد زنان او حور بسبب هر یکی که بینند و جابیض میشوند و تکبیر و خوش صفائی می‌کنند راوی گفت فدای تو شوم میخواهم سؤالی کنم از تو از چیزی که شرم میکنم از حضرت فرمود سؤال کن گفت آیا در بهشت غنا و سرود می باشد فرمود در بهشت درختی هست امر میکند حق تعالی بادها که تا بهشت را که بوزند پس از آن درخت صدای چنین ظاهر شود که هرگز خلایق باین خوشی سازی و نغمه نشنیده باشند پس حضرت فرمود که این عوض است از برای کسی که در دنیا از ترس خدا ترک شنیدن غنا کرده باشد راوی گفت گفتم زیاده بفرما فرمود حق تعالی بهشتی بدست قدرت خود خلق کرده است که دیده‌ها آن را مشاهده نکرده است و مخلوقی بر آن مطلع نگردیده است هر صبح ابواب آن را میگشاید و میگوید زیاده کن نسیم را زیاده کن شمیم را آن است که حق تعالی فرموده است فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال کردند از تفسیر قول حق تعالی یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا یعنی روزی که محشور میگردانیم متقیان و پرهیزکاران را بسوی خداوند رحمان گروه گروه حضرت فرمود یا علی این گروه نیستند مگر سواران و ایشان مردانی چندند که از معاصی خدا پرهیزکاری کردند پس خداوند دوست داشت ایشان را و مخصوص گردانید ایشان را بعملهای ایشان و پسندید و ایشان را متقیان نام کرده پس فرمود یا علی بحق خداوندی که حبه را شکافته و کیاه رویانیده و خلایق را خلق کرده ایشان از قبرها بیرون می‌آیند و ملائکه استقبال ایشان میکنند با ناقه چند از ناقه‌های عزت که بر آن جهازهای طلا بسته باشند مکلل بمروارید و یاقوت و جلهای آنها از استبرق و سندس بهشت باشد و مهارهای آنها از ارغوان و پرواز کنند آن ناقه‌ها با ایشان بسوی محشر و همراه هر یک از ایشان هزار ملک روند از پیش رو و از جانب راست و از جانب چپ و ایشان را ببرند تا در بزرگ بهشت و بر در بهشت درختی که هر برکی از آن هزار کس را سایه کند و در جانب راست

درخت چشمه هست پاک کننده و پاکیزه کننده هر یک از ایشان یک شربت از آن بیاشامند پس پاک کند حق تعالی دلهای ایشان از حسد و بریزد از ابدان موهای زیادی از بدنهای ایشان و این معنی قول حق تعالی و سقیهم ربهم شرابا طهورا یعنی بیاشامند ایشان شراب پاک کننده از آن چشمه پاک کننده پس میروند بسوی چشمه دیگر از جانب چپ آن درخت پس غسل میکنند در آن و آن را عین الحیوة میگویند پس هرگز نمیمیرند پس بر ایشان را باز میدارند در پیش روی عرش و حال آنکه سالم گردیده‌اند از آفتها و بیماریها و دردها و از سرما و گرما هرگز ابدا مبتلا نشوند پس حق تعالی خطاب کند بملائکه که با ایشان اند که حشر کنید دوستان مرا بسوی بهشت و ایشان را با خلایق نگاه مدارید که سبقت گرفته است رضای من از ایشان و واجب گردیده است رحمت من از برای ایشان و چگونه خواهم ایشان را باز داشت با حسنات و سیئات ایشان پس میبرند ایشان را ملائکه بسوی بهشت و چون نزدیک در بهشت رسند ملائکه حلقه را بر در زنند از آن صدای عظیمی ظاهر شود که جمیع حوریان که کریم ساخته برای دوستان خود در قصرهای جنان مهیا کردانیده از آن صدا را بشنوند و بشارت کنند و بشارت دهند یکدیگر را بآمدن ایشان و گویند آمدند بسوی ما دوستان خدا پس در بهشت را برای ایشان بگشایند و داخل بهشت شوند و مشرف بر ایشان شوند زنان ایشان از حوریان و آدمیان و گویند مرحبا بشما چه بسیار مشتاق بوده‌ایم شما و بگویند باین دوستان خدا نیز مثل آنچه ایشان گفته‌اند پس علی علیه السلام گفت یا رسول الله سؤال کنم از تفسیر قول حق تعالی لهم غرف من فوقها غرف یعنی ایشان را غرفه‌ها است و از بالای آن غرفه‌ها غرفه‌ها است به چه چیز بنا کرده‌اند این غرفه‌ها را یا رسول الله حضرت فرمود یا علی خدا این غرفه‌ها را بنا کرده است از برای دوستان خود از در و یاقوت و زبرجد و سقفهای آنها از طلا است و منقش گردیده است بنقره و هر غرفه هزار در دارد از طلا و بر هر دری ملکی موکل است و در آن غرفه‌ها فرشها بلند گردانیده باشند بعضی را بر بالای بعضی از انواع حریر و دیبا برنگهای مختلف و میان آنها پر کرده باشند از مشک و عنبر و کافور و این است معنی قول حق تعالی و فرش مرفوعه و چون داخل شود مؤمن بسوی منازل خود در بهشت بر سر او تاج پادشاهی و کرامت بگذارند و بپوشانند بر او حله‌ها از طلا و نقره و در و مرواریدها که بافته زیر تاج یاقوت و مروارید بافته باشند و بپوشانند او را هفتاد حله برنگهای گوناگون و نوعهای مختلف بافته از طلا و نقره و مروارید و یاقوت سرخ چنانکه حق تعالی فرموده است زیور میکنند ایشان را بدست برنجنها از طلا و مروارید و پوشش ایشان در بهشت حریر است و چون مؤمن بر تخت خود بنشیند تخت او بحرکت آید از شادی و چون ولی خدا قرار گیرد در منازل خود در بهشت رخصت طلبد ملکی که موکل بهشتهای او کرده تهنیت و مبارک باد گوید او را بکرامتهای خدا پس گویند با او خدمتکاران مؤمن از کنیزان و غلامان که باش بر جای خود که ولی خدا تکیه کرده است بر تخت خود و زوجه حوریه‌اش را چشم او مهیای مضاجعت او گردیده

صبر کن تا ولی خدا از شغل خود فارغ شود و خلوت کند پس چون خبر او را از خیمه خود بیرون خرامد و بجانب او روان گردد
و کنیزان او در دور او احاطه کرده باشند و هفتاد حله پوشیده باشد که بیاقوت و زبرجد و مروارید بافته
باشند و بمشک و عنبر رنگ کرده باشند و بر سر او تاج کرامت گذاشته باشند و در پاهایش دو نعل طلا که بشعر
بوده باشد مکلل بیاقوت و مروارید و بند آن نعلها از یاقوت سرخ باشد پس چون نزدیک شود بولی خدا و خواهد
برخیزد از روی شوق حوریه گوید ای ولی خدا امروز روز تعب و مشقت نیست برمخیز من از توام و تو از من
پس بقدر پانصد سال از سالهای دنیا با یکدیگر معانقه کنند که هیچ یک از یکدیگر ملول نشوند پس مؤمن نظر
کند بگردن حوریه بیند در آن قلاده از یاقوت سرخ بیند در میانش لوحی باشد که بر آن نوشته باشد تو ای ولی خدا
حبیب منی و منم حوریه حبیبه تو شوق من بسوی تو بنهایت رسیده و شوق تو بسوی من بنهایت رسیده
پس خدا هزار ملک بفرستد برای تهنیت مؤمن و تزویج کردن حوریه با او چون باول دری از درهای
بهشتهای او برسند گویند بملکی که موکل است بر آن در که رخصت بطلب از برای ما بر ولی خدا بدرستی که خدای
رحیم ما را بسوی او فرستاده و تهنیت او فرستاده است ملک گوید با ایشان باشید تا من بحاجب بگویم تا او بولی خدا
اعلام کند و میان ملک و حاجب سه باغ عظیم فاصله باشد رود بنزد حاجب و او را اعلام کند که هزار
ملک را پروردگار عالمیان فرستاده است برای تهنیت ولی خدا و از او رخصت دخول می‌طلبند حاجب گوید بر من
دشوار است که از برای احدی بر ولی خدا رخصت طلبم و او با زوجه خود خلوت کرده است و میان حاجب و ولی
خدا دو باغ فاصله است پس حاجب رود بسوی قیم و او را اعلام کند قیم رود بنزد خدمتکاران مخصوص
ایشان را اعلام کند که رسولان خدا و نجیبان بر در حصار ایستاده‌اند و ایشان هزار ملکند که برای تهنیت
ولی خدا آمده‌اند او را اعلام کنید که بر در ایستاده‌اند و انتظار رخصت می‌کشند چون خدمتکاران بولی
خدا عرض کنند رخصت دهد ایشان داخل شوند و عزم فراوان داشته باشند و بر هر دری ملکی موکل باشد
پس دربانان درها را بگشایند و بر هر دری ملکی از رسولان داخل شوند و هر یک رسالت خداوند جبار
برسانند و این است معنی قول حق تعالی والملائکة یدخلون علیهم من کل باب یعنی ملائکه داخل می‌شوند از همه
از درهای عزت و می‌گویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار یعنی سلام خدا بر شما باد و سلامتی از جمیع بلاها
از بلاها بسبب آنچه صبر کردید در دنیا پس نیکو است آخرت این خانه شما حضرت فرمود اینست معنی
قول حق تعالی و اذا رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا یعنی هرگاه ببینی آنجا خواهی دید نعمت فراوان و پادشاهی بزرگ
فرمود که مراد اینست آنچه ولی خدا در آن هست از کرامت و نعمت و پادشاهی عظیم که ملائکه رسولان
خدا رخصت می‌طلبند از او پس رخصت داخل شدن در بهشت و عزم فراوان و فرمود که بعضی حاجبان رخصت ولی

بزرگی

زیر درختهای ایشان و میوه‌ها نزدیک است بایشان چنانکه حق تعالی فرموده است و دانیة علیهم ظلالها وذللت قطوفها تذلیلا
یعنی نزدیک باشد بایشان سایه درختان بهشت و آسان کرده باشند چیدن میوه آن درختان را آسان کردنی
چنانکه گفته‌اند که اگر ایستد درختان بلند می‌شوند هر قدر که خواهد و اگر بنشیند شاخها پست می‌شوند تا دستش بآنها
برسد و اگر بخوابد خم می‌شوند تا آنکه فرموده است که چنان آسان شود چیدن میوه‌ها بر ایشان که از یکدیگر نزدیک باشند
ایشان مؤمن از هر نوع از میوه‌ها که خواهش کند بدهان خود بچیند در وقتی که تکیه کرده باشد و انواع میوه‌ها
با او خطاب کنند که ای ولی خدا مرا بخور پیش از آنکه او را بخوری و فرمود که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه از برای او جنتهای
بسیار هست بعضی را تربیت کرده و بعضی را تربیت نکرده و نهرها دارد از شراب و نهرها از آب و نهرها از شیر
و نهرها از عسل و چون ولی خدا طعام حاجت طلبد آنچه نفس او در آن وقت خواهش می‌کند برای او حاضر می‌سازند
بدون آنکه خواهش خود را ذکر کند پس خلوت می‌کند با برادران مؤمن خود و بدیدن یکدیگر می‌روند و تنعم می‌کنند
در ظل ممدود یعنی سایه کشیده که مانند ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب دارد از آن نیکوتر و بهتر و اقلا هر مؤمنی
هفتاد زوجه از حور و چهار زن از آدمیان دارد و مؤمن یک ساعت با حوریه می‌باشد و یک ساعت با آدمیه
و یک ساعت با خود خلوت می‌کند بر تختهای خود تکیه کرده و نظر می‌کنند با یکدیگر و گاهی که بر تخت خود تکیه
کرده باشد شعاعی از نور او را فرو گیرد گوید بخدمتکاران خود که این چه شعاع بود که مرا فرو گرفت شاید
جناب مقدس الهی متوجه من گردیده باشد و این شعاع از انوار جلال او باشد خدمتکاران با او گویند که جناب
حق از آن مقدس‌تر است که از انوار شبیه بانوار او باشد بلکه این نور حوریه است از زنان تو که هنوز بنزد تو
نیامده است مشرف شد بر تو از خیمه خود از روی اشتیاق بتو و رغبت ملاقات تو بر او غالب گردیده است چون
ترا دید که بر تخت خود تکیه کرده تبسمی کرد بسوی تو از شوق تو و آن شعاعی که دیدی و نوری که بتو احاطه کرد از سفیدی
و لقا و صفای دندانهای او بود پس ولی خدا فرماید که رخصت دهید او را که فرود آید بسوی من پس مبادرت کنند
بسوی او هزار غلام و هزار کنیز برای آنکه او را بشارت دهند که ولی خدا ترا اذن داده است پس از خیمه خود بزیر آید و هفتاد
حله پوشیده باشد برنگهای مختلف بافته بطلا و نقره و مکلل بمروارید و یاقوت و زبرجد و معطر گردانیده بمشک
بمشک و عنبر و مغز ساق پایش از زیر هفتاد حله نمایان باشد و طول قامتش هفتاد ذراع باشد و عرض مابین
دوشهایش ده ذراع و چون نزدیک شود بولی خدا استقبال نماید خدمتکاران او را با طبقهای طلا و نقره
مملو از مروارید و یاقوت و زبرجد و بر او نثار کنند پس سالها با یکدیگر معانقه نمایند که هیچ یک را ملال حاصل
نشود پس حضرت امام محمد باقر ع فرمود که بهشتهایی که در قرآن مذکور است جنت عدن است و جنت الفردوس
و جنت نعیم و جنت المأوی و خدا را بهشتهای دیگر هست که احاطه کرده باین بهشتها و از برای مؤمن بسیار

از بهشتها انچه میخواهد داده میخواهند نماید و تنعم نماید در اینها هر چه که خواهد و هرگاه اراده کند مومن چیزی را
طلبیدن ان است که بگوید سبحانک اللهم چون این را بگوید مبادرت کنند بسوی او با انچه خواهد بی انکه
طلب کند از ایشان یا امر بان بکند و اشاره باین است انچه حق تعالی فرموده است دعواهم فیها سبحانک اللهم
و تحیتهم فیها سلام یعنی تحیت خدمتکاران نسبت بایشان سلام است که بر ایشان سلام میکنند و اخر
دعویهم ان الحمد لله رب العالمین فرموده که یعنی هرگاه که از لذات خود فارغ میشوند از جماع کردن و خوردن و اشامیدن
خدا را شکر میکنند و میگویند الحمد لله رب العالمین فرموده اما قول حق تعالی اولئک لهم رزق معلوم یعنی چون میکا
میدانند انچه ایشان میخواهند یعنی اعدا شده برای دوستان خدا پیش از انکه ایشان سوال کنند فواکه و هم مکرمون
یعنی هیچ چیز نمیخواهند مگر انکه اکرام میکنند ایشان را باکرام میکنند بان و ابن بابویه در فضائل الشیعه
از جابر روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمود که بر در بهشت نوشته است پیش از انکه خدا خلق کند اسمانها
و زمین را بدو هزار سال لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله و ایضا از حضرت صادق روایت کرده است
که رسول خدا صلعم فرمود که چون حق تعالی بهشت را خلق کرد خشتی از ان را از طلا و خشتی را از نقره قرار داد و
دیوارهایش را از یاقوت کردانید و سقفش را از زبرجد و مشک ریزه اش را از مروارید و خاکش زعفران
و مشک ناب پس باو گفت سخن بگو گفت خدائی که بجز تو نیست و زنده که همیشه بوده ای سعادتمند شد کسی که
مرحبا بتو ای جای اسایش تو پیغمبر سعادتمند کسیست که داخل من شود پس پروردگار عزت
و جلال فرمود که سوگند یاد میکنم بعزت و عظمت و جلال و ارتفاع منزلت خود که داخل تو نمیشود کسی که مدام
بر شراب کند و نه بیوسته مست باشد که از همیشه شراب باشد و نه سخن چین و نه دیوث و نه بیا و نه خادم
و نه مخنث و نه کفن دزد و نه قطع کننده رحم و نه کسی که انکار قضا و قدر حق تعالی کند یا کسی که بجبر قایل باشد
و اقوال بسیار ازین باب و ایضا از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که فرمود بخدا سوگند که خالی نبوده
بهشت از ارواح مومنان از روزی که حق تعالی خلق کرده است ان را و خالی نبوده است جهنم از ارواح
کافران و عاصیان از روزی که افریده است مولف گوید که این حدیث منافات ندارد با انکه ارواح
مومنان در مدت برزخ در بهشت دنیا میباشند و ارواح کافران در اتش دنیا زیرا که مراد از مومنین
و کافرین در این حدیث انها غیر بنی ادم و غیر بنی ادم است از خلقی که پیش از خلق ادم در زمین بوده اند
چنانکه بعضی از این خواهد امد و ایضا ممکن است که جنت و نار دنیا مراد باشند و حق تعالی فرموده که روزی که
که بگوییم جهنم را که ایا پر شدی و گوید ایا زیاده هست علی بن ابرهیم و حسین بن سعید روایت کرده اند
که حق تعالی جهنم را وعده داده بود که او را پر کند چون در قیامت از کافران و عاصیان پر شود حق تعالی بر سبیل

تقریع نماید

تقریع نماید که ایا پر شدی و بر سبیل ان عان گوید که ایا جا دارد هست یعنی پر شده ام پس بهشت گوید پروردگارا
وعده کردی که جهنم را پر کنی و مرا نیز وعده کردی که پر کنی و او را پر کردی مرا چرا پر نمیکنی پس حق تعالی در ان روز خلقی
بیافریند که پر کند بایشان بهشت را و از حضرت صادق مروی که خوشا احوال ایشان که غمها و کدورتهای
دنیا را ندیده اند و ایضا علی بن ابرهیم روایت کرده است که حضرت امام زین العابدین علیه و علی ابائه السلام فرموده بر در بهشت زیرا که حق تعالی
خلق کرد بهشت را بیافرید خشتی از طلا و خشتی از نقره و بجای گل میان خشتها را از مشک که بو داد و خاکش زعفران
و ریگش مروارید است و درجات ان بعدد ایات قران کرد اند پس کسی که قران بخواند باو گویند بخوان و بالا رو
پس هر ایه که بخواند بالا برود و نیست در بهشت بعد از پیغمبران و صدیقان درجه بالاتر از او و از هشام بن الحکم روایت کرده است
که شخصی که ببرکت حضرت صادق مسلمان شد از ان حضرت پرسید که میگویند اهل بهشت اگر بخورند ایشان
میوه را باز برمیگردد همان میوه بجای خود در درخت فرمود بلی و چنین است مثل ان در دنیا چراغ
است که صدها چراغ از ان روشن کنند از روشنی او چیزی کم نمیشود گفت شما میگویید که ایشان میخورند و میاشامند
و محتاج بقضای حاجت نمیشوند فرمود بلی زیرا که غذای ایشان رقیق و لطیف است و ثقل ندارد بلکه از بدن ایشان
بعرق خوشبو دفع میشود گفت چون دفع میشود که حوریه هر چند شوهر او نزد او میرود او را باکره مییابد فرمود
زیرا که او از طینت طیب خلق شده است و عاهتی عارض او نمیشود و افتی با جسم او مخلوط نمیشود و دو سوراخ
چیزی بیرون نمیاید و داخل نمیشود و حیض و امثال ان از نجاسات الوده نمیشود پس رحم او بسته است
زیرا که غیر حلیل شوهر چیزی داخل نمیشود در ان و بیرون نمیرود گفت میگویند که او هفتاد حله میپوشد و شوهر
او مغز ساقش را از عقب حله ها و پوست و گوشت و استخوان میبیند فرمود بلی چنانکه احدی از شما درهمی را در
اب صاف میبیند هر چند عمق اب یک نیزه باشد گفت چگونه تنعم میکنند اهل بهشت به نعیم ان و حال انکه هیچ
یک از ایشان نیست که فرزند یا پدر یا یکی از اقربا یا دوستان خود را در بهشت نمیبینند و چون در بهشت و را نمی
بینند شاد نخواهند کرد که البته در جهنم است پس چگونه گوارا میشود نعیم بر کسی که دوست او در جهنم معذب است
حضرت فرمود بعضی از اهل علم گفته اند که خدا چنین میکند که ایشان فراموش میکنند ایشان را و بعضی گفته اند
انتظار قدوم ایشان میکشند و امید وارند که اینها در اعراف باشند مولف گوید که ترک حضرت در جواب
شاید باعتبار نقص فهم سایل باشد و قطع نظر از روایت میتواند بود که در ان نشاه که اغراض فاسده
دنیوی برطرف شود محبت ایشان از برای محبوب حقیقی خالص کردد و دشمنان خدا ایشان کنند با ایشان
عداوت بهم رسانند و از عذاب اینها ملتذ شوند چنانکه در دنیا نیز دوستان خدا قطع محبت از دشمنان
خدا کرده بودند و با ایشان مقاتله و محاربه میکردند و بدست خود ایشان را میکشتند و لذت از ان

میرهند و حق تعالی فرموده است نمی یابی قومی را که ایمان آورده اند بخدا و روز قیامت دوستی کنند با کسی که دشمنی کند
با خدا و رسول او هرچند بوده باشند پدران ایشان یا فرزندان ایشان یا برادران ایشان یا خویشان ایشان
و گویم یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه فی الجمله شما مست برابند عاصید هد و میتوانند بود
که وجه اصل این باشد و حضرت از برای قصور فهم سایل ذکر نکرده باشند و این دو خبر را که موافق فهم او بوده
از دیگران نقل فرموده باشند والله یعلم و علی بن ابرهیم روایت کرده است از حضرت رسول که فرمود چون داخل
بهشت شدم شجره طوبی را دیدم که اصل آن در خانه علی بود و در بهشت قصری و منزلی نیست مگر آنکه در آنجا شاخی از آن هست
و اعلای آن سبدها است مملو از حلها از سندس و استبرق و از برای هر بنده مؤمن هزار هزار سبد هست و در هر سبدی
صد هزار حله که هیچ حله شبیه بدیگری نباشد برنگهای مختلف و اینها جامهای اهل بهشت است و وسطان درخت
سایه ایست کشیده شده در عرض بهشت که بقدر عرض جمیع آسمانها و زمین است مهیا شده است از برای آنها که
ایمان آورده اند بخدا و رسول او و سوار شوند و در سایه آن صد سال بتازند و از آن قطع نمی کنند این است
که حق تعالی فرموده است وظل ممدود و پایینش میوهای اهل بهشت است و طعام ایشان که در خانهای ایشان آویخته
و در هر شاخی صد رنگ صد نوع از نوع میوه باشد از آنچه دیده اید در دنیا و از آنچه ندیده اید و از آنچه شنیده اید
و از آنچه نشنیده اید و هر میوه را که بچینند بجای آن مثل آن برویید چنانکه فرموده است لا مقطوعة و لا
ممنوعة و جاری شود نهری در زیر آن درخت که منفجر شود از آن نهرها چهارگانه نهرها از آبی که متغیر نشده
باشد و نهرها از شیر که طعم آنها متغیر نشده باشد و نهرها از شراب لذة للشاربین و نهرها از عسل مصفا کرده شده
از موم و در روایات بسیار وارد شده است که در زفاف حضرت فاطمه صلوات الله علیها جبرئیل و میکائیل
با چندین هزار ملک حاضر شدند در بهشت و حق تعالی امر کرد درخت طوبی را که نثار کرد بر ایشان از حلها و سندس
و استبرق و مروارید و زمرد و یاقوت و عطر بهشت و حق تعالی عطا کرد طوبی را در مهر حضرت فاطمه و آن را در خانه
علی علیه السلام قرار داد و عیاشی بسند معتبر از ابو ولاد روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق عرض
کردم که فدای تو شوم مردی هست از اصحاب ما صاحب ورع و پرهیزکاری است و معتقد باهل بیت است و لکن
بسیار میگرید و بالبخات مبتلا شده است بعیب و بطلا و غنا و خوانندگی حضرت فرمود که آیا این حالت او را
مانع میشود از آنکه نمازها را در اوقات فضیلت بجا آورد و روزه داشتن و از عیادت بیماران و حضور
جنازهای مؤمنان و زیارت برادران مؤمن گفت نه مانع نمیشود و بجا میآورد از چیزی از خیر و نیکی حضرت
فرمود که این از وسوسهای شیطان است و ان شاء الله مرتکب خواهد شد از برای او پس فرمود که طایفه از ملائکه
عیب کردند فرزندان آدم را در متابعت لذات و شهوات نفسانی در حلال و در حرام پس حق تعالی [illegible]

یا ملائکه سرزنش کردند ملائکه فرزندان آدم را در طبع این صنف از ملائکه لذات و شهوات بنی آدم را قرار داد که عیب نکنند
بر مؤمنان چون این حالت را بخود مشاهده کردند خدا را ببرکات محتاج آوردند و گفتند ای پروردگار ما عفو کن از ما و بگردان
از ما تقصیر ما و بگردان ما را بآن حالتی که ما را از برای آن خلق کرده و ما را بجبر بر آن ساختی که میترسیم ببلای عظیم گرفتار
شویم پس حق تعالی این حالت را از ایشان برطرف کرد چون روز قیامت شود و اهل بهشت داخل بهشت شوند آن ملائکه رخصت
طلبند از اهل بهشت که بنزد ایشان داخل شوند چون رخصت بیابند داخل شوند بر ایشان و سلام کنند و گویند
سلام علیکم بما صبرتم یعنی سلام بر شما باد بسبب آنکه صبر کردید در دنیا بر ترک لذات و شهوات حلال و سید ابن طاوس
بسند موثق از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود نظر کنند رضوان خزینه دار بهشت بسوی جمعی که
داخل بهشت شده اند و بر ایشان نگذشته اند گوید کیستید شما و از کجا داخل شده اید گویند باکاری مدار ما را [illegible] بودیم
که خدا ایشان عبادت کردیم پنهان که کسی برآن مطلع نگردید [illegible] بود حق تعالی ما را پنهان داخل بهشت کرد و کلینی از حضرت
امام موسی روایت کرده است که پیغمبر گفت در بهشت نهری هست که آن را جعفر میگویند و در کنار دست راست جانب
راست در سفید مرواریدی هست که در آن هزار قصر هست و در هر قصری هزار قصر هست از برای محمد و آل محمد صلوات الله علیهم
و در جانب چپش در زرد مرواریدی هست که در آن هزار قصر هست و در هر قصری هزار قصر هست از برای ابرهیم و آل ابرهیم
علیهم السلام و شیخ طبرسی بسند حسن کالصحیح روایت کرده است از حلبی که گفت پرسیدم از حضرت صادق از تفسیر قول حق تعالی
فیهن خیرات حسان فرمودند [illegible] زنان شیعه صالحه الکفتم [illegible] مقصورات فی الخیام فرمود که حوریان مخدره
مستوره اند که در خیمهای از در و یاقوت و مرجان میباشند و هر خیمه چهار در دارد و بر هر دری هفتاد دختر نو رسیده
ایستاده باشند که دربانان ایشان اند و هر روز بسوی ایشان کرامتی از خداوند عز ذکره بایشان میرسد تا بشارت دهد خدا
ایشان مؤمنان را و ایضا روایت کرده است که از آن حضرت پرسیدند که چه معنی دارد اینکه مردم بیکدیگر میگویند
خدا خدا دهد ترا از خیرات حسان فرمود که خیرات حسان نهری است در بهشت که از کوثر جدا شده و کوثر از ساق عرش بیرون آمده
و بر آن قصرها است منزلهای اوصیا علیهم السلام و شیعیان ایشان [illegible] و در دو کنار آن نهر دخترها هستند که از زمین رویده
که هر دفعه اند که یکی را بکنند دیگری بجای آن میروید و آن دختران باسم آن نهر مسمی شده اند و حق تعالی ایشان را
بمرد کاه مختص چه یکی میگوید جزاک الله خیرا مراد آن منزلها است که حق تعالی مهیا کرده است [illegible] از برای کسی که [illegible]
خلق خود و فرات بن ابرهیم از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین از رسول خدا
صلوات الله علیهما سؤال کرد از صفت قصرهای بهشت [illegible] حضرت فرمود که یا علی بنا کن
قصرها خشتی از طلا و خشتی از نقره است و [illegible] از مشک اذفر است و [illegible] از در و یاقوت است و
خاک آن زعفران است [illegible] و در بعضی از این قصرها [illegible] از عسل [illegible]

از شراب و نهری از آب و نهری از شیر و نهرها ... بلی درختها از مرجان و بر طرف هر نهری از این نهرها خیمه‌ها هست از
یک قطعه در سفید که در آن درزی و قطعی و فصلی نیست حق تعالی گفته است باش بهم رسید و از اندرون آن
بیرون نمی‌نماید و از بیرون اندرون آن نمایان نمی‌باشد در هر خیمه کرسی باشد که در اندرون آن کرده باشند یاقوت
سرخ و پایه‌هایش از زبرجد سبز باشد و بر هر کرسی یکی از حور العین نشسته باشند و بر هر حوریه هفتاد حله سبز
و هفتاد حله زرد بوده باشد و مغز ساقهایش از پشت استخوان و پوست و حلی و حلها پنهان نماید که شراب سرخ در
در شیشه سفید و هر حوریه هفتاد کنیز داشته باشند و هر کنیزی بدست کنیزی دیگر مجمره داشته باشد که از آن
گیسو یا بخور کنند و از آن مجمره بخار خوش بو ساطع شود بی نار و لیکن بقدرت خداوند جبار و ابن بابویه در ثواب
تهلیلا و هم در مجمر روایت کرده است که هر که روزی ده مرتبه این تهلیل را بخواند الله حق تعالی عطا کند او را بهر تهلیلی
درجه در بهشت از مروارید و یاقوت ما بین هر درجه صد سال راه باشد بقدر سوار تند رو و در هر درجه
شهری در آن شهر ... از یک جوهر که در آن فصلی نباشد و در هر شهری از آن شهرها خانها و قصرها و غرفها و
حجره‌ها و فرشها و زنان و کرسیها و تختها و حوریان و متکاها و سندها و خوانها و خدمتکاران و انهار و آنچه
در خور ... و حلها افزون باشد که مخلوق وصف آنها تواند کرد و چون از قبر بیرون آید از نهری نوری ساطع
باشد و مبادرت کنند او را هفتاد هزار ملک که در پیش روی او و از جانب راست او و از جانب چپ او تا
منتهی شود به در بهشت و چون داخل بهشت شود ملائکه از عقب او روند و او در پیش ایشان رود تا بشهری رسد که
بیرون آن یاقوت سرخ باشد و اندرون آن زبرجد سبز بوده باشد از اصناف آنچه خدا خلق کرده است در بهشت بوده
باشد و چون منتهی شود بسوی آن شهر گویند ای ولی خدا آیا می‌دانی این شهر چیست گوید نه شما کیستید گویند ما ملکی
چندیم که روز قیامت حاضر بودیم در دنیا در روزی که تو آن تهلیلا را بخواندی این شهر و آنچه در آن است ثواب
تو است برای آن تهلیلات و شیخ در تهذیب و مقنعه در اقبال بسند معتبر از ابن ابی نصیر روایت کرده است که
گفت روزی در خدمت حضرت امام رضا بودیم فضیلت روز غدیر مذکور شد بعضی از حاضران انکار کردند
حضرت فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرش که روز غدیر در آسمان مشهورتر است از آن در زمین و بدرستی که خدا را
در فردوس اعلا قصری هست که یک خشتش از نقره و یک خشت آن از طلاست و در آن صد هزار قبه هست از
یاقوت سرخ و صد هزار خیمه از یاقوت سبز و خاکش از مشک و عنبر است و در آن قصر چهار نهر هست نهری از شراب
و نهری از آب و نهری از شیر و نهری از عسل و بر دور آن نهرها درختان هست از انواع میوه‌ها و بر آن قصر ...
مرغان هستند که بدنهای ایشان از مروارید است و بالهای ایشان از یاقوت است و صوتها می‌کنند به انواع صداهای
خوش و چون روز غدیر شود اهل آسمانها بسوی آن قصر آیند و تسبیح و تقدیس و تنزیه و تهلیل حق تعالی کنند

و آن مرغان پرواز کنند و در آن آب فرو روند و در آن مشک و عنبر بغلطند پس چون ملائکه جمع شوند پرواز کنند و آن
عطرها را بر ایشان بیفشانند و در آن روز نثار حضرت فاطمه را که درخت طوبی بر ایشان افشانده بر یکدیگر هدیه فرستند
و چون آخر آن روز شود ندا از جانب حق تعالی بر ایشان رسد که برگردید بسوی مرتبه‌های خود به تحقیق که ایمن گردیدید از خطا و لغزش
تا سال آینده در مثل این روز برای کرامت محمد و علی صلوات الله علیهما و کلینی از حضرت رسول روایت کرده است که هر که
لا اله الا الله بگوید غرس نماید از برای او درختی در بهشت از یاقوت سرخ که بن آن در مشک سفید باشد شیرین‌تر از عسل
و سفیدتر از برف و خوشبوتر از مشک و در آن درخت میوه‌ها باشد مانند پستان دختران باکره و هر یک از آنها
که شکافته شود هفتاد حله از میان آن بیرون آید و در امالی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول
خدا فرمود که جبرئیل در شب معراج دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و بر تختی از تختهای بهشت نشانید و بهی
بدست من داد آن به دو نیم شد و از میان آن حوریه بیرون آمد که مژگان دیده‌های او در سیاهی مانند سینه
کرکس بود پس گفت السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا احمد السلام علیک یا محمد من گفتم تو کیستی خدا ترا رحمت
کند گفت منم راضیه مرضیه خداوند جبار مرا از سه نوع خلق کرده است اسفل من از مشک و اعلای من از کافور است
و وسط من از عنبر است و مرا خمیر کرده از آب زندگانی پس خداوند جبار گفت باش پس بهم رسیدم و از برای شدم از برای
برادر و پسر عمت و وصی تو و وزیر تو علی بن ابی طالب و در کتاب اختصاص از حضرت باقر روایت کرده است که حق تعالی
می‌فرماید داخل بهشت شوید برحمت من و نجات یابید از آتش بعفو من و قسمت کنید بهشت را به اعمال خود پس بعزت و جلال خود
سوگند که شما را از آن بیرون نمی‌کنم و در خانه خلود ... و چون داخل شوند بر طول حضرت آدم خواهند بود
شصت ذراع و بر جوانی حضرت عیسی سی و سه ساله و بزبان حضرت محمد که عربی است و بصورت حضرت یوسف در حسن
و جمال و نور از روهای ایشان ساطع باشد و بر دل حضرت ایوب در سلامتی از کینه و حسد صلوات الله علیهم اجمعین
و ایضا از آن حضرت روایت کرده است که بهشتها چهار است زیرا که حق تعالی فرموده است و لمن خاف مقام ربه
جنتان یعنی از برای کسی که بترسد از قیام حق تعالی بمحاسبه و مجازات ... دو بهشت هست حضرت فرمود که
مراد کسی است که او را عارض شود شهوتی از شهوتهای دنیا که حرام باشد پس بخاطر آورد مقام پروردگار خود را
در حساب و ثواب و عقاب و ترک کند او را از ترس خدا پس این آیه در شان اوست پس اینها دو بهشت است از برای
مؤمنین و سابقین پس فرموده است و من دونهما جنتان حضرت فرمود که پست‌تر از این دو بهشت که مذکور شد
دو بهشت دیگر که پست‌تر از آنها است در فضیلت نه بحسب نزدیکی مکان و اینها از برای اصحاب یمین است یکی جنة النعیم
و دیگری جنة الماوی و در این چهار بهشت نهرها هست در پیش روی مانند برای درختان و ستاره‌های آسمان و پنهانی
جهان بهشت را ... که بخاطر گذشته است ... پانصد سال راه است و خشتی از طلاست و خشتی از نقره

وخشتی از مروارید وخشتی از یاقوت سرخ و میان خشتها مشک و زعفران است و کنگرهای آن از نور است که میدرخشد
و از نهایت صفا و جلا آدمی روی خود را در دیوارهای آن می بیند و در آن حصار هشت در است و هر دری دو مصراع دارد
که عرض آنها راه سال العدو است بدویدن اسب نجیب و ایضاً فرموده که زمین بهشت بجای سنگ نقره است و بجای خاک
ورس و زعفران است و جاروب کنند مشک است و سنگریزه اش در و یاقوت است و کوشکهای آن از مروارید
و یاقوت است و حق تعالی فرموده است که علی سرر موضونة یعنی بر کرسیها که بافته شده باشند حضرت فرموده که یعنی
میان کرسیها را بجا می بافند که بافته اند از مروارید و یاقوت بافته باشند و حجلها را بر روی آن کرسیها زده باشند
و حجلها از مروارید و یاقوت باشد اما از پر سبکتر و از حریر نرم تر و بر آن کرسیها از فرش بقدر شصت غرفه
از غرفهای دنیا باشد یعنی بالای بعضی و این است معنی قول حق تعالی و فرش مرفوعة و آنکه فرموده است علی الارائک
متکئون حضرت فرموده که ارائک آن کرسیهای بافته است که حجلها را بر آن نصب کرده اند و فرموده که رسول خدا
فرموده که نهرهای بهشت بدون آنکه حفره در زمین بهم رسد بر روی زمین جاری میشود و از برف سفیدتر است
و از عسل شیرینتر و از مسکه نرم تر و گل نهرها مشک اذفر است و سنگریزه اش از در و یاقوت و جاری میشوند
در چشمها و نهرها هر جا که بخواهند از اوست حتی آنکه اهل بهشت بهر جا که خواهند اگر بر بالای کنگره جمیع انهار اگر در
دنیا بوده اند از نهرهای بزرگ همراه ایشان حرکت میکنند و اشامیدنیها و حلیها و صفیها کرده
از نعمتهای او و ایضاً از حضرت رسول روایت کرده است که نخلهای بهشت ساقهایش از طلای سرخ است و کنگرها
از زبرجد سبز است و خوشهایش از مروارید سفید است و برگش از حلهای سبز و رطبش سفیدتر از نقره و شیرینتر
از عسل و نرمتر از مسکه و درختهایش از یکدیگر بفاصله دوازده ذراع بوده باشند از بالا
تا پایین خوشها متصل یکدیگر باشند و ایضاً از آن بکنند در ساعت عوضش بروید چنانکه بوده
و اشاره باین است قول حق تعالی لا مقطوعة و لا ممنوعة و هر رطبی در بزرگی مانند سبوهای بزرگ باشد
و سوی و اناری بقدر دلوهای بزرگ و شانهای ایشان از طلا باشد و مجمرهای ایشان از در و مروارید
و ایضاً آنحضرت با قوم روایت کرده است که اهل بهشت امرد و ساده اند و مو در بدن ایشان نیست و خطی
میشوند سرمه کشیده و تاج و اکلیل بسر و طوق در گردن و دست برنج و انگشتر در دست و نرم و ناعم
و لطیفه مجیو مکرم و بهرهای از ایشان قوت صد مرد به هند در خوردن و اشامیدن و جماع کردن
و لذت طعام چاشت و شب چهل سال در کام او بماند و خداوند نور بر روهای ایشان نور و بر
بدنهای ایشان حریر بر بهشت سفید و تاجهای مرصع و سبز جامه پوشیده باشند و هرگز
چرکین و پلید نمیباشند که هرگز نخواهند و بی نیاز باشند که هرگز فقیر نشوند و فرحناک باشند و هرگز

محزون نگردند و خندان باشند و هرگز نگریند و پوسته گرامی باشند و هرگز خوار نگردند و نیکو طبیعت باشند و هرگز روترش
نکنند و پیوسته منعم و شاد باشند و هلال نخورند و هرگز گرسنه نشوند و سیراب گردند و هرگز تشنه نباشند و جامه
پوشیده باشند و هرگز عریان نباشند و سواره باشند و بزیارت یکدیگر روند و سلام کنند بر ایشان پسران نیکو
پیوسته در نهایت حسن و جمال باشند و ابریقهای نقره و ظرفهای طلا پیوسته در دست ایشان باشند و در خدمت
ایستاده باشند و بر کرسیها تکیه داده و نظر کنند بسوی ایشان و تحیت و سلام پیوسته از جانب ملک العلام با ایشان رسد
بدانکه آیات و اخبار در خصوص جنت و صفات بهشت و نعیم آن از حیز تحریر و تقریر بیرون است و اینچه در این رساله
ایراد نموده ام از برای اهل سعادت و ایمان کافی است و اکثر در کتاب بحار الانوار مذکور است و بعضی را در کتاب
عین الحیوة و در رساله اختیارات ایراد نموده ام رزقنا الله و سایر المؤمنین الوصول الیها والی الیقین بمحمد و آله الطاهرین

فصل شانزدهم در بیان بعضی از صفات مخصوصه جهنم و عقوبات آن است اعاذنا الله و سایر المؤمنین منها بمحمد
و آله الشفعاء یوم الدین حق تعالی فرموده است بترسید و بپرهیزید از آتشی که آتش افروزش مردمان است و سنگها کفش
مفسران گفته اند که مراد سنگ کبریت است و بعضی گفته اند که مراد بتهاست که با عابدانشان بجهنم میروند و آیات در باب مخلد بودن
کفار در جهنم بسیار است و فرموده است بدرستی که آنها که کافر باشند و بمیرند در حالت کفر بر ایشان لعنت خدا و ملائکه
و جمیع مردم و مخلد در جهنم خواهند بود و تخفیف نمی یابد از ایشان عذاب و مهلت نمی یابند و در مواضع متعدده فرموده است
که ایمان و پیروی کفار از یکدیگر بنفع نمی بخشید و فرموده است هر که مرتد گردد از شما از دین خود و بمیرد و او کافر باشد پس
ایشان حبط کرده میشود اعمال ایشان در دنیا و آخرت و ایشان اصحاب آتش اند و در آن همیشه خواهند بود و فرموده است انما
که مال یتیمان را میخورند بظلم نمیخورند در شکم خود مگر آتش را و زود در خواهند آمد در آتشی را و از حضرت باقر
منقول است که رسول خدا فرمود که مبعوث میشوند گروهی از قبرهای خود در روز قیامت که آتش از دهان ایشان مشتعل
پس گفتند یا رسول الله کیستند ایشان حضرت این آیه را خواند یعنی جمعی که مال یتیمان را میخورند و فرموده است هرگاه
بکشند مؤمنی را عمداً پس جزای او جهنم است در حالتی که همیشه در آن خواهند بود و فرموده است بدرستی که منافقان در درکه
پایین تر آتش اند مفسران گفته اند جهنم طبقات و درکات است چنانکه بهشت درجات است و منافق در پست ترین طبقات
جهنم است و فرموده است که آنها که کافر شدند اگر از ایشان باشد جمیع آنچه در زمین است و مثل آن را نیز با آن داشته
باشند که فدای خود بدهند از برای دفع عذاب روز قیامت قبول نشود از ایشان و از برای ایشان است عذاب
دردناک و میخواهند که بیرون روند از آتش و بیرون نخواهند رفت از آن و از برای ایشان است عذاب مقیم
و دایم و فرموده است از برای ایشان است شرابی از آب جوشنده جهنم و عذابی دردناک بسبب کفر ایشان
و فرموده است بتحقیق که ما خلق کرده ایم از برای جهنم بسیاری از جن و انس را و فرموده است بدرستی که از برای کافران

عذاب آتش و فرموده است اینها که گنج میکنند زر و طلا و نقره را و انفاق نمی کنند در راه خدا پس بشارت ده ایشان را
بعذاب الیم در روزی که گرم میکنند آنها را در آتش جهنم پس داغ میکنند با آنها پیشانیهای ایشان و پهلوهای ایشان
و پشتهای ایشان را و با ایشان میگویند این است آنچه گنج کرده بودید برای نفسهای خود پس بچشید مزه آنچه را گنج میکردید
و فرموده است وعده داده است خدا مردان و زنان منافق را و کافران را آتش جهنم مخلد خواهند بود در آن این بس است
ایشان را و لعنت کرده است ایشان را خدا و از برای ایشان است عذابی مقیم و فرموده است پس بگویند اینها که ستم
کرده اند بچشید عذاب دائم را آیا جزا داده میشوید مگر بآنچه کسب کرده اید و فرموده است و خایب شد نا امید شد هر
جباری معاندی و از عقب است جهنم و یاری آشامانند از آب صدید یعنی چرک و ریم جرعه جرعه آشامد
و نمیتواند فرو برد و آید او را مرگ از هر مکان و هر جهت بهم و نمیمیرد که از این شدتها خلاص شود و از عقب
او عذابی غلیظ و شدید است و از این آیت حضرت صادق فرموده که صدید چرک و خونی است که از فرجهای زناکاران
در جهنم جاری میشود گفته اند که چرکی رنگ آب است مزه آن مزه صدید و از حضرت رسول و از حضرت
م روایت کرده اند که آن را نزدیک او میبرند او کراهت دارد و چون پیش روی او آورند رویش بریان شود و پوست
سرش در آن بیفتد و چون بیاشامد جمیع امعای او را پاره کند و از زیرش بدر رود و حضرت صادق فرموده
که مانند ... از حمیم ... بیرون ... بگویند که گشته ها ... بروی ایشان پیدا شود
بر آب ... چون ... که ... مقدار ... که گشته ... ایشان ... توان کرد فرموده
جهنم وعده گاه ایشان است همه و آن را هفت در است و از برای هر دری از ایشان جزوی قسمت شده است حضرت
امیر المؤمنین روایت کرده اند که جهنم را هفت در است یعنی هفت طبقه یعنی بالای بعضی و یکی از دستها را بالای
دیگری گذاشت و فرمود همچنین و گفت خدا بهشتها را بعرض گذاشته است و آتشها را بعضی بالای بعضی و پایین
تر همه جهنم است و بالای آن لظی و بالای آن حطمه و بالای آن سقر و بالای آن جحیم و بالای آن سعیر و بالای آن
هاویه و بعضی گفته اند پایین تر همه هاویه است و بالای همه جهنم است و از ابن عباس روایت کرده اند که درکه اول
جهنم است دوم سعیر سوم سقر چهارم جحیم پنجم لظی ششم حطمه هفتم هاویه و بعضی گفته اند آتش هفت
درکه دارد و آن درکات بعضی بالای بعضی دیگر بالای آن جای اهل توحید است که معذب میشوند در آن
بقدر اعمال خویش در دنیا پس بیرون آورده میشوند از آن دوم محل یهود است سوم محل نصاری چهارم صابئین
پنجم مجوس ششم مشرکان عرب هفتم درک اسفل است محل منافقان است و فرموده است ان المجرمین ... که کافران
و منع کنندگان ... ذکر ... ایشان ... بسبب انکار ... میکنند بعضی گفته اند
... ابن عباس روایت کرده اند که ...

خوراکی چند است بس که از اختر گرداند ایشان را بآن عذاب میکنند و بعضی گفته اند زیاد میگیرند برای ایشان مارها مانند فیلها و
شترها و عقربها مانند استرهای سیاه و فرموده است پس بحق پروردگار تو که محشور میکنیم ایشان را و شیاطین را
پس حاضر میکنیم ایشان را در دور جهنم به زانو درآمده پس جدا میکنیم از هر طایفه هر یک که بر خدا سخت تر بود در طغیان
ایشان بعد از آن پس ما داناتریم بآنها که سزاوارترند بسوختن در جهنم و هیچ یک از شما نیست مگر وارد جهنم میشود ...
بر جهنم لازم است پس نجات میدهیم آنها را که پرهیزکار بوده اند و میگذاریم ظالمان را بر زانو درآمده در جهنم و خلاف
کرده اند علما در معنی وارد شدن ایشان در جهنم بعضی گفته اند مراد از ورود دخول است ... جهنم ا
نزدیک شدن ... چنانکه در جای دیگر فرموده است پس حاضر میکنیم ایشان را در دور جهنم به زانو درآمده و بعضی
گفته اند ... جهنم است و جمیع خلق ... سلام است چنانکه بر ابراهیم شد و ...
... عذاب لازم است و این مضمون را از ابن عباس و جابر روایت کرده اند و فرموده است ...
... ایشان را ... که احاطه کرده است بایشان ...
... آتشی که احاطه کرده است بایشان ...
... جهنم بایشان ... از احاطه آتش ... ایشان ... استغاثه ...
... ایشان ... مانند ... چرک ...
... ایشان ... جهنم ... ایشان ...
... ایشان ... آتش ... ایشان ...
... ایشان ... ایشان ...
... ایشان ... آتش ... ایشان ...
آتش ... ایشان ... عذاب آتش ... روایت کرده اند ... بر سر ایشان
... ایشان ...
کرده الله ... آتش ... ایشان ... بر سر ایشان ... هفتاد
سال ... ایشان ... باشند ... دیگر از حضرت ... منقولست که ...
شان ... آتش ایشان ... ایشان ...
که ... ایشان ... ایشان ...
... ایشان ... اعمال ایشان ... ایشان ...
کار ... جهنم ... آتش ... ایشان ... ایشان ...

مانند کلهٔ بریان کرده باشند لبهای ایشان از بالا و پایین در هم کشیده شده باشد و دندانهای ایشان گشوده شده
باشد با ایشان گویند آیا نبود آیات ما بر شما خوانده می‌شد پس شما آنها را تکذیب میکردید گویند پروردگارا غالب شد بر ما شقاوت
ما و بودیم ما گروهی گمراهان ای پروردگار ما بیرون آور ما را از این آتش پس اگر ما عود کنیم بکفر و ضلالت پس ما ستمکاران
خواهیم بود پس خدای تعالی گوید دور شوید و با من سخن مگوئید و فرموده است که و حقا که مهیا کرده‌ایم از برای کسی که تکذیب
کند بقیامت آتش افروخته هرگاه ببیند ایشان را از مکان دوری بشنوند از برای او صدای خشم از برای او و ناله اهل آتش
یا خروش آن را و هرگاه افکنده شوند از آن در مکان تنگی بسته با هم کرده یا با شیاطین در زنجیر کشیده در آنجا فریاد
کنند و اثبوراه یعنی و اویلاه و هلاکا بایشان گویند امروز ندای یک هلاکت را مخوانید بخوانید هلاکت بسیار خواهید کرد و کشیدن را
رسیده و از حضرت صادق منقول است که یک ملک از حضرت جهنم آن ندا را خواهند شنید و گفته‌اند تنگی جای ایشان مانند تنگی
در دیوار خواهد بود و فرموده است و لیکن لازم شده است قول از جانب من که البته پر کنم جهنم را از جنیان و مردمان
همه و فرموده است که اما آنها که کافر شدند از برای ایشان است آتش جهنم مرده باشند نه حکم می‌رسد که بمیرند و نه از عذاب
خلاص شوند و تخفیف داده نمی‌شود از ایشان چیزی از عذاب جهنم و فرموده است که ایشان فریاد و ناله و استغاثه کنند
در جهنم که پروردگارا بیرون آور ما را از جهنم تا عمل شایسته بکنیم غیر آنچه میکردیم گویند با ایشان که آیا عمر ندادیم شما را
آن قدر که متذکر شود کسی که تفکر کند در عاقبت خود کسی که خواهد و آمد بسوی شما ترساننده و فرموده که این سزای ایشان
با ایشان حجج بسیار است جای حسرت و ندامت بر شما پیغمبران پس بچشید عذاب که ظالمان را یاوری نیست
و فرموده است بعد از آنکه نعمتهای بهشت را برای مؤمنان ذکر کرده است آیا این بهتر است از برای مهمانی یا درخت
زقوم که ما آن را گردانیده‌ایم امتحانی از برای ستمکاران آن درختیست که بیرون می‌آید از اصل جهنم میوه آن شکوفه آن
مانند سرهای شیاطین است پس بدرستیکه کافران میخورند از آن پس پر میکنند شکمهای خود را از آن پس از برای ایشان است
بر بالای آن شرابی از حمیم که در جهنم هست که بسوی آن بر میگردانند پس از آن کشانیده ایشان بعد از این طعام و شراب بسوی
جحیم است که ماوای ایشان است و بعضی گفته‌اند زقوم درختیست در آتش که میوه دارد در نهایت تلخی و خشونت و بدبوئی
و چون ابوجهل و سایر کفار قریش استهزا میکردند که درخت در میان آتش چون میروید حق تعالی فرموده که آن را
امتحانی کرده ایم از برای ستمکاران و رؤس شیاطین بعضی گفته‌اند میوه تلخ بدبوئی است در بادیه و بعضی
گفته‌اند شیطان جنسی از مار است میوه را تشبیه بآن مار کرده‌اند و بعضی گفته‌اند که میان عرب مشهور است که چیزی
قبیح منکر را تشبیه بسر شیطان میکنند و روایت کرده‌اند که گرسنگی بر اهل جهنم مرتبه غالب می‌شود که عذاب
آتش را فراموش میکنند و استغاثه میکنند بمالک پس ایشان را بسوی آن درخت میبرد و ابوجهل در میان ایشان
است پس میخورند از آن میوه تا شکم ایشان پر میشود و بجوش می‌آید در شکم ایشان مانند دیگی که در جوش باشد

پس آب

پس آب میطلبند مالک از حمیم که در نهایت سوزندگی و حرارت در جهنم جوشیده از برای ایشان می‌آورد چون نزدیک
ایشان میبرد میریزد رویهای ایشان بریان میشود و چون بشکم ایشان داخل شود هرچه در شکم ایشان است
میگدازد و فرموده است که شراب ایشان حمیم است و غساق و بعضی گفته‌اند غساق آب بسیار سردی است که از سرما میسوزاند ایشان را
میگدازد و بعضی گفته‌اند چرکی است که از جهنم که از بدن صاحب عفونتی می‌آید جاری میشود و بعضی گفته‌اند آب چرک و خون
بدن ایشان است که در جهنم روان میگردد و بعضی گفته‌اند عذابی است که غیر از خدا کسی نمیداند و فرموده است که قسم دیگر از
عذاب هست که شبیه با اینها است و فرموده است از برای ایشان سقفها از آتش هست از بالای ایشان و از زیر ایشان
و فرموده است و گویند آنها که در آتش‌اند بخازنان جهنم که بخوانید پروردگار خود را که تخفیف دهد از ما روزی
از عذاب خازنان گویند آیا نیامدند رسولان شما بسوی شما با معجزات و دلایل و براهین و آیات گویند بلی
آمدند گویند پس هرچه خواهید دعا و استغاثه کنید فایده نمی‌بخشد شما را نیست دعای کافران مگر در ضلال
و فرموده است تخفیف نمیدهد از ایشان عذاب را و در آتش خواهند بود نا امید از نجات و فرموده است که
ندا کنند که ای مالک بمیراند ما را پروردگار تو گوید در جواب ایشان که همیشه در عذاب خواهید بود که شما را
مرگ نخواهد بود ابن عباس گفته است بعد از هزار سال که ایشان استغاثه کنند این جواب را خواهند شنید و
فرموده است شجره زقوم طعام اثیم است که ابوجهل باشد مانند مس گداخته غلیان کند در شکمهای
ایشان از بابت جوشیدن آب گرم پس خطاب شود بزبانیه جهنم که بگیرید او را و ببرید و بکشید بمیان جحیم
پس بریزید بالای سر او از عذاب حمیم و گویند بچش بدرستی که تو بودی عزیز بزرگ بزعم خود این آن عذاب است که بودید در آن شک
گوید با هر جبار یعنی ملکی که موکل بجهنم است او این است که از نامه اعمال او حاضر است القیا
فی جهنم کل کفار عنید در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که خطاب به رسول خدا و امیرالمؤمنین صلوات الله
علیهما است که بیندازید در جهنم هر بسیار کفران کننده معاندی را یعنی دشمنان خود را داخل جهنم کنید و دوستان
خود را داخل بهشت کنید و بعضی گفته‌اند خطاب با دو ملک است که موکلند بر کافر و فرموده است که شناخته میشوند
مجرمان و کافران برویهای سیاه ایشان پس بازو پیشانی ایشان را با پاهای ایشان غل میکنند و در جهنم می‌افکنند
و گویند ملائکه با ایشان این است آن جهنمی که باور نمیکردید کافران که در آتش ایشان را عذاب کنند و گاه با آب
جوشیده و فرموده است هرگاه ایشان را ببینند از دور جهنم صدای عظیم از جهنم ظاهر شود و صدای جوش و خروش باشد
نزدیک باشد که از هم بپاشد از شدت خشم بر کافران هرگاه که بیندازند در جهنم جماعتی خازنان جهنم از ایشان
بپرسند که آیا کسی نیامد که شما را از این عذاب بترساند گویند بلی آمد ترساننده و ما تکذیب کردیم و گفتیم خدا
چیزی نفرستاده است و گفتند که اگر ما می‌شنیدیم و می‌فهمیدیم و قبول میکردیم داخل جهنم نمی‌شدیم و فرموده ا

تر و سازنیزه‌ها و غلهای گران هست و طعام خاردار که در گلو بند میشود و عذاب دردناک پس فرمود ایشان یعنی زقوم و زنجیر
کردند و ای اولاد اخلد سقر کنیم و چه میدانی که سقر چیست باقی نمیگذارد چیزی از گوشت و پوست و استخوان ایشان را
و هیچ نوعی از عذاب را نمیگذارد که بایشان نرساند و تغییر دهنده است پوستهای ایشان را و موکلند بر آن نوزده ملک
که خازنان جهنم اند گفته اند دیدهای ایشان مانند برق رباینده است و نیشهای ایشان مانند شاخهای گاو و بیرون میآید
آتش از دهانهای ایشان بیرون ایل مابین دو دوش هر یک از ایشان مسافت یکساله راه است در دو هر کف دست ایشان مانند آسیا
و مرز اعظم قبایل عرب بند تواند کشید و رحم از دل ایشان برداشته شده است هر یک از ایشان هفتاد هزار کس را میراند
و به هر جای جهنم که خواهند می افکنند و بعضی گفته اند که بر جهنم نوزده ملک موکلند و از برای در کات دیگر نیز
داران دیگر هستند و روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد ابو جهل با قریش گفت محمد میگوید که خازنان جهنم نوزده
نفرند و شما همه شجاعانید آیا نمیتوانید که هر ده نفر از شما یکی از خازنان جهنم را بگیرید یکی از ایشان گفت من هفده
نفر را کفایت میکنم شما دو تا را کفایت کنید در این وقت این آیه نازل شد که ما نگردانیده ایم اصحاب جهنم را مگر ملکی
چند و از بنی آدم نیستند که شما از عهده ایشان برآئید و نگردانیده ایم عدد ایشان را مگر امتحانی از برای
از برای کافران و فرموده است که خازنان جهنم بکافران گویند بروید بسوی آتشی که انکار میکردید آن را در دنیا
بروید بسوی آتش سیاهی که بر سه شعبه ... بالا میرود که از جهنم بیرون می آید و سه شعبه بکافران احاطه
میکند از بالای سر و از جانب راست و از جانب چپ که فرو میگیرد ایشان را و بعضی گفته اند زبانه از آتش
جهنم بیرون می آید و احاطه میکند بکافران مانند سراپرده و سه شعبه میشود و دود آن هست تا از حساب فارغ شوند و بعضی
گفته اند سایه دود جهنم است که چون داخل آن میشوند فایده بایشان نمی بخشد و از حرارت زبانه آتش مانع ایشان نمیشود
و شرار چندی بیرون آتش بیرون می افکند مانند قصرها و بزرگی و در نظر مانند شتران زرد یا سیاه میناید و فرموده است
که جهنم بر سر راه عاصیان است و طاغیان و کافران را بازگشت و مرجع ایشان است مکث خواهند کرد در آن
حقب بسیار حقبی بعد از حقبی و نهایت نخواهد داشت و بعضی گفته اند و بعضی گفته اند هر حقب و هر حقبی هشتاد
خریف است و هر خریفی هفتصد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی هزار سال است
و از حضرت باقر روایت کرده اند بسند معتبر که این آیه در شان جماعتی است از مسلمانان که از جهنم بیرون
می آیند و در معانی الاخبار از حضرت صادق روایت کرده اند که هشت حقب است و هر حقبی هشتاد سال است و هر سالی
سیصد و شصت روز است و هر روزی هزار سال از سالهای که شما میشمارید و عامه از ابن عمر روایت کرده اند
که رسول خدا فرمود که بیرون نمی آید کسی که داخل جهنم شود تا احقاب بسیار در آن باشد و هر حقبی زیاده از
شصت سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی هزار سال از سالهای که شما میشمارید پس

اعتماد نکنند

که اعتماد نکند بر آنکه بآخر از جهنم بیرون خواهم آمد و من بعضی تفسیر را از ابن عباس گفته است در روایت
و بعضی گفته اند همراهی که هیچ ... و عساق که فرموده است سال کافی با و نفع نمی دهد البته ما تا ایشان اند او را ...
و چه میدانی که حطمه چیست آتش خداست که افروخته شده است و مشرف میشود بر دلها و دودهای آن را بر دلهای ایشان
پوشیده میشود و بسته کنند ایشان را در عمودهای کشیده شده گفته اند که در های جهنم را بر ایشان می بندند
پس محکم میکنند ابواب جهنم را بعمودهای آهنین از آتش تا امید بیرون آمدن قطع شود و بسیار بر ایشان داخل نشود و عذاب نفس
از حضرت باقر روایت کرده اند که کفار و مشرکان سرزنش خواهند کرد اهل توحید و مسلمانان را که توحید شما
فایده بشما نبخشید و ما و شما مساوی شدیم در داخل شدن جهنم پس بر مرد که ما نگذارند کسی را که از برای مسلمانان
و ملائکه رخصت کنند که شفاعت کنند ایشان شفاعت کنند و نفعی بکسی خواهند رساند پس پیغمبران را که شفاعت کنند پس
ایشان شفاعت کنند و بعد از آن خواهد فرمود بمؤمنان را که شفاعت کنند ایشان شفاعت کنند هر که را خواهند
خواهد پس حق تعالی فرماید من ارحم الراحمینم بیرون آئید برحمت من پس بیرون آیند از میان آتش مانند
ملخهای بسیار که آتش نرسد و جهنم بیرون نشوند پس حضرت فرمود که بعد از این عمودها را میکشند و درها را بر ایشان میبندند
بطول عمر ... که باقی باشند در آن سالهای که باید بسیار ... ... پس از حضرت صادق روایت کرده است که گفت
بحضرت صادق عرض کردم که یا ابن رسول الله مرا بترسان که دلم سنگین شده است حضرت فرمود مهیا شو از برای زندگی
دراز ... که جبرئیل آمد بسوی رسول خدا و ... ... حضرت از سبب آن سؤال
سؤال نمود جبرئیل گفت ای محمد امر فرمود که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال دیگر
دمیدند تا سرخ شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاه است و تاریک و اگر قطره از ضریع که عرق
اهل جهنم است در چاههای دنیا ریخته شود هر آینه اهل دنیا از تعفن آن بمیرند و اگر یک حلقه از زنجیری که هفتاد ذرع است و بر گردن اهل
جهنم میگذارند بر دنیا بگذارند هر آینه تمام دنیا بگدازد و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش در میان
زمین و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی آن هلاک شوند چون جبرئیل اینها را بیان فرمود حضرت رسول
و جبرئیل هر دو گریه کردند پس حق تعالی ملکی فرستاد بسوی ایشان که پروردگار شما سلام میرساند شما را
و میفرماید که من شما را ایمن گردانیدم از اینکه گناهی کنید که مستوجب عذاب من شوید پس بعد از آن هر گاه جبرئیل
بخدمت آن حضرت می آمد متبسم و خندان بود پس حضرت صادق فرمود که در آن روز اهل آتش عظمت جهنم و
عذاب الهی را بدانند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آن را بدانند و چون اهل جهنم داخل جهنم میشوند
هفتاد سال سعی میکنند تا خود را بر بالای جهنم میرسانند چون بکنار جهنم رسیدند ملائکه گرزهای آهن

برکالهای ایشان میکوبند تا بقعر جهنم بر میگردند پس چون تنهای ایشان را تغییر میدهند پوستهای تازه بر بدن ایشان میپوشانند
که عذاب را بر ایشان بیشتر تاثیر کند پس ابو بصیر گفت که آنچه تو گفتی مرا کافی است گفت بس است مرا کافی است و بسند معتبر
از عمرو بن ثابت منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که اهل جهنم در آتش فریاد میکنند سگان و گرگان
که فریاد کنند از شدت المی که بایشان میرسد از الم عذاب الهی پس گمان داری ای عمرو بگو چیست که ایشان را امر خواهد باشد
که از عذاب نجات یابند و عذاب ایشان هرگز سبک نمی شود و در میان آتش تشنه و گرسنه باشند و کوران
و گنگان و کران باشند و روهای ایشان سیاه شده باشد محروم و نادم و پشیمان و غضب کرده شده بر ایشان و پروردگار خود
رحم بر ایشان نکند و عذاب ایشان را تخفیف ندهند و آتش بر ایشان افروزند و از حمیم گرم جهنم بعوض آب ایشان بنوشانند
و از زقوم جهنم بعوض طعام خورند و قلابهای آتش بر تنهای ایشان میزنند و گرزهای آهن بر سر ایشان کوبند
و ملائکه بسیار غلیظ بسیار درشت ایشان را در شکنجه دارند و بر ایشان رحم نمی کنند و بر رو ایشان را در آتش
میکشند و با شیاطین ایشان را در زنجیرها می کشند و در غلها و بندها ایشان را مقید میسازند و اگر دعا کنند
دعای ایشان مستجاب نمی شود و اگر حاجتی طلبند با او وعده نمیشود این است حال جمعی که بجهنم میروند و از حضرت
امام جعفر صادق منقولست که جهنم را هفت در است از یک در فرعون و هامان و قارون که کنایه از ابابکر و عمر
و عثمان است داخل میشوند و از یک در بنی امیه داخل میشوند که مخصوص ایشان است و کسی با ایشان در آن در
شریک نیست و یک در دیگر باب لظی است و یک در دیگر باب سقر است و یک در دیگر باب هاویه است
که هر که را از آن داخل شود هفتاد سال در جهنم فرو میرود پس جهنم جوش میزند و ایشان را بطبقه بالای جهنم می افکند
پس از آن هفتاد سال دیگر فرو میروند و ابدالاباد در جهنم حال ایشان این است و یک در دیگر هست که از آن در
دشمنان ما و هر که با حیلت کرده و هر که یاری ما نکرده داخل جهنم میشوند و این در بزرگترین درهاست و گرمی آتشش
از همه بیشتر است و بسند معتبر منقولست که از حضرت صادق پرسیدند از معنی فلق فرمود که دره ایست در جهنم
که در آن هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار حجره است و در هر حجره هفتاد هزار مار سیاه است و در
شکم هر ماری هفتاد هزار سبوی زهر است و جمیع اهل جهنم باید بر این دره گذار ایشان افتد و در حدیث دیگر فرمود که این
آتش شما که در دنیاست یک جزو است از هفتاد جزو از آتش جهنم که هفتاد مرتبه آن را بآب خاموش کرده اند
و باز افروخته شده است و اگر چنین نمی کردند هیچ کس طاقت نزدیکی آن نداشت و بدرستی که جهنم را در روز
قیامت بصحرای محشر خواهند آورد که صراط را بر روی آن بگذارند پس جهنم فریادی در محشر بر آورد که
جمیع ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین از بیم آن بزانو در آمده استغاثه نمایند و در حدیث دیگر منقولست که غساق
وادیست در جهنم که در آن سیصد و سی قصر است و در هر قصری سیصد خانه است و در هر خانه چهل زاویه است

و در هر

و در هر زاویه ماری است و در شکم هر ماری سیصد و سی عقرب است و در نیش هر عقربی سیصد و سی سبوی زهر است
و اگر یکی از آن عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم بریزد از برای هلاک همه کافی است و در حدیث دیگر منقولست که درکات
جهنم هفت طبقه است مرتبه اول جحیم است که اهل آن مرتبه را بر سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیگ میجوشد
مرتبه دوم لظی است که حق تعالی در وصف آن میفرماید که بسیار کشنده است دست و پای مشرکان را و پوست
ایشان را و بجانب خود میکشد کسی را که پشت کرده بحق و روگردانیده از معبود مطلق و جمع کرده است مالهای
دنیا را و حفظ کرده است و حقوق الهی را از آن ادا نکرده مرتبه سیم سقر است که حق تعالی در وصف آن میفرماید
که سقر آتشی است که باقی نمیگذارد هیچ پوست و گوشت و عروق و اعصاب و عظام بلکه همه را میسوزاند و باز نو میکند آن
اجزا را از سر میگیرد باز در آتش درست میشوند و باز میسوزاند و آتشی است بسیار سیاه کننده پوست کافران را یا ظاهر
و هویدا است برای ایشان و بر آن موکلند نوزده ملک یا نوزده نوع از ملائکه و مرتبه چهارم حطمه است که از آن شرارها
جدا میشود مانند کوشکهای عظیم که گویا شتران زردرنگند که بسوی ایشان میروند و هر که را در آن افکنند او را درهم میشکند
میکوبد مانند سرمه و روح از ایشان مفارقت نمی نماید و چون مانند سرمه شدند حق تعالی ایشان را بحالت
اول بر میگرداند و طبقه پنجم هاویه است که در آنجا گروهی هستند که فریاد میکنند که ای مالک بفریاد رس پس چون مالک
بفریاد ایشان میرسد ظرفی از آتش بر میگیرد که مملو است از چرک و خون و عرقی که از بدنهای ایشان جاری
شده مانند مس گداخته و بایشان میخوراند و چون نزدیک روی ایشان می آورند پوست و گوشت روی ایشان
در آن میریزد و از شدت حرارت آنجاست که حق تعالی میفرماید که برای ستمکاران آماده کرده ایم آتشی را که احاطه
کند بایشان سراپرده های آن و اگر استغاثه نمایند از تشنگی بفریاد ایشان میرسند بآبی که مانند مس گداخته باشد
که چون پیش روهای ایشان برند بریان کند روهای ایشان را بد شرابیست و بد محل است از برای ایشان و بعد از آنکه
آتش در بدنهای ایشان در آورده هفتاد سال در آتش فرو میروند و هر چند پوست ایشان بسوزد حق تعالی
بدل آن پوست دیگر بر بدن ایشان میپوشاند و طبقه ششم سعیر است که در آن سیصد سراپرده از آتش هست و در هر
سراپرده سیصد قصر است و در هر قصری سیصد خانه از آتش هست و در هر خانه سیصد نوع از عذاب
مقرر است و در آنجا مارها و عقربها از آتش هست و کندها و زنجیرها و غلها از آتش مقرر است و طبقه هفتم
جهنم است که فلق در آنجاست و در آنجا چاهی است در جهنم که چون سر آن را بگشایند جهنم مشتعل میشود و این طبقه
بدترین طبقات دوزخ است و صعود کوهی است از مس در میان جهنم و اما اثام دره ایست از مس گداخته که بر دور
آن کوه جاری است و این موضع بدترین جاهای این طبقات است و از حضرت امام موسی کاظم منقولست که در جهنم وادی
هست که آن را سقر مینامند که از آن روز که خدا آن را خلق کرده است نفس نکشیده است و اگر خدا آن را رخصت دهد که

[illegible]

بقعه سوراخ سوزنی نفس یکشنبه را از جمیع بحر در روی زمین است جبون (؟) الله و اهل جهنم از حق پناه میگیرند از ان
حرارت و کنه بدی و کثافت ان وادی و انچه خدا در انجا برای اهل آن مهیا فرموده از عذاب چند و در ان وادی
کوهی است که جمیع اهل ان وادی پناه میگیرند بخدا از گرمی و تعفن و کثافت ان کوه و عقابهایی که خدا در انجا برای
اهلش مقرر فرموده است و در ان کوه دره هست که اهل ان بخدا استعاذه مینمایند از گرمی و گند و کثافت ان
دره و عذابهای ان و در ان دره چاهی هست که اهل ان دره از گرمی و تعفن و قذارت و عذاب شدید ان چاه بخدا
پناه میبرند و در ان چاه ماری هست که جمیع اهل ان چاه از خباثت و تعفن و کثافت ان مار و انچه خدا در نیشهای
ان از زهر مقرر فرموده است بخدا استعاذه مینمایند و در شکم ان مار هفت صندوق است که ارواح پنج
کس از امتهای گذشته است و دو کس از این امت اما ان پنج کس قابیل است که برادر خود هابیل را کشت و نمرود آن
که ابراهیم را دران خصومت کرد و گفت من میمیرانم و زنده میکنم و فرعون است که دعوی خدایی کرد و یهود است که دین خدا را
کج کرد و بولس است که نصاری را گمراه کرد و از این امت دو اعرابی الله که ایمان بخدا نیاوردند یعنی ابوبکر
و عمر و از حضرت امیرالمؤمنین منقولست که فرمود که برای اهل معصیت نقبها در میان آتش زده اند و پاهای ایشان
در زنجیر کرده اند و دستهای ایشان را بغل کرده اند و بر بدنهای ایشان پیراهنهای از مس گداخته پوشانیده اند
و جبههای آتش برای ایشان بریده اند در میان عذابی که گرمیش بنهایت رسیده
درهای جهنم را بر روی ایشان بسته اند پس هرگز آن درها را نمیگشایند و هرگز نسیمی بر ایشان داخل نمیشود
و هرگز غمی از ایشان بطرف نمیشود و عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه تازه است
نه خانه ایشان فانی میشود و نه عمر ایشان بسر میاید بمالک استغاثه میکنند که از پروردگار خود طلب کن که مارا
بمیراند او در جواب میگوید که همیشه در این عذاب خواهید بود و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که در جهنم
جایی هست که اهل جهنم از ان استعاذه مینمایند و آن جای هر متکبر جباری معاند است و هر شیطان متمرد
و هر متکبری که ایمان بروز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت ال محمد علیهم السلام داشته باشد و فرمود که کسی که
در جهنم عذابش از دیگران سبکتر باشد کسی است که در دریایی از آتش باشد و دو نعل از آتش در پاهای او
پای او باشد و بند نعلینش از آتش باشد که از شدت حرارت مغز دماغش جوش میزند و در جوش باشد و گمان
کند که از جمیع اهل جهنم عذابش سخت تر است و حال آنکه عذاب او از همه سهلتر باشد و در حدیث دیگر
وارد شده است که فلق چاهی است در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارت او استعاذه مینمایند از خدا طلب
نمود که نفس بکشد چون نفس کشید جمیع جهنم را سوزانید و در ان چاه صندوقی است از آتش که اهل ان چاه
از گرمی و حرارت ان صندوق استعاذه مینمایند و ان تابوتی است که در ان تابوت شش کس از پیشینیان و شش کس

از پسینیان جا دارند اما شش کس اول پس آدم است که برادر خود را کشت و نمرود که ابراهیم را در آتش انداخت و فرعون
و سامری که گوساله پرستی را دین خود کرد و آنکس که یهود را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد و آنکس که نصاری را بعد از پیغمبر
ایشان گمراه کرد و اما شش کس آخر ابوبکر است و عمر و عثمان و معویه و سرکرده خوارج نهروان و ابن ملجم علیه اللعنة
و از حضرت رسول منقولست که فرمود که اگر در این مسجد صد هزار نفر یا زیاده باشند و یکی از اهل جهنم نفسی بکشد
و اثر آن با ایشان برسد هر اینه مسجد و هر که در آن است بسوزد و فرمود که در جهنم مارها هست بگنده‌گی گردن
شتران که یکی از آنها اگر کسی را بگزد کسی را چهل قرن یا چهل سال درد آن میماند و عقربها هست به بزرگی استر که اگر
کسی را بگزد نیز المش را از مدت میابد و از عبدالله بن عباس منقولست که جهنم را هفت در است و بر هر دری هفتاد
هزار کوه هست و در هر کوهی هفتاد هزار دره است و در هر دره هفتاد هزار وادی است و در هر وادی هفتاد هزار شکاف
و در هر شکاف هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار مار است که طول هر ماری سه روزه راه هست و
نیشهای آن مارها بمنزله نخلهای بلند است می آید بسوی فرزند آدم و میگیرد پلک چشمان و لبهای او را
و جمیع پوست و گوشت او را از استخوانهایش میکند و بیرون میکشد پس میگریزد از آن مار در نهرهای جهنم میافتد
که چهل سال یا چهل قرآن در ان نهر فرو میرود و بسند صحیح از حضرت صادق منقولست که چون اهل بهشت داخل بهشت
میشوند و اهل جهنم بجهنم درایند منادی از جانب رب العزة ندا کند که ای اهل بهشت و ای اهل جهنم اگر مرگ بصورتی
از صورتها در اید خواهید شناخت او را گویند نه پس بیاورند مرگ را بصورت گوسفند سیاه و سفیدی در
میان بهشت و دوزخ بدارند و بایشان گویند که ببینید این مرگ است پس حق تعالی امر فرماید که آن را ذبح نمایند
و فرماید که ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود شمارا مرگ نیست و ای اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید بود و شمارا
مرگ نخواهد بود و این روزیست که حق تعالی فرموده است که بترسان ایشان را از روز حسرت در روزی که
کار هر کس منقضی شده باشد و بپایان رسیده باشد و ایشان از آن روز غافلند حضرت فرمود که مراد این روز است
که حق تعالی اهل بهشت و اهل جهنم را فرمان دهد که همیشه در جای خود باشند و مرگ ایشان را نباشد که در این روز اهل
جهنم حسرت بر فوت بهشت و امید ایشان منقطع گردد و در عقاب الاعمال از حضرت صادق روایت کرده است
که رسول خدا فرمود که چهار کسند که اهل جهنم از آن آزاری که دارند که حمیم در حلق ایشان میکنند و در میان جحیم
واویلا و واثبورا میگویند از عذاب آن چهار نفر منادی میشوند و با یکدیگر میگویند چه حالت که اینها دارند که ما
از آن که داریم از ایشان در آزاریم اول مردی است که او معلق است در تابوتی از آتش و دیگری امعاء و روده‌ها
خود را میکشد و دیگری از دهانش چرک و خون جاری است و دیگری گوشت خود را میخورد پس گویند از برای
صاحب تابوت که چیست این بدبخت را که عذاب او ما را آزار میکند گویند که او مرد و در گردنش اموال مردم

رحمت است بیرون آمدن الا کسی را باید که عاصیان را ببیند والله و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در نامه اهل مصر وصف
اهل جهنم فرموده است که قعرش عمیق است و حرارتش شدید است و شرابش صدید است و عذابش تازه و جدید است و مقامع
و گرزهایش از حدید است عذابش سست نمیشود و ساکنش را مرگ نمیباشد و خانه ایست که در آن رحمت نمیباشد
و دعای اهلش شنیده نمیشود و حق تعالی فرموده است اصحاب بهشت در روز قیامت بهترند قرارگاه ایشان و نیکو
تر است محل قیلوله و استراحت ایشان و حضرت باقر ع فرموده که چون کشند اهل جهنم را بسوی جهنم پیش از آنکه داخل آتش شوند
در دوزخ از جهنم باستقبال ایشان آید با ایشان گویند ملائکه داخل شوید در این سایه که سه شعبه دارد گمان کنند که این
بهشت است چون داخل آن شوند جهنم مستولی شود و فوج فوج را داخل جهنم کنند و این در میان روز قیامت خواهد بود که
در دنیا وقت قیلوله است و در آن وقت اهل بهشت را از موقف به بهشت بیاورند و ایشان را داخل خانه ها خود کنند
در وسط روز این است معنی قول الهی که محل قیلوله ایشان نیکوتر است و فرموده است قول حق تعالی مقرنین فی الاصفاد یعنی
ایشان با یکدیگر بسته باشند بزنجیرها سرابیلهم من قطران فرموده یعنی پیراهنهای ایشان از مسی است که گداخته است چون
انداخته بر ایشان پوشانند و فرموده ایشان در آتش و فرموده است در باب زنا کار و من یفعل ذلک یلق اثاما
حضرت فرموده که اثام دره ای است از دره های جهنم که گفتند در میان دوزخ گشاده است از آتش و آنجا جای کسی است
که غیر خدا را پرستیده باشد یا کسی را بناحق کشته باشد و زنا کاران نیز در آنجا خواهند بود و از حضرت امام زین العابدین
منقول است که در جهنم وادیی هست که آنرا سعیر میگویند چون آتش گرم شود آنرا میگشایند که جهنم بآن افروخته میشود
و این است معنی قول حق تعالی کلما خبت زدناهم سعیرا و علی بن ابراهیم روایت کرده است که چون داخل جهنم شوند هفتاد
سال راه بزیر میروند چون بپایه جهنم رسند جهنم بهم کشد و ایشان را ببالا اندازد بعضی گرزهای آهن بر سر ایشان زنند
تا بزیر روند و پیوسته حال ایشان چنین باشد و کلینی و ابن بابویه بسند موثق کالصحیح روایت کرده اند از حضرت صادق
که در جهنم وادیی هست از برای متکبران که آنرا سقر میگویند شکایت کرد بسوی خدا از شدت حرارت خود و سوال کرد
که رخصت یک نفس بدهد رخصت یافت و نفسی کشید جمیع جهنم سوخت و ابن بابویه در احتجاج روایت کرده است که زندیقی از حضرت
صادق ع سوال کرد که آیا آتش بس نیست که حق تعالی بآن عذاب کند خلق را که مارها و عقربها نیز در جهنم آفرید حضرت فرمود
که خدا آنها را بر جماعتی غضب کرده که مار و کژدم را عذاب ایشان کرد که میگفتند که اینها را خدا خلق نکرده است و شریکی برای
خلق برای خدا قایل میشدند تا آنکه بچشاند با ایشان عذاب آن چیزی را که از برای خدا نمیدانستند و ابن بابویه از حضرت
باقر ع روایت کرده است که در جهنم کوهی است که آنرا صعود میگویند و در سقر وادیی هست که آنرا سقر میگویند و در سقر
چاهی هست که آنرا هبهب میگویند هرگاه پرده از آن چاه برگیرند اهل جهنم از گرمی آن بفریاد می آیند و آن چاه
منزل جباران و خلفای جور است و ایضا بسند حسن از حضرت امام موسی ع روایت کرده است که در بنی اسرائیل

بود و چیزی نداشت که ادا کند و قرض او را بکشند و آنکه امعای خود را میکشید پروا نمیکرد از آنکه بول بر جای بدنش برسد
و آنکه ریم و چرک از دهانش جاری بود تتبع و تفحص میکرد سخنان بد مردم را و نقل میکرد و آنکه گوشت خود را میخورد
گوشت مردم را بغیبت میخورد و سخن چینی میکرد در میان مردم و کلینی و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت
صادق ع روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود در شب معراج صدایی شنیدم که مرا ترسانید و خوف آورد
جبرئیل گفت این صدای سنگی است که هفتاد سال است که از کنار جهنم انداخته اند امروز بقعر جهنم قرار گرفت پس از آن
حضرت نخندید تا از دنیا مفارقت نمود پس فرمود جبرئیل بالا رفت و من با او رفتم تا داخل آسمان اول شدیم هر
ملکی که مرا میدید میخندید و شاد میشد تا آنکه ملاقات کردم ملکی از ملائکه را که از او عظیم‌تر خلقی ندیده
بودم در غایت کراهت منظر و خشم از روی او ظاهر بود پس مثل سایر ملائکه مرا سلام کرد و دعا کرد اما نخندید
و بشاشت و شادی که دیگران از سایر ملائکه مشاهده کرده بودم از او ندیدم گفتم یا جبرئیل این کیست که من از او ترسیدم
گفت سزاوار است که از او بترسی همه ما از او میترسیم این مالک خازن جهنم است هرگز نخندیده است و از روزی
که خدا او را والی جهنم کرده است پیوسته غضب و خشم او بر دشمنان خدا و اهل معصیت او زیاده میگردد
و خدا باین انتقام خواهد کشید از ایشان و اگر بسوی احدی پیش از تو خندیده بود هر آینه بسوی تو میخندید
پس سلام کردم بر او و جواب سلام من گفت و بشارت داد مرا به بهشت پس گفتم بجبرئیل بسبب منزلتی که نزد اهل
آسمانها داشت و همه اطاعت او میکنند چنانچه حق تعالی فرموده است مطاع ثم امین که آیا امر نمیکنی او را
که جهنم را بمن بنماید جبرئیل گفت ای مالک بمحمد بنما آتش را مالک پرده را گشود و دری از درهای
جهنم را باز کرد پس از آن زبانه بسوی آسمان ساطع شد و بجوش آمد و بلند شد بمرتبه‌ای که گمان کردم که مرا
میگیرد گفتم ای جبرئیل بگو که پرده را برگرداند مالک خطاب کرد با آتش که برگرد برگردید و ابن بابویه بسند معتبر
از آن حضرت و بسند موثق کالصحیح از حضرت باقر ع روایت کرده است و در آخرش فرموده که بعد از آن تا از دنیا رفت
لب آن حضرت بخنده گشوده نشد و ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که
آتش جهنم در روز قیامت با سه کس سخن میگوید با امیر و قاری قرآن و صاحب مال با امیر میگوید که ای آنکسی
که خدا بتو سلطنت و امارت داده بود و عدالت نکردی پس او را میرباید چنانکه مرغ دانه کنجد را میرباید و فرو
میبرد و بقاری میگوید که ای آنکسی که قرآن را زینت خود کردی در میان مردم و معصیت خدا کردی در
حضور پس او را میرباید و میگوید بمالدار که ای آنکسی که خدا دنیای بسیار گشاده فراوان بتو داد و از تو
چیزی بقرض از تو طلبید که در راه حضرت اضعاف آن بتو عوض بدهد و بخل ورزیدی پس او را برباید
و فرو برد و از حضرت صادق ع روایت کرده است که آتش جهنم بکاهد از عذاب است و بوخان نار جهنم

وحرارت

مرد مؤمنی بود و همسایه کافری داشت که در دنیا مهربانی و احسان نسبت باین مؤمن میکرد چون آن کافر مرد حق تعالی خانه
از گل در میان آتش باو کرامت کرد که از حرارت جهنم او را نگاه میدارد و روزی از جای دیگر باو میرسید و میگویند باو که اینها همه
بسبب مدارا و نیکی است که نسبت بفلان مؤمن همسایه خود میکردی و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است
که مؤمنی در مملکت پادشاه جباری بود در مقام آزار آن مؤمن برآمد او گریخت به بلاد مشرکین رفت و بمردی از اهل
شرک او را جا داد و دوستی و مدارا با او نمود و او را ضیافت کرد چون وقت مردن آن مشرک شد حق تعالی باو گفت بعزت
و جلال خودم سوگند که اگر از برای تو در بهشت مسکنی میبود ترا در آن ساکن میکردم ولیکن بهشت حرام است بر کسی
که با شرک بمیرد ولیکن ای آتش او را از جا برآور و بترسان اما آزار مرسان باو و روزی او را در دو طرف
روز از برای او میآورند و او میپرسید که از بهشت حضرت [illegible] که از هر جا که خدا خواهد مولف گوید که این دو حدیث
منافات ندارد با آیاتی که گذشت که دلالت میکرد بر آنکه کافران همه معذب‌اند و عذاب ایشان هرگز تخفیف نمی‌یابد
زیرا که بودن در جهنم عذاب ایشان است هر چند آزار بایشان نرسانند و در حدیث دوم تخفیف داده آتش
ظاهر است که عذاب ایشان است و ایمان از ایشان تخفیف نمی‌یابد و ممکن است که این احادیث مخصص آن آیات
بوده باشند و از محمد بن الحنفیه و ابن عباس روایت کرده‌اند که چون حق تعالی امر کند مردم را که بر صراط بگذرند
مؤمنان را با منافقان بگذرند و منافقان در جهنم بیفتند پس حق تعالی گوید ای مالک استهزا کن بمنافقان در جهنم
پس مالک در عرصه جهنم بسوی بهشت بگشاید و ندا کند ایشان را که ای گروه منافقان بیائید بیائید و بالا آئید
از جهنم بسوی بهشت پس شنا کنند منافقان در آتش جهنم هفتاد سال تا آنکه بآن درگاه برسند چون خواهند
بیرون روند در را بروی ایشان ببندند و از موضع دیگر دری بگشایند و گویند از این در بروید بسوی بهشت
و باز هفتاد سال سعی کنند و در دریاهای آتش شنا کنند و چون بآن در رسند باز بروی ایشان ببندند
و همیشه با ایشان چنین کنند چنانکه ایشان در دنیا پیوسته استهزا بمؤمنان میکردند و میگفتند انما نحن
مستهزؤن و این است معنی قول حق تعالی الله یستهزئ بهم یعنی حق تعالی در آخرت استهزا خواهد کرد بایشان
و حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه در تفسیر این آیه فرموده است که اما استهزای خدا بایشان در آخرت
آن است که چون حق تعالی هر گاه مستقر گرداند منافقان و معاندان علی را در جهنم که دار لعنت و هوان است عذاب
کند ایشان را بانواع عجیبه تعذیب و عقوبت و قرار دهد هر مؤمنانی را که منافقان بایشان استهزا میکردند
در دنیا در درجات جنات عجیبه محمد بن کریمه مطلع گرداند بر ایشان ایشان را [illegible] که دانند بر آنها که استهزا
میکردند بایشان در دنیا تا مشاهده نمایند آنچه منافقان گرفتار شده‌اند از عجایب لعنتها و بدایع
عقوبتها پس لذت و شادی ایشان بتماشا کردن آنچه بمنافقان میکنند ما تلذذ و سرور ایشان است بتنعم

ایشان در بهشت

ایشان در بهشتهای پروردگار ایشان پس مؤمنان آن کافران را با نامهای ایشان و صفات ایشان میشناسند و او
و ایشان چند صنف‌اند بعضی در میان نیشهای عقربهای جهنم‌اند که خورانند ایشان و بعضی در میان چنگالهای نگاه
کردن میکنند با ایشان و از هم میدرند و بعضی در زیر تازیانه‌های ملائکه‌اند و صورتها و گردنهای ایشان که بر ایشان میکوبند
و عذاب و نکال ایشان را شدید میکند و بعضی در دریاهای حمیم غرق شده‌اند و بر رو میکشند ایشان را
در میان آنها و بعضی را زبانیه جر میکنند و غسلین و غساق جهنم را در گلوی ایشان میریزند و بعضی در میان
اصناف عذاب الله و کافران نظر میکنند و میبینند مؤمنانی را که در دنیا با ایشان سخریه و استهزا میکردند
بسبب آنکه ایشان بموالات محمد و علی و آل ایشان علیهم السلام اعتقاد کرده بودند بعضی بر فرشهای
نرم و بنگرند که رسیده‌اند و بعضی از انواع میوه‌های بهشت تنعم می‌نمایند و بعضی در غرفات و بساتین و منتزهات
آن سیر میکنند و حوریان و غلامان و کنیزان و پسران و دختران در خدمت ایشان ایستاده‌اند و بعضی
ایشان میکنند و با انواع خدمات ایشان قیام می‌نمایند و ملائکه خدا از نزد عزیز جلیل بسوی ایشان می‌آیند
از جانب پروردگار ایشان با انواع عطاها و کرامتها و عجایب تحفه و هدایا و میگویند سلام علیکم بما
صبرتم فنعم عقبی الدار پس میگویند آن مؤمنان که مشرف گردیده‌اند بر آن کافران و منافقان ای ابوبکر
و ای عمر و ای عثمان تا آنکه همه را با نامهای ایشان ندا میکنند چرا در موقف جنون و خواری خود ماندید
بیائید بسوی ما تا درهای بهشت را برای شما بگشائیم تا خلاص شوید از عذاب خود و ملحق شوید بما در نعیم بهشت
منافقان گویند وای بر ما کی ما را این نعمت میسر میشود مؤمنان گویند نظر کنید بسوی این درها چون نظر کنند
درهای بهشت را گشاده ببینند گمان کنند که این درها بسوی جهنم گشوده است و میتوانند بآن درها رسید پس
شروع کنند در شنا کردن در دریاهای حمیم جهنم و از پیش روی زبانیه بدوند و بگریزند و زبانیه از پی ایشان بدوند
و با ایشان رسند و عمودها و گرزها و تازیانه‌ها بر ایشان زنند و پیوسته این عمل کنند و انواع این عقوبتها با ایشان کنند
تا وقتی که گمان کنند که بآن درها رسیده‌اند ببینند که درها بر ایشان بسته است و باز بینند عمودها بر ایشان زنند
و سرنگون بمیان جهنم افکنند و مؤمنان بر فرشهای خود [illegible] بر ایشان خندند و استهزا و سخریه بر ایشان
کنند و اشاره باین است الله یستهزئ بهم و ایضا فرموده است فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون
علی الارائک ینظرون یعنی پس امروز آنها که ایمان آورده‌اند از احوال کافران میخندند و بر کرسیها
نشسته بسوی ایشان نظر میکنند و حق تعالی فرموده است و اذا النفوس زوجت حضرت باقر فرموده اما
اهل جهنم — اهل بهشت پس ایشان را جفت میکنند با خیرات حسان و اما اهل جهنم پس ایشان را جفت میکنند با شیاطین
که او را کرده است و حق سبحانه تعالی فرموده است فانذرتکم نارا تلظی لا یصلیها الا الاشقی الذی

كذّب و تولّی یعنی پس بترسانیدم شما را از آتشی که سوزنده‌تر و عظیم‌تر است و زبانه میکشد و ملازم آن
آتش نیست مگر شقی‌ترین مردم آن کسی که تکذیب کرد پیغمبر را و پشت کرد و علی ابن ابراهیم از حضرت صادق
روایت کرده است در تفسیر این آیات که در جهنم وادی هست که در آن وادی آتشی هست که می‌سوزند بآن
آتش و ملازم آن نمی‌باشد مگر شقی‌ترین مردم که عبارت است که تکذیب کرد رسول خدا را در ولایت علی و پشت
کرد از ولایت او و قبول نکرد بعد از آن فرمود که آتشها بعضی از بعضی پست‌تر است و آتش این وادی مخصوص
ناصبیان و دشمنان اهل بیت است و مؤید این است آنکه شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب اختصاص از حضرت
صادق روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که روزی بیرون رفتم به پشت کوفه
و قنبر در پیش روی من میرفت ناگاه ابلیس پیدا شد گفتم بد پیری هستی تو گفت چرا این را میگویی یا امیرالمؤمنین
بخدا سوگند که ترا حدیثی نقل کنم از خود که از خدای عز و جل بود در میان ما ثالثی نبود بدرستی که چون مرا از آسمان
فرستاد بسبب آن خطایی که کردم چون باسمان چهارم رسیدم ندا کردم که الهی و سیدی گمان ندارم که از
من شقی‌تر خلقی آفریده باشی حق تعالی وحی کرد بسوی من که بلکه آفریده‌ام خلقی را که از تو شقی‌تر است برو
بسوی مالک خازن جهنم تا او بتو بنماید رفتم بسوی مالک و گفتم خداوند ترا سلام میرساند
و میفرماید که بمن بنمایی کسی را که از من شقی‌تر است مالک مرا برد بسوی جهنم و سرپوش بالای جهنم را
برداشت آتش سیاهی بیرون آمد که گمان کردم که مرا و مالک را خواهد خورد مالک بآن گفت ساکن شو
ساکن شد پس مرا برد بطبقه دوم آتشی بیرون آمد از آن سیاه‌تر و گرم‌تر پس گفت ساکن شو ساکن شد
و هم چنین هر سرپوش که میبرداشت آتشی بیرون می‌آمد سیاه‌تر و گرم‌تر بود تا بطبقه هفتم برد آتشی از آن بیرون آمد
که گمان کردم که مرا و مالک را و جمیع آنچه خدا آفریده است خواهد سوخت پس دست بر دیده‌های خود گذاشتم
و گفتم ای مالک امر کن آن را که سرد و ساکن شود و الا من میمیرم مالک گفت تو نخواهی مرد تا وقت معلوم
پس صورت دو مرد را دیدم که در گردن ایشان طوقهای آتش بود و ایشان را آویخته بودند
و بر سر ایشان گروهی ایستاده بودند و گرزهای آتش در دست داشتند و بر سر ایشان میزدند گفتم ای
مالک اینها کیستند گفت مگر نخواندی آنچه در ساق عرش نوشته بود و من خوانده بودم که حق تعالی بر ساق
عرش ده هزار سال پیش از آنکه دنیا یا آدم را خلق کند نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته و نصرته
بعلی اینها دو دشمن ایشان‌اند و ستم کنندگان بر ایشان‌اند یعنی ابوبکر و عمر علیهما اللعنة و کلینی بسند
معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که کفر در کتاب خدا بر پنج وجه است از جمله آنها
کفر جحود است و آن آن است که انکار کنند پروردگاری خدا را و گویند پروردگاری نیست و بهشتی

نیست وجهنمی

نیست و جهنمی نیست و این قول طایفه‌ای از زنادقه است که ایشان را دهریه میگویند و سید بن طاوس رضی الله عنه از کتاب
زهد النبی روایت کرده است از حضرت امیرالمؤمنین که حضرت رسالت فرمود بحق آن خداوندی که جان محمد در دست
قدرت اوست اگر قطره از زقوم را بر کوههای زمین بریزند فرو روند تا طبقه هفتم زمین و طاقت آن را نیاورند پس
چگونه خواهد بود حال کسی که آن طعام او باشد و بحق آن خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست اگر یک قطره از
غسلین را بر کوههای زمین بریزند هر آینه فرو روند تا زیر طبقه هفتم زمین و طاقت آن را نیاورند پس چگونه خواهد بود
حال کسی که آن آب او باشد و بحق آن خداوندی که جانم در دست اوست اگر یکی از مقامعی که خدا در قرآن فرموده است
بر کوههای زمین بگذارند هر آینه فرو روند تا پایین طبقه هفتم زمین و طاقت آن نداشته باشند پس چگونه
خواهد بود حال کسی که ایشان را بآن بکوبند و ایضا از کتاب مذکور روایت کرده است که چون این آیه نازل شد که
بدرستی که جهنم وعده‌گاه جمیع ایشان است از برای آن هفت در است از برای هر دری از ایشان حصه‌ای قسمت کرده شده از
کافران و عاصیان امت حضرت رسول گریست گریه شدیدی و اصحاب آن حضرت از برای گریه او گریستند و ندانستند
که جبرئیل چه خبر آورده است و نتوانستند از آن حضرت سؤال کنند و آن حضرت چون فاطمه را میدید شاد میگردید بعضی
از صحابه رفتند بخانه فاطمه که آن حضرت را بیاورند دیدند که آرد جو در پیش گذاشته است و خمیر میکند و میگوید
و ما عند الله خیر و ابقی پس سلام کردند بر آنحضرت و حال حضرت و گریه او را نقل کردند حضرت فاطمه برخاست و چادر کهنه
بر خود پیچید که دوازده موضع آن را با برگ خرما پینه کرده بود چون نظر سلمان بر آن چادر افتاد گریست و گفت واحزناه
قیصر پادشاه روم و کسری پادشاه عجم سندس و حریر میپوشند و فاطمه دختر محمد که بهترین خلق است چنین چادری
میپوشد چون فاطمه بخدمت پدر بزرگوار خود آمد گفت یا رسول الله سلمان تعجب میکند از لباس من بحق آنخدایی که
ترا براستی بخلق فرستاده است پنج سال است که نیست من و علی را مگر پوست گوسفندی که روزها بر آن
علف شتر میدهیم و چون شب میشود آن را فرش خود میکنیم و بالش ما از پوستی است که لیف خرما در
میان آن پر کرده‌ایم پس حضرت رسول فرمود ای سلمان دختر من در میدان کسی است که پیش رو همه خواهد بود که پیش از همه
همه کس به بهشت میرود پس فاطمه گفت ای پدر فدای تو شوم چه چیز باعث گریه تو شد حضرت فرمود جبرئیل این
دو آیه را آورد و حضرت فاطمه چون این دو آیه را شنید برو افتاد و فرمود وای وای بر کسی که داخل
جهنم شود پس سلمان گفت کاش گوسفند میبودم و مرا میکشتند و گوشت مرا میخوردند و پوستم را میدریدند و نام جهنم را نمی‌شنیدم
ابوذر گفت چه بودی اگر مادر مرا نمی‌زائید و نام جهنم را نمی‌شنیدم و عمار گفت دریغا اگر مرغی بودم در هوا
پروازی میکردم و بر من حسابی و عقابی نبود و نام جهنم را نمی‌شنیدم حضرت امیرالمؤمنین گفت کاش سباع گوشت
مرا میدریدند و مادرم مرا نمی‌زائید و نام جهنم را نمی‌شنیدم پس حضرت امیر دست بر سر گذاشت و میگریست

و میگفت وای از من بر ادر کی تو شهید بمیری قیامت در میان آتش میکردند و جلهای آتش گوشت ایشان
میدریدند چنانچه کسی کتان بپیاید ایشان می روید و بعد و جوع چنانکه کسی جلدهای ایشان میکند
و اسیری چنانکه کسی میدرد دهای ایشان نمیکند از آتش بیرون روند و از آتش می اشاممند و در میان طبقات
جهنم میکردند و بعد از پوشیدن پنبه و کتان جامهای آتش میپوشند و بعد از معانقه زنان با شیاطین
مقرون میکردند احادیث و آیات اوصاف جهنم و شدائد عقوبات آن بسیار است بهمین قدر درین رساله
اکتفا نمودیم و اکثر را در کتاب بحار الانوار ایراد کرده ام حق تعالی جمیع مومنان را از خواب غفلت بیدار و از
بیهوشی ضلالت هشیار گرداند بحق محمد و آله الطاهرین **فصل پنجم** در بیان اعراف است حق تعالی فرموده
و ندا کنند اصحاب بهشت اصحاب آتش را که ما یافتیم آنچه را وعده داده بود ما را پروردگار ما که حق بود
پس آیا یافتید شما آنچه وعده داده بود شما را پروردگار شما که حق بود گویند بلی پس ندا کند ندا کننده
ندا کنندهٔ در میان ایشان که لعنت خدا بر ظالمان است که منع میکردند مردم را از راه خدا
و راه خدا را کج میخواستند و ایشان بآخرت و قیامت کافر بودند در احادیث متواتره از طریق عامه و خاصه وارد
شده است که موذن که در قیامت این ندا را خواهد کرد حضرت امیر المومنین خواهد بود و از ابن عباس روایت
کرده اند که ثعلبی در کتاب خود نام آن موذن که مردم میدانند بلکه او عین است که در این آیه مذکور شده است او
ندا خواهد کرد که لعنت خدا بر ستمکاران است که تکذیب کردند بولایت و امامت من و استخفاف کردند
بحق من پس فرموده است در میان بهشت و دوزخ حجابی خواهد بود که فرموده اند که آن اعراف است که حصار
میان بهشت و دوزخ و فرموده است بر اعراف مردانی چند هستند که میشناسند هر یک را بسیمای ایشان
و ندا کنند اصحاب بهشت را که سلام بر شما باد و داخل بهشت نشده اند و ایشان طمع دارند که داخل
و چون میل ایشان کردیده میشود بسوی اصحاب آتش گویند ای پروردگار ما مگردان ما را با گروه
ظالمان و ندا کنند اصحاب اعراف مردانی چند را که میشناسند ایشان را بسیمای ایشان و گویند فایده نبخشید
بشما جمع کردن شما اموال و اسباب دنیا را و تکبری که از قبول حق و اهل حق میکردید آیا اینها بودند که
شما قسم میخوردید که بر حمت خدا ایشان نخواهند رسید پس اینها را گفتند داخل شوید در بهشت خوفی بر شما از عذاب
نخواهد بود این است ترجمه ظاهر الفاظ آیات و مفسران خلاف کرده اند در معنی اعراف و رجالی که در
آن هستند و مشهور آن است که اعراف حصاری در میان بهشت و جهنم چنانچه در جای دیگر فرموده است
که در میان ایشان سوری حصاری میزنند که دری دارد و ظاهرش در آن رحمت است که بجانب
بهشت باشد و باطنش از قبل آن عذاب است که طرف جهنم باشد و بعضی گفته اند اعراف کنگرها و بالاهای

و بالاهای آن حصار است و بعضی گفته اند صراط است و اول اشهر است و ایضا خلاف کرده اند در مردانی که در اعراف
میباشند بعضی گفته اند که جماعتی اند که حسنات و سیئات ایشان برابر است حسنات ایشان مانع است از آنکه ایشان
بجهنم روند و گناهان ایشان مانع شده است میان ایشان و بهشت پس ایشان را در این موضع نگاه میدارند تا خدا
حکم در حق ایشان بکند خواهد پس ایشان را داخل بهشت میکنند و بعضی گفته اند ملائکه اند بصورت مردان که اهل بهشت
و جهنم را میشناسند و خازنان بهشت و جهنم هر دو هستند یا حافظان اعمال الناس که گواهی در آخرت بر مردم و بعضی
گفته اند نیکان و بهترین مومنان اند و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده است که اعراف موضع بلندی است بر صراط که
علی و حمزه و جعفر و عباس در آنجا میباشند و دوستان خود را میشناسند بسفیدی رو و دشمنان خود را بسیاهی
رو و احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام وارد شده است که مائیم اصحاب اعراف که میشناسیم هر کس را
بسیمای او و هر که ما را میشناسد و ما او را میشناسیم او را داخل بهشت میکنیم و هر که منکر ما باشد ما او را بجهنم
داخل جهنم میکنیم و در بعضی روایات دیگر وارد شده است که اهل اعراف جمعی از مستضعفین عاقبت و مرجون لامر الله
و منافقین شیعه که حسنات و سیئات ایشان برابر باشد خواهند بود و مقتضای جمع بین الاخبار آن است که اصحاب
اعراف که حاکم در اعراف اند رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم خواهند بود و کمل مومنان حقیقی از اول مرتبه
را از بهشت بیکرداند و از صراط میکذرانند و دشمنان خود را و کفار و منافقان متعصب را بجهنم میفرستند و جمعی
از منافقان شیعه و مستضعفان عامه که بعد از این مذکور خواهند شد ان شاء الله اهل اعراف اند که ایشان موقوف
میمانند در اعراف تا آنکه جمیع ایشان بشفاعت حضرت رسالت و اهل بیت او صلوات الله علیهم داخل بهشت میشوند
یا بعضی از ایشان که قابل شفاعت هستند داخل بهشت میشوند و بعضی همیشه در اعراف میمانند هر دو محتمل است
چنانکه ابن بابویه رحمه الله علیه در رساله عقاید گفته است که اعتقاد ما در اعراف آن است که حصاری است در میان
بهشت و جهنم و بر آن مردانی چند هستند که میشناسند هر کس را بسیمای ایشان و آن مردان رسول خدا و اوصیای
او ائمه علیهم السلام که داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشان را بشناسد و ایشان او را بشناسند و داخل جهنم نمیشود مگر کسی
که ایشان را نشناسد و ایشان او را نشناسند و مرجون لامر الله در اعراف خواهند بود یا عذاب خواهد
کرد حق تعالی ایشان را یا از ایشان خواهد گذشت ایشان یعنی گناه ایشان را خواهد آمرزید و داخل بهشت خواهد کرد
و شیخ مفید قدس الله روحه گفته است اعراف کوهی است در میان بهشت و دوزخ و بعضی گفته اند حصاری است
در میان اینها و مجملی در این باب آن است که مکانی است که نه از بهشت است و نه از جهنم و احادیث در این باب
وارد شده است و چون روز قیامت شود در اعراف خواهند بود رسول خدا و امیر المومنین و امامان از ذریت
صلوات الله علیهم و ایشان اند آنها که خدا فرموده است و علی الاعراف رجال و حق تعالی با ایشان میشناسانند

اصحاب جنت و اصحاب جهنم را بعلامتی چند که در سیمای ایشان ظاهر میگردد از آنجا که فرموده است یعرفون کلاً بسیماهم
و ایضاً فرموده است یعرف المجرمون بسیماهم یعنی در قیامت شناخته میشوند مجرمان و گناهکاران بسیمای ایشان و فرموده
ان فی ذلک لآیات للمتوسمین یعنی بدرستیکه در این قصه علامات است که در میان خلق اولیا فرقه هستند که توسم میکنند خلق را و علامات
ایشان را ملاحظه مینمایند و بسیمای ایشان را میشناسند و حضرت امیر المؤمنین سؤال کرد از ابن الکوا فرمود منم صاحب
وسم و مراد علم آنحضرت است باحوال مردم بفراست و از حضرت باقر منقولست که مائیم متوسمین که خدا فرموده است
و از بعض ایشان شفاعت میباشد و بعضی در اعراف هستند تا رحمت بعض ایشان را که داخل جنت شوند
بشفاعت رسول و امیر المؤمنین و ائمه صلوات الله علیهم و بعضی گفته اند که اعراف مساکن طایفه چند اند که در زمین
مکلف بوده اند که با اعمال خود مستحق بهشت یا جهنم گردند پس خدا ایشان را در آنجا ساکن میگرداند و عوض بدهد
ایشان را بر المهائی که در دنیا بایشان رسیده است بدعوتی جنت که دیگر نیست از منازل اهل ثواب که با اعمال خود مستحق
شده اند و در بهشت باشند و این آنکه ذکر کردیم عقل بان راه دارد اما اخبار در این باب وارد نشده است
و حق تعالی حقیقت حال را بهتر میداند و آنچه متیقن است آنست که اعراف مکانیست میان بهشت و جهنم و جمعی میایستند
در آنجا جمعی از خلق که بعضی گویند در قیامت جماعتی مرجون لامر الله در آنجا خواهند بود و بعضی
از ایشان جمعی اند که حال ایشان حکم خواهد شد تا اینجا کلام شیخ مفید بود رحمه الله شیخ طبرسی رحمة الله علیه
روایت کرده است از حضرت صادق که اعراف تلهای است میان جنت و نار و بر اعراف باز میدارند هر پیغمبری
و هر خلیفه پیغمبری را با گناهکاران اهل زمان خود همچنانکه سرکرده لشکری با ضعیفان لشکر خود و گناهکاران ایشان
محافظت نماید و نیکوکاران پیشتر به بهشت رفته اند پس سلام میکنند گناهکاران بر ایشان چنانکه حق تعالی
فرموده است و نادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم پس خبر داده است که خدا که ایشان داخل بهشت نشده اند
و لیکن طمع دارند و امید دارند که داخل شوند فرموده است لم یدخلوها و هم یطمعون یعنی این گناهکاران داخل بهشت نشده اند
و طمع دارند که خداوند رحیم ایشان را داخل بهشت کند بشفاعت پیغمبر و امام علیهما السلام و نظر میکنند این گناه
کاران بسوی اهل جهنم و میگویند پروردگارا ما را با گروه ستمکاران مگردان پس ندا میکنند اصحاب
اعراف که پیغمبران و خلفای ایشانند با مردی که از جهنم اند … داخل شوید در بهشت خوفی بر شما نیست
و لا انتم تحزنون … نخواهید شد و ایضاً شیخ طبرسی و صفار و بعضی دیگران روایت کرده اند از اصبغ ابن نباته که گفت روزی
در خدمت حضرت امیر المؤمنین بودم عبدالله ابن الکوا آمد و از آنحضرت از تفسیر این آیه سؤال کرد
حضرت فرمود وای بر تو ای پسر کوا ما در روز قیامت بر اعراف میایستیم میان جنت و نار هر که ایمان
بما آورده و یاری ما کرده است میشناسیم او را بسیمایش و او را داخل بهشت میکنیم و هر که دشمن ما است

میشناسیم او را بسیمای او و او را داخل جهنم میکنیم یعرفون کلاً بسیماهم یعنی آن مردانی که بر اعراف میایستند
که ما اهل بیتیم میشناسند جمیع خلایق را بسیماهای ایشان اهل بهشت را بسیمای مطیعان و اهل جهنم را بسیمای عاصیان
و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق روایت کرده است که اعراف موضع بلندیست میان جنت
و نار و رجال ائمه علیهم السلام میایستند بر اعراف با بعضی از شیعیان خود که گناهکار بوده اند و مؤمنان کامل بی حساب به بهشت
رفته اند پس میگویند ائمه بان شیعیان خود که گناهکارند که نظر کنید بسوی برادران مؤمن خود که بی حساب داخل
بهشت شدند پس سلام میکنند بر ایشان و اینست معنی آنکه بشفاعت ائمه بر ایشان ملحق گردند پس ائمه بان شیعیان
میگویند که نظر کنید بسوی دشمنان خود در جهنم چون نظر کنند استغاثه کنند که پروردگارا ما را با ایشان ملحق
مکن و این معنی کلام ائمه علیهم السلام است که گناهکاران را بسیمای ایشان میشناسند از دشمنان خود پس گویند
الله گوینده چه فایده بخشید بشما آنچه جمع کردید در دنیا از اموال ما و آنچه تکبر کردید بسبب آن و عصیان حق میکردید
پس گویند بایشان که اینها شیعیان برادران من اند که شما در دنیا سوگند یاد میکردید که رحمت خدا شامل حال ایشان
نخواهد شد پس گویند ائمه بشیعیان گناهکار خود که داخل شوید در بهشت بی شما خوفی نیست و اندوهی بر شما نیست
فرموده است و ندا کنند اصحاب النار اصحاب الجنة که بریزید بر ما از آب یا از آنچه خدا روزی کرده است شما را
اهل بهشت گویند بایشان که خدا حرام کرده است اینها را بر کافران که دین خود را لهو و لعب و بازیچه گرفتند و مغرور
کرد ایشان را زندگانی دنیا پس امروز فراموش میکنیم ایشان را چنانچه ایشان فراموش کردند ملاقات این روز را
و آیات ما را انکار میکردند فصل سیم در بیان جماعتی است که در آخرت داخل جهنم میشوند و جمعی که در آن مخلد
نمیباشند و جمعی که در آن مخلد میباشند بدانکه خلافی نیست در آنکه اهل بهشت مخلد در نعیم بهشت خواهند بود
و هر که داخل بهشت شود خدا او را بیرون نیاورد و عذابی دیگر نخواهد بود و خلافی نیست میان اهل اسلام
در آنکه کفار و منافقان که حجت بر ایشان تمام شده باشد مخلد اند در عذاب جهنم و عذاب از ایشان برداشته
نخواهد شد و روایات بسیار در این باب گذشت و اطفال و مجانین و ابلهان اهل جهنم نمیشوند و کودکان یا
داخل بهشت میشوند یا در اعراف خواهند بود یا تکلیف دیگر بایشان خواهد شد و جمعی از مستضعفان و احمقان
که تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد یا جمعی که دور از بلاد اسلام باشند و تفحص دین حق نتوانند کرد یا در زمان
جاهلیت و فطرت باشند که حجت بر ایشان تمام نشده باشد داخل مرجون لامر الله اند و احتمال نجات در باره
ایشان هست و خلافی نیست در آنکه کسی که منکر یکی از ضروریات دین اسلام باشد در حکم کافر است و مخلد
در نار است و ضروری دین اسلام آنست که بدیهی شده باشد در دین اسلام و هر که صاحب این دین باشد
آن را داند مگر نادری مثل کسی که تازه مسلمان شده باشد و همچنین در آن ضروری نشده باشد مثل نفاق

و روزه ماه مبارک رمضان و حج و زکوة و امثال اینها کسی که ترک اینها کند کافر نیست و کسی که حلال داند ترک اینها را
کافر است و مستحق قتل است و هم چنین اگر فعلی از او صادر شود که متضمن استخفاف بدین یا حرمات الهی باشد
مثل انکه معاذ الله مصحف مجید را بسوزاند یا در قاذورات اندازد یا لگد بر آن بزند یا حق تعالی را یا ملائکه را یا یکی
از انبیا یا ائمه علیهم السلام را دشنام دهد یا سخنی بگوید که متضمن استخفاف باشد خواه در نظم یا نثر یا کعبه
معظمه را بی جهتی خراب کند یا احادیث را مهمل دانسته اهانت کند و هم چنین بر روضات مقدسه حضرت رسول و ائمه
علیهم السلام استخفاف کند بقول یا بفعل یا تربت شریف حسین صلوات الله علیه را استخفاف کند و لگد
بر انها زند مثل انکه والعیاذ بالله بان استنجا نماید یا نسبت بکتب حدیث شیعه استخفاف نماید یا بت یا غیر بت
معبود خود قرار دهد و ان را بقصد عبادت سجده کند یا اشعار کفر که متضمن الحاد و کفر باشد ظاهر کرده باشد مثل
انکه زنار ببندد باین قصد یا بلباس خاص بدین گبران و هنود در آید بقصد اظهار شعار ایشان و بعضی دیگر در
ضمن ضروریات دین مذکور خواهد شد انشاء الله و در تطهیر شیعه اما قسم دوم از مسلمانان زیدیه و فطحیه و واقفیه
و کیسانیه و ناووسیه و سایر فرق مخالفان اگر انکار یکی از ضروریات دین اسلام کنند ایشان کافر و نجس
و مخلد در جهنم اند مانند خوارج که بر امام زمان خروج کرده اند و ناسزا نسبت با ائمه علیهم السلام میگویند مانند
خارجیان عمان یا غلات که ائمه علیهم السلام را خدا دانند یا بجز از پیغمبر دانند یا گویند خدا در ایشان حلول کرده و
یا ایشان را خالق عالم دانند بنابر بعضی احادیث و نواصب که عداوت با ائمه علیهم السلام یا بعضی از ایشان
داشته باشند زیرا که وجوب محبت ایشان از ضروریات دین اسلام است و از حضرت صادق منقولست که غسل مکن
جایی که در ان جمع میشود غساله حمام زیرا که در ان غساله ولد الزنا میباشد و غساله ناصبی و ناصبی بدتر
از ولد الزنا و بدرستی که حق تعالی خلق نکرده است بدتر از سگ و ناصبی نزد خدا خوارتر است از سگ و بعضی که
خوارج را حکم کردند [illegible] بصورت [illegible] میل با ایشان نمی کنند و داخل در اتش اند و بعضی از فرق
مخالفان دو قسم اند اول متعصبی چند اند که حجت بر ایشان تمام شده است و علم به بطلان مذهب خود دارند
و از برای تعصب و اغراض دنیویه انکار حق می نمایند یا باعتبار متابعت اباء و اسلاف بدین باطل
قایل شده اند و قوت تمیز میان حق و باطل دارند و تفحص دین نمی کنند و خود را از اغراض باطل خالی نمی کنند
که حق بر ایشان ظاهر شود و تفحص دین حق نمی کنند که حق بر ایشان ظاهر شود با انکه قوت تمیز دارند
و دوم جماعتی چند اند که ضعیف العقل اند یا باعتبار ضعف عقل تمیز میان حق و باطل نمی توانند کرد
یا در بلادی که اهل حق نیستند و قدرت بر هجرت و تفحص دین حق ندارند یا در زمان فترت و جاهلیت اند و اهل باطل
غالب اند و اهل حق از خوف پنهان اند و حق بر ایشان ظاهر نشده است و امثال ایشان چنانکه ایشان را

یا تمام شد یا جماعتی خواهیم ساخت در میان جمله ان است که ایشان داخل جهنم اند الا من رحم الله و در حکم بکفر ایشان میان
کردن حکم با ایمان ایشان در امور اخرت حال ایشان معلوم نمیشود چنانکه حق تعالی فرموده است مگر مستضعفان
از مردان و زنان و اطفال که استطاعت حیله ندارند و راه بجایی نمی برند و هدایت نمی یابند و الحق را پس این جماعت شاید خدا
عفو کند از ایشان که خدا عفو کننده و امرزنده است و احادیث بسیار در تفسیر این ایه که مذکور شد روایت است
که مراد جماعتی چند اند که حیله نمی توانند کرد که داخل کفر شوند و راه نمی یابند که داخل ایمان شوند و ایشان اطفال اند
و اطفال از مردان و زنان که عقل ایشان مثل عقل کودکان است و بعضی گفته اند که مستضعف کسی است که ولایت
اهل بیت را نشناسد و داند که بعضی اند و نمی شناسد ایشان را که کیند و بعضی از روایات و احادیث است که هر که اختلاف
مذاهب را بداند او مستضعف نیست و بانحضرت صلی الله علیه و آله فرموده است که جماعتی دیگر هستند که تا اخر که بیاید خدا
حکم ایشان را تا امر خدا در باب ایشان معلوم شود یا عذاب می کند ایشان را یا توبه ایشان را قبول میکند و
[illegible] داخل بهشت میشوند [illegible] که اگر [illegible] بر حق [illegible]
[illegible] و خلق ایشان را [illegible] که از ایشان [illegible]
[illegible] [illegible] کسی [illegible]
[illegible] اند [illegible] نیکو دانسته باشند و عارف باشند ناصبی نمی شوند و داخل ایشان را
[illegible] [illegible] از کتاب [illegible] ابن ابراهیم
که گفت [illegible] امام [illegible] که گفتم [illegible] داخل بهشت میشود کسی که ایشان
خود را مثل انکه [illegible] نشناسد و شیعه نباشد داخل میشوند و سلام کرد و گفتم
[illegible] [illegible]
[illegible] داشته باشند [illegible] ابراهیم [illegible] کرد گفتم ای سید
من گفت [illegible] او عیب او و عذاب او مکر [illegible] داخل بهشت میشود [illegible] که مثل تو عارف
و شیعه باشد گفتم بلی والله گفتم [illegible] اگر چنین باشد که کسی داخل بهشت نخواهد شد مگر
کسی که [illegible] داخل بهشت میشوند که ایشان را [illegible] ای [illegible] کفتم [illegible]
[illegible] او [illegible] و فضل او و اما جماعت اول
که متعصب مخالفان اند در باب ایشان خلافی است بعضی گفته اند که ایشان در دنیا و اخرت هر دو حکم
کفار دارند و مخلد اند و در اخرت مخلد در جهنم اند [illegible] چون قایلند و اکثر

علمای امامیه را اعتقاد آن است که در دنیا حکم اسلام بر ایشان جاری می‌است و در آخرت مخلد در جهنم اند
کفر ایشان بعد از مخلد در جهنم از جهنم بعید است بنابر اینکه داخل بهشت نمی‌شوند و در اعراف خواهند بود یا در بهشت
قایل شده‌اند که بعد از عذاب طولانی داخل بهشت می‌شوند و این قول نادر و ضعیف است و علامه حلی رحمه الله
در شرح یاقوت گفته است اما اهل سنت که منکر خلافت بی فصل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اند اکثر اصحاب
ما قایل اند که ایشان کافرند و بعضی گفته‌اند که ایشان فاسق اند و آنکه قایل اند که ایشان فاسق اند اختلاف
کرده‌اند در حکم ایشان در آخرت اکثر گفته‌اند که ایشان مخلد در جهنم اند و بعضی گفته‌اند که خلاص می‌شوند از
عذاب و داخل بهشت می‌شوند و این قول شاذ و نادر است نزد مصنف و قایل شده است که از عذاب خلاص
می‌شوند اما داخل بهشت نمی‌شوند و باقی که دلالت بر کفر مخالفین می‌کنند و آنکه ایشان مخلد در نار اند
و اعمال ایشان مقبول نیست از طرق عامه و خاصه متواتر است و قول بآنکه مخلد در جهنم نیستند یا داخل بهشت
می‌شوند قولی است در نهایت ندرت و قایل بآن معلوم نیست و آن در میان متاخرین متکلمین مشهور است که
از اخبار و اقوال و آثار و قولی اخبار ابن بابویه رحمة الله علیه در رساله اعتقادیه گفته است که هر که دعوای
امامت کند و امام نباشد ظالم و ملعون است و هر که امامت را از اهلش منع کند ظالم و ملعون است و حضرت رسول
فرموده است که هر که انکار کند امامت علی را بعد از من انکار پیغمبری من کرده است و هر که انکار پیغمبری من کند
انکار ربوبیت خدا کرده است و گفته است اعتقاد ما در حق کسی که انکار امامت امیرالمؤمنین و ائمه ما بعد از او کند آنست
که او مثل کسی است که انکار پیغمبری پیغمبران کرده است و اعتقاد ما در باب کسی که اقرار کند بامامت امیرالمؤمنین و انکار کند یکی از امامان بعد
او را چنین است که گویا ایمان آورده بجمیع پیغمبران و انکار کند پیغمبری محمد صلی الله علیه و آله و حضرت صادق فرموده که منکر آخر ما
مثل منکر اول ماست و حضرت رسول فرموده که امامان بعد از من دوازده نفرند اول ایشان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است
و آخر ایشان قائم است علیهم السلام اطاعت ایشان اطاعت من است و معصیت ایشان معصیت من است هر که انکار کند یکی از
ایشان را انکار من کرده است و حضرت صادق فرموده که هر که شک کند در کفر دشمنان و ستم کنندگان بر ما کافر است
ما در ایشان که با علی جنگ کرده است حضرت پیغمبر فرموده که هر که با علی جنگ کند با من جنگ کرده است و هر که با علی جنگ کند
با من جنگ کرده است و هر که با من جنگ کند با خدا جنگ کرده است و بحضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام گفت
من جنگم با هر که با ایشان جنگ کنند و صلحم با هر که با ایشان صلح کنند و اعتقاد ما در بیزاری آنست که بیزاری جوییم
از آن بتهای چهارگانه یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و معویه و از زنان چهارگانه یعنی عایشه و حفصه و هند و ام الحکم و از
جمیع اشیاع و اتباع ایشان و آنکه ایشان بدترین خلق خدا اند و آنکه تمام نمی‌شود اقرار بخدا و رسول و ائمه مگر
به بیزاری از دشمنان ایشان و شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب المسائل گفته است که اتفاق کرده‌اند امامیه بر آنکه هر که انکار کند

امامت احدی از ائمه علیهم السلام و انکار کند چیزی را که خدا بر او واجب کرده است از فرض اطاعت ایشان پس او کافر گمراه است و مستحق
خلود در جهنم است و در موضع دیگر گفته است که اتفاق کرده‌اند امامیه بر آنکه اصحاب بدع همه کافرند و بر امام لازم است که ایشان را
توبه بفرماید در وقتی که متمکن باشد بعد از انکار ایشان و اقامه حجت بر ایشان تمام کند اگر توبه کنند از بدعتها و برگردند و الا
باید قتل کند و هر که از ایشان بمیرد بر آن مذهب از اهل جهنم است و سید مرتضی
در شافی و شیخ طوسی در تلخیص شافی گفته‌اند که نزد ما امامیه ثابت است که هر که جنگ کند با امیرالمؤمنین کافر است و دلیل بر این
اجماع فرقه محقه امامیه است و اجماع ایشان حجت است و ایضا معلوم است که هر که با آن حضرت جنگ کند منکر امامت او خواهد بود و انکار
امامت او کفر است چنانکه انکار نبوت کفر است زیرا که ما جهل هر دو در یک مرتبه است پس استدلال کرده‌اند باحادیث بسیار
در این باب و شیخ زین الدین علیه الرحمه در رساله حقایق الایمان بعد از نقل بسیاری در این باب گفته است معلوم میشود که کفر و انحراف ایشان
اجماعی است و اینها مجموع اخبار در این باب ظاهر میشود آن است که ضعیفین از مخالفان در احکام آخرت حکم کافر دارند
و از جهنم هرگز بیرون نمی‌آیند و در دنیا بحکم کفار نیستند [illegible] تحصیل آن است که دولت بر باطل که دولت حق پیش از ظهور حضرت
قایم علیه السلام است خدا اهل حق را رخصت داده است در معاشرت و مواصلت و معامله با مخالفین و هر چند خواهد شد در این دولت باطل آنکه
احکام اسلام را بر ایشان جاری کرده‌اند که جان و مال ایشان محفوظ بوده باشد و حکم بطهارت ایشان بکنند و دختر
ایشان را حلال داشته و دختر به ایشان بخواهند و میراث ایشان ببرند و از ایشان بگیرند و سایر احکام اسلام بر ایشان
جاری کنند تا بر شیعیان کار تنگ نشود در دولت ایشان و چون حضرت صاحب الزمان ظاهر شود حکم به بیرون کردن ایشان
کند و در همه احکام مثل سایر کفار باشند چنانکه شیخ مفید علیه الرحمه و شهید ثانی باین تصریح کرده‌اند و باین جمع میان
همه احادیث میشود و ایضا ممکن است که گوییم که حکم در این زمان شبیه بر ایشان هست که بمجرد حکم اسلام بر ایشان در دنیا
میشود و در زمان حضرت قایم علیه السلام چون حق ظاهر و صریح شود و معجزات ظاهر شود اسلام انکار میکنند حکم سایر کفار
دارند و از جمله احادیثی که دلالت بر کفر ایشان دارد حدیثی متواتر است که عامه و خاصه روایت کرده‌اند از رسول خدا که
هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرده خواهد بود بمرگ جاهلیت و از حضرت صادق منقول است که هر کسی که
خدا نظر رحمت نمی‌کند بایشان در قیامت و اعمال ایشان را قبول نمی‌کند و عذاب الیم برای ایشان خواهد بود کسی که
دعوای امامت کند و از جانب خدا منصوب نباشد و کسی که انکار کند امامی را که از جانب خدا منصوب شده است و کسی که
گمان کند که این دو کس در اسلام بهره دارند و در احادیث بسیار تاویل ایات که در عذاب و آتش ابدی کفار وارد شده
باهل بیت و مخالفان کرده‌اند و ایضا در احادیث بسیار وارد شده است که هر ناصبی هر چند عبادت کند
با حال این ایات عاملة ناصبة تصلی نارا حامیة یعنی عمل کنند و تعب کشند است با ناصبی و ملازم آتش
خواهد بود و در احادیث معتبره در ثواب الاعمال وارد شده است که ناصبی از بیت که اهل بیت

اهل‌بیت داشته باشد هیچ کس نیست که بگوید من دشمن محمد و آل محمدم و لیکن ناصبی کسی است که با شما شیعیان دشمنی کند و داند
که شما شیعه ما ایید و ولایت ما دارید و تبری از دشمنان ما می‌کنید و ابن ادریس رحمه الله در کتاب سرائر از کتاب مسائل
محمد بن علی بن عیسی روایت کرده است که نوشتم بخدمت امام علی نقی ع و سؤال کردم که آیا احتیاج هستیم در امتحان ناصبی
بزیاده از این که ابوبکر و عمر را تقدیم کند بر امیرالمؤمنین و اعتقاد بامامت ایشان داشته باشد حضرت در جواب نوشت که هر که
این اعتقاد داشته باشد او ناصبی است و ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که در شب
معراج چون مرا باسمان بردند حق تعالی بمن وحی کرد در باب محمد و علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم و گفت ای محمد اگر بنده
مرا عبادت کند تا آنقدر که مانند مشک پوسیده شود و بیاید بنزد من و انکار وجوب ولایت و امامت ایشان بکند او را
در بهشت خود ساکن نگردانم و در زیر عرش خود جا ندهم و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری ع فرموده در تفسیر این آیه بلی من کسب
سیئة و احاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون یعنی بلی هر که کسب کند گناهی را و احاطه کند باو خطای
پس ایشان اصحاب جهنم اند و همیشه در آن خواهند بود و حضرت فرمود که گناهی که احاطه باو می‌کند آن است که او را بیرون کند
از جمله دین خدا و نزع کند او را از ولایت و معصیت خدا و ایمن گرداند او را از غضب خدا و آن شرک بخدا است و کفر باو و کفر
بنبوت محمد ص و کفر بولایت علی بن ابی طالب و خلفای او هر یک از اینها سیئه ایست که باو احاطه کرده است یعنی احاطه
باعمال او کرده است و همه را باطل و محو کرده است و عمل کنندگان این سیئه احاطه کننده اصحاب نار اند و همیشه در جهنم خواهند بود
و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر ع روایت کرده است در تفسیر این آیه که هر که انکار کند امامت علی بن ابی طالب را
پس او اصحاب آتش است و همیشه در جهنم خواهد بود و عیاشی از حضرت صادق ع روایت کرده است که دشمنان علی ع در جهنم خواهند بود
ابد الآباد و هرگز بیرون نخواهند آمد و در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت باقر ع روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین ع
فرمود که چون روز قیامت شود ندا کند منادی از آسمان که کجاست علی بن ابی طالب من بین کوئین [illegible] علی کریم سیم پس
پیغمبر و وصی او و دوستان او پس بمن گویند که داخل بهشت شو امر بمن [illegible] شیعه [illegible] امان بخشید
تو از ایشان را از [illegible] داخل بهشت شوید امیر [illegible] و هذا الا [illegible]
هر کس و در علل از حضرت امام موسی ع روایت کرده است که در هر وقت هر زمان که ابن [illegible] می‌کنند جد ایشان را
لعنت می‌کنند گفتند چرا گفت برای آنکه انکار حق ما می‌کنند و تکذیب ما می‌کنند در امامت و در معانی الاخبار
بسند معتبر روایت کرده است که حضرت فرمود که فرقی که در میان دین حق و ولایت اهل‌بیت [illegible]
و میان اهل عام هر که مخالف ولایت [illegible] ولایت و امامت اهل‌بیت [illegible] است هر چند از نسل محمد و علی و فاطمه
باشد و بسند حسن کالصحیح [illegible] هر که مخالفت شما کند [illegible] ولایت [illegible]
هر چند از نسل علی و فاطمه باشد و در عقاب الاعمال از آن حضرت روایت کرده است که حق تعالی علوم [illegible]

خود خلقش قرار داده است و غیر او شافعی نیست هر که متابعت او کند مؤمن است هر که انکار او کند کافر است هر که [illegible] کند
کند در او مشرک است و ایضا از آن حضرت روایت کرده است که اگر انکار امیرالمؤمنین ع کنند جمیع هر که در زمین است خدا همه را
عذاب کند و داخل جهنم کند و ایضا در اکمال الدین از حضرت کاظم ع روایت کرده است که هر که شک کند در معرفت امام هر زمان [illegible]
او و یعنی او کافر است [illegible] و در کتاب اختصاص از حضرت کاظم ع روایت کرده است که [illegible]
پیغمبر را دوست ندارد [illegible] با ایشان [illegible] از ایشان را کم کند باید که [illegible]
[illegible] از ولایت [illegible] و در تقریب المعارف روایت کرده است که [illegible] حضرت علی بن الحسین علیهما السلام
[illegible] بس که مرا [illegible] را خبر ده از حال ابوبکر و عمر حضرت فرمود که کافر بودند و هر که ایشان را
دوست دارد کافر است و ایضا روایت کرده است که ابو حمزه ثمالی از آن حضرت از حال ابوبکر و عمر سؤال کرد فرمود که کافرند
و هر که ولایت ایشان داشته باشد کافر است و در این باب احادیث بسیار است و در کتب حدیث متفرق است و اکثر
[illegible] روایت [illegible] باب [illegible] گناهان کبیره کرده باشند [illegible] خلافی نیست
علمای امامیه که ایشان مخلد در جهنم نخواهند بود و بشفاعت رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم البته [illegible] ایشان
[illegible] اهل‌بیت [illegible] اما [illegible] بعضی از ایشان [illegible] داخل جهنم شوند و شفاعت با ایشان
ملحق نگردد یا آنکه بفضل خدا هیچ یک داخل جهنم نشوند و عقاب ایشان باز در دنیا است باز در برزخ [illegible]
مختلف احادیث در این باب اختلاف و ابهام بسیار دارد [illegible] سبب این اختلاف و ابهام آن است که شیعه جرأت
[illegible] کبایر و معاصی ننمایند و معتزله از اهل سنت را اعتقاد آن است که اصحاب کبایر در جهنم مخلدند
[illegible] ابن بابویه بسند حسن کالصحیح از حضرت کاظم ع روایت کرده است که مخلد در جهنم نخواهند بود
[illegible] اهل کفر و انکار و اهل ضلال و شرک و هر کس که اجتناب از گناهان کبیره کرده باشد از مؤمنان او را از
گناهان صغیره سؤال نمی‌کنند حق تعالی می‌فرماید اگر اجتناب کنید از کبایر [illegible] کرده شما از آن تکفیر می‌کنیم [illegible]
گناهان شما را و داخل می‌کنیم شما را در [illegible] نیکو [illegible] گفت [illegible] رسول الله چه شفاعت از برای
کی [illegible] و واجب می‌شود از مؤمنان فرمود که خبر داد مرا پدرم از پدرانش از علی ع که گفت شنیدم از رسول خدا ص که
نیست شفاعت من مگر از برای اهل کبایر از امت من و حال آنکه حق تعالی می‌فرماید و لا یشفعون الا لمن ارتضی یعنی
شفاعت نمی‌کنند شفاعت کنندگان مگر برای کسی که پسندیده باشد و کسی که مرتکب کبایر شده پسندیده نیست
حضرت فرمود که هیچ مؤمنی نیست که او را تحاب [illegible] گناهی بکند مگر [illegible] و پشیمان می‌شود از آن
و حضرت رسول ص فرموده که بس است پشیمانی از برای توبه و فرموده که هر که شاد کند او را حسنه او [illegible] کند گناه او
او را بد آید او مؤمن است پس کسی که پشیمان نشود از گناهی که مرتکب آن شده مؤمن نیست و از برای او شفا

واجب نیست و ظالم بر نفس خود خواهد بود و حق تعالی میفرماید که نیست در قیامت ظالمان را دوستی و نه شفیعی
که سخن او را بشنوند یا طاعت کنند و راوی گفت یابن رسول الله چه مؤمن نیست کسی که پشیمان نشود بر گناهی
که مرتکب آن گردد حضرت فرمود که زیرا که هر که مرتکب شود کبیره که میداند که آن گناه است و عالم باشد بعقاب او البته
گردد مادام البته پشیمان میشود بر آنکه کرده است و هر گاه پشیمان میشود بر آنکه کرده است هر گاه پشیمان میشود تائب
خواهد بود و مستحق شفاعت خواهد گردید و هر گاه نادم بر آن نباشد مصر خواهد بود و مصر آمرزیده نمیشود برای
آنکه مؤمن نیست باآنچه بر او لازم است بعقوبت گناهی که مرتکب شده است و اگر ایمان بعقوبت میداشت البته
پشیمان میشد و رسول خدا فرموده که کبیره نیست با استغفار و صغیره نیست با اصرار و اما آنکه خدا فرموده که
وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى یعنی شفاعت نمیکنند مگر برای کسی که خدا دین او را پسندیده باشد و دین اقرار است
بجزای بر حسنات و سیئات یعنی هر که دین او [illegible] و کسی که خدا دین او را پسندیده باشد البته پشیمان میشود
بر آنکه مرتکب شده است از گناهان چون میداند عاقبت آن را در قیامت و در تفسیر عسکری صلوات الله علیه
منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ولایت علی حسنه ایست که با آن ضرر نمیکند چیزی از سیئات
هر چند بزرگ باشد مگر آنکه [illegible] میرسد از تطهیر آن گناهان بمحنتهای دنیا و به بعضی از عذاب در آخرت
تا آنکه نجات بیابد از آن بشفاعت موالی طیبین او و عداوت و محبت اعداء علی و مخالفت آن حضرت سیئه ایست
که نفع نمیکند با آن هیچ چیز مگر آنکه منتفع میشوند در دنیا بسبب طاعتهای خود به نعمت و صحت و فراخی روزی
و بعد از آن در آخرت میشوند [illegible] چیزی از برای ایشان نخواهد بود پس فرمود که کسی که در محبت با دوستانش
که آل محمد [illegible] موالات علی [illegible] جای تو [illegible] و کسی که ولایت علی را اقرار با امامت او داشته باشد
و بیزاری جوید از دشمنان او و انقیاد نماید دوستان او را آتش جهنم خود نخواهد دید مگر بقدر کمی که جای او در
در جهنم باو نمایند و میگویند که اگر شیعه و موالی علی نبودی جای تو اینجا میبود مگر آنکه اگر گناه بسیار کرده باشد
او را در جهنم عذاب کنند بقدر آن گناهان تا پاک شود مثل آنکه آدم چرکین بدن خود را در حمام از چرک پاک
کند پس بشفاعت موالی و امامان خود از جهنم بیرون آید پس حضرت رسول فرمود که ای خدا بندگان ای گروه شیعه
و بدانید که بعضی از شما نزد [illegible] هر چند بسبب قبایح اعمال شما پس بترسید از خدا پس سعی کنید بطاعات
و عبادات در دنیا و [illegible] جهنم تکفند [illegible] احدی از محبان ما و محبان علی
کسی که چرکین کرده باشد نفس خود را بمخالفت محمد و علی و مرتکب محرمات شده باشد و ستم بر مردان مؤمن و زنان
مؤمنه کرده باشد و مخالفت کرده باشد شرایعی را که بیان کرده باشد [illegible] کثیف و چرک
آلوده بخبث بنی کسبه با محمد و علی صلوات الله علیهما که ترجیح نکند نجاست رفاقت نیکان و معاشرت و

و مصاحبت ملائکه مقربان نمایند مگر آنکه تا پاک کنند او را از آنچه او را داخل میکند در طبقه بالای جهنم
و بعضی از گناهان او را عذاب میکنند بمحنتهای ایشان هستند که محرمات بعضی از شیعه ایشان میرسد
بسبب بعضی از گناهان ایشان علیهم السلام بعضی از سرگردیدگان شیعیان خود را میغفرستند
که بر میبینند و میرانند ایشان را از میان مردم چنانکه میخواهند بر میگردند و داخل بهشت میکنند و بعضی از گناهان
ایشان کثرت است پس بالطبع کم شدن ایشان و بلیات و تعب کلان پادشاهان و غیر ایشان بایشان میرسد و آنچه
که در بدنهای ایشان میرسد تا آنکه از آن در قبر که ایشان ظاهر میشود و بعضی هستند که در بدنهای ایشان میشود و آنکه
اعانه ایشان [illegible] کنند اولیای ایشان سخن کنند تا آنکه ایشان باشد و اگر گناهی مانده که بعد از آن
ایشان بر سر گذرد میشود و اگر باز ماند که باید عرصه قیامت باکرهیت تعظیم شان بشود در طبقه بالای جهنم
عذاب میکشند و ایشان از اهل بیت باعث ایشان انتقام [illegible] عظیم ترانست وصفت ایشان را شیعه
ما اعنی باشند مخب ما بانند و عیب دوستان ما و دشمن دشمنان ما میکنید و نیست شیعه ما مگر کسی که پیروی
و متابعت ما کند و متابعت آثار ما نماید و اقتدا کند بما در اعمال ما و از ابن بابویه از حضرت امام رضا روایت
کرده است که فرمود که بخدا سوگند که ویل شما در جهنم داخل نخواهد شد کسی که یکی از شما داخل جهنم میشود که
آیه در کتاب خدا است فرمود که خدا فرموده که فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ مِنْكُمْ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ یعنی حال
کرده میشود از گناه او از شما [illegible] آدمی [illegible] یعنی با آیه حضرت فرموده که بخدا سوگند
که مقصود عثمان ابن الحسن اکرم باشد نباید بغضا [illegible] بطرف شود و کلینی از [illegible] از سید
کرده است که گفت بحضرت صادق [illegible] اصحاب ما [illegible] حال [illegible] فرمود که نمیشود از شیعیان ما برای
[illegible] و در بهشت بیمستان حضرت [illegible] سید جوانان [illegible]
من اعاده [illegible] فرمود که [illegible] اهل جهنم [illegible] خدا [illegible] شما اهل
اهل [illegible] جهنم [illegible] که ایشان [illegible] ایشان مجتمع [illegible]
[illegible] که شیعیان ما [illegible] در جهنم طلب میکنند و یکی از شما [illegible] بیابان [illegible] کلینی [illegible]
بسندهای بسیار روایت کرده است که [illegible] ابن ابراهیم [illegible] حضرت صادق [illegible] رسول الله فرمود
با علی در قیامت [illegible] شفاعت [illegible] و [illegible] شیعیان
[illegible] شیعیان [illegible] بهشت [illegible] جهنم [illegible] فرا [illegible]
[illegible] جهنم را [illegible] تفصیل داده ام
[illegible] ایشان [illegible] شما [illegible] ایشان [illegible]

تجیم بهشت را بیابید گوید ای مالک آیا طمع داری از برای ما که خدا تخفیف دهد از ما عذاب را مالک گوید بایستید مالک
گوید خدا حکم کرده است که در جهنم ابد الاباد بمانید پس ایشان را ندا کنند که ای اهل بهشت مبعوث شما پس بر ما الا الله و ایشان ابتدا
یکی از اهل جهنم یکی از اهل بهشت را ندا کند که آیا تو کم هستم خود من تو را سیر کردم و دیگری میگوید که آیا تو را آن بودی
و من ترا جامه دادم جان دیگری دیگری را خطاب کند آیا تو تو رسیدی و من ترا پناه دادم و دیگری بدیگری گوید
که آیا اسرار ترا پنهان نمی کردم و هم چنین هر کدام از ایشان حقی بر یکی از اهل بهشت داشته باشند یاد کنند و او تصدیق
نماید پس هر کو یند ما را ما کرد بی طلا از خدا بطلبید که بخشد بر ما بخشد پس از ما دعا کنند و خدا ایشان را بخشد و داخل
بهشت شوند بی ایشان را در بهشت ملامت کنند و ایشان را جهنمیان گویند بعلایشان گویند با ما که شفاعت ایشان
کرده اند که شما دعا کرده بود و خدا ما را از عذاب جهنم نجات داد پس دعا کن که این نام از ما برداد و در بهشت جائی را
به ما ده ایشان دعا کنند حق تعالی بادی را امر کند که بر دهان اهل بهشت بوزد و آن نام را فراموش کنند و ملکوا
در بهشت از برای ایشان قرار کند و حسین بن سعید در کتاب زهد بسند صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است
که گفت سؤال کردم از حضرت صادق در از جهنمیان از مؤمنی که پرسیده کردم و مسکنت کرد از جهنم بیرون می آیند پس ایشان را
نمی آورند بسوی چشمه ای که در پهلوی بهشت که آن را عین الحیوان میگویند پس از آب آن چشمه بر ایشان میریزند
پس بروند چنانکه سبزه ای که میروید که در بهشت و ملکی از ایشان میرود ویسند بسند صحیح دیگر روایت کرده است از عمر بن
ابان که گفت از حضرت صادق سؤال کردم از جماعتی که داخل جهنم میشوند که آیا همیشه در آنجا می باشند و داخل
بهشت میکنند فرمود اگر خواهی تو را خبر دهم بآنچه پدرم بمن فرمود پس میگفت سیفرمود که از جهنم جمعی بیرون می آورند
از جهنم بعد از آنکه زغال شده باشند پس میرود ایشان بسوی نهری که نزدیک در بهشت که آن را حیوان
میگویند و از آب آن بر ایشان میریزند پس گوشتهای ایشان و خونهای ایشان میرویند و ایضا بسند موثق از حضرت
باقر روایت کرده است که جماعتی را بیرون آورند از آتش از آن که مانند زغال شده باشند شفاعت ایشان را
بعد ایشان پس ببرند ایشان را بسوی نهری که آن را نهر حیوان میگویند پس غسل میکنند در آن نهر پس
گوشتهای ایشان و خونهای ایشان میروید و موی ایشان میروید و از ایشان کثافت و آثار سوختگی آتش زایل میشود و داخل بهشت
میشوند پس در بهشت ایشان را جهنمیان میگویند پس همه دعا کنند که خدا آن نام را از ایشان ببرد
پس ایشان بر داشته شود پس حضرت فرمود که دشمنان علی همیشه در جهنم خواهند بود و ایشان
شفاعت نخواهد رسید و بسند معتبر دیگر از حمران روایت کرده است که گفت بحضرت صادق عرض کردم
که شنیده ام میگویند که جماعتی را از آتش بیرون می آورند و می کشند که خدا جماعتی را از آتش بیرون خواهد آورد
و ایشان را بیرون خواهند آورد از اصحاب بهشت خواهند گرفت کرد آیا ممکن است که حق تعالی

و من و شما جهنمیان در بهشت چنین است از جهنم بیرون می آیند و در جهنم آتش نیست از آتش بیرون آمده باد و هم من خنق
در پایه سکن نخواهند بود یخچال سکه گدیان بهشت و بی نام اینها می باشد و من نمی خواهد تر نرم شما آن سخن
بکویم و حق که قائم ظاهر شود چنین از کفار ابتدا میشد بایشان خواهند که با علمای ایشان و ایشان را خواهد کشت و در جمیع البیان
تیمان حضرت امام این حدیث را از آنحضرت روایت کرده است و ایضا در کتاب زهد بسند صحیح از ابان بن تغلب روایت
کرده است که امام در باب جهنمیان گفت که داخل جهنم میشوند چندانکه خدا خواهد پس بیرون می آیند بعضی را در بسند صحیح از حضرت
امام محمد باقر روایت کرده است که آنچه که از جهنم بیرون می آیند از آنها اهل اسلام میگویند در جهنم
نخواهند بود هیچکدام از ایشان با اینها **مؤلف گوید** که این جماعت که در این احادیث مذکور شده است که از جهنم بیرون
می آیند و داخل بهشت میشوند محتمل است که جماعتی از شیعیان باشند که داخل جهنم شده باشند و ممکن است که بعضی از مستضعفین
بوده باشند و ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است در آنچه حضرت امام رضا از برای مأمون نوشته است
حضرت اسلام مذکور است که داخل جهنم نمی کنند مؤمنی را بسبب گناهی که کرده است و بیرون می کند از جهنم کافری را
و ما الا که او را دعید آتش فرموده است و داخل بهشت میشود و از اهل توحید اهل آتش میشوند و بیرون می آیند
از آن و شفاعت از برای ایشان جایز است و در خصال حدیثی از حضرت صادق منقول است روایت کرده است
در کتاب فضایل الشیعه از حضرت صادق روایت کرده است که با شیعیان خود فرمود که خانه های شما از برای شما
بهشت است و قبرهای شما از برای شما بهشت است و از برای بهشت خلق شده اید و بسوی آن که شما بسوی بهشت خواهید
بود و بسند معتبر دیگر از آنحضرت روایت کرده است که فرمود که هر یک از شما دوست میدارد و مطالب که مرجعی میگوید
و اعتقادهای شما را میداند خدا او را داخل بهشت میکند و هر یک از شما دشمن میدارد و میداند که هر چه میگوید و حجت
اعتقاد دارید خدا او را داخل جهنم میکند و کلینی و عیاشی از ابن ابی یعفور روایت کرده اند که گفت بخدمت
حضرت صادق عرض کردم که من مخالطه میکنم با مردم و بسیار میشود که تعجب میکنم از گروهی که ولایت شما را ندارند
ابوبکر و عمر را دوست میدارند و ایشان را امانت و راستگوئی و وفاداری هست و از گروهی چند که ولایت شما را دارند و آن امانت
و وفاداری و راستگوئی را ندارند پس حضرت راست نشست و رو بمن آورد مانند غضبناکی پس فرمود که دینی نیست
برای کسی که عبادت کند خدا را با ولایت امام جابری که از جانب خدا نباشد امامت او و عتابی و غضبی نیست بر آن کسی که
عبادت کند خدا را با ولایت امام عادلی که از جانب خدا منصوب باشد گفتم آن جماعت دینی نیست و بر اینها عتابی
نیست فرمود آیا نشنیده قول حق تعالی را اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ فرمود یعنی
خدا دوست و یاور و ولی است که ایمان آورده اند بیرون می آورد ایشان را از تاریکیهای گناهان بسوی نور توبه
و آمرزش از برای آنکه اختیار کرده اند ولایت هر امام عادلی را که از جانب خدا منصوب باشد و فرموده

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ یعنی آنها که کافر شدند دوستان و یاوران
ایشان بتها و پیشوایان باطل اند بیرون می برند ایشان را از نور بسوی ظلمتها و از یکیها حضرت فرموده یعنی ایشان بر نور
اسلام بودند چون اختیار کردند امامت هر امام ظالمی را که از جانب خدا نیست بیرون رفتند بسبب ولایت ایشان
از نور اسلام بسوی ظلمات کفر پس خدا واجب گردانید از برای ایشان آتش جهنم را با کافران پس ایشان اصحاب
آتش اند و همیشه در جهنم خواهند بود و ایضا کلینی بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که حق تعالی فرموده است
که البته عذاب میکنیم هر رعیتی را که در اسلام اعتقاد کنند بامامت هر امام جابری که از جانب خدا نیست هر چند
آن رعیت در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشند و البته عفو میکنیم از هر رعیتی در اسلام که اعتقاد کنند
بولایت هر امام عادلی که از جانب خدا باشد هر چند آن رعیت در اعمال خود ستمکار و بدکردار باشند و ایضا
بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که بدرستی که خدا شرم نمی کند از آنکه عذاب کند امتی را که
اعتقاد کنند امامی که از جانب خدا نباشد هر چند در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشند و بدرستی که خدا
البته شرم میکند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند امامی که از جانب خدا باشد هر چند در اعمال خود
ستمکار و بدکردار باشند و ایضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که چون روز قیامت شود ما متولی شیعیان خود خواهیم شد هر کس مظلمهٔ او میان او و خدا باشد حکم میکنیم
در آن و خدا اجابت ما میکند و هر که مظلمهٔ او میان او و مردم باشد طلب بخشش میکنیم از ایشان و میبخشند بما
و هر که مظلمهٔ او میان او و ما باشد ما سزاوارتریم بآنکه عفو کنیم و درگذریم و ایضا از آنحضرت روایت کرده است
که حضرت رسول بعلی علیهما السلام گفت بشارت ده شیعیان خود را که منم شفیع ایشان در روز قیامت در وقتی
که نفع نکند در آن وقت مگر شفاعت من و در مجالس شیخ مفید و شیخ طوسی رحمة الله علیهما روایت شده
از حضرت سید الشهداء که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ملازم باشید مودت ما اهل بیت را بدرستی که هر که در قیامت
خدا را ملاقات کند و ما را دوست دارد داخل بهشت شود بشفاعت ما بحق آن خداوندی که جانم بدست قدرت
اوست که نفع نمی بخشد بنده را عمل او مگر بشناختن حق ما و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده است از حضرت
امام علی نقی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی خدا آمرزیده است ترا و شیعیان ترا و دوستان شیعیان ترا و دوستان دوستان
شیعیان ترا و ایضا از حضرت امام رضا روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت که خدای عز و جل می فرماید
که هر که ایمان آورد بمن و به پیغمبر من و بعلی بن ابیطالب داخل بهشت کنم او را هر عملی که داشته باشد و در محاسن
بسند معتبر از حضرت باقر روایت کرده است که نمی خورد آتش کسی را که اعتقاد بدین حق داشته باشد و ایضا از
حضرت صادق روایت کرده است که وصف کنندهٔ این امر یعنی امامت ائمه را که طعمهٔ آتش گردد [illegible] گفت

در میان ایشان کسی هست که گناهان بسیار میکند حضرت فرمود هر گاه چنین باشد خدا مبتلا میکند او را به پریشانی و اگر
این کفارهٔ گناهان او نشود بدرد و الم مبتلا میکند و اگر این کفارهٔ گناهانش نشد جان کندن را بر او سخت میکند تا آنکه چون
بقیامت آید گناهی نباشد او را و داخل بهشت شود و کلینی بسندهای معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که مومن
و مومنه [illegible] است که در [illegible] خدا [illegible] و اعمال العباد [illegible] است
چنانکه فرموده است رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ [illegible] اهل دنیا و اهل آخرت پس [illegible] آخرت با پیغمبران
و صدیقان و شهدا و صالحان خواهند بود و بعضی [illegible] ایشان [illegible] آخرت شفاعت میکنند بعضی را
و احتیاج بشفاعت [illegible] گناهان [illegible]
ضعیف [illegible] کسی که [illegible] است که
دنیا را اهل آخرت [illegible] محتاج است بشفاعت و عاقبت او بخیر است و عیاشی از حضرت صادق روایت کرده
که [illegible] است [illegible] کسی که [illegible] اهل بهشت است
[illegible] لازم است که نجات دهد مومنان را و شیخ مفید در مجالس از حضرت صادق روایت کرده است که
حضرت رسول [illegible] سجده کرد چون سوار شد بعضی از صحابه از سبب آن سوال
کردند فرمود جبرئیل بر من نازل شد و مرا بشارت داد که علی در بهشت خواهد بود سجده کردم برای شکر حق تعالی چون سر برداشتم
گفت فاطمه در بهشت خواهد بود باز سجده کردم از برای شکر الهی چون سر برداشتم گفت حسن و حسین بهترین جوانان بهشت
اند سجده کردم چون سر برداشتم گفت هر که ایشان را دوست دارد در بهشت خواهد بود پس سجده کردم چون سر برداشتم
گفت هر که دوست دارد کسی را که ایشان را دوست دارد در بهشت خواهد بود باز سجده کردم و در بشارة المصطفی
روایت کرده است از [illegible] که گفت در خدمت حضرت صادق بودم که [illegible] داخل شد و گفت فدای تو
شوم [illegible] در بهشت [illegible] شراب [illegible] حضرت فرمود [illegible] دوست ما
[illegible] مومنان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] شفاعت [illegible] کسی [illegible] اهل [illegible]
[illegible] شفاعت [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] گناهی [illegible] شیعیان ما [illegible]
[illegible] الحمد [illegible]
امام محمد باقر روایت کرده است که [illegible] شیعیان ما [illegible] از قبرهای ایشان [illegible] گناه

کرداشته باشند و روهای ایشان درخشان باشد مانند ماه شب چهارده و حنفهای ایشان ساکن کرده باشند عیبهای
دنیا چشیده باشند و امن و امان با ایشان داده باشند مردم ترسند و ایشان نترسند و مردم اندوهناک باشند و ایشان
اندوهناک نباشند [illegible] افعال طلای درخشان باشد [illegible] باشند اگر تعلیم کرده باشند
مکر [illegible] افعال یاقوت سرخ باشند [illegible] حق تعالی [illegible] بروایت دیگر جامهای سفید
پوشیده باشند مانند شیر و نعلها از طلا [illegible] باشند [illegible] باشد که درخشند [illegible]
نور باشد [illegible] تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشند و کوینده لا اله الا الله
محمد رسول الله علی ولی الله و شیخ کشی در رجال روایت کرده است از عبید بن زراره که گفت نزد حضرت
حضرت صادق ع گفتم فدای تو شوم شخصی دوست میدارد بنی امیه را آیا با ایشان محشور خواهد شد فرمود بلی
گفتم مردی شما را دوست میدارد آیا با شما خواهد بود فرمود بلی گفتم هرچند زنا کند و هرچند دزدی کند [illegible]
کرد گفت بلی و ایضا روایت کرده است از محمد بن الیاس که گفت داخل شدم بر ابوبکر حضرمی در وقت جان کندن
گفت [illegible] کسی دروغ بگوید [illegible] جعفر [illegible] شنیدم [illegible]
[illegible] اعتقاد بولایت ما داشته باشد [illegible] گفت از آن حضرت [illegible]
که گفت داخل جهنم نمی شود احدی از شما و از این باب احادیث بسیار است و دیگر جماعتی از این احادیث
که دلالت میکند بر وقوع عذاب بر مؤمنان فی الجمله چنانچه بعضی گذشت و ابن بابویه و شیخ طوسی باسندهای
صحیح و معتبر از جابر روایت کرده اند که حضرت امام محمد باقر ع فرمود ای جابر آیا اکتفا می کند کسی که دعوای تشیع
میکند همین که قایل باشد بمحبت ما اهل بیت والله که نیست شیعه ما مگر کسی که بپرهیزد [illegible] معاصی خدا
و اطاعت او بکند ای جابر نمی شناختند شیعه ما را مگر بتواضع و فروتنی و خشوع و بسیاری یاد خدا و کثرت
روزه و نماز و نیکی با پدر و مادر و تعهد احوال همسایگان از فقرا و مسکینان و قرض داران و یتیمان
و راست گفتن حدیث و تلاوت قرآن و نگاهداشتن زبان از سخن مردم مگر به نیکی و امینان خویشان و قبیله
خود باشند در همه چیز [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] امام [illegible]
حضرت رسول [illegible]
از محبت او [illegible]
و میان احدی از خلق [illegible]
از برای خدا عمل کنند [illegible]

برات

برات بیزاری از آتش نیست و ما را بر خدا حجتی نیست هر که مطیع خداست او ولی ماست و هر که عاصی خداست دشمن
ماست و بولایت ما نمیتوان رسید مگر به پرهیزکاری و عمل و در خصال از حضرت صادق ع روایت کرده است که نیست
شیعه جعفر مگر کسی که عفیف باشد شکم و فرج او از حرام و سعیش بسیار باشد اجتهادش در طاعت و عمل خالص
کند از برای خالق خود و امید ثواب و خوف از عقاب او داشته باشد اگر چنین جماعتی را ببینی شیعه جعفر اند
و شیخ مفید در ارشاد و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در شب ماهتاب از مسجد
بیرون آمد و متوجه قبرستان شد جماعتی با آن حضرت ملحق شدند ایستاد و از ایشان پرسید که شما کیستید گفتند ما شیعیان
توییم یا امیر المؤمنین پس آن حضرت بتفرس نظر کرد در روهای ایشان و فرمود چرا نمی بینم بر شما سیمای شیعه را گفتند سیمای
شیعه چیست فرمود زرد روهای ایشان از بیداری شب کور چشمان از بسیاری گریه خمیده پشت از بسیاری ایستادن در عبادت (پیشانیهای ایشان)
شکمهای ایشان [illegible] از بسیاری روزه لبهای ایشان خشکیده از بسیاری دعا غبار خاشعان بر روی ایشان نشسته
و از حضرت باقر ع منقول است که نیست شیعه ما مگر کسی که اطاعت خدا کند و ابن ادریس در سرایر از حضرت صادق ع روایت کرده
که نیست از شیعه ما کسی که بزبان دعوای تشیع کند و مخالفت کند ما را در اعمال ما و آثار ما ولیکن شیعه ما کسی است که موافقت
کند ما را بزبان و دل و متابعت کند آثار ما را و عمل کند باعمال ما ایشانند شیعیان ما و در کافی بسند صحیح از حضرت صادق ع
روایت کرده است در تفسیر قوله تعالی وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا یعنی هر که حکمت باو داده شود پس باو داده
شده است خیر بسیار حضرت فرمود حکمت شناختن امام است و اجتناب کبایری که وعید آتش بر آنها کرده است و ایضا
بسند حسن از محمد بن حکیم روایت کرده است که گفت از حضرت کاظم ع پرسیدم که گناهان کبیره آیا آدمی را از ایمان بیرون
می برد حضرت فرمود بلی گناهان از کبیره نیز از ایمان بدر میبرد حضرت رسول فرمود که زنا نمیکند زنا کننده در وقتی که زنا
میکند مؤمن نیست و دزد در وقتی که دزدی میکند مؤمن نیست و ایضا بسند صحیح از عبدالله بن سنان روایت کرده است
که از حضرت صادق ع پرسیدم که مردی مرتکب کبیره از کبایر میشود و میمیرد آیا او را از اسلام بیرون می برد و اگر
او را عذاب کنند عذابش مثل عذاب مشرکان و بت پرستان است یا عذابش را منقطع خواهد بود حضرت
فرمود که هر که مرتکب شود کبیره از کبایر را و آن را حلال داند بیرون می برد او را از اسلام و عذابش کنند سخت
ترین عذابها و اگر معترف باشد که آن گناه که کرده است حرام است و بر آن حال بمیرد او را از ایمان بیرون می برد
و از اسلام بیرون نمی برد و عذابش سبکتر از عذاب آن مرد اول خواهد بود و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق ع
روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که سه خصلت است که در هر که باشد منافق است هر چند روزه بدارد و نماز کند و دعوای
اسلام کند کسی که چون امین او را بر امری امین کنند خیانت کند و چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلف وعده کند
و بر این مضامین احادیث در باب صفات شیعه و صفات مؤمن بسیار گذشت و در بیان [illegible] در باب معاصی که آدمی را از اسلام بیرون

بسیار اخبار بسیار است و در این اختلافات و ابهامات مصالح بسیار هست و از جمله آنها آن است که در باب شهوات
مغرور نگردند بآیات و احادیث رجا و پیوسته مردد میان خوف و رجا بوده باشند که اعظم اهل ایمان این است دیگر
غالب منهمک میشود باغترار رجا ایمن گردیده از عذاب الهی و این از جمله گناهان کبیره است و خوف غالب و خشیت
و منتهی میشود بیاس و نومیدی از رحمت خداوند کریم و آن نیز از گناهان کبیره است پس چنانچه طبیب نفوس
و قلوب جمیع خلق اند دوای هر دو [illegible] فرموده اند اگر مرض اعتدال [illegible] بلا شوی باید دوا [illegible] را بآیات
خوف و [illegible] فرموده است که یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم یعنی چه چیز غافل گردانید و مغرور ساخت ترا
بپروردگار کریم تو که ترا خلق کرده [illegible] صورتها مصور گردانیده است و در هیچ حال از نعمت او خالی نبوده
او تفکر کن در آیات و اخبار که متضمن تهدید و وعید و عقوبتهای شدید است و اگر اعتماد بر شفاعت رسول
خدا و ائمه هدی [illegible] که شفعاء روز جزایند [illegible] تفکر کن که اگر باعث ایمنی میگردید چرا آن شفعا خود در شبها و روزها
از خوف حق تعالی [illegible] و آه جان سوز از سینه حقیقت [illegible] میکشیدند [illegible]
[illegible] میگردانیدند و ایضا شفاعت فرع ایمان است و ایمان فرع یقین است و یقین از کثرت
[illegible] و ایضا [illegible] که این ایمان [illegible] شیطان [illegible] جواهر عقاید ایمانی
در صندوق سینه [illegible]
[illegible] اخلاق حسنه [illegible] و از اخلاق ذمیمه پاسبانان آن صندوق اند [illegible]
در [illegible] که اگر [illegible] سینه [illegible] جواهر حقایق ایمانی باید [illegible]
[illegible] پاسبانان [illegible] که ایشان [illegible]
میکنانی که شفاعت شفیعان [illegible] و بخواب غفلت رفته [illegible] شهوات و لذات فانیه [illegible]
[illegible] جا داده [illegible]
ایمان و یقین مشغول [illegible] ایمان [illegible] شیطانند [illegible] جان کندن شیاطین [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] جهالات و ضلالات [illegible]
که تمام مایه ایمان و اعمال صالحه را [illegible] باشند و ملائکه غلاظ و شداد [illegible]
باشند و هر چند ربنا اخرجنا نعمل صالحا غیر الذی کنا نعمل [illegible] نکنند و شفعای [illegible] باشند و
[illegible] باشند [illegible] ذلک هو
الخسران المبین [illegible] که این ایمان [illegible] معاصی [illegible]
صادق [illegible] حق تعالی [illegible] کرده است که ایشان استغاثه میکرده اند

در [illegible] حق تعالی که ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا یعنی ای پروردگار ما [illegible] دلهای ما را بسوی باطل بعد از
آنکه ما را هدایت کرده [illegible] حضرت فرموده [illegible] که گفتند که میدانستند که بعضی از ایشان بعد از هدایت میل بباطل میکنند
و ایضا آیات و اخبار [illegible] دلالت میکند بر آنکه مومن [illegible] مغرور [illegible]
[illegible] معانی بسیار [illegible] انشاء الله [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] معانی [illegible] بلیت و ایضا [illegible] عذاب و عقوبت است [illegible]
الطاف خاصه الهی [illegible] عالیه [illegible] رضای جناب [illegible]
حیوانات [illegible] اهتمام [illegible] و اگر خوف [illegible] غالب باشد [illegible]
[illegible] احوال [illegible]
کرده [illegible] گناهان کبیره است و اگر [illegible]
[illegible] تفکر [illegible] معرفت [illegible] فصل نوزدهم در معنای
ایمان و اسلام و کفر [illegible] احکام [illegible] در معنی ایمان و اجزای آن و مشهور میان متکلمان آن
که ایمان در لغت تصدیق [illegible] شرعی [illegible] بابل است
که ایمان [illegible] افعال قلوب [illegible] افعال الجوارح [illegible]
و جمع کثیر [illegible] اختلاف کرده اند [illegible]
ما لقنشر [illegible] بنی قلب [illegible] که ثابت [illegible]
با [illegible] ایمان [illegible] علم و معرفت [illegible] حاصل
[illegible] پیغمبر [illegible] احمد
[illegible] تصدیق [illegible] ظاهر است در اصحاب [illegible]
[illegible] که [illegible] انکار [illegible] ظاهر [illegible] باشند [illegible]
و آیات بسیار است [illegible] ایات ما [illegible] انکار کردند گفتند
این جادو [illegible] و جحدوا بها واستیقنتها انفسهم یعنی انکار کردند ایشان [illegible]
یقین کرده بودند [illegible] ایشان [illegible] انکار [illegible] که [illegible]
[illegible] تصدیق قلبی [illegible] باشد [illegible] اکرم [illegible] تصدیق
آن است که [illegible] قرار [illegible] باشد [illegible]
جوارح تنها باشد [illegible] که [illegible]

او مؤمن است هرچند در دل انکار کند و دلالت بر بطلان این مذهب کند اجماع امامیه و قول حق تعالی که گفتند اعراب
که آمنّا ایمان آوردیم بگو یا محمد که ایمان نیاورده اید و لیکن بگوئید مسلمان شده ایم و هنوز داخل نشده است ایمان
در دلهای شما یا مراد جمیع افعال الجوارح است از طاعات واجبه و مستحبه و این مذهب خوارج است علیهم اللعنه
و قاضی عبد الجبار و بعضی از معتزله نیز قایل شده اند یا عبارت است از جمیع افعال از واجبات و ترک محرمات و آن
مذهب ابو علی جبائی و ابی هاشم و اکثر معتزله بصره است و اگر ششم باشد که افعال قلوب و جوارح هر دو باشد
یعنی عبارت است از اعتقادات و جمیع طاعات جوارح و این قول محدثان است و جمعی از عامه و بسیاری از احادیث
عامه و خاصه بر این دلالت میکند و در بعضی از آیات که در صفات مؤمنان وارد شده است نیز مستفاد
میشود و ایشان میگویند ایمان تصدیق بدل است و اقرار بزبان و عمل با عضا و جوارح و بر همین معنی
احادیث بسیار وارد شده است و شیخ مفید رحمه الله نیز قایل شده است با عبارت است از اعتقاد بدل و
اقرار بزبان و این مذهب خواجه نصیر علیه الرحمه است در تجرید پس در این باب هفت مذهب [illegible] مذهبهاست
که علمای امامیه باتفاق قایل شده اند و بعضی از آیات و اخبار دلالت بر اول میکند و بعضی بر ششم و بعضی بر هفتم
و بعضی دلالت بر بعضی از مذاهب دیگر نیز میکند و جمع میان اخبار بیکی از چند وجه میتوان کرد اول
آنکه قایل شویم باشتراک ایمان در لسان شرع بچند معنی اطلاق میکنند اول عقاید حقه است با ترک کبایر و فعل
فرایض که ترک آنها داخل گناهان کبیره است مانند نماز و زکوه و روزه و حج و جهاد [illegible] و این معنی از بسیاری
از اخبار صحیحه و معتبره ظاهر میشود دوم عقاید حقه با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات و این نیز از بعضی از
اخبار ظاهر میشود سیم یقین بعقاید حقه بحد کمال با فعل واجبات و سنن و ترک محرمات و مکروهات
چهارم محض عقاید حقه با عدم انکار آنها یا اقرار بآنها یا عدم تقیه چنانکه سابقا مذکور شد و اکثر احادیث
دلالت بر معنی اول میکند چنانکه از حضرت امام رضا منقولست که [illegible]
شفاعت [illegible] و در احادیث بسیار وارد شده است که تارک الصلوه کافر است و مانع الزکوه کافر است
و تارک الحج کافر است و زانی در وقت زنا مؤمن نیست و شارب الخمر در وقت شرب خمر مؤمن نیست
و دزد در وقت دزدی مؤمن نیست و دیگر روح ایمان در وقت زنا از او مفارقت میکند و چون فارغ میشود
باز بر میگردد باو [illegible] و ثمره که بر این ایمان مترتب میشود عدم استحقاق مذلت و اهانت است
و عقوبت و عذاب است در دنیا و آخرت زیرا که اگر کسی که اجتناب کند از کبایر گناهان صغیره او مکفر و
معفو است بنص قرآن دوم عقاید حقه است با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات چنانکه در بسیاری
از احادیث سلب ایمان شده است از جمعی که مرتکب غیر کبیره باشند از گناهان که بمنزله عزم [illegible] باشند

واجبات و ثمره این ایمان ملحق شدن بمقربان و [illegible] استحقاق است و بتضاعف مثوبات و رفع درجات
سیم عقاید حقه است با یقین و بصیرت کامل و فعل واجبات و مستحبات و ترک جمیع محرمات و مکروهات و اتصاف بصفات
حسنه و تهذیب نفس از اخلاق ذمیمه چنانکه در اخبار صفات مؤمن و صفات شیعیان و آیات سوره مؤمنان
و غیر آن وارد شده است و این ایمان مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام است چنانکه در اخبار بسیار تفسیر مؤمن و
مؤمنین بامیر المؤمنین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم شده است و در تفسیر قول حق تعالی و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم
مشرکون یعنی ایمان نمی آورند اکثر ایشان بخدا مگر آنکه ایشان مشرکند احادیث بسیار وارد شده است که جمیع معاصی
خدا بلکه اعتماد بر غیر جناب مقدس الهی داخل است در این شرک حتی اعتماد کردن در حفظ [illegible]
[illegible] و ثمره این ایمان [illegible] که از برای انبیا و اوصیا وارد شده است از قرب و کمال قرب
نزد ذو الجلال و شفاعت کبری و الهامات [illegible] که عقل از ادراک آنها قاصر است چهارم محض عقاید حقه است
بدون اعمال مطلقا و ثمره که بر این مترتب میشود در دنیا امان یافتن است در جان و مال و عرض از کشته شدن و
استیصال و اسیر شدن و اهانت و مذلت مگر آنکه فعلی از او صادر شود که مستوجب کشتن باشد یا مستلزم حدی یا حبس
یا تعزیر گردد و در آخرت آنکه اعمالش صحیح باشد فی الجمله که بسبب آن قبول شود [illegible] و از عذاب نجات دهد که
مستحق ثواب باشد فی الجمله اما مستحق درجات عالیه نباشد و مخلد در جهنم نباشد [illegible] مطلقا داخل
نشود که در برزخ و قیامت بعضی عذاب وارد شود بنابر اختلاف قولین اما البته مخلد در جهنم نباشد و مستحق عفو
و شفاعت باشد در قیامت و اکثر متکلمین امامیه ایمان را باین معنی اطلاق میکنند یا با اقرار ظاهری یا با شرط
عدم انکار آن [illegible] چنانکه [illegible] بآنکه فعلی که موجب [illegible]
[illegible] از او صادر نشود چنانکه مذکور شد و در کفری که مقابل این ایمان است داخلند جمیع فرق ارباب
مذاهب باطله از کفار و مشرکین و منافقان و سنیان و سایر فرق شیعه از زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه
و ناووسیه و هر که غیر شیعه اثنی عشری است زیرا که ایشان مخلد در جهنم اند چنانچه سابقا مذکور شد بلکه [illegible]
که تکلم بشهادتین بکند و انکار امری که ضروری دین اسلام باشد ظاهرا نکند و فعلی که مستلزم استخفاف
بدین اسلام باشد از او صادر نشود [illegible] اعتقاد بآنها نداشته باشد و هر چند اعتقاد بجمیع ائمه
علیهم السلام نداشته باشند و اظهار آن هم نکنند و ثمره این ایمان بنابر مشهور آن است که خون و مال
محفوظ باشد و او را نکاح توان کرد و مستحق میراث از مسلمانان باشد و سایر احکام ظاهره مسلمانان بر او
جاری باشد بنابر مشهور اما در آخرت هیچ بهره ندارد و هیچ عملی از اعمال او مقبول نیست و مخلد [illegible]
کفار است بلکه از بعضی از انها بدتر است و منافقان نیز در این ایمان داخلند و این وجه جمع میان جمیع

ایات و اخبار بسیار وارد شده و در هر مقام مناسب آن مقام بر بعضی از آن مطلع خواهی شد وجه دویم آن است که ایمان
عبارتست از اصل عقاید حقه باشد اما مشروط باشد باعمال و باب ترجیح میان بعضی از آیات و اخبار بعضی ایشان اما ابطلت
انتظام او وجه اول چندان فایده نمی بخشد وجه سیم آن است که ایمان محض عقاید حقه باشد و اخبار بسیار وارد شده
که دلالت بر دخول اعمال یا اشتراط اعمال و عقاید مستاهی و اخلاق میکند محمول بر کمال ایمان باشد و مراتب کمال الایمان
بسیار است و ایات و اخبار مختلفه محمول بر مراتب است و اکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم باین وجه رفته اند
ایات و اخبار صحیح که ظاهرا این وجه اکثر ترجیح است و وجه اول احتمال بعید و وجه اول الیق است و وجه چهارم
آن است که گویم ایمان اصل اعتقاد است و اعتقاد و ایمان در ترقی است زیاده میباشد و باعمال و طاعات کامل میگردد
تا مرتبه یقین برسد مراتب بسیار میدارد و هر مرتبه از مراتب ایمان و یقین لازم چند و شواهد بسیار از اعمال
و عبادات دارد مثل آنکه شخصی در خانه نشسته باشد طفلی بیاید و بگوید که شیری متوجه است و باین خانه
می اید البته از آن خوفی در نفس او بهم میرسد اما چندان اعتنائی نکند اگر دیگری بیاید و همین سخن را بگوید
اعتقادش بیشتر میشود و خوف بیشتر میکند و هر چند خبر او بیشتر میرسد و قراین بر او بیشتر ظاهر میشود خوف
و هراسش بیشتر میشود و تدبیر دفع او بیشتر میکند تا آنکه بحدی میرسد که شیر را از دور میبیند در این وقت
بی تابانه میگریزد بلکه از بامهای بلند خود را بزیر می افکند همچنین در مراتب ایمان بثواب و عقاب
هر چند ایمانش کاملتر میشود شوقش بامری که موجب ثواب است و خوفش از امری که موجب عقاب است
زیاده میگردد پس معلوم شد که اعمال شواهد و آثار ایمانند چنانکه از حضرت صادق منقولست که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ایمان بآراستن خود و آرزو داشتن حاصل نمیشود ایمان آن است که خالص
و صاف شود در دل و اعمال تصدیق آن کنند و گواهی بر حصول آن در دل بدهند و بدانکه چنانکه حیات
ابدانی مقابلست حیات روحانی و ایمانی نیز مقابلست چنانکه بینایی و شنوایی ظاهری ادمی بچشم و گوش سر است
بینایی و شنوایی روحانی ادمی بچشم و گوش دل است و کسی که حیات ایمانی ندارد مرده است و از مرده بدتر است
چنانکه حق تعالی در شان کافران فرموده است که ایشان مرده اند و نمی شنوند و فرموده است
در حق ایشان که کرانند و لالانند و کورانند پس نمی فهمند و تعقل نمی کنند چنین یاد فرموده است که دیده های سر ایشان
کور نیست ولیکن دیده های دلهایی که در سینه های ایشان است کور است و این بیان است که حیات حقیقی
از امری است که منشاء علم و فهم و معرفت باشد و آثار بر آن مترتب شود و حیات ظاهری منشاء علوم محسوسه میشود
که در معرفت دنیای فانی بکار می آید و حیاتی که بعلوم و معرفت حاصل میشود ابدالاباد باقی است و آثار آن
معنویست موجب معرفت و قرب الهی است و چشم و گوش دل را که کتاب و الهامات ربانی بگوش جان میشنود

و اشیا را بنور خفایا میبیند که المؤمن ینظر بنور الله ان فی ذلک لآیات للمتوسمین و بهمین سبب است که انکه باقی از
روح و جان معرفت حق تعالی ممتاز است و این بدن بمنزله خانه ایست که در آن خانه سلطان روح قرار گرفته است و چراغ ایمان
در دل افروخته شود نور آن بجمیع روزنها و منافذ سرایت میکند و همچنان چراغی افروخته در خانه نور آن از روزنها
از در ها و روزنها ظاهر میشود و در هر عضوی اثری از آن ظاهر میگردد چنانکه قلب را بجهت معرفت اطلاق میکنند و گاهی بر شکل صنوبری میکنند
میکند بر نفس ناطقه انسانی و بدانکه روح حیوانی بدنی ادمی بر روح حیوانی است که بخار لطیفی است که از اخلاط متولد
شده است و منبعش قلب است و از قلب بمنافذ و شرائین بجمیع اعضا و جوارح سرایت میکند
و نفس ناطقه مجرد است متعلق است و متصرف در بدن و آلات آن است و این جهت با آنکه از عالم قدس است
تعلق باین بدن کثیف بهم رسانیده و از آن جهت که اول تعلقات بدن است و منشا آن قلب است که منبع
حیوانی است تعلق میگیرد و حیوة منبعث از قلب است قلب نزدیکتر از سایر اعضا میگرداند و از اینجهت اکثر
نفس در اکثر آیات و اخبار بقلب تعبیر شده است و صلاح و فساد بدن بقلب بر این معنی است و هر صفتی که
در نفس حاصل میشود از علوم و سایر کمالات باین بدن و جمیع اعضا و جوارح سرایت میکند چنانکه هر صفت
در نفس کاملتر میشود اثرش در بدن بیشتر ظاهر میشود چنانکه روح در بدن هر چند مادامی که در قلب صنوبری
بیشتر بهم میرسد قوت آن در اعضا و جوارح بیشتر ظاهر میشود مانند چشمه که هر جا آن جدا کرده باشند
هر چند آب چشمه بیشتر بهم میرسد نهرها معمورتر میباشد و نهرهای بسیار از دل منشعب بجمیع بدن جاری
میگردد و چندان که نیرو در دل بیشتر باشد این معانی بر همه اعضا بیشتر ظاهر میشود و تمام حقیقت ... و بخشنده
جسمانی و روحانی در حقیقت قابلیت و احتیاج هر یک بافاضه میقرابد و این هر چشمه اندر بایها ...
ناتمام هیچ سرچشمه جاری است اما بسبب ... است که بتوفیق الهی موانع جریان را از این نهرها زایل کرد
و حس و ... را از آنها ... و گاه از اختلاط بعضی بهم میرسد و ... و شبهات شیطانی ...
نفسانی دل را از سرایت ایمان ... بلکه ... از دو چشمه ... جسمانی و روحانی بر وفق ... حق تعالی جاری
گردانید چنانکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقولست که در بدن ادمی پاره گوشتی هست که هر گاه آن سالم و صحیح باشد
بدن صحیح است و هر گاه آن بیمار و فاسد باشد سایر بدن فاسد و بیمار است و آن دل ادمی است و بعضی
دیگر فرموده که هر گاه دل پاکیزه است جمیع بدن پاکیزه است و هر گاه دل خبیث است تمام بدن خبیث است
و از حضرت باقر منقولست که دلها بر سه قسم اند یکی دل سرنگون است که هیچ چیز از خیر در آن جا نمیگیرد و آن دل
کافر است و یکی دل آن است که نقطه سیاهی در آن هست و دیگری ... که هر یک که غالب شد بر آن غالب میگردد
هست که گشاده است و در آن چراغی از انوار الهی روشن است که پیوسته نور آن ساطع است و هرگز

نوری به هر طرف نمی‌شود و آن دل مؤمن است و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که منزلت قلب از بدن آدمی منزلت
امامت نسبت به سایر خلق میباشد که جمیع اعضا و جوارح بدن لشکرهای دلند و همه از جانب او متفرق و هرچه را خبر
میدهند از احوالات و هرچه را اراده میکند فرمان او را قبول میکنند همچنین امام مبین جهان عالم است و باید همه خلق مطیع
او و اطاعت کنند و تابع او باشند و حضرت امام زین العابدین فرموده که بنده را چهار چشم میباشد دو چشم در سر است
که امور دنیای خود را با آنها می‌بیند و دو چشم در دل است که امور آخرت خود را با آنها می‌بیند پس بنده که خدا خیر او را
خواهد دو چشم دل او را بینا میکند که امور غایب دل را با آنها می‌بیند و چشمهای خود را با آنها می‌بیند و اگر کسی خیر او را نخواهد
باشد چشم دلش کور میشود و حضرت صادق فرموده که دل را دو گوش است روح ایمان در یک گوش او خیرات و طاعات
میدهد و شیطان در گوش دیگر او بدیها و شهوات میفرماید و آنچه بر هر یک که بر دیگری غالب شد میل به آن
میکند و حضرت صادق فرموده که پدرم میفرمود که هیچ چیز دل را فاسد نمیکند مانند گناه به درستی که دل مرتکب
گناه میشود تا وقتی که گناه بر آن غالب میشود و آن را سرنگون میکند که خیری در آن قرار نمیگیرد و ایضا از
آن حضرت منقول است که حق تعالی به حضرت موسی وحی کرد که ای موسی در هیچ حال فراموش مکن که ترک یاد من موجب قساوت
و سنگینی دل است و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که آب دیده خشک نمیشود مگر به سبب سنگینی
دل و قساوت قلب و قساوت قلب نمیباشد مگر به سبب بسیاری گناهان و در این باب احادیث بسیار است و این رساله
جای گنجایش زیاده از این ندارد و بعد از این تحقیق معلوم شد که اصل ایمان امریست قلبی و از اعمال دلالت و مراتب
مختلفه میدارد و به هر مرتبه از اعمال و اخلاق حسنه مترتب میشود و اینها آثار ایمان و شواهد حصول
آنند و به این وجه جمع میان جمیع آیات و اخبار میتوان نمود و در این مقام بیان چند معنی دیگر ضرور است
اول خلاف است که آیا ایمان قابل زیادتی و نقصان هست یا نه و اکثر متکلمین گفته‌اند ایمان عبارت است از تصدیق یقینی
ایمانی است و آن قابل زیادتی و نقصان نیست و بعضی بی خلاف رفع خلاف در جزو ایمان قرار داده‌اند و گفته‌اند
اما که اعمال را جزو ایمان میدانند معلوم است که بنابر مذهب ایشان به زیادتی اعمال زیاد و به کمی اعمال کم میشود و اما
که ایمان را عقاید بحت میدانند میگویند قابل زیادتی و نقصان نیست و آیات و اخباری که دلالت بر زیادتی
و نقصان میکند تاویل کرده‌اند که مراد زیادتی کمال ایمان و نقصان کمال آن است و بنا بر تحقیق که سابقا گذشت
مذکور شد ظاهر است که مراتب یقین و ایمان زیادتی و نقصان به هم میرساند چنانکه حق تعالی در قصه حضرت ابراهیم گفته
که سوال کرد از حق تعالی که چگونه مرده‌ها را زنده میکنی حق تعالی فرمود که آیا ایمان
نداری گفت بلکه دارم و لیکن میخواهم دلم مطمئن گردد و ایضا در وصف مؤمنان فرموده است که هرگاه خوانده
شود بر ایشان آیات ما زیاده میکند ایمان ایشان را و باز فرموده است تا زیاد شود ایمان ایشان با ایمان

ایشان

ایشان و در این باب دلایل از آیات و اخبار بسیار است و ایضا معلوم است که ایمان و یقین امثال ما مثل یقین حضرات
ائمه هدی صلوات الله علیهم نیست و حضرت امیر المؤمنین فرمود اگر پرده کشیده شود یقین من زیاد نخواهد شد و معلوم است
که این معنی مخصوص آن حضرت و امثال او است و از حضرت صادق منقول است که روزی رسول خدا در مسجد نماز صبح گزارده
پس نظر کردند بسوی جوانی که او را حارثه بن مالک میگفتند دیدند که سر او از بسیاری بیخوابی به زیر می‌آید و رنگش
زرد شده است و بدنش نحیف گشته و چشمهایش در سر فرو رفته حضرت از او پرسیدند که چه حال
کردی و چه حال داری ای حارثه گفت صبح کرده‌ام یا رسول الله با یقین حضرت فرمود که برای هر چیزی که دعوی کنند
حقیقتی و علامتی میباشد حقیقت یقین تو چیست گفت حقیقت یقین من یا رسول الله این است که مرا پیوسته
محزون و غمگین دارد و شبها مرا بیدار میدارد و روزهای گرم مرا به روزه میدارد و دل من از دنیا رو گردانیده
و آنچه در دنیا است مکروه دل من گردیده و یقین من به مرتبه رسیده است که گویا می‌بینم عرش خداوند را که برای حساب
نصب کرده‌اند و خلایق همه محشور شده‌اند و گویا من در میان ایشانم و گویا می‌بینم اهل بهشت را که متنعم میباشند
در بهشت و بر کرسیها نشسته‌اند و با یکدیگر صحبت میکنند و گویا می‌بینم اهل جهنم را که در میان جهنم
معذبند و استغاثه و فریاد میکنند و گویا الان صدای زفیر جهنم در گوش من است پس حضرت با اصحاب خطاب کرد
که این بنده‌ایست که خدا دل او را به نور ایمان منور گردانیده است پس به حارثه خطاب فرمودند که بر این حال که داری
ثابت باش حارثه گفت یا رسول الله دعا کن که خدا شهادت را روزی من گرداند حضرت دعا نمود بعد از چند روز
حضرت او را با جعفر طیار به غزا فرستاد و بعد از نه نفر او شهید شد و آیات و اخبار در کمالات این
معنی بسیار است **وجه دوم** در بیان اجزای ایمان قلبی است خواجه نصیر علیه الرحمه در رساله قواعد العقاید
گفته است که اصول ایمان نزد شیعه سه چیز است تصدیق به وحدانیت خدا در ذات او و تصدیق به عدل او در افعال
او و تصدیق به پیغمبری پیغمبران علیهم السلام و تصدیق به امامت ائمه معصومین علیهم السلام بعد از پیغمبران و از
کلام ظاهر میشود که تصدیق به ضروریات دین اسلام در ایمان معتبر نیست و حال آنکه اجماعی است که انکار
ضروری دین موجب کفر است مگر آنکه داخل تصدیق به نبوت دانسته باشد که انکار آن مستلزم انکار نبوت است
همچنانکه استخفاف به کعبه و قرآن مجید و امثال اینها را از این جهت کفر میدانند و حق آن است که انکار
ضروریات دین اسلام باشد ایمان باو واجب است و انکار آن کفر است مگر آنکه کسی باشد که تازه مسلمان
شده باشد و هنوز اطلاع بر ضروریات دین اسلام به هم نرسانیده باشد و شهید ثانی قدس سره فرموده است
که ایمان در اصل شیعه پنج اصل است اول معرفت حق جل و علا است و مراد به آن تصدیق ثابت جازم
باین معنا که عالم را موجدی است واجب الوجود بالذات است یعنی وجود او مقتضای ذات او

تمیم اوست بی آنکه محتاج تعلق بود مباشد و آنکه تصدیق نماید بصفات کمالیه ثبوتیه او و منزه داند او را از آنچه لایق عظمت
و جلال او نباشد از صفات مخلوقات و ممکنات و در عدد صفات کمالیه اختلاف کرده اند و خواجه در تجرید گفته است
هشت صفت است قدرت و علم و حیات و اراده و ادراک و کلام و صدق و سرمدی بودن و بعضی ادراک و صدق را اندراج کرده اند و بعضی
اینها سمیع و بصیر بودن را اضافه کرده اند و اینجای سر مسئله نیست چنانکه قبل از این و علامه رحمه الله در بعضی از کتب کلامیه گفته است
که قدرت و علم و حیات و اراده و کراهت و ادراک و ازلی بودن و ابدی بودن و کلام و صدق و دوم تصدیق بعدل و حکمت
خداست و معنی عدل آن است که ظلم نمیکند و امری که عقلا قبیح است از او صادر نمیشود و اخلال نمیکند بوعده و باموری که بر خود
واجب گردانیده است و حکمت آن است که عبث از او صادر نمیشود و کارهای او همه منوط بحکمت و مصلحت است
سیم تصدیق بنبوت محمد است صلی الله علیه و آله و تصدیق بجمیع اخبار آن حضرت و آنچه آورده است تفصیلا در آنچه معلوم باشد تفصیلا و اجمالا
در آنچه اجمالا معلوم باشد و گفته است که بعید نیست که تصدیق اجمالی بجمیع اخبار آن حضرت و آنچه آورده است کافی باشد که
تحقق ایمان و اگر مکلف قادر باشد بر علم آنها تفصیلا واجبست علم بتفاصیل آنچه آورده است از شرایع تا آنکه
عمل بآن نماید و اما تفصیل آنچه خبر داده است بآن از احوال مبدأ و معاد مثل تکلیف بعبادات و سوال قبر و عذاب آن و معاد
جسمانی و حساب و صراط و بهشت و دوزخ و میزان و پرواز کردن نامه های اعمال بسوی اصحاب آنها که بتواتر معلوم شده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خبر داده است بآنها اما تصدیق بمتعلقات اینها معتبر نیست در تحقق ایمان چنانچه علما تصریح کرده اند
بآنکه تصدیق بآنها تفصیلا معتبر نیست در تحقق ایمان پس گفته است ظاهر آن است که تصدیق بآنها اجمالا کافی باشد
باین معنی که اگر مکلف اعتقاد بکند که هرچه پیغمبر از آن خبر داده است حق است چنانچه که هر وقت نزد او ثابت شود
جزئی از جزئیات آنها تفصیلا تصدیق نماید بآن تفصیلا مؤمن است هرچند مطلع نشده باشد بر تفاصیل آن جزئیات و مطلع
نشده باشد و مؤید این است آنکه اکثر مردم در صدر اول در اوایل اسلام عالم بآن تفاصیل نبودند بلکه بعد از آن بتدریج
مطلع میشدند بآنکه از اول حال که تصدیق بوحدانیت و رسالت میکردند تا وقتی که همه آنها مطلع شوند حکم بایمان
ایشان میکردند بلکه حال اکثر مردم در جمیع اعصار این است همچنانکه مشاهد است از احوال مردم پس اگر ایمان
تفصیلی در اوایل معتبر باشد لازم می‌آید که اکثر اهل ایمان از ایمان بدر روند و این بعید است از حکمت خدای
عزیز حکیم با علم او بآنها از معتقدات بایمان است و کتاهی است که واجب میشود علم بآنها از جهت محافظت احکام
از نسیان و [illegible] از شبهه های گمراه کنندگان و داخل کردن آنچه از دین داخل نیست در آن پس این سبب گردید
از برای وجوب آن نه از این جهت که ایمان موقوف است بر آن و یا معتبر است در تحقق ایمان و تصدیق بعصمت
حضرت رسول و طهارت او و آنکه او خاتم پیغمبران است و بعد از او پیغمبری نیست و تغیر بعضی از احکام پیغمبری
و شرایط آن از کلام بعضی از علما ظاهر میشود که معتبر است و دور نیست که تصدیق اجمالی کافی باشد

مؤلف گوید

مؤلف گوید اگرچه ظاهر این است که در حکم بایمان کسی غیر ایمان باصول خمسه تفصیلا و بسیاری از ما جاء به النبی
اجمالا ضروری باشد اما شرط است که منکر ضروری از ضروریات دین اسلام نشود زیرا که کسی که در میان مسلمانان نشو
و نما کرده باشد نمیشود که بر اینها مطلع نشده باشد مثل نماز و روزه ماه رمضان و حج و اگر کسی باشد که در جزایر و
جبال اینها محکوم باشد حکم بکفر او نمیکنند و بعد از القای بر او اگر قبول نکند تکفیر خواهد بود چنانکه بعد از این انشاءالله
مذکور خواهد شد پس گفته است چهارم تصدیق بعدد ائمه دوازده امام است بعد از حضرت رسول صلوات الله علیه و علیهم
و این اصل مخصوص فرقه امامیه است و از ضروریات مذهب ایشان است زیرا که مخالفان امامت را از فروع دین
میدانند نه از اصول و شرط است که تصدیق کند بآنکه ایشان ائمه اند که هدایت میکنند مردم را بحق و انقیاد ایشان
در اوامر و نواهی بر همه خلق واجب است زیرا که غرض از حکم بامامت ایشان همین است و اما تصدیق بآنکه ایشان
معصومند از گناهان صغیره و کبیره و از صفات ذمیمه و آنکه ایشان بنص خدا منصوبند نه باختیار مردم
و آنکه ایشان حافظ شرع حضرت رسولند و عالم اند بآنچه صلاح امت در آن است از امور معاش ایشان
و معاد ایشان و آنکه علم ایشان از رای و اجتهاد نیست بلکه بعضی از یقینی است که اخذ کرده اند از کسی که
بعد خواهش نفس سخن نمیگوید و آنچه میگفت وحی الهی بود و بعضی را هر امامی از امام سابق اخذ کرده است تا به پیغمبر منتهی
تلقی که ایشان داشتند و بعضی علوم لدنی بود که از جانب حق تعالی بایشان فایض میشد بالهام یا بنکت [illegible]
یقینی ایشان میکردید همچنانکه در احادیث وارد شده است که ایشان محدث بودند یعنی ملکی با ایشان
بود که هر چه را با آن محتاج بودند ملک بایشان القا میکرد و در دل ایشان علوم الهی نقش میشد و آنکه هیچ
عصری خالی از ایشان نمیباشد و آخر ایشان مهدی صاحب الزمان است علیه السلام و او زنده است و چون
از جانب خدا رخصت شود ظاهر خواهد شد آیا در تحقق ایمان اعتقاد بجمیع این مراتب شرط است یا اعتقاد بامامت
ایشان و وجوب اطاعت ایشان کافی است از دو وجهی که در نبوت گفتیم در اینجا نیز جاری است و مصنف
ترجیح داده قول اول را بآنکه آنچه دلالت بر جمیع اینها میکند مختص بعصمت ایشان که بعقل و نقل هر دو ثابت
شده است و بعید نیست قول دیگر که اکتفا کنیم در ایمان باعتقاد امامت و وجوب اطاعت همچنانکه از احادیث
ظاهر میشود که جمعی از اهل ایمان که در اعصار ائمه بوده اند از سر اینجا اعتقاد بعصمت ایشان نداشته اند بلکه
ایشان را علمای نیکوکار میدانسته اند چنانکه از رجال کشی ظاهر میشود و جمیع ذوات ائمه علیهم السلام حکم
بایمان بلکه بعدالت ایشان میکرده اند و بلکه کافی است هر شخصی که کما هو تا کند تصدیق امام زمان خود بلکه
امامت باقی ائمه بالتفاصیل کافی باشد چنانکه از کتب احادیث و رجال ظاهر است که بسیاری بر این میکنند
باعتقاد بدوازده امام نسبت بجمعی است که بعد از امامت جمیع ائمه بوده باشند مثل مردم زمان غیبت

مؤلف گوید که حکم عامی که شیخ زین الدین قدس سره فرموده‌اند در مسئلهٔ اولی از هیچ طرف نزد فقیر درست نیست اما انکار
اعتقاد امامت و وجوب اطاعت کافیست بجهت آنکه بسیاری از صفات ائمه علیهم السلام هست که از ضروریات
دین شیعهٔ امامیه شده است و بحد ضرورت رسیده است که ائمه علیهم السلام اثنا عشر بوده‌اند و این نیز ضروری دین
امامیه است که ایشان معصوم و جانشین بحق‌اند و از جانب خدا و رسول تعیین یافته‌اند و اگر چنین نباشد امامت هر یک را بغیر نص
دیگری چگونه اثبات می‌کنند پس همچنانکه انکار ضروری دین اسلام متضمن تکذیب رسولست و داعی بر آن
اسلام بیرون می‌برد همچنین انکار ضروری مذهب امامیه متضمن انکار امامت ائمه است و داعی بر آن از دین تشیع
بیرون می‌برد کسی که انکار حلال بودن متعه کند چون ضروری دین شیعه است از تشیع بدر می‌رود و لفظ او هم شده
که شیعه نیست کسی که متعه را حلال نداند و همچنین عصمت ائمه علیهم السلام و انکه غیر ایشان امام نمی‌باشد
و انکه حضرت قائم علیه السلام زنده است و ظاهر خواهد شد و اینکه هیچ عصر خالی از یکی از ایشان نمی‌باشد و انکه عالم بجمیع
علوم که امت بانها محتاجند و امثال اینها معلوم است که ضروری دین شیعه است پس باید که انکار اینها متضمن انکار
امامت باشد و اما بعضی از امور که بر علما و متتبعان اخبار ظاهر است و بر بعضی ظاهر نباشد و بحد ضرورت
نرسیده باشد انکار اینها موجب خروج از دین نیست مثل محدث بودن و سخن گفتن ملائکه با ایشان و نزول
ملائکه و روح در شب قدر بر ایشان و بعضی [illegible] ایشان و امثال اینها و اخبار فرموده است
که از اصحاب ائمه ظاهر می‌شود که بعضی از اصحاب ائمه علیهم السلام بعصمت ایشان قایل نبوده‌اند و لا محاله است که در آن
وقت ضروری دین نشده باشد و ایضا اکثر ابو العلاء میکوییه کرده در باب جماعتی واقع شده است که اجماع عصابه
بر جلالت ایشان شده است مثل زراره و ابو بصیر علما اعتقاد اکثر او بلکه همه اند و قدح در سندهای ایشان کرده‌اند
و اگر صحیح باشد چون معصوم نیستند ممکن است لغزشی از ایشان صادر شده باشد و معروف شده باشد
و بعضی که حدیثه باشد و اگر ابو العلاء میکوییه که در حق غیر امثال این جماعت عارض شده است ایمان و عدالت ایشان
ممنوع است و ائمه علیهم السلام با اینکه [illegible] از برای مصالح ضروریه سلوک نیکو میکرده‌اند و لیخزیه باب
اعتقاد امامت ائمه بعد گفته‌اند اعتقاد نفیر به اینجا تفصیل است با آنکه اکثر امامت دوازده امام را یا بعضی از
ائمه بعد از ان معلوم شنیده است یا از مسلم تا بوسیده است واجب است که اعتقاد کند و الا اعتقاد
بائمه بعد از او لازم نخواهد بود و در قبر سوال [illegible] امامت امیر المؤمنین
[illegible] پس [illegible] اصل پنجم اعتقاد بمعاد جسمانی است و اتفاق کرده‌اند مسلمانان بر اثبات آن
و از ضروریات دین اسلام است و فلاسفه انکار آن کرده‌اند و بمعاد روحانی قایل شده‌اند پس بعد از ذکر
بعضی از تحقیقات که سابقا مذکور شد گفته است و اما معاد جسمانی [illegible] دلایل [illegible]

دلالت

دلالت کرده است از حساب و صراط و میزان و تطایر کتب و دوام عقاب کافر در جهنم و دوام نعیم مؤمن در بهشت پس
شکی نیست در انکه واجب است تصدیق باینها اجمالا [illegible] اتفاق دارند بر اینها و اخبار متواتره بر اینها وارد شده است پس [illegible]
اینها از ایمان بدر می‌برد اما تصدیق بتفاصیل اینها مثل انکه صراط بچه نحو خواهد بود و صراط بچه صفت خواهد بود و میزان [illegible] حقیقت
یا کنایه از عدالت است یا غیر اینها از تفاصیلی که با خبار احاد رسیده است پس ظاهر است که جهل اینها مخل ایمان نباشد و هم
چنین بودن جهنم در زیر زمین و بودن بهشت در بالای آسمانها و امثال اینها سیم در معنی اسلام خلافست بعضی را اعتقاد
آن است که اسلام و ایمان هر دو یک معنی دارند و بعضی گفته‌اند که اسلام اقرار به شهادتین با اعتقاد اینها و عدم انکار ضروری
از ضروریات دین اسلام و این در دنیا نفع میبخشد و در آخرت نفع نمیبخشد تا ایمان بجمیع عقاید حقه امامیه نیاورد که عمده
اینها اقرار بامامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام است و بعضی گفته‌اند که اسلام کلمتین است که اعتقاد بانها هم نداشته باشد [illegible]
بنده این داخلند و احکام ظاهره اسلام بر ایشان جاری میشود و بر اکثر معانی ایمان که سابقا مذکور شد اسلام را
اطلاق میکنند حتی بر آن معنی که اعلای مراتب ایمان است اسلام اطلاق میکنند که اسلام بمعنی انقیاد در جمیع
اوامر و نواهی باشد و ثمره ایشان انست که در معانی ایمان مذکور شد اما هر جا اسلام را مقابل ایمان اطلاق
کنند یکی از این دو معنی که در این مقام ذکر کردیم مراد است چهارم خلاف است در انکه آیا در ایمان یقین بمعارف ایمانی
شرط است یا ظن قوی کافی است و ایضا خلاف است در انکه آیا می‌باید ایمان بدلیل حاصل شود یا تقلید در آن جایز است
و این دو خلاف نزدیک‌اند بیکدیگر و ظاهر کلام علامه رحمه الله و اکثر علما آن است که بدلیل و برهان می‌باید حاصل شود
بلکه دعوی اجماع بر اینکه کرده‌اند و استدلال کرده‌اند بایات بسیار که دلالت میکند بر نفی از متابعت ظن و مذمت
کرده که فروع در اعتقادات داخل نباشد و اصول دین داخلست و ایضا در بسیار از ایات مذمت تقلید واقع شده است و ایضا
حق تعالی فرموده است نیستند مردمان مگر اینها که ایمان اورده‌اند بخدا و رسول پس از ان شک نکرده‌اند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
در [illegible] اکتفا کرده‌اند بتصدیق ظنی در ایمان و قایلان باکتفا بظن و تقلید استدلال کرده‌اند بانکه حضرت [illegible] اسلام
شده است که در اوقات حال القای دلایل و براهین بر ایشان نکنند بلکه در اسلام ایشان اکتفا باظهار اسلام و تکلم بکلمتین
می‌نموده‌اند و ایضا لازم می‌اید که حکم کنیم بکفر اکثر مستضعفان از مسلمانان بلکه اکثر علما که صاحب یقین نیستند
[illegible] داخل مستضعفین و اهل اعراف و مرجون لامر الله بوده باشند
و بعضی گفته‌اند ضروری نیست که هر مرتبه معارف ایمانیه بدلایل تفصیلیه حاصل شده باشد [illegible]
رفع شبهات کفار و مخالفان قادر باشند بلکه واجب کفائی است که در میان مؤمنان جمعی باشند از علما که رفع و دفع
شبهه کفار و مخالفان توانند کرد و در ایمان اکثر خلق همین بس است که بدلایل اجمالیه اصول دین طلب [illegible] چنانکه حق تعالی
در قرآن مجید دلایل وجود صانع و توحید و سایر اصول دین را اجمالا [illegible] فرموده و هدایت کرده [illegible] حضرت رسول از

اعرابی پرسید که خدا را چگونه شناختی و چه دلیل داری گفت که چون شتر یا سم را هی که می بینم استدلال میکنم که شتری
از این راه رفته است و چون پا را کسی می بینم میدانم که آدمی از اینجا عبور کرده است آیا آسمان با این ستارهای روشن و زمین
با این دریاها و کوهها دلالت نمی کنند بر خداوند لطیف خبیر حضرت فرمود بر شما باد بدین اعرابی و این مذهب در نهایت قوت است
و کسی که رجوع بکند باثار سلف و اخبار صدر اسلام میداند که هر که را مسلمان میکردند او را تکلیف باظهار عقاید میکردند
و از برای اثبات نبوت معجزه می نمودند و ایشان را بطاعات و عبادات امر می نمودند و بتدریج ایمان ایشان کامل میشد
باستماع آیات و استعمال طاعات تا بمرتبه علم الیقین میرسیدند و بدلیل و برهان مسلسل که ماده تشکیک و تعطیل است
ایشان را نمی بستند و لهذا می بینیم که بعضی از زهاد و عباد که ممارست علوم ظاهر نکرده اند یقین ایشان کامل تر است
از اکثر محققین علما کلام که عمر خود را صرف شکوک و شبهها کرده اند و آثار ایمان و یقین در اعمال اینها ظاهرتر است
از ایشان و هر چند مهارت ایشان در این علوم بیشتر میشود آثار علم و لوازم آن از خشیت و غیر آن که آیات کریمه
دلالت میکند بر آنکه اینها از لوازم ایمان و معرفت و علم است از ایشان کمتر مشاهده میشود پس علوم شکوک که علم
حقیقی این نیست و راه تحصیلش راه دیگر است و در بعضی از کتب مبسوطا تحقیق این معانی بوجه شافی نموده ام
و این رساله گنجایش ذکر اینها ندارد   خلاف است در آنکه مؤمن در آنکه متصف با ایمان حقیقی در نفس
الامر شده باشد آیا ممکن است که کافر شود یا نه اکثر متکلمین عامه و خاصه را اعتقاد آن است که ممکن است که
زایل شود بلکه واقع است و ظواهر بسیاری از آیات دلالت بر این دارد چنانکه فرموده است انها که کافر شدند
بعد از ایمان ایشان پس زیاده کردند کفر خود را هرگز قبول نمیشود توبه ایشان و ایشانند گمراهان و ایضا فرموده است
ای گروهی که ایمان آورده اید اگر اطاعت کنید فریقی از آنها را که کتاب بایشان داده شده است بر میگردانند
شما را بعد از ایمان شما کافران و باز فرموده است ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی
الشیطان سول لهم واملی لهم و باز فرموده است یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه تا آخر آیه و از
این باب آیات بسیار است و نسبت بسید مرتضی رضی الله عنه و جمعی از متکلمین شیعه داده اند که ایمان حقیقی زایل
نمیشود اند شد و ارتدادی که از جمعی مشاهده میشود کاشف از آن است که هرگز ایمان نداشته اند یا منافق بوده اند
یا ایمان ایشان محض ظن بوده است و بمرتبه یقین نرسیده بوده است و آیاتی که دلالت میکند بر امکان یا وقوع
کفر بعد از ایمان حمل کرده اند بر ایمان زبانی نه ایمان قلبی هم چنانکه حق تعالی در شان بعضی گفته است
که ایمان آورده اند بدهانهای خود و ایمان نیاورده است دلهای ایشان و احکام خاصه که از برای مرتد واقع
شده است از برای کسی است که متصف باشد در ظاهر شرع بارتداد و دلالت نمیکند بر اینکه در نفس الامر مرتد
شده است گاه باشد در اصل کافر بوده باشد و ما بحسب ظاهر باقرار او حکم بایمان او کرده باشیم و بعد از ظهور

کفر او

کفر او حکم بارتداد او کنیم و ممکن است که در اصل مؤمن بوده باشد و نزد خدا بایمان خود باقی بوده باشد چون همان حق
شرع کرده است از برای عقوبت او شارع حکم بارتداد او کرده باشد که نوامیس الهیه محفوظ نماید که کسی که حجت بر او تمام نکند
چنین گفته اند بعضی از محققین متاخرین از جانب سید رضی الله عنه و این بسیار بعید است و ظواهر آیات و اخبار را بمحض این
وجوه عقلیه و استبعادات وهمیه تاویل نمودن صورتی ندارد و اگر کسی در حصول ایمان بظن اکتفا کند شبهه نیست در آنکه
زوال ظن ممکن است و اگر یقین را در حصول ایمان شرط دانند باز ممکن است که یقینی که از بعضی از براهین عقلیه و قوانین منطقیه
بهم رسیده باشد بطریان شبهات قویه که قوت بر رفع آنها نداشته باشد زایل گردد و بطریان آن یقین بشک باشد
یا ظن بنقیض آن و بعضی از جانب سید گفته اند که اگر کسی گوید که اگر تسلیم کنیم که زوال یقین واقعی ممکن نیست ممکن است که
زوال ایمان بصدور افعالی باشد که موجب کفر است مانند سجده بت و استخفاف بحرمات الهی جواب گوییم که مسلم است که
امکان صدور این افعال از کسی که متصف بیقین مذکور باشد بلکه ممتنع بالغیر است هر چند بالذات ممکن باشد پس گوییم
افعال از او صادر میشود دلیل بر آن است که ایمان یقینی متصف نبوده و در دعوای خود کاذب بوده و حق آن است که
یقین کامل ملایم باشد که مخصوص مقربان است که بمرتبه حق الیقین رسیده باشند هر زوال آن یقین محال است و صدور
این افعال از او محال است و اگر بمحض عدم تجویز احتمال نقیض باشد باعتبار دلیلی که بر آن قائم شده باشد زوال آن
بشبهه و صدور آن افعال هر دو از او ممکن است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است در تفسیر قول حق تعالی
فمستقر و مستودع که ایمان بر دو قسم است یک قسم ایمانی است که مستقر و ثابت است و گاهی زایل نمیشود و آن
زایل نمیشود و ایمانی هست که بودیعه و عاریه سپرده اند اگر خدا خواهد تمام میکند و اگر خواهد سلب میکند و کلینی
رحمه الله بسند صحیح از حسین بن نعیم روایت کرده است که گفت من حضرت صادق عرض کردم که چرا چنین میتواند بود که
مردی نزد خدا مؤمن باشد و ایمان او نزد خدا ثابت باشد پس نقل کند حق تعالی او را از ایمان بسوی کفر حضرت فرمود
خدا عادل است و خدا انبیا را فرستاده است که مردم را بسوی ایمان بخوانند و نخوانده اند که مردم را بسوی کفر پس هر که ایمان آورد
بخدا پس ثابت شد نزد خدا از برای او ایمان و نزد خدا نقل نمیفرماید او را خدای عز و جل بعد از آن از ایمان بسوی کفر گفتم
پس مردی کافر میباشد و کفر او نزد خدا ثابت شده است آیا او را نقل میفرماید از کفر بسوی ایمان فرمود بدرستی که
خلق کرده است حق تعالی همه مردم را بر فطرتی که مفطور گردانیده است ایشان را بر آن نمیدانستند ایمان بشریعتی را
و نه کفر بانکار شریعتی را پس خدا فرستاد رسولان را که بخوانند مردم را بسوی ایمان باو پس بعضی را خدا هدایت
کرد و بعضی را خدا هدایت نکرد مؤلف گوید که گویا مراد بفطرت آن است که قابل ایمان و کفر هر دو بوده اند و حاصل
جواب آن است که حق تعالی خلق کرده است همه عباد را بر فطرتی که قابل ایمان هستند هر چند تفاوت داشته باشند
در قابلیت و استعدادات ایشان و حجت خود را بر همه تمام کرده است بارسال رسل و اقامت براهین و حجج

وهیچ کس را در قیامت بر خدا حجتی نخواهد بود واحدی از ایشان مجبور نیستند بر کفر نه بسبب خلقت ونه بسبب تقدیر
تقصیر در هدایت واقامت حجت ولیکن بعضی مستحق هدایات خاصه از جانب حق وفیاض مطلق کردیده اند وایمان وا
ایمان او میکردند وبعضی بسوء اختیار واعمال واخلاق خود مستحق این هدایات نکردیده اند وکافر شده اند ومعذور نیستند
بانجهول ومجبور بر کفر نیستند ومعنی امر بین الامرین است که در اول رساله اشاره بان شده ومحتملات که در احادیث
در فقره آخر حدیث آن باشد که بسبب بعضی بان هدایت عامه هدایت یافتند وبعضی هدایت نیافتند وابن مطرف مشکلین
اقسام است ومعنی اول بنا بر اخبار اوفق است وایضا بسند صحیح از حضرت باقر یا صادق علیهما السلام روایت کرده است
که حق تعالی آفریده است خلقی را برای ایمان که هرگز از ایشان زایل نمیکردد وآفریده است خلقی را از برای کفر که هرگز
از ایشان زایل نمیکردد وخلقی را در میان این دو حالت آفریده است وبعضی از ایشان ایمان را سپرده اند
اگر خواهد که تمام کند برای ایشان تمام میکند واگر خواهد که سلب کند از ایشان سلب میکند وبسند حسن از حضرت صادق روایت
کرده است که بنده هست که صبح مؤمن است ودر شام کافر است ودر شام مؤمن است وکروهی هستند که ایمان را ایشان بعاریه — و در صحیح کافی است
عاریه داده اند واز ایشان سلب میکنند وایشان را معارین مینامند وایضا از عیسی قمی روایت کرده است که کفت من در
دولت سرای حضرت صادق نشسته بودم وحضرت امام موسی کودکی بود وبره با خود داشت وبا او بازی میکرد بعون این
حضرت کفتم فدای تو شوم این کودک چه میکند ما را امر میکنید بچیزی وبایشان نهی میکنید از آن وما را امر میکنید که ...
الخطاب را دوست داریم ولعنت کنیم ما را اکر او را لعنت کنیم وبیزاری جوییم از او حضرت در آن کودکی فرمود که
حق تعالی خلق کرده است خلقی را برای ایمان که هرگز زایل نمیشود وخلقی را از برای کفر که هرگز زایل نمیشود وخلقی را آفریده است
در این میان که عاریه داده است بایشان ایمان را وایشان را معارین میکویند هر وقت که خواهد ایمان را از ایشان سلب
میکند وابو الخطاب از ایشان بود که ایمان را بایشان عاریه داده بود ومیکویند که عیسی کفت رفتم بخدمت حضرت صادق و کفتم آنچه
موسی کفت جواب ابو الخطاب حضرت فرمود که او چشمه علم نبوت است وبسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است
که حق تعالی محول کرده است پیغمبران را بر پیغمبری پس هرگز مرتد نمیشوند وبعضی محول کرده است
پیغمبران را بر وصایت پس هرگز مرتد نمیشوند ومحول کرده است بعضی از مؤمنان را بر ایمان پس هرگز مرتد نمیشوند
وبعضی از ایشان را ایمان عاریه داده است اگر دعا والحاح در دعا بکنند بر ایمان خواهند مرد وبسند معتبر دیگر
روایت کرده است که آن حضرت فرمود که بدرستی که حسرت وندامت وویل وتمام ویل وعذاب برای کسی است که
منتفع نشود بانچه دیده وندانسته است وعمل نکند بعلم خود وبمقتضای دین خود ونداند که دین خود وفقه
وشرایع را پس شیند بچیزی بهتر از آن است که کسی نجات خواهد یافت از این جماعت که دعوای تشیع میکنند
مکر کسی که کردار او موافق باشد با کفتار او پس کواهی داده شده است از برای او بنجات مکر که عملش

باقوال

باقوال او موافق نباشد وبدین او عمل ننموده است وباو وامامت سپرده اند ودر حدیث معتبر فرموده که حق تعالی خلق کرده
دلهای مؤمنان را پیچیده بر ایمان چون حق تعالی خواهد نشو ونما دهد آنچه در آن پنهان است از ایمان وظاهر نماید
که بهانه میریزد بر آن باران حکمت را وتخم علم را در آن میکارد وزرع آن کشته آن دهقان پروردکار عالمیان است
ودر روایت دیکر فرموده که دل آدمی مضطرب میباشد در میان سینه وحجره او تا آنکه ایمان بر او بسته شود در آن
وقت قرار میکیرد واز تزلزل واضطراب بیرون میاید چنانچه حق تعالی فرموده است ومن یؤمن بالله یهد قلبه
ودر قراءت اهل بیت علیهم السلام چنین است یعنی هر که ایمان بیاورد بخدا ساکن میکردد دل او از شک
واضطراب مؤلف کوید که در احادیث بسیار این مضامین را بسته است ودر ادعیه کثیره استعاذه
از زوال الایمان بعد حصول یقین وارد شده است وحق آن است که اگر ایمان بمرتبه یقین کامل وعین الیقین
رسید زوالش بحسب عادت ممتنع است اما بلوغش باین حد نادر است وان مخصوص انبیا واوصیا وخلّص
مؤمنان است چنانکه از احادیث معلوم شد اما بلوغش باین حد بسیار نادر است وتکلیف عامه خلق باین حد
بلکه نقل تکلیف بجمال این حد است وظاهر است که ایمان اکثر خلق ظن قوی است که نفس را مطمئن کرده کافی
باشد در عالم مثل این ایمان شک نیست که ممکن است ودرجات ایمان بسیار است چنانکه دانستی ودر بعضی
ممکن است که زایل شود وشک بلکه بانکار منجر شود وان ایمان معارات است ودر بعضی زوالش ممکن نیست
نه بقول ونه باعتقاد ودر بعضی بقول ودر بعضی ممکن است زوالش بقول وبفعل نه باعتقاد مانند جمعی از کفره که علم
بصدق رسول الله صلی الله علیه وآله داشتند اما از برای اغراض باطله دنیویه انکار میکردند واشد انکار مانند ابو جهل
واضراب او ومانند جمعی از منافقان صحابه که نص بر حضرت امیر المؤمنین را در روز غدیر ودر مواطن بسیار
دیکر شنیدند واز برای حب دنیا انکار کردند پس بقول یا اشتراط یقین وجزم در ایمان شکی نیست واکر
مشروطست بعدم انکار ظاهری چنانکه حق تعالی در حق جمعی از ایشان فرموده است که انکار کردند وحال آنکه
نفسهای ایشان یقین بان داشت پس ممکن است ارتداد وزوال ایمان بانکار ظاهری یا بفعل مثل حکم شرع
حکم بحصول کفر فرموده است مثل ندادن نماز ومثل سجده بت وقتل پیغمبر یا امام والقای مصحف در قاذورات
واستخفاف بکعبه وامثال آن ششم در بیان معنی کفر است وتعدد آن بتقدد مقابل اینکه اکثر علما
کفته اند که کفر عدم ایمان است از کسی که شان او آن باشد که مؤمن باشد وچون معانی ایمان وسلام
ومراتب آنها مذکور شد در مقابل هر ایمانی کفری خواهد بود وعدم تحقق آن ثمره ایمان خواهد
بود پس بنا بر مشهور که ایمان اصل عقاید حقه شیعه امامیه است وثمره آن بنا بر مشهور عدم خلود در جهنم
کفر باخلال بیکی از آن عقاید حاصل میشود خواه بشک در آنها باشد یا باعتقاد بخلاف آنها یا انکار

ششم

در اصل اعتقاد بخاطرشان خطور نکرده باشد وچون سابقا دانستی که ایمان بعقاید خمسه مشروط است
بانکار انکار ضروری از ضروریات دین اسلام بلکه ضروریات دین ایمان که مذهب حق ائمه اثنی عشریه است
نکرده باشد وفعلی که مستلزم خروج از دین باشد از او صادر نشده باشد مثل استخفاف بقرآن مجید یا کعبه
معظمه یا سجده بت یا صلیب یا بستن زنار برای اظهار شعار کفر پس بفعل اینها نیز کافر میشود واز ایمان
بدر میرود واگر اینها بعد از تکلم بکلمتین واظهار اسلام واقع شود حکم مرتد خواهد داشت چنانکه شیخ شهید
علیه الرحمه ودیگران گفته اند که مرتد کسی است که قطع کند اسلام خود را باقرار بنفس خود بخروج از اسلام یا ببعضی از انواع
کفر خواه باظهار مذهبی باشد که اهلش را ملت میگویند مانند یهود ونصاری ومجوس یا نه مانند بت پرستی یا بانکار
چیزی که ضروری دین باشد یا باثبات چیزی که نفی آن ضروری دین باشد یا بفعل امری که دلالت کند بکفر صریحا مثل
سجده کردن از برای آفتاب یا بت وانداختن مصحف که پر در نجاسات عمداً یا انداختن نجاسات بر کعبه شرفها
عمداً یا خراب کردن کعبه یا اظهار استخفاف بآن واما احکام مرتد مشهور میان علما آن است که مرتد بر دو قسم است
فطری وملی فطری آن است که متولد بر اسلام باشد یا نطفه منعقد شده باشد نطفه او در حال اسلام یکی از پدر
ومادر او وحکم او آن است که اسلام او قبول نیست اگر توبه کند وکشتن او لازم است وزن او از او جدا
میشود وعده وفات میدارد ومال او میان وارثان او قسمت میکنند این حکم اوست ظاهرا ودر این خلاف
نیست میان جمعی که ارتداد را دو نوع میدانند اما خلاف است در آنکه میان او وخدا آیا توبه او مقبول است
یا نه اکثر محققین را اعتقاد آن است که توبه او مقبول است قطعاً اگر شکی نیست که او مکلف باسلام هست
هرگاه توبه او صحیح نباشد تکلیف بمحال خواهد بود پس بنابراین اگر کسی مطلع نشود بر ارتداد او یا مطلع
شوند وقادر بر قتل او نباشند توبه اش میان او وخدا مقبول است وعبادات ومعاملات او صحیح اما مال
او وزن او برای او نخواهد بود اما بعد از عده گفته اند که زن او بعقد دیگر میتواند خواست وبعضی گفته اند
در اثنای عده نیز میتواند خواست واین مسئله خالی از اشکالی نیست وبعضی گفته اند میان او وخدا نیز
توبه او مقبول نیست وهمیشه در جهنم خواهد بود واین محالی است که جمعی لازم او بوده است ومرتد ملی
آن است که بکفر متولد شده باشد ومسلمان شود وبعد از آن مرتد شود واین را موافق مشهور جبر
بر توبه میکنند اگر توبه کند توبه اش بحسب ظاهر ومیان خود وخدا هر دو مقبول است واگر توبه نکند او را
میکشند ودر مدت تکلیف توبه او خلاف است بعضی گفته اند سه روز است چنانکه در روایتی
وارد شده است وبعضی گفته اند حدی ندارد تا احتمال میدهند که او برگردد او را نمیکشند و
جبر میکنند وبعد از آنکه مایوس شوند او را میکشند واین احکام در باب مردان است وزنان را

بعد از مرتد شدن

بعد از مرتد شدن حبس میکنند ونمی کشند هر چند مسلمان زاده باشد ودر وقت هر نماز او را
میزنند که مسلمان شود وابن جنید از علمای ما قایل شده است که مرتد یک قسم است خواه ملی باشد خواه
فطری او را تکلیف توبه میکنند اگر توبه میکند قبول میکنند والا او را میکشند واگر همین را
این قایلند وخالی از قوت نیست وبدانکه علمای خاصه وعامه مجمل گفته اند که انکار ضروری دین اسلام
موجب کفر است وحصری نکرده اند انحصار ومتفرقات را از ابواب فقه گاهی میگویند که فلان چیز ضروری دین است
پس ضرور است که بعضی در این مقام مذکور شود بدانکه ضروری دین امری را میگویند که وضوحش در آن
دین بمرتبه رسیده باشد که هر که در آن دین داخل باشد بداند مگر نادری که تازه بآن دین درآمده باشد یا در بلاد
بعیده از بلاد اسلام نشو ونما کرده باشد واینها بنویسیم باشد مثل واجب بودن پنج نماز در شب وروز
وعدد رکعات هر یک از اینها ومشتمل بودن اینها بر رکوع وسجود بلکه بر تکبیر احرام وقیام وقرائت فی الجمله تا
بقول اظهر هر چند در بعضی از صور خفایی داشته باشد ومشروط بودن نماز بطهارت فی الجمله ووا
بودن غسل جنابت وحیض بلکه نفاس وناقض بودن بول وغایط وریح وصوت بنابر اظهر وواجب بودن
یا راجح بودن غسل اموات وکفن کردن ودفن کردن برایشان ونماز کردن ایشان مجملا وواجب بودن زکوة
فی الجمله وروزه ماه مبارک رمضان وناقض بودن اکل وشرب بمعتاد بطریق معتاد وجماع در قبل زن
روزه را وواجب بودن حج بیت الله ومشتمل بودن آن بر طواف بلکه سعی میان صفا ومروه فی الجمله و
احرام ووقوف عرفات ووقوف مشعر بلکه ذبح قربانی وسر تراشیدن ورمی جمرات کردن هر یک لاعلی
الوجوب والاستحباب بنابر احتمال ظاهری ووجوب جهاد فی الجمله بنابر احتمالی ورجحان جماعت در نماز
فی الجمله ورجحان تصدق بر مساکین فی الجمله وفضیلت علم واهل علم وفضیلت تلاوت قرآن که ضروری
رسالة وبعدی دعوی که نافع نباشد وحرام بودن زنا ولواطه بلکه مساحقه زن وزن ووطی مرده
بنابر اظهر وحرام بودن شراب انگور بلکه نبیذ وشرابهایی که از غیر انگور میگیرند که حرمت اینها ضروری دین
اسلام نیست زیرا که سنیان بعضی حلال میدانند اما در مذهب که ضروری مذهب شیعه باشد وحرمت خوردن
گوشت خوک ومیته وخون فی الجمله وحرمت نکاح مادران وخواهران ودختران ودخترهای برادر ودخترهای
خواهر وعمه ها وخاله ها بلکه مادر زنان وجمع میان دو خواهر بنابر اظهر وحرمت سوگند فی الجمله تا
باحتمالی وحرمت ظلم وخوردن مال مردم بی جهت شرعی وحرمت کشتن مسلمانان بغیر حق وحرمت بودن
فحش ودشنام بی جهتی بمسلمانان وزدن وتعذیب کردن ایشان بی سببی بلکه غیبت وبهتان
ایشان بنابر احتمالی ورجحان سلام وجواب آن بنابر احتمال اقوی ورجحان بودن نیکی با پدر ومادر

و رجوع بودن حقوق ایشان بلکه راجح بودن مطلق صله رحم بنا بر احتمالی و حکم میراث فی الجمله و انکار وراثت
اخوات بمال میت نه عصبه وارث بلکه عمل بوصیت فی الجمله بنا بر احتمالی و انکار تصدقات و خیرات بجهت نفع میت بخشند
بنا بر اظهر و انکار جهاد و رجحان ان و انکار نکاح باعث حلیت وطی میشود و طلاق فی الجمله باعث تفرقه میشود و انکار بعد از روز
ان نامحرم باید پوشانید فی الجمله و رجحیت نظر بصورت اجانب و رجحیت وطی حیوانات و انکار عقد بیع و اجاره
و صلح فی الجمله باعث انتقال میشود بنا بر اظهر و انکار ذبح حیوانات فی الجمله باعث حلیت میشود و حرمت دزدی و زنا و شرب خمر
مسلمانان و حقیقت قرآن مجید و منزل بودن ان از جانب خدا بلکه معجز بودن ان بنا بر اظهر و معرفت اهل بیت رسالت
و تعظیم ایشان لهذا نواصب و خوارج کافرند که انکار ضروری دین اسلام کرده اند و اکثر ضروریات دین در عرض
این رساله مذکور شد و غیر اینها امور که متواتر و معلوم باشند نزد علمای مسلمانان و سابقا مذکور شد که بعضی از
امور هست که نزد شیعه امامیه ضروریست و نزد سایر مسلمانان ضروری نیست مثل امامت ائمه اثنی عشر صلوات الله
علیهم و کمال علم و فضل ایشان بلکه عصمت ایشان بنا بر اظهر و منصوص بودن ایشان از جانب خدا و رسول بنا بر اظهر و
امام زیاده از دوازده نیست و امام دوازدهم حی و حاضر است و ظاهر خواهد شد و [illegible] خواهد
و وجوب بیزاری از ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و جمیع خلفای بنی امیه و بنی العباس که دعوای امامت
و خلافت بناحق کرده اند بلکه خلفای اسماعیلیه و ائمه متأخرین زیدیه که بناحق دعوای امامت کرده اند و لعن و بیزاری
بطلحه و زبیر و عایشه و ابن ملجم و شمر و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد و سنان بن انس و هر که با امیر المؤمنین و امام
حسن و امام حسین صلوات الله علیهم جنگ کرده و تقویت او و ملزم شده است و بیزاری از جمیع اعدای ایشان و علو
اعتقاد بخوبی سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و خصوصا خواص ائمه علیهم السلام و حلال بودن متعه و حج تمتع
و گفتن حی علی خیر العمل در اذان و اقامه و مسح پاها در وضو و رجحان از [illegible] شستن اعضای
وضو بنا بر اظهر و عدم استحباب دست بستن و امین گفتن در نماز و عدم استحباب الصلوة خیر من النوم
در اذان و رجحان جلسه استراحت بعد از سجده دوم بنا بر احتمالی و استحباب سجده شکر بعد از نماز
و استحباب زیارت قبور رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم و تعظیم و تعمیر اینها بلکه استحباب زیارت
قبور صالحان شیعه و خویشان و اقارب مؤمنین مطلقا بنا بر اظهر و حرمت گوشت سگ بلکه سایر سباع
و حشرات مانند کرم و مار و موش و امثال اینها بنا بر احتمالی اظهر و حرمت وطی محارم [illegible] ذکر [illegible]
احتمالی بلکه عدم قول بجبر مطلق و عدم ساقط شدن عبادات و اینها از جمله ضروریات دین [illegible]
بجملا هر چه [illegible] در دین ایمان و مذهب ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم [illegible] باشد که هر که
در این دین داخل باشد [illegible] ضروریات دین ایمان خواهد بود و انکار ان مستلزم انکار صاحب

ان دین است

صاحب ان دین است و اگر چه در کلام اکثر علما تصریح باین نیست اما از دلیل ایشان بر کفر منکر ضروری دین [illegible]
لازم می آید و در احادیث بسیار وارد شده است که از علامت کسی که ایمان بحجت [illegible]
حلال نداند و در باب برائت از ابوبکر و عمر و اضراب ایشان و سایر اعدا و مخالفان ایشان احادیث متواتره وارد شده
که ذکر [illegible] و در کتاب نفحات اللاهوت احادیث متواتره از طرق [illegible]
و خاصه در این باب ایراد نموده و در کتاب بحار الانوار زیاده بر ان ایراد نموده ام و حضرت امام رضا صلوات الله علیه در رساله
شرایع دین که از برای مامون نوشته است فرموده است که محض و خالص اسلام ان است که گواهی بدهی که خدا یگانه است و شریک
ندارد و واحد حقیقی است [illegible] و قایم [illegible]
و بیناست و قادر است [illegible]
هرگز عاجز نمیشود [illegible] محتاج نمیشود و عادل است [illegible] افریننده همه چیزهاست و مثل او
چیزی نیست و شبیه و نظیر [illegible]
و [illegible] محمد بنده او و رسول او [illegible] و خاتم پیغمبران است [illegible]
پیغمبری بعد از او نیست [illegible] شریعت [illegible] از جانب خدا [illegible]
حق است و واجب تصدیق او در جمیع [illegible]
و ان هیچ طرف باطل [illegible] حکیم حمید [illegible] همه کتابهای خدا حق است
از فاتحه تا خاتمه اش باید ایمان بیاوری بمحکم ان و متشابه ان و خاص ان و عام ان و وعد ان و وعید ان و ناسخ
ان و منسوخ ان و قصه‌های ان و خبرهای ان [illegible] که مثل ان را بیاورد [illegible]
و حجت بعد از او [illegible] قیام نماید بامر مسلمانان [illegible] و عالم باحکام ان [illegible]
و وصی و خلیفه او [illegible] امیر المؤمنین [illegible] امام
متقیان است [illegible] اوصیا [illegible] پیغمبران
رسول خدا است پس بعد از او ائمه علیهم السلام [illegible] تا حضرت صاحب الامر [illegible]
همه ایشان [illegible]
و ائمه هدی [illegible] کر
ایشان کند گمراه و گمراه کننده است [illegible] و انکار ایشان [illegible]
از جانب حضرت رسول [illegible] ایشان را نشناسد بمرگ جاهلیت مرده است [illegible] دین ایشان است
ورع و عفت و راستی [illegible] و صلاح [illegible] عبادت و رد امانت [illegible]

و طول دادن سجود و رکوع و روزه و عبادت شب و دعای تعقیبات و انتظار بیرون فرج آل محمد به صبر و نیکویی مردم و مصاحبت
کردن به افعال و صفتها امر شده تا مسح بالحجاب یک مرتبه روا نمی کنند و صفت مکر خایف باشد یا بوریا باد یا حجاب
یا جنابت و آنکه هر که مسح کند بر موزه ها مخالفت خدا و رسول کرده است و قول فریضه و کتاب خدا کرده است پس
عملها واجب و سنت را بیان فرموده و نمازهای پنجگانه و نیکو که گفت را فرموده نماز را در اول وقت افضلست
و فضل نماز جماعت بر نماز تنها بیست و چهار برابر است و نماز نمیتوان کرد پشت سر فاجر و اقتدا نمیتوان کرد به کسی که
با اهل ولایت یعنی شیعه امامی و نماز نمیتوان کرد در پوست [illegible] و جای نیست که بگوید در تشهد
اول السلام علینا و علی عباد الله الصالحین زیرا که تحلیل نماز سلام است چنانکه [illegible] گفته سلام گفته و هر نماز که در هشت
فرسخ بدزیاده است و هر کا مقصر [illegible] روزه [illegible] افطار کند و کسی که در سفر روزه را افطار کند
از او مجزی نیست و باید قضا واجبست و قنوت سنت واجب است در نمازهای پنجگانه و نماز برمیت
پنج تکبیر است و هر که کم کند مخالفت سنت کرده است و میت را از پایین قبر برد و هموار کند با زمین قبر به چهار انگشت
گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در جمیع نمازها سنت است بعد از آن احکام زکوة مال و زکوة فطره و احکام حایض
و مستحاضه را فرموده و روزه ماه رمضان فریضه است روزه را با دیدن ماه باید گرفت [illegible] روزه داشتن
و هم در افطار کردن و نماز سنت را جایز نیست به جماعت بکنند زیرا که بدعت است و هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی
در آتش است و بعد از آن ذکر بعضی از احکام روزه و حج را بیان کرده فرموده که جایز نیست حج مگر به عنوان تمتع و حج
قران و افراد که عامه میکنند نمی باشد مگر برای اهل مکه و جمعی که در آن حوالی میباشند و پیش از میقات
احرام نمیتوان بست و جهاد فی سبیل الله واجب است با امام عادل و هر که کشته شود از برای حفظ مال خود شهید است
و تقیه در بلاد تقیه واجب است وقتی که کسی از برای تقیه جان از برای دفع ظلم از خود [illegible]
غیر سنت که سنیان میگویند صحیح نیست حضرت امیر المؤمنین فرموده که [illegible] سنیان
سه طلاق در یک مجلس میگویند که از [illegible] شوهر [illegible] و دایم نمیتوان
خواست و صلوات بر حضرت رسول و آل او صلوات الله علیهم واجب است در وقتی که نام آنحضرت مذکور شود
در وقت عطسه کردن و غیر آن [illegible] یا کشتن حیوانات و غیر آنها و دوستی دوستان خدا واجب است
و دشمنی دشمنان خدا و بیزاری از ایشان و از پیشوایان ایشان واجب است و نیکویی به پدر و مادر واجب است
هر چند بت پرست و کافر باشند اما اطاعت ایشان و غیر ایشان در معصیت خدا جایز نیست زیرا که طاعتی
نمی باشد مخلوق را در معصیت خالق و تذکیه حیوانی که در شکم حیوان دیگر باشد بذبح کردن مادر [illegible]
و حلال است اگر مو و پشم بر او روییده باشد و واجبست حلال دانستن متعه زنان و حج تمتع و [illegible]

وقف

و تعصیب که سنیان بگفته عمر میراث میکنند بدعت است و مخالف قرآن است و با فرزند دختر و پدر و مادر احدی
میراث نمیبرد بجز زن و شوهر و کسی که خدا در قرآن از برای او سهمی قرار [illegible] میراث از کسی
که سهمی در قرآن نداشته باشد و میراث به عصبه دادن چنانکه عمر کرده است از دین خدا نیست و مولود خواه دختر باشد
و خواه پسر روز هفتم عقیقه باید کرد و نام باید کذاشت و سرش را باید تراشید و بوزن آن موی طلا و نقره تصدق
باید کرد و ختنه سنت و واجبست از برای پسران و از برای دختران باعث کرامت است [illegible]
و خدا تکلیف نمیکند نفسی را مگر بقدر وسع و طاقت او و افعال بندگان مخلوق خداست خلق تقدیر نه خلق تکوین
یعنی بر خدا مقدر شده است اما فعل خدا نیست فعل بنده است و خدا آفریننده یا تقدیر کننده همه چیزهاست و جبر قایل نیستیم
که خدا جبر کرده است مردم را بر افعال ایشان و تفویض هم نیست که [illegible] ایشان کذاشته و هیچ دخلی در افعال ایشان نداشته
و خدا بیگناه را بعوض گناه دیگری عذاب نمیکند و فرزندان [illegible] عذاب نمیکند چنانکه فرموده است [illegible]
گناه کار گناه دیگری را برنمیدارد از برای آدمی مگر آنچه سعی کرده است و خدا راهست که عفو کند از گناه و تفضل کند
بثواب زیاده از قدر استحقاق است و منزه است از آنکه [illegible] کند و واجب کرده است خدا اطاعت کسی را
که میداند که ایشان را کمراه نمیکنند و به معصیت [illegible] و اختیار نمیکند از برای پیغمبری [illegible] از برای امامت
کسی را که میداند که ایشان خلق را گمراه میکنند و معصیت میکنند و اختیار نمیکند از برای پیغمبری کسی را که میداند کافر خواهد شد
یا اطاعت شیطان خواهد کرد و معصیت او و حجت بر خلق تمام نمیشود مکر به کسی که معصوم باشد از گناهان
و اسلام غیر ایمان است و هر مؤمنی مسلمانست و هر مسلمانی مؤمن نیست و دزد مؤمن نیست در وقتیکه دزدی میکند
و زناکننده مؤمن نیست در وقتی که زنا میکند و اهل گناهان کبیره [illegible] که مستوجب جهنم میگردند مسلمانند
مؤمن اند و نه کافر و خدا [illegible] مخلد در جهنم نمیکند مؤمنی را [illegible] آتش بیرون
می آید [illegible] کافر [illegible] جهنم کرده است [illegible] و هر چه کمتر از
آن است از برای هر که خواهد میبخشد و گناهکاران اهل توحید داخل جهنم میشوند بیرون می آیند از جهنم و شفاعت
جایز است از برای ایشان و امروز دنیا دار تقیه است و دار اسلام است و دار ایمان نیست و دار کفر نیست
و امر به نیکی ها و نهی از بدیها واجبست اگر ممکن باشد و خوف بر جان نباشد و ایمان ادای فرایض است که در
قرآن واجب کرده است و اجتناب از جمیع گناهان کبیره و آن معرفت است بدل و اقرار است بزبان و عمل است
با عضا و جوارح و باید که ایمان بیاوری بعذاب قبر و منکر و نکیر و مبعوث شدن بعد از مردن و میزان و صراط
و بیزاری از آن [illegible] که ستم کردند بال محمد و قصد کردند که ایشان را از خانه بیرون آورند و بنای ستم برایشان
کذاشتند و تغییر سنت پیغمبر دادند [illegible] و [illegible]

ایشان که بیعت خود را شکستند و بعد از رحلت رسول از دین برگشتند و به جنگ آن حضرت و اولاد او بیرون آمدند با امیرالمؤمنین
جنگ کردند و شیعیان او را کشتند و از اینها که بجور و ظلم شمشیر بر روی ایشان کشیدند مانند معویه و عمرو بن العاص
و اتباع ایشان و بیزاری از آنکه نیکان صحابه را از مدینه بیرون کردند و لعنت کرده و بیرون کرده های رسول را پناه داد
و مال را بر توانگران قسمت کرد و سفیهان مثل معویه و عمرو بن العاص را والی مسلمانان کرد و بیزاری از اشیاع
ایشان که با امیرالمؤمنین جنگ کردند و انصار و مهاجران و اهل فضل و صلاح از سابقین را کشتند و بیزاری
از آنها که بسر خود شدند مانند ابو موسی اشعری و اهل ولایت او و خوارج که حق تعالی در شان ایشان فرموده است
اینها که کردار ایشان سعی ایشان در زندگانی دنیا و ایشان گمان میکنند که کار خوب کرده اند ایشان اند که کافر شدند بآیات
پروردگار خود یعنی بولایت امیرالمؤمنین و کافر شدند بلقای او یعنی حشر و ملاقات کردند و امام خود را نشناختند پس
حبط شد اعمال ایشان پس بر پا نمیداریم از برای ایشان میزان را حضرت فرمود که ایشان سگان اهل جهنم خواهند بود
و باید بیزاری نمود از انصاب و ازلام که پیشوایان ضلالت و قایلان جوراند اول ایشان و آخر ایشان یعنی هر که بغیر
حق دعوای امامت کرده است و بیزاری از اشباه ایشان که کشتند ناقه صالح را از اشقیای اولین و آخرین و هر که ولایت
و محبت ایشان را اختیار کرده است یعنی ابن ملجم و سایر قاتلان ائمه علیهم السلام و واجب است ولایت و محبت آنها که بطریقه
پیغمبر خود رفتند و تغییر و تبدیل در دین خدا نکردند مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن الاسود و عمار بن یاسر
و حذیفة بن الیمان و ابو الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و عبادة بن الصامت و ابو ایوب انصاری و خزیمة بن
الصامت ذو الشهادتین و ابو سعید خدری و امثال ایشان رضی الله عنهم و ولایت اتباع ایشان و آنها که
بهدایت ایشان هدایت یافتند و بطریقه ایشان رفتند رضوان الله علیهم و حرام بودن شراب انگور و هر شراب
مست کننده کم و بسیار و هر چه بسیارش مست میکند کمش نیز حرام است و مضطر بشراب نیز نخورد اگر چه ادرار
میکند و حرام بودن هر صاحب نیشی از درندگان و هر صاحب چنگالی از مرغان و حرام بودن سپرز که آن
خون است و ماهی که فلس نداشته باشد و اجتناب از گناهان کبیره از کشتن نفسی است که خدا حرام کرده
و زنا و شراب خوردن و عقوق والدین و گریختن از جنگ و خوردن مال یتیم بظلم و خوردن میته و خون
و گوشت خوک و هر چه بغیر نام خدا ذبح کرده باشند و حرمت اینها در هر وقتی است که مضطر نباشد
بعد از آنکه حرمتش ظاهر شده باشد و رشوه و قمار و کم کردن کیل و وزن و نسبت زنا دادن زنان عفیفه و لواطه
و گواهی بدروغ و نا امید شدن از رحمت الهی و ایمن بودن از عذاب خدا با ارتکاب معصیت
و اعانت ظالمان و میل قلبی بسوی ایشان و قسم دروغ بر امر گذشته و حبس حقوق مسلمانان با قدرت بر ادا
و دروغ و تکبر و اسراف و مال را بیجا ضایع کردن و خیانت و حج را سبک شمردن و بعضی را تاخیر کردن و جنگ

کردن

کردن با دوستان خدا و اصرار بر گناهان و ایضاً ابن بابویه رحمة الله علیه در کتاب خصال اکثر این مضامین را
بچندین سند از اعمش روایت کرده است که حضرت صادق فرمود که اینها شرایع دین است از برای کسی که متمسک
شود باینها و اراده کند خدا هدایت او را و بعد از آن اکثر این مضامین که بمذهب حق شیعه موافق است بیان فرمود
و زیاده بر اینها فرمود که زنان نکنند در بهشت هر چند هفتاد بار ... کنند و در افتتاح نماز نگویند
تعالی جدک و ... اگر ... و قبر را مربع کنند و ... و محبت دوستان
و دشمنی با دشمنان ایشان واجب است و از آنها که ستم کردند بر آل محمد و هتک حجاب آن حضرت نمودند
فاطمه را غضب کردند و منع کردند میراث او را و غصب کردند میراث او را و شوهر او را و قصد کردند که خانه
آن حضرت را بسوزانند و اساس ظلم بر اهلبیت گذاشتند و تغییر دادند سنت رسول را و بیزاری از طلحه و زبیر
و معویه و اصحاب ایشان و خوارج واجب است و بیزاری از قاتلان امیرالمؤمنین و جمیع قاتلان ائمه واجب است و از جمله
مؤمنان که دوستی ایشان واجب است جابر بن عبدالله انصاری و عبدالله بن الصامت و اینها که مذکور شد است و فرموده که
اصحاب ... شفاعت جایز است از برای ایشان و از برای مستضعفان
هر گاه ... ایشان ...
السنن الذی معصوم ... صلوات الله علیهم ... شرایع دین حق ... شروع بود در این رساله ایراد
نمودم **هفتم** چون اکثر متکلمین در معارف ایمانی تقلید را کافی نمیدانند و واجب میدانند تحصیل یقین
بدلیل خلاف کرده اند در وقت تکلیف بمعارف بعضی از متکلمین گفته اند که وقتی مکلف میشود که ممکن باشد او را
تحصیل علوم و معارف ... در تکلیف بشیء که قادر باشد ... مکلف بان شده است تمیز میان
آن ... قبل از این ... تکلیف ... مکلف میشود بان خواه ببلوغ شرعی
رسیده باشد و خواه نرسیده باشد پس ممکن است چندین سال قبل از بلوغ شرعی مکلف شود و ممکن است
چندین سال بعد از آن مکلف نشود باعتبار اختلاف ... و بعضی از فقها
گفته اند ... وقت تکلیف ... باشد ... بلوغ ... واجب است که ...
نماید بر تحصیل معارف ... از اعمال ... نقل کرده اند ... دو سالگی ... مکلف
بمعرفت میشود ... احادیث ... بالغ شود ... از بلوغ
مکلف بمعرفت نباشد ... عقل ایشان ... مکلف بمعرفت ...
و ذکر ... عقل ایشان اکمل ... باشند ... مکلف بمعرفت ...
شغلی ... ثبت ...

قد بسیع گفته است این بسیار مشکل است زیرا که لازم می آید که حکم کنیم بکفر هر کس در اول کمال عقلش که اول وقت
تکلیف بمعرفت است و باید که اگر در این وقت بمیرد مخلد در جهنم باشد و این بسیار بعید است از عدالت حق تعالی و سعت
رحمت او بلکه در بعضی از صور ظلم لازم می آید و تکلیف ما لا یطاق مگر آنکه گوییم این نوع از کفر صاحبش معذب نیست
و گوییم که اجماعی که کرده اند بر آنکه کافر مخلد در جهنم است در باب کافری است که از روی اعتقاد و اختیار کفر کرده باشد
و اگر کسی گوید که هر گاه از اهل جهنم نباشد باید داخل بهشت شود بنا بر آنکه واسطه نیست میان این دو شق
پس باید بمذهب مؤمن مخلد در بهشت تفضلی باشد از جانب خدا مانند اطفال و اجماع مخصوص کسی باشد که مکلف
بایمان باشد و سعت بر او ممکن شده باشد که ممکن باشد او را تحصیل ایمان کرده و تقصیر کرده باشد و تحقیقش
آن است که چنین شخص حکم بایمان او و مستوجب کرده و نه حکم بکفر او و حقیقت در مدت نظر و فکر که بر عقب بدن داده
حکم بایمان او می کنند اطفال زیرا که تکلیف تمامی برای او متحقق نشده است که از حکم اطفال بیرون رود و حال باقی
بودن حال است ابد او تعالی بکند هر که ممکن باشد او را نظری که موصل بایمان باشد تمام شد کلام شهید ثانی ره
و نزد فقیر حق آن است چنانکه دانستی که مراتب ایمان مختلف است و هر کسی در حالی بمرتبه‌ای از مراتب ایمان مکلف است
و حق تعالی فرموده است لا یکلف الله نفسا الا ما آتیها حق تعالی تکلیف نمی کند نفسی را مگر بقدر قابلیتی که او را داده است
و برقی و عیاشی و کلینی به سندهای معتبر از زراره و حمران و محمد بن مسلم و حمزه طیار روایت کرده اند که حضرت
صادق علیه السلام فرمود که بتحقیق که از قول ما و اعتقاد ما آن است که حق تعالی حجت میگیرد بر بندگان بانچه بایشان
داده است و شناسانیده است پس رسول بسوی ایشان فرستاد و کتاب بر او نازل کرد و امر و نهی کرد در آن کتاب
امر و نهی کرده امر کرد بنماز و روزه و فرمود اگر بخواب روید بنماز وجوبی نیست چون بیدار شوید قضا کنید
و در روزه اگر بیمار شوید افطار کنید و بعد از صحت قضا کنید و همچنین در جمیع تکالیف کار بر ایشان
آسان کرده است و در هر امر برای خدا و ابلاد حجتی هست و خدا را در آن مشیتی هست و من نمیگویم که بایشان
گذاشته است و هر چه خواهند می توانند کرد بلکه خدا هدایت میکند بعضی را بتوفیقات خاصه و بعضی را
بخود وا میگذارد و هر افزای ایشان را باید تکلیف کرده است کمتر از وسعت و قدرت ایشان است و هر چه بر
ایشان دشوار بوده است از ایشان برداشته است و لیکن مردم در اینها از خیر نیست که باب و سعت
شریعت حق تعالی کشف کنند هم چنانکه فرموده است در باب جهاد که نیست بر ضعیفان و نه بر بیماران و نه
بر آنها که نمی یابند آنچه خرج کنند حرجی و نه گناهی نیست بر محسنان و نیکوکاران راه اعتراضی و خدا آمرزنده
و رحیم است و نه بر آنها که چون بیایند نزد تو که ایشان را سوار کنی تو میگویی که نمی یابم
چیزی که شما را بر آن سوار کنم بر میگردند و آب از دیده های ایشان میریزد پس خدا از اینها هم تکلیف را

برداشته

برداشته چون هر چه بر ایشان دشوار بود و برقی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده اند که خدا حجت تمام نمی کند بر مردم مگر بانچه بایشان داده است و ایشان را شناسانیده است و ایضا برقی
از آن حضرت روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی که فرموده است که خدا حکم نکند بگمراهی گروهی بعد از آنکه ایشان را
هدایت کرده باشد تا بیان کند برای ایشان آنچه باید از آن بپرهیزند حضرت فرمود که یعنی بشناساند بایشان
آنچه باعث خوشنودی اوست یا باعث سخط و غضب اوست و خدا فرموده است فالهمها فجورها و تقویها حضرت
فرمود یعنی بیان کرد از برای هر نفسی آنچه باید بکند و آنچه باید ترک کند و ایضا فرموده است انا هدیناه السبیل
اما شاکرا و اما کفورا حضرت فرمود یعنی راه را باو شناسانیدیم یا اخذ میکند یا ترک میکند و باز فرموده است
ما قوم ثمود را هدایت کردیم یعنی بیان کردیم پس ایشان کوری را بر هدایت اختیار کردند و در حدیث دیگر فرمود که هیچ کس نیست
مگر آنکه حق با او هست و روزی میشود و ظاهر میگردد خواه قبول بکند و خواه نکند و کلینی روایت کرده است که از
آن حضرت پرسیدند که معرفت کار کیست فرمود کار خداست و بندگان را در آن عملی و دخلی نیست و ایضا روایت
کرده است که عبد الاعلی از آن حضرت پرسید که آیا در مردم آلتی و حالتی قرار داده اند که معرفت بآن آلت توانند
رسید فرمود نه پرسید که آیا ایشان را تکلیف بمعرفت کرده اند فرمود نه بر خدا لازم است که بیان کند خدا تکلیف نکرده
نفسی را مگر بقدر وسع و طاقت او و تکلیف نکرده است مگر چیزی را که باو عطا کرده است و در حدیث دیگر فرمود
که شش چیز است که مردم را در آن کاری و اختیاری نیست معرفت و جهل و رضا و غضب و خواب و بیداری و در
حدیث دیگر فرمود که خدا را نیست بر خلق که بشناسند و خلق را بر خدا هست که ایشان را بشناساند و بعد از آن
خدا را بر خلق هست که بعد از شناسانیدن ایشان قبول کنند و ایضا از آن حضرت پرسیدند که کسی که چیزی را نداند
با او چیزی هست فرمود نه و بروایت دیگر فرمود که آنچه خدا علمش را از بندگان محجوب گردانیده است بر ایشان
در آن تکلیفی نیست و ابن بابویه و دیگران به سندهای صحیح روایت کرده اند از آن حضرت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که برداشته اند از امت من نه چیز را خطا و فراموشی را و آنچه ایشان را بر آن اکراه کنند و آنچه ندانند و آنچه
طاقت آن نداشته باشند و آنچه مضطر باشند بآن و حسد تا بعمل نیاورند و تفکر در وسوسه در احوال خلق مادام که بر لب
سخن نگویند و مانند این قبیل اخبار بسیار است و در معنی اینها سخن بسیار است که در سایر کتب خود ایراد نموده ام
و ما بالجمله مسلم است که تا حق تعالی چیزی را بکسی نشناساند مؤاخذه بر آن نمی کند و تا حجت را بر او تمام نکند او را بر آن عذاب
نمی کند و اتمام حجت انواع بسیار دارد یکی آن است که کسی که در بلاد اسلام نشو و
نما کرده است و مذهب حق در آنجا ظاهر کرده است و دلایل بر حقیقت آن دارد دین حق و این نیز چند
قسم است یکی آنکه بعضی حسن ظنی به پدر و مادر و خویشان و استادان از روی تقلید ظنی بهم رسانیده

در صورتیکه از برای کسی تحصیل یقین کافی باشد چنانچه سابقا مذکور شد دویم آنکه در این صورت بتدریج دلایل
اجمالیه برکوع [illegible] خود صعود است و در اول بلوغ یا اعلی مراتب قریب ببلوغ بعضی از دلایل بحسب آنچه است از یقین بطریق
اولی کافی است و اگر طالب یقین باشند همه به طاعات و عبادات و تعلیم و تعلم اشتغال نمایند و پیوسته تضرع
و ابتهال از درگاه ذی الجلال طلب نمایند معرفت بکنند و بعضی از ایشان در ترقی و تزاید خواهد بود
تا اینکه با علای مدارج یقین بحسب قابلیت خود برسند و اگر تقصیری در این ابواب بکنند اگرچه مضطر ایشان را
عارض نشود که ایشان را از دین بیرون کند بعضی عفو الهی و شفاعت حضرت رسالت پناهی و ائمه هدی امیدوار باشند
و اگر والعیاذ بالله از دین بیرون روند بر تقصیر خودشان خواهد بود و اما جمعی که در بلاد کفر یا بلاد اهل خلاف
میباشند اگر تعصب را بگذارند و طالب حق شوند بمقتضای والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا البته حق
بالطاف خفیه خود وسیله از برای هدایت ایشان برمی انگیزد و ایشان را هدایت میکند و اگر نکند ایشان را
معذور میدارد چنانچه گذشت و اگر بنای امر خود را بر تعصب گذارند و گوش بحق ندهند و دواعی [illegible]
خود بمانند مقصر خواهند بود و معذور نیستند و میباشد که بعضی از ایشان که حق بر ایشان واضح
نشود باشند [illegible] باشند اما جمعی که مشغول نظر باشند و متفحص دین حق باشند
و چند سال از تعصب و اغراض خالی کرده باشند و حق بر ایشان ظاهر نشود شک نیست که ایشان معذورند
و اگر به بهشت نروند بجهنم نخواهند رفت و احوال مستضعفین و جهال کفار و امثال ایشان سابقا
مذکور شد و جمیل باید دانست که حق تعالی نسبت به عباد ظلم نمی کند و تا حجت را بر ایشان تمام نکند
ایشان را عذاب نمی کند و تفکر در خصوص احوال ایشان ضرور نیست **فصل سیم** در بیان انواع گناهان
است و توبه از انها و در آن دو مرصد است **مرصد اول** در بیان گناهان صغیره و کبیره است بدانکه مشهور
میان علمای خاصه و عامه آن است که گناه بر دو قسم است اول کبیره و دویم صغیره و [illegible] شیخ طبرسی رحمه الله
و بعضی از علما گفته اند که گناهان همه کبیره اند زیرا که مشترکند در مخالفت امر و نهی و صغیره و کبیره که بر گناه
اطلاق میکنند باعتبار نسبت بما فوق و ما تحت است مثل بوسیدن اجنبیه که صغیره است نسبت بزنا و
کبیره است نسبت بنظر بنا محرم بشهوت و این قول را نسبت بشیخ مفید و ابی الصلاح و ابن البراج و ابن
ادریس نیز داده اند و این بسیار بعید است و منافی آیات و اخبار بسیار است چنانکه حق تعالی فرموده
که اگر اجتناب کنید کبایر گناهانی را که نهی کرده شده اید از آن تکفیر میکنیم و محو میکنیم گناهان شما را
و باز فرموده است آنها که اجتناب میکنند از کبایر گناه و از فواحش یعنی گناهان بسیار قبیح یا
گناه که موجب حد باشد مگر اندکی گفته اند یعنی گناهان صغیره و در احادیث وارد شده است که گناهان

فصل سیم
مرصد اول

کبیره آدمی را

کبیره آدمی را از عدالت بیرون میبرد و گناه صغیره اگر اصرار بر آن نکند از عدالت بیرون نمیبرد و در صورتیکه مراد از آنکه
گناه صغیره [illegible] شده باشد که گناه را حقیر نباید شمرد و معصیت خداوند کبیره و صغیره حقیر نباشد و نافرمانی
خداوند جلیل بزرگ و عظیم است بلی بعضی گناهان از بعضی بزرگترند و بعضی نسبت به بعضی خردتر مینمایند بی حرج
آن است که گناه بر دو قسم است یکی کبیره است که ارتکاب آن بمجرد توبه آدمی را از عدالت بیرون میبرد و مستحق عقوبت
الهی میکند بلکه از بعضی از معانی آیات نیز [illegible] میکند چنانکه سابقا دانستی و دیگر صغیره است که بمجرد اصرار بر آن
از عدالت بیرون نمیبرد و اگر اجتناب از گناهان کبیره بکند ارتکاب آنها مقرون بعفو است و حق تعالی بفضل اندکی
و بی آنها [illegible] و عقاب بر آنها [illegible] و مدار آن است که اصرار بر گناه صغیره کبیره است و در معنی
اصرار خلاف است شهید رحمه الله گفته است اصرار یا فعلی است یا حکمی و اصرار فعلی مداومت است بر یکنوع از
صغایر بی توبه یا بسیار کردن جنس صغایر بی توبه و حکمی آن است که عزم داشته باشد بر فعل صغیره بعد از
فارغ شدن از آن اما کسی که صغیره بکند و در خاطرش نگذرد نه توبه و نه عزم بر فعل آن ظاهر آن است که مصر نیست
و شاید اعمال صالحه از وضوء و نماز کفاره آن باشد چنانچه در اخبار وارد شده است این کلام شهید
بود و بعضی گفته اند که بعد از صغیره عزم بر صغیره دیگر داشته باشد از اصرار بعمل می آید و بعضی گفته اند همین
که صغیره بکند و بعد از آن توبه نکند اصرار بعمل می آید و بنا بر این فرق میان کبیره و صغیره نخواهد بود و بعضی گفته اند
بسیار کردن یکنوع از صغیره است و بعضی گفته اند بسیار کردن صغیره است خواه از یکنوع و خواه از انواع مختلفه
و بعضی قایل شده اند که هر یک از اینها اصرار بعمل می آید و بعضی دعوی اجماع کرده اند بر آنکه بسیار کردن گناه هر چند
از یکنوع نباشد بحیثیتی که ارتکاب آن گناه [illegible] از اجتناب باشد هر گاه که گناه او زیاد شود [illegible]
مرتکب شود البته ترک عدالت [illegible] است که بعد از عزم بر صغیره بعد از فعل اصرار نیست بلکه [illegible]
بر یک گناه مکرر [illegible] است بدون توبه یا بسیار مرتکب صغایر شدن بحیثیتی که مشعر باشد بر بی اعتنایی او بشرع
و در بیان آن [illegible] ظاهر شود و لیکن در کبایر بعد از اقوال علما و اخبار اختلاف بسیار
هست بعضی گفته اند هر گناهی است که شارع حد برای آن مقرر کرده باشد یا تصریح بوعید عقاب در آن شده باشد
و بعضی گفته اند هر گناهی است که مرتکب آن مشعر به بی اعتنایی فاعل آن باشد بدین و بعضی گفته اند هر گناهی است
که وعید شدید بر آن در قرآن یا در سنت شده باشد و بعضی گفته اند [illegible] و بعضی از اخبار عامه و خاصه که آنها
هفت است اول شرک بخداست و جمیع اعتقادات فاسده که مخل بایمان باشد دویم قتل آدمی است بناحق سیم
نسبت زنا دادن است بزن عفیفه چهارم اکل مال یتیم است یعنی تصرف در آن بغیر حق پنجم زنا است ششم گریختن از
جنگ واجب هفتم عقوق پدر و مادر است و بعضی سیزده گناه دیگر بر اینها افزوده اند [illegible]

وغیبت وقسم بدروغ وگواهی بدروغ وآشامیدن شراب واستخفاف بکعبه معظمه ورد توبه وبیعت امام را شکستن
واعرابی شدن بعد از هجرت ونا امیدی از رحمت خدا وایمن بودن از عذاب خدا وبعضی چهارده گناه دیگر اضافه
کرده اند خوردن میته وخون وگوشت خوک وگوشت حیوانی که نام غیر خدا گفته باشند وخوردن مال حرام و
رشوه گرفتن وقمار باختن وکیل ووزن را کم کردن واعانت ظالم بر ظلم وحبس حقوق مردم با عدم پریشانی
واسراف در مال وصرف آن در حرام صرف کردن وخیانت در مال مردم کردن ومشغول بملاهی کردن مانند دف وطنبور
ونای واصرار بر گناهان ودر حدیث حضرت امام رضا ع نقل اینها گذشت ونقل کرده اند که از ابن
عباس پرسیدند که کبایر هفت است گفت بهفتصد نزدیکترست از هفت وبالجمله از اکثر احادیث معتبره ظاهر
میشود یکی از دو معنی است اول گناهی چند که در قرآن مجید وعید آتش جهنم بر آن شده باشد یا تهدید عظیم بر آن
شده باشد که متضمن عقاب باشد بالتزام یعنی که وجوب آن در قرآن مجید ظاهر شده باشد مثل نماز وروزه
وحج وزکوة دویم آنکه در قرآن مجید یا سنت متواتره وعید یا تهدید عظیمی که مستلزم عقاب باشد بر آن شده
باشد وبعضی لعن بر فاعلش را نیز داخل کرده اند وبعضی اجماع یا سنت متواتره گفته اند واکثر احادیث صحیحه نیز
وعید وتهدید شده باشد نیز داخل است وقول اول اظهر است وقول اخیر احوط است ودر حدیث صحیح عمرو بن عبید
اینها بخصوص وارد شده است شرک بخدا ونا امیدی از رحمت خدا وایمن بودن از عذاب خدا وعقوق پدر ومادر وکشتن
نفسی که خدا حرام کرده است وقذف کردن محصنه وخوردن مال یتیم بغیر حق وگریختن از جهاد وخوردن ربا وسحر
کردن وقسم دروغ وخیانت در غنیمت وندادن زکوة واجب وگواهی ناحق وپنهان کردن گواهی حق
وشراب خوردن وترک نماز واجب عمدا یا چیزی دیگر که خدا در قرآن واجب کرده است ونقض عهد وامام را
شکستن با ایشان ... داخل است وقطع رحم کردن واز جمیع اخبار اخیر ظاهر میشود که یا تهدید عظیم بالخصوص در آن
وارد شده است ... دروغ گفتن بر خدا ورسول وائمه ... در بعضی از تصانیف خود ... جمع کرده است
دانسته اند که در این حدیث جمیع مذکور شده ... یعنی ... از جنگ ... ودزدی واظهار
روزه ماه رمضان وترک حج از سال استطاعت بدون عذر ونا امید از رحمت گشتن وبیعت امام
شکستن وبادیه نشین شدن بعد از هجرت وشاید در این زمان رفتن ببلادی باشد که عالمی در آنجا نباشد
ومسایل دین خود را اخذ نتوان کردن ودروغ بستن بخدا ورسول وائمه صلوات الله علیهم وغیبت وتهمت
وبعضی گفته اند ترک جمیع سنتها ومنع کردن زیادتی آب مباح از مردم با احتیاج ایشان وعدم احتیاج
او وعدم احتراز از بول ونکاح کردن ... دشنام پدر ومادر ... بدهند وضرر رسانیدن در وصیت
بوارث وبعضی گفته اند کراهت داشتن از قضاهای خدا واعتراض کردن بر تقدیرات خدا وتکبر وحسد وعداوت

مؤمنان

مؤمنان والحاد در حرم مکه ومدینه یعنی ظلم در آنجا کردن وسخن چینی که موجب ضرر باشد وقطع عضو مؤمن بغیر
حق وخوردن میته وسایر نجاسات ... در حرام واصرار بر گناهان صغیره وامر بدیها ونهی از نیکیها
ودروغ گفتن وخلف وعده ونقض عهد وخیانت ولعن کردن مؤمنان ودشنام دادن ایشان وآزار کردن
بی سببی وزدن غلام وکنیز زیاده بر حدی که مستحق آن باشند ومنع آب مباح از کسی که مستحق آن باشد وسد
شارع مسلمانان کردن وعیال خود را ضایع گذاشتن وتعصب کشیدن بغیر حق وظلم بر مسلمانان وخوردن
مسکر وعاق بودن ومؤمنان را حقیر شمردن وتجسس عیبهای ایشان کردن ودر نفس ایشان کردن وافترا
بستن بر ایشان ودشنام دادن ایشان وگمان بد بردن بایشان وترسانیدن ایشان وترک امر بمعروف ونهی
از منکر ونشستن در مجالس فسق وحضور شرب خمر وفسق وبدعت در دین وبا اهل بدعت همنشینی کردن
وگناه را سهل شمردن وخوردن حرام ولذا امر بکبائر آخر محل اشکال است کبیره بودن اینها وایضا حرمت غنا معلوم
ودر کبیره بودن آن خلافست واحادیث بسیار دلالت میکند بر حرمت غنا وشنیدن آن ودر بعضی از روایات
مذکورست که کبیره است وغنا ... آواز است در حلق که موجب سرور گردد یا اندوه ومشهور آنست که فرقی نیست
میان آنکه در قرآن ودعا وذکر باشد یا غیر آن واکثر علما استثنا کرده اند حدی خوانی را ... اگر بروش غنا
حرام حدی ذکر از برای تند رفتن شتر مردمان میخوانند وبعضی مرثیهای حضرت امام حسین صلوات الله علیه را نیز
استثنا کرده اند وخالی از قوت نیست اگر بروش نوحه گران بخوانند وبعضی زنان را استثنا کرده اند ... اگر
کننده عروسی بعمل آید از زنان ومردان بر ایشان داخل نشوند وایضا تجویز کرده اند اجرت زنان ... اگر دروغ
نگویند واستثنای اینها خالی از قوت نیست چون احادیث معتبره در اینها وارد شده است وابن ادریس
وبعضی از علما همه اینها را حرام میدانند وترک همه احوط است واحادیثی که در باب مدح صوت وارد شده است که
بجواز غنا ... اگر بسیار ... هیچ حرجی در آن نباشد وهمچنین ...
قرآن ودعا ... که ترجیع ظاهر ... وموجب حزن میشود وآن ... واحادیثی که در باب
خواندن قرآن بحزن وبصوت حسن وارد شده است ممکن است محمول بر این باشد واخبار تصریح بترجیع وغنا در آن
وارد شده است محمول بر تقیه است زیرا که بعضی از علمای سنیان وصوفیه ایشان غنا را در قرآن وذکر حلال بلکه
مستحب میدانند وخلافی نیست میان علمای شیعه در حرمت استعمال آلات لهو مانند طنبور وعود ونای ودف
وامثال اینها ودر کبیره بودن اینها خلافست وکسی که غنا را کبیره دانسته اینها را بطریق اولی کبیره میداند وبعضی از علما
دف را در عروسی ... وختنه کردن تجویز کرده اند وبعضی مطلقا حرام میدانند واین احوط است وانواع قمار
همه حرام است وبعضی کبیره میدانند مانند نرد وشطرنج وتخم بازی وگرگان بازی وهر چیزی که گروبندی باشد

شیر بازی و شبیه بازی و اسب دوانی و شتر دوانی و الاغ دوانی و تیراندازی و در قمارها که غیر از اینها بجنس
وارد شده است مانند شطرنج و نرد و امثال آن حرام است یاد گرفتن و یاد دادن و بازی کردن اینها هر چند که گرو نباشد
و ظاهر جواز است که تخم بازی و گردکان بازی و قاب بازی نیز چنین است که بدون گرو هم حرام است و خالی از قوتی
نیست و ظاهر اخبار آن است که بازی نرد و شطرنج کبیره است و یحیی بن سعید در جامع گفته است حلال نیست
نظر کردن در نرد و شطرنج و سلام کردن بر کسی که بازی کند با اینها و در حدیث صحیح منقول است از حضرت صادق علیه السلام
که فروختن شطرنج حرام است و قیمتش را خوردن حرام است و نگاه داشتن آن کفر است و بازی کردن با آن شرک است
و سلام کردن بر کسی که بازی میکند معصیت و هلاک کننده است و کسی که دست در میان آن کند که دست در میان
گوشت خوک برده باشد و نمازش مقبول نیست تا دستش را بشوید و کسی که نظر با آن کند چنان است
که در فرج مادرش نظر کرده است و کسی که نظر کند با آن در حالی که بازی کنند و سلام کند با بازی کننده در
در گناه مساوی اند و کسی که بنشیند به تفصیل بازی کردن جای خود را در جهنم مهیا دارد و این زندگانی باشد
حسرت او باشد در قیامت و [illegible] هم نشینی مکن با کسی که مغرور است باین بازی که از مجالسی است که اهل
آنها در هر ساعت منتظر غضب الهی اند [illegible] بکر و انداختن و چیزهای سنگین را برداشتن
و بلند کردن و کشتی بکر [illegible] و کشتی گرفتن و چوگان بازی کردن و امثال اینها اگر با گرو باشد حرام است
و اگر بی گرو باشد خلاف است و حکم بحرمت مشکل است خصوصا هرگاه غرض [illegible] غلبه بر خصم باشد در
جنگ و در خصوص کشتی گرفتن احادیث وارد شده است که دلالت بر جواز میکند بلکه بر خوبی کشتی گرفتن حسنین
صلوات الله علیهما در حضور حضرت رسالت صلی الله علیه وآله و تحریص کردن آن حضرت و جبرئیل علیهما السلام هر یک از ایشان
یکی را استدلال با استحباب آن [illegible] کرده [illegible] است بحرمت آنکه بازی و استعمال
آنکه در دست [illegible] جفت است یا طاق و چوگان بازی [illegible] بکر [illegible] با ایستادن
و [illegible] کردن خواه عوضی در گرو قرار داده باشند و خواه نه و در کشتی گرفتن و کبوتر [illegible]
دو [illegible] و [illegible] اگر عوضی قرار نداده باشند [illegible] اشکالی که هست نگاه داشتن کبوتر برای
انس جایز است بلکه مستحب است و [illegible] جایز است [illegible] اگر [illegible] عوض باشد
حرام است و اگر بی عوض باشد خلاف است و [illegible] خالی از قوتی نیست و احوط ترک آن است [illegible]
و سیر خلاف است [illegible] الله و بعضی حلال میدانند و این در صورتی است که مستلزم فعل حرامی نباشد و اگر
مستلزم [illegible] کبوترهای دیگران [illegible] مسلمانان [illegible] همسایگان
و امثال اینها باشد چنانکه در این زمانها شایع است حرام [illegible] دانسته [illegible]

بکر نجنبد

کشتی گرفتن حسنین [illegible]

بکر و نجنبد از اخفش خواه عوض قرار کنند و خواه نه و بعضی مطلقا [illegible] حرام دانسته اند
و علامه گفته است خلافی نیست در آنکه حرام است مدح کردن کسی که مستحق مذمت باشد و مذمت کردن کسی که مستحق
مدح کردن باشد و هم چنین تعریف حسن زنی [illegible] که شناسند [illegible] خواه معین
غیر [illegible] خواه شناسند و خواه نشناسند [illegible] و در نظم [illegible] صحیح حسن زنان [illegible] تجویز کرده اند
خلافی نیست در حرمت سحر [illegible] یا [illegible] که [illegible] باعمال [illegible]
[illegible] کسی [illegible] عقل [illegible] ظاهر [illegible] بعضی [illegible] جن [illegible]
[illegible] شیاطین [illegible] مجنون [illegible]
و سخن گفتن [illegible] بعضی [illegible] کهانت [illegible] گفته است
جمله سحر است [illegible] طلسمات [illegible] در آنکه عمل سحر و کسب آن حرام است و ظاهر [illegible] است اما
آن بعضی تجویز کرده اند [illegible] بلکه [illegible] واجب کفایی
برای دفع شبهه ساحری که دعوای پیغمبری کند [illegible] فرق میان سحر و معجزه چنانکه شیخ بهاءالدین علیه الرحمه
گفته [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه وآله [illegible] احتمال [illegible] و اگر
[illegible] احتمال [illegible] معجزات انبیا علیهم السلام [illegible]
واضح تر [illegible] احتمال سحر [illegible] آن است که [illegible]
چند [illegible] حضرت رسالت [illegible]
که معجزه [illegible] اشاره [illegible] شبهه [illegible]
و [illegible] وارد شده است [illegible] حدیث [illegible] الله [illegible]
طرف [illegible] و کسی که [illegible] واجب است [illegible] حرام است
و گفته اند که [illegible] انبیا [illegible]
[illegible] حضرت صادق [illegible] منقول است [illegible] کهانت [illegible]
نیست [illegible] که [illegible]
[illegible] خلاف است [illegible]
[illegible] حرام است و اگر [illegible]
[illegible] انبیا و اوصیا علیهم السلام است [illegible]
[illegible] مشکلات [illegible]

و اولی اجتناب است از همهٔ اینها و ایضاً خلافی نیست در حرمت قمار و آن مستند شده است بعلامتی از
مشابهت در ترکیب و صورت که صاحبان ملاهی میکرده اند بعضی از مردم را بر بعضی مذهب چنانکه در باب
نسب امر حقیقی منکر شد و از باب قمار است و اولی منتهی بعلم اول اهل اصطلاح کرده اند و حکم کرده تکرار اسلام در ترتیب
و گفته اند وقتی حرام است که خبره بران بکنند و امر حلی غیره مترتب بر آن سازند و مثل آنکه نسبی که شرعاً ثابت باشد
تغییر دهند یا معرفی نمایند محرم را یا نامحرمی را محرم کرده است و امثال اینها و در حروف عرب و عجم قیاس دیگر میباشد و کلمه
میکنند از حضور خلقت که کسی بصفات حسنه یا رذیله او مانند کرم و بخل و شجاعت و جبن و مرازیه و گواهی
غیر و امثال اینها و نقل اجماع کرده اند بر حرمت فروختن مسکر و شراب و گوشت خوک و سایر مسکرات مانند بوزه
و نبیذ و فروختن سگ غیر صید کار و محکم و نقل اتفاق نموده و مشهور آن است که فروختن مذبوح و بول حیوانات
غیر ماکول اللحم حرام است و در عذره و بول ماکول اللحم خلاف است و جانب بعضی اقوی است و در روغن که نجس شده
باشد مشهور آن است که جایز است از برای سوزانیدن که در چراغ در زیر آسمان و ظاهر آن بزیر سقف نیز جایز
است و در اخبار روایت وارد شده و امثال آن [illegible] و حیله ایت را بان حربه نموده و [illegible] که از میته اخذ
کرده باشند مشهور آن است که مطلقا استعمال نمی توان کرد و روایات معتبره دلالت بر جواز سوختن در چراغ
میکنند و بعیدست که جایز باشد لیکن چون نجاست دارد لهذا شرط نیست استعمال آن نتوان کرد و از جمله محرمات فروختن
و خریدن چیزی چندست که کافران انها را عبادت کنند مانند بت و چلیپا و صورت حضرت عیسی و بعضی
علیهم السلام و فروختن و خریدن آلتهای لهو مانند عود و طنبور و کمانچه و نای و دف و نقاره و امثال اینها و آلات
قمار مانند شطرنج و نرد و گنجفه اگر از برای استعمال حرام خرند و اگر انتفاع حلال از آن متصور شود
بهمان هیئتی که هست و مشتری از برای آن منفعت حلال بخرد اکثر تجویز کرده اند و بعضی منع کرده اند که مجرد
حرام است که شکسته آن قیمتی نداشته باشد و اگر شکسته آن قیمتی داشته باشد و آن را شکسته بفروشند برای
آنکه مشتری آن را شکسته کند و در منفعت حلالی منتفع شود یا اعتماد بر دیانت مشتری داشته باشد مستثنی است
فروخت و بعضی گفته اند تا آن را از هیئت خود بیندازند نمیتوان فروخت و در فروختن ظروف طلا و نقره نیز این
خلاف هست و از جمله محرمات فروختن اسلحه جنگ است بدشمنان دین در وقتی که جنگ داشته باشند با مسلمانان
یا شیعیان و بعضی مطلقا حرام دانسته اند و همچنین گفته اند حرام است فروختن اسلحه براهزنان و دزدان
از برای این امور یا مطلقا و همچنین مشهور میان علما آن است که حرام است فروختن انگور از برای شراب کردن
یعنی معلوم شود که از برای این کار میگیرد خواه در حین عقد شرط و خواه معلوم شود از قصد کسی یا بسازند و فروختن
چوب از برای آلات [illegible] تراشیدن بت یا آلات قمار و اگر بکسی بفروشد که این کارها کند و معلوم نشود که از برای این

صحیح

مجوز مشهور کراهت است و بعضی حرام دانسته اند و احادیث بر جواز بسیار است و ایضاً خلافی است در اجاره دادن
خانه و دکان و کشتی از برای فروختن و نقل کردن و ضبط کردن سایر محرمات و ایضاً خلاف است در فروختن
مسوخات مانند میمون و خوک و فیل و درندگان مانند ببر و پلنگ و اشباه اینها جواز است حصر حیوانات شکاری کننده
مانند یوز و باز و چرخ و عقاب و مشهور میان علما جواز بیع کرده است و بعضی دعوای اجماع بر آن کرده اند و
ایضاً مشهور جواز بیع پوست درندگان است مانند پوست شیر و ببر و پلنگ و ابن البراج گفته است ثمن گربه
تصدق میباید کرد و تصرف دیگر نمیتوان کرد و مستندش معلوم نیست و ابن جنید گفته است ثمن حیوانات غیر
ماکول اللحم را مانند مسوخات و درندگان در جمیع آنها و آشامیدن نمیباید کرد و مستند این سخن نیز معلوم نیست
و از جمله محرمات ساختن صورتهای سایه دار است که اگر روشنی بر آن از طرفی افتد سایه آن بیفتد خواه شخص
بدو باشد و خواه [illegible] باشد و ظاهر اخبار معتبره آن است که حرمت مخصوص صورت حیوان ذی روح است اما
هرگاه مجسم و سایه دار باشد پس صورتهائی که بر دیوارها و فرشها نقش کنند حرام نخواهد بود و صورت درخت و گل
و گیاه و بناها اگر سایه دار باشد حرام نخواهد بود و بعضی ذی روح را مطلقا حرام میدانند که سایه داشته باشد
و بعضی صورت غیر ذی روح را نیز مطلقا حرام میدانند و این قول مخالف احادیث معتبره است اگرچه احوط است
و در فروختن صورت مجسمه نیز مشهور حرمت است و کواکب را موثر تام دانستن چنانکه جمعی از علما قایل شده اند کفر است
و موثر ناقص دانستن یا کواکب و اوضاع فلکی را تاثیر فی الجمله هست مانند تاثیر آفتاب در حرارت و ماه در رطوبت
اکثر علما فسق میدانند و اگر موثر ندانند و گویند عادت الهی جاری شده است بر آنکه چنین وضعی که در فلک [illegible]
و سد فلان امر بر زمین حادث شود یا آنکه حق تعالی این علامتی از برای این امر قرار داده است اکثر گفته اند حرام
نیست و شهید رحمه الله گفته است مکروه است و اکثر علما نظر کردن بعلم نجوم و یاد دادن و آموختن آن را حرام
میدانند چنانکه احادیث بسیار بر آن دلالت دارد و ابن طاوس علیه الرحمه و بعضی از علما گفته اند اگر اعتقاد
بتاثیر نداشته باشد حرام نیست و [illegible] از مجموع احادیث معتبره ظاهر میشود آن است که اوضاع اینها علامات
حوادث هستند و کامل این علم مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام است و این باب علم از ایشان است
بامور آینده و غیر ایشان احاطه تامه باین علم ندارند باین سبب و اسباب دیگر از مصالح کلیه منع کرده اند
سایر خلق را از تفکر در اینها و حکم کردن بحدوث حوادث بسبب اینها و تعلیم و تعلم این علم را حرام کرده اند رحمه الله
و فرموده اند منجم مانند کاهن است و کاهن مانند ساحر است و ساحر مانند کافر است و کافر در جهنم است و حضرت
صادق علیه السلام فرمود که [illegible] و اما سعادت و نحوست کواکب آن نیز از احادیث ظاهر میشود
که بعضی سعادت و بعضی نحوست دارند و مردم در این باب نیز علم ناقصی دارند و حق تعالی قادر است که بدعا

و تصدّق و توسّل بجناب مقدّس او و حضرت ائمّه او استقبال بسعادت کرده اند و بتبرّک اینها و اعتماد بر علم ناقص خود و ارتکاب
معاصی و توسّل و ضعف توکّل سعد ائمّه النحس کرده اند و لهذا در دفع مخاوف و دفع بلایا امر بتصدّق و توکّل و تفرّع و دعا
فرموده اند و نهی از رعایت ساعات نموده اند مگر در نکاح و زفاف و سفر و بعضی از امور که امر باحتراز از بودن
قمر در عقرب در اینها نموده اند و گمان فقیر آن است که این بروفق اصطلاح منجّمین نیست بلکه محاذات ستارهای
عقرب مراد است چنانکه مدلّ عرب بر این بوده است و در میان عرب منجّمی و تقویمی شایع نبوده است و از عادت
جمیله شارع معلوم است که بنای عبادات و معاملات ایشان را بامور ظاهره گذاشته است که خواص و عوام
در آن علی السّویّه داشته باشند و در این زمان اکثر ستارهای عقرب ببرج قوس منتقل شده است و امّا علم
هیئات افلاک و کیفیّت حرکات ایشان مشهور آن است که حرام نیست بلکه بعضی مستحبّ دانسته اند بسبب آنکه
باعث اطّلاع بر غرایب حکمت و عظمت و قدرت حق تعالی میشود و حق آن است که اهتمام زیاد در این موجب تضییع اوقات
و اکثر مبنی بر اوهام و خیالات چند است که بعضی از حرکات محسوس کواکب بر آنها منطبق میشود و در بعضی حیران شده اند
و از آن مشکلات آن قوم شرح ... و ارصاد مختلف گردیده اند و اکثر امور را بایکدیگر منافی یافته اند و بعضی خداوندی
که اشیا را خلق کرده و ائمّه و انبیا و اوصیا که بایشان وحی و الهام کرده است دیگری را بر حقایق اشیا اطّلاعی نیست
امّا قلیلی از آنکه متفرّع بر اطّلاع بر قبله و اوقات صلوات و غیر ذلک بوده باشد خوب است و شهید رحمه الله فرموده
امّا رمل و فال و ضلال اینها حرام است با اعتقاد بمطابقت اینها با واقع زیرا که علم غیب مخصوص خداست و اگر بسبیل
فال نیک شنیدن و گفتن باک نیست زیرا که روایت کرده اند که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فال نیک را دوست میداشت و طیره یعنی
فال بد را کراهت میداشت سؤال کرده که احوط آن است که رجوع باین قسم مردم نکنند و سخن ایشان را تصدیق
ننمایند زیرا که اخبار بسیار در مذمّت ایشان وارد شده است و این جماعت که خبر از آینده میدهند
بر ظن و تخمین عمل میکنند و آنکه میگویند در اصل از حضرت دانیال ماخوذ است اصلی ندارد و ابن ادریس ره بسیار از کتاب
شیخ ابن محبوب از هیثم روایت کرده است که گفت بحضرت صادق علیه السّلام عرض کردم که نزد ما در جزیره مردی هست که بسیار
که خبر صحیح میدهد کسی را که مال او را دزد برده است یا مانند آن از خبرهای مخفی حضرت فرمود که رسول خدا فرمود که هر که
برود بسوی کاهنی یا ساحری یا کذّابی که تصدیق او کند در آنچه میگوید پس بتحقیق که کافر شده است بهر کتابی که
که خدا فرستاده است و گفته اند حرام است غشّی که مخفی باشد مانند آب در شیر کردن و شانه کی که از برای فریب
مردم باشد و اکثر فقها گفته اند حرام است مردان را لباس زنان پوشیدن و خود را زینتی که مخصوص زنان باشد
زینت کردن مانند و سمه را بر و کشیدن و لباس مخصوص مردان باشد پوشیدن و خود را بزینتی که مخصوص
مردان باشد زینت کردن مانند و سمه و خلخال و دست بند پوشیدن و همچنین گفته اند حرام است زنان را پوشیدن

لباسی که مخصوص مردان باشد مانند عمامه و کمربند و جزم بحرمت خالی از اشکالی نیست و احوط اجتناب
کردن است از زینت مخصوص کفّار و پوشیدن لباسی که مخصوص ایشان است زیرا که از حضرت صادق منقول است که حق تعالی وحی
کرد بسوی پیغمبری از پیغمبران که بگو قوم خود که نپوشند لباس دشمنان مرا و نخورند خوراک دشمنان مرا و شبیه
نشوند بشکل دشمنان من که ایشان دشمن من خواهند بود چنانکه ایشان دشمن من اند و اکثر علما گفته اند جایز نیست اجرت
گرفتن بر اعمال واجبه مانند غسل دادن اموات و کفن کردن و دفن کردن و نماز کردن بر ایشان و سید مرتضی تجویز اجرت
گرفتن کرده است بر اینها و خالی از قوّتی نیست و بعضی مستحبّات گفته اند نیز مثل ... کفن و همچنین گفته اند حرام است اجرت
گرفتن بر اذان و سید جایز دانسته است و همچنین اجرت بر پیش نمازی جایز نیست و مشهور آن است که اجرت
بر قضا و حکم میان مردم جایز نیست و بعضی تجویز کرده اند امام مخیر که رزق دادن مؤذن و پیش نماز و قاضی را
از بیت المال و همچنین اگر وقفی بر آن جماعت کرده باشند میتوانند گرفت و مشهور آن است که جایز است اجرت گرفتن
بر صیغه نکاح و بر خواستگاری و بر طلاق و جمعی از علما گفته اند که جایز نیست و مخفی نماند که بیع مصحف مجید و اکثر فرموده
باید که جلد و کاغذ را بفروشد و بعضی مکروه دانسته اند و احوط آن است که جلد و غلاف را بفروشد و باقی را بخشند
زیرا که احادیث بسیار در این وارد شده است و از جمله اینها روایت سماعه است که گفت از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم
که فرمود مصحفها را مفروشید که فروختن اینها حرام است پرسیدم چه میفرمائی در خریدن اینها فرمود که جلد را
و غلاف را بخر و بدان فعاره نیز رفیقه که بر آن قرآن نوشته اند که بیع آن حرام خواهد بود و روشن بر آنکه فروختن حرام است
و در حدیث صحیح از آن حضرت منقول است که فرمود بخر مصحف را و دوست ندارم از آنکه بخر و بفروشم و این حدیث دلالت بر کراهت
میکند و در اجرت گرفتن بر کتابت مصحف مشهور کراهت است و بعضی با شرط حرام دانسته اند و حدیث بنفی و کراهت
و احوط آن است که اول شرط نکنند و بعد از نوشتن آنچه بدهند قبول کنند یا اجرت را بنا بر غیر قرآن از اعراب و عشر
و خمس و حزب یا امثال آن قسمت که تفرّق کنند و جایز است اجرت گرفتن بر کتب کتابت فقه و حدیث و سایر علوم
مباح و مشهور میان علما آن است که قدری از قرآن مجید که بر او گرفتن آن واجب است اجرت گرفتن بر تعلیم آن حرام
و زیاده بر آن را اجرت گرفتن بر تعلیم مکروه است و اگر اول شرط کنند کراهت آن اشدّ است و بعضی با شرط حرام
دانسته اند و احوط آن است که شرط نکنند و اکثر علما اجرت گرفتن بر مسایل فقهیّه اصول دین و فروع دین را حرام
دانسته اند و در سایر علوم ادبیّه و طب و صناعات حلال را جایز دانسته اند و حرمت اخذ اجرت بر مطلق فقه
نیز بقیه ثابت نیست و مشهور آن است که جایز است اجرت گرفتن بر تلاوت قرآن که ثواب آن را از برای مرده یا زنده
هدیه کنند و در بعضی از اخبار منع وارد شده است و حمل کرده اند بر آنکه اگر شرط کرده باشد کراهت شدید دارد
و احوط عدم شرط است و رشوه گرفتن در حکم شرعی باجماع حرام است خواه از برای آنکه حکم کند یا از برای خصم

بلکه از جمله کبایرست و از حضرت باقر منقولست که رشوه گرفتن در حکم کفرست بخدا و رسول او و رشوه دادن
نیز حرام است مگر آنکه بحق باشد و داند که بدون رشوه از برای او حکم نمیکنند و حق او ضایع میشود در این صورت بعضی تجویز
کرده اند و مرافعه کردن نزد حکام جور و کسی که اهلیت حکم نداشته باشد حرام است مگر آنکه حاکم عادل نبوده باشد یا
و از روی تقیه حکم نکند یا اگر حکم کند حکم او جاری نشود در این صورت تجویز مرافعه بسوی ایشان کرده اند و احوط آن است
که تا ممکن باشد مرافعه بسوی ایشان نکند و در حدیث وارد شده است که اگر بحق نیز از برای او حکم کنند آنچه میگیرد بر او
حرام است و مصحف را بطلا و غیر سیاهی نوشتن مکروه است و بعضی حرام دانسته اند و گفته اند مکروه است
عشرها را بطلا نوشتن چنانکه بسند موثق از سماعه منقولست که پرسید از حضرت صادق ع که در بعضی هست
که عشر مصحفها را بطلا مینویسید حضرت فرمود که صلاحیت ندارد آن مرد گفت که این معاش من است حضرت
فرمود اگر از برای خدا ترک کنی خدا وسیله از برای روزی تو میسازد و بسند دیگر از محمد وراق منقولست که
گفت عرض کردم بحضرت صادق ع که قرآنی که ختم و عشر را بطلا نقش کرده بودند و در آخر یکسوره را
بطلا نوشته بودند حضرت عیبی نکرد هیچ چیز از آن را مگر نوشتن قرآن را بطلا و فرمود خوشم نمی‌آید که قرآن را
بنویسند مگر بسیاهی چنانکه اول مرتبه نوشتند یعنی نوشتن امیرالمؤمنین ع نه نوشتن عثمان و این حدیث
دلالت میکند بر آنکه عشر را بطلا نوشتن و زینت بطلا کردن بد نباشد و ابوالصلاح زینت کردن
قرآن را بطلا حرام دانسته است و مشهور میان علما آن است که طلا کاری کردن مسجد حرام است و بعضی مطلق نقاشی
کردن را حرام دانسته اند و مستند هیچیک معلوم نیست و مسجد را داخل راه و خانه کردن حرام است و نجاست
متعدی را داخل مسجد کردن حرام است و بعضی غیر متعدی را نیز حرام دانسته اند و ثابت نیست و اعانت ظالمان
در ظلم حرام است و در غیر ظلم مشهور آن است که حرام نیست مانند عمارت کردن و طبخ کردن و سایر خدمات مباح
و در بعضی از اخبار منع از مطلق معاشرت و اعانت ایشان وارد شده است و محتمل است که محمول بر مخالفان
مذهب باشد حق تعالی فرموده است که رکون مکنید بسوی آنها که ستم کرده اند پس مس میکند شما را آتش جهنم
و شما را بغیر از خدا یاوری نخواهد بود پس یاری کرده نخواهید شد و رکون را اکثر تفسیر کرده اند بمیل قلبی
و بعضی گفته اند مراد از ظالمان مشرکانند و بعضی گفته اند مراد دخول با ایشان است در ظلم ایشان
و اظهار راضی بودن بفعل ایشان و اظهار محبت ایشان نه مخالطه و معاشرت از برای دفع ضرر ایشان
و در بعضی از روایات وارد شده است که رکون مودت و خیرخواهی و اطاعت است پس باید باتفاق ظالمان
از جهت فسق و ظلم بد بود و راضی باعمال ایشان نباید بود و احوط آن است که بدون تقیه یا مصلحت شرعی مثل
هدایت ایشان یا رفع ضرر از مؤمنین یا اقتضای حاجت مضطری با ایشان معاشرت و اظهار مودت نکنند و مشهور میان علما آن است که

حرام است نوشتن و حفظ کردن و یاد دادن و یاد گرفتن کتب منسوخه مانند توریه و انجیل و کتب اهل ضلالت و بدعت
مانند کتابهای سنیان و سایر مخالفان و کتب حکمای صوفیه و ملاحده مگر از برای نقض و باطل کردن یا حجت کردن بر
ایشان یا اخذ کلمات حقه از آنها یا تقیه و مشهور میان علما آن است که آنچه پادشاهان و حکام بعلت خراج از
رعایا میگیرند از ایشان میتوان خرید و قبول هبه کرد و جایزه‌ها و بخششهای ایشان را قبول میتوان کرد بعلت آنکه
گرایشان از رعایا گرفته باشند و اکثر گفته اند که اینکس را جایز است که بقدر حق خود از آن بگیرد و در این شق
اشکال هست و بعضی ذکر کرده اند که واجب است خمس [illegible] از مال [illegible] میتوان [illegible] و از مال
[illegible] بیش میتوان بعنوان [illegible] اگر [illegible] حاکم شرع ممکن باشد در این صورت احوط
آن است که [illegible] گفته اند [illegible] و مخالفان [illegible] اند و [illegible]
میتوان کرد [illegible] و [illegible] باشد که [illegible] علما و صلحا
[illegible] مشهور آن است که [illegible] باشد [illegible] و بعضی [illegible]
که [illegible] که بعضی از [illegible] احوط آن است تا [illegible]
اضطرار [illegible] باشد [illegible] میتوان [illegible] اگر [illegible] ایشان نباشد و مشهور میان
علما آن است که [illegible] ایشان [illegible] است و بعضی حرام دانسته اند و بعضی گفته اند کل [illegible]
حرام دانسته اند مطلقا و بعضی گفته اند [illegible] حرام است [illegible] است [illegible]
و [illegible] و امثال آن [illegible] و بعضی مکروه دانسته اند و بعضی [illegible] ساختن آن
[illegible] که [illegible] کرده اند [illegible] و [illegible]
که همه [illegible] دروغ است مانند قصه [illegible] و [illegible] الکذب [illegible] که بعضی [illegible] الکذب [illegible]
مثل روایات موضوعه مخالفان که مشتمل است بر تخطئه انبیا و [illegible] معاصی بایشان یا مدح خلفای جور
یا حکایات مبتدعه صوفیه یا افترا با کابر علمای شیعه و امثال اینها از امور باطله مگر آنکه [illegible]
[illegible] باشد یا از برای تقیه مضطر شود بخواندن و شنیدن اینها چنانکه [illegible] سماعون للکذب بر آن دلالت
دارد بنابر بعضی از تفاسیر و ابوالصلاح در کافی گفته است که حرام است دروغ و از جمله دروغ است صحبت با
[illegible] قصه‌خوانان که جنگهای دروغ اختراعی را نقل میکنند یا جنگهای واقع چیزها زیاد
میکنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است که حرام است [illegible] کردن [illegible] دروغ و قصه‌های اختراعی
و قصه‌ها که دروغهای آن زیاد کرده اند و قصه‌های دیگر که [illegible] ای [illegible] اخر [illegible] بود
و ابن بابویه رحمه الله علیه در کتاب عقاید روایت کرده است که قصه‌خوانان در خدمت حضرت صادق ع

شنیدند فرموده که خدا لعنت کند ایشان را که تشبیب میکنند بزنان و کفته است کسی از آنحضرت سؤال کرد از قصه
خوانان آیا حلال است کوش دادن بسخن ایشان حضرت فرمود که نه و فرمود که هر که کوش بدهد بسوی سخن کوینده
پس بتحقیق که او را بندکی کرده است پس اکر آن سخن کوی از جانب خدا کوید او خدا را پرستیده است و اکر از جانب
شیطان سخن کوید شیطان را پرستیده است و بدانکه از آنحضرت بسند معتبر منقول است که کفت اکر شعر بر ایشان
میخوانند که لهو آن حضرت فرمود مراد از شعر قصه خوانان اند و احوط آن است که قصه‌های ایام کفر و جاهلیت
و پادشاهان عجم را نخوانند هر چند راست باشد مکر از برای مصلحتی و عبرتی و بدانکه حق تعالی فرموده است
ومن الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم یعنی از مردم کسی هست که میخرد سخن باطل را
که مردم را از راه خدا غافل میکند ... و آیات قرآن را استهزا کند ...
از برای ایشان ... و شیخ طبرسی ... که این آیه در شان نضر بن
الحارث نازل شده که او تجارت میکرد ... فارس و اخبار پادشاهان عجم را ...
برای قریش ... شما نقل میکنم قصه‌های رستم نقل
و اسفندیار و پادشاهان عجم ...
قرآن را ... کلینی روایت کرده ... از حضرت ...
روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه قصه خوانی را دید که در مسجد قصه میخواند او را بتازیانه
زد و او را از مسجد بیرون کرد و شیخ ابن بابویه بسندهای معتبر از حضرت صادق روایت کرده اند که حضرت
رسول ... احادیث جاهلیت و ایام کفر را نقل میکند ...
... شعری که مشتمل بر ... باشد بحق ذات و
... شنیدن مکروه است خصوصا در ماه مبارک رمضان و در شب و روز جمعه و در مطلق
شب و در حال احرام و در حرم هر چند شعر حق باشد و منقول است که ... باشد بحضرت
از آنکه مملو از شعر باشد و منقول است که کسی که بیتی از شعر در روز جمعه بخواند بهره او در آن روز همان
و از حضرت رسول ... منقول است که شعر ... شیطان است اما از آنحضرت روایت کرده اند که از جمله شعر حکمت
و از حضرت امیرالمؤمنین و حضرت امام رضا و سایر ائمه صلوات الله علیهم شعر نقل کرده اند و مکرر تمثیل و استشهاد
بآن میفرموده اند و احادیث بسیار در ثواب ... مدح رسول خدا و ائمه صلوات الله علیهم و مراثی حضرت
امام حسین ... وارد شده است و خلافی نیست در آنکه شعری که مشتمل ... باشد یا ...
معین ... حرام است اکر چه ... کفته اند اکر ...

یا کینه خود در شعر یا غیر شعر بکند حرام نیست و بعضی کفته اند اکر چه حرام نیست اما چون منافی مروت است از عدالت بیرون
میبرد لیکن اشتراط ... فقها کفته اند در عدالت ثابت نیست ... که مشتمل بر مدح زیاد باشد که موهم کذب است
اکر حمل بر ... و مبالغه توان کرد حرام نیست و اکر نتوان کرد بعضی کفته اند داخل کذب است و حرام است و بعضی کفته اند
کذب از آن حیثیت حرام است که باعث آن میشود که مردم خلاف واقع را واقع دانند و بنای شعر بر این نیست در عرف شعرا
چنین نیست بلکه بر استعاره میکردد و این سخن بعید از حق نیست اما اکر متضمن اعانت ظلمه و تحسین ظلم و فسق و اغرای
ایشان بر آنها باشد معصیت که از این جهة حرام باشد و از جمله محرمات حسد و بغض و عداوت مؤمنان است
و اکثر علما اینها را حرام دانسته اند مطلقا اما چون اینها امور قلبیه اند تا اظهار نکنند معلوم نمیشود و خلاف
عدالت ثابت نمیشود و از بسیاری از احادیث ظاهر میشود که اظهار اینها معصیت است و اصل آن معصیت نیست
و کمان ... و هم چنین کمان بد بمؤمنان بردن اظهار آن حرام است و اکر اصل آن حرام باشد حرج لازم می‌آید
و بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد و هجران و ترک معاشرت مؤمنان را از جمله معاصی شمرده اند و
احادیث بسیار بر آن دلالت میکند اما ظاهر احادیث آن است که از روی بغض و عداوت باشد نه مطلقا زیرا
که ترک معاشرت مؤمنان اسباب بسیار میدارد و از جمله محرمات تجسس عیوب مسلمانان کردن است و در آن
بسیار ... وارد شده است و ایضا مشرف شدن بر خانه مسلمانان و از رخنه‌ها و درزها نظر بحرم
ایشان کردن حرام است و اکر او را منع کنند و ممتنع نشود و چیزی بر او بزنند که منتهی بقتل او شود خون او هدر است
اما اینها باید که تا منع ... زیاده تعدی نکنند ... و پوشیدن حریر از برای مردان در غیر حال جنگ با کفار
و حال ضرورت که جامه دیگر نداشته باشند و خوف ضرر داشته باشند حرام است و اکر حریر خالص نباشد حرام نیست
... با پنبه یا کتان یا ... و امثال اینها ... مکر آنکه مستهلک باشد و بعضی ده یک و بعضی پنج یک کفته اند
و احوط آن است که ... و اکر تکیه کنند یا فرش کنند باکی نیست و پوشیدن طلا نیز بر مردان حرام است و پوشیدن
طلا و حریر اطفال را اکثر تجویز کرده اند اما ... ایشان ... نیست و خلافی نیست
در آنکه حرام است خوردن و آشامیدن در ظرف طلا و نقره و مشهور آن است که مطلقا استعمال آنها حرام است
و از برای غیر استعمال نکاه داشتن خلاف است و احوط ترک است و نقره کوبی که استعمال کنند مانند سر و ...
... و حلقه نقره ... باشد ... که بعضی نقره باشد مشهور آن است که جایز است
و اکثر کفته اند که از موضع نقره اجتناب باید کرد و بعضی تجویز کرده اند زینت کردن شمشیر و مصحف بطلا و نقره
چنانکه روایت وارد شده است و احوط آن است که زین و لجام از طلا و نقره نباشد ...
که اکر ... کرده باشند ... باکی نیست و اکر جدا توان کرد ...

کوچک کرد از برای غالیه و مثل آن میان فقها خلاف است و میل طلا و نقره را استعمال کردن باکی نیست و مساجد و مشاهد
مشرفه و قنادیل طلا و نقره زینت کردن خلاف است و هم چنین خلاف است در زینت کردن در و دیوار و سقف طلا
و نقره سر قلیانها و میانها و نعلبکیهای طلا و نقره در وی نیست اشکالی هست و احوط اجتناب است خصوصا از نعلبکی که
در آن استعمال عرفیت بیشتر است و لولهای طلا و نقره در وی نیست که مجوف نباشد و در سرقلیی که بر بعضی [illegible] اگر طلا
و نقره نباشد احوط است و آینه‌ها و صندوقچه‌های ملبس طلا و نقره محل اشکال است و احوط اجتناب است از همه اینها
و اگر ماکول و مشروب را از ظرف طلا و نقره بظرف دیگر بریزند و بخورند آن طعام حرام نیست و وزن آن للتحلیه
طلا و نقره جایز است و در ظروف حکم مردان دارند و از جمله محرمات نظر کردن مرد است از روی شهوت بالذة
به پسران ساده بلکه مرد ریش سفید و در این خلاف نیست ظاهرا میان علما و ایضا حرام است بوسیدن ایشان
از روی شهوت و آن [illegible] مشغولیت گرفتن [illegible] نکند از پسران ساده و اولاد اغنیا و پادشاهان
که فرزندان ایشان بلا [illegible] است از فتنه دختران در خانها و فرموده هر که پسری را بشهوت ببوسد حق تعالی در روز قیامت لجام
از آتش بسر او کند و منقول است که هر که پسری را بشهوت ببوسد لعنت کنند او را ملائکه آسمان و زمین و ملائکه رحمت
و ملائکه غضب [illegible] مهیا کند حق تعالی از برای او جهنم را و بد مصیر است جهنم از برای او و اگر از روی شهوت و لذت باشد
مرد بدن مرد را میتواند دید بغیر عورتین و زن بدن زن را میتواند دید بغیر عورتین و مرد را حرام است نظر کردن
بعورت مرد و زن را حرام است نظر کردن بعورت زن و واجب است مرد و زن را که عورت خود را بپوشانند از نامحرم
اگر چه بالغ باشد یا صبی ممیز باشد و مراد بعورت در مرد ذکر است و خصیتین و حلقه دبر و در زن فرج پیش و پس
و بعضی گفته اند که عورت مرد و زن از ناف تا زانو و بعضی گفته اند از ناف است تا نصف ساق و
قول مشهور اقوی است و بعضی گفته اند زن کافره نامحرم است نسبت بزنان مسلمانان و مرد تمام بدن زن خود را
میتواند دید حتی عورت او و زن بدن شوهر خود را میتواند دید حتی عورت و هم چنین کنیز تمام بدن آقا را میتواند
دید و آقا تمام بدن او را میتواند دید اگر کنیز شوهر نداشته باشد و مرد تمام بدن زنان محرم خود را میتواند دید
مانند مادر و خواهر و بر عکس و محرمی که بسبب خویشی محرم شده باشد یا از این حکم دارد و هر موضعی را که نظر میتواند
کرد بغیر شهوت لمس نیز میتواند کرد و صاحب جامع گفته است مرد محرم نظر میتواند کرد به زن محرم رو و دو دست [illegible]
و سر او و سینه او و ساقها و بازوهای او زیرا که حق تعالی مواضع زینت را از محارم حلال کرده است و اینها مواضع
زینت است و خلافی نیست در آنکه زن نامحرم بغیر رو و دو دستهای ایشان را نمیتوان دید بغیر وقت حاجت با شهوت باشد
یا بدون شهوت و ایضا خلافی نیست در آنکه رو و دستهای ایشان را بالذت و شهوت جایز نیست دیدن و بدون شهوت
بعضی گفته اند جایز است با کراهت و بعضی گفته اند حرام است مطلقا و بعضی گفته اند که نظر جایز است و اعادهٔ نظر حرام

وقول اول

و قول اول احتمالی دارد اشکالی هست و اخبار و روایات بر آن دلالت دارد و [illegible] نظر کردن غلام بالغ بسوی مالکه خود خلاف است
و مشهور حرمت است اگر خصی نباشد و در خواجه سرایان که ذکر و خصیه‌های ایشان را بریده باشند خلاف است بعضی گفته اند که مالکه
خود را میتوانند دید و خالی از قوتی نیست و بعضی گفته اند غیر مالکه را نیز میتوانند دید و بعضی گفته اند مطلقا جایز نیست و این احوط است
اگر چه بعضی از احادیث دلالت بر آن دو قول میکنند خصوصا قول اول و از این حکم چند چیز را استثنا کرده اند اول کسی که خواهد
زنی را بخواهد جایز است نظر کردن بر رو و دست او و بعضی گفته اند بر موی سر او هم نظر میتوان کرد و روایات
دارد و هم چنین نظر میتوانند کرد بسوی [illegible] تزویج او دارند دوم کنیزی که خواهد بخرد جایز است نظر کند به
رو و موی و محاسن او و [illegible] سایر بدن بغیر عورت خلاف است و احوط آن است که بدون تحلیل او نظر نکند سیم
آن است که جایز است نظر کردن بسوی رو و دست و موی کفار که [illegible] از روی شهوت و لذت نباشد و بعضی
جایز نمیدانند و اول اقوی است چهارم مشهور آن است که نظر بکنیز دیگران بدون شهوت میتوان کرد چنانکه در اعصار بسیار فقها
شایع بوده است که ایشان در مجالس [illegible] خدمت میکرده اند و بعضی منع کرده اند و جواز اقوی است پنجم نظر کردن به دختران کوچک
و زنان پیر است که مظنه شهوت و لذت نباشد علی المشهور و الاقوی ششم در حالت ضرورت جایز است نظر کردن مثل فصاد
و حجام و جراح و طبیب بقدر ضرورت حتی عورت و از برای شاهد شدن و ادای شهادت گفته اند و در صبی غیر ممیز خلافی
نیست که خود را از او بپوشانند واجب نیست و در نابالغ ممیز خلاف است و احوط آن است که ولی او را منع کند از داخل
شدن بر زنان نامحرم و زنان نیز [illegible] خود را از او بپوشانند و مشهور میان علما آن است که زنان را جایز
نیست نظر کردن بسوی مردان و بعضی رو و دست را استثنا کرده اند و خالی از قوتی نیست چنانکه در اعصار رسول
خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم زنان بمجالس مردان میآمده اند و بسیار زنان حاضر میشده اند و از برای حوائج
خود بیازارها میرفته اند و ایشان را منع نمیکرده اند و در شنیدن صدای زن اجنبیه خلاف است بعضی مطلقا
حرام دانسته اند و بعضی با لذت و خوف فتنه حرام میدانند و احوط آن است که زیاده از قدر حاجت سخن نگوید
و نشنود و بهتر آن است که [illegible] سخن بگوید و [illegible] ناز و صدای خوش [illegible] سخن
نگوید و در وطی در دبر زن خلاف است بعضی حرام دانسته اند و اشهر کراهت است و حرام است ذکر را بدست یا سایر
بدن خود مالیدن تا منی بیاید و اگر بدست یا انگشت یا بعضی از اعضای خود یا زن یا کنیز خود بازی کند تا او منی بیاید جایز
است و غیر [illegible] جایز نیست و در بازی کردن و مالیدن ذکر خود بدست زوجه و کنیز خود بدست زوجه و کنیز خود تا او را
منی بیاید خلاف است و هم چنین در مالیدن ذکر بغیر دست زوجه و کنیز خود از سایر بدن او بغیر فرج خلاف کرده اند
و اظهر و اشهر آن است که اینها حرام نیست و خلافی نیست در حرمت جماع در [illegible] که [illegible] جایز است
و بعضی مکروه میدانند و مشهور آن است که [illegible] آن جایز است مگر آنکه [illegible] باشد [illegible]

بر داشتن از آن جا نیست مگر آنکه سر حجامت بعد بکر بیمار نباشد یا فرزند باشد که از برای بیرون داشتن رحم اذن وطی در قبل زن در
ایام حیض و نفاس حرام است و بعد از پاک شدن و پیش از غسل خلاف است و بعضی از علما حرام دانسته اند منی را از فرج
زنی که او را بعقد دایم خواسته باشند و آن زن آزاد باشد بیرون ریختن و بعضی مکروه دانسته اند و بعضی گفته اند اگر
چنین نیت نطفه را ده اشرفی بپایه بزن بدهد و خلافی نیست در آنکه پیش از نه سال وطی دختر حرام است و حرام است ترک
وطی زن که بعقد دایم در حباله او باشد زیاده از چهار ماه بی عذری مگر برخصت زن و حرام است بر مرد هر زنی که خویش نسبی
او باشند غیر اولاد عمو و عمه و اولاد خالو و خاله و همچنین زنان پیش آبا و اجداد بر او حرام اند و مثل اینها اند رضاعی نیز حرام است
وقتی که شرایط رضاع متحقق شود مادر رضاعی و خواهر رضاعی و دختر رضاعی و عمه و خاله رضاعی و دختر برادر
و دختر خواهر رضاعی و کسی که وطی کند زنی را بعقد یا بملک بر او حرام میشود بر وطی کننده مادران زن و مادر مادر او و مادر
پدر او هر چند بالا روند و [illegible] دختران زن و دختر پسر او و دختر دختر او هر چند پایین روند
[illegible] زن حرام میشود بر پدر وطی کننده و اجداد او هر چند بالا روند و بر پسران او و هر چند پایین روند و اگر عقد کند زنی **کند**
و وطی نکند آن زن حرام میشود بر پدر او و پسران او و دختران زن حرام موبد نمیشود اما تا مادر در عقد او است دختر
نمیتواند خواست و اگر از مادر جدا شود دختر را میتواند خواست و در مادر زن بمجرد عقد بی دخول وطی خلاف است و اقوی
آن است که حرام است و جمع کردن میان دو خواهر بعقد یا بملک در وطی حرام میشود و دو خواهر را بیک وقت
بعقد نمیتواند خواست خواه خواهر پدری یا مادری یا پدر و مادری و خواه بعقد دایم و خواه متعه و اگر عقد یک خواهر
بر طرف شود دیگری را میتواند خواست بعد از عده رجعی و در عده باین در اثنای عده میتواند خواست مگر در متعه که حدیث
صحیح دلالت بر عدم جواز میکند و جمعی قایل شده اند و مشهور آن است که دختر خواهر زن و دختر برادر زن را بعد از
عقد آن زن نمیتواند خواست مگر برضای او و بعضی مطلقا جایز دانسته اند و بعضی مطلقا حرام دانسته اند و احتیاط
اولی است و در وقوع این مسئله [illegible] و ایضا کسی که [illegible] وطی [illegible] است و زنایی که بعد از عقد دیگری
واقع شود باعث حرمت نمیشود مثل آنکه مادر را عقد کند و بعد از آن با دختر زنا کند مادر حرام نمیشود و در زنایی
که پیش از عقد واقع شود خلاف است اکثر گفته اند سبب حرمت میشود و این احوط است و بعضی گفته اند مطلقا باعث
حرمت نمیشود و این اقوی است و بعضی گفته اند اگر زنا با عمه و خاله هر چند باشد باعث حرمت میشود و اگر [illegible]
نمیشود و مشهور آن است که کنیز را مالک شود و دست بلذت بر او بمالد یا نظر کند بجایی از بدن او که غیر مالک نظر نمیتواند کرد بعضی گفته اند
آن کنیز [illegible] حرام میشود و بعضی [illegible] گفته اند و مشهور آن است که حرام نمیشود و احادیث را بر کراهت
حمل کرده اند و اکثر علما گفته اند که فرزندان و خواهران و برادران و سایر خویشان کسی که بسبب رضاع بهم میرسد در این باب حکم
حکم نسب دارند [illegible] خواهر [illegible] جمع میتواند کرد [illegible] وطی [illegible]

حرام است

عقد در عده

حرام است و کسی که زنی را در حال عده عقد کند و عالم باشد بعقد بعده و بآنکه عقد حرام است آن زن بر او حرام موبد میشود و هرگاه
بر او حلال نیست و اگر عقد کرده و ندانسته باشد که در عده بوده و حرام بودن عقد در عده را یا هیچ یک را نداند اگر بعد از عقد دخول کرده باشد
حرام موبد میشود و اگر دخول نکرده باشد عقد باطل است و بعد از عده میتواند او را خواست و در این احکام فرقی نیست میان عده
رجعی و عده باین و عده وفات و عده وطی شبهه و میان عقد دایم و متعه و در عده استبرای کنیز خلاف است و ظاهر آن است که در آن
جاری نیست و اکثر علما گفته اند که کسی که زن شوهردار را عقد کند حکم عقد در عده دارد در جمیع احکام که مذکور شد و روایات
بسیار بر این دلالت میکند و چند حدیث دلالت میکند بر آنکه حرام نمیشود و عمل بقول اول احوط است و کسی که زنا کند با زنی
که شوهر داشته باشد یا در عده رجعی باشد مشهور آن است که حرام موبد میشود آن زن بر زانی و در دلیلش ضعفی هست و در
عده باین و عده وفات باعث حرمت نمیشود و اگر زنا کند با زنی که شوهر نداشته باشد و در عده رجعی نباشد بر او حرام نمیشود
و بعقد او را میتواند خواست موافق مشهور و بعضی گفته اند تا توبه نکند آن زن بر او حلال نیست و در روایت وارد شده است
که توبه اش را امتحان کنند بآنکه او را بخوانند بآن حرامی که پیشتر میکرده است اگر قبول نکند و امتناع کند معلوم میشود که توبه کرده
و اکثر حمل بر استحباب کرده اند و ایضا خلاف است در نکاح زنانی که مشهور بزنا باشند و اشهر کراهت است و بعضی حرام میدانند
و احوط اجتناب است و اگر زن کسی والعیاذ بالله زنا کند مشهور آن است که حرام نمیشود بر شوهر هر چند اصرار بر زنا [illegible]
و بعضی از علما گفته اند که با اصرار زن بر شوهر حرام میشود و اگر کسی لواطه کند با پسری که بعضی از ذکر [illegible] داخل [illegible] شود
حرام میشود بر لواطه کننده مادر و خواهر و دختران پسر اگر لواطه پیش از نکاح ایشان باشد و اگر بعد از نکاح ایشان باشد مشهور
آن است که حرام نمیشود و مشهور آن است که این حکم سرایت میکند بجدات و اولاد اولاد مثل مادر مادر و مادر پدر و دختر [illegible]
و همچنین هر چند بالا روند و بدختر دختر پسر هر چند پایین روند و خالی از اشکالی نیست و بر تقدیر سرایت باولاد خواهر
نمیکند و مشهور آن است که در فاعل و مفعول فرقی نیست میان آنکه صغیر باشند یا بالغ و مشهور آن است که محرم هرگاه
عقد کند زنی را در حال احرام و داند که حرام است زن بر او حرام موبد میشود و بعضی گفته اند اگر جاهل بحرمت باشد نیز حرام
میشود و اگر عالم باشد مطلقا حرام میشود خواه دخول کند و خواه نکند و اگر جاهل باشد با دخول حرام میشود و آزاد بعقد دایم
چهار زن میتواند خواست و دو کنیز بعقد دایم بیشتر نمیتواند خواست و دو کنیز و دو آزاد میتواند خواست و زیاده
بر چهار او را جایز نیست خواستن و متعه و ملک یمین هر چند خواهد میتواند کرد و غلام بعقد دایم چهار کنیز و دو آزاد
و یک آزاد و دو کنیز میتواند خواست و متعه هر چند خواهد و ملک یمین بنابر قولی که مالک شود [illegible]
طلاق [illegible] تا محلل در میان نیاید حرام است و نه طلاق عدی که بیک [illegible] حرام موبد میشود و زنی که شوهر او را لعان
کند حرام موبد میشود و از جمله احکام عدل میان زنان است و از جمله آنکه اگر هر چهار شب یک شب نزد یکی از
ایشان بخوابد [illegible] بر ایشان نکند و نفقه بمعروف بدهد و زن اطاعت شوهر [illegible] بکند و بی رخصت او [illegible]

خانه‌ی سپرده نبوده و احکام نکاح بسیار است و در این رساله احصا نمیتوان کرد و ظهار کردن با زن که او را تشبیه بظهر
مادر و خواهر و سایر محرمات بکند حرام است و احکامش بسیار است و از جمله توابع نکاح ایلا است که قسم بخورد
بر ترک وطی زن بجهت ضرر رسانیدن او و احکام آن بسیار است و از جمله آنها لعان است که نسبت زنا بزن خود
دهد بلا شهود یا نفی فرزند او از خود بکند و زن و شوهر نزد حاکم شرع هر یک دیگری را لعنت کنند برای سقوط
حد یا نفی ولد و احکام آن بسیار است و بعد از تحقق لعان زن بر او حرام مؤبد میشود و احکام عتق و تدبیر
کردن غلام که بعد از فوت مولی آزاد شود و مکاتب کردن مملوک که مبلغی بدهد و آزاد شود و کنیزی که از مولی فرزند
داشته باشد بسیار است و احکام قسم خوردن و نذر کردن و با خدا عهد کردن بسیار است و بعد از انعقاد آنها
و تحقق شرایط آنها مخالفت کردن حرام است و احکام وصیت بسیار است و مخالفت آن حرام است و حیف در وصیت
و اضرار بورثه جایز نیست و لقطه و ضاله نیز احکام بسیار دارد و احکام شوارع و مساجد و مدارس و موقوفات
و سایر مشترکات بسیار است و احکام صید و ذبایح و محرمات ذبیحه و حیواناتی که حلال گوشت و حرام گوشت
بسیار است و در محرمات ذبیحه خلاف بسیار است از جمله آنها هفده او چهارده که از ذبیحه بیرون میآید بعد از آنکه
نگاه میدارند و بچه در شکم ... حلال بوده ... خلاف کرده‌اند دویم سپرزها است و خلاف
در حرمت آن ظاهر نیست سیم ذکر است و در آن خلافی معلوم نیست چهارم خصیه‌ها است و آن را نیز بعضی خلاف ذکر کرده‌اند
پنجم سرگین است و در آن نیز خلافی نکرده‌اند باعتبار خبائث ششم مثانه است یعنی محل اجتماع بول هفتم زهره است یعنی
زهره هشتم مشیمه است یعنی بچه‌دان که فرزند در میان آن میباشد نهم فرج ماده است بیرون و اندرون دهم
نخاع است یعنی مغز حرام که در میان فقرات پشت کشیده است یازدهم علباست و آن دو پی کشیده است که از دو طرف
فقرات ظهر از گردن تا استخوان پشت در کشیده است دوازدهم غدها است و گرهها است که در میان چربی و گوشت
گوشت میباشد سیزدهم ذات الاشاجع است و آن پیها است که در پشت پاهای حیوانات میباشد چهاردهم
خرزه دماغ است و آن غده مثال خاکستری رنگ است که در میان مغز کله میباشد ... باندازه نخودی
هست پانزدهم حدقه است یعنی مردمک دیده که محل سیاهی است نه جمیع چشم شانزدهم عروق است و رگها را آنچه
رگهای بدن باشد چنانکه در بعضی از احادیث بجای آن اوداج وارد شده است یعنی شاه رگها و احوط آن است
که حلقوم و آنها را نخورند و اگر تمام رگها را باشد با جمیع گوشت و لا دیگر درینها از یک دیگر جدا کنند برخی
که صعوبت میکشد هفدهم ... است و غیر از این چیزها که اول مذکور شد خلاف کرده‌اند و بعضی مکروه دانسته‌اند
حضور و صاد و عرق و گوشتهای که در اکثر اعضا است مکروه میدانند ابن بابویه گفته است که در بعضی اندرونها بجای حیا
بعض فرج حلال واقع شده است و بنابر سبب بعضی از معاصرین کلیه را با جبر والحرام میدانند باعتبار آنکه انفا

غالبا با پوست خورده میشود و همچنین حدیثی در طحال وارد شده و عمومات آیات و اخبار اثبات حرمت مشکل است با آنکه احادیث
در مدح کلیه و با جبر وارد شده است ببعد استثنائی و قید ... و ممکن است که اینها از جمله فرج باشد بقرینه آنکه حیا
حیا واقع شده است در اینکه مروی وارد شده است که در روز قیامت شهادت خواهند داد از برای شما گوش شما و چشمهای شما
شما و جلود شما و احادیث معتبره وارد شده است که مراد از جلود فرجها است و قلوه را گفته‌اند که مکروه است و لفظ آن وارد
شده است و حیوانی که میدانی عذره انسان بخورد بر تنهایی گوشت آن حرام میشود بنابر مشهور و بعضی گفته‌اند
مکروه است و در حرمتش خلافی هست و بعضی گفته‌اند که حد شرعی آن است که گوشتش بد بو شود و با استبرا از جلال
بدین طریق که علف دیگر بآن بخورانند شتر را چهل روز و گاو را بیست روز یا سی روز یا چهل روز علی الخلاف و گوسفند
ده روز یا هفت روز یا پنج روز یا چهار روز و مرغ آبی و مرغ خانگی را سه روز یا پنج روز و ماهی را یک شبانه
روز و احوط آن است که در این مدتها علف پاک باو بخورانند و مشهور آن است که چون بآبیاری را کرا دهد و لکن
گوشت آن ونکلی که بعد از آن نیز بماند حرام میشود و واجب است و او ذبح کنند و بآتش بسوزانند اگر معمول
گوشتش باشد و ایضا مشهور آن است که حیوانی که شیر خوک را بخورد اگر گوشتش بآن نمو یابد و استخوانش بآن
محکم شده است گوشت و شیرش مکروه است و سنت است که هفت روز آن را استبرا کنند و اگر گوشتش بآن
روییده و استخوانش محکم شده است حرام میشود گوشت آن حیوان و گوشت نسل او که بعد از آن بهم رسانیده است
و خوردن خاک و گل حرام است بغیر تربت حضرت امام حسین بقصد شفا و شیره آنکه ...
تا و فلک آن بعده با سرکه شور و عصیر بعینه و کشمش خلاف است و اشهر و اظهر عدم حرمت است و کشمش طعام
حرام نیست و بدان که تصرف در مال غیر بی رضای صاحب جایز نیست مگر در بعض مواضع اول خوردن از خانه‌ها که حق تعالی
در قرآن فرموده است و لا علی انفسکم ان تاکلوا من بیوتکم یعنی حرجی نیست و گناهی بر شما نیست آنکه بخورید از
خانه‌های خود و بعضی گفته‌اند مراد خانه‌های خود است و خانه اولاد ایشان است زیرا که فرزند و اموال او تعلق
به پدر دارد و بعضی ازواج را هم داخل کرده‌اند و بعضی گفته‌اند اینها را ذکر نکرده‌اند زیرا که ظاهر نیست اولی معلوم
بودن و غیر است که ذکر ... از برای مبالغه در حلیت انها دیگر یا مراد چیزی باشد که در خانه خود بیابد و نداند
که از او است او بیوت آبائکم او بیوت امهاتکم یعنی یا خانه‌های پدران شما یا خانه‌های مادران شما و خلاف است در آنکه
اجداد در پدران داخل است مثل پدر پدر و پدر مادر هم چنین خلاف است در آنکه جدات در مادران داخلند مثل مادر
مادر و مادر پدر او بیوت اخوانکم او بیوت اخواتکم یعنی یا خانه‌های برادران شما یا خانه‌های خواهران شما برابر است
اعم از آنکه پدری باشند یا مادری یا پدری و مادری او بیوت اعمامکم او بیوت عماتکم او بیوت اخوالکم او بیوت خالاتکم
یا خانه‌های عموهای شما یا خانه‌های عمه‌های شما یا خانه‌های خالوهای شما یا خانه‌های خاله‌های شما آنکه اینها نیز اعم از آنکه

عم و خالی پدری باشند یا مادری یا پدری و مادری و ظاهر شق اول است که پدر و مادر و جد را شامل باشند او ما ملکتم
مفاتحه یعنی یا آن خانه که مال آن باشید شما کلیدهای آن را بعضی گفته اند مراد خانه بنده [illegible] است که مال بنده از اوست
یا خانه کسی که آدمی را بر او ولایتی باشد مانند وکیل و وصی طفل که ایشان بقدر معروف از مال ایشان میتوانند خورد
و گفته اند بعضی آن است که خانه خود و مال خود باید [illegible] که از اوست و از حضرت صادق ع منقولست که مراد از این مردی است
که وکیلی داشته باشد و در مال او قیام نماید بدون اذن او از مال او بخورد او صدیقکم یعنی یا خانه دوست
و یار شما و در معنی صدیق خلاف است بعضی گفته اند او دوستی که در دوستی صادق باشد و بعضی گفته اند آن
که باطن او با باطن تو موافق باشد هم چنانکه ظاهر او با ظاهر تو موافق است و از حضرت صادق ع منقولست که بخدا
قسم که او مردی است که داخل شود در خانه صدیق و یار خود بی خبر او بعد از طعام او بی اذن او [illegible] و در کافی
مذکور و وارد شده است که آن حضرت از شخصی پرسید که آیا احدی از شما دست خود را داخل میکند در آستین
صاحب خود یا جیب او که [illegible] بردارد گفتند نه حضرت فرمود پس شما اصدقا نیستید [illegible] و ایضا
از آن حضرت منقولست که از جمله تعظیم حرمت صدیق آن است که حق تعالی او را محل انس و اعتماد و انبساط
و ترک احتشام گردانیده است بمنزله نفس و پدر و برادر و فرزند و از ابن عباس روایت کرده اند که صدیق
بزرگتر است از پدر و مادر زیرا که اهل جهنم در وقتی که استغاثه کنند استغاثه نکنند بپدران و مادران بلکه
گفتند فما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم لیس علیکم جناح ان تأکلوا جمیعا او اشتاتا یعنی نیست بر
شما باکی و حرجی در آنکه بخورید با هم یا پراکنده و متفرق بدانکه ظاهر این آیه که [illegible] آن است که آدمی از خانه این جماعت
مطلقا چیزی میتواند خورد و از مال ایشان و اکثر علما قید کرده اند این حکم را بانکه علم بعدم رضای مالک نداشته
باشد و اگر ظن قوی بعدم رضا داشته باشد خلاف کرده اند و بعضی قید کرده اند بانکه باذن ایشان داخل آن خانه
شده باشد و بعضی گفته اند که جایز است خوردن از چیزهایی که اگر نخورند خوف فساد آن چیزها باشد و این
دو قید بسیار بی وجه است و گویا از برای این تخصیصات [illegible] حکم را بر این که [illegible] گذاشته اند که در این
صورت ظن برضای مالک حاصل است و گفته اند که چون ظاهر حال در این خانه ها آن است که صاحب خانه راضی باشد
بخوردن این [illegible] مقام اذن صریح کرده اند هم چنانکه در صورتی که قرائن اذن واضح است [illegible]
[illegible] که طعامی را نزد کسی حاضر کنند و گویند [illegible] که از این طعام بخورید و بعضی
گفته اند این [illegible] منسوخ است [illegible] اعلم است بمصالح عباد [illegible] شود که حق تعالی از برای [illegible]
[illegible] اصلاح خویشان و دوستان قرار داده باشد و هر چند مال [illegible] کند و توان [illegible] چنانکه در جامع
الجوامع گفته است که از ائمه هدی علیهم السلام منقولست که باکی نیست در خوردن از خانه این جماعت بغیر اذن

ایشان

ایشان بقدر حاجت و اسراف نکند و در مجمع البیان گفته است که رخصت خوردن از خانه این جماعت بدون اذن ایشان
از باب رخصت کسی است که گرسنه باشد و داخل باغی باشد و از میوه آن باغ بخورد یا در سفر [illegible]
و تشنه باشد از شیر آنها بیاشامد و این توسعه است که حق تعالی بر بندگان کرده است و بعضی گفته اند [illegible]
بر اباحت اکل زوجه از خانه زوج خود و اکل فرزند از خانه پدر و مادر و مادر از خانه فرزند [illegible] اگر
نفقه او بر ایشان واجب باشد و شرایط مخصوص باشد احتیاج باذن نیست مگر آنکه زیاده از مقدار نفقه صرف کند
و با عدم وجوب نفقه اذن شرط است مگر آنکه علم بعدم کراهت مالک داشته باشد و این سخن بسیار دور از کار است و اگر
اجماع متحقق نباشد بر عدم جواز در صورت [illegible] با علم بعدم رضا [illegible] و الاتیان قرینه
با آنکه [illegible] روایات [illegible] که زن بی رخصت شوهر میتواند [illegible] و در روایت جمیل وارد شده
که زن میتواند بخورد و تصدق کند از خانه شوهر و صدیق میتواند بخورد از خانه یار و برادر مومن و تصدق کند و بعضی
از راه قیاس بطریق اولی [illegible] جواز تصرف در مال این جماعت که [illegible]
از خوردن مانند نشستن در خانه ایشان و خوابیدن بر فرشهای ایشان و در جامه های ایشان و وضو ساختن
باب ایشان و سایر تصرفات در اموال ایشان اگرچه روایت سابق دلالت بر جواز آن [illegible]
میشود اما بمجرد این روایت تخصیص عمومات آیات و اخبار مشکل است بلکه از احادیث معتبره ظاهر میشود [illegible]
[illegible] و وضو و غسل [illegible] و استنجا و سایر استعمالات [illegible] که ضرر عظیمی بمالک نداشته
بوده باشد چنانکه منقولست که سه چیز است که همه مردم در آن مساوی اند آب و آتش یعنی هیزم از برای سوختن [illegible]
[illegible]
کردن از آنها چنانکه منقول است از حضرت رسول صلعم که [illegible]
[illegible] است و تجویز کرده اند که [illegible] مال ایتام [illegible] احتیاج مطلقا
و احوط آن است که اقل امرین از خرج ضروری و اجرت المثل را بردارد و مشهور میان علما آن است که
جایز است آدمی را که بخورد از آنچه بر او میگذرد از میوه درختان خرما و درختان دیگر و سایر درختان میوه [illegible]
[illegible] بوستان [illegible] و امثال اینها [illegible] اشیاء اینها [illegible] که شیخ طوسی [illegible]
اجماع کرده است و احادیث بجواز آن دلالت میکنند و بعضی [illegible] باعتبار حدیث صحیح که [illegible] منع وارد [illegible]
[illegible] کراهت مالک
نداشته باشد و احوط آن است که با قرائن رضای مالک [illegible] نخورد و مشهور میان علما آن است که [illegible]
که از برای [illegible] و تجارت نباشد [illegible] حرام است [illegible]

یا انسهای صورت الله علیهم حرام است و بعضی موجب کفاره دانسته اند و حرام است زنان را در مصیبتها طپانچه بر روی زدن
و رو خراشیدن و مو واکندن و بریدن و ایضا مشهور حرمت جامه چاک کردن است مردان و زنان را از برای غیر پدر و برادر
و سایر اقارب و بعضی تجویز کرده اند که زنان چاک کردن گریبان برای پدر و برادر و در روایات معتبر با مرد و در بعضی از روایات
تجویز جامه دریدن زن بر شوهر وارد شده است و بعضی جامه دریدن زن را مطلقا تجویز کرده اند و ظاهر بعضی از
آیات کراهت است و احوط ترک است و مشهور آن است که زن را بی ضرورت تراشیدن سر حرام است و طبیب
حاذق را جایز است طبابت کردن و هم چنین جراحی کردن و بریدن سلعها اگر ظن تلف نباشد و ختنه را و کیسه
و میل زدن و تراشیدن و امثال اینها با نهایت احتیاط و غیر حاذق را هیچ یک از اینها جایز نیست و مشهور آن است که
حرام است که مرد و زن نامحرم در یک لحاف بخوابند مگر آنکه ناچار باشد و مصافحه نامحرم مگر آنکه جامه در میان
باشد و اگر جامه در میان باشد و مصافحه کند دست را نفشارد و با غیر زوجه و کنیز خود در زیر یک لحاف برهنه خوابیدن حرام است
خواه دو مرد و خواه دو زن و خواه مرد و زن و خواه خویش و خواه بیگانه و خواه محرم و خواه غیر محرم و احوط
آن است که دو مرد و دو زن و مرد و زن محرم نیز با جامه در زیر یک لحاف نخوابند و اگر بخوابند لحاف را در میان
تا کنند و ابن بابویه از حضرت باقر روایت کرده است که چون کودکی ... رسول خدا از ابو سعید ... مردم را از آنکه دو
طفل با یکدیگر بخوابند و در میان ایشان جامه نباشد بفرمود و از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول
فرمود که پسر و پسر را و پسر و دختر را و دختر و دختر را بعد از ده سال باید جدا کنند از یکدیگر در خوابیدن و در یک
رختخواب نخوابند و کفته است در روایت دیگر وارد شده است که بعد از شش سال باید رختخواب ایشان را جدا
کنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است که چون دختر شش ساله شود جایز نیست نامحرم او را ببوسد و در برگیرد
و احوط آن است که پنج ساله را نیز نبوسد و در بر نگیرد و در دامن ننشاند چنانکه در روایتی وارد شده است که وصیت
اکثر اخبار نهی از بوسیدن و در بر گرفتن و در دامن نشاندن دختر شش ساله را وارد شده است و شاید در مابین
پنج و شش مکروه باشد و در داخل شدن خانه اجانب رخصت طلبیدن و سلام کردن و ظاهر اقوال
این سلام واجب باشد چنانکه حق تعالی فرموده است ای گروهی که ایمان آورده اید داخل مشوید در خانها غیر خانهای خود
تا آنکه خبر کنید و رخصت بطلبید و عامه از حضرت رسول روایت کرده اند که تکلم کنید بگفتن سبحان الله یا الحمد لله
یا الله اکبر یا تنحنح بکنید که خبردار گردند اهل خانه و سلام کنید بر اهل آن خانه و گفته اند که سه مرتبه بگوید
السلام علیکم داخل خانه شوم اگر رخصت بدهند داخل شود و الا برگردد پس فرموده این سلام کردن و رخصت گرفتن
بهتر است از برای شما شاید متذکر شوید احکام الهی را پس اگر نیابید در آن خانها احدی را پس داخل مشوید تا
رخصت دهند شما را و اگر گویند شما را که برگردید پس برگردید این پاکیزه تر است از برای شما و خدا به آنچه میکنید داناست

بیت با کی و گناهی که داخل شوید بر خانهایی که محل سکنای مخصوص مردم نیست مانند رباطها و کاروان سراها که در
آنها تمتعی از برای شما هست یا متاعی برای خرید و فروختن گذاشته اید که هر که خواهد برود و چیز بخرد حق تعالی میداند آنچه را ظاهر
میکنید و آنچه را پنهان میکنید و در روایت که عوان خانهای اکثر مردم که قرار رخصت در دو حوالی آنها باشد این حکم
داشته باشد و بسند معتبر از حضرت صادق منقول است که رخصت طلبیدن سه مرتبه است اول را می شنوند و
در دوم حذر میکنند و در سیم اگر خواهند رخصت میدهند و اگر خواهند رخصت نمیدهند پس باید که رخصت طلبید برگردد
و بسند صحیح از آن حضرت منقول است که استیناس که حق تعالی فرموده نعل بر زمین زدن و سلام کردن است و علی بن ابراهیم
از آن حضرت روایت کرده است که مراد خبر کردن است که رخصت طلبیدن و مکاتیب حمامها است و کاروانسراها است و
آسیاها در اینها بی رخصت داخل میتوان شد و کلینی بسند معتبر روایت کرده است از حضرت صادق که فرمود که رسول خدا
از آنکه داخل شوند مردان بر زنان نامحرم مگر به رخصت اولیای ایشان که اختیار ایشان با ایشان است و ایضا بسند
صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که میباید رخصت طلبید پدر چون خواهد داخل خانه پسر شود و پسر
هرگاه خواهد داخل خانه پدر شود درکار نیست که رخصت بطلبد و بسند دیگر روایت کرده است که شخصی از آن حضرت
پرسید که میباید رخصت بطلبد پدر که بر پسر داخل شود بلی من بر پدرم رخصت طلبیدم و پدرم نزد او نبود و فوت شده بود و زنی
بیدم نزد او بود و من کودک بودم و رخصت طلبیدم که مبادا ببینم پدرم با او خلوت کرده باشد و راضی نیستم که ببینند
و اگر سلام کنند نیکو و بهتر است و ایضا بسند صحیح روایت کرده است از آن حضرت که میباید مرد رخصت بطلبد بر دختر خود
و خواهر خود و خاله خود و عمه خود اگر شوهر داشته باشند و در حدیث دیگر فرمود که کسی که بالغ باشد داخل نشود بر خانه مادر
و خواهر خود و خاله خود و سایر محارم مگر بإذن ایشان و تا سلام نکند رخصت ندهند و سلام طاعت
خداست و باز حق تعالی فرموده است ای گروه مؤمنان باید که رخصت بطلبند از شما آنها که بندگان و مالک یمین شما اند و آنها
که بحد بلوغ نرسیده اند از شما یعنی از آزادان سه مرتبه در هر شب و روز پیش از نماز صبح و در وقتی که جامهای خود را
میکنید برای خواب قیلوله یعنی در وقت گرمی هوا و بعد وقت نماز خفتن این سه وقت اند که وقت آن است که خود را
میخواهید مستور باشید نیست بر شما و بر ایشان باکی اگر رخصت نطلبند بعد از اینها بر گرد شما میگردند در اوقات دیگر
از برای خدمت بعضی از شما بر بعضی یعنی به یکدیگر احتیاج دارید هم چنین بیان میکند خدا از برای شما آیات را و خدا دانا
و حکیم است و چون برسند اطفال شما بحد بلوغ یعنی آزادان پس باید رخصت بطلبند در همه اوقات چنانکه رخصت
میطلبیدند آنها که پیش از ایشان بودند از بالغان آزاد در همه این اوقات این مضمون آیات است که در این باب وارد
شده است و احکام و فواید بسیار از اینها مستنبط میشود که اکثر علما متوجه آنها نشده اند و بعضی از مفسران
اینها و از آیات منسوخ دانسته اند و اخبار معتبره دلالت میکند بر آنکه منسوخ نیستند و بعضی از فواید آنها باید

مذکور ساخت اول انکه حق تعالی امر کرده است ممالیک را که در این اوقات رخصت بطلبند مراد از ما ملکت ایمانکم بعضی از مفسران
عامه گفته اند مراد کنیزانند و احادیث ما موافق این میکند و خلاف ظاهر ایه نیز هست و بعضی گفته اند غلامانند و حدیث زراره
صریح است در انکه مراد غلامانند و بس و کنیزان داخل نیستند و بعضی گفته اند غلامان و کنیزان هر دو داخل اند و حدیث صحیح فضیل
بن یسار صریح است در این و ممکن است نسبت بکنیزان محمول بر استحباب باشد یا تقیه دویم انکه این ایه دلالت میکند بر انکه
غلام نیز مانند اطفال محرم باشند و اقلا فرقی میان ایشان و ازاد باشد و موید قول ان جماعت هست که غلامان و خواجه
سرایان را محرم میدانند سیم انکه تکلیف اطفال باستیذان با انکه ایشان مکلف نیستند چه معنی دارد بعضی گفته اند که مراد
تکلیف اولیای ایشان است که ایشان را تمرین بر این امر بکنند و انکه فرموده است باکی بر شما و بر ایشان نیست اشعار بان
دارد و بعضی گفته اند بر سبیل استحبابست و تکلیف استحبابی نسبت بایشان میباشد و اول اظهر است و بر هر تقدیر مراد
صبی ممیز است که تمییز میان نیک و بد و عورت و غیر عورت کند چهارم گفته اند تخصیص این اوقات ثلثه از برای ان است که در اینها
مظنه کشف عورت و اکثر بلات است اما پیش از نماز صبح از برای انکه وقتی است که از خواب بر میخیزند و سراویل میکشند
و تبدیل جامه شب بجامه روز میکنند و هم چنین وقت ظهر وقت قیلوله است و مضاجعت با یکدیگر و از اخفش بعضی از جماع
و هم چنین بعد از عشا وقت تبدیل جامه روز است بجامه شب و مضاجعت با زنان و بعضی گفته اند در اینها اوقات جماع
میکرده اند که نماز را با غسل بکنند از این جهت منع از دخول بدون اذن شده است و کلینی از حضرت صادق ع
روایت کرده است که مرد یا زن خادم تو چون بحد بلوغ برسد رخصت بطلبد در سه وقت عورت هر چند خانه تو در میان
خانه او باشد و حضرت از برای اینها امر کرده است که در این اوقات رخصت بطلبند که اینها ساعت غفلت و خلوتند پنجم طوافون
علیکم تاکید و تعلیل است از برای انکه در غیر این سه وقت رخصت گرفتن ایشان در کار نیست زیرا که چون شما را با ایشان
احتیاج و ایشان را بشما رجوع هست اگر در همه اوقات باید که رخصت بطلبند کار بر شما و ایشان دشوار میشود
و از جمله احکام ضروریه حکم سلام و جواب سلام است حق تعالی میفرماید و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها
یعنی هرگاه تحیت کنند شما را بنوعی از انواع تحیتها پس تحیت کنید شما به نیکوتر از ان تحیت یا رد کنید ان را بعینه که خدا
بر همه چیز حساب کننده و شاهد است و از برای افاده این ایه تحقیق چند مطلب ضرور است اول خلاف است در معنی
تحیت بعضی گفته اند تحیت سلام است و اکثر مفسران و لغویین چنین تفسیر کرده اند و بعضی گفته اند هر دعا و تحیتی
در این داخل است و بعضی گفته اند هر نیکی از قول و فعل را شامل است چنانکه ظاهر کلام علی بن ابرهیم در تفسیرش
این است و بعضی گفته اند مراد عطیه و بخشش است یا باید ان را پس دهند یا عوض زیاده از ان بدهند و این قول بسیار
ضعیف است و از اخبار معتبره ظاهر میشود یا مراد خصوص سلام است یا هر سلام و دعا و اکرامی را شامل
چنانکه بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین منقولست که اگر کسی از شما عطسه کند بگویید یرحمکم الله و او در جواب بگوید

یغفر

یغفر الله لکم و یرحمکم پس حضرت استشهاد باین ایه فرموده اند و ابن شهر اشوب روایت کرده است که جاریه حضرت امام حسن صلوات الله
علیه یکدسته گلی از برای ان حضرت اورد حضرت او را ازاد کردند از سبب ان پرسیدند فرمود خدا ما را چنین تادیب فرموده است
در این ایه و بعد از ان کل ایه را ذکر فرمودند و کلینی بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است رد جواب کتابت
واجب است مانند رد سلام و اخبار در این باب بسیار است و در مجمع البیان از ابن عباس روایت کرده است که
تحیت باحسن انست که سلام کننده مؤمن باشد و رد بمثل انست که سلام کننده از اهل کتاب باشد پس اگر مسلمانی
سلام کند و بگوید السلام علیکم در جواب بگویی و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته تحیت احسن کرده و این منتهای
سلام است و اگر کافر سلام کند میگویی و علیکم و بعضی گفته اند مراد از هر دو مسلمان است و روایت کرده اند که مردی
بنزد حضرت رسول امد و گفت السلام علیک حضرت گفت و علیک السلام و رحمة الله پس دیگری امد و گفت السلام
علیک و رحمة الله حضرت گفت و علیک السلام و رحمة الله و برکاته پس دیگری امد و گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته
حضرت گفت و علیک صحابه گفتند یا رسول الله از او و دویم زیاده کردی و از برای سیم زیاده نکردی حضرت فرمود سیم هیچ
از تحیت را از برای من نگذاشت پس من مثل او را بر او رد کردم و بالجمله سلام البته داخل تحیت است و جواب ان واجب
و تحیتهای قولی دیگر احوط انست که در غیر نماز جواب بگویید و حکم نماز و تحیتهای فعلی بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله
دویم بعضی از اصحاب گفته اند اگر بگوید السلام علیک یا علیکم السلام صحیح است و واجبست رد ان و علامه رحمه الله
گفته است اگر علیکم السلام بگوید جواب نیز واجب نیست زیرا که این سلام نیست بلکه جواب سلام است و موید این است
انکه عامه روایت کرده اند که شخصی نزد حضرت رسول امد و گفت علیک السلام یا رسول الله حضرت فرمود علیک السلام
تحیت مرده است چون سلام کنی بگو سلام علیک پس انکه جواب نمیگوید و علیک السلام و هم چنین خلاف کرده اند
در سلاما و سلاما و السلام و سلام علیک و سلام است علیک و ظاهر ابن ادریس انست که در هیچیک از اینها و امثال
اینها بسلام واجب نیست و عموم ایه شامل اینها هست و وجوب رد اظهر است سیم خلاف است در انکه ایا متعین است
در غیر نماز بگوید در جواب علیکم السلام بتقدیم علیکم ظاهر علامه در تذکره این است و اگر سلام کننده یک کس باشد
علیک السلام و اگر واو را ابتدا زد و بگوید علیکم السلام صحیح است و گفته است اگر بعکس یکدیگر بر سند هر یک بر
دیگری سلام کنند جمعی بر یکدیگر سلام سلام کننده بر یکی جواب سلام دیگر هم واجب است اینجا کلام علامه بود
و ابن ادریس وجوب را اختیار و این است که سلام علیکم در جواب کافی است و این اقوی و اظهر است چنانکه بسند
ابن هاشم از حضرت صادق منقولست که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگویید سلام علیکم و اگر کافری بر شما سلام
کند بگویید علیک چهارم ظاهر کلام اکثر اصحاب انست که رد باحسن واجب نیست چنانکه ظاهر و اخبار معتبره است
و اخبار دلالت میکند بر انکه سلام کننده مؤمن باشد رد باحسن واجب است از طرق عامه است و محل اعتماد نیست

بلکه دعوی اجماع کرده اند که رد سلام واجب کفایی است نه عینی پس بیکی از دیگران ساقط میشود اما شرط است
که آنکه جواب میگوید داخل آنها باشد که سلام بر ایشان کرده است پس اگر غیر آن سلام کننده شخص خاصی باشد او باید جواب
بگوید و بجواب دیگران ساقط نمیشود و مکروه است کسی را اگر بر جمعی داخل شود مخصوص گرداند بعضی را بسلام بلکه
باید بر همه سلام کند و مقصودش جواب سلام بر همه باشد و خلاف است در آنکه بجواب صبی ممیز از دیگران ساقط
میشود یا نه و احوط آن است که اکتفا نکنند و اگر سلام کننده صبی غیر ممیز باشد جوابش واجب نیست و اگر ممیز باشد
خلاف است و ظاهر اکثر وجوب است و مشهور آن است که وجوب رد فوری است و کسی که تاخیر کند گناهکار است
و بعضی گفته اند بر فور مراعات نماید مانند سایر حقوق تا ادا کند و هم اکثر علما گفته اند واجب است جواب را بسلام کننده
بشنواند در غیر حال نماز تحقیقاً اگر کر نباشد و اگر تقدیراً اگر کر باشد یعنی چنان بگوید که اگر کر نباشد بشنود
و بعضی گفته اند که باید اشاره یا حرکتی بکند که بر او معلوم شود که جواب گفته است و بسند معتبر از حضرت صادق ع
منقول است که چون سلام کند احدی از شما باید بلند بگوید تا نگوید سلام کردم و جواب نگفتند و شاید سلام کرده باشد
و ایشان نشنیده باشند و کسی که رد سلام میکند بلند بگوید تا نگوید سلام کننده که من سلام کردم و جواب
سلام من نگفتند و علامه گفته است که اگر ندا کند کسی از پس دیواری یا پرده و بگوید السلام علیکم یا فلان یا نامه نویسد
و در آن نامه برای او سلام کند یا رسولی بفرستد و بگوید سلام مرا بفلان برسان و نامه یا رسالت باو برسد بعضی
از علما گفته اند واجب است جواب و بعد از آن ترجیح داده است که اگر ندا را بشنود واجب است جواب و در صورت
دیگر واجب نیست و کلام او متین است و بعد از آن گفته است آنچه مردم عادت کرده اند که در هنگام جدا شدن
از مجلس و مفارقت از جمعی سلام میکنند آن سلام تحیت نیست و جوابش واجب نیست
گویا که از کلام علامه رحمه الله ظاهر میشود که سلام هنگام مفارقت مشروع ندانسته و حمیری در قرب الاسناد از حضرت
صادق ع روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که هرگاه مردی از مجلس خود برخیزد باید وداع کند با ایشان
بسلام اگر بعد از رفتن او در سخن خیری شروع کنند شریک ایشان خواهد بود در ثواب آن و اگر در باطلی شروع کنند
گناهش بر ایشان خواهد بود و بر او گناهی نخواهد بود و در جامع الاخبار از آن حضرت روایت کرده است که اگر
احدی از شما از مجلس خود برخیزد وداع کند ایشان را بسلام و گویا باعتبار ضعف این احادیث بنابر طریقه
متاخرین اعتنا بآنها نکرده است و در وقتی که برای اثبات استحباب استدلال باین اخبار توان کرد و بعضی
استدلال بر وجوب جواب میتوان کرد هشتم بعضی گفته اند حرام است سلام زن بر مرد اجنبی بنابر آنکه صدای
زن عورت است و اکثر متاخرین در این باب توقف کرده اند بنابر آنکه دانستی که حرمت شنیدن صدای زن بر مرد
ثابت نیست اما بر زن جوان سلام کردن کراهتی دارد چنانچه کلینی و غیر او بسند حسن بلکه صحیح از حضرت صادق ع روایت

کرده اند

کرده اند که حضرت رسول ص سلام میکرد بر زنان و ایشان جواب میگفتند و حضرت امیر المؤمنین ع سلام میکرد بر زنان و کراهت داشت از آنکه
بر زنان جوان سلام کند و میفرمود میترسم خوش آید مرا صدای ایشان پس داخل شود از گناه بر من زیاده از آنچه طلب کنم از اجر و ثواب
و گویا حضرت این را از برای تعلیم دیگران میکرده اند و بنابر قول جمعی که سلام زن بر اجنبی را حرام میدانند خلاف است که اگر سلام کند جواب
سلام او واجب است بر اجنبی یا نه و اگر مرد اجنبی بر زن سلام بکند خلاف است که جواب بر او واجب است یا نه و اظهر وجوب است
در جمیع این صور نهم خلاف است که آیا ابتدای سلام بر اهل ذمه میتوان کرد یا نه اکثر علما گفته اند جایز نیست و خلافی میان
ایشان ظاهر نیست و احادیث بر نفی وارد شده است اما اگر اجماعی نباشد جزم بحرمت مشکل است و علی ای حال باید
مقید ساخت بغیر حال ضرورت و تقیه و مصلحت چنانچه کلینی بسند صحیح از عبد الرحمن ابن حجاج روایت کرده است که
گفت عرض کردم بخدمت حضرت صادق ع یا کاظم ع که مرا خبر ده اگر محتاج شوم بطبیب نصرانی بر او سلام کنم و دعا کنم از برای او
حضرت فرمود بلی دعای تو در او نفعی نخواهد کرد و ایضاً بسند حسن کالصحیح از آن حضرت روایت کرده است و علامه
رحمه الله گفته است که سلام نباید کرد بر اهل ذمه ابتداءً و اگر سلام کند بر او ذمی یعنی کافری که در امان باشد یا کسی
که او را نشناسد و بعد از سلام معلوم شود که ذمی بوده است جواب او بگوید بغیر سلام بآنکه بگوید هداک الله یعنی هدایت کند
ترا خدا یا انعم الله صباحک یعنی خدا نیکو گرداند صباح ترا یا اطال الله بقاءک یعنی دراز گرداند خدا بقای ترا
و اگر رد سلام بکند بگوید و علیک تمام شد کلام علامه و بسند حسن کالصحیح از حضرت باقر ع منقول است که رسول
خدا ص فرمود که اگر یهودی یا نصرانی بر شما سلام کند بگوئید السلام علیکم و اگر کافری بر شما سلام کند بگوئید علیک و بسند
موثق از حضرت صادق ع منقول است که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که ابتدا مکنید اهل کتاب را بسلام و تسلیم و اگر سلام کنند بر
شما بگوئید و علیکم و بسند موثق دیگر از حضرت صادق ع منقول است که اگر یهودی و نصرانی و مشرک بر کسی
سلام کند در وقتی که او نشسته باشد بگوید علیکم و بسند موثق کالصحیح فرمود بگو علیک پس از این احادیث معلوم شد که
کفار را مطلقا ابتدا بسلام نباید کرد و احادیث دیگر در این باب بسیار است مگر در حال حاجت و ضرورت و تقیه و
جواب ایشان باید گفت علیک یا و علیک یا علیکم یا و علیکم با واو و بی واو و هر دو جایز است و بعضی از علما
با واو را تجویز نکرده اند و آیا سلام تمام بر ایشان میتوان کرد بعضی مکروه و بعضی حرام میدانند و احوط ترک است
و آیا جواب ایشان بیکی از آن انحا که مذکور شد واجب است خلاف است و احوط آن است که ترک نکنند و آن عبارات
غیر سلام که علامه رحمه الله گفته است در اخبار نیز وارد شده است و کلینی روایت کرده است از حضرت امام رضا ع که بحضرت صادق ع
گفتند چگونه دعا کنیم از برای یهودی و نصرانی فرمود میگوئی بارک الله لک فی دنیاک یعنی خدا برکت دهد از برای
در دنیای تو و از خالد قلانسی روایت کرده است که بحضرت صادق ع عرض کردم که ملاقات میکنم اهل ذمه را و با من مصافحه
میکنند فرمود دست خود را بخاک یا دیوار بمال گفتم مصافحه با ناصبی دشمن اهل بیت چه حکم دارد فرمود دست خود را بشوی

و در حدیث صحیح از حضرت باقر منقول است که اگر با مجوس مصافحه کنند دست خود را بشویند و وضو بسازند و در حدیث
موثق دیگر در مصافحه یهود و نصاری فرموده که از پس جامه با او مصافحه کنند و اگر با دست مصافحه کنند دست را بشویند و اکثر
علما شستن را حمل کرده اند بر آنکه برطوبت باشد و بعضی خلاف این دانسته اند با آنکه به یبوست باشد و احوط اجتناب است بر استحباب کرده اند
منهم در سلام و ابتدا به سلام فضیلت و ثواب بسیار وارد شده است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و از حضرت
صادق منقول است که ابتدا کننده به سلام اولی است بخدا و رسول و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که در
سلام هفتاد حسنه است شصت و نه حسنه برای ابتدا کننده است و یک حسنه برای جواب گوینده و از حضرت رسول
منقول است که بخیلترین مردم کسی است که بخل نماید بسلام و احادیث بسیار در فضیلت افشای سلام وارد شده است و ابن
بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که افشای سلام آن است که بخل نورزند
بسلام بر احدی از مسلمانان و از حضرت صادق منقول است که از جمله تواضع آن است که سلام کنی بر هر که ملاقات
کنی و از حضرت رسول منقول است که چون ملاقات کنید یکدیگر را ملاقات کنید بسلام و مصافحه و چون متفرق
شوید جدا شوید باستغفار و در حدیث معتبر دیگر فرمود که از جمله حق مسلمان بر مسلمان آن است که سلام کند بر او هر
گاه او را ملاقات کند و کلینی از حضرت باقر روایت کرده است که سلمان رضی الله عنه میگفت افشا مکنید سلام خدا را
بدرستیکه سلام خدا بظالمان نمی رسد یعنی از برای ظلم ترک سلام مکنید و احادیث در افشای سلام وارد و بعضی از اخبار
استثنای بعضی وارد شده است چنانکه در قرب الاسناد روایت کرده است از حضرت صادق که حضرت امیرالمؤمنین ع
کراهت داشت از رد سلام خطیب امام و ابن بابویه در خصال از حضرت صادق ع روایت کرده است که سه کس اند که بر ایشان
سلام نباید کرد کسی که با جنازه رود و کسی که بجانب نماز جمعه رود و کسی که در حمام باشد و ایضا از حضرت امیرالمؤمنین ع
روایت کرده است که رسول خدا نهی کرد از آنکه سلام کنند بر چهار کس بر مست در مستی و بر کسی که صورتها
میسازد و بر کسی که نرد بازی میکند و بر کسی که بشطرنج یا چهارده خانه قمار بازی کند و من زیاد میکنم پنجم را و نهی میکنم از آنکه
سلام کنید بر شطرنج بازها و ایضا روایت کرده است از حضرت صادق از پدران اقدسش علیهم السلام که شش کس اند که بر ایشان
سلام نباید کرد بر یهودی و نصرانی و مجوسی و بر کسی که بر غایط باشد و کسی که بر خوان شراب نشسته باشد و بر شاعری
که بشعر حرف فحش بزنان محصنه زند و حضرت فرمود که اینها همه منحوس اند بر ایشان سلام مکنید و ایضا از حضرت
امیرالمؤمنین روایت کرده است که شش کس اند که سزاوار نیست سلام بر ایشان یهود و نصاری و آنها که نرد و شطرنج بازی
میکنند و آنها که شراب میخورند و بربط و طنبور میزنند و آنها که مادران یکدیگر را دشنام میدهند و شاعران
و از حضرت صادق از پدران اقدسش علیهم السلام روایت کرده است که سلام مکنید بر یهود و نصاری و بر آتش پرستان و بت
پرستان و بر جماعتی که بر خوانهای شراب نشسته باشند و بر شطرنج بازان و نرد بازان و بر مخنث و بر شاعری که فحش

بزنان محصنه بگوید و بر نماز گذارنده زیرا که نماز گذارنده نمیتواند رد سلام بکند زیرا که سلام او مستحب است و جواب واجب است
و بر کسی که سود خورد و بر کسی که بر غایط نشسته باشد و بر کسی که در حمام باشد و بر فاسقی که علانیه فسق کند و در
باب نهی از سلام بر شطرنج باز و نرد باز بسیار گذشت و در بعضی از آنها آمده است که جواب سلام ایشان بگوید و اگر شده
و دانستن آنکه این احادیث علاوه بر آنها که در این باب احادیث بطرق بسیار روایت کرده اند و بعضی را اعتقاد
آن است که کسی که در بعضی از این احوال سلام کند مثل حمام و وقت خطبه و در نماز جواب او واجب نیست و باقی
احادیث تخصیص آیه کریمه میتوان کرد و اگر سلام کند مسلمان جواب او واجب است و نهی از سلام بر این جماعت
ممکن است محمول بر کراهت باشد یا کراهت و اقوی آن است که بمعنی اقل ثوابا چنانکه اخبار و لا احتمالا و احتمال داده
و کراهت سلام در حمام وارد شده است که در حمامی است که لنگ نبسته باشند و بعضی از ائمه علیهم السلام در حمام سلام
کرده اند و مشهور آن است که سلام کردن بر کسی که نماز کند مکروه نیست و احادیث اختلاف دارد و در روایتی که حکایت
نهی محمول بر تقیه باشد و صاحب کنز العرفان گفته است که سلام نباید کرد بر کسی که زنا کند و شطرنج بازی کند و کسی که غنا
خوانندگی کند و کسی که از روی لهو و لعب کبوتر پراند و هر کسی مشغول بمعصیتی باشد و در کلام غیر او دیدم و در کسی
اگر متصل بغیر از منکر ترک سلام کند خوب باشد و گفته است بعضی از شافعیه و حنفیه گفته اند که ساقط میشود رد سلام
هر گاه در حال خطبه باشد یا قرائت قرآن یا قضای حاجت یا در حمام و این ممنوع است زیرا که واجب ساقط نمیشود بسبب
اشتغال بسنت چه جای آنکه فعل حرام است و گفته است که مکروه است سلام بر نماز گذارنده زیرا که مشغول که از قیام
بواجب اگر رد کند یا ترک واجب اگر رد نکند و این قول و علت هر دو ضعیف است یازدهم در آداب سلام است سنت است
که سلام را بخطاب جمع بگوید چنانکه کلینی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که سه کس اند که بر ایشان بصیغه
جماعت رد باید کرد هر چند یکی باشند در وقتی که کسی عطسه کند میگویی یرحمکم الله هر چند با او غیر او نباشد و مردی که بر دیگری
سلام میگوید السلام علیکم و مردی که از برای دیگری دعا میکند میگوید عافاکم الله هر چند یکی باشد زیرا که با او غیر او هست
یعنی با او ملائکه که نویسندگان اعمال و غیر ایشان هستند و همچنین در صیغه بایند با آنکه گویا بسایر مؤمنان را در قصد داخل
کند و اولی اظهر است و اشعاری دارد با آنکه در این سلام هرچند بخطاب ملائکه واقع شود اگر بصیغه جمع باشد چنانکه
ظاهر کلام بعضی از اصحاب است و بسند دیگر از آن حضرت روایت کرده است که کسی که بگوید السلام علیکم آن باعث
ده حسنه است و باید نباید زیاده سلام کنند و از برای جواب گوینده زیادتی نیکو است و در جواب زیاده
نگوید چنانکه کلینی بسند صحیح از حضرت باقر روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه گذشت بر جماعتی و بر
ایشان سلام کرد جواب گفتند علیک السلام و رحمة الله و برکاته و مغفرته و رضوانه حضرت فرمود تجاوز مکنید از آنچه
ملائکه بپدر ما ابراهیم گفتند که ایشان گفتند رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت و مستحب است سلام کند سوار

بر پیاده و ایستاده بر نشسته و طایفهٔ کم بر بسیار و خردسال بر بزرگ و صاحب اسب بر صاحب استر سوار و هر دو بر الاغ سوار و
هر که داخل مجلسی شود اول باید سلام کند بر اهل مجلس و اکثر بر آن اند که عکس کنند هم جایز است چنانکه در احادیث بسیار وارد
شده است که حضرت رسول صلعم سلام میکرد بر اطفال و وارد شده است که حق تعالی فرموده است فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم
تحیة من عند الله مبارکة طیبة یعنی هرگاه داخل شوید در خانه‌ها پس سلام کنید بر انفس خود تحیتی از جانب خدا که از
برای شما مقرر کرده است با برکت در دنیا و آخرت و طیب و پاکیزه و موجب طیب نفس شنونده با آنکه خلاف است در تفسیر
این آیه که مراد اول آنکه مراد سلام بر اهل آن خانه است که گویا ایشان به منزلهٔ جان شمایند از باب لا تقتلوا انفسکم
یعنی یکدیگر را مکشید و تحیة من عند الله اشاره به فضیلت سلام خواهد بود یعنی بروش جاهلیت صباح الخیر و
مساء الخیر و انعم صباحا و امثال اینها مگوئید و سلام بکنید که آن تحیتی است که خدا برای شما پسندیده است و موجب
برکت و طیب قلوب است چنانکه علی بن ابرهیم روایت کرده است که اصحاب حضرت رسول صلعم چون میرسیدند آن حضرت را
میگفتند انعم صباحا و انعم مساء و این تحیت اهل جاهلیت بود پس حق تعالی فرستاد و اذا جاءوک حیوک بما
لم یحیک به الله یعنی هرگاه بیایند بسوی تو تحیت میکنند ترا با تحیتی که نکرده است ترا با آن خدا پس حضرت فرمود بان
که خدا بدل کرده است از برای ما این را به تحیتی که بهتر است از این و این تحیت اهل بهشت است بگوئید السلام علیکم
دویم آنکه مراد سلام بر اهل و عیال خود است و ابن بابویه در معانی الاخبار از حضرت باقر روایت کرده است
که مراد سلام مرد است بر اهل خانه در وقتی که داخل شود و ایشان جواب سلام او بگویند این است سلام بر انفس شما
و در مجمع البیان این مضمون را از حضرت صادق روایت کرده است سیم آنکه مراد سلام بر خود است در وقتی که کسی در
خانه نباشد بآنکه بگوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و علی بن ابرهیم در تفسیر روایت کرده است در تفسیر این آیه
که چون شخصی داخل خانه خود شود اگر کسی در آن خانه باشد سلام کند بر ایشان و اگر کسی نباشد بگوید السلام علینا
من عند ربنا و در بعضی از نسخ چنین است و بعضی گفته‌اند که اگر کسی را نبینند بگوید السلام علیکم و رحمة الله و تحقیق
کند و ملائکه را که او میبینند و در خصال به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که هرگاه احدی از
شما داخل منزل خود شود بر اهل خود سلام کند بگوید السلام علیکم و اگر او را اهلی نباشد بگوید السلام علینا
من عند ربنا و هرگاه بلد ... تو بگوید حیاک الله بالسلام بگو حیاک الله بالسلام و احلک دار المقام و از حضرت
رسول صلعم منقول است که هرگاه احدی از امت من ملاقات کند سلام کند تا عمر او زیاده شود و هرگاه داخل خانه شود
سلام کند بر ایشان تا خیر خانه او بسیار شود و از ابن عباس روایت کرده‌اند که مراد آن است که چون داخل
مسجد شوی بر اهل مسجد سلام کن و وجه سیم اظهر وجوه است و مؤید است باحادیث معتبره و تکلم در ... بان
کرده و بعضی برین رفته‌اند که مراد آیه این باشد که سلام کنید بر خود از جانب خدا بآنکه بگوئید سلام بر ما از جانب

پروردگار ما چنانکه ظاهر روایت حضرت باقر است سیزدهم خلافی نیست میان علمای امامیه که هرگاه کسی در نماز باشد و دیگری بر او
سلام کند واجب است که جواب بلفظ کند رد سلام و خلافی است در آنکه اگر نگوید نماز او باطل است یا نه بعضی گفته‌اند مطلقا باطل است
و بعضی گفته‌اند اگر چیزی از کار را بجا آورد بعد از سلام و چیزی از ورد بعمل آورده باطل میشود و الا فلا و بعضی تفاصیل دیگر گفته‌اند که در
بحار ذکر کرده‌ام و حکم به بطلان مشکل است و احوط اعاده است اگر جواب نگوید مطلقا و ظاهر قول بعضی که در رد سلام معتبر است
آن است که تعجیل کند به حیثیتی که او را تارک رد سلام نگویند پس اگر سلام در اثنای کلمه یا کلامی واقع شود تمام کردن آن کلمه یا
کلام منافات با فوریت ندارد چهاردهم مشهور میان علما آن است که اگر سلام کند کسی بر آدمی در نماز بلفظ سلام علیکم واجب است
که جواب او بمثل آن باشد و علامه در تذکره جواب علیکم السلام و ابن ادریس گفته است بهر لفظی از الفاظ سلام که واجب بگوید
و متابعت مشهور اولی و احوط است و اگر بجای سلام علیکم علیک بگوید در حصول رد شده است و اگر سلام کنند علیکم السلام بگوید
بعضی گفته‌اند که جواب او واجب نیست مگر آنکه در جواب قصد دعا کند و او مستحق دعا باشد و علامه در این مسئله تردد کرده است
و اگر جایز باشد جواب او واجب است یا مستحب خلاف است و وجوب خالی از قوتی نیست و بر تقدیر وجوب با عبارت متعین است
سلام علیکم یا جواب بمثل جایز است اخبار صحیحه دلالت میکند بآنکه جواب بمثل اولی است هر چند معارض نیز دارد و قول به تخییر
خالی از قوتی نیست پانزدهم اگر تحیات دیگر را بغیر سلام در حال نماز بگویند مانند صبحک الله بالخیر و صباح الخیر و انعم
صباحا و امثال اینها خلاف است که جواب واجب است یا نه و احوط بلکه اظهر آن است که جواب بگوید یا بمثل یا بعبارت دیگر
نظر بعموم آیه و بعضی از اخبار و اگر سلام در جواب بگوید احوط آن است که به نیت قرآن بگوید جواب سلام بگوید و اما سبب بغیر سلام
جواب گفتن در غیر صلوة اشهر که آن است اگر چه متابعت سنت در آن بیشتر است و اگر این عبارات را کسی به نیت دعا بگوید که در نماز باشد اشکال
عظیم تر مشتبه حصول اکتفا به بگوید یا بآنچه بگوید مثل سلام الیک و سلام علیک و امثال اینها و ابن ادریس و محقق گفته‌اند جایز
نیست اول جواب گفتن و محقق در معتبر گفته است اگر دعا کند برای او و مستحق دعا باشد و قصد دعا کند نه رد سلام منعی ندارم
از آن و علامه قدس سره گفته است اگر سلام کنند و سلام علیکم بگوید رد کند مثل آن را و نگوید علیک السلام از برای آنکه
عکس قرآن است و حضرت صادق علیه السلام در جواب کسی که پرسید از مردی که بر او سلام میکنند در نماز فرمود که سلام علیکم میگوید
و نمیگوید علیکم السلام از برای آنکه عمار به حضرت رسول در نماز سلام کرد و آن حضرت چنین جواب فرمود
السلام یکمل جواب بغیر سلام علیکم اگر به تحیتی بوده است جایز است در همان لفظ و سلام علیکم بلکه ... اگر
نیز جایز است در جواب او دعا کند از برای او و اگر مستحق دعا باشد و قصد دعا بکند نه رد سلام و در مختلف رد آن
را نسبت داده و مسئله در غایت اشکال است و جواز آن بقصد دعا خالی از قوتی نیست و اگر جواب به تحیت عربی و سلام
بگوید بقصد دعا بعید نیست که جایز باشد و احوط آن است که اگر چنین واقع شود اعاده نماز بکند چرا که جواب بگوید
و حرام بگوید شانزدهم اگر بر کسی سلام کنند در اثنای نماز مشهور آن است که جواب را بلند باید بگوید که او بشنود

اگر ممکن باشد و ظاهر کلام محقق و معتبر آن است که شنوانیدن در نماز واجب نیست و ظاهر آن است که غیر نماز باید باو بشنواند
یا اشاره بکند که او بفهمد که جواب او گفته است و احتیاط آن است که دلالت بر علم و وجوب شنوانیدن نیست ممکن نیست شاید محمول بر تقیه باشد
چنانکه شهید در حواشی قواعد ذکر کرده که گفته است زیرا که مشهور میان عامه آن است که جواب واجب نیست مطلقا و علامه در تذکره گفته است
که اگر مقام ضرر باشد و تقیه کند یک کس سلام را آهسته میان نحو و مقتضی چنین ذکر ثواب درود اشته باشد و از ضرر محافظت نیز
خلاص شده باشد و هفتم اگر کودکی جواب سلام را بگوید و مطلقا بر نماز باشد آیا جایز است که او بغیر جواب بگوید یا نه است
یا جایز نیست بعضی گفته اند سنت است زیرا که امر ایشان مطلق است و بعضی گفته اند جایز نیست مگر قصد در صاحب … کند … و
در تعین نیست ترک احوط باشد و سخن را در این شد بسط دادیم از برای آنکه بر کثرة اتفاق افتد و محتاج باحکام آن میباشند
و اگر چه علما متعرض این نشده اند و مبنا بر احتمالی که بعضی از متعرضین داده اند که … شامل هر بوده باشد
اگر بعضی از احکام این چیز عطا کرده شود که مناسب است بدانکه مشهور میان علما آن است که اگر کسی چیزی بکسی ببخشد عوض
از دادن واجب نیست و از شیخ طوسی و جمعی نقل کرده اند که مطلق هبه مقتضی عوض است و واجب است عوض او را
بدهند و ابو الصلاح حلبی قایل شده است که هبه پستتر نسبت به بلندتر مقتضی عوض هست و ما بین اقوال …
عوض بعضی … در این جایز نیست و این در قول بعید نادر است و تفصیلش آن است که اگر کسی چیزی
می بخشد یا شرط عوض میکند یا شرط عدم عوض میکند یا مطلق میگذارد اگر شرط عدم عوض کرده باشد … جهت واهب
جایز نیست اخذ عوض و اختیار فسخ دارد و اگر شرط عوض کرده باشد یا بآن شرط عمل کنند پس اگر تعیین عوض کرده است لازم
معین … که قبول کنند عوض را اختلاف است و اظهر آن است که لازم نیست … قبول کند …
کنند در همه عوض را بدهند و اگر شرط عوض مطلق کرده باشد و تعیین نکرده باشد اگر … دیگر بر مبلغی اتفاق کنند
لازم معین و اگر اتفاق نکنند ظاهر آن است که بر متهب لازم باشد مثل آنچه بخشیده یا قیمت آن … هبه برداشته
باشد و یا قیمت موهوب در وقت قبض صاحب اعتبار دارد یا قیمت آن در وقت دادن عوض خلاف است و ایضا خلاف است
که بر متهب واجب است وفای بشرط یا مخیر است در این دو … و فروع این مسئله بسیار است و مشهور میان علما آن است
که حرام است رو بقبله و پشت بقبله کردن در حال جماع و غایط … مکروه … و ایضا حرام است جنب و حایض را مس
کتابت قران و کذا مس اسما خدا و انبیا و ائمه علیهم السلام … حرام است ایشان را خواندن سوره که سجده
واجب دارد و … حرام است داخل شدن ایشان در مسجد الحرام و مسجد رسول مطلقا و لبث کردن
در سایر مساجد و گذاشتن چیزی در آنها و احوط آن است که … حرم … رسول خدا
و ائمه هدی صلوات الله علیهم نشوند و مس کتابت قران برای محدث خلاف است و احوط آن است که مس کتابت قرآن و …
شریف نکنند و غلام و کنیز … ایشان زیاده از

قدر ضرورت و حاجت جایز نیست و بعضی گفته اند حرام است تادیب کودک و غلام و کنیز زیاده از ده تازیانه و اگر … اند
و در روایتی وارد شده است که حق تادیب ایشان پنج تازیانه باشد تا شش تازیانه است و در روایات دیگر در تادیب اطفال
سه تا پنج وارد شده است و در حدیث صحیح وارد شده است که هر که بزند مملوکی را بغیر حدی بغیر آنکه موجب حدی او
شده باشد … کفاره نیست بغیر آزاد کردن آن مملوک و ظاهر کلام شیخ طوسی در … آن است که این را واجب
میدانند و در حدیث صحیح وارد شده است که محرم غلام خود را تادیب میتواند کرد زیاده از ده تازیانه و شیخ یحیی بن سعید در
جامع گفته است … و از جمله محرمات صید حرم است که بر محل
و محرم هر دو حرام و صید حرام مطلقا بر محرم حرام است و هر نجسی حرام است خواه بالاصاله نجس باشد یا بملاقات
نجسی نجس شده باشد و همچنین هر مرکبی که حرامی در آن داخل کرده باشند حرام است و فریاد رسی مظلوم و دفع
ظلم کردن از ایشان با قدرت واجب است و اگر … قادر نباشد بعضی گفته اند حاضر بودن در آنجا
حرام است و جایز نیست … نقل کردن و گوش دادن … باشند و در بعضی از روایات
وارد شده است که … در موضعی نشسته باشد … و اگر …
کرده اند و ابو الصلاح حلبی … در کافی از جمله محرمات شمرده است جمیع اقوال قبیحه … و نفی حسن و …
منکرات از برای غیر انکار و مدح کسی که مستحق مدح نباشد و مذمت کسی که مستحق مدح باشد خواه بنظم و خواه
بنثر و عمل آلات … و ساختن بت و چلیپا و … حرام و آلات آنها و ترکیب کردن دواهای …
قاتله و نگاه داشتن … و ذبح کردن حیوانات … که در شرع ذبح آن … شده
است و آزار دادن آنها … که در شرع وارد نشده است و … که شارع از آن … منع
کرده است و ساختن … و نقش کردن … و باطل …
و مصاحف و ساختن معابد یهود و نصاری و آتشکده و … از معابد اهل ضلالت و نگاه داشتن کتب ضلال … و جمع
کردن میان اهل فسق از برای … و اعانت کردن فاعلان قبایح و ظالمان و متغلبان بر بلاد و بغیر حق …
… و جمع کردن و نوشتن کفر و شبهها که … اهل ایمان … مگر آنکه
جواب گویند و نقض آنها کنند و سعی کردن در چیزی از قبایح عقلیه … و حاضر بودن در مجالس لهو و محرمات
و فتوی دادن بباطل یا بچیزی که حاکم و مفتی علم بآن نداشته باشد و یاد گرفتن و یاد دادن اعمال سحر …
و کراهت داشتن از امور واجبه … ثابت باشد …
کردن … حرام است همه و همچنین حرامست …
گرفتن بر تعلیم … شرایع و کیفیت عبادات و فتوی دادن … احکام … قرآن و …

و اذان و اقامه و غسل دادن مرده و تجهیز ایشان و بر پا نشستن ایشان و نماز کردن بر ایشان و دفن ایشان و اجرت بر
اینها همه حرامست و هم چنین اجرت بر جهاد کفار و بر امر بمعروف و نهی از منکر و سایر عبادات و اجرت بر یاری کردن
بر اینها همه حرامست و حرامست و اطمینان و حمد بر کردن ایشان و بعد بسیدن ایشان و با اتباع خواستن در پیدا
الحاق و وطی جمیع محارم و طلب صبی کردن هیبت و حرامست نشانها ... از دیدن و حمد بر کردن و بعد بسیدن خلوت
کردن و در پهلو خوابانیدن و حرامست وطی حائض و نفسا تا پاک شوند و وطی مستحاضه تا خود را شوید و نفی
کند ظهار کرده باشد تا کفاره بدهد و نفی ایلاء کرده باشد بعد از انقضا تا استبرا ... بکند و محرم تا محل شود و وطی
کردن زن محرم تا او محل شود و در روزه داری تا افطار کند و زن روزه دار تا افطار کند و کنیزی که خریده باشد تا بیک
حیض او را استبرا کند و کنیز حامله تا وضع حمل او بشود و نفی کند لعان کرده باشد همیشه بر او حرامست و هم چنین زنی
که بحقیقت کفته باشد تا کاوین زن کرنا که ... باشد و بعضی از آن محرمات بسبب رضاع و مصاهره را ذکر کرده است با بعضی این
مکروهات و چون اکثر آنها سابق بر این ذکر کرده بود و بعد از این خود هم را اجمیعد در این ابواب ذکر کرده است بعضی موافق
با شهرت و بعضی مخالف و چون از زیاده از دیگران در این باب استقصا کرده الحق و عمل بقول او غالبا با احتیاط
اقرب است کلام او در این مقام ایراد نمودیم و انچه در این جا ذکر ایراد نمودیم قلیلی است از کثیر چه بدایت امر که بیش
تکالیف حق تعالی در هر حالی و هر بابی بسیار است و استقصای فساد معاملات بسیار معتبر میشود شاید بدین زمان با
امکان استقصا نکرده اند ... واجبه ذکر کرده از تمام تراز واجبی حرامیست و اکر موجب بطلان تمام شود که ...
و قریب بسه هزار مسئله از مسائل واجبات احکام صلوة تقریبا ایراد نموده اند با شرایط و مقدمات از هر واجبی را در محل
خود بجا آوردن واجبست و ترک آن حرامست و هر مستحبی را اکر انکار استحباب آن کند یا آن بعنوان واجب
بعمل آورد بدعت و حرامست و هم چنین صوم و زکوة و اعتکاف و حج و جهاد چندین هزار حکم با اینها متعلق است که
اخلال باینها یا انکار حرامست و هم چنین تکالیفی که آدمی را در احوال مختلفه لازم میشود مثل آنکه چون داخل خانه
شود در معاشرت با اهل خانه تکالیف بسیار او را عارض میشود از نفقه و کسوه دادن بایشان و خادم و حفظ حرمت
ایشان کردن و با ایشان ملاطفت نمودن و واقف بر عیوب ایشان نکفتن و اکر دشنام بدهند بر نیش صبر کردن
و معاشرت نمودن و امثال اینها و باز زدن از نفقه و کسوه دادن و ضرر بایشان نرسانیدن بعیبت و بایشان
حقوق ایشان نشناختن و ترغیب ایشان کردن و ترغیب نمودن بر فعل واجبات و ترک محرمات و تعلیم احکام
و آداب نمودن و احکام رضاع و حضانت و سایر امور متعلقه بایشان بسیار است و باز زدن از نفقه و کسوه دادن
و خدمات شاق فرمودن و ... خلق ایشان ساختن و بعیبت نسبت بایشان نرسانیدن و مزد ایشان خواستن
مرهم چه بیرون شب هر چهار ماه یکبار جماع کردن و سایر حقوق که بر تفصیل در اخبار وارد شده کو ... است اکر

متعدد باشند عدالت در قسمت و سایر امور مرعی نمودن و با غلام و کنیز هم کار کردن و تکالیف شاقه بایشان فرمودن و ایشان را
کرسنه و برهنه نکذاشتن و امثال اینها و هم چنین رعایت حقوق سایر خدمه و عملهٔ خانه و حقوق همسایکان را رعایت کردن
و کرسنه ایشان را سیر کردن و منع ماعون از ایشان نکردن مانند قرض نان و حیلهٔ دیک و دلو و امثال این ضروریات را
از ایشان دریغ نداشتن و ظروف و فروش در وقت حاجت بایشان دادن اکثر اینها داخل ماعون است که حق تعالی
میفرماید که وای و ویل از نمازگذارانی که ایشان از نماز خود غافلند انها که در عبادت ریا میکنند و منع میکنند ماعون را
و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که ماعون قرضی است که میدهی و معروفی است که میکنی و متاع خانه است که بعاریه میدهی
و از جمله ماعون است زکوة راوی کفت ما همسایه داریم که هر کاه عاریه میدهیم بایشان متاع را می شکنند و فاسد میکنند ایا
ایا بر ما باکی هست که ندهیم بایشان حضرت فرمود که هر کاه چنین باشند باکی نیست که ندهی و از جمله حقوق خوب اتفاق است که در خانه که
میل او بود واجبست که اورا ... بدهند و زیاده از طاقت ایشان بار نکنند و بعضی تزیین و عمارت خانه و ... است که
حق تعالی نفی و اعذاب بکرده و دوا بکرد که ان را تعمیر کرد تا از کرسنکی و تشنکی بمیرد و حقوق خانه و اهل خانه بسیار است که اکثر
واجبست بعضی اکتفا کردیم و چون از خانه بیرون رود در معاشرت دوست و دشمن و کافر و مسلمان و آشنا و بیکانه
و مجالس و غیره تکالیف بسیار است که احادیث اهاده در کتاب عشرت مسلکی از است از حقوق مصاحبان
و اصدقا و برادران ایمانی و حق مسلم بر مسلم و آداب سلوک با اهل ذمه و تکبر و عداوت و کینه ... که
جنبه میان ایشان و تجسس کردن عیوب ایشان و افشا کردن انها و تهمت زدن و افتراء بستن بر ایشان و کمان بد بردن
بایشان و غضب کشیدن از اهل شهوت و مجادله و قیل و قال و مزاح و حقد و حسد و ضلاله در پوشش و رفتار و کفتار و مداهنه با ایشان و ...
و بی حرمتی کردن و دشنام دادن و فحش کفتن و بی سبب شرعی کسی را آزردن و کج خلقی کردن و بغی و ظلم و افتخار بر اهل
و تکبر کردن بر مردم و فتوی دادن بغیر علم و اعانت ظالمان و مصاحبت ایشان در ظلم و رضا و اعانت بفعل ایشان و علانیه
مرتکب محارم شدن و امثال اینها که هر یک تهدیدات و عقوبات عظیمه وارد شده است و وجوب امر بمعروف و نهی
از منکر و حب فی الله و بغض فی الله و غضب کردن از برای خدا و ملامت نکردن در دین خدا و امر کردن اهل و اولاد
خود را بفعل طاعات و ترک معاصی و کیفیت سلوک با اهل ذمه از کفار و رعایت امان ایشان کردن و عهد و امان
و امان دادن و نشکستن و التقیه از مخالفان و سلاطین جور و حکام و امرای ظلم کردن و خود را بهلاکت نینداختن تا
مجروح نشود و در کشتن تقیه نباشد و هر بلائی اعضا و کور کردن و امثال اینها اکر ما را اکر بکشی کشته خواهد
شد و با این فعل آن شخص کشته نمیشود خلاف است و کواهی ناحق از برای تقیه میتوان داد اکر باعث قتل کسی نشود و قسم
دروغ از برای دفع ضرر ظالم از خود و از مؤمن دیکر جایز است و هر جا ممکن باشد باید توریه بکند مثل آنکه
مال مؤمن نزد مؤمنی باشد و ظالمی خواهد غصب کند او سوکند یاد کند که مال او نزد من نیست و قصد کند که مالی که بر تو باطل

باید داد و نذر و [illegible] و تقیه در گفتن کلمه کفر نیز جایز است چنانکه عمار رضی الله عنه کرد و حق تعالی عذر او را در قرآن فرستاد
و هم چنین در سب حضرت پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم جایز است و از بعضی از اخبار ظاهر میشود که تقیه در بیزاری از ایشان
نمیباشد و از بعضی ظاهر میشود که میباشد و مقتضای جمع بین الاخبار آن است که مخیر باشد میان آنکه تقیه بکند و بیزاری
گفتن از ایشان و کشتن را بر خود بگذارد چنانکه میثم تمار کرد یا تقیه بکند چنانکه عمار کرد و استغفار باید [illegible]
همچنین [illegible] و در بعضی از روایات وارد شده است که تقیه در آشامیدن شراب و سایر مسکرات نمیباشد
و در مسح بر روی موزه [illegible] تقیه نمیباشد و مشهور جایز است در همه و احادیث را تاویلات کرده اند و اگر [illegible]
منجر باشد بجان اکثر علما تجویز کرده اند و احادیث بسیار بر عدم جواز وارد شده است خصوصا در شراب و مسئله بغایت
اشکال است و در وقتی که در آن مصلحت عظیمی باشد جایز است [illegible] اگر ممکن باشد و اگر مصلحت سهلی باشد مثل آنکه [illegible]
دارد [illegible] خالی از اشکالی نیست
و اگر مصلحت شرعی باشد جایز است و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که [illegible] از او سوال کنند
مگر [illegible] دروغ شخصی [illegible] دیگر باشد [illegible] اهل اصلاح [illegible]
و [illegible] چنانکه دروغ از
اصلاح [illegible] است [illegible] باشد [illegible] و مشهور میان علما آنست
که مکروهات [illegible] و روایات و اخبار دلالت میکند بر عدم جواز مگر آنکه [illegible]
انشاء الله [illegible] باشد [illegible] در شرح اصول کافی و در رسائل [illegible]
ایراد نموده ام و از جمله امور واجبه بیزاری از اهل بدعتهاست مانند اکثر صوفیه و باید که از ایشان دوری کنند
و تعظیم ایشان نه نمایند و با ایشان هم نشینی نکنند و استقصای واجبات و مناهی در این رساله گنجایش ممکن نیست
پس معلوم شد که [illegible] حالی از احوال تکالیف بسیار [illegible] در گفتار و کردار [illegible]
معاشرت هر طایفه و صنفی از خلق [illegible] و ممالیک و کافر و مسلمان و صالح و فاسق و ظالم و چنین نیست که [illegible]
گمان کرده اند که واجبات منحصر در نماز و روزه و حج و زکوة است و محرمات منحصر در [illegible] و شراب است و امثال
اینها پس آدمی باید همیشه متیقظ و آگاه باشد [illegible]
الهی است [illegible] و اگر بغفلت [illegible] خطائی صادر شود [illegible] تلافی آن [illegible] و انابه و استغفار
بکند و این یک شعبه از تکالیف الهی بود که اشاره به بعضی از آنها شد و در خصوص طریق معاشرت اصناف
خلق بود و جمیع ابواب معاملات و اجتماعات همه داخل تکالیف الهی اند یا واجب یا حرام یا سنت یا مکروه یا مباح
و وجوب علم و عمل به همه اینها متعلق است و هر یک را بان نحوی که هست باید بدانند و بان عمل نمایند لهذا حضرت امیر المومنین ع

میفرماید [illegible] تجارت [illegible] که تاجر فاجر است و فاجر در جهنم است مگر کسی که
بحق عمل کند [illegible] و انواع دارد بعضی حلال اند و بعضی حرام اند و بعضی مکروه و بعضی مباح و بعضی
سنت و احکام [illegible] که حلال [illegible] حرام [illegible] حلال [illegible] معاقب است و آنکه
محرمات [illegible] مرتکب شود و تقصیر کرده باشد معاقب است و مشغول الذمه مرده است و هم چنین در اجاره
و قرض و رهن و صلح [illegible] و عاریه و مضاربه و امثال اینها در همه حلال و حرام و احکام بسیار هست و هم چنین در نکاح
و طلاق و رضاع و لعان و ظهار و ایلا که متعلق بتزویج اند و تکالیف عظیم الهی متعلق است باینها [illegible]
و مقدمات آن [illegible] و ایضا احکام ممالیک و حقوق و تدبیر و مکاتبه و احکام صید و ذبایح و حلال و حرام [illegible]
که آدمی [illegible] ضرورت [illegible] و احکام [illegible] در میان [illegible]
واجب است [illegible] احکام و کسی که مخالفت کند [illegible] الهی کرده است [illegible]
در [illegible] کرده است چنانکه [illegible] ضلالت [illegible] تعصب [illegible]
در میان مردم [illegible] و احکام وصایا و سبق و رمایه و قصاص و دیات و حدود و تعزیرات همه از جمله تکالیف
پس معلوم شد که جمیع ابواب فقه و کتب حدیث در بیان حلال و حرام خدا [illegible] است و تکالیف الهی [illegible]
در این رساله [illegible] در این مقام [illegible] بعضی [illegible] طالبان حق که
اطاعت [illegible] دشوار است [illegible]
[illegible]
[illegible] شیطانی ایشان [illegible]
ایشان [illegible] و این احکام [illegible] با نبیا و اوصیا صلوات الله علیهم [illegible] که باید [illegible]
تعلیم نمایند [illegible] ایشان [illegible] مخالفت [illegible] تادیب کنند [illegible]
ایشان [illegible] این احکام [illegible] احکام دین [illegible] ائمه طاهرین
علیهم السلام [illegible] خلق اعانت ایشان در اجرای احکام الهی [illegible] و قبول حکم ایشان واجب
چنانکه در احادیث معتبره وارد شده است که کسی که [illegible] حکم ایشان [illegible] حکم [illegible]
کند حکم خدا [illegible]

مرصد دویم در بیان وجوب توبه است و شرایط آن و
گناهانی که [illegible] توبه [illegible] و وجوب قبول توبه و آن چند مطلب است **اول** بیان وجوب توبه است و
مطلب اول
گناهانی که از آن توبه باید کرد [illegible] خلافی نیست در وجوب توبه از گناه [illegible] خلاف است که آیا از جمیع گناهان
توبه واجب است یا از گناهی که [illegible] باشد [illegible] از کبایر و صغایر [illegible] است آیا [illegible]

بیرون توبه از انها واجبست یا نه اکثر را اعتقاد ان است که واجب نیست و این قول اقوی است اما احوط و اولی
ان است که ادمی همیشه از گناهان خود در مقام انابه و استغفار باشد و نظر کند احوال مقربان درگاه الهی که برای ترک اولی
و ترک اولی چه نالها و تضرع و استغفار و توبه و انابه میکردند تا توبه ایشان مقبول میشد است و ایضا از گناه نه
محض معصیت اخرت است بلکه گناه دل ادمی را سیاه میکند و از ساحت حرم حق تعالی دور میکرداند و از استحقاق
الطاف خاصه الهی محروم میکرداند و سلب توفیق طاعت از این کس میکند و باعث استیلای شیطان و جرات
بر گناه میکردد و ایضا سهل شمردن گناه موجب اصرار میکردد و اصرار بر صغیره کبیره است و چه با باشد که باعث نزول
بلاهای دنیوی گردد چنانکه حق تعالی فرموده است که هر مصیبتی که بشما میرسد از کردهای شماست و حق از بسیاری
عفو میکند و حضرت امیر فرموده بترسید از گناهانی که حقیر میشمارید به سببی که گناه امرزیده نمیشود پرسیدند که انها
کدام است فرموده که ان است که گناهی بکند و استغفار و توبه از ان نکند و از حضرت صادق منقولست که هیچ چیز دل را
فاسد نمیکرداند مثل گناه بدرستی که هر کسی که مرتکب گناهی میکردد و پیوسته در دل او اثر میکند تا دل او را سرنگون میسازد
که حق سبحانه تعالی … … انحال بر گردد و مشغول بر دنیای فانی کرده و ایضا فرموده که هیچ رگی نمیجهد و پایی
نمیلغزد و سری بدرد نمی اید و بیماری عارض نمیشود مگر به سبب گناهی که ادمی میکند و انچه حق تعالی عفو میکند
بیشتر است و ایضا فرموده که گناه ادمی را از روزی محروم میکرداند و محروم کردن ادمی که گناهی میکند و به سبب ان از
نماز شب محروم میشود و فرموده که هیچ نعمتی حق تعالی بکسی نمیدهد که انرا سلب کند مگر بگناهی که او میکند و از حضرت باقر
منقولست که نیست هیچ بنده مومنی مگر انکه در دل او نکته سفیدی و نوری از ایمان هست چون گناهی کند نکته سیاهی در ان میگیرد
بهم میرسد اگر توبه کرد محو میشود و اگر زیاده کرد زیاده میشود تا انکه تمام ان سفیدی را میگیرد و ان ادمی بشقاوت
باین حد که رسید صاحبش هرگز بخیر رجعت نمیکند و ایضا خلافست در انکه گناهی که ادمی از ان توبه کرده است
ایا توبه از ان واجبست یا نه جمعی از علما رحمهم الله قایل شده اند که توبه همیشه واجبست زیرا که
ندامت بر فعل قبیح و عزم بر ترک فعل قبیح همیشه واجبست و این محل نظر است زیرا که ایات و اخبار دلالت میکند
بر انکه بتوبه اول عقاب از او ساقط میشود و اینکه با این ندامت و عزم همیشه مستمر باشد معلوم نیست و عزم هر گناه
قبیح است اگر گناه باشد تا … واجب است چنانچه بعد از این معلوم خواهد شد انشاء الله و قول دیگر است
نیز و معلوم نیست که از این باب باشد زیرا که ظاهرا اینکه دیگر متفکر نمیشود و بتحقیق که عقاب بران مترتب
شود … و معلوم … حال … اینکه استحقاق عقاب باصل معصیت بر میگردد و شکی نیست و اثبات
نیز معلوم نیست که این قایل باشد سیوم خلافست میان متکلمین که ایا توبه از بعض صحیح است که از بعضی گناهان
توبه کند و از بعضی با انکه مبتلا باشد از همه گناهان توبه بکنند و توبه کنند و بعضی صحیح میدانند و بعضی از

از بعضی

علما اختیار قول اخیر کرده اند و علامه حلی و شیخ اختیار قول اول کرده اند و توبه بعضی را صحیح میدانند و حق این است
و اگر چه لازم می اید که کافری که از کفر توبه کند و مسلمان شود و از دروغ گفتن توبه نکند توبه اش مقبول نباشد و مخلد
در جهنم باشد و ایضا خلاف کرده اند در صحت توبه موقت مثل انکه توبه کند که یکسال گناهی نکند و حق این است
که صحیح نیست زیرا که شرط است در توبه که عزم کند که هرگز ان گناه را نکند و ایضا خلاف است که ایا توبه از گناهان
مجملا صحیح است یا میباید به تفصیل گناهان را بخاطر ارد و توبه کند و اقوی ان است که مجمل کافی است
خصوصا وقتی که تفصیل بخاطر نداشته باشد … در معنی توبه است و شرایط ان بعضی گفته اند
توبه پشیمانی از گناه است از این جهت که گناه است پس اگر پشیمان شود از شراب خوردن از این جهت که
ضرر باو میرساند توبه نیست و میباید که … توبه بکند و اگر شرط کرده اند عزم بر عدم ارتکاب ان را در اینده
که هرگز مرتکب ان نشود و بعضی گفته اند این عزم لازم ندامت و پشیمانی واقعی است و لهذا در احادیث بسیار
وارد شده است که کافی است ندم و پشیمانی از برای توبه و بعضی از محققین گفته اند که توبه حاصل نمیشود مگر
به سه چیز … و انستن ضرر گناهان و انکه انها حجابند میان بنده و محبوب او و زهرهای کشنده اند از برای
کسی که مباشر انها میکردد پس هر گاه این را دانست و یقین بهم رسانید حالتی دیگر او را عارض میشود که متالم
میشود که از انکه محبوب را از او فوت شده است و تاسف دارد و ان را ندامت و پشیمانی گویند و از این حالت دیگر
بهم میرسد که قصد میکنند سه چیز را یکی متعلق است بحال که ترک میکند گناهی را که مرتکب ان بود
متعلق است با ماضی که تا اخر عمر خود عود بان گناه نکند و … تعلق دارد بگذشته که تدارک کند انچه را که تلافی
قابل ان بوده باشد قضا کند عبادتی را که از او فوت شده است و از مظالم مردم بیرون اید پس این سه امر که معرفت
ضرر گناهان است و پشیمانی از ان و قصد کردن این امور بترتیب حاصل میشود و گاه هست که مجموع اینها را
توبه اطلاق میکنند و اکثر بر ندامت تنها اطلاق میکنند و معرفت را مقدمه انها میدانند و ان قصد را ثمره
انها میدانند که بر ان مترتب میشود و گاه هست که مجموع ندامت و عزم را توبه اطلاق میکنند و چون توبه از جمله عبادات
است شرایط عبادات در ان معتبر است و عمده شرایط عبادات اخلاص است پس باید که توبه از برای خدا باشد
… باشد و چون بعضی از علما تصریح کرده اند … اخلاص … گفته اند که
عزم … توبه بتحصیل جنت یا نجات از جهنم باشد صحیح نیست و … این مذهب بسیار است و کسی
که معنی نیت را … است میداند که … این است که یکی از این دو معنی منظور باشد
باشد بلکه نیت عبادت … و از این دو معنی خالی کردن تکلیف مالایطاق است … کافی … روایت
معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که هر که شراب را از برای خدا ترک کند حق تعالی از شراب سربه مهر بهشت کام او

بر بسیاری ممکن است این تفضل باشد از حق تعالی و مخصوص نزد ارباب هرچند لفظ توبه حقیقی نباشد
در بیان انواع گناهان است که ان اتفاق بر سکیند اکثر متکلمین و فقهای امامیه گفته‌اند که اگر گناه مستتبع
امر دیگر نباشد که اتیان بان باید مثل پوشیدن حریر مرد برای توبه از ان همین بس است که پشیمان شود
و عزم کند بر انکه بعد از ان عود بان نکند و اگر مستتبع امر دیگر باشد از حقوق یا حقوق مردم مالی یا غیر مالی
واجب است با توبه که اتیان بان بکند و تنها باشد که عزم باشد میان ان که اتیان بان امر بکند و میان انکه
توبه از ان گناه پس حقوق مالیه مثل حاشیه بدهد از ذکر دین در هر گناه و واجب است با فوریت بران که اتیان بان
بکند و حقوق غیر مالیه مثل حق الله یا عز خدا است تخییر است میان انکه اقرار بان گناه بکند نزد امام تا انکه
او که حد لازم است جاری کند و میان انکه اخفا کند بر توبه و اظهار ان گناه نکند بهتر که بنده نجا که شرع خواسته
حد بر او نخواهد بود و هرچند بر رفع گناه از او نمی‌شود یا با اقامت حد اگر توبه نکند گناه از او ساقط نمی‌شود
یا نه محل اشکال است و ظاهر اکثر احادیث ان است که حد کفاره گناه او و ساقط میشود و حق تعالی از ان کریمتر است که در
دنیا و اخرت هر دو او را عقاب بکند چنانکه بسند حسن منقولست از حمران که گفت از حضرت باقر پرسیدم از شخصی
که او را در دنیا حد کنند یا در اخرت معاقب خواهد بود حضرت فرمود که خدا کریمتر است از این و حضرت امیر المؤمنین
منقولست که گناه سه قسم است گناهی که امرزیده است و گناهی که امرزیده نیست و گناهی که امید برای صاحبش
داریم و خوف برو داریم گناهی که امرزیده است گناه بنده است که خدا او را در دنیا عقوبتش کند حق تعالی
حق از این حلیمتر و کریمتر است که دو بار عقاب بکند و گناهی که امرزیده نمیشود مظلمه بندگان است حق تعالی در روز
قیامت به عزت و جلال خود قسم یاد میکند که نگذرد ظلم ظالمی و گناهی که بیم گناهی است که خدا از خلق خود پوشیده است
و توبه روزی او کرده است او از گناه خود ترسان و امیدوار است ما در حق او امیدوار و امید رحمت
داریم و از عقاب او ترسیم [illegible] حق تعالی با اعتبار احتمال اخلال بشرطی شرط توبه است و لکن
حق جل اسمه باشد مثل قضاء نمازها که قضا باید کرد و مثل دادن زکوة و قضای روزه و کفاره و غیر ان که قضا لازم
ماند مثل تعصیل از برای ان توبه کافی است و اما حق الناس اگر مالی باشد واجب است که به صاحب حق برساند
بقدر امکان و اگر صاحب حق مرده و وارث او هم طبقه قائم مقام او میشد پس اگر ان شخص خود یا وارث او بیابد که از
جانب او توبه کند حق برساند به صاحب حق یا وارث او یا وارث وارث او و اگر وارث او نیابد و لکن اگر مال
از او تلف شده و بعد از ان مال تا روز قیامت متعلق است که در قیامت طلب کننده او که خواهد بود که گفته‌اند که صاحب
اول طلب خواهد کرد چنانکه در حدیث صحیح از حضرت صادق منقول است و بعضی گفته‌اند اخر وارث
طالب حق خواهد بود و بعضی گفته‌اند حق به خدا میرسد و اگر او وارث او را نیابد باید که حاضر باشد

هرگاه صاحب حق یا وارث او را بیابد به او برساند و اگر حاضر نیست به وکیل تصدق کند و اگر صاحبش معلوم نباشد به تصدق نماید احتیاطا باشد
با او و اگر حق غیر مالی باشد اگر گمراه کرده باشد باید که ارشاد حق بکند و او را از ان اعتقاد باطل برگرداند اگر ممکن
باشد و اگر ممکن نباشد بعضی از او اینها شده است که اعتبار اگر به بدعت او گمراه شده اند بر گناه او اثر میکند
میت و اگر قتل بر توبه کامل کرده اند و اگر قصاص باشد واجب است که تسلیم نفس خود به اولیای مقتول بکند
مقتول کرده که او را اگر بخواهند او را بکشند و اگر بخواهند دیت بگیرند و اگر بخواهند عفو کنند و همچنین اگر حد قذف از کسی لازم باشد
نزد او یا وارث او بر خود اعلام کند و تمکین قصاص یا دیت بکند و اگر ارش باشد به او برساند اگر ان شخص که فحش یا او گفته است عالم باشد
که این قول از او صادر شده است باید که تمکین بکند که او را حد بزند یا عفو کند و اگر نداند خلاف است که باید او را اعلام بکند
یا نه بعضی گفته اند که حق است از شخص ساقط نمی‌شود تا او را ساقط کند و خواجه نصیر و علامه رحمه الله علیهما گفته اند که
اعلام نباید کرد زیرا که باعث تجدید اذیت اوست و موجب عداوت و کینه میشود و اگر جهلا ابرا ذمه از او تواند طلبید طلبد
و همچنین اگر زنا کرده باشد العیاذ بالله یا نه و جز کسی از دیگر حق الناس دران هست از حاکم و اگر غیبت کسی کرده باشد
ان نیز چنین است و کلینی از حضرت صادق روایت کرده است که از رسول خدا پرسیدند که کفاره غیبت چیست فرمودند
است که استغفار کنی از برای انکه غیبت او کردی هرچند که او را یاد کنی و حمل کرده اند این را بر انکه غیبت به او نرسیده
باشد و خواجه نصیر علیه الرحمه در تجرید گفته است واجب است که عذر بخواهد از انکه غیبت او کرده است اگر به او رسیده است
و علامه رحمه الله در شرح تجرید گفته است که اگر غیبت به ان شخص رسیده است باید که عذر از او بطلبد زیرا که ضرر غم بآن
رسانیده است باید تدارک کند و اگر به او نرسیده است لازم نیست حلیت از او طلبیدن زیرا که المی به او نرسانیده است
و در هر دو قسم واجب است که پشیمان شود از ان فعل و عزم کند که اعاده بان فعل نکند و در مصباح الشریعه از
حضرت صادق روایت کرده اند که الغیبه حرام استغفار است علاجی نیست بغیر از انکه از او حلیت بطلبی اگر
به او رسیده است طلب امرزش کن از خدا از برای او و بعضی فرموده است که در کفاره غیبت دو
حدیث وارد شده است یکی انکه کفاره غیبت ان است که استغفار کنی از برای او و دیگری انکه از هر کس نزد کسی حلیت طلبید
بهتر باشد در عرض او یا مال او و باید که از او حلیت بطلبد پیش از انکه روزی بیاید که دینار و درهمی نباشد و از حسنات
او بگیرند و به صاحب حق بدهند و اگر حسنات نداشته باشد از گناهان صاحب حق بر گناهان او بیفزایند و جمع
میان این دو حدیث ان است که استغفار را حمل کنیم بر انکه به او نرسیده باشد یا انکه دست به او نرسد که از او
حلیت بطلبد و حلیت طلبیدن را حمل کنیم بر انکه به او رسیده است و دسترس به او بهم رسد بدانکه خلاف است در انکه
اتیان بهمین امور شرط است در تحقق توبه یا از توبه جدا است و عزم بر عدم عود بان گناه متحقق میشود و اظهر
و دیگر انکه مشهور میان علما قبول اخرت که شرط نیستند بلکه از مکملات توبه اند و اگر بکند به ترک توبه معاقب نخواهد

بود بلکه بر ترک آن فقط معاقب خواهد بود و اما آنچه از بعضی از اخبار مستفاد میشود که شرط باشد و این احوط است
در بیان وقت توبه است و خلافی نیست در آنکه توبه واجب فوری است و بتاخیر آن اثم میکرده دیگر گناهان بهم میرسد
تا آنکه از اهم چنانکه واجب است بر کسی که زهر خورده باشد مبادرت نماید بمعالجه آن تا او را هلاک نکند همچنین واجب است
بر کسی که گناه کرده مبادرت نماید بتوبه پیش از آنکه هلاک شود و هلاک کند او را اما اگر تاخیر توبه کند گناه دیگر خواهد بود و از آن نیز
باید توبه بکند و اگر تاخیر کند و گناه دیگر برای تاخیر توبه از این دو گناه برای او حاصل میشود و بعضی از علما گفته اند
بالاخره تا آنکه در یک ساعت اگر تاخیر شود و قسمت کنیم اقل چیزی که ساعت باشد که حسابش ما هر انحساب از آن عاجز اند
و چون که گناه تضعیف میشود از توبه نکردن اگر در ساعت ثانیه و ثالثه و رابعه قسمت کنیم بعد چون [illegible] کسی حساب او را نمیتواند کرد چه جای
آنکه روز و ماه و سال را بر اینها قسمت کنیم چه جای آنکه گناهان غیر متناهی را بر این قسمت کنیم پس معلوم شد که هم چنانکه
نعمتهای الهی را احصا نمیتوان کرد گناهان و تقصیرات بنده را نیز احصا نمیتوان کرد و بعضی از محققین گفته اند که کسی
که تسویف و تاخیر توبه میکند و از وقتی بوقت دیگر میاندازد او مردد است میان دو خطر عظیم که از یکی سالم بماند
مشکل است که از دیگری سالم بماند اول آنکه اجل که پنهان است او را دریابد و وقت تدارک بگذرد و در گناه مصر بوده
کرده و در برسد وقت آنکه حق تعالی فرموده است و حیل بینهم و بین ما یشتهون یعنی حایل شود میان ایشان و میان
آنچه ایشان میخواستند و طلب مهلت یک روز و یک ساعت کنند و با ایشان وقت مهلت گذشت دیگر مهلتی نیست
چنانکه حق تعالی فرموده است پیش از آنکه بیاید احدی از شما را مرگ پس گوید پروردگارا چرا تاخیر نکردی مرا تا اجل
نزدیکی و بعضی از مفسرین در تفسیر این آیه گفته اند که محتضر در هنگامی که پرده از پیش دیده او برداشته میشود
میگوید ای ملک موت تاخیر کن مرا یک روز که عذر از پروردگار خود بخواهم و توبه کنم و توشه عمل صالحی بردارم ملک
موت گوید روزهای عمر تو تمام شده است و دیگر نمانده است گوید یک ساعت تاخیر کن گوید ساعتهای تو تمام
شده است پس در توبه را بروی او می بندند و غرغره در حلق او پیدا میشود و جرعههای یاس و حسرت و نا امیدی
بنوشد بر ضایع کردن عمر خود و بسا باشد که در این اهوال و اضطراب احوال شیطان ایمان او را بغارت ببرد
نعوذ بالله من ذلک خطر دویم آن است که ظلمتهای معاصی بر دل او متراکم و مجتمع گردد و بمرتبه طبع و رین برسد
که قابل محو نباشد زیرا که معصیتی که آدمی میکند تیرگی در دل او بهم میرسد چنانکه از نفس آدمی تیرگی در
آینه بهم میرسد و چون ظلمت گناهان بسیار جمع شد زدودنی نمیشود چنانکه بخار نفس را اگر بر آینه بسیار
جمع شود میگیرد و چون سبقت بر این حالت بماند در آن داخل میشود و زنگ میشود و از آن رفتار میکند و اصلا
که دیگر قابل جلا نیست و هم چنین دل آدمی چون اثر گناه بسیار در آن بهم رسید بتوبه و اعمال صالحه جلا نمی پذیرد بمرتبه طبع
میرسد و بعد از آن قابل علاج نیست چنانکه حق تعالی فرموده است طبع الله علی قلوبهم و این دلها منکوس و مطبوع است

میگویند

را سوال میکنند چنانکه در احادیث در این باب مذکور شد تا آنکه بحقیقت میرسد که او امر شریعت در نظر او سهل میشود و در اوان
سلوک احکام الهی بحضرت میکنند و ایمان از ایشان زایل میکند و اعاذنا الله و سایر المؤمنین من ذلک و بدان که آخر وقت قبول توبه وقتی است
که جزم برسد بهر حال و معاینه امور آخرت بکند یا آنکه ملک موت را ببیند یا جای خود را در بهشت یا جهنم ببیند یا
خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم را اگر در وقت مرگ حاضر میشوند مشاهده نماید و در این وقت اجماعی است که توبه
فایده نمی کند و مقبول نیست چنانکه حق تعالی فرموده است که نیست توبه برای آنها که اعمال بد میکنند تا وقتی که مرگ
یکی از ایشان را حاضر میشود میگوید من توبه کردم الحال و نه برای آنها که میمیرند بر حالت کفر ایشان را مهیا کرده ایم
برای ایشان عذابی دردناک و از حضرت صادق منقول است که مراد بحضور مرگ آن است که معاینه امور
آخرت بکند و از حضرت رسول خدا روایت کرده اند که خدا توبه بنده را قبول میکند مادام که غرغره مرگ بهم نرسد یعنی
بگلویش برسد و غرغره در حلقش پیدا نشود و بعضی از مفسرین گفته اند که از لطایف از جمله الطاف خداوند حکیم
نسبت به بندگان آن است که امر کرده است قابض ارواح را که ابتدا کند در نزع روح بانگشت پاها و بتدریج و تانی
بیا الی آن تا بسینه برسد و بعد از آن بحلق میرسد تا آنکه در این مدت توانند که عمل رابدی جبران نمود
بکنند و وصیت و توبه و انابه بکنند پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکنند و توبه او مقبول نباشد و از مردم
حلیت بکنند و یا بحل بکنند و بعضی گفته اند که معاقبت کند یا بحل کند که حق تعالی بسبب آن او را شاد عاقبت او را نیکو گرداند
و خلاف کرده اند که مکلفی اگر در آن کسی که کسی بر علامات موت نیست که گناه را رفع بکند که قدرت بر عود بکنند گناه
نداشته باشد مثل آنکه کسی زنا کرده و بعد از آن ذکر او را بیندازند و گرچه مرد بیکاری کرده دیگر نتواند که عود بزنا کند اگر توبه
بکند بیندیشید بخدا یا توبه او مقبول است یا نه اکثر گفته اند مقبول است و قول نادری هست که مقبول نیست و موجبات
هم چنین اگر کسی از ترس خدا پیش بهرحال کرده ظن غالب بمرگ بهم رساند خلاف است در قبول توبه او و مشهور آن است که توبه
او مقبول است و از بعضی از آیات کریمه و اخبار معتبره ظاهر میشود که بعد از نزول عذاب توبه مقبول نیست چنانکه
حق تعالی فرموده است در قصه فرعون که چون غرق شد فرعون و گفت ایمان آوردم که خدایی نیست مگر خدایی که ایمان
آورده اند باو بنو اسرائیل باو گفتند که الحال ایمان می آوری که عذاب را دیدی و حال آنکه پیشتر معصیت میکردی و بودی
از افساد کنندگان در زمین و بیان فرموده است که چرا نبودند اهل قریه که ایمان بیاورند پس نفع دهد ایشان را
ایمان ایشان مگر قوم یونس چون ایمان آوردند برطرف کردیم از ایشان عذاب خوار کننده را در زندگانی دنیا و برخوردار گردانیدیم ایشان را تا اجل معلوم ایشان ابن بابویه بسند معتبر روایت
کرده است که از حضرت امام رضا سوال کردند که بچه علت خدا غرق کرد فرعون را و حال آنکه ایمان آورده
بود و اقرار کرد بیگانگی او حضرت فرمود از برای آنکه ایمان او در وقتی بود که عذاب را دید و ایمان در وقت دیدن

عذاب مقبول نیست و این حکم حق تعالی است در کافران و اینکه حق تعالی فرموده است فلما راوا باسنا قالوا
آمنا بالله وحده وکفرنا بما کنا به مشرکین فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا یعنی پس چون دیدند عذاب ما را گفتند
ایمان آوردیم بخدای یگانه و کافر شدیم بآنها که با خدا شریک میکردیم پس نفع نبخشید بایشان ایمان ایشان
چون دیدند عذاب ما را و فرموده است که روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع نمیبخشد هیچ نفسی را ایمان او
که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کرده باشد در ایمان خود عمل خیری و از آن جهت چون فرعون چون غرق او را دریافت
اظهار ایمان کرد پس باو گفتند الآن و قد عصیت قبل یعنی الحال ایمان می آوری که فایده ندارد پیشتر که فایده داشت ایمان نیاوردی و نافرمانی
میکردی و افساد میکردی در زمین بدعوای خدائی و گمراه کردن مردم و ستم کردن بر بنی اسرائیل و ایضا از حضرت صادق
روایت کرده است که البته در زمین امامی و حجتی از خدا میباشد که حلال و حرام خدا را ایشان معرفی میکنند و
بخدا را و منقطع نمیشود حجت مگر چهل روز پیش از روز قیامت که حجت از زمین برداشته میشود و درهای توبه
بسته میشود و نفع نمی بخشد ایمان کسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد و آن بدترین خلق خدا خواهند بود و ایشانند
که قیامت بر ایشان قائم میشود و در تفسیر امام منقول است که از ابوامامه منقول است که از رسول خدا پرسیدند
که توبه تا چه وقت قبول میشود حضرت فرمود که در توبه مفتوح است از برای فرزند آدم و بسته نمیشود تا طلوع کند
آفتاب از طرف مغرب و بعضی آیات پروردگار که مذکور شد همین است که ایمان بعد از آن نفع نمیکند آن است
که آفتاب از مغرب طلوع کند   در بیان انواع توبه است و اقسام توبه آن است که در اقسام پشیمان
شود از گناه و عزم کند که دیگر عود نکند و الاصرار که در جمیع شرایط و صور آن است چنانکه در نهج
البلاغه روایت کرده است که مردی در حضور حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه گفت استغفر الله حضرت فرمود
مادرت بعزای تو بنشیند میدانی استغفار چیست استغفار درجه علیین است و آن اسمی است که بر شش معنی
واقع میشود اول پشیمانی از گذشته است دویم عزم بر آنکه هرگز عود بان نکنی سیم آنکه اداکنی بسوی مخلوقین حقوق
ایشان را تا آنکه در وقت مردن پاک باشی و حق کسی بر ذمت تو نباشد چهارم آنکه قصد کنی بسوی هر فریضه
که بر تو واجب بوده و ضایع کرده حق آن را ادا کنی پنجم آنکه قصد کنی بسوی آن گوشتی که در بدن تو از حرام روئیده
آن را بگدازی بحزن و اندوه تا پوست تو با استخوان بچسبد و گوشت تازه در میان آنها بروید ششم
آنکه بچشانی بجسم خود الم طاعت را آنچنان که بآن چشانیدی حلاوت معصیت را پس بعد از آن بگوئی استغفر الله
و از حضرت صادق منقول است که کسی که مقیم است بر گناه و استغفار میکند از آن مانند کسی است که استهزا
کند و کلینی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق روایت کرده اند که حضرت رسالت پناه فرموده
که هر که توبه کند پیش از مرگ بیک سال خدا قبول میکند توبه او را پس فرمود بدرستی که یک سال بسیار است هر که توبه کند

پیش از یک

پیش از یک سال بسیار است باشد که توفیق آن نیابد هر که توبه کند پیش از مرگ بیک ماه خدا قبول کند توبه او را پس فرمود
یک ماه بسیار است هر که توبه کند پیش از مرگ بیک هفته خدا توبه او را قبول کند پس فرمود که یک هفته بسیار است هر که توبه کند
پیش از مرگ بیک روز خدا توبه او را قبول کند پس فرمود که یک روز بسیار است هر که توبه کند پیش از آنکه معاینه امور آخرت
بکند خدا توبه او را قبول کند و اکثر علما این حدیث را حمل بر تشریح کرده اند و اظهر آنست که مراد الله اینکه پیش از فعل جایز است
کمال ظهور آن است که این اشاره است باختلاف مراتب توبه یا آنکه توبه کامل آن است که اقلا یک سال پیش از مرگ
توبه کند و در یک سال تدارک مافات و اصلاح احوال خود بکند و اگر میسر نشود یک ماه و هم چنین تا آنکه در آخر اوقات
اجزای توبه را بیان فرموده و در مصباح الشریعه از حضرت صادق روایت شده است که توبه ریسمان خداست که خدا برای
بندگان او نجیز است و وسیله ایست میان خدا و بنده و معین بر عنایات الهی است و ناچار است بنده را از مداومت بر توبه
در همه احوال و هر فرقه از بندگان توبه دارند پس توبه پیغمبران از اضطراب سر و تشویش خاطر است از مرتبه قرب و وصال
و توبه اصفیا و برگزیدگان از نفس کشیدن بغیر یاد خداست و توبه اولیا و دوستان خدا از خطورهای خاطر
و توبه خواص از مشغول شدن بغیر خداست و توبه عوام از گناهان است و هر یک از ایشان را معرفتی و علمی است در اصل
توبه ایشان و منتهای امر آن و شرح آن طول دارد اما توبه عوام آن است که باطن خود را بآب حسرت بشوید و بر جمیع
معترف بجنایات خود باشد و علامت پشیمانی داشته باشد و هیچ گناه خود را خاطر نفس نداند و گناه خود را
صغیر نشمارد که موجب کسل و سستی او گردد و پیوسته گریان و متأسف باشد بر آنچه فوت شده است از او از طاعات
خدا و حبس کند نفس خود را از شهوات و استغاثه کند بسوی خدا که او را حفظ بر وفای بتوبه بکند و او را از عود
بسوی گناهان نگذارد و نفس بر کرسی خود را اهوای ... کند در میدان عبادت و تدارک عبادات از او فوت شده
قضا کند و مظالم مردم را بایشان رد کند و از مصاحبت بدان دوری اختیار کند و شبها را بعبادت بیدار باشد و روزها
بسبب روزه تشنه باشد و پیوسته در فکر عاقبت خود باشد و از خدا جل و علا یاری بجوید و سؤال کند که او را مستقیم بر
جاده حق بدارد در شدت و رخا و ثابت بماند در محنت و بلا تا آنکه از درجه توابین نیفتد زیرا که توبه موجب پاک
شدن از لوث گناهان است و موجب زیادتی ثواب اعمال و رفعت درجات است حق تعالی میفرماید که خدا دوست میدارد
کسانی که بسیار توبه میکنند و دوست میدارد کسانی را که پاکیزه میکنند و از حضرت رسول منقول است که توبه کننده از گناه مانند کسی است که گناه نکرده است
میباید که خصمان را راضی کند و عبادتها را قضا کند و تواضع و فروتنی در میان خلق بکند و نفس خود را از شهوتها باز دارد
و گردن خود را باریک گرداند ببسیاری روزه ها و بدن خود را زرد کند بعبادت و بیداری شب و شکم خود را خالی
کند بکم خوردن طعام و پشت خود را خم کند از بسیاری ترس جهنم و استخوانهای خود را بگدازد از شوق بهشت و دل خود را نرم کند
از ترس عاقبت و تن خود را لاغر کند ببیداری و نیت کند در اعمال خیر چنانچه پیغمبر صلوات الله علیه فرموده کسی که این صفات را داشته باشد تائب

گفتند که حضرت فرمود کسی که توبه کند و خصمان را راضی نکند تائب نیست و کسی که توبه کند و عبادت را زیاده نکند تائب نیست
کسی که توبه کند و لباس خود را تغییر ندهد تائب نیست کسی که توبه کند و رفیقان خود را تغییر ندهد تائب نیست کسی که
توبه کند و مجلس خود را و طعام خود را تغییر ندهد تائب نیست کسی که توبه کند و فراش خود و بالش خود را تغییر ندهد تائب نیست
کسی که توبه کند و خلق خود را و نیت خود را تغییر ندهد تائب نیست و کسی که توبه کند و دل خود را گشاده و کف خود را فراخ
نگرداند تائب نیست کسی که توبه کند و آرزوهای خود را کوتاه نکند و زبان خود را از لغو نگاه ندارد تائب نیست
و کسی که توبه کند و زیاده از قوت خود را بآخرت نفرستد تائب نیست هرگاه این خصلتها مستقیم شد آن تائب است و توبه
او مقبول است و حق تعالی فرموده است ای گروهی که ایمان آورده اید توبه کنید بسوی خدا توبه نصوح و خلاف کرده اند در معنی توبه
نصوح از حضرت صادق منقول است که توبه نصوح آن است که باطن آدمی مثل ظاهر او باشد بلکه بهتر و در روایت دیگر
فرموده که آن توبه‌ایست که بعد از آن عود بگناه نکند راوی گفت کدام یک از ما عود نمی‌کنیم حضرت فرمود که خدا دوست میدارد
از بندگان مفتن کسی را که او را فتنه‌ها عارض شود و گناه کند و بعد از آن توبه کند و کلینی بسند صحیح از حضرت باقر روایت
کرده است که گناهان مؤمن هرگاه توبه کرد آمرزیده است پس بعد از توبه بکار آورد از سر گیرد و این مخصوص اهل ایمان است
راوی گفت اگر بعد از توبه و استغفار از گناه مرتکب گناه شود و باز توبه کند حضرت فرمود که گمان داری که مؤمنی پشیمان شود از
گناه و استغفار کند از آن گناه و توبه کند خدا توبه او را قبول نکند راوی گفت اگر مکرر گناه کند و توبه کند و استغفار
کند باز آمرزیده می‌شود حضرت فرمود هرچند مؤمن باستغفار و توبه بسوی خدا عود می‌کند خدا بر او بازمیگردد و خدا آمرزنده و رحیم است
قبول میکند توبه را و عفو میکند از سیئات زنهار که ناامید مکن مؤمنان را و بعضی گفته اند که توبه نصوح
توبه‌ایست که صاحبش را نصیحت کند و نگذارد که بعد از آن گناه کند و بعضی گفته اند توبه‌ایست که دیگران را نصیحت کند
که متعلق نمایند بعمل او و بعضی گفته اند آن است که خالص از برای خدا باشد و بعضی گفته اند توبه‌ایست که در دل ثبت شود اثرش
از دل زایل کنند و بدانکه گناهان دل که بمعدن دل بهم رسیده است بنور طاعات و عبادات محو کند و نیز اگر آثار گناه در بعضی
استحقاق عقابات است که به پشیمانی برطرف شود بلکه دل آدمی را تیره میگرداند و روح این کس را مکدر و بیمار در
و ملایکه و رحمت را از این کس میرماند و آدمی را از رحمات خاصه حق تعالی محروم میگرداند اگر بهر روزی بخانه در راه بیک
و سقف آن خانه را بعضی معاون متعفن باشد یا سقفی بسیار معیوب داخل شود و صاحب خانه در خواب باشد یا دشمن
علت معیبی در خانه را بابا دل متعفن احوالی باشد بمحض آنکه از در بیاید یا آن دشمن را از خانه بیرون کنند بعلیه
آباد کند و بعضی ابلها تا محقق در مقام اصلاح و تعمیر آن سالها بر نیاید و خانه را باصلاح در نیاورد و متاعهای در خانه
عوض نکند حالت او حکم بیمار حبسی دارد و بسیاری از مشتهیات فاسق و دشمن مانند شیطان و سایر مانعان که خواهش گناه هرگاه
سالها در هر راهی در خرابی باشند و مایه ایمان و اعمال صالحه را دیانت بسیار در خرابی کوشند و صاحب خانه

بیخبر و در خواب

بیخبر و در خواب غفلت باشد چون بیدار شود و نظر کند خانه خود را خراب و ویران و اسباب خانه را غارت رفته و ظروف
و آلات شکسته و خانه را بعد معاصی تیره کرده باشد بمحض آنکه نادم و پشیمان گردد و به تقصیر و نبرده و شمشیر راه و فانی و ستانه
عمل بعقاب و زدن غارت گران از خانه بیرون کند و علاوه بر آن خانه و کمین ننشیند و متمنی فرصت باشد که باز خانه ویران
آبادان میگردد بلکه باید مدتها مدید سعی کند و خانه را آبادان کند و متاعهای دزدیده و اعمال صالحه را بگیرد و
نیکیهای معاصی را از در و دیوار دل زایل کند و رخنه‌های شیطان را از رخنهٔ ایمان مسدود کرده از آن وقت
حالت دلی تو الله بگوید بلکه بهتر از اول تواند شد نظر باحوال انبیا و مرسلین که مشغول این بر انداز برای ترک اولی
مکروهی بانزلت اولا چه تعب کشیدند که حضرت آدم سیصد سال گریست تا آنکه در روی مبارک نهر آنها
بهم رسید تا توبه او مقبول شد حضرت داود عزایت میگریست که گیاه از آب دیده او میرویید و از آه آتشبارش میسوخت
که آن گیاه میسوخت توبه کامل این است و در این مقام سخن بسیار است و این رساله محل ذکر آنها نیست
در بیان وجوب قبول توبه است خلافی نیست میان علمای اسلام در آنکه ساقط میشود عقاب بتوبه و خلافست
در آنکه آیا عقلا بر خدا واجب است حتی آنکه اگر بعد از توبه عقاب کند ظلم کرده خواهد بود یا آنکه تفضلی است که حق تعالی بکرم
خود کرده است و رحمتی که نسبت بعباد را نسبت باین امت کرده است و احتمال بمقتضای وعده بر حق تعالی واجب
گشته بوعده خود بجا آید معتزله را قابل قبول شد الله اشاعره نیز قائلند و شیخ طوسی و طبرسی و علامه حلی
رحمهم الله علیهم و اکثر متکلمین امامیه بقول ثانی قائل شده اند و خواجه نصیر علیه الرحمه در تجرید در این باب توقف
کرده است و جزم بیکی طرفین نکرده است و حق آن است که قبول توبه عقلا مطلقا واجب نیست و محض تفضل
بر این امت که بمحض ندامت و عزم بر عدم عود گناهان تمام عمر را میآمرزند و در امم سابقه نیز چنین نبوده چنانکه در
عبارات بیجل ناجزئیت هزار کس از بنی اسرائیل کشته نشدند توبه ایشان مقبول نشد و نقل کرده اند که تا عضوی را که بآن
گناه کرده بودند نمی بریدند گناه ایشان مقبول نمی شد و در صحیفه کامله حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه منقول است
که حق میکند خداوندی اگر دلالت کرده ما را بتوبه که نمی بینیم آنرا مگر از فضل تو اگر نمی بینیم آن از فضلهای تو
مگر این توبه را هر آینه نعمت شماره‌ای حقیر خواهد بود و احسان او بسوی ما اندک خواهد بود و فضل او بسیار بر نه
خواهد بود چنین بوده سنت تو بقبول توبه از پیش از ما که پیشتر از ما بوده اند و باز در دعای دیگر میفرماید الهی
اگر بگریم بسوی تو تا بیفتد پلکهای چشمان من و افتند مژگان و ناله کنم که بخراشد صدای من قطع شود و بایستم
بعبادت نزد تو تا پاره پاره شود پاهای من و رکوع کنم از برای تو تا افتد پشت من و سجده کنم جدا شود و سجده کنم از
برای تو تا حدقه‌های من بیرون آید و خاک زمین را بخورم در طول عمر خود و آب خاکستر بیاشامم تا آخر روزگار و ذکر خود
ترا یاد کنم در خلال این احوال تا آنکه زبانم مانده شود پس نظر خود را بلند کنم بسوی آفاق آسمان از شرمندگی تو

تقویم این اعمال بجویان گناهان خود را و اگر خواهی امر بزرگی را در وقتی که مستوجب مغفرت تو شوم و عفو
خواهی کرد از من در هنگامی که مستحق عفو تو گردم پس این هرگز واجب نخواهد شد از برای من باستحقاق و نه من اهل
آن خواهم شد بر سبیل وجوب زیرا که جزای من در اول معصیتی که از او کردم آتش جهنم بود و این مضامین در اخبار
وارد و عبد بسیار است   در بیان امور یکی ست که حق تعالی برای اصحاب العفو نمی فرماید و وعده عفو از آنها فرموده
است و آن چند چیز است   وسوسه و حدیث نفس است که اختیاری آدمی نباشد چنانکه کلینی بسند حسن
از محمد حمران روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدم از وسوسه هر چند بسیار شود حضرت فرمود که باکی
نیست چنین شود بگو لا اله الا الله و بسند حسن کالصحیح روایت کرده است که جمیل بن دراج از آنحضرت عرض کرد
که بدل من امر عظیمی می افتد حضرت فرمود بگو لا اله الا الله جمیل گفت هر وقت چنین امری در خاطر من خطور کند میگویم
لا اله الا الله گفتم بر طرف شد و ایضا بسند معتبر از حمران روایت کرده است از امام محمد باقر که مردی آمد بخدمت حضرت
رسول خدا و گفت یا رسول الله من منافق شدم حضرت فرمود بخدا قسم که منافق نشده اگر منافق شده بودی
بنزد من نمی آمدی که اعلام کنی که آن چه مرا که شخص حاضر یعنی شیطان آمده است به نزد تو و از تو پرسیده
که کی ترا خلق کرده است تو گفته که خدا مرا خلق کرده است پس او گفته است که کی خدا را خلق کرده است آمده گفت
آری بحق آن خدائی که ترا بحق فرستاده است که چنین بود حضرت فرمود که شیطان بنزد شما آمد از راه اعمال
و گناهان چون بر شما غالب نشد از این راه آمده است که شما را گمراه کند و از راه دین بلغزاند هر گاه این حالت رو
دهد خدا را به یکتائی یاد کنید و بسند حسن کالصحیح از محمد بن مسلم از حضرت صادق همین حدیث را روایت کرده است
و در آخرش حضرت رسول فرمود که این والله محض ایمان است و ایضا بسند صحیح از علی بن مهزیار روایت کرده است
که شخصی بخدمت حضرت امام محمد تقی نوشت و شکایت کرد از چیزها که در خاطر او خطور میکند حضرت
در جواب نوشتند که اگر خدا خواهد ترا بحق ثابت میدارد و شیطان را راهی و استیلائی بر تو نمیدهد پس
نوشتند که گروهی شکایت کردند بسوی رسول خدا از امری چند که در خاطر ایشان در میآید که اگر باد ایشان را
از جای بسیار بلندی بزیر افکند یا ایشان را پاره پاره کنند احب است بسوی ایشان از آنکه تکلم به آن بکنند حضرت
فرمود که آیا این حالت را در خود می یابید گفتند بلی فرمود بحق آن خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست
این صریح و خالص ایمان است پس چون چنین امری در خاطر شما خطور کند بگوئید آمنا بالله و رسوله
و لا حول و لا قوة الا بالله یعنی ایمان آوردیم بخدا و رسول او و مانعی از معاصی و توفیقی بر طاعت نیست مگر بخدا
و دانکه این محض و صریح ایمان است چند وجه گفته اند اول آنکه بسند معتبر از حضرت صادق
روایت کرده اند که مراد آن است که این خوف که تو داری که چرا چنین امری در خاطر خطور کرده است و صعب می کرد ...

شده باشد

شده باشد این محض ایمان است اگر مؤمن نبودی پروا نمی کردی از خطور این وسواس در خاطر تو دوم آنکه این محض ایمان است
که این احتمالات باطله را در خاطر میکند برای آنکه بدلیل و برهان باطل کند تا در مذهب حق صاحب یقین شود سیم آن است که در حدیث
سابق گذشت که چون شیطان مایوس شده است از آنکه شما را بکفر و معاصی بیندازد شما را باین وساوس اذیت میرساند
پس سبب این حالت محض ایمان است و معنی اول که از امام منقول است بهترین معانی است و در امر به توحید از برای دفع این معانی
چند وجه گفته اند اول آنکه سبب این امر آن بود که در این حالت ... انکه باین کلمه طیبه از
بعید دوم آنکه ... در خاطر او قرار داده است زیرا که لا اله الا الله تکرار کند و تفرع میکند آنکه الله حق سیم آنکه
این کلمه طیبه شیطان را میراند و دفع وسوسه او از او میکند و از این جهت باین کلمه تلقین میکنند محتضر را چهارم آنکه
افاده آن میکند که سلسله ممکنات باید منتهی شود به صانعی که مرجعی نباشد پنجم آنکه کسی که متصف بجمیع صفات کمال باشد
متصف بخالقیت و احتیاج نمیتواند بود   معصیت است که آدمی آن را اراده کند و بعمل نیاورد حق تعالی بفضل خود
آن را عفو میفرماید چنانکه کلینی بسند حسن کالصحیح از حضرت باقر یا صادق علیهما السلام روایت کرده است که حضرت آدم علیه السلام
گفت پروردگارا شیطان را بر من مسلط گردانیدی و در بدن من جاری گردانیدی مانند خون ... از برای من چیزی قرار ده
که از شر او نجات توانم یافت حق تعالی فرمود که ای آدم از برای تو قرار دادم که هر که از ذریت تو قصد گناهی بکند بر او نوشته
نمی شود و اگر بعمل آورد یک گناه نوشته میشود و هر که قصد حسنه بکند اگر بعمل نیاورد یک حسنه از برای او نوشته میشود و اگر بعمل آورد
ده حسنه از برای او نوشته میشود گفت پروردگارا زیاده کن گفت از برای تو قرار دادم که هر که گناهی بکند و استغفار
بکند گناه او را می آمرزم گفت پروردگارا زیاده کن فرمود توبه را از برای ایشان مبذول کردم تا جان بگلو برسد گفت
پروردگارا مرا بس است و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق منقول است که چهار خصلت است که حق تعالی از کسی که
آن چهار در او باشد ... مستحق عذاب الهی شود مگر کسی که شقی و محروم است آن خصلتها این است کسی که قصد کند حسنه را بعمل آورد
اگر بعمل نیاورد به نیت نیکش او را خدا یک حسنه میدهد و اگر بعمل آورد خدا ده حسنه از برای او می نویسد و اگر قصد
کند که معصیتی بعمل آورد اگر بعمل نیاورد هیچ گناه بر او نوشته نمیشود و اگر بکند هفت ساعت او را مهلت میدهند و
ملکی که نویسنده حسنات است و در جانب راست است میگوید بملکی که نویسنده سیئات است و در جانب چپ است
تعجیل مکن در نوشتن شاید بعد از این حسنه بکند که این را محو کند زیرا که حق تعالی میفرماید ان الحسنات
یذهبن السیئات یا شاید استغفار بکند اگر بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب
و الشهادة العزیز الحکیم الغفور الرحیم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه بر او گناهی نوشته نمیشود و اگر
هفت ساعت بگذرد و حسنه بعد از آن نکند و استغفار بعمل نیاورد ملک صاحب حسنات به صاحب سیئات
میگوید بنویس گناه را برای این شقی محروم   که ... استغفار کافی باشد خصوص این

این استغفار باعتبار آنکه کمال افراد است مذکور شده باشد و ایضا بسند معتبر از امام زاده عبد الله روایت کرده است
که از پدر بزرگوار خود امام موسی ع سوال کرد که دو ملک که بر جانب راست و چپ آدمی میباشند آیا
علم بهم میرسانند بقصد بد یا فعل نیکو که بنده اراده فعل آن میکند حضرت فرمود که بوی کنیف که محل قضا است و بوی عطرها
خوش بوئی یکی است گفت نه فرمود که بنده هرگاه قصد حسنه میکند نفس او خوشبو میشود پس آن ملک دست راست
میگوید بملک دست چپ که برخیز که تو را با و کاری نیست که این قصد حسنه کرده پس اگر آنرا بجا آورد زبان او
قلم اوست و آب دهان او مداد اوست پس آنرا می نویسد و چون قصد گناهی کرد نفس او بدبو میشود
ملک دست چپ بملک دست راست میگوید باش که قصد گناهی کرده پس اگر آنرا بجا آورد زبان او قلم اوست
و آب دهنش مداد اوست پس آنرا می نویسد و با آنکه حق تعالی فرموده است ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه
یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و الله علی کل شیء قدیر یعنی اگر ظاهر کنید آنچه در نفسهای
شما هست یا پنهان کنید او را حساب میکند شما را بآن خدا پس میآمرزد هر که را میخواهد و عذاب میکند هر
که را میخواهد و خدا بر همه چیز قادر است و عموم این آیه بحسب ظاهر مخالفت با احادیث دارد که در این مطلب وارد شده
نیست که دلالت میکند بر آنکه هر چه در نفس آدمی حاصل شود خدا بر آن محاسبه میفرماید و اگر خواهد عفو میکند و
اگر خواهد عقاب میکند و این شامل وسوسه و اراده گناه هست و ممکن است جواب گفتن که جمع کنیم که عفو
آن بما مخصوص شده است و بعضی گفته اند که سید الانبیا عرض کرد بر خدا بعد از نزول آیه
گفتند اگر حساب کنی ما را بر آنچه خطور میکند بخاطر ما پس هلاک شدیم پس حق تعالی اختیار کرد
آدمی نیست و فسخ شده است و بعضی گفته اند که این آیه منسوخ است باین آیه لا یکلف الله
نفسا الا وسعها و در این باب حدیثی ضعیفی نقل کرده اند و این سخن صحیح نیست زیرا که تکلیف را که در وسع
و طاقت آدمی نباشد جایز نیست و قبیح است عقلا پس چگونه متعلق نهی بود که حق تعالی تکلیف کند و بعد از آن نسخ
کند پس باید مراد از آن چیزی باشد که امر و نهی بآن متعلق شود از اعتقادات و ارادات و عزمهای
حق که آنها مستقلند و چیزی که داخل در تحت تکلیف نیست از وسوسها که بی اختیار آدمی خطور میکند
داخل در این آیه نیست بلکه عقل هم حکم میکند و حضرت رسول ص که عفو کرده اند از امت آنچه خطور میکند
از آنچه در خاطر ایشان میگذرد ما دام که بعمل نیاورند که این خطورات اختیار آدمی نیست و مراد از
آن که مواخذه میشود عزم و قصد است باختیار آدمی بر آنکه فعل حرام بجا آورد پس اگر میتوانست
که آن گناه را بجا آورد مواخذه هست که افعال قلب است و چون جزو اعمال است بر اینجا میاید که حق تعالی
افعال جوارح را مواخذه میکند بر عزم آن نیز عزم بر معصیت اگر چه بعمل نیاورده است معاقب است و عزم بر طاعت

سیکریه

سکینه مرکرا

کند حق تعالی بیان

حق تعالی بیان نموده که اهل طاعت را مجزی میکند و اجزا جاری است که کسی که انتظار نماز میکشد در نماز است
یعنی ثواب نماز دارد مادام که انتظار میکشد و این از لطایف نعمتهای حق است بر بندگان تمام شد کلام شیخ طبرسی
و از جمله آیاتی که دلالت میکند بر مواخذه بر افعال قلوب قول حق تعالی است و لا تقف ما لیس لک به علم ان السمع
و البصر و الفواد کل اولئک کان عنه مسئولا یعنی پیروی مکن چیزی را که علم بآن نداری بدرستی که گوش و چشم و دل
همه اینها از آن پرسیده خواهد شد و قول حق تعالی است که فرموده است که مواخذه نمیکند شما را خدا بسوگندهای لغو که بر زبان شما جاری شود و لیکن مواخذه
میکند شما را بآنچه عقد دلهای شما کرده اند و قول حق تعالی که میفرماید و لکن یواخذکم بما کسبت قلوبکم یعنی مواخذه میکند شما را بآنچه
کسب کرده است دلهای شما و غیر این از آیات و امثال اینها معلوم میشود که بر فعل دلها مواخذه میباشد و حدیث
و در حدیث معتبر منقول است که خدا رحمت کند کسی را که تقوی القلوب و تقوی را بدل نسبت داده است و از حضرت رسول ص
روایت کرده اند که اشاره بدل خود نمود و فرمود که تقوی اینجا است و حق تعالی فرموده است
که حبیب گردانید بسوی شما ایمان را و زینت داد آنرا در دلهای شما و کراهت داد بسوی شما کفر و فسوق و عصیان را
و میکنید و امثال اینها اگر چه عذاب و عقاب بر افعال قلوب است اما افعال قلوب بسیار است و خود
بر ایمان بوده باشد بوجوه بسیار و جمیع بیان آیات و اخبار گفته اند و تحقیق آنست که افعال قلوب
چند قسم است اول آنکه ... خطوری که از آدمی بی اختیار صادر شود و از ... این اختیاری نباشد و آن قسم اول
که حکم او مشهور است خلافی نیست در آنکه بر آن عقابی مترتب نمیشود و محل تکلیف نیست و دوم سهو و نسیان
و خواهش معصیت است بحسب آنکه اراده آن باید منضم شود و غالب اوقات آن نیز منسوب بعادت و خلق و جبلت
است مثل آنکه تحصیل آن یا ... میکند و فعل باختیار خواهش بر آن یقینا میرسد اما اراده فعل اختیاری
یا ... میکند که ... عاشق و ... میشود اما اراده معصیتی میدهد و این نیز اختیاری نیست
و محل تکلیف نیست ... شده است که نظر اول از برای تو است یعنی اگر بی اختیار نظرت بر ... افتد
و نظر ثانی بر تو است ... ابن بعضی قصد و شهوت نظر کنند و بار دیگر نظر را اندازند و خواهش
بر ایشان ... و اگر ... عشق اختیاری ... کرده است که معاقب باشد هر چند در اول اختیاری باشد هم چنانکه
حدیث وارد شده است که از حضرت صادق ع سوال کردند از عشق ... فرمود ... که دلها را یاد خدا خالی
شده از حق تعالی محبت غیر خود را بر آنها مبتلا است بسیم آن است که بعد از تصور معصیت و حصول
شهوت قلب ... شهوات و غفلت از عقوبات نفع عاجلی در آن فعل تصور میکند و حکم میکند
که باید آن فعل بجا آورد ... اراده در نفس حاصل میشود و قوی میشود تا بحد عزم میرسد و حیا و خوف مانع
آن نمیشود ... حاصل ... عزم ... است ... و ... عزم و جزم

که بعد از اراده عدول ممکن است که فعل با آن بعمل نیاید یا بانکه بعد از عزم پشیمان شود و یا غافل شود و یا عائقی بهم رسد که آن
فعل بر آن منعقد نشود پس بر اصل شروع معصیت و حصول تهمت و میل نفس که اختیاری نیست عقابی نمی باشد
و اما حکم عقل ظاهر اخبار آن است که بر آن نیز عقاب نیست و بعضی گفته اند اگر اختیاری باشد معاقب است
و اگر بدون اختیار باشد معاقب نیست و اگر اراده و عزم بر فعل حاصل شود و فعل را بعمل نیاورد به جهت
برای عائقی و مانعی با وجود ظاهر اخبار بسیار آن است که در آن هم مؤاخذه بر آن عزم نیست و بعضی از علما تفصیل
قایل شده اند که اگر برای ترس خدا و عقوبت بعد تجویز ترک فعل کند و نادم شود از آن قصدی که کرده
بوده حسنه از برای او نوشته میشود و آن حسنه مکفر سیئه عزم بر فعل است و اگر ترک فعل از برای عائقی
دیگر باشد و از ترس خدا نباشد یک گناه برای او نوشته میشود و این بعضی از متکلمین اما نیز متابعت
ایشان کرده اند و استدلال کرده اند بروایتی که از حضرت رسول صلعم منقولست که چون بنده اراده
معصیت کند ملائکه گویند پروردگارا این بنده تو میخواهد گناهی بکند حق تعالی فرماید اگر سیئه را بعمل آورد
برای او بنویسید بمثل او و اگر ترک کند حسنه بنویسید ذلک که ترک او برای من بوده است بعضی برای من و ما دیدن آن
حضرت روایت کرده اند که بخشش خدای رحیم مکرر بر بندگان خود و گفته اند ما صاحب ایم که کسی که در
شب عزم کند که در صبح مسلمانی را بکشد یا زنا بکند و در آن شب بمیرد در عصر بر گناه مرده
و به نیت خود محشور میشود و دلیل قاطع در این باب آن است که حضرت رسول صلعم فرموده بود که
اگر دو کس که هر کدام دو مسلمان شمشیر بروی یکدیگر کشیدند قاتل و مقتول هر دو در آتش اند گفتند یا
رسول الله مقتول چرا در جهنم است فرمود برای آنکه اراده قتل دیگری کرده است گویند که
این اخبار از طرق عامه وارد شده است و معارضند با این اخبار معتبره که گفتیم و بتقدیر تسلیم در
حدیث اول ممکن است که نوشتن حسنه موقوف باشد بر آنکه آن ترک برای خدا باشد و اگر از برای خدا نباشد
نوشته نشود و نوشتن حسنه و حدیث نعیم مجمل است و صریح نیست و مثالی که گفته اند اول حرف
ممنوع است و حدیث سیم ممکن است که مراد او آن باشد که مقتول بجهت تشمیر کشیدن و در جهاد
او ایستادن و بجهت او بر قتل خود شدن و ایضا گفته اند که معاقب میشود و میگویند بر سبیل
عزم معاقب میشود بر اصل فعل پس اگر بعمل آورده شد دیگر بر اصل فعل هم معاقب میشود چهارم
افعال القلوب است از عقاید باطله و غلط است اصول عقاید و در این شکی نیست که اینها سعادت
نیز اخلاق ذمیمه است مانند حسد و حب عداوت مؤمنان و سوء ظن بایشان و امثال
اینها و اکثر اینها معصیت هستند و حبط عملها میکنند و سیاری از اخبار دلالت میکنند بر آنکه اینها

ایضاً معصیت است و از اصول بدیها و این اسباب است پس شهید حسین سعید و بعض در عیون بر حرج درین و ظاهر بعض این است که
عقوبت بر خواطر بی اراده و معصیت مخصوص بر مستان است و بعضی فیه انصافا که اراده شده است که
اصل آن بر ایشان بی شک حرام است و این خلاف آن است که در عید ایشان گفته اند و شرع بنا بر این بوده است که اگر حلال یا مباح باشد
با آنکه و معصیت خدا بکنند و جوابهای دیگر که گفت با آنکه ظاهر کلام اکثر فقها و متکلمین این است
که اراده معصیت و عزم بر آن حرام است اما حق تعالی عفو کرده است و بعضی گفته اند و عفو کرده است
چنین معصیت است و با اجتناب کبائر حق تعالی آنها را می آمرزد ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم
گفته است که اراده قبیح قبیح است اما از باب عفو نیست بعد و ابو الصلاح علیه الرحمه ...
که همه ... حق تعالی اذ همت طائفتان منکم ان تفشلا والله
ولیهما گفته است که مراد آن است که قتل و جنین ایشان خطور کرد نه آنکه عزم بر آن کرده بودند از آن
گفته است که اراده معصیت و عزم بر آن معصیت است و جماعتی مخالفت کرده اند حتی آنکه گفته اند
عزم بر کبیره کبیره است و بعضی گفته اند شیخ شهید قدس سره در قواعد گفته است تا نیت کند بیت معصیت
عقابی بر او نیست و بر نیت بعمل آوردن که بکند از نیت ... از جمله حسنات است که تا آن شد است در اخبار
از حق تعالی عفو از آنها کرده است پس گفته است که نیت معصیت بکند و مرتکب شود و اگر معصیت و عمل
پس ... ظاهر شود اما این نیت از آن جهت که محل نظر است از آن جهت که مطابق معصیت است
پس حمله آن است که نیت مخالفت کرده باشد و پس بر نیت معصیت ...
این جهت که دلالت میکند بر آنکه فعل حرمت شرعی نیست که آن است ... است و حال آنکه
بعضی از اصحاب ما گفته اند که اگر مباحی را با ... شبه آن فعل حرمتی
کرده خواهد بود و شاید از برای ... بلکه انضمام فعل جوارح در حاصل داشته باشد و چندین
دیگر هست که محل نظر است اول آنکه زن یا کنیز خود را در خانه دیگری بیابد و گمان کند کنیز
با او جماع کند و بعد از آن معلوم شود که زن خود را بوده است دوم آن است که زن خود را
وطی کند و گمان کند که حایض است پس ظاهر شود که طاهر است سیم آنکه طعامی را در دست دیگری
ببیند و گمان کند که حلال است ... پس ظاهر شود که حلال او بوده است چهارم آنکه
گوسفندی را ذبح کند ... پس ظاهر شود که حلال او بوده است پنجم آنکه شخصی را بکشد و گمان
کند که معصوم الدم است پس ظاهر شود که خونش هدر بوده است تا اینجا کلام شهید رحمه الله و
شیخ بهاء الدین علیه الرحمه گفته است که بعضی از جمله این صور بشمرده اند آن را که زنی را گمان کند و جامه بگمان

انکه هرگاه کسی با مغصوب یا [illegible] در حکم او جمیع اخبار که نماز خود را در ان باطل است بی خلاف زیرا که نماز متعلق نهی شده [illegible]
و غصب است [illegible] است و هر که مکره است [illegible] نماز باطل است اما صحیح است [illegible] است [illegible]
به انکه نماز در او باطل است بلی [illegible] که میتواند [illegible] باشد [illegible] و فساد [illegible]
در بیان مسائل معلوم است که حق تعالی [illegible] در جمیع [illegible] علم
و عاصی [illegible] که حق تعالی [illegible] است [illegible]
بلکه اضطرار [illegible] مثل انکه [illegible] جاهل [illegible]
خود [illegible] که مفتی در مسئله یا حاکم شرع در حکمی که [illegible]
در ان که معذور باشد و تقصیری نکرده باشد [illegible] که [illegible] در حقیقت [illegible]
در [illegible] در جمیع جهات [illegible]
اوایل [illegible] خطا [illegible] بیت المال است [illegible] بعضی گفته اند مطلقا [illegible]
دیت است [illegible] و بعضی گفته اند [illegible] کسی که [illegible]
ساقط میشود [illegible]
[illegible]
با اصل [illegible] شود [illegible] انچه بدانند و ظاهر [illegible] ان است که جاهل مطلقا معذور است
و ایات و اخبار بسیار بر این دلالت دارد [illegible] اختلاف [illegible] کرده
خواه جاهل مسئله باشد یا جاهل [illegible] حکم اما اکثر علما [illegible] خاصه [illegible] قایل شده اند مثل
کسی که جاهل باشد بنجاست جامه یا بدن یا موضع سجود که [illegible] ان است که اعاده نماز در وقت
و خارج وقت بر او واجب نیست و هم چنین کسی که جاهل باشد بغصبیت مکان یا جامه و در ان نماز
کند یا کسی که جاهل باشد بوجوب جهر و اخفات در مواضع [illegible] کند و نکاح در عده [illegible]
سابقا مذکور شد و امثال اینها که در مواضع خود ذکر کرده اند و اکثر [illegible] عدم مواخذه و عقاب
باشد اگر تقصیر در تفحص نکرده باشد ظاهر [illegible] در جمیع احکام و ادله عقلیه بسیار بر این
دلالت دارد [illegible] چیزی که طاقت ان نداشته باشند چنانکه حق تعالی فرموده است ربنا و لا تحملنا ما لا
طاقة لنا به یعنی ای پروردگار ما بار مکن بر ما چیزی را که طاقت نیست ما را بان و بعضی گفته اند که مراد
تکلیف ما لا یطاق است و هر چند بر خدا قبیح است و محال است [illegible] واقع شود ممکن است
دعا کردن بر سبیل تعبد باشد و بعضی گفته اند [illegible] ان است که [illegible] سابقه [illegible]

و حق تعالی به برکت حضرت رسالت ازین امت بر داشته است و اظهر ان است که مراد تکالیف شاقه است که در امم
سابقه بوده و برین امت حق تعالی تخفیف داده است و احسان کرده [illegible] است و در این حدیث ظاهر این معنی مراد
باشد [illegible] چیزی که مضطر شده باشند بان خواه اضطرار از جانب خدا باشد مثل خوردن میته در وقتی که جوع
غالب باشد [illegible] اشامیدن اب نجس در حال اضطرار و اشامیدن شراب در وقتی که لقمه در گلو گیر کند [illegible]
باشد [illegible] در وقتی که [illegible] شده باشند [illegible] علما
و اطبا [illegible] است بر عدم جواز تداوی بحرام خصوصا شراب حتی [illegible] کشیدن ان و در حدیث
وارد شده است که [illegible] بحرام [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] است که حق [illegible] و بعضی از علما [illegible]
[illegible] کسی که [illegible]
[illegible] در ماه رمضان [illegible] علما گفته اند
که [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] عادی [illegible]
[illegible] در روایات [illegible] ان است که [illegible]
[illegible] در روایت دیگر [illegible]
که [illegible] حلال [illegible]
[illegible] است که [illegible]
و عادی [illegible] گفته اند که [illegible] چیزی است که اول
بیان اکراه کنند [illegible] احکام [illegible] چیزهایی که [illegible] حلال [illegible] است [illegible]
[illegible] که [illegible]
که [illegible] بیان [illegible]
[illegible] یا معصیت [illegible]
[illegible] در این حدیث وارد شده است که [illegible]
مواخذه و عقاب باشد [illegible] اختیاری نیست [illegible]
[illegible] مواخذه [illegible] ان است که [illegible]
[illegible] چنانکه در حدیث وارد شده است که [illegible] ان است که [illegible]

ثانی آن باشد از این است بر برکت انجه [illegible] رسیده است از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم
از عدم اعتنای بان و توکل بر خدا و عدم [illegible] کارهائی که رعایت کرده اند از برای دفع ضرر آن سیم آنکه
مراد رفع آن منع از آن باشد و عدم جواز آن چنانکه صاحب نهایه و اکثر علما همچنین اند و این معنی از
این معنی از این حدیث بسیار بعید است و معنی اول اظهر است و احادیث در باب تاثیر طیره مختلف است
و مقتضای جمع میان آنها آن است که اگر توکل آدمی ضعیف باشد متضرر از آن [illegible] شود ممکن است
تاثیر بکند و اگر توکلش بر خدا قوی باشد و اعتنا بشان نکند اثر نمی کند [illegible] وسوسه در تفکر در خلق ششم
و در حدیث معتبر دیگر از حضرت صادق منقول است که سه چیز است که نجات نیافته است از آنها پیغمبری
بلی هر که پیش تر از اوست تفکر در وسوسه در خلق و طیره و حسد مگر آنکه مومن بکار نمی فرماید حسد
خود را و بعد هر تقدیر این فقره [illegible] چند احتمال دارد اول آنکه مراد وسوسه های شیطان باشد که حادث
میشود بسبب تفکر در احوال الخلق و کیفیت [illegible] بانیان بسبب آنچه مشاهده میشود از احوال و افعال
ایشان و حق تعالی [illegible] بر آن [illegible] که دفع آن از نفس غالبا ممکن نیست لیکن واجب است
بر او که این کار [illegible] نکند و اظهار [illegible] نکند و عمل بموجب آن نکند با آنکه [illegible] کنند [illegible] و [illegible] شبهات
ایشان نکند و در احادیث عامه وارد شده است که هر گاه ظن [illegible] تحقیق [illegible] ممکن [illegible] حدیث
دیگر وارد شده است [illegible] که [illegible] بد [illegible] و [illegible] سخنها
دوم آن است که مراد تفکر در وساوسی باشد که حادث میشود در نفس در [illegible] خلق اشیاء آنکه خدا
[illegible] و [illegible] ذکر شده است و در [illegible] و مثل اینها [illegible] که اگر [illegible] بانها [illegible]
و شرک [illegible] چنانکه در وسوسه گذشت سیم آنکه مراد تفکر کردن باشد در قضا و خلق اعمال عباد
و حکمت در خلق بعضی از شرور [illegible] مانند خلق ابلیس و موذیات و تمکین اشرار بر اضرار اخیار و خلق
کفار و خلق جهنم و مخلد بودن کفار در آن و مثل اینها از اموری که کسی از اینها خالی نمیباشد و اینها
همه معقول [illegible] مستقر نگردد در نفس او و بسبب آن [illegible] در عدل و حکمت حق تعالی [illegible]
و روایت ابن [illegible] این [illegible] ما لم ینطق بشفة [illegible] مادام که بکلام نکشد بلب و در این مقام معنی
اول ظاهرتر [illegible] [illegible] مادام که ظاهر نکند بزبان یا بدست و از این حدیث ظاهر میشود
که [illegible] که اظهار نکند [illegible] نیست یا معفو است و این خلاف مشهور است اما [illegible]
الهی است [illegible] که [illegible] از این خالی [illegible] و این تکلیف نسبت باکثر خلق
موجب حرج است [illegible] که مادام که اظهار نکند متعلق بوسوسه و طیره نیز باشد چنانکه [illegible]

اینها با

اینها با جابر [illegible] حق تعالی [illegible] و [illegible] از این [illegible] مجموع [illegible]
باشد باین است پس [illegible] با آنکه [illegible] باشد بیان این است و سایر [illegible] و احادیث
[illegible] که [illegible] آن [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] شیطان [illegible] بیان [illegible] نکنی [illegible]
[illegible] که [illegible] تکلیف [illegible]
باشد [illegible] شیخ [illegible] بسند معتبر از حضرت [illegible] روایت کرده است که [illegible] حق تعالی [illegible]
کرام [illegible] اعمال العباد [illegible]
کرده است [illegible] حضرت صادق [illegible] از آن حضرت
[illegible]
[illegible]
[illegible] تکلیف [illegible]
[illegible] تکلیف [illegible]
[illegible] حضرت صادق [illegible] تکلیف [illegible]
[illegible]
[illegible] تکلیف [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] تکلیف [illegible] طاقت [illegible]
در بیان [illegible] روایت کرده
[illegible] تحقیق [illegible]
[illegible] عالم [illegible] خلق [illegible] ایشان [illegible]
پس [illegible] خلق کرده [illegible]
[illegible] روایت
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اعتقاد [illegible] نیست

۱۰۴

بلکه خلقی دیگر جز اهل این زمین که او را بیگانگی عبادت کنند و زمینی دیگر جز اهل این زمین که ایشان را ابلیس و اولاد او
آسمانی دیگر جز اهل این زمین که بر ایشان سایه بیفکند آیا نشنیده که حق تعالی فرموده است و روزی که بدل الارض
زمینی بغیر زمینی و بدل شوند آسمانها فرموده است که آیا ماندهٔ شدیم به خلق اول افعیینا بالخلق الاول بل هم
ایشان در شبهه اند و شک دارند در خلق تازه و مراد این خلق است که در ... اهل سنت و الجماعه
ضلال بسند بعضی از آن حضرت روایت کرده است که در تفسیر این آیه فرموده که چون حق تعالی فانی میکند
این خلق را و این عالم را و ساکن میکند اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم تازه خلقی میکند
عالمی غیر این عالم و خلقی تازه ایجاد میکند از غیر تزویج و ولادت که او را بیگانگی بپرستند و از برای
ایشان خلق میکند زمینی را بغیر این زمین که ایشان بر وی باشند و آسمانی بغیر این آسمانها
که سایه بر ایشان باشد شاید گمان کنی که حضرت همین یک عالم را آفریده است و خلقی بغیر شما نیافریده
بلکه بخدا سوگند که حق تبارک و تعالی هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده است که تو
در آخر این عالمها و آدمهایی بود بلکه این احادیث ... که بر کتب معتبره ... و ... مشکل
رساله ... این مطلب ... اثبات نشده ... باد ادلهٔ عقلیه و اصول قطعیه ...
و ما مجرد ... است که ... و قطع ... و ... شده است که ...
و احادیث عجیبه که از آن ما ... و عقل ... از قبول آنها امتناع کند ...
ما ... و تکذیب ... قایل آنها میکنند ... کنند بلکه ... میکنیم ...
می کنیم ... و احتمال میکنند ... الحق الیقین ... رب العالمین ...
شهر شعبان المعظم سال هزار و ... هجرت ... بر ذکر
وفق ... الخیال ... است که ... اعتراض ...
و چون ... اصول ... که ... است ...
علم ... الله ... و اصول ...
... الله ... المقرون
... بالغایتین و الحمد لله اولا و آخرا
و الصلوة علی ... اجمعین و قد فرغ من تحریر هذه
الرسالة ... الخلیفه ابن حاجی ... عبد الخالق فی شهر ذی الحجه ... سنه سبعه ...
من بعد الالف من هجرت المقدسه اللهم ... الکاتب

٩٠١